شیخ صدوق

علل الشرایع

ترجمه و تحقیق

سید محمد جواد ذهنی تهرانی

جلد ۲-۱

بسم الله الرحمن الرحیم

علل الشرائع

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

اندیشه هادی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

علل الشرائع

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی ، ۳۱۱- ۳۸۱ق.

عنوان قراردادی : علل الشرایع و الاحکام. فارسی--عربی.

عنوان و نام پدیدآور : علل الشرایع/ تالیف شیخ صدوق؛ ترجمه و تحقیق سیدمحمدجواد ذهنی تهرانی.

مشخصات نشر : قم: مومنین: اندیشه هادی ، ۱۳۹۱ -

مشخصات ظاهری : ۲ج.

شابک : ۴۴۰۰۰۰ ریال : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۱۵-۲۴-۷ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۱۵-۲۸-۵ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۱۵-۲۸-۵ :

یادداشت : فارسی - عربی.

یادداشت : چاپ دوازدهم.

یادداشت : ج.۲ (چاپ دوازدهم: ۱۳۹۱)(فیپا).

یادداشت : چاپ قبلی: مومنین ، ۱۳۸۰.

یادداشت : عنوان دیگر: علل الشرایع والاسلام.

عنوان دیگر : علل الشرایع والاسلام.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : ذهنی تهرانی ، سیدمحمدجواد ، ۱۳۲۶ - ۱۳۸۱.، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۲۹ /الف۲ع۸۰۴۱ ۱۳۹۱الف

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۶۶۳۴۲

جلد اول

فهرست

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۹

مقدمه ناشر

همانگونه که در حدیث ثقلین آمده رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله مسلمانان را به تمسک بر دامن قرآن و اهل بیت خود فرمان داده و با تأکید فراوان از امت اسلامی خواسته است که هرگز از این دو امانت گرانقدر جدا نشوند. این

بـدان جهت است که قرآن فراگیر مبـانی و احکـام اسـلام است و اهـل بیت علیهم السـلام مفسّر و شـارح آن می باشـند و بیان تفصـیل آنچه در قرآن به صورت کلّی ذکر شـده بر عهـده اهـل بیت و امامان معصوم علیم السـلام است و خوشـبختانه احادیث بسیار و روایات فراوانی از اهل بیت به دست ما رسیده که ثروتی گرانبهاست و میراثدار این گنج بی پایان هستیم.

محدّثان و مؤلّفان شـیعه در طول تاریخ زحمت های فراوانی در جهت نقل و جمع آوری و تنظیم و تبویب این احادیث متحمّل شـده انـد و حقّی بزرگ بر گردن نسل های بعدی دارند. در میان آنان ثقه المحدّثین محمّد بن علیّ بن بابویه معروف به شـیخ صدوق رحمه الله (متوفی ۳۸۱ ه ق) در نشر احادیث و احیای علوم آل محمّد علیهم السلام نقشی برجسته و سهمی وافر دارد و کتابهای حدیثی متعددی از خود بر جای گذاشته است که هر کدام در جای خود ستاره ای می درخشند.

یکی از کتابهای حدیثی شـیخ صدوق رحمه اللّه که باسـبک و سلیقه خاصی نوشته شده کتاب گرانقدر «علل الشرایع» است که در آن به علت هـای معـارف و فلسـفه احکـام پرداخته شـده و توضـیحاتی را که ائمه معصومین علیهم السـلام در باره برخی از موضوعات سوال برانگیز داده اند جمع آوری شده است و از این جهت کتابی بسیار سودمند و جذّاب است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۵

انتشارات مؤمنین که همواره سعی در نشر علوم اهل بیت دارد تصمیم گرفت که این کتاب ارزشمند را برای اولین بار با ترجمه کامل و روان همراه با متن عربی آن چاپ و منتشر نماید تا هموطنان

عزیز و فارسی زبانـان نیز از مطالب ارزشـمند آن اسـتفاده کننـد. به همین جهت از دانشـمند محترم حجه الاسـلام و المسـلمین جنـاب آقای سـید محمـد جواد ذهنی تهرانی در خواست نمود که این کتاب را ترجمه نماینـد و معظم له با وجود مشـغله علمی فراوان ایـن درخـواست را قبـول کرده و بـا صـبر و حوصـله ایـن کتـاب شـریف را بـه فارسـی ترجمه کردنـد که اینـک تقـدیم دوستداران علم و فضیلت می شود.

در اینجـا از کلیه کسانی که در مراحل مختلف چاپ این اثر زحمت کشـیده انـد بخصوص از مسـئول محترم کامپیوتر کلمه که صفحه آرایی آن را بر عهـده داشـتند صـمیمانه تشـکر می کنیم و امیـدواریم خداوند متعال ما را از پیروان راه قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت قرار بدهد.

انتشارات مؤمنین

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۶

مقدمه مترجم

حمـد و ثناء زیبنـده خالق موجودات و شایسـته آفریننـده هستی ها است، پدید آورنده ای که در هر پدیده اش اسـرار و رموزی نهفته که جز خود و حاملان علومش دیّاری به آن آگاه نبوده و احدی به آن راه نمی برد.

و بهترین و خالص ترین درود و تهنیت ما بر سرور کائنات و تاج الأنبیاء حضرت محمّد مصطفی صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که حامل بهترین و کامل ترین شـرایع یعنی شـریعت اسـلام می باشـد و گرمترین و باشورترین سـلام ما بر افضل اوصـیاء و اشـرف اصفیاء حضرت علی بن ابی طالب امیر المؤمنین سلام اللَّه و صلواته علیه و اولاد طیّبین و طاهرینش که جملگی حاملان اسرار و کاشفان رموز عالم آفرینش و امینان وحی الهی هستند.

بر ارباب دانش و محقّقان این نکته مخفی و پنهان نیست که در بین

تمـام شـرایع و ادیـان الهی شـریعتی کامل تر و جامع تر از شـریعت غرّاء اسـلام نبوده و اساس تمام مـذاهب و مسالک آسـمانی مقدّمه و پیشـتازان این مکتب خدائی بوده اند و این سخن در حدّ ادّعاء و مجرّد ایراد کلام نبوده بلکه مبرهن و مدلّل است زیرا هم شارع این شـریعت افضل از شارعین شـرایع بوده و هم خلفاء و اوصـیائش اشـرف خلفاء و اوصیاء انبیاء می باشند و شاهد بر این ادّعاء آن است که هیچ یک از حاملان وحی و اوصـیاء آنها همچون نبی اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم و حضرات ائمه معصومین سـلام اللّه علیهم اجمعین به شـرح و رموز و اسـرار آفرینش و بیـان مصالـح در حکم احکـام نـپرداخته و پرده از امور نهانی و خبیّات عالم هستی برنداشـته انـد منتهی جای تأسف و تأثّر است که در عصـر حضور این ذوات مقـدّسه و زمانی که به ایشان دسترسـی بود ضـعف مقتضـیات و قوّت موانع به حدّی بود که تشـنگان علم و دانش نتوانستند از اقیانوس پهناور بلکه بی پایان علوم این اعاجیب عالم خلقت سیراب

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۷

شونـد و آنچه از نـاحیه این سـروان تراوش نموده قطره ای از بحر لاـ یتناهـای علوم ایشان بوده که فعلا در دست ما است که مع الاسف پاره ای از آنها به واسـطه دخالت جعّالین و دسّاسـین بر ما مشتبه و مختلط بوده به طوری که یقین به صدور آنها از منبع وحی نـداریم ولی در عین حـال از پـاره ای دیگر که انصافا مقـدار قابل توجّهی است کمال اسـتفاده و بهره را می بردیم، باری علماء امامیّه کثّر اللّه امثالهم در سایه سعی

و کوشـش و بذل جهد توانسته اند این کلمات درربار را در مجموعه هائی جمع آوری کرده و به انحاء و اطوار گوناگون منظّم نموده و در اختیار طالبین قرار دهند و از جمله ایشان مرحوم ثقه المحدّثین عالم بزرگوار شیخ جلیل ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمّی معروف به شیخ صدوق رضوان اللّٰه تعالی علیه است، ایشان که از فحول محدّثین و علماء بزرگ امامیّه می باشند تألیفات عدیده ای داشته که یکی از آنها کتاب شریف «علل الشرائع» است که کتاب حاضر می باشد، مؤلف گرانمایه در این کتاب احادیث و اخباری را گردآوری نموده که به اسرار و رموز عالم پرداخته اند و چون اغلب فارسی زبانان از بهره مند شدن از این کتاب محروم بودند لا جرم حقیر حسب پیشنهاد مدیران محترم انتشارات مؤمنین آقایان محمد تقی جعفری و مهدی فخیم حفظهما اللّٰه به ترجمه این کتاب پرداختم. امید است که مقبول درگاه حقّ افتد و طالبین از آن بهره کافی برده و مترجم و ناشر و تمام کسانی که در تنظیم و به ثمر رساندن این اثر سهیم بوده همچون حروفچین و لیتوگراف و مدیر مطبعه و دیگران را از دعاء خیر فراموش ننمایند.

قم- سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۹

[متن]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و رحمتش بر سرور ما حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و دودمان و فرزندان پاک و پاکیزه اش و سلام و تهنیت بر او و بر آنها باد.

شیخ ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه فقیه قمی که خدا از او

خشنود بوده و وى را نيز از خويش خشنود گردانده و بهشت را جايگاه و مكانش قرار دهد مى گويد:

باب اوّل جهت ناميدن آسمان، به آسمان و دنيا به دنيا و آخرت به آخرت و وجه نامگذارى حضرت آدم به آدم و حواء به حواء و درهم به درهم و دينار به دينار و سرّ اين كه به اسب «اجد» و به قاطر «عد» و به درازگوش «حرّ» مى گويند

حديث (۱) على بن احمد بن رضى اللَّه عنه مى گويد: محمّد بن يعقوب از على بن محمّد نقل نموده كه وى باسنادش حديث ذيل را مرفوعا «۱» نقل كرده:

شخصى يهودى محضر على بن ابى طالب عليه السّلام رسيد و عرض كرد: چند سؤال از شما مى نمايم در صورتى كه جواب آنها را بدهيد اسلام مى آورم.

على عليه السّلام فرمودند: آنچه خواهى بپرس و محقّقا كسى را داناتر از ما اهل بيت نخواهى يافت.

يهودى عرضه داشت:

الف: كره زمين بر چه استوار مى باشد؟

ب: چرا فرزند گاهى به عموها و زمانى به دايى ها شباهت دارد؟

ج: منشأ پيدايش مو و خون و گوشت و استخوان و رگ آيا نطفه مرد بوده يا نطفه زن مى باشد؟

د: چرا آسمان را آسمان ناميده اند؟

---

(۱)- حديث مرفوعه در اصطلاح درايه خبرى است كه سند آن از وسط قطع شده باشد چه يكى از وسائط را نياورند و چه بيشتر مشروط به اين كه تصريح به رفع بنمايند مانند حديث مذكور و اين قسم از خبر را داخل در حديث مرسل به معناى اعمّ مى دانند.

ه: چرا دنيا را دنيا خوانده اند؟

و: براى چه آخرت را آخرت مى گويند؟

ز: وجه ناميدن حضرت آدم به آدم و حوّا به حوّا چيست؟

ح: چرا به درهم، درهم گفته شده و دينار به اين نام موسوم شده است؟

ط: چرا به اسب «اجد «۱»» و به قاطر «عد «۲»» و به درازگوش «حرّ «۳»» گفته اند؟

علی علیه السّلام در جواب فرمودند:

الف: کره زمین روی دوش فرشته ای است و

دو پـای آن فرشـته روی سـنگی و سـنگ بر شـاخ گـاوی بوده و چهار دست و پای گاو بر پشت ماهی که در دریای اسـفل می باشد قرار دارد و دریا روی ظلمت و ظلمت و تاریکی بر عقیم و عقیم بر ثری اسـتوار است و کسـی غیر از خداوند عزّ و جلّ از زیر ثری مطّلع نیست.

ب و ج: هر گـاه نطفه مرد و زودتر از نطفه زن خـارج شـده و در رحم قرار گیرد البته فرزنـد به عمو و عمّه ها شبیه می گردد و منشأ پیـدایش اسـتخوان و رگ همین نطفه می باشـد و در صورتی که نطفه زن پیش از نطفه مرد بیرون آمده و زودتر در رحم وارد گردد فرزنـد به دایی و خاله ها شبیه می شود و منشأ پیـدایش موی و پوست و گوشت این نطفه می باشد چه آن که نطفه زن زرد و رقیق است.

د: و آسمان را از این جهت آسمان نامیده اند که چون وسم «۴» و معدن آب می باشد.

ه: و دنیا را به خاطر آن دنیا گفته اند که از هر چیزی پست تر می باشد.

و: و آخرت را، آخرت خوانند زیرا در آن پاداش و ثواب می باشد. «۵» ز: و جهت نامیدن آدم، به آدم این است که آن جناب از صفحه روی زمین آفریده شده و شرح و توضیح آن چنین است:

حقّ تعالی جبرئیل علیه السّلام را برانگیخت، ابتداء او را مأمور ساخت که از روی زمین

---

(۱)- اجد، به کسر همزه و جیم

(۲)- عد، به کسر عین و سکون دال

(۳)- حرّ، به فتح حاء و تشدید راء مکسوره

(۴)- وسم، به فتح واو و سکون سین در این روایت به معنای موسم که

اسم مکـان است بوده و قرینه بر آن تفسـیرش به معـدن می باشـد و مقصود از آن محل گرد آمـدن می باشـد چنانچه در اقرب الموارد این معنا را برای آن ذکر کرده است.

(۵)- چون پاداش و اجرت را معمولا در پایان کار می دهنـد و حقّ تعالی نیز ثواب و اجر بنـدگان را در جهان باقی می دهد از این رو این جهان را عالم آخرت نامیده اند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۳

چه نواحی و نرمش و چه مواضع ضـخیم و درشت آن چهـار نمونه خاک (خاک سـفید و سـرخ و تیره و سـیاه) بیاورد و سـپس فرمانش داد و به آوردن چهار نوع آب (آب شـیرین و شور و تلـخ و بـد بوی) بعد از به او امر نمود که آب را در خاک بریزند آنگاه حقّ تعالی با قـدرت کامله اش آب را با خاک در آمیخت و آن را گل ساخت و چنان این دو با هم ممزوج شدنـد که نه از خاک چیزی زائد آمد که آب بخواهد و نه از آب مقداری ماند که خاک نیاز داشته باشد و گل ساخته شده جثّه آدم بود و قادر متعال هنگام آمیختنی آبها و با خاک چنان نمود که آب شـیرین در حلق آن هیکل و آب شور در دو چشـمش و آب تلخ در دو گوشش و آب بد بو در بینی او قرار گرفت.

و امّا حوّا را از این رو به این نام خوانده شده که منشأ آفرینشش حیوان بوده است «۱».

ط: و امّا اینکه به اسب چرا «اجد» گفته اند، جهتش آنست که اوّلین کسی که روی اسب نشست قابیل بود که

در روز کشتن برادرش هابیل سوار آن شد و این بیت را انشاء کرد:

اجد «۲» الیوم و ماترک النـاس دما یعنی: می یـابم که مردم در امروز، خونی را که ریخته ام نادیـده نگرفته و به دنبـال من می آینـد و چون هنگام دوانـدن اسب بیتی را که با کلمه «اجد» آغاز شده خواند لا جرم به اسب «اجد» گفته اند و به قاطر به خاطر آن «عد» گفته اند که: اوّلین کسی که بر قاطر نشست حضرت آدم علیه السّلام بود و شرح آن اینست که:

حضـرت آدم فرزنـدی داشت به نام «معـد» که به چهار پایان شوق وافر داشت و پیوسته در معیّت جناب آدم آنها را می راند و هر گاه قاطر از رفتار می مانـد آدم علیه السّلام با صدای بلند می فرمود: معد آن را بران در نتیجه قاطر با اسم معد الفت و انس پیـدا کرد به حـدّی که وقتی اسم معـد را می گفتند قاطر به ذهن می آمد و بدین ترتیب این اسم برای آن حیوان گذارده شد و بعدها مردم «میم» را حذف کردند و به قاطر «عد» اطلاق نمودند.

---

(۱)- شایـد مقصود از «حیوان» موجود جاندار باشد که همان حضـرت آدم است چه آن که مطابق برخی از روایات حوّا از آدم آفریده شده است.

(۲)- کلمه «اجد» به صیغه متکلم وحده، فعل مضارع است از مادّه وجدان یعنی می یابم و بفرموده مرحوم مجلسی ممکنست از مادّه اجاده باشد یعنی نیکو سعی می کنم و فرار می نمایم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۵

و امّا این که به درازگوش «حرّ» گفته اند جهتش آنست که: اوّلین کسـی که بر دراز گوش نشـست حوّاء بود، وی درازگوشـی داشت که برای

زیارت نمودن قبر فرزندش هابیل بر آن سوار می شد و در اثناء راه مکرّر می گفت: وا حرّاه و هر وقت این عبارت را ادا می نمود حیوان راه می رفت و در وقتی که ساکت می شد حیوان نیز از رفتن باز می ماند، پس گویا این کلمه نام این حیوان است که وقتی آن را می شنود به وجد آمده و حرکت می کند، بعدا مردم در آن تصرّف کرده و کلمه «وا حرّاه» را «حرّ» گفتند.

ح: و امّا وجه تسمیه «درهم» به این نام آنست که، درهم دار همّ «۱» و حزن است، کسی که آن را جمع نموده و در طاعت خدا صرف نکند حقّ تعالی در آتش واردش می نماید.

و وجه تسمیه «دینار» به این اسم آنست که دینار دار نار و آتش است، کسی که آن را گرد نماید و در طاعت حقّ خرج نکند خداوند او را در آتش می برد.

یهودی پس از استماع این جوابها عرضه داشت:

ای امیر مؤمنان راست و صحیح فرمودی، آنچه را که ایراد کردی در تورات یافته ایم، پس از آن به دست حضرت اسلام آورد و ملازم آن جناب بود تا در جنگ صفّین کشته شد.

باب دوّم سرّ پرستیده شدن آتش

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن محمّد بن عیسی نقل نمود که ایشان گفتند: محمّد بن سنان از اسماعیل بن جابر و کرام بن عمرو و این دو از عبد الحمید بن ابی دیلم نقل کردند که وی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نمود که آن حضرت فرمودند: هنگامی که قابیل دید آتش، قربانی «۲» هابیل را پذیرفت

و قربانی او را اعتناء نکرد شیطان به وی گفت:

---

(۱)- مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار ج (۱۰) ص (۱۴) می فرماید: شاید کلمه «درهم» در اصل «دار همّ» یعنی خانه حزن و اندوه بوده سپس در اثر کثرت استعمال به «درهم» مبدّل گردیده.

(۲)- مقصود از «قربانی» چیزی است که با آن به حقّ تعالی تقرّب جویند اعم از ذبیحه یا غیر آن.

در تفسیر شریف لاهیجی می نویسد: آورده اند که هابیل صاحب گوسفندان بود، برّه ای فربه و خوب که به غایت آن را دوست می داشت آورد و به سر کوهی نهاد، قابیل صاحب زرع بود، دسته ای گندم ضعیف کم دانه را آورده و در همان موضع قرار داد، پس قربانی هابیل قبول شد به این نحو که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولی به قربانی قابیل التفاتی نکرد و از آن درگذشت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۷

علّت پذیرفته شدن قربانی هابیل آنست که او این آتش را می پرستد پس تو نیز آن را عبادت کن.

قابیل در جواب شیطان گفت: آتشی را که هابیل پرستیده عبادت نمی کنم ولی نسبت به آتش دیگر حرفی ندارم و قربانی برایش می برم.

این بار آتش جدید قربانی وی را پذیرفت از این رو قابیل آتش خانه ای بنا کرد و در آن آتش افروخت و به آن تقرّب می جست و عبادتش می کرد و بدین ترتیب از پروردگار عزّ و جلّ به طور کلّی غافل گردید و همین سبب شد که آتش پرستی در دودمانش به میراث باقی ماند.

باب سوّم سرّ پرستیده شدن بت ها

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّٰه گفت احمد بن محمّد بن عیسی برایم

نقل نمود که محمّد بن خالد برقی چنین گفت: حمّاد بن عیسی از حریز بن عبد اللّه سجستانی برایم نقل نمود که حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام در ذیل فرموده حقّ تعالی وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً فرمودند: صلحای «۱» قوم پیوسته خداوند عزّ و جلّ را می پرستیدند و نزد مردم معزّز و محبوب بودند تا آن که جملگی فوت شدند، فقدان ایشان بر مردم گران و سخت آمد و آنها را به شیون و افغان آورد، در این وقت ابلیس ملعون فرصت غنیمت شمرد و نزدشان آمد و اظهار نمود:

نگران نباشید، در نظر گرفتم سنگهایی را به صورت و مثال ایشان تعبیه نموده تا به آنها نگریسته و انس پیدا کرده و خدا را عبادت نمایید، پس با این حیله بت هایی چند به صورت و مثال آن مردان آماده کرد و در اختیار ایشان نهاد، مردم به آن بت ها نظر کرده و یاد آن مردان صالح را تازه نموده و با نشاط خداوند عزّ و جلّ را عبادت

---

(۱)- طبق آنچه در تفسیر شریف لاهیجی آمده صلحای قوم پنج نفر بودند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۹

می کردند آن زمان گذشت و فصل زمستان و بارندگی فرا رسید مردم بت ها را به داخل خانه ها آوردند و در آنجا مستقر کردند، پس از آن پیوسته خداوند عزّ و جلّ را پرستش می کردند تا عصرشان منقضی شد و تمامشان از دنیا رفتند، نوبت به اولاد ایشان که رسید گفتند:

پدران ما این بت ها را می پرستیدند لا جرم ایشان نیز به عبادت همان

بت ها پرداخته و سفارش می کردند که عبادت این معبودان را وامگذارید و معنای آیه شریفه: وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً همین است.

باب چهارم سرّ نامیده شدن عود به خلاف

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از نعمان، از برید بن معاویه عجلی برای ما نقل کرد که حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند:

علّت نامیده شدن عود که همان درخت معهود است به «خلاف» آن است که ابلیس از این درخت بر خلاف هیئت «ود» «۱» صورت سواع را درست نمود این مضمون در ضمن حدیث طولانی بوده که ما محل نیاز و مورد حاجت را از آن برداشتیم.

باب پنجم سرّ فراری و وحشی شدن حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و جانداران دیگر

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه برای ما حدیث نمود و گفت: محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن حسن بن ابان از محمّد بن اورمه «۲»، از عبد اللَّه بن محمّد،

---

(۱)- پنج بت بود که آن قوم می پرستیدند به نامهای: ودّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر

(۲)- جماعتی از شیوخ اهل قم از ابن ولید نقل کرده اند که وی او را اهل غلو می داند و مرحوم علّامه در خلاصه الرجال فرموده: ابن غضائری می گوید: قمیّون او را متّهم کرده اند و حدیثش نفی بوده و فسادی در آن نیست و می فرماید: به نظر من در حدیثش توقف باید نمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۱

از حمّاد بن عثمان از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در بدو امر حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و تمام مخلوقات حقّ عزّ و جلّ با هم مختلط «۱» بوده به طوری که از یک دیگر ممتاز نبودند ولی پس از آن که فرزند آدم برادرش را به قتل رساند حیوانات از یک دیگر بیم

و هراس پیدا نمودند پس هر کدام به شکل خود در آمدند.

باب ششم سرّ پیدا شدن بهتر از فرشتگان و بدتر از چهار پایان بین مردم

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سـعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسـی، از علی بن حکم، از عبد اللَّه بن سـنان «۲» نقل کرده که گفت:

از حضرت ابا عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام سؤال کرده: آیا فرشتگان برتر بوده یا فرزندان آدم؟

حضـرت فرمودند: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّـلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ در فرشتگان عقل را بدون شهوت و در چهـار پایـان شـهوت را بـدون عقل و در فرزنـدان آدم هر دو را قرار داد، حال کسـی که عقلش بر شـهوتش غالب گردد به یقین از فرشتگان بهتر بوده و آن که شهوتش بر عقلش غالب شود حتما از چهار پایان بدتر می باشد.

باب هفتم سرّ برتر شدن انبیاء و رسولان و حجج صلوات اللَّه علیهم از فرشتگان

حدیث (۱) حسن بن محمّد بن سعید هاشمی از فرات «۳» بن ابراهیم بن فرات کوفی

---

(۱)- شاید مراد از «اختلاط» در این جا این باشد که در بدو خلقت وحوش و طیور و سباع و مخلوقات دیگر همه به یک شکل بوده و امتیازی از یک دیگر نداشتند.

(۲)- عبـد اللَّه بن سـنان بن طریـف که به او مولی بنی ابی طـالب و مولی بنی العبـاس نیز گوینـد کوفی بوده و از ثقـات امـامیّه محسوب شده و هیچ طعنی در او نمی باشد.

(۳)- وی از مشایخ ابو الحسن علی بن بابویه قمّی است و تفسیری از وی بجا مانده که در عداد و تفاسیر روائی بشمار می رود و از کثرت روایت مرحوم صدوق از وی و همچنین مرحوم شیـخ حرّ و علّامه مجلسـی قدّس سـرّه این طور بر می آید که به وی اعتماد کامل داشته اند و مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی

در اعلی درجات حسن بوده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۳

از محمّد بن احمد بن علی همدانی از ابو الفضل العباس بن عبد اللَّه بخاری، از محمّد بن قاسم بن ابراهیم بن محمّد بن عبد اللَّه بن قاسم بن محمّد بن ابی بکر، از عبد السّلام «۱» بن صالح الهروی، از حضرت علی بن موسی الرّضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

خداوند متعال موجودی را برتر و عزیزتر از من نیافریده.

علی علیه السّلام فرمودند:

عرضه داشتم: شما برتر هستید یا جبرئیل؟

پیامبر فرمودند: یا علی حقّ تبارک و تعالی انبیاء را بر فرشتگان مقرّبش برتر نمود و من را بر تمام انبیاء تفضیل داد و برتری بعد از من برای تو و امامان بعد از تو است، فرشتگان خدمتکاران ما او دوستان ما هستند، یا علی این فرشتگان کسانی هستند که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که اطراف عرشند به تسبیح و ستایش حقّ مشغولند و برای آنان که به ولایت ما ایمان دارند از خدا آمرزش می طلبند، یا علی ما اگر نبودیم خداوند آدم و حوّا را نمی آفرید، بهشت و دوزخ را ایجاد نمی کرد آسمان و زمین را پدید نمی آورد، با این وصف چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که پیش از ایشان به پروردگارمان معرفت پیدا کرده و به تسبیح و تهلیل و تقدیسش پرداخته ایم زیرا اوّل

موجودی که پروردگار عالمیان آفرید ارواح ما بود، پس از آفریدن، آن را به توحید و تحمیدش گویا ساخت سپس فرشتگان را آفرید، ایشان وقتی مشاهده کردند که ارواح ما یک نور است امر ما را بزرگ شمردند و ما برای این که فرشتگان بدانند مخلوق حضرت جلال هستیم و او از صفات ما مخلوقات مبرّا است حضرتش را تسبیح و تنزیه نمودیم، فرشتگان که چنین دیدند آنها نیز با تسبیح ما به تسبیح حقّ پرداخته و حضرتش را از صفات ما منزّه نمودند.

و نیز چون شأن ما را با عظمت دیدند رای این که بدانند معبودی غیر از حقّ- جلّت عظمته- نیست و ما بندگان او بوده و آفریدگار نیستیم. به تهلیل آن حضرت پرداخته و هر معبودی غیر از او را نفی نمودیم و وقتی فرشتگان چنین دیدند آنان نیز به گفتن

---

(۱)- عبد السّلام بن صالح ابو الصلت الهروی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه الرجال ثقه و صحیح الحدیث می باشد.

لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مبادرت ورزیدند و نیز وقتی عظمت موقعیّت و محلّ ما را مشاهده کردند جهت آگاه نمودن ایشان که حقّ تعالی بزرگتر از هر چیزی است و عظمت محل و موقعیّت ما صرفا به واسطه او است به تکبیر پرداخته و حضرتش را به بزرگی یاد نمودیم.

و چون عزّت و قوّت ما را مشاهده کردند برای این که بدانند هیچ عزّت و قوّتی نیست مگر از ناحیه افاضه باری تعالی گفتیم: لا حول و لا قوّه الّا باللّه.

و وقتی نعمت های وافره باری تعالی بر ما را مشاهده کرده و یافتند که طاعت

ما فرض و واجب است برای این که بدانند در مقابل این نعمت ها شایسته است او را ستودن، گفتیم:

الحمد للّه و فرشتگان نیز به دنبال آن گفتند: الحمد للّه.

پس فرشتگان به واسطه ما به یکتاپرستی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید نمودن باری تعالی ارشاد و راهنمایی شدند.

پس از خلقت ارواح ما حقّ تبارک و تعالی حضرت آدم را آفرید و ما را به رسم ودیعه در پشتش قرار داد و به منظور بزرگداشت و اکرام ما به فرشتگان امر نمود که به آدم سجده کنند و این سجده در واقع عبادت حقّ عزّ و جلّ و اکرام آدم و چون ما در پشت و صلب او بودیم طاعت ما بود، پس با این وصف چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که جملگی آنها در مقابل آدم سجده نمودند.

و بیان دیگر برای برتر بودن ما از فرشتگان این است که وقتی مرا به آسمان بردند، جبرئیل علیه السّلام دو فصل، دو فصل، اذان و اقامه گفت.

سپس به من گفت: ای محمّد پیش بیفت.

به او گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری، زیرا خداوند متعال انبیائش را عموما و تو را بخصوص بر تمام فرشتگان برتری داده است، پس جلو برو و با فرشتگان نماز بگذار و این افتخاری نیست، من جلو رفته و وقتی به حجاب های نور رسیدم جبرئیل گفت: ای محمّد پیش رو و از من جدا شود.

گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می گذاری؟

عرضه داشت: آخرین حدّی که حقّ عزّ و جلّ برای من قرار داده همین جا است، اگر از آن تجاوز کنم بالهایم می سوزد، پس مرا

در نور پرتاب نمود و در آن به جلو رفتم تا جایی که خدا خواست سپس ندایی به گوشم رسید یا محمّد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۷

عرضه داشتم: بلی پروردگارم.

نـداء رسـید: ای محمّـد تو بنـده من بوده و من پروردگـار تو می بـاشم، تنهـا مرا بـپرست و فقـط توکّلت بر من باشـد تو در بین بنـدگانم نور و به سوی خلق رسول و بر آفریـدگانم حجّت من می باشـی، بهشـتم را برای تو و پیروانت آفریده و جهنّم را برای مخالفینت ایجاد نموده ام به جانشینانت عزّت و به شیعیانت اجر و ثواب خواهم داد.

عرضه داشتم: پروردگارا! جانشینانم کیانند؟

نـداء رسـید: ای محمّـد اسامی ایشان بر عمود عرش نوشـته شده، پس در حالی که مقابل پروردگار جلّ جلاله ایسـتاده بودم به عمـود عرش نگریسـتم، دوازده نـور دیـدم در هر نوری خطی سـبز بود که بر آن اسم یکی از اوصـیاء و جانشـینانم به چشم می خورد، اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر آنها نام مهدی امّتم بود.

عرضه داشتم: پروردگارا، اینان جانشینان بعد از من هستند؟

نـداء رسـید: ای محمّـد ایشان والیان و محبوبان و برگزیـدگان و حجّت های من بعـد از تو بر مردماننـد و ایشان جانشـینان تو و بهترین مخلوقات من بعد از تو می باشـند به عزّت و بزرگی خود قسم که البته به وسیله ایشان دین خود را آشکار کرده و آیین خویش را بر پـا نموده و بـا آخرین ایشـان زمین را از دشـمنانم پاک خواهم کرد و او را بر مشارق و مغارب کرده زمین مسـلط نموده، بادها را مسخّرش کرده و ابرهای سخت را رامش قرار داده و اسباب و

ابزار را در اختیارش نهاده و با لشکریانم کمکش نموده و با فرشتگانم یاریش خواهیم کرد تا دعوت من بر فراز کره زمین مستقر گشته و خلق بر یکتاپرستی من اجتماع کنند و سپس ملک و سلطنتش را گسترانیده و پیوسته روزگار را بین دوستانم سپری نموده تا روز قیامت فرا رسید.

حدیث (۲) علی بن احمد بن عبد اللّٰه برقی می گوید: پدرم از جدّش احمد بن ابی عبد اللّٰه، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از عمرو بن جمیع، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل نمود که آن حضرت فرمودند:

هر گاه جبرئیل محضر نبیّ اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله مشرّف می شد در مقابل آن حضرت همچون بندگان می نشست و بدون اذن هرگز بر آن جناب داخل نمی شد.

حدیث (۳) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللّٰه عنه می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم،

از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی و محمّد بن ابی عمیر جملگی از ابان بن عثمان، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در روز جنگ احد اصحاب و یاران رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از صحنه کارزار گریختند و با آن حضرت غیر از علی بن ابی طالب علیه السّلام و ابو دجانه سماک بن خرشه احدی باقی نماند، پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ای ابا دجانه، آیا قوم خود را نمی بینی؟

عرضه داشت: آری.

حضرت فرمودند: به قوم خود ملحق شو.

عرض کرد: با خدا و رسولش این طور بیعت نکرده ام.

حضرت فرمودند: تو را حلال نموده و اجازه ات

دادم بروى.

عرض كرد: به خدا سوگند نمى گذارم كه قريش بگويند من تو را رها كرده و فرار نمودم بلكه مى ايستم تا بچشم آنچه تو مى چشى، پيامبر او را دعا نمود و فرمود: خدا به تو جزاى خير دهد.

بارى على عليه السّلام در مقابل رسول خدا ايستاده و هر گاه گروهى از دشمن به آن جناب حمله مى آورند با ايشان مقابله مى كرد و آنها را بر مى گرداند و كار به جايى رسيد كه آن حضرت يك تنه بسيارى از آنها را كشته و گروه زيادى را مجروح ساخت به حدّى كه شمشير آن صفدر شكست.

پس محضر پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله آمد و عرضه داشت: يا رسول اللَّه اين مرد (مقصود ابو دجانه است) با سلاح مى جنگد ولى شمشير من شكسته است پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله شمشير خودشان يعنى ذو الفقار را به على عليه السّلام دادند و پيوسته آن حضرت با ذو الفقار دشمنان را از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله دفع مى نمودند تا آنها را پراكنده كردند در اين هنگام جبرئيل نازل شد و عرضه داشت يا محمّد، اين عمل و ايثار از على عليه السّلام مواساتى است در حقّ تو.

پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: على از من و من از على هستم.

جبرئيل عرض كرد: و من هم از شما دو نفر هستم.

و همگى صدايى را از آسمان شنيدند كه به اين عبارت طنين انداز بود: لا سيف إلّا ذو الفقار و لا فتى إلّا على مصنّف اين كتاب (محمّد بن على بن الحسين) رحمه اللَّه عليه مى گويد: اين گفته جبرئيل يعنى: (و أنا منكما)

حاکی است از آرزوی وی که از آن دو بزرگوار (رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام) باشد پس اگر از آن دو برتر می بود نباید این سخن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۱

را می گفت و تمنّیا و آرزو کند که از مقام و درجه اش تنزّل کند بنا بر این، به خوبی می توان دریافت که ایراد جمله «انا منکما» به این منظور بود که از موقعیّت و درجه پایین به محلّ بالا ارتقاء پیدا کند و فضلی بر فضلش افزوده شود.

حدیث (۴) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطار نیشابوری رحمه اللَّه علیه می گوید:

علی بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم «۱»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

وقتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را سیر داده و به معراج بودند و هنگام نماز فرا رسید جبرئیل اذان و اقامه گفت و سپس عرضه داشت: یا محمّد جلو بایست.

پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای جبرئیل تو جلو بایست.

جبرئیل عرض کرد: از هنگامی که فرمان رسید به آدم سجده کنیم ما و فرشتگان بر انسانها مقدّم نمی ایستیم.

حدیث (۵) عبد الواحد بن محمّد بن عبد الوهاب قرشی می گوید: احمد بن فضل به ما خبر داد که منصور بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد اللَّه، از حسن بن مهزیار از احمد بن ابراهیم عوفی، از احمد بن حکم براجمی، از شریک بن عبد اللَّه، از ابی وقاص عامری از محمّد بن عمّار بن یاسر «۲»، از پدرش نقل

کرده که وی گفت: شنیدم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرمود: دو فرشته ای که نگهبان علی بن ابی طالب هستند بر تمام فرشتگان نگهبان افتخار کرده و به واسطه بودن و مصاحبتشان با آن حضرت به خود می بالند زیرا عمل و کرداری از آن جناب به محضر ربوبی ارائه نداده اند که موجب سخط و ناخشنودی حقّ تبارك و تعالی شده باشد.

باب هشتم منحصر بودن جعل احکام در وجود مصالح و حکم

ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنّف این

---

(۱)- مرحوم علّامه در خلاصه می فرماید: وی از حضرت ابو عبد اللَّه و ابو الحسن علیهما السّلام روایت می نماید و شخصی است ثقه.

(۲)- محمّد بن عمّار بن یاسر مخزومی از کوفیان بوده و در مرضی که به آن مبتلا شده بود رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عیادت وی آمدند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۳

کتاب رحمه اللَّه علیه می گوید: پدرم و محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج «۱»، از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام راجع به مسائل حلال و حرام می پرسد؟

حضرت می فرمایند: هیچ چیزی جعل نشده مگر به خاطر چیز دیگر «۲»

باب نهم سرّ آفرینش مخلوقات و اختلاف حالاتشان

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود:

احمد بن ادریس، از حسین بن عبید اللَّه، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عبد الکریم بن عبید اللَّه، از سلمه بن عطاء، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

حضرت حسین بن علی علیهما السّلام از جمع یارانشان بیرون آمده و خطاب به آنها فرمودند:

ای مردم، حقّ- جلّ ذکره- بندگانش را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند عبادتش می کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی نیاز می گردند.

مردی در بین یاران عرضه داشت: ای پسر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله: پدر و مادرم به فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟

حضرت فرمودند: آنست که اهل هر عصر و زمانی

امامی را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند.

مصنّف این کتاب می گوید: مقصود امام علیه السّلام آنست که: اهل هر عصری بدانند که خداوند عزّ و جلّ هیچ زمانی را خالی از امام معصوم نگذارده است.

بنا بر این اگر کسی ربّی را بدون داشتن حجّت بر آن عبادت کند

---

(۱)- مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی از وجوه طائفه امامیّه بوده و برادری داشت به نام نوح بن درّاج که او نیز از اصحاب امامیّه محسوب می شود و جمیل برادر بزرگتر وی در آخر عمر نابینا شد و در زمام حضرت ثامن الحجج علیه السّلام از دنیا رفت.

(۲)- مرحوم مجلسی در بحار فرموده: مقصود از این عبارت «انّه لم یجعل شی ء الّا لشی ء» آنست که حقّ تعالی هیچ حکمی از احکام را مشروع نفرموده مگر آن که حکمتی از حکم در آن می باشد بنا بر این حلال را به خاطر حسنش حلال و حرام را به خاطر قبحش حرام نموده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۵

محقّقا غیر خداوند عزّ و جلّ را عبادت کرده است.

حدیث (۲) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام پرسیدم: خداوند متعال برای چه مخلوقات را آفرید؟

حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی مخلوقات را بیهوده نیافرید و آنها را بازیچه قرار نداد بلکه آفریدشان تا:

الف: اظهار قدرت کرده باشد.

ب: آنها را به اطاعت خویش مکلّف نموده تا بدین ترتیب مستحق رضوانش شوند.

و خلقشان نکرد تا نفعی عائدش

شده یا ضرری از خود دفع نماید بلکه ایجادشان نمود تا به آنها نفع رسانده و بدین وسیله به نعمت جاویدشان برساند.

حدیث (۳) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللّه عنه می گوید:

محمّد بن یحیی عطّار از سهل بن زیاد، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن زید نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام راجع به توحید پرسیدم:

حضرت در جواب این سؤال عبارات ذیل را بر من املاء «۱» فرمود:

حمد و سپاس مختصّ ذاتی است که پدید آورنده اشیاء است، با قدرت کامله و حکمت بالغه اش تمام موجودات را ابتداء و از هیچ، ابداع نمود نه از چیزی لا جرم آفرینشش ابداء «۲» بوده نه اختراع «۳» و نه به خاطر علّتی، پس صحیح نیست به انشاء و خلقتش ابتداع «۴» اطلاق نمود، آنچه را که خواست و به هر کیفیتی که دلخواهش بود

---

(۱)- املاء آن است که شخصی بگوید و دیگری عین گفته های او را بنویسد.

(۲)- ابداء آفریدن و ایجاد نمودن چیزی است از عدم و به عبارت دیگر شی ء را از لا شی ء پدید آوردن.

(۳)- از فرموده امام علیه السّلام استفاده می شود که «اختراع» در مقابل «ابداء» است یعنی شیئی را از شیئی دیگر آفریدن بدون این که مماثلی داشته باشد و فلاسفه نیز گفته اند:

اختراع عبارت است از ایجاد غیر مسبوق به مدّت و در کلام برخی از ایشان تصریح شده به این که موجود مخترع، موجودی است که وجودش با نمونه نبوده و قبل از آن مانندی نداشته باشد.

(۴)- از فرموده امام علیه السّلام به دست می آید که ابتداع یعنی آفریدن و ایجاد نمودن به خاطر علّت و

سبب.

خود به تنهایی آفریده و بدین ترتیب حکمت و حقیقت ربّ بودن خویش را آشکار نمود.

عقل ها به او احاطه نداشته و وهم ها به او نرسیده و دیده ها او را ندیده و به مقدار در نخواهد آمد، الفاظ و عبارات در مقام توضیح و تفسیرش نارسا بوده و چشم ها از رؤیتش وامانده اند و انتزاع صفات و اشتقاقشان از ذات ربوبی آن طور که شاید و باید بیانگر واقع نمی باشد، بدون حجاب محجوب و مخفی است و بدون پوششی، پوشیده است، بدون این که دیده شود شناخته شده و با این که جسم نیست ستوده می شود، معبودی نیست مگر او که بزرگ و متعالی است.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب و نیز پدرم رضی اللَّه عنه می فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی «۱» نقل کرده که وی گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

زمانی که حقّ تعالی بمنظور اخذ میثاق از ذریّه آدم علیه السّلام و شهادت و اقرارشان به ربوبیّت حقّ عزّ و جلّ و نبوّت تمام انبیاء ایشان را از پشت آدم بیرون آورد اوّلین میثاقی که از ایشان گرفت اقرار به نبوّت حضرت محمّد بن عبد اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله بود، سپس حضرت حقّ جلّ و علی به آدم فرمود:

بنگر، چه می بینی؟

حضرت فرمودند: پس جناب آدم علیه السّلام به ذریّه خود در حالی که به

صورت مورچگان بوده و آسمان را پر کرده بودند نگریست و گفت: پروردگارا چقدر زیاد هستند، برای چه ایشان را آفریده ای؟ از گرفتن میثاق و بستن پیمان برایشان چه اراده کرده ای؟

خداوند عزّ و جلّ فرمود: دو چیز را خواهانم:

الف: مرا پرستیده، و برایم شریک نیاورند.

ب: به فرستادگانم ایمان آورده و از ایشان پیروی نمایند.

آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا چرا بعضی بزرگتر و برخی نور زیاد و پاره ای

---

(۱)- از محمّد بن مسعود منقول است که حبیب در ابتداء از خوارج بوده و سپس مستبصر شد و در عداد اصحاب صادقین علیهما السّلام قرار گرفت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۹

نور کم داشته و جمعی بی نور می باشند؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: این گونه ایشان را آفریدم تا در تمام حالات آنها را بیازمایم.

آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا اذن می دهی سخن بگویم؟

خداوند عزّ و جلّ فرمود:

سخن بگو، روح تو از روح من است ولی طبیعتت ناشی از خلاف و ماهیّت من می باشد «۱» آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا آیا اگر ایشان را متفاوت نمی آفریدی بلکه از نظر صورت و اندازه و طبیعت و فطرت و رنگ و عمر و رزق و روزی یکسان خلق می نمودی این طور نبود که بعضی بر برخی ستم نکرده و بینشان حسادت و کینه واقع نشده و در هیچ موضوعی با هم اختلاف پیدا نمی کردند؟

خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای آدم اصل نطق و سخن گفتنت ناشی از انشعاب روحت از روح من است ولی ناتوانی طبیعتت تو را به تکلّف انداخت و از چیزی که علم به آن نداری پی گیری کردی، من آفریننده دانا هستم که

با علم و آگاهی بین آفرینش مخلوقات اختلاف انداخته و با مشیّت و خواسته ام در بین آنها امر خود را می گذرانم و ایشان با تـدبیر و تقـدیر من می گردنـد، هیـچ تغییری در خلقت و آفرینش من نمی باشـد، جنّ و انس را آفریـدم تا مرا عبادت کننـد، و بهشت را ایجاد کردم برای آنـان که مرا پرستیـده و اطـاعتم نموده و از فرسـتادگانم پیروی کننـد و دیگر التفاتی نکرده و باکی نـدارم و آتش را تعبیه کردم برای کسـانی که به من کفر ورزیـده و از فرمانم سـرپیچی کرده و از فرسـتادگانم پیروی نکننـد و دیگر التفاتی نداشـته و باکی ندارم و تو و ذریّه تو را آفریدم بدون این که به تو و ایشان نیازی داشته باشم فقط ایجادتان کردم تـا جملگی را آزموده و آشـکار شود که در دنیـا در دوران زنـدگانی و قبـل از مردن کـدام یک از حیث کردار بهتر هستیـد و همچنین دنیا و آخرت، حیات و ممات، طاعت و عصیان، بهشت و دوزخ را آفریدم تا هر کس کدام را اختیار نماید و در تقدیر و تـدبیرم نیز چنین اراده ای را نموده ام و بـا علم و آگـاهی بین صور و اجسـام و الوان و عمرها و ارزاق و طاعت و معصـیتشان اختلاف و تفاوت انداختم در نتیجه

---

(۱)- مقصود از «روح من» یعنی روحی را که برگزیـدم و آن روحی است که از عالم مجرّدات یا عالم قـدس می باشـد چنانچه منظور از «طبیعت» طبیعتی است که از عالم خلق و جسـمانیات یا از معدن شهوات و جهالات می باشد لذا جناب آدم به طبیعتی که از عالم جسمانیات است سؤال نموده و

این شرح و توضیح از مرحوم مجلس در بحار الانوار می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۱

برخی از ایشان را سعید و بعضی را شقی، دسته ای را بینا و گروهی را نابینا، جمعی را کوتاه و نفراتی را بلند، تعدادی را زیبا و جمیل و عددی را زشت و ذمیم، جمله ای را عالم و فرقه ای را جاهل، تنی چند را غنی و قومی را فقیر، جماعتی را مطیع و طایفه ای را عاصی و مجموعی را سالم و صحیح و معدودی را بیمار و سقیم، صفّی را مبتلا به زمین گیری و ردیفی را مبرّا از آفات قرار دادیم و سرّ این اختلاف بین مخلوقات آن است که:

شخص سالم و صحیح به کسی که مبتلا به آفت است می نگرد آنگاه در مقابل عافیت و سلامتیش مرا حمد و شکر می کند و در مقابل آن کس که به آفت مبتلا است به شخص صحیح نظر نموده مرا خوانده و درخواست می کند که وی را عافیت دهم و پیوسته بر این بلایی که به او داده ام صبر کرده در نتیجه به او ثواب جزیل و عطاء کثیر می دهم، غنی به فقیر نگریسته مرا سپاس و شکر می نماید و فقیر به غنی نظر نموده مرا خوانده و درخواست می کند که وی را از فقر برهانم، مؤمن به کافر می نگرد در قبال هدایتی که او را کرده ام حمد مرا بجا می آورد، باری مخلوقات را بدین گونه و با این اختلاف آفریدم تا در خوشحالی و بد حالی، سلامتی و بیماری، دارایی و نداری ایشان را بیازمایم.

توجّه داشته باشد که من معبود و سلطانی قادر بوده و تمام مقدّرات را

بر اساس تـدبیر قرار داده ام و می توانم آنچه را که بخواهم تغییر دهم مثلا مؤخّرات را مقـدّم نموده و مقـدّمات را مؤخّر نمایم، من آنچه را اراده کنم به مرحله فعـل آورده و هرگز کسـی حقّ سؤال از افعـال من را نداشـته ولی من از فعل و کردار مخلوقاتم می پرسم.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللَّه علیه فرموده: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعده بن زیاد نقل کرده، وی گفت: مردی محضر امام جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام عرض کرد:

ای ابا عبد اللَّه: آیا ما برای خود بینی آفریده شده ایم؟

حضرت فرمودند: خودبینی چیست؟ برای خدا بینی تو آفریده شده ای عرض کرد: برای فناء و نابودی خلق شده ایم؟

حضرت فرمودند: ساکت باش برادر زاده، ما برای بقاء آفریده شده ایم نه فناء.

و چگونه فـانی می شود بهشتی که زوال نداشـته و دوزخی که خـاموش نمی شود، پس بگو: ما از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شویم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۳

حدیث (۶) محمّـد بن الحسن بن احمـد بن الولیـد رضـی اللَّه عنه می فرماید: احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی الوشاء، از کسی که ذکرش نموده، از برخی روات که او گفت:

روزی نیست مگر آن که فرشته ای از مشرق ندا می کند:

اگر خلایق می دانستند برای چه آفریده شده اند، راوی گفت: فرشته ای دیگر از مغرب جوابش را داده و می گوید:

هر آینه عمل می کردند برای آنچه به منظورش خلق گردیده اند.

حدیث (۷) ابو الحسن طاهر بن محمّد بن یونس بن حیات که مرد فقیهی است در اجازه ای که به من در بلخ داد فرمود: محمّد بن عثمان هروی،

از ابو محمّد حسن بن مهاجر از هشام بن خالد، از حسن بن يحيى، از صدقه بن عبد اللّه از هشام، از انس، از نبىّ اكرم صلّى اللّه عليه و اله نقل كرده كه آن حضرت نيز از جبرئيل عليه السّلام حكايت كردند كه وى گفت: خداوند تبارك و تعالى فرمود: كسى كه به دوست و ولىّ من اهانت كند به محاربه با من برخاسته است و اگر تردد در حقّ من راه مى داشت در هيچ فعلى تردد نداشتم مثل تردّدى كه در قبض روح مؤمن برايم حادث مى شد «۱» زيرا مؤمن از مرگ كراهت دارد و من هم از كارى كه مورد كراهت مؤمن است، بيزارم ولى در عين حال چاره اى از مرگ و مردن او نمى باشد، و بنده من با هيچ عمل و كردارى به اندازه انجام آنچه را كه بر او واجب كرده ام به من نزديك نمى شود و پيوسته بنده ام به درگاه من زارى مى كند تا محبوبم واقع شود و وقتى محبوبم قرار گرفت گوش و چشم و دست و پناهگاهش مى گردم، اگر مرا بخواند اجابتش كرده و اگر از من درخواست كند به او عطا خواهم نمود، برخى از بندگان مؤمن هستند كه مى خواهند عبادتى را انجام دهند ولى منصرفشان مى كنم تا خود بينى به ايشان راه نيابد و بدين ترتيب حالشان فاسد گردد چنانچه پاره اى از بندگان مؤمن سلامتى ايمانشان صرفا با فقر است به طورى كه اگر غنى شوند ايمانشان فاسد مى شود يا بعضى ديگر هستند كه سلامتى ايمان آنها فقط با ابتلاء به بيمارى تأمين گشته لذا اگر جسمشان سالم شود

---

(۱)- در متن حديث محذوف در تقدير است

و بفرموده مرحوم مجلسی در بحار تقدیر چنین می باشد:

لو جاز علیّ التردّد ما ترددت فی شی ء ... چنانچه ما در ترجمه بر اساس همین تقدیر عبارت را برگردان نمودیم البته تقادیر دیگری نیز گفته اند که به جهت عدم اطاله کلام از ذکرشان صرف نظر کردیم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۵

فاسد الایمان می شوند و به عکس جمعی از اهل ایمان می باشند که تنها در صورت صحیح المزاج بودن ایمانشان سالم می ماند از این رو اگر آنها را مبتلا به بیماری کنم ایمانشان فاسد می گردد، بنا بر این با علم به قلوب و دلهای بندگان بین ایشان تدبیر می کنم چه آن که من عالم و خبیر هستم.

حدیث (۸) محمّد بن احمد شیبانی رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن هارون صوفی از عبد اللَّه بن موسی الحبال الطبری از محمّد بن الحسین الخشاب، از محمّد بن محسن، از یونس بن ظبیان نقل کرده که وی گفت: حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام فرمودند:

مردم به سه نحو خداوند عزّ و جلّ را پرستش می کنند: گروهی به جهت میل به اجر و پاداش او را می پرستند که این پرستیدن حریصان و آزمندان است، دسته ای دیگر چون از آتش دوزخ هراس دارند حضرتش را عبادت می نمایند که این عبادت بندگان بوده و در واقع ترس و وحشت است نه پرستش ولی من خدای عزّ و جلّ را دوست دارم و همین دوست داشتن مرا بر عبادت و پرستشش وادار نموده.

این عبادت، عبادت جوانمردان و صاحبان مروّت است که از هر وحشت و دهشتی در امان هستند به دلیل فرموده حقّ تبارک و تعالی: وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ

يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ «۱» و در جای دیگر به همین نوع از عبادت اشاره نموده و فرموده:

إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ «۲» بنا بر این کسی که خدا را دوست دارد خداوند عزّ و جلّ متقابلا او را دوست داشته و کسی که خدا او را دوست بدارد در زمره آمنین و آنهایی است که از هر نوع گزند و آسیبی در قیامت مصون و محفوظ می باشد حدیث (۹) حسین بن یحیی بن ضریس بجلی از پدرش از ابو جعفر محمّد بن عماره السکری السّریانی از ابراهیم بن عاصم در قزوین حدیثی را به این شرح نقل نمود:

عبد اللَّه بن هارون کرخی از ابو جعفر احمد بن عبد اللَّه بن یزید بن سلام بن عبد اللَّه (آزاد کرده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و اله) گفت: عبد اللَّه بن یزید از ابی یزید بن سلام، از پدرش سلام بن عبد اللَّه یعنی برادر عبد اللَّه بن سلام از عبد اللَّه بن سلام نقل کرد که وی

---

(۱)- سوره نمل آیه (۸۹)

(۲)- سوره آل عمران آیه (۳۱)

گفت: خداوند عزّ و جلّ در صحف موسی بن عمران علیه السّلام فرموده:

ای بندگان من، شما را نیافریدم تا بدین وسیله از تنهایی و کمی درآمده و صاحب یاور و جماعت زیادی شوم و نه با شما انس گرفته تا به واسطه آن وحشت نکنم و نه به کمک شما عجز خود را ترمیم نمایم و نیز آفرینش شما نه به خاطر جلب منفعت یا دفع ضرر از خودم باشد و همین قدر بدانید که اگر تمام مخلوقات

من در آسـمان و زمین پشت به هم داده و اطاعت و عبـادت مرا نموده و شب و روز بـدون کوچکـترین سـستی من را پرسـتش کنند به سلطنت و قدرتم چیزی افزوده نمی شود چه آن که ساحت ربوبی من والاتر از آن بوده و از این نواقص مبرّا است.

حدیث (۱۰) محمّـد بن احمـد شیبانی رضـی اللّه عنه می گویـد: محمّـد بن ابی عبـد اللّه کـوفی از موسـی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از پدرش، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت:

راجع به فرموده حقّ تعالی «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» «۱» از امام صادق علیه السّلام پرسیدم:

حضرت فرمودند: مقصود اینست که: حقّ تعالی جنّ و انس را آفرید تا ایشان را به عبادت امر فرماید.

سپس ابو بصـیر می گویـد: و نیز از آن جنـاب راجع به معنـای کلام حقّ عزّ و جلّ «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» «۲» سؤال کرده و عرضه داشتم: برای چه خداوند ایشان را آفرید؟

حضرت فرمودند:

خداوند آنها را آفرید تا عملی را که با انجامش مسـتوجب رحمتش می شوند بجا آورده و بدین ترتیب مشـمول رحمت واسعه اش قرار گیرند.

حدیث (۱۱) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از عبـد اللّه بن احمـد نهیکی از علی بن حسن طـاطری از درست بن ابی منصور از جمیـل بن درّاج نقل کرده که وی گفت: به امام صادق علیه السّلام

---

(۱)- سوره ذاریات آیه (۵۶)

(۲)- سوره هود آیه (۱۱۹ و ۱۱۸)

عرضه داشتم:

فدایت شوم: معنای وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ الخ چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال جنّ و انس را فقط برای عبادت آفریده.

حدیث (۱۲) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از حسن بن علی بن فضّال از ثعلبه بن میمون از جمیل بن درّاج نقل می کند که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام راجع به معنای فرموده حقّ تعالی «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» سؤال کردم.

حضرت فرمودند: مقصود این است که خداوند جنّ و انس را برای عبادت آفریده.

عرضه داشتم: گروه خاصی را یا عموم را؟

فرمودند: خیر، بلکه عموم را به منظور عبادت خود آفریده است.

حدیث (۱۳) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن فضّال از پدرش از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام حدیثی را به این شرح نقل کرده، وی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا خداوند سبحان مخلوقات را به انواع مختلف آفرید و همه را یک نوع خلق نکرد؟

امام علیه السّلام فرمودند: برای این که توهّم نشود که او عاجز است و در وهم کسی نیاید که ناتوان بوده و قدرتش محدود می باشد و اساسا در وهم هیچ ملحد و کافری صورتی نقش نمی بندد مگر آن که خداوند عزّ و جلّ موجودی را به آن هیئت و صورت آفریده و این به خاطر آن است که کسی نگوید: آیا خدا قادر است که فلان صورت را خلق کند؟

و همان طوری که اشاره شد جایی برای این

سؤال نیست چون هر صورت و هیئتی که از آن سؤال شود در بین مخلوقات حقّ تبارک و تعالی موجود است، در نتیجه با نگریستن و چشم انداختن به انواع مخلوقات و مصنوعات باری تعالی علم و قطع پیدا می کنیم که حضرتش بر تمام اشیاء قادر می باشد.

باب دهم سرّ نامیده شدن جناب آدم به آدم

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص ۷۱

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۱

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از محمّد حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

به خاطر این آدم را آدم نامیدند که از ادیم آفریده شده است.

مصنّف این کتاب علیه الرحمه می گوید: نام زمین چهارم ادیم بوده و جناب آدم علیه السّلام از آن آفریده شده و به همین جهت گفته شده که آدم علیه السّلام از ادیم الارض خلق گردیده «۱»

باب یازدهم سرّ نامیده شدن انسان به انسان

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از معاویه بن حکیم «۲»، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این انسان را انسان نامیده اند که نسیان و فراموشی دارد، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ (ما قبلا با آدم عهدی بستیم، پس او آن را فراموش کرد)

باب دوازدهم سرّ خلقت آدم بدون پدر و مادر و آفرینش عیسی بدون پدر و ایجاد سائرین از پدر و مادر

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن

---

(۱)- کلمه «ادیم» به معنای ظاهر و روی می باشد لذا ادیم السّماء یعنی ظاهر آسمان و ادیم الارض یعنی روی زمین ولی از ظاهر عبارت مصنّف علیه الرحمه این طور استفاده می شود که معنای مزبور مراد نیست بلکه مقصود از آن زمین چهارم است که به این نام موسوم می باشد چه آن که به اعتقاد قدماء در مقابل هفت آسمان، هفت زمین نیز وجود داشته که هر کدام به

نامی معروف می باشند.

(۲)- در رجال کشی آمده است: معاویه بن حکیم فطحی است ولی عدل و عالم بوده است و نجاشی فرموده: وی ثقه و در بین اصحاب ثامن الحجج علیه السّلام، جلیل القدر بوده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۳

عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم «۱»، از پدرش، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم: چرا خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السّلام را بدون پدر و مادر

و عیسی علیه السّلام را بدون پدر و سایر مردمان را از پدران و مادران آفرید؟

امام علیه السّلام فرمودند:

تـا مردم به تمـام قـدرت و کمـال توانایی او پی برده و بداننـد که حقّ تعالی می توانـد مخلوقی را از مادر به تنهایی بـدون پـدر بیافرینـد چنانچه قادر است موجودی را بـدون وجود پدر و مادر ایجاد نماید و اقدام به آن نمود تا مردم بدانند که حضـرتش به هر چیزی قادر و توانا است.

باب سیزدهم سرّ این که چرا خداوند عزّ و جلّ ارواح را که مجرّد و در محلّی رفیع بودند در ابدان قرار داد

حدیث (۱) علیّ بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل برمکی نقل کرده که وی گفت: جعفر بن سلیمان بن ایّوب خزّاز از عبد اللّٰه بن فضل هاشمی نقل کرد که گفت:

محضر حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام عرض کردم:

چرا خداوند عزّ و جلّ ارواح را که در ملکوت اعلی و در محلّی رفیع بودند در ابدان قرار داد؟

امام علیه السّلام فرمودند:

خداونـد تبـارک و تعـالی می دانست ارواح بـا این علوّ و شـرافتی که دارنـد اگر به حال خود واگـذارده شونـد اکثر آنها ادّعاء ربوبیّت کرده و هر کـدام نـداء (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی) سـر می دادنـد لـذا به قـدرت کامله اش آنها را در ابدان مادی که از ابتداء بر ایشان تقدیر کرده بود قرار داد و بدین ترتیب رحمتش را شاملشان نمود و به همین منظور بعضـی را به برخی محتاج و دسته ای را بر گروهی معلّق و جمعی را در دنیـا بر جمـاعتی برتر و درجه تعـدادی را بر عـددی در آخرت متفوّق سـاخت و همچنین به واسطه بعضی

---

(۱)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی امامی و مجهول الحال می باشد.

برخی

دیگر را کفایت نمود و رسل و سفرایش را بر ایشان مبعوث داشت و نمایندگان و حجّت هایش را با بشارت و انذار بر آنها گمارد تا آنها ایشان را بر انجام مراسم عبودیّت و خاکساری در مقابل معبودشان امر نموده و به انواع و انحاء تعبّدات راهنمایی کنند، و همچنین در دنیا و آخرت بر آنها عقوبت و پاداش قرار داد تا بدین وسیله ایشان را در انجام کارهای شایسته راغب و از کارهای ناپسند باز دارد و نیز بدین طریق آنها را به طلب معاش و تجارت دلالت نمود و نتیجه این همه الطاف و عنایات این شد که ارواح دانستند رب نبوده بلکه مربوب هستند و بندگانی بوده که آفریده حضرت خالق می باشند از این رو به عبادت باری تعالی روی آوردند و بدین ترتیب مستحق نعیم ابدی و فردوس جاودانی شده و از وحشت در امان ماندند.

سپس حضرت فرمودند: ای پسر فضل خداوند تبارک و تعالی نظرش به بندگان بهتر است از نظر آنها به خودشان، آیا نمی بینی برخی از ایشان طالب تفوّق بر غیر بوده به حدّی که این معنا ایشان را به سر حدّ دعوای ربوبیّت کشانده و بعضی دیگر از ایشان حبّ جاه و بزرگی باعث شده که ادّعای پیامبری کنند بدون این که استحقاقش را داشته باشند و گروهی دیگر ادّعای امامت نموده در حالی که لایق آن نبوده و علاوه بر آن نقص و عجز و سستی و فقر و درد و استحقاق عقوبت را در خود احساس نموده و می دانند که مرگ بر ایشان غالب بوده و اجتماعشان را متفرق می سازد.

ای پسر فضل، خداوند تنها آنچه

را که برای بندگان صلاح است پیش آورده و کوچکترین ظلمی به ایشان نمی کند ولی خودشان به خود ستم می نمایند.

باب چهاردهم سرّ نامیده شدن حوّا به حوّا

حدیث (۱) علیّ بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند: به خاطر این حوّا را حوّا نامیده اند که از حیّ و زنده آفریده شده، خداوند عزّ و جلّ در قرآن فرموده:

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها (خداوند متعال شما را از یک نفس

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۷

آفرید و از آن همسرش را خلق نمود).

باب پانزدهم سرّ نامیده مراه (زن) به مراه

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند:

به خاطر این مراه (زن) را مراه خوانده اند که از (مرء) آفریده شده یعنی حوّاء از آدم ایجاد گردیده.

باب شانزدهم سرّ نامیدن نساء (زنان) به نساء

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه می فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی الدیلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام در ضمن حدیث طولانی فرمودند: نساء (زنان) را از این جهت نساء خوانده اند که برای آدم علیه السّلام مونسی غیر از حوّاء نبود.

مترجم گوید:

از فرموده امام علیه السّلام استفاده می شود که ماده کلمه نساء بمعنای انس می باشد.

باب هفدهم سرّ کیفیت پیدایش نسل

حدیث (۱) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می گوید: احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار جمیعا نقل کرده و گفته اند: محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن حسن بن علی بن فضّال، از احمد بن ابراهیم بن عمّار از ابن نویه از زراره حکایت کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام راجع به کیفیّت پیدایش نسل و تکثیر ذریّه جناب آدم علیه السّلام سؤال شد، سائل عرضه داشت: گروهی از مردم

معتقدند خداوند تبارك و تعالى به حضـرت آدم علیه السّلام وحی نمود که دخترانش را به کابین پسران خود درآورد و بدین ترتیب نسل حضرتش تکثیر شد لذا تمام انسانها در اصل از خواهر و برادر می باشند، آیا این اعتقاد صحیح است؟

حضـرت فرمودنـد: خداونـد منزّه است از این گفتـار، آنان که اعتقادشان این است در واقع معتقدنـد که حقّ عزّ و جلّ خلقت و آفرینش احباب و انبیاء و سفراء و حجج و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را

از حرام اختیار نموده و قـدرت نـداشت که آنها را از حلال ایجاد نماید در حالی که عهد و پیمان بسـته که خلق را از راه حلال ایجاد نموده و ایشان را پاک و پاکیزه و طیّب و منزّه از هر آلودگی بیافریند.

به خدا سوگند برایم نقل کردند که یکی از چهارپایان اشتباها روی خواهرش جست و بعد از آن که پایین آمد و معلوم شد که آن ماچه خواهرش بوده ذکر خود را بیرون آورد و سپس با دندانهایش آن را گرفت و کند و بعد افتاد و مرد.

زراره می گوید: سپس از آن جناب راجع به خلقت حوّاء سؤال شد، سائل عرضه داشت:

گروهی نزد ما هسـتند که می گویند خداوند عزّ و جلّ حوّا را از آخرین دنده های چپ آدم علیه السّلام آفریده، آیا این گفتار صحیح است؟

حضـرت فرمودند: خدا منزّه است از این گفتار، گویندگان این کلام آیا معتقدند خدا قدرت نداشت همسر آدم را از غیر دنده او بیافریند؟ این قائلین با کلامشان راه را برای سـخن گفتن اهل تشـنیع باز و هموار نموده و در واقع با این سـخنشان می گویند: جزئی از آدم با جزء دیگرش ازدواج نموده، چه شده ایشان را که چنین می گویند، خدا میان ما و آنان حکم کند.

سپس حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی آدم را از گل آفرید و فرشتگان را فرمان داد به او سجده کنند و آنها هم اطـاعت کرده و سـجده اش کردنـد خـواب را بر وی غـالب نمـود و در این حـال انسـانی (حـوّا) را جهت او آفریـد و وی را در گودی بین دو کفل آدم قرار داد و بدین ترتیب مقدّر

فرمود که زنان تابع و پیرو مردان باشند باری حوّا به جنب و جوش و حرکت درآمد و از حرکتش آدم از خواب بیدار شد در این وقت به حوّا نداء آمد که از آدم دور شود، آدم نظرش به او افتاد، آفریده ای زیبا و انسانی خوش منظر که شباهت به صورت خودش داشت را دید منتهی با این فرق که او زن بود و آدم مرد، با وی سخن گفت، حوّا نیز متقابلا به زبان آدم با وی تکلّم کرد، آدم گفت: تو کیستی؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۱

حوّا اظهار داشت: آفریده ای هستم که خداوند متعال مرا به این هیئت که می بینی خلق نموده.

آدم به درگاه جلال عرضه داشت: پروردگارا، این انسان خوش منظری که آفریده ای و همدم و مونس من قرار داده ای کیست؟

حقّ تبارک و تعالی فرمود: این کنیز من حوّا است، آیا دوست داری با تو بوده و مونست باشد و با تو سخن گفته و فرمانت را اطاعت کند؟

آدم عرضه داشت: آری دوست دارم و تا مادامی که باشم شکر و سپاس تو را بر این نعمت به جای آورم.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: او را از من خواستگاری کن زیرا کنیز من بوده و جهت تمایلات غریزی و شهوی مناسب است.

ناگفته نماند که قبلا خداوند منّان در جناب آدم این نیرو و قوّه شهوت را قرار داده و وی را به مقتضیات آن آگاه ساخته بود.

باری آدم عرض کرد اگر او را از تو خواستگاری کنم خشنودی تو به چیست؟

حقّ عزّ و جلّ فرمود: به این است که معالم و احکام دین من را به او تعلیم کنی.

آدم

عرض كرد: اگر به اين راضى هستى، پس چنان خواهم نمود.

حقّ تعالى فرمود: همين را خواستارم و او را به تزويج تو در آورده و همسرت قرار دادم پس او را در آغوشت بگير.

پس از آن آدم به حوّا فرمود: پيش بيا.

حوّا عرضه داشت: بلكه تو بايد پيش بيايى، پس خداوند عزّ و جلّ به آدم امر نمود كه تو به نزد او برو، آدم نيز چنين كرد و اگر حقّ تعالى چنين فرمانى به آدم نمى داد مى بايست زنان به سوى مردان رفته تا خواستگارى خود را به اين نحو كرده باشند، اين است قصّه و حكايت حوّا صلوات اللّه عليها.

حديث (۲) پدرم رحمه اللّه عليه مى فرمايد: محمّد بن يحيى عطّار از حسين بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از نوفلى از على بن داود يعقوبى، از حسن بن مقاتل از كسى كه از زراره شنيد و او گفت:

از امام صادق عليه السّلام سؤال شد كه پيدايش نسل از آدم عليه السّلام چگونه بود و نيز كيفيت توليد نسل از ذريّه حضرت آدم عليه السّلام به چه نحو صورت گرفته؟

سپس سائل گفت: دسته اى از مردم پيش ما هستند كه مى گويند: خداوند

عزّ و جلّ به آدم وحى فرمود كه دخترانش را به نكاح پسران خود درآورد و اين همه مخلوقات در اصل از ازدواج خواهران و برادران مى باشند آيا اين سخن صحيح است يا نه؟

حضرت فرمودند: خدا منزّه و مبرّا از اين گفتار است، كسى كه اين سخن را مى گويد در واقع قائل است به اين كه حقّ عزّ و جلّ برگزيدگان از مخلوقات و احباب

و انبیاء و سفراء و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از حرام آفریده و قدرت نداشته که آنها را از حلال خلق کند با این که عهد و پیمان بسته و بر اساس آن ملتزم شده که خلق را از راه حلال ایجاد نموده و ایشان را پاک و پاکیزه و طیّب و منزّه از هر آلودگی بیافریند، به خدا سوگند برایم نقل کردند که چهارپایی اشتباها روی خواهرش جست و بعد از آن که پایین آمد و معلوم شد که آن ماچه خواهرش بوده ذکر خود را بیرون آورد و سپس با دندانهایش آن را گرفت و فشرد تا قطع نمود و سپس افتاد و مرد و از چهارپای دیگری بمن خبر دادند که اشتباها با مادرش جمع شده و پس از معلوم شدن، آن حیوان نیز همان کرد که چهار پای مذکور انجام داده بود و وقتی حیوانات چنین باشند انسان که واجد فضایل و علم و کمال است این طور نیست؟! منتهی همان طوری که استثناء در همه موارد هست در این جا نیز چنانچه می بینی گروهی از مردم روی از علم و دانش تافته و به کارهایی که امر نشده اند پرداخته و با ارتکاب آنها به ضلالت و گمراهی کشیده می شوند و با انجام اعمال شنیع و قبیح به انحطاط می گرایند و این گونه از حرکات ناموزون و ناهنجار از بدو پیدایش مخلوقات تا الآن ادامه داشته و تا ابد خواهد بود سپس حضرت فرمودند:

وای بر این گروهی که اعتقادشان چنین است و گفتار مزبور را می گویند، ایشان چقدر بی خبرند از آنچه را که فقهاء حجاز و عراق

با هم در آن متفق بوده و اختلافی ندارند، حقّ تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آدم علیه السّلام به قلم امر فرمود و آن بر لوح محفوظ جاری شد و حکم تحریم خواهران بر برادران و محرّمات دیگر را تا روز قیامت ثبت و ضبط نمود.

ما مشاهده می کنیم این کتب چهارگانه آسمانی مشهور در این عالم را که عبارت باشند از: تورات و انجیل و زبور و فرقان، خداوند متعال مطالب لوح محفوظ را در این کتب نهاد و آنها را بر انبیاء و رسلش- صلوات اللّه علیهم اجمعین- نازل فرمود، تورات را بر موسی علیه السّلام و زبور را بر داود علیه السّلام و انجیل را بر عیسی علیه السّلام و قرآن را بر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و در هیچ یک از این کتب آنچه را که در لوح محفوظ حرام

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۵

نموده حلال قرار نداده است، شایسته و سزاوار است بگویم:

کسی که این مقاله و اشباه آن را ایراد کرده صرفا قصدش تقویت حجج و براهین مجوس می باشد، خدا هلاک کند ایشان را.

سپس امام علیه السّلام پرداختند به بیان کیفیّت پیدایش نسل از جناب آدم علیه السّلام و تکثیرش از ذریّه آن حضرت و فرمودند: برای آدم هفتاد پشت متولّد شد که در هر پشتی یک پسر و یک دختر بود تا وقتی که هابیل به دست قابیل کشته شد پس از وقوع این حادثه آدم سخت به جزع آمد و از فراغ هابیل بسیار گریست به طوری که تا پانصد سال توان تماس گرفتن و نزدیکی نمودن با

حوا را نـداشت «۱» و بعـد از سپری شـدن این دوران بـا حوّا مقـاربت نمود خداونـد متعـال بر خلاـف هر بار تنها شـیث را به او عنایت فرمود و با وی دوّمی نبود، اسم شـیث هبه اللّه بوده و اوّلین کسـی می باشـد که در زمین به عنوان وصـیّ تعیین گردید و بعد از شـیث خداوند متعال تنها یافث را به وی عنایت نمود و با او نیز دوّمی نبود و وقتی هر دو به سن بلوغ و ادراک رسیدند و حقّ عزّ و جـلّ اراده کرد بـا رعایت نمودن آنچه قلم بر صـفحه لوح محفوظ ثبت و ضـبط کرده و نکاح خواهر با برادر را حرام اعلام نموده، لذا بدین منظور روز پنجشـنبه بعد از عصـر فرشته ای از بهشت به نام «نزله» به زمین فرو فرستاد و به جانب آدم امر فرمود که او را به تزویج شـیث درآورد و آدم نیز چنین نمود سـپس بعد از عصر فردای آن روز فرشته ای دیگر به نام «منزله» از بهشت به زمین فرسـتاد و به آدم فرمان داد او را به تزویج یافث درآورد و آدم اطاعت امر نمود از ازدواج شیث با حوریه پسری و از تزویـج یافث با فرشـته دختری متولـد شـد و پس از به بلوغ رسـیدن این پسـر و دختر حقّ تبارک و تعالی دسـتور داد دختر یافث با پسـر شـیث ازدواج کند و پس از این ازدواج انبیاء و سفراء از نسل این دو به عرصه وجود آمدند و پناه به خدا باید برد از آنچه که این گروه گفته و معتقدند که نسل انبیاء از تزویج خواهر و برادر بوده.

باب هیجدهم مقاله محمّد بن بحر شیبانی علیه الرحمه معروف به رهنی «۲»

اشاره

---

(۱)-

در برخی از روایات آمده است که پس از قتل هابیل چهل صباح آدم گریست و در بعضی دیگر چهل صباح و مساء وارد شده و به نظر می آید که مضمون این دو روایت اقرب به صواب و واقع باشد.

(۲)- مرحوم مامقانی در رجال فرموده: رهنی با راء مهمله مضموم و هاء ساکنه و نون و یاء مشدّد منسوب است به «رهنه» که قریه ای است در کرمان و ابن داود از نسخه ای نقل کرده که ضبط آن با دال به جای راء می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۷

در کتابش و سخن کسانی که انبیاء و رسل و ائمه و حجج صلوات اللّه علیهم اجمعین را بر فرشتگان تفضیل و برتری می دهند حدیث (۱) محمّد بن بحر شیبانی می گوید: کسانی که انبیاء و سفراء و حجج و ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین را بر فرشتگان برتری می دهند می گویند:

ما تمام مخلوقات خداوند عزّ و جلّ را زیر نظر گرفته و همه آنها چه موجوداتی که به طبع و اختیار یا به جبر و قسر به مقام عالی رسیده اند و چه مخلوقاتی که طبعا و اختیارا یا قهرا و اضطرارا به انحطاط و نزول کشانده شده اند را ملاحظه نموده و بررسی کرده ایم چنین یافته ایم که موجودات به سه دسته تقسیم می شوند:

الف: حیوان و نامی ب: جماد ج: افلاک سیّار و متحرّک که به مقتضای طبعی که باری تعالی و صانع قادر در آنها آفریده در مدار خود دور زده و به اراده خالقشان در موجودات سفلی و عالم پایین تأثیر می گذارند.

شیبانی قدّس سرّه می گوید:

این قائلین در این انواع سه گانه (حیوان، جماد، افلاک) و نیز

در اشیایی که اجناس بوده و به جنس الأجناس که «شی ء» باشد منتهی شده نظر افکنده و گفته اند:

ما به اقسام سه گانه مذکور (حیوان، جماد، افلاک) که نسبت به ما فوق خود نوع و به مادون جنس محسوب می شوند نظر نموده و ملاحظه کردیم که کدام یک از این سه نافع تر و رفیع تر و کدام پست تر و نازل تر می باشند پس این طور یافتیم که حیوان از همه موجودات و مخلوقات ارفع می باشد و آن به خاطر ثبوت حیات است که به واسطه اش نامی و جماد از هم ممتاز و مبیّن می گردند.

تقریر و توضیح رفیع بودن حیوان

شرح و توضیح رفیع بودن حیوان از نظر حکمت صانع متعال و ترتیب آن اینست که می گوییم:

خداوند- تقدّست اسمائه- موجود نامی را ایجاد نمود و برایش غذاء قرار داد و جهت هر دردی که به آن مبتلا می شود دوایی تعبیه فرمود و صحّت و سلامتی و شفاء برای وی مقدّر کرد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۹

حقّ سبحانه و تعالی در ترتیب حکمتش چه تدبیر پسندیده و نیکویی را به خرج داده!!

شرح حسن تدبیر حقّ تعالی در مقام ترتیب دادن حکمتش

خداوند عزّ و جلّ حیوان بزرگ و کوچک را این طور آفرید که برای استمرار حیاتش غذاء بخورد و به منظور محفوظ ماندن از سرما و گرما لباس پوشیده و خود را مستور نماید و مادامی که زنده است و حیات دارد رشد و نمو کند، برای جماد مرکز و محل کار قرار داد و آن را رام او نمود، برایش چراگاه و سرا و خانه و مراکز اجتماع و شهرها و قصور و بناهای رفیع و اوطان و اماکن سکونت تعبیه فرمود و جهت نیاز و احتیاجش قلّه و تپّه ها و اراضی مسطح و هموار را آفرید، مواضعی بلند ایجاد نمود تا از بلندی آنها استفاده نماید چنانچه بمنظور انتفاع و بهره بردنش سرزمین هایی را پست و گود قرار داد، جهت رفع نیازمندی هایش در دریا و خشکی اسباب تجارت و مکاسب برایش مقدّر فرمود و بدین ترتیب قادر متعال و صانع حکیم آفرینش حیوان را بر اساس استمتاع و بهره بردن از اشیاء قرار داده است.

لا جرم این موجود از تمام چیزهایی که برایش آفریده شده استمتاع برده و از همه منافع و نعمت ها بهره می برد و در نتیجه با

طراوت و با نشاط می باشد چنانچه در هنگام زوال نعم و خزان منافع حالش به ذبول و پژمردگی می گراید و چون جسم است و مرکب از اجزاء جسمی به ناچار محل و مرکزی را اتخاذ می نماید ....

فَتَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ.

این حضرات در ادامه سخنانشان فرموده اند:

سپس نیک و با دقّت نگریستیم و دیدیم خداوند عزّ و جلّ مخلوقی را که دارای روح و نموّ و جسم است اعلی و بلند مرتبه تر از آفریده ای که جسم است و صاحب نموّ قرار داده.

تقسیم حیوان به ناطق و غیر ناطق و امتیاز و شرافت ناطق از غیرش

خداوند قادر مخلوقاتی را که حیات داده به دو نوع آفریده:

الف: ناطق ب: اعجم (غیر ناطق) صانع حکیم به واسطه نطق و بیانی که به حیوان ناطق داده وی را از غیر ناطق

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۱

ممتاز و بر آن برتری داده زیرا نطق فضیلتی است که دارنده اش بر فاقد آن ترجیح و شرافت دارد.

تقسیم ناطق به حجّت و محجوج و امتیاز و شرافت حجّت بر محجوج

خداوند قادر حیوان ناطق را به دو نوع نموده:

الف: حجّت ب: محجوج حجّت را از محجوج اعلی و اشرف قرار داد چه آن که وی را اختصاص به علم علوی داد و محجوج را از آن محروم نمود و بدین ترتیب حجّت را به واسطه داشتن علم مزبور از محجوج ممتاز نمود و او را علم و شاخص قرار داد و به منظور اظهار شاخص بودنش به او امر فرمود که اعلام کند معطی علم و معلّم او تنها خداوند عزّ و جلّ بوده بدون این که بر احدی از خلایق گل و بار باشد در نتیجه با داشتن چنین علمی که از منبع وحی به او اعطاء شده بر تمام اغیار علوّ و برتری دارد و در میان محجوجین پاره ای بر بعضی اشرف و اعلی بوده و آنها کسانی هستند که علم را از حجّت گرفته اند و بدین وسیله ایشان نیز به منبع وحی متّصل می گردند منتهی به وسیله حجّت و با وساطت او.

این قائلین در ادامه سخنانشان گفته اند: پس از دقّت و ملاحظه این معانی به اصل شی ء و ابتداء مخلوقات یعنی جناب آدم علیه السّلام نظر افکنده و مشاهده نمودیم که خداوند عزّ و جلّ او را بر هر روحانی که پیش از

وی آفریده و هر جسمانی که از او بوجود آورده و خلق کرده برتری داده پس علمی را تعلیمش نموده که اختصاص به خودش داشته و به احدی قبلا و بعدا نداده و فهم و ادراکی به او داده که به هیچ موجودی سابقا و لاحقا عنایت نکرده و این علم را به عنوان میراث او قرار داد زیرا حجج و انبیاء را خلفا عن سلف در نسل و ذرّیه آن جناب قرار داد، باری حقّ تبارک و تعالی به خاطر رفعت قدر و علوّ مرتبه جناب آدم علیه السّلام بر فرشتگان او را قبله ساخت و به عنوان حجّت برایشان قرار داد سپس فرشتگان را مکلّف ساخت که به او سجده کنند، به ناچار کسی را که مسجود قرار داد اعلا و افضل از سجده کنندگان به حساب آورده است و دلیل بر افضلیّت جناب آدم علیه السّلام بر فرشتگان دو چیز است:

الف: حقّ تعالی آن حضرت را حجّت بر فرشتگان قرار داد، واضح است کسی که حجّت قرار داده شده از محجوج افضل و برتر است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۳

ب: حقّ تبارک و تعالی امر فرمود که فرشتگان در مقابل جناب آدم علیه السّلام خضوع کرده و او را سجده نمایند بدیهی است حکیم علیم با این فرمان فرشتگان را ملزم نمود که خود را در مقابل جناب آدم وضیع و خاضع قرار دهند و این خود نشانه افضل بودن آن حضرت بر فرشتگان می باشد و شاهد بر این گفتار آن است که شیطان وقتی از اطاعت این امر سر باز زد و از خضوع و خشوع نمودن در قبال

جناب آدم علیه السّلام اباء نمود از ولایت خدا مطرود و ملعون شده و در عداوت و دشمنی حقّ جلّ و علا داخل گردید لذا هیچ امیدی برای او نبود که از سقوطی که به آن مبتلا شده بود نجات و رهایی یابد بلکه الی الأبد در آن باقی خواهد ماند نتیجتا برای ما محرز و معلوم می شود که سبب برتری جناب آدم علیه السّلام بر فرشتگان علمی بوده که صانع متعال آن را به وی اختصاص داده و دیگران را از آن محروم نمود و آن علم این بود که جناب اقدس الهی تمام اسماء را به آن حضرت تعلیم کرد و کلّ اشیاء را برایش مبیّن و روشن نمود و بدین وسیله او که واجد چنین علمی بود بر کسانی که فاقد آن بودند تفوّق و برتری یافت سپس خداوند عزّ و جلّ به آدم علیه السّلام فرمان داد که از فرشتگان سؤال تنبیه «۱» کند نه سؤال تکلیف «۲» یعنی از آنها جویا شود از موضوعاتی که حقّ تعالی به او تعلیم فرموده و به آنها بهره ای نرسانده تا بدین ترتیب به ایشان علو منزلت علم و رفعت قدر آن حضرت را نشان داده و بالعیان مشاهده کنند چگونه حقّ عزّ و جلّ علم را به محلّ و موضعی اختصاص داده و آن محل را رفعت و فضیلت و برتری بخشیده.

تذکّر

می دانیم که سؤال آدم علیه السّلام از فرشتگان اوّلا سؤال تنبیه بوده نه سؤال تکلیف زیرا حقّ عزّ و جلّ به هیچ مکلّفی آنچه را که در طاقت او نیست تکلیف نمی کند.

ثانیا مورد سؤال چیزی بوده که فرشتگان از آن اطّلاع

نداشته و اساسا در وسع و طاقتشان نبود که از آن جواب بدهند و با توجّه به این نکته قطع و یقین پیدا می کنیم که سؤال جناب آدم علیه السّلام که به امر حقّ تبارک و تعالی صورت گرفت به منزله تقریر و گرفتن اقرار بود از فرشتگان به جهل به آنچه آدم به آن عالم و آگاه بود و فرشتگان نیز پس از سؤال اقرار به جهل کرده و اذعان نمودند که این علم مختص به آدم علیه السّلام بوده

---

(۱)- مقصود از سؤال تنبیه آن است که پرسش آدم علیه السّلام به این منظور بوده که فرشتگان را هشدار دهد و متنبه سازد به جهلشان و مطّلع نبودن از آنچه حضرت آدم آگاه به آن بوده.

(۲)- منظور از سؤال تکلیف آن است که سائل مسئول عنه را مکلّف نماید به جواب از مورد سؤال.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۵

و آنان هیچ بهره ای از آن نداشتند و بدین ترتیب به علو مقام و ارتفاع شأن آن حضرت نسبت به خودشان اعتراف کردند.

باری فرشتگان در مقام جواب سؤال حضرت آدم علیه السّلام ملتزم شدند بگویند:

بار خدایا غیر از آنچه به ما تعلیم نموده ای علم دیگری نداشته و از معلومات آدم بی بهره هستیم، پس از این اقرار و اعتراف حقّ عزّ و جلّ جناب آدم علیه السّلام را معلّم فرشتگان قرار داد و به او خطاب نمود: انبئهم (به ایشان خبر بده) چه آن که «انباء» از مادّه «نبأ» بوده و به معنای تعلیم است و امر به «انباء» از آمر تکلیفی است که مقتضی طاعت و عصیان می باشد یعنی اگر مأمور امتثال کند

اطاعت امر کرده و در صورت مخالفت عصیان آن را نموده است چنانچه فرشتگان مأمور به اصغاء و موظّف بودند به انباء آدم علیه السّلام که به منظور تعلیم و توقیف و تفهیم و تعریف صورت گرفت، گوش فرا دهند و این تکلیف نیز مقتضی طاعت و عصیان می باشد یعنی اگر فرشتگان استماع می کردند اطاعت امر کرده و در صورت عدم استماع عصیان نموده بودند.

با توجّه به آنچه گفته شد می گوییم:

اگر کسی معتقد باشد که متعلّم بر معلّم و موقف بر موقف و معرّف بر معرّف افضل و برتر است بر خلاف و بر عکس حکمت خدای عزّ و جلّ اعتقاد داشته و ترتیبی را که خداوند تنظیم نموده منقلب کرده است و طبق مذهب و اعتقاد وی می باید زمین که مرکز است از نامی که بر روی زمین بوده و خداوند عزّ و جلّ به واسطه نموّ و رشد آن را بر زمین فضیلت و شرافت داده برتر باشد و همچنین می باید نامی از حیوان که حقّ جلّ و علی به واسطه حیات و نموّ و روح آن را بر نامی تفضیل داده اعلی باشد و نیز وی باید بپذیرد که حیوان اعجم و غیر ناطق که از تکلیف خارج است و امر و زجر به او متوجّه نیست اعلی و افضل است از حیوان ناطق که مکلّف بوده و امر و نهی به او متوجّه می باشد و باز این قائل باید ملتزم شود حیوان ناطقی که محجوج می باشد از حجّت یعنی حجّت خداوند عزّ و جلّ بر خلایق برتر است و نیز متعلّم از معلّم اشرف می باشد در حالی که امر چنین نیست

و خداوند عزّ و جلّ جناب آدم علیه السّلام را بر تمام مخلوقات چه روحانی و چه جسمانی حجّت و برتر از تمام قرار داده مگر کسانی که اوّلیّت حجّت و اقدمیّت ولایت از آنها است و ایشان ذوات مقدّسه محمّد و آل محمّد صلوات اللَّه علیهم اجمعین می باشند به دلیل روایت ذیل:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۷

از حبیب بن مظاهر اسدی- بیّض اللَّه- وجهه روایت شده که او محضر حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام عرضه داشت: پیش از آن که خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السّلام را بیافریند شما چه بودید و کجا بودید؟

حضرت فرمودند: ما شبح های نوری بودیم که اطراف عرش خالق رحمان دور می زدیم و به فرشتگان تسبیح (سبحان اللَّه) گفتن و تهلیل (لا اله الّا اللَّه گفتن) و تحمید (الحمد للَّه گفتن) را تعلیم می دادیم.

این روایت تأویل دقیقی دارد که این جا محل شرح و توضیح آن نیست و در جای دیگر آن را بیان کرده ایم.

مقاله کسانی که فرشتگان را بر انبیاء و رسل و ائمه و حجج صلوات اللَّه علیهم اجمعین تفضیل و برتری می دهند

ایشان می گویند: دلیل ما بر برتری داشتن فرشتگان دو چیز است:

الف: ملاک فضیلت مخلوقات اعم از روحانی یا جسمانی قرب به خدای عزّ و جلّ و پیدا نمودن رفعت و علوّ مقام در درگاهش می باشد و با سه تقریر قرب فرشتگان به حضرت باری تعالی و علو مقام ایشان را می توان تشریح نمود:

۱- حقّ جلّت عظمته فرشتگان را به نحوی توصیف کرده که احدی را آن طور وصف نستوده.

۲- خدا فرشتگان را ستوده و فرموده: ایشان مخلوقات مطیع هستند، بدیهی است تحقق طاعت در مورد امر و نهی و ترتّب ثواب و عقاب می باشد و شاهد ما

بر این گفتار فرموده خداوند است که می فرماید:

(لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ) یعنی فرشـتگان عصـیان امر حقّ تعالی را نکرده و آنچه به ایشان فرمان داده شده را بجا می آورند.

۳- مکان و محل فرشـتگان را باری تعالی ملکوت اعلی قرار داده و این مختص به ایشان بوده و دیگران از آن بهره ای ندارند و این معنا شاهد است بر این که براهین فرشتگان بر توحید حقّ اکثر و ادلّه شان بر آن بیشتر و فراوان تر می باشد.

و با توجّه به این سه تقریر به خوبی می توان دریافت که بهره ایشان از قرب به ذات ربوبی از دیگران بیشتر و معرفتشان به صانع متعال زیادتر از غیرشان می باشد.

ب: ذنوب و عیوبی که موجب ورود به دوزخ می باشـند به طور کلّی از جنسـی صـادر می شونـد که بر فرشـتگان تفضـیل داده شده اند و این ذنوب ابدا از ملایک سر نمی زند چه آن که حقّ تعالی در نعت و وصف آنها در قرآن فرموده:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۹

(لاـ یَعْصُونَ اللَّهَ مـا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مـا یُؤْمَرُونَ) و بـا این وصف چگونه جنسـی را که تمـام عیوب و کـلّ ذنوب در ان است بر جنسی که نه واجد عیب بوده و نه فاعل ذنب و گناه، نه صغیره مرتکب می شود و نه کبیره تفضیل داد.

جواب کسانی که انبیاء و رسل و حجج صلوات اللَّه علیهم را بر فرشتگان تفضیل و برتری می دهند

ایشان فرموده اند: ما جنس حیوان ناطق را بر جنس فرشتگان تفضیل نداده بلکه نوع را بر نوع برتری می دهیم و شما خود قبول داریـد که تمـام فرشـتگان همچون ابلیس و هاروت و ماروت «۱» نبوده همـان طوری که همه انسان ها ماننـد فرعون یا شـیاطین انسی که مرتکب محارم شده

و بر جرایم و گناهان اقدام می کنند نمی باشند.

و امّا این که گفتید ملاک شرافت به قرب و نزدیکی به باری تعالی است.

در جواب می گوییم: اگر مرادتان قرب مسافت است قطعا حقّ عزّ و جلّ از این کلام مبرّا بوده و اثبات این قرب در حقّ خداوند معنایش تشبیه نمودن او به مخلوقات می باشد، و اگر منظور قرب معنوی است به طور یقین در میان انبیاء و

---

(۱)- هاروت و ماروت دو فرشته اند که در بابل (از توابع کوفه است) آنها را عذاب می کنند و سببش آن است که فرشتگان آسمان، انسانها را به ارتکاب گناه سرزنش می کردند حقّ تعالی فرمود: اگر هوای نفس و شهوت که در آدمیان نهاده ام در شما نیز می گذاردم از شما هم گناه صادر می شد جهت اثبات این معنا سه فرشته برگزیده شدند که به زمین رفته و به صورت انسان در میان اهل زمین باشند آن سه عبارت بودند از: عزا، عزایا و عزازیل، خدای تعالی آنها را به طبع آدمیان گردانید و به زمین فرستاد تا میان ایشان حکم کنند، عزازیل چون دانست که نمی تواند خود را نگاه دارد و مرتکب عصیان می گردد استعفاء خواست و بدین ترتیب به آسمان برگشت ولی آن دو در میان مردم روزها حکم می کردند و شب ها به برکت یکی از اسماء اعظم الهی به آسمان می رفتند، چندی گذشت، روزی زنی از فرزندان نوح علیه السّلام که نامش به تازی «زهره» و به فارسی «بیدخت و ناهید» بود به تظلّم از شوهرش نزد ایشان آمد، آن زن جمالی به غایت داشت عزا و عزایا که چشمشان بر وی افتاد مفتون و گرفتارش شدند، گفتند ما

تو را از شوهر جدا می کنیم به شرطی که به حکم ما شوی.

گفت: قبول کردم.

ایشان حکم بنا حقّ کرده و وی را از شوهر جدا ساختند، زن با ایشان وعده کرد که به جای خلوتی روند، ایشان چون قصد وی کردند، گفت من هنوز از این شوهر ایمن نیستم تا وی را هلاک کنید، آنها شوهر را بقتل رساندند، زن گفت: یک کار دیگر مانده است، من بت پرستم شما نیز باید بت بپرستید تا من از آن شما باشم، ایشان گفتند:

معاذ اللَّه که ما بت بپرستیم، زن گفت: پس خمر بخورید، ایشان بر هوای آن زن خمر خورده، مست شدند، آن زن خود را آراسته بدیشان نمود چون قصد وی کردند، گفت: نام اعظم را که می دانید به من آموزید، به وی آموختند، زهره آن اسم بگفت و به آسمان رفت ایشان چون به هوش آمدند خویش را تنها دیده در حالی که هم حکم بناحقّ نموده و هم خمر خورده و هم نفسی را کشته و هم قصد حرام نموده بودند و در ضمن اسم اعظم را نیز از دست داده بودند متحیّر فرو ماندند نزد عابدی آمده و از وی چاره خواستند، وی پس از یک شب عبادت آوازی شنید که گفت به آن مجرمان بگو شما مستوجب عذاب خدا گشته اید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۰۱

حجج صلوات اللَّه علیهم کسانی هستند که به واسطه اعمال صالحه و حسنات مقرّبه و نیّات پاک از تمام مخلوقات به حقّ نزدیک تر می باشند حتّی از جمیع ملائکه و فرشتگان.

و امّا گفتار شما در باب ذنوب و عیوب:

جواب این است که خداوند- جلّت اسمائه- امر

و نهی را سبب برای اطاعت و عصیان و ذنوب و معاصی را گوناگون قرار داده و سپس خبر داده که اساس گناهان تمام گناهکاران از ابتداء خلقت عالم تا انقراض آن ابلیس بوده که آن از حزب فرشتگان می باشد، او رئیس شیاطین بوده و کسی است که همگان را به نافرمانی صانع متعال دعوت نموده و در خلایق وسوسه کرده و مطلوبات خود را برای آنان که او را تبعیت می کنند مزیّن می نماید و خداوند متعال جهت آزمایش شدن اهل امتحان به این رانده شده از درگاهش در دنیا و دار امتحان مهلت داده است فلذا بسا کسانی که از فرزندان انبیاء عظام بوده و در طاعت و عبادت حقّ- جلّت عظمته- ساعی و از نافرمانیش به دور می باشند ولی ابلیس آنها را خوار نموده و از قرب درگاه با عظمتش دور کرده است به طوری که پس از اغواء ابلیس نه به امر و فرمان حقّ عزّ و جلّ اقبالی داشته و نه از نهی و زجرش منتهی می گردند، ابلیس در دل ها و قلوب مخلوقات وسوسه هایی داشته که این وساوس با نغمه های رحمانی که در این دل ها طنین انداز بوده و همواره صاحبدلان را به طاعت خدا ترغیب می کنند معارض می باشد، نغمه های رحمانی این وساوس ابلیسیّه را دفع می نمایند.

باری اگر فرشتگان همچون بشر مبتلا به ابلیس ملعون می شدند و اسباب گناه برایشان فراهم می گشت معاصی در آنها زیاد و طاعات از ایشان کم می گردید.

و شاهد بر این گفتار آن است که اصناف و انواعی از فرشتگان را سراغ داریم که با فراهم بودن آلات و اسباب شهوات و ارتکاب معاصی وقتی مبتلا به

امر و نهی شدند چگونه مفتون و فریفته گشتند با این که باندازه ای به طاعت حقّ عزّ و جلّ نزدیک و از عصیانش دور بودند که هرگز انبیاء و حجج الهی این موقعیّت را نداشتند ولی مع ذلک آنها فریفته و مبتلا به گناه نشده امّا فرشتگان مرتکب لغزش و گناه گردیدند فلذا است که حقّ تبارک و تعالی انبیاء و حجج را از میان تمام مخلوقات از روی علم و آگاهی که به آنها داشت اختیار نمود و بر تمام موجودات عالم آفرینش برگزید و اساساً لغزشها و مخالفت هایی که از بشر صادر می شود هرگز به عظمت و بزرگی گناه و مخالفتی که ابلیس نمود نمی باشد چنانچه هیچ انجام گناه و فعل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۰۳

قبیحی که از انسان ها سر می زند در استکبار و بزرگی همچون فعل منهی و انجام کار قبیحی که هاروت و ماروت به آن مبادرت ورزیدند نخواهد بود.

مقاله کسانی که فرشتگان را بر انبیاء و حجج صلوات اللّه علیهم برتری می دهند [و جواب قائلین به افضلیّت انبیاء و حجج علیهم السّلام]

ایشان گفته اند: خداوند جلّ جلاله فروتنی و خاکساری و تضرّع و انابه به درگاهش را زیور و زینت مخلوقات قرار داده و جناب آدم علیه السّلام نهایت و غایت آن را در بین انسانها بجا آورده است امّا فرشتگان در آراسته شدن به این زیور و زینت نصیب بیشتری را به دست آورده و گوی سبقت را از تمام مخلوقات حتّی از جناب آدم علیه السّلام ربوده اند به حدّی که اساساً حقّ تعالی ایشان را برای صرف اطاعت و انقیاد آفریده و ایشان نیز صرفا اطاعت نموده و مرتکب نافرمانی نشده اند، در حالی که اگر بنی آدم را جای ایشان می نهادند اطاعت امر نکرده و از منهی

منتهی نمی شدند چنانچه قابیل اطاعت نکرد بلکه امام و پیشوای هر قاتلی گردید.

جواب از مقاله مذکور کسانی که انبیاء و حجج علیهم صلوات اللّٰه را بر فرشتگان برتر می دانند در جواب مقاله مذکور فرموده اند:

ابتلاء و آزمایشی که خداوند عزّ و جلّ فرشتگان را نمود عبارت بود از فروتنی و خاکساری در مقابل آدم مشروط به این که شیطان اغواءکننده و طاغی و یاغی در آن دست نداشته باشد و نیز آلات معاصی که شهوات و خواسته های نامشروع بوده با آن آمیخته نباشد ولی شیطان با اغواء خود بین مطیعین و عاصین و آنها که بر امر الهی استقامت داشتند ایجاد ضلالت و گمراهی نمود و از فرشتگان دسته ای را مبتلاـ ساخت و منحرف نمود در نتیجه آنان به ریسمان محکم الهی چنگ نزدند و خضوع و خشوع را رها کردند از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

در میان فرشتگان کسانی هستند که یک دسته سبزی ارزشمندتر از ایشان است و انبیاء و حجج صلوات اللّٰه علیهم به این معنا واقف بوده و به آنچه ما در فرشتگان آگاه نیستیم «۱» ایشان مطلع و از آن با خبر هستند و حضراتی که قائل به افضلیّت فرشتگان بر انبیاء و رسل هستند اقرار دارند که بین ملائکه تفاضل و تفاوت بوده،

---

(۱)- مقصود عدم اطّلاع غیر حجّت خدا که انسانهای معمولی است می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۰۵

برخی از بعضی برتر هستند چنانچه به تفاضل و تفاوت بین صاحبان فضل از بشر نیز اعتراف دارند.

و آنان که ملائکه و فرشتگان را جنسی از مخلوقات حقّ عزّ و جلّ دانسته و گفته اند:

در این

جنس کمتر عاصی یافت شده و به طور نادر برخی اهل طغیان و سرکشی شده اند همچون هاروت و ماروت و یا ابلیس ملعون چه آن که ابتلاء و آزمایش بین افراد این جنس کمتر صورت گرفته است:

این گفتار سبب نمی شود که فاضل از این جنس را از فاضل بشر افضل و برتر بدانیم با این که می دانیم خداوند عزّ و جلّ فرشتگان را در بهشت جاودان که در آن حزن و غم و بیماری و مرض و فقر نمی باشد خادمین انسان ها قرار داده است.

مقاله قائلین به افضلیّت فرشتگان ایشان گفته اند: اساسا هیچ فرشته ای را سراغ نداریم که اهل عصیان و طغیان باشد و امّا راجع به هاروت و ماروت و ابلیس جواب این است که:

حسن بصری می گوید: هاروت و ماروت دو مرد درشت و سختی بودند از اهل بابل و اساسا از جنس فرشته نبودند.

و امّا ابلیس: وی از طائفه جنّ بوده نه ملك و بدین ترتیب این استدلال نیز مثبت مدّعا نمی باشد.

مقاله قائلین به افضلیّت انبیاء و حجج علیهم السّلام ایشان فرموده اند: قول حسن بصری نادر و بر خلاف کلام تمام مفسّرین اسلام بوده و موجب آن نیست که واقع بر طبق نظریّه او باشد و این نکته معلوم است که مستثنی باید از جنس مستثنی منه باشد لذا استثناء ابلیس از فرشتگان در آیه شریفه «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ» دلیل است بر این که ابلیس از جنس فرشتگان می باشد.

و نیز واضح و روشن است که جنّ را به این جهت جنّ نامیده اند که به چشم نمی آید مگر در وقتی که بخواهد قدرتی را که حقّ

تعالی به او داده در معرض نمایش بگذارد، باری ابلیس از صفوف ملائکه و از جنس آنها است و به همین ملاحظه از آنها استثناء شده و الّا در کلام عرب و از نظر قواعد ادب صحیح نیست کسی بگوید:

جاءت الابل کلّها الّا حمارا (تمام شتران آمدند مگر درازگوش) و وجه عدم صحّت آن همین است که «حمار» در صف «ابل» داخل نمی باشد و نیز نمی توان گفت:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۰۷

وردت البقر کلّها الّا فرسا (گاوها تمام داخل شدند مگر اسب)، در نتیجه باید پذیرفت که ابلیس از جنس مستثنی منه یعنی «ملائکه» می باشد.

و امّا این که حسن بصری گفت: هاروت و ماروت فرشته نبوده بلکه دو مرد درشت و سختی بوده از اهل بابل، کلامی نادر و همان طوری که گفته شد با نظریّه تمام مفسّرین مخالف می باشد، از این گذشته فرموده حقّ تعالی در قرآن شریف که فرمود: وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ (با فتح لام) بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ (و آنچه به دو فرشته یعنی هاروت و ماروت در بابل نازل شد ...) کلام حسن بصری را تکذیب می نماید.

بنا بر این مقاله حسن بصری هیچ نفعی به حال شما نداشته و می باید آنچه را که بی فایده است و حجّتی محسوب نشده ترک و رها نمایید، زیرا در این آیه تصریح شده است به این که هاروت و ماروت دو فرشته بودند نه دو انسان پس کلام حس بصری در مقابل قرآن که کلام الهی است بی اعتبار بلکه محکوم به کذب است.

مقاله قائلین به افضلیّت فرشتگان ایشان گفته اند: مدح و ثنائی که حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم

از فرشتگان نموده بر همگان معلوم و روشن است و ستایش خداوند از فرشتگان در حدّ و مرتبه ای است که ایشان را از سایر مخلوقات منهاض و اعلی قرار داده است و اگر نبود مگر همین یک آیه که در ذیل نقل می شود همانا کافی بود و با آن تفضیل فرشتگان بر انبیاء و حجج صلوات اللَّه علیهم ثابت می گشت و آن آیه این است:

بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ، لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (بلکه ایشان جملگی بندگان مقرّب خدا بوده که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند نمود و هر چه کنند به فرمان او نمایند).

مقاله قائلین به افضلیّت انبیاء و حجج علیهم صلوات اللَّه ایشان فرموده اند: ما اگر بخواهیم آیات قرآنی را که دلالت دارند بر افضلیّت انبیاء و حجج علیهم صلوات اللَّه بر جمیع مخلوقات استقصاء و ذکر نماییم کلام به درازا می کشد و ایجاز و اختصار ترک می گردد و به نظر می رسد که حجج و براهین نظریّه ای که اقامه کردیم و با آنها دردها شفا می یابد و اشکالات برطرف می شود کافی و شافی باشد.

زیرا قبلا مراتب مخلوقات به حسب ترتیبی که خدای عزّ و جلّ بین آنها قرار داده است را بیان کرده و گفتیم:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۰۹

صانع حکیم زمین را پایین تر و پست تر از نامی و نامی را اعلا- و افضل از زمین قرار داده و نیز نامی را پست تر از حیوان و حیوان را اعلی و ارفع از نامی آفریده و همچنین حیوان غیر ناطق را پست تر از ناطق و ناطق را افضل از غیر ناطق خلق کرده چنانچه حیوان ناطق جاهل را

پست تر از نـاطق عـالم قرار داد و حیوان عـالم نـاطقی را که محجوج است از حیوان عـالم نـاطقی که حجّت می باشـد پست تر نمود و طبق این ترتیب لازم است نـاطق فصـیح برتر و افضـل از غیر فصـیح بوده و نیز مخلوقی که به مطلوبـات امر شـده، اتیـان نموده و از مکروهات نهی گردیده، دوری جسته در حالی که اوّلا: شهوات و تمایلات در او تام و کامل بوده.

ثانیا: آلت و وسـیله شهوترانی در او موجود و فراهم بوده و آن عبارت است از این که طبعش طالب لذّات و مشتهیات نفسانی و مایل به آنها می باشد.

ثالثا: در معرض ابتلاء و امتحان واقع بوده تا معلوم شود به واسـطه تبعیّت از نفس و اعمال شهوات آیا مرتکب معصیت می شود یا نه؟

رابعا: ابلیس ملعون در قلب و دیده اش وسوسه کرده و معاصی را زینت داده و زیبا و خوش منظر جلوه گر نموده تا بدین وسیله مرتکب آن گردد ولی با وجود تمام اینها و فراهم بودن آلت و وسـیله شـهوات و عداوت نمودن ابلیس وی نفس را از خواسـته ها و مشتهیات باز داشته و گرد عصیان و طغیان نمی گردد لذا چنین مخلوقی افضل و برتر است از مخلوقی که امر و زجر داشته ولی آلت شـهوات در او مفقود بوده و از طرفی ابلیس در مقـام عـداوت با وی نبوده و معاصـی را برایش مزیّن ننموده و در وی وسوسه نمی کند.

برتر بودن حجّت از محجوج

مخلوق اخیر که مأمور و منهی است و با وجود وسـیله و آلت شـهوات گرد عصـیان نمی گردد دو نوع است: حجّت و محجوج حجّت از محجوج برتر است، با توجّه به این نکته می گوییم:

جناب آدم

علیه السّلام که اصل بشر است چون برتر و افضل از فرشتگان می باشد حقّ تبارك و تعالی او را محجوج و فرشتگان را حجّت بر او قرار نداده بلکه آدم را برای کلّ فرشتگان حجّت نموده لذا او را عالم نموده به اموری که ابدا فرشتگان را از آن امور مطّلع نکرده و این تخصیص به این خاطر بوده تا بدین وسیله به فرشتگان بفهمانند آدم مخصوص است به مختصّاتی که فرشتگان فاقد آن می باشند و پر واضح است مخصوص به خصوصیّات راجحه برتر است بر فاقد آن خصوصیات.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۱۱

این ترتیب بین مخلوقات با شرح و توضیحی که دادیم حکمت خداوند عزّ و جلّ است لا جرم کسی که قصدش افساد آن باشد معلوم می شود که عناد داشته و طالب الحاد و کفر می باشد، باری فضل و شرافت منتهی به وجود مطهّر حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله شده و نهایت برتری و غایت والایی از آن حضرتش می باشد چه آن که جنابش صلوات اللَّه علیه از حضرت آدم و جمیع انبیاء علیهم السّلام ارث برده و آنچه جملگی داشته اند به آن وجود مطهّر رسیده است مضافا به این که آن سرور بهترین مخلوقات بوده فلذا از میان تمام کائنات و موجودات حقّ عزّ و جلّ او را برگزیده است چنانچه در قرآن کریم آمده:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ «۱» یعنی خداوند عزّ و جلّ آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر تمام مخلوقات برگزید.

پس حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله که از

آل و دودمان حضرت ابراهیم است به دلیل فرموده حقّ تبارک و تعالی: ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ «۲» یعنی فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر، برگزیده و خالص و نجیب النجباء از این خاندان و دودمان می باشد در نتیجه بهترین آنها است.

باری حقّ عزّ و جلّ جناب آدم و نوح و انبیاء را از میان تمام مخلوقات اعم از روحانی و جسمانی برگزید و حجّت و شاخص بر آنها قرار داد پس از آنها افضل و برتر می باشند، و الحمد للّٰه ربّ العالمین و صلّی اللّٰه علی محمّد و آله و حسبنا اللّٰه و نعم الوکیل.

مقاله مرحوم مصنّف کتاب

مصنّف کتاب (مرحوم صدوق) می فرماید: خواستم این مقاله و گفتار و حکایت را در این کتاب آورده باشم اگر چه معتقد نیستم که ابلیس از جنس فرشتگان است بلکه او از جنّ بوده منتهی در بین فرشتگان عبادت خداوند را می نموده و امّا هاروت و ماروت به عقیده من دو فرشته بوده و قول اهل حشو «۳» را قبول ندارم بلکه از نظر من این دو معصوم و بی گناه بودند و معنای آیه شریفه: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا

---

(۱)- سوره آل عمران آیه (۳۳)

(۲)- سوره آل عمران آیه (۳۴)

(۳)- اهل حشو همان مجسّمه هستند که قائل به جسم بودن حقّ تعالی بوده و آیات قرآن را حمل بر ظاهر می کنند و از معتقدات این گروه این است که هاروت و ماروت فرشته نبوده بلکه دو تن از رجال درشت و ضخیم بابل بودند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۱۳

الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ عبارت است از: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی

الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ یعنی: چون رسول خدا به نزد ایشان آمد گروهی از اهل کتاب، کتاب الهی را بر پشت سر انداخته و به دنبال آنچه شیاطین و دیوان در عهد سلیمان می خواندند (یعنی سحر و نیز نجات) رفته و از آنها و نیز از آنچه هاروت و ماروت جهت آزمایش به مردم تعلیم می کردند پیروی نمودند.

و در همین زمینه روایتی با سند در کتاب عیون اخبار الرّضا علیه السّلام نقل نموده ام. «۱»

باب نوزدهم سرّ نامیدن ادریس علیه السّلام را به ادریس

حدیث (۱) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پرواذی می گوید: ابو علی محمّد بن محمّد بن حرث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس از پدرش، از وهب بن منبه نقل نموده که حضرت ادریس علیه السّلام مردی بلند قامت بوده که شکمش درشت و سینه اش فراخ و جسدش کم مو ولی سرش موی انبوه داشت، یکی از دو گوشش بزرگتر از دیگری و سینه اش نازک و

---

(۱)- این روایت را مرحوم صدوق درج (۱) باب (۲۷) از کتاب عیون اخبار الرضا ص (۲۶۶) طبع انتشارات جهان به این شرح نقل نموده:

حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بابی الحسن الجرجانی رضی اللَّه عنه، قال: حدّثنا یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیّار عن أبویهما، عن الحسن بن علی، عن ابیه علی بن محمّد، عن ابیه محمّد بن علیّ، عن ابیه الرّضا علی بن موسی، عن ابیه موسی بن جعفر، عن ابیه الصّادق جعفر بن محمّد فی قول اللَّه عزّ و جلّ: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ.

قال: اتّبعوا ما تتلو

كفره الشّياطين من السّحر و النيرنجات على ملك سليمان الّذين يزعمون انّ سليمان به ملك و نحن ايضا به، فظهر العجائب حتّى ينقاد لنا النّاس و قالوا: كان سليمان كافرا ساحرا ماهرا بسحره ملك ما ملك و قدر ما قدر، فردّ اللّه عزّ و جلّ عليهم، فقال: و ما كفر سليمان و لا استعمل السّحر الّذى نسبوه الى سليمان و الى ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ.

و كان بعد نوح عليه السّلام قد كثر السّحره و المموّهون فبعث اللّه عزّ و جلّ ملكين الى نبىّ ذلك الزّمان بذكر ما تسحر به السّحره و ذكر ما يبطل به سحرهم و يرد به كيدهم، فتلقاه النبىّ عليه السّلام عن الملكين و اداه الى عباد اللّه بامر اللّه عزّ و جلّ، فامرهم ان يقفوا به على السّحر و ان يبطلوه و نهاهم ان يسحروا به النّاس.

و هذا كما يدلّ على السّمّ ما هو و على ما يدفع به غائله السّمّ ...

مترجم گويد: ترجمه اين حديث را مرحوم لاهيجى در تفسير شريف ذيل آيه مباركه آورده طالبين به آن كتاب مراجعه نمايند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۱۱۵

صدايش ظريف و قدم هايش در وقت راه رفتن كوچک و نزديک هم بود. «۱» و سرّ ناميدنش به ادريس اين بود كه بسيار حكمت هاى الهى و سنن و احكام دينى و اسلامى را تدريس نمود.

او بارزترين و شاخص ترين افراد طائفه اش محسوب مى شود، وى در عظمت خداى عزّ و جلّ انديشيد و سپس فرمود: اين آسمان ها و زمين ها و مخلوقات بزرگ و خورشيد و ماه و ستارگان و ابر و باران و اين همه اشياء ديگر كه موجود مى باشند

پروردگاری داشته که تدبیر آنها به دست با کفایت او بوده و با قدرتش آنها را اصلاح می فرماید، پس مرا با او چه کار و چطور حقّ عبادتش را ادا کنم؟

پس با قومش به خلوت نشست و آنها را موعظه کرده و متذکر ساخت و همواره ایشان را تهدید و تخویف نموده و به عبادت و کرنش در مقابل خالق این مخلوقات خواند.

پیوسته دعوت شدگان او را اجابت کرده تا این که تعدادشان به هفت و سپس به هفتاد و بعد به هفتصد و بالاخره به هزار نفر رسید.

و وقتی عدد آنها به هزار تن رسید جناب ادریس علیه السّلام به ایشان فرمود:

بیایید از بین اخیار و خوبان خود صد نفر را برگزینیم.

پس از بین نیکان صد تن انتخاب کرده و از میان صد نفر هفتاد مرد جدا کرده و سپس از بین هفتاد نفر، ده تن و از میان آنها هفت نفر را برگزیدند آنگاه جناب ادریس علیه السّلام به ایشان فرمودند:

بیایید تا این هفت نفر دعاء کرده ما آمین بگوییم شاید پروردگار ما را بر عبادت و پرستش خود راهنمایی فرماید.

پس آن هفت نفر دست ها بر زمین نهاده و دعاء طولانی نمودند ولی بر ایشان امری واضح و مطلبی روشن نشد، سپس دست ها به طرف آسمان بالا بردند، خداوند عزّ و جلّ به حضرت ادریس علیه السّلام وحی نمود و او را خبر داد و وی و آنان که با حضرتش آمین می گفتند را بر عبادتش راهنمایی نمود، ایشان پیوسته خدای را پرستش کرده و ابدا برای ذات با جلالش شریکی نمی آوردند تا وقتی که حقّ تعالی ادریس را به آسمان برد و تابعین

او و کسانی که از دینش پیروی

---

(۱)- چنین به نظر می رسد که روایت مذکور ضعیف باشد زیرا به اعتقاد ما انبیاء نباید عیب خلقی و جسمی داشته باشند و به نظر می رسد که خصوصیت مزبور عیب محسوب شود و همین معنا موجب وهن در روایت و عدم اعتماد بر آن می گردد.

می کردند منقرض شده مگر قلیلی که باقی مانده بودند، پس از آن بین آنها اختلاف شد و حادثه ها آفریده و بدعت ها بوجود آوردند تا زمان نوح علیه السّلام فرا رسید

باب بیستم سرّ نامیدن نوح علیه السّلام را به نوح

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه «۱» از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف «۲»، از علی بن مهزیار «۳» از احمد بن حسن میثمی از کسی که نامش را برده «۴» از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن جناب فرمودند:

اسم نوح علیه السّلام عبد الغفّار بود و از این جهت به نوح نامیده شد که بر نفس خویش نوحه و زاری می نمود.

حدیث (۲) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن حسن صفّار از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران «۵» از سعید بن جناح «۶»، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، فرمودند:

اسم نوح علیه السّلام عبد الملك بود و از این جهت او را نوح خواندند که پانصد سال گریست.

حدیث (۳) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار «۷»، از حسین بن حسن بن ابان «۸»، از محمّد بن اورمه «۹»، از کسی که یادش کرده، از سعید بن جناح،

از مردی، از حضرت

---

(۱)- سعد بن عبد اللَّه قمی اشعری، جلیل القدر، واسع الاخبار، کثیر التّصانیف و ثقه می باشد.

(۲)- عبّاس بن معروف قمی، صحیح و ثقه می باشد.

(۳)- علی بن مهزیار اهوازی، ثقه و صحیح و جلیل القدر، واسع الرّوایه بوده و سی و سه کتاب دارد.

(۴)- چون تصریح به اسم راوی مزبور نشده حدیث را اصطلاحا مرسل خوانند.

(۵)- عبد الرحمن بن ابی نجران کوفی از حضرت ثامن الحجج علیه السّلام روایت می کند و ثقه و معتمد می باشد.

(۶)- اصلش کوفی است ولی در بغداد می زیسته و در آنجا از دنیا رفته، وی از حضرت ابی الحسن و ثامن الحجج علیهما السّلام روایت می کند و ثقه می باشد.

(۷)- محمّد بن یحیی ابو جعفر العطّار القمی، وی از بزرگان و شیوخ امامیّه است، ثقه و عین و کثیر الحدیث می باشد.

(۸)- حسین بن حسن بن ابان امام عسکری علیه السّلام را درک ولی از آن حضرت روایت نکرده، مرحوم علامه وی را توثیق نموده است.

(۹)- نجاشی در باره اش فرموده: ابن ولید او را غالی توصیف کرده و به متفرّداتش اعتمادی نیست.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۱۹

ابی عبد اللَّه علیه السّلام، فرمودند: اسم نوح علیه السّلام عبد الاعلی بود و از این جهت نوح خوانده شد که پانصد سال گریست.

مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید: اخبار و احادیث راجع به نام حضرت نوح علیه السّلام با هم متّفق بوده و اختلافی بینشان نیست در این که جملگی ابتداء اسم آن حضرت را کلمه «عبد» ثبت کرده و بدین ترتیب عبد الغفّار، عبد الملك و عبد الاعلی معرّفی نموده اند.

باب بیست و یکم سرّ نامیدن حضرت نوح علیه السّلام را به عبد شکور

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد

اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی «۱»، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی «۲»، از ابان بن عثمان «۳»، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، منقول است که فرمودند: به این جهت حضرت نوح علیه السّلام را عبد شکور نامیدند که هر گاه شب و صبح می نمود به درگاه خداوند عزّ و جلّ عرض می کرد: بار خدایا تو را شاهد قرار می دهم که هر نعمت یا عافیتی در دین یا دنیا شب و روز به من می رسد فقط از ناحیه تو است که شریکی نداری، و در مقابل این نعمت و عافیت که به من داده ای سپاس و شکرت را بجا آورده تا از من راضی شوی و بعد از رضا نیز پروردگارا باز تو را می ستایم و شکر می نمایم.

باب بیست و دوّم سرّ نامیدن طوفان به طوفان و جهت پیدایش قوس

حدیث (۱) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید: ابو علی محمّد بن محمّد بن الحرث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از

---

(۱)- احمد بن محمّد بن عیسی بن عبد اللَّه بن سعد بن مالك بن الاحوص الاشعری، وی از مشایخ قمیّین بوده و ثقه می باشد، مرحوم شیخ در فهرست و علّامه در خلاصه فرموده اند: وی حضرت رضا و امام جواد و حضرت هادی علیهم السّلام را ملاقات کرده است.

(۲)- وی حضرت ثامن الحجج علیه السّلام را ملاقات کرده و ثقه و جلیل القدر می باشد.

(۳)- ابان بن عثمان الاحمر البجلیّ از امام صادق و حضرت کاظم علیهما السّلام روایت می کند کشی قدّس سرّه می فرماید: وی از اصحاب اجماع است اگر چه از ناووسیّه و فاسد المذهب می باشد.

ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۲۱

عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه وی می گوید: اهل کتاب گفته اند:

در زمانی که آب کره زمین را در خود فرو برد و آن را غرق نمود، ابلیس در فضای بالای زمین می زیست و به واسطه نیروی اعطایی حقّ تعالی و چاره اندیشی که پروردگار منّان تعلیمش فرموده بود بین زمین و آسمان حرکت می کرد و عساکر و لشکریانش نیز بالای آب در تردّد و سیر بودند، جنّ ها به هیئت باد درآمده و بالای آب می وزیدند و به همین جهت است که وقتی خلقت جنّ را می خواهند توصیف کنند می گویند: مانند باد و سرعت آن حرکت می کند.

و سرّ نامیدن طوفان «۱» به این نام آن است که آب تمام اشیاء را در خود فرو برده و بالای آنها قرار می گیرد و زمانی که جناب حضرت نوح علیه السّلام از کشتی پیاده شد حقّ عزّ و جلّ به او وحی نمود که ای نوح مخلوقات را برای عبادت خود آفریده و امرشان نمودم تا اطاعت من کنند ولی نافرمانی کرده و غیر من را پرستیدند و به همین جهت مستوجب غضب من شده لذا ایشان را غرق کردم ولی جهت امان بندگان و آنان که مرا عبادت می کنند نه دیگری را و نیز به منظور حفظ بلاد و شهرهای ایشان و همچنین به خاطر آن دسته از مخلوقاتی که به عهدشان وفاء کرده و غیر من را اتخاذ نکردند کمان را قرار داده و آن را بین خود و بندگان مطیعم محکم و استوار نمودم تا به واسطه آن تا روز قیامت از غرق شدن مصون مانند.

نوح از این

خبر مسرّت بخش خوشحال شد و این خبر را به عنوان مژده به گوش بندگان رسانید.

البته کمان در آن وقت دارای تیر و زه بود ولی بعدا حقّ عزّ و جلّ تیر و زه را از آن کند و خود کمان را جهت بندگان مطیعش و حفظ بلاد ایشان امان از غرق شدن قرار داد.

باب بیست و سوّم سرّ غرق نمودن خداوند عزّ و جلّ دنیا را در زمان نوح علیه السّلام

حدیث (۱) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از

---

(۱)- کلمه «طوفان» یعنی آب زیادی که به آنچه رسد آن را در خود حل و غرق نماید و بالایش قرار گیرد و نیز به هر باد یا آتش شدید و زیادی که اشیاء را طعمه خود قرار دهد گفته می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۲۳

پدرش، از عبد السّلام بن صالح هروی نقل می کند که وی گفت: محضر حضرت رضا علیه السّلام عرضه داشتم: چرا خداوند عزّ و جلّ در زمان حضرت نوح علیه السّلام تمام دنیا را در آب غرق نمود با این که در میان مردم اطفال و کسانی که بی گناه بودند وجود داشتند؟

حضرت فرمودند: در میان غرق شدگان نه اطفال بود و نه بی گناه.

امّا اطفال نبود زیرا حقّ عزّ و جلّ چهل سال قبل از غرق نمودن دنیا صلب مردان و رحم زنان قوم نوح را عقیم نمود لذا در هنگام غرق طفلی وجود نداشت.

و امّا بی گناه در آنها نبود زیرا هیچ گاه قادر متعال کسی را که گناه ندارد با عذاب خود هلاک نکرده است و افراد غرق شده دو دسته بودند:

الف: آنان که پیامبر خدا یعنی نوح علیه السّلام را تکذیب نمودند.

ب: کسانی که راضی به

تکذیب دسته اوّل بودند اگر چه به ظاهر تکذیب نمی کردند.

بدون تردید هر دو دسته گناهکار محسوب می شوند.

لازم به تذکّر است کسانی که داخل و حاضر در مجلس تکذیب نبوده ولی وقتی خبر تکذیب مکذّبین را شنیدند به آن راضی و خشنود شدند مانند کسانی هستند که در آن مجلس حاضر بوده و پیامبر را تکذیب نمودند.

باب بیست و چهارم سرّ نامیدن قریه حضرت نوح به قریه ثمانین

حدیث (۱) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می گوید:

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از عبد السّلام بن صالح هروی نقل نموده که او گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمودند:

هنگامی که نوح علیه السّلام به زمین فرود آمد او و فرزند و پیروانش جملگی هشتاد نفر بودند پس قریه ای را بنا نمود که به آن قریه ثمانین گفتند زیرا ساکنین آن که نوح و فرزند و پیروانش بودند هشتاد تن بشمار می آمدند.

باب بیست و پنجم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ در باره فرزند نوح علیه السّلام فرمود او از اهل تو نیست

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۲۵

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی الوشاء «۱»، نقل کرده که وی گفت:

از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: پدرم علیه السّلام فرمود:

حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ به نوح علیه السّلام فرمود: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ «۲» (فرزندت از اهل تو نیست) زیرا مخالفت پدرش را نمود و در مقابل کسانی که از او پیروی نمودند از اهل او قرار داد.

حسن بن علی الوشاء می گوید: امام علیه السّلام (حضرت رضا علیه السّلام) از من پرسیدند:

این آیه را که در شأن فرزند نوح علیه السّلام است چگونه قرائت می کنند؟

عرض کردم: مردم به دو نحو آن را می خوانند:

الف: إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ «۳» ب: إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ «۴» طبق قرائت دوّم قائلین معتقدند که آن شخص فرزند نوح نبوده است.

امام علیه السّلام فرمودند: ایشان دروغ می گویند، او فرزند نوح علیه السّلام بوده منتهی وقتی در دین نوح با او مخالفت نمود

حقّ عزّ و جلّ وی را از جناب نوح علیه

السّلام نفی فرمود.

باب بیست و ششم سرّ نامیدن نجف به نجف

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّه عنه می گوید:

محمّد بن ابی عبد اللّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی نعیم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن

---

(۱)- حسن بن علی بن زیاد الوشاء، وی کوفی است و به گفته کشی در رجال از اصحاب حضرت رضا علیه السّلام بوده و از وجوه طائفه امامیّه می باشد.

(۲)- سوره هود آیه (۴۶).

(۳)- کلمه «عمل» به صیغه ماضی و «غیر» منصوب است تا مفعول آن باشد.

(۴)- کلمه «عمل» با تنوین رفع و «غیر» با ضمّه و «عمل» به معنای معمول است یعنی «مولود» و مراد از «غیر صالح» زنا می باشد و حاصل معنا این است که: انّه مولود من زنا فلذا حقّ تعالی فرموده: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۲۷

جناب فرمودند:

نجف همان کوهی بود که پسر نوح گفت: سَآوِي إِلى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْماءِ «۱» (به زودی بالای کوهی خواهم رفت که من را از غرق شدن در آب حفظ می کند) و روی زمین کوهی بزرگ تر و مرتفع تر از آن نبود، باری حقّ عزّ و جلّ به کوه خطاب فرمود: ای کوه، آیا از من به تو باید پناه برده شود؟ پس کوه بلافاصله تکّه تکه گردید و به طرف بلاد و سرزمین های شام پرتاب و به ریگ های ریز و کوچکی مبدّل گشت و بعد از آن به صورت دریایی عظیم درآمد و به دریای «نی» نامیدنش سپس خشک شد و به آن نی جف گفتند بعد از آن مردم آن سرزمین

را «نجف» خواندند زیرا اداء آن بر زبانشان سهل تر و آسان تر بود.

باب بیست و هفتم سرّ گفتار نوح علیه السّلام: إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن الحسن بن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل از حنّان بن سدیر، از پدرش نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم:

جهت این که جناب نوح علیه السّلام قومش را نفرین کرد و به درگاه پروردگار عرض کرد:

رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً، إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً (پروردگارا این کفّار را هلاک کن و از آنها احدی را روی زمین باقی مگذار، اگر تو از آنها هر که را باقی گذاری بندگان پاک با ایمانت را گمراه می کنند و از آنها فرزندی جز بدکار و کافر به ظهور نمی رسد) به نظر شما چیست؟

حضرت فرمود: جهتش آن است که نوح علیه السّلام می دانست در میان ایشان احدی نجابت ندارد.

راوی می گوید: عرضه داشتم: چگونه نوح این معنا را دانست؟

حضرت فرمود: خداوند به او وحی نموده بود که از قوم تو احدی ایمان نخواهند آورد مگر همان هایی که قبلا ایمان آورده اند در این وقت بود که نوح آنها را نفرین کرد.

---

(۱)- سوره هود آیه (۴۳).

باب بیست و هشتم سرّ این که در بین مردم گروههای سودان و ترک و سقالبه و یأجوج و مأجوج پدید آمدند

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می گوید:

محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از سهل بن زیاد آدمی، از عظیم بن عبد اللَّه الحسنی نقل می کند که وی گفت:

از علی بن محمّد العسکری علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: نوح علیه السّلام دو هزار و پانصد سال زندگی نمود، روزی در کشتی خواب بود و باد می وزید و در اثر

آن عورتش نمایان شد حام و یافث از آن منظره بخندیدند، سام علیه السّلام ایشان را نهی کرد و از خندیدن باز داشت و آنچه را که باد نمایان نموده بود وی پوشاند ولی حام و یافث دوباره آن را ظاهر کردند و پیوسته سام علیه السّلام آن را می پوشاند و آن دو مکشوف می نمودند، در این اثناء نوح علیه السّلام از خواب بیدار شد دید که ایشان می خندند، فرمود: سبب چیست؟

سام واقعه را بیان کرد، نوح علیه السّلام دست به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

پروردگارا نطفه حام را دگرگون کن تا غیر از سودان فرزندی از او به ظهور نرسد، خدایا نطفه یافث را نیز تغییر بده حقّ تبارک و تعالی نطفه این دو را تغییر داد، پس تمام سودان که بوجود آمدند از حام بوده و آنچه ترک و سقالبه و یأجوج و مأجوج و چینی ها بوده از نسل یافث می باشند و جمیع سفید پوستانی که غیر این گروه هستند از سام علیه السّلام بوجود آمدند بعد نوح علیه السّلام به حام و یافث فرمود:

خدا ذرّیه و فرزندان شما را تا روز قیامت بردگان اولاد و ذراری سام قرار دهد زیرا سام به من نیکی نمود و شما دو مرا آزار دادید، پس پیوسته علامت ایذاء شما به من در فرزندانتان ظاهر و نشانه نیکی و احسان سام به من در نسل او الی الابد نمایان باشد.

باب بیست و نهم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ دوست دارد انبیائش کشاورز و چوپان باشند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۳۱

حدیث (۱) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب «۱»، از محمّد بن سنان «۲»، از محمّد

بن عطیه نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ از میان کارها و شغل ها کشاورزی و چوپانی را برای انبیائش دوست دارد تا ایشان هیچ گاه از بارش آسمان کراهت نداشته باشند. «۳» حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علیّ بن فضّال، از مروان بن مسلم، از عقبه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ هیچ پیامبری را برای مردم نفرستاده مگر آن که قبلا از او خواست تا چوپانی گوسفندان را نماید و بدین وسیله نگاهداری مردم را فرا بگیرد.

باب سی ام سرّ نامیدن بادی که خدا با آن قوم عاد را هلاک کرد به «ریح عقیم» و علّت زیاد شدن ریگ در شهرهای قوم عاد و جهت دیده نشدن کوه و توده در آن ریگ ها و جهت نامیده شدن قوم عاد به «إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ»

حدیث (۱) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید:

ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش از وهب بن منبه این طور نقل کرده:

---

(۱)- محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب الزّیّات الهمدانی، مرحوم علّامه در خلاصه الرّجال فرموده است: وی مردی جلیل و از اصحاب امامیّه و عظیم القدر و کثیر الرّوایه و ثقه و عین بوده و تصانیف پسندیده و نیکو داشته است.

(۲)- محمّد بن الحسن بن سنان وی در طفولیّت پدرش را از دست داد و جدّش سنان متکفّل او گردید لذا او را به جدّ منسوب می کنند باری برخی از اهل رجال او را غالی توصیف کرده و بعضی ضعیف و مرحوم اردبیلی در جامع الرّواه می فرماید: از نظر من در روایات او باید توقّف نمود.

(۳)- زیرا به وسیله باران امر کشاورزی و گله داری رونق

می یابد و این معنا هم مطلوب کشاورزان بوده و هم مرضیّ چوبداران و گله داران است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۳۳

باد عقیم در زیر زمینی که ما بر رویش قرار گرفته ایم با هفتاد هزار مهار آهنی کنترل شده، بر هر مهاری هفتاد هزار فرشته موکّلند، زمانی که پروردگار عزّ و جلّ این باد را بر قوم عاد مسلّط نمود، نگهبانان باد از حقّ تعالی اذن خواستند که از زمین همچون جریان هوا در دو لوله بینی گاو خارج شوند واقع این است که اگر باری عزّاسمه چنین اذنی می داد چیزی در زمین نبود مگر آن که طعمه حریق می شد لذا خدای عزّ و جلّ به نگهبانان باد وحی نمود که از زمین بسان خروج از منفذ انگشتری بیرون روند و پس از اجراء شدن این فرمان قوم عاد به واسطه باد هلاك شده و نابود گشتند و حقّ عزّ و جلّ در روز قیامت با همین باد کوهها را از بیخ کنده و تلّه ها و پشته ها را زیر و رو نموده و شهرها و قصرها را ویران می فرماید و به همین معنا اشاره دارد فرموده حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ، فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً، الخ.

«قاع» زمینی است که در آن گیاه نمی باشد و «صفصف» زمینی است که پستی و بلندی و اعوجاجی نداشته بلکه هموار و مسطّح می باشد و «امت» یعنی زمینی مرتفع و بلند، بنا بر این معنای آیه چنین است:

ای پیامبر، از تو می پرسند روز قیامت کوهها چه می شوند؟ جواب بده: خدای من چنان آنها را از بنیاد برکند که خاك شده و خاکش بر باد

دهد، سپس پستی و بلنديهای زمين را چنان هموار كند كه در آن كسی هيچ بلندی و پستی نبيند.

و امّا سرّ ناميدن اين باد به «ريح عقيم»:

جهتش آن است كه باد ياد شده آبستن است به عذاب و منقطع می باشد از رحمت نظير منقطع بودن شخص از فرزند.

باد مزبور قصرها و شهرها و بناهای محكم (مانند قلعه ها) را چنان در هم كوفته و خورد می كند كه تمام به هيئت قبل يعنی ريگ ها و كلوخ های بسيار ريز درآمده و با وزش باد به اطراف پراكنده می شوند و فرموده حقّ عزّ و جلّ در قرآن شريف كه می فرمايد:

ما تَذَرُ مِنْ شَيْ ءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ يعنی: آن باد مهلك به چيزی نمی گذشت مگر آن كه او را مانند استخوان پوسيده می گرداند، اشاره به همين معنا دارد.

و امّا سرّ زياد شدن ريگ در اين شهرها آن بود كه باد ساختمان های واقع در آنها را خورد نمود و هفت شب و هشت روز متوالی بر عاديان وزيد پس ميديدی ايشان را مردگانی كه گويا تنه های درخت خرما بوده كه تو خالی هستند و با وزيدن باد بر

آنها به زمين می افتند، كلمه «حسوم» يعنی دائم و متوالی باری اين باد مردان و زنان را از زمين به هوا می برد و سپس از بالا به زمين پرتاب می كرد و آنها وارونه و معكوس بر سر ديگران می افتادند و به همين معنا اشاره دارد فرموده حقّ تعالی در قرآن كريم:

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ يعنی: آن باد مردم را از جا بر می كند گويا تنه درختی بوده كه از ريشه كنده شده

است.

کلمه «نزع» یعنی قلع و کندن، باری باد مزبور کوهها را خورد می کرد همان طوری که مساکن و منازل را در هم می کوبید و نرم و آرد می نمود و سپس به صورت شن و ریگهای بسیار ریزی که اوّل بودند بر می گرداند و به همین خاطر بود که در رمل و شن کوه و توده دیده نمی شد و امّا این که به قوم عاد «ارم ذات عماد» گفته شده جهتش آن است که ایشان پایه های کوه را از پایین درمی آورده و روی هم می گذاردند تا جایی که طول و ارتفاع آن باندازه طول کوه می شد سپس این پایه ها را نصب نموده و روی آن قصور بنا می کردند

باب سی و یکم سرّ نامیدن ابراهیم علیه السّلام به ابراهیم

حدیث (۱) از برخی مشایخ و اساتید اهل دانش شنیدم که می فرمود: جناب ابراهیم را به خاطر این ابراهیم گفتند که حضرتش اراده و قصد نمود و بلافاصله احسان و نیکی کرد.

بعضی گفته اند: جهت نامیدنش به این نام آن است که حضرتش به آخرت روی آورد و از دنیا دوری نمود.

باب سی و دوّم سرّ به دوستی برگزیدن حقّ تعالی ابراهیم علیه السّلام را

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که یادش نموده نقل کرده که او

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۳۷

گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: چرا حقّ عزّ و جلّ جناب ابراهیم علیه السّلام را خلیل و دوست خود برگزید؟

حضرت فرمودند: زیرا وی بسیار بر زمین سجده می کرد.

حدیث (۲) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم «۱»، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

شنیدم حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام از پدر بزرگوارشان نقل کردند که فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ به خاطر این ابراهیم علیه السّلام را خلیل و دوست خود برگزید که حضرتش احدی غیر از حقّ تبارک و تعالی را اراده نکرد و از کسی غیر از او درخواست ننمود.

حدیث (۳) احمد بن محمّد شیبانی رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن احمد اسدی کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی نقل کرده که وی فرمود: از حضرت علی بن محمّد العسکری علیه السّلام

شنیـدم که می فرمودنـد: خداونـد عزّ و جـلّ حضـرت ابراهیم را به خاطر این که زیاد بر محمّـد و اهل بیتش صـلوات اللَّه علیهم درود و صلوات می فرستاد خلیل و دوست خود قرار داد.

حدیث (۴) ابـو الحسن محمّـد بن عمرو بن علی بصـری می گویـد: ابو احمـد محمّـد بن ابراهیم بن خـارج اصم، از ابو الحسـن محمّد بن عبد اللَّه بن جنید، از ابو بکر عمرو بن سـعید، از علی بن زاهر، از حریز، از اعمش، از عطیه عوفی، از جابر بن عبد اللَّه انصاری، وی می گوید: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شـنیدم که می فرمودند: خداوند متعال جناب ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود نکرد مگر به خاطر اطعام نمودنش و نیز به واسطه نماز شب خواندنش در هنگامی که مردم خواب بودند.

حدیث (۵) پدرم رضی اللَّه عنه می فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر،

---

(۱)- علی بن ابراهیم بن هـاشم القمی، مرحوم علّامه در خلاصه می فرمایـد: وی ثقه و معتمـد و صـحیح المـذهب بوده و کتب زیادی تصنیف نموده است.

از ابـان بن عثمان از محمّـد بن مروان، از کسـی که از حضـرت ابی جعفر علیه السّـلام روایت نموده که آن حضـرت فرمودنـد: هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السّـلام را به عنوان خلیل برگزید ملک الموت در هیئت جوانی سـفید رو که دو جامه سفید به تن نموده و از سـرش آب روغن می چکیـد نمایـان شـد و مقـام خلّت را به جنـاب ابراهیم علیه السّـلام بشارت داد، پس جناب ابراهیم علیه السّلام وارد منزل گردید و ملک الموت در حالی

که خارج از منزل بود ابراهیم علیه السّلام را استقبال نمود.

حضرت ابراهیم مردی غیور بود و هر گاه جهت حاجتی از منزل خارج می شد درب منزل را قفل می کرد و کلیدش را با خود می برد، روزی به منظور حاجتی از خانه خارج شد و درب را بست و پس از رفع نیاز به منزل بازگشت، درب را گشود ناگهان درون خانه مردی را دید بسیار خوش منظر و زیبا روی که ایستاده، غیرت بر او هی زد و وی را بر آن داشت که بپرسد:

ای بنده خدا چه کسی تو را به خانه من داخل نمود؟

آن شخص گفت: صاحب این خانه مرا به آن وارد نمود.

حضرت ابراهیم علیه السّلام فرمود: صاحب و ربّ این خانه از من به آن سزاوارتر است، تو کیستی؟

آن شخص گفت: من ملک الموت هستم! حضرت ابراهیم به فغان آمد و فرمود: آیا آمده ای مرا قبض روح کنی؟

ملک الموت عرضه داشت: خیر، حقّ عزّ و جلّ بنده ای را خلیل و دوست خود قرار داده آمدم به او بشارت دهم.

حضرت ابراهیم فرمود: آن بنده کیست که من تا زنده هستم خدمتش را بجا آورم؟

ملک الموت گفت: او تو می باشی.

ابراهیم به نزد ساره همسرش رفت و به او فرمود: خداوند متعال مرا خلیل و دوست خودش قرار داده است.

حدیث (۶) محمّد بن الحسن می گوید: محمّد بن یحیی عطّار فرموده: حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از عبد اللّه بن محمّد، از داود بن ابی یزید «۱»،

---

(۱)- داود بن ابی یزید کوفی عطّار، وی ثقه بوده و از حضرت امام صادق علیه السّلام و حضرت ابی الحسن علیه السّلام روایت می کند.

علل

از عبد اللَّه بن هلال «۱»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

وقتی فرستادگان پروردگار متعال نزد ابراهیم علیه السّلام آمدند، حضرت گوساله ای بریان شده برایشان حاضر کرد و فرمود: از آن بخورید.

عرضه داشتند: از آن نمی خوریم تا ثمن و قیمتش را به ما بگویی.

حضرت فرمود: وقتی تناول کردید بگویید: بسم اللَّه و پس از فراغت از آن بگویید الحمد للَّه.

امام علیه السّلام فرمودند: جبرئیل ملتفت اصحاب و همراهانش که چهار تن بودند و او رئیس ایشان بود شد و به آنها فرمود: سزاوار است خداوند متعال او را خلیل و دوست خود قرار دهد.

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: زمانی که جناب ابراهیم علیه السّلام را در آتش انداختند، جبرئیل علیه السّلام او را در فضا در حالی که به زمین می آمد ملاقات کرد و عرضه داشت: ای ابراهیم، آیا حاجتی داری؟

حضرت فرمود: امّا به تو، حاجتی ندارم.

حدیث (۷) و به اسناد حدیث گذشته (حدیث ۶) از محمّد بن اورمه، از حسین بن علی، از برخی اصحاب از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام منقول است که آن جناب فرمودند:

زمانی که حضرت ابراهیم علیه السّلام در آتش انداخته شد حقّ عزّ و جلّ به آتش وحی نمود: به عزّت و جلال خود سوگند اگر او را آزار دهی تو را عذاب خواهم نمود.

و نیز امام علیه السّلام فرمودند: وقتی خداوند فرمود:

یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ «۲» (ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش) چنان آتش خنک و سرد شد که تا سه روز احدی نتوانست از آن

استفاده ببرد آب ایشان را در این مدّت گرم ننمود.

حدیث (۸) از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده حقّ متعال که از

---

(۱)- عبد اللّه بن هلال بن خاقان، در بعضی از نسخ آن را عبد اللّه بن جابان (با باء به جای قاف) ضبط کرده اند، مرحوم شیخ او را از اصحاب امام صادق علیه السّلام دانسته و بفرموده ممقانی مجهول الحال می باشد.

(۲)- سوره انبیاء آیه (۶۹)

قول ابراهیم علیه السّلام نقل نموده رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی «۱» ... گفت: خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم علیه السّلام فرمان داد که بنده ای از بندگان صالحش را زیارت کند، پس جناب ابراهیم علیه السّلام چنین کرد و وقتی آن بنده با حضرت به سخن گفتن پرداخت محضرش عرض کرد:

خداوند تبارک و تعالی در دنیا بنده ای دارد که به او ابراهیم می گویند حقّ عزّ و جلّ وی را برای خود خلیل و دوست قرار داده.

حضرت ابراهیم علیه السّلام فرمود نشانه او بر خلیل بودن چیست؟

آن شخص عرض کرد: خداوند متعال مردگان را برای او زنده می کند.

پس در خاطر شریف ابراهیم گذشت که شاید آن بنده من باشم لذا از خدا درخواست نمود که مردگان را برایش زنده کند.

خداوند عزّ و جلّ فرمود: مگر تو ایمان نداری که من بر احیاء مردگان قادرم؟

عرض کرد: چرا ولی برای اطمینان قلب این سؤال را نمودم یعنی برای این که اطمینان پیدا کنم من خلیل تو هستم.

و این طور گفته شده که ابراهیم منظورش از سؤال مزبور این بود که احیاء مردگان معجزه او باشد همان طوری

که پیامبران هر کدام معجزه ای دارند.

و نیز در شرح احیاء مرده گفته اند: مقصود اینست که جناب ابراهیم علیه السّلام از پروردگار عزّ و جلّ درخواست کرد مرده را برایش زنده کند، پس خدای عزّ و جلّ به او فرمان داد که به خاطرش و در راه دوستیش زنده ای را بمیراند و آن قصّه فرمان حقّ به ذبح فرزند ابراهیم یعنی اسماعیل است که وقتی اسماعیل محکوم به مرگ شد خداوند وی را از مرگ رهاند و نگذارد که قربانی شود پس می توان گفت نجات اسماعیل از مرگ مصداق احیاء میت می باشد.

و نیز در شرح احیاء مردگان گفته شده: خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم علیه السّلام امر فرمود چهار پرنده (طاوس، کرکس، خروس و مرغابی) را ذبح کند، مقصود از «طاوس» زینت دنیا و از «کرکس» آرزوی طولانی و از «مرغابی» حرص و از «خروس» شهوت است در واقع خدای عزّ و جلّ به ابراهیم فرموده:

اگر دوست داری قلبت را زنده گردانی و با من استوار باشی باید از این چهار چیز بیرون آیی زیرا تا مادامی که اینها در قلب بنده من باشد، با من استوار نیست.

---

(۱)- سوره بقره آیه (۲۶۰)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۴۵

مرحوم مصنّف می فرماید: از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور پرسیدم:

چطور خداوند از جناب ابراهیم علیه السّلام پرسید: آیا به من ایمان نداری؟ با این که حقّ تبارک و تعالی از سرّ و حال آن حضرت مطّلع بود لذا این سؤال را با وجود علم چگونه می توان توجیه کرد؟

ایشان فرمود: وقتی جناب ابراهیم علیه السّلام به درگاه الهی عرضه داشت:

پروردگارا، به من نشان بده

چگونه مردگان را زنده می کنی؟

ظاهر این عبارات و الفاظ به توهّم می اندازد که ابراهیم علیه السّلام نسبت به احیاء مردگان یقین نداشت از این رو حقّ عزّ و جلّ با سؤال مزبور که در واقع استفهام انکاری است عدم ایمان ابراهیم را انکار و نفی و یقین را در او تقریر می فرماید و بدین ترتیب اتّهام عدم ایمان و فقدان یقین در آن حضرت ساقط شده و جنابش از شک و تردید منزّه و مبرّا می گردد.

حدیث (۹) علیّ بن احمد رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن هارون صوفی از ابی بکر عبد اللَّه بن موسی از محمّد بن حسین خشّاب از محمّد بن محصن، از یونس بن ظبیان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: هنگامی که خدای عزّ و جلّ اراده قبض روح ابراهیم علیه السّلام را نمود ملک الموت به او نازل شد و عرضه داشت: سلام بر تو ای ابراهیم.

ابراهیم فرمود: و بر تو سلام ای ملک الموت، آیا خوش خبری یا خبر مرگ آورده ای؟

گفت: ای ابراهیم برای قبض روح تو آمده ام پس دعوت مرا اجابت کن.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: آیا دیده ای دوست، دوستش را بمیراند؟

امام علیه السّلام فرمودند: ملک الموت برگشت تا در مقابل حقّ جلّ جلاله ایستاد و عرضه داشت: بار خدایا شنیدی خلیلت ابراهیم چه گفت؟

حقّ عزّ و جلّ فرمود: ای ملک الموت نزد او برو بگو: آیا دوست از ملاقات دوست کراهت دارد، حبیب ملاقات محبوب را دوست می دارد.

باب سی و سوّم سرّ این که خدای عزّ و جلّ فرمود: وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۴۷

حدیث (۱) پدرم علیه الرّحمه می فرماید: سعد بن عبد

اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حقّ عزّ و جلّ که می فرماید: وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی فرمودند:

جناب ابراهیم علیه السّلام وقتی صبح و شام می کرد می گفت: اصبحت و ربّی محمود (صبح کردم در حالی که پروردگارم ستوده شده است) اصبحت لا اشرک باللَّه شیئا (صبح کردم در حالی که اصلا برای خدا شریک قائل نیستم) و لا ادعو مع اللَّه إلها آخر (و با خدا معبود دیگری نمی خوانم) و لا اتّخذ من دونه ولیا (و غیر از خدا ولی دیگری اخذ نمی کنم) فلذا به واسطه آن به عبد شکور موسوم گردید.

باب سی و چهارم سرّ این که اسماعیل علیه السّلام مادرش را در حجر «۱» دفن نمود

حدیث (۱) محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف «۲»، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان از سیف بن عمیره «۳»، از ابی بکر حضرمی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: اسماعیل علیه السّلام مادرش را در حجر دفن کرد و قبرش را مرتفع قرار داد و بر روی آن دیواری بنا نمود تا زیر پا لگدمال نشود.

باب سی و پنجم سرّ این که اسب ها «جیاد» یعنی نیکوها گفته می شود

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه «۴»، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن

---

(۱)- کلمه «حجر» به کسر حاء و سکون جیم مکانی است در نزدیکی کعبه و حاجی ها در موقع طواف باید آن را در طواف خود داخل کنند یعنی از پشت آن دور بزنند.

(۲)- عباس بن معروف، قمی ثقه و صحیح الحدیث می باشد.

(۳)- سیف بن عمیره نخعی، کوفی و ثقه است و از امام صادق علیه السّلام روایت می کند و از اصحاب امام کاظم علیه السّلام محسوب می شود، در باره اش گفته اند واقفی مذهب بوده.

(۴)- محمّد بن علی ماجیلویه قمّی، از کلام مرحوم علامه استفاده می شود که وی ثقه است چنانچه مرحوم فاضل جزائری نیز ایشان را توثیق کرده و مرحوم مصنّف (صدوق) بدون واسطه از وی زیاد نقل حدیث نموده است و به فرموده ممقانی در رجال وی از مشایخ اجازه صدوق بوده و همین معنا ما را از توثیق مستغنی می سازد.

ابی عبد اللَّه، از برنطی، از ابان بن عثمان «۱» از کسی که ذکرش نموده، از مجاهد «۲»، از ابن عبّاس، وی می گوید:

اسب های عربی در سرزمین های عرب وحشی و رمنده بودند و زمانی که

جناب ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام پایه های خانه خدا را بنا نهاده و بالا بردند حقّ عزّ و جلّ خطاب به ابراهیم فرمود:

من گنجی را به تو داده ام که به احدی پیش از تو نداده ام.

ابن عباس می گوید:

حضرت ابراهیم و اسماعیل هر دو از بیت خارج شده تا بالای کوه جیاد «۳» برآمدند و سپس فرمودند:

ألا هلا الا هلم پس از طنین این صدا در فضاء هیچ اسبی در سرزمین عرب نبود مگر آن که بحضور جناب ابراهیم علیه السّلام رسیده و در مقابل آن جناب فروتنی و خضوع کرده و سر بر زمین نهاد و به همین جهت اسب ها را عرب جیاد نامید و پیوسته اسب ها آنجا بودند تا حقّ تعالی آنها را خواند که به نزد صاحبانشان برگردند و وضع به همین منوال بود تا زمان سلیمان فرا رسید و آن حضرت اسب ها را اتخاذ نمود و وقتی آن حیوانات حضرت را به خود مشغول نمودند آن جناب امر فرمود:

که ساق ها و گردن آنها را با شمشیر زدند و پیوسته از آنها گردن می زدند و پی می کردند تا چهل اسب باقی ماند. «۴»

باب سی و ششم سرّ این که ابراهیم علیه السّلام آرزوی مرگ نمود بعد از آن که از آن کراهت داشت

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از

---

(۱)- ابان بن عثمان الاحمر البجلیّ، کشی می گوید او از ناووسیه است ولی در عین حال از اصحاب اجماع می باشد

(۲)- مجاهد بن العلا الکوفی، وی به فرموده ممقانی در رجال امامی و مجهول الحال می باشد

(۳)- جیاد بکسر جیم که ضبط دیگر آن «اجیاد» بفتح همزه و سکون جیم است جمع «جید» بمعنای گردن می باشد و آن کوهی است در مکّه

(۴)- در من لا یحضره

الفقیه از حضـرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که روزی وقت عصر حضرت سلیمان مشغول عرض اسبان گردید تا آفتاب فرو رفت و فضیلت نماز عصر از سلیمان فوت شد پس سلیمان امر کرد فرشتگان موکّل آفتاب آن را برگردانند و پس از ردّ شـمس سـلیمان وضو سـاخت و نمـازش را اداء نمود و حاصل این روایت آن است که در زمان سـلیمان وقت نماز عصـر ممتـد بود به طوری که بعـد از غروب آفتاب نیز می توانسـتند آن را اداء نمایند امّا قبل از غروب وقت فضـیلت آن بود و بعد از غروب وقت اضـطراری آن محسوب می شد و سـرگرم شدن جناب سـلیمان به دیدن اسـبان او را از دریافت فضـیلت نماز عصر بازداشت لذا ردّ شمس نمود تا فضیلت آن را درک کند.

علی بن ابراهیم در تفسـیر فرمـوده: جنـاب سـلیمان اسب را بسـیار دوست می داشت و همیشه می فرمـود که اسـبان را از نظر او بگذرانند روزی اسبان از نظرش گذشتند و وی چنان مشغول دیدن آنها گردید که آفتاب به حجاب شب فرو رفت و نماز عصر او فوت گردیـد از این جهت قرین غم و الم گردیـد و از حقّ سـبحانه اسـتدعای ردّ شـمس نمود تـا نمـاز عصـر را به وقت خود بخواند و بعد از آن اسـبان را طلبید و از غصه ای که داشت برخی را پی کرد و بعضی را گردن زد چنانچه حقّ تبارک و تعالی می فرماید: (فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۵۱

احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان از ابو بصیر «۱»، از حضرت ابو جعفر و

ابو عبد اللّٰه علیهما السّلام نقل کرده که آن دو امام همام فرمودند:

پس از آن که جناب ابراهیم علیه السّلام مناسک خود را بجا آورد برگشت به شام و در آنجا رحلت نمود و سبب فوتش این بود که ملک الموت نزدش آمد تا او را قبض روح نماید، ابراهیم از مرگ کراهت نشان داد ملک الموت به نزد پروردگار برگشت و عرضه داشت: ابراهیم از مرگ کراهت دارد حقّ عزّ و جلّ فرمود:

او را به خود واگذار زیرا دوست دارد عبادت مرا بجا آورد. امام علیه السّلام فرمودند:

ابراهیم بود تا روزی پیرمرد کهن سالی را دید آنچه را که می خورد از او خارج می گردد پس از زندگانی دنیا منزجر شد و دوستدار مرگ گردید و خبر به ما رسید که جناب ابراهیم به منزلش رفت پس در آن شخصی را با صورتی بسیار زیبا که تا به حال چنین هیئتی ندیده بود مشاهده کرد، فرمود: تو کیستی؟

عرضه داشت: من ملک الموت هستم.

ابراهیم فرمود: عجب چه کسی از نزدیکی و مصاحبت و زیارت تو با چنین صورت و منظری که داری کراهت دارد! ملک الموت عرضه داشت: ای خلیل رحمان خداوند تبارک و تعالی وقتی نسبت به بنده ای خیر را اراده کند من را با این صورت نزدش می فرستد و هر گاه به بنده ای شرّ را قصد نماید مرا با صورتی غیر از این پیش او گسیل می دارد.

سپس ملک الموت روح آن حضرت علیه السّلام را در شام قبض نمود و اسماعیل فرزند آن بزرگوار که صد و سی سال داشت بعد از آن حضرت رحلت فرمود و وی را در

---

(۱)- ابو بصیر لیث بن

البختری المرادی، جمیل بن دراج از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

اوتاد الارض و اعلام الدّین اربعه: محمّد بن مسلم و برید بن معویه و لیث بن البختری المرادی و زراره بن اعین.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۵۳

حجر نزد مادرش دفن نمودند.

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل می گوید: عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از محمّد بن قاسم و غیرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

ساره به حضرت ابراهیم علیه السّلام عرض کرد: ای ابراهیم سن تو بالا رفته کاش از خداوند عزّ و جلّ می خواستی فرزندی به تو دهد که چشم ما به آن روشن گردد چه آن که حقّ تبارك و تعالی تو را خلیل خود قرار داده و او دعاء تو را اگر بخواهد مستجاب می گرداند.

حضرت فرمودند: جناب ابراهیم از پروردگارش خواست که به او فرزندی دانا روزی کند، پس خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد:

من غلام و پسری دانا به تو ارزانی داشتم و سپس به واسطه اطاعتت از من مورد امتحان و آزمایشت قرار می دهم.

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: جناب ابراهیم علیه السّلام بعد از این بشارت سه سال صبر کردند سپس از جانب خدای عزّ و جلّ بشارت آمد، ساره به آن حضرت عرض کرد: سن تو زیاد شده و مرگت نزدیك گشته کاش خدا را می خواندی و از درگاهش می طلبیدی که اجلت را تأخیر انداخته و عمرت را طولانی می کرد و بدین ترتیب با ما زندگی می کردی و چشممان را روشن می نمودی.

حضرت فرمودند: ابراهیم

علیه السّلام از پروردگارش آن را درخواست نمود و خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد راجع به طول عمر هر چه خواستی از من سؤال کن به تو اعطا می کنم.

امام علیه السّلام فرمودند: ابراهیم این خبر را به ساره داد و ساره به او عرض کرد: از خدا بخواه تا تو را نمیراند تا وقتی که خودت از او درخواست مرگ نمایی، پس ابراهیم علیه السّلام همین خواهش را از خدا نمود و خدا به او وحی نمود که دعایت را اجابت کرده و مطابق خواسته ات قرار دادم.

ابراهیم این خبر را به ساره داد و وی را از وحی خدای عزّ و جلّ مخبر ساخت، ساره عرض کرد: شکر خدای را بجا آور و طعامی درست کن و فقراء و نیازمندان را دعوت نما تا از آن تناول کنند، پس ابراهیم چنان کرد، طعامی پخت و مردم را بر آن خواند و در میان دعوت شدگان پیرمرد ضعیف و نابینایی که عصا کشی داشت به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۵۵

چشم می خورد، ابراهیم علیه السّلام او را بر سر سفره نشاند.

امام علیه السّلام فرمودند: آن پیرمرد نابینا دست دراز نمود و لقمه ای برداشت و به طرف دهانش برد ولی ضعف مفرط دست او را به راست و چپ می برد سپس دست به طرف پیشانی رفت در این وقت آن عصاکش دست وی را گرفت و به طرف دهانش برد، پس از آن پیرمرد اعمی لقمه ای دیگر برداشت و آن را به چشم خود زد.

امام علیه السّلام فرمودند:

ابراهیم علیه السّلام به نابینا و حرکاتی که می کرد می نگریست و از آن تعجّب می کرد لذا

از آن شخص عصاکش پرسید و جهت آن را خواستار شد، عصا کش گفت: آنچه از این پیرمرد نابینا می بینی منشأ آن ضعف و ناتوانی است.

ابراهیم علیه السّلام حدیث نفس کرد و پیش خود گفت: یعنی من نیز وقتی به سن کهولت رسیدم مثل این شخص می گردم؟

سپس بعد از آنچه از آن پیرمرد دیده بود خدا را مورد خطاب قرار داد و عرضه داشت: بار خدایا مرا در همان اجلی که برایم مقدّر کرده بودی از دنیا ببر، پروردگارا بعد از آنچه دیدم دیگر خود را به دراز شدن عمر نیازمند نمی بینم.

باب سی و هفتم سرّ نامیدن ذو القرنین به ذو القرنین

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه فرموده: محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از قاسم بن عروه «۱»، از برید عجلی «۲»، از اصبغ بن نباته، وی می گوید:

در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام بر منبر بودند ابن کوّاء در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین از ذو القرنین به من خبر ده آیا پیغمبر بود یا سلطان؟

و نیز به من خبر ده که فرق او از طلا بود یا از نقره؟

حضرت به او فرمودند: ذو القرنین نه پیامبر بود و نه سلطان و دو فرقش نه از طلا

---

(۱)- قاسم بن عروه، ابو محمّد مولی ابی ایّوب الخوزی، مرحوم ممقانی می فرماید: علی الاقوی وی حسن محسوب می شود.

(۲)- برید بن معاویه بن العجلی، وی از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل می کند، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده:

برید وجه من وجوه اصحابنا، فقیه و ثقه می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۵۷

بود و نه از نقره بلکه او بنده ای

بود كه حقّ تعالى را دوست مى داشت و خداى عزّ و جلّ نيز او را دوست مى داشت، براى خدا خيرخواهى كرد و خداى عزّ و جلّ نيز خير خواهى او را نمود. «۱» و امّا سرّ اين كه به او ذو القرنين گفتند اينست كه وى قوم خود را به حقّ عزّ و جلّ دعوت نمود ولى آنها بر فرقش كوبيده و او را زدند، پس براى زمانى از ايشان غايب شد و سپس بسويشان بازگشت و دوباره آنها را دعوت كرد و آنها اين بار بر فرق ديگرش كوبيده و بدين وسيله او را مضروب ساختند.

سپس امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: و در ميان شما مثل او مى باشد «۲»

باب سى و هشتم سرّ ناميده شدن اصحاب رسّ به اصحاب رسّ و جهت ناميدن عجم ماههاى خود را به ابان و آذر و غير اين دو

حديث (۱) احمد بن زياد بن جعفر همدانى رضى اللَّه عنه مى گويد: على بن ابراهيم بن هاشم، از پدرش، از ابو الصلت عبد السّلام بن صالح هروى، از حضرت على بن موسى الرضا عليه السّلام از پدر بزرگوارشان موسى بن جعفر از پدرشان جعفر بن محمّد، از پدرشان محمّد بن على، از پدرشان على بن الحسين، از پدرشان حسين بن على عليهم السّلام، حضرت فرمودند: سه روز قبل از شهادت حضرت على بن ابى طالب عليه السّلام مردى از اشراف بنى تميم كه به او عمرو مى گفتند محضر امام عليه السّلام

---

(۱)- مقصود از خيرخواهى ذو القرنين براى خدا همان دعوت او است مردم را به سوى حضرت سبحان و مراد از خير خواهى حقّ جلّ ثنائه براى او شايد مضمون حديثى است كه مرحوم مجلسى عطّر اللَّه مرقده در كتاب بحار ج (۱۲) ص (۱۹۸) ح (۲۹) نقل كرده و آن اين است كه:

اصبغ بن

نباته می گوید: از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام راجع به ذو القرنین سؤال شد، آن جناب فرمودند: ذو القرنین بنده صالح خدا بود موسوم به عیّاش حقّ تبارک و تعالی او را برگزید و پس از طوفان نوح وی را به سوی مردم مغرب مبعوث داشت، او مردم را دعوت به حقّ کرد ولی مردم بر فرق راستش کوبیده و او را از پای درآوردند سپس حقّ عزّ و جلّ او را بعد از صد سال دیگر زنده کرد و این بار او را به سوی مردم مشرق فرستاد، باز مردم وی را تکذیب کرده و بر فرق چپش کوبیده و او را مقتول ساختند، حقّ تعالی پس از صد سال دیگر او را زنده کرد و به عوض دو ضربه ای که به او رسیده بود جای ضربتین دو شاخ مجوّف قرار داد.

(۲)- مقصود از «مثل ذو القرنین» وجود مبارک خود امیر المؤمنین علیه السّلام است که از جهت وارد شدن دو ضربت بر فرق آن بزرگوار خود را مثل ذو القرنین معرّفی فرمود و آن دو ضربت عبارت بود از:

الف: ضربتی که روز خندق از عمرو بن عبد ودّ بر فرق نازنینش وارد گردید.

ب: ضربتی که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ابن ملجم ملعون به حضرت زد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۵۹

مشرف شد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین خبر به من دهید که اصحاب رسّ در چه عصری بوده و منازل و خانه هایشان در کجا و سلطانشان چه کسی بوده است؟

آیا حقّ عزّ و جلّ پیامبری به سوی آنها فرستاده یا نه؟ و بیان فرمایید به واسطه چه هلاک شدند

چه آن که در کتاب خدای عزّ و جلّ ذکرشان به میان نیامده و در هیچ کجا خبری از آنها نیافته ام.

حضرت علی علیه السّلام فرمودند: سؤالی کردی که قبلا احدی آن را نکرده و بعد از من کسی شرح و توضیح آن را برایت نخواهد داد و هیچ آیه ای در قرآن شریف نیست مگر آن که من به تفسیرش واقف و آگاه بوده و می دانم در چه مکانی، صحرا یا کوه و در چه زمانی، شب یا روز نازل شده است و در حالی که به سینه مبارک اشاره می نمود فرمود: در این جا علم بسیار و زیادی می باشد ولی طالبین آن کم بوده و وقتی مرا از دست دادند انگشت ندامت به دندان می گزند.

ای برادر تمیمی قصّه و حکایت اصحاب رسّ چنین است: ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند، به این درخت، شاه درخت گفته و یافث بن نوح آن را کنار چشمه ای موسوم به روشاب کاشته بود که این چشمه بعد از طوفان برای نوح جوشید.

و امّا ایشان را به این جهت اصحاب رسّ نامیدند که پیامبرشان را در زمین پنهان کردند و این قضیّه بعد از جناب سلیمان بن داود علیهما السّلام بود.

دوازده روستا و قریه داشتند که در کنار نهری به نام رس قرار داشته و از بلاد مشرق زمین محسوب می شدند و این گروه به نام رود موسوم شده بودند و در آن روز روی کره زمین رودی بزرگ تر و پر پرآب تر و شیرین تر و قوی تر از آن وجود نداشت چنانچه روستا و قریه ای زیادتر و آبادتر از این دوازده روستا وجود نداشت نام یکی:

آبان و دیگری: آذر

و سوّمی: دی و چهارمی بهمن و پنجمی اسفندیار و ششمی برودین و هفتمی اردی بهشت و هشتمی ارداد و نهمی مرداد و دهمی تیر و یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور بود.

و بزرگ ترین شهرهای ایشان، اسفندیار یعنی همان شهری بود که سلطانشان در آن مستقر شده بود سلطان ایشان موسوم به ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود (نمرود بن کنعان همان فرعون معاصر با حضرت ابراهیم علیه السّلام است).

چشمه مزبور و درخت صنوبر در همین شهر بوده و در هر یک از آن روستاها و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۶۱

قریه های دیگر دانه ای از شکوفه آن درخت را کاشتند، دانه ها رویید و به درختی عظیم تبدیل گشت و از چشمه ای که در جنب درخت صنوبر بود نهرهایی به طرف هر یک از آن درختان جاری کردند، آب چشمه و نهرهای منشعب از آن را بر خود و چهار پایان حرام کرده و از آن نه خود و نه حیواناتشان نمی آشامیدند حتی اگر کسی از آن استفاده می کرد وی را کشته و می گفتند این آب حیات پروردگار ما است، پس احدی نباید از حیات او بکاهد، ایشان و چهار پایانشان از نهر رس که در قریه های آنها جاری بود می آشامیدند ایشان در هر ماه از سال در هر قریه ای عیدی می گرفتند که اهل آن قریه اجتماع می کردند و درختی را که نزدیک ده و قریه ایشان بود آراسته و به انواع حلل و جواهر و حریر مزیّن می کردند سپس گوسفند و گاو بسیار آورده و نزد آن درخت قربانی می کردند و هیمه و هیزم جمع کرده و با آن

آتش افروخته و آن قربانی ها را در آن می افکندند و چون دود آن بر هوا بلند می شد و آسمان را می پوشاند درخت را سجده می کردند نه حقّ عزّ و جلّ را و گریسته و تضرّع می نمودند و از درخت می خواستند که از آنها راضی شود، شیطان می آمد و شاخه های آن درخت را می جنباند و از ساق درخت آوازی همچون آواز کودک بلند می شد که: ای بندگان من از شما خشنود شدم، و پس نفس خود را پاک و منزّه می نموده و چشمهایتان را روشن بدارید ایشان پس از استماع این صدا سرها را بالا کرده و از فرط خوشحالی و سرور به شرب خمر و نواختن ساز مشغول می شدند و دستبند به دستها می کردند و آن روز و آن شب را در آنجا به لهو و لعب سر کرده و سپس به منازلشان بر می گشتند.

عجم ماههای خود را که به ابان ماه و آذر ماه و دیگر اسامی نامیده اند به خاطر آن است که این نامها را از اسماء این قریه ها و روستاها مشتقّ کرده اند چه آن که برخی از آنها به بعضی دیگر می گفتند: امروز عید فلان قریه است (مثلا قریه تیر یا قریه مهر ...) حتی وقتی عید روستای بزرگشان (روستای اسفندیار) فرا می رسید کوچک و بزرگشان در آنجا اجتماع کرده و سراپرده ای از حریر که بر آن انواع صور و تماثیل منقوش بود در جنب درخت صنوبر و آن چشمه بر پا می کردند و دوازده درب بر آن نصب کرده که هر دربی تعلّق به یکی از اهالی قرار و ده ها داشت، سپس در خارج سرا پرده، مقابل درخت صنوبر سجده کرده،

و قربـانی های خود را نزدیک درخت می آوردنـد و ابلیس در این هنگام می آمـد و درخت صـنوبر را سـخت می جنبانـد و از جوف درخت صدایی آشکار و رسا بلند می شد و به آنها وعده های می داد و بیش از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۶۳

آنچه شـیاطین مسـتقر در درخت هـای قریه هـای دیگر اهالی را آرزومنـد و امیـدوار به بقاء می ساختنـد این درخت جمعیّت را امیـدوار می ساخت پس مردم سـرها را از سـجده برداشـته و چنان مسـرور و با نشاط به نظر می رسـیدند که هیـچ گاه این طور مشاهـده نمی شدنـد پس به شـرب خمر و نواختن سازها می پرداختنـد و مـدّت دوازده روز و دوازده شب که عدد اعیاد سالانه آنها بود در آنجا به عیش و عشرت می ماندند و پس از آن به منازلشان بر می گشتند.

و وقتی زمـان کفرشـان به خـدای عزّ و جـلّ طولانی شـد و مـدّت عبادتشان غیر باری تعالی را، به درازا کشـید، خداونـد متعال پیـامبری از بنی اسـرائیل که از فرزنـدان یهـودا بن یعقوب بود به سوی ایشـان مبعوث داشت، این پیغمـبر مـدّت طولانی در بین ایشان بود و همواره آنها را به پرستش خدای یگانه و معرفت پیدا نمودن به ساحت ربوبی او دعوت کرده ولی آنها از او پیروی نکرده و دعوتش را اجابت نکردند و وقتی وی شدّت گمراهی آنها و نپذیرفتن شان رشد و رسـتگاری را دید، هنگامی که عید روستا بزرگ فرا رسید به درگاه الهی عرض کرد:

پروردگـارا، بنـدگانت از اطـاعت من ابـاء نموده و مرا تکـذیب کرده و به تو کفر ورزیـده و درختـی را که نفع و ضـرری برای ایشان نداشته می پرستند، پس درختشان را خشک کن

و قدرت و سلطنتت را به ايشان بنما.

روز بعد در برآمدن آفتاب عالمتاب آن قوم ديدند كه درختشان خشك گرديده، پس مضطرب و پريشان شده و گفتگو در ميانشان افتاد و به دو فرقه شدند:

گروهى گفتند: اين مرد كه مى پندارد فرستاده پروردگار آسمان و زمين است، خدايان شما را سحر كرده تا توجّه شما را از معبودتان به معبود خودش برگرداند.

و دسته اى ديگر گفتند: اين به خاطر آن است كه خدايان شما بر شما خشم گرفته اند زيرا اين مرد آنها را دشنام داده و معيوب مى نمايد و شما را به پرستش غير آنها دعوت كرده و بدين ترتيب حسن و بهاء و مقدار خدايان شما را پنهان نموده و شما مزاحم او نمى شويد، پس هر دو گروه بر كشتن او اتّفاق كردند و به اين منظور لوله هاى سربى طولانى دهانه گشادى را تهيّه كرده و آنها را داخل چشمه كرده و يكى، يكى داخل چشمه فرو بردند تا به قعر و قرار آن رسيده و يكى بعد از ديگرى را روى هم سوار كردند به طورى كه از ته چشمه تا بالاى آب لوله ها روى هم قرار گرفته و نصب شدند و همچون ظروف سفالى و تنبوشه ها كه روى هم قرار داشته باشند، سپس آب داخل اين لوله ها را كشيده و پس از آن در ته آن از زمين چاهى

عميق و تنگ حفر كرده و پيامبرشان را داخل آن چاه فرستاده و درب چاه را با سنگى خارا مسدود نمودند و بعدا لوله ها را از آب بيرون آورده و گفتند: اميدواريم وقتى خدايان ما ببينند ما كسى

را که آنها را معیوب می ساخت و ما بندگان را از عبادتشان باز می داشت کشته و در زیر چشمه بزرگ دفنش کرده ایم تشفّی بر ایشـان حاصـل شـده و از مـا راضـی می شونـد و دوبـاره نور و درخشـندگی آنهـا برگشـته و همچون سابق موقعیتشان بین ما بندگان ثابت می ماند.

یک سال گذشت و روزها ناله پیامبرشان را می شـنیدند که می گفت: ای سرور من تو تنگی جا و شدّت گرفتاری مرا می بینی پس بر ضـعف و ناتوانی من رحم کن و بر بیچارگی من ترحّم نما و در قبض روحم تعجیل فرما، امید دارم که استجابت دعایم را به تأخیر میاندازی و آنقدر ناله کرد تا به لقاء اللَّه پیوست.

حقّ تبارک و تعالی به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل آیا بندگانی که حلم من آنها را مغرور ساخته و از مکر من در امان بوده و غیر من را پرستش کرده و پیامبران و رسولان مرا کشته اند می پندارند در مقابل غضب من می توانند مقاومت کرده یا گمان دارند که قادرند از تحت سلطه من بگریزند؟ چگونه این امر ممکن باشد و حال آن که من از تمام کسانی که عصـیان و نافرمانی مرا کرده اند انتقام خواهم گرفت و به عزّت خود سوگند خورده ام ایشان را به وسـیله عبرت برای عالمیان قرار دهم، باری در یکی از ایّام که مصادف با عید آنها بوده و به برگزاری مراسم عید مشغول بودند حقّ تبارک و تعالی بادی سرخ فرستاد که ایشان را در خود گرفت و متحیّر و سراسـیمه به این سو و آن سو می دویدنـد و از وحشت بعضـی به برخی دیگر پناه می برنـد، در این هنگام به امر حقّ

تبارک و تعالی زمین زیر پای آنها مبدّل به سنگ گوگرد شد که شعله های آتش از آن زبانه می کشید و از بالا ابری سخت سیاه کم کم ظاهر شد تا جایی که همچون قبّه ای از آتش گداخته شعله ور بر سرشان چتر زد پس از پایین و بالا آتش بر ایشان سخت گرفت تا آن که بدنهایشان همچون سرب ذوب گردید پس پناه به او می بریم از غضب و نزول نقمت و عذابش.

باب سی و نهم سرّ نامیدن حضرت یعقوب علیه السّلام به یعقوب و جهت نام گذاری اسرائیل به اسرائیل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۶۷

حدیث (۱) احمد بن حسین قطان می گوید: حسن بن علی سکری از محمّد بن زکریّا جوهری از جعفر بن محمّد بن عماره از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

یعقوب و عیص دو قلو بودند، ابتداء عیص و سپس یعقوب متولّد شد لذا یعقوب به این نام موسوم شد چون به عقب و دنبال برادرش عیص از رحم مادر خارج گردید.

یعقوب همان اسرائیل بود و معنای اسرائیل عبد اللَّه است زیرا کلمه «اسرا» یعنی عبد و «ایل» یعنی اللَّه عزّ و جلّ و حدیث (۲) در خبر دیگر آمده «اسرا» یعنی قوّت و «ایل» یعنی اللَّه عزّ و جلّ پس معنای «اسرائیل» قوّه اللَّه عزّ و جلّ می باشد.

حدیث (۳) ابو محمّد عبد اللَّه بن حامد می گوید: ابو صالح خلف بن محمّد بن اسماعیل الخیام البخاری به گفته خودش حدیث را در بخارا بر وی قرائت کردند و او شنید و اقرار به آن کرد وی گفت: ابو عبد اللَّه محمّد بن علی بن حمزه انصاری از عبد الرحمن بن ابراهیم دمشقی دحیم از بشر بن بکر نفیسی، از

ابی بکر بن ابی مریم، از سعید بن عمرو انصاری از پدرش، از کعب الأخبار حدیث طویلی را نقل کرده که در ضمن آن می گوید:

اسرائیل را به خاطر این اسرائیل اللَّه نامیدند که یعقوب در بیت المقدس به خدمت مشغول بود و اوّلین کسی بود که به آن داخل شده و آخرین نفری بود که از آن بیرون می رفت، وی قنادیل و چراغ های بیت را روشن می کرد و صبح مشاهده می کرد که چراغ ها خاموش شده اند، شبی در مسجد بیت المقدس ماند و چراغ ها را زیر نظر داشت تا ببیند چطور خاموش می شوند، ناگهان جنّ را دید که چراغ ها را خاموش می کند، یعقوب او را گرفت و اسیر نمود و به یکی از ستونهای مسجد بست در بامداد که هوا روشن شد مردم جنّ را دیدند که اسیر یعقوب گردیده و چون نام جنی «ایل» بود از این رو به یعقوب اسرائیل گفتند.

این حدیث طولانی است و ما مورد احتیاج از آن را در این جا نقل کردیم و تمام آن را در کتاب نبوّت آورده ایم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۶۹

باب چهلم سرّ این که انبیاء و مؤمنین به گرفتاری ها مبتلا می شوند

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: علی بن الحسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از حسن بن محبوب از سماعه بن مهران، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرموده اند:

در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام آمده است: سخت ترین مردم از نظر بلا و گرفتاری انبیاء و سپس اوصیاء و بعد اشخاص شریف و بعد از آن افراد شریف تر از دیگران می باشند و اساسا مؤمن به مقدار اعمال نیکی که انجام داده مبتلا می شود

بنـا بر اين كسـى كه دين و كردارش صـحيح است ابتلاـئش شديـد و سـخت است زيرا حقّ عزّ و جلّ دنيا را اجر و پاداش براى مـؤمن و عقوبت براى كـافر قرار نـداده است و كسـى كه دينش سـخيف و عملش ضـعيف باشـد ابتلاـئش كمـتر است و بلاـ و گرفتارى نسبت به مؤمن از ريزش باران به سطح زمين سريع تر مى باشد.

حديث (٢) محمّد بن موسى بن متوكّل رضى اللَّه عنه مى گويد:

عبد اللَّه بن جعفر حميرى «١»، از احمد بن محمّد بن خالد، از ابى عبد اللَّه جامورانى «٢»، از حسن بن ابى حمزه «٣»، از پدرش، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

اگر مؤمنى در قلّه كوهى باشـد هر آينه خـداى عزّ و جـلّ كسـى را به آنجـا مى فرسـتد تا او را آزار و اذيّت كنـد و مؤمن را بر اذيت شدن و صبر، اجر دهد.

حديث (٣) حمزه بن محمّد بن احمد علوى رضـى اللَّه عنه مى گويد: احمد بن محمّد كوفى از عبيد اللَّه بن حمدون، از حسين بن نصـير از خالد، از حصـين، از يحيى بن عبد اللَّه بن الحسن، از پدرش، از حضرت على بن الحسين از پدر بزرگوارش عليهما السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

---

(١)- عبد اللَّه بن جعفر حميرى قمى، وى مردى ثقه مى باشد.

(٢)- ابو عبد اللَّه جامورانى رازى، مرحوم علّامه در خلاصه وى را ضعيف تلقّى كرده است.

(٣)- ظاهرا حسـين بن ابى حمزه صـحيح مى باشـد چنانچه مرحوم اردبيل در رجال فرموده و به فرموده مرحوم محقّق خويى در معجم مقصود از «ابى حمزه» ابو حمزه ثمالى است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: من و انبیاء قبل از من و مؤمنین پیوسته مبتلا به کسی شده و می شویم که آزارمان می دهد و اگر مؤمن بالای کوهی باشد محقّقا حقّ تعالی برای او شخصی را آماده می کند که آزارش دهد تا بدین وسیله اجر و ثواب ببرد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

از زمانی که مادر مرا زایید پیوسته من مظلوم بودم حتی زمانی پیش می آمد که چشم درد به عقیل عارض می شد و وی به دیگران می گفت: مرا ترک نکنید و وانگذارید مگر آن که علی را ترک کنید، پس مرا ترک کرده و تنها می گذارند، با این که رمد و چشم دردی در من نبود.

باب چهل و یکم سرّ امتحانی که خدای عزّ و جلّ یعقوب علیه السّلام را نمود و وی را مبتلا ساخت به آنچه یوسف در خواب دید

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می گوید: عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از مالك بن عطیّه، از ثمالی، وی می گوید:

نماز صبح روز جمعه را در مدینه با حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام خواندم و وقتی آن حضرت از نماز و تسبیحات فارغ شدند از جا برخاسته و به اتّفاق به طرف منزل آن جناب رفتیم، به درب منزل حضرت که رسیدیم کنیز خود به نام سکینه را صدا زده و به او فرمودند: هر سائلی که از درب منزل من عبور کرد حتما به او طعام بدهید چه آن که امروز، روز جمعه می باشد.

کنیز عرضه داشت: هر سائلی که مستحق نیست؟

حضرت فرمودند: می ترسم برخی از سائلین مستحق بوده و ما به آنها طعام نداده ردّشان کنیم پس آنچه به یعقوب نازل شد به ما اهل بیت نیز نازل گردد،

بنا بر این به هر سائلی اطعام کنید و حتما او را بهره مند نمایید، جناب یعقوب هر روز قوچی را سر می برید و از آن تصدّق می نمود و خود و عیالش نیز از آن تناول می کردند، شب جمعه ای هنگام غروب در وقتی که حضرت یعقوب می خواستند افطار کنند سائلی مؤمن که روزه دار و مستحق بود به خانه آن حضرت عبور کرد و فریاد زد: سائلی غریب و گرسنه را از زیادی طعام خود بدهید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۷۳

مکرّر این نداء را داد و جناب یعقوب و اهل خانه اش آن را می شنیدند و چون باستحقاقش واقف نبودند کلامش را تصدیق نمی کردند، سائل چون از احسان آنها مأیوس شد و شب فرا رسید کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و از گرسنگی خود شکایت به حقّ تعالی نمود و آن شب را با گرسنگی به صبح رساند و روز بعد را با گرسنگی روزه داشت در حالی که حمد خدای را بجا می آورد.

و از آن طرف یعقوب و اهل بیتش سیر و با شکم پر شب را به صبح رسانده در حالی که طعام زیادی نزدشان بود خداوند عزّ و جلّ در صبح آن شب به یعقوب وحی نمود: ای یعقوب بنده مرا خوار و ذلیل نمودی و بدین وسیله غضب مرا فراهم کرده و خود و فرزندانت مستوجب عقوبت و تنبیه من شدید، ای یعقوب محبوب ترین انبیاء و مکرّم ترین آنها نزد من آن است که به مساکین از بندگانم ترحّم کرده و آنها را به خود نزدیک نموده و طعامشان بدهد و مکان و منزل جهت آنها فراهم کند،

چرا شب گذشته به بنده ما ذیمال که در پرستش و عبادت ما سخت کوشا بوده و از ظاهر دنیا به اندکی بسنده نموده وقتی هنگام افطار تو به درب منزلت رسید و فریاد زد: به سائل غریب و بنده قانع ترحم کرده طعام دهید، طعام ندادی و به او رحم ننمودی؟ او پس از آن که مأیوس از درب خانه تو رد شد کلمه استرجاع (گفتن) إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و سپس شکایت حالش را نزد من نمود، شب را با گرسنگی در حالی که حمد ستایش مرا بجا می آورد به سر برد و صبح نمود در حالی که روزه دار بود و تو ای یعقوب با فرزندانت سیر خوابیدید و صبح نمودید و حال آن که از زیادی طعام شب نزدتان مانده بود، آیا نمی دانی که عقوبت و مؤاخذه من نسبت به دوستانم سریعتر و زودتر از تنبیه و عقوبت دشمنانم می باشد؟

و این نیست مگر حسن نظر من به دوستان و در استدراج قرار دادن دشمنان.

به عزّت و جلال خود قسم، بر تو گرفتاری نازل خواهم نمود، تو و فرزندانت را در معرض مصیبت قرار داده و با عقوبتم آزار و ایذائت خواهم نمود، پس آماده بلا و سختی بوده و به قضاء من راضی و در مصائب شکیبا باشید.

راوی می گوید: محضر مبارک علی بن الحسین علیهما السّلام عرض کردم:

فدایت شوم، یوسف در چه وقت و زمانی آن خواب را دید؟

امام علیه السّلام فرمودند: در همان شبی که یعقوب و اهل بیتش سیر خوابیدند و ذمیال با شکمی خالی و گرسنه شب را سپری نمود.

علل

هنگامی که یوسف خواب را دید، و بامداد آن را بر پدرش یعقوب تعریف نمود، یعقوب وقتی خواب را شنید وحی سابق به نظرش آمد و مغموم و محزون گشت، به یوسف فرمود: خوابت را بر برادرانت تعریف مکن چون می ترسم برای تو مکر و حیله ای کنند، یوسف خواب را کتمان نکرده بلکه آن را برای برادرانش تعریف نمود.

حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمودند:

اولین بلایی که بر یعقوب و اهل بیتش وارد شد حسدی بود که برادران یوسف پس از استماع خواب بر او بردند، امام علیه السّلام فرمودند: رقّت و عطوفت یعقوب بر یوسف از آن پس زیاد شد و پیوسته بیم داشت آنچه را که حقّ عزّ و جلّ به او وحی نموده و وی را مستعدّ برای بلا گردانده موردش تنها یوسف باشد از این رو در بین فرزندان به خصوص یوسف رقّت و مهربانی فوق العاده ای نشان می داد برادران یوسف وقتی آن را از یعقوب نسبت به یوسف مشاهده کردند و دیدند که پدر چگونه یوسف را تکریم و تعظیم نموده و وی را بر ایشان برمی گزیند این معنا بر ایشان گران آمد و بلا و گرفتاری در بینشان پدید آمد و آن این بود که راجع به یوسف با هم به مشاوره پرداختند، گفتند: با این که ما چندین برادر هستیم پدر چنان دلبسته یوسف است که او را تنها بیش از همه ما دوست دارد و ضلالت و اشتباه او در حبّ یوسف نیک پدیدار است، باید یوسف را کشته یا در دیاری دور از پدر افکنده و روی پدر را

یـک جهت به طرف خود نموده آنگـاه بعـد از این عمل (کشـتن یا دور کردن یوسف) توبه کرده و مردمی صالـح و درسـتکار شویم.

در چنین وقتی فرزندان یعقوب به پدر عرض کردند:

ای پدر چرا تو بر یوسف از ما ایمن نیستی، در صورتی که ما برادران همه خیر خواه او می باشیم.

ای پـدر فردا او را با ما به صـحرا فرست که در چمن و مراتع بگردیم ... تا آخر آیه یعقوب فرمود: ای فرزندان من از آن ترسان و پریشان خاطرم که از او در بیابان غافل شوید و او طعمه گرگان گردد.

پس جناب یعقوب علیه السّلام به خاطر آن که در خصوص یوسف- که موقعیّت فوق العاده در قلب او داشت و محبّت مفرطی نسـبت به او در خودش احسـاس می کرد- مورد ابتلاء و آزمایش خـدای عزّ و جلّ قرار نگیرد یوسف را از برادرانش گرفت و نگذارد وی را به صحراء ببرند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۷۷

امام علیه السّلام فرمودند:

قـدرت خدا و قضاء مقدّرش غلبه کرد و راجع به یعقوب و یوسف و برادران او مشیّت الهی نافذ واقع شد لذا یعقوب نتوانسـت این آزمـایش و بلاـء را از خود و یوسف و برادرانش دفع کنـد از این رو بـدون اختیـار یوسف را به ایشـان داد با این که از آن کراهت داشت و منتظر آزمایش خدا در باره یوسف گردید، برادران یوسف وقتی از منزل بیرون رفتند جناب یعقوب به سرعت خود را به ایشان رساند و یوسف را از ایشان گرفت و به سینه چسبانید و به او معانقه کرد و گریست و بعد وی را به آنها

سپرد.

برادران با سرعت و شتاب یوسف را با خود بردند چون بیم داشتند یعقوب او را از دستشان گرفته و به آنها ندهد.

پس چون وی را همراه خود برده و از پدر دورش نمودند به جنگلی رسیدند با هم گفتند: یوسف را در همین مکان کشته و زیر این درختان می اندازیم تا شب گرگ آمده و او را بخورد.

بزرگ آنها گفت: «۱» یوسف را نکشید بلکه او را در قعر چاه انداخته تا برخی از کاروانیان که از آنجا عبور می کنند او را بیابند، برادران کلام او را تصدیق کرده لا جرم یوسف را بر سر چاهی برده و سپس وی را به درون چاه افکندند.

ایشان گمان داشتند که یوسف در آب چاه غرق می شود ولی وقتی یوسف به عمق چاه رسید، برادران را صدا زد و گفت: ای فرزندان رومین سلام مرا به یعقوب برسانید.

برادران وقتی سخنان یوسف را شنیدند برخی به بعضی دیگر گفتند: از این جا به جای دیگر نروید تا یقین کنید یوسف مرده است، پس از حوالی چاه مفارقت نکرده تا شب فرا رسید آنگاه در تاریکی شب گریان به طرف پدر برگشتند و وقتی به او رسیدند گفتند: ای پدر ما در صحرا برای مسابقه رفته و یوسف را بر سر متاع خود گذاردیم چون بازگشتیم یوسف را گرگ طعمه خود ساخته بود.

وقتی یعقوب گفتار و سخنان ایشان را شنید کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و اشک ریخت و آنچه را که خدای عزّ و جلّ به طریق وی به او فرموده بود به یاد آورد و

---

(۱)- برادر بزرگ آنها نامش روبیل بود.

متذکّر این فرموده حقّ تعالی شد که به او فرموده بود آماده برای بلا باش لا جرم صبر کرد و خود را برای بلا آماده ساخت و به فرزندان فرمود:

این طور که می گویید نیست، بلکه این امر زشت و قبیح را نفس در نظر شما زیبا جلوه داده، پیش از آن که یوسف تأویل و تحقیق یافتن خواب صادقش را ببیند ممکن نیست حقّ عزّ و جلّ گوشت او را طعمه گرگ نماید.

ابو حمزه ثمالی می گوید: سخنان امام علیه السّلام به این جا که رسید دیگر آن جناب لب از گفتار فرو بست، روز بعد که خدمت آن سرور مشرّف شدم عرض کردم: فدایت شوم دیروز قصّه یعقوب و فرزندانش را بیان فرمودید و به ماجرای یوسف و برادران او که رسیدید سخنانتان را قطع نمودید، تقاضا دارم آن را ادامه دهید.

حضرت فرمودند:

در برآمدن آفتاب عالمتاب برادران یوسف با هم گفتند: برویم ببینیم آیا یوسف زنده است یا مرده؟ وقتی به سر چاه رسیدند کاروانی آنجا رسید و سقّای قافله را برای آب فرستادند، سقّا دلوش را در چاه سرازیر نمود تا آب بکشد و وقتی دلو را بالا کشید دید پسری به دلو آویزان است به یاران گفت: مژده باد شما را به این پسر، وقتی یوسف را از چاه بیرون آوردند برادران وی جلو آمده و گفتند: این پسر بنده ما است که دیروز در چاه افتاد و امروز آمده ایم تا او را بیرون آوریم پس یوسف را از دست کاروانیان گرفته و او را به گوشه ای برده و به وی گفتند:

یا اقرار کن که بنده ما هستی تا تو را

به یکی از این کاروانیان بفروشیم و یا تو را خواهیم کشت؟

یوسف فرمود: من را نکشید و آنچه خواستید انجام دهید.

برادران او را نزد کاروانیان آورده و گفتند: آیا از شما کسی هست که این بنده را از ما بخرد؟

مردی از میان آنها یوسف را به بیست درهم خرید در حالی که پسران یعقوب در این فروش بی رغبت بودند.

باری خریدار یوسف او را از صحرا به شهر آورد و وی را به سلطان فروخت چنانچه حقّ عزّ و جلّ در قرآن می فرماید: سلطان و عزیز مصر که یوسف را خریداری نمود به همسر خویش سفارش غلام را نمود که مقامش را بسیار گرامی دار که این غلام امید است به ما نفع بسیار بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم.

ابو حمزه ثمالی می گوید: محضر علی بن الحسین علیه السّلام عرض کردم: روزی که

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۸۱

یوسف را در چاه انداختند چند سال داشت؟

حضرت فرمود: نه سال از عمرش گذشته بود.

عرض کردم: بین منزل یعقوب در آن روز تا مصر چقدر فاصله بود؟

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۱۸۱

رت فرمودند: دوازده روز راه، بعد حضرت فرمود:

یوسف زیباترین مردم اهل زمان خود بود و وقتی به سن نزدیک بلوغ رسید همسر عزیز مصر از روی هوای نفس بنای مراوده با او را گذارد، یوسف به او فرمود:

پناه می برم به خدا، من از اهل بیتی هستم که گرد زنا نمی گردند.

همسر عزیز وقتی چنین دید

درب هـای قصـر را به روی خود و یوسف بست و گفت وحشت نداشـته بـاش آنگاه خود را به روی یوسف افکنـد، یوسف به طرف درب قصر فرار کرد و وقتی به درب رسید آن را گشود، در این وقت همسر عزیز به او رسید و از پشت پیراهن یوسف را چنـگ زد و گرفت و آن را از بـدن یوسـف بیرون آورد، یوسف از چنگـالش گریخت در این هنگـام هر دو بـا عزیز که درب قصـر بود ملاقات کردند، همسر او گفت: جزاء کسی که نسبت به اهل و ناموس تو نظر بد داشته باشد یا زندان بوده و یا عذاب دردناک می باشد.

امام علیه السّلام فرمودند: عزیز مصر اراده کرد تا یوسف را مؤاخذه و عذاب کند، یوسف به او فرمود: به خدای یعقوب سوگند من نسبت به نـاموس تو قصـد سوئی نکرده بلکه او از روی میل و هوای نفس با من مراوده نمود و متعرّض من شـد و برای این که به صدق گفته من اطمینان پیدا کنی از این کودک سؤال کن کدام یک از ما دو تا متعرّض دیگری شدیم.

امام علیه السّلام فرمودند: نزد آن زن کودکی از اهل و اقوامش بود که به دیدن او آمده بود و وقتی عزیز از آن طفل اسـتفسار واقعه کرد خداوند او را به سخن آورد و گفت:

ای سـلطان نگاه کن پیراهن یوسف اگر از جلو چاک خورده باشـد او متعرّض همسـر تو شـده و اگر از پشت چاک شده اسـت همسرت متعرّض او گردیده، عزیز وقتی کلام طفل و قصّه ای را که او بازگو کرد شنید سخت به فغان آمد پس پیراهن را

طلبید و به آن نگریست، و وقتی دید که پیراهن از پشت چاک خورده است به همسرش گفت: این از مکر و حیله شما است و سپس رو به جناب یوسف نمود و گفت:

ای پسر از این قصه درگذر و مگذار احدی آن را از تو بشنود و آن را پنهان دار.

امام علیه السّلام فرمودند: یوسف این راز را پنهان نداشت بلکه در شهر اشاعه داد تا

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۸۳

جایی که زنان شهر آگاه شده و گفتند: همسر عزیز قصد مراوده با غلام خویش را داشته.

این خبر به سمع همسر عزیز رسید، پی ایشان فرستاد و از آنها دعوت نمود و طعامی تهیه کرد و مجلسی بیاراست، پس از آن که زنان به مجلس درآمدند و در آنجا نشستند به هر یک ترنجی و کاردی داد سپس دستور داد که جناب یوسف وارد مجلس گردد، چون زنان مصر چشمشان به جمال دل آرای یوسف افتاد زبان به تکبیر گشوده و به جای ترنج دست های خود را بریدند و گفتند آنچه را که گفتند.

همسر عزیز خطاب به ایشان کرد و گفت: این است غلامی که مرا در محبّتش ملامت می کردید.

زنان از نزد همسر عزیز رفته و هر کدام به طور پنهانی پس یوسف فرستاده و از او تقاضای ملاقات کردند جناب یوسف از این خواهش امتناع ورزید و به درگاه خدا عرضه داشت:

بار خدایا اگر تو حیله اینان را به لطف و عنایت خود از من دفع نکنی به آنها میل کرده و از اهل جهل و شقاوت خواهم شد، پس حقّ عزّ و جلّ حیله زنان را از او دفع

فرمود.

باری پس از آن که قصّه یوسف و حکایت همسر عزیز و داستان زنان در شهر شایع شد و با آن که دلایل روشن پاکدامنی و عصمت یوسف را عزیز مشاهده کرد باز پس از شنیدن سخنان کودک چنین صلاح دانست یوسف را چندی به زندان فرستد پس او را در زندان نمود و با جناب یوسف دو جوان دیگر زندان شدند و قصّه آن دو با یوسف را حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم نقل فرموده است.

ابو حمزه ثمالی می گوید: سخنان حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام به این جا که رسید حضرت لب از گفتار فرو بستند.

و از محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل فرموده یوسف علیه السّلام: رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ «۱» فرمود: یوسف علیه السّلام وقتی به نفسش مراجعه نمود یافت که داخل شدن به زندان نزدش محبوب تر است از اجابت دعوت زنان مصر از این رو زندان را اختیار کرد و

---

(۱)- سوره یوسف آیه (۳۳).

خدای عزّ و جلّ نیز امر را به اختیار او موکول فرمود «۱» ولی پیامبر خدا حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله به خیار و صلاح در واقع ملتجی شده و بدین ترتیب از اختیار و برگزیدن دوری جسته و دعاء احتیاج و فقر نموده و بر سبیل اضطرار به درگاه خدای عزّ و جلّ عرضه داشت: یا مقلّب القلوب و الابصار (ای تغییر دهنده دلها و دیده ها) ثبّت قلبی علی طاعتک (دل مرا بر طاعت خودت ثابت بدار) فعوفی من العله و العصم (پس از هر

بیماری و لغزش مصون بماند).

چون حضرت واگذار به حقّ تبارک و تعالی نمود، باری تعالی نیز دعایش را به احسن وجه مستجاب نمود یعنی ظاهرا و باطنا از هر لغزشی آن حضرت را محفوظ و مصون داشت.

و نیز از محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل قول جناب یعقوب علیه السّلام: هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَما أَمِنْتُكُمْ عَلى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ (یعقوب گفت: آیا من همان قدر در باره این برادر به شما مطمئن و ایمن باشم که در باره یوسف بودم).

فرمود: این کلام یعقوب علیه السّلام مثل فرموده نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله است که می فرماید:

لا یلسع المؤمن من جحر مرّتین

(مؤمن از یک سوراخ دوباره گزیده نمی شود) پس معنای کلام جناب یعقوب فرموده نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله می باشد چه آن که یعقوب راجع به یوسف وقتی اعتماد به حفاظت و رعایت برادران یوسف کرد و وی را در پناه ایشان قرار داد آنها به یعقوب خیانت کرده و یوسف را در قعر چاه انداخته و بعد که به وسیله کاروانیان از چاه بیرون آورده شد او را به آنها فروختند ولی نسبت به پسر دوّم جناب یعقوب اعتماد به خدای عزّ و جلّ کرد و وی را در پناه حقّ تبارک و تعالی قرار داد و گفت: خدا بهترین نگهبان است در نتیجه حضرت حقّ جلّ و علا او را بر اریکه قدرت نشاند و یوسف را به او باز گرداند و مردم را از محنت رها نمود و اسباب رفاه و راحتی را بر ایشان فراهم کرد و اساسا نتیجه اعتماد به غیر

خدا و دیگران را بر حضرتش مقدّم داشتن منفی بوده و به عکس او را ملجأ و پناه قرار دادن و در تمام امور به حضرتش رجوع نمودن ثمره مطلوب و مثبتی دارد.

---

(۱)- در مقام بحث دو عنوان وجود دارد: خیار و اختیار، مقصود از خیار آن است که امری در واقع به خیر و صلاح انسان باشد و شخص بدون اعمال نظر و برگزیدن امری از خدای منّان همان خیر واقعی را که خدا به صلاحش می داند بخواهد ولی اختیار آن است که به تحریک نفس امری را که شخص خیر می داند برگزیند بدون این که امر را واگذار به صلاح خدا کند و جناب یوسف در باره داخل شدن به زندان از اختیار استفاده نمود نه از خیار که اولی از اختیار است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۸۷

و نیز از محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن طیفور شنیدم که در ذیل قول یعقوب علیه السّلام:

یا اسفا علی یوسف «۱» فرمود:

جناب یعقوب علیه السّلام با این عبارت تأسّفش بر یوسف را اظهار و نمایان نمود و آن در وقتی بود که خبر مفارقتش از فرزند دیگرش را به او دادند، وی وقتی در مفارقتش از یوسف و قطع شدنش از او، مفارقت و قطع دیگری را مشاهده کرد حزن و تأسّفش بر یوسف را ابراز نمود نظیر فرموده امام صادق علیه السّلام در تفسیر و شرح قول حقّ عزّ و جلّ:

وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ «۲» امام علیه السّلام فرمودند: مضمون این آیه خبر از فراق دوستان در دنیا داده تا با آن استدلال شود بر فراق مولی

و معبود.

و همچنین جناب یعقوب علیه السّلام از خوف فراق غیر یوسف (برادر دیگر) یاد یوسف افتاد و بر او تأسّف خورد «۳».

باب چهل و دوّم سرّ گفتار برادران حضرت یوسف علیه السّلام به حضرتش: إِنْ یَسْرِقْ! فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

حدیث (۱) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از احمد بن عبید اللَّه علوی، از علی بن محمّد علوی عمری از اسماعیل بن همام نقل کرده که وی گفت:

حضرت امام رضا علیه السّلام در ذیل فرموده خدای عزّ و جلّ: قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ، فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ «۴» (برادران گفتند اگر این دزدی بکند برادرش یوسف نیز پیش از این دزدی کرد یوسف چون اتّهام دزدی را به خود شنید باز قضیّه را در دل پنهان کرد و به آنها اظهار ننمود) فرمودند:

---

(۱)- سوره یوسف آیه (۸۴)

(۲)- سوره سجده آیه (۲۱)

(۳)- خلاصه کلام آن که برادران یوسف وقتی بنیامین را نزد عزیز مصر (یوسف) گذارده و خود بدون او نزد پدر بازگشتند و به وی خبر مفارقت فرزندش را دادند جناب یعقوب بیاد فراق یوسف افتاد و در مقام تأسّف و تحسّر فرمود: یا أسفا علی یوسف.

(۴)- سوره یوسف آیه (۷۷)

حضرت اسحاق علیه السّلام کمربندی داشتند که از انبیاء بزرگ به او ارث رسیده و آن در نزد عمّه جناب یوسف علیه السّلام بود و چون این بانو محبّت مفرطی به یوسف علیه السّلام داشت لاـ جرم وی را نزد خود نگاه می داشت، روزی یعقوب علیه السّلام، یوسف را از خواهر طلب نمود و فرمود: خواهر یوسف را نزد من فرست تا شب

نزد من باشد و من او را ببویم بامداد وی را نزد تو می فرستم.

امام علیه السّلام فرمودند:

خواهر یعقوب چون نمی خواست یوسف از او دور شود کمربند مزبور را پنهانی و بدون اطّلاع کسی به کمر یوسف علیه السّلام بست و روی آن پیراهنی به اندامش پوشاند و سپس او را به خدمت یعقوب فرستاد، ساعتی دیگر خود نزد یعقوب آمده و گفت کمربند اسحاق به دزدی رفته و بعد از تفحص او را بر اندام یوسف یافتند و در آن زمان مقرّر بود که دزد را به صاحب مال می سپردند تا بنده وی شود و بدین ترتیب خواهر یعقوب یوسف را گرفت و پیش خود برد و مقصود برادران یوسف از «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» اشاره به همین حکایت و واقعه می باشد.

حدیث (۲) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از عبد اللَّه بن محمّد بن خالد از حسن بن علی وشاء نقل کرده که وی گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام شنیدم که می فرمودند:

در بنی اسرائیل حکم این بود که اگر کسی سرقت می کرد او را به عنوان بنده برمی داشتند، و جناب یوسف علیه السّلام در کودکی نزد عمّه اش بود و آن بانو او را بسیار دوست می داشت، کمربندی بود از حضرت اسحاق علیه السّلام که یعقوب علیه السّلام آن را می پوشید و آن نزد دختر اسحاق که عمّه یوسف باشد می بود.

روزی یعقوب علیه السّلام یوسف را از عمّه اش طلبید، آن بانو مغموم و محزون شد و عرض کرد:

او را واگذار تا خودم وی را نزد تو بفرستم، پس

کمربند را بر میان یوسف زیر لباسها بست و او را نزد پدرش آورد و بعد اظهار نمود که کمربند سرقت شده از این رو یوسف را تفتیش کرد و آن را بر میان او بسته یافت و به خاطر همین واقعه بود که برادران یوسف هنگامی که پیمانه در بار برادرشان پیدا شد گفتند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۹۱

إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ «۱» یعنی اگر این پیمانه را دزدیده باشد بعدی ندارد چه آن که قبلا برادری داشت که او نیز مرتکب سرقت گردید.

یوسف به ایشان فرمود: جزاء کسی که پیمانه را ما در بارش بیابیم چیست؟

در جواب گفتند: جزایش همان است که سنّت و شرع در باره اش فرموده، پس مأمورین یوسف ابتداء بارهای برادران را باز بین کرده و سپس به وارسی بار برادر یوسف (بنیامین) پرداخته و پیمانه را در آنجا یافته و بیرون آوردند و به خاطر همین جهت بود که یکی از برادران در خطاب به جناب یوسف علیه السّلام گفت: إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ.

مقصود وی از «سرقت یوسف» سرقت کمربند بود، باری جناب یوسف پس از آن که این کلام و اتّهام را شنید امر را مستور داشت و برای برادران ابراز نکرد و شرح نداد که من یوسف هستم.

باب چهل و سوّم سرّ گفتار منادی در کاروانی که برادران یوسف بودند و علّت این ندایش که سر داد: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ «۲»

حدیث (۱) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از ابراهیم بن علی از ابراهیم بن اسحاق، از یونس بن عبد الرحمن «۳»، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت

ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

در کسی که تقیّه نمی کند خیر نیست و تقیّه «۴» مانند این گفتار از جناب یوسف علیه السّلام:

---

(۱)- سوره یوسف آیه (۷۷)

(۲)- سوره یوسف آیه (۷۰)

(۳)- اگر چه قمیّون او را تضعیف کرده اند ولی ثقه است، چه آن که عبد العزیز بن المهتدی که وکیل حضرت ثامن الحجج علیه السّلام بود می گوید: از حضرت پرسیدم: در هر وقتی من نمی توانم محضر شما برسم از چه کسی معالم دین خود را یاد بگیرم؟

حضرت فرمودند: از یونس بن عبد الرحمن.

(۴)- تقیّه یعنی لفظی را گفتن و معنای بعید آن را اراده کردن به طوری که معنای مزبور به ذهن مخاطب نیاید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۹۳

أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ (ای اهل قافله شما بی شک دزدید) در حالی که دزدی نکرده بودند.

حدیث (۲) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی اللّٰه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن ابی نصر از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند: تقیه دین خدای عزّ و جلّ است.

عرض کردم: تقیه از دین خدا و جزئی از آن می باشد؟

حضرت فرمودند: بلی به خدا جزئی از دین است، تقیّه مانند این که یوسف فرمود: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ (ای اهل قافله شما بی شک دزدید) به خدا قسم چیزی را آنها ندزدیده بودند حدیث (۳) پدرم رضی اللّٰه عنه فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از

حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل کلام حضرت یوسف علیه السّلام:

أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ، فرمودند: اهل کاروان در عین حالی که سرقت نکرده بودند جناب یوسف هم دروغ نگفتند.

حدیث (۴) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از صالح بن سعید، از مردی «۱» از اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده، راوی می گوید: راجع به مقصود از فرموده حقّ عزّ و جلّ: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ از امام علیه السّلام پرسیدم:

حضرت فرمودند: نسبت سارق به ایشان به خاطر آن بوده که حضرت یوسف را از پدرشان سرقت کردند از این رو اطلاق سارق به آنها صادق بوده نه کاذب فلذا می بینیم وقتی غلامان سلطان (یوسف) کاروانیان را متوقف ساخته و نمی گذارند حرکت کنند، آنها به غلامان می گویند مگر چه چیز از شما مفقود شده؟

---

(۱)- چون نام این راوی در حدیث ذکر نشده بدین ترتیب روایت اصطلاحا مرسله خوانده می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۹۵

غلامان می گویند: جام سلطان را گم کرده ایم و نمی گویند آن را شما سرقت کرده اید زیرا جام را اهل کاروان برنداشته بودند تا اطلاق سارق به آنها صادق باشد ولی در این آیه رسما به آنها نسبت سرقت داده می شود و آن صرفا به این اعتبار است که ایشان یوسف علیه السّلام را از پدرشان سرقت کرده بودند.

باب چهل و چهارم سرّ گفتار یعقوب علیه السّلام به فرزندانش: يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ

حدیث (۱) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن

ابی نصر، از احمد بن محمّد، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمّد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از پدرش، وی می گوید: محضر امام ابی جعفر علیه السّلام عرضه داشتم:

بفرمایید: این که جناب یعقوب علیه السّلام به فرزندانش فرمود: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ (بروید از یوسف و برادرش بنیامین تفحّص کنید) آیا وی با این که مدّت بیست سال از یوسف جدا شده و از شدّت حزن و گریه نور چشمانش رفته بود می دانست که وی زنده است و از دنیا نرفته که به ایشان تفحّص و تجسّس را تکلیف نمود؟

امام علیه السّلام فرمودند: بلی او آگاه و عالم بود که وی زنده است.

عرضه داشتم: چگونه دانست که یوسف زنده است؟

امام علیه السّلام فرمودند: در وقت سحر یعقوب علیه السّلام دعاء کرد و از خدا خواست که ملک الموت نزدش حاضر شود، پس ملک الموت (تریال) حاضر شد و عرض کرد چه حاجت داری؟

یعقوب فرمود: آیا ارواح را اجتماعا و دسته جمعی قبض کردی یا جدا جدا و به طور علیحده؟

ملک الموت عرض کرد: هر روحی را جدا و علیحده قبض کردم.

یعقوب فرمود: آیا به روح یوسف برخورد کردی؟

ملک الموت عرض کرد: خیر.

امام علیه السّلام فرمودند: در این جا بود که یعقوب فهمید پس یوسف زنده است لذا به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۹۷

فرزندانش فرمود: بروید و از یوسف و برادرش تجسّس و تفحّص کنید.

باب چهل و پنجم سرّ این که یعقوب علیه السّلام بوی یوسف را از فاصله ده روز سیر یافت.

حدیث (۱) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن ابی نصر از احمد بن محمّد بن عیسی از

عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابی البلاد از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پیراهنی که از بهشت بر ابراهیم علیه السّلام نازل شد در نیی از نقره بود و هر گاه حضرت آن را می پوشید بر اندام مبارکش گشاد و بزرگ بود باری هنگامی که کاروان بیرون آمد و یعقوب در رمله و یوسف در مصر بود جناب یعقوب فرمود: من بوی یوسف را استشمام می کنم.

البته مقصود حضرت یعقوب از بوی یوسف، بوی بهشت بود یعنی:

هنگامی که کاروانیان پیراهن را به طرف یعقوب می آوردند حضرتش فرمود: من بوی بهشت را استشمام می کنم چه آن که آن پیراهن از بهشت بود «۱».

حدیث (۲) و با همین اسناد که در حدیث اوّل ذکر شد از علی بن مهزیار، از محمّد بن اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر «۲» از مفضّل جعفی «۳»، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می گوید: از حضرت شنیدم که فرمود:

آیا می دانی که پیراهن یوسف چه بود؟

عرض کردم: خیر.

---

(۱)- در کتاب کمال الدین و تمام النّعمه از مفضّل بن عمر حدیثی نقل شده و آن اینست که: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: چون نمرودیان به منظور سوزاندن ابراهیم آتش افروختند، جبرئیل جامه ای از بهشت آورد و به ابراهیم پوشاند تا آن که از مضرّت حرارت و برودت سالم باشد و چون فوت ابراهیم نزدیک شد آن پیراهن را با تعویذ در بازوی اسحاق بست و اسحاق نیز در بازوی فرزند خود یعقوب بست و وقتی یوسف متولّد شد، یعقوب آن را

در بـازوی یوسف بست و این همـان پیراهنی است که یوسف همراه کاروان برادران برای پـدر فرسـتاد و یعقوب استشـمام بوی بهشت از این پیراهن می کرد.

(۲)- امامی و مجهول الحال می باشد.

(۳)- امامی و مجهول الحال می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۱۹۹

فرمود: زمـانی که آتش برای سوزانـدن جنـاب ابراهیم افروخته شـد جبرئیـل علیه السّـلام جـامه ای از جامه های بهشتی را برای حضـرتش آورد و آن را به وی پوشانـد و بعد از آن نه باد و نه سـرما و نه گرما آن جناب را آزار نرسانید، باری پس از آن که زمان موت و رحلت آن حضـرت فرا رسید، جامه را در تعویذی قرار داده و بر اسحاق فرزندش آویخت و اسحاق نیز بر یعقوب آویزان نمود و پس از تولّـد یافتن یوسف، یعقوب آن را بر وی آویخت و آن جامه همچنان در بازوی یوسف بود تا آنچه برای او واقع شد و وقتی یوسف پیراهن را از تعویذ در آورد بوی آن را یعقوب استشـمام نمود و به همین معنا اشاره دارد فرموده حقّ تبارك و تعالی:

إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ «۱» یعنی اگر مرا تخطئه نکنید من بوی یوسفم را استشمام می کنم.

پس این بو بوی همان پیراهنی بود که از بهشت برای ابراهیم آورده شد.

محضر مبارك امام علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم بعد این پیراهن به چه کسی رسید؟ حضرت فرمودند:

به دست اهلش رسـید و اساسـا هر پیغمبری که علم یـا غیر آن را از خود بجـا گـذارد آن میراث بالاـخره به محمّـد و آل محمّد منتهی می شود.

حدیث (۳) پدرم رضی اللّه عنه فرمود: علی بن ابراهیم

بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابى عمير، از حفص برادر مرازم از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه در ذيل فرموده خداوند عزّ و جلّ: وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قالَ أَبُوهُمْ: إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ (و چون كاروان از مصر بيرون آمد يعقوب گفت: اگر مرا تخطئه نكنيد من بوى يوسفم را استشمام مى كنم).

حضرت فرمودند: هنگامى كه كاروان از مصر بيرون آمد بوى پيراهن ابراهيم به مشام يعقوب كه در فلسطين بود رسيد و وى آن را استشمام نمود.

باب چهل و ششم سرّ گفتار يوسف به برادرانش: لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ و اين كه چرا يعقوب عليه السّلام به آنها فرمود: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

---

(۱)- سوره يوسف آيه (۹۴)

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۲۰۱

حديث (۱) محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانى رضى اللَّه عنه مى گويد: احمد بن محمّد بن سعيد همدانى مولاى بنى هاشم از منذر بن محمّد از اسماعيل بن ابراهيم خزّاز، از اسماعيل بن فضل هاشمى نقل كرده كه وى گفت: محضر امام جعفر بن محمّد عليهما السّلام عرض كردم: مرا خبر دهيد از يعقوب عليه السّلام كه وقتى فرزندانش به او عرض كردند: يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ (اى پدر براى ما طلب آمرزش كن زيرا ما خطا نموده ايم) چرا به ايشان فرمود: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي (به زودى از پروردگارم براى شما طلب آمرزش خواهم نمود) يعنى چرا طلب آمرزش را تأخير انداخت و فى الفور آنها را نبخشيد.

و نيز وقتى برادران يوسف به حضرتش عرضه داشتند: تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ ... (به خدا سوگند حقّ تعالى تو را بر ما برگزيد و ما خطا كار مى باشيم) چرا جناب يوسف فرمود: لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ

الرَّاحِمِينَ (امروز هيچ سرزنشى بر شما نيست، خدا شما را خواهد آمرزيد زيرا او مهربان تر از هر مهربانى است) پس بدون درنگ از خطاء آنها درگذشت و آن را به تعويق نيانداخت؟

امام عليه السّلام فرمودند: جهتش آن است كه قلب جوان نازك تر از قلب پير است از اين رو يوسف بدون درنگ از خطاء برادرانش گذشت ولى يعقوب عفو و گذشت را به تأخير انداخت.

و نيز برادران يوسف نسبت به يوسف مستقيما جنايت كردند ولى در حقّ يعقوب جنايتشان به خاطر جنايت بر يوسف بوده لا جرم يوسف نسبت به حقّ خودش مبادرت به عفو نمود امّا يعقوب چون گذشتش در واقع عفو از حقّ غير بوده نه از حقّ خود به ناچار آن را تا سحر شب جمعه تأخير انداخت و اين امر طبيعى است كه انسان از حقّ خود به سرعت مى تواند بگذرد امّا راجع به حقّ ديگرى جاى تأخير دارد.

سپس مرحوم صدوق مى فرمايد:

و امّا علّت اين كه يوسف برادرانش را شناخت ولى آنها وى را بجا نياوردند:

از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طيفور شنيدم كه در ذيل فرموده خداى عزّ و جلّ:

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۲۰۳

وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ «۱» (برادران يوسف در مصر نزد يوسف آمدند پس او برادران را شناخت ولى آنها او را نشناختند) فرمود:

جهتش آن است كه برادران حرمت يوسف را ناديده گرفته و ترك كردند و همين معنا سبب شد كه وقتى با يوسف ملاقات كردند او را نشناسند و اين امر گاهى اتّفاق مى افتد كه حقّ تعالى انسان را به واسطه ترك حرمت

امتحان و آزمایش می کند چنانچه جناب یعقوب علیه السّلام حرمت یوسف را ترک کرد و نتیجه اش این شد که برادران یوسف وی را از چشم پدر غایب و مخفی نمودند پس به محنت افتادن آن حضرت به خاطر ترک حرمت یوسف بود که نتیجه اش این بود که یوسف مدّت بیست سال از چشم یعقوب مخفی بود نه از قلبش و نیز برادران یوسف چون در قلبشان حرمت یوسف را ترک نمودند و در صدد دشمنی با او برآمدند و حسدی که در دلشان نسبت به او داشتند آنها را وادار نمود که قطع رحم کرده و وی را در چاه بیاندازند در نتیجه در قلبشان امتحان شده و در وقت ملاقات با یوسف او را دیدند ولی وی را نشناختند.

و برادر مادری حضرت یوسف حسدی را که برادران دیگر داشتند، نداشت از این رو وقتی بر برادر وارد شد عرض کرد: من برادر تو هستم، پس جناب یوسف را شناخت و گرفتار محنت و بلا نشد زیرا حرمت برادر را ترک نکرده بود و اساسا تمام بندگان خدا چنین هستند یعنی در صورتی که حرمت کسی را که واجب الاحترام است رعایت نکرده و آن را ترک نمایند گرفتار محنت و بلا می شوند.

باب چهل و هفتم سرّ خارج نشدن پیامبر از صلب یوسف علیه السّلام

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه می فرماید: احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از جماعتی که مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده اند که آن جناب فرمودند:

هنگامی که یوسف با یعقوب علیهما السّلام ملاقات کردند جناب یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد ولی یوسف پیاده نگشت

و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که

---

(۱)- سوره یوسف آیه (۵۸)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۰۵

جبرئیل نازل شد و به یوسف گفت:

ای یوسف صدیق (یعقوب) برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد، ولی تو پیاده نشدی.

سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت را باز کن، یوسف دست را باز کرد بلافاصله نوری از کف دستش خارج شد، یوسف پرسید این چه بود؟

جبرئیل اظهار داشت: این علامت آنست که از صلب تو پیامبر خارج نمی شود زیرا احترام پدر را رعایت نکردی لذا خداوند متعال عقوبت تو را همین قرار داده است.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از محمّد بن ابی عمیر از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که جناب یعقوب به طرف مصر روی آورد یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید و وقتی پدر را دید قصد کرد برای او پیاده شود ولی نظر به پادشاهی و مقام خویش که نمود پیاده نشد و زمانی که بر یعقوب سلام داد جبرئیل نازل شد و به او گفت: ای یوسف: خداوند تبارك و تعالی به تو می فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت مگر آن مقام و پادشاهی که تو داری، دستت را بگشا.

یوسف دست گشود، پس از بین انگشتانش نوری خارج شد.

یوسف پرسید: این چه بود؟

جبرئیل گفت: این علامت آن است که از صلب تو هرگز پیامبر خارج نمی شود و جهتش

کاری است که تو نسبت به یعقوب نمودی و در مقابلش پیاده نشدی.

باب چهل و هشتم سرّ ازدواج جناب یوسف علیه السّلام با زلیخا

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللَّه بن مغیره، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

زلیخا خواست به ملاقات یوسف رود از این رو اذن ملاقات گرفت، به او گفتند:

به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد خوش نداریم تو را نزد وی ببریم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۰۷

گفت: از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم، پس وقتی وارد بر یوسف شد، یوسف فرمود: ای زلیخا رنگ تو متغیّر می بینم، چه چیز باعث آن گردیده؟

زلیخا گفت: سپاس خدای را که سلاطین را به واسطه عصیانشان عبد و بنده نمود و بندگان را به واسطه اطاعت و فرمانبرداری پادشاه و سلطان قرار داد.

یوسف فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که آن عمل را نسبت به من انجام دادی؟

زلیخا گفت: ای یوسف حسن جمال و زیبایی رویت.

یوسف فرمود: اگر پیامبر آخر زمان را که محمّد می نامند و صورتش از من زیباتر و خلقش بهتر وجود و کرمش بیشتر است ببینی چه خواهی کرد؟

زلیخا گفت: راست می گویی.

یوسف فرمود: چگونه دانستی من راست می گویم؟

زلیخا گفت: وقتی نام مبارکش را بردی محبّتش در قلبم جای گرفت، خداوند عزّ و جلّ به یوسف وحی نمود، او راست می گوید و من به خاطر محبتش به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله او را دوست دارم، پس به یوسف امر و فرمان داده شد که با وی ازدواج

نماید.

باب چهل و نهم سرّ نامیدن جناب موسی علیه السّلام به موسی

حدیث (۱) ابو العبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: حسن بن علی بن زکریّا در مدینه السّلام برای ما گفت، ابو عبد اللَّه محمّد بن خیلان، از پدرش و پدرش از پدرش و او از جدّش، از عتاب بن اسید از کسی که از مقاتل بن سلیمان شنید که وی می گفت: خداوند تبارک و تعالی زمانی که موسی در شکم مادر بود سیصد و شصت برکت به او عنایت فرمود، پس فرعون او را که در صندوقی چوبی بود از بین آب و درخت برداشت و به همین خاطر به او موسی گفتند چه آن که لفظ «مو» به لغت قبط «۱» به معنای آب بوده و «سی» درخت می باشد و چون او را از بین آب و

---

(۱)- کلمه «قبط» بکسر و قاف و سکون باء طائفه ای از مردم بومی مصر می باشند و نیز به قوم فرعون قبطی می گفتند.

درخت یافتند وی را به نام موسی خواندند.

باب پنجاهم سرّ برگزیدن حقّ تعالی جناب موسی علیه السّلام را برای تکلّم کردن با او نه مخلوقات دیگر را

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از علی بن یقطین از شخصی، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ به موسی علیه السّلام وحی کرد: آیا می دانی برای چه تو را برای تکلّم برگزیدم نه مخلوقات دیگر را؟

موسی عرض کرد: نه پروردگارا.

فرمود: زیرا بندگانم را آزموده ام.

در میان ایشان احدی را از تو خاضع تر در مقابل خود نیافتم، ای موسی هر گاه نماز می خوانی گونه هایت را بر خاک می نهی.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه

علیه می گوید: محمّد بن الحسن الصفّار «۱»، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن سنان، از اسحاق بن عمّار «۲» نقل کرده که وی گفت از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود: چهل یا سی روز وحی بر جناب موسی نیامد، حضرتش بالای کوهی در شام به نام «اریحا» رفت و عرضه داشت: پروردگارا اگر به خاطر گناهان بنی اسرائیل وحی خود را از من بریدی غفران و آمرزشت از قبل و دیر زمان شامل همه بندگانت بوده است.

امام علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ وحی فرستاد: یا موسی بن عمران آیا می دانی که چرا تو را برای وحی و تکلّم خودم اختیار کردم نه مخلوقات دیگر را؟

موسی عرضه داشت: پروردگارا نمی دانم.

---

(۱)- ثقه می باشد.

(۲)- اسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی وی از شیوخ اصحاب امامیّه بوده و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام می باشد.

مرحوم شیخ در فهرست فرموده: وی فطحی المذهب است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۱۱

خدای عزّ و جلّ فرمود: ای موسی به تمام مخلوقاتم توجّهی نموده احدی را در میان ایشان متواضع تر از تو در مقابل خود نیافتم از این جهت تنها تو را برای هم صحبت بودن با خود برگزیدم.

سپس امام علیه السّلام فرمودند:

حضرت موسی علیه السّلام هر گاه نماز می گذارد از آن منصرف نمی شد مگر آن که گونه راست و چپش را بر خاک می نهاد و در مقابل پروردگار خود را ذلیل می نمود.

باب پنجاه و یکم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ موسی را خادم شعیب علیه السّلام قرار داد

حدیث (۱) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: ابو حفص عمر بن یوسف بن سلیمان بن ریّان از قاسم بن ابراهیم رقّی

از محمّد بن احمد بن مهدی رقّی از عبد الرزّاق، از معمر، از زهری، از انس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: شعیب علیه السّلام از حبّ خدای عزّ و جلّ آن قدر گریست تا نابینا شد، پس حقّ تعالی بینایی را به او برگرداند سپس آن قدر گریست تا بینایی خود را از دست داد باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گریست تا نابینا گردید، این بار نیز خدای عزّ و جلّ بینایی را به وی برگرداند، پس چون بار چهارم شد حقّ تعالی به او وحی نمود و فرمود:

ای شعیب تا کی این طور می کنی، اگر از خوف جهنّم می گریی، تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق به بهشت گریه می کنی، بهشت را برایت مباح نمودم.

شعیب عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که نه از خوف جهنّم می گریم و نه به خاطر شوق بهشت اشگ می ریزم بلکه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طوری که صبر نمی توانم نمود تا تو را ببینم.

خداوند جلّ جلاله وحی به او نمود و فرمود: حال که چنین است کلیم و هم سخنم موسی بن عمران را به زودی خادم تو قرار می دهم.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: مقصود شعیب علیه السّلام از این که به درگاه باری تعالی عرض کرد: نمی توانم صبر کنم تا تو را ببینم.

این می باشد: پیوسته می گریم تا ببینم تو مرا به عنوان حبیب و دوست پذیرفته ای. (و اللّه اعلم)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۱۳

باب پنجاه و دوّم سرّ این که فرعون وقتی گفت: ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی چرا موسی علیه السّلام را نکشت

حدیث (۱) محمّد

بن الحسن بن احمد بن الوليد رضی اللّٰه عنه می گويد: محمّد بن الحسن الصّفار از محمّد بن الحسين بن ابی الخطّاب از علی بن اسباط، از اسماعيل بن منصور ابی زياد، از شخصی از حضرت ابی عبد اللّٰه عليه السّلام.

راوی می گويد: محضر امام عليه السّلام عرض كردم: فرعون وقتی گفت: ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی «۱» (بگذاريد من موسی را بكشم) چه كسی و چه چيزی او را از كشتن حضرت باز داشت؟

امام عليه السّلام فرمودند: حلال زاده بودنش وی را از اين كار بازداشت زيرا انبياء و اولادشان را فقط زنازادگان می كشند.

باب پنجاه و سوّم سرّ اين كه خدای عزّ و جلّ فرعون را غرق فرمود

حديث (۱) ابو الحسن علی بن عبد اللّٰه بن احمد اسواری می گويد: مكّی بن احمد بن سعدويه برذعی از نوح بن الحسن ابو محمّد از احمد بن محمّد، از محمّد بن ابراهيم، از ايّوب بن سويد الرّملی، از عمرو بن حارث، از زيد بن ابی حبيب از عبد اللّٰه بن عمر، وی می گويد: در زمان فرعون آب رود نيل به زمين فرو رفت و اين رودخانه بی آب شد، مردم نزد فرعون آمده و گفتند: ای سلطان برای ما در آن آب جاری كن.

فرعون گفت: من از شما خشنود نيستم تا خواسته شما را تأمين كنم.

مردم رفتند و مدتی بعد دوباره آمده و گفتند:

ای پادشاه، چهار پايان از بی آبی هلاك شدند، اگر در رودخانه برای ما آب جاری نمی كنی پس ما معبودی غير از تو اختيار نماييم؟

---

(۱)- سوره غافر آيه (۲۶)

فرعون گفت: برويد در راه و جاده بايستيد تا مقصودتان را عملی سازم.

مردم در راه ازدحام كرده و به انتظار ايستادند، فرعون از آنها فاصله گرفت و

به جایی رفت که آنها نه او را دیده و نه صدایش را می شنیدند، آنگاه که مطمئن شد از انظار پنهان است صورت بر خاک نهاد و با انگشت سبابه اشاره کرد و به درگاه الهی عرضه داشت:

بار خدایا همچون عبد ذلیل در درگاه ربّ جلیل به سوی تو آمده ام و می دانم که احدی بر جاری کردن آب در این رودخانه غیر از تو قادر نمی باشد، پس از تو درخواست می کنم آب را در آن جاری فرمایی.

عبد اللّه بن عمر گفت: پس از نالیدن فرعون به درگاه خدا و تقاضا نمودنش آب فراوانی که قبلا مانندش را کسی ندیده بود در رودخانه جاری گشت، سپس نزد مردم آمد و به آنها گفت:

آب رودخانه را برای شما جاری ساختم، مردم در مقابلش به سجده افتادند، در این هنگام جبرئیل به صورت مبدّل نازل شد و گفت: ای سلطان مرا کمک کن تا بر بنده ام غالب شوم.

فرعون گفت: داستان تو با بنده ات چیست؟

جبرئیل گفت: با داشتن بندگانی چند، بنده ای را مالک شده و تمام کلیدهای حجرات را به او سپرده ام، او با من دشمنی کرد و با دشمنانم دوست شد و با دوستانم دشمن.

فرعون گفت:

بد بنده ای داری، اگر من چنین بنده ای داشتم در دریای قلزم «۱» غرقش می کردم.

جبرئیل گفت: ای سلطان نوشته ای مشتمل بر این گفتار مرقوم فرمایید.

فرعون صدا زد و کتاب و دوات طلبید و نوشت: جزاء بنده ای که با آقایش مخالفت کرده، دشمنانش را دوست و دوستانش را دشمن دارد فقط این است که در دریای قلزم غرق گردد.

جبرئیل گفت: ای سلطان این نامه را مهر و امضاء کنید.

فرعون آن را مهر کرد و سپس

نامه را به او سپرد.

---

(۱)- به ضم قاف و زا نام شهری است میان مصر و مکّه و دریای قلزم دریایی است بر کنار این شهر که به دریای احمر معروف است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۱۷

باری روزگار گذشت و زمان غرق شدن فرعون در دریا فرا رسید، جبرئیل نزد او آمد و به وی گفت: این نامه را بگیر، در آن، آنچه مستحقّ هستی خودت درج کرده یا به آن حکم نموده ای.

حدیث (۲) عبد الواحد محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار رضی اللّه عنه می گوید: علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان نیشابوری از ابراهیم بن محمّد همدانی نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام عرضه داشتم: به چه علّت خداوند عزّ و جلّ فرعون را غرق کرد با این که او به حضرتش ایمان داشت و به توحیدش اقرار نمود؟

حضرت فرمودند: هنگامی که عذاب را دید به خدا ایمان آورد و چنین ایمانی مقبول و پذیرفته نیست و این حکم خداوند است که بین امم سلف و خلف جاری بوده و هست، حقّ تعالی در قرآن می فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا «۱» (آن گاه که شدّت قهر و عقاب ما را به چشم دیدند گفتند:

ما به خدای یگانه ایمان آوردیم و به همه بت هایی که شریک خدا قرار دادیم کافر شدیم، امّا ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب هیچ سودی بایشان نبخشید).

و نیز در جای دیگر فرموده:

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً

إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً «۲» (روزی که بعض آیات قهر و غضب خدای تو بر آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر از آن پیش ایمان نیاورده و یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشند).

و همچنین فرعون چون غرق شدن را با دو چشم خود دید گفت: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ (ایمان آوردم و شهادت می دهم که جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدایی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم)

---

(۱)- سوره غافر آیه (۸۴)

(۲)- سوره انعام آیه (۱۵۸)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۱۹

در حالی که فرعون غرق می گشت به او خطاب شد: اکنون باید ایمان بیاوری؟ و حال آن که پیش از این عمری را به نافرمانی سپری نمودی و از فسادکنندگان بودی، پس ما امروز بدنت را برای عبرت خلائق و بازماندگانت به ساحل نجات می رسانیم و این در حالی بود که فرعون از فرق تا قدم در آهن و زره فلزی بر تن استوار کرده بود، باری وقتی فرعون غرق شد حقّ عزّ و جلّ جثّه او را از داخل آب بر زمینی مرتفع پرتاب کرد تا بر آیندگان علامتی بوده و آن را دیده و مشاهده کنند که:

با آن که به واسطه آهن جثّه ثقیل و سنگین بوده چطور روی آب قرار داشت در صورتی که اقتضای جسم ثقیل آن است که زیر آب رود و نه بالای آب واقع شود و این خود علامت و نشانه ای بود.

سپس امام علیه

السّلام فرمودند:

و غرق فرعون علّت دیگری نیز داشت و آن این بود که وقتی در آستانه غرق شدن قرار گرفت به موسی علیه السّلام استغاثه کرد نه به خدای عزّ و جلّ لذا حقّ تبارک و تعالی به جناب موسی وحی نمود ای موسی فرعون را پناه ندهی زیرا تو او را نیافریدی، و اگر به من پناه آورده بود البته به فریادش رسیده بودم.

باب پنجاه و چهارم سرّ نامیدن خضر علیه السّلام به خضر و ذکر آن حضرت علل افعال سه گانه ای (شکافتن کشتی، کشتن غلام، بپا داشتن دیوار) که جناب موسی علیه السّلام را به غضب آوردند

حدیث (۱) احمد بن حسن قطان می گوید: حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریا جوهری بصری از جعفر بن محمّد بن عماره از پدرش، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خضر علیه السّلام پیامبر مرسلی بود که حقّ تعالی او را به سوی قومش فرستاد، وی ایشان را به توحید و وحدانیّت حقّ و اقرار به انبیاء و فرستادگان و کتب آسمانی او جلّ و علا دعوت نمود، از نشانه ها و معجزات آن حضرت این بود که هیچ گاه بالای چوب خشک یا زمین ساده بی گیاهی نمی نشست مگر آن که بلافاصله آن چوب یا خاک سبز می شد و به خاطر همین او را خضر نامیدند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۲۱

باری اسم مبارک آن حضرت بالیا بود و نسبت آن جناب به این شرح می باشد:

بالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السّلام سپس امام علیه السّلام کیفیّت آشنا شدن جناب موسی علیه السّلام با خضر را این طور شرح می دهند: هنگامی که حقّ تعالی با موسی علیه السّلام تکلّم نمود و تورات را برای او نازل کرد و در الواح که مقصود کتاب آسمانی باشد از

هر موضوعی برای پند و تحقیق هر چیز برای جنابش نوشت و معجزه اش را در دست و عصایش قرار داد و به منظور حقّانیّت و متنبّه ساختن قومش آنها را به طوفان و ملخ و شپشک و قورباغه و خون شدن آب مبتلا ساخت و به جهت سرکوب نمودن دشمنش دریا را شکافت و فرعون و لشکریانش را در آن غرق نمود و آنچه لازمه کمال بشریّت هست در او اعمال کرده و فراهم ساخت به طوری که در نفس آن حضرت خطور کرد و با خود گفت: نمی بینم که حقّ عزّ و جلّ مخلوقی اعلم و داناتر از من آفریده باشد، پس خدای عزّ و جلّ به جبرئیل وحی نمود و فرمود:

ای جبرئیل بنده من موسی را پیش از این که هلاک شود دریاب و به او بگو: در مکانی که دو دریا با هم تلاقی نموده اند مرد عابدی زندگی می کند که لازم است نزدش رفته و از او پیروی کرده و مطالبی را از او یاد بگیرد.

جبرئیل بر موسی علیه السّلام نازل شد و فرمان خدای عزّ و جلّ را به او رسانید.

موسی دانست که این فرمان الهی به خاطر همان تصوّری است که در او پیدا شد، باری موسی و رفیق جوانمردش که خدمتکار و وصیّ او بود موسوم به یوشع بن نون علیه السّلام حرکت کردند تا به مجمع البحرین رسیدند در آنجا خضر علیه السّلام را یافتند که عبادت حقّ تبارک و تعالی را می نمود چنانچه خدای عزّ و جلّ در کتابش می فرماید:

فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً «۱» (موسی و یوشع بن

نون بنده ای از بندگان ما را در آنجا یافتند که به او رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و از نزد خود به وی علم لدنّی آموختیم) موسی علیه السّلام به خضر گفت:

اگر پیروی تو را بکنم از آنچه می دانی به من تعلیم می کنی؟

خضر گفت: تو هرگز نمی توانی با من صبر پیشه کنی زیرا من واگذار به علمی شده ام که تو طاقت آن را نداشته و بالعکس تو نیز واگذار به علمی شده ای که من

---

(۱)- سوره کهف آیه (۶۵)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۲۳

طاقت آن را ندارم.

موسی گفت: من توان این را دارم که با تو صبر را پیشه کنم.

خضر گفت: در علم و امر خدا قیاس راه ندارد، تو چگونه می توانی با عدم احاطه علمی صبر را پیشه کنی؟

موسی گفت: ان شاء اللَّه به زودی مرا از صابرین خواهی یافت و خواهی دید که اصلا نافرمانی و مخالفت تو را نخواهم نمود.

چون موسی کلمه مشیت (ان شاء اللَّه) را به کار برد خضر گفت: اگر تابع من شدی دیگر از هر چه من انجام دادم هیچ پرسش و سؤالی مکن تا وقتی که من خودم تو را از آن راز آگاه سازم.

موسی علیه السّلام گفت: خواسته ات روا است، پس هر دو با هم برفتند و در کشتی سوار شدند، خضر کشتی را شکافت و شکست، موسی گفت: آیا کشتی را می شکافی تا سرنشینانش را غرق کنی، بسیار عمل زشت و قبیحی مرتکب شدی.

خضر گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من صبر پیشه کنی؟

موسی گفت: مرا مؤاخذه مکن به آنچه فراموش کردم یعنی بر آنچه از امر تو فراموش کردم مرا

مورد مؤاخذه قرار مده و تکلیف سخت طاقت فرسا مفرما، پس با هم روان شدند تا به پسری برخورد کردند، خضر پسر را بدون مقدمه کشت، موسی عصبانی شد و یقه خضر را گرفت و گفت: آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود بی گناه کشتی، محقّقا کار بسیار منکر و ناپسندی نمودی.

خضر گفت: عقول بر امر خدا حاکم نبوده بلکه امر به عکس است و امر خدا بر عقول حکومت می کند تو موظّفی آنچه از من می بینی در مقابلش تسلیم بوده و صبر کنی و من می دانم که تو هرگز توانایی صبر کردن را نداری.

موسی گفت: اگر بار دیگر از تو مؤاخذه کردم از آن پس با من رفاقت مکن که در ترک رفاقتت با من عذر داری.

باز موسی و خضر با هم روان شدند تا به قریه ای رسیدند (قریه ناصره و آن قریه ای است که نصاری را به آن منسوب می کنند) و از اهل آن طعام خواستند، مردم از طعام دادن و مهمانی آنها امتناع کردند، آنها هم از آن قریه به عزم خروج حرکت کردند تا نزدیکی دروازه آن قریه به دیواری که نزدیک به انهدام بود رسیدند، خضر علیه السّلام دست روی آن دیوار نهاد و به استحکام و تعمیر آن پرداخت، موسی گفت: آیا روا بود که تو این مشقّت را به خود بدهی، جایی این تعمیر را می نمودی که بر آن اجرتی می گرفتی تا از آن اجرت برای خود تهیه غذا می کردیم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۲۵

خضر گفت: این عذر مفارقت بین من و تو است، من به زودی تو را بر اسرار کارهایم که بر

فهم آن صبر و ظرفیتی نداشتی آگاه می سازم، پس فرمود: امّا آن کشتی را که بشکستم صاحبش خانواده فقیری بود که از آن کسب و ارتزاق می کردند و چون کشتی های بی عیب را پادشاه به غصب می گرفت خواستم این کشتی را ناقص و معیوب کنم، پس قصدم با این کار آن بود که کشتی را بدین وسیله برای صاحبانش نگاه داشته و پادشاه غصبش نکند.

پس جناب خضر علیه السّلام با این فعل (شکستن کشتی) امتیازی که برای کشتی مساکین پدید آمد را به خود نسبت داد نه به حقّ عزّ و جلّ زیرا بیان پیدا شدن امتیاز مزبور با ذکر لفظ تعییب صورت گرفته و ادب مقتضی بود آن را به خدای تعالی نسبت ندهد چه آن که خضر خواست کشتی را معیوب کند تا سلطان با مشاهده عیب از غصبش صرف نظر کند و حقّ جلّ و علا اراده اش از فرمان مزبور به خضر صلاح مساکین بوده لا جرم ادب اقتضاء می کند که مجری فرمان پدید آوردن عیب را به حضرتش نسبت نداده بلکه آن را فعل خویش معرفی کند از این رو خضر علیه السّلام فرمود: اعیبها.

و امّا آن غلام: پدر و مادر او مؤمن بودند و وی کافر متولّد شد و خدا می دانست که اگر باقی بماند پدر و مادر نیز به خوی او درآمده و مفتونش شده و با ضلال او گمراه خواهند شد لذا مرا امر کرد تا وی را بکشم و با این فعل حقّ تبارک و تعالی پدر و مادر او را به محل کرامت خویش نقل داد جناب خضر علیه السّلام در اخبار از این فعل بر خلاف

فعل قبلی از فاعل فعل مشترکا تعبیر آورده یعنی خود را با حقّ عزّ و جلّ شریک قرار داد و گفت: و امّا کشتن آن پسر: پدر و مادرش مؤمن بوده و ما باک داشتیم که آن پسر آنها را به کفر و طغیان بکشد پس خواستیم تا به جای او پروردگارشان فرزندی بهتر و صالح تر از حیث ارحام پرستی به آنها عطاء کند.

سرّ مشترک آوردن خضر علیه السّلام فاعل دو فعل را و تعبیر به «خشینا» و «اردنا» این که چرا جناب خضر علیه السّلام گفت: خشینا و اردنا با این که مناسب تر آن بود که خشیت را به خود و اراده را به حقّ تبارک و تعالی نسبت دهد شرح و توضیحش آن است که: حقّ تعالی وقتی خضر علیه السّلام را مأمور به قتل آن پسر نمود و به وی خبر داد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۲۷

که به زودی کفرش ظاهر خواهد شد جناب خضر از وقوع بداء در امان نبوده و این بیم و هراس را داشت که بین او و آنچه به آن امر گردیده فاصله شده و مانعی پیدا شود و بدین ترتیب از امضاء و انجام مأمور به محروم شده و ثواب آن را درک نکند ولی خداوند عزّ و جلّ هراس و بیم نداشته زیرا هیچ فعلی از او فوت نشده و اساسا بین او و انجام هیچ عملی مانعی در حقش تصوّر نمی شود امّا در عین حال در نفس جناب خضر خطور کرد که خداوند جلّ ذکره او را سبب برای رحمت پدر و مادر آن پسر قرار داده پس پیدا شدن این بیم

و خشیت در او چون به واسطه اخبار خدای عزّ و جلّ بود از این رو در وسط کلام دو فعل «خشیت» و «اراده» را به خود حقّ عزّ و جلّ نسبت داد (نسبت خشیت به خود بالمباشره بوده و به خدا بالتسبیب می باشد چنانچه در اراده نسبتش به باری تعالی بالمباشره است و به خضر تبعا صورت گرفته) باری خضر در وسط کلام به جنبه بشری عمل نمود و خشیت را به خود و خدا نسبت داد چنانچه در برخورد و عملش با موسی علیه السّلام چنین عمل کرد زیرا وی در آن هنگام مخبر و خبر دهنده بود و کلیم اللّه مخبر و مستمع نه این که خضر مقام و رتبه اش بر موسی ترجیح داشت بلکه وی افضل از خضر بود منتهی چون موسی مستحق بود به او گفته شود که وی همه چیز را ندانسته و جاهلی است که فقط به تعلیم حقّ تعالی علم برایش حاصل می شود لا جرم واسطه و مأمور برای رساندن این خبر به موسی خضر گردیده بود.

سپس خضر به موسی علیهما السّلام گفت: امّا این که چرا دیوار را تعمیر کردم:

این دیوار تعلّق به دو پسر یتیمی داشت که در مدینه زندگی می کرده و پدری صالح داشتند و در زیر آن گنجی از ایشان نهفته بود، این گنج طلا و نقره نبود بلکه لوحی از جنس طلا بود که در آن این جملات نوشته شده و به چشم می خورد:

تعجّب است از کسی که به مرگ یقین دارد و چگونه شاد و مسرور است؟! تعجّب است از کسی که یقین به قدر دارد و چگونه محزون می باشد؟! تعجّب

است از کسی که یقین دارد به زنده شدن در روز رستاخیز و چگونه ستم می کند؟! تعجّب است از کسی که بی ثباتی و بی اعتباری دنیا را دیده و مشاهده می کند که اهل آن از حالی به حالی دیگر دگرگون می شوند ولی با این حال به آن اطمینان دارد.

پدر این دو پسر مردی نیکوکار بود، بین او و این دو پسر هفتاد پدر دیگر قرار

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۲۹

داشتند که حقّ تعالی با صلاح خود این دو پسر را محافظت فرمود، سپس خضر به جناب موسی علیهما السّلام گفت:

پروردگار تو خواست آن دو پسر به حدّ رشد رسند تا به کمک لطفش آنها خودشان گنج را استخراج کنند و چنانچه ملاحظه می کنیم جناب خضر علیه السّلام هنگام خبر دادن از قصّه سوّم که آخرین قصص سه گانه می باشد از اسناد فعل به خویش، خود را بر حذر داشت بلکه اراده را به طور کلّی نسبت به حقّ تعالی داد چه آن که غیر از فعل اوّل و دوّم که جناب خضر اوّلی را صرفا به خود نسبت داد و دوّمی را مشترک بین خویش و حقّ تعالی معرّفی کرد عملی دیگر باقی نماند که مستند به او و اراده اش باشد تا وی از آن خبر داده و جناب موسی هم مستمع و شنونده اش محسوب گردد از این رو در هنگام اخبار از فعل سوّم به طور کلّی حضرتش خود را مجرّد از انجام آن دانست و اراده فعل را نیز از حقّ تعالی قرار داد بدون این که برای خودش کوچکترین دخالت و شراکتی در فعل و اراده آن قائل شود چنانچه بنده

مخلص در درگاه الهی باید خود را چنین ببیند.

سپس جناب خضر علیه السّلام از نسبت دادن فعل در اوّلین قصّه به خود و از ادّعای اشتراک در فعل با خدا در دوّمین قصّه به نحوی تبرّی جسته و پوزش طلبیده و فرموده:

پروردگار تو اراده این معنا کرده از جهت رحمت و بخششی که دارد و من این کارها را از پیش خود و به رأی خویش انجام ندادم بلکه به فرمان حقّ تعالی بود، این است مآل و باطن کارهایی که تو طاقت و ظرفیّت دیدن آنها را نداشتی.

سپس امام جعفر بن محمّد علیهما السّلام فرمودند: امر خدا را نباید بر قیاس و استحسان عرضه داشت و کسی که چنین کند هم هلاک شده و هم دیگران را هلاک نموده، اوّلین معصیتی که در عالم به ظهور رسید اظهار فضل و برتری از ناحیه ابلیس ملعون بود و آن در وقتی صورت گرفت که خدای عزّ و جلّ تمام فرشتگان را مأمور به سجده در مقابل آدم علیه السّلام نمود، جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از سجود امتناع کرد، حقّ- جلّت عظمته- فرمود:

وقتی به تو امر کردم چه چیز تو را از سجده نمودن باز داشت؟

ابلیس گفت: من از او بهتر هستم زیرا مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

پس اولین کفری را که مرتکب شد این بود که گفت: من بهتر از آدم هستم، سپس قیاسی که نمود و گفت مرا از آتش و او را از گل آفریدی دوّمین خلافی بود که از وی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۳۱

سر زد، باری حقّ تعالی او را به خاطر

این خلافش از درگاه خود رانـد و مورد لعن قرارش داد و نـامش را «رجیم» یعنی رانـده شـده نهاد و به عزّت و جلال خودش سوگند خورد که احدی در دینش قیاس نکند مگر آن که او را با دشـمنش یعنی ابلیس در پست ترین درکات جهنّم قرین قرار می دهد.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: با این که جناب موسی علیه السّلام از نظر عقل و فضل و موقعیّت نزد باری تعالی کامل بود نتوانست با فکر و استنباط خود معنای افعال خضر علیه السّلام را درک کند تا جایی که امر بر او مشتبه شد.

و از تمـام افعالی که خضـر مرتکب شـد به غضب آمـد تا وقتی که خضـر علیه السّـلام او را از باطن آنها خبر داد و وی راضـی گشت و اگر او از تأویـل آنهـا به موسـی علیه السّـلام خبر نمی داد قطعـا جناب موسـی به حقیقت امر پی نمی برد اگر چه تمام عمرش را فکر می کرد و در نتیجه باید گفت:

وقتی برای انبیـاء و رسـل حقّ تعالی صـلوات اللّٰه علیهم اجمعین قیاس و اسـتحسان جایز نبود به طریق اولی افرادی که در مادون مرتبه ایشان هستند نباید قیاس و استحسان به کار ببرند.

حدیث (۲) از ابو جعفر محمّد بن عبد اللّٰه بن طیفور دامغانی واعظ در فرغانه «۱» شنیدم که در ذیل افعال سه گانه جناب خضر علیه السّلام (شکستن کشتی، کشتن پسر و تعمیر دیوار) می گفت:

این افعـال که خضـر علیه السّـلام به فرمـان خـدای عزّ و جـلّ آنها را انجام می داد اشارات و تنبیهاتی از ناحیه خداونـد متعال به جناب موسی علیه السّلام بودند و بدین وسیله جناب اقدسی الهی آن

حضرت را متذکّر منّت های سابق که در حقش عملی ساخته بود نمود، خداوند منّان موسی علیه السّلام را بر آن منّت ها و بر مقدارشان این طور تنبیه فرمود:

با شکستن کشتی او را متذکّر ساخت که وقتی طفل ضعیفی بود و مادرش وی را در صندوقی نهاد و صندوق را به دریا افکند در وسط آبها از غرق شدن حفظش نمود، پس مراد حقّ تعالی با این فعل آن بود که به موسی گوشزد کند آن کسی که تو را در صندوق وسط دریا حفظ نمود سرنشینان کشتی را نیز داخل کشتی محافظت

---

(۱)- در مراصد الاطّلاع آمده است که فرغانه به فتح فاء و سکون راء شهری است وسیع در ما وراء النّهر نزدیک بلاد ترکستان.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۳۳

می فرماید: و امّا کشتن آن پسر نابالغ: قبلا موسی علیه السّلام مردی را در راه خدای عزّ و جلّ به قتل رساند و این نزد کسی که نمی دانست موسی پیامبر است لغزش بزرگی تلقّی می شد لذا برخی در صدد برآمدند که به خاطر آن او را بکشند که البته به این هدف نرسیده و حقّ تبارک و تعالی موسی را از کید و شرّ او حفظ کرد حال با فعل خضر علیه السّلام خداوند او را متذکر آن منّت نمود.

و امّا تعمیر دیوار بدون اخذ اجرت: خداوند عزّ و جلّ به واسطه این کار خضر فضیلت عملی که جناب موسی علیه السّلام قبلا انجام داده بود را متذکّر شد و آن این بود که:

آن حضرت با این که خودش گرسنه بود برای دو دختر شعیب از چاه آب کشید بدون این که در

قبال آن اجرتی طلب کند، پس حقّ تعالی با فعل خضر حضرتش را متنبّه ساخت و او را به یاد عمل خویش آورد تا بدین وسیله شاکر و مسرور باشد.

و امّا سخن خضر به موسی علیهما السّلام که گفت:

هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ.

فراقی که حاصل شد از ناحیه خود حضرت موسی بود زیرا قبلا اظهار نموده بود که اگر از افعال تو پرسش نمودم دیگر با من مصاحبت و رفاقت مکن، پس در واقع جناب موسی علیه السّلام با جمله «فلا تصاحبنی» حکم به مفارقت و جدایی نمود.

سپس محمّد بن عبد اللَّه بن طیفور فرمود:

جناب موسی علیه السّلام هفتاد تن از رجال قوم خود را به منظور رفتن به وعده گاه ملاقات پروردگار انتخاب نمود، این مردان بعد از شنیدن کلام حقّ درنگ نکرده و با ایراد سخنی که در حدّ آن نبودند سبب مرگ خود شدند، ایشان خطاب به حضرت موسی علیه السّلام گفتند:

ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم.

به مجرّد ایراد این کلام صاعقه ای پدید آمد و ایشان را گرفت و بلافاصله مردند، جای شبهه نیست اگر خدای عزّ و جلّ آنها را برمی گزید به طور قطع حفظشان می نمود و اساسا حقّ جلّ و علا کسانی را انتخاب نمی کرد که می دانست از حدّ تجاوز می کنند.

پس باید پذیرفت که جناب موسی با آن همه فضل و موقعیّت و شأنی که دارا بود برای اختیار آن مردان صلاحیّت نداشت و وقتی آن حضرت صلاحیّت نداشته باشد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۳۵

چگونه مردم برای اختیار امام و پیشوا صلاحیّت دارند و چگونه می توانند با عقول ناقصه خود احکام

را استنباط نموده و با آراء متفاوت و نیّات متباین و قصدهای مختلف آنها را استخراج نمایند، خدا منزّه است از این که به اختیار ایشان راضی و خشنود باشد.

و افعالی که از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه صادر می شد همچون افعال صادر از خضر علیه السّلام بوده که تمامش مشتمل بر حکمت و صواب است اگر چه مردم وجه حکمت و صواب را در آنها ندانند.

و همان طوری که جناب موسی با آن همه عقل و درک نتوانست باطن افعال جناب خضر علیه السّلام را درک کند به طور قطع مردم مصالح و حکم منظور در افعال و اعمال صادره از حضرت امیر عوالم وجود صلوات اللَّه و سلامه علیه را ادراک نخواهند نمود.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن حسن صفّار از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حسین بن علوان، از اعمش، از عبایه الاسدی نقل کرده که وی گفت: عبد اللَّه بن عبّاس کنار زمزم نشسته بود و برای مردم حدیث می گفت پس از آن که از سخن گفتن فارغ شد مردی به حضورش رسید و سلام کرد و سپس اظهار نمود: ای عبد اللَّه من مردی از اهل شام هستم.

ابن عباس فرمود: یاران شما جملگی ستمگر بوده مگر کسی که حقّ تعالی او را از ظلم مصون داشته است از آنچه می خواهی سؤال کن.

آن مرد گفت: ای عبد اللَّه بن عباس من به نزد شما آمده ام که بپرسم کسانی را که علی بن ابی طالب علیه السّلام کشت جملگی از اهل توحید بوده نه منکر نماز بودند

و نه حج و نه روزه ماه رمضان و نه زکاه پس چطور حضرت آنان را به قتل رساند؟! عبد اللَّه فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از آنچه تو را به رنج سفر انداخته و به این جا آورده سؤال نما و غیر آن را رها کن.

آن مرد گفت: من بنزدت نیامـدم و از حمص برای حج و عمره سـفر نکردم بلکه آمده ام تا افعال و کارهای علی بن ابی طالب علیه السّلام را برای من تشریح کنی.

ابن عبّاس فرمود: وای بر تو، راه یافتن به علم عالم بسـیار مشـکل بوده و هرگز دلهای زنگ گرفته به آن واقف نخواهنـد شـد و نمی توانند آن را حمل کنند، به تو خبر می دهم که مثل علی بن ابی طالب علیه السّلام در این امّت همچون مثل موسی و عالم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۳۷

(خضر) علیهما السّلام می باشد و توضیح آن این است که: خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید:

ای موسـی من ترا برای این که پیغام های مرا به خلق برسانی برگزیده و به همصحبتی خویش انتخاب کردم پس آنچه را که به تو فرستادم کاملا فراگیر و شکر الهی را به جای آور و در الواح (تورات آسمانی) از هر موضوع برای نصایح و پند و تحقیق هر چیز به موسی نوشته و دستور دادیم.

جناب موسـی علیه السّلام تصوّر می کرد تمام اشیاء برای او ثابت و روشن است همان طوری که شما معتقدید علماء شما به هر چیز واقف و آگاهند، باری وقتی موسـی علیه السّـلام به کنار دریا رسید با عالم (خضر علیه السّلام) ملاقات نمود، موسی با وی سخن بسیار گفت

تا به علم وی برسد ولی به وی حسد نبرد آن طوری که شما به علی بن ابی طالب حسد ورزیدید و فضلش را انکار کردید، موسی علیه السّلام به خضر گفت: اگر من از تو تبعیّت کرده و خدمتت را بجا آورم از علم لدنّی خود به من می آموزی؟

عالم (خضر) دانست که موسی طاقت هم صحبت شدن با او را نداشته و بر علم و دانستنیهای وی صبر و قرار ندارد لذا به او گفت: تو هرگز ظرفیّت و توانایی آن که با من صبر کنی و مرا تحمّل نمایی را نداری و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلا آگهی از آن نداری؟

موسی اظهار داشت: به خواست خدا مرا با صبر و تحمّل خواهی یافت و هرگز در هیچ امر با تو مخالفت نخواهم نمود.

عالم (خضر) دانست که موسی بر علم او صبر و تحمّل نخواهد نمود، پس به او گفت: اگر تابع من شدی دیگر از آنچه نمایم سؤال مکن تا وقتی که از آن راز، تو را آگاه سازم.

ابن عبّاس گفت: موسی و خضر بر کشتی سوار شدند، خضر کشتی را شکست، این شکستن مورد رضایت خدای عزّ و جلّ بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید.

و خضر با پسر که ملاقات نمود او را کشت و این کشتن مورد رضایت خدای عزّ و جلّ بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و دیوار را که مرمّت و تعمیر نمود این تعمیر مورد خشنودی حقّ تعالی بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و همچنین است علی بن ابی طالب علیه السّلام زیرا آن حضرت کسی را

نکشت مگر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۳۹

آن که آن قتل مورد رضایت و خشنودی حقّ تبارک و تعالی بود و موجب غضب و خشم اهل جهالت، سپس ابن عبّاس به آن مرد فرمود: بنشین تا خبری برایت نقل کنم:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با زینب دختر جحش ازدواج نمود و شب زفاف ولیمه دادند و ولیمه اشان خوراک حیس «۱» بود، حضرت ده نفر ده نفر مردم را دعوت به طعام نمودند مردم وقتی طعام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را می خوردند می نشستند و با آن جناب سخن گفته و نظر نمودن به جمال حضرتش را غنیمت می شمردند ولی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله میل داشتند که مردم از توقّف خود نزدش بکاهند و پس از تناول طعام درنگ نکرده و پراکنده شوند و منزل را برایش خالی کنند زیرا آن جناب تازه داماد بوده و از ایذاء نمودن مؤمنین حضرتش را ناخرسند و غیر خشنود بودند لذا خداوند عزّ و جلّ این آیه را به منظور تأدیب مؤمنین نازل کرد و فرمود:

ای کسانی که به خدا ایمان آوردید به خانه های پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله داخل مشوید مگر آن که به شما اذن دهد و بر سفره طعامش دعوتتان کند، در آن حال هم نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشایید، بلکه زمانی که دعوت شده اید بیایید و چون غذا تناول کردید زود از پی کار خود متفرّق شوید نه آن که آنجا برای سرگرمی و انس به سخنرانی پردازید که این کار پیغمبر را آزار می دهد و او به

شما از شرم و حیا اظهار نمی دارد ولی خدا در اظهار حقّ از شما هیچ خجالتی ندارد.

پس از نزول این آیه رفتار مردم تغییر کرد و بعد از صرف طعام پیامبرشان صلّی اللّه علیه و آله دیگر درنگ نکرده بلکه بلافاصله از منزل خارج می شدند.

ابن عبّاس می گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هفت شبانه روز پیش زینب ماندند سپس به خانه امّ سلمه دختر ابی امیّه تشریف برده و شب هشتم و صبحش را در آنجا به سر بردند و وقتی آفتاب بالا آمد علی علیه السّلام به در منزل آمده و درب را آهسته کوبیدند، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله کوبنده درب را شناخته ولی امّ سلمه او را نشناخت لذا حضرت به وی فرمودند: برخیز درب را باز کن.

امّ سلمه عرضه داشت: یا رسول اللّه، این کیست که از او در امانی و مرا مأمور می نمایی که برخاسته و درب را برایش بگشایم و حال آن که دیروز در باره ما فرموده خدای عزّ و جلّ نازل شده که:

---

(۱)- کلمه «حیس» به فتح حاء و سکون یاء خوراکی است که از خرما و روغن و کشک به دست می آید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۴۱

ای مؤمنین، هر گاه چیزی را از همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواستید آن را از پشت حجاب طلب کنید.

با توجّه به این آیه این کیست که من در امان باشم و با روی باز و آشکار بدون مواضع زینت با او مقابل شوم؟

ابن عبّاس گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با هیئتی غضبناک به او فرمود:

کسی که اطاعت

رسول را نمایـد در واقع خـدا را اطاعت نموده، برخیز درب را باز کن، پشت درب مردی است که به کارش جهل نداشـته و در آن عجول و شـتابان نیست، خـدا و رسولش را دوست داشـته و خـدا و رسولش نیز او را دوست دارنـد، مطمئنا بـدان وقتی قفل درب را باز کردی او درب را نخواهد گشود مگر وقتی که صدای قدم های تو را دیگر نشنود.

امّ سـلمه در حالی که نمی دانست پشت درب کیست ولی توصـیفات و مدح پیامبر راجع به او را در خاطر داشت برخاست و به طرف درب رفت در حالی که می گفت:

به به و خوشا به حال کسی که خدا و رسولش را دوست داشته و آنها نیز او را دوست می دارند درب را گشود.

ابن عبّاس گفت: علی علیه السّـلام دو لنگه درب را گرفته و پیوسـته پشت درب ایسـتادند تا صدای پاهای امّ سـلمه دیگر شنیده نشـد، ام سـلمه به پسـتوی خانه داخل شـد در این وقت علی علیه السّـلام درب خانه را گشود و داخل منزل شد و بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سلام کرد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای امّ سلمه، او را می شناسی؟

عرضه داشت، بلی، گوارا باد بر او این مقام، او علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است.

پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله فرمود: راست گفتی، این علی بن ابی طالب است گوشتش گوشت من و خونش، خون من است، او نسـبت به من هماننـد هـارون نسـبت به موسـی است با این فرق که پس از من پیامبری دیگر نیست، ای ام سـلمه، بشـنو و شاهد باش، این علی

بن ابى طالب و امير مؤمنان و آقاى مسلمانان بوده و صندوق علم من و دربى است كه از آن بايد وارد شوند تا به من برسند، او وصىّ بعد از من بر اموات از اهل بيت و جانشين من بر احياء از امّتم مى باشد، در دنيا و آخرت برادرم بوده و در عرض اعلى با من خواهد بود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۲۴۳

اى امّ سلمه شاهد باش و حفظ كن اين موضوع را كه او با ناكثين «۱» و قاسطين «۲» و مارقين «۳» مى جنگد.

سخن ابن عبّاس كه به اين جا رسيد، مرد شامى گفت: اى عبد اللَّه مشكلم را حل نمودى، شهادت مى دهم كه على بن ابى طالب آقاى من و آقاى هر مسلمانى است.

باب پنجاه و پنجم سرّ گفتار حقّ تبارک و تعالى در هنگام سخن گفتن با موسى به او: فاخلع نعليک و نيز سرّ اين كلام موسى: و احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي

حديث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد رضى اللَّه عنه «۴» مى گويد: محمّد بن حسن صفّار، از يعقوب بن يزيد، «۵» از محمّد بن ابى عمير، از ابان بن عثمان، از يعقوب بن شعيب، «۶» از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به حضرت موسى عليه السّلام فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ «۷» يعنى دو كفش خود را از پا دربياور زيرا كفش آن حضرت از پوست درازگوش مرده بود.

حديث (۲) ابو جعفر محمّد بن على بن نصر البخارى المقرى مى گويد: ابو عبد اللَّه كوفى فقيه فرغانه با اسنادى كه متّصل به امام صادق عليه السّلام مى شود نقل مى كند كه امام عليه السّلام در ذيل فرموده حقّ عزّ و جلّ به جناب موسى عليه السّلام «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» فرمودند: يعنى: دو خوف و هراسى را كه

داری از خود برطرف کن، یکی ترس از این که همسرت ضایع شده و آسیب ببیند (چون وقتی موسی علیه السّلام به طور می رفت همسرش را که باردار بود و درد زاییدن گرفته بود گذارد و رفت) دیگر هراس و ترس از فرعون.

---

(۱)- مقصود از «ناکثین» اصحاب جمل هستند.

(۲)- مراد از «قاسطین» اصحاب صفّین می باشند.

(۳)- منظور از «مارقین» اصحاب نهروان می باشند.

(۴)- محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید ابو جعفر شیخ قمیین و فقیه ایشان بوده و ثقه و عین می باشد.

(۵)- یعقوب بن یزید الکاتب، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده وی ثقه و صدوق بوده است.

(۶)- یعقوب بن شعیب بن میثم الاسدی به فرموده نجاشی و علّامه در خلاصه ثقه می باشد.

(۷)- سوره طه آیه (۱۲)

حدیث (۳) و از ابو جعفر محمّد بن عبد اللَّه بن طیفور دامغانی واعظ شنیدم که در ذیل کلام موسی علیه السّلام: وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي «۱» (و عقده را از زبانم بگشا تا مردم سخنم را نیک بفهمند) می گفت: جناب موسی علیه السّلام می خواهد بفرماید: من شرم دارم با زبانی که با تو سخن گفته ام با دیگری تکلّم نمایم لذا این شرم و حیاء مرا باز می دارد از این که با غیر تو سخن بگویم و همین حالت عقده و گره بر زبانم گذارده پس بفضل خودت آن را بگشا و از اهل بیتم یکی را وزیر و معاون من قرار بده، برادرم هارون را وزیرم نما.

مقصود موسی علیه السّلام از این کلام آن است که: خدایا اذن بده که هارون از مقصود و منظور من تعبیر کرده و

با فرعون سخن گوید و بدین ترتیب احتیاجی نباشد که من با زبانی که با تو تکلّم نموده ام با فرعون سخن بگویم.

باب پنجاه و شـــشم سرّ این که حقّ عزّ و جلّ به موسی و هارون فرمود: اذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى، فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى «۲»

حدیث (۱) حاکم ابو محمّد جعفر بن نعیم بن شاذان نیشابوری رضـی اللَّه عنه از عمویش ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان، از فضل بن شاذان از محمّد بن ابی عمیر نقل می کند که وی گفت:

محضر موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم بفرمایید چرا حقّ عزّ و جلّ به موسی و هارون فرمود:

اذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى (بروید نزد فرعون که او طغیان نموده) فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً (با سـخنی نرم با او تکلّم کنید) لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى (شاید او متذکّر شده یا بیمناک شود).

امام علیه السّلام فرمودند:

امّا این که خداونـد فرمود: فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً مقصود از قول لیّن، این است که او را به کنیه اش صـدا زده و به او بگوییـد: یا ابا مصعب، چه آن که اسم فرعون ابا مصعب ولید بن مصعب بود.

---

(۱)- سوره طه آیه (۲۷)

(۲)- سوره طه آیات (۴۳) و (۴۴)

و امّا این که حقّ عزّ و جلّ فرمود: لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى جهتش آن است که با این عبارت جناب موسـی تحریص و ترغیب شد به رفتن به نزد فرعون و همین مقدار مطلوب حقّ تبارك و تعالی بود و الّا ذات اقدسـش می دانست که فرعون نه متذکّر شده و نه خوف و هراس در او پیـدا می شود مگر تنها هنگام دیـدن عذاب و عقاب و شاهد بر این گفتار کلام حقّ عزّ و جلّ است که در سوره یونس آیه (۹۰) می فرماید:

چون هنگام غرق فرعون

فرا رسید گفت: اینک من ایمان آورده و شهادت می دهم که حقّا جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند خدای دیگری نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم.

خدای متعال ایمان او را در این وقت نپذیرفت و در آیه بعد از همین سوره فرمود:

اکنون باید ایمان بیاوری؟! در حالی که عمری به کفر و نافرمانی زیستی و از مردم بد کار بودی.

باب پنجاه و هفتم سرّ نامیده شدن کوهی که جناب موسی علیه السّلام هنگام سخن گفتن با خدا به آن رفت به طور سینا

حدیث (۱) محمّد بن علی بن بشار قزوینی رضی اللَّه عنه می گوید: مظفّر بن احمد ابو الفرج قزوینی از محمّد بن جعفر اسدی کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبد اللَّه بن عباس نقل کرده که وی گفت:

کوهی که موسی علیه السّلام بر آن رفت به خاطر این به طور سیناء نامیده شد که بر آن درخت زیتون بود و هر کوهی که بر آن گیاه و درخت قابل استفاده ای روییده باشد طور سینا و طور سینین نامیده می شود و کوهی را که گیاه و درخت قابل استفاده ای بر آن روییده نشده باشد طور گفته نه طور سینا و نه طور سینین.

باب پنجاه و هشتم سرّ این که چرا هارون به موسی علیهما السّلام گفت: یَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لا بِرَأْسِي و نگفت: یا ابن ابی

اشاره

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۴۹

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد و محمّد بن احمد شیبانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام رضی اللَّه عنهم گفتند: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی اسدی از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن زید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، نقل کرده که وی گفت: خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بیان فرمایید چرا هارون به موسی علیه السّلام گفت: ای پسر مادرم ریش و موهای سر مرا نگیر و نگفت: ای پسر پدرم ...؟

حضرت فرمودند: غالبا دشمنی ها بین برادران وقتی است که از پدر متّحد و از مادرهای متعدّد باشند ولی وقتی از مادر یکی باشند دشمنی بین آنها کمتر است مگر آن که شیطان بینشان وسوسه کند و ایشان اطاعتش را نمایند، باری هارون به برادرش جناب موسی علیه

السّلام گفت: ای برادری که مادرم تو را زاده و از غیر او متولّد نشده ای ریش و موهای سر مرا بگیر و نگفت: ای فرزند پدرم و سرّش این است که فرزندان پدر وقتی مادرانشان متعدّد بودند دشمنی بین ایشان تازگی ندارد بلکه امری است رائج و دارج مگر آن که خداوند ایشان را حفظ نماید، بلی خصومت و دشمنی بین برادرانی که از مادر یکی هستند البتّه امر نو و تازه ای به نظر می آید.

محضر مبارکش عرض کردم: چرا موسی ریش و موهای سر هارون را گرفت و او را کشید با این که در گوساله پرست شدن مردم او هیچ گناهی نداشت؟

حضرت فرمودند:

در غیاب موسی علیه السّلام وقتی مردم گوساله پرست شدند هارون از میان آنها بیرون نرفت و از ایشان جدا نشد و به جناب موسی ملحق نگشت لذا به خاطر این کارش موسی با او چنین کرد چه آن که اگر هارون از میان آن عاصیان بیرون می رفت عذاب الهی بر آنها نازل می گشت و شاهد بر این گفتار گفتگوی جناب موسی علیه السّلام با هارون است، موسی علیه السّلام به هارون فرمود:

وقتی دیدی ایشان گمراه شدند چه تو را از متابعت من بازداشت، آیا نافرمانی امر مرا نمودی؟

هارون گفت اگر من از میان ایشان بیرون می آمدم متفرّق و پراکنده می شدند و من ترسیدم که مورد مؤاخذه تو واقع شده و به من بگویی چرا بین بنی اسرائیل جدایی و تفرقه انداختی و منتظر نشدی به تو دستور دهم؟

مقاله مرحوم مصنّف در ذیل حدیث

مصنّف این کتاب رحمه اللّه علیه می گوید: این که موسی موی سر و ریش برادر را گرفت در واقع موی سر و ریش

خود را گرفته است چه آن که عادت معمول و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۵۱

متعارف بین مردم این است که وقتی یکی از ایشان را غمی عارض شده یا به مصیبت بزرگی مبتلا شود دست را بر سر می گذارد و اگر به بلاـ و سختی گرفتار گردد محاسن خود را می گیرد در این جا نیز گویا مراد و مقصود موسی از گرفتن موی سر و ریش برادر این بود که هارون بداند بر او لازم است مغموم بوده و در قبال آنچه قوم مرتکب شده اند باید جزع و فزع کرده و خود را مصیبت زده بداند چه آن که امّت انبیاء به منزله گله و انبیاء و حجج سلام اللَّه علیهم به مثابه شبان می باشند و سزاوارترین افراد به مغموم بودن و محزون گشتن در صورتی که گلّه و مواشی متفرّق و هلاک شوند شبان و چوپان می باشد و جناب موسی هارون را در حفاظت از امّت و نگهبانی از آنها وکیل خود نموده و به وی وعده داده بود که در قبال ارشاد ایشان و نیک مراقبت نمودن از آنها اجر خواهد داشت و در صورت تضییع نمودن ایشان عقاب و مؤاخذه خواهد شد.

و حسین بن علی علیهما السّلام نیز چنین نمودند، یعنی وقتی آن گروه محارب و گرگان درنده امام علیه السّلام را متذکّر محترمات و پرده نشینان نمودند و آن حضرت نتوانستند از آنها حفاظت و مراقبت کنند در چنین وقتی محاسن شریف را به دست گرفته و سخنانی را که در محلّش مقرّر است ایراد فرمودند.

و در عرف مردم نیز معمول است که شخص اقرب و نزدیک را مورد

خطاب و عتاب قرار داده و به خاطر حرکت ناموزون و قبیحی که شخص بعید مرتکب شده وی را سرزنش و ملامت می کنند تا بدین وسیله مرتکب را از انجام این فعل ناشایست که موجب عتاب می گردد زجر و منع کنند.

و بر همین اساس حقّ عزّ و جلّ در قرآن شریف به بهترین مخلوقات و مقرّب ترین آنها در درگاهش یعنی وجود مبارک خاتم الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید:

اگر مشرک شوی عمل تو را حبط کرده و از زیانکاران می گردی.

خداوند عزّ و جلّ می دانست که نبیّ مکرّمش صلّی اللَّه علیه و آله هرگز به او شرک نخواهد آورد و با این حال چنین خطابی به آن حضرت نموده پس قطعا مقصود امّت آن جناب می باشد و در مورد بحث نیز موسی علیه السّلام برادرش هارون را مورد عتاب قرار داد ولی مقصود و منظور امّتش بود و در این نحو از خطاب حضرتش اقتداء به خداوند تبارک و تعالی نموده و رویه معمول و مستعمل صالحینی که قبل و در عصرش می زیستند را اعمال نمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۵۳

باب پنجاه و نهم سرّ حرام شدن صید در روز شنبه بر یهودیان

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد اللَّه بن محمّد الحجّال، از علی بن عقبه، از مردی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

یهود مأمور شدند که روز جمعه ماهی بگیرند ولی ایشان جمعه را ترک کرده و روز شنبه می گرفتند از این رو گرفتن ماهی در روز شنبه بر ایشان حرام شد.

باب شصتم سرّ نامیده شدن فرعون به «ذا الأوتاد»

حدیث (۱) حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب رازی رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن ابراهیم «۱»، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابان احمر نقل کرد که وی گفت: در ذیل فرموده خدای عزّ و جلّ «وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ» از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: چرا فرعون به «ذا الاوتاد» نامیده شده؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که وقتی کسی را عذاب می کرد ابتداء او را روی زمین به صورت می خواباند و سپس دو دست و پاهایش را می کشید، بعد با چهار میخ چهار دست و پای او را به زمین می کوبید و بسا آن شخص را روی چوب پهن می خواباند و سپس دست ها و پاهایش را با چهار میخ به آن می کوبید و او را با همان حال رهایش می کرد تا بمیرد از این جهت خدا از او در قرآن به «ذِی الْأَوْتادِ» یاد کرده و فرموده: وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ.

باب شصت و یکم سرّ آرزوی مرگ نمودن موسی علیه السّلام و معلوم نبودن قبرش

---

(۱)- علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، کنیه اش ابو الحسن است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و صحیح المذهب بوده.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۵۵

حدیث (۱) پدرم می فرماید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم «۱»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نموده که آن جناب فرمودند:

ملک الموت نزد موسی بن عمران علیه السّلام آمد و بر آن جناب سلام نمود، حضرت فرمود: کیستی؟

ملک الموت گفت: من ملک الموت هستم.

موسی علیه السّلام فرمود: چه حاجت داری؟

گفت: برای قبض روحت آمده ام.

موسی علیه السّلام فرمود: از کجا روحم را قبض می کنی؟

گفت: از دهانت.

موسی فرمود:

چگونه از دهانم قبض روح می كنی و حال آن كه با پروردگارم سخن گفته ام؟! گفت: از دو دست.

موسی فرمود: چگونه از دستهایم قبض روح می كنی و حال آن كه با آنها تورات را حمل كرده ام؟! گفت: از دو پایت.

موسی فرمود: چگونه از پاهایم قبض روح می كنی و حال آن كه با آنها به طور سینا رفته ام؟! امام علیه السّلام فرمودند: سپس ملك الموت اعضاء و جوارح دیگری غیر از اینها را شمرد و از موسی جوابی شنید، بالاخره گفت: من مأمور شده ام كه تو را رها كرده تا خودت اراده مرگ و قبض روحت را بكنی پس موسی علیه السّلام مدّتی درنگ كرد و سپس به شخصی گذشت كه قبری می كند، به او فرمود:

می خواهی بركندن این قبر تو را كمك كنم؟

آن شخص عرض كرد: بلی.

امام علیه السّلام فرمودند: موسی علیه السّلام وی را كمك كرد تا قبر كنده شد و لحد آماده گشت آنگاه آن شخص خواست طاق و از در لحد بخوابد تا ببیند چطور است، موسی علیه السّلام به او فرمود: من می خوابم پس موسی علیه السّلام در لحد خوابید بلافاصله جایگاه خود را در بهشت مشاهده كرد (راوی به طور تردید مكان من الجنّه یا منزله

---

(۱)- هشام بن الحكم الكندی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و حسن التّحقیق بوده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۵۷

من الجنّه نقل كرده) پس به درگاه پروردگار عرض كرد: پروردگارا روحم را قبض فرما پس ملك الموت روحش را قبض كرد و در قبر دفن نمود و خاك بر او ریخت، امام علیه السّلام فرمودند: شخصی كه قبر را می كند ملك الموت

به صورت آدمی بود و به همین خاطر قبر جناب موسی معلوم نیست.

باب شصت و دوّم سرّ گفتار سلیمان علیه السّلام: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی

حدیث (۱) احمـد بن یحیی مکتّب می گویـد: احمـد بن محمّد ورّاق ابو الطّیّب از علی بن هارون حمیری از علی بن محمّد بن سلیمـان نوفلی از پـدرش، از علی بن یقطین نقل کرده که وی گفت: محضـر ابی الحسن موسـی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: آیا ممکن است پیامبر خدا عزّ و جلّ بخیل باشد؟

امام علیه السّلام فرمودند: خیر محضرش عرضه داشتم: پس معنای کلام سلیمان علیه السّلام «پروردگارا مرا ببخش و سلطنتی به من ارزانی دار که به احدی بعد از من ندهی» چیست و توجیه آن چه می باشد؟

امام علیه السّلام فرمودند: ملک و سلطنت دو نوع است:

الف: سلطنتی که با قهر و غلبه و ستم و زور نمودن بر مردم به دست آمده.

ب: سلطنتی که خدا عطاء فرموده مانند سلطنت آل ابراهیم و طالوت و ذو القرنین.

سلیمان علیه السّلام درخواستش از خدا این بود: پروردگارا سلطنتی به من عطاء کن که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد که بگوید:

سلطنتش با قهر و غلبه و ستم و زور نمودن بر مردم بوده، لذا حقّ عزّ و جلّ باد را مسخّرش نمود، باد به فرمان سلیمان سریعا به هر کجا که حضـرتش می خواست او را می برد، یک ماه راه را در یک بامداد و مسیر یک ماهه را در یک شام طی می نمود، خـدای عزّ و جـلّ جنّیـان بنّـاء که عملشـان سـاختن عمـارت هـا است و غـوّاص را که هنرشـان تحصـیل جـواهر و لآلی ثمینه و گرانقیمت است و در قعر دریاها می باشند را در فرمانش قرار داد و نیز زبان

طیور را به او آموخت و در زمین به او قدرت بخشید به

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۲۵۹

حدّى كه مردم هم عصر و آنان كه بعد از او در اين عالم آمدند جملگى دانستند كه سلطنت آن حضرت هيچ شباهتى به سلطنت سلاطينى كه از ناحيه مردم انتخاب مى شدند يا مالكينى كه با ستم و ظلم بر مردم غالب مى گردند نداشت.

سپس على بن يقطين مى گويد: محضر مبارك امام عليه السّلام عرض كردم: كلام رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله كه فرموده اند:

خدا برادرم سليمان بن داود را رحمت كند چقدر بخيل بود! را چطور توجيه كرده و مقصود از آن چيست؟

امام عليه السّلام فرمودند: جمله: چقدر بخيل بود را مى توان به دو معنا حمل كرد:

الف: مراد پيامبر صلّى اللّٰه عليه و آله اين باشد كه جناب سليمان چقدر در مقام عرض حاجت به درگاه الهى و دعا كردن بخل ورزيده و كلام سوئى كه اهل بخل به كار مى برند را ايراد نموده نه آن كه جنابش متّصف به صفت بخل كه از رذائل است باشد، بنا بر اين طبق اين توجيه اعتراض به استعمال جمله دعايى جناب سليمان است نه اخبار از وجود رذيله بخل در آن حضرت.

ب: مقصود حضرت صلّى اللّٰه عليه و آله اين باشد كه اگر جناب سليمان از جمله دعايى معنايى را كه جهّال اراده مى كنند قصد كرده باشد جا دارد بگوييم چقدر بخيل مى باشد و چون آن معنا را قصد نكرده پس بخيل هم نبوده.

سپس امام عليه السّلام فرمودند:

به خدا سوگند آنچه به سليمان داده شده و آنچه به وى اعطاء نشده بود را خداوند بما ارزانى

داشته بلکه آنچه را که حقّ عزّ و جلّ به هیچ یک از انبیاء نداده به ما داده است.

بعد از آن امام علیه السّلام در مقام مقایسه جناب سلیمان علیه السّلام با وجود مبارک پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید:

حقّ عزّ و جلّ در باره قصّه سلیمان می فرماید:

هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ (این نعمت سلطنت و قدرت، عطای ما است اینک به هر که خواهی بده و از هر کس خواستی منع نما) و در باره قصّه پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید:

ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (آنچه را که رسول برایتان آورده بگیرید و آنچه را که از آن نهی نموده ترک کنید)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۶۱

باب شصت و سوّم سرّ زیاد بودن حروف اسم سلیمان از اسم پدرش داود علیه السّلام و سرّ نامیدن داود به داود و علّت مسخّر شدن باد برای سلیمان و جهت تبسّم نمودن سلیمان از کلام مور و خندان شدنش

حدیث (۱) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهاب القرشی می گوید: منصور بن عبد اللَّه اصفهانی صوفی از علی بن مهرویه قزوینی از سلیمان الغازی، وی می گوید از علی بن موسی الرّضا علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: پدرم موسی علیه السّلام از پدرشان جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کردند که در ذیل فرموده خدای عزّ و جلّ فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها «۱» (سلیمان از سخن مور بخندید) فرمودند:

وقتی موری به موران دیگر گفت:

يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ «۲» (ای موران همه به خانه های خود روید مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند).

باد که حضرت سلیمان را در هوا حمل می کرد صدای مور را به آن حضرت رساند، بلافاصله سلیمان توقف نمود و فرمود: مور را نزد من حاضر کن وقتی مور را نزد آن جناب

آوردند، حضرت فرمود: ای مور مگر نمی دانی من پیامبر بوده و به کسی ظلم و ستم نمی کنم؟

مور گفت: چرا می دانم.

سلیمان فرمود: پس چرا موران را از ستم من بر حذر داشته و گفتی: ای موران به منزل های خود روید؟

مور گفت: ترسیدم به آرایش و زینت دستگاه تو نظر کرده و فریفته آن شده در نتیجه غیر خدای متعال را عبادت کنند سپس گفت: آیا تو بزرگتر بوده یا پدرت؟

سلیمان گفت: البته پدرم داود علیه السّلام.

مور گفت: پس چرا در حروف اسم تو حرفی زائد بر حروف اسم پدرت می باشد؟

سلیمان فرمود: نمی دانم.

---

(۱)- سوره نمل آیه (۱۹)

(۲)- سوره نمل آیه (۱۸)

مور گفت: جهتش آن است که پدرت داود جراحتش را با «ودّ» و محبّت خدا مداوا نمود پس داود نامیده شد «۱» و امیدوارم که تو به پدرت ملحق شوی.

سپس مور گفت: می دانی چرا از میان همه موجودات تحت فرمانت باد مسخّر و رام تو گشت؟

سلیمان فرمود: نمی دانم.

مور گفت: خداوند عزّ و جلّ مقصودش این بود که به تو بفهماند اگر تمام مملکت مسخّر تو شوند زوالشان همچون زوال و رها شدن باد از دست تو است، در این وقت بود که سلیمان از سخن مور بخندید.

باب شصت و چهارم سرّ یافت شدن آب و گل در هر کجا که موریانه باشد

حدیث (۱) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از محمّد بن نصیر، از احمد بن محمّد، از عبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی و فضاله، از ابان، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: طائفه جنّ

از کاری که موریانه با عصای سلیمان علیه السّلام نمود تشکّر نمودند لذا موریانه را در هیچ کجا نمی بینی مگر آن که در آنجا آب و گل یافت می شود.

حدیث (۲) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر، از پدر گرامش جعفر بن محمّد علیهم السّلام، حضرت فرمودند: روزی سلیمان بن داود علیهما السلام به اصحابش فرمود:

خداوند تبارک و تعالی به من سلطنتی داده که بعد از من زیبنده احدی نیست، باد،

---

(۱)- مرحوم مجلسی درج (۱۴) بحار ص (۹۳) برای تعلیلی که مور آورده وجوهی ذکر کرده که از بین آنها بیان ذیل را پسندیده و اختیار فرموده و آن این است که: مور به سلیمان عرض کرد: پدرت داود وقتی مرتکب ترک اولی شد قلبش مجروح گردید سپس آن را با «ودّ اللَّه تعالی» و محبّت حضرتش مداوا نمود و به خاطر همین معنا به داود نامیده شد و این نام مشتقّ است از «الدّواء بالودّ» چه آن که وی «داوی بالودّ» و تو چون هنوز مرتکب ترک اولی نشده ای به سلیمان نامیده شدی پس این دو علّت برای دو اسم، علّت زائد بودن اسم تو بر اسم پدرت می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۶۵

انسان، جنّ، پرندگان، وحوش را مسخّر و رام من نموده، زبان پرندگان را تعلیم کرده و از هر چیز مرا بهره مند نموده و علاوه بر اینها آنچه موجب فرح و سرور من از ابتداء

روز تا شب می باشد را نیز فراهم فرموده.

اینک مایلم که فردا داخل قصر شوم و به بالاترین نقطه آن رفته و به آنچه در تحت قدرت و سلطنتم هست بنگرم از شما می خواهم که به احدی اجازه ندهید که نزد من آید و نشاط و سرور مرا به گرفتگی و تاری مبدّل کند.

جملگی عرض کردند: به چشم.

فردا شد، سلیمان عصایش را به دست گرفت و به بلندترین مکان قصرش رفت و به عصا تکیه داد و با نشاطی تمام که ناشی از داشتن اسباب قدرت و سلطنت بود به آنچه در تحت تصرّفش بود می نگریست ناگهان نظرش به جوانی نیکو منظر و خوش لباس افتاد که از گوشه قصر ظاهر شد، سلیمان به او گفت:

چه کسی تو را به قصر راه داد با این که من گفته بودم امروز می خواهم تنها باشم و تو به اذن کی داخل شدی؟

جوان گفت: صاحب این قصر مرا راه داد و به اجازه او وارد شدم.

سلیمان گفت: صاحب این قصر البته به آن اولی و سزاوارتر است، تو کیستی؟

جوان گفت: من ملك الموت هستم.

سلیمان گفت: برای چه آمده ای؟

جوان گفت: آمده ام تا روح تو را قبض کنم.

سلیمان گفت: به آنچه امرشده ای عمل کن، امروز، روز سرور من بود.

ولی خدای عزّ و جلّ نمی خواهد من بدون ملاقاتش مسرور باشم، پس ملك الموت سلیمان را در حالی که به عصایش تکیه داده بود قبض روح نمود و جنازه آن حضرت با همان حال که بر عصا تکیه داده بود برای مدّتی نمایان بود و مردم به آن می نگریستند و تصوّر می نمودند او زنده است لذا با هم به اختلاف پرداخته، برخی می گفتند:

سلیمان در طول این چند روز به عصا تکیه داده و هیچ رنج و ناراحتی ندیده، نه خوابیده و نه آشامیده و نه غذایی تناول کرده و این تقدیر پروردگار متعال است که بر ما عبادتش لازم و واجب است.

بعضی دیگر می گفتند: سلیمان ساحر بوده و از راه سحر این طور بما نشان می دهد که ایستاده و بر عصا تکیه داده در حالی که واقعا این طور نیست.

مؤمنین می گفتند: سلیمان بنده خدا و پیامبر او است و حقّ تعالی به آنچه

مشیّتش باشد امور را تدبیر می نماید.

باری کار اختلاف بین مردم وقتی بالا گرفت حقّ عزّ و جلّ موریانه را فرستاد، این حیوان به درون عصا نفوذ کرد و داخل آن شد و محتویات آن را خورد عصا پس از خورده شدن داخلش شکسته شد و سلیمان از بالای قصر به صورت به زمین افتاد، طائفه جنّ در قبال این کار از موریانه تشکّر کردند و به همین جهت در هیچ مکانی موریانه یافت نمی شود مگر آن که در آنجا آب و گل به چشم می خورد و به همین معنا اشاره دارد فرموده خدای عزّ و جلّ در قرآن شریف: فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ «۱» تا آخر آیه شریفه. کلمه «منسأته» یعنی عصایش (چون ما بر سلیمان مرگ را مأمور ساختیم به جز موریانه که عصای او را خورد کسی بر آن مطّلع نشد، پس دیوان که از مرگ او آگاه شدند اگر از اسرار غیب با خبر بودند تا دیر زمانی در عذاب و ذلّت خواری باقی نمی ماندند).

سپس

امام صادق علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند این آیه این طور نازل نشده بلکه چنین می باشد:

فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ یعنی: زمانی که سلیمان واژگون شد انسان ها فهمیدند که اگر جنیان علم غیب می دانستند تا دیر زمانی در عذاب و ذلت خواری باقی نمی ماندند.

حدیث (۳) پدرم رضی اللّه عنه می فرماید: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از ابان «۲» از ابو بصیر، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: حضرت سلیمان بن داود علیه السّلام دیوان را امر فرمود تا سراپرده ای از بلور برایش بسازند، در حالی که آنها سرگرم ساختن آن بودند حضرت در سراپرده بر عصای خود تکیه داده و به آنها می نگریست که چگونه آن را می سازند و دیوان نیز هنگامی که توجّه سلیمان به آنها کم می شد او را نگاه می کردند، باری ناگهان مردی در قبّه ظاهر گردید، سلیمان فرمود: کیستی؟

آن مرد گفت: من کسی هستم که رشوه از کسی نمی پذیرم و از ملوک و سلاطین ترس و وحشتی ندارم، من ملک الموت هستم پس بدون درنگ در حالی که سلیمان

---

(۱)- سوره سبأ آیه (۱۴)

(۲)- مقصود ابان بن تغلب است که ثقه و جلیل القدر می باشد.

ایستاده و بر عصایش تکیه داشت و دیوان او را می نگریستند روحش را قبض کرد.

امام علیه السّلام فرمودند: دیوان یک سال درنگ نموده و در طول این مدّت برای او زحمت کشیده و خود را به تعب انداختند تا وقتی که حقّ عزّ و جلّ موریانه را فرستاد و

آن حیوان عصای سلیمان را خورد و هنگامی که سلیمان افتاد دیوان از مرگ او آگاه شده و معلوم گشت که اگر از اسرار غیب مطّلع می بودند در ذلّت باقی نمی ماندند.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام در پایان فرمودند: دیوان از کار موریانه تشکّر نمودند فلذا در هر کجا که موریانه دیده شود حتما آب و گل نیز آنجا می باشد.

حدیث (۴) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از حسن بن علی از علی بن عقبه، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هنگامی که موریانه عصای سلیمان علیه السّلام را خورد و حضرت افتاد دیوان از موریانه تشکّر کرده و گفتند: تو خراب کن و ما آب و گل حاضر می کنیم لذا موریانه را در هیچ کجا نمی بینی مگر آن که در آنجا آب و گل می باشد.

باب شصت و پنجم سرّ مبتلا شدن ایّوب پیغمبر علیه السّلام

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر از ابی ایّوب، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: بلیّه و گرفتاری که ایّوب در دنیا به آن مبتلا شد به خاطر نعمتی بود که حقّ تعالی آن را به وی ارزانی نمود و او شکرش را اداء کرد و در آن وقت ابلیس از حوالی عرش ممنوع نشده بود لذا وقتی عمل ایّوب که اداء شکر منعم بود را بالا بردند و ابلیس دید حسد برد و به درگاه

الهی عرضه داشت: پروردگارا ایّوب شکر نعمتی را که به وی داده ای اداء نموده و اگر بین او و دنیایش حائل و مانع شوی دیگر شکرگزاری از او نخواهی دید پس مرا بر دنیایش مسلّط کن تا بدانی که وی در این صورت شکر نخواهد نمود.

حقّ تعالی فرمود: تو را بر دنیای او مسلّط کردم، لذا دنیا را خداوند از او گرفت و نیز فرزندی به او نداد مگر آن که هلاکش کرد و در عین حال ایّوب حمد الهی را به جا

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۷۱

می آورد، ابلیس عرضه داشت: پروردگارا ایّوب چون می داند که نعمت های گرفته شده از او به وی باز می گردد شکر می کند، پس مرا بر بدنش مسلّط کن تا بدانی او شکر گذار نیست خدای عزّ و جلّ فرمود: تو را بر غیر دو چشم و قلب و زبان و گوشش مسلّط کردم، ابو بصیر می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: ابلیس به خاطر خوف رسیدن رحمت خدای عزّ و جلّ به ایّوب به سرعت به زمین فرود آمد پس بین حقّ تعالی و ایوب حائل شد و از آتش مسموم در دو مجرای بینی ایّوب دمید بلافاصله جسدش سوراخ سوراخ شد.

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی الوشاء «۱»، از درست واسطی «۲» نقل کرده که گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: ایّوب بدون گناه مبتلا شد.

حدیث (۳) پدرم رضی اللَّه عنه با همین اسناد از حسن بن علی الوشاء، از فضل اشعری از حسن بن مختار «۳»، از ابی

بصیر نقل کرد که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند: ایّوب بدون گناه هفت سال مبتلا شد.

حدیث (۴) پدرم رضی اللّٰه عنه با همین اسناد از حسن بن علی الوشاء، از فضل اشعری از حسن بن ربیع بن علی الرّبعی از کسی که ذکرش نموده از حضرت امام صادق علیه السّلام، حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ایّوب علیه السّلام را بدون هیچ گناهی مبتلا نمود، وی بر بلاء و گرفتاری ها صبر کرد تا وقتی که مورد سرزنش و ملامت قرار گرفت و انبیاء بر سرزنش و ملامت صبر نمی کنند.

حدیث (۵) پدرم رضی اللّٰه عنه فرمود: سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن ابی عبد اللّٰه البرقی، از پدرش، از عبد اللّٰه بن یحیی بصیری از عبد اللّٰه بن مسکان، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن ماضی (امام هفتم علیه السّلام) پرسیدم: بلیّه و گرفتاری ایّوب ۷ در دنیا به چه علّتی بود؟

---

(۱)- حسن بن علی بن زیاد الوشاء بجلی، کوفی، وی از اصحاب حضرت ثامن الحج علیه السّلام و از وجوه طائفه امامیّه محسوب می شود.

(۲)- درست بن ابی منصور واسطی، وی واقفی مذهب است.

(۳)- حسین بن مختار قلانسی کوفی، وی واقفی مذهب است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۷۳

امام علیه السّلام فرمودند:

علّتش نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به ایّوب عنایت کرد و وی شکرش را بجا آورد و در آن زمان ابلیس از اطراف و نزدیک عرش ممنوع نبود و وقتی اداء شکر ایّوب را بالا بردند، ابلیس حسد برد و به درگاه پروردگار عرضه داشت: ایّوب شکر آنچه را که

به او داده ای اداء نموده و اگر از نعمت دنیا محرومش کنی هرگز شکر هیچ نعمتی را بجا نخواهد آورد.

امام علیه السّلام فرمودند: به ابلیس گفته شد: من تو را بر مال و فرزند او مسلّط کردم، ابلیس از بالا به زمین فرود آمد و هیچ مال و فرزندی برای ایّوب باقی نگذارد ولی به مقصود خود نرسید، زیرا ایّوب در این حال نیز شکر الهی را بجا می آورد، ابلیس وقتی دید به مقصودش نرسیده به درگاه الهی عرض کرد:

پروردگارا، ایّوب می داند که آنچه که از وی گرفته ای به زودی به او باز می گردانی لذا شکرت را اداء می کند، مرا بر بدن او مسلّط کن تا اثبات کنم او شکر گذار نیست.

به او گفته شد: تو را بر بدن ایّوب به استثناء قلب و زبان و دو چشم و گوشش مسلّط کردیم ابلیس به خاطر ترسی که از رسیدن رحمت الهی به ایّوب داشت با عجله به زمین آمد و بین او و پروردگارش حائل شد، هنگامی که بلاء و گرفتاری بر او شدید شد در پایان بلایا و سختی ها اصحابش نزدش آمده و گفتند: ما احدی را سراغ نداریم که به این گرفتاری مبتلا شده باشد مگر به خاطر باطن خبیث و بدی که داشته، شاید تو نیز که در ظاهر خود را خوب نشان می دادی باطنی بد و خبیث داشتی و ما اطّلاع نداشتیم امام علیه السّلام فرمودند: امر که به این جا منتهی شد ایّوب علیه السّلام به درگاه خدای عزّ و جلّ نالید و عرض کرد: پروردگارا مرا به این بلیّه مبتلا ساختی، تو می دانی هرگز دو امری برای من پیش

نیامد مگر آنکه را خشن تر بر بدنم بود اختیار کردم و هیچ گاه لقمه ای نخوردم مگر آن که بر سر سفره ام یتیمی بود، حال اگر از ناحیه تو دشمن بخواهد مرا شماتت کند حجج و براهین خود را بیاورم که استحقاق آن را ندارم، امام علیه السّلام فرمودند:

ابری ظاهر شد و گوینده ای در آن به سخن آمد و گفت:

ای ایّوب برهان و حجّت خود را بیاور.

امام علیه السّلام فرمودند: ایّوب لنگ را بر کمر خود محکم کرد و سپس روی دو کنده زانو قرار گرفت و عرض کرد:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۷۵

خدایا مرا به این بلیّه مبتلا ساختی در حالی که می دانی هرگز دو امری برای من پیش نیامد مگر آنچه را بر بدنم خشن تر بود اختیار کردم و از طعامی لقمه ای نخوردم مگر آن که بر سر سفره ام یتیمی بود.

امام علیه السّلام فرمودند: به ایّوب خطاب شد:

ای ایّوب چه کسی طاعت و بندگی را محبوب تو قرار داد؟

امام علیه السّلام فرمودند: ایّوب مشتی از خاک برداشت و در دهان خویش ریخت سپس گفت:

پروردگارا! تو بندگی را نزدم محبوب قرار دادی.

باب شصت و ششم سرّ برگرداندن خداوند عزّ و جلّ عذابی را که تا بالا سر قوم یونس آمده بود و نسبت به هیچ قومی غیر از ایشان چنین نکرد

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّه عنه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم از پدرش، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: به چه علّت خداوند عزّ و جلّ عذابی را که تا بالا سر قوم یونس آمده بود از ایشان برگرداند در حالی که نسبت به هیچ قومی غیر از ایشان چنین

نکرد؟

حضرت فرمودند: علّتش آن است که در علم خدای عزّ و جلّ بود که ایشان توبه می کنند و به خاطر آن نباید عذاب بشوند.

و این که جنابش این خبر را به یونس علیه السّلام نداد به خاطر آن بود که وی در شکم ماهی با فراغت بال عبادت خدا را نماید و بدین ترتیب ثواب و کرامت این عبادت نصیبش گردد.

حدیث (۲) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از حسن بن علی بن فضّال، از ابی المغراء حمید بن مثنی عجلی، از سماعه نقل کرده که وی از امام علیه السّلام شنید که فرمودند:

خداوند از هیچ قومی عذاب نازل شده تا بالای سر را برنگرداند مگر از قوم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۷۷

یونس.

راوی می گوید: محضرش عرضه نمودم: آیا عذاب تا بالای سر ایشان آمده بود؟

فرمودند: بلی، تا جایی که اگر دستهایشان را بالا می کردند به آن می رسید.

عرض کردم: پس چطور و به چه علّت این عذاب از آنها دفع شد؟

حضرت فرمودند: از علم قطعی حقّ عزّ و جلّ که احدی بر آن اطّلاع ندارد گذشته بود که به زودی این عذاب را از آنها دفع می نماید.

باب شصت و هفتم سرّ نامیده شدن اسماعیل بن حزقیل به صادق الوعد

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد بن اشیم «۱»، از سلیمان جعفری «۲» از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: آیا می دانی چرا اسماعیل را صادق الوعد می نامند؟

عرض کردم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: زیرا با مردی وعده گذاشته بود لذا یک سال در

وعده گاه به انتظار آن مرد نشست.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّٰه عنه می گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر و محمّد بن سنان، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

اسماعیلی که خدای عزّ و جلّ در کتابش یاد کرده و فرموده:

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا «۳» (یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و پیغمبری بزرگوار بود) اسماعیل فرزند ابراهیم نیست، بلکه پیامبری است از پیامبران که حقّ عزّ و جلّ او را به سوی قومش فرستاد و آنها او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند، در این

---

(۱)- مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: علی بن احمد بن اشیم از اصحاب امام رضا علیه السّلام بوده و مجهول می باشد.

(۲)- سلیمان بن جعفر بن ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبد اللّٰه بن جعفر الطّیّار ابو محمّد الطّالبی الجعفری، وی از حضرت ثامن الحجج علیه السّلام روایت می کند و ثقه می باشد.

(۳)- سوره مریم آیه (۵۴)

هنگام فرشته ای به او نازل شد و عرضه داشت:

خداوند جلّ جلاله مرا به نزد تو فرستاده آنچه می خواهی مرا به آن امر کن تا برایت انجام دهم.

اسماعیل فرمود: می خواهم تابع حسین علیه السّلام بوده و در آنچه به او انجام می دهند من نیز دنباله رو آن حضرت باشم.

حدیث (۳) پدرم رضی اللّٰه عنه فرمود: سعد بن عبد اللّٰه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن سنان، از عمّار بن

مروان از سماعه، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

اسماعیل رسول و پیامبر بود، قومش بر او مسلّط شد، پوست صورت و سرش را کندند، رسول و فرستاده ای از طرف پروردگار عالم به نزدش آمد و عرضه داشت:

پروردگارت سلام می رساند و می فرماید:

دیدم آنچه با تو انجام دادند و مرا امر فرموده که اطاعتت را نمایم، پس آنچه خواهی به من فرمان بده.

اسماعیل فرمود: من در تحمّل مصائب تابع حسین بن علی علیهما السّلام هستم.

حدیث (۴) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از محمّد بن حسین، از موسی بن سعدان از عبد اللَّه بن قاسم، از عبد اللَّه بن سنان نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با شخصی وعده گذارد و فرمود من جنب این سنگ می ایستم تا تو بیایی، حضرت ایستادند و حرارت آفتاب شدّت کرد به حدّی که اصحاب آن حضرت عرض کردند:

یا رسول اللَّه جای خود را عوض کرده به سایه تشریف بیاورید.

حضرت فرمودند:

من با آن شخص این جا را وعده گاه قرار داده ام و اگر نیاید تا روز محشر همین مکان می ایستم.

باب شصت و هشتم سرّ بیشتر بودن ناس (مردم) از بنی آدم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۸۱

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن معبد، از عبید اللَّه بن عبد اللَّه دهقان، از درست، از ابو خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام

سؤال شد:

ناس (مردم) بیشتر است یا بنو آدم (فرزندان آدم)؟

حضرت فرمودند: ناس بیشتر است.

محضرش عرض شد: چطور؟

حضرت فرمودند: زیرا وقتی می گویی «ناس» آدم نیز در آن داخل است امّا «بنو آدم» معنای آن فقط فرزندان آدم است نه آدم، پس آدم را ترک کرده و داخل آنها ننموده ای.

باب شصت و نهم سرّ این که نصرانی ها شب میلاد مسیح علیه السّلام آتش افروخته و با گردو بازی می کنند

حدیث (۱) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی گفت: ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی گفته صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس از پدرش از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که: وقتی درد زاییدن مریم علیها السّلام را به طرف تنه خشک خرما برد و وی در پناه آن نشست سرما شدید شد لذا یوسف نجّار هیزم فراهم کرد و اطراف مریم چید همان طوری که در حظیره «۱» هیزم قرار می دهند سپس هیزم ها را آتش زد و گرمای آنها از اطراف به مریم علیها السّلام رسید و او را گرم کرد و هفت عدد گردو در خرجین یافت و آنها را شکست و به جناب مریم علیها السّلام خورانید و به همین خاطر نصرانی ها شب میلاد مسیح آتش افروخته و با گردو بازی می کنند.

باب هفتادم سرّ این که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله هنگام متولّد شدن همچون عیسی علیه السّلام سخن حکمت آمیز نفرموده

---

(۱)- جایی که خرما را در آنجا خشک می کنند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۸۳

حدیث (۱) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید:

ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی «۱» نقل کرده که وی گفت:

یهودی از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله پرسید: آیا پیش از این که خلق شوید در لوح محفوظ پیامبر بودید؟

حضرت فرمودند: بلی.

یهودی عرض کرد: آیا اصحاب شما پیش از خلقت با شما ثابت بودند؟

حضرت فرمودند: بلی یهودی عرضه داشت: چرا در هنگام تولّد شدن از مادر همچون عیسی بن مریم باعتقاد خود

سخن حکمت آمیز نفرمودید با این که قبلا پیامبر بودید؟

حضـرت فرمودنـد: موقعیّت من غیر از موقعیّت عیسـی بن مریم بود، زیرا خداونـد عزّ و جـلّ ایشان را از مادر بـدون پـدر آفرید همان طوری که آدم علیه السّلام را بـدون پـدر و مادر خلق کرد، و اگر عیسـی علیه السّلام هنگام متولّـد شـدن از شـکم مادر سخن حکمت آمیز نمی فرمود مادرش نزد مردم عـذری نـداشت و به او همگان بـد گمان می شدنـد زیرا وی عیسـی را بـدون داشـتن پدر زایید از این رو مردم او را مورد مؤاخذه قرار می دادند همان طوری که زنان محصنه را مورد بازخواست و سؤال و جواب می آورنـد لـذا خـدای عزّ و جـلّ سـخن عیسـی و تکلّم او را عـذر مادرش قرار داد ولی در من چون چنین موقعیّتی نبود سخن حکمت آمیز گفتن ضرورتی نداشت.

باب هفتاد و یکم سرّ کشتن کفّار جناب زکریا علیه السّلام را

حدیث (۱) ابو عبـد اللَّه محمّـد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی، از ابو علی محمّد بن محمّد بن الحارث بن سـفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت:

ابن بابویه، محمـد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشـرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۲۸۳

---

(۱)- وهب بن منبّه یمانی: به فرموده مرحوم ممقانی در رجال وی یا ضعیف بوده و یا مجهول الحال می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۸۵

ابلیس به اطراف و نواحی رفته و تمام مجالس و مجامع بنی اسرائیل را استقراء نموده

و افراد این مجالس را ملاقات کرده و به آنها می گفت: مریم و زکریا با هم رابطه پنهانی داشتند و بینشان تماس واقع شده این سخنان به حدّی رسید که شایع شد جناب زکریا علیه السّلام مرتکب عمل فحشاء با مریم سلام اللّه علیها شده، زکریّا که چنین دید از بین مردم گریخت، سفهاء و اشرار او را تعقیب کردند تا به مکان پر درخت و گیاهی رسیدند وقتی زکریا علیه السّلام به وسط آن مکان رسید تنه درختی شکاف خورد و از هم باز گردید، زکریا داخل تنه درخت شد و سپس شکاف هم آمد در این هنگام ابلیس و مردم که در طلب زکریا بودند به آنجا رسیدند، ابلیس پیش آمد و درخت را از پائین به طرف بالا اندازه گرفت و وجب نمود تا دستش به محاذی قلب زکریا رسید، صدا زد درخت را از این جا ببرید، آنان درخت را از همان مکان ارّه کرده و بریدند در حالی که زکریا در وسط درخت بود، سپس زکریا را به حال خود گذارده و پراکنده شدند و ابلیس نیز بعد از رسیدن به مراد خویش از نظر آنها پنهان گردید، قابل توجّه آن که زکریا کوچکترین دردی از ناحیه بریده شدن احساس نکرد، باری حقّ عزّ و جلّ فرشتگان را فرستاد تا بدن زکریّا را غسل داده و پیش از دفن تا سه روز بر او نماز گزاردند و این امر اختصاص به جناب زکریّا نداشته بلکه تمام انبیاء علیهم السّلام همین طور بوده که بعد از مرگ بدنشان تغییر نکرده و خاک آنها را در بر خود نگرفته (کنایه از دفن

شدن می باشد) بلکه تا سه روز بر ایشان نماز گزارده می شود و سپس دفن می شوند.

باب هفتاد و دوّم سرّ این که حواریّون را حواریّون و نصاری را نصاری خوانده اند

حدیث (۱) ابو العبّاس محمّـد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضـی اللَّه عنه می گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی از علی بن الحسن بن علی بن فضّال، از پدرش نقل کرده که وی گفت:

محضر ابی الحسن الرّضا علیه السّلام عرض کردم: چرا حواریّون را حواریّون خوانده اند؟

حضرت فرمودند: امّا از نظر مردم: ایشان آنها را به خاطر این جهت حواریّون می خوانند که گازر و رخت شوی بودند یعنی به واسطه شست و شو آلودگی و چرکی را از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۸۷

لباس می زدودند و کلمه «حواری» اسمی است که از «خبز الحواری» «۱» مشتقّ شده.

و امّـا از نظر مـا: ایشـان را به خـاطر این جهت حواریّون می خواننـد که هم نفوس خویش را از هر آلودگی خالص نموده و هم دیگران را به واسطه پند و اندرز از آلودگی گناه بر حذر داشته اند عرض کردم: نصاری را چرا نصاری خوانده اند؟

حضـرت فرمودند: زیرا ایشان از قریه ای بودند به نام ناصـره و آن از بلاد شام است، مریم و جناب عیسـی علیهما السّـلام بعد از مراجعت از مصر به این شهر وارد شده و در آن نزول نمودند.

باب هفتاد و سوّم سرّ این که کودکان را به خاطر گریه نمودن نمی توان زد

حدیث (۱) ابو احمـد قاسم بن محمّد بن احمد سـرّاج همدانی می گوید: ابو القاسم جعفر بن محمّد بن ابراهیم سـرندیبی از ابو الحسن محمّـد بن عبـد اللَّه بن هـارون الرّشـید در حلب، از محمّـد بن آدم بن ابی ایاس از ابن ابی ذیب، از نافع از ابن عمر نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

کودکانتان را به خاطر گریه کردن نزنید زیرا گریه آنها در چهار ماه اوّل شهادت به

توحید و این که معبودی نیست مگر خداوند یگانه، بوده و چهار ماه دوّم صلوات بر نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله است و چهار ماه بعد دعاء برای پدر و مادرش می باشد.

باب هفتاد و چهارم سرّ خشک شدن اشک چشمان و سختی دلها و از یاد بردن گناهان

حدیث (۱) احمـد بن حسن قطان می گویـد: احمد بن محمّد بن سـعید همدانی از علی بن حسن بن فضّال از پدرش، از مروان بن مسـلم، از ثابت بن ابی صـفیّه، از سـعد خفّاف از اصـبغ بن نباته نقل کرده که وی گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: خشک شدن اشک چشم ها

---

(۱)- خبز الحواری یعنی نانی که مکرّر آرد آن را غربال کرده اند.

به خاطر سختی دلها بوده و سختی دلها جهتش گناهان زیاد می باشد.

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از مقری خراسانی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر، از پدرش علیهم السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ به جناب موسی علیه السّلام وحی نمود و فرمود: ای موسی به مال زیاد مسرور و شادمان نباش و در هیچ حال مرا فراموش مکن زیرا مال زیاد گناهان را از خاطر می برد و من را از یاد بردن دل را سخت می کند.

باب هفتاد و پنجم سرّ زشتی زشت رویان

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: محمّـد بن یحیی عطّار از محمّـد بن احمـد بن محمّد، از پدرش، از حسن بن عطیّه، از ابن ابی عذافر صـیرفی نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند: آیا زشت رویان را دیده ای که در آفرینششان چه زشتی نمایان است؟

عرض کردم: بلی.

فرمودند: ایشان کسانی بوده که پدرانشان در حال ناپاکی مادرانشان با آنها تماس گرفته اند.

باب هفتاد و ششم سرّ این که آفات در اهل حاجت و فقراء بیشتر می باشد

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سـعد بن عبـد اللَّه، از یعقوب بن یزیـد، از محمّـد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

آفـات در اهـل حاجت و مسـتمندان به خاطر این بیشتر می باشـد که ایشان آن را مخفی نمی نماینـد و اگر در اغنیاء پدیـد آید پنهانش می کنند از این رو آفت در ایشان نشان داده نمی شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۹۱

باب هفتاد و هفتم سرّ تولّد مؤمن از کافر و تولّد کافر از مؤمن و علّت کار زشت نمودن مؤمن و عمل نیک انجام دادن کافر

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سـعد بن عبـد اللَّه، از احمـد بن محمّد بن عیسـی، از حسن بن علی بن فضّال از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

خـدای عزّ و جـلّ آب شـیرین را خلق کرد و از آن اهل طاعت را بیافریـد و نیز آب تلـخ را ایجاد کرد و از آن اهل معصـیت را پدید آورد، سپس به این دو آب امر فرمود پس با هم مخلوط شدند و اگر این اختلاط نبود هرگز از مؤمن غیر مؤمن و از کافر غیر کافر متولّد نمی شد.

حدیث (۲) محمّد بن الحسـین رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن حسن صـفّار، از محمّد بن حسـین بن ابی الخطّاب، از حمّاد بن عیسی از ربعی بن عبد اللَّه بن جارود، از کسی که ذکرش نموده، از علی بن الحسین علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

خـدای عزّ و جلّ پیامبران و ابـدانشان را از طینت علیّین و قلوب مؤمنین را نیز از همان طینت آفرید و ابدان مؤمنین را از غیر آن خلق کرد و کافرین و قلوب و ابدان ایشان را از طینت سجّین خلق

فرمـود پس از آن حـقّ تعـالى اين دو طينت را مخلـوط نمـود و اين بـاعث شـد كه از مؤمن كـافر و از كـافر، مؤمن متولّـد شود چنانچه سـبب گرديد كه مؤمن مرتكب كار بد و كافر عامل عمل نيك گردد، پس دلهاى هر يك از اهل ايمان و كفر به آنچه از آن آفريده شداند مايل مى باشد.

حديث (۳) محمّـد بن على ماجيلويه مى گويـد: محمّد بن يحيى عطّار از حسـين بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از عمرو بن عثمان، از منقرى، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از حبّه العرنى، از حضرت على عليه السّلام، حضرت فرمودند:

خداونـد عزّ و جـلّ آدم عليه السّـلام را از سـطح روى زمين آفريـد، پس در او شوره و نمك و بوى خوش بود و همان طور در فرزندانش نيز صالح و طالح ديده مى شود.

حديث (۴) محمّد بن موسى بن متوكّل مى گويد:

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: **۲۹۳**

محمّـد بن يحيى از حسـين بن حسن، از محمّد بن اورمه، از محمّد بن سـنان، از معاويه بن شـريح، از حضـرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

حقّ عزّ و جلّ آبى را جارى نمود و سـپس به آن فرمود: دريايى از آب شـيرين شو تا از تو بهشت و اهل طاعت را بيافرينم و نيز آبى ديگر را جارى كرد و سپس به آن امر نمود كه دريايى از آب شور شو تا دوزخ و اهل معصيت را از تو ايجاد كنم، پس از خلقت هر دو آنها را با هم مخلوط و ممزوج نمود پس به همين جهت است كه از كافر مؤمن

و از مؤمن کـافر متولّـد می شود و اگر این دو را با هم ممزوج نمی فرمود قطعا از مؤمن و کافر غیر از هم مثل خود چیز دیگری خارج نمی گشت.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نموده که آن جناب در آخر حدیث طولانی به من فرمودند:

هر گاه سبک سری و نادانی از اصحاب خود دیدی این ناشی از آلوده شدن به قبائح و رذالت های اصحاب شمال بوده چنانچه حسن خلق و وقاری که از مخالفین مشاهده می کنی از ناحیه آلوده شدن ایشان به محاسن و کمالات اصحاب یمین می باشد.

حدیث (۶) محمّد بن الحسن می گوید: محمّد بن حسن صـفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن سنان، از عبد اللَّه بن سنان، وی می گوید: راجع به اوّلین مخلوق حقّ عزّ و جلّ از امام صادق علیه السّلام پرسیدم؟

حضرت فرمودند:

اوّل مخلوق خداوند موجودی است که هر موجود دیگری از آن آفریده شده.

عرضه داشتم: فدایت شوم آن چیست؟

فرمودنـد: آب و شـرح این ماجرا آن است که: خداونـد تبارک و تعالی دو دریای آب آفرید، یکی از آن دو شـیرین و دیگری شور بود پس از ایجاد آنها نظر به آب شیرین نمود و فرمود: ای دریا.

آب جواب داد: لبیک و سعدیک.

حقّ عزّ و جلّ فرمود: برکت و رحمت من در تو است و اهل طاعت و بهشـتم را از تو می آفرینم سـپس به آب شور نظر کرده و فرمود: ای دریا.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی،

آب جواب نداد.

حقّ دوباره بلکه تا سه مرتبه آن را مورد خطاب قرار داد ولی آن دریا جواب نداد.

حقّ تبارک و تعالی فرمود:

لعنت من بر تو باد و از تو اهل معصیت و ساکنین در دوزخ را ایجاد می کنم.

سپس به هر دو امر فرمود تا با هم آمیخته شوند.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: و به خاطر همین آمیختن و امتزاج بود که مؤمن از کافر و کافر از مؤمن متولّد می گردد.

حدیث (۷) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه فرمود: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از ابان بن عثمان و ابی الرّبیع، این دو به طور مرفوع حدیث را چنین نقل کرده اند:

فرمود: خداوند عزّ و جلّ آب را آفرید و آن را شیرین قرار داد و سپس اهل طاعت را از آن ایجاد کرد و آب دیگر آفرید و آن را تلخ نمود و سپس اهل معصیت را از آن خلق کرد، سپس به هر دو امر نمود تا با هم مخلوط و ممزوج شوند، آن دو با هم آمیختند و اگر این آمیختن نمی بود مؤمن، غیر مؤمن و کافر غیر کافر را نمی زایید.

باب هفتاد و هشتم سرّ وقوع گناه و علّت توبه و قبول آن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از عبد اللَّه بن محمّد، از پدرش، از احمد بن نضر خرّاز، از عمر بن مصعب، از فرات بن احنف، از حضرت ابو جعفر الباقر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

اگر آدم علیه السّلام گناه نمی کرد هیچ مؤمنی گناه نمی نمود و اگر حقّ عزّ و جلّ توبه

آدم علیه السّلام را نمی پذیرفت هرگز توبه هیچ گناهکاری را قبول نمی کرد.

باب هفتاد و نهم سرّ وقوع توافق و اختلاف بین مردم

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن

ابی الخطّاب، از جعفر بن بشیر، از حسین بن ابی العلاء، از حبیب، وی گفت:

شخصی ثقه از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل نمود که آن جناب فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی از بندگان پیش از آن که متولّد شده و به دنیا بیایند در حالی که به صورت اشباح بودند میثاق و پیمان گرفت.

پس ارواحی که به واسطه اتّفاق رأی و اتّحاد میثاق با هم آشنا شدند در این عالم بینشان اتّفاق شد و ارواح و اشباحی که در رأی با هم متباین بوده از این رو با هم آشنایی نداشته بلکه یک دیگر را انکار نمودند در عالم دنیا بینشان اختلاف پیدا شد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه با اسناد مذکور از حبیب، از کسی که حدیث را از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده روایت نمود که راوی محضر امام علیه السّلام عرضه داشت: چه می فرمایید راجع به این که گفته اند:

الارواح جنود مجنّده، فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف؟ ارواح لشکریانی هستند آراسته و مرتّب شده، پس آنها که به واسطه اتّفاق رأی و اتّحاد میثاق با هم آشنا شده اند در این عالم بینشان انس و الفت می باشد و آنها که متباین الرّای بودند با هم آشنایی نداشته بلکه یک دیگر را انکار نموده در نتیجه در عالم دنیا بینشان اختلاف پیدا میگردد؟

امام علیه السّلام فرمودند: ما هم به همین معنا قائل

هستیم چه آن که حقّ عزّ و جلّ قبل از این که بندگانش متولّد شوند و به دنیا بیایند در حالی که به صورت اشباح بودند از آنها میثاق و پیمان گرفت چنانچه در قرآن شریف آمده:

ای رسول بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریّه آنها را برگرفت و بر خود گواهشان ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم تا آخر.

سپس حضرت فرمودند: آنان که اقرار به ربوبیّت حقّ عزّ و جلّ نمودند الفت و انس بینشان برقرار گردید و کسانی که آن را آن روز انکار نمودند در این جا به اختلاف پرداختند.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر، از عبد الاعلی مولی آل سام نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

اگر مردم کیفیّت اصل خلقت را می دانستند، هرگز دو نفر از آنها با هم به اختلاف نمی پرداختند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۲۹۹

حدیث (۴) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از ابی الخیر صالح بن ابی حماد، از احمد بن هلال، از محمّد بن ابی عمیر، از عبد المؤمن انصاری نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

گروهی روایت کرده اند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

اختلاف امّت من با هم رحمت است، آیا این روایت صحیح است؟

حضرت فرمودند: بلی آنها درست روایت کرده اند.

عرضه داشتم: اگر اختلافشان رحمت باشد، پس اجتماعشان عذاب است.

حضرت فرمودند: آن معنایی که ذهن تو و دیگران به آن رفته

مراد نیست، بلکه مقصود همان معنایی است که خدای عزّ و جلّ از آیه ذیل اراده فرموده:

فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

(چرا از هر طائفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیّا نباشند و علمی را که آموخته اند به قوم خویش بیاموزند تا قومشان نیز شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند).

در این آیه شریفه خداوند متعال به مردم امر نموده که کوچ کرده و محضر رسولش صلّی اللَّه علیه و آله تردّد کرده و از آن حضرت معارف را تعلّم نموده و سپس به قوم خویش برگشته و آنها را تعلیم کنند و با توجّه به معنای این آیه می توان گفت:

مراد و مقصود پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از اختلاف امّت، اختلافشان از شهرها و رفت و آمدشان برای کسب معارف دینی است نه اختلاف و نزاع در دین و داشتن دین های متعدّد چه آن که دین یکی بیشتر نیست (و این عبارت را امام علیه السّلام دو بار تکرار فرمودند).

باب هشتادم سرّ این که در مؤمنین تندی و تیزی است و در مخالفین ایشان این معنا منتفی است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن

ابی عمیر، از ابن اذینه نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السّلام بودیم، نام یکی از اصحاب و یاران برده شد، گفتیم در وی تندی و تیزی است، امام علیه السّلام فرمودند: از علائم مؤمن این که در او تیزی و تندی است.

عرضه داشتیم: در تمام اصحاب ما تندی و تیزی هست، سرّ آن چیست؟

حضرت

فرمودند: خداوند تبارك و تعالى هنگامى كه انسان را مى آفريد به اصحاب يمين كه شما همان گروه مى باشيد فرمود: داخل آتش شويد، پس اصحاب يمين داخل آتش شده، سوزش آتش به ايشان رسيد، اين حدّت و تيزى از اصابت همان سوزش آتش مى باشد و از طرفى به اصحاب شمال كه مخالفين شما هستند امر شد كه آنها نيز به آتش وارد شوند ولى آنها وارد نشده قهرا سوزش آتش را لمس و حس نكردند لذا ايشان داراى وقار و سنگينى مى باشند.

باب هشتاد و يكم سرّ بودن تلخى در گوش ها و شيرينى در لبها و شورى در چشم ها و رطوبت و سردى در بينى

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه مى فرمايد: محمّد بن يحيى از محمّد بن احمد بن ابراهيم بن هاشم، از احمد بن عبد اللَّه عقيلى قرشى، از عيسى بن عبد اللَّه قرشى، وى به طور مرفوع حديث را چنين نقل كرده:

ابو حنيفه بر حضرت امام صادق عليه السّلام وارد شد، امام عليه السّلام به او فرمودند:

اى ابو حنيفه اين طور شنيده ام كه تو قياس مى كنى؟

ابو حنيفه گفت: بلى، قياس مى كنم.

حضرت فرمودند: قياس مكن زيرا اوّلين كسى كه قياس كرد ابليس بود كه به حقّ تعالى عرض كرد: مرا از آتش و آدم را از گل آفريدى چگونه من او را سجده كنم، پس ابليس در اين كلامش بين آتش و گل قياس نمود در حالى كه اگر نور بودن آدم را با نور بودن آتش قياس مى كرد به برترى بين دو نور پى مى برد و تصديق مى كرد كه يكى از ديگرى صفاء و جلايش بيشتر است، بارى تو كه ادّعاء قياس مى كنى در سر خود براى من قياس كن و خبر ده به من از دو گوش خود كه چرا ماده تلخ در آن مى باشد؟

ابو

حنیفه گفت: نمی دانم.

حضرت فرمودند: پس تو نمی توانی در سر خود قیاس نمایی حال چگونه در

حلال و حرام خدا قیاس می کنی؟

عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا شما از آن به من خبر دهید که چرا ماده تلخ در آن می باشد؟

حضرت فرمودند: خدای عزّ و جلّ به خاطر این گوشها را تلخ کرده که هیچ جنبنده ای در آن داخل نمی شود مگر آن که می میرد و اگر چنین نمی بود حشرات انسان را می کشتند و خداوند مهربان لبها را شیرین قرار داد تا بشر طعم شیرینی و تلخی را حس کند و چشم ها را شور گردانید به خاطر این که چشم ها پیه بوده و اگر ماده شور در آن نباشد آب می شوند و در بینی رطوبت روان قرار داد به خاطر این که هیچ درد و آفتی در سر پیدا نمی شود مگر آن که این رطوبت آن را خارج می کند و اگر این رطوبت نمی بود مغز سفت و سخت می شد و کرم می گذارد.

حدیث (۲) احمد بن حسن قطان می گوید: عبد الرحمن بن ابی حاتم از ابو زرعه از هشام بن عمّار، از محمّد بن عبد اللَّه قرشی از ابن شبرمه، وی می گوید: من و ابو حنیفه بر حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام وارد شدیم امام علیه السّلام به ابو حنیفه فرمودند: از خدا بترس و با رأی خود در دین قیاس مکن زیرا اوّلین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، خداوند به او امر فرمود که آدم را سجده کند، او در جواب گفت:

من از آدم بهتر هستم چون مرا از آتش و او را از گل آفریده ای.

سپس حضرت به

ابو حنیفه فرمودند: آیا می توانی در سر خود قیاس بکنی؟

ابو حنیفه عرض کرد: خیر.

حضرت فرمودند: بگو چرا حقّ تعالی شوری را در چشم ها و تلخی را در گوش ها و آب متعفّن را در دو لوله بینی و شیرینی را در دو لب قرار داد؟

ابو حنیفه عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: جهت آن است که حقّ تبارك و تعالی جنس چشم ها را پیه قرار داده و بر انسان منّت گذارد و شوری را در آن نهاده به خاطر آن که اگر غیر این می بود چشم ها آب می شدند و در گوش ها ماده تلخ نهاده زیرا در غیر این صورت جنبنده ها و حشرات به آن هجوم می آورده و از راه گوش به مغز راه می یافتند و آن را می خوردند و در دو لوله بینی آب قرار داده تا نفس از آن بالا ـ و پائین رود و نیز بوی خوش از ناخوش ممتاز گردد و در دو لب شیرینی نهاد تا بشر لذت مطعومات و مشروبات را بچشد، سپس امام علیه السّلام فرمودند: بمن بگو آن چه کلمه ای است که

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۰۵

ابتدائش شرك و پایانش ایمان است؟

ابو حنیفه گفت: نمی دانم.

حضرت فرمودند: آن کلمه: لا اله الّا اللّٰه است زیرا اگر شخص فقط بگوید: لا اله، مرتکب شرك شده چنانچه اگر بگوید الّا اللّٰه این کلمه حاکی از ایمان او است، سپس امام علیه السّلام فرمودند: وای بر تو آیا قتل نفس بزرگ تر بوده یا زنا؟

ابو حنیفه گفت: قتل نفس.

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ در قتل نفس دو شاهد را پذیرفته ولی در زنا فقط چهار شاهد باید باشند.

سپس حضرت فرمودند: آیا نماز عظیم تر

است یا روزه؟

ابو حنیفه گفت: نماز.

حضرت فرمودند: پس چرا حائض روزه های زمان حیض را باید قضاء کند ولی قضاء نمازهای این ایّام بر او واجب نیست، حال که موقعیّت احکام چنین است چگونه قیاس می کنی، از خدا بترس و به قیاس نپرداز.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از محمّد بن علی، از عیسی بن عبد اللَّه قرشی، وی حدیث را به طور مرفوع این طور نقل نموده:

ابو حنیفه به امام صادق علیه السّلام وارد شد و حضرت به وی فرمود:

ای ابو حنیفه شنیده ام که قیاس می کنی؟

عرضه داشت: بلی، من قیاس می کنم.

فرمودند: وای بر تو، قیاس مکن، اوّلین کسی که قیاس نمود ابلیس بود، به خدا عرض کرد: من را از آتش و آدم را از گل آفریدی، پس چرا او را سجده کنم.

ابلیس در این کلام بین آتش و گل قیاس نمود و اگر نور بودن آدم را با نور بودن آتش قیاس می کرد برتری بین این دو نور را درک می نمود و با صفا بودن یکی را بر دیگری به خوبی می یافت، باری تو که ادّعا و قیاس می کنی در سر خود برای من قیاس کن، خبر ده به من از دو گوش خود که چرا ماده تلخ در آن می باشد و از دو چشم خویش که چرا شور می باشند و از دو لبت چرا شیرین هستند و از بینی که چرا مرطوب است؟

ابو حنیفه گفت: نمی دانم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۰۷

امام علیه السّلام فرمودند: تو که در سر خود نمی توانی قیاس کنی پس چطور در حلال و حرام

خدا قیاس به کار می بری؟

ابو حنیفه عرض کرد: ای فرزند رسول خدا شما از کیفیّت این سؤالات جواب فرمایید؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی دو گوش را به خاطر این تلخ قرار داده که هیچ جنبنده و حشره ای در آن داخل نمی شود مگر آن که می میرد و اگر غیر از این می بود حشرات انسان را می کشتند.

و چشم ها را شور نمود زیرا جنس آنها از پیه بوده که در صورت شور نبودن آب می شوند و لب ها را شیرین قرار داد تا انسان مزه شیرینی و تلخی را بیابد و در بینی رطوبت جاری نهاد تا مرض و آفتی در سر پیدا نشده مگر آن که با این رطوبت خارج گردد و اگر این رطوبت نمی بود مغز سفت و سخت می شد و کرم می گذارد.

احمد بن ابی عبد اللّه می گوید: برخی بعضی از فقرات این حدیث را با عباراتی دیگر روایت کرده اند از جمله در «اذنین» چنین نقل نموده:

قال علیه السّلام: جعل الاذنین مرّتین لامتناعها من العلاج

یعنی حقّ تعالی گوش ها را تلخ نمود زیرا این عضو از معالجه شدن امتناع داشته لذا حقّ عزّ و جلّ مایع و رطوبت تلخ را در آن قرار داد تا بدین وسیله از ابتلاء به امراض مصون باشد.

و به جای

«جعل الشفتین عذبتین»

روایت کرده:

و جعل الرّیق عذبا، فانّ عذب الرّیق لیمیز به بین الطّعام و الشراب

یعنی حقّ تعالی آب دهان را شیرین نمود زیرا بدین وسیله بین طعام و شراب تمیز گذارده می شود.

و در شرح حکمت قرار دادن رطوبت بینی عبارت را چنین نقل کرده:

لولا برد ما فی الانف و امساکه الدّماغ لسان الدّماغ من حرارته یعنی اگر سردی و رطوبت در بینی

نمی بود مغز از گرما جاری می شد.

حدیث (۴) احمد بن ابی عبد اللَّه گفته و معاذ بن عبد اللَّه نیز از بشیر بن یحیی عامری، از ابن ابی لیلی نقل کرده وی گفت: من و نعمان بر حضرت جعفر بن محمّد علیها السّلام وارد شدیم، آن جناب به ما مرحبا گفت و فرمود:

ای ابن لیلی این مرد کیست؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۰۹

عرضه داشتم: فدایت شوم این مردی از اهل کوفه بوده که رأی و نظر و دقّت دارد.

حضرت فرمودند:

شاید او همان است که اشیاء را با رأی خود قیاس می کند، سپس به او فرمودند:

ای نعمان آیا در سر خود می توانی قیاس نمایی؟

نعمان عرض کرد: خیر.

امام علیه السّلام فرمودند: پس نمی بینم که در چیزی بتوانی قیاس کنی و به هیچ مقصود و مطلوبی نخواهی رسید مگر به اشاره و ارشاد دیگری، باری می دانی برای چه در چشم ها آب شور و در گوش ها رطوبت تلخ و در لوله های بینی برودت و سردی و در لب ها شیرینی می باشد؟

نعمان عرض کرد: خیر.

فرمودند: می دانی چه کلمه ای است که اوّلش کفر و پایانش ایمان است؟

نعمان عرض کرد: خیر.

ابن ابی لیلی گفت: محضرش عرض کردم: فدایت شوم ما را نسبت به جواب سؤالاتی که فرمودید در جهل نگذارید.

امام علیه السّلام فرمودند: آری جواب آنها را برایتان می گویم، پدرم، از آباء گرامشان نقل کردند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی دو چشم انسان را از جنس پیه آفرید و سپس در آن شوری قرار داد زیرا در غیر این صورت چشم ها آب می شدند و نیز با بودن این شوری هیچ خاشاک و تیغی در

آن قرار نمی گیرد مگر آن که چشم ها آن را ذوب می کننـد و اساسا هر خار و ذرّه ای که در چشم واقع شود شوری دیدگان آن را بیرون می انـدازد، و در گوش هـا مـاده تلـخ را حجـاب و پوشـش مغز قرار داد و هیـچ جنبنـده و حشـره ای نیست که در گوش رود مگر آن که خودش بعـد از برخورد با این ماده از آن خارج می گردد و اگر این ماده در گوش نباشـد حشـراتی که در گوش داخل می شونـد به مغز می رسـند، و در دو لوله بینی برودت و سـردی قرار داد تا حجاب و پوشـش برای مغز باشد و اگر غیر از این بود مغز جـاری می شـد و حقّ عزّ و جلّ بر بشـر منّت نهاد و در دهان شـیرینی گـذارد تا لـذّت طعام و شـراب را بیابد.

سپس امام علیه السّلام فرمودنـد: و امّا کلمه ای که اوّلش کفر و پایانش ایمان است: آن کلمه لا اله الّا اللَّه می باشد چه آن که اوّلش «لا اله» بوده که کفر و پایانش «الّا اللَّه» است که ایمان می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۱۱

سپس امام علیه السّلام فرمودنـد: ای نعمان از قیاس بپرهیز زیرا پدرم از آباء گرامش علیهم السّلام نقل فرمودند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

کسـی که در دین بـا رأی خود قیـاس کنـد حقّ تعـالی او را در جهنّم با ابلیس مقرون می گردانـد زیرا او اوّلین کسـی است که قیاس کرد و گفت: خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ.

پس رأی و قیاس و آنچه را که گروهی اظهار کرده و می گویید «در دین خدا برهان نیست» را رها کنید

زیرا دین خدا با آراء و قیاسات جعل و وضع نمی شود.

حدیث (۵) پدرم و محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیهما فرمودند: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از ابو زهیر بن شبیب بن انس، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید:

محضر امام صادق علیه السّلام بودم که جوانی از کنده «۱» آمد و بر آن حضرت وارد شد و مسأله ای از امام علیه السّلام پرسید و حضرت جوابش را دادند، من جوان را شناخته و مسأله اش را نیز دانستم پس به کوفه رفته و بر ابو حنیفه داخل شدم جوان را در آنجا دیدم که عینا همان مسأله را از وی می پرسید ابو حنیفه جوابی بر خلاف امام علیه السّلام به وی داد، ایستادم و گفتم:

وای بر تو ای ابو حنیفه امسال برای مراسم حج به مکّه رفته بودم محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم به آن جناب سلام کردم، این جوان را در مجلس حضرت دیدم که همین مسأله را از حضرتش پرسید و امام علیه السّلام بر خلاف جوابی که تو دادی به وی دادند.

ابو حنیفه گفت: به آنچه جعفر بن محمّد داناست من داناتر هستم، من با رجال و اساتید بسیار ملاقات کرده و از زبانشان شنیده و بهره ها برده ام ولی جعفر بن محمّد صحفی است یعنی علمش را از کتب اخذ نموده و علمی که از افواه رجال گرفته شده باشد بمراتب والاتر و بهتر است از علمی که از کتب اخذ شده! راوی می گوید: با خود گفتم به خدا سوگند به حج خواهم رفت اگر چه هزینه آن را

نداشته و دیگران به من ببخشند، وی می گوید:

---

(۱)- کنده به کسر کاف قبیله ای از اهل یمن هستند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۱۳

پیوسته در صدد حج و طلب آن بودم، ایّام حج فرا رسید و من به حج رفتم محضر امام صادق علیه السّلام رسیده سخنان ابو حنیفه را برای حضرت بازگو کردم.

امام علیه السّلام خندیده و سپس فرمودند: این که ابو حنیفه گفت من مرد صحفی بوده و علم را از کتب اخذ کرده ام، راست گفته من صحف پدران خود، ابراهیم و موسی را قرائت کرده ام.

عرضه داشتم: چه کسی مثل این صحف را دارد؟

سپس راوی می گوید: طولی نکشید و از توقّفم نزد حضرت زمانی نگذشته بود که شخصی درب منزل حضرت را کوبید و همراهش جماعتی بودند، حضرت به غلام فرمود: بنگر، کیست، غلام رفت و برگشت، عرض کرد: ابو حنیفه است.

حضرت فرمودند: داخلش کن، پس ابو حنیفه داخل شد و سلام نمود، امام علیه السّلام جواب سلامش را دادند، ابو حنیفه عرض کرد: خدا حالتان را نیکو گرداند، اجازه می فرمایید بنشینم؟

حضرت رو به اصحاب ابو حنیفه کرده و با آنها به صحبت پرداخته و توجّهی به ابو حنیفه نفرموده، سپس ابو حنیفه برای بار دوّم و سوّم کلامش را تکرار کرد ولی حضرت به او عنایت و توجّهی نفرموده، ابو حنیفه این بار بدون اذن امام علیه السّلام نشست، حضرت وقتی دیدند او نشست به وی توجّه نموده و فرمودند: ابو حنیفه کجا است؟

خدمتش عرض شد: خدا حالتان را نیکو گرداند او ابو حنیفه است.

حضرت فرمودند: تو فقیه اهل عراق هستی؟

عرض کرد: بلی حضرت فرمودند: برای ایشان با چه مدرکی فتوی

می دهی؟

عرض کرد: با کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله.

حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه، به کتاب خدا آگاه و عالم هستی و آن طور که باید آگاه باشی آیا آگاه و واقف می باشی، آیا ناسخ و منسوخش را می دانی؟

عرض کرد: بلی حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه ادّعای علم نمودی، وای بر تو خداوند متعال این علم را فقط در بین اهل قرآن که آن را برایشان نازل کرده قرار داده، وای بر تو این علم صرفا نزد افراد خاص از ذریّه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بوده و از آن یک حرف هم خدا به تو تعلیم نفرموده و اگر آن طور که ادّعاء می کنی هستی که نیستی خبر ده مرا از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۱۵

فرموده حقّ عزّ و جلّ:

سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ (به آنها گفتیم در این ده و شهرهای نزدیک بهم شب ها و روزها با ایمنی کامل مسافرت کنید).

این ده ها و شهرها در کدام نقطه زمین بودند؟

ابو حنیفه گفت: تصوّر می کنم بین مکّه و مدینه بودند.

امام علیه السّلام به اصحابش نگریست و فرمود: شما می دانید که در بین مدینه و مکّه راه امن نبوده و قطّاع الطّریق در این جا راه را بر مسافرین می بستند و اموالشان را به یغما می بردند و آنها هیچ بر نفوس خود اطمینانی نداشته و بسا بود که کشته می شدند، پس مقصود حقّ عزّ و جلّ این ده و شهرها نمی باشد.

اصحاب عرض کردند: بلی همین طور است که شما می فرمایید.

راوی می گوید: ابو حنیفه ساکت شد.

پس از آن حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه خبر ده مرا از فرموده حقّ

عزّ و جلّ:

وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً (كسى كه داخل آن مكان شود در امان مى باشد) اين مكان كدام نقطه زمين مى باشد؟

ابو حنيفه گفت: مراد كعبه است.

امام عليه السّلام فرمودند: آيا مى دانى حجّاج بن يوسف در كعبه منجنيق قرار داد و ابن زبير را كشت پس چطور ابن زبير در امان قرار نگرفت؟

راوى گفت: ابو حنيفه ساكت شد، سپس امام عليه السّلام به وى فرمود: اى ابو حنيفه وقتى به موضوعى برخورد كردى كه در كتاب خدا حكمش نبوده و اخبار و سنن نبوى نيز مبيّن آن نباشند چه خواهى كرد؟

ابو حنيفه عرض كرد: خدا حال شما را نيكو گرداند قياس كرده و در آن به رأى خود عمل مى نمايم.

حضرت فرمودند: اى ابو حنيفه اوّلين كسى كه قياس نمود ابليس ملعون بود، وى در مقابل پروردگار متعال قياس كرده و گفت: من از آدم بهترم زيرا مرا از آتش و او را از گل آفريده اى.

ابو حنيفه ساكت شد، سپس حضرت فرمود: اى ابو حنيفه آيا ادرار نجس تر است يا منى؟

ابو حنيفه گفت: ادرار.

امام عليه السّلام فرمودند: پس چرا مردم براى منى غسل كرده و براى ادرار چنين

نمى كنند؟ ابو حنيفه ساكت شد و خاموش شد.

امام عليه السّلام فرمودند: اى ابو حنيفه نماز افضل است يا روزه؟

عرض كرد: نماز.

حضرت فرمودند: پس چرا حائض موظّف است روزه را قضاء كرده ولى قضاء نماز بر او نيست؟

ابو حنيفه ساكت و خاموش شد.

حضرت فرمودند: اى ابو حنيفه جواب اين سؤال را بگو:

مردى كنيزى امّ ولد «۱» داشته كه از او دخترى دارد و نيز همسر آزادى برايش بوده كه نازا مى باشد كه

حال در یک سحری دختر این مرد که از ام ولد می باشد به زیارت پدر آمده و مرد بعد از خواندن نماز صبح با همسر آزادش نزدیکی کرده و سپس به حمام می رود، زن آزاد در مقام کید و حیله با ام ولد و دخترش بر آمده و در همان گرمی که شوهر به حمّام رفته برخاسته و به سراغ دختر شوهرش که از ام ولد هست رفته و در حالی که وی خواب می باشد خودش را روی او انداخته و به همان نحو که شوهر با او مواقعه نموده و آب در رحمش ریخته وی نیز همان آب را در رحم دختر می ریزد و دختر از همان آب حمل بر می دارد، حکم این حمل از نظر تو چیست؟

ابو حنیفه عرضه داشت: به خدا سوگند در باره آن هیچ نمی دانم.

حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه جواب این سؤال را بگو: مردی کنیزی دارد که وی را به تزویج مملوکش در می آورد و مملوک از او غائب می شود سپس از همسر مرد فرزندی متولّد شده و از کنیز امّ ولدی که دارد و مملوک مزبور او را حامل نموده مولودی به دنیا می آید و پس از آن خانه فرو می ریزد و مرد که مولی بوده و دو کنیز که یکی ام ولد بوده و دیگری کنیزی که مولی او را تزویج عبد کرده هر سه می میرند حال شما بگو که وارث کیست؟

ابو حنیفه عرض نمود: فدایت شوم، به خدا سوگند در باره آن هیچ نمی دانم.

ابو حنیفه گفت: خدا حالتان را نیکو نماید، در کوفه نزد ما جماعتی هستند که معتقدند شما ایشان را فرمان داده اید که از

فلان و فلان و فلان «۲» برائت و بیزاری

---

(۱)- امّ ولد در اصطلاح فقهاء به کنیزی می گویند که از مولا و آقایش صاحب فرزند باشد.

(۲)- مقصود سه خلیفه اوّل و دوّم و سوّم می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۱۹

جویند، آیا این صحیح است؟ فرمودند: وای بر تو ای ابو حنیفه، این صحیح نیست، پناه به خدا می برم!! ابو حنیفه: عرضه داشت: خدا حالتان را نیکو نماید این جماعت امر را در این سه نفر خیلی بزرگ شمرده و مسأله تبرّی و بیزاری از ایشان را سخت پی گیر می باشند.

حضرت فرمودند: از من چه می خواهی؟

ابو حنیفه عرض کرد: نامه ای به ایشان مرقوم فرمایید.

حضرت فرمودند: به چه مضمون؟

ابو حنیفه عرضه داشت: از ایشان بخواهید خود را از تبرّی جستن نسبت به این سه نفر باز دارند.

حضرت فرمودند: از من اطاعت نمی کنند.

ابو حنیفه عرض کرد: چرا، خدا حالتان را نیکو نماید در صورتی که شما نامه را نوشته و من رسول و فرستاده شما باشم البته مرا اطاعت خواهند نمود.

حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه، این اصرار تو نیست مگر از روی نادانی، بین من و کوفه چند فرسخ فاصله می باشد؟

ابو حنیفه گفت: بسیار بسیار زیاد به حدّی که به شمار نمی آید؟

حضرت فرمودند: بین من و تو چقدر فاصله است؟

ابو حنیفه عرضه داشت: هیچ فاصله ای نیست.

حضرت فرمودند: تو در منزل من بر من وارد شدی و سه مرتبه اذن در نشستن گرفتی، پس به تو اذن ندادم، با این حال بدون اذن من نشستی و مخالفت مرا نمودی، چگونه آن جماعت در حالی که آن همه با من فاصله دارند و من این جا می باشم اطاعتم را

کنند؟

راوی می گوید: ابو حنیفه سر مبارک امام را بوسید و از نزد آن جناب خارج شد در حالی که می گفت: او داناترین مردمان است و حال آن که نزد هیچ عالمی وی را ندیده ایم.

ابو بکر حضرمی می گوید:

فدایت شوم جواب دو مسأله اوّل و دوّم چیست؟

حضرت فرمودند: ای ابو بکر مقصود از «سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» این است که:

با قائم ما اهل بیت سیر و مسافرت کنید که در ایمنی کامل می باشید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۲۱

و مراد از «وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً» این است که هر کس با قائم ما بیعت کرده و در حزب آن حضرت باشد و دست آن بزرگوار را مسح کند و در گروه اصحابش باشد البته از هر گزندی در امان می باشد.

حدیث (۶) حسین بن احمد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از ابو عبد اللَّه رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از سفیان حریری، از معاذ بن بشیر، از یحیی عامری، از ابن ابی لیلی، وی گفت: با نعمان بر امام صادق علیه السّلام داخل شدیم، امام علیه السّلام فرمودند:

این کیست که با تو همراه می باشد؟

عرضه داشتم: فدایت شوم، این مردی است از اهل کوفه که صاحب نظر و نقد و دقّت بوده و به وی نعمان می گویند.

امام فرمودند: شادی وی همان است که اشیاء را با رأی خود قیاس می کند.

عرضه داشتم: بلی.

حضرت فرمودند: ای نعمان می توانی در سر خود قیاس را اجراء کنی؟

عرض کرد: خیر.

حضرت فرمودند: پس نمی بینم که در چیزی بتوانی قیاس کنی و دانایی و علمی داشته باشی مگر آن که آن علم از دیگری می باشد.

سپس فرمودند: آیا

کلمه ای را می دانی که اوّلش کفر و پایانش ایمان باشد؟

عرضه داشت: خیر.

حضرت فرمودند: آیا می دانی چرا در چشم ها شوری و در گوش ها تلخی و در دو لوله بینی برودت و سردی و در لب ها شیرینی می باشد؟

عرضه داشت: خیر ابن ابی لیلی عرض کرد: فدایت شوم آنچه را برای ما توصیف نمودی تفسیر فرمایید.

حضرت فرمودند: پدرم از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کردند که آن حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چشمان انسان را از پیه خلق نمود و در آن شوری قرار داد و اگر غیر از این دو می بود چشم ها آب می شدند و شوری آنچه از خاشاک و در چشم افتد را بیرون می اندازد و تلخی را در گوش ها حجاب و پوشش مغز قرار داد و هیچ حشره و جنبنده ای در گوش واقع نمی شود مگر آنکه درخواست بیرون آمدن را دارد و اگر این تلخی در گوش نمی بود حشره ای که داخل گوش

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۲۳

می شد خود را به مغز می رساند و نیز حقّ عزّ و جلّ بر انسان منّت نهاد و در لبهایش شیرینی گذارد تا به واسطه آن شیرینی آب دهان را یافته و طعم مطعومات و مشروبات را حس کند و در دو لوله بینی سردی قرار داد تا آنچه در سر پیدا می شود به واسطه آن این رطوبت و سردی خارج گشته و در آن باقی نماند.

عرض کردم: آن کلمه ای که اوّلش کفر و آخرش ایمان است چیست؟

فرمودند: کلام شخص است که می گوید: لا اله الّا اللّه، پس اوّلش کفر بوده و پایانش ایمان است بعد حضرت فرمودند: ای

نعمان، از قیاس بپرهیز زیرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل کردند که آن حضرت فرمودند: کسی که قیاس کند خداوند او را با ابلیس در دوزخ مقرون می نماید زیرا او اوّل کسی است که قیاس نمود، پس تو عمل به قیاس را ترک کن زیرا اساس دین بر قیاس بنا نشده.

باب هشتاد و دوّم سرّ این که مردم عقل داشته ولی علم ندارند

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از یعقوب بن یزید، از احمد بن ابی محمّد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون «۱» از معمر بن یحیی «۲»، وی می گوید:

محضر ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: چرا با این که مردم عقل داشته علم ندارند؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال هنگامی که آدم علیه السّلام را آفرید مرگ را بین دیدگان و آرزو را پشت سرش قرار داد و زمانی که حضرتش مرتکب آن خطیئه شد آرزو بین دیدگان و مرگ پشت سرش واقع شد و از همین جا است که فرزندان آدم عقل داشته ولی علم ندارند «۳».

---

(۱)- ثعلبه بن میمون: وی از وجوه امامیّه بوده و به ثقه و فاضل و فقیه و لغوی و نحوی توصیف شده است.

(۲)- معمر بن یحیی بن مسافر العجلی الکوفی، وی به فرموده علّامه در خلاصه ثقه بوده است.

(۳)- مرحوم مجلسی درج (۱) بحار الانوار ص (۱۶۱) می فرماید: شاید مراد از این که مرگ بین دیدگان باشد این است که شخص دائم به یاد آن باشد و مقصود از این که آرزو پشت سر قرار می گیرد این است که به خاطر خطور نکرده و منسی باشد در نتیجه شخص آرزوی طولانی ندارد با توجّه به این

نکته مراد سائل این است که: چرا مردم با این که اهل عقل هستند نمی دانند و در تحصیل علم آن طور که شایسته است سعی نمی کنند؟

و جواب این سؤال آن است که: سبب آن حادثه ای است که برای جناب آدم علیه السّلام، اتّفاق افتاد و مرتکب ترک اولی شد و به مقتضای آن موت فراموش و آرزو طولانی گردید و این دو در اولاد آدم نیز سرایت نمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۲۵

باب هشتاد و سوّم سرّ فراخ بودن روزی احمقان و ابلهان

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از ربیع بن محمّد مسلی، از عبد اللَّه بن سلیمان نقل کرده که وی گفت:

از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

خدای عزّ و جلّ روزی احمقان و ابلهان را فراخ نموده تا عقلاء عبرت گرفته و بدانند که دنیا با عقل و حیله و چاره اندیشی به دست نمی آید.

باب هشتاد و چهارم سرّ غمگین و محزون شدن و شاد و مسرور گشتن انسان بدون سبب

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی، از ابن عبّاس، از اسباط از ابی عبد الرحمن نقل کرده که وی گفت:

محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بسا من محزون یا مسرور می گردم و منشأ آن نه اهل و نه مال و نه فرزند می باشد و هیچ سببی برایش نمی بینم، جهت آن چیست؟

حضرت فرمودند: سبب آن هیچ کس نبوده و جهتش صرفا همین است که با انسان فرشته و شیطانی می باشند پس هر گاه سرور و نشاط بر انسان عارض شود از ناحیه نزدیک شدن فرشته به او است و هر زمان که حزن و غم او را فرا گیرد به خاطر نزدیک شدن شیطان به وی می باشد و دلیل بر آن فرموده حقّ تبارک و تعالی است:

شیطان به شما وعده فقر و بی چیزی داده و وادارتان می کند به اعمال زشت ولی حقّ تبارک و تعالی به شما وعده آمرزش و احسان می دهد و او رحمت بی منتها بوده و به همه امور دانا است.

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه فرموده: محمّد بن یحیی عطّار از جعفر بن محمّد بن مالک از

احمد بن مدين (از فرزندان مالك بن حارث اشتر) از محمّد بن عمّار، از پدرش، از ابو بصير

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۳۲۷

نقل كرده كه وى گفت:

من با يكى از اصحاب وارد بر امام صادق عليه السّلام شديم، محضرش عرض كردم: اى فرزند رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فدايت شوم: گاهى مغموم و محزون شده بدون اين كه سببى برايش سراغ داشته باشم، جهت آن چيست؟

حضرت فرمودند:

حزن و سرورى كه به شما مى رسد از ناحيه ما است زيرا هر وقت ما محزون يا مسرور شويم به واسطه آن شما نيز محزون و مسرور مى گرديد و جهتش آن است كه ما و شما از يک نور يعنى نور حقّ عزّ و جلّ مى باشيم، حقّ جلّ و على طينت ما و شما را يكى قرار داده و اگر طينت شما به حال خود واگذارده مى شد به همان نحو كه اخذ و برداشته شده محققا ما و شما يكسان مى بوديم ولى طينت شما با طينت دشمنانتان ممزوج شده و بدين ترتيب از مرحله و مرتبه تساوى با ما خارج شديد و اگر اين معنا اتّفاق نمى افتاد هرگز گناهى از شما سر نمى زند.

راوى مى گويد: محضر مباركش عرضه داشتم: فدايت شوم آيا طينت و نور ما به اصل و ابتدائش بر مى گردد؟

حضرت فرمودند: آرى، به خدا سوگند.

به من بگو اين شعاع درخشان قرص آفتاب وقتى طلوع و ظهور پيدا مى كند آيا به قرص متّصل بوده يا از آن جدا مى باشد؟

عرض كردم: فدايت شوم، شعاع جدا از قرص مى باشد.

فرمود: وقتى قرص آفتاب غروب نمود و سقوط كرد و زير افق رفت شعاع مگر برنگشته و به

آن متّصل نشده همان طورى كه ابتداء و قبل از طلوع متّصل به آن بود؟

عرض كردم: آرى.

فرمود: به خدا سوگند شيعيان ما همين طور بوده و از نور خدا خلق شده و به همان نور بازمى گردند به خدا سوگند روز قيامت شما به ما ملحق مى شويد و ما به طور قطع شفاعت خواهيم نمود و شفاعتمان پذيرفته مى شود.

و به خدا قسم شما نيز شفاعت كرده و شفاعتتان مقبول مى گردد، و نيست احدى از شما مگر آن كه از جانب چپش دوزخى و از سمت راستش بهشتى بپا مى گردد پس دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ داخل مى كند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۳۲۹

باب هشتاد و پنجم سرّ عروض نسيان و حصول ذكر و سبب شبيه بودن شخص به عمو و عمّه ها و دايى و خاله ها

حديث (۱) پدرم رضى اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از على بن الحكم، از على بن ابى حمزه از ابو بصير نقل كرده كه وى گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام سؤال كرده و محضرش عرض كردم:

بسا مردى شباهت به دايى و خاله هايش داشته و بسيار ديده شده كه به پدر و بسا هم به عموها و عمّه ها شبيه مى باشد سرّ و سبب آن چيست؟

حضرت فرمودند: نطفه مرد سفيد و غليظ بوده و نطفه زن و همسر زرد و رقيق مى باشد، در صورتى كه نطفه مرد بر نطفه زن غلبه كند مولود به پدر و عمو و عمّه ها شبيه مى گردد و اگر نطفه زن غالب باشد فرزند به دايى و خاله ها شباهت پيدا مى كند.

حديث (۲) على بن حاتم رضى اللَّه عنه در مكتوبى كه به من نوشت گفت: قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسين، از حسين

بن ولیـد، از ابن بکیر، از عبـد اللّه بن سـنان، از حضـرت ابی عبـد اللّه علیه السّـلام نقـل کرده، وی می گویـد: محضـر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا مولود شبیه پدر و عمویش می گردد؟

حضـرت فرمودنـد: هر گاه نطفه شوهر و آب او زودتر از آب زن خارج شود مولود شبیه مرد و عموهایش می گردد و اگر آب زن زودتر از آب مرد خارج گردد مولود شبیه مادر و خاله و دایی هایش می شود.

حدیث (۳) ابو العبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللّه عنه می گوید:

محمّـد بن یوسف حلّـال، از ابو جعفر محمّـد بن خلیل «۱» مخرّمی «۲» از عبـد اللّه بن بکر مسـمعی از حمیـد طویل، از انس بن مالک، وی گفت: عبد اللّه بن سلام در زمینی

---

(۱)- ابن حجر در التقریب ترجمه حـال وی را آورده، محمّـد بن الخلیـل المخرّمی البغـدادی ابو جعفر الفلاـس متوفی در سـال دویست و شصت و اندی.

(۲)- در بعضـی از نسخ «المخزومی» و در برخی «المحرّمی» ضبط شده ولی صحیح «المخرّمی» با خاء نقطه دارد و راء مکسوره مشدّده منسوب به «مخرم» می باشد و آن محلّه ای است در بغداد که برخی از فرزندان یزید بن المخرم به آنجا وارد شدند.

به کار کشت و زرع اشتغال داشت که شنید رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تشریف آورده اند، محضر مبارک حضرت رسید و عرض کرد: از سه موضوع پرسش می کنم که غیر از نبیّ و وصیّ نبیّ احدی بر جواب از آنها قادر نیست؟

الف: اوّلین علامت قیامت چیست؟

ب: اوّلین طعام اهل بهشت چیست؟

ج: چه چیز مولود را به طرف پدر یا مادر

کشانده و او را شبیه به این دو می کند؟

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: همین لحظه جبرئیل علیه السّلام مرا به آنها خبر داد.

عبد اللَّه بن سلام عرض کرد: آیا جبرئیل به شما خبر داد؟

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بلی.

عبد اللَّه بن سلام گفت: از میان فرشتگان جبرئیل دشمن یهود است.

راوی گفت: سپس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله این آیه را قرائت فرمود: قُلْ مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ (ای پیامبر به طائفه یهود که با جبرئیل اظهار دشمنی می کنند بگو هر کس با جبرئیل دشمن است با خدا دشمن می باشد زیرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب پاک تو رسانید).

پس از آن فرمودند: امّا اوّلین علامت قیامت: آتشی است که مردم از مشرق تا مغرب را جمع می کند.

و امّا اوّلین طعامی که اهل بهشت تناول می کنند:

عبارت است از قطعه ای که تعلّق به کبد ماهی دارد و آن گواراترین و خوشمزه ترین قسمت ماهی است.

و امّا جواب سؤال سوّم: هر گاه آب مرد زودتر از آب زن خارج شود مولود شبیه به مرد می گردد.

عبد اللَّه بن سلام که یهودی بود پس از شنیدن این جواب ها عرض کرد: شهادت می دهم که خدایی غیر از خداوند یگانه نیست و شهادت می دهم که تو فرستاده خدایی، یهود جماعتی دروغ پرداز هستند پیش از آن که راجع به من از ایشان سؤال کنید اگر آنها از اسلام من مطّلع شوند مرا مورد اتّهام قرار می دهند.

باری یهود خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمدند، حضرت فرمودند: عبد اللَّه بن سلام چگونه مردی است؟

عرض کردند: بهترین ما

و فرزند بهترين ما و آقاى ما و فرزند آقاى ما است.

حضرت فرمودند: اگر عبد اللَّه اسلام بياورد رأيتان در باره اش چيست؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۳۳۳

عرض كردند: پناه به خدا از اين معنا، پس عبد اللَّه ظاهر شد و گفت:

اشـهد ان لا اله الّا اللَّه و اشـهد انّ محمّدا رسول اللَّه صـلّى اللَّه عليه و آله (شـهادت مى دهم معبودى غير از حقّ تبارك و تعالى نبوده و شهادت مى دهم كه محمّد رسول خدا است).

يهوديان كه اين را شنيدند گفتند:

عبد اللَّه بن سلام بدترين ما و فرزند بدترين ما مى باشد، اين را گفته و از اطراف پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله پراكنده شدند.

عبد اللَّه عرض كرد: اى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از همين اتّفاق و واقعه مى ترسيدم.

حديث (۴) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوى رضى اللَّه عنه مى گويد: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از على بن الحسن از محمّد بن عبد اللَّه بن زراره، از على بن عبد اللَّه، از پدرش، از جدّش، از امير المؤمنين عليه السّلام، حضرت فرمودند:

نطفه مرد و زن در رحم جمع مى شونـد و هر كـدام كه بيشتر باشد مولود شبيه به صاحب آن مى گردد، بنا بر اين اگر نطفه زن بيشتر است فرزند شبيه به دايى و خاله شده و در صورتى كه نطفه مرد بيشتر باشد مولود به عمو و عمّه ها شباهت پيدا مى كند.

سپس حضرت فرمودند: نطفه به مدت چهل روز در رحم به حالت نطفه مى ماند، اگر بخواهند براى سرنوشت آن دعاء كرده و از خداى عزّ و جلّ مقدّراتش را خواهان باشند ظرف همين مدّت پيش از آن

که خلق و به مرحله دیگر وارد شود باید اقدام کنند، باری پس از قرار گرفتن نطفه در رحم حقّ تبارك و تعالی فرشته موکّل بر ارحام را فرستاده تا آن را گرفته و صعود داده و به نزد حقّ عزّ و جلّ ببرد، پس نطفه به مقداری که خداوند بخواهد در آنجا توقّف می کند، فرشته موکّل به درگاه الهی عرض می کند: خدایا این نطفه مذکر است یا مؤنّث؟

از مصدر جلال وحی می شود: آنچه را که بخواهد همان می شود، لذا فرشته خواسته آنها را می نویسد.

سپس عرضه می دارد: بار الها آیا شقیّ خواهد بود یا سعید؟

وحی می شود: آنچه را که دعاء کرده و برایش بخواهند همان می شود، لذا فرشته خواسته آنها را مکتوب می کند.

پس از آن عرضه می دارد: روزی او چه مقدار است و مرگش چه وقت می باشد؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۳۵

جواب به همان نحو داده می شود و فرشته آن جواب و تمام آنچه را که در دنیا بنا است به آن مولود برسد و نصیبش شود را بین دو دیده اش نوشته و سپس آن را به رحم باز می گرداند و به همین معنا اشاره است فرموده حقّ عزّ و جلّ که می فرماید:

هر رنج و مصیبتی که در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ) پیش از آن که شما را ایجاد کنیم و به دنیا آوریم ثبت است.

حدیث (۵) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می گوید: حمزه بن قاسم علوی، از علی بن الحسین بن الجنید بزّاز، از ابراهیم بن موسی الفراء، از محمّد بن ثور، از معمر، از یحیی بن ابی کثیر،

از عبد اللَّه بن مره، از ثوبان نقل کرده که وی گفت:

یهودی محضر نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله رسید و به حضرت عرض کرد: ای محمّد از شما پرسشی کرده، جوابم را بدهید.

ثوبان لگدی به او زد و به وی گفت: نگو محمّد بلکه بگو: رسول اللَّه.

یهودی گفت: او را نخوانم مگر با نامی که اهلش وی را با آن می خوانند.

باری یهودی عرضه داشت: حقّ عزّ و جلّ در قرآن فرموده:

روزی که زمین را به غیر این زمین مبدّل کنند و هم آسمان ها را دگرگون سازند.

بفرمایید در آن روز مردم کجا می باشند؟

حضرت فرمودند در زمینی ظلمانی غیر از زمین محشر.

عرض کرد: اوّلین طعامی را که اهل بهشت تناول می کنند چیست؟

حضرت فرمودند: جگر ماهی.

عرض کرد: به دنبال این طعام شرابشان چیست؟

حضرت فرمودند: آب سلسبیل.

عرض کرد: راست فرمودی، آیا نپرسم از شما موضوعی را که غیر از نبیّ احدی نمی داند؟

حضرت فرمودند: آن چیست؟

عرضه داشت: شبیه بودن فرزند به پدر و مادرش؟

حضرت فرمودند: آب مرد سفید و غلیظ بوده و آب زن زرد و رقیق می باشد، هر گاه آب مرد بر آب زن غلبه داشته باشد مولد به اذن خدای عزّ و جلّ از جنس ذکور بوده و شبیه به پدر می باشد و زمانی که آب زن بر آب مرد غلبه نماید به اذن خدای عزّ و جلّ از جنس اناث بوده و شبیه به مادر می باشد، سپس حضرت فرمودند: قسم

به آن کسی که جانم در دست او است جواب سؤال تو را در همین مجلس حقّ عزّ و جلّ به من خبر داد و من نیز به

تو منتقل نمودم.

حديث (۶) پدرم رضـی اللّه عنه می فرمايد: سـعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از ابن خالد برقی، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، از حضرت ابو جعفر ثانی عليه السّلام، حضرت فرمودند:

امير المؤمنين عليه السّلام تشـريف می آوردند و همراهشان حسن بن علی عليه السّلام در حالی كه تكيه به دست سـلمان داده بودند حركت می كردند، پس داخل مسـجد الحرام شده و نشستند، در اين وقتی مردی نيكو هيئت و خوش لباس جلو آمد و به امير المؤمنين عليه السّلام سـلام كرد، حضرت جوابش را دادند، آن مرد نشست و سپس عرض كرد: يا امير المؤمنين سه مسأله از شـما می پرسم اگر جواب آنها را داديد می دانم آنهايی كه بر شـما پيشـی گرفته و خلافت را گرفتند مرتكب خلاف شده و در ارتبـاط با آن محكوم بوده نه در دنيا امين هسـتند و نه در آخرت و امّا اگر جواب آنها را نداديـد معلوم می شود كه شـما با ايشان يكسان هستيد.

امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: هر چه می خواهی از من سؤال كن.

عرض كرد: بفرماييد:

الف: شخص وقتی می خوابد روحش كجا می رود؟

ب: چگونه است كه شخص گاهی متذكّر و زمانی نسيان و فراموش می كند؟

ج: چرا فرزند و مولود زمانی به عمو و عمّه ها و گاهی به دايی و خاله ها شبيه می شود؟

امير المؤمنين عليه السّلام رو كردند به فرزندشان حضـرت مجتبی عليه السّلام و فرمودند: ای ابا محمّد جوابش را بگو: حضرت امام حسن عليه السّلام فرمودند:

امّا اين كه پرسـيدی وقتی شخص می خوابد روحش كجا می رود، جوابش اين است كه: روح شخص به باد معلّق بوده و باد به هواء معلّق است تا زمانی

که صاحب روح به خاطر بیدار شدن بدنش حرکت کند در این هنگام حقّ عزّ و جلّ اذن می دهد که روح به صاحبش برگردد روح باد را جذب کرده و باد هوا را جذب می نماید در نتیجه روح در بدن و کالبد صاحبش ساکن و مستقر می گردد و وقتی حقّ تعالی اذن برگشتن روح به بدن را ندهد هوا باد را جذب کرده و باد روح را می گیرد و بدین ترتیب روح به بدن برنمی گردد تا زمانی که بعث و زنده شدن مردگان آغاز شود که در این هنگام به اذن پروردگار به بدن باز می گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۳۹

و امّا این که راجع به ذکر و نسیان پرسیدی، جوابش این است که: قلب و دل انسانی در ظرفی است و بر روی آن ظرف پرده ای است، حال اگر شخص صلوات کامل و درود و تهنیت وافی بر نبیّ اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرستاد و بدین ترتیب سبب قرب به مبدأ اعلی را فراهم نموده و نفسش را مستعد برای افاضه علوم بر آن و منوّر شدن به انوار تابناک حقائق گردانید پرده از روی ظرف دل کنار رفته و شخص متذکر تمام آنچه نسیان و فراموش کرده بود می گردد.

و امّا این که راجع به شباهت فرزند به اعمام و اخوال سؤال نمودی، جوابش این است که:

هر گاه شخص با قلبی ساکن و آرام و عروق و رگهای آرمیده و بدن غیر مضطرب با همسرش خلوت کرده و هم بستر شود و نطفه اش در درون رحم قرار گیرد البته فرزندی که متولّد خواهد شد شبیه پدر و مادرش می باشد

و اگر مرد با قلبی غیر آرام و عروق و رگهای غیر آرمیده و بدنی مضطرب با همسرش نزدیکی کند البته نطفه اش با اضطراب در رحم قرار می گیرد نتیجتا بر روی یکی از عروق واقع می شود حال اگر بر عرقی از عروق اعمام قرار گیرد فرزند به اعمام شباهت می رساند و اگر بر عرقی از عروق و اخوال بیفتد به اخوال شبیه می گردد.

مرد سائل پس از شنیدن این جوابها عرضه داشت:

شهادت می دهم معبودی غیر از خدای یگانه نبوده و به این معنا پیوسته و علی الدّوام شهادت می دهم و نیز شهادت می دهم که محمّد رسول و فرستاده خدای یگانه است و همیشه به این معنا شهادت خواهم داد و شهادت می دهم که شما وصیّ و جانشین رسول حقّ عزّ و جلّ و حجّت بعد از آن حضرت می باشی (وی در حالی شهادت اخیر را می داد که اشاره به امیر المؤمنین علیه السّلام می نمود) و همیشه و پیوسته به این معنا شهادت می دهم و نیز شهادت می دهم که شما وصیّ و حجّت قائم بعد از آن جناب می باشی (این فقره اخیر را در حالی می گفت که اشاره به حضرت امام حسن علیه السّلام می کرد) و سپس گفت:

شهادت می دهم که حسین علیه السّلام وصیّ پدرش بوده و بعد از تو حجّت قائم او می باشد.

و شهادت می دهم بر علی بن الحسین علیهما السّلام که به امر حسین قائم و امام بعد از او خواهد بود، و شهادت می دهم بر محمّد بن علی علیهما السّلام که به امر علی بن الحسین قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر جعفر بن محمّد علیهما السّلام که

به امر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۴۱

محمّد بن علی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر موسی بن جعفر علیهما السّلام که به امر جعفر بن محمّد قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر علی بن موسی علیهما السّلام که به امر موسی بن جعفر قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر محمّد بن علی علیهما السّلام که به امر محمّد علی بن موسی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر علی بن محمّد که به امر محمّد بن علی قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر حسن بن علی علیهما السّلام که به امر علی بن محمّد قائم و امام بعد از او خواهد بود و شهادت می دهم بر مردی از فرزندان حسین علیهما السّلام که نه کنیه و نه اسمش برده می شود مگر بعد از ظهور امرش که پس از آن عالم را از عدل و دادگستری پر می کند بعد از آن که از ستم و ظلم پر شده باشد و سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند نیز شامل حالت هست و باشد.

سپس از جا برخاست و رفت، امیر المؤمنین علیه السّلام بر فرزندشان امام حسن علیه السّلام فرمودند: ابا محمّد تعقیبش کن و ببین کجا می رود، امام حسن علیه السّلام از مجلس خارج شد و فرمود:

این شخص پایش را که از مسجد بیرون نهاد ندانستم به کدام نقطه از زمین خدای عزّ و جلّ رفت، پس به مسجد برگشته

و به نزد امیر المؤمنین رفته و واقعه را به ایشان عرضه داشتم، حضرت فرمودند: ای ابا محمّد او را شناختی؟

عرض کردم: خدا و رسول و امیر المؤمنین علیه السّلام بهتر می دانند.

حضرت فرمودند: او خضر علیه السّلام بود.

باب هشتاد و ششم سرّ این که در بسیاری از مردم عقل یکی می باشد

حدیث (۱) احمد بن محمّد بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می فرماید: ابو عبد اللَّه محمّد بن ابراهیم بن اسباط از احمد بن محمّد بن زیاد قطان از ابو الطّیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه از عیسی بن جعفر بن محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن عمر بن علی بن ابی طالب از آباء گرامش از عمر بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند:

از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله سؤال شد: خداوند جلّ جلاله عقل را از چه آفرید؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۴۳

حضرت فرمودند: خدای عزّ و جلّ فرشته ای آفرید که به تعداد خلائق آفریده شده و آنان که بعدا ایجاد می شوند در او سری بوده و هر سری صورتی دارد و هر کدام از آن سرها به فردی از افراد انسان تعلّق داشته و اسم آن شخص بر سر نوشته شده است و بر هر یک از صورت ها پرده ای افتاده که تا آن شخص متولّد نشده و اگر از جنس ذکور است به حدّ رجال و در صورتی که از جنس اناث است به حدّ زنان نرسد پرده از روی صورت کنار نمی رود ولی پس از بلوغ و رسیدن مولود به حدّ رجال و زنان البته پرده کنار خواهد

رفت آنگاه در قلب و دل آن انسان نوری واقع شده که به واسطه آن واجب و مستحب و زشت و زیبا و نیکو و پست را درک می نماید و باید توجّه داشت که حکم عقل در قلب و دل انسان همچون حکم چراغ است که در وسط خانه افروخته باشند.

باب هشتاد و هفتم اسرار آفرینش اعضاء و جوارح در انسان

حدیث (۱) ابو العبّاس طالقانی رضی اللَّه عنه با اسنادش نقل نموده که حضرت امام صادق علیه السّلام روزی به مجلس منصور وارد شدند و در آنجا مردی از اهل هند بود که کتابهای طبّی را می خواند، حضرت به خاطر خواندن وی سکوت کرده و چیزی نفرمودند، خواندن هندی که تمام شد به امام علیه السّلام عرض کرد:

ای ابو عبد اللَّه از آنچه با من هست طالب چیزی هستی (یعنی می خواهی از علم طب به شما تعلیم کنم)؟

حضرت فرمودند: خیر، زیرا با من چیزی هست بهتر از آنچه با تو می باشد.

عرضه داشت: آن چه می باشد؟

حضرت فرمودند: طبیعت حار و گرم را با مأکولات و مشروبات بارد و سرد و بالعکس طبیعت سرد را با حار و گرم مداوا نموده، و نیز مزاج های مرطوبی را با مأکولات و مشروبات خشک و بالعکس امزجه خشک را با ادویه رطوبی معالجه کرده و در عین حال شفا را از خدای عزّ و جلّ خواستار بوده و فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را به کار گرفته که فرمودند:

معده مرکز و جایگاه بیماری است و پرهیز و مراقبت دارو محسوب می شود.

و بدن را با آنچه عادت کرده مراعات و مراقبت می کنم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۴۵

هندی گفت: طبّ فقط همین است و چیز

دیگری نیست.

امام علیه السّلام فرمودند: آیا می پنداری این دستورات را از کتب طبّی برداشته و استفاده کرده ام؟

مرد هندی عرض کرد: بلی.

امام علیه السّلام فرمودند: این طور نیست به خدا سوگند این دستورات را فقط از خداوند سبحان گرفته ام.

سپس حضرت به وی فرمودند: من به علم طبّ آگاه تر هستم یا تو؟

هندی عرضه داشت: من.

امام علیه السّلام فرمودند: سؤالی از تو می کنم.

هندی عرض کرد: بپرسید.

امام علیه السّلام فرمودند: چرا در سر چند استخوان بوده و با هم پیوند خورده اند و علّتش چیست که سر از یک استخوان تشکیل نشده است؟

هندی عرضه داشت: نمی دانم.

امام علیه السّلام فرمودند:

برای چه مو بالای سر قرار داده شده است؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا پیشانی از مو خالی است؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه ابروها بالای چشمان می باشند؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا هیئت چشم ها همچون بادام و به شکل آن می باشد؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه بینی بین دو چشم واقع شده؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه منفذ بینی در قسمت پائین قرار داده شده؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه لب و شارب (سبیل) بالای دهان قرار داده شده؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه دندان های جلو تیز و دندان های عقب (دندان آسیا)

عریض و پهن و دندان نیش دراز می باشد؟ هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه مردان ریش دارند؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه در کف دست ها موی نیست؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای چه ناخن و موی روح ندارد؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا قلب به شکل دانه صنوبر «۱» می باشد؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا

ریه و شش دو قطعه بوده و حرکتش سیری نبوده بلکه در جای خودش می باشد؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا کبد و جگر منحنی شکل است؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا کلیه به شکل دانه لوبیا است؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا در وقت حرکت مفصل زانو به طرف عقب می رود؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: چرا وسط قدم پا به زمین نرسید و جلو و قسمت مؤخّرش تنها روی زمین گذارده می شود؟

هندی عرض کرد: نمی دانم.

حضرت فرمودند: من جواب این سؤالات را می دانم.

هندی عرض کرد: جواب ها را بیان فرمایید.

حضرت فرمودند: این که سر از یک استخوان درست نشده بلکه از چند تکه استخوان که به هم پیوند شده اند تشکیل یافته جهتش آن است که چون سر مجوّف و تو خالی است لذا اگر از استخوان یک تکّه درست می شد شکستن و شکافته شدن

---

(۱)- کلمه صنوبر به فتح صاد و نون و باء کاج را گویند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۴۹

به مراتب سهل تر و زودتر صورت می گرفت تا حالا که از چند تکه تشکیل شده است.

و امّا این که مو بالای سر قرار داده شده جهتش آن است که روغن وقتی به مو می رسد به وسیله آن به مغز خواهد رسید و چون موها تو خالی و مجوّف می باشند از سر آنها بخار داخل مغز خارج می شوند و نیز حرارت و سرمایی که بر مغز وارد می شوند به وسیله همین موها بیرون می روند.

و امّا جهت خالی بودن پیشانی از مو آن است که نور از طریق آن به چشم ها می رسـد و لازمه آن این است که مصب نور مو نداشته باشد.

و حقّ تبارك و تعالی

در پیشانی خطوط و شیارها را به خاطر این قرار داد که عرق های سرازیر از طرف سر به جانب چشم را حبس نموده و به مقداری که انسان آنها را از خود دور می کند مهارشان نمایند همچون نهرهای روی زمین که آبها را حبس و نگاهداری می کنند.

و ابروها را به خاطر آن بالای چشم ها آفرید تا از ورود نور زائد بر مقدار حاجت بر چشم جلوگیری نمایند و شاهد این گفتار آن است که وقتی نور زائدی به چشم ها متوجّه شده و موجب ایذاء و آزار می گردد انسان دست خود را بالای دو چشم به حالت سایبان قرار داده تا فقط از مقدار مورد حاجت و کفایت آن بهره ببرد.

و بینی را به خاطر آن بین دو چشم قرار داد تا نور به واسطه آن به دو قسمت مساوی تقسیم شده و هر کدام به نحو تساوی به چشم ها وارد شوند.

و چشم را به این جهت به شکل بادام آفرید تا میلی که حامل دواء و دارو است در آن جریان و حرکت پیدا کند و بیماری از آن خارج گردد چه آن که اگر به شکل مربّع یا دائره می بود هرگز میل در آن جریان پیدا نمی کرد و دارو به چشم نمی رسید در نتیجه بیماری از آن خارج نمی شد.

و منفذ بینی را به خاطر آن در قسمت پائین قرار داد تا بیماری های سرازیر از مغز در آن جریان پیدا نموده و به سهولت خارج شده و از طرفی بوها در آن متصاعد شده و به مشام برسند در حالی که اگر منفذ بینی در بالا بود نه بیماری ناشی از مغز خارج می گشت و

نه بوها به مشام می رسیدند.

و شارب (سبیل) و لب را بالای دهان به خاطر این جهت آفرید تا ارجاس و آلودگی هایی که از مغز سرازیر شده و از منافذ بینی خارج می گردند وارد دهان نشده تا مزه و طعم غذا و شراب را بر انسان دگرگون نمایند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۵۱

و برای مردان ریش گذارد تا به واسطه اش مرد از زن ممتاز شده و برای این منظور نیازی به نظر کردن به عورت نباشد.

و دندان های جلو را به خاطر آن تیز قرار داد که به واسطه آن شخص بتواند گاز بگیرد چنانچه پهن بودن دندان های عقب به این جهت است که شخص بتواند با آنها اشیاء را خرد و نرم کرده و غذا را نیک بجود و دراز بودن دندان نیش علّتش آن است که این دندان از سائر دندان ها قوی تر و ثابت تر بوده لا جرم اتّصال و اعتماد آنها بر این دندان موجب حفاظت و استحکام آنها بوده نظیر استوانه و تیر که در ساختمان ها کار گذاشته تا موجب محفوظ ماند آجرها و خشت ها گردد.

و دو کف دست را از مو خالی قرار داد زیرا لمس کردن اشیاء با آنها صورت می گیرد لذا اگر در آنها مو روییده باشد انسان نمی تواند نرمی و زبری اشیاء را با لمس کردن درک کند.

و مو و ناخن را از روح و داشتن حیات خالی قرار داد زیرا درازی و بلندی آنها در انسان چرکی و آلودگی به حساب آمده و موجب قبح منظر می شود چنانچه کوتاهی آنها حسن و جمال محسوب می گردد از این رو انسان ملزم است آنها را کوتاه کرده و

از بلندشـدنشان جلوگیری کنـد حـال اگر در آنهـا روح و حیات باشـد کوتاه کردنشان موجب درد و الم خواهـد بود از این رو خداوند منّان آنها را فاقد روح و حیات قرار داده.

و امّا این که چرا قلب به شـکل دانه صنوبر یعنی کاج می باشد، سرّ آن این است که قلب وارونه قرار گرفته و حقّ عزّ و جلّ سر آن را باریک نموده تا در ریه و شـش داخل گشته و به خنکی ریه آن نیز خنک شده و بدین ترتیب مغز از سوخته شدن در اثر حرارت و گرمی قلب مصون می ماند.

و شش را دو قطعه نمود تا با حرکت آن برودت و خنکی به تمام منافذ و مساقطش برسد.

و کبـد را منحنی آفریـد به خاطر آن که تمامش بر روی معـده قرار گرفته و آن را سـنگین نموده و فشار به آن دهد تا در نتیجه آنچه از بخار در معده هست بیرون رود.

و کلیه را به این خاطر به شـکل دانه لوبیا آفرید که منی نقطه به نقطه از روی آن ردّ می شود لذا اگر به شـکل مربع یا دائره می بود نقطه اوّل، نقطه دوّم را حبس می کرد و منی جریـان پیـدا نمی نمود در نـتیجه خروج و حرکتش موجب التـذاذ انسـان نمی گشت چه آن که منی از ستون فقرات پشت فرو ریخته و به طرف کلیه حرکت می کند و نحوه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۵۳

حرکتش همچـون حرکت کرم بوده که هر گـاه قسـمت مقـدّم بـدنش قبض و جمع شود مؤخرش منبسـط و بـاز می گردد و به عکس اگر قسمت اخیر بدنش قبض و جمع گردد مقدّم آن منبسط

و باز می شود منی نیز از طرف ستون فقرات به جانب کلیه پرتاب شده و اوّلا و ثانیا جریان پیدا می کند یعنی ابتداء قسمت مقدم رشته منی منبسط شده و به طرف جلو کشیده می شود بعد قسمت مؤخر این رشته منبسط می گردد نظیر گلوله ای که از کمان پرتاب شده و مسافتی را طی می کند.

و اما این که در وقت حرکت مفصل زانو به عقب داده می شود جهتش آن است که انسان در وقت حرکت و راه رفتن قسمت بالای بدنش به طرف جلو میل پیدا می کند لا جرم لازم است قسمت پائین بدن که مفصل زانو باشد به طرف عقب مایل شود تا بدین ترتیب تعادل در حرکت پیدا گردد، پر واضح است اگر مفصل زانو نیز به طرف جلو میل پیدا کند به طور حتم انسان در موقع راه رفتن به زمین خورده و می افتد.

و امّا این که قدم های پا را چرا این طور قرار داد که جلو و پاشنه اش روی زمین واقع شده و قسمت وسط آن از زمین بالا می ایستد؟ جهتش این است که اگر تمام اجزاء قدم و همه کف پا روی زمین واقع شود مانند سنگ آسیا سنگین شده به طوری که حمل و نقلش بدون وسیله امکان ندارد و چون سنگ آسیا بر سر گردی خود قرار گیرد کودك نیز آن را به سهولت حرکت می دهد و اگر به رو بر زمین افتاد مرد بزرگ به سختی آن را جابجا کرده و حرکتش می دهد.

هندی عرضه داشت: این علم را از کجا تحصیل نموده اید؟

حضرت فرمودند: از پدرانم علیهم السّلام و ایشان از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اخذ

کرده و آن حضرت از جبرئیل علیه السّلام و جبرئیل از پروردگار عالمیان جلّ جلاله که تمام اجساد و ارواح را خلق کرده اخذ نموده است.

هندی عرضه داشت: راست فرمودید و من شهادت می دهم که معبودی غیر از معبود یگانه وجود نداشته و نیز شهادت می دهم که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله رسول خدا و بنده او بوده و تو داناترین اهل زمان خود می باشی.

باب هشتاد و هشتم سرّ این که مبغوض ترین موجودات نزد خدا شخص احمق می باشد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۵۵

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از کسی که ذکرش نموده از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ موجودی را مبغوض تر از احمق نیافریده زیرا محبوب ترین اشیاء که عقل باشد را از او گرفته است.

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه می فرماید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن فضّال از حسن بن جهم «۱» نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود:

دوست هر کس عقلش بوده و دشمنش جهلش می باشد.

باب هشتاد و نهم سرّ این که موی در کف دست نبوده ولی در پشت دست می روید

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمّد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:

سبب چیست که در کف دست مو نمی روید ولی پشت دست مو دارد؟

حضرت فرمودند: دو سبب دارد: «۲» الف: مردم می دانند زمینی که زیر پا لگدمال شده و زیاد بر آن راه می روند در آن چیزی نمی روید «۳» ب: کف دست از اعضایی است که زیاد با اشیاء ملاقات می کند از این رو حقّ تعالی آن را این طور قرار داده که مو بر آن نروید تا نرمی و خشونت اشیاء درک شود و بدین ترتیب مانعی از حسّ کردن کیفیّات اجسام در

بين نباشد و اساسا بقاء مخلوقات بر همين بوده و هست.

---

(۱)- حسن بن جهم بن بكير بن اعين ابو محمّد شيبانى ثقه است و از حضرت امام موسى الكاظم و ثامن الحجّ عليهما السّلام روايت كرده است.

(۲)- دو سببى كه ذكر شده، علّت و سبب براى خالى بودن كف دست از مو است نه روييدن آن در پشت دست.

(۳)- كنايه است از اين كه كف دست نيز مانند زمينى است كه در اثر اصطكاك زياد با اشياء در آن چيزى نمى رويد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۳۵۷

باب نودم سرّ معمول شدن تحيّت بين مردم به عبارت السّلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته

حديث (۱) ابو عبد اللّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازى مى گويد: ابو على محمّد بن محمّد بن حارث بن سفيان حافظ سمرقندى از صالح بن سعيد ترمذى از عبد المنعم بن ادريس، از پدرش، از وهب يمانى نقل كرده كه وى گفت: هنگامى كه خداوند عزّ و جلّ تمام فرشتگان را به سجده نمودن به حضرت آدم عليه السّلام وادار نمود و ابليس از آن سر تافت و سجده نكرد پروردگار به ابليس فرمود از صف فرشتگان خارج شو كه تو رانده شده هستى و لعنت من تا روز قيامت بر تو باشد سپس به جناب آدم عليه السّلام فرمود:

اى آدم به سوى اين فوج از فرشتگان برو و بگو:

السّلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته، پس آدم عليه السّلام بر ايشان سلام نمود.

فرشتگان جواب داده و گفتند: و عليك السّلام و رحمه اللّه و بركاته.

و وقتى آدم عليه السّلام به نزد پروردگار بازگشت حقّ تبارك و تعالى به وى فرمود:

اين سلام تو و فرزندانت بوده كه تا روز قيامت بين ايشان بايد

با همین عبارت معمول باشد.

باب نود و یکم سرّ تیز و کند بودن فهم

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

با شخصی مقداری سخن می گویم، پس وی تمام را درک نموده و می فهمد و با بعضی دیگر تکلّم نموده و شطری از کلام را ایراد می نمایم، وی کاملا سخنانم را ضبط نموده و عینا آنها را به خودم برمی گرداند و با بعضی دیگر وقتی صحبت می کنم می گوید: دوباره سخنت را تکرار کن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۵۹

حضرت فرمودند: ای اسحاق علّت آن را می دانی؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: کسی که با او سخن گفتی و سخنانت را فهمید ولی نتوانست آنها را برایت عینا بازگو کند، او کسی است که نطفه اش با عقلش عجین و ممزوج شده و شخصی که سخنانت را با بار اوّل فهمیده و عینا آنها را به خودت برمی گرداند، وی کسی است که عقلش در شکم مادر با او ترکیب گشته و امّا کسی که با بار اوّل سخنانت را درک نکرده و گفته است دوباره تکرار نما او کسی است که پس از بزرگ شدن عقلش با او ترکیب یافته است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از برخی اصحابش از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ستون انسان عقل او است و زیرکی و فهم و حفظ و دانش از عقل ناشی می شوند، و هر گاه عقل انسان با

نور تأیید گردد البته وی حافظ، زیرک و تیز و با ادراک می شود و با عقل تمام نقائصش تکمیل شده و همین عقل راهنما و روشن کننده چشم و کلید همه امور می باشد.

باب نود و دوّم سرّ حسن و سوء خلق

حدیث (۱) علی بن حاتم می گوید: ابو عبد اللَّه بن ثابت از عبد اللَّه بن احمد، از قاسم بن عروه، از برید بن معاویه عجلی، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ فرشته و حوریّه ای از بهشت به نزد حضرت آدم علیه السّلام فرستاد و آن حضرت حوریّه را به تزویج یکی از دو پسرانش درآورده و دیگری را با جنّ تزویج نمود و از هر دو مولودی به دنیا آمد پس کسانی که دارای جمال و حسن خلق هستند از نسل آن حوریّه بوده و آنان که مبتلا به سوء خلق هستند از اولاد جنّ می باشند و انکار نمودند که آدم علیه السّلام دخترانش را به تزویج پسرانش درآورده باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۶۱

باب نود و سوّم سرّ این که جایز نیست شخص در حقّ فرزندش بگوید وی به من و پدرانم شباهت ندارد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: احمد بن ادریس، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از جعفر بن بشیر، از مردی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند.

هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد انسانی را بیافریند صورت تمام انسان های بین این مخلوق و بین پدرشان حضرت آدم علیه السّلام را جمع می کند و سپس او را به صورت یکی از آنها ایجاد می نماید لذا احدی حقّ ندارد به فرزندش بگوید:

این نه به من و نه به آباء و پدرانم شباهت دارد.

باب نود و چهارم سرّ این که پدران از ناحیه فرزندان چیزی را می یابند که فرزندان از طرف پدران آن را نمی یابند

حدیث (۱) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللَّه علیه می گوید: حسین بن محمّد بن عامر، از عمویش عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل می کند که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما را چه می شود که از ناحیه فرزندانمان چیزی را می یابیم که آنها از طرف ما آن را نمی یابند؟

حضرت فرمودند: زیرا ایشان جزئی از شما بوده ولی شما جزء آنها نیستید.

باب نود و پنجم سرّ و سبب پیری و آغاز آن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعید بن عبد اللَّه از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

قبلا مردم پیری را به خود نمی دیدند و اوّلین کسی که آن را مشاهده نمود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۶۳

حضرت ابراهیم علیه السّلام بود که در محاسنش موی سفید دید، به درگاه خدا عرض کرد: پروردگارا این چیست؟

حقّ عزّ و جلّ فرمود: این وقار و سنگینی است.

عرض کرد: پروردگارا، به وقار و سنگینی من بیفزا.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن گفت: محمّد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن عمّار، از نعیم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السّلام صبح نمود و در محاسنش یک تار موی سفید دید، فرمود حمد خدای را که مرا به این سن رساند و یک چشم به هم زدن او را عصیان و سرپیچی نکردم.

حدیث (۳) علی بن حاتم می گوید: جعفر بن محمّد از یزید بن هارون، از عثمان، از جعفر بن ریّان، از

حسن بن حسین، از خالد بن اسماعیل بن ایّوب مخزومی، از جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت از ابو الطّفیل شنیدند که وی گفت: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

در زمانهای پیشین چنین بود که شخص با این که به سن پیری می رسید موی سفید در او نبود و با این هیئت از دنیا می رفت و بسا بود که انسان به مجلسی داخل می شد که در آن پدر و فرزندانش بودند ولی از یک دیگر ممتاز و مشخص نبودند لذا آن کس که وارد شده بود می پرسید: کدام یک از شما پدر هستید؟

زمان حضرت ابراهیم علیه السّلام که فرا رسید وی به درگاه الهی عرضه داشت:

خداوندا موی مرا سفید گردان تا با آن شناخته شوم: پس پیر گردید و موی سر و محاسنش سفید گشت.

باب نود و ششم سرّ پیدایش طبایع و شهوات و محبت ها در مخلوقات و انسان ها

اشاره

حدیث (۱) محمّد بن الحسن می گوید محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۶۵

از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: هفت هزار سال بعد از ایجاد جنّ و نسناس «۱» در روی زمین حقّ تبارک و تعالی اراده نمود که با قدرت بیکرانش خلائق و انسان ها را بیافریند.

سپس حضرت فرمودند: و چون شأن و اراده حقّ تعالی تعلّق گرفت که جناب آدم علیه السّلام را به منظور تدبیر و تقدیر در آسمان ها و زمین که خواسته اش بود بیافریند و خودش از اراده و آنچه متعلّق به آن بود آگاه و عالم بود لا جرم پرده

و حجاب را از طبقات آسمان ها کنار زد، سپس به فرشتگان فرمود: به اهل زمین و مخلوقاتم اعم از جنّ و نسناس بنگرید.

وقتی ایشان به اهل زمین نگریسته و معاصی و خونریزی ها و فسادشان در زمین را مشاهده کردند این معنا بر ایشان گران آمده و سخت برآشفتند و بر اهل زمین تأسّف خوردند و چنان حالت غضب بر ایشان عارض گشت که دیگر مالك آن نبوده و اختیار از آنها سلب گردید لذا به درگاه الهی نالیده و عرضه داشتند:

پروردگارا تو صاحب عزّت و قدرت بوده، جبّار و غالب بر هر چیزی بوده و عظیم الشأن می باشی و اینها مخلوقات ضعیف و ذلیل تو هستند که در زمین بوده و تمام تصرّفات و حرکاتشان در قبضه قدرت تو بوده، با روزی تو زندگانی کرده و با عافیت و سلامتی که تو به ایشان داده ای از نعمت هایت بهره مند می شوند ایشان با این گناهان بزرگ و ارتکاب مخالفت ها معصیت و نافرمانی تو را می نمایند پس چرا از این عصیان متأسف نشده و غضبناك و خشمگین نگشته و انتقام خود را از ایشان نمی گیری و آنچه از ایشان شنیده و می بینی بر تو گران و سخت نمی آید در حالی که بر ما بسیار بزرگ و عظیم جلوه می کند.

وقتی حقّ عزّ و جلّ این سخنان را از فرشتگان شنید فرمود:

من در زمین خلیفه خود را بر ایشان حجّت قرار داده ام.

فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا تو پاك و منزّه هستی، امّا کسی را در زمین حجّت قرار می دهی که فساد کرده و خونریزی می نماید!! در حالی که ما تو را تسبیح

---

(۱)- در غیاث اللّغه از حیات الحیوان نقل کرده که

نسناس نوعی از حیوان است که به صورت نصف آدمی بوده و دارای یک گوش و یک دست و یک پای می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۶۷

و تقدیس می نماییم پس چرا از ما خلیفه معیّن ننمودی؟ باز در ادامه سخنانشان عرضه داشتند: حجّت را از ما قرار بده که نه در زمین فساد نموده و نه خونریزی می کنیم.

حقّ جلّ جلاله فرمود: ای فرشتگان من، آنچه من می دانم شما نمی دانید، می خواهم با قدرتم مخلوقی بیافرینم که فرزندانش انبیاء و فرستادگانم به سوی خلق بوده و جملگی بندگان صالح و پیشوایان مردم باشند.

ایشان را در زمین خلیفه و جانشین های خودم نمودم، وظیفه آنها این است که بندگانم را از معاصی باز داشته و از عذابم ترسانده و به اطاعتم راهنمایی کنند، بندگان به واسطه ایشان طریق مرا می پیمایند، ایشان حجّت من بوده که برای نیکان عذر و برای بدان بیم و تهدید می باشند طائفه نسناس را از زمین بیرون نموده و آن را از ایشان پاک خواهم گردانید و نیز سرکشان از جنّ را از میان مخلوقات و مردمان و نیکان بیرون برده و در فضاء و نقاط دوردست زمین ساکنشان نموده به طوری که مجاور و با مخلوقاتم نباشند، بین جنّ و مخلوقاتم حجاب قرار داده تا مخلوقاتم آنها را رؤیت نکرده و با ایشان انس نگرفته و آمیزش ننموده و همنشینی نکنند حال مخلوقاتی که عصیان مرا نمایند ایشان را در منازل سرپیچان مسکن داده و در جای ایشان واردشان نموده و هیچ باکی از آن ندارم.

فرشتگان عرضه داشتند:

پروردگارا آنچه خواهی بجا آور غیر از آنچه به ما یاد داده ای چیز دیگری

را ما ندانسته و تو علیم و حکیم هستی.

خداونـد عزّ و جلّ به فرشـتگان فرمود: من از گل و لای سالخورده و سـیاه و بـد بوی تغییر یافته شده انسانی را آفریده و پس از آن که آن را آراسته و از روح خویش در آن دمیدم همه بر او سجده کنید.

البتّه این فرمـان و امر حقّ تعـالی به ملائکه مبتنی بر لزوم سـجده به جناب آدم علیه السّـلام زمانی صادر شـد که آدم هنوز خلق نشده بود و امر مزبور احتجاج و اقامه برهانی بود از ناحیه باری تعالی بر فرشتگان سپس امام علیه السّلام فرمودند:

حقّ تعـالی مشتی از آب شـیرین فرات را برداشت و آن را به صـدا آورد سـپس آب منجمـد شـد، بعـد حقّ تعالی خطاب به آن نمود و فرمود:

از تو انبیـاء و رسولاـن و بنـدگان نیکوکـار و پیشوایـانی که دیگران را به بهشت دعوت نموده و تـابعین آنهـا تـا روز قیـامت را آفریده و باکی از آن ندارم چه آن که من از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۶۹

فعلی که انجام می دهم مورد سؤال واقع نشده بلکه خلائق مسئول می باشند.

و نیز مشتی از آب شور و تلخ را برداشت و آن را به صدا آورد، سـپس آب منجمد گردید بعد حقّ تعالی به آن فرمود: جبّارین و فراعنه و طاغیـان و اعـوان شـیاطین و کسـانی که دیگران را به دوزخ دعوت می کننـد تـا روز قیـامت و اتباعشـان را از تو می آفرینم و باکی ندارم زیرا از فعلی که انجام می دهم مورد سؤال واقع نشده و این مخلوقات هستند که مسئول می باشند.

امام علیه السّلام فرمودند:

البتّه حقّ عزّ و جلّ

در خطاب با آب شور و تلخ که اصحاب شمال را از آن آفرید بداء «۱» را شرط فرمود ولی در خطاب با آب شیرین که منشأ آفریدن اصحاب یمین است این شرط را نیاورد.

سپس دو آب شیرین و شور را با هم ممزوج نمود و بعد آن را به صدا آورد و به دنبالش آب ممزوج را جلو عرش ریخت و این دو آب حاصل طعام و شرابی است که اصل آن طعام و شراب از گل انتزاع شده است، سپس خداوند متعال به فرشتگان چهارگانه یعنی: شمال، دبور، صبا و جنوب «۲» فرمان داد که بر سلاله طین (یعنی همان حاصل طعام و شراب مزبور) تاخته و آن را گوارا و بعد پرورشش داده و سپس سخت و محکمش نموده و به دنبالش قطعه، قطعه و تکّه، تکّه اش کرده و در آن قطعات و تکّه ها طبایع چهارگانه «۳» یعنی: باد، تلخی، خون و بلغم «۴» را جاری کنند.

امام علیه السّلام فرمودند: فرشتگان بر آن سلاله طین جولان نموده و تاخت آورده و طبایع چهارگانه مزبور را در آنها جاری ساختند.

سپس حضرت فرمودند: باد از میان طبایع چهارگانه از طرف فرشته شمال در بدن جاری شد و بلغم از ناحیه صبا، و تلخی (مرّه) از جانب دبور و خون از ناحیه جنوب در بدن و هیکل انسانی جاری گردیدند و بدین ترتیب روح مستقل و بدن کامل گردید.

سپس حضرت فرمودند: از ناحیه باد، حبّ حیات و طول آرزو و حرص و از

---

(۱)- شرح بداء و ذکر روایاتی که در آن وارد شده از حوصله این کتاب خارج بوده و باید در مباحث کلامی مورد

بحث قرار گیرد.

(۲)- ظاهرا این اسامی چهارگانه نام چهار فرشته است نه آن که فرشتگان چهارگانه موکّل این چهار جانب باشند.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۳۶۹

(۳)- شاید مراد از طبایع چهارگانه همان اخلاط اربعه باشد که حضرات اطباء می فرمایند.

(۴)- اخلاط اربعه که در لسان اطباء جاری است عبارتند از: خون، بلغم، صفراء و سوداء.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۷۱

جانب بلغم حبّ طعام و شراب و لمس اشیاء نرم و دوست داشتن رفاقت و از طرف تلخی (صفراء) غضب و سفاهت و شیطنت و ستمگری و طغیان و شتاب زدگی و از ناحیه خون حبّ زنان و لذّات و مرتکب شدن محارم و تبعیّت از شهوات برای این روح و بدن لازم گردید.

عمرو می گوید: جابر گفت: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: این روایت را ما در کتابی از کتابهای امیر المؤمنین علی علیه السّلام یافتیم.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن ابی عبد اللّه، از جمعی، از ابو طاهر بن حمزه از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

طبایع چهار تا است:

یکی از آنها بلغم است و آن دشمنی است ستیزگر «۱» و دیگری خون است که آن بنده می باشد و بسا بنده آقای خود را می کشد و سوّم باد «۲» است و آن فرشته ای است که ملاطفت می نماید و چهارم تلخی و صفراء است، آه، آه آن زمین است که

هر گاه بلرزد آنچه روى آن است به لرزه مى آيد.

حديث (۳) محمّد بن الحسن رحمه اللّه عليه مى گويد: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عيسى، از احمد بن محمّد بن ابى نصر بزنطى، از ابو جميله، از كسى كه نامش را برده، از حضرت ابو جعفر عليه السّلام نقل كرده كه حضرت فرمودند: غلظت از برخى اخلاط ناشى از كبد همچون خون و صفراء بوده و حياء و شرم در سوداء است و مسكن و جايگاه عقل قلب و نفس انسانى مى باشد.

حديث (۴) محمّد بن موسى بن متوكّل مى گويد: عبد اللّه بن جعفر حميرى از محمّد بن حسين، از حسن بن محبوب، از برخى اصحاب حديث را مرفوعا نقل كرده و گفته است: هنگامى كه حقّ عزّ و جلّ طينت آدم عليه السّلام را آفريد به بادهاى چهارگانه «۳» امر

---

(۱)- كنايه است از اين كه به كندى علاج شده و به آسانى دفع نمى شود.

(۲)- ممكن است مراد از آن صفراء باشد چنانچه به احتمال قوى مقصود از آن سوداء است و در اخبار كثيرا به معناى دوّم آمده.

(۳)- بادهاى چهارگانه عبارتند از: باد شمال كه از سمت قطب شمال مى ورزد، باد جنوب كه از سمت قطب جنوب مى وزد، باد صبا كه از سمت مشرق وزيده و باد دبور كه از جانب مغرب مى وزد.

فرمود كه بر آن طينت و گل بوزند، پس بادها بر آن وزيدند و از هر بادى طبيعت آن در طينت اخذ و منظور گرديد حديث (۵) على بن احمد رحمه اللّه عليه مى گويد: محمّد بن ابى عبد اللّه كوفى از موسى

بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید «۱» از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی «۲» نقل کرده که وی گفت حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:

انسان به واسطه گرمای آتش می خورد و می آشامد و با روشنایی نور می بیند و تعقّل می کند و با حرکت باد می شنود و می بوید و با سردی آب مزه طعام و شراب را می یابد و با روح و جان حرکت می نماید، اگر گرما در معده نبود طعام و شراب هضم نمی شدند یا فرمودند: اگر گرما در معده نبود طعام و شراب به درون راه نمی یافتند و اگر باد نمی بود آتش و گرمای معده زبانه نمی کشید و برافروخته نمی شد و فضولات از شکم خارج نمی شدند و اگر روح نمی بود انسان نه حرکت داشت و نه می آمد و نه می رفت و اگر سرما و خنکی آب نمی بود گرمای معده او را می سوزاند و اگر روشنایی نور نمی بود نه می دید و نه تعقّل می کرد، پس گل مادّه انسان است که قبول صورت می کند و استخوان در جسد انسان همچون درخت در زمین بوده و خون در آن به منزله آب در زمین می باشد و بدیهی است که زمین بدون آب قوام و بقایی ندارد از این رو جسد انسان نیز بدون خون قائم نمی باشد.

و مغز چربی و کف خون می باشد.

سپس حضرت فرمودند:

انسان از دو نشئه دنیا و آخرت آفریده شده «۳» پس وقتی حقّ تعالی بین این دو جمع نمود قهرا روح سماوی او به جسد ارضیش تعلّق گرفته و داخل آن می گردد و وقتی بین این دو تفرقه و جدایی انداخت این تفرقه همان مرگ می باشد در این هنگام نشئه اخروی او

که روح باشد به آسمان بر می گردد، پس به اعتبار تعلّق روح به بدن می توان گفت حیاتش در زمین بوده و به لحاظ عروج روح به آسمان صحیح است

---

(۱)- حسین بن یزید نوفلی نخعی، وی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه شاعر و ادیب بود و در ری سکونت داشت و در همان جا از دنیا رفت.

برخی از قمیین گفته اند که وی در اواخر عمر غالی شد ولی این خبر به اثبات نرسیده.

(۲)- اسماعیل بن ابی زیاد سکونی شعیری، وی عامّی مذهب است.

(۳)- مقصود از «نشئه دنیا»، بدن و از «نشئه آخرت» روح می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۷۵

گفته شود مرگش در آسمان می باشد و شرح و توضیح این آن است که حقّ تبارك و تعالی بین ارواح و جسد جدایی می اندازد و پس از این جدایی روح یعنی نور حیاتی انسان به قدرت اولی یعنی به عالم ارواح که شایسته ترین مخلوقات باری تعالی است برگشته و جسد و کالبد را در این عالم ماده که دنیا باشد بجا می گذارد چه آن که بدن از همین نشئه و از سنخ آن می باشد.

و جهت فاسد شدن جسد و نابودشدنش در دنیا این است که وزش باد آب و رطوبتش را خشك کرده و آن را به همان گل برگردانده و بالاخره پوسیده و ریز ریز می گردد و هر کدام از عناصر به جوهر اوّلی خود یعنی ماهیّت قبل از امتزاج رجوع می نماید.

و در وقت مرگ و تفرقه بین جسد و روح، روح حیوانی به سبب حرکت نفس ناطقه به طرف آسمان حرکت می کند چنانچه در هنگام حیات نیز روح حیوانی به سبب نفس

ناطقه در مجاری بدن جاری گشته و سریان پیدا می کند، پس آنچه نفس ناطقه مؤمن باشد یقینا نوری است که عقل مؤید آن بوده و آنچه نفس ناطقه کافر است نار و آتشی است که شیطنت و حیله مؤیدش می باشد نتیجتا نفس کافر صورت ناری و نفس مؤمن صورت نوری بوده و مرگ رحمتی است از جانب حقّ تعالی برای بندگان مؤمنش و نقمتی است برای کافرین و خدا دو عقوبت دارد:

الف: آنچه از آلام جسمانیّه و دردهای روحی بدون واسطه به شخص می رسد که به آنها عقوبات از ناحیه روح گویند.

ب: آنچه به سبب تسلّط بعضی از مردم بر برخی دیگر به انسان می رسد.

آن عقوباتی که از ناحیه روح بوده بیماری و فقر است و آنچه بسبب تسلّط بعضی بر برخی به انسان می رسد نقمت و عذاب می باشد و فرموده حقّ تعالی مفید همین معنا است: وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمِینَ بَعْضاً بِما كانُوا یَكْسِبُونَ من الذّنوب (و همچنین ما برخی ستمکاران را مقابل بعضی دیگر برگماریم بسبب آنچه از حسد و ظلم و مکر که بر آزار هم کسب می کنند).

پس عقوبتی که ناشی از گناه روح است بیماری و فقر بوده و آنچه بسبب تسلّط بعضی بر برخی به انسان می رسد نقمت و عذاب می باشد و این تنبیه و تأدیب نسبت به مؤمن در دنیا عقوبت بوده و در آخرت عذاب است و امّا کافر در دنیا گرفتار نقمت و در آخرت مبتلا به سوء عذاب می شود و این نیست مگر به خاطر گناهی که انسان در دنیا مرتکب شده و گناه ناشی از شهوت بوده و شهوت از مؤمن

ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۷۷

مستند به خطاء و نسیان و اکراه و عدم طاقت بوده ولی در کافر سببش عمد و انکار و دشمنی و حسادت می باشد چنانچه حقّ تعالی در قرآن شریف به این معنا اشاره کرده و می فرماید: کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ (شما را در زمره کفّار قرار دهند و این به سبب حسدی است که در طبیعت خودشان بر ایمان شما برند).

حدیث (۶) محمّد بن موسی بن متوکّل می گوید:

عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از برخی اصحاب به طور مرفوع نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:

شناختن انسان نفسش را به این است که:

الف: بداند نفسش چهار طبیعت دارد.

ب: بداند که نفسش چهار ستون داشته.

ج: بداند که نفسش دارای چهار پایه می باشد.

چهار طبیعت عبارتند از: خون، صفراء، باد (سوداء) و بلغم.

و چهار ستون نفس عبارتند از: عقل که زیرکی ناشی از همین است، فهم حفظ و علم.

و چهار پایه نفس عبارتند از: نور، نار، روح، آب.

انسان به واسطه نور می بیند و می شنود و تعقّل می کند و به توسّط نار تناول کرده و می آشامد و به کمک روح مجامعت نموده و حرکت می کند و به برکت آب طعم چشیدنی ها را می یابد.

آنچه گفته شد مربوط به تأسیس نفس انسانی است.

سپس حضرت فرمودند:

وقتی گفتیم انسان عالم، حافظ، ذکی و زیرک و با فهم است مسلّما آگاه است که:

الف: در چه سرای فانی و زایل شدنی بوده.

ب: حوادث و اتفاقات از کجا و به واسطه چه متوجّه او می شوند. «۱» ج: برای چه در این دنیا آمده است. «۲»

(۱)- مقصود آن است که وی به

قضاء و قدر ایمان دارد و توجّه حوادث و اتفاقات را مستند به قضاء و قدر می داند.

(۲)- یعنی می داند که آمدنش در این دنیا برای تحصیل معرفت و کمال است.

د: به کجا خواهد رفت «۱» و در صورتی که خدای واحد را از روی اخلاص پرستیده و اقرار به طاعتش نماید مسیر و مقصدش به بهشت خواهد بود.

سپس امام علیه السّلام فرمودند:

نفس در انسان جاری بوده گاه حارّ و زمانی بارد و سرد است، هنگامی که حارّ است انسان تکبّر و نخوت داشته، با نشاط بوده، مرتکب قتل و سرقت شده، خوشحال و مسرور بوده، دست به فجور و زنا زده، جنبش و جهش داشته و کبر و بزرگی به دیگران می فروشد و موقعی که بارد و خنک است شخص مهموم و محزون و آرام بوده، پژمرده و فراموشکار و مأیوس نشان داده می شود و این حالات عوارضی است که از جمله آنها بیماری ها و دردها می باشد که در چنین وقتی بر انسان عارض می گردد و سبب عروض آن خطاء و گناهی است که شخص انجام داده و شرح و توضیح آن این است که:

شخص در یکی از ساعات طعام یا شرابی را خورده و آشامیده که با آن عمل گناه موافق بوده و اقتضایش چنین خطیئه ای می باشد و پس از صدور آن خطاء و گناه فاعل مستوجب و مستحق دردی که یکی از انحاء و الوان دردها است می باشد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند:

جوارح و عروق و اعضاء انسان لشکرهای خدا و اعوان و ایادی حضرتش جلّ و علا می باشند از این رو هر گاه خداوند اراده

فلان درد و بیماری را بکند، این جوارح و اعضاء را بر شخص مسلّط کرده و به وسیله آنها بیماری و دردی را که خواسته بر شخص غالب می گرداند.

حدیث (۷) محمّد بن موسی برقی می گوید: علی بن محمّد ماجیلویه، از احمد بن ابی عبد اللّه، از پدرش، از محمّد بن سنان باسنادش به طور مرفوع حدیث را از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: عجیب ترین عضوی که در انسان هست قلب او می باشد قلب صفاتی پسندیده و اوصافی ناپسند داشته که شرح آنها چنین است:

اگر امید و آرزو به آن رو کند طمع و آز خوار و ذلیلش می کند و اگر طمع در آن به جوش آید حرص و ولع تباهش می سازد و اگر ناامیدی به آن دست یابد حسرت و

---

(۱)- یعنی می داند که مسیرش به آخرت منتهی شده و به جهان باقی خواهد رفت.

اندوه او را می کشد و اگر غضب و تندخویی بر آن عارض گردد خشم به آن سخت گیرد و اگر رضا و خشنودی در او پیدا شود خودداری از قبائح را فراموش می کند و اگر ترس و هراس به او برسد دوری جستن از کار مشغولش می سازد و اگر ایمنی او زیاد گردد غفلت می ربایدش اگر نعمت برایش حاضر شود عزّت و بزرگی او را می گیرد و اگر مصیبت و اندوه به آن برسد بی تابی رسوایش می کند و اگر مالی بیابد توانگری طاغیش می نماید و اگر بی چیزی او را بیازارد بلا و سختی گرفتارش کند و اگر گرسنگی او را به صدمه و مشقت بیازارد ناتوانی وی را

از پا در آورد و اگر سیری او به حدّ افراط برسد شکم پری وی به رنج و زحمتش بیاندازد، پس هر کوتاهی از اندازه به آن ضرر رسانده و هر بیش از حدّی آن را فساد و تباه کند.

حدیث (۸) محمّد بن موسی برقی با همان اسناد قبل از محمّد بن سنان، از برخی اصحابش نقل کرده که وی گفت: شنیدم از حضرت امام صادق علیه السّلام که به مردی چنین فرمودند: فلانی بدان که قلب نسبت به جسد انسانی به منزله امام است برای مردم که تمام باید اطاعتش را بنمایند، مگر نمی بینی که تمام جوارح و اعضاء جسد اعوان و ایادی و مفسّر قلب هستند.

دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عورت خواسته های قلب را اداء می کنند لذا:

هر گاه قلب خواسته اش نگریستن به چیزی باشد شخص دو چشمش را می گشاید.

و زمانی که بخواهد بشنود شخص دو گوشش را حرکت داده و منفذ آنها را باز کرده تا مطلوب را بشنود و هر وقت میل داشته باشد بویی را استشمام نماید شخص با بینی استنشاق کرده در نتیجه بوی مطلوب به قلب می رسد.

و هنگامی که رغبت به سخن گفتن داشته باشد به وسیله زبان تکلّم می کند.

و در صورتی که مطلوبش گرفتن چیزی باشد دستها به کار افتاده و آن چیز را می گیرد.

و به فرض که مقصودش حرکت کردن باشد دو پا سعی نموده و راه می روند.

و اگر محبوبش شهوت و غریزه باشد نرینه شخص به حرکت و جنبش در می آید.

پس تمام این اعضاء و جوارح حرکت و فعالیّت نموده تا خواسته قلب را اداء

کرده و بدین ترتیب اطاعتش می کنند و همچنین شایسته است که خلائق نسبت به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۸۳

امام علیه السّلام مانند اعضاء و جوارح بوده و امر آن سرور را اطاعت کنند.

حدیث (۹) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی می گوید: ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه نقل کرده که وی گفت: صفت آفرینش آدم علیه السّلام را در وقتی که حقّ عزّ و جلّ او را ایجاد کرد در تورات به این شرح یافتم:

خداوند تبارک و تعالی فرموده:

آدم را آفریدم و جسدش را از چهار چیز ترکیب نموده و سپس این چهار چیز را به ارث در فرزندانش نهادم، اینها در اجساد بنی آدم نموّ نموده و بنی آدم نیز بر آنها تا روز قیامت رشد می کنند.

سپس این چهار چیز را این طور معرّفی می نماید:

جسد انسان را در هنگام آفرینش از تر و خشک، گرم و سرد ترکیب نمودم و توضیح این گفتار آن است که:

آدم را از خاک و آب آفریدم سپس در او نفس و روح قرار دادم، یبوست هر جسدی مستند به خاک و رطوبتش از جانب آب بوده چنانچه حرارتش معلول نفس و برودتش مسبّب از روح می باشد، سپس بعد از خلقت اوّل در جسد چهار نوع خلق کردم که به اذن من فقط قوام و ملاک جسد آنها بوده و قوام هر یک از آنها نیز به دیگری می باشد، این چهار نوع عبارتند از: سوداء، صفراء، خون و بلغم، سپس برخی

از آن چهار چیز را در این چهار نوع اسکان داد پس مسکن یبوست را سوداء و مسکن رطوبت را صفراء و مسکن حرارت را خون و مسکن برودت را بلغم قرار داد، پس هر جسد و جسمی که این انواع چهارگانه در آن معتدل باشند یعنی نه زیاد بوده و نه کم از صحّت کامل برخوردار بوده و اساس و بقایش معتدل خواهد بود، امّا اگر یکی از آنها زائد بر باقی و غالب بر آنها باشد به مقدار زیادی که دارد از ناحیه آن بر بدن بیماری عارض می شود چنانچه اگر یکی از حدّ اعتدال کمتر باشد در جنب آنها ضعیف محسوب شده و از مقاربت با انواع دیگر ناتوان می گردد، باری حقّ تبارك و تعالی عقل را در مغز و حرص را در کلیه و غضب را در کبد و شجاعت را در قلب و رغبت و میل را در ریه و شش و خنده را در طحال و فرح و هضم و غصّه را در وجه و صورت قرار داده و سیصد و شصت مفصل در او تعبیه نمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۸۵

وهب می گوید: طبیبی که به درد و دواء واقف و آگاه باشد می داند بیماری پیدا شده در بدن از کجا منشأ گرفته آیا از ناحیه زیادی یکی از انواع بر دیگران بوده یا مستند به نقصان یکی از آنها می باشد و نیز او می داند با چه دوایی باید بیماری را معالجه کرد لذا در صورت ناقص بودن یکی از انواع آن را زیاد کرده و به فرض زائد بودنش آن را ناقص و کم می کند

به اندازه ای که جسد به مرحله فطرت و خلقت صحیح خود برگشته و نوع مزبور نیز در حدّ اعتدال و مقارنه با سایر انواع قرار گیرد.

اشیایی که جسد از آنها ترکیب یافته فطرت بنی آدم محسوب شده که خصوصیّات اخلاقی بنی آدم بر آنها مبتنی می باشد و شرح ابتناء خصوصیّات اخلاقی و ویژگیهای خلقی بنی آدم بر اشیاء چهارگانه مزبور چنین می باشد:

از خاک عزم و اراده ناشی شده و از آب، نرمی و از حرارت تیزی و تندی و از برودت وقار و سنگینی حال اگر یبوست بر شخص غالب شود، عزم به قساوت تبدیل شده چنانچه اگر رطوبت غلبه نماید نرمی به سستی مبدّل می گردد و اگر حرارت غلبه کند تیزی و حدّت به سبک عقلی و سفاهت تبدیل می شود و اگر برودت و سردی غلبه کند وقار به شک و کند ذهنی می گراید.

و در صورتی که اشیاء چهارگانه با هم مساوی بوده و هیچ کدام بر دیگری غلبه نداشته و فطرت مستقیم و پابرجا باشد شخص در امورش جازم و در عزمش ليّن و در عین نرم بودن حادّ و تیز بوده و در عین تیز بودن متأنّی و آرام می باشد در چنین شخصی هیچ یک از اخلاق اربعه بر دیگری غالب نبوده و هیچ کدام به وی مایل نمی باشند وی هر کدام را که بخواهد می تواند بیفزاید و هر کدام را که مایل باشد از آن بکاهد کاسته و هر کدام را که دوست داشته باشد معادل و مقارن با سایرین قرار دهد، البته قرار می دهد در صورتی که هر کدام از اخلاق اربعه غلبه نماید وی می داند که آن را با

چه ممزوج کرده و تعدیلش نماید، پس اخلاق چهارگانه در وی معتدل بوده همان طوری که باید چنین باشند.

منشأ پدید آمدن حالات و صفات

از خاک، قساوت و بخل و تنگدستی و درشت خویی و سخت و استوار بودن، آزمند بودن، مأیوس بودن، پژمرده بودن، مصمّم بودن و نپذیرفتن رأی کسی را، پافشاری کردن.

و از آب، جوانمردی و نیک بودن، گشاده دست بودن، نرم بودن، استیناس، نزدیک بودنش به حقّ عزّ و جلّ، حالت پذیرش داشتن، امیدوار بودن، شاد و مسرور

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۸۷

بودن، پدید می آید.

سپس می گوید: هر گاه شخص صاحب عقل خوف و بیم داشته باشد که اخلاق و صفات خاک بر او غالب و مایل شوند سعی می کند اخلاق و صفات آب را با آنها ممزوج نموده و بدین ترتیب از غلبه صفات خاک جلوگیری می کند.

بنا بر این قساوت را با نرمی همراه کرده و وسط بین این دو را اخذ می کند، تنگدستی را با سخاوت و گشاده دست بودن ممزوج می کند، بخل را با عطاء، درشت خویی را با کرم، سخت موضع و استوار بودن را با استیناس و آز را با وجود و ناامیدی را با امید، پژمردگی را با سرور و شادی، تصمیم و عدم پذیرش را با قبول و پای فشردن و نزدیک نشدن را با قرب و نزدیکی می آمیزد.

صفات ناشی از نفس «۱» و روح «۲»

از نفس صفات ذیل ناشی می شوند:

تیزی و تندی، سبکی، شهوت، لهو و لعب (بازی کردن) خنده، سفاهت و کم عقلی، خدعه نمودن و نیرنگ زدن، درشتی کردن، هراس داشتن.

از روح نیز صفات زیر ناشی می گردند:

بردباری، سنگینی، پارسایی، آزرم، خوبی و نیکویی، فهم و ادراک، جوانمردی، راستی، مدارا نمودن، بزرگی.

هر گاه شخص صاحب عقل خوف و بیم داشته باشد که صفات نفس بر او غالب و مایل شوند سعی

می کند صفات روح را با آنها ممزوج نموده و بدین ترتیب از غلبه صفات نفس جلوگیری می کند بنا بر این:

تندی را با حلم و بردباری، خفّت را با وقار و سنگینی، شهوت را با عفاف و پارسایی، لعب و بی حیایی را با آزرم و شرم، خنده را با فهم و ادراک، سفاهت را با کرم و جوانمردی، خدعه و نیرنگ را با راستی، درشتی را با مدارا، خوف و هراس را با صبر ممزوج و همراه می نماید.

افعال ناشی از نفس و روح

انسان به واسطه نفس می شنود و می بیند، می خورد و می آشامد، می ایستد و می نشیند، می خندد و می گرید شاد می شود و محزون می گردد.

---

(۱)- مقصود روح حیوانی است

(۲)- مقصود روح ناطقه می باشد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۸۹

و به واسطه روح حقّ را از باطل، هدایت را از گمراهی، صحیح را از خطاء تمیز می دهد و نیز به واسطه روح می داند و فرا می گیرد، حکم کرده و تعقّل می نماید، حیاء می کند و جوانمردی می نماید، می فهمد، احتیاط می کند و پیشی می گیرد

ده صفت دیگر برای روح ناطقه

ده صفت دیگر به خصال و اوصاف نامبرده مقرون بوده که عبارتند از:

ایمان، بردباری، عقل، علم، عمل، نرمی، پرهیزکاری، صدق، صبر، مدارا.

در این خصال دهگانه تمام دین جمع می باشد.

دشمنان صفات روح ناطقه

هر کدام از صفات و اخلاق روح ناطقه دشمنی دارند به این شرح:

دشمن ایمان کفر و دشمن حلم و بردباری حماقت و دشمن عقل گمراهی و دشمن علم جهل و نادانی و دشمن عمل واماندگی و دشمن نرمی و آرامی شتاب زدگی و دشمن پارسایی ارتکاب گناه و دشمن صدق، کذب و دشمن صبر، بی تابی نمودن و دشمن مدارا نمودن، درشتی کردن می باشد.

روشن است وقتی ایمان سست گردید کفر بر شخص مسلّط شده و او را به کار گرفته و بین وی و آنچه امید منفعتش است حائل و مانع می شود ولی هنگامی که ایمان سخت و مستحکم شد کفر در مقابلش خاضع و خاشع گردیده و ایمان آن را به کار می گیرد.

و نیز واضح است که هر گاه حلم و بردباری ضعیف و سست گردید حماقت بر آن غالب شده و احاطه اش می نماید و انسان را معلّق در هوا نگاه داشته و لباس خواری و ذلّت به بدنش می نماید ولی وقتی حلم در انسان استوار گردید حماقت رسوا شده و عیبش آشکار گردیده و بدی و قبحش برملا گشته و مذمّتش زیاد می گردد.

و زمانی که نرمی استوار و محکم گردد شخص از سستی و شتاب زدگی اجتناب کرده و حدّت و تیزی شایع گشته و وقار و سنگینی ظاهر شده و عفاف و پرهیزکاری علنی گردیده و وقار و آرامی در او معلوم می نماد.

و هنگامی که پرهیزگاری در شخص ضعیف گردد فجور بر وی مسلّط شده و

گناه ظاهر و دشمنی آشکار و ستم و بیدادگری زیاد و حماقت و عمل به باطل پدید می آید.

و موقعی که صدق و راستی ضعیف شود، کذب و دروغ زیاد و افتراء شایع و بهتان پدیدار خواهد شد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۹۱

ولی موقعی که صدق و راستی تحقّق یافت دروغ دور شده و خوار و خاموش گشته و افتراء زائل و بهتان توهین گردیده، نیکی نزدیک و خیر قریب و آز و حرص دور می شود، و هنگامی که صبر و شکیبایی سست گردید دین ضعیف و حزن زیاد و بی تابی نزدیک و اعمال حسنه برچیده و اجر و ثواب پامال می گردد، ولی اگر صبر سخت و استوار باشد دین خالص گشته و حزن و اندوه زائل گردیده و بی تابی به تأخیر افتاده و افعال حسنه احیاء شده و اجر و ثواب عظیم گردیده و حزم و احتیاط آشکار شده و سستی و تنبلی رخت بر می بندد، و زمانی که مدارا ترک گردد خیانت آشکار شده و درشت خویی پیدا و ستم زیاد و علم و دانش ترک و عمل و کردار ضعیف شده و دین از بین رفته و صبر و شکیبایی سست گردیده و پارسایی و پرهیزگاری مغلوب واقع شده، راستی و صدق رو به ضعف رفته و تعبّد اهل ایمان باطل می گردد.

اخلاق و صفات دهگانه عقل

عقل دارای ده خلق صالح و پسندیده است به این شرح:

حلم (بردباری) علم (دانش) رشد (هدایت شدن و استقامت نمودن بر طریق حقّ) عفاف (باز داشتن نفس از محرّمات) صیانت (بازداشتن نفس از شبهات و مکروهات) حیاء (آزرم و شرم) رزانت (مغلوب محرّکات شهویّه و غضبیّه واقع نشدن)

مداومت بر کارهای خیر، کراهت داشتن از کارهای شرّ، اطاعت نمودن از ناصحین.

و هر کدام از این ده خلق به ده خصلت منشعب می گردد:

شعبات دهگانه حلم

از حلم و بردباری ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

نیکو بودن عواقب امور، بین مردم پسندیده و ممدوح بودن، بلند مقام بودن، خالی بودن از سفاهت، مرتکب کار پسندیده شدن، مصاحبت با نیکان، بر حذر بودن از پستی های دنیوی، برکنار بودن از رذائل و ذمائم اخلاقی، آشکار بودن آرامی و نرمی، نزدیک بودن به درجات عالی

شعبات دهگانه علم

از علم و دانش ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

شرافت و سروری اگر چه صاحب علم قبل از تحصیل آن پست و دون باشد، عزّت اگر چه صاحب علم قبل از اتّصاف به علم خوار بوده باشد، غناء و بی نیازی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۹۳

اگر چه صاحب علم قبلا فقیر و بدون مال باشد، قوّت و نیرو اگر چه صاحب علم پیش از تحصیل علم ناتوان باشد، بزرگی اگر چه صاحب علم قبل از عالم شدن حقیر و ناچیز محسوب می شده، قرب به درگاه الهی اگر چه قبلا دور از آن بوده، جود و بخشندگی یعنی حقائق را بر مردم بذل و بخشش می کند اگر چه به خاطر نداشتن مال از بذل مال بخل بورزد، حیاء و شرم از بیهوده گویی اگر چه قبلا- لاف می زد و زبان به کلمات حساب نشده می گشود، هیبت و صولت معنوی اگر چه از نظر زخارف دنیویی بی قدر باشد، سلامت و صحت از امراض روحی اگر چه در بدنش مرض باشد.

شعبات دهگانه رشد

از رشد و هدایت ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

سداد (درستی در کردار و رفتار)، هدایت، نیکی، پرهیزکاری، پرستش حقّ تعالی، اتّخاذ طریق مستقیم و میانه، در تمام امور رعایت حدّ وسط کردن و اجتناب از افراط و تفریط، قناعت و خشنود بودن به آنچه قسمتش شود، جوانمردی، راستی.

شعبات دهگانه عفاف

از عفاف و پرهیزکاری ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

کفـایت (بی نیـازی از غیر خـدا) فروتنی و خضوع، درستی بـا دیگران، رعایت کردن حقوق دیگران، شـکیبایی، کمک نمودن دیگران، داشـتن یقین و اطمینان، خشـنود بودن از آنچه دارد، آرام بودن در دنیا و آخرت، گردن نهادن و به مخالفت نپرداختن نسبت به فرامین و نواهی الهی.

شعبات دهگانه صیانت

از صیانت و نگاهداری نفس از شبهات و مکروهات ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

باز داشتن خود از ناپسندی ها، اجتناب از محرّمات، نیکو ثنا و حمد الهی بجا آوردن، تزکیه نفس از رذائل، مروّت و مردانگی، کرم و بخشـندگی، غبطه خوردن به حـال نیکـان و تقاضای هماننـد ایشان شـدن، سـرور و نشاط. مناله (داشـتن درجه ای که به واسطه آن به اشرف مقاصد نائل شود) اندیشیدن.

شعبات دهگانه حیاء

از حیاء و شرم ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۹۵

نرم بودن بـا دیگران و غلظت نداشـتن، مهربـان بودن با مخلوقات خـدا، بخشـیدن لغزشـهای دیگران، مـداومت بر کارهای خیر، گشـاده روی بودن، سازگاری با دیگران و فرمانبرداری از ایشان، خوار کردن نفس، بازداشـتن نفس، اجتناب از محرّمات الهی، خوش خلق بودن.

شعبات نه گانه مداومت بر خیر

از مداومت بر خیر نه شعبه منشعب می شود به این شرح:

نیکویی، قدرت داشـتن، عزّت داشـتن، فروتنی نمودن، توبه نمودن و بازگشت از گناه، مهتری و بزرگی، امان داشتن، خشنودی مردم از او، حسن عاقبت.

شعبات دهگانه کراهت از شرّ

از کراهت داشتن از شرّ ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

نیکو امانت داری کردن، ترک خیانت، دوری جسـتن از بدی، حفظ فرج از گناه، راست گفتن، فروتنی، زاری نمودن در مقابل کسـی که از او برتر است، انصاف دادن و به عـدالت عمل کردن نسبت به کسـی که پائین تر از او است، همسایه خوب بودن، دوری نمودن از مردم بدکردار.

شعبات دهگانه رزانت

از رزانت و سنگینی ده شعبه منشعب می شود به این شرح:

با وقار بودن، آرام بودن، با تأمّل کار کردن، دانش، قادر شدن بر اشیاء، منزلت یافتن، محبّت و مهربانی، رستگاری، رشد نمودن، توبه نمودن و بازگشت از گناه

شعبات دهگانه اطاعت از ناصح

اطاعت از ناصح نیز ده شعبه دارد به این شرح:

فزونی عقل، کامل شدن عقل، مورد ستودن مردم واقع شدن، خشمگین شدن از سرزنش دیگران، دوری از حمله نمودن به کسی، حال خود را نیکو کردن، مدارا نمودن با آنچه پیش آمده است، آماده شدن برای فردا، استوار بودن به طریق مستقیم، مداومت بر راستی.

حدیث (۱۰) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن ابی عبد اللَّه برقی، از علیّ بن حدید از سماعه بن مهران نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام بودم و نزد آن حضرت تعدادی از دوستانش حضور داشتند، ذکری از عقل و جهل به میان آمد، امام علیه السّلام فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۹۷

عقل و جهل و ایادی این دو را بشناسید تا هدایت شوید.

سماعه عرضه داشت: فدایت شوم: چیزی را نمی دانیم مگر شما به ما تعلیم فرمایید.

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی اوّلین آفریده اش از روحانیین را که عقل باشد از نور خود ایجاد و در سمت راست عرش جا داد، بعد به آن فرمود: رو بگردان، عقل رو گرداند، سپس فرمود، رو بیاور، عقل رو آورد، حقّ جلّ و علا به آن فرمود: تو را مخلوقی بزرگ و عظیم آفریده و بر تمام مخلوقاتم برتری دادم.

سپس حقّ تعالی از دریای شور و تلخ تاریک

جهل را آفرید و به آن فرمود: رو برگردان، جهل رو گردانید، بعد به آن فرمود: رو بیاور، جهل رو نیاورد، حقّ عزّ و جلّ خطاب به آن کرد و فرمود: چون تکبّر نمودی ملعون واقع شدی.

سپس برای عقل هفتاد و پنج یار و یاور قرار داد، جهل چون اکرام حقّ تعالی نسبت به عقل و آنچه را که حضرتش به آن اعطاء فرمود را دید عداوت و کینه عقل را به دل گرفت، پس به درگاه الهی عرض کرد:

پروردگارا، این مخلوق مانند من بوده، او را آفریدی و اکرامش کرده و تقویتش نمودی من ضدّ او بوده و هیچ قوّه و نیرویی ندارم، پس مثل او به من نیز یار و یاوری بده.

حقّ تعالی فرمود: آری به تو نیز یار و یاور خواهم داد ولی پس از آن اگر عصیان و نافرمانی مرا نمایی تو و یاورانت را از رحمت خود به دور خواهم نمود.

جهل عرضه داشت: از آنچه فرمودی خشنودم.

حقّ تعالی هفتاد و پنج یار و یاور نیز به او عطاء فرمود:

یاوران عقل و جهل

هفتاد و پنج یاوری که حقّ تعالی به عقل و جهل عنایت فرمود عبارتند از:

خیر وزیر عقل بوده و ضدّ آن شرّ است که وزیر جهل می باشد و سایر یاوران این دو به شرح زیر می باشند:

ایمان، ضدّش کفر است، تصدیق، ضدّش انکار است، رجاء و امیدواری ضدّش ناامیدی است، عدل و داد، ضدّش جور و ستم است، خشنودی، ضدّش سخط و ناخرسندی است، شکر، ضدّش کفران است، طمع، ضدّش یأس می باشد، توکّل، ضدّش حرص و آز است، علم، ضدّش جهل است، فهم، ضدّش حماقت است، عفّت، ضدّش پرده دری می باشد، زهد،

ضدّش رغبت و میل است، مدارا و رفاقت،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۳۹۹

ضدّش خرق و جدایی است، ترس، ضدّش جرات است، کوچکی کردن، ضدّش تکبّر و فخر فروشی است، درنگ کردن و آهسته پیش رفتن، ضدّش سرعت کردن است، حلم و بردباری، ضدّش سفاهت و نادانی است، سکوت و ترک بی جا سخن گفتن، ضدّش هذر و یاوه سرایی است، تسلیم بودن و خود نشان ندادن، ضدّش استکبار و نخوت ارائه دادن است، گردن نهادن، ضدّش گردن فرازی است، عفو و درگذشتن، ضدّش کینه می باشد، رحم دلی، ضدّش سخت دلی است، یقین، ضدّش شک است، شکیبایی، ضدّش بیتابی است، معاف کردن و نادیده گرفتن، ضدّش انتقام است، بی نیازی، ضدّش احتیاج و نیاز است، بیاد آوردن، ضدّش سهو و بیاد نیاوردن است، حفظ و بیاد داشتن، ضدّش نسیان و فراموشی است، تعطّف و مهربانی، ضدّش بی مهری است، قنوع و خرسند بودن به آنچه دارد، ضدّش حرص و آز است، مواسات و برابری یعنی حقوق دیگران را با خود مساوی دیدن و پرداختن، ضدّش خودداری از حقوق دیگران می باشد، مودّت و دوستی، ضدّش دشمنی است، وفاء یعنی دوستی را حفظ کردن، ضدّش غدر یعنی حیله و با خیانت رشته دوستی را گسستن می باشد، طاعت و فرمانبرداری، ضدّش معصیت و سر تافتن می باشد.

فروتنی، ضدّ آن گردنکشی است، سلامت، ضدّ آن بلاء و گرفتاری است، حبّ و دوستی، ضدّ آن بغض و دشمنی است، راستی، ضدّ آن دروغ می باشد، حقّ، ضدّ آن باطل می باشد، امانت، ضدّ آن خیانت است، اخلاص، ضدّ آن شرک است، شهامت و تیز خاطری، ضدّ آن کند ذهنی و کودنی می باشد، زیرکی، ضدّ

آن حماقت است، معرفت، ضـدّ آن انکار است، مـدارات، ضـدّ آن مکاشـفه است، در نهان و خفاء سالم بودن و حیله نداشـتن، ضدّ آن فریفتن و حیله نمودن می باشد، کتمان و پنهان داشتن، ضدّ آن افشاء و اظهار کردن است، صلاه و بپا داشتن دعاء، ضدّ آن اضاعه و تباه کردن می باشـد، صوم و امساک کردن، ضـدّ آن افطار و به هم زدن است، جهاد و کارزار کردن در راه خدا، ضـدّ آن نکول کردن و به میـدان نبرد نرفتن است، حجّ و به عهد و میثاق عمل کردن، ضدّ آن شکسـتن عهد و میثاق می باشد، صون و حفظ کردن خبر و به سـمع دیگران نرساندن، ضدّ آن نمیمه و رساندن خبر به گوش دیگران می باشد، برّ الوالدین و به پـدر و مادر احسان کردن، ضـدّ آن عاق والـدین شـدن می باشـد، حقیقت و عملی را مطابق با واقع انجام دادن، ضدّ آن ریاء و عملی را صوری به جای آوردن است، معروف و پسندیده، ضدّ آن منکر و قبیح می باشد،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۰۱

پوشانـدن و مخفی کردن، ضـدّ آن تبرّج و اظهـار کردن است، تقیه و پنهان نمودن، ضـدّ آن آشـکار کردن است، انصاف و به عـدالت رفتـار کردن، ضـدّ آن حمیّت و ترک عـدالت نمودن است، پاکیزگی، ضـدّ آن قـذارت و آلودگی است، حیاء و شـرم داشتن، ضدّ آن خلع و پرده دری می باشد، قصد و تعدّی نکردن، ضدّ آن تعدّی و تجاوز به حقوق دیگران می باشد، راحتی و آرامش، ضدّ آن تعب و رنج می باشد.

سهولت و سادگی، ضدّ آن صعوبت و سختی است، برکت، ضدّ آن محق یعنی زوال

بر کت می باشـد، عافیت، ضـدّ آن بلاء می باشـد، قوام و آنچه شـی ء به آن وجود پیـدا کنـد، ضدّ آن مکاثره و بسـیار شدن را گویند، حکمت، ضدّ آن هوی و سـخن گفتن از روی خواهش نفس می باشد، وقار و سـنگینی، ضدّ آن خفّت و سبکی است، سعادت، ضـدّ آن شـقاوت است، توبه و بازگشت از گناه، ضـدّ آن اصـرار بر گناه می باشد، اسـتغفار و طلب آمرزش، ضدّ آن اغترار و مغرور واقع شدن است، محافظت و سـعی نمودن در نگهداری، ضدّ آن تهاون و سستی کردن است، دعاء و طلب، ضدّ آن اسـتنکاف و خودداری می باشـد، نشاط، ضـدّ آن کسالت و پکر بودن است، فرح و شادی، ضدّ آن حزن می باشد، الفت و انس، ضدّ آن جدایی است، سخاوت و فراخ دست بودن، ضدّ آن بخل و تنگدست بودن می باشد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند:

تمام این خصال و صـفات که جنود و یاوران عقل بوده در کسـی جمع نمی شوند مگر در نبیّ یا وصیّ و جانشین نبیّ یا مؤمنی که حقّ تعـالی قلبش را برای ایمـان امتحان و آزموده باشـد و امّا سایرین و بقیه دوسـتان ما برخی از این اوصاف جهل بپرهیزند چه آن که در این صورت در درجه علیـاء با انبیاء و اوصـیاء علیهم السّلام مقرون می گردنـد و بایـد توجّه داشت که با معرفت پیـدا کردن به عقـل و جنود آن و دوری جسـتن از جهـل و یـاوران آن می توان به حقّ راه یافت و آن را درک کرد، خـدا ما و شما را برای طاعت و انجام افعالی که مورد رضایتش هست نگاه دارد.

حدیث (۱۱) محمّد بن الحسین بن احمد بن الولید رضی

اللَّه عنـه می گویـد: محمّـد بـن صـفّار از ابراهیم بن هـاشم از ابی اسـحاق ابراهیم بن هیثم خفّـاف، از مردی از اصـحاب از عبد الملك بن هشام، از علی اشعری به طور مرفوع حدیث را آورده و می گوید رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۰۳

هیچ مخلوقی حقّ تعالی را مانند عقل عبادت نکرده، و عقل هیچ شخصی کامل نمی گردد مگر آن که در آن ده خصلت باشد:

الف: به خیر او امید باشد.

ب: دیگران از شرّش در امان باشند.

ج: خیر زیاد خود را کم شمرد.

د: خیر اندك دیگران را زیاد بداند.

ه: از رجوع حاجت مندان به او دلتنگ و ملول نشود.

و: در طول عمرش از تحصیل دانش کسل و بد حال نشود.

ز: نزد او احتیاج و نداشتن بهتر باشد از ثروت و دارایی.

ح: فروتنی پیش از او سر بلندی محبوب تر باشد.

ط: بهره او از دنیا همان خوراك او است.

ی: دهمین خصـلت و آن چه خصـلتی باشد؟ آن است که: کسی را نبیند مگر آن که پیش خود بگوید: او از من بهتر و پارساتر می باشد.

مردم دو قسـمند: قسمی واقعا از او بهتر و پرهیزگارتر هستند، قسم دیگر از او بدتر و پست تر می باشند، چون به قسمی برخورد که از او بهتر و پارساتر هسـتند در مقابل آنها تواضع و فروتنی کند تا خود را به آنها برساند و هر گاه با کسی مواجه شد که از او بـدتر و پست تر است به خود بگویـد: شایـد خوبی او پنهان و بـدیش ظاهر باشـد و شاید عاقبتش به خیر انجامد، چون چنین کند بزرگ شده و آقا و سرور اهل زمانش

گردد.

حدیث (۱۲) محمّد بن موسی بن متوکّل می گوید: علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش از نهشل، از محمّد بن اسماعیل، از پدرش، از ابی حمزه، وی می گوید: شنیدم حضرت ابو جعفر علیه السّلام می فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ ما را از اعلی علیین آفرید و دلهای شیعیانمان را از آنچه ما را خلق کرد ایجاد فرمود و بدنهای آنها را از غیر آن آفرید لذا دلهایشان مایل به ما است سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ، كِتابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (چنین نیست که شما کافران پنداشتید امروز نیکوکاران با نامه اعمالشان در بهشت علیّین روند و چگونه به حقیقت علیّین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته شده و مقرّبان درگاه حقّ به مشاهده آن مقام نائل شوند).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۰۵

حدیث (۱۳) احمد بن هارون می گوید: محمّد بن عبد اللَّه حمیری، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از ابو نعیم هذلی، از مردی، از علی بن الحسین علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی دلها و بدنهای پیامبران را از طینت علیّین آفرید و دلهای اهل ایمان را از همین طینت ایجاد کرد و بدنهایشان را از غیر آن آفرید و دلها و بدنهای کفّار را از طینت سجّین خلق کرد، پس این دو طینت را به هم آمیخت لذا از مؤمن کافر و از کافر مؤمن متولّد شده و نیز مؤمن مرتکب کار بد و کافر اتیان به عمل نیک می کند، پس دلهای مؤمنین به

آنچه از آن آفریده شده اند میل داشته چنانچه دلهای کفّار نیز به آنچه از آن خلق شده اند تمایل دارد.

حدیث (۱۴) علی بن احمد می گوید: محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از محمّد بن اسماعیل حدیث را مرفوعا از محمّد بن سنان، از زید شحام، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ما را از نوری که در طینتی از اعلاء علیّین رسوخ نموده آفرید و قلوب شیعیانمان را از آنچه بدنهای ما را از آن آفرید ایجاد کرد و بدنهایشان را از طینتی دیگر خلق نمود، لذا دلهایشان به ما مایل می باشد، سپس آیات زیر را تلاوت فرمودند:

کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ، وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ کِتابٌ مَرْقُومٌ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

پس از آن فرمودند:

حقّ تبارک و تعالی قلوب دشمنان ما را از طینت سجّین و ابدانشان را از طینت دیگری آفرید و دلهای شیعیانشان را از آنچه ابدان ایشان را خلق کرد آفرید از این رو دلهای شیعیان آنها به ایشان مایل است، سپس آیه زیر را قرائت فرمود:

کَلَّا إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّینٌ کِتابٌ مَرْقُومٌ وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (البته روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سجّینند و چگونه به حقیقت سجّین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته شده، وای به حال منکران).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۰۷

حدیث (۱۵) پدرم رضی اللّٰه عنه: سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی به طور مرفوع از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند عزّ

و جلّ مـا را از علیّین آفریـد و ارواح ما را از فوق آن خلق کرد و ارواح شـیعیانمان را از علیّین و اجسادشان را از غیر آن ایجاد نمود لذا بین ما و ایشان قرابت بوده لا جرم دلهایشان به ما مایل می باشد.

حدیث (۱۶) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّٰه عنه می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از پدرش از ابن عرزمی، از پدرش، از جابر جعفی، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

هر گاه خواستی بـدانی در تو خیر و خوبی است به قلبت بنگر، اگر کسانی که اهل طاعت خداونـد عزّ و جلّ هسـتند را دوسـت داشته و اهل عصیان را مبغوض دارد البته در تو خیر بوده و خدا تو را دوست می دارد و اگر قلبت اهل طاعت را مبغوض داشته و اهل معصـیت را دوست دارد پس در تو خیر نبوده و خدا تو را مبغوض می دارد و انسان با هر کسی که دوستش دارد مقرون و همراه می باشد.

باب نود و هفتم سرّ پیدایش معرفت و انکار

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: سـعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بکیر، از زراره نقل کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام راجع به فرموده خداوند عزّ و جلّ:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْـهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِـهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى (بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریّه آنها را بر گرفت و آنها را بر خود گواه قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم؟

همه گفتند:

بلی، ما به خدایی تو گواهی می دهیم) پرسیدم؟

فرمودند: معرفت بندگان به باری تعالی ثابت مانده ولی وقت اعترافشان به ربوبیّت حقّ عزّ و جلّ از یادشان رفته و به زودی آن را متذکّر خواهند شد و اگر ثبوت معرفت نمی بود احدی از بندگان نمی دانست که خالق و رازقش کیست.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۰۹

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل می گوید: عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبد الرحمن بن کثیر، از داود رقی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی حقّ عزّ و جلّ اراده نمود که مخلوقات را ایجاد کند، ایشان را آفرید و در مقابل خودش منتشر و پراکنده ساخت سپس به ایشان فرمود: پروردگار شما کیست؟

اوّلین موجودی که سخن گفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام و ائمّه هدی صلوات اللَّه علیهم اجمعین بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی، پس حقّ تبارک و تعالی ایشان را حامل علم و دین قرار داد، سپس به فرشتگان فرمود:

ایشان حاملین دین و علم من بوده و امین های من در بین مخلوقاتم می باشند، ایشان مسئول خلائق هستند، سپس به بنی آدم گفته شد:

اقرار کنید به ربوبیّت خدا و وجوب طاعت و ولایت این چند نفر (رسول خدا و ائمه علیهما السّلام).

بنی آدم گفتند: بلی، پروردگارا، اقرار نمودیم.

خداوند عزّ و جلّ به فرشتگان فرمود: شما شاهد اقرار بنی آدم باشید.

فرشتگان گفتند: ما شاهد هستیم که بنی آدم در فردا نگویند ما از این معنا (ربوبیّت خدا و ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام)

غافل بودیم یا بگویند:

پدران ما قبلا شرک ورزیده و ما هم فرزندان ایشان بوده که بعد از آنها آمده ایم، آیا ما را به واسطه فعل آنهایی که کار باطلی انجام داده اند هلاک و عذاب می کنی.

سپس امام علیه السّلام به داود رقی فرمودند: ای داود ولایت ما در عالم میثاق مورد تأکید قرار گرفت و خدا بر خلائق آن را مسلّم و مسجّل ساخت.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از عبد اللَّه بن محمّد جعفی و عقبه جمیعا از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، نقل کردند که آن جناب فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ خلائق را خلق نمود، پس محبوبش را از آنچه دوست داشت آفرید (یعنی محبوبش را از گل بهشت ایجاد کرد) و مبغوضش را از آنچه مورد بغضش بود خلق کرد (یعنی مبغوضش را از گل جهنّم پدید آورد) سپس خلائق را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۱۱

در ظلال برانگیخت.

راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: ظلال چیست؟

حضرت فرمودند: آیا به سایه خودت در آفتاب نظر نکرده ای و ندیده ای که چیزی است و در عین حال هیچ چیز نیست؟

منظور از ظلال همین سایه می باشد.

سپس از میان خلائق انبیاء را برانگیخت و آنها را دعوت نمود که اقرار به او کنند و همین معنا مراد از آیه شریفه است: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ؟ لَيَقُولُنَّ: اللَّهُ اگر از ایشان سؤال کنی: چه کسی آنها را آفرید؟

در جواب می گویند: خداوند سپس خلائق را خواند که اقرار به انبیاء کنند، بعضی انکار و برخی

اقرار نمودند، سپس از آن دعوتشان نمود به ولایت ما به خدا سوگند آنان که محبوب حقّ عزّ و جلّ بودند اقرار و آنان که مبغوض حضرتش بودند انکار کردند و آیه شریفه اشاره به همین معنا دارد.:

فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ (ایمان نیاوردند به آنچه قبلا تکذیبش کردند).

سپس حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: مقصود تکذیبشان در آن عالم بود.

باب نود و هشتم سرّ محجوب بودن حقّ جل جلاله از مخلوقاتش

حدیث (۱) حسین بن احمد از پدر نقل کرده که گفت: محمّد بن بندار از محمّد بن علی، از محمّد بن عبد اللّه خراسانی خادم الرّضا علیه السّلام، نقل کرده که وی گفت:

بی دینی به حضرت ثامن الحجج علیه السّلام عرض کرد:

برای چه خدا از خلائق محجوب و مستور است؟

امام علیه السّلام فرمودند: حجاب و پنهان بودن از خلائق به خاطر کثرت گناهان ایشان است امّا حقّ عزّ و جلّ هیچ پنهانی در لحظات شب و روز از او مخفی نمی باشد.

بی دین عرض کرد: پس چرا دیدگان او را نمی بینند؟

حضرت فرمودند: تا فرق باشد بین او و مخلوقات چه آن که مخلوقات را دیدگان

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۱۳

درک و حس می کنند ولی حقّ عزّ و جلّ منزّه است از این که چشم ها او را دیده یا وهم بر او محیط شده یا عقل او را ضبط و محصور نماید.

بی دین عرض کرد: او را برای من تعریف نما.

حضرت فرمودند: حقّ عزّ و جلّ تعریف نمی شود.

بی دین عرضه داشت: چرا؟

حضرت فرمودند: زیرا هر چه محدود باشد و تعریف شود به حدّی منتهی می گردد و آنچه احتمال تحدید در آن باشد احتمال زیاده نیز در او راه دارد و وقتی زیاده در آن

محتمل بود، احتمال نقصان نیز دارد و چون حقّ عزّ و جلّ قابل زیاده و نقصان نیست پس محدود نبوده همان طوری که متزاید نیست و اجزاء نداشته و قابل توهّم نمی باشد.

حدیث (۲) علی بن حاتم گفت: قاسم بن محمّد از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از عبد اللَّه بن سنان، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: محضر علی بن الحسین علیهما السّلام عرض کردم: برای چه خداوند عزّ و جلّ خود را از مخلوقات محجوب نمود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند متعال مخلوقات را این طور ساخته که به او جاهل باشند چه آن که اگر حقّ عزّ و جلّ را مشاهده کنند دیگر او را عظیم نمی شمرند مثل این که هر گاه انسانی بیت اللَّه الحرام را بار اوّل ببیند خیلی عظیم و بزرگ می شمرد ولی وقتی برای چند مرتبه به آنجا حاضر شد و آن بیت رفیع را مشاهده کرد دیگر آن را عظیم و بزرگ تلقّی نمی کند.

باب نود و نهم سرّ اثبات انبیاء علیهم السّلام و اختلاف دلائل ایشان

حدیث (۱) محمّد بن الحسن می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن علی، از عمرو بن ابی مقدام، از اسحاق بن غالب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ضمن سخنانی که ایراد نمودند فرمودند:

حمد سزاوار خداوندی است که نزد مخلوقش نور محض و مجرّد بهت بوده به طوری که حواسّ او را درک نمی کنند، در افق رفیع و عزّتی بلند و ملکی عالی بوده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۱۵

که هیچ حس و عقلی قادر به درک و تعقّلش نیست، از حیث قدرت و شرف

برتر از هر موجودی بوده و از جهت لطف و وجود و رحمت و تربیت پـائین تر از هر مخلوقی است، بـا افاضه جودش خود را بر خلائق ظاهر نمود بـدون این که دیـده شود، او در حالی که در مکانی مرتفع تر از انظار است همه را می بیند و به عبارت دیگر او فوق هر منظری است که انظـار به آن دوخته می شود، پس دوست دارد که مخلوقـاتش او را به یکتاپرستی اختصاص دهنـد، در علوّ و ارتفاعش فوق ما لا یتناهی است، از مخلوقاتش مستتر و پنهان شده تا برایش حجّت بالغه باشد از این رو انبیاء عظام را برانگیخت و ایشـان را موظّف سـاخت بـا بشـارت و انـذار، خلائق را به او دعوت نموده تا هالکین با وجود بیّنه و برهان هلاک شده و رسـتگاران با قیام حجّت و دلیل رسـتگار گشـته و به حیات جاوید نائل شده باشند و نیز بدین وسیله بندگان آنچه را که قبـل از بعث رسـل جاهـل بودنـد تعقّل کرده و ربوبیّت حقّ جلّ و علا را که منکر بودنـد بشـناسد و اقرار به وحـدانیتش کرده و معبود یکتا را که از روی عناد نمی پرستیدند به یگانگی پرستیده و ستایش نمایند.

حدیث (۲) محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد اللَّه بن سنان نقل کرده که وی گفت:

از حضـرت امام صادق علیه السّلام راجع به آیه شریفه: وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ

(اگر خدا می خواست همه مردم را یک امّت می گردانید ولی پیوسته همه اقوام و ملل دنیا با هم در اختلاف خواهند بود مگر آن کس که خدا به رحمت و لطف خاص خودش او را هدایت کند و برای همین آفریده شدند).

سؤال شد؟

حضرت فرمودند: مردم یک امّت و یک ملّت بودند، حقّ تعالی انبیاء عظام را برانگیخت و برای ایشان فرستاد تا حجّت بر آنها تمام باشد.

حدیث (۳) حمزه بن محمّد علوی می گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبّاس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت به زندیق و بی دینی که از آن جناب پرسید: چطور رسل و انبیاء را اثبات می کنید؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۱۷

فرمودند: بعد از آن که اثبات کردیم ما خالقی صانع داشته که از ما و جمیع مخلوقات متعالی بوده، حکیمی است که ممکن نیست مخلوقات او را مشاهده نمایند و نیز لمسش نمی نمایند، با خلائق مباشر نبوده و خلائق نیز با او مباشرت ندارند، او با مخلوقات محاجّه نموده و ایشان نیز با او محاجّه می کنند، پس ثابت شد که او سفرایی در بین مردم داشته که ایشان را به مصالح و منافع و آنچه بقائشان به آن بوده و در ترکش فنائشان می باشد راهنمایی می کنند و بدین ترتیب ثابت شد که در میان خلائق کسانی هستند که از جانب حکیم علیم مردم را به واجبات امر و از محرّمات نهی می کنند و ایشان همان انبیاء و برگزیدگان حقّ عزّ و جلّ بوده که حکمایی هستند مؤدّب به حکمت و حقّ عزّ و جلّ آنها را برانگیخته

و در هيچ حالى از حالات با مردم مشترك نمى باشند، ايشان از جانب حكيم تعالى مؤيّد مى باشند.

سپس امام عليه السّلام فرمودند: در هر زمان و عصرى بايد چنين رسولى باشد كه دلائل و براهين خود را براى خلائق آورده و به ايشان ارائه دهد تا زمين از حجّتى كه همراهش دليل علمى است و بر صدق گفتار و عدالتش دلالت دارد خالى نباشد.

حديث (۴) على بن احمد رحمه اللّه عليه مى گويد: محمّد بن ابى عبد اللّه كوفى از موسى بن عمران، از عمويش حسين بن يزيد، از على بن ابى حمزه، از ابى بصير، از حضرت ابى عبد اللّه عليه السّلام، ابو بصير مى گويد: مردى از حضرت پرسيد: براى چه خداوند انبياء و رسل را براى مردم فرستاد؟

حضرت فرمودند: براى اين كه بعد از ارسال رسل مردم حجّتى بر خدا نداشته و نگويند: بشير و نذيرى براى ما نيامد و نيز براى اين كه حجّت خدا بر مردم تمام باشد و شاهد بر اين گفتار كلام حقّ عزّ و جلّ است كه از زبان نگهبانان جهنّم استدلالشان بر اهل دوزخ را اين چنين نقل مى فرمايد: أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ قالُوا: بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ (آيا پيغمبرى براى راهنمايى شما نيامد؟

آنها در جواب گفتند: آرى، رسول حقّ آمد ولى ما تكذيب او كرديم و گفتيم خدا چيزى نفرستاده و نيستيد شما رسولان مگر در گمراهى).

حديث (۵) پدرم رحمه اللّه عليه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن ابى عبد اللّه، از پدرش، از جماعتى، از حسين بن نعيم صحّاف، وى مى گويد:

محضر مبارک امام صادق علیه السّلام

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۱۹

عرض کردم: آیا می شود کسی که دارای ایمان است حقّ تعالی او را به کفر نقل دهد؟

حضرت فرمودند: خداوند عادل است، رسل را برانگیخت تا مردم را به ایمان به خدا دعوت کنند و هرگز ایشان کسی را به کفر نمی خوانند.

عرض کردم: کسی که کافر بوده آیا حقّ تعالی او را به ایمان نقل می دهد؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ مردم را بر فطرتی که آنها را بر آن بنا نهاده آفریده در این هنگام نه شریعتی داشته که ایمان را شناسند و نه آن را انکار کردند تا کافر شوند، سپس انبیاء را به سوی ایشان فرستاد که به ایمان به خدا دعوتشان نمایند تا حجّتی باشند برای خدا بر مردم، در این جا برخی هدایت یافته و بعضی هدایت نشوند.

حدیث (۶) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللّه علیه می گوید: حسین بن محمّد بن علی از ابو عبد اللّه سیّاری، از ابو یعقوب بغدادی، وی می گوید: ابن سکّیت محضر ابی الحسن الرّضا علیه السّلام عرضه داشت: چرا خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران را با در دست داشتن عصا و معجزه ید بیضاء و در اختیار داشتن آلت و اسباب سحر مبعوث فرمود و عیسی علیه السّلام را طبّ داد و معجزه حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را کلام و خطبه های فصیح و بلیغ قرار داد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی علیه السّلام را مبعوث فرمود زمانی بود که اغلب مردم در آن عصر ساحر بودند لذا جناب موسی از جانب حقّ جلّ و علا

سحری آورد که در وسع و طاقت مردم نبوده و علاوه بر آن به واسطه آن سحر ساحرین را باطل می کرد و بدین وسیله حجّت را بر آنها تمام نمود.

و هنگامی که جناب عیسی علیه السّلام را به سوی مردم فرستاد عصری بود که بیماری زمین گیری، در بین مردم شیوع داشته لا جرم به طب نیازمند بودند لذا حضرتش از جانب حقّ عزّ و جلّ با داشتن طبّی که نظیرش در بین مردم نبود مبعوث شد، آن جناب مرده را زنده می کرد، کور مادر زاد و مبتلایان به پیسی را با اذن خدا شفا می داد و بدین وسیله خداوند حجّت را بر مردم آن عصر تمام فرمود.

و در زمانی که وجود مبارك خاتم الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله را به پیغمبری فرستاد بازار سخنوری و خطبه خوانی و فصاحت و بلاغت رائج بود (راوی می گوید: گمانم این است که حضرت دنبال «کلام و خطب» شعر را نیز آوردند) لذا پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از جانب خدا قرآن را که مشتمل بر مواعظ و احکام شرع با کلامی در نهایت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۲۱

فصاحت و بلاغت است آورد و بدین ترتیب اقوال و سخنان آنها را باطل نمود و حجّت حقّ عزّ و جلّ را بر مردم اثبات فرمود:

ابن سکیت عرض کرد: به خدا قسم در این زمان مثل و مانند شما کسی را ندیدم، پس حجّت خدا بر خلائق امروز چیست؟

حضرت فرمودند: حجّت عقل است که با آن صادق علی اللَّه را می توان شناخت و تصدیقش نمود و کاذب علی اللَّه را دانست و تکذیبش کرد.

ابن سکّیت عرض

کرد: جواب تام و کامل و صحیح به خدا قسم همین است.

باب صدم سرّ معجزه داشتن انبياء عليهم السّلام

حديث (۱) على بن احمد مى گويد: محمّد بن ابى عبد اللَّه، از موسى بن عمران، از عمويش، از على بن ابى حمزه، از ابى بصير، وى مى گويد: محضر ابى عبد اللَّه عليه السّلام عرض كردم:

براى چه خداوند عزّ و جلّ به انبياء و رسولانش معجزه داده است؟

حضرت فرمودند: تا دليل باشد بر صدق آورنده آن يعنى پيامبر.

سپس فرمودند: معجزه علامت و نشانه است بر حقّ تعالى و آن را فقط به انبياء و رسولان و حجّت هايش اعطاء مى فرمايد تا راستگو از دروغگو ممتاز و مشخّص گردد.

باب صد و يكم سرّ ناميده پيامبران اولو العزم به اين نام

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از على بن حكم، از مفضّل بن صالح، از جابر بن يزيد، از حضرت ابى جعفر عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب در ذيل فرموده خداوند:

وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (ما با آدم عهدى بستيم و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نيافتيم) فرمودند:

خداوند متعال با آدم عليه السّلام راجع به حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و ائمّه بعد از آن حضرت عليهم السّلام عهدى بست ولى آدم آن عهد را ترك نمود و عزمى از خود نشان نداد

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۴۲۳

كه دلالت كند بر اين كه اقرار دارد محمّد و آل محمّد آن طورى كه هستند مى باشند و اساسا اولو العزم به كسانى گفته مى شود كه راجع به مقام پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و اوصياء آن حضرت صلوات اللَّه عليهم اجمعين و حضرت مهدى عليه السّلام و سيره آن

جناب و این که این حضرات اولیاء مطلق حقّ تعالی هستند با آنها عهد بسته شده و التزام داده اند که به این مقام اقرار کرده و عزمشان را استوار نمایند.

حدیث (۲) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: احمد بن محمّد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضّال از پدرش، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پیامبران اولو العزم را به این جهت اولو العزم نامیده اند که صاحبان عزائم و شرایع هستند و شرح و توضیح آن این است که:

تمام پیامبرانی که بعد از نوح علیه السّلام مبعوث شدند به شریعت آن حضرت عمل کرده و تابع کتاب او بودند و این روال ادامه داشت تا زمان ابراهیم خلیل علیه السّلام و آنچه از پیامبران در عصر ابراهیم علیه السّلام و بعد از آن حضرت بودند جملگی به شریعت او عمل کرده و تابع کتاب حضرتش بودند تا زمان حضرت موسی علیه السّلام و پیامبرانی که معاصر و بعد از آن حضرت بودند به شریعت وی عمل کردند و تابع کتابش بودند تا زمان حضرت عیسی علیه السّلام و انبیاء زمان عیسی علیه السّلام و بعد از آن حضرت به شریعت او عمل کرده و تابع کتاب حضرتش بودند تا زمان ظهور موفور السّرور و پیامبر گرامی ما حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله پس این پنج تن انبیاء اولو العزم بوده که افضل انبیاء و اشراف رسولان هستند و شریعت پیامبر ما صلّی اللَّه علیه و آله تا روز قیامت نسخ نشده و بعد از آن حضرت دیگر پیامبری نخواهد بود لذا

هر کس بعد از آن جناب ادّعای پیامبری کرده یا پس از قرآن کتابی به عنوان کتاب آسمان ارائه دهد خونش مباح بوده و هر کس این ادّعا را از او بشنود می تواند او را بکشد.

باب صد و دوّم سرّ این که حقّ تعالی امر به اطاعت رسولان و ائمه علیهم السّلام نموده

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن الحسین سعدآبادی، از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۲۵

احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابن اذینه، از ابان بن عیّاش از سلیم بن قیس نقل کرده که وی گفت: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که فرمودند:

فقط اطاعت خدا و رسول و والیان امر واجب است و سرّ این که خدای عزّ و جلّ امر به اطاعت اولو الامر فرموده این است که ایشان معصوم از گناه بوده و پاکیزه اند و هیچ گاه امر به معصیت نمی کنند.

باب صد و سوّم سرّ احتیاج به پیامبر و امام علیهما السّلام

حدیث (۱) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید:

عبد العزیز بن یحیی از مغیره بن محمّد از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، وی می گوید: محضر ابی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام عرض کردم: برای چه به نبیّ و امام علیهما السّلام نیاز هست؟

حضرت فرمودند: برای این که عالم بر صالح باقی باشد چه آن که خداوند عزّ و جلّ تا مادامی که نبیّ یا امام در بین مردم می باشند عذاب را از اهل زمین بر می دارد و شاهد بر این کلام فرموده حقّ عزّ و جلّ در قرآن کریم است:

وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ (تا تو در میان آنها هستی حقّ تعالی آنها را عذاب نمی کند).

و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نیز فرمودند: ستارگان امان برای اهل آسمان بوده و اهل بیت من امان برای اهل زمین هستند، هنگامی که ستارگان زائل شوند به اهل آسمان مکروه وارد آید و

زمانی که اهل بیت من نباشند به اهل زمین مکروه متوجّه می گردد.

مقصود از «اهل بیت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله» ائمّه علیهم السّلام هستند که حقّ تعالی طاعت ایشان را مقرون با طاعت خود قرار داده و فرموده است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (ای اهل ایمان خدا و رسول و صاحبان امر ولایت را اطاعت کنید).

و مقصود از صاحبان امر حضرات ائمّه معصومین بوده که از هر آلودگی پاک هستند، مرتکب هیچ گناهی نمی شوند و اساسا کوچکترین عصیانی از آنها سر نمی زند، ایشان مورد تأیید خدا بوده و حقّ عزّ و جلّ به آنها توفیق می دهد و به واسطه ایشان بندگان روزی خورده و بلادشان آباد گشته و قطرات باران از آسمان

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۲۷

می بارد و نیز ایشان واسطه روییدن و خارج شدن برکات از زمین هستند و به برکت ایشان خدا به اهل معاصی مهلت داده و در عقوبتشان تعجیل نمی کند، روح القدس از ایشان جدا نمی شود و ایشان نیز از او مفارقت نمی کنند، از قرآن جدا نبوده و قرآن نیز از آن حضرت سلام اللَّه علیهم اجمعین جدا نمی باشد.

باب صد و چهارم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله افضل انبیاء علیهم السّلام می باشد

حدیث (۱) حسن بن علی بن احمد صائغ رضی اللَّه عنه می گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی از جعفر بن عبید اللَّه از حسن بن محبوب از صالح بن سهل، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

برخی از اهل قریش محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرضه داشتند: با این که شما آخر پیامبری هستید که مبعوث شده و خاتم و

پایان دهنده ایشان می باشید به چه چیز بر تمام سبقت گرفته و بر همه ایشان تفضیل و برتری داده شده اید؟! حضرت فرمودند: به خاطر این که من اوّلین کسی بودم که به ربوبیّت پروردگار جلّ جلاله اقرار نموده و وقتی از انبیاء میثاق گرفته شد و آنها را شاهد بر خودشان قرار دادند و سپس پروردگار فرمود:

آیا من پروردگار شما نیستم؟ و همه انبیاء گفتند: آری.

من اوّلین نفر بودم که جواب آری را دادم، پس در اقرار به حقّ عزّ و جلّ من از همگان سبقت گرفتم.

باب صد و پنجم سرّ نامیده شدن پیامبر گرامی صلّی اللَّه علیه و آله به لقب «امّی»

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه می گوید: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابی عبد اللَّه محمّد بن خالد برقی، از جعفر بن محمّد صوفی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی الرّضا علیهما السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:

ای فرزند رسول خدا، چرا نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به «امّی» موسوم شده اند؟

حضرت فرمودند: مردم در این باره چه می گویند؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۲۹

عرض کردم: گمانشان این است که چون پیامبر کتابت نمی دانستند به این اسم خوانده شدند.

امام علیه السّلام فرمودند: دروغ پنداشته اند، از رحمت خدا دور باشند، این سخن کجا صحیح می باشد در حالی که خداوند در کتاب محکم خودش می فرماید:

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ (اوست خدای که میان عرب امّی «یعنی قومی که خواندن و نوشتن نمی دانستند» پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از لوث

جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب آسمانی و حکمت الهی بیاموزد).

چگونه تعلیم دهد چیزی را که بلد نیست، به خدا سوگند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به هفتاد و دو زبان می خواند و می نوشت یا فرمود: به هفتاد و سه زبان می خواند و می نوشت.

و امّا این که به آن حضرت امّی گفتند به خاطر این بود که آن جناب از اهل مکّه بود و مکّه از امّهات و مهم ترین شهرها بود و همین مراد حقّ عزّ و جلّ است که می فرماید:

لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها (و برای این که اهل مکه و حوالی و اطراف آن را انذار کند).

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه می گوید: سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن موسی الخشاب، از علی بن حسان و علی بن اسباط و دیگران به طور مرفوع از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده اند، راوی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: مردم گمان می کنند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نه می نوشتند و نه می خواندند؟

حضرت فرمودند: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند، این حرف کجا صحیح می باشد با این که حقّ عزّ و جلّ می فرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ تا آخر پس چگونه مردم را تعلیم کتاب و حکمت می کرد با این که خواندن و نوشتن بلد نبود؟! راوی می گوید: عرضه داشتم: پس چرا حضرتش را امّی می خوانند؟

فرمود: چون منسوب به مکّه است و همین معنا مراد از فرموده حقّ تعالی است که می فرماید: لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى الخ پس امّ القری مکّه است لذا به حضرت که منسوب به آن است گفته شده امّی.

علل

حدیث (۳) احمد بن محمّد بن یحیی العطّار رحمه اللَّه علیه می گوید: سعد بن عبد اللَّه از عبد اللَّه بن عامر، از رحمان بن ابی نجران، از یحیی بن عمران حلبی، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید: از امام علیه السّلام راجع به فرموده حقّ عزّ و جلّ:

وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (و وحی شده به من این قرآن تا شما و هر کس که خبر این قرآن به او رسد را بترسانم).

سؤال شد؟

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به هر زبانی می توانستند انذار کنند.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه می گوید: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از شریف بن سابق تفلیسی، از فضل بن ابی قره، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل کلام یوسف علیه السّلام که به عزیز مصر فرمود: اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (مرا به خزینه داری مملکت و ضبط دارایی کشور منصوب دار که من در حفظ و دارایی و مورد صرف آن دانا و بصیرم) فرمودند: مقصود یوسف این بود که من حافظ آنچه زیر دستم هست بوده و به هر زبانی آگاه و عالم می باشم.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از معاویه بن حکیم، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از برخی اصحابش از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

از منّت هایی که حقّ تعالی بر رسول گرامی اسلام گذارده این

بود که آن جناب می خواندند ولی نمی نوشتند، هنگامی که ابو سفیان به احد متوجّه شد، عباس نامه ای محضر مبارک پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نوشت، نامه وقتی به حضرت رسید که در یکی از باغ های مدینه نزول اجلال داشتند، حضرت نامه را خوانده و به اصحابشان خبر ندادند فقط به آنها امر فرمودند که به مدینه داخل شوند، هنگامی که اصحاب به مدینه وارد شدند حضرت آنها را از مضمون نامه خبر دادند.

حدیث (۶) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه می گوید: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمّد بن خالد برقی از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از

حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله: مکتوب را قرائت می فرمودند ولی نمی نوشتند.

حدیث (۷) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حسن بن زیاد صیقل نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

از منّت هایی که حقّ عزّ و جلّ بر نبیّ مکرّمش نهاد این بود که وی را امّی قرار داد یعنی نمی نوشت ولی کتاب را می خواند.

حدیث (۸) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: ابو العبّاس احمد بن اسحاق ماذرانی در بصره نقل نموده اند ابو قلابه عبد الملک بن محمّد از غانم بن حسن سعدی از مسلم بن خالد مکّی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما

السّلام از پدر بزرگوارش عليه السّلام نقل كردند كه فرمودند:

هيچ كتابى و هيچ وحيى از جانب خداوند تبارك و تعالى نازل نشد، مگر آن كه به زبان عربى مى باشد وحى در گوش انبياء عليهم السّلام به زبان قومشان واقع مى شد و در گوش پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله به زبان عربى و وقتى آن حضرت با قوم خويش تكلّم مى نمود، به زبان عربى سخن مى فرمود پس در گوش ايشان تكلّم به زبان خودشان واقع مى شد.

و بسا افراد با رسول خدا به هر زبانى كه تكلّم و خطاب مى كردند در گوش آن جناب به زبان عربى واقع مى شد و جهتش اين بود كه جبرئيل عليه السّلام سخن گوينده را به زبان عربى ترجمه مى كرد و در سمع مبارك رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله قرار مى داد و اين تشريفى بود از ناحيه خداى عزّ و جلّ نسبت به وجود مبارك رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله.

باب صد و ششم سرّ ناميده شدن نبى اكرم صلّى اللَّه عليه و آله به محمّد و احمد و ابو القاسم و بشير و نذير و داعى و ما حى و عاقب و حاشر و احيد و موقف و مقفّى

حديث (۱) محمّد بن على ماجيلويه رضى اللَّه عنه مى گويد: عمويم محمّد بن ابى القاسم، از احمد بن

ابى عبد اللَّه، از ابى الحسن على بن حسين برقى، از عبد اللَّه بن جبله، از معاويه بن عمّار، از حسن بن عبد اللَّه، از پدرانش، از جدّش حسن بن على بن ابى طالب عليهما السّلام، حضرت فرمودند: چند نفر يهودى خدمت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله رسيدند اعلم و دانشمندترين آنها پرسيد:

براى چه به: محمّد و احمد و ابو القاسم و بشير و نذير و داعى ناميده شده ايد؟

نبىّ اكرم صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند:

امّا به محمّد به خاطر

آن است که در زمین محمود و ستوده می باشم و امّا به احمد به جهت آن است که در آسمان محمود و ستوده هستم و امّا به ابو القاسم، برای این است که حقّ عزّ و جلّ در روز قیامت قسمت و سهم دوزخ را تقسیم نموده و از خلق اوّلین و آخرین آنان که به من کفر ورزیده اند را سهم دوزخ قرار می دهد و قسمت و سهم بهشت را نیز تقسیم کرده آنان که به من ایمان آورده و به نبوّتم اقرار نموده اند را در بهشت قرار می دهد، و امّا به داعی جهتش آن است که من مردم را به دین پروردگارم عزّ و جلّ دعوت می کنم و امّا به نذیر جهتش آن است که هر کس عصیان و نافرمانی مرا نماید او را از آتش جهنّم انذار کرده و می ترسانم، و امّا به بشیر سرّش آن است که هر کس مرا اطاعت کند او را به بهشت بشارت می دهم.

حدیث (۲) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن فضّال، از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:

چرا کنیه نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و ابو القاسم قرار داده شده؟

حضرت فرمودند: زیرا آن جناب فرزندی داشتند به نام «قاسم» پس حضرت را مکنّی به این نام نمودند.

راوی می گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا آیا من را شایسته می بینید که بیشتر توضیح دهید؟

حضرت فرمودند: بلی، آیا می دانی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

من و علی دو

پدر این امّت هستیم؟

عرض کردم: آری.

فرمود: آیا می دانی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پدر تمام امّت است و علی علیه السّلام در بین این امّت به منزله پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله می باشد؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۳۷

عرض کردم: آری.

حضرت فرمودند: آیا می دانی علی علیه السّلام قاسم (تقسیم کننده) بهشت و دوزخ است؟

عرض کردم: آری.

فرمودند: پس به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله ابو القاسم گفته شد زیرا با این بیان حضرتش پدر تقسیم کننده بهشت و دوزخ بودند.

عرض کردم: معنای این عبارت چیست؟

فرمودند: شفقت و مهربانی نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بر امّت همچون شفقت پدران بر اولاد است و افضل و برترین امّت حضرت علی علیه السّلام است پس شفقت نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله بر آن حضرت از مهربانیش نسبت به دیگران بیشتر است و پس از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله شفقت علی علیه السّلام بر امت همچون شفقت پیامبر بر امّت می باشد چه آن که آن حضرت وصیّ و خلیفه و امام بعد از پیامبر بوده پس باید همچون آن حضرت نسبت به امّت باشند فلذا پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: من و علی دو پدر این امّت هستیم و پیامبر بالای منبر رفته و فرمودند: کسی که از خود قرض یا عیالی باقی گذارد پس قرضش بر عهده من و ولایت بر عیالش با من است و کسی که از خود مالی به جا گذارد تعلق به ورثه اش دارد، سپس امام علیه السّلام فرمودند:

پس نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله اولی به امّت است از پدران و

مادرانشان به آنها حتی از خود آنها نسبت به خودشان نیز اولی می باشد، و همچنین است امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از پیامبر یعنی ایشان نیز اولی به امّت هستند از پدران و مادران و حتی خودشان نسبت به خودشان.

حدیث (۳) ابو الحسین محمّد بن علی بن شاه می گوید: ابو بکر محمّد بن جعفر بن احمد بغدادی در شهر آمد از پدرش از احمد بن سخت، از محمّد بن اسود ورّاق، از ایّوب بن سلیمان، از حفص بن بختری، از محمّد بن حمید، از محمّد بن منکدر، از جابر بن عبد اللّه، نقل کرده که وی گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:

من شبیه ترین مردم به آدم بوده و ابراهیم علیه السّلام از نظر خلق (خوی) و خلق (آفرینش) شبیه ترین مردم به من می باشد و حقّ تعالی از بالای عرش مرا به ده اسم موسوم نموده و وصف من را بیان کرده و هر رسولی را که مبعوث فرموده به زبان او مرا به قومش بشارت داده، و در تورات یادم کرده و نامم را نشر داده، و در بین اهل

تورات و انجیل یاد و اسم را منتشر و پراکنده نموده و کتابش را تعلیم کرده و در آسمانش مرا بالا برده و از یکی از اسمائش نامی برایم مشتقّ فرموده پس مرا محمّد نامیده و خودش محمود می باشد، مرا در بهترین مردمان که امّتم باشند بر انگیخت، نامم را در تورات احید قرار داد زیرا اجساد امّتم با یکتاپرستی بر آتش حرام می شوند و در انجیل اسمم را احمد معرّفی کرد چه آن که

در بین اهل آسـمان من محمود و سـتوده و امّتم را بهترین ستایش گر قرار داده است، و در زبور اسمم را ماحی آورده زیرا حقّ عزّ و جلّ به واسـطه من زمین را از عبادت بت ها پاک و محو می نمایـد، و در قرآن نامم را محمّد گذارده زیرا در تمام مراحل و منازل قیامت من سـتوده و محمود بوده و احدی غیر از من شفاعت نمی کند، و در قیامت اسمم حاشر است زیرا در روز حشر بر تمام خلائق مقدّم بوده و دیگران پشت سر من می باشند و نیز مرا موقف نام گذارد به ملاحظه این که مردم را در مقابل حقّ عزّ و جلّ واقف و ایستاده قرار خواهم داد چنانچه نام دیگرم را عاقب گذارد به خاطر آن که عقب و آخر تمام انبیاء بوده و بعد از من پیـامبری نمی باشـد، و مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاـحم (قتال) و مقفّی قرار داد زیرا به دنبال تمام انبیاء و بعد از همه آنها هستم.

من قیّم و کامل و جامع هسـتم، پروردگارم بر من منّت نهاد و فرمود: ای محمّـد درود پروردگار بر تو، من هر رسول و فرسـتاده ای را با زبان امّت خودش به سوی آنها فرسـتاده و تو را بر هر سـرخ و سیاهی از مخلوقاتم مبعوث کرده و با قرار دادن رعب در سیمایت کمکی به تو نمودم که احدی را چنین کمکی نکرده ام و غنیمت را بر تو مباح و حلال قرار دادم که بر احدی پیش از تو حلال نکرده بودم و به تو و امّتت گنجی از گنج های عرشم که سوره فاتحه الکتاب و آخرین

آیه از سوره بقره باشد را عطاء نموده و برای تو امّتت تمام زمین را محل سجده و خاک آن را طاهر و مطهّر قرار دادم، و به تو و امّتت تکبیر را اعطاء نموده و یاد تو را مقرون با یاد خود قرار داده به طوری که احدی از امّت تو مرا یاد نمی کند مگر آن که با آن تو را نیز یاد خواهد نمود پس خوشا به حال تو و امّت تو.

باب صد و هفتم سرّ این که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فَإِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۴۱

حدیث (۱) مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود از پدرش، از علی بن عبد اللَّه، از بکر بن صالح از ابی الخیر، از محمّد بن حسان، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل داریم از محمّد بن سعید اذخری، وی از مصاحبین موسی بن محمّد بن علی الرضا بود و موسی به وی خبر داد که یحیی بن اکثم نامه ای به او نوشت و از مسائلی چند پرسیده از جمله پرسید:

در آیه شریفه: فَإِنْ كُنْتَ فِی شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ.

(اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم در شک هستی از پیشینیان خود یعنی علماء یهود و نصاری پرسش و سؤال کن) مخاطب کیست؟ اگر مخاطب نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله باشد به مقتضای آیه در آنچه خدا انزال فرموده ایشان شک و تردید نموده اند و اگر مخاطب غیر حضرت باشد پس قرآن بر غیر آن جناب نازل شده است.

موسی می گوید:

از برادرم علی بن محمّد علیه السّلام راجع به این مسأله پرسیدم، حضرت فرمودند: امّا فرموده

حقّ تعالى: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ الخ مخاطب در اين آيه شريفه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بوده و آن جناب در آنچه حقّ عزّ و جلّ نازل فرموده شكّى نداشتند ولى جهّال مى گفتند: چرا خداوند از فرشتگان پيامبرى براى ما نمى فرستد چه آن كه بين ما و پيامبر (حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله) از حيث احتياج به غذا و شراب و رفتن به بازار جهت رفع حوائج فرقى نيست و او امتيازى بر ما ندارد پس او نمى تواند پيامبر بوده و اطاعتش بر ما واجب باشد، خداوند عزّ و جلّ به نبيّش صلّى اللَّه عليه و آله وحى فرموده كه در حضور اين جاهلين، از علماء يهود و نصارى بپرس آيا پيش از تو خدا پيامبرى فرستاده كه طعام نخورد و آب نياشامد و جهت رفع نيازمندى هايش به بازار نرود يا تمام انبياء همچون ساير مردم به اين كارهاى معمولى و بشرى مبادرت داشته اند و تو هم به ايشان اقتداء نموده و همچون آنها مى باشى پس وجهى ندارد اين نوع اشكالات را در خصوص تو ايراد نمايند.

و امّا اين كه حقّ تعالى فرمود: فَإِنْ كُنْتَ، فِي شَكٍّ ... با اين كه پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله در آنچه به او نازل شده بوده شك و ترديد نداشت و قاعده به جاى آن بايد كلمه «لكن» استعمال مى شد يعنى حقّ تعالى مى فرمود: و لكن أسأل الذين يقرءون ... جهتش آن

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۴۴۳

است كه چون جاهلان چنين شكى داشتند براى تبعيت ظاهرى از ايشان عبارت چنين ايراد شده چنانچه حقّ تعالى به رسول گراميش

در جای دیگر می فرماید: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا الخ (پس بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباهله برخیزیم و بدین ترتیب دروغگویان را مورد لعن و نفرین حقّ عزّ و جلّ قرار دهیم) اگر به جاهلین و کفّار گفته می شد: تعالوا نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ هرگز به مباهله حاضر نمی شدند لذا کلام به صورت خطاب آورده نشد تا آنها به مباهله حاضر شوند و الّا حقّ عزّ و جلّ می دانست که پیامبرش رسالت او را اداء کرده و از کاذبین نیست و خود نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نیز به صادق بودن خویش واقف بود فقط به خاطر آن که کفار حضرتش را تصدیق کرده و به خانه انصاف آیند کلام به همان گونه که در قرآن ذکر شده ایراد گردیده است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه می گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی «۱»، از ابراهیم بن عمیر حدیث را مرفوعا از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل می کند.

در ذیل فرموده حقّ عزّ و جلّ به نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا ...

امام علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: من در آنچه از جانب خدا به من نازل شده شک نداشته و از احدی هم سؤال نمی کنم.

باب صد و هشتم سرّ سلام کردن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بر کودکان

حدیث (۱) مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی سمرقندی رضی اللَّه عنه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش ابی النصر محمّد بن مسعود عیاشی از علی بن الحسن بن علی بن فضّال از

محمّـد بن وليد، از عبّاس بن هلال، از حضرت على بن موسى الرّضا عليه السّلام، از پدر بزرگوارش موسى بن جعفر، از پدر بزرگوارش جعفر بن محمّـد، از پـدر بزرگوارش محمّد بن على، از پدر بزرگوارش على بن الحسين از پدر بزرگوارش حسين بن على،

---

(۱)- حمّاد بن عيسى جهنى بصرى ثقه و صدوق است، مرحوم علامه در خلاصه مى فرمايد:

كشّى فرموده: اصحاب اجماع دارند كه اخبار منقول از ناحيه ايشان جملگى صحيح است و به اصطلاح وى را از اصحاب اجماع مى شمرند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۴۴۵

از پدر بزرگوارش على بن ابى طالب عليهم السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: پنج چيز را تا وقت مردن ترك نمى كنم: غذا خوردن با بندگان روى زمين، سوار شدن روى دراز گوش پالان دار، دوشيدن شير بز با دست خودم، پوشيدن لباس پشمى، سلام نمودن بر كودكان تا بعد از من سنّت باشد.

باب صد و نهم سرّ ناميدن نبى اكرم صلّى اللَّه عليه و آله به يتيم

حديث (۱) احمد بن الحسن القطان مى گويد: احمد بن يحيى بن زكريا قطان از بكر بن عبد اللَّه بن حبيب از تميم بن بهلول از پدرش از ابى الحسن العبدى، از سليمان بن مهران، از عبايه بن ربعى، از ابن عبّاس نقل كرده كه وى گفت: از آيه شريفه: أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى (آيا تو را يتيم نيافت پس مكان به تو داد).

پرسيده شدم و گفتم: پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله را از اين جهت يتيم گفتند كه روى زمين از بدو خلقت تا انقراض عالم براى آن سرور نظير و مانندى يافت نشد و نخواهد شد، خداوند عزّ و جلّ در مقام امتنان بر پيامبر

اکرم در قرآن فرموده:

أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً مقصود از «یتیم» وحید و تنهایی است که نظیر و همانند نداشته باشد بنا بر این معنای آیه چنین می شود: آیا نیافت حقّ عزّ و جلّ تو را بی همتا و بی نظیری، فآوی الیک النّاس پس جدا داد و متمایل نمود مردم را به سوی تو و فضل و کمال تو را به ایشان شناساند تا تو را شناختند، و وجدک ضالا یعنی و یافت حقّ تعالی تو را گم شده نزد قومت که به واسطه نشناختن گمراه و متحیّر مانده بودند پس تو را به ایشان شناساند و بدین وسیله آنها را هدایت کرد، و وجدک عائلا و یافت باری تعالی تو را نزد قومت فقیر یعنی قوم تو می گفتند که تو مال و دارایی نداری پس به وسیله مال خدیجه علیها السّلام توانگرت نمود سپس فضل و کرم و احسانش را بر تو زیاده کرد و دعایت را مستجاب نمود حتی کار را به جایی رساند که اگر دعاء می کردی سنگ را خدا برای تو طلا کند حقّ تعالی ماهیت سنگ را طبق مراد تو تغییر می داد و طلا می کرد و نیز در جایی که طعام و آب نبود به تو طعام و آب می رساند و در جایی که پناه دهنده نداشتی به وسیله فرشتگان پناهت داد و بدین وسیله تو را بر دشمنانت ظفر و پیروزی داد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۴۷

باب صد و دهم سرّ این که حقّ تعالی نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله را یتیم نمود

حدیث (۱) حمزه بن محمّد علوی رضی اللَّه عنه می گوید: ابو العبّاس احمد بن محمّد کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال «۱» از برادرش، از احمد بن محمّد

بـن عبـد اللَّه بن مروان، از ابن ابی عمیر، از برخی از اصـحابش، از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام نقـل کرده که آن جنـاب فرمودنـد: خداونـد عزّ و جـلّ نبیّ گرامیش صـلّی اللَّه علیه و آله را یتیم نمود تـا احـدی بر او حقّ نداشـته که طـاعت وی بر آن حضرت لازم باشد.

باب صد و یازدهم سرّ این که برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرزند پسر باقی نماند.

حدیث (۱) علی بن حاتم قزوینی در مکتوبی که به من نوشـته فرموده: قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسـین، از حسین بن ولید از عبد اللَّه بن حمّاد، از عبد اللَّه بن سنان «۲»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده، وی می گوید: محضر مبارك امام علیه السّلام عرضه داشتم: سرّ این که برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرزند پسر باقی نماند چه بود؟

حضـرت فرمودنـد: برای این که خداونـد عزّ و جلّ حضـرت محمّـد صـلّی اللَّه علیه و آله را پیامبر آفریـد و علی علیه السّـلام را وصـیّ آن حضـرت قرار داد حال اگر رسول خـدا صاحب پسـر می شدنـد آن پسـر از امیر المؤمنین علیه السّـلام به رسول خـدا سزاوارتر می شـد در نتیجه او را باید وصـیّ پیامبر می گردانید و بدنی ترتیب وصایت حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام ثابت نمی گشت.

باب صد و دوازدهم سرّ معراج پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله

---

(۱)- وی از فقهاء اصحاب امامیّه بوده و ثقه می باشد ولی مع الاسف فطحی المذهب است.

(۲)- عبـد اللَّه بن سـنان بن طریف مولی بنی هاشم وی کوفی و ثقه و جلیل القدر بوده و طعنی بر او نمی باشد ولی از حضـرت امـام صـادق علیه السّـلام روایت می کنـد و برخی فرموده انـد از امـام کـاظم علیه السّـلام نیز روایت کرده ولی این کلاـم ثابت نیست.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۴۹

حدیث (۱) محمّد بن احمد بن سـنانی و علی بن احمد بن محمّد دقّاق و حسـین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنهم فرموده اند: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن

یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ثابت بن دینار، وی می گوید: از حضرت زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام سؤال کردم: آیا خداوند عزّ و جلّ موصوف به مکان می شود یعنی آیا می توانیم بگوییم: در مکانی هست؟

حضرت فرمودند: خدا منزّه از آن است.

عرض کردم: پس برای چه پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله را به آسمان سیر داد؟

حضرت فرمودند: تا به او ملکوت آسمانها و مصنوعات عجیب و مخلوقات بدیعش را نشان دهد.

عرض کردم: مقصود و مراد از این کلام الهی چیست که می فرماید: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی (سپس نزدیک آمد و بر او نازل گردید به نزدیکی دو کمان یا نزدیک تر از آن) حضرت فرمودند: مقصود از فاعل «دنی» رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است چه آن که آن حضرت نزدیک به حجاب های نور شده و ملکوت آسمانها را دیدند سپس سرازیر شده و از پائین به ملکوت زمین نگریسته به قدری خود را نزدیک زمین دیدند که گویا همچون قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی یعنی خود را به نزدیکی دو کمان یا نزدیک تر از آن نسبت به زمین مشاهده فرمود.

حدیث (۲) حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبد اللَّه ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنهم فرمودند:

علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران و صالح بن سندی، از یونس بن عبد الرحمن نقل کرده که گفت: محضر ابی الحسن موسی بن جعفر علیها السّلام عرض کردم: برای چه خداوند متعال پیامبرش صلّی اللَّه علیه و

آله را به آسمان عروج داد و از آنجا به سدره المنتهی و از آنجا به حجاب های نور برده و در آنجا حضرت با خدای متعال مناجات نمود در حالی که حقّ تعالی در مکان نیست؟

حضرت فرمودند: خداوند در مکان نبوده و آفات زمان نیز بر او نمی گذرد ولی در عین حال حقّ عزّ و جلّ خواست به واسطه پیامبرش فرشتگان و ساکنین آسمان ها را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۵۱

شرافت داده و با مشاهده آن حضرت مکرّم شوند و نیز غرضش آن بود که عجائب عظمت قدرتش را در حضرت نشان دهد تا پس از هبوط و نزول به زمین از آنها برای اهل زمین خبر دهد و این معنا بر طبق مقاله باطلی که اهل تشبیه دارند نمی باشد و خدا از آنچه ایشان توصیف می کنند منزّه و مبرّا است.

باب صد و سیزدهم سرّ این که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از پروردگار عزّ و جلّ تقاضا نکرد که نمازهای پنجاه گانه را برای امّت کاهش دهد تا حضرت موسی علیه السّلام از خدا آن را درخواست نمود و علّت این که چرا از پروردگار تقاضا نکرد نمازهای پنجگانه را تخفیف دهد

حدیث (۱) محمّد بن محمّد بن عصام رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن یعقوب از علی بن محمّد بن سلیمان، از اسماعیل بن ابراهیم، از جعفر بن محمّد تمیمی، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد از زید بن علی علیه السّلام نقل کرده که گفت: محضر پدرم سیّد العابدین علیه السّلام عرض کردم: پدر، مرا از جدّمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خبر ده وقتی حضرتش را به آسمان بردند و پروردگارش عزّ و جلّ او را مأمور به پنجاه نماز فرمود چرا از پروردگار تقاضا نکرد که این نمازها را برای امّتش کاهش دهد مگر موقعی که موسی بن عمران به حضرتش عرض کرد: از خدای متعال بخواه که آنها را کاهش دهد چه آن که ایشان

طاقت آن را ندارند؟

حضرت فرمودند: فرزندم، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله ابتداء و بدون تقاضاى كسى از پروردگارش درخواستى نمى فرمود و نسبت به تكليفى كه به آن امر مى شد خواستار تجديد نظر در آن نمى گشت منتهى وقتى موسى عليه السّلام از آن جناب خواست كه حقّ تعالى متقاضى تخفيف گردد و بدين ترتيب شفيع اين امّت گرديد حضرت نتوانست شفاعت وى را ناديده گيرد لذا به پروردگارش رجوع كرد و از ساحت ربوبى تقاضاى تخفيف نموده و خواستار شد كه پنجاه نماز به پنج تا كاهش يابد.

زيد مى فرمايد: محضر امام عليه السّلام عرض كردم: پدر، چرا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به پروردگار عزّ و جلّ رجوع نكرد و از او نخواست كه پنج نماز را تخفيف بدهد با اين كه جناب موسى عليه السّلام از حضرتش درخواست تقاضاى اين تخفيف را نمود؟

حضرت فرمودند: پسرم، نبىّ اكرم صلّى اللَّه عليه و آله خواسته اش اين بود كه در عين حاصل

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۴۵۳

شدن تخفيف، اجر پنجاه نماز نصيب امّت بشود و اين عملى نمى شد مگر به اين كه امّت پنج نماز را در شبانه روز بخوانند تا به مقتضاى فرموده حقّ عزّ و جلّ: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها (كسى كه يك عمل نيك بجا آورده ده برابر اجر به وى داده مى شود) ثواب پنجاه نماز عائدشان بشود لذا بعد از حصول تخفيف اوّل و كاهش يافتن پنجاه نماز به پنج نماز ديگر جا نداشت كه حضرت از حقّ تعالى خواستار كاهش بعدى و تخفيف دوّم بشود و شاهد بر اين گفتار آن است كه: وقتى

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از معراج به زمین آمدند جبرئیل علیه السّلام محضر مبارکش عرضه داشت: پروردگارت سلام رسانده و می فرماید این پنج نماز به جای آن پنجاه تا و ثواب آن به جای ثواب آنها چه آن که غرض من این بود که ثواب پنجاه نماز را به بندگانم بدهم حال که تعداد آنها به پنج نماز کاهش یافته غرضم تغییر نکرده و تبدیل نشده و همچنان به قوّه خود باقی است و چون بندگان به این ثواب محتاج هستند و از طرفی طاقت آوردن پنجاه نماز را ندارند من به آنها ظلم و ستم نکرده بلکه با آوردن پنج نماز همان ثواب پنجاه تا را به ایشان می دهم.

زید می فرماید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: پدر، مگر نه این است که حقّ تعالی موصوف به مکان نمی شود؟

حضرت فرمودند: بلی، خدا منزّه است از این اوصاف.

عرض کردم: پس معنای کلام جناب موسی علیه السّلام به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که عرض کرد: به سوی پروردگارت برگرد، چیست؟

حضرت فرمودند: معنای آن معنای کلمات ذیل می باشد:

الف: جناب ابراهیم علیه السّلام فرمود: من به سوی پروردگارم رفته و به زودی او مرا راهنمایی می کند.

ب: جناب موسی فرمود: تعجیل کردم به سوی تو ای پروردگار تا خشنود شوی.

ج: حقّ عزّ و جلّ می فرماید: پس به سوی خدا بگریزید یعنی قصد بیت اللَّه نمایید، فرزندم کعبه بیت اللَّه است، پس کسی که قصد بیت اللَّه را نماید در واقع قصد خدا را نموده چنانچه مساجد بیوت اللَّه هستند و هر کسی که به سوی مساجد رود در حقیقت به سوی خدا رفته است

و نماز گذار مادامی که در نماز است در مقابل خدا جلّ جلاله ایستاده و کسانی که در عرفات وقوف می کنند حقیقتا در مقابل خدای عزّ و جلّ واقف هستند و خدای متعال در آسمان ها بقاع و امکنه ای دارد و کسی که به یکی از این بقاع عروج کند، به سوی حقّ تعالی عروج نموده و شاهد بر این گفتار

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۵۵

فرموده خداوند عزّ و جلّ است که می فرماید: فرشتگان و روح به سوی خدا بالا می روند.

د: خداوند در بیان قصه عیسی علیه السّلام می فرماید: بلکه او را خداوند به سوی خودش بالا برد.

ه: و نیز خداوند عزّ و جلّ می فرماید: به سوی خدا کلمه نیکوی توحید بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا می برد.

باب صد و چهاردهم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نسبت به عقیل بن ابی طالب دو محبّت داشتند

حدیث (۱) ابو محمّد حسن بن محمّد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبید اللَّه بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب فرموده: جدّم یحیی بن حسن از ابراهیم بن محمّد بن یوسف فریابی مقدسی از علی بن حسن، از ابراهیم بن رستم از ابو حمزه سکری از جابر بن یزید جعفی از عبد الرحمن بن ساباط، وی می گوید:

نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به عقیل می فرمودند: من از دو جهت تو را دوست می دارم:

الف: به جهت خودت که دوست داشتنی هستی.

ب: به جهت این که ابو طالب علیه السّلام تو را دوست دارد.

باب صد و پانزدهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تناول از کتف گوسفند را از سایر اعضاء بیشتر دوست می داشت

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از علی بن ریّان، از عبید اللَّه بن عبد اللَّه واسطی از واصل بن سلیمان یا از درست نقل کرده که وی حدیث را به طور مرفوع از امام صادق علیه السّلام حکایت نموده، وی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: چرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کتف گوسفند را از سایر اعضائش بیشتر دوست می داشت؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که آدم علیه السّلام از طرف پیامبرانی که از ذریّه او بودند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۵۷

قربانی تهیه کرد و هر عضوی از آن را به نام یکی از انبیاء نام برد و کتف آن را به نام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله یاد کرد لذا است که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله این عضو را دوست و نسبت به تناولش اشتهاء و میل داشته و آن

را بر سایر اعضاء تفضیل و برتری می دادند.

حدیث (۲) در حدیث دیگر آمده است: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کتف گوسفند را دوست می داشت چون به سر نزدیک و از مخرج بول دور می باشد.

باب صد و شانزدهم سرّ نامیده شدن عزیزان حقّ تبارک و تعالی به محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم اجمعین

حدیث (۱) ابو نصر احمد بن حسین بن احمد بن ابی عبید نیشابوری که با احدی عالی مقام تر از او ملاقات نکردم می فرماید: محمّد بن اسحاق بن ابراهیم بن مهران سراج از حسن بن عرفه العبدی از وکیع بن جرّاح، از محمّد بن اسرائیل از ابو صالح، از ابو ذر رحمه اللّه علیه نقل کرده که فرمود: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شده ایم، دو هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السّلام ما در جانب راست عرش تسبیح خدا می گفتیم، وقتی حقّ تعالی آدم را آفرید نور ما را در صلب او نهاد، زمانی که او در بهشت سکنی گرفت در صلبش بودیم و وقتی خواست مرتکب گناه شود نیز در صلبش قرار داشتیم و نیز وقتی نوح در سفینه نشست در صلبش بودیم و هنگامی که ابراهیم را در آتش انداختند در صلب او بودیم و پیوسته حقّ عزّ و جلّ ما را از اصلاب طاهره به ارحام پاکیزه انتقال می داد تا نهایه در صلب عبد المطلب قرار گرفتیم سپس ما را به دو نیم نمود مرا در صلب عبد اللّه و علی علیه السّلام را در صلب ابو طالب قرار داد، در من نبوّت و برکت و در علی علیه السّلام فصاحت و نیکو اسب دوانی را قرار داد، دو اسم از اسماء

خودش را برای ما مشتقّ نمود او ذو العرش و محمود بوده و من محمّد می باشم، او خدای اعلی است و این علی می باشد.

حدیث (۲) حسن بن محمّد بن سعید هاشمی کوفی می گوید: فرات بن ابراهیم کوفی، از حسن بن علی بن حسین بن محمّد از ابراهیم بن فضل بن جعفر بن علی بن ابراهیم بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۵۹

سلیمان بن عبد اللَّه بن عبّاس از حسن بن علی زعفرانی بصری از سهل بن یسار، از ابو جعفر محمّد بن علی الطّائفی از محمّد بن عبد اللَّه مولی بنی هاشم، از محمّد بن اسحاق، از واقدی، از هذیل، از مکحول، از طاوس، از ابن عبّاس، وی می گوید:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

زمانی که خداوند (تعالی ذکره) آدم را آفرید و از روحش در او دمید و فرشتگان را به سجده کردن به او امر فرمود و وی را در بهشت ساکن کرد و کنیز خود حوّاء را به تزویجش درآورد آدم چشم به طرف عرش دوخت پنج سطر نوشته به نظر آورد به درگاه الهی عرض کرد: پروردگارا، اینان کیانند؟

حقّ تعالی فرمود: ایشان کسانی هستند که هر گاه شفاعت خلق مرا نمایند، شفاعتشان را قبول می کنم.

آدم عرض کرد: پروردگارا، به قدر و عظمت آنها نزد خودت نام ایشان چیست؟

حقّ تعالی فرمود: امّا اوّلی: من محمود بوده و او محمّد است، دوّمی: من عالی هستم و او علی است، سوّمی: من فاطرم و او فاطمه است، چهارمی: من محسن بوده و او حسن است، پنجمی، من ذو الاحسان می باشم و او حسین است،

تمامشان حمد و ثناء الهی را بجا می آورند.

حدیث (۳) علی بن احمد بن محمّد دقاق رحمه اللّه علیه می گوید:

محمّد بن جعفر اسدی از موسی بن عمران نخعی از حسین بن یزید از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از ثابت بن دینار، از سعید بن جبیر، وی می گوید:

یزید بن قعنب گفت: با عبّاس بن عبد المطلب و گروهی از کسانی که بت عزّی را می پرستیدند در مقابل بیت اللّه الحرام نشسته بودیم که در این هنگام علیا مخدّره فاطمه بنت اسد والده ماجده امیر المؤمنین علیه السّلام که باردار و نه ماهه بود جلو آمد در حالی که درد وضع حمل بر او چیره شده بود عرض کرد: پروردگارا، من به تو و به آنچه از نزدت آمده اعمّ از رسولان و کتب آسمانی مؤمن هستم، کلام جدّم ابراهیم خلیل علیه السّلام را تصدیق داشته و قبول دارم که او بیت عتیق (کعبه) را بنا نهاده، پس بحقّ کسی که این بیت را ساخته و بحقّ مولودی که در شکم دارم ولادتش را بر من سهل و آسان نما.

یزید بن قعنب می گوید: دیدم بیت از پشت شکافت و مخدّره فاطمه بنت اسد داخل بیت گردید و سپس از دیدگان ما پنهان شد و دیوار هم آمده، اراده کردیم قفل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۶۱

درب خانه خدا را بگشاییم ولی درب باز نشد دانستیم که این امر از جانب خدا است، سپس بعد از گذشت چهار روز در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام در دست آن علیا مخدره بود از بیت خارج شد، سپس فرمود:

من بر تمام زنان پیش از خودم

برترم زیرا آسیه دختر مزاحم خداوند را مخفیانه در جایی که عبادت حقّ جلّ و علاـ در آن محبوب و مطلوب نبود مگر اضطرارا پرستش می کرد و مریم دختر عمران درخت خرمای خشک شده را با دست تکاند تا خرمای تازه از آن ریخت و تناول نمود ولی من به داخل بیت اللّه الحرام وارد شده و از میوه های بهشتی و ارزاق و طعام های آن تناول کردم و هنگامی که خواستم خارج شوم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه این مولود را علی نام کن، پس او علی است و حقّ تعالی علی اعلی است، باری تعالی می فرماید: اسم او را از اسم خود مشتقّ کرده و به آداب و روش خود تأدیبش نموده و بر مشکلات و غوامض علم خویش واقفش کردم، او کسی است که بت های در خانه مرا می شکند، و او کسی خواهد بود که بالای پشت خانه ام اذان گفته و مرا تقدیس و تمجید می نماید، پس خوشا به حال کسی که او را دوست داشته و اطاعتش نماید و وای بر کسی که از او سرپیچی نموده و دشمنش دارد و درود خدا بر محمّد و آل پاکش باد.

حدیث (۴) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللّه عنه می گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی از مغیره بن محمّد از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر از جابر جعفی در ضمن حدیث طولانی اسامی مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام در تورات و انجیل و زبور و نزد اهل هند و روم و فارس و ترک و زنگ و نزد کهنه و اهل حبشه و پیش پدر و مادر

و دایه و نزد عرب را ذکر نموده سپس هر یک از اسامی را تفسیر فرموده و در آخر حدیث آمده است:

اهل معرفت با هم اختلاف دارند در این که چرا امیر المؤمنین علیه السّلام به نام علی موسوم گردیده؟

طائفه ای می گویند: احدی قبلا نه در عرب و نه در عجم به این نام موسوم نگردیده، البتّه در عرب بسا کسی می گفت: پسرم علی است ولی این نه به آن معنا بو که نام پسرش را علی گذارده است بلکه مرادش علی از ماده علوّ بود و به عبارت دیگر مقصود از عبارت فوق این بود که بگوید پسرم عالی مرتبه و رفیع المنزله است، باری نام گذاری به این نام بعد و در زمان موسوم شدن امیر المؤمنین علیه السّلام به آن صورت گرفت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۶۳

دسته ای دیگر می گویند: امیر المؤمنین به خاطر آن موسوم به «علی» شد که بر هر کسی که با او مبارزه نمود غالب گشت و علوّ پیدا نمود.

گروهی دیگر می گویند: امیر المؤمنین علیه السّلام را علی نامیدند به خاطر آن که منزل حضرت در بهشت به حدّی رفیع و عالی است که محاذی منازل انبیاء می باشد.

برخی دیگر می گویند:

امیر المؤمنین علیه السّلام را به خاطر این علی نامیده اند که به منظور اطاعت خدا بالای دوش رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رفت تا بت ها را از وسط خانه خدا به زیر آورد و احدی بالای دوش نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله غیر از آن حضرت نرفت.

جماعتی دیگر می گویند: امیر المؤمنین علیه السّلام را به این جهت علی خوانده اند که در اعلا و بالاترین طبقات

آسمان تزويج فرموده و احدى غير از آن حضرت در آن مكان ازدواج ننموده.

طائفه ديگر گفته اند: امير المؤمنين عليه السّلام را به اين خاطر على مى گويند كه از نظر علم بعد از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله اعلا و برتر از همه مردم مى باشد.

حديث (۵) احمد بن حسن قطان مى گويد: ابو سعيد بن على بن حسين سكرى از ابو عبد اللَّه محمّد بن زكريا بن دينار غلابى از على بن حكيم، از ربيع بن عبد اللَّه بن حسن، از محمّد بن على، از پدرش عليهما السّلام از جابر بن عبد اللَّه انصارى، غلابى مى گويد:

شعيب بن واقد از اسحاق بن جعفر بن محمّد، از حسين بن عيسى بن زيد بن على، از پدرش عليه السّلام از جابر بن عبد اللَّه، غلابى مى گويد: عباس بن به كار از حرب بن ميمون از ابو حمزه ثمالى، از زيد بن على از پدر بزرگوارشان عليهما السّلام نقل كرده اند كه فرمودند: هنگامى كه حضرت فاطمه سلام اللَّه عليها وضع حمل نموده و بدين ترتيب امام حسن عليه السّلام متولّد شدند عليا مكرّمه به على عليه السّلام عرض نمود: اسم براى اين مولود بگذاريد.

حضرت فرمودند: من در اسم گذاردن بر اين مولود از رسول خدا پيشى نمى گيرم، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله وارد شدند، مولود را در پارچه اى زرد پيچيده محضر مباركش آوردند، حضرت فرمودند:

مگر من نهى ننموده و سفارش نكردم در پارچه زرد مولود را نپيچيد؟ سپس پارچه را از او باز كرده و او را در پارچه اى سفيد پيچيدند، سپس به على عليه السّلام

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۴۶۵

فرمودند: آيا نام برايش

گذارده اید؟

علی علیه السّلام عرضه داشتند: من در گذاردن نام بر شما سبقت نخواهم گرفت.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: من نیز در نام گذاردن این طفل بر پروردگار عزّ و جلّ پیشی نخواهم گرفت.

پس حقّ تعالی به جبرئیل فرمود: فرزندی به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله داده شده، محضرش مشرّف شو و سلام و تهنیت مرا به او برسان و عرض کن: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار، جبرئیل به زمین آمد، تهنیت خدای تعالی را به پیامبر گفت سپس عرضه داشت:

حقّ جلّ جلاله تو را امر می کند که این مولود را به اسم فرزند هارون نام گذاری.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نام فرزند هارون چیست؟

جبرئیل عرضه داشت: شبر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.

جبرئیل عرض کرد: نامش را حسن بگذار، پس پیامبر او را حسن نامید.

و هنگامی که حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد خدای تعالی به جبرئیل فرمود:

فرزندی به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله داده شده، محضرش مشرّف شو و سلام و تهنیت به او بگو و عرض کن: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس این مولود را به نام فرزند هارون اسم بگذار.

جبرئیل به زمین آمد، تهنیت خدای تعالی را به پیامبر گفت سپس عرضه داشت:

حقّ جلّ و جلاله تو را امر می کند که این مولود را به اسم فرزند هارون نام گذاری.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نام فرزند هارون چیست؟

جبرئیل عرضه داشت: شبیر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه

عبری.

جبرئیل عرض کرد: نامش را حسین بگذار.

حدیث (۶) با همین اسناد از غلابی نقل شده که گفت: عباس بن به کار از حرب بن میمون، از محمّد بن علی بن عبد اللّه بن عبّاس، از پدرش، از جدّش عبد اللّه بن عبّاس نقل کرده که گفت: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند:

فاطمه، اسم حسن و نام حسین در دو پسران هارون شبر و شبیر بوده زیرا آن دو نزد خداوند عزّ و جلّ عزیز به شمار می رفتند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۶۷

حدیث (۷) با همین اسناد از عبّاس بن به کار از عباد بن کثیر و ابو بکر هذلی، از ابن زبیر، از جابر نقل کرده که وی گفت: هنگامی که حضرت فاطمه سلام اللّه علیها به امام حسن علیه السّلام باردار شده و سپس وضع حمل نمودند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایشان را امر فرموده بود که مولود را در پارچه سفید بپیچید، آنها مولود را در پارچه ای زرد پیچیدند، علیا مکرّمه فاطمه سلام اللّه علیها به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یا علی او را نام بگذار.

علی علیه السّلام فرمودند: من در نامگذاری بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پیشی نمی گیرم.

پس نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله وارد شده، مولود را گرفته و بوسیدند، بعد زبان مبارک در دهانش نهاد و طفل زبان حضرت را مکید، سپس حضرت به حضّار فرمودند:

مگر قبلا به شما نگفتم: مولود را در پارچه زرد نپیچید، پس پارچه ای سفید طلب نموده و او را در آن پیچیدند بعد در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه

گفته و پس از آن به علی علیه السّلام فرمودند: چه نامش نهاده ای؟

حضرت عرضه داشتند: من در نامگذاری این مولود بر شما پیشی نمی گیرم، پس خداوند (تعالی ذکره) به جبرئیل فرمود:

فرزندی به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله داده شده تو به زمین برو و سلام و تهنیت من و خودت را به او برسان و محضرش عرض کن: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است پس نام این فرزند را نام پسر هارون بگذار.

جبرئیل به زمین آمد، به پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از جانب حقّ تعالی تهنیت گفت سپس عرضه داشت: حقّ جلّ جلاله تو را امر نموده که این مولود را به نام فرزند هارون نام نهی.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: اسم او چیست؟

جبرئیل عرض کرد: شبر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است نه عبری.

جبرئیل عرض کرد: او را حسن اسم بگذار.

پیامبر نامش را حسن گذارد و وقتی حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد، پیامبر اکرم علیه السّلام به نزد آنها آمد پس همان عملی را که قبلا در هنگام ولادت امام حسن علیه السّلام انجام داده بودند تکرار کردند، جبرئیل نازل شد عرض کرد: خداوند متعال تو را سلام رسانده و می فرماید: علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی است، پس نام این مولود را به اسم فرزند هارون بگذار.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۶۹

حضرت فرمودند: اسم او چیست؟

جبرئیل عرضه داشت: شبیر.

حضرت فرمودند: زبان من عربی است.

جبرئیل عرض کرد: پس نامش را حسین بگذار، پیامبر او را به نام حسین اسم گذارد.

حدیث (۸)

و با همین اسناد از غلابی نقل شده که گفت: حکم بن اسلم از وکیع، از اعمش، از سالم نقل کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

من نام این دو فرزندم را به نام دو فرزند هارون که شبر و شبیر بودند نامیدم.

حدیث (۹) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رحمه اللَّه علیه می گوید: جدّم از احمد بن صالح تمیمی از عبد اللَّه بن عیسی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهما السّلام نقل نموده که فرمودند: جبرئیل برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نام «حسن» و پارچه ای حریر از جامه های بهشت را هدیه آورد و اسم حسین را از نام حسن علیهما السّلام مشتقّ فرمود.

حدیث (۱۰) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رحمه اللَّه علیه می گوید:

جدّم از داود بن قاسم، از عیسی، از یوسف بن یعقوب از ابن عیینه، از عمرو بن دینار، از عکرمه نقل کرده که گفت: وقتی حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها امام حسن علیه السّلام را به دنیا آورد نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله آمدند و او را حسن نامیدند و هنگامی که حسین علیه السّلام متولّد شد، حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها او را محضر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آورد و عرض کرد: یا رسول خدا، این بهتر از این است، پس حضرت نامش را حسین نهاد.

باب صد و هفدهم سرّ وجوب محبّت داشتن بندگان به خدا و رسولش و اهل بیت رسولش صلوات اللَّه علیهم اجمعین

حدیث (۱) ابو سعید محمّد بن فضل بن محمّد بن اسحاق نیشابوری از احمد بن عبّاس بن حمزه از احمد بن یحیی صوفی کوفی از یحیی بن معین از هشام بن یوسف از

عبد

اللَّه بن سـليمان نوفلى، از محمّد بن على بن عبد اللَّه بن عبّاس، از پدرش، از جدّش، وى مى گويد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند:

خدا را دوست داريد به خاطر نعمت هايى كه به شما داده و مرا هم دوست بداريد چون خدا مرا دوست دارد و اهل بيت مرا نيز دوست بداريد چون من آنها را دوست دارم.

حديث (۲) محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانى رحمه اللَّه عليه مى گويد:

ابو احمـد قاسم بن بندار معروف به ابى صالح حذّاء از ابو حاتم محمّد بن ادريس حنظلى از محمّد بن عبد اللَّه بن مثّنى بن عبد اللَّه بن انس بن مالـك انصارى از حميـد طويل، از انس بن مالك نقل كرده كه وى گفت: مردى از اهل باديه آمـد و ما بسـيار دوست داشتيم كه شخصـى از اهل باديه محضـر نبىّ اكرم صـلّى اللَّه عليه و آله مشـرّف شود و از آن حضرت سؤال كند، بارى وى عرض كرد: يا رسول اللَّه چه وقت ساعت بپا مى شود (يعنى زمان قيامت كى خواهد بود)؟

چون وقت نماز رسيده بود حضرت نماز را خوانده و پس از آن فرمودند: چه كسى بود كه از ساعت قيامت سؤال نمود؟

سائل عرضه داشت: يا رسول اللَّه من بودم.

حضرت فرمودند: براى آن روز چه عمل آماده كرده اى؟

عرضه داشت: به خدا سوگند عمل زيادى ندارم نه نماز و نه روزه فقط خدا و رسولش را دوست مى دارم.

حضرت فرمودند: شخص هر كسى را كه دوست دارد در آن روز با او محشور مى شود.

انس مى گويد: من نديدم كه مسلمانان بعد از اسلام به عملى شادمان و مسرورتر باشند از سرورشان به محبّت به خدا و

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله.

حديث (٣) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب قرشى از ابو نصر منصور بن عبد اللَّه بن ابراهيم اصفهانى از على بن عبد اللَّه از عثمان بن خرداد از محمّد بن عمران از سعيد بن عمرو، از عبد الرّحمن بن ابى ليلى، از پدرش ابى ليلى نقل كرده كه وى گفت: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: هيچ بنده اى ايمان نمى آورد مگر آن كه من نزد او از خودش محبوب تر و فرزندان من پيش او عزيزتر از فرزندان خودش و اهل و خويشانم از اهل

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ١، ص: ۴٧٣

و خويشانش پيش او گرامى تر و ذات من از ذات خودش از نظر او دوست داشتنى تر باشد.

باب صد و هيجدهم سرّ محبّت باطل

حديث (١) محمّد بن على ماجيلويه رضى اللَّه عنه مى گويد: عمويم محمّد بن ابى القاسم، از محمّد بن على كوفى، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر نقل كرده كه وى گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق عليهما السّلام از محبّت باطل پرسيدم؟

حضرت فرمودند: هر قلبى كه از ذكر خدا خالى باشد حقّ تعالى محبّت غير خودش را به آن مى چشاند.

باب صد و نوزدهم سرّ واجب بودن دوستى و دشمنى در راه خدا و لزوم موالات

حديث (١) محمّد بن قاسم استرآبادى مى گويد: يوسف بن محمّد بن زياد و على بن محمّد بن سيّار از پدرشان، از حسن بن على بن محمّد بن موسى بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب از پدرش از آباء گرامش عليهم السّلام نقل كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روزى به يكى از اصحابشان فرمودند: اى بنده خدا حب و بغض در راه خدا داشته باش و براى خدا محبّت و دشمنى نما چه آن كه به ولايت حقّ تعالى نخواهى رسيد مگر به همين و اساسا احدى طعم و مزه ايمان را نمى چشد مگر چنين باشد اگر چه نماز و روزه اش بسيار باشد و اكثر دوستى هاى مردم با هم دنيايى است، به خاطر دنيا و شئون آن با هم مودّت ورزيده و يك ديگر را مبغوض مى دارند و به طور قطع چنين حبّ و بغضى آنها را از محبّت و دوستى در راه خدا بى نياز نمى كند.

مخاطب به حضرت عرض كرد: چگونه بدانم كه دوستى و دشمنى من در راه خداى عزّ و جلّ مى باشد و اساسا ولىّ خدا كيست تا دوستش داشته و دشمن خدا كيست تا دشمنش

بدارم؟

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله اشاره به علی علیه السّلام نموده و فرمودند: آیا این را می بینی؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۷۵

مخاطب عرض کرد: آری.

حضرت فرمودند: این ولی خدا است پس دوستش بدار و دشمنش دشمن خدا است پس او را دشمن بدار.

سپس فرمودند: دوستش را دوست بدار اگر چه قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمنش را دشمن بدار اگر چه پدر و فرزندت باشد.

باب صد و بیستم سرّ دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام پاکی ولادت و سبب دشمنی با ایشان آلودگی و ناپاکی ولادت می باشد

حدیث (۱) پدرم و محمّد بن حسن رحمه اللَّه علیهما فرمودند: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از أبو القاسم عبد الرحمن کوفی و ابو یوسف یعقوب بن یزید انباری، از ابو محمّد عبد اللَّه بن محمّد غفّاری، از حسن بن زید، از حضرت صادق ابی عبد اللَّه جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از پدر بزرگوارش از آباء گرامشان علیهم السّلام، فرمود:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: کسی که اهل بیت را دوست بدارد باید بر اوّلین و شایسته ترین نعمت ها خدا را حمد و ستایش کند.

محضر مبارکش عرض شد: اوّلین و شایسته ترین نعمت ها چیست؟

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۴۷۵

رت فرمودند:

پاکی ولادت، و ما را دوست ندارد مگر مؤمنی که ولادتش پاک باشد.

حدیث (۲) علی بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی می گوید: پدرم از احمد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از ابی محمّد انصاری، از جماعتی، از حضرت ابی جعفر علیه

السّلام، حضرت فرمودند:

کسی که صبح کند و خنکی محبّت ما را در قلبش بیابد، باید خدا را بر ابتداء نعمت ها حمد و ستایش کند.

محضرش عرض شد: ابتداء نعمت ها چیست؟

حضرت فرمودند: پاکی محلّ ولادت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۷۷

حدیث (۳) حسین بن ابراهیم بن ناتانه رحمه اللَّه علیه می گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر، از ابی عمیر، از ابی زیاد هندی، از عبید اللَّه بن صالح، از زید بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین، از پدر بزرگوارشان حسین بن علی، از پدر گرامشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

یا علی، کسی که من و تو و ائمّه ای که از فرزندان تو هستند را دوست بدارد باید بر پاکی ولادتش خدا را حمد و شکر کند، چه آن که ما را دوست ندارد مگر مؤمنی که ولادتش پاک باشد و دشمنی ندارد ما را مگر کسی که ولادتش ناپاک است.

حدیث (۴) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن سندی، از علی بن حکم، از فضیل بن عثمان، از ابی زبیر مکی، وی می گوید:

جابر را دیدم که تکیه بر عصای خود داده و در محافل و مجالس انصار دور می زد و می گفت: علی علیه السّلام بهترین انسانها است، کسی که انکار آن کند کافر است، ای گروه انصار فرزندانتان را با حبّ علی علیه السّلام تربیت کنید، کسی که انکار این معنا را دارد به

مادرش بنگريد.

حديث (۵) محمّد بن على ماجيلويه رضى اللَّه عنه مى گويد: عمويم محمّد بن ابى القاسم، از محمّد بن على كوفى قرشى، از محمّد بن سنان از مفضّل بن عمر، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند: كسى كه خنكى دوستى ما را در قلبش بيابد به شكرانه آن، مادرش را زياد دعاء كند زيرا مادر به پدر او خيانت نكرده است.

حديث (۶) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه مى گويد: محمّد بن حسن صفّار از احمد بن حسين بن سعيد، از على بن حكم، از مفضّل بن صالح، از جابر جعفى، از ابراهيم قرشى، وى مى گويد: نزد امّ سلمه رضى اللَّه عنه بوديم، وى گفت: از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شنيدم كه به على عليه السّلام مى فرمود:

تنها سه گروه تو را دشمن دارند:

الف: ولد زنا ب: منافق

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۴۷۹

ج: كسى كه مادرش در حال حيض به او حامله شده باشد.

حديث (۷) حسن بن محمّد بن سعيد هاشمى مى گويد: فرات بن ابراهيم بن فرات كوفى از محمّد بن على بن معمّر از ابو عبد اللَّه احمد بن على بن محمّد رملى از احمد بن موسى از يعقوب بن اسحاق مروزى از عمرو بن منصور از اسماعيل بن ابان از يحيى بن ابى كثير از پدرش، از ابو هارون عبدى، از جابر بن عبد اللَّه انصارى، وى مى گويد: ما در معيّت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در منى بوديم، مردى را ديديم كه سجود و ركوع مى كند و تضرّع دارد، عرض كرديم: اى رسول خدا چقدر نيكو نماز مى خواند!! حضرت

فرمود: این مرد همان است که پدر شما را از بهشت اخراج نمود، علی علیه السّلام بدون پروا به طرفش رفته پس او را تکان داد به طوری که دنده های راستش در چپ و دنده های چپش در راست او فرو رفت، سپس حضرت به او فرمود:

اگر خدا بخواهد تو را خواهم کشت.

شیطان گفت: تا زمان معهود که پروردگارم معیّن نموده تو بر این کار قادر نیستی، چرا مرا می خواهی بکشی به خدا سوگند احدی تو را دشمن ندارد مگر آن که نطفه من زودتر از نطفه پدرش در رحم مادرش قرار گرفته من در اموال و اولاد دشمنان تو شرکت دارم چنانچه خداوند عزّ و جلّ در کتاب محکمش می فرماید:

وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ (در اموال و اولاد ایشان شریک شو).

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

یا علی، او راست می گوید بغض تو را ندارد احدی از قریش مگر حرام زاده و نه از انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر متّهم در نسب و نه از سائر مردم مگر شقیّ و نه از زنان مگر آنان که از پشت حائض می شوند، سپس ساکت شدند و پس از لحظاتی سر بلند کرده و فرمودند:

ای گروه انصار فرزندانتان را بر محبّت علی علیه السّلام عرضه بدارید، اگر جواب دادند، آنها از شما بوده و اگر انکار و امتناع نمودند از شما نیستند.

جابر بن عبد اللَّه می گوید: ما محبّت علی علیه السّلام را بر فرزندانمان عرضه می داشتیم، هر کس او را دوست می داشت می دانستیم اولاد خودمان بوده و آن که بغض آن حضرت را در دل می داشت خود را از او سلب می کردیم و

می گفتیم از ما نیست.

حدیث (۸) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: ابو سعید حسن بن علی

العدوی از ابو عمر از حفص مقدّسی، از عیسی بن ابراهیم، از احمد بن حسّان، از ابو صالح، از ابن عبّاس، وی می گفت: ای مردم خداوند تبارک و تعالی مخلوقی دارد که از ذریّه آدم نبوده ولی دشمنان امیر المؤمنین علیه السّلام را لعنت می کند.

از او پرسیدند: این مخلوق کیست؟

گفت: قنابر (نوعی پرنده است که دارای جثّه ای به قدر گنجشک یا اندکی بزرگ تر می باشد)، این حیوان در سحرگاه زمزمه اش این است که: خدایا دشمنان علی علیه السّلام را لعنت کن، خدایا دشمن بدار دشمنان علی علیه السّلام را و دوست بدار دوستانش را.

حدیث (۹) ابو عبد اللَّه حسین بن احمد بن محمّد بن علی بن عبد اللَّه بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از ابو الحسن علی بن احمد بن موسی از احمد بن علی، از ابو علی حسن بن ابراهیم بن علی عبّاس از ابو سعید عمیر بن مرداس دوانقی از جعفر بن بشیر مکّی از وکیع، از مسعودی، وی حدیث را مرفوعا به سلمان فارسی رسانده و می گوید او فرمود:

ابلیس ملعون به گروهی گذشت که به امیر المؤمنین علیه السّلام ناسزا می گفتند، ابلیس جلو آنها ایستاد آن گروه گفتند: این کیست که جلو ما ایستاده؟

ابلیس گفت: من ابو مرّه هستم.

گفتند: ای ابا مرّه، کلام ما را نشنیدی؟

ابلیس گفت: بدا به حالتان، آقای خود علی بن ابی طالب را سبّ کرده و ناسزا می گویید؟

گفتند: از کجا دانستی که او آقای

ما است؟

ابلیس گفت: از کلام پیامبرتان که فرمود: هر کس که من آقای او هستم، علی نیز آقای او است خدایا کسی که او را دوست دارد دوست بدار و آن کس که دشمنش دارد دشمن بدار، خدایا یاری کن کسی را که او را یاری کرده و ذلیل نما کسی که او را خوار کرده.

گفتند: آیا تو از موالی و شیعیان او هستی یا نه؟

ابلیس گفت: من نه از موالی او بوده و نه شیعه اش هستم ولی دوستش دارم و کسی بغض او را در دل نمی گیرد مگر آن که من در مال و فرزندش شرکت می کنم.

گفتند: ای ابا مرّه در باره علی علیه السّلام مطلبی برای ما بگو.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۸۳

ابلیس گفت: ای گروه ناکثین و قاسطین و مارقین از من بشنوید: زمانی که در ملك جنّیان و بین آنها بودم دوازده هزار سال خدا را عبادت کردم و پس از هلاکت این قوم از تنهایی به خدا شکایت کردم، خدا مرا به آسمان دنیا بالا برد و در بین فرشتگان دوازده هزار سال دیگر خدا را عبادت کردم در همین اوقات که حقّ تعالی را تسبیح و تقدیس می کردیم نوری بسیار درخشان بر ما عبور کرد تمام فرشتگان برای آن نور به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدوس، این نور فرشته ای مقرّب یا پیامبری از جانب خدا است، در جواب ندایی از جانب حقّ تعالی بلند شد که این نه نور فرشته مقرّب بوده و نه پیامبری فرستاده شده بلکه نور طینت علی بن ابی طالب است.

حدیث (۱۰) محمّد بن علی بن مهرویه از ابو الحسن علیّ

بن حسّان بن معیدان اصفهانی از ابو حاتم، از احمد بن عبده از ابو ربیع اعرج از عبد اللَّه بن عمران، از علی بن زید بن جدعان، از سعید بن مسیّب، از زید بن ثابت وی می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

کسی که علی علیه السّلام را در حیات من و بعد از رحلتم از این دنیا دوست داشته باشد حقّ تعالی امن و ایمان برایش قرار می دهد و کسی که او را در زمان حیات و بعد از ممات من دشمن دارد به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته و به آنچه عمل کرده مورد محاسبه قرار می گیرد.

حدیث (۱۱) علی بن محمّد بن حسن قزوینی معروف به ابن مقبره می گوید: محمّد بن عبد اللَّه بن عامر از عصام بن یوسف از محمّد بن ایّوب کلابی از عمرو بن سلیمان، از عبد اللَّه بن عمران، از علی بن زید، از سعید بن مسیّب از زید بن ثابت، وی می گوید:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

کسی که علی علیه السّلام را در زمان حیات و بعد از مماتم دوست بدارد مادامی که خورشید طلوع و غروب می کند حقّ تعالی برایش امنیت و ایمان قرار می دهد.

حدیث (۱۲) محمّد بن مظفّر بن نفیس مصری رحمه اللَّه علیه می گوید: ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد بن احمد بن اخی سیاب عطّار کوفی از احمد بن هذیل ابو العبّاس همدانی از ابو نصر فتح بن قره السّمرقندی از محمّد بن خلف مروزی از یوسف بن ابراهیم از ابن لهیعه، از ابو زبیر، از جابر، وی می گوید ابو ایّوب انصاری چنین فرموده:

دوستی علی علیه السّلام را به فرزندانتان عرضه کنید، اگر او را دوست داشتید پس از شما بوده و اگر دوستش نداشته باشند از مادرشان بپرسید که این فرزند را از کجا آورده، چه آن که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که به علی بن ابی طالب می فرمود:

دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمنت ندارد مگر منافق یا ولد زنا یا ولد حیض.

باب صد و بیست و یکم سرّ این که چرا مردم علی علیه السّلام را ترک کرده و تابع غیر آن حضرت شده با این که به فضل و برتریش از غیر اعتراف داشتند

حدیث (۱) احمد بن یحیی مکتب می گوید: ابو الطیّب احمد بن محمّد ورّاق از محمّد بن حسن بن درید ازدی عمّانی از عباس بن فرج ریاشی از ابو زید نحوی انصاری وی می گوید: از خلیل بن احمد عروضی سؤال کرده و به او گفتم: چرا مردم از علی علیه السّلام بریده و از حضرتش جدا شدند در حالی که نزدیکیش به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نزدیکی غیر قابل انکار و موقعیّتش نزد مسلمین موقعیّت درخشان و رنج ها و زحماتش در اسلام بر همگان روشن و واضح بود؟

خلیل گفت: به خدا سوگند نور علی علیه السّلام بر درخشندگی همه مسلمین فائق بوده و بر هر مرد سخیّ و جوانمردی غالب بود و این معنا را همگان می دانستند و برای احدی قابل انکار نبود ولی مردم به هم ترکیب ها و هم شکل های خویش مایلند چنانچه شاعر می گوید:

و کلّ شکل لشکله الف اما تری الفیل یألف الفیلا هر شکلی به مشاکل و همانند خودش انس می گیرد، مگر نمی بینی که فیل با فیل الفت برقرار می کند.

راوی می گوید ریاشی دو بیتی که معنای همین بیت را داشت از عباس بن احنف انشاء کرد و گفت:

و قائل کیف تهاجرتمافقلت قولا فیه

لم یک من شکلی مهاجرته و النّاس اشکال و آلاف گوینده به من گفت: چگونه هجرت کرده و دوری گزیدی، کلامی به او گفتم که در آن انصاف و صدق بود گفتم: نبود او همانند و هم شکل من لذا از او جدا شدم، مردم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۸۷

همانند و مشاکل و هم انس هستند با هم.

حدیث (۲) ابو احمد حسن بن عبد اللَّه بن سعید بن حسن بن اسماعیل بن حکیم عسکری، از ابو اسحاق ابراهیم رعل عبشمی از ثبیت بن محمّد، از ابو الاحوص از کسی که حدیث برایش گفته، از آباء و پدرانش، از حضرت ابی محمّد حسن بن علی علیهما السّلام، حضرت فرمودند: هنگامی که در صفّین امیر المؤمنین علیه السّلام در موقعیّت سخت و دشواری بودند مردی از قبیله بنی دودان «۱» به حضرت عرض کرد: چرا مردمان شما را از خلافت و ولایت باز داشتند با این که برترین مردم از نظر آگاه بودن به کتاب و سنّت شما می باشید؟

حضرت فرمودند: ای برادر بنی دودانی، تو حقّ پرسش داشته «۲» و همبستگی و خویشاوندی با پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله داری «۳» لذا با این که سؤالت بیجا و بی موقع است «۴» جواب تو را می دهم، تو مردی هستی که تنگ و اسب سواری تو سست و جنبان بوده «۵»، مهار مرکب خود را بیجا رها می کنی «۶» ولی بدان که خلافت مرغوب و مطلوب همه بود و هر کسی آن را طلب می کرد اگر چه لائق برای آن نبود باری گروهی به آن بخل ورزیده و نگذاردند که سزاوار به آن مقام، متصدّی

آن شود و دسته ای دیگر برای حفظ مصالح دین از آن چشم پوشیده و آن را به دیگران بخشیدند و حکم میان ما و ایشان خدا است که خوب حکمی می باشد و مهتر و رئیس قوم محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله می باشد.

و رها کن قصّه غارتگری را که در حوالی و اطرافش فریاد برآورده شده «۷».

و بیا بشنو امر مهم و مطلب بزرگ را در باره پسر ابی سفیان «۸» که محقّقا روزگار بعد از گریانیدن مرا به خنده آورد.

---

(۱)- در نهج البلاغه این مرد را از قبیله بنی اسد معرّفی کرده.

(۲)- چون مورد سؤالش امر دینی و مذهبی بود.

(۳)- وجه خویشاوندی آن مرد با پیامبر این بود که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله زنی به نام زینب بنت جحش را از طائفه بنی اسد تزویج نمود.

(۴)- جهت بی موقع بودن سؤال مرد این بود که مطلب بر سائل و دیگران معلوم بود و از چنین مطلبی در آن موقع سخت و دشوار که بحبوحه جنگ بود و آتش نزاع شعله ور سؤال کردن بیجا است.

(۵)- مقصود این است که فکر تو آنقدر ضعیف و ناتوان است که به اندك شبهه ای مضطرب می شوی.

(۶)- مراد این است که در چنین وقت مشکل و دشواری که جای سؤال نیست، سؤال می کنی.

(۷)- مصراع مذکور، مصراعی است از اشعار امرء القیس که حضرت آن را به عنوان مثل ذکر فرموده اند.

(۸)- اشاره است به معاویه ملعون و جنگ او با حضرت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۸۹

شگفتی باقی نمانده است مگر شگفت از این سائل و سؤالش، آیا برای ما اهلی است که چنین سؤالی کردی بد

گروهی هستند آنان که مرا خوار نموده و قصد خیانت کردن در دین خدا را نمودند، پس اگر از ما سختی های غم و اندوه ها برطرف شود آنها را به راه حقّ محض خواهم کشید و اگر نحوه دیگر شد و آنها قدم در راه حقّ ننهاده و با دلیل راه و امام مفترض الطّاعه خود به جنگ پرداختند، پس ای برادر بنی دودانی باکی بر این قوم فاسق و فاجر نیست و خود را برای ایشان هلاک مکن.

حدیث (۳) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه از احمد بن محمّد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضّال از پدرش، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، راوی می گوید: راجع به امیر المؤمنین علی علیه السّلام از آن حضرت پرسیده و عرضه داشتم:

چگونه مردم از آن حضرت روی گردانده و مایل به دیگری شده با این که فضل و سابقه آن حضرت و موقعیّتش نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را می دانستند؟

حضرت فرمودند: جهت روی گردانیدن مردم از آن حضرت و مایل شدن به دیگری این بود که آن جناب پدران و اجداد و عموها و دایی ها و نزدیکانشان را که تعداد زیادی بوده و با خدا و رسول خدا به محاربه برخاسته بودند کشت لذا کینه آن حضرت در دل ایشان جای گرفت از این رو دوست نداشتند که حضرتش بر آنها ولایت و سروری داشته باشد امّا نسبت به غیرش چنین کینه ای نداشتند لا جرم از آن حضرت عدول کرده و متمایل به غیر او گردیدند.

باب صد و بیست و دوّم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام با اهل خلاف ستیز و جنگ نفرمود

اشاره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه،

از هیثم بن ابی المسروق النّهدی از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب از زراره، وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: سیره امیر المؤمنین علیه السّلام این بود که به خاطر شیعیان ما با دشمنانش ستیز نمی کرد زیرا حضرت می دانستند به زودی آنها بعد از جنابش بر شیعیان غالب می شوند لذا دوست داشتند که اعداء به او اقتداء کرده و سیره وی را تبعیّت کرده و همان طوری که آن حضرت دست از دشمنان برداشت و متعرّضشان نشد آنها نیز دست از شیعیان برداشته و متعرّض ایشان نشوند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۹۱

حدیث (۲) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللَّه علیه می گوید: حسین بن محمّد بن عامر، از عمویش عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر از کسی که نامش را برده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: چرا امیر المؤمنین علیه السّلام با فلان و فلان و فلان مقاتله و ستیز نفرمودند؟

فرمودند به خاطر یک آیه ای که در قرآن شریف می باشد و آن این است: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً (اگر شما کفّار و مؤمنین از هم جدا می شدید محققا آنان که کافرند را به عذاب خود معذّب می ساختیم).

راوی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: مقصود از تزایل کفّار و مؤمنین چیست؟

امام علیه السّلام فرمودند: امانت های مؤمنین در اصلاب کافرین بوده تا ظهور حضرت قائم علیه السّلام و تا مادامی که این ودائع از اصلاب کفّار خارج نشده اند حضرت ظهور نمی فرمایند ولی پس از خروج آنها حضرت نیز

ظهور کرده و بر اعداء و دشمنان غلبه نموده و آنها را می کشند.

حدیث (۳) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علویّ رحمه اللَّه علیه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از علی بن محمّد، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از ابراهیم کرخی، وی می گوید: محضر مبارک ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم یا مردی حضور انورش عرض کرد: خدا حالتان را خوش دارد آیا علی علیه السّلام در دین خدای عزّ و جلّ قوی و نیرومند نبود؟

حضرت فرمودند: آری.

عرض کرد: پس چرا قوم اعداء و دشمنان بر او غالب شدند؟ و چرا حضرت آنها را دفع نکرد و مانع آن حضرت چه بود؟

حضرت فرمودند: یک آیه در قرآن آن حضرت را منع نمود.

عرض کرد: آن کدام آیه بود؟

حضرت فرمودند: آیه شریفه: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً.

خداوند متعال امانت هایی مؤمن در اصلاب کفّار و منافقین داشت لذا علی علیه السّلام آباء و پدران را نکشتند تا این ودائع و امانات خارج شوند و پس از خروج این امانات امیر المؤمنین علیه السّلام بر کسانی که قبلا غالب بودند غلبه نموده و آنها را کشتند همچنین

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۹۳

است قائم اهل بیت علیهم السّلام، هرگز آن جناب ظاهر نمی شوند تا ودائع و امانات خدای عزّ و جلّ ظاهر شوند و پس از ظهور آنها حضرت نیز بر کسانی که قبلا ظاهر و غالب بودند غلبه کرده و آنها را می کشند.

حدیث (۴) مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رحمه اللَّه علیه از جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از محمّد

بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از منصور بن حازم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت در ذیل فرموده حقّ تعالی: لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ الـخ فرمودند: اگر حقّ تعالی کفّاری را که در اصلاب مؤمنین بوده و مؤمنین که در اصلاب کفّار می باشند خارج نماید به طور حتم کفّار را عذاب خواهد نمود.

حدیث (۵) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه می گوید: ابو سعید حسن بن علی العدوانی از هیثم بن عبد اللَّه رمّانی «۱» نقل کرده که وی گفت:

از حضرت علی بن موسی الرّضا صلوات اللَّه علیه سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: بفرمایید چرا علی بن ابی طالب علیه السّلام مدّت بیست و پنج سال بعد از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله با دشمنانش نجنگید ولی پس از آن در ایّام خلافت و ولایتش با آنها به جنگ پرداخت؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که حضرتش به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اقتداء نمود چه آن که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بعد از نبوّت سیزده سال در مکّه و نوزده ماه در مدینه جهاد با مشرکین را به خاطر کمبود اعوان و قلّت یاران ترک نمودند و علی علیه السّلام نیز به خاطر فقدان افراد کافی مجاهدت و مبارزه با دشمنان را ترک نمودند پس همان طوری که به خاطر ترک مجاهدت سیزده ساله در مکّه و نوزده ماهه در مدینه نبوّت حضرت خاتم صلّی اللَّه علیه و آله باطل نمی شود عینا ترک جهاد بیست و پنج ساله امیر المؤمنین علی علیه السّلام سبب بطلان امامت حضرتش نمی گردد چه

آن که علّت ترک جهاد در هر دو مورد یکی می باشد.

---

(۱)- مرحوم اردبیلی در رجال از نجاشی نقل کرده که وی صاحب کتاب بوده و از حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا سلام اللَّه علیهم نقل می کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۹۵

حدیث (۶) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه می گوید: علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب، وی از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسید:

چرا امیر المؤمنین علیه السّلام با دشمنان مقاتله نفرمود؟

حضرت فرمودند: آنچه از علم خدا گذشت این بود که آن حضرت به جنبه بشری و ظاهری نمی توانست با دشمنان مقاتله کند زیرا با آن جناب نبود مگر سه نفر از مؤمنین.

حدیث (۷) حمزه بن محمّد علوی می گوید: احمد بن محمّد بن سعید، از فضل بن خباب جمحی، از محمّد بن ابراهیم حمصی از محمّد بن احمد بن موسی طایی از پدرش، از ابن مسعود، وی می گوید: مردم در مسجد کوفه با هم مباحثه و محاجّه کرده و می گفتند:

چرا امیر المؤمنین علیه السّلام با آن سه نفر مقاتله و منازعه نکرد همان طوری که با طلحه و زبیر و عایشه و معاویه مخاصمه فرمود؟

این خبر به سمع مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام رسید امر فرمود منادی نداء کرده و بگوید: الصّلاه جامعه (یعنی برای نماز در مسجد گرد هم آیید) وقتی مردم اجتماع نمودند، حضرت بالای منبر رفته و حمد خدا و ثناء الهی را بجا آورده سپس فرمودند: ای مردم از شما خبر به من رسیده که چنین و چنان گفته اید؟

مردم گفتند: یا امیر المؤمنین بلی ما

چنین گفته ایم.

حضرت فرمودند: من در آنچه بجا آورده ام از سنّت انبیاء پیروی کرده ام، خدای عزّ و جلّ در قرآن می فرماید: بر شما است که از رسول خدا نیک تبعیّت کنید.

مردم گفتند: یا امیر المؤمنین، آن انبیایی که شما از ایشان در کردارتان تبعیّت نموده اید کیانند؟

حضرت فرمودند: اوّل ایشان جناب ابراهیم علیه السّلام است که به قوم خود فرمود: من از شما و بت هایی که به جای خدا می پرستید دوری می جویم.

سپس حضرت فرمودند:

اگر بگویید جناب ابراهیم علیه السّلام بدون این که مکروهی از قومش به او برسد از ایشان دوری گزید کافر شده اید و اگر بگویید به خاطر مکروهی که از ناحیه آنها به حضرتش رسید از آنها دوری جست می گویم وصیّ پیغمبر سزاوارتر است به این که به خاطر مکروهی که از ناحیه دیگران به وی رسیده از آنها دوری گزیند و نیز از پسر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۹۷

خاله ابراهیم یعنی جناب لوط علیه السّلام تبعیّت نموده ام چه آن که وی به قوم خویش فرمود: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آن که چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهم برد.

اگر بگویید: لوط بر منع آنها قدرت داشت چون تکذیب گفته او را کرده اید کافر می شوید و اگر بگویید او اقتدار بر منع آنها را نداشت می گویم وقتی پیامبر قدرت بر منع دشمن نداشته باشد وصیّ به واسطه نداشتن قدرت در منع نکردن اولی به عذر می باشد.

و از یوسف علیه السّلام نیز تبعیّت کرده ام چه آن که وی فرمود:

پروردگارا، زندان نزد من محبوب تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.

اگر بگویید جناب یوسف زندان

را به خاطر آن از خدا خواست که پروردگارش او را مورد سخط و غضب خود قرار داده بود این کلام شما را کافر می کند و اگر بگویید مراد یوسف از این دعاء آن بود که پروردگارش به او غضب نکند پس زندان را اختیار کرد، می گویم، وصیّ به انزوا و عدم تعرّض سزاوارتر می باشد.

و از جناب موسی علیه السّلام نیز تبعیّت کرده ام زیرا وی فرمود: از ترس شما گریختم.

اگر بگویید: موسی بدون ترس از قومش گریخت چون تکذیب قول او را کرده اید کافر می شوید و اگر بگویید موسی از ایشان ترسید، می گویم وقتی پیغمبر از دشمن خود بترسد وصیّ اولی به آن می باشد.

و از جناب هارون نیز تبعیّت کرده ام زیرا وی به برادرش موسی علیه السّلام گفت:

ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش، آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل رسانند.

اگر بگویید: مردم هارون را خوار نکرده و مشرف به قتلش نشدند چون کلام پیامبر را تکذیب کرده اید کافر می شوید و اگر بگویید آنها او را ضعیف و خوار نموده و مشرف به قتلش شدند لذا او ساکت شد و متعرّض آنها نگردید، می گویم پیامبر که چنین باشد وصیّ اولی به آن می باشد.

و از حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نیز تبعیّت کرده ام چه آن که آن حضرت از خوف دشمنانش گریخت و پناه به غار برد و من در بستر آن جناب خوابیدم.

اگر بگویید: بدون هیچ خوفی از دشمنان حضرت گریخت، کافر می شوید و اگر بگویید از خوف گریخت و من در بسترش خوابیده و آن جناب از ترس آنها به غار پناه برد من

که وصیّ او هستم سزاوارتر هستم به خوف.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۴۹۹

حدیث (۸) علی بن حاتم می گوید: احمد بن محمّد بن موسی نوفلی، از محمّد بن حمّاد شاشی از حسین بن راشد «۱»، از علی بن اسماعیل میثمی از ربعی، از زراره، وی می گوید: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم:

چه چیز مانع شد از این که امیر المؤمنین علیه السّلام مردم را به خود دعوت فرمایند؟

امام علیه السّلام فرمودند: خوف از این که مردم مرتدّ شوند.

علی بن حاتم می گوید: گمان می کنم در حدیث بعد از «ان یرتدّوا» این فقره نیز باشد «و لا یشهدوا أنّ محمّدا صلّی اللَّه علیه و آله رسول اللَّه، یعنی و شهادت ندهند که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله رسول خدا است» حدیث (۹) از علی بن حاتم، از ابو العباس محمّد جعفر رازی، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبد الرحمن، از به کار بن ابی بکر حضرمی، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

سیره و رفتار علی بن ابی طالب علیه السّلام در بین اهل بصره برای شیعیانش بهتر بود از تابیدن آفتاب بر آنها، حضرت می دانستند که اهل بصره بعدا صاحب دولت می شوند لذا اگر آنها را اسیر می فرمود بعدها نیز شیعیان حضرت اسیر آنها می شدند.

راوی می گوید: عرضه داشتم: بفرمایید: آیا حضرت قائم علیه السّلام نیز به همین نحو عمل می فرمایند؟

حضرت فرمودند: خیر، علی علیه السّلام که بر اهل بصره منّت گذاردند و متعرّض آنها نشدند به خاطر این بود که آن حضرت می دانستند ایشان در

آینده صاحب دولت می گردند ولی حضرت قائم علیه السّلام می دانند که ایشان دولتی نخواهند داشت لذا بر خلاف آن سیره با ایشان عمل می کنند.

حدیث (۱۰) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف، از حمّاد بن عیسی از حریز، از برید بن معاویه، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

---

(۱)- مرحوم اردبیلی در جامع الرّواه می فرماید: ظاهرا ضبط «حسین بن راشد» سهو و اشتباه بوده و صحیح آن «حسن بن راشد» است که همان ابو علی بن راشد می باشد به قرینه روایت علی بن مهزیار ازدی.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۰۱

امیر المؤمنین علی علیه السّلام را هیچ چیز باز نداشت از این که مردم را به خود دعوت کند مگر این که دیدند اگر مردم در گمراهی باشند ولی از اسلام مرتدّ نشوند بهتر است از این که ایشان را به خود دعوت کند و آنها از آن سر باز زده در نتیجه کافر شوند.

حریز می گوید: زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام برایم نقل نمود که آن جناب فرمودند:

اگر علی علیه السّلام در بین اهل حرب سیره خودشان را که عبارت بود از ترک اسارت و غنیمت نگرفتن از آنها تغییر می دادند محقّقا بعدا شیعیان آن حضرت با بلاء عظیم و بزرگی مواجه می شدند سپس حضرت فرمودند: به خدا قسم سیره و نحوه رفتار آن امام همام با اهل حرب برای شیعیان بهتر بود از آنچه آفتاب بر آن می تابید.

حدیث (۱۱) احمد بن حسین، از پدرش، از محمّد بن ابی صهبان، از محمّد بن ابی عمیر، از برخی اصحاب،

وی می گوید: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم:

برای چه علی علیه السّلام از محاربه و مقاتله با مردم خودداری کردند؟

حضرت فرمودند: خوف داشتند که آنها به کفر بگرایند.

[خطبه شقشقیه]

اشاره

حدیث (۱۲) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان، از ابان بن تغلب، از عکرمه، از ابن عباس، وی گفت: محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام بودم و خلافت را یاد کردم، حضرت فرمودند: آگاه باش، به خدا سوگند که پسر ابی قحافه (ابو بکر) خلافت را مانند پیراهنی در بر خود نمود و حال آن که می دانست موقعیّت من نسبت به آن همچون موقعیّت قطب است به سنگ آسیا.

علوم و معارف از سرچشمه من همچون سیل سرازیر می شوند، هیچ پرنده ای در فضای علم به اوج رفعت من نمی رسد، پس جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نموده و در کار خویش اندیشیدم که آیا با دست بریده (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده و حقّ خویش را مطالبه کنم یا آن که بر تاریکی گمراهی مردم صبر کنم، گمراهی که در آن نوباوگان پژمرده و پیر شده و پیران فرسوده می گردند، مؤمن رنج می کشد تا به لقاء اللَّه می پیوندد، پس دیدم صبر کردن بر این شدّت ظلمت از خردمندی است، پس صبر کرده و محاربه را رها نمودم در حالی که در چشمم خاشاک و غبار بود که آزارم می داد و در گلویم استخوان گرفته بود که عیش مرا تیره و تار کرده بود، میراث

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص:

خود که خلافت باشـد را تاراج کرده می دیدم تا این که اوّلی (ابو بکر) راه خود را به پایان رساند و به دار قرار شـتافت و پیش از مردنش خلافت بعد از خودش را به آغوش پسر خطّاب انداخت، عجبا که او در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می نمـود ولی چنـد روز از عمرش کـه مانـده بـود خلافـت را برای عمر وصـیّت می کرد و بـدین ترتیـب خلافـت را در جـای سنگلاخ و ناهمواری قرار داد، خلیفه بعـدی تنـد سـخن و زخم زبان داشت ملاقات با وی رنـج آور بود، اشـتباهاتش در مسائل دینی بسـیار و عـذرخواهیش در آنچه به غلـط فتوی می داد بی شـمار بود، پس صـاحب این طـبیعت بـا غلظت چون سوار نـاقه سرکش است که رام نشـده باشـد، اگر مهار آن ناقه را بکشـد تا سـر بالا کنـد از رفتار ایسـتاده و دیگر حرکت نمی کند و اگر مهـارش را رهـا کنـد و آن را به حال خود واگـذارد راکبش را در پرتگاه خواهـد انـداخت، پس قسم به بقاء حقّ عزّ و جلّ که مردم در زمان او مبتلا شدنـد به حالات دگرگون و مشـی نمودن در عرض طریق بی اسـتقامت و گرفتاریها و او با دو نفر دیگر که زشت است نام ایشان برده شود عامل چه نابسامانی ها بودند پس من هم در این مدّت طولانی صبر کرده و با سختی محنت و غم همراه بودم تـا زمـانی که ابن خطّاب نیز درگـذشت و راه خود را پیمود و خلافت را در میان جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود.

پس بار خدایا از تو یاری می طلبم از شرّ شورایی

که تشکیل شد، چگونه مردم مرا با نفر اوّل آنها (یعنی سعد وقاص) برابر نموده و در باره من شکّ و تردید نموده تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفری که برای شوری تعیین شده بودند) هم ردیف و هم تراز شده ام، پس یکی از آن پنج نفر به خاطر کینه ای که از من در دل داشت دست از حقّ شست و به راه باطل گام نهاد (مراد سعد بن ابی وقاص است) و دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد (مقصود عبد الرحمن بن عوف می باشد).

سوّم قوم (یعنی عثمان) برخاست و مقام خلافت را بنا حقّ اشغال نمود در حالی که بار کرد هر دو جانب خود را که میان موضع سرگین و مکان علف او است مثل شتری که به واسطه کثرت خوردن و آشامیدن هر دو جانبش برآمده باشد، باری فرزندان پدرش (مراد بنی امیّه اند که خویشان او بودند) با او یار و یاور شدند مال خدا (بیت المال مسلمین) را می خوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهاری را تا این که بالاخره کردار و عملش سبب در سرعت قتل او شد و پری شکم او را به رو

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۰۵

انداخت، پس از کشته شدن عثمان هیچ چیز مرا به صدمه نینداخت مگر این که مردم همچون موی گردن کفتار به دورم ریخته از همه جانب به من هجوم آوردند به طوری که از کثرت ازدحام حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد تا این که بیعتشان را

قبول کرده و به امر خلافت مشغول گشتم ولی جمعی (مانند طلحه و زبیر و دیگران) بیعتشان را شکستند و گروهی دیگر فاسق شده و جماعتی دیگر از زیر بار بیعتم خارج شدند (خوارج نهروان) گویا ایشان کلام خدا را که می فرماید: تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ الخ «۱» (ما این دار آخرت «بهشت ابدی» را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است) نشنیده اند.

آری به خدا سوگند این آیه را شنیده و حفظ کرده اند و لکن دنیا در چشم هایشان آراسته و زینت آن ایشان را فریفته است، آگاه باشید سوگند به خدایی که دانه را شکافته و انسان را خلق کرده اگر حضور حاضرین نبود و یاری نمی دادند که حجّت تمام شود و اگر نبود عهدی که خدای عزّ و جلّ از علماء گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم از ظلم و گرسنه ماندن مظلوم از ستم او هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آب می دادم آخر خلافت را به کاسه اوّل آن (یعنی به دستور ایّام گذشته از این خلافت چشم پوشیده و امّت را در حیرت و ضلالت می گذاشتم) و محقّقا فهمیده اند که دنیای شما نزد من بی مقدارتر و بی ارزش تر از یک عطسه بز ماده می باشد.

راوی می گوید: کلام حضرت به این جا که رسید شخصی از اهل عراق نامه ای به آن حضرت داد، امام علیه السّلام کلام خود را قطع کرده و نامه را دریافت فرمود.

ابن عباس می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: کاش سخنانتان را ادامه دهید.

حضرت فرمودند: ای ابن عباس آن زمان که

گرم سخن بوده و واقعیات را بیان می کردم دور شد و چقدر آن وقت با این زمان فاصله دارد، گویا آن سخنان شقشقه شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود آرام و قرار گرفت.

ابن عبّاس می گوید: به خدا قسم اندوهگین نشده ام بر هیچ کلامی مثل اندوهی که از ناحیه کلام امیر المؤمنین علیه السّلام که قطع شد و به آنجایی که حضرت می خواستند آن را برسانند نرسید متوجّه من نشد.

---

(۱)- سوره قصص آیه (۸۳)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۰۷

شرح لغات و مفردات خطبه مذکور

مصنّف این کتاب می گوید: از حسن بن عبد اللَّه بن سعید عسکری راجع به تفسیر این خبر سؤال کردم، وی آن را این گونه تفسیر و تشریح نمود:

کلمه:

لقد تقمّصها

یعنی خلافت را به تن کرد و پوشید همچون پیراهن چنانچه وقتی می گویند تقمّص الرّجل یعنی آن شخص پیراهن پوشید و تدرّع الرّجل یعنی آن شخص زره به تن کرد و تردی الرّجل یعنی آن مرد رداء به دوش انداخت و تمندل الرّجل یعنی آن شخص دستار به سر بست.

و کلمه:

محلّ القطب من الرّحی

یعنی خلافت بر من دور می زند همان طوری که آسیا بر قطب می چرخد.

و مقصود از:

ینحدر عنه السّیل و لا یرتقی الیه الطیر

این است که خلافت بر غیر من ممنوع و حرام است و دیگری تمکّن و توانایی آن را نداشته و برای آن صلاحیّت ندارد.

و جمله:

سدلت دونها ثوبا

یعنی از خلافت اعراض کرده و روی تافتم و از وجوب و ثبوتش برای خود پرده برنداشتم.

کلمه: کشح یعنی جنب و پهلو چنانچه خاصره نیز به همین معنا می باشد.

جمله:

طویت عنها کشحها

یعنی از آن روی گردانیدم و کاشح به کسی گویند که پهلویش

را از تو برگرداند.

کلمه: طفقت یعنی روی آوردم و شروع کردم، أرتئی یعنی می اندیشم و رأی و نظرم را به کار می گیرم در این که با دست جذاء یعنی بریده هجوم ببرم و مقصود حضرت از دست بریده کمبود یاور می باشد.

جمله:

او اصبر علی طخیه

، کلمه «طخیه» را به عنوان کنایه در دو مورد استعمال می کنند، یکی در مورد ظلمت و دیگری در جای غم و حزن مثلا گاهی می گویند:

اجد علی قلبی طخیا یعنی در قلبم حزن و غم می یابم و در این جا هر دو معنا از آن اراده شده است.

کلمه:

یکدح مؤمن

یعنی رنج و مشقت برده و برای خودش کسب می کند و حقّش داده نمی شود.

و کلمه «احجی» یعنی سزاوارتر مثلا می گویند: هذا أحجی من هذا یعنی این سزاوارتر است از این و الفاظ احجی و اخلق و احری و اوجب تمام از نظر معنا به هم نزدیک می باشند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۰۹

کلمه:

فی حوزه

یعنی در ناحیه مثلا وقتی می گویند: حزت الشّی ء أحوزه حوزا یعنی جمع و گرد هم آوردم و کلمه «الحوزه» ناحیه و جانبیّ از منزل و غیر آن را گویند.

کلمه

«کراکب الصّعبه»

یعنی سوار ناقه ای که از سخت گیری به آن خشنود نیست و لفظ «عنف» از نظر معنا ضد رفق (مدارا کردن) می باشد.

و کلمه: حرن یعنی بایستد و حرکت نکند، کلمه «حران» را در اسب به کار برند ولی در شتر از کلمه «خلا» استفاده کرده و می گوینـد: خلت النـاقه یعنی شتر از رفتـار باز ایسـتاد پس «خلا»ماننـد «حرن» است منتهی عرب «خلا» را در شتر به عنوان اسـتعاره استعمال می کند.

جمله:

اسلس بها

یعنی اگر رها کند آن ناقه را، غسق یعنی راکب

را در ظلمت و پرتگاه اندازد.

کلمه:

مع هن و هن

یعنی مردم پست و دون، عرب می گوید:

فلان هنی کلمه (هنی) مصغّر «هن» بوده یعنی مردم پست و مرادشان این است که امور و کارهای شخص را کوچک تلقّی نمایند.

جمله:

فمال رجل لضغنه

در برخی از روایات به جای «ضغنه» ضلعه آمده، البتّه این دو کلمه از نظر معنا نزدیک به هم هستند و معنای آن این است که آن شخص متمایل به شخص معیّنی باشد.

و جمله:

اصغی آخر لصهره

، کلمه «صغو» یعنی میل مثلا می گویند: ضغوک مع فلان یعنی میل تو با فلانی است.

و کلمه:

نافجا حضنیه

، این عبارت را در مورد طعام و شراب و اشباه این دو به کار می برند لذا جمله انتفج بطنه یعنی شکمش را از طعام و شراب پر کرد و در مورد هر دردی که بر انسان عارض شود و به واسطه اش شکم باد کند می گویند: انتفخ بطنه (با خاء) یعنی شکمش متورّم گشت و کلمه «حضنان» دو طرف سینه را گویند.

عبارت

بین نثیله و معتلفه

: کلمه «نثیل» آلت نره شتر را گویند که در این جا استعاره برای شخص آورده شده و کلمه «معتلف» مکانی است که در آن تغذیه می کنند و معنای کلام این است که: شغل و حرفه سوّمی خوردن و نکاح کردن بود.

کلمه: یهضمون «۱» یعنی می شکنند و خرد می کنند و از همین باب است جمله

---

(۱)- در نسخه های رائج و معتبر نهج البلاغه «یخضمون» ضبط شده که با یهضمون از نظر معنا یکی است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۱۱

هضمنی الطّعام یعنی طعام مرا تغییر داد و خورد کرد.

کلمه: اجهز یعنی به قتل آورد او را چنانچه وقتی گفته می شود:

اجهزت علی الجریح یعنی کسی که مجروح بود را کشتم.

کلمه:

کعرف الضبع

یعنی موهای گردن کفتار، حضرت مردم را به خاطر کثرت و ازدحامشان به یال و موهای کفتار تشبیه فرمودند.

کلمه «عرف» مویی است که بر گردن اسب روییده (یال اسب) در این جا استعاره به یال کفتار اطلاق شده و جمله، قد انثالوا یعنی ریختند بر من و ازدحام کردند و در عرف می گویند: انثلت ما فی کنانتی من السّهام یعنی ریختم آنچه از تیر در تیردان بود.

جمله:

شقّ عطافی

، یعنی پاره شد رداء و عباء من و عرب به رداء، عطاف می گویند.

جمله:

راقهم زبرجها

: یعنی فریفته است ایشان را حسن و زینت دنیا، زبرج در اصل نقش را گویند و در این جا مقصود از آن جلوه دنیا و زینت آن می باشد.

جمله

الّا یقروا علی کظّه ظالم

: کظّه یعنی پری و معنای جمله این است که:

ایشان صبر بر سیری ظالم و پر کردن جیبش از مال حرام نکرده و او را بر ظلمش پا بر جا نمی گذارند.

و عبارت:

و لا سغب مظلوم

، کلمه «سغب» یعنی گرسنگی و معنای عبارت این است که: و منع کردن ظالم مظلوم را از حقّ واجب و مسلّم خودش.

جمله:

لا لقیت حبلها علی غاربها

: این جمله ضرب المثل است بین اعراب، عرب ها می گویند القیت حبل البعیر علی غاربه لیرعی کیف شاء یعنی افسار و ریسمان را روی کوهانش انداختم. تا هر طور که می خواهد بچرد.

و معنای جمله:

و لسقیت آخرها بکأس اوّلها

آن است که مردم را در ضلالت و گمراهی وامی گذاشتم.

کلمه:

ازهد عندی

: زهید چیز اندک و بی ارزش را گویند.

کلمه:

حبقه عنز

یعنی بادی که از مخرج بز خارج می شود و در نسخه های رائج به جای آن عطفه عنز

ضبط شده، عطفه آن است که از بینی بز خارج می شود مقصود عطسه می باشد.

کلمه:

شقشقه هدرت

، شقشقه صدایی است که شتر در موقع مستی و هاج و واج بودن از دهانش خارج می کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۱۳

حدیث (۱۳) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه اللَّه علیه همین حدیث را با اسناد ذیل نقل کرده و می گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی از ابو عبد اللَّه احمد بن عمّار بن خالد از یحیی بن عبد الحمید الحمانی، از عیسی بن راشد، از علی بن حذیفه، از عکرمه، از ابن عباس حدیث مذکور را عینا نقل کرده است.

حدیث (۱۴) محمّد بن حسن بن حسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از ربعی از فضیل بن یسار، وی می گوید: محضر ابی جعفر یا ابی عبد اللَّه علیهما السّلام عرض کردم:

بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله امر خلافت و ولایت با چه کسی است؟

حضرت فرمودند: با ما اهل بیت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله.

عرض کردم: پس چرا این امر به دست غیر شما افتاد؟

فرمودند: سؤال کردی جوابش را بشنو: خداوند تبارک و تعالی چون می دانست مردم در زمین فساد نموده و فروج حرام را مورد استمتاع قرار می دهند و به غیر ما انزل اللَّه حکم خواهند نمود خواست که غیر ما متولّی مردم بوده و این خلاف ها در تحت خلافت و پوشش ولایت ما صورت نگیرد.

باب صد و بیست و سوّم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام با اهل بصره مقاتله فرمود ولی اموالشان را به حال خود گذارد و دستور غارت آن را نداد

حدیث (۱) محمّد بن حسن رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از ربیع بن

محمّد، از عبد اللَّه بن سليمان، وى مى گويد:

محضـر مبارك ابى عبد اللَّه عليه السّلام عرض كردم، مردم اين طور نقل مى كنند كه على عليه السّلام اهل بصره را كشت ولى اموالشان را غارت نكرد بلكه به جاى خود گذارد جهت آن چيست؟

حضـرت فرمودند: آنچه در بلاد شـرك باشد براى مسـلمانان حلال است و مى توانند به غارت ببرند ولى اموال بلاد اسلامى را نمى توان غارت كرد، سپس

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۵۱۵

فرمودند: على عليه السّلام بر اهل بصره منّت گذاردند همان طورى كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بر اهل مكّه منّت نهادند و امير المؤمنين عليه السّلام چون مى دانستند كه به زودى شيعيانش پيدا شده و دولت باطل بر آنها غالب مى شود از اين جهت اموال اهل بصـره را به حال خود گذارد و متعرّض آنها نشد تا دولت باطل بعدى به آن حضـرت اقتداء كرده و اموال شـيعيان را به يغما نبرد و اكنون شـما آثار اين سـيره حضرت را مشاهده مى كنيد و مى بينيد كه عين همان سيره نسبت به شيعيان عمل مى شود و اگر امير المؤمنين عليه السّلام تمام اهل بصره را مى كشت و اموالشان را اخذ مى كرد البته برايش مباح و حلال بود ولى بر آنها منّت نهاد و چنين نكرد تا بعد از آن حضرت بر شيعيانش نيز منّت گذارده شود و اموالشان را نگيرند.

حديث (۲) روايت شده كه در روز فتح بصـره مردم بر امير المؤمنين اجتماع كرده و به حضرتش عرض كردند: يا امير المؤمنين غنائم ايشان را بين ما تقسيم فرما، حضرت فرمودند: كدام يك از شما حاضر است عائشه را در زمره

سهم خود درآورده و او را تصاحب نمایـد؟! (یعنی این معنا که ممکن نیست پس تقاضای تقسیم اموال اهل بصره را نکنیـد و مال ایشان را به حال خود بگذارید)

باب صد و بیست و چهارم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام در هنگام ولایت و خلافتشان چرا زمین فدک را ترک کردند

حدیث (۱) علی بن احمـد بن محمّـد دقّاق رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزیـد نوفلی، از علی بن سالم، از پـدرش، از ابو بصـیر، از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام، وی گفت: محضـرش عرض داشـتم: چرا امیر المؤمنین علیه السّـلام هنگام ولایتشان بر مردم زمین فدک را اخذ نکرده و به چه علّت آن را ترک نمودند؟

امام علیه السّلام فرمودند: زیرا ظالم و مظلوم هر دو بر خدای عزّ و جلّ وارد شدند.

و خـدا مظلـوم را اجر و ظـالم را عقـاب فرمـود، لـذا حضـرت کراهت داشـتند چیزی را که خـدای متعـال غاصـبش را عقـاب و مغصوب را اجر داده به خود بازگردانند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۱۷

حدیث (۲) احمـد بن علی بن ابراهیم بن هاشم رحمه اللَّه علیه می گویـد: پدرم از پدرش از ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر از ابراهیم کرخی نقل کرده که وی گفت: از حضـرت ابا عبد اللَّه علیه السّـلام سؤال کرده، محضرش عرضه داشتم: زمانی که علی بن ابی طـالب علیه السّـلام ولاـیت بر مردم و خلاـفت بر آنها داشـتند به چه علّت زمین فـدک را ترک کرده و باز پس نگرفتند؟

امام علیه السّـلام فرمودنـد: به خاطر اقتـداء به رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله چه آن که رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله وقتی مکّه را فتح

کردند عقیل بن ابی طالب منزل پیامبر را فروخته بود و حضرت آن را پس نگرفتند به حضرت عرض شد: یا رسول خدا چرا به منزل خودتان بر نمی گردید و در آن ساکن نمی شوید؟

حضرت فرمودند: آیا عقیل برای ما منزلی باقی گذارده تا ما به آن برگردیم؟

سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: ما اهل بیت پیغمبر چیزی را که از ما به ظلم گرفته اند به خود برنمی گردانیم و به خاطر همین بود که علی علیه السّلام پس از به خلافت رسیدن فدک را به خود باز نگرداند.

حدیث (۳) احمد بن حسن قطان می گوید: احمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پدرش، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، راوی می گوید: از آن جناب پرسیدم: چرا امیر المؤمنین علیه السّلام وقتی ولایت و خلافت بر مردم پیدا کردند زمین فدک را به خود برنگرداندند؟

حضرت فرمودند: ما اهل بیت پیامبر حقوق خود را از کسانی که به ما ظلم کرده اند نمی گیریم، امیر المؤمنین علیه السّلام و ما اولیاء مؤمنین هستیم، برای مؤمنین حکم کرده و حقوقشان را از ظالمین می گیریم ولی حقوق خود را برای خویش اخذ نمی نماییم.

باب صد و بیست و پنجم سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کنیه امیر المؤمنین علیه السّلام را ابو تراب قرار داد

حدیث (۱) احمد بن حسن قطان، از ابو سعید حسن بن علی سکری از حسین بن حسان

عبدی از عبد العزیز بن مسلم از یحیی بن عبد اللّه، از پدرش، از ابی هریره، وی می گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز صبح را با ما خواند سپس با چهره ای گرفته و محزون ایستاد، ما نیز با او ایستاده و همراهش حرکت کردیم تا به منزل

حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها رسیدیم، دیدم علی علیه السّلام مقابل درب روی زمین بی فرش خوابیده اند، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نشستند و شروع کردند خاکها را از پشت مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام پاک کردن و فرمودند: پدر و مادرم فدایت شوند ای ابو تراب بایست، سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و هر دو داخل منزل فاطمه علیها السّلام شدند.

ما اندکی خارج منزل صبر و درنگ کردیم سپس صدای خنده بلند شنیدیم، پس از لحظاتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با رویی گشاده و خوشحال از منزل بیرون آمدند، عرض کردیم: یا رسول اللَّه با رویی گرفته و چهره ای محزون داخل منزل شدید و با حالی بر خلاف آن خارج شدید جهتش چیست؟

حضرت فرمودند: چگونه مسرور و خوشحال نباشم در حالی که بین دو نفر که هر دو محبوب ترین افراد اهل زمین و آسمان نزد من هستند اصلاح کرده و آشتی برقرار نمودم «۱».

حدیث (۲) احمد بن حسن قطان می گوید: حسن بن علی بن حسین سکری از عثمان بن عمران از عبید اللَّه بن موسی از عبد العزیز، از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که وی گفت: بین حضرت علی و علیا مخدره حضرت فاطمه علیهما السّلام سخنی ردّ و بدل شد که به کدورت بین آنها منجر گردید، پس از این واقعه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله داخل منزلشان شد بستری برای حضرت پهن شد آن جناب یک پهلو روی بستر آرمیدند بعد از آن حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها آمدند و در یک طرف رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله یک پهلو

آرمیدنـد و علی علیه السّـلام نیز وارد شـده در طرف دیگر نـبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله به یـک پهلو خوابیدنـد، رسول خـدا دست امیر المؤمنین علیه السّلام را گرفته آن را روی ناف مبارک خویش گذارده و دست فاطمه سلام اللّه علیها را نیز گرفتند و روی همان موضع قرار

---

(۱)- مترجم گویـد: این گونه از روایـات که ذوات مقـدّسه معصومین علیهم السّـلام را از نظر عادیـات و امور متعارف همچون مردم عادی و معمولی معرّفی نموده اند از نظر ما امامیّه مقبول نبوده و ضبط و نقل آنها هم به نظر صحیح نمی آید مضافا به این که نـاقلین آنهـا افرادی از قبیـل ابو هریره هسـتند که حالشان از نظر علماء رجال معلوم می باشـد و ما چون متن کتاب را ترجمه نموده ایم به ناچار این روایات را نقل کرده ایم ولی از مصنّف کتاب انتظار داشتیم که این گونه از احادیث را که به مجعولات اشبه می باشند نقل نمی کردند.

دادنـد و مدّتی به همین وضع بودند تا بین آن دو بزرگوار صـلح و آشتی برقرار شد و سـپس از منزل خارج شدند، به حضـرت عرض شد:

یا رسول اللّه هنگامی که داخل منزل می شدیـد حالتان به گونه دیگر بود و اکنون که خارج شدید سـرور و فرح در چهره شـما دیده می شود جهتش چیست؟

حضـرت فرمودند: چرا خوشـحال نباشم و حال آن که بین دو نفری که محبوب ترین مخلوقات روی زمین نزد من هستند آشتی برقرار کرده ام.

حدیث (۳) محمّـد بن علی بن حسـین مصـنّف این کتـاب می گویـد: خبری که گـذشت نزد من مورد اعتمـاد نیست و به علّت مذکور جهت نامیده

شدن امیر المؤمنین علیه السّلام به «ابو تراب» معتقد نیستم.

وجه عدم اعتمادم به این حدیث آن است که امیر المؤمنین و فاطمه سلام اللّٰه علیهما این طور نبودند که بینشان مشاجره واقع شود تا نیاز باشد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بینشان اصلاح کرده و آنها را با هم آشتی دهند زیرا امیر المؤمنین علیه السّلام سرور و آقای تمام اوصیاء و علیا مخدره حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها بانو و بزرگ زنان عالم می باشند و هر دو بزرگوار در حسن خلق اقتداء به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می کردند لذا ممکن نیست بین این دو معصوم عالی مقدار مشاجره و منازعه واقع شود منتهی من در نقل این حدیث به آنچه احمد بن حسن قطان روایت کرده اعتماد نمودم «۱» احمد بن حسن قطان می گوید: ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریا، از بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران از عبایه بن ربعی، وی می گوید: به عبد اللّٰه بن عبّاس گفتم: چرا رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله کنیه علی علیه السّلام را ابو تراب قرار داد؟

ابن عباس گفت: زیرا امیر المؤمنین علیه السّلام صاحب زمین و حجّت خدا بعد از رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله بر اهل زمین بوده و به وجود حضرتش زمین باقی است و آرامش آن منتهی به آن جناب می شود، از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

روز قیامت وقتی کفّار ثواب و قرب و کرامتی را که حقّ تبارک و تعالی برای شیعیان امیر

المؤمنين عليه السّلام آماده نموده ملاحظه کردند می گویند: کاش ما خاک بودیم

---

(۱)- به نظر می آید که مجرّد نقل احمد بن حسن قطان عذر نباشد برای نقل این حدیث که با معتقدات امامیه سازگار نمی باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۲۳

یعنی کاش شیعه علی علیه السّلام بودیم و به همین معنا اشاره است آیه شریفه: وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً.

حدیث (۴) حسین بن یحیی بن ضریس، از معاویه بن صالح بن ضریس بجلّی از ابو عوانه از محمّد بن یزید و هشام زراعی از عبد اللَّه بن میمون طهوی از لیث، از مجاهد، از ابن عمر، وی می گوید: نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در نخلستان های مدینه از علی علیه السّلام تفحّص و جستجو می نمود و من نیز همراهش بودم که به باغی رسیدیم، پیامبر چشمشان به امیر المؤمنین علیه السّلام افتاد که در زمین مشغول کار بودند و سر و روی آن جناب غبار آلود بود، نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: من مردم را سرزنش نمی کنم اگر کنیه تو را ابو تراب صدا بزنند.

راوی می گوید: صورت علی علیه السّلام دگرگون و رنگ چهره اش تغییر کرده و بسیار در رنج بود، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند آیا تو را خشنود و خرسند بکنم؟

علی علیه السّلام عرضه داشت: آری یا رسول اللَّه.

حضرت دست امیر المؤمنین علیه السّلام را گرفت و فرمود: تو برادر و وزیر و خلیفه من در بین اهلم بوده، دین من را تو اداء کرده و ذمّه ام را تو اجراء می نمایی، کسی که در زمان حیات من تو را دوست بدارد اهل بهشت

است و آن که بعد از من تو را بخواهد خداوند متعال امنیّت و ایمان به او می دهد و آن کس که تو را ندیده بعد از تو دوستت بـدارد خداوند امنیّت و ایمان به او داده و در روز قیامت در امان خودش وی را قرار می دهد و کسـی که بمیرد و تو را دشـمن بدارد به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته ولی به آنچه در اسلام عمل کرده مورد محاسبه قرار می گیرد.

باب صد و بیست و ششم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام چهار انگشتر به دست می نمودند

حدیث (۱) ابو سعید محمّد بن فضل بن محمّد بن اسحاق مذکر معروف به ابو سعید معلم نیشابوری می گوید: ابو جعفر محمّد بن احمد بن سعید از ابو عبد اللَّه محمّد بن مسلم بن زراره رازی از محمّد بن یوسف فریابی از سفیان ثوری از اسماعیل سندی، از عبد خیر، وی می گوید: علی بن ابی طالب چهار انگشتر به دست می نمودند یاقوت به منظور بزرگی، فیروزه به نیّت نصرت و یاری شدن، حدید چینی به قصد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۲۵

قوّت و قوی شدن، عقیق برای حفظ و مصون ماندن.

نقش انگشتر یـاقوت آن حضـرت: لا ـ اله الّـا اللَّه الملک الحقّ المبین و نقش انگشتر فیروزه آن سـرور اللَّه الملک الحق المبین و نقش انگشتر حدید چینی آن جناب العزّه للَّه جمیعا و نقش عقیق آن مولا سه سـطر به این شـرح بود: ما شاء اللَّه، لا قوه الّا باللَّه، استغفر اللَّه

باب صد و بیست و هفتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام انگشتر را به دست راست می کردند

حدیث (۱) عبـد الواحـد بن محمّـِد بن عبـدوس عطّار نیشابوری رضـی اللَّه عنه می گوید: علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان از محمّد بن ابی عمیر، وی می گوید:

محضـر ابی الحسن موسـی بن جعفر علیهما السّـِلام عرض کردم بفرمایید چرا امیر المؤمنین علیه السّـِلام انگشتر به دست راسـت می کردند؟

حضـرت فرمودنـد: زیرا آن جنـاب بعـد از رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله امـام و پیشوای اصـحاب یمین بودنـد و حقّ تعـالی اصـحاب یمین را مـدح و اصـحاب شـمال را مـذمّت فرموده و پیـامبر اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله نیز انگشـتر به دست راست می نمودند و این علامت و نشانه ای است برای شیعیان ما که با آن شناخته می شوند

چنانچه با محافظت بر اوقات نماز و پرداختن زكات و برابرى با برادران دينى و امر به معروف و نهى از منكر نيز از غيرشان ممتاز و مشخّص مى گردند.

حديث (۲) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب قرشى از محمّد بن ابراهيم قاينى از ابو قريش از عبد الجبّار و محمّد بن منصور خزاز اين دو مى گويند، عبد اللَّه بن ميمون قداح از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش عليهما السّلام از جابر بن عبد اللَّه نقل كردند كه جابر گفت نبىّ اكرم صلّى اللَّه عليه و آله انگشتر را به دست راست مى نمودند.

حديث (۳) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب قرشى از منصور بن عبد اللَّه بن ابراهيم اصفهانى از على بن عبد اللَّه اسكندرانى از عباس بن عباس قانعى از سعيد كندى، از عبد اللَّه بن حازم خزاعى، از ابراهيم بن موسى جهنى، از سلمان فارسى، ايشان گفتند: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به على عليه السّلام فرمودند: يا على انگشتر را به دست راست نما تا از مقرّبين

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۵۲۷

درگاه الهى باشى.

على عليه السّلام عرض كردند: يا رسول اللَّه مقرّبين درگاه الهى چه كسانى هستند؟

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: جبرئيل و ميكائيل.

على عليه السّلام عرض كردند: چه انگشترى به دست نمايم؟

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: عقيق سرخ، چه آن كه اين سنگ به وحدانيّت حقّ عزّ و جلّ و به نبوّت من و به وصىّ بودن تو و به امامت فرزندانت و به بهشتى بودن دوستانت و به اهل فردوس بودن شيعيان فرزندانت اقرار كرده است.

باب صد و بیست و هشتم سرّ این که جلو سر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام مو نداشت و جهت نامیده شدن حضرت به انزع البطین

حدیث (۱) پدرم و محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنهما فرمودند:

احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار جمیعا از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری با اسناد متّصل که در حفظم نیست نقل کرده که: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: وقتی خداوند خیری را برای بنده ای بخواهد قصد می کند که او اصلع شود پس موهای جلو سرش می ریزد و من مصداق این معنا هستم حدیث (۲) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه از حسن بن علی عدوی، از عباد بن صهیب، از پدرش، از جدّش از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، فرمودند: مردی از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال کرد و پرسید: از سه چیز که در شما هست می پرسم:

الف: سؤال می کنم از کوچک بودن خلقت و جثّه شما.

ب: سؤال می کنم از بزرگی شکم شما.

ج: سؤال می کنم از ریخته شدن موی جلو سر شما.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی نه مرا بلند آفرید و نه کوتاه بلکه معتدل و میانه بالا خلق نمود لذا در جنگ ها وقتی به افراد کوتاه ضربت می زنم آنها را دو قد می کنم (یعنی از فرق دو نیمه می شوند) و به افراد طویل که ضربت می زنم آنها را از کمر دو نیمه می نمایم.

و امّا بزرگی شکمم، به خاطر آن است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بابی از ابواب علم بمن

تعلیم فرمود که از آن هزار باب منفتح می شود و این ابواب در شکم من جمع شده از این رو سبب شده که شکمم فراخ و بزرگ گردد.

حدیث (۳) احمد بن

الحسن القطّان می گويد: احمد بن يحيى بن زكريا قطان از بكر بن عبد اللَّه بن حبيب، از تميم بن بهلول، از عبايه بن ربعى، وى مى گويـد: مردى نزد ابن عبـاس رفت و به او گفت: مرا از انزع بطين على بن ابى طـالب عليه السّـلام خبر ده، مردم در باره اش اختلاف دارند؟

ابن عبـاس گفت: اى مرد به خـدا از مردى سؤال نمودى كه بعـد از رسول خـدا روى ريـگ هـا احـدى از او برتر و افضل قـدم نگذارده او برادر رسول خدا صـلّى اللَّه عليه و آله و پسـر عمو وصىّ و خليفه آن حضرت بر امّتش مى باشد، او انزع و بركنار از شرك و بطين و پر از علم مى باشـد، از رسول خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله شـنيدم كه مى فرمودند: كسـى كه مى خواهد در روز فرداى قيامت اهل نجات باشد بايد دامن اين انزع يعنى على عليه السّلام را بگيرد.

باب صد و بيست و نهم سـرّ اين كه على بن ابى طالب عليه السّـلام به امير المؤمنين و شمشير آن جناب به ذو الفقار موسوم شده و علّت ناميده شدن قائم به قائم و مهدى به مهدى

حديث (۱) على بن احمـد بن محمّـد دقّاق و محمّـد بن محمّد بن عصام رضـى اللَّه عنهما گفته اند: محمّد بن يعقوب كلينى از قـاسم بن علا از اسـماعيل فزارى از محمّـد بن جمهور عمى، از ابن ابى نجران از كسـى كه يادش نموده، از ابى حمزه ثابت بن دينـار ثمـالى، وى مى گويـد: از حضـرت ابو جعفر محمّـد بن على البـاقر عليهمـا السّـلام سؤال نموده و عرض كردم: اى فرزند رسول خدا صـلّى اللَّه عليه و آله براى چه على عليه السّـلام به امير المؤمنين موسوم گرديده و اين اسـمى است كه احدى قبل از آن حضرت به آن ناميده نشده و براى احدى بعد از آن جناب جايز نيست موسوم به آن گردد؟

حضرت فرمودند:

زیرا حضـرتش سلام اللّٰه علیه طعام و خواروبار علم بود که از او دیگران تغذیه می کردند و احدی غیر از آن حضرت این طور نبود.

عرض کردم: چرا شمشیرش را ذو الفقار می نامند؟

حضرت فرمودند: زیرا احدی را با آن ضربت نمی زد مگر آن که در این دنیا او را از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۳۱

اهل و فرزند و در آخرت از بهشت مأیوس و ممنوع می نمود.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا، مگر شما همگی قائم به حق نیستید؟

فرمودند: آری.

عرض کردم: پس چرا خصوص حضرت قائم علیه السّلام را به این نام خوانده اند؟

فرمودند: هنگامی که جدّم امام حسـین علیه السّـلام کشـته شد فرشـتگان گریستند و ضجّه زده و به درگاه الهی نالیده و گفتند: ای خدا و ای سرور ما آیا از کسی که برگزیده و فرزند برگزیده و بهترین خلق تو را کشته غافل هستی؟

خـدای عزّ و جـلّ به ایشـان وحی نمود: ای ملائکه من آرام باشـید قسم به عزّت و جلال خودم از قاتلین او انتقام خواهم گرفت اگر چه در زمان بعـد باشد، سـپس ائمّه ای که از فرزندان امام حسـین علیه السّـلام هسـتند را به ایشان نشان داد، آنها مسـرور و خوشـحال شدنـد در بین فرزنـدان حضـرت یکی از آنها ایسـتاده و نماز می خواند، حقّ تعالی فرمود: با این قائم از قاتلین انتقام خواهم گرفت.

حدیث (۲) محمّـد بن محمّـد بن عصـام کلینی می گویـد: محمّـد بن یعقوب، از علاـن کلینی حـدیث را به طور مرفوع از امـام صادق علیه السّـلام نقل می کنـد، حضـرت فرمودند: شمشـیر امیر المؤمنین علیه السّـلام را به خاطر این ذو الفقار نامیدند که در وسط آن به طول

شمشیر خطّی بود شبیه به ستون فقرات پشت، این شمشیر را جبرئیل از آسمان به زیر آورد و دسته آن از نقره بود، زمانی که شمشیر به زمین فرود آمد منادی از آسمان ندا سر داد:

لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی

(شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی علیه السّلام).

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن علی کوفی، از عبد اللَّه بن مغیره، از سفیان بن عبد المؤمن انصاری، از عمرو بن شمر، از جابر، وی گفت: مردی خدمت حضرت ابی جعفر علیه السّلام رسید و من نیز آنجا حاضر بودم عرض کرد: رحمت خدا بر شما باد.

این پانصد درهم زکات مال من بوده از من گرفته و در موردش صرف فرمایید.

حضرت به او فرمودند: خودت آن را بردار و صرف همسایگان و یتیم ها و فقراء و برادران مسلمانت بنما، دادن زکات به دست امام علیه السّلام زمانی است که قائم ما ظاهر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۳۳

شود چه آن که آن حضرت مال را به طور مساوی و معادل بین خلق اللَّه تقسیم می کنند چه اشخاص صالح بوده و چه فاجر باشند، و هر کسی که آن حضرت را اطاعت کند، اطاعت خدا را کرده و هر کسی نافرمانی و عصیانش را نماید، نافرمانی خدا را کرده است، سپس حضرت فرمودند:

آن حضرت را به خاطر این جهت «مهدی» نامیده اند که مردم را به امر مخفی و نهانی هدایت می فرماید، آن جناب تورات و تمام کتب آسمانی دیگر را از غاری که در انطاکیه هست بیرون آورده و بین

اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل فرقان به فرقان حکم می فرمایـد، تمام اموال دنیا در خدمتش گرد می آید اعم از آنچه در دل زمین بوده یا روی آن باشد، سپس به مردم می فرماید:

بیایید به سوی آن چیزی که به واسطه اش قطع ارحام نموده و خون ها ریخته و حرام های الهی را مرتکب شده اید (مقصود از آن چیز مال دنیایی است) سپس به آنها آن قدر مال اعطاء کند که قبل از او احدی این مقدار اعطاء نکرده باشد.

راوی می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آن حضرت مردی است از من، اسمش همچون اسم من بوده و خدا مرا در او حفظ و نگاه می دارد، به سنّت من عمل کرده و زمین را پر از عدل و داد و نور نموده بعد از آن که از ظلم و ستم و زشتی ها پر شده باشد.

حدیث (۴) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رحمه اللَّه علیه می گوید: جعفر بن محمّد بن مسعود از جبرئیل بن احمد از حسن بن خرداد از محمّد بن موسی بن فرات، از یعقوب بن سوید، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: فدایت شوم برای چه امیر المؤمنین علیه السّلام به این نام موسوم شد؟

امام علیه السّلام فرمودند: برای آن که حضرت علم را به مؤمنین اطعام می فرمایند چنانچه حقّ تعالی در کتاب عزیزش می فرماید: وَ نَمِیرُ أَهْلَنا (ما برای اهل خود طعام تهیه می نماییم)

باب صد و سی ام سرّ این که علی بن ابی طالب علیه السّلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ گردیده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۳۵

حدیث (۱) احمد بن حسن قطان از احمد بن

یحیی بن زکریا ابو العباس قطان از محمّد بن اسماعیل برمکی از عبد اللّه بن داهر از پدرش از محمّد بن سنان از مفضل بن عمر، وی می گوید: محضر ابی عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام عرض کردم: برای چه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ گردیده؟

حضرت فرمودند: برای این که حبّ آن حضرت ایمان و بغضش کفر است و بهشت برای اهل ایمان و دوزخ برای اهل کفر آفریده شده است و به خاطر همین علّت آن جناب تقسیم کننده بهشت و دوزخ می باشد پس بهشت را فقط کسانی که محبّت آن حضرت را دارند داخل می شوند چنانچه دوزخ را صرفا کسانی که بغض آن جناب را دارند وارد می گردند.

مفضّل می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بنا بر این انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام امیر المؤمنین سلام اللّه علیه را دوست داشته و دشمنانش را مبغوض می داشتند که اهل بهشت هستند؟

امام علیه السّلام فرمودند: آری.

عرض کردم: شرح آن چگونه است؟

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله روز خیبر فرمودند: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند، او از جنگ بر نمی گردد مگر آن که خدا به دست او فتح و ظفر را نصیب مسلمین می گرداند، فردا پرچم را به دست علی علیه السّلام داد و خداوند تبارک و تعالی هم به دست مبارک حضرتش مسلمین را فاتح و ظفر را نصیب آنها فرمود؟

عرض کردم: آری می دانم.

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی وقتی پرنده بریان شده ای را نزد

رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله گذاردنـد، آن جناب فرمودنـد: خداوندا محبوب ترین مخلوقت نزد خود و من را برسان که با من از این مرغ بریان شده تناول کند و مقصود پیامبر اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله از محبوب ترین مخلوق وجود مبارک علی علیه السّلام بوده؟

عرض کردم: آری می دانم.

حضـرت فرمودند: آیا امکان دارد انبیاء خدا و اوصـیاء ایشان علیهم السّـلام دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته و او نیز خدا و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۳۷

رسولش را دوست می دارد؟ عرض کردم: خیر.

حضـرت فرمودنـد: آیا امکان دارد مؤمنین از امّت پیامبران حبیب خدا و رسولش و حبیب انبیاء علیهم السّـلام را دوست نداشـته باشند؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: پس ثابت شد که تمام انبیاء خدا و رسولانش و تمام مؤمنین دوستدار علی بن ابی طالب علیه السّلام هستند و همچنین ثابت شد که دشمنان انبیاء و مخالفین آنها مبغض ایشان و تمام دوستان ایشان می باشند.

عرض کردم: آری همین طور است.

حضـرت فرمودنـد: در نتیجه باید بگوییم: از خلق اوّلین و آخرین احدی داخل بهشت نمی شوند مگر آن که امیر المؤمنین علیه السّـلام را دوست داشـته باشـد چنانچه دیّاری داخل آتش نمی گردد مگر آن که مبغض آن حضـرت می باشد، بنا بر این ثابت شد که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام تقسیم کننده جنّت و نار می باشد.

مفضّل بن عمر می گویـد: محضـر مبارک امام علیه السّـلام عرض کردم: ای پسـر رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله کـدورت و گرفتگی را از من برداشتی، خدا کدورت را از شما بردارد، باز هم از آن علمی که حقّ تعالی به

شما داده به من تعلیم فرمایید، حضرت فرمودند:

سؤال کن.

محضرش عرضه داشتم: آیا علی بن ابی طالب علیه السّلام دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ وارد می کند یا رضوان و مالک (یعنی رضوان دوستان را به بهشت و مالک دشمنان را به دوزخ)؟

حضرت فرمودند: ای مفضّل آیا می دانی که حقّ تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از خلقت مخلوقات در عالم ارواح روح رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به سوی ارواح انبیاء علیهم السّلام مبعوث نمود؟

عرض کردم: آری می دانم.

حضرت فرمودند: آیا می دانی که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله انبیاء را به توحید و اطاعت از حقّ دعوت و ایشان را به بهشت وعده داده و کسانی را که با اجابت انبیاء مخالفت کرده و جواب ایشان را انکار نمودند به دوزخ وعید فرمود؟

عرض کردم: آری می دانم.

حضرت فرمودند: آیا نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله ضامن وعده و وعیدی که داده نمی باشد؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۳۹

عرض کردم: آری.

حضرت فرمودند: آیا علی بن ابی طالب جانشین پیامبر و امام امّت او نمی باشد؟

عرض کردم: آری.

حضرت فرمودند: آیا رضوان و مالک از فرشتگان و کسان که برای شیعه امیر المؤمنین علیه السّلام استغفار کرده و به واسطه داشتن محبّت آن حضرت نجات می یابند نمی باشند؟

عرض کردم: آری همین طور است.

حضرت فرمودند: بنا بر این علی بن ابی طالب از طرف رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تقسیم کننده بهشت و دوزخ بوده و رضوان و مالک به امر حقّ تبارک و تعالی از امر و فرمان آن جناب اطاعت کننده و تابع می باشند ای مفضّل این معانی را

ضبط کن که از علوم مخزون و اسرار بوده و مواظب باش آن را فقط به اهلش برسانی و از نااهل پنهان نما.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از حسن بن عرفه (در سرّ من رأی) از وکیع از محمّد بن اسرائیل از ابو صالح، از ابو ذر رحمه اللَّه علیه، وی می فرماید: من و جعفر بن ابی طالب به بلاد حبشه مسافرت رفتیم، کنیزی که قیمتش چهار هزار درهم بود را برای جعفر هدیه آوردند ما وقتی به مدینه برگشتیم جعفر آن را به علی علیه السّلام هدیه داد تا خدمت آن حضرت را بنماید، علی علیه السّلام کنیز را در خانه حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها گذارد، باری روزی فاطمه سلام اللَّه علیها وارد منزل گشت دید سر مبارک علی علیه السّلام در دامن کنیز است، عرض کرد: یا ابا الحسن: با او تماس برقرار کردی؟

علی علیه السّلام فرمود: نه به خدا سوگند، ای دخت پیامبر من با این کنیز عملی انجام ندادم، تو چه قصدی داری؟

فاطمه سلام اللَّه علیها عرض کرد: اذن می دهی به منزل پدرم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بروم؟

علی علیه السّلام فرمود: به تو اذن دادم.

فاطمه سلام اللَّه علیها چادر به سر نمود و روبنده و نقاب انداخت و عازم منزل نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله گردید، قبل از این که فاطمه علیها السّلام به منزل پدر برسد جبرئیل نازل شد، عرضه داشت: یا محمّد، خداوند سلامت می رساند و می فرماید: فاطمه سلام اللَّه علیها به نزد تو می آید و از علی شکایت دارد، از او در باره علی علیه السّلام

چیزی قبول

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۴۱

مکن، در این هنگام فاطمه داخل شد، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمود: آمده ای از علی شکایت کنی؟

فاطمه سلام اللَّه علیها عرضه داشت: آری به خدای کعبه قسم.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: به سوی علی علیه السّلام بازگرد و به او عرض کن: خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو هستم.

فاطمه سلام اللَّه علیها بازگشت و نزد علی علیه السّلام آمد و به آن حضرت سه بار عرض کرد: یا ابا الحسن خاکسار و مطیع رضا و خشنودی تو می باشم.

علی علیه السّلام فرمود: شکایت من را به نزد دوست و محبوبم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بردی، پناه به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می برم از رسوایی، ای فاطمه خدا را شاهد می گیرم که کنیز را در راه خدا آزاد کرده و چهار صد درهم زائدی که از غنیمت نصیب من شده را به فقراء مدینه صدقه دادم پس لباس به تن آراست و نعلین به پا نمود و به طرف نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله حرکت فرمود، جبرئیل بر پیامبر نازل شد عرضه داشت ای محمّد خدا سلامت می رساند و می فرماید: به علی علیه السّلام بگو: در مقابل این کنیزی که آزاد کردی و رضایت فاطمه سلام اللَّه علیها را تحصیل نمودی به تو بهشت داده و در قبال چهار صد درهمی که صدقه دادی دوزخ را در اختیارت گذاردم پس هر کس را که خواهی به برکت رحمتم داخل بهشت نما و با عفو و بخششم از دوزخ بیرون آور، در این جا

بود كه على عليه السّلام فرمودند:

من به اذن خدا مردم را بين بهشت و دوزخ تقسيم مى كنم «۱».

حديث (۳) پدرم رحمه اللَّه عليه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى و عبد اللَّه بن عامر بن سعيد، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند: امير المؤمنين عليه السّلام: فرمودند: من به اذن خدا مردم را بين بهشت و دوزخ تقسيم مى كنم، من فاروق اكبر و صاحب عصا و صاحب نشانه مى باشم.

---

(۱)- از مضمون اين روايت برمى آيد كه صديقه كبرى سلام اللَّه عليها مانند زنان ديگر احساسش بر عقل او نعوذ باللَّه حاكم بوده و حسّ حسادت او را بر آن داشت كه از امام مفترض الطّاعه خود نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شكايت كند و بدين وسيله از رسول خدا خواستار شد كه امير المؤمنين عليه السّلام را بر عمل مشروع و خداپسندانه اى كه انجام داده توبيخ كند و به طور قطع و مسلّم امر چنين نبوده و نفس قدسى و اطهر صديقه كبرى سلام اللَّه عليها منزّه از اين اباطيل مى باشد، بنا بر اين به نظر مى رسد كه امثال اين روايات مجعول و بى اعتبار بوده و جا نداشت كه مرحوم مؤلف آن را نقل نمايد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۵۴۳

حديث (۴) محمّد بن الحسن رضى اللَّه عنه مى گويد: محمّد بن الحسن الصفّار از محمّد بن حسين بن ابى الخطّاب، از موسى بن سعدان، از عبد اللَّه بن القاسم الحضرمى، از سماعه بن مهران «۱»، وى مى گويد: حضرت ابو عبد اللَّه عليه السّلام فرمودند: روز

قیامت منبری را که تمام خلائق می بینند قرار می دهند و مردی بر بالای آن ایستاده و فرشته ای در سمت راست و فرشته دیگر در سمت چپش ایستاده اند، فرشته ای که در سمت راست است نداء می کند: ای خلائق این مرد علی بن ابی طالب علیه السّلام است که صاحب بهشت می باشد و هر کس را که بخواهد داخل آن می نماید و سپس فرشته ای که سمت چپ قرار دارد ندا نموده و می گوید: مردم، این علی بن ابی طالب علیه السّلام است که صاحب دوزخ بوده و هر که را بخواهد داخل آن می کند.

حدیث (۵) پدرم رضی اللّٰه عنه می فرماید: سعد بن عبد اللّٰه از ابراهیم بن محمّد ثقفی از محمّد بن داود دینوری از منذر شعرانی از سعد بن زید از ابو قبیل، از ابی الجارود «۲»، وی حدیث را به طور مرفوع این طور نقل می کند: نبیّ اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: حلقه در بهشت از یاقوت سرخ بوده که روی صفحه طلایی درب نصب گردیده و وقتی حلقه روی درب کوبیده می شود صدای یا علی بلند می شود حدیث (۶) پدرم رحمه اللّٰه علیه می فرماید: سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف، از عبد اللّٰه بن مغیره خزاز، از ابی حفص عبدی، از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری، وی گفت: نبیّ اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله می فرماید:

هر گاه از خدا برای من طلب و سؤال نمودید، وسیله را بخواهید.

از محضرش پرسیدم: وسیله چیست؟

فرمودند: نردبان من در بهشت می باشد و آن هزار پله دارد بین هر پله تا پله بعدی فاصله اش به مقداری است

که اسب تندرو یک ماه بدود، پله های این نردبان از

---

(۱)- سماعه بن مهران حضرمی، کوفی، وی از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت می کند و واقفی است.

(۲)- ابو الجارود، نامش زیاد بن منذر می باشد وی کوفی بوده و تابعی و زیدی مذهب است، ابن غضائری می گوید: احادیث وی در بین اصحاب ما بیشتر از زیدیه می باشد و کشّی فرموده: وی از دیدگان نابینا بود همان طوری که قلبا نیز کور محسوب می شد و صاحب جامع الرّواه فرموده در برخی روایات آمده که وی کذّاب و کافر بوده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۴۵

سنگ قیمتی و زبرجد و یاقوت و طلا و نقره می باشند، این نردبان را روز قیامت می آورند و نردبان های انبیاء را نصب می کنند این نردبان در بین آنها به منزله ماه بین ستارگان می باشد، هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی نیست مگر آن که می گوید: خوشا به حال آن کسی که این نردبان و درجه تعلّق به او دارد، در این وقت منادی با صدایی که تمام انبیاء و صدیقین و شهداء و مؤمنین آن را می شنوند نداء می کند: این نردبان و درجه تعلّق به محمّد صلّی اللّه علیه و آله دارد.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: در این روز من در حالی که جامه ای نازک از جنس نور به دوش انداخته و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت به سر نهاده جلو آمده و علی بن ابی طالب علیه السّلام جلو من بوده و پرچم من را که پرچم حمد است و بر آن لا اله الّا اللّه المفلحون هم الفائزون باللّه نوشته به دست دارد با این

هیئت حرکت کرده و بر انبیاء می گذریم، ایشان می گویند این دو دو ملک مقرّب هستند و وقتی بر فرشتگان و ملائکه عبور می نماییم آنها می گویند: این دو فرشته ای هستند که ما نه آنها را شناخته و نه دیده ایم و هنگامی که به مؤمنین مرور می کنیم آنها می گویند: این دو، دو پیامبر مرسل می باشند، باری به حرکت ادامه می دهیم تا به بالاترین پله نردبان رسیده و علی علیه السّلام نیز به دنبال من آمده تا در پله ای پائین تر از من قرار گرفته و در دستش پرچم من می باشد در آن روز پیامبر و وصیّ پیامبر و مؤمنی نیست مگر آن که سرهای خود را به طرف من بالا کرده و می گویند: خوشا به حال این دو بنده چه قدر بر خدا عزیز هستند، پس ندایی از جانب خدا بلند می شود که انبیاء و تمام خلق آن را می شنوند و آن این است که: این حبیب من محمّد و آن ولیّ من علی است.

خوشا به حال کسانی که دوستدار او بوده و بد به حال آنان که او را دشمن داشته و تکذیبش می نمایند.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: ای علی در آن روز که روز قیامت است احدی از دوستانت نیست مگر آن که با این کلام آرامش پیدا کرده و صورتش درخشیده و قلبش شادمان می گردد و احدی از دشمنانت یا آنان که با تو به محاربه پرداختند یا حقّت را انکار کردند نیست مگر آن که در آن روز صوتش سیاه شده و دو پایش مضطرب و لرزان می گردد.

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: باری

پیوسته ما بدین منوال هستیم که دو فرشته به طرف من آمده یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن دوزخ، رضوان نزدیک آمده و سلام نموده و می گوید سلام بر تو ای رسول خدا.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۴۷

جوابش را داده و به او می گویم: ای فرشته خوشبو، نیکو منظر و عزیز نزد پروردگار تو کیستی؟

می گوید: من رضوان خازن بهشتم، پروردگارم مرا فرمان داده که کلیدهای بهشت را نزد شما آورده و تسلیمتان کنم، پس آنها را از من بگیر.

به او می گویم از پروردگارم پذیرفتم و سپاس و شکرش را بجا می آورم ولی آنها را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام بده، رضوان آنها را تحویل علی علیه السّلام می دهد و به جای خودش بر می گردد و سپس مالک پیش می آید و می گوید: سلام بر تو ای احمد.

من در جوابش می گویم: و بر تو باد سلام ای فرشته، چقدر بد رؤیت بوده و قبیح و زشت صورت هستی تو کیستی؟

در جواب می گوید: من مالک خازن دوزخ می باشم، پروردگارم امر نموده که کلیدهای دوزخ را تحویل شما دهم.

به او می گویم: از پروردگارم پذیرفته و سپاس و شکرش را بجا می آورم ولی آنها را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام بده، مالک آنها را به علی علیه السّلام می سپارد و سپس به جای خویش برمی گردد.

پس علی علیه السّلام در حالی که کلیدهای بهشت و دوزخ با او است پیش می آید تا جایی که روی پشت دوزخ می نشیند و افسار آن را به دست گرفته همچون سواری که بر مرکب نشسته باشد، در این وقت نعره جهنّم بلند و حرارتش

شدید و شعله های آتش آن زبانه می کشد، نداء می کند: ای علی از من بگذر نورت شعله های من را خاموش نمود.

علی علیه السّلام می فرماید: ای جهنّم، آرام باش، این را بگیر و این را رها کن، این دشمن من است، بگیرش و آن دوست من بوده، واگذارش.

در آن روز جهنّم سخت مطیع علی علیه السّلام بوده و حتی از غلامی که فرمانبردار آقایش هست بیشتر حالت اطاعت دارد، باری امیر المؤمنین علیه السّلام اگر بخواهد دوزخ را به راست و اگر بخواهد به چپ می برد همچون راکبی که مرکبش را به این طرف و آن طرف بدواند و نسبت به آنچه علی علیه السّلام فرمان و دستور می دهند جهنّم از تمام خلائق انقیاد و اطاعتش از آن حضرت بیشتر می باشد.

و اخباری را که مفید این معنا هستند و در این باب آوردم جمعا در کتاب (المعرفه) نقل نموده ام.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۴۹

باب صد و سی و یکم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را وصیّ خود قرار داده نه دیگری را

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن یحیی عطّار از سهل بن زیاد آدمی از محمّد بن ولید صیرفی از ابان بن عثمان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، از پدر، از جدّ بزرگوارش علیهما السّلام، آن حضرت فرمودند: هنگامی که وفات حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرا رسید عباس بن عبد المطلب و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را طلبید و به عباس فرمود:

ای عموی محمّد، آیا میراث محمّد را برمی داری و در مقابل دینش را ادا کرده و به وصایایش عمل کنی؟

عبّاس آن را ردّ کرد و عرض نمود: ای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و

آله، من پیرمردی مسن و کثیر العیال و کم مال هستم.

کیست که طاقت تو را داشته باشد و حال آن که تو از نظر سخاء و بخشش با باد معارضه می کنی؟

سپس امام علیه السّلام فرمود: بعد از سخنان عبّاس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله اندکی خاموش و ساکت شدند سپس فرمودند: ای عبّاس آیا میراث رسول خدا را می گیری و در مقابلش به وصایایش عمل کرده و دینش را بپردازی؟

عباس عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، من پیر مرد و مسن و کثیر العیال و قلیل المال هستم، کیست که طاقت تو را داشته باشد و حال آن که تو از نظر سخاوت با باد معارضه می کنی؟

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: به زودی آن میراث را به کسی اعطاء می کنم که آنها را به حقّ اخذ می کند سپس فرمود: ای علی و ای برادر محمّد، آیا وصایای محمّد را عمل کرده و دینش را اداء نموده و میراثش را اخذ می کنی؟

علی علیه السّلام عرضه داشت: آری پدر و مادرم فدایت باد.

عبّاس می گوید: چشم به پیامبر دوخته بودم تا وقتی که دیدم آن حضرت انگشتری خود را از انگشت بیرون آورد و به علی علیه السّلام فرمود: تا مادامی که من زنده ام این را به انگشت خود کن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۵۱

عبّاس می گوید: در وقتی که علی علیه السّلام انگشتر را به انگشت راست خود می نمود من مشاهده می کردم باری پیامبر با صدای بلند فرمودند: بلال کلاه خود و زرع و پرچم و شمشیر ذو الفقار و عمامه سحاب و برد و ریسمان و سیاه و

سفید و چوبدستی من که به آن چوبدستی ممشوق می گویند را بیاور.

عباس می گوید: به خدا سوگند تا آن ساعت ریسمان و برقه را من ندیده بودم ریسمانی بود که چشم ها را خیره می کرد، این ریسمان از ریسمان های ابرق بهشتی بود.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای علی، جبرئیل این ریسمان را برای من آورد و گفت: ای محمّد این را در حلقه زره قرار بده و به جای کمربند از آن استفاده کن.

سپس دو لنگه نعلین عربی را طلب فرمود، یکی از آن دو وصله دار و دیگری بدون وصله بود و نیز پیراهنی که در آن به معراج رفته و آن پیراهنی که در روز جنگ احد به تن فرموده بودند و همچنین سه عرقچین که داشتند را طلبیدند، آنها عبارت بودند از:

عرقچینی که در سفر به سر می گذارند، عرقچینی که در دو عید فطر و قربان از آن استفاده می کردند و عرقچینی که به سر گذارده و با اصحابشان می نشستند.

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بلال، آن دو قاطر به نامهای: شهباء و دلدل و آن دو شتر به اسامی: عضباء و صهباء و آن دو استر یعنی جناح که درب مسجد نگاهداری می شد برای حوائج و نیازمندی های مردم مثلا شخصی را که رسول خدا برای حاجتی به جایی می فرستادند وی سوار بر آن اسب می شد و به دنبال مقصود می رفت، و حیزوم و این همان اسبی بود که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به آن خطاب می کرد وی می فرمود:

اقدام حیزوم

یعنی ای حیزوم قدم بردار و جلو برو، حیوان اجابت می کرد و حرکت می کرد و آن دراز گوش

به نام یعفور را نزد من بیاور.

سپس فرمودند: یا علی این مواریث را قبض کن و در زمان حیات و زنده بودن من آنها را بردار تا بعد از من کسی با تو در باره آنها نزاع نکند.

سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: اوّلین حیوانی که از این چهارپایان مرد، یعفور بود و شرح آن این است که هنگامی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از این عالم رحلت فرمودند این حیوان ریسمان مهار خود را قطع کرد و گریخت و پیوسته می دوید تا به چاه بنی حطمه در قبا رسید و خود را در آن انداخت و همان چاه قبر آن حیوان گردید، سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: این درازگوش (یعفور) با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۵۳

سخن گفت و اظهار داشت: پدر و مادرم فدایت، پدرم از پدرش، از جدّش نقل نمود که با جناب نوح علیه السّلام در کشتی بود حضرت نوح علیه السّلام روزی به او نگریست و دست به صورتش کشید و سپس فرمود: از پشت این درازگوش، درازگوشی به هم می رسد که سیّد النّبیین و خاتم الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله بر آن سوار می شود و حمد و سپاس می کنم خدا را که آن درازگوش را من قرار داد.

حدیث (۲) محمّد بن موسی المتوکّل از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد، از ابراهیم بن اسحاق ازدی، از پدرش وی می گوید: نزد اعمش یعنی سلیمان بن مهران رفته از او راجع به وصیّت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و

آله پرسیدم.

اعمش به من گفت: نزد محمّد بن عبد اللَّه برو و از وی سؤال کن.

راوی می گوید: به محمّد بن عبد اللَّه رجوع نموده و از او پرسیدم، او از زید بن علی علیه السّلام چنین نقل کرد: هنگامی که وفات و رحلت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرا رسید سر مبارک آن حضرت در دامن علی علیه السّلام بود و منزل آن جناب از مهاجرین و انصار مملوّ و غوطه ور بود، عبّاس مقابل حضرت نشسته بود، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمودند:

عبّاس، آیا وصایت مرا پذیرفته و دین مرا ادا کرده و به آنچه وعده داده ام عمل می کنی؟

عبّاس عرضه داشت: من مردی مسن و کثیر العیال بوده و مالی ندارم.

تا سه مرتبه حضرت خواسته خودشان را تکرار نموده و در هر بار عبّاس آن را ردّ کرد و نپذیرفت.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از آن فرمودند: به زودی مواریث را به کسی خواهم داد که به حقّ آنها را اخذ نموده و سخنان مثل تو را نخواهد گفت، سپس فرمودند: ای علی آیا تو وصایت مرا می پذیری و دین من را می پردازی و وصایا و وعده های مرا به انجام می رسانی؟

راوی می گوید: گریه چنان راه گلوی حضرت را گرفته بود که نمی توانست جواب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را بدهد چه آن که مشاهده می کردند سر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در دامانش می رفت و می آمد، باری دوباره رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سؤالشان را اعاده فرمودند:

علی علیه السّلام عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت شوند ای رسول

خدا.

پیامبر فرمودند: بلال زره رسول خدا را بیاور، بلال زره را آورد سپس حضرت فرمودند: بلال پرچم رسول خدا را بیاور، بلال آورد، سپس حضرت فرمودند: بلال

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۵۵

قاطر رسول خدا را با زین و لجامش بیاور، بلال آنها را حاضر کرد، سپس حضرت فرمودند: یا علی بپاخیز و این مواریث را در حضور و شهادت حاضرین در این خانه از مهاجرین و انصار قبض کن تا پس از من کسی با تو نزاع نکند.

راوی گفت: علی علیه السّلام بپاخاست و تمام آنها را به منزل خود برد و سپس برگشت.

حدیث (۳) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه علیه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از ابی اسماعیل ابراهیم بن اسحاق ازدی، از پدرش، از ابی خالد عمرو بن خالد واسطی از زید بن علی علیه السّلام، وی می گوید:

هنگامی که وفات و رحلت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرا رسید به عبّاس فرمودند: آیا وصایت مرا پذیرفته و دین مرا اداء کرده و به آنچه وعده داده و وصیّت کرده ام عمل می کنی؟

عبّاس عرض کرد: من مردی مسن و صاحب عیال بوده و مالی ندارم.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله سه مرتبه خواسته خود را تکرار کرده و هر بار عبّاس آن را ردّ کرد و نپذیرفت، در آخر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: مواریث را البته به کسی اعطاء می کنم که به حقّ آن را دریافت کرده و آنچه تو می گویی را نخواهد گفت، سپس فرمود: یا علی آیا تو وصایت مرا پذیرفته و دین

مرا اداء كرده و به آنچه وعده داده و وصيّت كرده ام عمل مى كنى؟

راوى مى گويد: گريه راه گلوى امير المؤمنين على عليه السّلام را گرفته بود لذا نتوانست جواب دهد، پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله دوباره سؤالشان را اعاده نمودند، على عليه السّلام جواب دادند:

آرى يا رسول اللَّه.

پيامبر فرمودند: بلال، زره رسول خدا را بياور، بلال آورد، سپس حضرت فرمودند: بلال، شمشير رسول خدا را بياور، بلال آورد، پس از آن حضرت فرمودند:

بلال پرچم رسول خدا را بياور، بلال آورد، تا اين كه دستمالى را كه در جنگ به شكم مبارك مى بستند مطالبه فرمود و بلال آن را نيز آورد، سپس فرمود: بلال قاطر رسول خدا را با زين و افسارش بياور، بلال آورد، سپس به على عليه السّلام فرمودند: يا على بلند شو و در حضور مهاجرين و انصارى كه اين جا شاهد هستند اينها را بردار تا پس از من احدى با تو راجع به آنها نزاع نكند.

راوى مى گويد: على عليه السّلام ايستاد و آنها را بار كرد و به منزل برد و سپس به محضر رسول خدا عليه السّلام مراجعت فرمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۵۵۷

باب صد و سى و دوّم سرّ تربيت و پرورش دادن نبى اكرم صلّى اللَّه عليه و آله امير المؤمنين عليه السّلام را

حديث (۱) ابو محمّد حسن بن محمّد بن يحيى بن حسن بن عبيد اللَّه بن حسين بن على بن ابى طالب از جدّش يحيى بن حسن از عبد اللَّه بن عبيد اللَّه طلحى، وى مى گويد: پدرم از ابن هانى بنى مخزوم، از محمّد بن اسحاق از ابن ابى نجيح، از مجاهد بن جبر ابى الحجّاج، وى مى گويد: از نعمت هاى حقّ تعالى بر على بن ابى طالب عليه السّلام كارى بود كه در حقّش

انجام داد و خیر را برایش خواست و آن این بود که قریش در تنگدستی و کمبود اقتصادی شدیدی واقع شده بودند و جناب ابو طالب به واسطه داشتن عیال فراوان گذران زندگی برایش مشکل بود، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عموی خود عبّاس که از همه بنی هاشم ثروتمندتر بود فرمودند: ای ابو فاضل، برادرت ابو طالب عیال فراوان دارد و در این وقت که ضیق و تنگدستی به مردم رو آورده و آنها را تهدید می کند سزاوار است نزدش رفته و عیال او را کاهش داده یکی از پسرانش را من و دیگری را تو از او بگیریم و تحت تکفّل خود درآوریم.

عباس عرضه داشت: پذیرفتم، بپاخیز تا به نزدش رویم، پس هر دو باتّفاق نزد ابو طالب رفته و به او گفتند:

ما می خواهیم عیال تو را کاهش داده و برخی از آنها را در تحت تکفّل خود درآوریم تا وقتی که این تنگدستی و کمبود اقتصادی از مردم برطرف شود.

ابو طالب به آنها گفت: عقیل را برای من گذارده هر کدام را که خواستید بردارید.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را و عبّاس جعفر را برداشت، پیوسته علی علیه السّلام با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بود تا وقتی که حقّ عزّ و جلّ آن جناب را به پیامبری برگزید پس علی علیه السّلام به آن حضرت ایمان آورد و تبعیّتش را نمود و او را تصدیق کرد و جعفر نیز با عبّاس بود تا اسلام آورد و از او مستغنی گردید.

باب صد و سی و سوّم سرّ این که فقط علی بن ابی طالب علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ارث برد

حدیث (۱) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه اللَّه علیه

از عبد العزیز بن یحیى

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۵۵۹

جلودى در بصره از محمّد بن زكريّا از عبد الواحد بن غياث از ابو عبايه، از عمرو بن مغيره، از ابو صادق، از ربيعه بن ناجد نقل كرده كه وى گفت: مردى به على عليه السّلام عرض كرد: يا امير المؤمنين چرا شما از پسر عموى خود (يعنى پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله) ارث برديد ولى عموى شما از ايشان ارث نبرد؟

حضرت فرمودند: اى مردم گوشهاى خود را باز كنيد و كلام مرا بشنويد: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله ما فرزندان عبد المطّلب را در خانه مردى از خودمان (يا فرمودند در خانه مردى كه بزرگتر ما محسوب مى شد) جمع نمود، بعد يك مدّ و نيم (يك چارك و نيم) طعام با قدحى كه به آن غمر مى گفتند طلب نموده و از ما پذيرايى نمود ما طعام را خورده و شراب را آشاميديم ولى بعد از دست كشيدن از غذا و شراب، طعام و آب همچنان باقى مانده بود گويا كسى از آن چيزى تناول نكرده است در حالى كه بين ما كسى بود كه يك بزغاله را تناول نموده و يك ظرف شانزده رطلى از آب را مى آشاميد.

بارى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: حال كه اين صحنه را مشاهده نموديد كدام يك از شما با من بيعت مى كند كه برادر و وارث و وصىّ من باشد؟

من از جا برخاسته در حالى كه از همه كوچك تر بودم عرض كردم: من.

پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: بنشين.

سپس كلام خود را سه بار تكرار نموده و

در هر بار من از جا برخاسته و عرض کردم: من حاضرم. ولی آن حضرت هر بار فرمودند: بنشین تا بالاخره در نوبت سوّم که من اظهار آمادگی کردم نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله با من دست داده و پیمان و عهد بست از این رو فقط من وارث آن حضرت بوده نه عمویم چه آن که او این پیمان را نپذیرفت بلکه ردّ هم نمود.

حدیث (۲) از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبد العزیز از مغیره بن محمّد، از ابراهیم بن محمّد بن عبد الرّحمن ازدی، از قیس بن ربیع و شریک بن عبد اللّه، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبد اللّه بن حارث بن نوفل، از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام:

حضرت فرمودند: هنگامی که آیه شریفه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (بترسان قوم مخلص خود را).

نازل شد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرزندان عبد المطلب را که در آن روز چهل مرد با یک نفر زیاده یا کم بودند دعوت نمود و به آنها فرمود: کدام یک از شما حاضرید

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۶۱

برادر و وصیّ و وارث و وزیر و جانشینم پس از من در بین خویش باشید؟

نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله این کلام را به یک یک ایشان عرضه داشت و آنها ابا ورزیده و نمی پذیرفتند تا به من رسیدند، من عرض کردم: من حاضرم ای رسول خدا.

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: ای فرزندان عبد المطلب، این برادر و وارث و وصیّ و وزیر و جانشین من بین شما پس از من می باشد.

آن جماعت

برخاستند در حالی که بعضی به روی برخی می خندیدند به ابو طالب گفتند: به تو امر نمود که فرمان این جوان را شنیده و اطاعت کنی.

باب صد و سی و چهارم سرّ داخل شدن امیر المؤمنین علیه السّلام در شوری

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش به اسنادش حدیث را مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده: امام علیه السّلام فرمودند:

زمانی که عمر مکتوب شوری را می نوشت و اسامی نامزدهای برای خلافت پس از خویش را در آن درج می کرد ابتداء اسم عثمان را در صدر مکتوبه قرار داد و نام علی علیه السّلام را مؤخّر از همه نوشت، عبّاس به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین، یا ابا الحسن روزی که رسول خدا از دنیا می رفتند من به شما اشاره کردم دست دراز کن تا ما با تو بیعت کنیم چون خلافت از آن کسی است که سابق بر دیگران است شما مخالفت کرده و از آن امتناع نمودید تا مردم با ابو بکر بیعت کردند.

و امروز نیز گوشزد می کنم که عمر اسم شما را در شوری نوشته و آخرین نفر قرار داده و می دانم که آنها تو را از آن خارج خواهند کرد پس نصیحت مرا بشنو و داخل شوری مشو.

امیر المؤمنین علیه السّلام جواب عبّاس را نداد و زمانی که مردم با عثمان بیعت کردند عبّاس به حضرت عرضه داشت: نگفتم ایشان با تو چنین خواهند نمود؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای عمو محقّقا یک امر بر تو پوشیده و مخفی می باشد و آن این است که: مگر نشنیدی پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله روی منبر فرمودند: خداوند متعال برای

بیعت پیامبرش بین نبوّت و خلافت جمع نمی کند.

حال، من نفس پیامبر و گفتار آن حضرت را تکذیب کنم تا مردم بدانند که فرموده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۶۳

دیروز آن حضرت کذب و باطل بوده و من برای خلافت شایسته ام؟! عبّاس پس از شنیدن این کلام ساکت شد.

باب صد و سـی و پنجم سرّ این که بعضی از ائمّه علیهم السّلام با شمشیر خروج نموده و برخی از آنها ملازم منزل بوده و ساکت نشستند، پاره ای از آنها امر خود را اظهار کرده و تنی از ایشان امر را مخفی نموده، جماعتی از ایشان به نشـر علوم پرداخته و تعـدادی از آنها علم را منتشر ننمودند

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از ابو القاسم هاشـمی، از عبید بن قیس انصاری، از حسن بن سماعه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: جبرئیل علیه السّلام به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نازل شد و صفحه و ورقی را از آسمان با خود آورد که نه قبلا و نه بعدا مشابه آن نازل نگردید، در آن صفحه مهرهایی از طلا بود، جبرئیل به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض کرد: ای محمّد این وصیّت تو است به نجیب و برگزیده از اهلت.

حضرت فرمود: ای جبرئیل نجیب از اهل من کیست؟

عرضه داشت: علی بن ابی طـالب، به او امر کن پس از آن که رحلت و وفات نمودیـد مهر این صـفحه را بشـکند و به آنچه در آن نوشته عمل نماید.

پس از رحلت رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّـلام مهر از نامه برداشت و به آنچه در آن نوشـته بود عمل نمود و سپس هنگـام رحلت آن را به حسن بن علی علیهمـا السّـلام داد، آن جناب مهر بعـدی را شـکست و به آنچه در آن نوشـته بود عمل کرد و در وقت وفات ورقه را به حسین بن علی علیهما السّلام داد،

آن حضرت مهر بعدی را برداشت در نامه نوشته بود: قوم و خویشانت را با خود به سمت شهادت ببر و خود را قربانی خدا کن، حضرت به آنچه در آن بود عمل فرمود و سپس در وقت ارتحال از این عالم ورقه را به امام بعدی مسترد فرمود، آن حضرت مهر بعدی را شکست در آن نوشته بود خاموش و ساکت و ملازم منزل باش و پروردگارت را عبادت کن تا زمان رحلت فرا رسد سپس آن حضرت ورقه را به امام بعد از خود سپرد آن حضرت نیز مهر از آن برداشت در صفحه نوشته بود:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۶۵

برای مردم حدیث بگو و فتوی بده و علم پدرانت را منتشر نما، حضرت به آنچه در آن نوشته بود عمل نمود سپس در وقت رحلت صفحه را به امام بعدی تسلیم کرد، آن حضرت مهرش را شکست در آن نوشته بود برای مردم حدیث بگو و فتوی بده و پدرانت را تصدیق کن و اصلا خوف و هراس نداشته باش مگر از خدا چه آن که تو در امان خدا و ضمان او هستی، سپس آن حضرت صفحه را به امام بعد از خود دفع نمود و آن حضرت نیز آن را به امام بعد از خود داد و او نیز به امام بعد و به همین منوال تا روز قیامت بپا شود.

باب صد و سی و ششم سرّ این که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از غنائم جنگی دو سهم به علی علیه السّلام دادند با این که آن حضرت در مدینه بوده و در جنگ شرکت نداشتند

حدیث (۱) احمد بن حسن قطان از عبد الرحمن بن محمّد حسنی از فرات بن ابراهیم کوفی از علی بن محمّد بن حسن لؤلؤی از علی بن نوح از محمّد بن مروان، از ابی داود، از

معاذ بن سالم، از بشر بن ابراهیم انصاری، از خلیقه بن سلیمان جهمی، از ابی سلمه بن عبد الرحمن، از ابو هریره وی گفت: هنگامی که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از جنگ به مدینه بازگشتند و علی علیه السّلام در شهر باقی مانده و نظارت بر اهل بیت پیامبر داشتند، رسول خدا غنائم را تقسیم کرده و دو سهم به علی علیه السّلام دادند و بعد فرمودند: شما را به خدا و به رسولش سوگند می دهم آیا در میدان کارزار سواری را ندید که از جناح راست لشکر به مشرکین حمله کرد و آنها را فراری داد سپس برگشت نزد من و گفت:

ای محمّد من از غنائم یک سهم دارم که آن را برای علی علیه السّلام قرار دادم و آن سوار جبرئیل علیه السّلام بود، سپس فرمود: باز شما را به خدا و به رسولش سوگند می دهم آیا در صحنه نبرد سواری را ندید که از سمت چپ لشکر بر آنها حمله برد بعد به سوی من بازگشت و سخن گفت و اظهار کرد: ای محمّد من از غنائم یک سهم دارم که آن را برای علی بن ابی طالب علیه السّلام قرار دادم و آن سوار میکائیل بود، بعد نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: به خدا قسم من به علی علیه السّلام ندادم مگر سهم جبرئیل و میکائیل علیهما السّلام را مردم پس از شنیدن این کلام جملگی صدا به تکبیر بلند نمودند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۶۷

حدیث (۲) حسن بن محمّد هاشمی کوفی از فرات بن ابراهیم با اسنادی همچون اسناد حدیث قبل

مثل آن حدیث را نقل کرده.

باب صد و سی و هفتم سرّ این که علی بن ابی طالب اوّلین نفری است که وارد بهشت می شود

حدیث (۱) حسین بن علی صوفی رحمه اللَّه علیه می گوید: ابو العبّاس عبد اللَّه بن جعفر حمیری از محمّد بن عبد اللَّه قرشی از علی بن احمد تمیمی از محمّد بن مروان از عبد اللَّه بن یحیی، از محمّد بن حسین بن علی بن حسین، از پدرش، از جدّش از حسین بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهم السّلام، فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به من فرمودند: تو اوّلین نفری هستی که داخل بهشت خواهی شد.

عرض کردم: یا رسول اللَّه یعنی قبل از شما داخل می شوم؟ پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آری زیرا تو صاحب پرچم من هستی در آخرت همان طوری که در دنیا چنین می باشی و روشن است که حامل پرچم مقدّم می باشد.

سپس فرمودند: یا علی، من و تو با هم بوده و وقتی داخل بهشت می شوم در دست تو پرچم من که:

پرچم حمد است بوده و در زیر آن حضرت آدم و سایر خلائق می باشند.

باب صد و سی و هشتم سرّ خضاب نکردن امیر المؤمنین علیه السّلام

حدیث (۱) محمّد بن احمد سنانی رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمّد بن ابی بشر از حسین بن هیثم از سلیمان بن داود از علی بن غراب از ثابت بن ابی صفیّه، از سعد بن ظریف، از اصبغ بن نباته، وی می گوید: محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردم:

چه چیز مانع از خضاب کردن شما است در حالی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خضاب می فرمودند؟

حضرت فرمودند: منتظر هستم شقی ترین امّت محاسن مرا به خون سرم خضاب

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۶۹

کند چه آن که حبیبم

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به من این خبر را داده است.

باب صد و سی و نهم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام طاقت نیاورد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را موقع بزیر انداختن بت ها از پشت بام کعبه حمل نماید

ابو علی احمد بن یحیی مکتب از احمد بن محمّد ورّاق از بشر بن سعید بن قلبویه که در رافقه ساکن بود، از عبد الجبّار بن کثیر تمیمی یمانی، وی گفت از محمّد بن حرب هلالی امیر مدینه شنیدم که می گفت: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام پرسیده و محضرش عرضه داشتم: مسأله ای دارم می خواهم از حضورتان آن را سؤال کنم.

حضرت فرمودند:

اگر می خواهی قبل از این که سؤال کنی جواب آن را گفته و اگر هم مایلی سؤال کن تا جواب را بعد از پرسش بگویم.

محمّد بن حرب می گوید: محضرش عرضه داشتم: از کجا به ضمیر من واقف شده و پیش از سؤال از آن مطّلع گشتی؟

حضرت فرمودند: با فراست سؤالت را دریافتم مگر فرموده حقّ تعالی در قرآن شریف را نشنیده ای که می فرماید إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ (در این عذاب برای افراد با فراست عبرت می باشد).

و نیز فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مگر به سمع تو نرسیده که می فرماید:

اتّقوا فراسه المؤمن فانّه ینظر بنور اللَّه

(از فراست مؤمن بر حذر باش چه آن که با نور و روشنی خدایی می بیند).

محمّد بن حرب می گوید: عرض کردم: سؤالم را بیان فرمایید: حضرت فرمودند:

می خواهی از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بپرسی که چرا در وقت به زیر انداختن بت ها از بام کعبه، علی علیه السّلام طاقت نیاورد آن حضرت را روی دوش خود حمل کند با این که قوّت و استقامت امیر المؤمنین علیه السّلام بیش از این مقدار بود و شاهد آن قدرت و قوّتی بود

که از آن جناب در مورد کندن درب قلعه خیبر به ظهور رسید، این درب را حضرت از جا کنده و سپس به مقدار چهل ذراع آن را به پشت سر پرتاب کردند در حالی که چهل مرد توان حمل آن را نداشتند و از طرفی نبیّ اکرم بر شتر و اسب و درازگوش سوار

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۷۱

می شدند و این حیوانات آن حضرت را حمل می کردند و در شب معراج وجود مبارک نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله بر براق سوار شدند و آن حیوان حضرتش را حمل کرد در حالی که واضح و روشن است قدرت و استقامت این حیوانات از علی علیه السّلام کمتر بوده.

محمّد بن حرب می گوید: عرض کردم: به خدا قسم از همین موضوع می خواستم سؤال کنم.

امام علیه السّلام در جواب این سؤال فرمودند: علی علیه السّلام به واسطه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شرافت یافت و به برکت نبیّ اکرم ارتفاع مقام پیدا نمود و به توسّط آن حضرت به این رتبه رسید که آتش شرک را خاموش کرده و هر معبودی غیر از خدای عزّ و جلّ را باطل نماید حال اگر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به منظور بزیر انداختن بت ها بر دوش علی علیه السّلام سوار می شد و این رسالت را به انجام می رساند صحیح بود که در حقّش گفته شود: پیامبر به واسطه علی علیه السّلام ارتفاع و تشریف پیدا نمود و به توسط آن جناب بت ها را از بام کعبه به زیر انداخت و در این صورت علی علیه السّلام از پیامبر افضل می بود و به

خاطر همین بود که وقتی علی علیه السّلام بر دوش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله قرار گرفت فرمود:

شرافت پیدا کرده و رفعت پیدا کردم به طوری که اگر بخواهم به آسمان برسم البتّه خواهم رسید.

سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای محمّد آیا نمی دانی که چراغ وسیله هدایت شدن در تاریکی است و فرع آن از اصلش نشأت می گیرد؟

و علی علیه السّلام نیز به همین مناسبت فرمودند: من از احمد صلّی اللَّه علیه و آله همچون نور از نور می باشم یعنی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نور اصلی است و من نوری بوده که از آن منشعب می شوم.

بعد از آن امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای محمّد آیا نمی دانی که محمّد و علیّ صلوات اللَّه علیهما هر دو نوری بوده در مقابل حقّ عزّ و جلّ که دو هزار سال پیش از خلقت مخلوقات آفریده شده بودند و فرشتگان وقتی این نور را دیدند به خوبی دریافتند که این نور اصلی داشته که از آن شعاعی درخشان منشعب گردیده است و وقتی در مقام سؤال از حقیقت آن برآمده و به درگاه الهی عرضه داشتند: پروردگارا و آقای ما این نور چیست؟

خداوند تبارك و تعالی به ایشان وحی فرمود که این نوری است از نور من اصلش نبوّت و فرعش امامت است امّا نبوّت تعلّق به بنده و رسولم محمّد داشته و امامت از آن حجّت و ولیّ من علی می باشد و اگر این دو نمی بودند ابدا مخلوقات را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۷۳

نمی آفریدم.

سپس حضرت فرمودند:

ای محمّد آیا نمی دانی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در روز غدیر

خـم دسـت علی علیه السّـلام را گرفت و بلنـد نمـود تـا جـایی که سـفیدی زیر بغـل هر دو را مردم دیدنـد و در همـان روز امیر المؤمنین علیه السّلام را مولای مسلمین و امام ایشان قرار داد.

و نیز رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله در روز حظیره بنی النجّار حسن و حسـین علیهما السّـلام را به دوش خود سوار کردنـد و وقـتی یکی از صـحابه حضـرت عرض کرد یکی از این دو را بمن دهیـد، حضـرت فرمودنـد: این دو خوب راکب و سوارهـایی هستند و پدرشان از آنها بهتر است.

ابن بابویه، محمـد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشـرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۵۷۳

نیز روزی رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله با اصـحابشان نماز می خواندنـد، یکی از سـجده ها را طولانی کردند و وقتی سـلام دادند، به حضرت عرض شد: یا رسول اللَّه چرا سجده را طولانی نمودید؟

حضرت فرمودند: فرزندم مرا مرکب خود نموده بود و من کراهت داشتم او را پائین آورم لذا صبر کردم تا خودش پائین بیاید.

مقصود پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله ترفیع و تشریف ایشان بود.

بـاری پیـامبر اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله هم امـام بود و هم نـبیّ ولی علی علیه السّـلام امـام بود نه نبیّ و رسول از این رو طـاقت نداشت سنگینی نبوّت را به دوش خود حمل کند.

محمّد بن حرب هلالی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بیشتر برایم بفرمایید.

حضرت فرمودند: تو برای زیاده تر از این اهلیّت داشته و سزاوار هستی پس

بدان که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را بر پشت خود سوار نمود و مرادش از این کار آن بود که بفرماید: او پدر فرزندانش و امام ائمّه ای است که از صلب او به هم می رسند چنانچه در نماز استسقایی که خواندند عبای مبارکشان را وارونه نمودند تا دیگران بدانند که خشکی و بی آبی به بارندگی و فراوانی نعمت مبدّل می گردد.

محمّد بن حرب هلالی می گوید: دوباره عرض کردم: بیشتر برایم بفرمایید.

حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را به پشت کشیده و حمل نمودند و مقصودشان از این کار آن بود که به دیگران بفهمانند علی علیه السّلام است که ذمّه رسول خدا را از دیون و وعده هایی که داده سبک نموده و از طرف آن حضرت آنها را می پردازد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۷۵

محمّد بن حرب هلالی می گوید: عرضه داشتم: یا ابن رسول اللَّه بیشتر برایم بفرمایید:

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را حمل نمود تا با این کار به دیگران اعلام کند: چون علی علیه السّلام معصوم است حملش کرده و الّا هرگز وجود مبارکش حامل گناه و گناهکار نخواهد بود و بدین ترتیب به مردم فهمانده که تمام افعالش از روی حکمت و صواب می باشد و نفس نفیس نبوی صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: یا علی خداوند متعال گناهان شیعیان تو را بر من بار نمود و سپس آنها را به خاطر من آمرزید و همین معنا مراد است از آیه شریفه: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ (تا

بیامرزد خداوند گناهان گذشته و آینده امّتت را).

و وقتی خداونـد عزّ و جلّ این فقره از آیه را نازل فرمود: علیکم انفسـکم پیامبر اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای مردم بر شما باد نفس هایتان یعنی مراقب خود باشید، وقتی هـدایت شدید گمراه شدن دیگران ضـرری به شـما نمی رساند و علی علیه السّـلام نفس و برادر من است او را اطاعت کنیـد زیرا مطهّر و معصوم بوده نه ضـلالت به او رسد و نه شـقاوت، سـپس این آیه شریفه را قرائت فرمود:

قُـلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَـإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمـا عَلَیْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَـدُوا وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ (ای رسول ما بگو فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر اطاعت نکردند بر آنها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است و باز از روی شـفقت که لازمه مقام نبوّت است بگو اگر خدا را اطاعت کنید هدایت و سعادت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود) محمّد بن حرب هلالی می گوید: امام صادق علیه السّلام سپس فرمودند:

ای امیر اگر از آنچه در حمـل پیـامبر علی علیه السّـلام را در بزیر انـداختن بت هـای روی بـام کعبه از معـانی دقیق و لطیف که پیـامبر اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله آنها را اراده فرموده بود به تو خبر دهم محقّقا خواهی گفت: جعفر بن محمّـد مجنون و دیوانه است، بنا بر این همین مقدار که شنیدی برای تو کافی است.

من پس از استماع این کلام بلند شده و نزدیکش رفته و سر مبارکش را بوسیده و

عرض كردم خداوند متعال می داند رسالتش را در كجا قرار دهد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۷۷

باب صد و چهلم سرّ فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله: كسی كه مرا به خروج برج آذار بشارت دهد اهل بهشت می باشد

حديث (۱) محمّد بن احمد سنانی و احمد بن حسن قطان و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد اللَّه ورّاق و علی بن احمد بن محمّد دقّاق رضی اللَّه عنهم جملگی از ابو العبّاس احمد بن يحيی بن زكريّا قطان از بكر بن عبد اللَّه بن حبيب، از تميم بن بهلول، از پدرش، از ابی الحسن عبدی از سليمان بن مهران، از سعيد بن جبير، از ابن عبّاس، وی گفت: روزی نبیّ اكرم صلّی اللَّه عليه و آله در مسجد قبا نشسته بودند و جمعی از صحابه به نزد آن حضرت حضور داشتند حضرت فرمودند: اوّلين كسی كه بر شما وارد شود اهل بهشت است، اصحاب كه اين كلام را شنيدند برخی از آنها از جا برخاسته و بيرون رفتند و هر كدام سعيد داشتند زودتر از ديگری به مسجد برگردد تا اوّلين نفر محسوب شده و بدين ترتيب مستوجب بهشت گردد، پيامبر صلّی اللَّه عليه و آله از حركت ايشان آگاه گرديد، خطاب به جماعت باقيمانده كرده و فرمودند: به زودی جماعتی بر شما وارد می شوند كه هر يك بر ديگری پيشی می گيرد، آن كه بشارت بمن دهد كه ماه آذار خارج شده اهل بهشت می باشد، جماعتی كه بيرون رفته بودند بازگشتند و در ميان ايشان ابو ذر رحمه اللَّه عليه بود، رسول خدا صلّی اللَّه عليه و آله فرمودند:

در چه ماهی از ماههای رومی هستيم؟

ابو ذر عرض كرد: يا رسول اللَّه ماه آذار خارج شده است.

پيامبر صلّی

اللَّه علیه و آله فرمودند: من خود این را می دانستم منتهی خواستم این جماعت بدانند که تو مردی از اهل بهشت هستی و چگونه این طور نباشد و حال آن که بعد از من تو را به جرم محبّتت به اهل بیت من از حرم من طرد می کنند و از آن پس تنها زندگی کرده و غریب و تنها خواهی مرد و جماعتی به واسطه تو سعادتمند خواهند شد، آنان کسانی هستند که در تجهیز و تدفین تو سعی خواهند نمود، ایشان رفقاء من در بهشت جاوید خواهند بود، همان بهشتی که حقّ تعالی وعده اش را به متّقین داده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۷۹

باب صد و چهل و یکم سرّ فرموده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله: آسمان سبز سایه نیانداخته بر سر کسی و کره خاک حمل نکرده است بر روی خود صاحب لهجه ای صادق تر از جناب ابو ذر رحمه اللَّه علیه

حدیث (۱) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بصری از عبد السّلام بن محمّد بن هارون هاشمی، از محمّد بن محمّد بن عقبه شیبانی از ابو القاسم خضر بن ابان، از ابی هدبه، از انس بن مالک، وی می گوید:

روزی ابو ذر به مسجد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وارد شد و فرمود: آنچه در شب گذشته دیدم تا به حال ندیده ام اهل مسجد گفتند: شب گذشته چه دیدی؟

فرمود: دیدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از درب منزلشان خارج شده و دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و به طرف بقیع حرکت کردند من نیز به دنبالشان رفتم تا به مقابر مکّه رسیده، سپس بر سر قبر پدر بزرگوارشان عبد اللَّه توقف کرده و دو رکعت نماز آنجا خواندند، در این هنگام قبر شکافت و حضرت عبد اللَّه در قبر نشسته بودند و می گفتند: اشهد ان لا اله الّا اللَّه

و انّ محمّدا عبده و رسوله.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمودند: ای پدر ولیّ تو کیست؟

عبد اللَّه عرض کرد: فرزندم ولی چیست؟

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ولی عبارتست از این بزرگوار یعنی علی علیه السّلام.

عبد اللَّه پس از شنیدن این کلام به دنبال شهادتین گفت: و اشهد انّ علیا ولیّی.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پس از آن فرمودند: به روضه خود بازگرد، سپس بر سر قبر مادرشان آمنه آمده و آنچه بالای قبر عبد اللَّه انجام دادند این جا نیز به انجام رساندند، در این هنگام قبر مادر شکافت و مشاهده شد که آن بانو می فرماید: اشهد ان لا آله الّا اللَّه و انّک نبیّ اللَّه و رسوله.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به مادر فرمود: مادر، ولیّ تو کیست؟

آمنه عرضه داشت: فرزند، چه کسی ولیّ می باشد؟

پیامبر فرمودند: ولی عبارتست از این بزرگوار یعنی علیّ علیه السّلام.

آمنه پس از شنیدن این کلام به دنبال شهادتین گفت: اشهد أنّ علیا ولیی.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پس از آن فرمودند: به روضه خود بازگرد.

اهل مسجد که این حکایت از ابو ذر شنیدند او را تکذیب کرده و یقه پیراهنش را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۸۱

گرفته و او را کشان کشان خدمت رسول خدا برده و محضرش عرضه داشتند: یا رسول اللَّه، وی امروز دروغی بر شما بسته است.

پیامبر فرمودند: آن دروغ چیست؟

گفتند: جندب (ابو ذر) از شما چنین و چنان را حکایت نمود.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آسمان سبز سایه نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل نکرده صاحب لهجه ای راستگوتر از ابو ذر.

عبد

السّلام بن محمّد می گوید: این خبر را بر هجیمی یعنی محمّد بن عبد الاعلی عرضه کردم، وی گفت: مگر نمی دانی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند عزّ و جلّ آتش را حرام کرده است بر پشتی که تو را فرو فرستاده و شکمی که تو را حمل کرده و پستانی که تو را شیر داده و دامانی که تو را تکفّل نموده است.

حدیث (۲) احمد بن حسن قطان می گوید: حسن بن علی بن الحسین سکری از محمّد بن زکریا جوهری غلابی بصری از عثمان بن عمران از عباد بن صهیب نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام عرض کردم: خبر دهید مرا از ابو ذر آیا او افضل است یا شما اهل بیت؟

حضرت فرمودند: ای ابن صهیب ماههای سال چند تا است؟

عرض کردم: دوازده تا.

فرمودند: چند تا از این ماهها، ماه حرام می باشد؟

عرض کردم: چهار ماه.

فرمودند: آیا ماه رمضان داخل ماههای حرام است؟

عرض کردم: خیر.

فرمودند: ماه رمضان افضل است یا ماههای حرام؟

عرض کردم: ماه رمضان افضل است.

فرمودند: به ما اهل بیت احدی قیاس نمی شود.

و نیز جناب ابا ذر در میان جمعی از اصحاب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بود، فضائل این امّت را با هم مذاکره می کردند، ابا ذر فرمود: افضل این امّت علی بن ابی طالب علیه السّلام است که قسیم بهشت و جهنّم بوده و صدّیق و فاروق این امّت است، آن حضرت حجّت خدا بر این امّت می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۸۳

در آن جماعت اصحاب احدی باقی نماند مگر آن که رو

از سخن ابو ذر برگرداند و قولش را انکار و تکذیب نمود.

ابو امامه باهلی از جمع اصحاب محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسید و کلام ابو ذر را به سمع آن سرور رساند و بیان کرد که اصحاب از کلام و سخن او اعراض نموده و تکذیبش کردند.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آسمان سبز بر احدی سایه نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل ننموده صاحب لهجه ای را صادق تر از ابو ذر.

باب صد و چهل و دوّم سرّ نامیده شدن علیا مخدّره فاطمه سلام اللَّه علیها به فاطمه

حدیث (۱) احمد بن حسن قطان از ابو سعید حسن بن علی بن حسین سکری، از ابو عبد اللَّه محمّد بن زکریا غلابی، از مخدج بن عمیر حنفی از بشر بن ابراهیم انصاری، از اوزاعی، از یحیی بن ابی کثیر، از پدرش، از ابی هریره، وی می گوید: فاطمه علیها السّلام را به خاطر این فاطمه نامیده اند که حقّ تعالی محبّ آن حضرت را از آتش جدا می کند.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن زیاد مولی بنی هاشم، از شیخ ثقه ما به نام نجیه بن اسحاق فزاری، وی می گوید:

عبد اللَّه بن حسن بن حسن گفت: حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمودند: چرا فاطمه علیها السّلام را فاطمه گفته اند؟

عرض کردم: به جهت آن که بین آن و اسماء دیگر امتیاز و فرق باشد (عبد اللَّه بن حسن بن حسن توهم کرده بود این اسم قبلا برای کسی گذارده نشده بود لذا این جواب را داد) امام علیه السّلام فرمودند:

این نیز از اسمایی است که بعضی به آن موسوم بوده اند پس جهتش آن است که حقّ

تبارک و تعالی به تمام حوادث پیش از وقوعشان آگاه و عالم است، او می دانست رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در بین اقوام و طوائف ازدواج خواهد نمود و تمامشان طمع دارند که امر ولایت به وراثت به آنها برسد، لذا وقتی فاطمه سلام اللَّه علیها متولّد شد حقّ تعالی نامش را فاطمه گذارد زیرا فرزندانی از آن بانو خارج شده و باری تعالی امر ولایت را در بین آنها نهاد و بدین وسیله طوائف را از طمعی که داشتند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۸۵

قطع و جدا نمود چه آن که معنای فطمت یعنی قطع و جدا نمود.

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه می گوید: علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی از حسن بن عبد اللَّه بن یونس بن ظبیان، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها نزد خداوند عزّ و جلّ نه اسم دارند به این ترتیب:

فاطمه، صدّیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، راضیه، مرضیّه، محدّثه، زهراء، سپس فرمودند: آیا تفسیر فاطمه را می دانی چیست؟

عرض کردم: ای سرور من بفرمایید چیست؟

حضرت فرمودند: آن بانو از شرّ و بدی جدا گشته بود بدین جهت او را فاطمه نام نهادند، سپس فرمود: اگر امیر المؤمنین علیه السّلام نبود که با حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها ازدواج کند برای علیا مخدّره همسری تا روز قیامت روی زمین پیدا نمی شد از آدم ابو البشر گرفته به بعد.

حدیث (۴) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه علیه می گوید: محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسین،

از محمّد بن صالح بن عقبه، از يزيد بن عبد الملك از حضرت ابى جعفر عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند: هنگامى كه حضرت فاطمه عليها السّلام متولّد شدند خداوند عزّ و جلّ به فرشته اى وحى فرمود كه بر زبان محمّد صلّى اللَّه عليه و آله جارى كند پس نام آن مولود را فاطمه گذارد سپس فرمود: تو را به واسطه علم از جهل جدا و قطع نمودم چنانچه از آلودگى و اقذار بر حذر داشتم.

حضرت ابو جعفر عليه السّلام پس از آن فرمودند:

به خدا سوگند حقّ تبارك و تعالى طبق عهد و ميثاقى كه نمود به واسطه علم فاطمه عليها السّلام را از جهل و نيز از رجس و آلودگى بر حذر و بر كنار داشت.

حديث (۵) محمّد بن حسن رحمه اللَّه عليه گفت: احمد بن علويه اصفهانى، از ابراهيم بن محمّد ثقفى، از جندل بن والق، از محمّد بن عمر بصرى، از حضرت جعفر بن محمّد بن على عليهم السّلام از پدر بزرگوارش عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: اى فاطمه آيا مى دانى براى چه ناميده شدى به فاطمه؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۵۸۷

على عليه السّلام عرضه داشت: يا رسول اللَّه براى چه ناميده شده به اين نام؟

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: زيرا او و شيعيانش از آتش دوزخ بر حذر داشته شده اند.

حديث (۶) محمّد بن موسى بن متوكّل رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از محمّد بن سنان، از عبد اللَّه بن مسكان، از محمّد بن مسلم

ثقفی، وی می گوید: از حضرت ابا جعفر شنیدم که می فرمود:

فاطمه سلام اللّٰه علیها بر درب جهنّم توقّفی دارند، چون روز قیامت شود بین دیدگان هر شخصی نوشته می شود که او مؤمن است یا کافر، بسا شخصی را که دوستدار اهل بیت پیامبر است می آورند و به واسطه کثرت گناهانش امر می شود وی را در آتش بیاندازند فاطمه سلام اللّٰه علیها بین دو دیدگانش را می خواند که نوشته او محبّ اهل بیت است به درگاه پروردگار عرض می کند: پروردگارا تو مرا فاطمه نام نهادی و وعده داده ای هر کسی که من و ذرّیّه ام را دوست دارد از آتش دوزخ بر حذر داری و وعده تو حقّ بوده و تخلّف پذیر نیست.

خداوند عزّ و جلّ می فرماید: ای فاطمه تو راست می گویی، من نام تو را فاطمه نهاده ام و وعده داده ام که هر کس که محبّت و ولایت تو و فرزندانت را داشته باشد از آتش جهنّم جدایش کنم، وعده من حقّ بوده و خلف وعده نخواهم نمود و این که به بنده ام امر کردم به جهنّم برود به خاطر آن بود که تو او را شفاعت کنی و من شفاعت تو را پذیرفته تا موقعیّت و منزلت تو در پیش من برای فرشتگان و رسولان معلوم گردد پس هر کسی را که دیدی بین دیدگانش مؤمن نوشته شده دستش را بگیر و به بهشت داخل نما.

باب صد و چهل و سوّم سرّ نامیده شدن فاطمه زهراء سلام اللّٰه علیها به زهراء

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه می فرماید: محمّد بن معقل قرمسینی، از محمّد بن زید جزری، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد اللّٰه بن حمّاد از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، جابر می گوید:

محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم:

برای چه فاطمه زهراء سلام اللَّه علیها به زهراء موسوم گردید؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۸۹

حضرت فرمودند: زیرا حقّ عزّ و جلّ او را از نور عظمت خودش آفرید، و هنگامی که نور وجود فاطمه سلام اللَّه علیها درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شده و دیدگان فرشتگان از شدّت نورش بسته شد و تمام ملائکه حقّ تبارک و تعالی را سجده نموده و عرض کردند: اله و معبود ما، سرور و مولای ما، این نور چه خصوصیّتی دارد که این قدر تابان و روشن است؟

خداوند متعال به آنها وحی فرمود:

این نور از نور من است که در آسمان ساکنش کرده ام آن را از عظمت خویش آفریدم، آن را از صلب پیامبری از پیامبران که بر تمام انبیاء تفضیل و برتریش داده ام خارج نموده ام، از این نور پیشوایانی را که به امر من قیام می کنند و مردم را به طرف من هدایت می نمایند بیرون می آورم، این پیشوایان را پس از انقطاع وحی جانشینان خود در روی زمین قرار می دهم.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از جعفر بن سهل صیقل، از محمّد بن اسماعیل دارمی از کسی که برایش حدیث گفته، از محمّد بن جعفر هرمزانی، از ابان بن تغلب، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا برای چه حضرت زهراء سلام اللَّه علیها به زهراء موسوم گردید؟

امام علیه السّلام فرمودند: زیرا زهراء سلام اللَّه علیها در روز سه مرتبه با سه نور مختلف برای امیر المؤمنین علیه السّلام می درخشید:

الف: هنگام نماز صبح که مردم

در فراش و بسترشان بودند نور صورت آن حضرت می درخشید و سفیدی آن نور به اطاق های آنها در مدینه می تابید و دیوار اطاق و منازل ایشان منوّر به نور سفید می شد، آنها تعجّب می کردند و محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مشرّف شده و راجع به آنچه دیده بودند از حضرت سؤال می نمودند پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آنها را به منزل فاطمه سلام اللَّه علیها می فرستادند، ایشان آنجا رفته می دیدند حضرتش در محراب نماز نشسته و نور از محراب و صورت آن بانو ساطع است پس می فهمیدند نوری که دیده بودند از نور حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها می باشد.

ب: نیم روز یعنی ظهر که می شد و خانم خود را برای خواندن نماز ظهر ترتیب می دادند نوری زرد رنگ از صورت آن حضرت می درخشید و زردی نور در حجرات و منازل مردم می افتاد و بدین ترتیب لباسها و رنگشان زرد می گردید، به نبیّ

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۹۱

اکرم صلّی اللَّه علیه و آله مراجعه می کردند و از آن جناب راجع به آنچه دیده بودند می پرسیدند، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله ایشان را به منزل حضرت فاطمه علیها السّلام فرستاده و وقتی به آنجا می رفتند می دیدند آن حضرت در محراب نماز ایستاده و نور صورتش با رنگ زرد تلألؤ و درخشش دارد، می فهمیدند نوری که دیده اند، نور صورت آن بانو می باشد.

ج: هنگامی که روز به آخر می رسید و خورشید غروب می کرد نور صورت آن حضرت به سرخی می گرایید پس صورتش با رنگ سرخ می درخشید و این علامت فرح و نشانه شکرگزاری آن حضرت در مقابل حقّ عزّ و

جلّ بود، سرخی نور آن حضرت داخل منازل مردم می شد و دیوارهای حجرات آنها را سرخ می کرد، ایشان به شگفت آمده و محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مشرّف می شدند و سرّ آن را از آن حضرت سؤال می کردند، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله ایشان را به منزل حضرت زهراء سلام اللَّه علیها فرستاده آنها به منزل خانم می رفتند و می دیدند که آن حضرت نشسته و خدا را تسبیح و تمجید می نماید و نور صورتش با رنگی قرمز می درخشد، آنها دانستند نوری که دیده بودند از نور صورت فاطمه علیها السّلام می باشد، باری پیوسته این نور در صورت آن حضرت بود تا وقتی که حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شدند از این تاریخ این نور در صورت های ما ائمّه پدید آمد و هر امامی که از دنیا می رود در صورت امام بعدی ظاهر می گردد تا روز قیامت.

حدیث (۳) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللَّه عنه می گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی، از محمّد بن زکریّا جوهری از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه علیها السّلام به زهراء نامیده شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا وقتی آن حضرت در محراب می ایستادند نورش به اهل آسمان می تابید همان طوری که نور کواکب و ستارگان به اهل زمین می تابند.

باب صد و چهل و چهارم سرّ این که حضرت فاطمه و مریم علیها السّلام به بتول نامیده شده اند

حدیث (۱) احمد بن محمّد بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، از ابو عبد اللَّه محمّد بن ابراهیم بن اسباط از احمد بن

محمّد بن زیاد قطان از ابو الطّیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه از عیسی بن جعفر بن محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، از پدران گرامش، از عمر بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام حضرت فرمودند: از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله سؤال شد:

ای رسول خدا بتول یعنی چه، ما از شما شنیده ام که می فرمودید: مریم و فاطمه سلام اللَّه علیهما بتول می باشند؟

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بتول به زنی گفته می شود که قرمزی هرگز نبیند یعنی حیض نشود چه آن که حیض در دختران انبیاء ناپسند می باشد.

باب صد و چهل و پنجم سرّ این که حضرت فاطمه علیها السّلام برای دیگران نه برای خویش دعاء می فرمودند

حدیث (۱) علی بن محمّد بن حسن قزوینی معروف به ابن مقبره می گوید:

محمّد بن عبد اللَّه حضرمی از جندل بن والق از محمّد بن عمر مازنی از عباده الکلیبی، از جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از علی بن الحسین، از فاطمه صغری، از حسین بن علی از برادرش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، آن حضرت فرمودند: شب جمعه ای بود که دیدم مادرم فاطمه علیها السّلام در محراب عبادت ایستاده و پیوسته در حال رکوع و سجود است تا سفیدی صبح طالع شد و در طول این مدّت شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعاء می فرمود و ابدا برای خودش دعایی نکرد، پرسیدم: مادر، چرا همان طوری که برای دیگران دعاء نمودی برای خود دعاء نفرمودی؟

فرمودند: فرزندم، اوّل همسایه را دریاب سپس اهل خانه را.

حدیث (۲) احمد بن محمّد بن عبد الرحمن حاکم مروزی مقرّی می گوید: محمّد بن جعفر مقرّی ابو عمرو از محمّد بن حسن

موصلی در بغداد از محمّد بن عاصم از ابو زید کحّال، از پدرش، از موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش علیهم السّلام، فرمودند: هر گاه فاطمه علیها السّلام دعاء می نمودند، برای مؤمنین و مؤمنات دعاء کرده و برای خود اصلا دعایی نمی فرمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۵۹۵

به ایشان عرض شد: ای دختر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شما برای مردم دعا می کنید، چرا برای خویش دعا نمی فرمایید؟

فرمودند: ابتداء همسایه سپس اهل خانه.

باب صد و چهل و ششم سرّ نامیده شدن حضرت فاطمه علیها السّلام به محدّثه

حدیث (۱) احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریّا جوهری از شعیب بن واقد از اسحاق بن جعفر بن محمّد بن عیسی بن زید بن علی علیه السّلام، وی می گوید:

از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: فاطمه سلام اللَّه علیها را به خاطر این محدّثه نامیدند که فرشتگان از آسمان فرود می آمدند و آن حضرت را می خواندند همان طوری که مریم دختر عمران را صدا می زدند، باری فرشتگان می گفتند: ای فاطمه خدا تو را برگزید و پاکیزه ات نمود و بر تمام زنان عالم اختیارت کرد، ای فاطمه پروردگارت را بخوان و سجده اش نما و با رکوع کنندگان رکوع کن و بدین ترتیب حضرتش با آنها سخن می گفت و آنها نیز با جنابش حدیث و سخن می گفتند، شبی فاطمه سلام اللَّه علیها به فرشتگان فرمود: مگر مریم بنت عمران بر تمام زنان عالم برتری ندارد؟

فرشتگان عرضه داشتند: مریم بانو و سرور زنان عالم خودش بود و خداوند عزّ و جلّ تو را بانو و سرور زنان عالم خودت و عالم مریم قرار داده و بدین ترتیب تو سرور

تمام زنان عالم هستی از اوّلین تا آخرین.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: عبد اللّٰه بن حسن مؤدّب، از احمد بن علی اصفهانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از اسماعیل بن بشار نقل کرده که وی گفت: علی بن جعفر حضرمی سی سال قبل در مصر از سلیمان حکایت کرد که وی گفت: هنگامی که محمّد بن ابی بکر آیه: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍ «۱» را قرائت کرد بعد از «و لا نبیّ» کلمه «و لا محدّث» را آورد من به او گفتم این کلمه زائد است زیرا ملائکه

---

(۱)- سوره حج آیه (۵۲)

فقط به انبیاء حدیث گفته و با ایشان سخن می گویند، بنا بر این محدّثی که نبیّ نباشد وجود ندارد محمّد بن ابی بکر گفت: حضرت مریم نبیّ نبود ولی محدّثه بود، همچنین مادر موسی بن عمران علی نبیّنا و آله علیه و علیهم السّلام محدّثه بود و در عین حال نبیّ نبود، ساره همسر ابراهیم علیه السّلام ملائکه را معاینه (با دو چشم) دید و آنها به او بشارت اسحاق و بعد از اسحاق یعقوب را دادند ولی نبیّ نبود و نیز حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیه دختر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله با این که نبیّ نبود محدّثه بود.

مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید: خداوند عزّ و جلّ در کتابش یعنی قرآن خبر داده است که از میان زنان احدی را رسول قرار نداده و به سوی مردم نفرستاده است، آیه ای که حقّ تعالی در آن این خبر را داده عبارت است از:

وَ ما أَرْسَلْنا

قَبْلَکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ (قبل از تو ای پیامبر ما کسی را به سوی این مردم نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی نمودیم) در این آیه حقّ تعالی فرموده: ما ارسلنا الّا رجالا و نفرموده الّا نساء پس از این آیه می توان به وضوح استفاده کرد که زنان نبیّ یا رسول نبوده اند ولی این که محدّث نبوده اند آیه بر آن دلالتی ندارد و اساسا محدّثون غیر از رسل و انبیاء هستند چه آن که مردانی بوده انـد که محـدّث به حسـاب آمـده ولی نبیّ و رسول نبوده انـد چنـانچه در روایتی وارد شـده جناب سـلمان فارسـی محدّث بود از امام صادق علیه السّلام از این معنا سؤال و محضر مبارکش عرض شد چه کسی او را حدیث می گفت؟

حضـرت فرمودند: رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّـلام، البته کسان دیگری غیر از جناب سـلمان رحمه اللَّه علیه بودند که رسول خدا و امیر المؤمنین صـلوات اللَّه و سلامه علیهما بر ایشان حدیث می گفتند ولی به آنها محدّث گفته نشـد تنهـا به سـلمان این صـفت اطلاـق گردیـد و جهتش آن است که سـخنانی را که رسول خـدا و امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیهما می فرمودند از مخزون علم اللَّه و مکنونات علوم الهی بود و غیر از سلمان کسی دیگر تاب تحمّل آنها را نداشت.

باب صد و چهل و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فاطمه علیها السّلام را بسیار می بوسیدند

حدیث (۱) احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریا، از جعفر بن محمّد بن عماره الکندی از پدرش، از جابر، از حضرت ابی جعفر محمّد بن

علی علیهما السّلام، از جابر بن عبد اللَّه، وی

می گوید: به رسول خدا عرض شد:

یا رسول اللَّه، چرا شما دهان و صورت فاطمه را بوسه زده و ملازم او بوده و وی را به خود نزدیک نموده و در حقّش ملاطفت و مهربانی به حدّی می کنید که در حقّ دختران دیگرتان نمی نمایید؟

حضرت فرمودند: جبرئیل علیه السّلام سیبی از سیب های بهشت برایم آورد من آن را خورده، سیب در صلب من به آب حیات یعنی نطفه مبدّل شد سپس با خدیجه خاتون سلام اللَّه علیها مواقعه نموده، وی به فاطمه علیها سلام اللَّه باردار شد لذا از فاطمه بوی بهشت استشمام می کنم از این جهت است که او را بوسیده و ملازمش هستم.

حدیث (۲) و با همین اسناد از محمّد بن زکریّا، از عمر بن عمران از عبید اللَّه بن موسی عبسی، از جبله مکّی، از طاوس یمانی، از ابن عبّاس نقل شده که وی گفت: عائشه بر رسول خدا وارد شد در حالی که حضرت، فاطمه علیها السّلام را می بوسید، عائشه عرض کرد:

یا رسول اللَّه آیا او را دوست دارید؟

حضرت فرمودند: آگاه باش اگر می دانستی میزان محبّت من به او را حتما محبّت تو به او زیاد می گشت، هنگامی که مرا به آسمان چهارم بردند جبرئیل اذان و میکائیل اقامه گفت، سپس به من گفته شد: یا محمّد نزدیک شو و جلو بایست.

من به جبرئیل گفتم: جلو بروم با این که تو در حضور من هستی؟! جبرئیل عرضه داشت: آری، خداوند عزّ و جلّ انبیاء خود را بر فرشتگان مقرّبش برتری داده و خصوص تو را تفضیل ویژه ای بر جمله ملائکه داده است، من جلو رفته و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم سپس

به جانب راست خود توجّه کرده جناب ابراهیم علیه السّلام را در بستانی از بساتین بهشت دیدم در حالی که فوجی از فرشتگان دورش حلقه زده بودند سپس از این آسمان گذشته و به آسمان پنجم و از آن به آسمان ششم رفتم به این آسمان که رسیدم نداء آمد:

یا محمّد خوب پدری است، پدرت ابراهیم و خوب برادری است، برادرت علی از آنجا گذشته و وقتی به مقام حجب رسیدم جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت داخل نمود در این اثناء به درختی از نور برخوردم که در اصل و ریشه آن دو فرشته ای که حلل و زیورها به خود پیچیده بودند قرار داشتند به جبرئیل گفتم:

حبیب و دوست من آن درخت از آن کیست؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۰۱

جبرئیل گفت: این درخت تعلّق به برادرت علی بن ابی طالب علیه السّلام دارد و این دو فرشته تا روز قیامت حلل و زیورها را به خود پیچیده اند سپس به جلو رفتم به درخت خرمایی بر خوردم که خرمایش نرمتر از کف و خوشبوتر از مشک و شیرین تر از عسل بود یک خرما چیدم و خوردم این خرما مبدّل به نطفه در صلب من شد وقتی به زمین فرود آمدم با خدیجه خاتون مواقعه نمودم، او به فاطمه حامل شد پس فاطمه حوراء انسیه است (یعنی فرشته ای است به شکل انسان) و هر گاه من مشتاق بهشت شوم بوی فاطمه علیها السّلام را استشمام می کنم.

باب صد و چهل و هشتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام فاطمه سلام اللَّه علیها را بعد از وفات غسل داد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: احمد بن ادریس از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الرحمن

بن سالم، از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم: چه کسی فاطمه علیهما السّلام را غسل داد؟

حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام.

مفضّل می گوید: این معنا بر من گران آمد، پس حضرت فرمودند: گویا از خبری که به تو دادم سینه ات تنگ شده.

عرض کردم: چنین است که می فرمایید، فدایت شوم.

حضرت فرمودند: سینه ات تنگ نشود زیرا فاطمه سلام اللَّه علیها صدّیقه است و غسل ندهد صدّیقه را مگر صدّیق چنانچه مریم را غسل نداد مگر عیسی علیه السّلام.

باب صد و چهل و نهم به چه سبب فاطمه علیها السّلام شب دفن شد و روز دفن نشد؟ «۱»

حدیث (۱) حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه گفت: حدیث کرد ما را محمّد بن

---

(۱)- ترجمه این باب را شخص دیگری غیر از مترجم اصلی انجام داده است.

ابی عبد اللَّه کوفی، گفت: حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: به چه علّت فاطمه علیها السّلام در شب دفن شد و در روز دفن نشد؟ گفت: چون او وصیّت کرده بود که مردانی (یا آن دو مرد) به او نماز نگذارند.

حدیث (۲) حدیث کرد ما را علی بن احمد، گفت: حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن محمّد بن یحیی از عمرو بن مقدام و زیاد بن عبد اللَّه، گفتند: مردی خدمت امام صادق علیه السّلام آمد و به او گفت: خدا رحمت کند، آیا می شود جنازه را در نور آتش تشییع کرد و یا با آتش و قندیل و یا

چیز دیگری که روشنایی می دهد، همراه جنازه رفت؟ گفت: رنگ امام صادق علیه السّلام از این سخن دگرگون شد و مرتّب نشست، و سپس گفت: شقیّی از اشقیا به نزد فاطمه دختر پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمد و به او گفت: آیا می دانی که علی علیه السّلام از دختر ابو جهل خواستگاری کرده است؟ فاطمه گفت:

حقیقت را می گویی؟ آن مرد سه بار گفت: آنچه می گویم حقیقت است. پس غیرت فاطمه تحریک شد به طوری که نتوانست مالک احساسات خود شود و این بدان جهت بود که خداوند برای زنان غیرت و برای مردان جهاد را نوشته است و برای زنانی که خویشتن داری و صبر کنند پاداش کسی را که نگهبان مرزها و مهاجر در راه خدا باشد نوشته است.

گفت: اندوه فاطمه از این جریان بیشتر شد و او در اندیشه بود، تا اینکه شب شد و او شبانه حسن را در شانه راست و حسین را در شانه چپ خود قرار داد و دست چپ ام کلثوم را به دست خود گرفت و به خانه پدرش رفت، و پس علی علیه السّلام آمد و وارد خانه شد و فاطمه علیها السّلام را ندید و از این جهت به شدّت اندوهگین شد و بر او گران آمد، در حالی که نمی دانست که قضیّه از چه قرار است. او از اینکه فاطمه را از خانه پدرش صدا بزند، خجالت می کشید، پس به مسجد در آمد و به تعدادی که خدا می خواست نماز خواند و پس از آن مقداری از ریگ های مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه داد.

چون پیامبر اندوه فاطمه را

دید قدری آب به او داد، سپس لباسش را پوشید و وارد مسجد شد، او همچنان نماز می خواند و در حال رکوع و سجود بود و هر گاه که

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۰۵

دو رکعت نماز می خواند، از خدا می خواست که اندوه فاطمه را برطرف کند، چون وقتی از پیش او بیرون آمد او بسیار ناراحت بود.

زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فاطمه را دید که خواب به چشمش نمی رود و آرام و قرار ندارد، به او گفت: دخترم برخیز و او برخاست و پیامبر حسن را برداشت و فاطمه حسین را برداشت و دست ام کلثوم را گرفت تا اینکه نزد علی علیه السّلام رسیدند، پیامبر پای خود را روی پای علی گذاشت و او را بیدار کرده و گفت: برخیز ای ابو تراب که دل آرامی را بی قرار ساخته ای. ابو بکر را از خانه اش و عمر را از مجلسش و نیز طلحه را صدا بزن، علی (ع) بیرون رفت و آنها را از منزل هایشان صدا زد و همگی نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گرد آمدند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای علی! آیا نمی دانی که فاطمه پاره تن من است و من از او هستم؟ هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده و هر کس مرا اذیّت کند خدا را اذیّت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیّت کند مانند این است که در حال حیات من اذیّت کرده است و هر کس او را در حال حیات من اذیّت کند مانند این است که او را پس

از مرگ من اذیّت کرده است.

می گوید: علی علیه السّلام گفت: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر گفت: پس چه چیزی باعث شد که آن کار را کردی؟ علی گفت: سوگند به کسی که تو را به حقّ به پیامبری برگزید آنچه به او رسیده، هرگز از من واقع نشده است و حتی فکر آن را هم به خود راه نداده ام. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی، راست گفتی. پس فاطمه علیها السّلام خوشحال شد و تبسّم کرد، به طوری که دندان هایش دیده شد. پس یکی از آن دو نفر به رفیقش گفت: جای تعجّب است، ما را در این وقت برای چه خواسته بود؟

سپس پیامبر دست علی را گرفت و انگشتانش را به انگشتان او چسبانید و پیامبر حسن را برداشت و علی حسین را و فاطمه ام کلثوم را و پیامبر آنها را به خانه خود آورد و قطیفه ای انداخت و آنها را به خدا سپرد و بیرون آمد و بقیه شب را به نماز ایستاد. «۱»

---

(۱)- قسمت اول این حدیث با این مضمون از احادیث اهل سنت است و آنها این جریان را در بسیاری از کتاب های حدیثی خود حتی در بعضی از صحاح آورده اند، ولی در کتب حدیثی شیعه با جستجوی فراوانی که کردیم در جای دیگری جز این کتاب آن را نیافتیم و حتی خود شیخ صدوق علیه الرحمه این حدیث را در کتاب های حدیثی دیگرش نقل نکرده است. البته این حدیث به نقل از همین کتاب (علل الشرائع) در بحار ج ۴۳ ص ۲۰۱ نیز آمده است.

با توجه به شرح حال راویانی که شیخ صدوق این حدیث را

از آنان نقل کرده، این حدیث ضعیف می باشد، چون احمد بن محمد بن یحیی که این حدیث را نقل کرده، مجهول است (معجم رجال الحدیث آیه اللَّه خوئی ج ۳ ص ۱۲۲) و از آن گذشته در طریق شیخ صدوق به عمرو بن مقدام، شخصی به نام حکم بن مسکین قرار دارد که البته نام او در اینجا نیامده و او نیز توثیق نشده است. و طریق صدوق به عمرو بن مقدام ضعیف است (معجم رجال الحدیث ج ۱۴ ص ۸۲) و نام زیاد بن عبد اللَّه که یکی از راویان حدیث است در هیچ کتاب رجالی عنوان نشده است. حدیثی که سندش چنین باشد، از درجه اعتبار ساقط است. و اما از نظر مضمون نیز این حدیث اعتباری ندارد و آن از شأن پیامبر و علی و فاطمه به دور است و مرحوم سید مرتضی آن را خبری باطل و مجعول دانسته و گفته است: کسانی که آن را جعل کرده اند دشمنان علی (ع) و اهل بیت بوده اند، سپس به تفصیل به رد مضمون آن پرداخته است (تنزیه الأنبیاء ص ۲۱۸) و نیز سید بحر العلوم طی اشعاری، این جریان را باطل دانسته و جاعلان آن را متهم کرده است (مقدمه الفوائد الرجالیه ج ۱ ص ۸۸)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۰۷

پس چون فاطمه علیها السّلام مریض شد در آن بیماری که با آن از دنیا رفت، آن دو نفر به عنوان عیادت آمدند و از او اجازه خواستند و او اجازه نداد، وقتی ابو بکر چنین دید، با خدا پیمان بست که زیر هیچ سقفی نرود مگر اینکه نزد فاطمه

برود و او را از خود راضی کند. یک شب در بقیع بیتوته کرد و هیچ سقفی بالای سرش نبود.

عمر نزد علی علیه السّلام آمد و به او گفت: ابو بکر پیرمردی نازک دل است و یار غار پیامبر بود و ما به طور مکرّر آمدیم و از فاطمه اجازه خواستیم و او مانع از آن شد که ما نزد وی آییم و رضایت او را جلب کنیم، اگر تو می توانی برای ما از او اجازه ملاقات بگیری این کار را بکن، علی علیه السّلام گفت: آری. پس نزد فاطمه رفت و گفت:

ای دختر پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله تو خود دیدی که این دو مرد چه کردند، اینها بارها آمده اند و تو آنها را نپذیرفته ای و به آنها اجازه نداده ای، اکنون از من خواسته اند که از تو اجازه بگیرم. فاطمه گفت: به خدا سوگند که به آنها اجازه نمی دهم و با آنها هرگز سخن نمی گویم تا وقتی که با پدرم ملاقات کنم و از کاری که با من کرده اند به او شکایت برم. علی علیه السّلام گفت: من برای این کار ضامن آنها شده ام. فاطمه گفت: اگر تو ضمانت کرده ای، خانه، خانه توست و زنان تابع مردان هستند و من با تو هیچ مخالفتی نمی کنم، به هر کس که خواستی اجازه بده.

علی علیه السّلام بیرون آمد و به آن دو نفر اجازه ورود داد، وقتی چشم آنها به فاطمه افتاد، به او سلام کردند و او جواب سلام نداد و صورت خود را برگردانید و آنها به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۰۹

آن طرف که صورت فاطمه بود رفتند. باز

فـاطمه صورت خود را برگردانیـد و چنـدین بار این کار تکرار شـد و فاطمه گفت: یا علی! روی من لباس بکش و به زنانی که اطراف او بودنـد گفت: صورت مرا برگردانیـد و چون صورت او را برگردانیدند و آن دو نفر هم به سوی او برگشـتند، ابو بکر گفت: ای دختر رسول خـدا، ما برای جلب رضایت تو و دوری از خشم تو نزد تو آمده ایم، از تو درخواست می کنیم که ما را ببخشـی و از چیزی که از جانب ما در باره تو واقع شـده درگـذری. فاطمه گفت: من هرگز با شـما حتی یک کلمه سـخن نمی گویم تا وقتی که با پـدرم ملاقات کنم و از شـما و کارهایی که در باره من کردید به او شـکایت کنم. گفتند: ما آمده ایم و از تو معـذرت می خواهیم و در طلب خوشـنودی تو هستیم، مـا را ببخش و از مـا درگـذر و مـا را به سـبب کارهایی که کرده ایم مؤاخـذه مکن. فـاطمه به سوی علی (ع) متوجّه شـد و گفت: من هرگز بـا آنان سـخن نخواهم گفت مگر اینکه از آنها راجع به سخنی که از پیامبر خدا شنیده اند بپرسم، اگر تصدیق کردند آن وقت نظر خودم را اظهار خواهم کرد. گفتند: اشکالی ندارد و ما جز حق نخواهیم گفت و جز به راستی شهادت نخواهیم داد.

فاطمه علیها السّلام گفت: شـما را به خدا سوگند می دهم آیا به یاد دارید که پیامبر خدا در دل شب شما را به سبب کاری که از علی علیه السّلام صادر شده بود دعوت کرد؟ گفتند:

آری. گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا شما از پیامبر شنیدید که

گفت: فاطمه پاره تن من است و من از او هستم، هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده و هر کس مرا اذیّت کند خدا را اذیّت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیّت کند، مانند آن است که مرا در حال حیاتم اذیّت کرده است و هر کس او را در حال حیات من اذیّت کند مانند آن است که مرا پس از مرگم اذیّت کرده است؟ گفتند: آری. فاطمه گفت:

سپاس خدا را. سپس گفت: خدایا من تو را گواه می گیرم و ای کسانی که در اینجا حضور دارید شما هم گواه باشید که این دو نفر مرا در زندگی و در حال مرگ اذیّت کردند و به خدا سوگند که هیچ سخنی با شما نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما به سبب کارهایی که کرده اید شکایت کنم. در این هنگام ابو بکر گفت:

وای بر من، هلاک شدم و گفت: ای کاش مادرم مرا نزاییده بود، عمر گفت: تعجّب از مردم است که چگونه تو را به خلافت انتخاب کردند و تو پیرمرد خرفتی هستی که به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۱۱

سبب خشم یک زن داد و فریاد می کنی و با خوشنودی او شاد می شوی و برای کسی که زنی را خشمناک کرده چیزی نیست. آنها برخاستند و بیرون رفتند.

می گوید: چون فاطمه علیها السّلام آثار مرگ را در خود دید، کسی را نزد امّ ایمن فرستاد و او مطمئن ترین زن نزد وی و در نظر وی بود. به او گفت: ای امّ ایمن من در حال مرگ هستم، علی را نزد

من بخوان، او علی را خوانـد، پس چون علی وارد شـد، فاطمه به او گفت: ای پسـر عمو، می خواهم چنـد چیز را به تو وصیّت کنم، آنها را در حقّ من رعایت کن. علی گفت: آنچه دوست داری بگو. گفت: با فلانی ازدواج کن تا پس از من بچه هایم را مانند خودم تربیت کند و برای من تابوتی بساز به شکلی که فرشتگان برای من تصویر کرده اند. علی گفت: شکل آن را به من نشان بده، پس فاطمه شکل آن را همان گونه که توصیف کرده بود و به او فرمان داده بود نشان داد، سپس گفت:

وقتی من از دنیا رفتم، مرا همان ساعت در هر ساعتی از روز یا شب باشـد بیرون کن و کسـی از دشـمنان خـدا و رسول خدا در نماز من شرکت نکند. علی گفت: چنین می کنم.

وقتی فـاطمه از دنیـا رفت و مردم شب را سپری می کردنـد، علی همـان گونه که فـاطمه وصیّت کرده بود، در همـان ساعت به تجهیز او پرداخت و چون از تجهیز او فـارغ شـد جنازه را بر روی تابوت بیرون کرد و در یک شاخه درخت خرما آتش روشـن کرد و جنازه را با آن حرکت داد تا اینکه به آن نماز خواند و شبانه دفن کرد.

چون صـبح شـد ابو بکر و عمر مجـدّدا به دیـدار فاطمه شـتافتند و با مردی از قریش ملاقات کردنـد و به او گفتنـد: از کجا می آیی؟ گفت: مرگ فـاطمه را به علی تسـلیت گفتم. گفتنـد: مگر فـاطمه از دنیا رفته؟ گفت: آری، و شـبانه هم دفن شـده است. آنها به شدّت ناراحت شدند، سپس نزد علی علیه السّلام رفتند و

با او ملاقات کردند و گفتند:

چیزی را در هلاک نمودن ما و بدی کردن به ما فروگذار نکردی و این کار جز برای آن ناراحتی نبود که در سینه تو نسبت به ما وجود دارد، همان گونه که پیامبر خدا را بدون حضور ما غسل دادی و ما را با خودت همراه نکردی و پسرت را وادار نمودی که به ابو بکر داد بزند که از منبر پدرم پایین بیا.

علی علیه السّلام به آنها گفت: آیا برای شما سوگند بخورم باور می کنید؟ گفتند: آری. پس

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۱۳

سوگند خورد و آنها را به مسجد برد و گفت: همانا پیامبر خدا به من وصیت کرده بود که هیچ کس جز پسر عمویش بر عورت او آگاه نشود و من غسل می دادم و فرشتگان او را حرکت می دادند و فضل بن عباس آب می ریخت در حالی که دو چشم خود را با پارچه ای بسته بود. وقتی من خواستم پیراهن او را بکنم، فریادی از خانه شنیدم که می گفت: پیراهن پیامبر را نکن. و من صدا را می شنیدم ولی کسی را نمی دیدم و این صدا این سخن را تکرار می کرد، پس من دستم را از میان پیراهن وارد کردم و او را غسل دادم و سپس کفنی به من داده شد و من پیامبر را کفن کردم و از زیر آن، پیراهن او را درآوردم.

و امّا فرزندم حسن، شما دو نفر می دانید و اهل مدینه می دانند که او میان صف ها می رفت تا به پیامبر می رسید در حالی که او در سجده بود و سوار پشت او می شد و پیامبر از سجده برمی خاست در

حالی که دست او بر پشت حسن بود و دست دیگرش بر زانوی او بود تا نماز تمام می شد. گفتند: آری این را می دانیم. سپس علی گفت: شما می دانید و اهل مدینه می دانند که حسن به طرف پیامبر می رفت و بر گردن او سوار می شد و پاهایش را بر سینه پیامبر می انداخت به گونه ای که برق خلخال هایش از آخر مسجد دیده می شد و پیامبر خطبه می خواند در حالی که او همچنان بر گردن پیامبر بود تا اینکه پیامبر از خطبه فارغ می شد و حسن با او بود.

اکنون که این کودک کس دیگری را بر منبر پدرش می بیند، این کار برای او گران می آید و به خدا سوگند که من به او دستور نداده ام و آن کار را به دستور من انجام نداده است.

و امّا فاطمه علیه السّلام، او بانویی است که من برای شما از او اجازه ملاقات گرفتم و شما دیدید که او چه سخنی به شما گفت: به خدا سوگند که به من وصیّت کرد که شما دو نفر بر جنازه و نماز او حاضر نشوید و من نمی توانستم با وصیّت او در باره شما مخالفت کنم.

عمر گفت: این سخنان را رها کن، من به قبرستان می روم و قبر او را نبش می کنم و بر او نماز می خوانم. علی به او گفت: به خدا سوگند که اگر به سوی آن بروی، می دانی که به آن دست نخواهی یافت مگر اینکه سرت از تنت جدا شود و من پیش

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۱۵

از آنکه تو به آنجا برسی جز با شمشیر با تو مقابله نخواهم کرد. پس میان علی و

عمر سخنانی ردّ و بدل شد و با هم ستیز کردند و مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند: به خدا سوگند که ما به این راضی نمی شویم که در باره پسر عمو و برادر و وصیّ پیامبر خدا چیزی گفته شود. و نزدیک بود فتنه ای واقع شود ولی متفرّق شدند.

باب صد و پنجاهم سرّ برگرداندن نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله کسی را که به وی سوره برائت را داده بودند و به جای او حضرت علی علیه السّلام را فرستادن

حدیث (۱) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن یحیی بن زهیر از یوسف بن موسی از مالك بن اسماعیل از منصور بن ابی الاسود از کثیر ابو اسماعیل، از جمیع بن عمیر، وی می گوید: در مسجد جامع نماز می گذاردم، ابن عمر را دیدم که در آنجا نشسته، نزدش رفته و پیش او نشسته و گفتم: حدیثی از علی علیه السّلام برایم نقل کن.

ابن عمر گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ابو بکر را مأمور ساخت که سوره برائت را بر مشرکان مکّه برده و بخواند وی وقتی به وادی ذو الحلیفه رسید علی علیه السّلام به او ملحق شد و سوره را از وی گرفت، ابو بکر گفت: یا علی آیا در باره من چیزی نازل شده است؟

حضرت فرمودند: خیر ولی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: تکلیف و رسالت مرا از طرف من کسی اداء نمی کند مگر خود یا مردی از اهل بیت من.

راوی می گوید: ابو بکر به سوی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برگشت و عرض کرد: ای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آیا در باره من چیزی نازل شده؟

حضرت فرمودند: خیر ولی تکلیف و رسالت مرا از طرف من کسی اداء نمی کند مگر خودم یا مردی از اهل بیت من.

کثیر می گوید:

به جمیع گفتم: آیا این واقعه را بر ابن عمر شهادت می دهی؟

جمیع گفت: آری، و این کلمه (آری) را سه مرتبه تکرار نمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۱۷

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حمّاد اسدی از ابی الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از حکیم بن مقسم، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ابو بکر را با سوره برائت نزد مشرکین مکّه فرستاد سپس علی علیه السّلام از دنبالش آمد و به او رسید و سوره را از او گرفت.

ابو بکر محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا در باره من هراسی پیدا شده؟

حضرت فرمودند: خیر ولی رسالت و تکلیف مرا از طرف من کسی اداء نمی کند مگر خودم یا علی علیه السّلام و تکلیفی را که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام داده و آن حضرت را مأمور ساخت که آن را به کفّار مکّه تبلیغ کند این چند فقره بود:

الف: به بهشت داخل نمی شود مگر مسلمان ب: بعد از سال دیگر مشرکان حقّ ندارند برای مراسم حجّ حاضر شوند.

ج: افرادی که عریان و برهنه هستند حقّ ندارند طواف بیت کنند.

د: مشرکینی که با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عهد و پیمان داشته و آن را نقض کردند تا چهار ماه فقط حقّ دارند در مکّه بمانند و ظرف این مدّت خود را به مأمنی برسانند چه آن که پس از انقضاء

مدّت مزبور در هر کجا که بر ایشان دست یافته شود آنها را می کشند «۱».

حدیث (۳) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللّه عنه می گوید: محمّد بن جریر طبری از سلیمان بن

---

(۱)- در تفسیر شریف لاهیجی آمده است: به روایت علی بن ابراهیم وقتی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فتح مکّه نمود هنوز مشرکین را از حجّ و دخول مسجد الحرام منع نکرده بود و عادت عرب نیز چنین بود لباسی را که با آن طواف خانه خدا می کردند دیگر نمی پوشیدند بلکه آن را تصدّق می کردند لهذا بعضی در وقت حج لباس از مردم به طریق عاریه یا کرایه می گرفتند و بعد از طواف به صاحبش پس می دادند و در آن زمان زنی صاحب حسن و جمال به طواف بیت اللّه آمد و به هیچ وجه لباسی نیافت دستی در پیش و دستی در پس گرفت و به طواف مشغول شد صاحب شبق (شهوت) مشتاق تزویج او شدند و چون آن زن شوهر داشت نکاح او میسّر ایشان نشد پس از رسیدن آیه برائت بعد از غزوه تبوک که در سال نهم از هجرت به وقوع پیوست حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که در موسم حج به حجّاج و سکّان مکّه بگو که حکم الهی آن است که بعد از این احدی برهنه طواف خانه خدا نکند و مشرکین داخل مسجد الحرام نشوند و آیه برائت بر ایشان بخوان تا مشرکینی که به واسطه گذاردن حجّ به مکّه آمده اند معلوم شود که حقّ تعالی ایشان را تا مدّت چهار ماه مهلت داده که

خود را در این مـدّت به مأمنی برسانند و به خانه های خود بازگردانـد که بعـد از این مدّت هر جا که باشـند حکم جزم بر قتل ایشان به وقوع پیوسته.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۱۹

عبد الجبّار از علی بن قادم از اسـرائیل از عبد اللَّه بن شریک، از حرث بن مالك نقل کرده که وی گفت: به مکّه رفتم، سعد بن مالك را ملاقات کردم به او گفتم: آیا برای علی علیه السّلام منقبتی شنیده ای؟

او گفت: شاهـد چهـار منقبت برای آن حضـرت بوده ام که اگر یکی از آنهـا را من داشـته بـاشم از دنیایی که در آن عمر نوح بکنم بهتر است، یکی از آن چهـار تـا این است که: رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله سوره برائت را به ابـا بکر داد که آن را به مشـرکین قریش برساند، ابو بکر یک روز و یک شب راه طی نموده بود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودنـد: به دنبـال ابو بکر برو و سوره برائت را از او بگیر و خودت آن را به کفّـار برسـان و ابو بکر را برگردان، ابو بکر وقتی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسید عرض کرد: ای رسول خدا آیا در باره من چیزی نازل شد؟

حضرت فرمودند: خیر ولی دستور و تکلیف را کسی از طرف من نمی تواند تبلیغ کند مگر خودم یا مردی از اهل بیت من.

حدیث (۴) احمد بن محمّد بن اسحاق دینوری از أبو القاسم عبد اللَّه بن محمّد بن عبد العزیز از احمد بن منصور از ابو سلمه از حماد بن

سلمه از سماك بن حرب از انس بن مالك نقل كرده كه وى گفت: نبىّ اكرم صلّى اللَّه عليه و آله سوره برائت را براى اهل مكه همراه ابو بكر فرستاد و سپس على عليه السّلام را به دنبالش گسيل داشت و فرمود: آن را احدى نمى تواند برساند مگر مردى از اهل بيت من.

و در اين زمينه اخبار بسيارى وارد شده كه آنچه در اين جا نقل نمودم از آنچه ذكر نكردم كفايت مى كند.

باب صد و پنجاه و يكم سرّ مأمور شدن خالد بن وليد براى كشتن امير المؤمنين عليه السّلام

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه فرمود: علىّ بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابى عمير از كسى كه ذكرش نموده، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند: وقتى ابو بكر فاطمه عليها السّلام را از فدك منع نمود و وكيل آن حضرت را بيرون كرد امير المؤمنين عليه السّلام به مسجد آمدند در حالى كه ابو بكر نشسته و مهاجرين و انصار گردش بودند، حضرت فرمودند: اى ابا بكر براى چه فاطمه عليها السّلام را از آنچه رسول

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۶۲۱

خدا صلّى اللَّه عليه و آله برايش قرار داده بود منع كرده و وكيلش را كه سالها در آنجا بود بيرون كردى؟ ابو بكر جواب داد: اين ملك فى ء و غنيمت بوده و تعلّق به همه مسلمانان دارد حال اگر شما شهود عادل داريد كه مال فاطمه عليها السّلام است كه هيچ و الّا ايشان در اين ملك حقّ ندارد.

امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: در باره ما به خلاف آنچه در باره مسلمين حكم مى كنى آيا حكم مى نمايى؟

ابو بكر جواب داد: خير.

حضرت فرمودند: اگر در دست مسلمين مالى باشد

و من ادّعاء کنم آن مال تعلّق به من دارد از چه کسی بیّنه و شاهد می خواهی؟

ابو بکر جواب داد: از شما بیّنه می خواهم.

حضرت فرمودند: حال اگر در دست من مالی باشد و مسلمانان ادّعاء آن را بنمایند از من بیّنه و شاهد می خواهی؟

ابو بکر سکوت کرد و جوابی نداشت که بگوید، عمر گفت:

این ملك فی ء و غنیمت مسلمانان بوده و ما با شما خصومتی نداریم.

امیر المؤمنین علیه السّلام به ابی بکر فرمودند: ای ابو بکر به قرآن اقرار داری؟

ابو بکر جواب داد: آری اقرار دارم.

حضرت فرمودند: آیا این آیه شریفه: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (خدا چنین می خواهد که هر آلودگی را از شما خانواده نبوّت ببرد شما را از هر عیبی پاك و منزّه گرداند) در شأن ما بوده یا در شأن غیر ما نازل شده است؟

ابو بکر جواب داد: در شأن شماست.

حضرت فرمودند: اگر دو شاهد از مسلمین شهادت دهند که فاطمه علیها السّلام مرتکب فحشاء شده چه خواهی کرد؟

ابو بکر جواب داد: حدّ بر او جاری می کنم همان طوری که بر دیگر زنان از مسلمین حدّ اقامه خواهم نمود.

حضرت فرمودند: در این صورت تو نزد خداوند از کافرین محسوب می شوی.

ابو بکر پرسید: چرا؟

حضرت فرمودند: برای این که تو شهادت خدا را ردّ کرده و شهادت غیرش را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۲۳

پذیرفته ای زیرا حقّ عزّ و جلّ شهادت به طهارت این بانو داده و وقتی تو شهادت خدا را ردّ نموده و شهادت غیرش را بپذیری نزد حقّ تعالی کافر هستی.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردم گریسته و متفرّق شده و محزون

گشتند، وقتی ابو بکر به منزلش بازگشت شخصی را نزد عمر فرستاد و پیغام داد: وای بر تو ای پسر خطّاب، دیدی علی با ما چه کرد به خدا سوگند اگر یک جلسه دیگر با ما چنین برخوردی داشته باشد خلافت را از ما می گیرد و تا وقتی که او حیات دارد آب خوش از گلوی ما پائین نمی رود.

عمر گفت: کسی غیر از خالد بن ولید او را نمی تواند کفایت کند، پس دنبال خالد فرستاده او را خواستند، ابو بکر به او گفت: می خواهیم تو را برای امر خطیر و بزرگی مأمور سازیم.

خالد گفت: هر کاری که می خواهی به من واگذار اگر چه کشتن علی باشد.

ابو بکر گفت: اتّفاقا این کار کشتن علی است.

خالد گفت: مرا به طرف او بفرست فرمانبردارم با شمشیر گردنش را خواهم زد.

اسماء بنت عمیس که والده ماجده محمّد بن ابی بکر بود خادمه خود را خواست و به او گفت خدمت بانوی دو عالم فاطمه سلام اللّه علیها می روی سلام محضر مبارکش عرض می کنی و وقتی از درب داخل شدی این آیه را بخوان: إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ، فَاخْرُجْ، إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (رجال در باره تو شور می کنند که به قتلت برسانند بزودی از شهر بگریز و بدان که من در باره تو نصیحت می کنم) اگر متوجّه شد که هیچ و الّا بار دیگر آن را تکرار کن.

خادمه محضر بانوی اسلام سلام اللّه علیها رسید و عرض کرد: خانم من عرضه می دارد: ای دختر رسول خدا چطور هستید و سپس آیه را خواند و هنگامی که خواست خارج شود دوباره آیه را خواند.

امیر المؤمنین علیه السّلام به آن

خادمه فرمودند: از من به خانم خود سلام برسان و به او بگو خدای عزّ و جلّ بین ایشان و مقاصدشان مانع می شود ان شاء اللَّه.

باری خالـد بن ولید در جنب امیر المؤمنین علیه السّلام ایستاد و وقتی خواست آن حضرت را تسلیم کند، حضرت تسلیمش نشد، ابو بکر گفت: ای خالد آنچه را به تو امر کرده بودم انجام مده و سپس به امیر المؤمنین سلام نمود امیر المؤمنین علیه السّلام به خالد فرمود: امری که تو را به آن مأمور ساخت و سپس پیش از تسلیم نمودن تو را از آن نهی کرد چیست؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۲۵

خالد گفت: مرا امر کرد گردن تو را با شمشیر بزنم، البته بعد از آن که تسلیم شدی.

حضرت فرمودند: آیا این کار را می کردی؟

خالد گفت: به خدا سوگند آری، اگر مرا نهی نمی کرد انجام داده بودم.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام از جا برخاست یقه پیراهن خالد را گرفتند سپس او را به دیوار کوبیده و به عمر فرمودند: ای پسر صهاک به خدا قسم اگر عهد و پیمانم با رسول خدا نبود و از ناحیه حقّ تعالی این حکم (صبر کردن) قبلا ابلاغ نشده بود آنگاه می دانستی که کدام یک از ما از نظر یاور کمتر و از حیث عدد کمتر هستیم.

باب صد و پنجاه و دوّم سرّ اثبات ائمه علیهم صلوات اللَّه

اشاره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: با گروهی مناظره کرده و به ایشان گفتم: آیا نمی دانید که

رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله حجّت خدا بر مردم است، پس هنگامى كه آن حضرت از اين عالم رحلت فرمود حجّت بعد از او كيست؟

آنها گفتند: قرآن.

در قرآن نگريستم ديدم قرآن به تنهايى مشكل گشا نبوده و اين طور نيست كه مورد تسالم همه فرق و جمله طوائف باشد بلكه مرجئه «۱» و حروريه «۲» و زنادقه اى «۳» كه اصلا ايمان ندارند در آن به مخاصمه و منازعه مى پردازند و هر كدام سعى دارند بر خصم خود بـدون مراجعه به قرآن و حاكم قرار دادنش، غالب گردد و بـدين ترتيب دانسـتم كه قرآن به تنهايى حجّت نبوده بلكه با وجود قيّم مستند مى باشد فلذا آنچه

---

(۱)- شهرسـتانى در ملـل و نحـل گوينـد: ارجاء به دو معنا است: الف: تأخير، ب: اعطاء رجاء و اميـد، اطلاق اسم مرجئه بر اين فرقه به اعتبار معناى اوّل صـحيح است زيرا ايشان عمل را از نيّت و عقـد قلبى تأخير مى اندازنـد و امّا به معناى قـدم ظاهر اسـت زيرا اين گروه معتقدند كه معصيت با ايمان مضرّ نيست همان طورى كه با كفر طاعت نافع نمى باشد.

(۲)- فرقه اى از فرق پانزده گانه خوارج مى باشند.

(۳)- ابو المعالى محمّد بن الحسين العلوى در كتاب بيان الاديان گويد: زنادقه اصحاب زندك باشند و او مردى بود از فارس و وقتى آن را معرّب كردند به جاى كاف، قاف نهادند و هر كس بر مذهب او باشد زنديق خوانند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۶۲۷

را كه قيّم در آن بفرمايد همان حقّ است.

به گروهى كه با آنها مناظره كردم گفتم: قيّم قرآن كيست؟

آنها گفتند: عبد اللّه بن مسعود و فلانى و فلانى قيّم

قرآن بوده و به آن عالم هستند.

به آنها گفتم: ایشان به تمام قرآن آگاه و عالم هستند؟

گفتند: خیر، پس هر چه پی گیری و تفحّص کردم کسی را نیافتم که در حقّش بگویند به تمام قرآن آگاه و عالم است مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام و هر گاه مطلب و موضوع مجهولی از قرآن بین این قوم که می گویند قیّم قرآن هستند مطرح شود و از این بپرسیم بگوید نمی دانم و از آن سؤال نماییم وی نیز بگوید: نمی دانم و از آن دیگری استفسار کنیم او نیز اظهار بی اطّلاعی نماید ولی وقتی از قیّم واقعی قرآن یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام آن را جویا شویم و بفرمایند می دانم و آن مجهول را واضح فرماید باید شهادت داد که آن حضرت قیّم قرآن بوده و طاعتش واجب و حجّت بعد از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر مردم می باشند و آنچه بفرماید حقّ و صواب است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: علی بن ابی طالب علیه السّلام از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارده همان طوری که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاد، باری حجّت بعد از علی علیه السّلام حسن بن علی علیهما السّلام می باشد و شهادت می دهم:

بر حسن بن علی علیهما السّلام حجّت بوده و اطاعتش واجب و فرض است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرضه داشتم: شهادت می دهم بر حسن بن علی که

از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارد همان طوری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و پدرش علیه السّلام جانشین برای خود گذاردند و حجّت بعد از حسن، حسین بن علی علیهما السّلام است که طاعتش واجب می باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: شهادت می دهم بر حسین بن علی علیهما السّلام که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاد و حجّت بعد از آن حضرت، علی بن الحسین علیهما السّلام بوده که طاعتش واجب می باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۲۹

پس من سر مبارک حضرت را بوسیده و عرض کردم: شهادت می دهم بر علی بن الحسین که از دنیا رحلت نفرمود مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش گذارد و حجّت بعد از آن حضرت محمّد بن علی ابو جعفر می باشد که طاعتش واجب است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا رحمتت کند.

محضر مبارکش عرضه داشتم خدا اصلاح حال شما نماید سر مبارک را به من دهید، پس آن را بوسیدم، حضرت خندیدند من عرض کردم: می دانم پدر شما از دنیا رحلت نکردند مگر آن که بعد از خود حجّتی به جای خویش نهاده اند همان طوری که پدر بزرگوارش چنین نمود پس شهادت می دهم که شما حجّت بعد از او بوده و طاعتتان واجب است.

حضرت فرمودند: بس است خدا رحمتت کند.

عرض کردم: سر مبارک را بدهید ببوسم، حضرت خندیده و فرمودند:

از آنچه خواهی سؤال کن

دیگر بعد از امروز هرگز تو را انکار نخواهم نمود.

[مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید]

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرّحمن از یونس بن یعقوب نقل کرده که وی گفت: جمعی از اصحاب امام صادق علیه السّلام که در میانشان حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیّار و گروهی دیگر از اصحاب که در بینشان هشام بن حکم به چشم می خورد در عنفوان جوانی بود گرد آن حضرت را گرفته و از آن حضرت بهره علمی می بردند، حضرت فرمودند: ای هشام.

هشام عرض کرد: بلی، ای پسر رسول خدا.

حضرت فرمودند: آیا به من نمی گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟

هشام عرض کرد: فدایت شوم من شما را تجلیل نموده و از حضرتتان حیا و شرم داشته و در مقابلتان زبانم گویا نیست تا بتوانم شرح ماجرا را بدهم.

امام علیه السّلام فرمودند: وقتی تو را به چیزی فرمان دادم آن را به جای آور.

هشام عرضه داشت: خبر به من رسید که عمرو بن عبید در مسجد می نشیند و چه سخنان زهرآگینی می گوید این معنا بر من گران آمد، پس به طرف او حرکت کرده و روز جمعه که داخل بصره شدم به طرف مسجد رفته وارد شدم حلقه وسیعی از جمعیّت را دیدم که به دور عمرو بن عبید گرد آمده و او در حالی که پارچه ای مشکی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۳۱

از جنس پشم به خود پیچیده و پارچه ای را رداء نموده و به دوش افکنده بود در

بین آنها قرار داشت و مردم از او سؤال می کردند، من در بین جمعیت برای خود جایی پیدا می کردم تا در پشت صفوف مردم به قدری که روی زانو بنشینم جایی جسته و نشستم، سپس خطاب به عمرو بن عبید کرده و گفتم: ایّها العالم من مردی غریبم آیا اذن میدهی از مسأله ای سؤال کنم؟

گفت آری، بپرس.

به او گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: این چه سؤالی است که می کنی، چیزی را که می بینی چگونه از آن سؤال و پرسش می نمایی؟

گفتم: سؤالهای من از همین قبیل است.

گفت: پسرم بپرس اگر چه سؤال و پرسشت احمقانه است.

گفتم: جواب همین سؤالهای احمقانه را بگو.

گفت: سؤال کن.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می بینی؟

گفت: با آن رنگها و اشخاص را می بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن بوها را می بویم.

گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن طعم های مختلف را احساس می کنم.

گفتم: آیا زبان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن سخن می گویم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۳۳

گفتم: آیا گوش داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن صداها را می شنوم.

گفتم: آیا دو دست داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آنها چه می کنی؟

گفت: اشیاء را با آنها گرفته و نرمی و زبری آنها را احساس می کنم.

گفتم: آیا دو پا داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آنها چه می کنی؟

گفت: با آنها از مکانی به مکان دیگر منتقل می شوم گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفـت: آنچـه بر این جـوارح و اعضـاء نـامبرده وارد شـده و عرضه شـود بـا آن آنهـا را تمییز و تشـخیص می دهم یعنی بـا قلب تشخیص می دهم این امر وارد

شده و عرضه گردیده را باید با چشم دید یا با گوش مثلا شنید.

گفتم: آیا با وجود این جوارح از قلب بی نیاز هستیم یا نه؟

گفت: خیر.

گفتم: چگونه بی نیاز نیستیم در حالی که این اعضاء و جوارح سالم و صحیح هستند؟

گفت: پسرم جوارح وقتی شک کنند در چیزی که بوییده یا دیده و یا چشیده و یا شنیده آن را به قلب ارجاع داده و یقین پیدا شده و شک باطل می گردد.

گفتم: پس خداوند متعال قلب را برای شک جوارح و اعضاء تعبیه فرموده؟

گفت: آری.

گفتم: پس چاره ای از وجود قلب نداریم و الّا جوارح نمی توانند به یقین برسند؟

گفت: آری همین طور است.

به او گفتم: ای ابا مروان خداوند متعال اعضاء و جوارح تو را به حال خود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۳۵

وانگذارده بلکه برای آنها امامی قرار داده تا افعال صحیح آنها را تصحیح کرده و شک آنها را به یقین مبدّل نماید، چطور می شود تمام این مخلوقات را در حیرت و شک و اختلاف گذارده و برای آنها امام و پیشوایی معیّن نکرده باشد تا در وقت حیرت و تردید و اختلاف به او مراجعه نموده و او حیرت آنها را برطرف و تردید و شکّشان را به علم و اختلافشان را به اتّفاق مبدّل نماید.

هشام می گوید: کلام من به این جا که رسید عمرو بن عبید ساکت شد و چیز دیگری به من نگفت، سپس توجّهی به من نمود و گفت: تو هشام هستی؟

گفتم: خیر.

گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا هشام هستی؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا از همنشینان با او هستی؟

گفتم: خیر.

گفت: پس از اهل کجایی؟

گفتم: از اهل کوفه می باشم.

گفت: پس

حتما هشام می باشی، سپس مرا به خود چسبانید و در مجلس خویش نشاند و از جایی که نشسته بود و داد سخن می داد کناره گرفت و تا من نشسته بودم سخنی نگفت.

امام صادق علیه السّلام خندیدند سپس فرمودند:

ای هشام این بیان را چه کسی به تو تعلیم نموده؟

هشام می گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا بر زبانم این طور جاری شد.

حضرت فرمودند: ای هشام به خدا سوگند این تقریر در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

باب صد و پنجاه و سوّم سرّ این که زمین از حجّت خدا بر خلائق خالی نباید باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن سنان، از نعمان رازی، وی می گوید: من و بشیر دهّان خدمت امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم، حضرت فرمودند: وقتی نبوّت آدم علیه السّلام منقضی شد و

خوراکش قطع گردید حقّ عزّ و جلّ به او وحی فرمود:

ای آدم نبوّت تو منقضی شد و خوراکت منقطع گردید پس بنگر به آنچه نزد تو است یعنی:

به علم و ایمان و میراث نبوّت و برگزیده های از علم و اسم اعظم توجّه نما و آنها را قرار بده برای ذریّه خودت نزد هبه اللَّه چه آن که من زمین را از عالمی که به واسطه اش طاعت و دین من معلوم و شناخته شده و نجات است برای کسانی که اطاعتش را نمایند خالی نمی گذارم.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو اسحاق همدانی از شخصی ثقه ای از اصحاب، وی می گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام

شنید که حضرت می فرمودند: بار خدایا زمین را از حجّت خود بر مخلوقاتت خالی مگذار چه ظاهر و آشکار بوده و چه از خوف مخفی باشد، تا بدین وسیله حجّت ها و بیّناتت باطل نشوند.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: محمّد بن یحیی، از محمّد بن الحسن بن ابی الخطاب، از حسن بن محبوب، از یعقوب سرّاج نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین باقی می ماند بدون عالم زنده ظاهری که مردم در حلال و حرامشان به او رجوع کنند؟

حضرت فرمودند: ای ابا یوسف اگر چنین عالمی روی زمین نباشد خدا عبادت نخواهد شد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن سنان و صفوان بن یحیی و عبد اللَّه بن مغیره و علی بن نعمان جملگی از عبد اللَّه بن مسکان، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند: خداوند منّان زمین را وانمی گذارد مگر آن که در آن عالمی قرار می دهد که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است، لذا وقتی مؤمنان چیزی اضافه می کنند آنها را بر می گرداند و هنگامی که ناقص گذارند بر ایشان تکمیل و به آنها می فرماید آن را کامل و تکمیل اخذ نمایید.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: و اگر روی زمین چنین حجّتی نباشد امر بر مؤمنین

مشتبه شده و بین حقّ و باطل فرق گذارده نمی شود.

حدیث (۵) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن فضل،

از ابی حمزه نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم:

آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: اگر زمین بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.

حدیث (۶) حسین بن احمد رحمه اللّه علیه می گوید: احمد بن ادریس از عبد اللّه بن محمّد، از ابن خشّاب، از جعفر بن محمّد از کرام «۱» نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند: اگر تمام مردم منحصر در دو نفر شوند قطعا یکی از آن دو امام باید باشد.

و نیز فرمودند: آخرین نفری که از دنیا می رود امام است تا احدی از مردم بر خدا احتجاج و استدلال نکند که او را بدون حجّت گذارده است.

حدیث (۷) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از حسن بن موسی الخشّاب، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عبد الکریم و غیرش، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام با آن حضرت فرمودند: جبرئیل بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و از طرف خدای عزّ و جلّ خبر داد و گفت:

ای محمّد: من زمین را وانمی گذارم مگر آن که در روی آن عالمی باشد که به طرق طاعت و راههای هدایت من آگاه بوده و در فاصله بین از دنیا رفتن پیامبری تا ظهور و خروج پیامبر دیگر موجب نجات و رهایی مردم باشد و همچنین وانخواهم گذارد ابلیسی که مردم را گمراه کند در حالی که روی زمین حجّتی و دعوت کننده ای به سوی من و راهنما و عارفی به حقّ و شئونات من نباشد (یعنی در حالی که زمین خالی از حجّت باشد هرگز ابلیس را روی

زمین نخواهم گـذارد بلکه همزمان با بودن ابلیس روی زمین حجّت و امام نیز حتما می باشـد) و مقرّر و مقدّر کرده ام برای هر طائفه ای هادی و راهنمایی که افراد با سعادت را هدایت کرده و حجّت باشد بر

---

(۱)- کرام بن عبـد الکریم بن عمرو بن صالـح خثعمی: مرحوم ممقانی فرموده وی ثقه است اگر چه نجاشـی و شـیخ رحمه اللّٰه علیهما او را واقفی می دانند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۴۱

اشقیاء.

حدیث (۸) پـدرم رحمـه اللّٰه علیه فرمـود: سـعد بن عبـد اللّٰه، از محمّـد بن عیسـی، از سـعد بن ابی خلـف، از حسن بن زیـاد از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمین باقی نخواهد بود مگر آن که در روی آن عالمی باشد که مردم را اصلاح کند و مردم اصلاح نخواهند شد مگر با چنین فردی.

حدیث (۹) محمّد بن حسـین رحمه اللّٰه علیه می گوید: محمّد بن حسن صـفّار از محمّد بن عیسـی، از صفوان بن یحیی، از ابن مسـکان، از حسن بن زیاد، از حضـرت ابی عبـد اللّٰه علیه السّـلام، حضـرت فرمودنـد: مردم اصـلاح نمی شونـد مگر با امام علیه السّلام و اساسا زمین اصلاح نمی گردد مگر با امام علیه السّلام.

حدیث (۱۰) پـدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: سـعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن عیسـی، از محمّد بن سـنان، از ابی عماره بن طیّار وی گفت: از حضـرت ابا عبـد اللّٰه علیه السّـلام شـنیدم که می فرمودند: اگر باقی نماند روی زمین مگر دو مرد قطعا یکی از آن دو حجّت خدا خواهد بود.

حدیث (۱۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن عیسی

مرفوعا تا ابی حمزه حدیث را از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

به خدا سوگند از زمان رحلت حضرت آدم علیه السّلام خداوند تعالی زمین را وامگذارد مگر آن که روی آن امامی قرار داد که به واسطه اش مردم هدایت یافته اند، او حجّت خدا بر بندگان است و هیچ گاه زمین بدون حجّت باقی نخواهد بود.

حدیث (۱۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از سندی بن محمّد، از علاء بن رزین، از محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: زمین بدون امام ظاهر یا باطن باقی نمی ماند.

حدیث (۱۳) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: عبد اللّٰه بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن حفص، از میثم بن اسلم، از ذریح المحاربی، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۴۳

نقل کرده که حضرت می فرمودند: به خدا قسم از زمانی که جناب آدم علیه السّلام از دنیا رحلت کرد خداوند متعال زمین را وامگذارد مگر در آن امامی قرار داد که مردم را به سوی او هدایت کند، او حجّت حقّ عزّ و جلّ بر بندگان است، هر کس رهایش نماید هلاک شود و آن کسی که ملازمش گردد نجات یابد.

حدیث (۱۴) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: محمّد بن یحیی، از عبد اللّٰه بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابراهیم، از زید شّحام، از داود بن علا، از ابو حمزه ثمالی، وی گفت: از زمانی که خداوند متعال آسمانها و زمین را آفرید تا هنگام قیام ساعت و بپا شدن

قیامت هرگز زمین از حجّت خدا بر خلائق و امام عادل خالی نبوده و نخواهد بود.

حدیث (۱۵) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب و هیثم بن ابی مسروق نهدی از ابی داود سلیمان بن سفیان مسترق، از احمد بن عمر الحلال از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام برای ما روایت شده که آن جناب فرمودند: زمین بدون امام باقی نمی ماند مگر آن که حقّ تعالی بر بندگان غضب نماید؟

حضرت فرمودند: خیر، زمین باقی نمی ماند، اگر بدون امام زمین باقی باشد فرو خواهد رفت.

حدیث (۱۶) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب و محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن فضیل صیرفی، از ابو حمزه ثمالی، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: اگر باقی بماند بدون امام فرو خواهد رفت.

حدیث (۱۷) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی، از عبّاس بن معروف از علی بن مهزیار، از محمّد بن القاسم، از محمّد بن فضیل، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام، راوی می گوید:

محضر مبارکش عرض کردم: آیا می شود زمین باشد و امام علیه السّلام روی آن نباشد؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۴۵

حضرت فرمودند: خیر، در این هنگام زمین اهلش را فرو می برد.

حدیث (۱۸) پدرم

رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از نضر بن سوید، از محمّد بن فضیل از ابو حمزه ثمالی، وی می گوید:

محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: خیر، اگر باقی بماند بدون امام فرو خواهد رفت.

حدیث (۱۹) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از عباد بن سلیمان، از سعد بن سعد اشعری، از احمد بن عمر، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام، وی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: روایت به ما رسیده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: زمین بدون امام باقی نخواهد ماند مگر آن که خداوند بر بندگان غضب کند.

امام علیه السّلام فرمودند: زمین باقی نمی ماند چون در چنین وقتی که امام نیست زمین فرو خواهد رفت.

حدیث (۲۰) جعفر بن محمّد بن مسرور از حسین بن عامر، از معلّی بن محمّد نصری، از حسن بن علی الوشّاء، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: به ما روایت رسیده که زمین باقی نمی ماند مگر آن که حقّ تعالی بر بندگان غضب کند.

حضرت فرمود: زمین بدون امام باقی نمی ماند چون در وقتی که امام نباشد زمین فرو می رود.

حدیث (۲۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن علی دینوری و محمّد بن احمد بن ابی قتاده، از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان جعفر جعفری، وی می گوید: از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا زمین از

حجّت خالى مى ماند؟

امام عليه السّلام فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۶۴۷

اگر زمين از حجت به قدر چشم بهم زدن خالى بماند اهلش را فرو مى برد.

حديث (۲۲) پدرم رحمه اللَّه عليه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى و محمّد بن الحسين بن ابى الخطّاب و محمّد بن عيسى از عبيد، از محمّد بن سنان و على بن نعمان، از عبد اللَّه بن مسكان، از ابو بصير، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ زمين را نمى گذارد مگر آن كه در روى آن عالمى باشد كه به زياده و نقصان روى زمين آگاه و واقف باشد لذا هر گاه اهل ايمان چيزى را زياد كردند او ايشان را برگردانده و هر زمان كه از چيزى نقص كردند وى آن را براى ايشان كامل سازد پس به ايشان بگويد: آن را كامل اخذ كنيد و اگر غير از اين باشد امور مؤمنين بر ايشان مشتبه شده و نمى توانند بين حقّ و باطل فرق بگذارند.

حديث (۲۳) پدرم رحمه اللَّه عليه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از يعقوب بن يزيد، از محمّد بن ابى عمير، از منصور بن يونس از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

زمين خالى نمى باشد از چيزى مگر آن كه در روى آن عالمى است كه هر گاه مؤمنين چيزى را اضافه كردند او آنها را برگردانده و اگر ناقص نمودند چيزى را بر ايشان تمام و كامل مى گرداند.

حديث (۲۴) احمد بن محمّد رحمه اللَّه عليه از پدرش، از احمد

بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عبد الجبّار، از عبد اللَّه بن محمّد حجّال، از ثعلبه بن میمون، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، نقل کرده که آن جناب فرمودند:

زمین هیچ گاه از کسی که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است خالی نمی باشد لذا هر گاه مسلمانان چیز زیادی آوردند او آن را طرح کرده و هر گاه شیئی را ناقص نمودند وی آن را برایشان تکمیل می نماید و اگر چنین نمی بود امور مسلمین برایشان مشتبه و مختلط می گشت.

حدیث (۲۵) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد و محمّد بن

عبد الجبّار، از محمّد بن خالد برقی، از فضاله بن ایّوب، از شعیب، از ابو حمزه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

باقی نمی ماند زمین مگر در آن کسی باید باشد که به حقّ آگاه و واقف بوده به طوری که مردم وقتی در آن چیزی اضافه نمودند او بفرماید:

مردم به حقّ افزودند و هر گاه از آن نقص و کسر نمایند بفرماید مردم ناقص کردند و زمانی که عین حقّ را آوردند ایشان را تصدیق نماید و اگر این چنین نباشد حقّ از باطل ممتاز و مشخّص نمی شود.

حدیث (۲۶) محمّد بن حسن رحمه اللَّه علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن معبد، از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی از شعیب حذّاء، از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

زمین باقی نمی ماند مگر از ما

اهل بیت روی آن کسی باشد که حقّ را واقف و آگاه بوده به طوری که وقتی مردم به آن چیزی افزودند بگوید: مردم به حقّ اضافه کردند و زمانی که از آن چیزی بکاهند بفرماید: مردم از حقّ کاستند و اگر چنین نباشد حقّ از باطل ممتاز و مشخّص نمی گردد.

حدیث (۲۷) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: علی بن ابراهیم از پدرش از یحیی بن ابی عمران همدانی، از یونس، از اسحاق بن عمّار از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال زمین را وانمی گذارد مگر آن که در روی آن عالمی قرار می دهد که به زیاده و نقصان در دین خدا واقف و آگاه است به طوری که هر گاه مؤمنین چیزی را به دین بیافزایند آنها را برگردانده و زمانی که از آن شیئی را کم کنند برایشان تکمیل می نماید و اگر چنین نباشد امر مسلمانان مشتبه و مختلط می گردد.

حدیث (۲۸) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه فرمود: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از سلیم مولی طربال، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که گفت:

از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

زمین هرگز خالی نیست از عالمی که هر گاه مؤمنین چیزی را اضافه کردند آنها را

برگردانده و زمانی که ناقص نمودند برایشان تکمیل نموده و سپس به آنها می گوید: بگیرید آن را در حالی که کامل است.

سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد امور مؤمنین برایشان مشتبه شده و بین حقّ و باطل فرق

نمی گذارنـد حدیث (۲۹) پـدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سـعد بن عبـد اللّه، از یعقوب بن یزیـد و محمّـد بن عیسـی بن عبید، از محمّـد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسـحاق بن عمّـار، از حضـرت ابی عبـد اللّه علیه السّـلام نقـل کرده که آن جنـاب فرمودنـد: زمین خـالی نمی مانـد مگر در آن عـالمی است که هر گـاه مؤمنین چیزی را اضافه کردنـد آنها را برگردانـده و اگر ناقص نمودند برایشان تتمیم و تکمیل می کند.

حدیث (۳۰) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عبد الجبّار، از عبد اللّه بن محمّد حجّال از ثعلبه بن میمون، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

زمین خالی نیست از بودن کسـی که به زیاده و نقصان آگاه است بر روی آن به طوری که وقتی مسـلمین زیادی را آوردنـد او آن را طرح می کنـد و هنگامی که ناقص نماینـد برایشان تکمیل می نمایـد، سـپس حضـرت فرمودنـد: و اگر چنین نباشـد امور مسلمین بر آنها مختلط و مشتبه می گردد.

حدیث (۳۱) پـدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سـعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسـی و محمّد بن عبد الجبّار، از محمّد بن خالد برقی، از فضاله بن ایّوب «۱»، از شعیب حذّاء، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودنـد: زمین باقی نمی مانـد مگر آن که در روی آن مردی است از ما اهل بیت که به حقّ عارف می باشـد به طوری که هر گاه مردم در آن اضافه کنند گوید:

زیاد کردنـد و هنگامی که از آن بکاهنـد می فرماید: مردم از حقّ کاسـتند و وقتی که عین حقّ را بیاورند او آنها را تصدیق می نماید، سپس حضرت فرمودند: و اگر چنین نباشد حقّ از باطل ممتاز و مشخّص نمی گردد.

---

(۱)- فضاله بن ایّوب ازدی ثقه است و مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی در حدیث ثقه و در دین مستقیم بوده.

حدیث (۳۲) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سـعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسـی بن عبید، از علی بن اسماعیل میثمی، از ثعلبه بن میمون از عبد الاعلی مولی آل سام نقل کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

خداونـد زمین را بـدون عـالمی که زیاد کردن مردم را کم و کم کردنشان را زیاد کنـد وانمی گـذارد و اگر چنین نباشـد امور مردم بر آنها مشتبه خواهد شد.

باب صد و پنجاه و چهارم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله درب تمام منازل را به مسجد بستند مگر درب منزل علی علیه السّلام را

حدیث (۱) محمّد بن احمد شیبانی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از عبد اللَّه بن احمـد، از سـلیمان بن حفص مروزی، از عمرو بن ثـابت، از سـعد بن طریف، از سـعید بن جبیر، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت: وقتی رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله تمام درب هایی که به مسجد باز می شد بستند و تنها درب منزل علی علیه السّلام را باز گذاردنـد اصـحاب از این عمل به ضـجّه درآمده و گفتند: یا رسول اللَّه برای چه درب منازل ما را مسدود کردی و درب منزل این جوان را باز گذاردی؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به من فرمان داد درب

منازل شما را بسته و درب منزل علی را باز بگذارم و من تابع وحیی هستم که از جانب پروردگارم به من می شود.

حدیث (۲) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رحمه اللَّه علیه از جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش، از نصر بن احمد بغدادی از عیسی بن مهران از محول از عبد الرحمن بن الاسود، از محمّد بن عبید اللَّه بن ابی رافع، از پدر و عمویش، از پدر این دو، از ابی رافع، وی می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برای مردم خطبه خوانده و سپس فرمودند:

ایّها الناس خداوند عزّ و جلّ به جناب موسی و هارون علیهما السّلام امر فرمود که در مصر برای قومشان خانه هایی بسازند و بعد فرمان داد که در مسجد موسی و هارون جنب بیتوته نکرده و به زنان نزدیک نشوند مگر جناب هارون و فرزندان او و علی علیه السّلام نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است لذا جایز نیست برای

احدی که در مسجد من نزدیک به زنان شده و نه جنب در آن بیتوته کند مگر علی علیه السّلام و فرزندان او و پس هر کس از این معنا بد حال شده و بدش آمده است پس آنجا (با دست مبارک به طرف شام اشاره فرمود) حدیث (۳) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رحمه اللَّه علیه از جعفر بن محمّد بن مسعود از پدرش، از نصر بن احمد بغدادی از محمّد بن عبید بن عتبه از اسماعیل بن ابان، از سالم بن ابی عمره، از معروفت بن خربوذ، از ابو الطفیل از

حذیفه بن اسید غفاری، وی می گوید: نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله ایستاده و خطبه خواندند، سپس فرمودند:

مردانی که نفسشان راضی نیست از این که من علی را در مسجد ساکن نموده و آنها را اخراج کرده ام بدانند به خدا سوگند من آنها را از مسجد بیرون نکرده و علی را ساکن ننموده ام بلکه خداوند آنها را بیرون نموده و علی علیه السّلام را در مسجد اسکان داده، خداوند عزّ و جلّ به جناب موسی و برادرش هارون وحی فرمود که برای قومشان در مصر خانه هایی بسازند و این خانه ها را قبله قرار داده و نماز بخوانند، سپس به موسی امر فرمود که کسی در مسجدش ساکن نشده و نکاح در آن نکرده و جنب در آن داخل نشود مگر هارون و فرزندان او، و آگاه باشید که علی علیه السّلام نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است، او برادر من است نه اهل من، جایز نیست احدی در مسجد من نکاح کند مگر علی و ذریّه او، حال بدانید هر کسی که از این بدش آمد و این حکم او را بد حال نموده پس آنجا (با دست به طرف شام اشاره فرمود)

باب صد و پنجاه و پنجم سرّ این که واجب است امام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان معروف و شناخته شده باشد و بیان این جهت که چرا باید امام اعلم خلائق و سخی ترین و شجاع ترین و عفیف ترین آنها بوده و از تمام گناهان معصوم و بر حذر باشد

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش نقل کرده که گفت: ضرار از هشام بن حکم پرسید: دلیل بر امام علیه السّلام بعد از نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله چیست؟

هشام گفت: هشت دلیل بر آن

می باشد، چهار تا در پیرامون توصیف نسب امام علیه السّلام بوده و چهار تای دیگر مربوط به توصیف نفس شریفش می باشد.

امّا چهار دلیلی که در پیرامون توصیف نسب امام می باشد عبارتند از این که: باید امام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان معروف و شناخته شده باشد.

شرح و توضیح توضیح این گفتار آن است که: اگر لازم نباشد امام علیه السّلام از نظر قبیله و جنس و نسب و خاندان شناخته شده باشد پس ممکن است از هر قبیله ای که در اطراف و اکناف کره زمین است امام معیّن شود اگر چه قبیله نازل و غیر شناخته شده ای بوده که احتمال هر گونه رذائل خلقی و خلقی در اهل آن داده شود و نیز باید جائز باشد از هر جنسی، عرب بوده یا عجم، ترک بوده یا دیلم، زنگی بوده یا غیر آن امام تعیین گردد در حالی که واضح و روشن است التزام به این معنا باطل و مردود است، پس وقتی جائز نبود مگر آن که امام از نظر قبیله و جنس شناخته شده باشد به سراغ جنس معروف می رویم بعد از فحص و گردش هیچ جنسی را در عالم مشهورتر و معروف تر از جنس محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله که جنس عرب است نمی یابیم و دلیل بر این ادّعاء آن است که حضرتش هم صاحب ملّت بوده و هم دعوت و بدیهی است که هر یک از این دو موجب اشتهار و معروفیّت می باشند.

امّا این که آن جناب صاحب ملّت است: به خاطر آن که در هر روز و شب پنج بار نام شریفش در معابد و مساجدی که

در جمیع اماکن است برده شده و مؤذّنین با صدای بلند می گویند: اشهد ان لا اله الّا اللَّه و انّ محمّد رسول اللَّه.

و امّا این که آن حضرت صاحب دعوت است: دعوت آن جناب به هر برّ و فاجر، عالم و جاهل رسیده و به حدّی این معنا معروف و مشهور است که احدی توان انکارش را ندارد، پس نتیجه این دلیل آن است که باید امام از اشهر اجناس تعیین شود و چون اشهر اجناس، جنس عرب بوده و در بین این جنس تنها قبیله قریش است که صاحب ملّت بوده نه سایر قبائل عرب لا جرم امام را باید از این قبیله معیّن نمود و چون در بین این قبیله تنها بیت نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله است که صاحب دعوت می باشد به ناچار باید امام از این بیت تعیین گردد و بدین ترتیب دعوت به ملّت متّصل می گردد.

و در بین این خاندان تنها کسی باید امام باشد که علاوه بر قرب نسب به پیامبر اکرم از ناحیه آن حضرت به امامتش اشاره هم شده باشد چه آن که در غیر این

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۵۹

صورت سایر افراد این بیت با هم در قرب نسب به نبیّ اکرم مشترک بوده و امکان دارد هر یک ادّعاء امامت نموده و مردم را به خود دعوت کنند و بدین ترتیب اختلاف و فساد بین افراد بیت نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله واقع می شود، در نتیجه باید ملتزم شویم که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله لازم است اشاره نمایند به مردی از اهل بیت خویش که افضل

و اعلم و اصلح آنها برای امامت باشد.

و امّا چهار دلیلی که مربوط به توصیف نفس شریف امام می باشد:

امام باید: اعلم (داناتر) و اسخی (سخاوتمندتر) و اشجع (شجاع تر) و عفیف و معصوم ترین خلائق باشد و از تمام گناهان چه صغیره و چه کبیره اجتناب داشته و اساسا فترت و جاهلیّت کوچکترین اصابتی با آن جناب نداشته باشد.

قابل توجّه آن که در هر عصر و زمانی لازم است امامی که قائم به این اوصاف بوده وجود داشته باشد تا عالم منقرض شده و قیامت بپا گردد.

عبد اللَّه بن یزید اباضی که حاضر در مجلس بود گفت: ای هشام از کجا دانستی که باید امام اعلم خلائق باشد؟

هشام گفت: اگر عالم به تمام دانستنی ها نبوده و به اصطلاح اعلم نباشد اطمینان و وثوقی به او نبوده لذا احتمال دارد شرایع و احکام دین را جابجا کند مثلا کسی را که حدّ بر او واجب است حدّ نزده بلکه عضوی از اعضائش را قطع نماید و به عکس کسی را که قطع عضوش واجب است حدّ بزند و شاهد ما بر این گفتار که باید امام اعلم خلائق باش فرموده حقّ تعالی در قرآن کریم است:

أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (آیا آن که خلق را به راه حقّ و طریق سعادت هدایت می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی کند مگر آن که خود هدایت شود، پس شما مشرکان را چه شده که چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید).

عبد اللَّه بن یزید گفت:

از کجا دانستی که باید امام از همه گناهان معصوم و برکنار

باشد؟

هشام گفت: اگر معصوم نباشد اطمینانی نیست بلکه احتمال دارد مانند دیگران گناهان را مرتکب شده در نتیجه محتاج شویم بر او اقامه حدّ کنیم همان طوری که بر غیرش حدّ جاری می سازیم و وقتی احتمال دادیم مرتکب گناهان می شود هیچ وثوق و اطمینانی به او نیست که از همسایه و دوست و نزدیک و محبوبش کتمان نماید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۶۱

و مدرک ما بر این گفتار و لزوم عصمت در امام فرموده حقّ تعالی در قرآن کریم است:

إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً، قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی، قالَ: لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ (من تو را به پیشوایی خلق برمی گزینم، ابراهیم گفت: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا می فرمایی، فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید).

عبد اللَّه بن یزید گفت: از کجا دانستی امام باید اشجع خلائق باشد؟

هشام گفت: برای این که امام قیّم مردم است که در جنگ و حرب به او مراجعه می کنند، حال اگر در حرب امام نیز مانند دیگران بگریزد به غضب الهی مبتلا می شود و ابتلاء به غضب حقّ تعالی در حقّ امام ممکن نیست و دلیل ما بر این گفتار فرموده حقّ تعالی در قرآن شریف می باشد.

إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم و تعرّض کافران در میدان جنگ روبرو شدید مبادا از بیم و هراس آنها پشت به دشمن کرده و از جنگ فرار کنید، هر که در روز نبرد به

آنها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود).

عبد اللّه بن یزید گفت: از کجا دانستی که باید سخی ترین مردمان باشد؟

هشام گفت: اگر سخاوت نداشته باشد برای امامت شایستگی ندارد زیرا مردم به بخشش و فضل او محتاج بوده و طالب هستند عطایا را بین آنها به طور مساوی تقسیم کند و حقّ را در موردش قرار داده و بجا صرف کند.

و نیز وقتی امام سخی بود از حقوق مردم چیزی برنداشته و در موقع تقسیم غنائم بر مسلمین نصیب خود را افزون تر از سایرین قرار نمی دهد بنا بر این کسی که اشجع و اعلم و اسخی و عفیف ترین مردم نیست نمی تواند امام و پیشوا باشد.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر نقل کرده که وی گفت: در طول مدّتی که با هشام بن حکم هم صحبت بودم کلامی زیباتر و بهتر از این کلام که در صفت عصمت امام علیه السّلام ایراد نموده نه شنیدم و نه استفاده کردم و شرح این کلام آن است که: روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟

هشام گفت: آری.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۶۳

به او گفتم: صفت عصمت در امام علیه السّلام چیست و به چه چیز شناخته می شود؟

هشام گفت: تمام گناهان و معاصی از چهار راه پیدا شده که پنجمی ندارند، آن چهار تا عبارتند از: حرص، حسد، غضب و شهوت و واضح و روشن است که این چهار تا از امام علیه السّلام منتفی هستند و توضیح انتفاء این

چهار صفت از امام علیه السّلام چنین است:

جائز نیست امام علیه السّلام نسبت به دنیا حریص باشد زیرا دنیا و تمام شئونات آن زیر نگین امام است چه آن که حضرتش خازن مسلمین است و اختیار تمام دنیا به دست او است از این رو برای چه حرص بورزد.

و نیز جایز نیست امام علیه السّلام حسود باشد زیرا انسان نسبت به انسان برتر از خود حسد می ورزد و حال آن که موجودی بالاتر و برتر از امام علیه السّلام نیست تا بخواهد به او حسد داشته باشد بلکه تمام انسانها مادون مقام حضرتش می باشند و حسد داشتن نسبت به انسان مادون معقول نیست.

و همچنین جایز نیست امام علیه السّلام برای امری از امور دنیا غضب کند مگر آن که غضبش برای رضای خدا باشد که در این صورت جایز بلکه ممدوح است نظیر این که خداوند و حضرتش اقامه حدود را واجب کرده و آن جناب را مأمور ساخته در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان ابایی نداشته باشد و در دین خدا رأفت و عطوفت را به کار نبرده تا حدود الهی اقامه شوند.

و نیز جایز نیست که امام تابع شهوات بوده و دنیا را بر آخرت اختیار کند زیرا خداوند عزّ و جلّ آخرت را محبوب آن حضرت قرار داده همان طوری که دنیا را محبوب ما گردانیده، پس امام علیه السّلام به آخرت نظر می کند همان طوری که ما به دنیا می نگریم، بنا بر این چطور ممکن است امام آخرت را ترک و دنیا را اخذ کند و اساسا دیده نشده که کسی صورت زیبا و جمیل را به خاطر روی قبیح رها

کند یا طعام پاکیزه و خوش طعم را به خاطر طعام تلخ و بد طعم ترک نماید یا جامه نرم و لطیف را گذاشته و لباس خشن بپوشد یا نعمت دائم و باقی را فدای دنیای زائل و فانی کند.

باب صد و پنجاه و ششم سرّ قرار داده شدن امامت در اولاد حضرت امام حسین نه امام حسن صلوات اللَّه علیهما

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۶۵

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از علی بن اسماعیل، از سعدان، از برخی رجالش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها به امام حسین علیه السّلام باردار شدند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمودند:

ای فاطمه خداوند متعال به تو فرزندی عطا می کند که اسمش حسین بوده و امّت من او را می کشند.

فاطمه علیها السّلام عرض کرد: حاجتی به او ندارم.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ به من وعده داده که ائمّه و پیشوایان دین را از فرزندان او قرار دهد.

فاطمه سلام اللَّه علیها عرضه داشت: ای رسول خدا راضی شدم.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از حسین بن موسی خشّاب، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده که وی گفت: محضر ابا عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: مقصود خداوند از این آیه چیست؟

إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (خداوند می خواهد از شما اهل بیت پیامبر آلودگی را برده و پاک و پاکیزه گرداند شما را).

حضرت فرمودند:

این آیه در شأن نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین و حسن و

حسین و فاطمه علیهم السّلام نازل شده پس از آن که خداوند عزّ و جلّ نبیّ مکرّمش را از این دنیا برد امیر المؤمنین علیه السّلام و سپس امام حسن و پس از آن امام حسین علیهما السّلام را به جای آن حضرت قرار داد سپس تأویل این آیه بوقوع پیوست:

وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ (در کتاب خدا بعضی از ارحام اولی و سزاوارتر از برخی دیگر قرار داده شده اند) یعنی حضرت علی بن الحسین ٨ امام بعد از پدر گردید و سپس امامت در فرزندان ایشان (امام سجاد علیه السّلام) جاری شد، پس اطاعت ایشان اطاعت خدا و نافرمانی آنها نافرمانی خدای عزّ و جلّ است.

حدیث (٣) احمد بن حسن رحمه اللَّه علیه از احمد بن یحیی از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ١، ص: ۶۶٧

تمیم بن بهلول، از علی بن حسان الواسطی از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم:

فدایت شوم از کجا برای اولاد امام حسین فضیلت و برتری نسبت به فرزندان امام حسن پیدا شد و حال آن که این دو بزرگوار در یک درجه مساوی با هم بودند؟

امام علیه السّلام فرمودند: نمی بینم که از من بپذیرید و قانع شوید ولی در عین حال می گویم: هنوز حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد نشده بود که جبرئیل به پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نازل شد و عرض کرد: فرزندی برای شما به دنیا خواهد آمد که بعد از شما امّتتان او را خواهند کشت.

حضرت فرمودند: ای جبرئیل به این

فرزند حاجتی ندارم.

جبرئیل تا سه مرتبه خطاب مذکور را تکرار نمود سپس پیامبر علی علیه السّلام را خواند و به ایشان فرمود: جبرئیل علیه السّلام از جانب خدا به من خبر داده که فرزندی برای شما متولّد خواهد شد که امّت او را می کشند.

علی علیه السّلام عرضه داشت: ای رسول خدا نیازی به چنین فرزندی ندارم.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله سه مرتبه خطاب مذکور را تکرار نمود و سپس فرمود: در او و اولادش امامت و وراثت بوده و او و فرزندانش مالک خزانه (انفال) خواهند بود.

پس حضرت پی فاطمه سلام اللَّه علیها فرستاده و به ایشان فرمودند: خداوند متعال شما را بشارت داده به فرزندی که بعد از من امّتم او را می کشند.

فاطمه سلام اللَّه علیها عرض کرد: من احتیاجی به این فرزند ندارم.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سه مرتبه خطاب مذکور را با ایشان تکرار نموده بعد فرمودند:

به ناچار در این فرزند امامت و وراثت از نبوّت و مالک شدن خزانه (انفال) خواهد بود.

فاطمه سلام اللَّه علیها عرضه داشت: از خدا راضی شدم پس به حسین علیه السّلام حامل شد و شش ماه این حمل در شکم آن حضرت بود سپس وضع حمل نمود و فرزند شش ماهه به دنیا آمد و هیچ مولودی غیر از وجود مبارک امام حسین علیه السّلام و حضرت عیسی بن مریم شش ماهه متولّد نشد که زنده بماند، باری جناب ام سلمه متکفّل آن حضرت شد و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در هر روز به ملاقات آن مولود آمده و زبان مبارک در دهانش می نهاد و آن مولود می مکید تا

سیراب می گردید و بدین وسیله خداوند متعال گوشت بدن امام حسین علیه السّلام را از گوشت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رویاند و آن حضرت نه از فاطمه سلام اللَّه علیها و نه از زن شیردهی شیر آشامید و چون

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۶۹

حقّ تعالی این آیه شریفه را نازل فرمود:

وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ الخ (و سی ماه تمام مدّت حمل و شیرخوارگی بوده تا هنگامی که طفل به حدّ رشد برسد و آدمی چهل ساله گردد آنگاه شایسته است که به درگاه الهی عرض کند خدایا مرا بر نعمتی که به من و پدر و مادر عطا فرمودی شکر بیاموز و به کار شایسته ای که رضا و خشنودی تو در او است موفق دار و فرزندان مرا صالح نما) حضرت امام حسین علیه السّلام از خدای عزّ و جلّ مطابق همین آیه سؤال و درخواست نمود پس حقّ تبارک و تعالی طبق سؤال آن حضرت دعایش را مستجاب فرمود.

البته اگر به جای «أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» درخواست و سؤال با عبارت «اصلح لی ذریّتی» صورت می گرفت تمام ذریّه آن جناب ائمّه و پیشوایان می شدند منتهی چون سؤال به نحوی که در آیه آمده صورت گرفت صرفا امامت اختصاص به ائمّه اثنی عشر سلام اللَّه علیهم اجمعین پیدا کرد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه پسران محمّد بن عیسی، از پدرشان، از عبد اللَّه بن مغیره، از عبد اللَّه بن مسکان، از عبد الرّحیم قصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده، وی

می گوید: از امام علیه السّلام راجع به آیه شریفه:

النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ (پیامبر سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها و زنان پیامبر مادران مؤمنان بوده و خویشاوندان نسبی شخص در حکم ارث بعضی بر برخی در کتاب خدا مقدّم قرار داده شده اند) سؤالی کرده و عرضه داشتم، این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟

حضرت فرمودند: این آیه در باره آمرین و پیشوایان نازل شده، این آیه بر حسین بن علی و فرزندان آن حضرت بعد از آن جناب جاری گردیده، ما سزاوارتریم به امر ولایت و امامت و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از مؤمنین و مهاجرین و با بودن ما احدی شایسته برای این مقام نیست.

عرض کردم: آیا اولاد جعفر در آن نصیبی دارند؟

حضرت فرمودند: خیر.

راوی می گوید: یکان، یکان از اولاد بنی عبد المطلب را مورد سؤال قرار داده و پرسیدم آیا اینها نصیبی دارند؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۷۱

حضرت نسبت به تمام آنها فرمودند: خیر منتهی فراموش کردم از فرزندان امام حسن علیه السّلام سؤال کنم که آیا ایشان نصیبی داشته یا بی بهره اند پس بار دیگر که بر حضرت داخل شدم پرسیدم: آیا فرزندان امام حسن علیه السّلام نصیب داشته یا بی نصیب می باشند؟

حضرت فرمودند: ایشان نصیب ندارند، سپس فرمودند: ای ابا عبد الرّحمن بدان که هیچ یک از اهل بیت محمّد مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله غیر از ما در این امر نصیب و بهره ای ندارد.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن

عبید، از حمّاد بن عیسی، از عبد العلی بن اعین، وی می گوید:

از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عزّ و جلّ علی علیه السّلام را اختصاص دادند به وصیّ بودن برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و آنچه از آن حضرت به آن جناب رسید مال او می باشد یعنی اموال رسول خدا و ما ترک و آثار نبوّت جملگی بعد از پیامبر از آن علی علیه السّلام می باشد و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام نیز به این معنا اقرار نمودند، سپس علی علیه السّلام وصیّت فرمودند که آنها از آن امام حسن علیه السّلام بوده و امام حسین علیه السّلام نیز آنها را تسلیم امام حسن نمودند بدون هیچ گونه معارضه ای تا وقتی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام گردید در این هنگام تمام اموال و ودائع مذکور منتقل به آن جناب شد و احدی با حضرتش در آن به منازعه برنخاست و پس از آن حضرت اموال به حضرت علی بن الحسین علیه السّلام منتقل گردید و آن جناب مستحق آنها شدند نه دیگری به دلیل فرموده حقّ عزّ و جلّ: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ، و پس از علی بن الحسین علیهما السّلام ودایع نبوّت و امامت صرفا در اعقاب و اعقاب اعقاب حضرت سجّاد علیه السّلام گردش کرد و از آنها به احدی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم نرسید.

حدیث (۶) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید،

از محمّد بن سنان، از ابی سالم، از سوره بن کلیب «۱»، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل

---

(۱)- سوره بن کلیب بن معاویه الاسدی، مرحوم ممقانی در تنقیح المقال او را حسن معرّفی فرموده است.

فرموده حقّ عزّ و جلّ: وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ (و قرار داد آن را در ذریّه خود کلمه باقی تا روز قیامت). فرمودند: مقصود این است که حقّ تعالی امامت را در عقب و فرزندان امام حسین علیه السّلام قرار داد یعنی در هنگامی که امر ولایت و امامت منتقل به حضرت امام حسین علیه السّلام شد پیوسته در فرزندان آن جناب از یکی به دیگری انتقال یافته است و ابدا از حضرتش به برادر یا عمو یا سایر بنی هاشم منتقل نشده.

سپس راوی می گوید:

ما در بین فرزندان امام حسین علیه السّلام که وارث امامت هستند احدی را سراغ نداریم که بدون فرزند و بلا عقب باشد ولی در عین حال می بینیم عبد اللَّه افطح بدون فرزند از دنیا رفته و بین معظم اصحاب و یارانش درنگ نکرده مگر یک ماه، پس او نمی تواند امام باشد «۱» حدیث (۷) محمّد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد، از عبد الصّمد بن بشیر، از فضیل بن سکره، وی می گوید: بر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام وارد شدم، حضرت فرمودند:

ای فضیل هیچ می دانی قبل از این که بیایی در چه نظر می کردم؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: در کتاب فاطمه علیها السّلام می نگریستم، هیچ سلطانی

«۲» که سلطنت و فرمانروایی کند را نیافتم مگر اسم خود و نام پدرش در آن ضبط و ثبت شده است و از فرزندان امام حسن علیه السّلام هیچ نامی در آن نیافتم.

حدیث (۸) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابو الطّفیل، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: آنچه من بر تو املاء می کنم

---

(۱)- مرحوم مجلسی در بحار فرموده: غرض راوی از این کلام ابطال مذهب فطحیّه است زیرا ایشان به امامت عبد اللَّه افطح بن صادق علیه السّلام قائلند و چون وی این علامت را ندارد پس نمی تواند امام باشد.

(۲)- مقصود سلطان عادل یعنی امام معصوم است که امامت و سلطنتش از جانب خدای متعال منصوص می باشد.

بنویس.

امیر المؤمنین علیه السّلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا بیم داری که من فراموش کنم؟

حضرت فرمودند: از فراموشی و عروض آن بر تو بیم ندارم چه آن که از خدا خواسته ام قوّه حفظ تو را نگاه داشته و به فراموشی نیاندازدت ولی شرکاء خود را بنویس.

امیر المؤمنین علیه السّلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا شرکاء من کیانند؟

حضرت فرمودند: پیشوایانی که از فرزندت بهم می رسند، به واسطه ایشان امّت من از نعمت باران بهره مند شده و دعایشان مستجاب گردیده و بلاء از ایشان رفع گردیده و رحمت از آسمان بر آنها نازل می گردد، این اوّل ایشان است و اشاره فرمود

به امام حسن علیه السّلام سپس با دست مبارک به امام حسین علیه السّلام اشاره نموده و پس از آن فرمودند: پیشوایان از فرزند او خواهند بود.

حدیث (۹) پـدرم رحمه اللَّه علیه از محمّـد بن یحیی، از محمّـد بن احمـد، از علی بن محمّـد، از قاسم بن محمّد، از سلمان بن داود منقر، از محمّد بن یحیی، از حسین واسطی، از یونس بن عبد الرحمن «۱»، از ابو فاخته «۲»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام امامت بین دو برادر اصلا واقع نشد بلکه جاری گشت در اعقاب و فرزندان (مقصود فرزندان امام حسین علیه السّلام) می باشد.

حدیث (۱۰) علی بن احمـد بن عبـد اللَّه برقی، از پدرش، از جدّش، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی یعقوب بلخی، وی می گویـد: از حضرت ابا لحسن الرضا علیه السّلام پرسیدم: به چه سبب امامت در بین فرزندان امام حسین علیه السّلام جریان پیدا نمود نه اولاد امام حسن علیه السّلام؟

حضرت فرمودنـد: به جهت آن که خداونـد عزّ و جلّ امامت را در بین فرزنـدان امام حسین علیه السّلام قرار داد نه اولاد امام حسن و از فعل و کردار حقّ تعالی سؤال نمی توان

---

(۱)- یونس بن عبد الرحمن مولی علی بن یقطین، اگر چه قمیّون او را تضعیف کرده انـد ولی اعتباری به آن نبوده و اخبار و روایات عدیده در فضل و توثیق او وارد شده و در حدیث صحیح از حضرت ثامن الحجج علیه السّلام وارد شده که امام علیه السّلام سه بار برای

وی بهشت را ضمانت فرموده اند.

(۲)- ابو فاخته کنیه است برای سعید بن حمران که ثقه می باشد.

نمود.

حدیث (۱۱) ابراهیم بن هارون هاشمی از محمّد بن احمد بن ابی الثّلج، از عیسی بن مهران از منذر شراک، از اسماعیل بن علیه، از اسلم بن میسره عجلی، از انس بن مالک، از معاذ بن جبل «۱» نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ هفت هزار سال قبل از آفرینش دنیا من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید.

معاذ می گوید: عرضه داشتم: ای رسول خدا پیش از آفرینش دنیا شما کجا بودید؟

حضرت فرمودند: جلو عرش بودیم و خدای تعالی را تسبیح نموده و می ستودیم و تقدیس و تمجیدش می کردیم.

عرض کردم به چه هیئت و شکلی بودید؟

حضرت فرمودند: شبح هایی از نور بودیم تا این که حقّ تعالی اراده کرد صورت ما را بیافریند لذا ما را عمودی از نور نمود و انداخت در صلب جناب آدم و پس از آن ما را به اصلاب پدران و ارحام مادرانمان درآورد و ابدا نجاست شرک و قذارت کفر به ما اصابت نکرد، دسته ای به واسطه ما سعادتمند و گروهی دیگر به واسطه ما شقی شدند، باری وقتی ما را به صلب عبد المطلب وارد کرد آن نور را بیرون آورده و دو نصفش کرد نیمی از آن را در صلب عبد اللَّه، نیم دیگرش را در صلب ابو طالب قرار داد پس نصفی که تعلق به من داشت را به آمنه و نصف متعلّق به علی را به فاطمه دختر اسد

منتقـل نمود، پس آمنه مرا و فاطمه على را زاييـد بعـد خداونـد عزّ و جلّ عمود نور را به من برگردانـد پس فاطمه از من خارج گرديد سـپس عمود را به على عليه السّـلام اعاده داد پس حسن و حسين از آن حضرت بيرون آمدند پس آنچه از نور على بود در فرزنـدان حسن و آنچه از نـور من بود در اولاـد حسـين اسـتقرار گرديـد و همين نور كه در اولاـد حسـين بود در ائمّه عليهم السلام انتقال يافت و تا قيامت باقى است.

---

(۱)- معـاذ بن جبل بن عمر بن اوس، وى از اصـحاب رسول صـلّى اللَّه عليه و آله است، مرحوم ممقانى در تنقيـح فرموده: على عليه السّـلام او را براى كمك خود دعوت كرد و فاطمه سـلام اللَّه عليها نيز جهت دفع حقّ خويش از او يارى خواست ولى وى عذر آورد و كندى نمود ولى نسبت به بيعت با ابو بكر سرعت كرد.

از كتاب سـليم بن قيس نقل شده كه وى از اصحاب صحيفه است و آنها كسانى بودند كه نامه اى نوشته و در آن شرط كردند امامت را از على عليه السّلام سلب كنند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۶۷۹

حديث (۱۲) احمد بن حسن قطان از ابو سـعيد حسن بن على سـكرى از ابو عبد اللَّه محمّد بن زكريّا بن دينار غلابى بصـرى از على بن حاتم از ربيع بن عبـد اللَّه، وى مى گويد: بين من و عبد اللَّه بن حسن راجع به امامت گفتگو و مباحثه اى واقع شد، عبد اللَّه بن حسن گفت: امامت در فرزندان امام حسن و امام حسين عليهما السّلام هر دو مى باشد.

من گفتم: تا

روز قیامت امامت فقط در اولاد امام حسین علیه السّلام می باشد.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۶۷۹

د اللّه بن حسن گفت: چگونه امامت فقط در فرزندان امام حسین علیه السّلام باشد نه اولاد امام حسن با این که هر دو آقا و سروران اهل بهشت بوده و هر دو در فضل با هم مساوی هستند منتهی امام حسن به خاطر بزرگتر بودن افضل می باشد و واجب است که امامت در افضل بوده نه در غیر آن.

به او گفتم: موسی و هارون هر دو نبیّ بودند و موسی افضل از هارون علیهما السّلام بود ولی با این حال حقّ عزّ و جلّ نبوّت و خلافت را در فرزند هارون قرار داد نه اولاد موسی و همچنین حقّ تعالی امامت را در فرزندان امام حسین علیه السّلام قرار داده نه اولاد امام حسن علیه السّلام تا سنن امّت گذشته در این امّت نیز عینا جریان پیدا کند، بنا بر این هر جوابی که راجع به موسی و هارون آوردی همان جواب است در باره امامت فرزندان امام حسین علیه السّلام نه فرزندان حضرت مجتبی علیه السّلام و بدین ترتیب عبد اللّه بن حسن ساکت شد و مجلس مباحثه به حالت تعطیل درآمد و من محضر مبارک امام صادق علیه السّلام مشرف شدم چون چشم مبارک حضرت به من افتاد فرمود: احسنت ای ربیع در مباحثه ای که نمودی و با عبد اللّه بن الحسن به گفتگو نشستی نیکو سخن

راندی خدا تو را ثابت نگهدارد.

باب صد و پنجاه و هفتم سرّ این که چرا بر امّت معرفت ائمه بعد از پیامبر واجب بوده و معرفت به ائمّه قبل از نبیّ صلّی اللَّه علیه و آله واجب نیست

حدیث (۱) علی بن حاتم رضی اللَّه عنه در نوشته ای که به من ارسال داشت گفته است:

قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از حنّان بن سدیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه مادر توسعه نبوده و حقّ نداریم نسبت به ائمّه بعد از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تحصیل معرفت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۸۱

نکنیم ولی راجع به وجوب معرفت به ائمّه پیش از نبیّ در وسعت بوده و می توانیم به دنبال آن نرویم؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که شرایع مختلف و بسیار بوده و ائمّه و پیشوایان پیش از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بسیار و فراوان می باشند از این رو معرفت به تمام آنها واجب نیست.

باب صد و پنجاه و هشتم سرّ این که چرا سیره امیر المؤمنین علیه السّلام بین اسراء چنین بود که بر آنها منّت می نهاد و آزادشان می کرد و از قتلشان صرف نظر می فرمود ولی سیره حضرت قائم عجل اللَّه تعالی فرجه چنین است که دشمنان را مورد سیاست (تازیانه زدن و کشتن) و اسارت قرار می دهند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه بن میمون از حسن بن هارون نقل کرده که گفت:

محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودم، معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید: آیا سیره حضرت قائم علیه السّلام بر خلاف سیره امیر المؤمنین علیه السّلام است؟

حضرت فرمودند: آری، زیرا علی علیه السّلام با اسراء چنین رفتار می کرد که بر آنها منّت می گذارد و آزادشان می نمود و از کشتن آنها صرف نظر می فرمود و جهتش آن بود که حضرت می دانستند دشمنان به زودی بر شیعیان غالب خواهند شد و هر سلوکی که آن جناب با اسراء نمایند آنها نیز مقابله به مثل خواهند نمود لذا با آنها مدارا می فرمودند

ولی حضرت قائم علیه السّلام وقتی قیام نماید دشمنان را مورد بسط و سیاست و اسارت قرار می دهند زیرا می دانند که دیگر دشمنان بر شیعیان غالب نخواهند شد.

باب صد و پنجاه و نهم سرّ این که حضرت امام حسن صلوات اللَّه علیه با معاویه بن ابی سفیان صلح و مداهنه نمود و مجاهدت نفرمود

اشاره

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۸۳

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابن فضّال، از ثعلبه، از عمر بن ابی نضر، از سدیر نقل کرده که گفت:

من و دو فرزندم در حضور ابو جعفر علیه السّلام بودیم، حضرت فرمودند: ای سدیر امری را که بر آن هستی و اعتقاد به آن داری برای ما بیان کن تا اگر در آن اغراق می نمایی تو را از آن بازداشته و در صورتی که نسبت به آن تقصیر می کنی ارشادت کنیم.

سدیر می گوید: رفتم که سخن بگویم، امام علیه السّلام فرمودند: خودداری کن تا تو را کفایت کنم، علمی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نزد علی علیه السّلام نهاد اگر کسی آن را بداند و به آن آگاه باشد مؤمن بوده و در صورتی که انکارش کند کافر است، سپس بعد از علی علیه السّلام امام حسن علیه السّلام است.

عرض کردم: چگونه او در منزله و مقام علی علیه السّلام باشد و حال آن که امر ولایت و خلافت را به معاویه واگذار کرد؟

حضرت فرمودند: ساکت باش آن حضرت به آنچه نمود داناتر و آگاه تر بود اگر آن جناب چنین نمی کرد امر بزرگی رخ می داد.

حدیث (۲) علی بن احمد بن محمّد رحمه اللَّه علیه از محمّد بن موسی بن داود دقّاق از حسن بن احمد بن لیث از محمّد بن حمید، از یحیی بن

ابی بکر از ابو العلا خفاف، از ابی سعید عقیصا «۱» نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حسن بن علی بن ابی طالب عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برای چه با معاویه مداهنه و صلح نمودید و حال آن که می دانستید حقّ مال شما است نه مال او و نیز می دانستید که معاویه گمراه و ستمگر است؟

حضرت فرمودند: آیا بعد از پدرم علیه السّلام من حجّت خدا بر مردم و امام ایشان نیستم؟

عرضه داشتم: چرا؟

فرمود: آیا مگر من نه آن کسی هستم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره من و برادرم فرمودند: حسن و حسین دو امام بوده چه قیام کرده و چه بنشینند؟

---

(۱)- کلمه «عقیصا» با الف مقصوره لقب ابو سعید بوده و اسمش دینار است، وی به فرموده ممقانی در رجال امامی ولی مجهول الحال می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۸۵

عرض کردم: آری همین طور است.

فرمود: پس من امام بوده چه قیام کنم و چه بنشینم، ای ابا سعید به همان علّتی که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله با بنی ضمره و بنی اشجع و با اهل مکّه هنگام برگشت از حدیبیّه صلح فرمودند من نیز با معاویه صلح نموده ام، آنها که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با ایشان صلح فرمود بنصّ کتاب کافر بودند و معاویه و اصحابش به مقتضای تأویل قرآن کافر می باشند، ای ابا سعید وقتی من امام از جانب خدا بودم نباید رأی مرا تخطئه کنی و عملی را که انجام داده ام چه مهادنه و صلح بوده و چه محاربه و جنگ باشد می باید بپذیری اگر

چه حکمت کردار من بر تو مخفی و مشتبه باشد، مگر نمی بینی جناب خضر علیه السّلام وقتی کشتی را شکافت و جوان را کشت و دیوار را تعمیر کرد و بپا داشت موسی به غضب آمد و از کردارش سخت برآشفت، جهت غضبناك شدن موسی این بود که حکمت عمل خضر بر او مخفی بود تا آن که خضر علیه السّلام آن را بازگو کرد و موسی راضی گشت، عمل و کردار من نیز همین طور می باشد یعنی از عمل و فعل من خرسند نبوده بلکه غضبناك هستند زیرا حکمت آن بر شما پنهان می باشد و آن این است که اگر من غیر از این می نمودم یک نفر از شیعیان ما روی زمین باقی نمی ماند مگر آن که او را می کشتند.

مقاله مرحوم مصنف (صدوق) [در باره صلح امام حسن (ع)]

محمّد بن علی مصنّف این کتاب (صدوق) می گوید: محمّد بن بحر شیبانی رضی اللَّه عنه در کتابش معروف به کتاب الفروق بین الاباطیل و الحقوق مصالحه و مداهنه حضرت امام حسن علیه السّلام با معاویه را متذکّر شده و شرح و توضیح آن چنین است: شخصی از تفسیر حدیث یوسف بن مازن راشی سؤال کرده و جواب سؤالش را داده اند و شرح این سؤال و جواب را ابو بکر محمّد بن حسن بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری در ضمن روایتی نقل کرده که صاحب کتاب الفروق بین الاباطیل و الحقوق این روایت را به تفصیل در کتابش آورده است، شرح این روایت چنین است:

محمّد بن حسن بن اسحاق می گوید: ابو طالب زید بن احزم، از ابو داود، از قاسم بن فضل از یوسف بن مازن راشی نقل کرده که وی گفت: حسن بن علی

صلوات اللّٰه علیهما با معاویه بیعت و صلح فرمود مشروط به شرائطی که در متن صلحنامه به این شرح درج گردید:

الف: معاویه ملتزم شد که او را امیر المؤمنین نخوانند.

ب: معاویه پذیرفت که امام حسن علیه السّلام در حضور او اقامه شهادت نکند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۸۷

ج: معاویه ملتزم گردید اصلا و به هیچ وجه شیعیان علی علیه السّلام را تعقیب نکند.

د: معاویه متعهّد شد بین اولاد آنان که در روز جمل و صفّین در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام به شهادت رسیده اند هزار هزار درهم توزیع کند.

ه: معاویه قبول کرد که این مبلغ از دراهم را بابت مالیات خانه أبجرد بپذیرد.

محمّد بن بحر شیبانی می گوید: چقدر لطیف امام حسن علیه السّلام چاره جویی فرمود و بدین وسیله خراج و مالیات را از مؤمنین اسقاط کرد.

یوسف بن مازن می گوید: از قاسم بن محیمه شنیدم که می گفت: معاویه به تعهدات و التزامات خود اصلا عمل نکرد و نیز گفت: در نامه ای که امام حسن علیه السّلام به معاویه مرقوم فرموده بودند خواندم که آن حضرت گناهان و خلاف های معاویه را نسبت به خود و شیعیان علی علیه السّلام که مرتکب شده برشمردند و در آغاز آنها نامی از عبد اللّٰه بن یحیی حضرمی و کسانی که با او به قتل رسیده بودند به میان آورده و بدین وسیله اعتراض و شکایت خود را اعلام فرمودند.

مصنّف فرموده: رحمت خدا بر تو باد:

واقعه ای که بین حضرت امام حسن علیه السّلام و معاویه صورت گرفته و یوسف بن مازن آن را حکایت کرده از نظر اهل تمییز و صاحبان تحصیل «مهادنه» و «معاهده» نامیده می شود نه

مبایعه و شاهد بر این گفتار عبارتی است که یوسف از قاسم بن محیمه نقل کرده و گفته: معاویه به آنچه با حضرت امام حسن علیه السّلام معاهده و مهادنه نموده بود وفا نکرد.

و چنانچه ملاحظه می کنیم وی از لفظ «عاهده علیه» و «هادنه» استفاده کرده نه «بایعه علیه».

پس تا این جا معلوم شد که امر واقع میان حضرت امام حسن علیه السّلام و معاویه علیه الهاویه بیعت یا مبایعه نبوده بلکه مهادنه و معاهده بوده است حال می گوییم:

بفرض امر واقع مبایعه باشد و ادّعاء آنهایی که این امر را مبایعه تلقّی نموده اند پذیرفته باشد می گوییم: این مبایعه چون مشروط به شرائطی بوده که معاویه به آنها عمل و وفا نکرد لا جرم التزام به آن بر امام علیه السّلام وجوب و لزومی نداشت.

و محکم ترین حجّت و برهانی که در دست است بر دشمنان و با آن می توان بر ایشان استدلال نمود که امام حسن علیه السّلام با معاویه بیعت نفرمود و بر او لازم نبود که فرامین وی را پذیرفته و مخالفتش را ننماید آن است که حضرت در ضمن معاهده شرط فرمودند که معاویه خود را امیر المؤمنین نخواند، بدون شک امام علیه السّلام از نظر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۸۹

معاویه مؤمن بود پس طبق شرط مذکور که معاویه نیز آن را پذیرفت وی حقّ نداشت خود را امیر امام حسن علیه السّلام بداند چه آن که امیر کسی است که وقتی امر کرد مأمور اطاعت امرش را بنماید و بدین وسیله امام حسن علیه السّلام وجوب و لزوم اطاعت امر معاویه را از خود ساقط فرمود.

دلیل دیگر بر این

که معاویه امیر نبوده آن است که: امیر به کسی گویند که شخص ما فوقش که از مقام بالاتر مأمور است او را امیر کرده باشد، پر واضح است که نه خدا و نه رسول گرامیش معاویه را بر امام حسن علیه السّلام امیر نکرده اند.

و دلیل دیگر بر سلب امارت معاویه فرموده نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله است که فرموده اند:

لاـ یلینّ مفاد علی مفی (غنیمت به دست آمده بر غنیمت گیرنده ولایت البته ندارد) مقصود این است که: قبیله هوازن «۱» که فیئ و غنیمت مهاجرین و انصار گردیدند حکم فیئ بر آنها جاری گردید، در نتیجه ایشان آزاد شده مهاجرین و انصار شدند و این ناشی از کمک پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در حقّ ایشان بود و این کمک به پاس رعایت حرمت حقّ شیرخوارگی بود که افراد قبیله بنی سعد که در بین نفرات هوازن بودند بر عهده حضرت داشتند.

و حکم کفّار قریش «۲» و مشرکین مکّه بعد از این که به اسارت مسلمین درآمدند حکم قبیله هوازن می باشد یعنی چون مسلمین آنها را آزاد کردند ایشان نیز طلقاء محسوب شده و در ولایت مسلمین درآمدند و کسی را که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر ایشان

---

(۱)- بعد از فتح مکه تمام قبائل عرب اطاعت از پیامبر نمودند مگر دو قبیله هوازن و ثقیف که با هم پیمان نهادند با پیامبر بجنگند، مالك بن عوف که قائد هوازن بود به تجهیز لشکر پرداخت و از قبیله بنی سعد استمداد خواست آنها گفتند: محمّد صلّی اللَّه علیه و آله رضیع ما است با او رزم نمی کنیم، باری مالك با

لطائف الحیل آنها را فریفت و گروهی از ایشان را با خود کوچ داد، حاصل در جنگی که بین ایشان و مسلمین در وادی حنین واقع شد ابتداء آنها بر مسلمین غلبه کردند ولی بعدا با رشادت ها و دلاوری های امیر المؤمنین علیه السّلام مسلمانان غالب شدند و از آنها شش هزار اسیر گرفتند که در بین آنها شیما دختر حلیمه که خواهر رضاعی پیامبر بود به چشم می خورد و با تفصیلی که در کتب تاریخ مسطور است حضرت به شفاعت شیما و به مقتضای رعایت حقّ شیرخوارگی از حقّ خود گذشته و اسراء را آزاد کردند و مسلمین نیز به خاطر پیامبر از حقّ خود صرف نظر کرده و اسراء را آزاد نمودند.

(۲)- بعد از آن که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله مکّه را فتح نمود جلو درب کعبه ایستاده و خطبه ای قرائت فرمود و سپس فرمودند: در حقّ خویش چه گفته و چه گمان دارید؟ آنها گفتند: سخن به خیر گفته و گمان به خیر می بریم، برادری کریم هستی و برادر زاده کریم می باشی اینک بر ما قدرت یافته به هر چه خواهی دست داری، رسول خدا را از این کلمات رقتی آمد و آب در چشم بگردانید و سپس فرمود:

اذهبوا فانتم الطلقاء

، حضرت می توانستند آنها را اسیر کرده و بکشند و فرزندانشان را اسیر نمایند چون عنوه و با قهر به مکّه داخل شده بودند ولی این کار را نکرده بلکه منّت بر آنها گذارده و فرمودند:

انتم الطلقاء

و در میان ایشان معاویه بن ابی سفیان بود پس وی در ولایت امام مسلمین درآمد حال چگونه می تواند بر او و مؤمنین امیر

باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۹۱

امیر نمود، او امیر است و آنها مأمور و این تعیین امیر بر ایشان، تأمیر از جانب خدای عزّ و جلّ و رسول او خوانده می شود.

و گاه است که تأمیر از جانب مردم صورت می گیرد چنانچه در غیر معاویه گفته اند:

امّت اجماع نموده پس فلانی و فلانی و فلانی را بر خود امیر گردانده اند، باید گفت این تعیین امیر نیز اصطلاحا تأمیر خوانده می شود منتهی نه تأمیر از طرف اللَّه و نه تأمیر از طرف رسول اللَّه بلکه تأمیر از طرف مردم محسوب می گردد.

پس تأمیر دارای سه قسم است: تأمیر از جانب خدا، تأمیر از جانب رسول خدا، تأمیر از جانب مؤمنین حال اگر تأمیر و تعیین امیر نه از جانب خدا بود و نه از جانب رسول خدا و نه از طرف قاطبه مؤمنین به ناچار تأمیر از ناحیه خود شخص می باشد نظیر تعیین معاویه علیه الهاویه برای امارت زیرا قطعا حقّ تعالی و رسول گرامش او را معیّن نفرموده اند و همچنین قاطبه اهل ایمان نیز او را به امارت برنگزیده اند چه آن که حضرت امام حسن صلوات اللَّه علیه یکی از اهل ایمان بوده که او را بر خود امیر قرار ندادند به دلیل آن که در ضمن معاهده بر او شرط کردند وی خود را امیر مؤمنان نخواند لذا بر امام علیه السّلام لازم نبود به آنچه اوامر می کرد ملتزم باشند چه آن که آن بزرگوار خود را از گرفتن بیعت اهل ایمان با معاویه فارغ و خلاص کردند یعنی وقتی خود آن حضرت با وی بیعت نفرمود و او را به امیری تصدیق نکرد

قطعا مؤمنین و آنان که در قلوبشان ایمان رسوخ نموده بود نیز با وی بیعت نکرده و او را به امیری نشناختند.

دلیل دیگر بر این که امارت از معاویه سلب بوده آن است که طبقه مؤمنین به امیری او وجوب اطاعتش معتقد نبودند و نیز حضرت امام حسن علیه السّلام امیر بوده و فرمانروای نیکان و قاتل فجره بود چنانچه نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در باره علی علیه السّلام فرمود:

علی امیر بوده و فرمانروای نیکان و قاتل فاجران است.

پس پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله اثبات فرمودند که هیچ نیکی از نیکان ممکن نیست اطاعت غیر نیک بر او واجب باشد و اساسا امیر قرار دادن بر امیر نیکان عمل نیک و پسندیده ای محسوب نمی شود.

سپس می فرماید: مقصود و مراد پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از حدیث مذکور

(لا بلیّن مفاء علی مضی ء)

همین معنایی است که ذکر شد و مقتضایش شرحی است که در ذیل آن آوردیم اگر چه حضرت حسن بن علی علیهما السّلام شروط یاد شده را هم در معاهده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۹۳

نمی آوردند و معاویه علیه الهاویه را امیر المؤمنین می خواندند.

اگر شخصی از اهل قریش با استناد بفرموده نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله که فرموده اند: قریش پیشوایان مردم هستند نیکانشان پیشوایان نیکان و فجّار آنها پیشوایان فجّار می باشند.

معتقد باشد که معاویه امام و پیشوای او است و امامتش از جانب خدای عزّ و جلّ بوده لا جرم قبول اوامر و فرامینش بر وی واجب و لازم است.

این اعتقاد لازمه اش این است که اعتقاد داشته باشد مال خدا را باید دول «۱» و

بندگانش را خول «۲» و دینش را دخل «۳» قرار دهم چه آن که در حکومت معاویه این سه عملی می شد و اساسا خلافتش بر این استوار بود در حالی که چنین اعتقادی بدون شک باطل و فاسد است.

از این گذشته معتقد مذکور در صورتی که مؤمن باشد امر و خطاب خداوند را ترک و مخالفت کرده، حقّ تعالی در قرآن شریف خطاب به مؤمنین فرموده:

تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ اگر معتقد مذکور قرار دادن مال اللّه را دول و بندگانش را خول و دینش را دخل از مصادیق برّ و تقوی بداند و لذا اظهار کند که مخالفت امر الهی را نکرده ام، لازمه این کلام آن است که امام قرار دادن معاویه و تأمیر او را بر نفس خویش جایز می داند.

و کسی اعتقادش این باشد که: مقهور و مغلوب واقع شدن مال و دست به دست گشتنش در موارد غیر مناسب و مقهور گردیدن دین به بدترین وضع و قرار گرفتن اهل دین در موقعیتی نامناسب و بدحال شدنشان صرفا به چیره شدن و غالب گردیدن کسی است که ایشان را به خدمت وادار کرده است ولی در عین حال خداوند متعال مال را از این دست به دست گردیدن خلاص کرده و دین را از فساد و تباهی رها نموده و بندگان را از خدمتکاری و استخدام ظالمان نجات خواهد داد.

می داند و قبول دارد و معتقد است که برّ و نیکی مقهور در دست فجّار و نیکان مغلوب در ایادی فسّاق می باشند و این به سبب تعاون ابرار و کمک کردنشان فجّار

---

(۱)- به ضم دال و فتح

واو جمع دوله است یعنی آنچه در دست گشته گاهی نزد زید و زمانی پیش عمرو باشد.

(۲)- به فتح خاء و واو یعنی بندگان و خدمتکاران.

(۳)- یعنی عیب و فساد و غش.

مترجم گوید: این عبارت اشاره است به حدیثی که از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده و آن این است که:

اذا بلغ بنو العاص ثلاثین رجلا اتّخذوا مال اللّه دولا و عباد اللّه خولا و دین اللّه دخلا. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۹۵

را بر اثم و عدوان است که این تعاون منهی و مزجور بوده و در مقابل امر به ضدّ و خلاف و منافی آن دارند.

ثوری از سفیان راجع به تفسیر و تشریح عدوان پرسید و به او گفت عدوان چیست؟

سفیان گفت: آن است که مال صدقه را از «بانقیا» «۱» به «حیره» «۲» برده با این که در بانقیا مستحق هست آن را صرف اهل حیره کنند و من قسم راست و درست می خورم که نگهبانی سفیان و معاویه بن مرّه و مالک بن معول و خیثمه بن عبد الرحمن «۳» از چوبه داری که جناب زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام را در کناسه «۴» کوفه به امر هشام بن عبد الملک به آن زده بودند از مصادیق عدوان بوده که حقّ تعالی از آن زجر و نهی فرموده.

سپس گفت: حراست و نگهبانی آنان که نامشان را بردم از چوبه دار زید و این گونه تعاون ها داعی و سبب شد برای تغییر دادن بسیاری از احکام شرع که از جمله آنها نقل دادن صدقه بانقیا است به حیره.

اگر

کسی در مقام توجیه و عذر بگوید: افرادی را که نام بردید و گفتید فعل ایشان از مصادیق اعانه بر اثم و گناه است قابل قبول نیست زیرا ایشان از نصرت کردن برّ یعنی امام از جانب خدای عزّ و جلّ که طاعتش بر بندگان واجب است عاجز بودند و در چنین موردی اعانه بر فعل عاجز صادق نیست.

در جواب می گوییم: عاجز نسبت به فعلی که از آنان عجز دارد معذور است ولی در ترک طلب از چیزی که حقّ تعالی بر او واجب و فرض قرار داده نظیر طاعت خودش و طاعت رسول و اولی الامر هرگز معذور نیست.

و نیز می گوییم: ممکن نیست باطن و سریره والیان و امیران بر خلاف ظاهرشان باشد چنانچه باطن نبیّ که اصل و رئیس والیان است و امراء جملگی فرع و مرءوس او هستند امکان ندارد بر خلاف ظاهرش باشد و خداوندی که به باطن و ظاهر آگاه بوده و بر آنچه در دلهای بندگان می باشد مطّلع است هرگز عباد را مکلّف به چیزی

---

(۱)- بانقیا بکسر نون قریه ای است در کوفه.

(۲)- حیره شهری است نزدیک کوفه.

(۳)- این چهار نفر نگهبان و مأمور حراست از چوبه دار زید بودند که کسی جناب زید را از بالای دار پائین نیاورده و دفنش نکند.

(۴)- جایی است در کوفه.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۹۷

که نمی دانند و در وسع و طاقتشان نیست نمی کند زیرا این تکلیف از مکلّف ظلم و عبث محسوب می شود.

و همچنین می گوییم: ممکن نیست خداوند عزّ و جلّ اختیار کسی که باطن و ظاهرش با هم مساوی است و نیز شخصی که جایز نیست مرتکب کبائر گردد

را به کسی دهد که به سرائر و ضمائر عالم و آگاه نیست و این امور مطالبی است که بر احدی مجهول و نامعلوم نمی باشد.

سپس می گوید: و اگر بر عاجز جایز باشد که به واسطه عجز چیزی که از آن عاجز است را ترک کند ولی جایز نیست نسبت به امامی که برّ و پیشوای ابرار هست جهل داشته و در مقام معرفتش برنیاید و به عبارت دیگر عاجز به واسطه عجزش معذور است ولی جاهل معذور نیست در نتیجه می گوییم:

جایز نیست که ابرار امام و پیشوا نداشته باشند اگر چه در قهر فاجر و فجّار مقهور و مفرّی بر ایشان یافت نشود لذا اگر پذیرفتیم که برای برّ امام برّ چه قاهر و چه مقهور نمی باشد حال اگر وی از دنیا رفت چون امامش را نشناخته به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است.

سؤال اگر سؤال شود: تاویل عهد و شرطی که امام حسن علیه السّلام بر معاویه نمود و مقرّر شد که حضرتش در حضور معاویه علیه الهاویه اقامه شهادت نکند چیست؟ چه آن که پیش از شرط مزبور خداوند عزّ و جلّ بر آن جناب واجب کرده بود که نسبت به آنچه می داند اقامه شهادت بنماید حال با این شرط چطور ایجاب حقّ تعالی ساقط می گردد؟

جواب در جواب گفته می شود اقامه شهادت از شاهد شرائطی دارد که این شرائط حدود شهادت بوده و تعدّی از آنها جایز نیست زیرا کسی که از حدود حقّ تعالی تجاوز کند به نفس خویش ستم کرده و مؤکّدترین این شرائط آن است که باید شهادت در حضور قاضی اقامه شود که نزاع را فیصله دهد و حاکم

عادلی باشد.

شرط بعدی آن است که:

شاهد ثقه لازم است شهادت را در حضور کسی اقامه نماید که شهادتش را حقّ دانسته و به واسطه آن ظلم و ستم زائل گردد، حال اگر شاهد چنین کسی را نیافت تا شهادت دهد وجوب اقامه از وی ساقط می گردد، حال با توجّه به این نکته می گوییم:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۹۹

از نظر حضرت امام حسن علیه السّلام معاویه امیری نبود که خدای متعال و رسولش او را نصب کرده باشند یا از جانب والیان حکم به سمت حاکم بودن منصوب نشده بود، پس اگر معاویه از جانب خدا و رسولش حاکم می بود و از طرفی امام حسن علیه السّلام می دانستند که حاکم همان امیر است و امیر همان حاکم چطور جایز بود حضرتش امارت را با شرط یاد شده از وی سلب کنند، پس از نفس شرط مزبور می توان اثبات کرد که وی امیر نبوده در نتیجه حاکم هم نبوده و وقتی حاکم نبود چگونه حضرتش نزد وی و در حضورش اقامه شهادت کند در نتیجه می گوییم:

معاویه امارت و حکومت نداشت پس حقّ حکم نمودن را نداشت لا جرم حکمش هذر و بیهوده بوده و پر واضح است کسی که حکمش هذر و بیهوده است شهادت نزد او نمی توان اقامه کرد.

سؤال اگر سائل بگوید: تأویل این عهد و شرط حضرت امام حسن علیه السّلام بر معاویه که تأکید نمودند معاویه شیعیان علی علیه السّلام را تعقیب نکند چیست؟

جواب در جواب گفته می شود: حضرت امام حسن علیه السّلام می دانستند که ستمگران برای خود تأویلاتی داشته و به مقتضای این تأویلات ریختن خون هایی را که بخواهند مباح

و مجاز قرار می دهند اگر چه حقّ تعالی آنها را محقون و محفوظ اعلام نموده باشد لا جرم حضرتش خواستند با این شرط آشکار کند تأویل معاویه در ارتباط با ریختن خون شیعیان علی علیه السّلام زائل و مضمحل و فاسد می باشد چنانچه با شرط قبلی امارت آن مردود را از خود و مؤمنین زائل فرمودند و وقتی امارت او زائل شد حکمش بر آن جناب و بر مؤمنین نیز فاسد و باطل می گردد.

سپس باید توجّه داشت که امام علیه السّلام با این شرط که شهادت را در حضور معاویه اقامه نفرمایند تجویز نمودند که مؤمنین نیز به حضرتش اقتداء کرده و آنها نیز در حضور آن مردود اقامه شهادت نکنند و بدین ترتیب قدرت معاویه بر غیر امام و غیر مؤمنین قائم گردید در نتیجه خانه معاویه همچون خانه بخت نصر و امام علیه السّلام بمنزله دانیال در آن گردید یا خانه اش همچون عزیز مصر و امام علیه السّلام به منزله یوسف در آن مورد نظر قرار گرفت.

سؤال این که گفته شد فرعون به منزله بخت نصر و عزیز مصر بوده و حضرت امام

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۰۱

حسن علیه السّلام همچون دانیال و یوسف می باشند صحیح نیست زیرا دانیال برای بخت نصر و یوسف برای عزیز حکم می نمودند اما امام علیه السّلام برای معاویه هرگز حکم نمی فرمود پس تشبیه این دو به یک دیگر و تنزیلشان به منزله هم به نظر صحیح نمی آید.

جواب تنزیل مذکور در کمال صحّت و صواب است و این که گفته شد: جناب دانیال برای بخت نصر و یوسف برای عزیز حکم می فرمودند امّا امام حسن

علیه السّلام برای معاویه حکم نمی فرمود جوابش این است که:

اگر بخت نصر و عزیز مصر به جای فرعون بودند و اراده می کردند که جناب دانیال و یوسف به شهادت عمّار بن ولید و عقبه بن ابی معیط و شهادت ابی برده بن ابی موسی و عبد الرّحمن بن اشعث بن قیس خون پاک حجر بن عدیّ بن ادبر و اصحابش رحمه اللَّه علیهم را بریزند چنانچه ایشان برای معاویه چنین شهادتی دادند قطعا دانیال و یوسف حکم به ریختن این خونها نمی کردند همان طوری که حضرت امام حسن علیه السّلام مبادرت به آن نفرمودند یا اگر بخت نصر و عزیز مصر به جای معاویه بوده و دانیال و یوسف به جای امام حسن علیه السّلام و آن دو از این دو پیامبر می خواستند که حکم کنند زیاد بن أبیه برادر آنها است هرگز آن دو پیغمبر چنین حکمی نمی فرمودند همان طوری که امام حسن علیه السّلام حکم نفرمودند.

اگر گفته شود همان طوری که دانیال و یوسف برای بخت نصر و عزیز به عدل حکم می کردند چه اشکالی داشت که امام حسن علیه السّلام نیز برای معاویه حکم به عدل می فرمود.

جواب این است که حاکمی که به عدل حکم کند با حکمش قدرت امیر را افزون می کند اعم از آن که امیر عادل بوده یا جائر باشد، مؤمن بوده یا کافر باشد علی الخصوص که حاکم مضطرّ باشد خود را به دین جائر کافر نشان دهد.

سؤال اگر گفته شود در نامه ای که امام حسن علیه السّلام به معاویه مرقوم فرمودند چرا تنها گناه و خلافی را که وی نسبت به امام و شیعه امیر المؤمنین علیه

السّلام مرتکب شده بود حضرت برشمردند و چرا در مقدّم آنها قتل عبد اللّه بن یحیی حضرمی و اصحابش را متذکّر شدند در حالی که معاویه ظالم حجر بن عدی و اصحاب او و بسیاری دیگر از بزرگان را کشته بود وجه مقدّم داشتن عبد اللّه بن یحیی بر حجر چه بود؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۰۳

جواب این است که: اگر امام حسن علیه السّلام در مقام برشمردن گناهان و خلاف های معاویه کشتن حجر و اصحابش را بر کشتن عبد اللّه بن یحیی حضرمی و یارانش مقدّم می فرمودند باز سؤال مذکور مطرح می شد و سائل می پرسید:

چرا حجر را بر عبد اللّه بن یحیی و اصحابش که جملگی اهل خیر و زهد در دنیا بودند مقدّم نمودند.

باری معاویه در جواب امام علیه السّلام گفت:

جهت کشتن ابن یحیی و اصحابش این بود که وی محبّت شدید به امیر المؤمنین علیه السّلام داشت و پیوسته علی علیه السّلام و فضائلش را انتشار می داد لذا او و اصحابش را آورده و گردنشان را زدم.

و باید توجّه داشت کسی که راهبی را از صومعه و عبادتگاهش پائین آورده و بدون صدور جنایتی او را بکشد خیلی شگفت انگیزتر است از این که قسّیس و بزرگ رهبانان را از دیرش بیرون بکشد و وی را بکشد زیرا صاحب دیر (قسّیس) مبسوط الیدتر است از راهب در صومعه لذا برای قتل او وجهی ممکن است ایراد نمود ولی راهب بی گناه را کشتن هیچ توجیهی ندارد لذا کشتنش شگفت انگیزتر است با توجّه به این نکته می گوییم: تقدیم نمودن امام حسن علیه السّلام بعضی از عابدین را بر برخی و پاره ای از

زاهـدین را بر بعضـی و گروهی از مصابیـح بلاد را بر گروهی دیگر هیـچ جای تعجّب نـدارد پس نباید گفت چرا حضـرت در مقام تخطئه و توبیخ معاویه قتل عبد اللَّه بن یحیی حضـرمی را بر قتل حجر بن عدی مقدّم داشت بلکه اگر قتل حجر بن عدی را در مقام ذکر مقـدّم می داشـتند جای سؤال داشت زیرا عبـد اللَّه بن یحیی ضـررش بر معاویه کمتر از حجر و اصـحابش بود لـذا کشـتن او شنیع تر و کریه تر بود لذا امام علیه السّلام برای این که قبح فعل معاویه را خوب آشکار کنند ابتداء قتل عبد اللَّه را از جنایات آن مردود برشمردند.

سؤال اگر سائـل بگویـد: این که امـام علیه السّـلام مـال دارابجرد را بر سـایر اموال اختیـار فرمود و آن را برای اولاد مقتولین در رکاب پدر بزرگوارش در جنگ جمل و صفّین قرار داد چه توجیهی دارد؟

جواب در جواب گفته می شود: جهتش آن بود که دارابجرد از نظر امـام حسن علیه السّـلام نسبت به سـایر بقـاع فـارس امتیـاز خاصّی داشت از این جهت آن را بر سایر اماکن مقدّم فرمود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۰۵

و نیز می گوییم:

مال دو قسم است:

الف: فی ء و غنیمت، حضـرات ادّعاء کرده اند که آن را باید بر مصالحی که قوام ملّت و آباد نمودن آن به واسطه اش صورت می گیرد صرف نمود مانند: سازماندهی جیوش و لشکریان برای دفع دشمنان و صرف ارزاق اسراء.

ب: مال صدقه که آن را به اهل سهام اختصاص می دهند (زکات که مصرفش در هشت مورد است).

و نسبت به زمین های فارس و اهواز و غیر این دو از بلاد دیگر که یا بعنوان صلح

با مسلمین و یا قهرا و جبرا و یا با اسلام آوردن سکنه آن فتح شده و به دست مسلمین افتادند ظلم ها و فسادهایی واقع گردیده است.

و از جمله شواهدی که دلالت بر آن دارد:

نامه ای است که ابن عبد العزیز به عبد الحمید بن زید بن خطاب که عامل او در عراق بود نوشته در آن نامه آمده است که: ایّدک اللّه در ارض عراق نسبت به مرکب هایی که سوار شده و زینت های طلایی که به کار می برند و لباس های حریر و ابریشمی که می پوشند از حرام گرد آورده اند زیادی این اموال را از اهالی اخذ کن و آنها را در بیت المال قرار بده.

و نیز: ابن زبیر به عاملش می نویسد: از مالیات هایی که بر مناظر و قناطر معیّن می شود اجتناب کنید و آنها را اخذ نکنید و در بیت المال قرار ندهید زیرا حرام می باشند.

پس از آن که عامل ابن زبیر به این دستور عمل نمود مقدار بیت المال از سابق به طور چشمگیری کمتر گردید.

ابن زبیر وقتی میزان بیت المال را خیلی کم دید به عاملین خود نوشت: چرا مال این قدر کم می باشد؟

عاملین برایش نوشتند: امیر المؤمنین (یعنی ابن زبیر) ما را از گرفتن مالیات در مقابل مناظر و قناطر نهی نمود لذا مال خیلی کم گردیده است.

ابن زبیر برای آنها نوشت: به همان نحو که قبلا عمل می کردید و این گونه از مالیات ها را می گرفتید عمل کنید «این عمل به ملاحظه آنچه خودش قبلا نوشته بود که گرفتن مالیات در مقابل مناظر و قناطر حرام است، حرام و ظلم و ستم می باشد».

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۰۷

و چاره ای

نیست از این که اولاد مقتولین در رکاب علی صلوات اللَّه علیه در جنگ جمل و صفّین را باید از اهل فیئ و غنیمت و از اهل صدقه سهام قرار داد و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در باره صدقه فرمودند: امر می کنم از اغنیاء خود گرفته و به فقرای خودتان بدهید.

ضمیر «کم» در «اغنیائکم» و «فقرائکم» با کاف و میم بوده که اشاره است به آنان که در اموالشان صدقه واجب بوده (اغنیائکم) و کسانی که به آنها باید صدقه را داد (فقرائکم).

پس امام حسن علیه السّلام بیمناک شدند از این که بسیاری از آن مردم جایز نمی دانستند که حضرتش از کثیری از آنها صدقه را بگیرند چنانچه روا نمی دانستند از صدقه بسیاری از آنها حضرت تناول فرماید زیرا صدقه غساله و چکیده کارهای ناروای ایشان بود و برای آن حضرت در مال صدقه اصلا سهمی منظور نشده بود.

ابن حکیم بن معاویه بن حیده القشیری، از پدرش، از جدّش روایت نموده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: در هر چهل شتر یک بنت لبون باید بعنوان صدقه بدهند و آن را از حساب و عدد چهل نباید کم نمود (یعنی شتری را که به عنوان صدقه می دهند نباید از عدد چهل کسر کرد تا در نتیجه بعد از اخراج صدقه باقیمانده سی و نه عدد باشد) هر کس این بنت لبون را برای ما بیاورد و طلب اجر و ثواب کند البتّه اجر و ثواب برایش هست و هر کس ما را از آن منع نماید البتّه از او خواهیم گرفت و تقسیم نمودن شتر وی و برداشتن سهم

صدقه از آن حقّی از حقوق اللَّه می باشد، برای محمّد و آل محمّد در آن هیچ سهمی نمی باشد و در هر غنیمتی خمس اهل خمس بوده که کتاب خدا عزّ و جلّ آن را واجب کرده و اگر چه به اهل و مستحقش ندهند.

سپس می گوید:

پس از آن که جواب سائل داده شد و جهت این که چرا امام حسن علیه السّلام در عهدنامه ایشان با معاویه مال دارابجرد را اختیار کردند معلوم گردید دوباره در تشریح و توضیح همین معنا می گوید:

پس اختصاص دادن امام علیه السّلام مال دارابجرد را شاید به خاطر این بوده که این مال بهترین و نظیف ترین اموال تحت تصرف اردشیرخره (مؤسس سلسله ساسانی که گاهی از او به اردشیر خوره نام می برند) بوده و جهت دیگر این است که:

این سرزمین هفت سال در محاصره بود تا به تصرّف درآمد و ظرف مدّت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۰۹

محاصره، محاصرون حوض ها و عماراتی را گرفته بودند که آنها را از سایر اماکنی که بعد از فتح به دستشان افتاد با جعل احکام ویژه ای مربوط به آنها از سایر اراضی و اماکن فتح شده ممتاز نمودند و بین اصطخر اوّل (سرزمین فارس قبل از فتح) و اصطخر دوّم (سرزمین فارس بعد از فتح) فتنه ها و ظلم هایی روی داد که حضرت امام حسن علیه السّلام از آنها مطّلع بودند لذا نظیف ترین مالی را که سراغ داشتند اختیار فرمودند.

در تفسیر آیه شریفه: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله مروی است که فرمودند: روز قیامت دو قدم هیچ بنده ای حرکت نخواهد کرد تا از چهار چیز سؤال شود:

از

جوانی که در چه چیز به پیری رساند، از عمرش که در چه راه صرف کرد، از مالش که از کجا آورد و در چه انفاق و صرف نمود و از دوستی ما اهل بیت.

و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام فرزندان علی علیه السّلام از معاویه اموال را می گرفتند و از آنها بر خود و عیالشان چیزی را صرف نمی فرمودند.

شیبه بن نعامه می گوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام هدایا و عطایا زیاد صرف می کردند پس از رحلت آن حضرت وقتی نگریستند ملاحظه کردند آن حضرت در مدینه چهار صد خانواده را بدون این که کسی اطّلاع داشته باشد سرپرستی می فرمودند.

سؤال اگر گفته شود: محمّد بن اسحاق بن خزیمه النّیشابوری گفته است: ابو بشر واسطی از خالد بن داود، از عامر نقل کرده که حضرت حسن بن علی علیهما السّلام با معاویه بیعت فرمود به شرطی که وی با کسی که با معاویه به محاربه نپرداخت حرب نکند و با کسی که با وی محاربه نمود محاربه نماید ولی این طور بیعت نفرمود که او را به امیر المؤمنین بودن پذیرفته باشد.

جواب در جواب می گوییم: اوّل این حدیث ناقض آخرش می باشد و نیز می گوییم:

امام علیه السّلام امارت معاویه را نپذیرفتند و وقتی چنین بود پذیرفتن او امرش بر حضرت لازم نبود، و در برخی روایات مضمونی وارد شده که ناقض این فقره از حدیث است که فرموده: یسالم من سالم و یحارب من حارب و شاهد بر این گفتار آن است که: ما فرقه ای را در این امّت دشمن تر نسبت به معاویه از خوارج سراغ نداریم، در کوفه

تهرانی، ج ۱، ص: ۷۱۱

جویریه بن ذراع یـا ابن وداع یا دیگری از خوارج خروج کردنـد، معاویه به امام حسن علیه السّـلام گفت: به سوی ایشان خارج شو و با آنها مقاتله نما.

حضرت فرمودند: خداوند مرا از این کار منع فرموده.

معاویه گفت: برای چه، آیا ایشان دشمنان شما و من نیستند؟

حضرت فرمودند: آری ای معاویه ولی این طور نیست کسی که طالب حقّ بوده ولی به خطاء رود مانند کسی باشد که باطل را طلب کند و بیابد آن را.

معاویه ساکت شد و جوابی نداد در حالی که اگر حضرت با این شرط که معاویه با آنان که حرب نکنند حرب نکرده و با آنان که به محـاربه اش برخیزنـد حرب نمایـد بیعت کرده بودنـد معـاویه سـاکت نمی شـد و نیز جا داشت به امام حسن علیه السّـلام عرض کنـد: با من بیعت کردی که با هر کسـی که من محاربه کنم تو نیز محاربه نموده هر کسـی که باشـد و با کسانی که من مسالمت و صلح کنم تو نیز صلح نمایی هر کسی که باشد.

بنا بر این وقتی «عامر» در حدیثش گفت: امام حسن علیه السّـلام با معاویه به این شـرط که او را امیر المؤمنین بداند بیعت نکرد این فقره از حـدیث ناقض صـدر و اوّل آن می باشد، زیرا امیر عبارتست از کسـی که امر و زجر نموده و مأمور یعنی کسـی که فرمـان برده و از نهی آمر منزجر گردد پس وقتی حضـرت بـا معـاویه بیعت نفرمود از تصـرّف او بعنوان امیر بودن ابـاء و امتنـاع ورزید در نتیجه با معاهده خود قبول و لزوم اطاعت از وی را زائل کرد و بدین ترتیب

از تحت امر او خارج گردید.

و اگر معاويه متوجّه كار سازى حضرت به آن نحو كه عمل فرمود مى شد محضر مباركش عرض مى كرد: اى ابا محمّد شما مؤمن بوده و من امير مى باشم و وقتى من امير شما نباشم براى مؤمنين نيز امير نخواهم بود و اين حيله اى است از شما كه بدين وسيله امر مرا از خود زائل نموده و حكمم را چه به نفع و چه به ضرر شما باشد دفع فرمودى.

پس اگر عبارت «يحارب من حارب» مطلق مى بود و حال آن كه چنين نيست بلكه مشروط مى باشد شرطش اين است كه: اگر با تو كسى كه شرورتر از تو است مقاتله نمود البته با او مقاتله خواهم كرد ولى اگر در شرّ بودن مماثل با تو بوده يا تو شرورتر باشى البته با وى قتال نخواهم كرد.

و نيز خداوند بر امام عليه السّلام و جميع اهل ايمان شرط كرده كه معاونت بر برّ و تقوى داشته و ترك تعاون بر اثم و عدوان نمايند و بديهى است كه در مقاتله بين كسى كه طالب حقّ است ولى به خطاء رفته و بين طالب باطل كه آن را يافته اگر با طالب حقّ

مقاتله شود اين قتال تعاون بر اثم و عدوان است.

سؤال اگر سائل بگويد: صلح بين امام عليه السّلام و معاويه چطور بيعت نباشد و حال آن كه حديث ابن سيرين آن را بيعت قرار داده، حديث اين است:

محمّد بن اسحاق بن خزيمه از بشار، از ابن ابى عدى، از ابن عون، از انس بن سيرين از حضرت حسن بن على عليه السّلام در

روزی که تکلّم فرمود و با معاویه هم سخن شد فرمودند: بین جابرسا و جابلقا مردی نیست که جدّش نبیّ اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله بوده باشد غیر از من و برادرم و من صلاح دیدم که بین امّت محمّد صلح باشد و سزاوارترین افراد به این صلح من هستم، ما با معاویه مبایعه و بیعت نمودیم و شاید این آزمایشی برای شما بوده و منفعتی باشد تا هنگام مرگ.

جواب صلح مزبور بیعت نبوده و این حدیث نیز دلالت بر آن ندارد، مگر نمی بینی در کلام انس لفظ «یوم کلّم الحسن» آمده و نگفته «یوم بایع الحسن» چه آن که از نظر ابن سیرین نیز صلح مزبور بیعت حقیقی نبوده و در واقع مهادنه بوده است همان طوری که بین دوستان خدا با دشمنانش مهادنه واقع می شود نه بیعت، بنا بر این امام حسن علیه السّلام با فرض عجر صلاح دیدند که بین حضرتش و معاویه شمشیر نباشد چنانچه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله صلاح دیدند بین خود و ابو سفیان و سهل بن عمرو شمشیر نباشد، روشن است اگر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله اضطرار به این صلح و موادعه پیدا نکرده بودند هرگز به آن اقدام نمی فرمودند.

سؤال اگر سائل بگوید: رسول خدا بین خود و ابو سفیان و سهل مدّتی برای صلح معیّن فرمودند در حالی که امام حسن علیه السّلام مدّت قرار ندادند پس صلحش بیعت بود.

جواب در جواب می گوییم:

امام حسن علیه السّلام نیز مدّت قرار دادند اگر چه انتهاء آن را ما ندانیم چه موقع می باشد و آن وقتی است که فتنه و آزمایش مرتفع گردد

یعنی وقت فرا رسیدن مرگ.

سؤال اگر سائل بگوید: جبیر بن نفیر محضر مبارک امام حسن علیه السّلام رسید و عرض کرد:

مردم می گویند شما خواهان خلافت هستید، آیا چنین است؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۱۵

حضرت فرمودند: بزرگان و رؤسای عرب در اختیار من بوده و با هر کسی که من محاربه کنم آنها نیز محاربه نموده و با هر کسی که صلح نمایم، صلح می کنند منتهی من به خاطر رضای خدا و به منظور حفظ خون امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله محاربه را ترک کردم حال ای تیّاس اهل حجاز امّت را به نهضت دعوت می کنم؟ جواب جبیر جاسوس معاویه بود که خدمت امام علیه السّلام آمد تا کشف کند آیا قصد نهضت در امام علیه السّلام هست یا نه.

وی به خوبی می دانست موادعه ای که بین امام علیه السّلام و معاویه علیه الهاویه واقع شده مانع از نهضت و قیامی که امام علیه السّلام را به آن متّهم کرده اند نیست و اگر با مهادنه ای که واقع شده بود قیام برای به دست آوردن خلافت برای حضرت جایز و ممکن نمی بود حتما جبیر به این معنا آگاه و واقف می بود و دیگر سؤال نمی کرد زیرا او می دانست که امام علیه السّلام هرگز چیزی را که نباید طلب کنند، طلب نمی نماید، پس چون این اتهام که امام طالب خلافت است شایع شد وی برای کشف حال و اطّلاع از آن از طرف معاویه به جاسوسی آمد و استخبار نمود و وقتی امام علیه السّلام به وی خبر دادند که قصد نهضت و قیام را ندارند از این بابت مطمئن شد زیرا می دانست که

امام علیه السّلام صادق و فرزند صادق است و هر گاه به زبان مطلبی را جاری فرمایند محال است بر خلافش عمل کنند و چون سخن جبیر امام را سخت به غضب آورد حضرت به او فرمودند: ای تیّاس اهل حجاز ....

تیّاس کسی است که عسب الفحل (یعنی حیوان نر که آن را روی ماده برده جهت تولید نسل) را خرید و فروش می کند و این شغل حرامی است.

و امّا فرموده امام علیه السّلام: بزرگان و رؤسای عرب در اختیار من هستند، این کلام صادق است منتهی از جمله این رؤسا اشعث بن قیس بود که سرکرده بیست هزار لشکر بود که آنها را از جنگ و قیام بر حذر می داشت اشعث می گوید: روزی که قرآنها بالای نیزه رفت و این کید و حیله صورت گرفت یعنی به امیر المؤمنین علیه السّلام گفته شد: اگر به آنچه خوانده شده ای جواب مثبت ندهی لشکریانت نه در رکابت تیر انداخته و نه نیزه زده و نه شمشیر به طرف دشمن می زنند و در حالی که این سخن را می گفت با دست اشاره به اصحاب و لشکریانش نمود آنان که اهل طمع و دنیا بودند.

و نیز در بین رؤسا شبث بن ربعی که تابع هر صدا و بپاکننده هر آشوبی بود وجود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۱۷

داشت، و همچنین عمرو بن حریث که در مقابل علی علیه السّلام ایستادگی کرد و همراه با اشعث و منذر بن جارود طاغی یاغی با سوسمار ماده ای که لشکر دورش را گرفته بودند یعنی معاویه بیعت کرد.

ناگفته نماند این که امام حسن علیه السّلام فرمودند: این رؤسا در تصرّف من

بوده با هر کس من محاربه کنم آنها محاربه می کنند.

صحیح و صادق است منتهی محاربه آنها برای طمع دنیا بود چنانچه امام حسن علیه السّلام با هر کس صلح می فرمود آنها هم با او صلح می کردند ولی طمع و حرص دنیا ایشان را بر آن وامی داشت نه رضایت خدا و در بین این رؤسا و بزرگان کسی که برای خدای عزّ و جلّ محاربه می کرد و قصدش قربه الی باری تعالی بود بسیار کم و نادر به چشم می خورد و عدد این گونه از افراد کافی نبود برای حرب امام علیه السّلام با دشمن.

باب صد و شصتم سرّ صلح نمودن امام حسن علیه السّلام با معاویه علیه الهاویه و ماهیّت و چگونگی آن

اشاره

معاویه مخفیانه نزد عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجر بن حجر و شبث بن ربعی مأمورانی علیحده و جداگانه فرستاد و به هر کدام نوید داد اگر حسن بن علی علیهما السّلام را بکشید دویست هزار درهم خواهید گرفت و علاوه بر آن سرکرده لشکری از لشکریان شام شده و دختری از دخترانم را به شما خواهم داد.

این خبر به سمع مبارک امام حسن علیه السّلام رسید پس از آن تاریخ زره به تن مبارک نموده و آن را زیر لباس مخفی می کردند و حتّی الامکان از اجتماعات احتراز می فرمودند و در نماز جماعت حاضر نمی شدند مگر با زره در یکی از روزها شخصی در هنگام نماز تیری به حضرتش پرتاب کرد ولی به واسطه داشتن زره آن تیر اصابت به بدن امام علیه السّلام نکرد.

بار دیگر وقتی امام علیه السّلام در تاریکی ساباط (مدائن) عبور می کردند شخصی که در تعقیب آن حضرت بود با خنجری مسموم حمله کرد و ضربتی به امام علیه السّلام زد، ضربت کارگر

واقع شد لذا حضرت امر فرمودند که او را به قبیله جریحی که حاکم بر آنها عموی مختار بن ابی عبید مسعود بن قیله بود ببرند، حضرت را به آنجا انتقال دادند، مختار به عموی خود گفت: حسن را بگیر و تسلیم معاویه کن، او عراق را به

ما خواهد داد، شیعیان از گفتار مختار به عمویش به هم برآمدند پس قصد کردند مختار را بکشند، عمویش از شیعیان عذر خواهی نمود و تقاضا کرد او را ببخشند.

شیعیان از کشتنش درگذشتند، امام حسن علیه السّلام فرمودند: وای بر شما، به خدا قسم معاویه به آنچه در مقابل کشتن من به شما وعده داده وفا نخواهد کرد و من تصوّر می کنم اگر دستم را در دست او گذارده و با وی صلح کنم مرا به حال خود نمی گذارد تا به آئین جدّم عمل کنم و من می توانم به تنهایی خدای عزّ و جلّ را پرستش کنم ولی آینده شما را می بینم که پسرانتان بر در خانه های پسران آنها ایستاده و از آنها نان و آبی که خداوند برایشان مقرّر کرده را مطالبه می کنند ولی آنها توجّهی به خواسته ایشان نکرده و نان و آبی به آنها نمی دهند، پس دوری و هلاکت بر ایشان و رفتارشان باد و بزودی آنها که ستم می کنند خواهند دانست که به چه جایگاهی باز خواهند گشت.

پس مردم عذرخواهی کرده ولی عذری نداشتند، سپس امام حسن علیه السّلام نامه ای به این شرح به معاویه مرقوم فرمودند: امّا بعد: کار من منتهی شد به این که مأیوس گشتم از حقّی که احیاء کرده و باطلی که

از بین ببرم آن را ولی کار تو بر وفق مرادت گردید و من از این امر (خلافت) کناره گرفته و آن را برای تو می گذارم اگر چه واگذاری من به ضرر قیامت و معاد تو می باشد، برای شروطی را پیشنهاد می کنم که وفاء به آنها بر تو گران و سنگین نبوده و از این که با تو غدر و حیله کرده باشم در هراس و بیم مباش.

«و شروط را حضرت در نامه ای دیگر مرقوم نموده و در آن آرزو کردند معاویه به آنها وفاء کرده و طریق حیله و مکر را پیش نگیرد» سپس در پایان نامه نوشتند: ای معاویه به زودی پشیمان می شوی همان طوری که دیگران که در باطل قدم گذارده یا عدول از حقّ نمودند پشیمان شدند ولی این پشیمانی زمانی بود که نفعی به حالشان نداشت و السّلام.

اگر سائلی بگوید: چه کسی پشیمان می شود، آیا قیام کننده یا نشسته و آن که گوشه گیری اختیار کرده؟

در جواب گوییم: در برخی موارد قیام کننده ها پشیمان شده اند چنانچه نمونه اش زبیر است، حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند: زبیر به خطاء کاری که انجام داده بود پی برد و به بطلان آنچه حکم کرده بود واقف گردید و به تأویل آنچه نسبتش را به نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله می داد و باستناد آن خود را در خروجی که کرده بود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۲۱

معذور می دانست آگاه شد لذا به عقب مراجعت نمود، وی اگر به آنچه در بیعتش ملتزم شد وفا می کرد نقض و نکث نمی نمود، به هر صورت وی ظاهرا از کرده خودش اظهار پشیمانی نمود و باطن

را خدا می داند.

و در بعضـی موارد قاعدین اظهار پشـیمانی کرده اند چنانچه نمونه اش عبد اللّه بن عمر بن خطّاب است، اصحاب حدیث و خبر در فضائل او گفته اند که وی گفت:

هر گـاه از چیزی محزون و غمگین می شـدم به خـود می گفتم: نبایـد بر این چیزهـا محزون شـد اسف و حزن بر من که چرا با گروهی که با امیر المؤمنین علی علیه السّلام جنگیدند، نجنگیدم و از حرب با آنها نشستم.

و از قیام کننده هایی که بعدا اظهار پشیمانی کردند عائشه است، راویان روایت کرده اند وقتی ملامت کننده ای او را در مقابل کاری که انجام داده بود سـرزنش نمود وی گفت: کرده ها گذشت و قلم ها خشـکید به خدا قسم اگر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیست فرزند ذکور می داشتم که تمامشان مثل عبد الرحمن بن حارث بن هشام بودند و بعد به واسطه مرگ یا کشته شـدنشان به سوگ آنها می نشسـتم برایم سـهل تر و آسان تر بود از این که بر علی علیه السّـلام خروج کردم پس به خـدا فقط شکایت حالم را می کنم.

و نیز از قیام که بعـدا نادم شـده انـد سـعد بن ابی وقّاص است وقتی به او خبر رسـید که علی علیه السّـلام ذو الثـدیه را کشت از کاری که قبلا نموده بود و معامله بدی که نسبت به علی علیه السّلام انجام داده بود محزون شد و از عذاب آخرت بیمناک و از بی آرامی و شـتاب زدگی خود پشـیمان گردید و گفت: به خدا سوگند اگر این را می دانسـتم حتما به طرف آن حضـرت می رفتم و لو بر روی نشستنگاه حرکت می کردم.

و هنگامی که معاویه آمد سعد بر او داخل شد معاویه به او گفت: ای

ابو اسحاق:

چه چیز تو را بازداشت از این که من را در طلب خون امام مظلوم (عثمان) یاری کنی؟

سعد گفت: یعنی همراه تو با علی مقاتله می کردم؟! و حال آن که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که به آن حضرت می فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی میباشی.

معاویه گفت: تو خود این حدیث را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدی؟

سعد گفت: آری و هر دو ساکت و خاموش شدند.

معاویه گفت: تو در این که نشسته ای و آن حضرت را کمک نمی کنی عذری نداری، به خدا سوگند اگر من این حدیث را از رسول خدا شنیده بودم با او مقاتله نمی کردم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۲۳

[کلام مرحوم صدوق در باره ماهیت صلح امام حسن (ع)]

مرحوم صدوق می فرماید: معاویه دروغ می گفت و ادّعاء محالی نمود، محققا او از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بیش از این مقالات راجع به علی علیه السّلام شنیده بود و با این حال با آن جناب به مقاتله پرداخت و بعد از آن که حضرت از دنیا مفارقت فرمودند، معاویه آن جناب را لعن می کرد و دشنام می داد و ثبات ملک و قدرتش را در این می دید ولی با این حال کلامی را که به سعد گفت به خاطر این بود که به سعد بفهماند در نشستنش از نصرت علی علیه السّلام عذری ندارد.

سؤال اگر قائلی به خاطر حماقت و نادانی خود بگوید: علی علیه السّلام از قیام و نهضتش در آن امور بعدا نادم و پشیمان شد و از خون هایی که ریخته بود اظهار ندامت می کرد همان طوری که قیام کنندگان و قاعدین یاد

شده اظهار ندامت کردند.

جواب در جوابش گفته می شود: دروغ گفتی و ادّعای محال نمودی زیرا امام علیه السّلام متعدّد و در مقامات بسیار فرمودند: من امر خود و امر مخالفینم را بسیار زیر و رو کرده پس نیافتم و به نتیجه ای نرسیدم مگر این که یا باید با ایشان قتال کنم و یا به آنچه محمّد صلّی اللَّه علیه و آله آورده کفر بورزم.

و از آن حضرت مروی است که فرمودند:

به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین مأمور هستم.

این حدیث با هیجده طریق از نبیّ مکرّم صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمودند: ای علی تو با ناکثین و قاسطین و مارقین باید بجنگی.

حال اگر آن جناب که خود این حدیث را از پیامبر نقل کرده در حضور کسانی که آن را از نبیّ مکرّم شنیده اند اظهار ندامت نموده باشد لازمه اش این است که هم خود و هم شنوندگان حدیث را که در میانشان مهاجرین از قبیل عمّار و انصار نظیر ابو هیثم را تکذیب نموده باشد.

اگر بگویی: باکی نیست از تکذیب مهاجرین و انصار و از دروغ بستن به آنها اجتناب لازم نیست.

جواب این است که: جایگاه کسی که ایشان را تکذیب می کند جهنّم است، و باید از این اعیان و بزرگان مهاجرین و انصار شرم و حیا نمود و چنین نسبت هایی را به ایشان نداد خصوصا عمّار که پیامبر در باره اش فرمودند: عمّار با حقّ و حقّ با عمّار است، عمّار با حقّ همراه است هر کجا که باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۲۵

عمّار کسی است که از شدّت ایمانش خطاب به عایشه نمود و قسم

خورد و فرمود: به خدا سوگند اگر شما بر ما چنان غالب می شدید که تا نخلستان هجر ما را می دوانیدید به یقین ما بر حقّ و شما بر باطل می باشید.

و نیز عمّار کسی است که قسم خورد با علم و پرچم معاویه که آن را در صفّین آورده بود برخورد و مقاتله می کند و این علم همان علمی بود که در جنگ احد و احزاب دشمنان آورده بودند، و به خدا قسم سه بار با آن مقاتله کرده ام و اکنون مرتبه چهارم است و به خدا سوگند این بار کمتر از بار اوّل نبوده و همان طوری که در مرتبه اوّل علم شرک و کفر بود الآن نیز همان طور می باشد و پیوسته می فرمود:

اینها اسلام را اظهار کرده و کفرشان را مخفی نموده اند و بدین وسیله اعوان و انصاری برای خود جمع کرده اند.

باری اگر علی علیه السّلام بعد از این کلام

«امرت أن اقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين»

اظهار ندامت کرده باشد جای داشت آنان که با حضرت بودند به آن جناب عرض کنند: به رسول خدا دروغ بسته ای و حضرت هم این معنا را اقرار باید می کرد.

امّت عبارت بود از زبیر و عائشه و گروه و حزب آنها و علی علیه السّلام و ابو ایّوب و خزیمه بن ثابت و عمّار و اصحابش و سعد بن عمر و اصحابش، حال اگر جملگی اجتماع بر ندامت از کاری که انجام دادند نموده باشند و دوست داشتند که آن را بجا نیاورده بودند و متّفقا فعل انجام شده را باطل تلقی کرده باشند لازمه آن این است که همه بر باطل اجتماع کرده اند و چون ایشان امّت

بودند، امّت بر باطل اجتماع نمی کنند یا می گوییم:

اگر جملگی بر ندامت از ترک کاری که انجام نداده اند نموده باشند و دوست می داشتند که آن را بجا آورده بودند پس به واسطه این که جمیعا آن فعل را ترک کرده و حقّ را نیاورده اند اجتماع بر باطل نموده اند و باید اعتراف نمود کلام نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام که فرمودند: تو با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله می کنی خبر می باشد و امکان ندارد مورد خبر در خارج تحقّق نیابد مگر آن که مخبر دروغ و کذب گفته باشد.

و اگر کلام نبیّ مکرّم صلّی اللّه علیه و آله امر باشد، پس ترک اطاعت امر همان طوری که علی علیه السّلام فرمودند کفر می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۲۷

سؤال اگر سائلی بگوید: امام حسن علیه السّلام خبر دادند که به منظور حفظ خونها با معاویه صلح می فرماید و شما می گویید علی علیه السّلام مأمور بود به ریختن خونها، بدیهی است حفظ خونی که خدا و رسولش امر به ریختن آن فرموده اند عصیان و گناه است.

جواب در جواب می گوییم: امّتی را که امام حسن علیه السّلام یاد فرمودند دو امّت و دو گروه بودند:

امّت هالکه و امّت ناجیه یا امّت باغیه (ظالم) و امّت مبغی علیها (مظلوم) حال اگر حفظ خون مبغی علیها صرفا به حفظ خون باغی باشد چون وقتی این دو گروه با هم مقاتله نمودند مبغی علیه قدرت بر دفع باغی نداشته بلکه در این مقاتله نابود خواهد شد بدون تردید در این جا برای حفظ خویش باید خون باغی را نیز حفظ نمود چه آن

که در این فرض اگر خون باغی را بریزند در واقع خون مبغی علیه نیز ریخته می گردد.

اگر سائل بگوید: باغی از نظر شما چه مسلکی دارد، آیا مؤمن بوده یا کافر است و یا نه مؤمن بوده و نه کافر می باشد؟

در جواب گوییم: باغی به اجماع اهل نماز (به اجماع مسلمین) باغی و ظالم است ولی مرجئه ایشان را مؤمن دانسته با این که آنها را موسوم به باغی می دانند و اهل وعید آنها را کفّار مشرک و کفّار غیر مشرک می نامند نظیر فرقه اباضیه و گروه زیدیّه و برخی همچون واصل و عمر فاسق و مخلّد در جهنّم می باشند و بعضی دیگر همچون حسن و اصحابش منافق و مخلّد در دوزخ می باشند.

پس به عقیده تمام اهل آراء باغی از آنچه قبل از بغی بر آن بوده خارج گردیده است، پس برخی از آنها کافر شده اند مانند تمام گروه های خوارج غیر از اباضیّه «۱» و بعضی از آنها کافر ولی غیر مشرک گردیده اند همچون اباضیه و زیدیّه و دسته ای فاسق و منافق شده اند نظیر واصل و کمترین حکمی که مرجئه در باره ایشان نموده اند این است که آنها را از عدالت و سنن و مقبول بودن اسقاط کرده اند.

سؤال اگر گفته شود: خداوند متعال باغی را در قرآن مؤمن خوانده چه آن که فرموده:

---

(۱)- فرقه ای از خوارج بوده که منتسب به عبد اللّٰه بن اباض تمیمی هستند.

و اگر دو طائفه از مؤمنین با هم به مقاتله پرداختند.

در جواب می گوییم: کسی که مأمور است بین دو گروه مقاتلین را اصلاح کند باید قبل از شروع به قتال و وقوع

نزاع بین آن دو بدانـد باغی و مبغی علیه کـدام می باشـند، اگر باغی را از مبغی علیه تشـخیص داد و برایش محرز گشت وظیفه اش آن است که همراه مبغی علیه با باغی قتال کنـد تا او را به امر خـدا برگرداند یعنی به واسـطه قتال او را به حال پیش از بغی رجوع دهـد و اگر باغی را از مبغی علیه تشـخیص نـداد پس جاهل است و نمی دانـد مؤمن غیر باغی کدام و مؤمن باغی کدام می باشد، البته مؤمن غیر باغی بعد از فحص و تبیین معلوم می گردد.

و فرق بین مؤمن غیر بـاغی و بـاغی آن است که اهـل صـلاه اجمـاع دارنـد بر این که غیر بـاغی مؤمن است و هیـچ اختلافی در صـدق اسم مؤمن بر او بینشان نیست ولی در مؤمن باغی اختلاف است، پس به آن مؤمن نمی گوینـد تا وقتی که اجماع محقّق شود بر ایمـانش همـان طوری که اجمـاع است بر این که بـاغی است، پس به باغی مؤمن نمی گوینـد مگر وقتی که بر ایمانش اجماع محقّق گردد همان طوری که اجماع قائم است بر بغی او لذا موسوم به باغی می باشد.

سؤال اگر سائل بگوید: خداوند متعال باغی را برادر مؤمنین معرّفی کرده و برادر مؤمن حتما مؤمن می باشد.

جواب در جواب گوییم: ادّعای محالی کرده و حرف بعیدی را ایراد نمودی و شاهد ما بر این گفتار آن است که حقّ تعالی در قرآن کریم هود را که پیامبری است از پیامبران برادر عاد که قومی کافر بودند معرفی کرده و فرموده:

وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً با این که هود کافر نبوده و عاد هم موحّد نبودند یا در محاورت به

شخص شامی گفته می شود: یا اخا الشام و به یمانی می گویند: یا اخا الیمن یا در حقّ شخص شمشیر دار که ملازم با شمشیر بوده و با آن مقاتله می کند می گویند: فلان اخ السیف و در تمام این موارد استعمال، از تأویل و مجاز کمک گرفته شده و الّا این طور نیست که اگر کسی را مجازا برادر مؤمن خطاب کردند حتما مؤمن باشد با این که قرآن بر خلاف آن شهادت داده و عرف و لغت نیز شهادت داده که جماد نظیر شام، یمن، سیف، رمح برادر مؤمن است و همان طوری که گفتیم این شهادت از قرآن و لغت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۳۱

شاهد بر اصل جواز استعمال است امّا این که استعمال حقیقی می باشد ابدا دلیلی بر آن در دست نیست و از خداوند منّان می خواهیم که در امور دنیوی و اخروی ما را یاری کرده و توفیق به ما عنایت فرموده و مقام قرب نیز نصیبمان گرداند بمنّه و کرمه.

باب صد و شصت و یکم سرّ دفن نشدن حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام در کنار رسول صلّی اللَّه علیه و آله

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه می گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت حسین بن علی علیهما السّلام خواستند بدن امام حسن علیه السّلام را در کنار رسول صلّی اللَّه علیه و آله دفن کنند و نفراتی از افراد را جمع نمودند، مردی گفت از امام حسن علیه السّلام شنیدم که می فرمود: به حسین علیه السّلام بگویید در پای جنازه من خون نریزد، اگر این سفارش نبود

حسین علیه السّلام دست از اراده خود برنمی داشت تا بدن امام حسن علیه السّلام را در کنار رسول خدا دفن کند حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:

اولین زنی که بعد از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سوار قاطر شد عائشه بود که بر آن نشست و به مسجد آمد و نگذارد بدن حسن بن علی علیهما السّلام در کنار رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دفن شود.

باب صد و شصت و دوّم سر این که روز عاشوراء از نظر مصیبت بزرگترین روزها می باشد

حدیث (۱) محمّد بن علی بن بشّار قزوینی رضی اللَّه عنه می گوید: ابو الفرج مظفّر بن احمد قزوینی از محمّد بن جعفر کوفی اسدی از سهل بن زیاد آدمی، از سلیمان بن عبد اللَّه خزاز کوفی، از عبد اللَّه بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و جزع و گریه گردید نه روزی که در آن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله قبض روح شده یا روزی که فاطمه سلام اللَّه علیها در آن از دنیا رحلت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۳۳

کرده یا روزی که در آن امیر المؤمنین علیه السّلام به شهادت رسیده و یا روزی که امام حسن علیه السّلام در آن به وسیله سمّ شهید گردیدند؟

امام علیه السّلام فرمودند: روز امام حسین علیه السّلام از تمام ایام مصیبتش بزرگتر می باشد زیرا اصحاب کساء که کریم ترین مخلوقات و شریف ترین آنها نزد خدا بوده پنج تن می باشند، پس وقتی نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از بین ایشان رحلت کردند امیر المؤمنین و فاطمه و

حسن و حسین علیهم السّلام باقی ماندند پس مردم ایشان را تسلیت می دادند و وقتی فاطمه سلام اللَّه علیها از بینشان رفتند مردم امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را امر به صبر می نمودند و وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام رفتند مردم حسنین علیهما السّلام را تسلیت می دادند و وقتی امام حسن علیه السّلام از دنیا رفتند مردم امام حسین علیه السّلام را تسلیت می گفتند و وقتی ایشان شهید شدند در اصحاب کساء احدی باقی نمانده بود که مردم به او تسلیت بگویند پس رفتن امام حسین از دنیا به مثابه این بود که تمام اصحاب کساء از دنیا رفته اند چنانچه بقاء آن حضرت همچون بقاء جمیع آنها بود لذا روز شهادت آن حضرت از نظر مصیبت از تمام ایّام بزرگتر می باشد.

عبد اللَّه بن فضل هاشمی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چرا مردم به علی بن الحسین علیهما السّلام تسلیت نمی گفتند همان طوری که به آباء و پدرانش علیهم السّلام تسلیت می گفتند مگر ایشان مانند آنها امام و حجّت خدا نبودند؟

امام علیه السّلام فرمودند: چرا، علی بن الحسین علیهما السّلام سرور عبادت کنندگان و بعد از پدرانش حجّت خدا بر مردم بود ولی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را ملاقات نکرده و از آن حضرت حدیثی نشنیده و علمش بالوارثه می باشد یعنی از پدر و پدر از جد و جدّش از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله اخذ نموده در حالی که امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السّلام را مردم بالعیان در آنات متوالی با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

مشاهده کرده بودند لذا هر گاه یکی از این حضرات را می دیدند یاد حال او با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله افتاده و سخن حضرتش را با او و در باره او به یاد می آوردند، و وقتی آن ذوات مقدّسه از دنیا رفتند مردم از مشاهده عزیزان خدا محروم شدند و در فقدان هیچ یک فقدان جمیع نبود مگر در مورد حضرت امام حسین علیه السّلام چه آن که بعد جمیعشان از دنیا رفت فلذا روز شهادت آن حضرت از حیث مصیبت بزرگترین روزها است.

عبد اللَّه بن فضل هاشمی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۳۵

خدا، پس چرا عامه روز عاشوراء را روز برکت نامیده اند.

امام علیه السّلام گریستند و سپس فرمودند: هنگامی که حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شدند مردم در شام خود را به یزید نزدیک نمودند پس از اخبار کربلاء حکایت می کرده و بابت آن جوائز مالی دریافت می کردند و از جمله اخباری که برای او جعل و وضع نمودند وقایع در این روز بوده و این که این روز روز برکت است و این اسم را به خاطر آن انتخاب کردند تا مردم از جزع و گریه و مصیبت و حزن به فرح و سرور و تبرّک عدول نمایند که خدا بین ما و ایشان حاکم باشد راوی گفت: سپس امام علیه السّلام فرمودند: ای پسر عمو حرکات و آنچه این قوم انجام دادند ضررش بر اسلام و اهل اسلام به مراتب کمتر است از آنچه را که گروهی دیگر جعل و وضع نمودند.

این گروه مودّت و محبّت

مـا را آئین خود قرار داده و چنین پنداشـتند که به امامت ما قائل و به موالات ما اهل بیت متدیّننـد، توهّم کرده انـد امام حسـین علیه السّـلام شهید نشده و امر آن حضرت همچون عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله علیه و علیهم السّلام بر مردم مشتبه گردید در نتیجه به عقیـده ایشان سـرزنش و ملامتی بر بنی امیّه نیست، ای پسـر عمو، کسـی که گمان کند امام حسـین علیه السّـلام کشـته نشده قطعا پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و علی علیه السّلام و ائمّه بعد ایشان علیهم السّلام را تکذیب کرده زیرا این حضرات جملگی خبر از کشـته شـدن و شـهادت آن بزرگوار داده انـد و کسـی که ایشان را تکذیب کند به خدای عظیم کفر ورزیده و خونش بر هر کسی که آن را بشنود مباح و حلال است.

عبـد اللَّه بن فضل می گویـد: محضـر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چه می فرمایید در باره گروهی از شـیعیانتان که به این گفتار قائلند؟

حضرت فرمودند: این گروه شیعه من نیستند و من از آنها بیزارم.

سپس عبد اللَّه بن فضل می گوید: از امام علیه السّلام راجع به آیه شریفه: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا الخ سؤال کردم:

حضـرت فرمودنـد: آن گروه (اصـحاب سـبت) مسـخ شـده و به صورت بوزینه درآمدنـد و سه روز بـا این هیئت بوده و سـپس مردنـد، ایشان تولیـد مثل نکردنـد و بوزینه های امروز شبیه آنها هسـتند نه آن که فرزنـدان ایشان باشـند چنانچه خوکها و سایر مسوخ همین طور می باشـند، یـک فرد از آنهـا امروز بـاقی نیست و آنچه از حیوانـات شـبیه مسوخـات هسـتند گوشـتشان قـابل خوردن نیست.

سپس امام علیه

السّلام فرمودند: خداوند غالیان و مفوضه را لعنت کند، ایشان نافرمانی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۳۷

خدا را کوچک شمردند و به حقّ تعالی کفر ورزیدند و شرک آورده و گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نمودند و بدین ترتیب از اقامه فرائض و پرداخت حقوق فرار نمودند.

حدیث (۲) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن محمّد همدانی، از علی بن حسن بن فضّال از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که در روز عاشوراء به دنبال نیازمندیهای خود نرود حقّ تعالی نیازمندیهای دنیا و آخرتش را برطرف می کند و کسی که روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و گریه او باشد خداوند عزّ و جلّ روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار داده و در بهشت چشمش را به ما روشن می کند و کسی که روز عاشوراء را روز برکت خواند و در منزلش از مطعومات و مشروبات چیزی ذخیره کند برایش مبارک نبوده و روز قیامت با یزید و عبید اللّه بن زیاد و عمر بن سعد لعنه اللّه علیهم در اسفل درک جهنّم محشور خواهد شد.

حدیث (۳) حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللّه علیه می گوید، پدرم از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از نصر بن مزاحم از عمر و بن سعید، از ارطاه بن حبیب، از فضیل الرسان، از جبله مکیّه نقل کرده که گفت: از میثم تمّار قدّس اللّه روحه شنیدم که می فرمود: به خدا قسم این امّت پسر پیامبرشان را در دهم ماه محرم خواهند کشت و دشمنان خدا این روز را

روز برکت قرار می دهند و این قبلا- از علم خدای تعالی گذشته بود و آن را سرور و آقایم امیر المؤمنین علیه السّلام به من فرموده بود و به من خبر داد که تمام اشیاء حتی وحوش در بیابانها و ماهی ها در دریا و پرندگان در آسمان برای امام حسین علیه السّلام می گریند و نیز خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از انس و جنّ و تمام فرشتگان آسمانها و زمین و فرشته رضوان و مالک و حاملین عرش جملگی بر آن مظلوم گریه می کنند بلکه آسمان خون و خاکستر می بارد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: لعنت خدا بر کشندگان حسین علیه السّلام واجب شد همان طوری که بر مشرکینی که با خدای متعال خدایگان دیگر قرار می دهند لعنت واجب گشت و نیز یهود و نصاری و مجوس مورد لعن واقع شدند.

جبله می گوید: به میثم عرض کردم چگونه مردم این روزی که در آن حسین علیه السّلام شهید شده است را روز برکت می خوانند؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۳۹

میثم گریست و سپس گفت: به خاطر حدیثی که وضع و جعل کرده بودند گمان می کردند که روز عاشوراء روزی است که خداوند متعال توبه آدم علیه السّلام را در آن روز پذیرفته در حالی که حقّ جلّ و علا توبه او را در ذی الحجّه پذیرفته است و نیز می پنداشتند که عاشوراء روزی است که خداوند منّان توبه جناب داود علیه السّلام را در آن قبول کرده و حال آن که توبه او را در ذی الحجّه پذیرفته است و همچنین گمان می کردند که عاشوراء روزی است که خداوند

متعال جناب یونس علیه السّلام را در آن روز از شکم ماهی بیرون آورده و حال آن که در ذی الحجّه او را بیرون آورد و نیز خیال می کردند در این روز کشتی نوح علیه السّلام به کوه جودی رسید و حال آن که استقرار کشتی در روز هیجدهم ذی الحجّه بوده است و نیز تصور می کردند که در این روز خداوند دریا را برای بنی اسرائیل شکافت در صورتی که شکافتن دریا برای بنی اسرائیل در ماه ربیع الاوّل بوده است، سپس میثم فرمود: ای جبله بدان که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام در روز قیامت سرور و آقای همه شهداء بوده و درجه و مقام اصحابش از تمام شهداء بالاتر است، ای جبله هر گاه بر آسمان نگریستی و آن را سرخ همچون خون تازه دیدی بدان که سید الشهداء حضرت حسین بن علی علیهما السّلام شهید شده است.

جبله می گوید:

روزی خارج شده و ملاحظه کردم که شعاع آفتاب روز دیوارها همچون چادری سرخ کشیده شده پس صیحه زده و گریسته و گفتم: به خدا سوگند آقا و سرور ما حسین علیه السّلام کشته شد.

باب صد و شصت و سوّم سرّ اقدام اصحاب امام حسین علیه السّلام بر کشته شدن

حدیث (۱) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللَّه عنه می گوید: عبد العزیز بن یحیی جلودی از محمّد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام چنین نقل کرده: وی می گوید محضر امام علیه السّلام عرض کردم: مرا از اصحاب حضرت امام حسین علیه السّلام و اقدامشان بر مرگ خبر دهید که سرّ آن چه بود؟

حضرت فرمودند: پرده از جلو دیدگان آنها کنار زده شد و منازل خود

را در بهشت دیدند لذا هر کدام از آنها اقدام بر کشته شدن می نمودند تا به سرعت هر چه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۴۱

تمامتر به حوریان بهشتی رسیده و با آنها دست به گردن شده و به منزل خود در بهشت وارد گردند.

باب صد و شصت و چهارم سرّ این که حضرت قائم علیه السّلام فرزندان قاتلین امام حسین علیه السّلام را به خاطر کردار پدرانشان می کشد

حدیث (۱) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللَّه عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد السلام ابن صالح هروی، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا در باره روایتی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده و آن حضرت فرمودند: هر گاه حضرت قائم عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف خروج کنند فرزندان قاتلین امام حسین علیه السّلام را به خاطر کردار پدرانشان می کشد چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند: واقع همین است.

عرض کردم: پس فرموده حقّ تعالی در قرآن: وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد) معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند در تمام اقوالش صادق است ولی در عین حال باید توجّه داشته باشی که فرزندان قاتلین امام حسین علیه السّلام به افعال و کردار پدرانشان راضی بوده و به آنها افتخار می کردند و به مقتضای «کسی که به چیزی راضی باشد همچون شخصی است که آن چیز را انجام داده» فرزندان قاتلین همچون قاتلین سیّد الشهداء می باشند.

و اگر شخص در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی و خشنود باشد راضی با قاتل نزد خدا شریک در قتل می باشد و چون این فرزندان به کردار پدرانشان راضی می باشند لا جرم حضرت قائم علیه السّلام وقتی خروج

نمودند ایشان را می کشد.

راوی می گوید محضرش عرضه داشتم: چرا وقتی حضرت قیام فرمودند اوّل ایشان را می کشد؟

حضرت فرمودند: حضرت قائم علیه السّلام ابتداء بنی شیبه را می کشند به این نحو که دستهایشان را قطع می فرماید زیرا آنها سارقین بیت اللَّه عزّ و جلّ می باشند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۴۳

باب صد و شصت و پنجم سرّ این که حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام زین العابدین نامیده شدند

حدیث (۱) عبد اللَّه بن نضر بن سمعان تمیمی خرقانی رضی اللَّه عنه می گوید: ابو القاسم جعفر بن محمّد مکّی، از ابو الحسن عبد اللَّه بن محمّد بن عمر اطروش حرانی از صالح بن زیاد ابو سعید شونی از ابو عثمان عبد اللَّه بن میمون سکری، از عبد اللَّه بن معن اودی از عمران بن سلیم نقل کرده که وی گفت:

زهری هر گاه از علی بن الحسین علیهما السّلام حدیثی نقل می کرد می گفت: زین العابدین برایم حدیث فرمود.

سفیان بن عیینه به او گفت: برای چه به علی بن الحسین علیهما السّلام زین العابدین می گویی؟

گفت: برای این که از سعید بن مسیّب شنیدم که از ابن عبّاس نقل نمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر گاه قیامت بپا شود منادی ندا می کند: کجا است زین العابدین؟ پس گویا من به فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می نگرم و می بینم که از بین صفوف گام بر می دارد و جلو حاضر می شود.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عباس بن معروف، از محمّد بن سهل حرانی از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه نقل کرده که آن حضرت فرمودند: روز قیامت منادی

نداء می کند کجا است زین العابدین؟ پس گویا من به علی بن الحسین علیهما السّلام می نگرم و می بینم که از بین صفوف گام برداشته و جلو می آید.

حدیث (۳) محمّد بن قاسم استرآبادی، از علی بن محمّد بن سیّار، از ابو یحیی محمّد بن یزید منقری، از سفیان بن عیینه، وی می گوید: به زهری گفته شد: چه کسی در دنیا زاهدترین مردم می باشد؟

او گفت: علی بن الحسین علیهما السّلام زیرا در وقتی که بین آن حضرت و محمّد بن حنفیّه راجع به صدقات امیر المؤمنین علی علیه السّلام منازعه بود به آن جناب عرض شد اگر نزد

ولید بن عبد الملك که بین او و محمّد دوستی است و با شما کدورت دارد روید شرّ او و کدورتش با شما برطرف می شود.

راوی گفت: این پیشنهاد را من زمانی به امام علیه السّلام نمودم که هم حضرت و هم ولید در مکّه بودند، باری امام علیه السّلام به من فرمودند:

وای بر تو آیا در حرم خدا از غیر خدای عزّ و جلّ چیزی بخواهم؟ من خوش ندارم که از خالق دنیا، دنیا را بخواهم، چه رسد به آن که آن را از مخلوقی مثل خود بخواهم.

زهری می گوید: خداوند متعال هیبت و رعبی از آن حضرت در دل ولید انداخت که به نفع امام و بر ضرر محمّد بن حنفیّه حکم نمود.

حدیث (۴) محمّد بن قاسم استرآبادی از علی بن محمّد بن سیّار، از ابو یحیی محمّد بن یزید منقری، از سفیان بن عیینه، وی می گوید: به زهری گفتم: آیا با علی بن الحسین علیهما السّلام ملاقات کردی؟

گفت: آری، ملاقات نمودم

و با احدی برتر از او برخورد نکرده ام، به خدا سوگند نه در خفا دوستی برایش سراغ دارم و نه در علن دشمنی.

به او گفته شد: چطور؟

گفت: زیرا ندیدم احدی را اگر چه حضرتش را دوست می دارد مگر آن که چون کاملا به فضل و کمالش واقف است نسبت به جنابش حسد می ورزد و ندیدم کسی را اگر چه او را مبغوض و دشمن می دارد مگر آن که به خاطر شدّت مدارات و مسالمتش با آن حضرت مدارا می کند.

حدیث (۵) و با همین اسناد از سفیان بن عیینه نقل نموده، می گوید: زهری علی بن الحسین علیهما السّلام را شبی سرد و طوفانی در حالی که بر دوشش آرد و هیزم حمل می کرد دید، محضرش عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا این بار چیست؟

حضرت فرمودند: قصد سفر دارم و برای آن توشه ای آماده کرده ام که به مکان امن و محفوظی می برم.

زهری عرض کرد: این غلام من است و بار شما را حمل می کند، حضرت از دادن بار امتناع نمودند.

زهری عرض کرد: من خودم آن را برمی دارم و شما را خلاص می کنم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۴۷

حضرت فرمودند: ولی من خود را از آنچه در این سفر نجاتم می دهد و ورودم بر آنچه اراده کرده ام را نیکو می گرداند خلاص نمی کنم، تو را به حقّ خدا پی کارت برو و مرا رها کن.

پس زهری می گوید: از حضرت منصرف شدم و به کار خویش پرداختم، بعد از چند روز دیگر که با آن جناب ملاقات کردم به آن حضرت عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا هیچ اثری از سفری که فرمودید در شما نمی بینم.

حضرت فرمودند: آری،

سفری که تو پنـداشتی مقصودم نبود بلکه مرادم از آن مرگ بود و برای آن خود را آماده می کنم و آماده شدن برای مرگ به این است که از حرام اجتناب کرده و خیرات را بذل و اعطاء نمود.

حدیث (۶) محمّـد بن الحسن بن احمـد بن ولیـد رحمه اللّه علیه می گویـد: محمّد بن حسن صـفّار از محمّد بن حسـین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسـباط از اسماعیل بن منصور، از برخی اصحاب نقل کرده که وی گفت: وقتی بدن مطهّر علی بن الحسین علیهما السّـلام را روی تخت گذاردنـد تا غسل دهنـد نظر بیننـدگان به پشت حضـرت افتاد که همچون زانوی شتر پینه داشت و این به خاطر کثرت بارهایی بود که به دوش می گذاردند و به منازل فقراء و مساکین حمل می فرمودند.

حدیث (۷) محمّـد بن الحسن بن احمـد بن ولیـد رضوان اللّه علیه از محمّد بن حسن صـفّار، از علی بن اسـماعیل، از محمّد بن عمر، از پـدرش، از علی بن مغیره، از ابـان بن تغلب نقل کرده که وی گفت: محضـر حضـرت ابی عبـد اللّه علیه السّـلام عرضـه داشتم: حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام را دیدم که هر گاه به نماز می ایستاد رنگش به رنگ دیگر تغییر می کرد.

امام علیه السّلام فرمودند:

به خدا، علی بن الحسین علیهما السّلام کسی را که در مقابلش می ایستاد می شناخت.

حدیث (۸) محمّد بن الحسن رضـی اللّه عنه از حسـین بن ابان، از حسـین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از برخی اصحاب از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: علی بن الحسین علیهما السّلام را در نماز دیدم که عباء آن حضرت از روی یکی

از شانه هایشان افتاده بود آن را مرتّب و منظم نکردند تا از نمازشان فارغ شدند، از آن حضرت راجع به آن پرسیدم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۴۹

حضرت فرمودند: وای بر تو، آیا می دانی در مقابل چه کسی من بودم، بنده نمازش قبول نمی شود مگر آن مقداری از آن که شخص به قلبش اقبال بر آن دارد.

و علی بن الحسین علیهما السّلام شبهای ظلمانی از منزل خارج می شدند و بر دوش مبارک انبانی بود که در آن کیسه هایی از دنانیر و دراهم قرار داشت و آن را حمل می کرد تا به درب منازل فقراء می رسید، یک یک را دقّ الباب می کرد سپس کسی که به درب منزل حاضر می شد اهدایی حضرت را دریافت می کرد و وقتی آن جناب از دنیا رفتند مردم دانستند که آن شخص علی بن الحسین علیهما السّلام بوده است.

حدیث (۹) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللّه الکوفی از محمّد بن اسماعیل برمکی از حسین بن هیثم از عباد بن یعقوب از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش نقل کرده که وی گفت: از یکی از کنیزان علی بن الحسین علیهما السّلام بعد از رحلت حضرت سؤال کرده و گفتم: امور علی بن الحسین علیهما السّلام را برای من توصیف نما؟

کنیز گفت: مفصّل توصیف کنم یا مختصر نمایم؟ گفتم: مختصر نما.

گفت: نه روز هرگز برایش طعام بردم و نه شب برای جنابش بستر پهن کردم.

حدیث (۱۰) مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللّه عنه از جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش:

از محمّد بن حاتم از ابو معمّر اسماعیل

بن ابراهيم بن معمّر از عبد العزيز بن ابى حازم نقل كرده كه گفت: از ابو حازم شنيدم كه مى گفت: نديدم مردى هاشمى افضل و برتر از على بن الحسين عليهما السّلام، آن حضرت در هر روز و شب هزار ركعت نماز مى خواند تا جايى كه در پيشانى آن جناب آثار سجود مانند كف پاى شتر ظاهر گرديد.

باب صد و شصت و ششم سرّ ناميده شدن على بن الحسين عليهما السّلام به سجّاد

حديث (۱) محمّد بن محمّد بن عصام كلينى رضى اللَّه عنه از محمّد بن يعقوب كلينى رضى اللَّه عنه از حسين بن الحسن الحسنى و على بن محمّد بن عبد اللَّه جميعا از ابراهيم بن اسحاق احمر، از عبد الرحمن بن عبد اللَّه خزاعى، از نصر بن مزاحم منقرى، از عمر و بن شمر، از جابر بن يزيد جعفى نقل كرده كه وى گفت: حضرت ابو جعفر محمّد بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۷۵۱

على الباقر عليهما السّلام فرمودند:

پدرم على بن الحسين عليهما السّلام نعمتى از نعمتهاى خدا را ذكر نمى فرمود مگر آن كه سجده مى نمود و آيه اى از آيات كتاب اللَّه عزّ و جلّ را كه در آن سجود بود قرائت نمى كرد مگر آن كه به سجده مى رفت و حقّ تعالى از آن حضرت بدى را كه خوف از آن داشت يا كيد و حيله حيله گرى را دفع نمى فرمود مگر آن كه به شكرانه اش سجده مى فرمود و اثر سجده در تمام مواضع سجود آن حضرت ظاهر و آشكار بود فلذا به سجّاد موسوم گشت.

باب صد و شصت و هفتم سرّ ناميده شدن على بن الحسين عليهما السّلام به ذو الثّفنات

حديث (۱) محمّد بن محمّد بن عصام كلينى رضى اللَّه عنه از محمّد بن يعقوب كلينى از على بن محمّد، از ابى على محمّد بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش از محمّد بن على الباقر عليهم السلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند: در جاى سجود پدرم آثارى روييده بود و آن جناب آنها را در هر سال دو مرتبه مى چيد و در هر مرتبه پنج پينه چيده مى شد لذا به

آن حضرت ذو الثفنات (صاحب پینه) گفته شد.

باب صد و شصت و هشتم سرّ نامیده شدن ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام به باقر

حدیث (۱) ابو العبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه از عبد العزیز بن یحیی بصری در بصره از مغیره بن محمّد از رجاء بن سلمه، از عمر و بن شمر، وی گفت: از جابر بن یزید جعفی سؤال کرده و به او گفتم: برای چه حضرت باقر را باقر خواندند؟

گفت: برای این که حضرتش علم را شکافت شکافتنی (کلمه بقر یعنی شقّ و اظهر) و جابر بن عبد اللَّه انصاری برایم نقل کرد که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنید که می فرمودند:

ای جابر تو خواهی ماند تا فرزندم محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۵۳

را که در تورات معروف به باقر است ملاقات کنی و وقتی او را ملاقات نمودی از طرف من به او سلام برسان، جابر در برخی از کوچه های مدینه محضر امام باقر علیه السّلام رسید و به آن حضرت عرض کرد: ای جوان کیستی؟

حضرت فرمودند: من محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم.

جابر عرضه داشت: پسر جلو برو، حضرت جلو رفت، سپس عرض کرد، به عقب برگردد، پس برگشت جابر گفت:

به پروردگار کعبه شمائلت مثل شمائل رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می باشد.

سپس جابر عرض کرد: پسرم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به تو سلام رسانده است.

حضرت فرمودند: بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سلام باد مادامی که آسمانها و زمین برپا هستند و بر تو ای جابر سلام باد که تبلیغ سلام نمودی.

جابر عرضه داشت:

ای باقر تو حقا و قطعا باقری، تویی که علم را می شکافی شکافتنی، سپس جابر محضر امام علیه السّلام مشرّف می شد و در مقابل آن حضرت می نشست و حضرت به او تعلیم می فرمودند و بسا در آنچه جابر از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کرد مرتکب اشتباه می شد و حضرت اشتباهش را تصحیح می فرمودند و جابر آن را از حضرت می پذیرفت و به کلام خود رجوع کرده و می گفت: ای باقر، ای باقر، ای باقر خدا را شاهد می گیرم که در کودکی حکمت به شما داده شده است.

باب صد و شصت و نهم سرّ نامیده شدن ابو عبد اللَّه جعفر بن محمّد علیهما السّلام به صادق

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن هارون صوفی از ابو بکر عبید اللَّه بن موسی الحبال الطّبری از محمّد بن الحسین الخشاب از محمّد بن الحصین از مفضّل بن عمر، از ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، از حضرت علی بن الحسین از پدرش از جدّش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

هر گاه فرزندم جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولّد شد او را صادق بنامید، زیرا به زودی در فرزندان این امام شخصی هم نامش به هم می رسد که به ناحقّ ادّعای امامت نموده و کذّاب نامیده می شود حدیث (۲) محمّد بن احمد سنانی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از محمّد بن ابی بشیر از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۵۵

حسین بن هیثم از سلیمان بن داود منقری نقل کرده که وی گفت:

هر گاه حفص بن غیاث از جعفر بن محمّد علیهما السّلام

حدیث نقل می کرد، می گفت:

برایم حدیث فرمود خیر الجعافر (بهترین جعفرها) جعفر بن محمّد علیه السّلام.

حدیث (۳) حسن بن محمّد علوی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از محمّد بن ابی بشیر از حسین بن هیثم از سلیمان بن داود منقری «۱» نقل کرده که گفت: هر گاه علی بن غراب از جعفر بن محمّد علیهما السّلام حدیث نقل می کرد می گفت: برایم حدیث گفت حضرت صادق، جعفر بن محمّد علیهما السّلام.

حدیث (۴) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از ابو احمد محمّد بن زیاد ازدی «۲» نقل کرده که وی گفت:

از مالک بن انس که فقیه مدینه بود شنیدم که می گفت: محضر امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام مشرّف می شدم، حضرت پشتی برایم می نهادند و از من تجلیل می کرده و می فرمودند: ای مالک من تو را دوست دارم.

من از این کلام حضرت مسرور و شادمان بوده و حمد خدا را بجا می آوردم.

سپس مالک گفت: حضرت از سه خصلت خالی نبود: یا صائم بود و یا قائم به عبادت و یا ذکر می فرمود آن حضرت از بزرگان عبّاد و اعاظم زهّاد بود که از خدای عزّ و جلّ در خوف و خشیت بود، کثیر الحدیث و خوش مجلس و بسیار از حضرتش استفاده می شد، هر گاه می فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

رنگش تغییر کرده گاهی سبز و زمانی زرد می شد به حدّی که افراد آشنا آن جناب را نمی شناختند، در یکی از سنوات با آن حضرت حجّ رفتم وقتی مرکب موقع احرام آرام گرفت

هر چه حضرت تلاش نمود که تلبیه بگوید صدا در حلق مبارکش قطع شده بود و بیرون نمی آمد و نزدیک بود که از بالای مرکب به زیر بیفتد، محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا تلبیه را بفرمایید، چاره ای از گفتنش نیست.

فرمودند: ای ابو عامر چگونه جسارت و جرات کنم و بگویم: لبیک، اللّهم لبّیک می ترسم خدای متعال بفرماید: لا لبّیک و لا سعدیک.

---

(۱)- ابو ایّوب الشاذکونی، بصری بوده و بفرموده نجاشی و علّامه در خلاصه ثقه است

(۲)- محمّد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی از ابو احمد، جلیل القدر و عظیم المنزله و از اوثق الناس عند العامه و الخاصه می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۵۷

باب صد و هفتادم سرّ نامیده شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به کاظم

حدیث (۱) علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از ربیع بن عبد الرّحمن نقل کرده که وی گفت: به خدا سوگند حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از فراستمندانی بود که می دانست پس از رحلتش از دنیا چه کسی بر او وقف نموده و امامت امام بعدی را انکار می کند ولی با این حال غیظ خود را بر ایشان فرو می برد و آنچه را که از ایشان می دانست ابراز و اظهار نمی نمود فلذا به کاظم نامیده شد.

باب صد و هفتاد و یکم سرّ پدید آمدن مسلک وقف بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد الولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی العطّار، از احمد بن حسین بن سعید، از محمّد بن جمهور، از احمد بن فضل، از یونس بن عبد الرّحمن نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام از دنیا رفتند در حالی که باقی نماند نزد وکلاء حضرت مگر مال فراوانی و همین سبب وقف و انکار آنها نسبت به موت آن جناب شد چه آن که نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود، سپس یونس به عبد الرحمن می گوید: وقتی امر را چنین دیده و حقّ مبیّن گشت و به امر حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام و امامت آن بزرگوار واقف شدم سخنرانی کرده و مردم را به طرف آن جناب خواندم وقتی این خبر به سمع آن دو رسید نزد من فرستاده و به من گفتند: چه داعی بر این کار داری اگر مال می خواهی ما تو را از

مال بی نیاز می گردانیم و هر دو برای من ده هزار دینار ضـمانت کرده و گفتند: از این کار خودداری کن، من از پیشـنهاد آنها و اطاعتشان امتناع ورزیده و گفتم: از ائمّه صادقین علیهم السلام روایت به ما رسیده که وقتی بدعتها ظاهر شد عالم باید علمش را ظـاهر کنـد و الّا نور ایمان از او سـلب می شود من جهاد در راه امر خـدا را در هیـچ حال رها نمی کنم، ایشان از من سـخت ناراحت شده و عداوت با من را به دل گرفتند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۵۹

حدیث (۲) و با همین اسناد از محمّد بن جمهور از احمد بن حمّاد نقل کرده که وی گفت:

یکی از وکلاء حضـرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عثمان بن عیسی بود، وی در مصر سکونت داشت و نزد او مال زیادی و شش جـاریه بود، بعـد از رحلت امـام کـاظم علیه السّـلام حضـرت رضـا علیه السّـلام نزد او فرسـتاده و اموال و کنیزها را مطالبه فرمودند، عثمان بن عیسی طی نامه ای که به حضرت نوشت در آن مرقوم داشت که پدر شما از دنیا نرفته است.

حضـرت رضا علیه السّـلام در جواب نامه اش نوشـتند: پدرم از دنیا رفته و ما میراث او را تقسیم کردیم و اخبار دالّه بر موت آن جناب کلا صحیح و درست است.

عثمـان بن عیسـی: نـامه ای دیگر نـوشت و در آن مرقـوم نمود: اگر پـدرت فوت نکرده پس در این اموال و کنیزهـا حقّی شـما ندارید و اگر طبق گفته شما ایشان از دنیا رفته است چون به من امر نکرده اند این اموال را به شما سپرده و واگذار نمایم لذا

از سپردن آنها به شما معذور بوده و کنیزها را هم آزاد کرده و به ازدواج داده ام.

مقاله مرحوم مصنّف مصنّف این کتاب می گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام اهل جمع آوری مال نبودند منتهی این اموال در زمان رشید به دست حضرت آمد و دشمنان آن جناب نیز زیاد بودند و حضرت نمی توانستند آنچه از مال که نزدشان جمع شده بود را یک جا تقسیم کنند مگر به تدریج بین افرادی که اطمینان داشتند که اهل کتمان سرّ می باشند لا جرم رفته رفته اموال انباشته شد تا مبلغ زیادی گردید.

از این گذشته این اموال، اموال فقراء نبود تا حضرت در تقسیم آنها تسریع نمایند بلکه اموالی بود که دوستان حضرت آنها را به عنوان احسان به آن جناب محضر مبارکش فرستاده بودند لذا از اموال شخصی خود حضرت محسوب می شدند.

باب صد و هفتاد و دوّم سرّ نامیده شدن علی بن موسی علیهما السّلام به رضا

حدیث (۱) احمد بن علی بن ابراهیم رضی اللَّه عنه می گوید: پدرم از جدّم ابراهیم بن هاشم، از احمد بن ابی نصر بزنطی، وی می گوید:

محضر امام ابو جعفر ثانی محمّد بن علی علیهما السّلام عرض کردم: گروهی از مخالفین

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۶۱

شما تصوّر می کنند مأمون نام پدر شما را رضا گذارده به خاطر آن که آن حضرت به ولایت عهدی مأمون راضی بودند.

حضرت فرمودند: به خدا قسم ایشان دروغ می گویند و مرتکب فجور و فسق شده اند، خداوند متعال آن حضرت را رضا خواند به خاطر آن که حضرتش از خداوند متعال در آسمانش و از رسول و ائمّه علیهم السلام که بعد از رسول بودند در زمین راضی و خشنود بود.

راوی می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: مگر تمام پدران

شما علیهم السلام از خدا و رسولش و ائمّه بعد از آن حضرت راضی و خشنود نبودند؟

حضرت فرمودند: آری.

عرض کردم: پس چرا بین ایشان تنها پدر شما به رضا موسوم گردید؟

فرمود: زیرا مخالفین و دشمنانش از او خشنود بودند همان طوری که موافقین و دوستانش از آن حضرت خشنود بودند در حالی که این امتیاز برای هیچ یک از آباء گرامش علیهم السلام نبود لذا از میان همه تنها آن حضرت به رضا موسوم گشت.

باب صد و هفتاد و سوم سرّ این که امام رضا علیه السّلام ولایت عهدی را از مأمون پذیرفت

حدیث (۱) حسین بن ابراهیم بن ناتانه از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابو الصّلت هروی نقل کرده که وی گفت: مأمون به امام رضا علیه السّلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا فضل و علم و زهد و تقوی و عبادت شما را دانستم و شما را سزاوارتر از خود به خلافت دیدم.

حضرت به او فرمودند: به واسطه عبودیت حقّ تعالی افتخار نموده و با زهد در دنیا امید نجات از شرّ دنیا را داشته و با تقوی و اجتناب از محارم رجاء رسیدن به مغانم را دارم و با تواضع و فروتنی در دنیا امیدوارم نزد خدا رفعت مقام پیدا کنم.

مأمون عرض کرد: نظرم این است که از خلافت کناره گیرم و آن را برای شما گذارده و خود با شما بیعت کنم.

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده حقّ نداری لباسی را که خدا به تن تو نموده درآوری و برای غیر قرار دهی و اگر از آن تو نیست نمی توانی آن را برای من قرار دهی.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۶۳

مأمون عرضه داشت:

ای فرزند رسول خدا چاره ای برای شما نیست از این که این امر را قبول نمایی.

امام علیه السّلام فرمودند: ابدا اطاعت تو نخواهم کرد و این کار را نمی نمایم، پیوسته مأمون جدّ و جهد می کرد و روزگاری را در این امر به امام علیه السّلام اصرار نمود تا از قبول حضرت مأیوس شد، سپس به امام عرض کرد: اگر خلافت را قبول نمی کنی و بیعت مرا دوست نداری پس ولیعهد من باش تا بعد از من خلافت از آن شما باشد.

امام رضا علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند پدرم از آباء گرامش از امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل فرمود که من پیش از تو در حالی که با سمّ و مظلومانه کشته شده ام از دنیا خواهم رفت و تمام فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می کنند و در زمین غربت در جنب هارون الرّشید دفن خواهم شد.

مأمون گریست و سپس عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چه کسی تو را خواهد کشت یا چه کسی قدرت و بدی به تو را دارد در حالی که من زنده هستم؟! حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اگر بخواهم بگویم چه کسی مرا خواهد کشت البته خواهم گفت.

مأمون عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا با این کلام می خواهی امر خلافت را از خود دفع کرده تا مردم بگویند که تو در دنیا زاهد هستی.

حضرت رضا فرمودند: به خدا قسم از زمانی که حقّ تعالی مرا آفریده تا به حال دروغ نگفته و در دنیا به خاطر دنیا زهد نورزیده ام و من می دانم که قصد تو چیست.

مأمون عرضه داشت: چه قصد

دارم؟

حضرت فرمود: اگر راست بگويم در امانم؟

مأمون عرض كرد: در امان هستى.

امام عليه السّلام فرمودند: مقصود تو از اين كار آن است كه مردم بگويند:

على بن موسى الرّضا در دنيا بى رغبت نبود بلكه دنيا رغبتى در او نداشت، مگر نمى بينيد چگونه ولايت عهدى را به طمع خلافت پذيرفت.

مأمون پس از استماع اين سخنان غضبناك شد و گفت: هميشه تو با آنچه من از آن كراهت دارم با من برخورد مى نمايى و از قدرت من در امان مى باشى، به خدا قسم اگر ولايت عهدى را قبول كردى كه هيچ و الّا تو را بر آن اجبار مى كنم و در اين صورت اگر خواسته مرا بجا آورى كه به تو كارى ندارم و الّا گردنت را خواهم زد.

امام عليه السّلام فرمودند: خدا مرا از اين كه خود را به هلاكت اندازم نهى فرموده حال كه

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۷۶۵

امر چنين است آنچه مى خواهى بجا آور و من هم قبول مى كنم مشروط به اين كه احدى را والى نكرده و كسى را عزل ننموده و رسمى و سنّتى را نقض نكنى و من دور از اين امر بوده تنها در مقام مشورت اشاره اى به تو بنمايم.

مأمون راضى شد و حضرت را وليعهد خود قرار داد در حالى كه حضرت كمال كراهت را از اين كار داشتند.

حديث (۲) مظفّر بن جعفر بن مظفّر رضى اللَّه عنه مى گويد: جعفر بن محمّد بن مسعود، از پدرش نقل كرده كه او گفت: محمّد بن نصير از حسن بن موسى حكايت كرده كه او گفت:

اصحاب نقل كرده اند كه شخصى به حضرت رضا عليه السّلام عرض كرد: خدا نيكو بدارد

شما را چگونه قبول کردید آنچه را که مأمون به شما پیشنهاد نمود؟ (گویا این شخص در مقام انکار و اعتراض به حضرت این سؤال را مطرح کرده بود) حضرت به او فرمودند: ای مرد، نبیّ افضل است یا وصیّ نبیّ؟

آن مرد گفت: نبیّ افضل است.

حضرت فرمودند: مسلمان افضل است یا مشرک؟

آن مرد عرض کرد: مسلمان افضل است.

حضرت فرمودند: عزیز مصر مشرک بود و یوسف علیه السّلام پیامبر، مأمون مسلمان است و من وصیّ پیامبر هستم یوسف از عزیز مصر درخواست کرد او را والی قرار دهد و این درخواست هنگامی بود که جناب یوسف به عزیز فرمود:

مرا والی خزائن زمین قرار بده چه آن که نگهبان بوده و هم آگاه و عالم در حالی که مأمون مرا مجبور بر آنچه قبول کردم نمود، سپس حضرت در تفسیر آیه شریفه «اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» فرمودند:

مقصود از «حفیظ» یعنی حافظ و نگهبان آنچه در زیر دستم هست می باشم و مراد از «علیم» آن است که به هر زبانی آگاه و عالم می باشم.

حدیث (۳) احمد بن زیاد همدانی رحمه اللّه علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ریّان بن صلت نقل کرده که گفت: بر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام وارد شدم، محضر مبارکش عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، مردم می گویند: شما ولایت عهدی مأمون را پذیرفته اید با این که در دنیا اظهار زهد و بی رغبتی می نمایید؟!

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۶۷

حضرت فرمودند: خدا می داند من از پذیرفتن آن کراهت داشتم ولی وقتی مخیّر شدم بین قبول آن و کشته شدن پذیرفتن آن را اختیار

کردم، وای بر این مردم آیا نمی دانند یوسف علیه السّلام نبیّ و رسول بود ولی وقتی ضرورت او را وادار کرد که ولایت خزائن عزیز مصر را بپذیرد به او گفت: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ، عَلِیمٌ.

و ضرورت نیز مرا وادار کرد که این امر را قبول کرده در حالی که از آن کراهت داشته و مرا بر آن اجبار نمودند بعد از آن که مشرف بر مرگ شدم، از این گذشته داخل شدن من در این امر نبود مگر خارج شدنم از آن لذا از این افتراء و تهمت های مردم به خدا شکایت کرده و او کمک کار من می باشد.

باب صد و هفتاد و چهارم سرّ این که مأمون حضرت رضا علیه السّلام را با سمّ به قتل رساند

حدیث (۱) ابو الطیّب حسین بن احمد بن محمّد لؤلؤی از علی بن محمّد بن ماجیلویه از احمد بن محمّد بن خالد برقی از ریّان بن شبیب دایی معتصم و برادر مارده نقل کرده که گفت: وقتی مأمون خواست برای خودش از مردم بیعت بگیرد تا او را امیر المؤمنین خوانند و برای حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام از آن بیعت گرفته تا آن حضرت را ولیعهد او دانند و برای فضل بن سهل بیعت بگیرد تا وی را وزیرش بگویند امر کرد سه کرسی برای آنها قرار دهند.

و وقتی هر سه بر کرسی ها نشستند به مردم اذن داد تا داخل شده و بیعت نمایند، مردم داخل می شدند و دست راستشان را به دست راست ایشان داده به طوری که از بالای انگشتان ابهام تا بالای انگشتان کوچکشان با هم منطبق می گشت و بدین وسیله بیعت کرده و خارج می شدند تا آن که همه بیعت کرده و آخرین نفر جوانی

از انصار بود وی بر خلاف همه دست راستش را از بالای انگشت کوچک تا بالای انگشت ابهام در دست آن سه نفر گذارد و با ایشان بیعت نمود، امام علیه السّلام تبسّم نموده و سپس فرمودند: تمام آنان که با ما بیعت کردند بیعتشان در صورت فسخ بیعت انجام گرفت غیر از این جوان که بیعتش در صورت عقد بیعت واقع گردید.

مأمون عرض کرد: امتیاز بین این دو در چیست؟

حضرت فرمودند: عقد بیعت عبارتست از این که طرفین مبایعه از بالای انگشت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۶۹

کوچک تا بالای انگشت ابهام دستشان را با هم منطبق کنند یعنی طوری با هم دست دهند که انگشتان کوچک بالا و انگشتان ابهامشان پائین قرار گیرد ولی فسخ بیعت به عکس آن است یعنی از اعلای انگشت ابهام تا اعلای انگشت ابهام طرفین با هم منطبق می گردد و به عبارت دیگر طوری با هم دست می دهند که انگشتان ابهام بالا و انگشتان کوچکشان پائین واقع می گردد.

راوی می گوید: مردم بینشان اختلاف و اضطراب پیدا شد، مأمون امر کرد همه بیعت را اعاده کرده و همان طوری که امام علیه السّلام توصیف فرموده بودند آن را انجام دادند، ایشان می گفتند: کسی که عقد بیعت را بلد نیست چگونه مستحق امامت باشد، قطعا کسی که به آن علم دارد سزاوارتر است از کسی که به آن جاهل است.

راوی می گوید: همین سرزنش مردم مأمون را وادار کرد که امام علیه السّلام را با سمّ مسموم نماید حدیث (۲) حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبد اللّه ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر

همدانی رضی اللَّه عنهم گفتند: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن سنان نقل کرده که گفت:

در خراسان مأمون روزهای دوشنبه و پنجشنبه بار عام می داد و می نشست و امام علیه السّلام را در سمت راست خود می نشاند، من محضر مولایم بودم که مردی از گروه صوفیه سرقت کرده بود و مأمون امر کرد که او را احضار نمایند وقتی وی را آوردند، چشمش به شخصی افتاد که ظاهرش گواهی می داد به معاش ناچیز و لباس نازل قناعت کرده و بین دیدگانش اثر سجود ظاهر و هویدا بود، مأمون گفت: با این فعل قبیح چقدر این آثار جمیل و پسندیده زشت می باشند، آیا به تو نسبت سرقت داده اند و تو این کار را کرده ای با این که آثاری جمیل و ظاهری آراسته از تو می بینم؟! آن مرد گفت: اضطرارا بوده نه اختیارا، زیرا تو حقّ مرا از خمس و غنیمت ندادی لا جرم مضطرّ به سرقت شدم.

مأمون گفت: در خمس و غنیمت تو چه حقّی داری؟

آن مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش قسمت کرده و فرموده:

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ الخ (بدانید که هر چه به شما غنیمت و فائده رسد خمس آن خاصّ خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود «حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله» ایمان

آورده اید).

و غنیمت را شش سهم نموده و فرموده است: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى الخ (آنچه که خدا از اموال کافران دیار به

رسول خـدا غنیمت داد آن متعلّق به خـدا و رسول و ائمه و خویشاونـدان رسول و یتیمان و فقیران و در راه سـفرماندگان است، این حکم برای آن است که غنائم دست به دست میان توانگران شما نگردد).

سپس آن مرد گفت: تو حقّ مرا به من ندادی و حال آن که من ابن السبیل بوده و در سفر مانده ام، مسکین هستم مالی ندارم و از حاملین قرآن نیز می باشم.

مأمون گفت: آیا حـدّی از حدود خدا را تعطیل کرده و حکمی از احکام او را در باره سارق نادیده بگیرم به خاطر این سـخنان بیهوده؟

آن مرد صوفی گفت: اوّل خودت را تطهیر کن سپس به تطهیر دیگری بپردازد و حدّ خدا را بر او جاری نما.

مأمون توجّه به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نمود و عرض کرد: چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند او می گوید: تو سرقت کردی که مال سرقت شد.

مأمون سخت غضبناك شد و سپس به آن مرد صوفی گفت: به خدا سوگند سرت را قطع خواهم کرد.

مرد صوفی گفت: آیا سر مرا از بدن جدا می کنی و حال آن که بنده من هستی؟

مأمون گفت: وای بر تو کجا من بنده تو شدم؟

مرد صوفی گفت: مادرت از مال مسـلمین خریده شده پس تو بنده تمام مسـلمین از شرق تا غرب هستی تا زمانی که تو را آزاد کنند و من تو را آزاد نمی کنم و دیگر آن که بعد از این مطلب تو خمس را بلعیدی و حقّ آل رسول و من و امثال من را نداده ای از این گذشته هیچ گاه خبیث نمی تواند خبیثی مثل خود را طاهر کند، فقط طاهر است که می تواند خبیث

را تطهیر نمایـد و کسـی که در عهـده اش حـدّ است نمی توانـد بر غیر اقامه حـدود کنـد مگر آن که ابتـداء به خود نماید مگر نشـنیده ای که حقّ تعـالی می فرمایـد: أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَـکُمْ الـخ (آیا مردم را به نیکی امر می کنیـد و خود را فراموش می نمایید در حالی که قرآن را می خوانید، آیا تفکّر نمی کنید).

مأمون توجّه به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نمود و عرض کرد: در باره این مرد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۷۳

چه رأیی دارید؟

حضـرت فرمودند: خداوند جلّ جلاله به حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله فرموده: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ حجّت بالغه آن است که به جاهل رسـیده و در عین جهلش عالم گردیده همان طوری که به عالم در عین علمش رسیده و اساسا دنیا و آخرت با حجّت قائم و سر پا هستند، این مرد با قرآن استدلال نموده است.

مأمون وقتی چنین دید امر کرد صوفی را آزاد کنند و از مردم پنهان شد و پرداخت به امام علیه السّـلام تا وقتی که آن جناب را سمّ داد و کشت و فضل بن سهل و جماعتی دیگر از شیعیان را مقتول ساخت.

باب صد و هفتاد و پنجم سـرّ نامیده شدن حضرت محمّد بن علی بن موسی علیهم السّلام به تقی و علی بن محمّد بن علی بن موسی علیهم السلام به نقی «۱»

باب صد و هفتاد و ششم سرّ نامیده شدن حضرت علی بن محمّد و حسن بن علی علیهم السلام به عسکریین

از مشایـخ و اساتیـدمان رضـی اللَّه عنهم شـنیدم که می فرمودند: محلّه ای که این دو امام همام یعنی علی بن محمّد و حسن بن علی علیهما السّـلام در سرّ من رأی مسـکن قرار داده بودند به عسـکر موسوم بود از این رو به هر یک از این دو بزرگوار گفته شد عسکری.

---

(۱)- در بسیاری از نسخه ها ذیل این عنوان سفید و حدیثی نقل نشده و ظاهرا نسّاخ آن را ترک کرده اند و

آنچه از كلام مصنف در كتاب معانى الاخبار در باب معانى اسماء محمّد و على و فاطمه و حسن و حسين و ائمّه عليهم السّلام ظاهر مى شود آن است كه نسخه كتاب اين طور نيست چه آن كه ايشان فرموده: حضرت محمّد بن على ثانى عليهما السّلام را تقى خواندند زيرا نسبت به حقّ عزّ و جلّ تقوى اختيار نمود پس خداوند نيز شرّ مأمون را از او برطرف كرد و آن هنگامى بود كه مأمون شب در حالى كه مست بود بر آن حضرت وارد شد و با شمشير ضربتى به جنابش زد تا اطمينان پيدا كرد آن حضرت را كشته ولى خدا آن حضرت را از آن ضربت محفوظ داشت ...... تا جايى كه فرموده: اين فصول را در كتاب علل الشرائع و احكام و اسباب مرتّب و مسند آورده ام، انتهى كلام المصنّف.

و امّا علّت ناميده شدن على بن محمّد بن موسى عليهم السّلام به نقى: برخى گفته اند از حضرت ابا الحسن على بن محمّد عليهما السّلام به نقى نامگذارى شد به خاطر نقاء و حسن باطنش.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۷۷۵

باب صد و هفتاد و هفتم سرّ اين كه حقّ تعالى انبياء و ائمه عليهم السّلام را در تمام احوال غالب قرار نداده

حديث (۱) محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانى رضى اللَّه عنه مى گويد: با جماعتى كه در بين آنها على بن عيسى قصرى بود در خدمت شيخ ابو القاسم حسين بن روح قدّس اللَّه روحه بوديم، مردى از جا برخاست و به ايشان عرض كرد: سؤالى دارم.

حسين بن روح به او فرمود: از آنچه مى خواهى سؤال كن.

آن مرد عرض كرد: بفرماييد: آيا حسين بن على عليهما السّلام ولىّ خدا هست يا نه؟

حسين بن روح فرمود: بلى، ولىّ اللَّه مى باشد

آن مرد عرض کرد: بفرمایید: آیا قاتل آن حضرت دشمن خدا بوده یا نه؟

حسین بن روح فرمود: بلی دشمن خدا بوده.

آن مرد عرض کرد: آیا ممکن است خدا دشمن خود را بر دوست و ولیّ خویش مسلّط کند؟

حسین بن روح به او فرمود: آنچه که می گویم توجّه نما، بدان که حقّ تعالی بدون واسطه مردم را مورد خطاب قرار نداده و کلام مشافهی با ایشان ایراد نمی کند بلکه رسولی از جنس خودشان و بشری از صنف آنها که مثل خودشان هست را به سوی آنها می فرستد و به وسیله او خواسته خود را به آنها ابلاغ می کند.

قابل توجّه است اگر رسول از غیر صنف آنها بوده و به صورت آنها نباشد مردم از او دوری گزیده و پیغامش را نمی پذیرند.

باری وقتی رسول نزد مردم آمد و از جنس و صنف آنها بود، همچون آنها طعام خورده و در بازارها حرکت نماید مردم به او می گویند: تو مانند ما هستی پس از تو نمی پذیریم مگر آن که معجزه ای ارائه دهی آن وقت علم پیدا می کنیم که تو رسول خدا بوده و مخصوص به چیزی هستی که در قدرت ما نیست، لذا حقّ تعالی برای رسولان معجزه ای قرار داده که خلق از آوردن مثل آنها ناتوان می باشند لذا معجزه برخی از رسولان را طوفان قرار داد، این رسول ابتداء مردم را انذار نمود پس از آن که کلامش را نشنیده و اطاعتش را نکردند حقّ تعالی تمام طاغیان و متمرّدین را غرق

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۷۷

فرمود و معجزه بعضی را این قرار داد که وقتی وی را دشمنان در آتش انداختند، آتش بر

او سرد و ملایم گردید و معجزه بعضی دیگر را این قرار داد که از سنگ سخت شتر بیرون آورد و در پستانش شیر جاری کرد و معجزه برخی دیگر را این قرار داد که دریا را برایش شکافت و از سنگ چشمه جاری نمود و عصای خشک را برای او اژدها نمود و اژدها آنچه را که دشمنان یافته بودند بلعید و معجزه یکی از آنها را این قرار داده که کور مادرزاد و بیمار مبتلا به پیسی را شفا می داد و مردگان را به اذن خدا زنده می کرد و به مردم خبر می داد چه خورده و چه در منازلشان اندوخته اند.

بعضی دیگر از رسولان معجزه آنها این بود که ماه برایشان منشق گردید و بهائم همچون شتر و گرگ و غیر این دو از حیوانات دیگر با او تکلّم می کردند.

باری وقتی انبیاء و رسولان نظیر این معجزات را آورده و خلق از اتیان به مثل آنها عاجز و ناتوان ماندند تقدیر حقّ تعالی و لطفش به بندگان و حکمتش اقتضاء نمود که انبیاء و رسولانش را با این معجزات در حالی غالب و قاهر و در حالی دیگر مغلوب و مقهور قرار دهد و اگر در تمام احوال ایشان را غالب و قاهر می نمود و مبتلایشان به ابتلائات و گرفتاری ها نمی کرد مردم آنها را خدا و معبود قرار می دادند و از این گذشته میزان صبرشان بر بلاءها و محنت ها معلوم نمی شد پس خداوند متعال احوال ایشان را همچون احوال دیگران قرار داد تا در حال محنت و هنگام بلوی صابر و در هنگام عافیت و غلبه بر دشمنان شاکر بوده و در تمام احوال

متواضع و خاکسار باشند نه متکبّر و شامخ و نیز تا بندگان بدانند انبیاء عظام و رسولان کرام معبودی دارند که او خالق و مدبّر تمام مخلوقات است در نتیجه او را عبادت کرده و رسل و فرستاده هایش را اطاعت کنند و بدین ترتیب حجّت خداوند متعال بر کسانی که از حد در میان مردم تجاوز کرده و ادّعاء ربوبیّت نموده یا با آنچه انبیاء و رسل آورده اند عناد ورزیده و مخالفت می کنند ثابت گردد و به فرموده حقّ تعالی در قرآن لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.

محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللَّه عنه می فرماید: فردای آن روز نزد شیخ ابی القاسم حسین بن روح قدّس اللَّه روحه برگشتم در حالی که پیش خود می گفتم آیا آنچه را که شیخ دیروز ذکر نمود از پیش خود بود یا نه؟

شیخ ابتداء به سخن نمود و به من فرمود: ای محمّد بن ابراهیم اگر از آسمان افتاده پس پرنده ای من را ربوده یا باد مرا در مکانی دور بیاندازد این امر به مراتب نزد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۷۹

من محبوب تر است از این که در دین خدا چیزی را به رأی و فکر خود بگویم بنا بر این آنچه را دیروز برای تو گفتم مأخوذ از اصل بوده و از حجّت صلوات اللَّه و سلامه علیه آن را شنیدم.

باب صد و هفتاد و هشتم سرّ عداوت بنی امیّه با بنی هاشم «۱»

باب صد و هفتاد و نهم سرّ و علّت غیبت

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه، از پدرش، از پدرش احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از محمّد بن ابی عمیر، از ابان و غیر او از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

چاره ای نیست برای آن نوجوان از غائب شدن.

محضر مبارکش عرض شد: چرا یا رسول اللَّه؟

حضرت فرمودند: چون خوف کشتنش می باشد.

حدیث (۲) احمد بن محمّد بن یحیی عطّار، از پدرش، از محمّد بن احمد بن یحیی، از احمد بن حسین بن عمر، از محمّد بن عبد اللَّه، از مروان انباری، وی گفت: از حضرت ابی جعفر علیه السّلام این کلام صادر شد: خداوند وقتی همسایگی طائفه ای را برای ما خوش نداشته باشد از بین آشکارترین آنها ما را بیرون می کشد.

---

(۱)- در ذیل این عنوان حدیثی نقل نشده و نسّاخ آن را سفید گذارده اند ولی مرحوم سیّد جزائری در کتاب انوار نعمانیّه از کلینی قدّس سره نقل کرده که بین امام حسین علیه السّلام و یزید لعنه اللَّه علیه عداوت اصلیّه و عداوت فرعیه بوده، امّا عداوت اصلیه، به خاطر آن که خداوند به عبد مناف دو فرزند داد به نام های: هاشم و امیّه، پشت این دو به یک دیگر چسبیده بود که با شمشیر آنها را از هم جدا کردند لذا این شمشیر از بین این دو و اولادشان برداشته نشد لذا بین حرب بن امیه و عبد المطلب بن هاشم و سپس بین ابی سفیان بن حرب و ابی طالب و بعد از آن بین معاویه بن ابی سفیان و علی بن ابی طالب علیه السّلام و بالاخره بین یزید بن معاویه و حسین بن علی علیهما السّلام این شمشیر واقع بود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۸۱

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: عبد اللَّه بن جعفر، از احمد بن هلال، از عبد

الرحمن بن ابی نجران از فضاله بن ایّوب از سدیر، وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: در حضرت قائم علیه السّلام شباهت می باشد به جناب یوسف علیه السّلام.

محضرش عرض کردم: گویا مقصودتان حیات آن حضرت است با این که دشمنان ادّعاء هلاکتش را می نمودند یا مراد غیبت آن بزرگوار از وطنش می باشد.

حضرت به من فرمودند: آن امّت که به خوکها شبیه بودند چه چیز را انکار کردند؟

برادران یوسف اسباط و اولاد انبیاء بودند که جناب یوسف را فروختند و مورد خطابش قرار داده در حالی که آنها برادران او و وی نیز برادر ایشان بود ولی او را نشناختند تا وقتی که یوسف علیه السّلام به آنها فرمود: من یوسف هستم و این هم برادرم می باشد پس چرا این امّت ملعونه انکار کردند که در وقتی از اوقات خداوند عزّ و جلّ اراده کند حجّت خود را مستور نگاه دارد چنانچه نسبت به جناب یوسف علیه السّلام این کار را نمود، به حضرت یوسف علیه السّلام ملك و سلطنت مصر تفویض شد و بین او و پدرش مسافت هیجده روز فاصله بود و اگر حقّ عزّ و جلّ می خواست مکان او را آشکار کند و نشان دهد قدرتش را داشت ولی وقتی بشارت زنده بودن یوسف را به یعقوب دادند وی با فرزندانش ظرف نه روز از طریق بادیه های غیر معمور خود را به مصر رسانید، پس چرا این امت (امّت اسلام) انکار می کنند که خداوند عزّ و جلّ نسبت به حجّتش آن کند که به یوسف نمود و چه بعدی دارد که حجّت علیه السّلام در بازارها سیر

کرده و در فرش و بساط مردم قدم گذارند ولی در عین حال او را نشناسند تا وقتی که خدا اذن دهد که آن جناب خود را معرفی فرماید همان طوری که به یوسف اذن معرّفی داد و آن در وقتی بود که یوسف به برادرانش گفت: آیا دانستید که به یوسف و برادرش چه کردید؟

آنها گفتند: تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم و این هم برادرم می باشد «۱».

مصنّف می فرماید:

---

(۱)- مترجم گوید: این روایت را مطابق ضبط مرحوم مجلسی در مرآت العقول ما در این جا آورده و بر طبق همان ترجمه نمودیم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۸۳

اخباری که در این باب وارد شده اند را در کتاب «الغیبه» نقل کرده ام.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّه، از حسن بن عیسی بن محمّد بن علی بن جعفر، از جدّش محمّد بن علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هنگامی که فرزند پنجمی از امام هفتم غائب گردد پناه به خدا، دور نکند شما را احدی از دینتان، فرزندم چاره ای نیست برای صاحب این امر (حضرت حجّت علیه السّلام) از غائب شدن و آنقدر این غیبت طول می کشد و ادامه پیدا می کند که کسانی که به صاحب این امر قائل و معتقد هستند از آن برمی گردند.

این غیبت امتحان و آزمایشی است از خدای عزّ و جلّ که خلائق را با آن می آزماید و اگر پدران شما و اجدادتان دینی صحیح تر از این سراغ داشتند حتما آن را پیروی و تبعیّت می کردند.

راوی می گوید: عرض کردم: ای سرور و آقای من: پنجمی از

فرزند سابع کیست؟

حضرت فرمودند: فرزندم، عقول شما قاصر است از درک آن و وسعت و توان حمل آن را ندارد ولی اگر زنده بمانید به زودی درکش خواهید نمود.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود: سعد بن عبد اللّٰه از محمّد بن احمد علوی، از ابو هاشم جعفری نقل کرده که گفت: از حضرت ابا الحسن العسکری علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: جانشین بعد از من فرزندم حسن می باشد، چگونه هستید با جانشین بعد از جانشین من؟

عرض کردم: برای چه فدایت شوم؟

حضرت فرمودند: زیرا شما شخص او را نخواهید دید و جایز هم نیست که اسمش را یاد کنید.

عرض کردم: پس چگونه یادش نماییم؟

فرمود: بگویید: حجّت از آل محمّد صلوات اللّٰه و سلامه علیه.

حدیث (۶) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق رضی اللّٰه عنه از احمد بن محمّد همدانی از علی بن الحسن بن علی بن فضّال، از پدرش، از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

گویا می بینم شیعیان را هنگامی که فرزند سوّمی من مفقود و غائب می شود هر چه به دنبال پناهگاهی می گردند آن را نمی یابند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا؟

فرمودند: زیرا امام و پیشوایشان از آنها غائب و پنهان است.

عرض کردم: چرا غائب می باشد؟

فرمودند: به خاطر آن که وقتی با شمشیر قیام فرمود احدی حجّت و برهان بر آن حضرت نداشته باشد.

حدیث (۷) مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی رضی اللّٰه عنه از جعفر بن مسعود و حیدر بن محمّد سمرقندی جمیعا از محمّد بن مسعود از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی از

حسن بن محمّد صیرفی، از حنان بن سدیر «۱»، از پدرش از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: قائم ما غیبتی می کند که مدّتش طولانی است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا؟

فرمودند: خداوند عزّ و جلّ مصمّم است که در غیبت امام عصر عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف سنن انبیاء علیهم السلام در غیبتشان را جاری فرماید، به ناچار ای سدیر لازم است به پایان رساند مدّت های غیبت های ایشان را، حقّ تعالی می فرماید: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی: محققا جاری می کند سنن و احکامی را بر طبق سنن امّت هایی که پیش از شما بودند.

حدیث (۸) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمه اللَّه علیه «۲» می گوید:

علی بن محمّد قتیبه نیشابوری «۳» از حمدان بن سلیمان نیشابوری «۴» از احمد بن عبد اللَّه بن جعفر مدائنی، از عبد اللَّه بن فضل هاشمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام شنیدم که می فرمودند:

---

(۱)- حنان بن سدیر صیرفی: مرحوم شیخ در فهرست فرموده که وی واقفی است ولی ثقه می باشد.

(۲)- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار: مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی علی الاظهر ثقه می باشد.

(۳)- علی بن محمّد قتیبه نیشابوری: مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است اگر ثقه نباشد.

(۴)- حمدان بن سلیمان نیشابوری: مرحوم علّامه در خلاصه فرموده که وی ثقه و از وجوه اصحاب می باشد.

صاحب امر علیه السّلام غیبتی دارد که چاره ای از آن نیست، هر گمراه و باطلی در آن تردید و شک می کند.

محضرش عرض کردم: فدایت

شوم چرا؟

فرمودند: به خاطر امری که در بیانش مأذون نیستم.

عرض کردم: حکمت در غیبت آن حضرت چیست؟

فرمودند: حکمت در غیبت آن جناب همان حکمت در غیبت حجّت های گذشته حقّ تعالی می باشد که بعد از ظهورش آشکار خواهد شد چنانچه حکمت افعالی را که خضر علیه السّلام مرتکب شد که عبارت بودند از شکستن و شکافتن کشتی و کشتن جوان و بپا داشتن دیوار برای موسی علیه السّلام بعد از جداشدنش از خضر ظاهر گشت ای پسر فضل، این امر، امری است از امور خدا و سرّی است از اسرار الهی و غیبی است از غیب های ربوبی و وقتی خدای عزّ و جلّ را حکیم دانستیم باید تمام افعالش را تصدیق نموده و معتقد باشیم کلا از روی حکمت صورت می گیرند اگر چه وجه آنها را ما ندانیم.

حدیث (۹) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار رحمه اللّه علیه از علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان از محمّد بن حسین از ابن محبوب «۱»، از علی بن رئاب «۲»، از زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: حضرت قائم قبل از ظهورشان غیبت دارد.

عرض کردم: برای چه؟

فرمودند: خوف دارد و اشاره به شکم خود فرمودند.

زراره می گوید: یعنی خوف از کشته شدن دارد.

مرحوم مصنّف می فرماید: اخباری که در این باب وارد شده است را در کتاب کمال الدّین و تمام النّعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره نقل کرده ام.

باب صد و هشتادم سرّ دفاع حقّ عزّ و جلّ از اهل گناه

---

(۱)- مقصود حسن بن محبوب است، وی ثقه و جلیل القدر می باشد.

(۲)- علی بن رئاب کوفی: به فرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه قدّس سره

در خلاصه وی ثقه و جلیل القدر می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۸۹

حدیث (۱) احمد بن هارون فامی رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از حضرت صادق جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش علیهم السّلام نقل نموده که فرمودند: خداوند عزّ و جلّ وقتی می بیند که اهل قریه و بادیه ای اسراف در معاصی می کنند در حالی که سه نفر مؤمن در بین آنها است نداء می کند: ای کسانی که نافرمانی مرا می کنید اگر مؤمنینی که اظهار محبّت و مودّت به جلال من نموده و زمین و مساجد مرا با نمازشان آباد می کنند و به جهت خوف از من در سحرها طلب آمرزش می نمایند، نبودند حتما عذابم را بر شما فرود می فرستادم و باکی هم نداشتم

باب صد و هشتاد و یکم سرّ پدید آمدن زمستان و تابستان

حدیث (۱) ابو الهیثم عبد اللَّه بن محمّد می گوید: محمّد بن علی بن یزید صائغ از سعید بن منصور از سفیان از زهری، از سعید بن مسیّب، از ابو هریره، وی می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هنگامی که گرما شدّت پیدا می کند نماز (منظور نماز ظهر و عصر است) را تأخیر بیاندازید تا هوا خنک تر شود چه آن که این گرما ناشی از زبانه کشیدن آتش جهنّم می باشد، آتش دوزخ از کثرت و غلیان بر مکان خود مستولی شد و در تنگنا قرار گرفت پس حقّ تعالی به آن اذن داد که دو نفس بکشد، یک نفس در زمستان و یک نفس در تابستان، پس شدّت گرما در تابستان از زبانه کشیدن و شعله ور شدن

آن بوده و شدت سرما در زمستان از زمهریر جهنّم می باشد.

مصنّف این کتاب گوید: معنای

«فابردوا بالصّلاه»

یعنی شتاب در خواندن نماز کنید، این کلمه مشتقّ از «برید» یعنی نامه رسان می باشد و شاهد بر این معنا روایتی است که وارد شده: هیچ نمازی وقتش فرا نمی رسد مگر آن که فرشته ای ندا می کند:

بایستید به سوی آتشی که بر پشت سر خود افروخته اید، پس آن را با خواندن نماز خاموش کنید «۱».

---

(۱)- مترجم گوید: مرحوم علیّین و ساده ملّا محمّد باقر مجلسی عطّر اللَّه مرقده در کتاب بحار جلد (۸۳) ص (۱۵) می فرماید: ظاهر خبر (مقصود خبر ابو هریره از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است که مرحوم مصنّف در ذیل باب (۱۸۱) نقل کرده است) دلالت دارد بر استحباب تأخیر نماز ظهر از وقت فضیلت در هنگامی که هوا به شدّت گرم می باشد همچون تابستان، البتّه این خبر ضعیف است ولی صدوق قدّس سره در کتاب فقیه در ضمن روایت صحیحه ای از معاویه بن وهب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام آن را نقل کرده منتهی چون با سایر اخبار مخالف و از طرفی با طریقه مخالفین موافق است برخی از فقهاء این خبر را حمل بر تقیّه کرده اند و بعضی همچون صدوق قدّس سره تأویلش برده اند.

تأویل مرحوم صدوق رحمه اللَّه علیه این است که فرموده: کلمه «ابردوا» مأخوذ از برید است و برید رسول و فرستاده بادپا را گویند.

بدون تردید اخذ «ابردوا» از «برید» به معنای مذکور بعید می باشد بلکه مشتقّ از «تبرید» است یعنی نماز ظهر را به تأخیر اندازید تا شدّت گرمای هوا کمتر شود.

باب صد و هشتاد و دوّم اسرار و علل شرایع و احکام و اصول اسلام

اشاره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود: سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر باسنادش به طور مرفوع تا علی بن ابی طالب علیه السّلام، حضرت می فرمودند: بالاترین چیزی که متوسّلین به آن توسّل می جویند عبارت است از: ایمان به خدا و رسولش، جهاد در راه خدا و کلمه اخلاص که فطرت می باشد، نماز را تمام و صحیح بجا آوردن که ملّت می باشد، پرداختن زکات که از فرائض و واجبات الهی است، روزه ماه رمضان که سپر است از عذاب الهی، حجّ خانه خدا که برطرف کننده فقر و محوکننده گناه است، صله رحم که زیادکننده مال و به تأخیر اندازنده مرگ است، صدقه دادن پنهانی که پاک کننده گناهان و خاموش نماینده آتش غضب پروردگار است، کارهای نیک و پسندیده نمودن که مرگ بد را از شخص دور کرده و وی را از اشیاء خوارکننده حفظ می کند آگاه باشید و به شما هشدار می دهم راست بگویید که خدا با راستگویان است و از دروغ بپرهیزید که دروغ ایمان را دور می سازد، بدانید راستگو در ساحل نجات و کرامت است و دروغگو در کنار هلاکت می باشد، نیک گفتار باشید که با آن شناخته می شوید و عمل به آن کنید تا اهل آن باشید امانت را به صاحبش رد کنید، کسی که با شما قطع کرد شما وصل نمایید، کسی که از شما چیزی درخواست نمود بیش از آنچه خواسته به او بدهید.

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی

از اسـماعیل بن مهران، از احمد بن محمّد بن جابر، از حضـرت زینب سلام اللَّه علیها بنت علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: حضرت فاطمه علیهما السّلام در خطبه ای فرمودند: خدا در بین شما عهدی دارد که تقدیمتان داشته و جانشینی دارد که حاکم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۹۳

بر شـما قرار داده است و آن عبـارت است از: کتـاب خـدا که دلاـئلش روشن و آشـکار بوده و آیه هایش از امور نهانی کتاب پرده بر می دارنـد، قرآن برهـانی است که ظواهرش متجلّی و روشن بوده و پیوسـته خلاـئق را به اسـتماعش می کشانـد اتبـاع و پیروانش را به بهشت رضوان می برد و تابعـانش را نجـات می دهـد، در آن حجّت هـای نورانی حقّ و محرّمـات الهی و فضائل تدوین و تنظیم شده اش و جمل و کلمات کافی و وافیش و نعمت های ارزانی شده اش و شرایع و احکام واجب و قطعیّه اش و ادلّه و براهین روشن و آشـکارش بیـان می گردد حقّ تعالی ایمان را به منظور تطهیر از شـرک و نماز را به جهت تنزیه از کبر و سرافرازی و زکات را به داعی زیاد شـدن رزق و روزه را به خاطر تثبیت اخلاص و حـجّ را به قصـد رونق یافتن دین و عـدل را برای آرام نمودن دلها و طاعت را به منظور نظام ملّت و امامت و رهبری را به خاطر اصلاح تفرقه و تشتّت و جهاد را برای عزّت و بزرگی اسلام و صبر را به جهت کمـک بر طلب ایجـاب مطلـوب و ظفر یـافتن بر آن و امر به معروف را به جهت مصـلحت عموم و احسان به پدر و مادر را به منظور

حفظ از غضب و خشم و صله ارحام را به جهت زیاد شدن تعداد دوستان و قصاص را به جهت حفظ دماء و خون ها و وفاء به نذر را به منظور فراهم شدن اسباب مغفرت و آمرزش و کامل قرار دادن ترازوها را به جهت ترک کم فروشی و دوری جستن از نسبت ناروا دادن به زنان عفیفه را به خاطر بر حذر ماندن از رانده شدن از درگاه رحمت الهی و اجتناب از سرقت را به منظور اثبات عفّت و پاکی و دوری نمودن از خوردن اموال ایتام را به خاطر عدول از ستم و دادگری در احکام را به منظور انس گرفتن با رعیّت واجب و فرض قرار داد و نیز حقّ عزّ و جلّ به منظور اخلاص در مقابل پروردگار شرک را حرام نمود، پس در آنچه شما را مأمور ساخته به مقداری که می توانید تقوی و پرهیزکاری داشته و از منهیّات دوری نمایید.

حدیث (۳) علی بن حاتم از محمّد بن اسلم از عبد الجلیل باقلانی از حسن بن موسی الخشاب از عبد اللَّه بن محمّد علوی از رجالی از اهل بیتش از حضرت زینب علیهما السّلام بنت امیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت فاطمه علیهما السّلام مثل همین خطبه را نقل کرده است.

حدیث (۴) علی بن حاتم نیز از محمّد بن ابی عمیر از محمّد بن عماره از محمّد بن ابراهیم مصری از هارون بن یحیی ناشب از عبید اللَّه بن موسی عبسی از عبید اللَّه بن موسی عمری از حفص احمر، از زید بن علی از عمّه اش حضرت زینب علیهما السّلام بنت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۹۵

علی

علیه السّلام، از حضرت فاطمه علیهما السّلام مثل همین خطبه را نقل کرده است.

برخی به بعضی از الفاظ آن اضافه کرده اند.

حدیث (۵) علی بن حاتم از احمد بن علی عبدی از حسن بن ابراهیم هاشمی از اسحاق بن ابراهیم دیری از عبد الرّزاق بن همّام از معمر، از قتاده از انس بن مالک، وی می گوید:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای احمد اسلام ده جزء دارد و کسی که سهمی و جزئی از آن را ندارد زیانکار و ناامید می باشد، اوّل آن ده جزء عبارت است از: شهادت دادن به لا ـ اله الّا اللَّه و آن کلمه توحید است.

دوّم نماز است که پاک کننده از گناهان می باشد، سوّم زکات بوده که آن دین می باشد، چهارم روزه است که سپر از آتش جهنّم می باشد، پنجم حج است که آن از اعظم شرایع می باشد، ششم جهاد است که موجب عزّت و بزرگی دین می باشد هفتم امر به معروف است که وفاء به عهد خدا می باشد هشتم نهی از منکر است که اتمام حجّت حقّ تعالی است بر خلائق نهم جماعت است در نماز و آن موجب الفت بین مردم می باشد، دهم طاعت است که آن مردم را از گناهان باز می دارد، حبیب من جبرئیل خبر داد که مثل این دین همچون مثل درخت ثابت بوده که ایمان پایه آن و نماز ریشه هایش و زکات آبش و روزه شاخه هایش و حسن خلق برگهای آن و خودداری از محارم میوه اش می باشد و همان طوری که درخت کامل نمی شود مگر با میوه همان طور ایمان کامل نمی گردد مگر با نگهداری از محارم.

حدیث (۶)

علی بن احمد رحمه اللّه علیه از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نقل کرده که گفت: عالم یعنی حضرت امام حسن بن علی علیهما السّلام (امام حسن عسکری علیه السّلام) به اسحاق بن اسماعیل نوشتند: خداوند تبارك و تعالی منّت نهاد و رحمتش اقتضاء نمود که بر شما واجبات را لازم کند، البتّه واجب نمودن آنها نه به خاطر این است که به شما محتاج باشد بلکه رحمت واسعه اش شما را شامل شد، باری این الزام و ایجاب به خاطر آن صورت گرفت که خبیث از طیّب ممتاز گشته و آنچه در سینه های شما است مورد ابتلاء و آزمایش قرار گرفته و نیّت های قلبی شما را خالص نموده و هر کدام نسبت به رحمتش از دیگری پیشی گزیده و بالاخره منازل و جایگاهتان در بهشت متفاصل گشته و مراتب هر کدام معلوم گردد پس به منظور این مقاصد حج و عمره و ایقاع نماز و دادن زکات و گرفتن روزه و اتّخاذ

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۷۹۷

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۹۷

ولایت را به شما تفویض نمود و برایتان بابی قرار داد تا به واسطه آن ابواب فرائض گشوده گردد و اگر حضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و اوصیاء آن حضرت که جملگی فرزندانش می باشند نبودند شما همچون بهائم متحیّر می بودید یعنی یک واجب از واجبات را هم نمی دانستید پس

باب اللّه الی الفرائض وجود مبارک نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اوصیاء طاهرینش می باشند و همان طوری که نمی توان وارد قریه ای شد مگر از باب و دروازه آن به فرائض الهی نیز نمی توان رسید مگر از طریق معصومین علیهم السّلام، باری وقتی حقّ جلّ و علا بر شما منّت نهاد و اولیاء و اوصیاء را بعد از نبیّ و پیامبرتان بپا داشت فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً (امروزه دین شما را کامل کرده و نعمت خود را بر شما تمام نموده و اسلام را برایتان دین پسندیدم) البته برای اولیائش حقوقی در عهده شما واجب کرد و امر فرمود که آنها را اداء نمایید تا بدین ترتیب همسران و اموال و مأکل و مشربتان بر شما حلال و مباح شده و به واسطه ایشان برکت و رشد و نمو و پیدا شدن ثروت را به شما تعلیم نموده تا علم پیدا کند مطیع از بین شما به غیب.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى (بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حقّ خویشاوندان منظور دارید).

بدانید کسی که بخل ورزد محققا بر خود بخل ورزیده چه آن که حقّ عزّ و جلّ غنی است و شما محتاج به او هستید، نیست معبودی مگر او، پس بدانید بعد از آنچه بخواهید خدا و رسول و مؤمنین کردار شما را می بینند سپس به عالم غیب و شهادت برگردانده شده تا به آنچه انجام داده اید خبرتان دهند و عاقبت و

پایان کار از آن پرهیزکاران می باشد و حمد و سپاس برای پروردگار عالمیان است.

حدیث (۷) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللّه علیه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از یحیی بن علی کوفی، از محمّد بن سنان از صباح مدائنی، از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نامه ای به سوی وی مرقوم فرموده و در آن آمده بود: خداوند متعال هرگز پیامبری را مبعوث نفرموده که مردم را به معرفت باری تعالی دعوت کند ولی نسبت به اوامر و نواهی او سفارشی ننماید.

خداوند متعال از بندگان عمل به واجباتی را که با شرائط و اجزایی بر آنها واجب

کرده می پذیرد مشروط به این که عامل به کسی که به سویش دعوت شده معرفت داشته باشد.

کسی که اطاعت حقّ تعالی را نماید حرام را ظاهرا و باطنا حرام می داند، نماز خوانده و روزه می گیرد حجّ رفته و عمره را بجا می آورد، تمام محرّمات الهی را بزرگ می شمرد چیزی از آنها را رها نمی کند، به تمام اعمال نیک عمل می کند و آنچه مکارم اخلاق است را اتیان نموده و از آنچه زشت و منکر است اجتناب می نماید و کسی که می پندارد بدون معرفت نبیّ صلّی اللّه علیه و آله حلال را حلال و حرام را حرام می داند قطعا برای خدا حلالی را حلال و حرامی را حرام قرار نداده است و نیز کسی که بدون معرفت نسبت به آن کس که حقّ تعالی طاعتش را واجب نموده نماز خوانده و زکات داده و حج و عمره برود هیچ عملی را بجا نیاورده، نه

نماز خوانده، نه روزه گرفته و نه زکات داده و نه به حج و عمره رفته و نه از جنابت غسل کرده و نه تطهیر نموده، برای خدا حرامی را ترک نکرده و برای او حلالی را اتیان ننموده.

نمازی برایش نیست اگر چه رکوع و سجود کرده، زکات و حجّی برایش منظور نکرده اند.

تنها زمانی این افعال انجام شده محسوب می گردند که فاعل آنها را با معرفت داشتن به کسی که حقّ تعالی بر خلائق منّت گذارده و طاعتش را بر آنها واجب قرار داده اتیان کرده باشد، بنا بر این کسی که به او معرفت داشت و معالم دین و احکام را از وی گرفت البته اطاعت خدا را نموده است در نتیجه باید گفت: کسی که واجب الاطاعه را شناخت و شرایع را از او گرفت البته اطاعت خدا را نموده است و کسی که می پندارد نفس اخذ شرایع از واجب الاطاعه معرفت به او است چنانچه اگر او را شناخت می تواند به همان معرفت اکتفاء کند بدون اطاعت، محقّقا در این پندارش کاذب بوده و مرتکب شرک شده است و به چنین شخصی گفته می شود:

بشناس و هر عمل خیری که خواستی انجام بده زیرا از تو بدون معرفت مقبول نیست پس هر گاه تحصیل معرفت کردی آنچه از طاعت را که خواستی عمل کن چه کم و چه زیاد، چنین طاعتی البته از تو مقبول خواهد بود.

حدیث (۸) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الحسن علی بن الحسین البرقی، از عبد اللَّه بن جبله، از معاویه بن عمار، از حسن بن

عبد اللَّه از آباء و پدرانش از جدّش حضرت حسن بن علی بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۰۱

ابی طالب علیهما السّلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسیدند دانشمندترین آنها به حضرت عرض کرد: بفرمایید تفسیر: سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر چیست؟

نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ می داند که بنی آدم بر خدا دروغ می بندند لذا فرموده: سبحان اللَّه یعنی خدا منزّه و مبرّا است از آنچه انسانها می گویند.

و امّا الحمد للَّه: خداوند عزّ و جلّ می داند که بندگان شکر نعمتش را اداء نمی کنند لذا پیش از آن که بندگان او را حمد کنند او خودش را ستوده و این حمد الهی و ستودنش اوّلین کلامی است که اگر نمی بود هرگز خدا به احدی نعمتی نمی داد.

و عبارت لا اله الّا اللَّه یعنی شهادت به وحدانیّت حقّ تعالی، اعمال بندگان قبول نمی شود مگر به آن و این کلمه تقوی است که در روز قیامت ترازوی عمل به واسطه اش سنگین می شود.

و امّا اللَّه اکبر: بالاترین کلمات و نزد خدا محبوب ترین آنها است یعنی شی ء در عالم وجود بزرگتر از حقّ تعالی نیست و نماز صحیحا واقع نمی شود مگر به واسطه آن زیرا نماز بر خداوند عزیز و ارجمند است و اللَّه اسم عزیز و ارجمند حقّ عزّ و جلّ می باشد.

یهودی گفت: ای محمّد راست گفتی، پاداش کسی که این کلمات را بگوید چیست؟

حضرت فرمودند: هنگامی که بنده بگوید: سبحان اللَّه تمام موجودات زیر عرش با او خدا را تسبیح می کنند پس حقّ تعالی

به گوینـده اش ده مقابل اجر و ثواب می دهـد و زمانی که بگویـد: الحمد اللَّه، حقّ تعالی نعمت های دنیا در حالی که وصل به نعمت های آخرت شده اند را به او ارزانی می فرماید و این کلمه، کلمه ای است که هر گاه اهل بهشت داخل آن می شوند بر زبان جاری می سازند و تمام کلماتی که در دنیا شخص می گوید قطع و محو شده مگر الحمد للّه و همین معنا مراد حقّ تعالی از آیه شریفه است که می فرماید:

دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (در بهشت زبان شوق به تسبیح و تقدیس خدا گشاینـد که بـار الهـا تو از هر نقص و آلایـش پاک و منزّهی و ثنای آنها در بهشت سلامت ابـدی می بخشـد و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۰۳

و امّا لا اله الّا اللَّه، پاداش آن بهشت است و همین معنا را حقّ تعالی در قرآن فرموده:

هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ «۱» (آیا جزاء و پاداش احسان غیر از احسان است) حضـرت فرمود: آیا جزاء کسـی که بگوید لا اله الّا اللَّه غیر از بهشت می باشد.

یهودی گفت: ای محمّد راست گفتی.

[علل و اسرار احکام از زبان فضل بن شاذان]

حدیث (۹) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار از ابو الحسن علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری از ابو محمّد فضـل بن شـاذان نیشـابوری، وی گفت: اگر سـائلی بپرسـد و بگویـد: خبر ده به من آیـا ممکن است حکیم بنـده اش را بـدون علّت و بدون قصد به فعلی از افعال مکلّف کند؟

به او گفته می شود: امکان ندارد زیرا او حکیم بوده و کار عبثی و جاهلانه

نمی نماید.

اگر سائل بگوید: حقّ تعالی برای چه خلق را مکلّف نموده؟

در جواب گفته می شود: به خاطر علّت هایی چند.

اگر سائل بگوید: خبر ده به من آیا آن علّت ها معروف و موجود هستند یا غیر معروف و غیر موجود می باشند؟

در جواب گفته می شود: آن علّت ها شناخته شده و نزد اهلش موجود می باشند.

اگر سائل بگوید: آیا شما آنها را می شناسید و می دانید یا نمی دانید؟

در جوابش گفته می شود: برخی را شناخته و بعضی را نمی شناسیم.

اگر سائل بگوید: اوّلین واجب از واجبات چیست؟

در جواب گفته می شود: اقرار به خدا و رسول خدا و حجّت خدا و نیز اقرار به آنچه رسول از نزد خدا آورده است.

اگر سائل بگوید: چرا خلائق مأمورند به اقرار به خدا و رسول و حجّت خدا و به آنچه رسول از نزد خدا آورده است؟

در جواب گفته می شود: به خاطر علّت های بسیار از جمله آن که: کسی که اقرار به خدا نکند از معاصی او اجتناب نخواهد نمود و از ارتکاب کبائر خود را باز نداشته و

---

(۱)- آیه (۶۰) از سوره الرّحمن

در اتیان به فساد و ظلم مراعات احدی را نمی نماید و وقتی مردم این منکرات را بجا آورند و هر کسی مشتهیات نفسانی خود را تأمین نمود بدون این که مراعات احدی را نماید فساد بین مردم پدید آمده، برخی بر بعضی جهیده در نتیجه فروج غصب شده و اموال به ناحقّ در تصرف دیگران واقع می شود خونها ریخته گردد و نوامیس اسیر شوند، بعضی برخی را به ناحقّ می کشند به ناچار دنیا خراب شده و خلائق هلاک گشته و زراعت و نسل تباه می گردد.

و از جمله

آن که: خداونـد عزّ و جـلّ حکیم بوده و حکیم متّصف به حکمت نمی شود مگر آن که جلوی فسـاد را گرفته و به صـلاح امر کرده و از ظلم زجر و از فواحش نهی کند و واضح است که منع از فساد و امر به صـلاح و نهی از فواحش تحقّق نمی یابد مگر بعـد از اقرار به خـدا و معرفت حاصل کردن به آمر و ناهی، حال اگر مردم را به حال خود گذارده و از آنها اقرار به خدا مطالبه نشود یا معرفت به آمر و ناهی بر آنها واجب و لازم نگردد، امر به صلاح و نهی از فساد اساسا ثابت نمی گردد زیرا آمر و ناهی نمی باشد تا امر و نهی صورت گیرد.

و از جمله آن که: مـا مردم را این طور یـافته ایم که گـاهی مرتکب فسـاد شـده و بـا انجام امور باطنی و مسـتور از خلائق ایجاد تباهی می نمایند حال اگر اقرار به خدا و ترس از او و ایمان به غیب نباشد احدی را نمی یابیم که وقتی با شـهوتش تنها و خالی مانـد مراعـات دیگران را کرده و معصـیت را ترک نموده و متعرّض هتـک حرمت سـائرین نگشـته و کبـائر را مرتکب نشود در نتیجه بین جمیع خلائق هلاـکت پیـدا می شود. پس قوام خلق و صـلاح آنها ممکن نیست مگر به این که ایشان به علیم خبیری که از سرّ و اخفی مطّلع بوده و به صـلاح امر و از فسـاد نهی می نمایـد و هیـچ امر نهانی از او پنهان نیست اقرار کننـد تا بـدین وسیله از انواع و انحاء فساد منزجر گردند.

اگر سائلی بگوید: چرا معرفت به رسل و اقرار

به آنها و اذعان به طاعت ایشان بر شما واجب شده؟

در جواب گفته می شود: بعد از آن که حقّ تعالی خلائق را آفرید به مجرّد خلقت و این که دارای قوا هستند اکتفاء نشد بلکه حقّ جلّ و علی خواست با آنها تکلّم نموده و مشافهه مطلوب خود را با آنها مطرح کند چه آن که ایشان عاجز هستند از این که بدون خطاب خواسته و مطلوب حقّ متعال را احراز کنند و چون حقّ عزّ و جلّ منزّه است از این که دیده شود و مباشرتا با آنها سخن گوید و از طرفی خلائق نیز ناتوانند از این که او را ظاهرا و آشکارا درک کنند لا جرم هیچ چاره ای نبود از این که بین حقّ تعالی و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۰۷

مخلوقات واسطه ای بوده که همان رسولش باشد، رسول باید معصوم بوده و امر و نهی الهی را به مردم برساند و چیزی را که به واسطه اش منافعشان جلب و مضارشان دفع می گردد را به آنها تفهیم کند زیرا در آفرینش آنها چیزی نیست که به واسطه اش به آنها عرفان پیدا کنند.

پس به ناچار می باید واسطه یعنی رسول را شناخته و از او اطاعت کنند و بدین ترتیب معرفت رسل و طاعتشان واجب گردید چه آن که اگر واجب نباشد کوچکترین منفعتی در آمدن آنها نبوده بلکه آمدنشان عبث و بدون فائده می گردد و این از صفت حکیمی که هر چیزی را متقن آفریده نمی باشد.

اگر سائلی بگوید: چرا حقّ تعالی صاحبان امری قرار داد و ما را مأمور به اطاعتشان نمود؟

در جواب گفته می شود: به چند علّت:

از جمله: خلائق وقتی

دانستند در محدودیّت بوده و باری تعالی برایشان حدودی معیّن کرده و مأمور هستند از آنها تجاوز نکنند زیرا در این تجاوز فساد خودشان می باشد، به طور قطع و یقین خواهند دانست که این معنا تحقق نخواهد یافت مگر به این که حقّ عزّ و جلّ برای ایشان امینی قرار داده باشد که مباحات را برای آنها بیان کرده و ایشان به آنها راهنمایی نموده و از تعدّی و متعرّض شدن نسبت به محظورات و منهیّات بازشان دارد چه آن که اگر چنین امینی در بین نباشد بسا افراد به منظور رسیدن به لذّات و منافع خویش دست به هر کاری زده اگر چه غیر در فساد بیفتد، پس به منظور جلوگیری از چنین تباهی و فسادی حقّ تبارک و تعالی برای خلائق و بندگان قیّمی قرار داد تا ایشان را از فساد منع کرده و حدود و احکام را اقامه نماید.

و از جمله: هیچ ملّتی را سراغ نداریم که بدون قیّم و رئیسی زندگی کنند زیرا در امور دین و دنیا چاره ای نیست از وجود یک رئیس و سرپرست، بنا بر این حکمت حکیم مقتضی است خلائق را بدون ولی و سرپرست نگذارد تا به واسطه اش با اعداء خود نبرد نموده و به دستور و راهنمایی وی غنائم را تقسیم کرده و به امامتش جمعه و جماعاتشان را اقامه نموده و تحت سرپرستی او ظالم از مظلوم استنکاف کرده و ظلم به وی ننماید.

از جمله: اگر حقّ تعالی برای مردم امام و سرپرستی امین و حافظ قرار ندهد ملّت و امّت به زوال و اندراس می روند، دین از بین رفته، سنن و احکام تغییر

و تبدّل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۰۹

یافته، مبدعین در آن زیاد کرده و ملحدین از آن نقص و کسر می کنند و بسا این زیاده و نقیصه بر مسلمین مشتبه می گردد در نتیجه اگر بین مسلمین قیّمی که آنها را سرپرستی کند و امینی که آنچه را رسول اوّل از جانب خدا آورده حفظ نماید نباشد همان طوری که قبلا اشاره کردیم فساد و تباهی در دین پدید آمده و شرایع تغییر یافته و سنن و احکام و ایمان او به زوال و نابودی رفته و بدین ترتیب فساد بین تمام خلائق پیدا می شود.

اگر گفته شود: پس هر چه امناء و اولیاء بیشتر باشند دین و دنیای مردم بهتر حفظ می گردد با توجّه به این نکته چرا جایز نیست در یک عصر و یک زمان دو امام و دو پیشوا روی زمین باشد؟

در جواب می گوییم: به چند علّت:

از جمله: امام واحد و پیشوای منفرد فعل و تدبیرش مختلف نبوده همان طوری که دو رهبر و دو ولیّ فعل و تدبیرشان با هم متّفق نیست چه آن که تا به حال دیده نشده دو نفر از نظر قصد و اراده کلا با هم اتّفاق داشته باشند حال اگر در یک زمان دو امام رهبری مردم را بنمایند و قصد آنها با هم مختلف باشد و فرض کنیم هر دو واجب الطّاعه هستند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد لازمه آن پیدا شدن اختلاف بین خلائق و پدید آمدن تشاجر و فساد بین آنها می باشد و روشن است هر کسی که مطیع یکی باشد نسبت به دیگری عاصی محسوب می شود و بدین ترتیب معصیت

اهـل زمین را فرا می گیرد و اساسا برای اهل زمین امکان طاعت و تحصـیل ایمان ممکن نیست و منشأ آن امر صانع به تبعیّت از دو نفر می باشد پس به جای این که صانع اختلاف را بردارد آن را ایجاد نموده و این با حکمتش منافات دارد.

از جمله: اگر دو امام و دو پیشوا در یک زمان باشـند هر کـدام از متخاصـمین در نزاعی که دارنـد ممکن است به امامی غیر از امـامی که دیگری به او مراجعه کرده رجـوع نمایـد و از وی طلب حکومت نمایـد و هر کـدام از دو پیشوا ممکن است حکمی مخالف با دیگری کنـد زیرا هیـچ کـدام اولی و سـزاوارتر نیسـتند که از دیگری در حکم تبعیّت نماینـد و بدین ترتیب حقوق و احکام و حدود باطل و تباه می شوند.

از جملـه: اگر دو حجّـت و دو ولی در یـک زمـان باشـند هیـچ یـک از آن دو سـزاوارتر به حکم نمـودن و امر و نهی کردن از دیگری نمی باشـد و وقتی امر چنین بود بر مردم واجب است ابتـداء به کلام نماینـد و دو حجّت وقتی با هم مساوی بودنـد حقّ ندارد یکی از آنها بر دیگری در کلام سبقت بگیرد، پس اگر سکوت بر یکی جائز بود بر

دیگری نیز جائز است و وقتی هر دو در مقابل مردم سـکوت کردنـد و به سؤال آنها پاسـخ ندادنـد حقوق و احکام باطل شده و حدود معطّل می مانند در نتیجه مردم به منزله مردمی می باشند که امام ندارند.

سؤال: چرا جایز نیست امام از غیر جنس رسول باشد؟

جواب: به چند علّت:

از جمله آنها: این که

امام واجب الاطاعه است لـذا چاره ای نیست از این که دلیلی باید بر وجود مبارکش دلالت نموده و او را از غیرش ممتاز نماید و دلیل مزبور عبارت است از قرابت مشـهورش به نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و وصیّ پیامبر بودنش و بدین وسیله از دیگران جدا شده و مردم به وجودش عینا هدایت می گردند.

و از جمله آنهـا: این که اگر جـایز دانستیم امـام از غیر جنس رسول باشـد لازم می آیـد که غیر رسول را بر رسول برتری داده باشـیم زیرا در فرض مزبور ممکن است امام از اولاد اعـداء رسول همچون ابو جهل و ابن ابی معیط باشـد و آن در وقتی اسـت که اولاد آنهـا اهـل ایمان فرض شونـد و وقتی امام را در آنها قرار دادیم بایـد اولاد رسول تابع آنها بوده و آنها متبوع باشـند و بـدون تردیـد متبوع از تابع افضل است و نفس این معنا (یعنی اولاد اعـداء متبوع و اولاد رسول تابع آنها باشـند) فضـیلتی اسـت برای اعداء رسول در حالی که رسول به این فضیلت سزاوارتر و شایسته تر می باشد.

و از جمله آنهـا: این که وقتی خلائق به رسالت اقرار نموده و به وجوب اطاعتش اذعان نمودنـد احـدی از ایشان دیگر از تبعیّت فرزنـدان رسول سـرپیچی نکرده و از ذرّیه اش اطـاعت می نماینـد و این معنـا در نفس مردم بزرگ و گران نیست در حالی که اگر امام در غیر اولاد رسول باشـد هر کدام از خلائق در نفس خویش، خود را از او والاتر و برتر می بیند و از این ناحیه حالت کبر در مردم پیدا شده و مانع می شود از اطاعت امام و در

نتیجه فساد و نفاق و اختلاف پدید می آید.

اگر سائلی بگوید: برای چه بر خلائق واجب شده که اقرار نموده و معرفت پیدا کنند حقّ تعالی واحد واحد است؟

در جواب گفته می شود: چند علّت دارد:

از جمله آن که اگر این معنا بر آنها واجب نمی بود جایز بود که توهم کنند دو مدبّر یا بیشتر وجود دارد و وقتی این توهّم جایز شد هرگز به صانع خودشان هدایت نشده و او را از غیرش نمی توانند ممتاز کنند زیرا هر شخصی این تردید برایش هست که آن کسی را که عبادت می کند احتمالا غیر از خالقش باشد یا آن خدایی را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۱۳

که اطاعت می کند غیر از خدایی است که به او امر نموده در نتیجه هیچ انسانی حقیقتا به صانع خود هدایت نشده و خالق خود را واقعا اطاعت نکرده است و نیز نه امر آمر و نه نهی ناهی نزد کسی ثابت و محقّق می گردد زیرا آمر و ناهی را نشناخته و از غیرشان تشخیص نمی دهد.

از جمله آن که: اگر دو تا بودن معبود و خدا جایز باشد هیچ یک از آن دو سزاوارتر از دیگری به این که مردم عبادت و اطاعتش را بکنند نیست و اگر اطاعت احد الشریکین را جایز دانسته دون دیگری بسا آن دیگری اللّه تعالی بوده در نتیجه لازم می آید که خدا را اطاعت نکرده باشیم و آن مستلزم کفر به خدا و به جمیع کتب آسمانی و رسل و انبیاء عظام بوده و نیز لازم می آید هر باطلی را اثبات کرده و هر حقّی را ترک نماییم چنانچه لازم می آید هر حرامی را

حلال و هر حلالی را حرام نماييم و نيز در هر معصيتی داخل و از هر طاعتی خارج گرديم و همچنين لازمه آن اين است كه هر فسادی را مباح و هر حقّی را باطل نماييم.

از جمله آن كه: اگر جايز باشد كه خدا بيش از يكی فرض شود ممكن است شيطان ادّعاء كند من خدايی ديگر بوده و تمام حكم هايی كه صادر می كنم ضدّ حكمهای آن خدای ديگر است و نيز می تواند بندگان را به خودش دعوت كرده و از خدای واقعی منصرف نمايد و اين مستلزم بالاترين كفر و شديدترين نفاق می باشد.

اگر سائل بگويد: چرا بر خلائق واجب است اقرار كنند مثل خدا موجودی نمی باشد؟

در جواب گفته می شود: چند علّت دارد:

از جمله آن كه: مردم قصد كنند فقط او را عبادت و اطاعت كنند نه ديگری را در حالی كه پروردگار و صانع و رازقشان به هيچ موجودی شباهت ندارد.

از جمله آن كه: اگر ندانند موجودی شبيه او نيست شايد پروردگار و صانعشان بت هايی بوده كه پدرانشان نصب كرده اند يا خورشيد و ماه و آتش های افروخته باشد و بديهی است اين معنا مستلزم فساد و ترک تمام طاعات و ارتكاب جميع معاصی می باشد.

از جمله آن كه: اگر بر خلائق واجب نباشد اقرار به اين كه هيچ موجودی شبيه او نيست بايد جايز باشد كه آنچه بر مخلوقين جاری می گردد بر او نيز جاری شود از قبيل عجز، جهل، تغيير، زوال، فناء، دروغ و دشمنی و كسی كه اتّصافش به اين صفات جايز باشد از فناء و زوالش در امان نبوده و به عدلش وثوق و اطمينانی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص:

نیست و قول و امر و نهی و وعـده و وعیـد و ثواب و عقـابش محقّق نخواهـد بود در نتیجه بین خلائق فساد روی داده و ربوبیت بدین ترتیب باطل می گردد.

اگر سائلی بگوید: چرا خداوند به بندگان امر و آنها را نهی نموده است؟

در جواب گفته می شود: زیرا بقاء و صلاح آنها صورت نگرفته مگر به واسطه امر و نهی و منع نمودن از فساد و غصب.

اگر سائلی بگوید: چرا خلائق خدا را عبادت می کنند؟

در جواب گفته می شود: برای این که ذکر او از یادشـان نرفته و تارک مراسم ادب نشـده و نسـبت به امر و نهی او مرتکب لهو نشونـد حـال اگر بـدون انجام مراسم عبودیت به حال خود واگـذارده شونـد روزگار دراز بر آنها بگـذرد و دلهایشان سـخت و قسی گردد.

اگر گفته شود: برای چه مردم مأمور شدند به خواندن نماز؟

در جواب گفته می شود: برای این که در نمـاز اقرار به ربوبیّت حقّ تعالی است و این مصـلحت عام و گسترده ای است زیرا در آن انـداد و اضـداد پروردگـار خلع شـده و بنـده بـا کمـال خاکسـاری و فروتنی و اعتراف به بنـدگی و تقاضای عفو از گناهان گذشـته در مقابل پروردگار جبّار ایسـتاده و هر روز پیشانی بر خاک گذارده تا یاد قادر متعال بوده و فراموشـش نکرده و بدین وسـیله حـالت خشوع و خوف و خواری خود در مقابـل پروردگـار جلیل را نشان داده مضافا به این که در این مراسم بنـدگی و عبودیّت از خـدای قـادر متعـال طلب دین و دنیـا کرده و از سـاحت ربوبیش تقاضـای زیاد نمودن آنها را نموده و عاجزانه از او خواستار منزجر شدن از فساد

می شود.

قابل توجّه آن که:

بنـده در هر روز و شب این عبادت مشـتمل بر این مصالـح را باید بجا آورد تا مدبّر و خالق خود را فراموش نکند تا در نتیجه به طغیـان و گردنکشـی بپردازد و اساسـا متـذکّر خالق متعال بودن و ایسـتادن در مقابل پروردگار سـبب می شود بنـده از معاصـی منزجر گردیده و بین او و انواع و انحاء فساد مانع و حاجز پیدا شود.

اگر گفته شود: برای چه حقّ جـلّ و علا امر به وضوء و ابتـداء به آن فرموده؟ در جواب گفته می شود: برای این که بنـده وقتی در مقابـل پروردگـار جبّار به مناجـات می ایسـتد طـاهر و پـاکیزه بوده مضافا به این که امر و فرمان او را که به منظور بر حـذر مانـدن از ادنـاس و نجاسـات صادر شـده اطاعت کرده علاوه بر آن بـدین وسـیله کسالت و چرت و پینکی از او طرد و برطرف گشته و قلب از ادناس و قذارات باطنی و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۱۷

معنوی تزکیه گشته و در نتیجه بنده طاهر الجسم و القلب در مقابل پروردگار جبّار می ایستد و با او مناجات می نماید.

اگر گفته شود: چرا در وضوء شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها واجب گشته؟

در جواب گفته می شود: برای این که بنـده وقتی در مقابـل پروردگـار جبّار ایسـتاد از جوارح و اعضـائش مانع و حاجب را بر طرف کرده و آنچه را که در وضوء واجب است شسـته یا مسـح کنـد ظاهر می گردانـد چه آن که با صورت خود را رو به قبله قرار داده و سجده نموده و خضوع و خشوع می نماید و با دست سؤال

کرده و از درگاه ربوبی طلب حاجت نموده و از غیر خدا خود را منقطع قرار می دهد و با سر در رکوع و سجود خود را مقابل قبله قرار می دهد و با پاها ایستاده و می نشیند.

اگر گفته شود: چرا صورت و دو دست را باید شست و سر و پاها را مسح نمود و جهت این که شستن تمام یا مسح همه واجب نشده چیست؟

در جواب گفته شده: علّت های بسیار دارد:

از جمله آن که: عبادت عبارتست از رکوع و سجود و این دو با صورت و دو دست صورت می گیرد نه با سر و پاها لذا صورت و دو دست لازم است شسته شوند و بدین وسیله طهارت و نظافت بیشتری پیدا می کنند.

دیگر آن که: شستن سر و پاها در تمام اوقات نماز از طاقت مردم خارج بوده و تکلیف به آن در همه حالات سرما و گرما، سفر و حضر، مرض و صحّت و جمیع ازمان، شب و روز تکلیف شاقّی است به خلاف شستن صورت و دست ها که مشقّت چندانی ندارد و فرائض و عبادات واجب بر اساس طاقت ضعیف ترین افراد صحیح المزاج واجب گردیده و سپس تعمیم داده شده و اشخاص قوی را نیز شامل گردیده است.

دیگر آن که سر و پاها در تمام اوقات همچون صورت و دست ها منکشف و ظاهر نبوده بلکه با عمامه و کلاه یا جوراب و کفش مستور پوشیده هستند قهرا از آلودگی مصون تر و محفوظتر می باشند لذا شستن آنها چندان لزومی ندارد.

اگر سائل بگوید: چرا فقط وضوء به خاطر آنچه از طرفین (قبل و دبر) خارج می شود یا خصوص خواب واجب بوده نه اشیاء دیگر؟

در جواب

گفته می شود: طرفین انسان راه خروج نجاست می باشد و در انسان هیچ راهی غیر از این دو نیست که از خود انسان نجاست به او رسیده و وی را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۱۹

متنجّس نماید لذا وقتی نجاست از این دو راه خارج شد انسان ها مأمور به طهارت هستند.

و امّا خواب: وقتی خواب بر انسان غلبه کرد آنچه از منافذ در انسان هست گشوده شود و سست می گردند و غالب اشیاء در این حال از انسان خارج می شوند و به همین علّت وضوء به خاطر خواب بر انسان واجب می گردد.

اگر سائلی بگوید: چرا به خاطر نجاست خارج از قبل و دبر غسل واجب نشده همان طوری که در جنابت واجب می باشد؟

می گوییم: برای خلائق ممکن نیست هر بار که نجاست بول یا غائط به آنها اصابت کند غسل نمایند زیرا اصابت این نجاست به انسان امر دائمی است و تکلیف به غسل در این فرض در وسع و طاقت بشر نیست و حقّ تعالی در قرآن می فرماید: **لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها** ولی جنابت امر دائمی نیست بلکه شهوتی است که شخص وقتی اراده کرد به او اصابت می کند و امکان دارد شخص آن را بر ایّام سه گانه (صبح، ظهر، مغرب) مقدّم داشته یا تأخیر بیاندازد، از آن کاسته یا زیادش نماید در حالی که نجاست بول و یا غائط چنین نمی باشد.

اگر گفته شود: چطور در صورت حصول جنابت خلائق مأمور به غسل بوده ولی در مورد به خلاء رفتن و بول و غائط کردن غسل واجب نیست با این که این دو نجاست از جنابت انجس و پلیدتر می باشند؟

در جواب گفته

می شود: جنابت از نفس انسان ناشی شده لا جرم از تمام جسد بیرون می آید در حالی که بول و غائط از نفس انسان ناشی نمی شود بلکه غذایی است که از منفذی وارد بدن شده و از منفذ دیگر خارج می شوند از این رو در جنابت شستن تمام جسد واجب بوده و به عبارت دیگر غسل واجب می باشد به خلاف بول و غائط که این طور نبوده لذا برای این دو غسل واجب نیست.

اگر سائل بگوید: چرا در صورت اصابت نجاست بول و غائط به انسان شستن با آب واجب می باشد؟

در جواب می گوییم: برای این که جائز نیست بنده در مقابل پروردگار جبّار بایستد در حالی که لباس یا بدنش نجس باشد.

مصنّف این کتاب «صدوق» می گوید: فضل بن شاذان مرتکب اشتباه شده زیرا شستن با آب فرض و واجب نیست بلکه مخرج غائط را با کلوخ و پارچه و امثال آن نیز می توان تطهیر کرد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۲۱

بلی شستن با آب سنّت و مستحب است.

باری برگردیم به دنباله کلام فضل بن شاذان، وی می گوید: اگر سائل بگوید: خبر ده مرا از اذان برای چه خلائق مأمور به آن شده اند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر علّت هایی بسیار:

از جمله: برای ساهی مذکّر و برای غافل متبّه و برای جاهل به وقت و کسی که به واسطه ندانستن آن مشغول به کارهای دیگری غیر از نماز شده معرّف بوده و در او داعی ایجاد کرده که به عبادت خالق بپردازد و نیز به واسطه اذان در سامع رغبت به نماز پیدا می شود، اقرار به توحید نموده، تجاهر به ایمان می کند و علنا اظهار اسلام

می نماید، اذان ساهی را متوجّه می سازد و به اذان گو از این جهت مؤذّن می گویند که اعلام به نماز می نماید.

اگر گفته شود: چرا در اذان قبل از تسبیح و تهلیل و تحمید ابتداء به تکبیر باید نمود؟

در جواب گفته می شود: حقّ تعالی ابتداء به تکبیر را واجب نموده زیرا در این جمله ابتداء نام «اللَّه» آمده و حقّ تعالی اراده اش تعلّق گرفته که ابتداء به نام او شود و این مقصود در ابتداء به تسبیح (سبحان اللَّه) و تحمید (الحمد للَّه) و تهلیل (لا اله الّا اللَّه) تأمین نمی شوند زیرا (اللَّه) در این کلمات مؤخّر آمده است.

اگر گفته شود: چرا فصول اذان دو تا، دو تا قرار داده شده.

در جواب گفته می شود: برای این که به واسطه تکرار در گوش مستمعین و تأکید بر ایشان اگر بار اوّل را نشنیدند مرتبه دوّم را بشنوند و دیگر آن که چون نماز دو رکعت، دو رکعت می باشد اذان را نیز دو تا، دو تا قرار داده اند.

اگر سؤال شود: چرا تکبیر در اوّل اذان چهار مرتبه گفته می شود؟

در جواب گفته می شود: جهتش آن است که در آغاز اذان چون قبلش کلامی که مستمع را تنبیه کند نمی باشد غالبا در حال غفلت مستمعین شروع می شود لذا دو تکبیر اوّل و دوّم را به منظور تنبیه مستمعین می گویند تا برای شنیدن جملات بعدی آمادگی پیدا نمایند.

اگر سائل بگوید: چرا بعد از تکبیر شهادتین ایراد می شوند؟

در جواب گفته می شود: اکمال ایمان به دو چیز است:

الف: توحید و اقرار به یگانگی و وحدانیّت حقّ تعالی.

ب: اقرار به رسالت حضرت خاتم الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله، چه آن که اطاعت خدا و

رسولش

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۸۲۳

و معرفت اين دو با هم مقرون مى باشد از اين رو اين دو شهادت بعد از تكبير بايد ايراد شوند.

جهت ديگر آن كه اصل ايمان شهادت است پس آن را دو شهادت قرار دادند همان طورى كه در ساير حقوق دو شهادت جعل گرديده بارى وقتى مؤذّن نسبت به خدا اقرار به وحدانيت و به رسول اقرار به رسالت نمود مسلّما اقرار به كلّ ايمان نموده چه آن كه اصل ايمان اقرار به خدا و رسولش مى باشد.

اگر سائل بگويد: چرا بعد از شهادتين دعوت به نماز قرار داده شده؟

در جواب گفته مى شود: براى اين كه اساسا اذان را براى نماز تشريع و جعل كرده اند چه آن كه اذان عبارت است از خواندن خلائق به نماز لذا خواندن مردم به نماز را در وسط اذان قرار داده اند يعنى قبل از آن چهار فصل و بعدش نيز چهار فصل ديگر قرار داده شده، چهار فصل قبل عبارتند از: دو تكبير و دو شهادت و چهار فصل بعد عبارتند از: دعوت به فلاح و رستگارى تا بدين ترتيب مردم بر اعمال نيك و خواندن نماز تحريك و تحريص شوند، سپس دعوت به انجام بهترين اعمال تا به خواندن نماز ترغيب گردند، سپس مؤذن نداء به تكبير و پس از آن به تهليل بلند مى كند و بدين ترتيب بعد از دعوت مردم به نماز چهار فصل واقع مى شود همان طورى كه قبلش چهار فصل بود و كلامش را مؤذن به ذكر اللّه و تحميد او ختم مى كند همان طورى كه به اين دو افتتاح نموده بود.

اگر سائل بگويد: چرا آخر و

پایان اذان تهلیل (لا اله الّا اللَّه) قرار داده شد نه تکبیر همان طوری که ابتداء به آن گردید؟

در جواب گفته می شود: چون در تهلیل اسم «اللَّه» در آخر قرار گرفته از این رو حقّ تعالی دوست داشت کلام به اسمش ختم شود همان طوری که به آن فتح و آغاز گردید.

اگر گفته شود:

در تسبیح (سبحان اللَّه) و تحمید (الحمد للّه) نیز اسم «اللَّه» در آخر قرار گرفته پس چرا به جای تهلیل در آخر اذان این دو را نیاوردند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که تهلیل اقرار به یگانگی حقّ تعالی و خلع انداد و اضداد است از اللَّه و این اوّل ایمان و از تسبیح و تحمید اعظم و اجلّ می باشد.

اگر سائل بگوید: چرا در افتتاح و رکوع و سجود و قیام و قعود نماز ابتداء تکبیر

می گویند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر همان علّتی که در اذان گفتیم.

اگر سائل بگوید: چرا دعاء «۱» در رکعت اوّل نماز پیش از قرائت حمد خوانده می شود ولی در رکعت دوّم قنوت بعد از قرائت حمد و پیش از رکوع خوانده می شود؟

در جواب گفته می شود: حقّ تعالی دوست دارد ایستادن برای او و قیام برای عبادتش با تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت افتتاح و آغاز گردد و در پایان عمل و عبادت را با مثل همین خاتمه داد لذا رکعت دوّم که خاتمه عمل است را با خواندن قنوت که مشتمل بر تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت است به پایان می رسانند.

و جهت دیگرش آن است که در نماز جماعت گاه باشد که مأموم در

رکعت دوّم امام را درک می کنند آن هم بعد از خواندن قرائت حال امام پیش از رفتن به رکوع وقتی قنوت خواند به مقدار خواندن قنوت قیام طولانی شده و شخص با اقتداء به امام رکوع را در رکعت دوّم درک می کند و بدین ترتیب هر دو رکعت از او فوت نمی شود.

اگر سائل بگوید: چرا خلائق در نماز امر شده اند قرائت بخوانند؟

در جواب گفته می شود: برای این که بدین ترتیب قرآن مهجور و متروک واقع نشده بلکه محفوظ و رائج می گردد در نتیجه مضمحل و مجهول واقع نمی شود.

اگر سائل بگوید: چرا در هر قرائتی فقط به سوره حمد باید ابتداء نمود نه سوره های دیگر؟

در جواب گفته می شود: برای این که هیچ سوره ای از سوره های قرآن مثل سوره حمد مشتمل بر جوامع خیر و حکمت نیست و شرح آن چنین است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» با این عبارت بنده آنچه حقّ تعالی بر او واجب کرده یعنی شکر توفیق یافتنش برای اعمال خیر را اداء می کند.

«رَبِّ الْعالَمِینَ» این عبارت تمجید حقّ تعالی و تحمید او بوده و نیز با آن بنده اقرار می کند که او فقط خالق و مالک است نه دیگری.

«الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» با این عبارت بنده عطوفت خالق را نسبت به خود طلب کرده

---

(۱)- مقصود دعاهایی است که مستحب است قبل از تکبیره الاحرام و در خلال تکبیرات افتتاحیه ششگانه بخوانند به شرحی که در کتب فقهیّه و ادعیه مذکور است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۲۷

و همچنین پروردگار و نعمت هایش بر جمیع مخلوقات را متذکّر می شود.

«مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» اقرار به بعث و زنده شدن مردگان و حساب و مجازات بندگان بوده و نیز با این

كلام بنده ملك آخرت را براى حقّ تعالى اثبات نموده همان طورى كه ملك دنيا را برايش ايجاب مى نمايد.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» با اين عبارت بنده رغبت و تقرّب خود به خدا را بيان كرده و نيز خبر مى دهد از اخلاص عمل فقط براى خالق نه ديگرى.

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بنده با اين عبارت از خدا تقاضا مى كند كه توفيق و عبادتش را زياد كرده و نعمت ها و نصرتش را خالق نسبت به او ادامه دهد.

«اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» بنده با اين جمله از خدا تقاضاى ارشاد كرده و نيز بدين وسيله به ريسمان هدايتش چنگ زده و همچنين از خدا مى خواهد كه معرفتش را به او و به عظمت و كبريائيش زياد نمايد.

«صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» اين جمله تأكيد بنده نسبت به هدايت و رغبتش در ارشاد شدن را رسانده و نيز با اين عبارت بنده متذكّر نعمت هاى حقّ تعالى بر اوليائش شده و همچنين رغبت و ميلش به مثل چنين نعمت هايى را مى رساند.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» بنده با اداء اين عبارت پناه به خدا برده و استعاذه مى جويد از اين كه در زمره معاندين و كافرين و كسانى باشد كه پروردگار و امر و نهى او را خفيف و كوچك مى شمرند.

«وَ لَا الضَّالِّينَ» با اين كلمه بنده از خدا تقاضا مى كند او را معصوم و محفوظ بدارد از اين كه در گروه آنان كه از طريق مستقيم حقّ تعالى گمراه بوده و بدون عرفان چنين مى پندارند كه اعمال پسنديده و شايسته بجا مى آورند باشد.

و بدين ترتيب در اين سوره جوامع خير و حكمت نسبت به امر آخرت و دنيا جمع بوده به طورى كه در هيچ شيئى از اشياء

چنین نمی باشد.

اگر سائل بگوید: برای چه در نماز تسبیح (سبحان اللّٰه و الحمد اللّٰه الخ) و رکوع و سجود قرار داده شده؟

در جواب گفته می شود: برای علّت های متعددی، از جمله آن که: بنده علاوه بر خضوع و خشوع و تعبّد و تورّع و تذلّل و خاکساری و تقرّبش به باری تعالی او را تقدیس و تمجید نموده، تسبیحش کرده و مراسم بزرگداشت بجا آورده، خالق را شکر و از رازق تشکّر کند و نیز به خاطر آن که عبد همان طوری که تکبیر و تهلیل را به کار برده تسبیح و تحمید را نیز استعمال نماید و همچنین جهت دیگرش آن است که

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۲۹

قلب و ذهن بنده به ذکر خدا مشغول شده و به غیرش متوجّه نگردد.

اگر سائل بگوید: چرا اصل نماز را دو رکعت، دو رکعت قرار داده اند و چرا به بعضی یک رکعت و به برخی دو رکعت و به بعضی هیچ رکعتی نیفزوده اند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که اصل نماز یک رکعت است چون اصل عدد، یک می باشد لذا هر گاه نماز را از یک رکعت کمتر بیاورند عمل آورده شده نماز نیست باری حقّ عزّ و جلّ می دانست یک رکعتی که کمتر از آن اصلا نماز نیست را بندگان کاملا و تماما نیاورده بلکه ناقص اداء می نمایند لذا یک رکعت دیگر را با آن مقرون ساخت تا با رکعت دوّم نقص رکعت اوّل جبران شود و بدین ترتیب اصل نماز دو رکعت جعل گردید.

سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می دانستند بندگان این دو رکعت را با تمام آنچه مورد امر

است و کاملا و تماما نخواهند آورد از این رو به هر کدام از نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت ضمیمه شد تا بدین وسیله نقص دو رکعت اوّل و دوّم جبران گردد و نیز حضرت می دانستند که در وقت نماز مغرب غالبا مردم از خواندن نماز منصرف و به کارهایی از قبیل افطار و تناول غذا و وضوء و آماده نمودن مقدّمات استراحت در شب هستند لذا یک رکعت بیشتر به آن اضافه نکردند تا بدین وسیله نماز مغرب بر آنها سبک و خفیف باشد و نیز وجه دیگر برای اضافه شدن یک رکعت به نماز مغرب آن است که بدین وسیله رکعات نماز در روز و شب عدد فرد می گردد و امّا نماز صبح به حال خود واگذارده شده و چیزی به آن اضافه نگردیده زیرا اشتغال در وقت این نماز بیشتر از اوقات دیگر بوده و دنبال نیازمندیها رفتن وسیع تر نسبت به ازمنه دیگر می باشد.

و جهت دیگر آن که قلوب و دلها در وقت نماز صبح از فکر و اندیشه خالی تر است نسبت به اوقات دیگر زیرا در شب معاملات مردم کمتر و داد و ستد قلیل و ضعیف تر می باشد لذا انسان در وقت اقبالش به نماز بیش از اوقات دیگر است.

اگر سائلی بگوید: چرا در آغاز و افتتاح نماز هفت تکبیر مشروع گردیده؟

در جواب گفته می شود: یکی از این هفت تا واجب بوده و بقیه اش مستحب می باشد و سرّ استحباب این تکبیرات آن است که در نماز اوّلی که اصل بود (دو رکعت اصلی) کلّ تکبیرات در نماز مجموعا هفت تا است به این شرح: ۱- تکبیر استفتاح (تکبیره

الاحرام) ۲- تکبیر رکوع در رکعت اول ۳- ۴- دو تکبیر برای سجدتین در رکعت اوّل ۵- تکبیر رکوع در رکعت دوّم ۶- ۷- دو تکبیر برای سجدتین در رکعت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۳۱

دوّم حال نمازگزار در اوّل هر نمازی وقتی هفت تکبیر گفت یقین پیدا می کند که کلّ تکبیرات در یک نماز را گفته لذا اگر یکی از آنها را در موضعش سهو و فراموش نمود یا عمدا ترک کرد نقصی در نمازش از این ناحیه پیدا نمی شود چنانچه حضرت ابو جعفر و ابو عبد اللَّه علیهما السّلام فرمودند: کسی که در آغاز نمازش هفت تکبیر بگوید او را کفایت کرده اگر چه یک تکبیر هم بگوید البته کافی است، سپس اگر در هیچ یک از موارد نمازش تکبیر نگوید همان هفت تکبیری که اوّل گفته او را کافی است.

البته مقصود امام علیه السّلام از ترک تکبیر است صورت سهو یا نسیان می باشد.

مصنّف این کتاب (صدوق) رحمه اللَّه علیه می گوید: فضل بن شاذان در این که تکبیره الاحرام را فریضه دانسته مرتکب غلط و اشتباه شده زیرا این تکبیر سنّت واجب می باشد «۱» برگردیم به کلام فضل بن شاذان و ادامه سخن او:

اگر سائلی بگوید: چرا نماز را یک رکعت با دو سجده قرار داده اند؟

در جواب گفته می شود: برای این که رکوع قیام محسوب شده و سجود قعود منظور گردیده و در محلّش مقرّر است که نماز قاعد نصف نماز قائم به حساب می آید از این رو سجود در هر رکعت را مضاعف و دو برابر کرده اند تا با رکوع مساوی شده و بینشان تفاوتی نباشد چه آن که نماز

عبارت است از ركوع و سجود پس در مقابل هر يك ركوع دو سجود بايد باشد.

اگر قائلى بگويد: چرا بعد از دو ركعت يك تشهّد بايد خوانده شود؟

در جواب گفته مى شود: زيرا همان طورى كه قبل از ركوع و سجود اذان و دعاء و قرائت آورده مى شود همچنين بعد از اين دو تشهّد و تحميد و دعاء قرار داده شده است.

اگر سائل بگويد: چرا سلام را محلّل نماز و خارج كننده از آن قرار داده اند و بجايش تكبير يا تسبيح يا چيز ديگرى نگذارده اند؟

در جواب گفته مى شود: چون در داخل شدن به نماز كلام مخلوقين حرام شده و بر نماز گذار لازم است توجّه به خالق پيدا نمايد لا جرم در خارج شدن از نماز كلام مخلوقين حلال مى گردد و چون مخلوقين در كلامشان ابتداء به سلام مى كنند و بعدا

---

(۱)- ظاهرا امر بر مرحوم صدوق مشتبه شده نه فضل بن شاذان زيرا به فتواى مشهور از علماء بلكه اجماع علماء اماميّه تكبيره الاحرام واجب بلكه ركن مى باشد به طورى كه اخلال به آن سهوا و عمدا موجب بطلان نماز است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۸۳۳

سخنان ديگر مى گويند از اين رو بر نمازگزارى كه از نماز مى خواهد خارج شود و نشان دهد كلام مخلوقين بر او حلال شده سلام را نشانه آن قرار داده اند نه كلام ديگر.

اگر سائل بگويد: چرا در دو ركعت اوّل نماز قرائت واجب شده و در دو ركعت بعد تسبيح؟

در جواب گفته مى شود: تا فرق باشد بين آنچه را كه حقّ تعالى از جانب خود فرض و واجب نموده (قرائت در دو ركعت اوّل و دوّم) و بين آنچه را

که حقّ عزّ و جلّ از طرف رسولش واجب قرار داده (تسبیح در دو رکعت سوّم و چهارم) اگر سائل بگوید: برای چه در نماز جماعت مشروع گردیده؟

در جواب گفته می شود: برای این که اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خدا ظاهر و مکشوف و مشهود باشد چه آن که در اظهار آنها بر اهل شرق و غرب حجّت حقّ عزّ و جلّ تمام می گردد و دیگر عذری برایشان باقی نمی ماند و دیگر آن که منافقی که نماز را خفیف و سبک می شمارد مجبور است آنچه را که ظاهرا اقرار دارد علنا و در مرأی و منظر همگان اداء کرده و از آن مراقبت نماید و این موجب قدرت و شوکت اسلام می گردد.

و دیگر آن که در جماعت برخی از مردم برای بعضی دیگری و در حضور یک دیگر شهادت به اسلام می دهند و این امری است مطلوب و راجح مضافا به این که در سایه جماعت و حضور مردم به دور هم مساعدت بر برّ و تقوی و منزجر شدن از بسیاری از معاصی حقّ عزّ و جلّ تحقّق می یابد.

اگر سائل بگوید: چرا در برخی از نمازها جهر و بلند خواندن بوده و در بعضی جهر نیست؟

در جواب گفته می شود: نمازهایی را که بلند می خوانند در اوقات تاریک به جا می آورند لذا واجب است که با صدای بلند خوانده شده تا اگر عابری عبور می کند صدا را شنیده و بدین وسیله مطّلع شود که جماعتی در آنجا منعقد شده در نتیجه اگر می خواهد نماز بخواند خود را به جماعت رسانده و نمازش را بخواند.

و دیگر آن که اگر شخصی جماعت را به واسطه

تاریکی هوا نمی بیند به واسطه شنیدن صدای نمازگزاران علم به آن پیدا کرده و به آن واقف می گردد ولی دو نمازی که بلند نمی خوانند (ظهر و عصر) در روز و روشنی هوا اداء می شوند لذا از ناحیه رؤیت درک شده و نیازی به سماع و شنیدن صدایشان نیست.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۳۵

اگر سائل بگوید: چرا نمازهای یومیّه را در این اوقات خوانده نه مقدّم بر اوقات شده و نه مؤخر از آنها می آورند؟

در جواب گفته می شود: اوقات معروف و مشهوری که همه سکنه کره زمین را شامل می شوند و هر جاهل و عالمی از آن مطّلع است چهار تا بوده به این شرح:

غروب خورشید که مشهور و معروف است و در آن هنگام باید نماز مغرب را بخوانند، سقوط شفق که آن نیز مشهور است و در آن وقت باید نماز عشاء را خواند، طلوع فجر که آن هم مشهور بوده و در این وقت باید نماز صبح را خواند، زوال آفتاب و برگشتن سایه به طرف مشرق مشهور و معروف بوده لذا واجب است نماز ظهر را در این وقت بجا آورد و برای عصر وقت معلوم و مشهوری نظیر نمازهای دیگر وجود ندارد لذا وقت آن را بعد از فراغ از نماز قبلی قرار داده اند تا هنگامی که سایه شاخص چهار برابر خود شاخص گردد.

و علّت دیگر آن است که خداوند عزّ و جلّ دوست دارد که مردم در هر عملی ابتداء طاعت و عبادتش را نمایند از این رو در اوّل روز یعنی بامداد امر کرده که ابتداء عبادتش کنند و سپس برای خواسته های خودشان منتشر و متفرّق

شده و به دنبال کارهای دنیوی خود بروند لذا نماز صبح را برایشان واجب کرده و وقتی روز نیمه شد و مردم دست از شغل و حرفه خود کشیده و لباسهای خود را از بر خویش درآورده و خواستند استراحت کنند و به خوردن طعام اشتغال ورزیده و خواب قیلوله نمایند ایشان را امر نموده که یاد پروردگار خود کرده و قبل از اشتغال به این امور عبادتش کنند پس نماز ظهر را بر آنها واجب کرد و پس از خواندن این نماز به دنبال خواسته هایشان بروند.

پس از سپری شدن ظهر و انجام آنچه گفته شد وقتی خواستند برای کار در آخر روز متفرّق شوند باز ابتداء می کنند به عبادت حقّ تعالی و سپس به کار می پردازند لذا نماز عصر را خداوند بر ایشان واجب قرار داده و پس از خواندن عصر به دنبال آنچه می خواهند می روند و وقتی شب فرا رسید و مردم زینت های خود را از خویش دور کرده و به منازلشان بازگشتند ابتداء عبادت پروردگارشان را باید نموده و سپس به خواسته های خود بپردازند از این رو حقّ تعالی نماز مغرب را برایشان واجب کرده و وقتی زمان خواب رسید و از اشتغالاتشان فارغ شدند حقّ تعالی دوست دارد قبل از خوابیدن ابتداء عبادتش را نموده و به طاعتش بپردازند لذا نماز عشاء را بر آنها واجب کرد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۳۷

باری وقتی مردم طبق این دستور عمل کرده و قبل از انجام هر عملی به عبادت حقّ تعالی بپردازند و به شرحی که ذکر شد نماز خوانده و سپس به دنبال حوائج دنیوی و خواسته های خود بروند

هرگز خدا را فراموش نکرده و از ذکرش غافل نشده و دلهایشان قسی نشده و رغبت و میلشان به او کم نمی شود.

اگر سائل بگوید: اگر برای نماز عصر همچون نمازهای دیگر وقت مشهور و معروفی نیست پس چرا حقّ تعالی آن را بین ظهر و مغرب واجب کرده و بین عشاء و صبح یا بین صبح و ظهر قرار نداده؟

در جواب گفته می شود: برای مردم خواندن نماز عصر در این وقت سهل تر و میسورتر و سزاوارتر است تا انجامش در اوقات دیگر و اساسا تکلیف به خواندن نماز عصر در وقت مزبور به طوری است که ضعیف و قوی، پیر و جوان، زن و مرد جملگی توانایی اتیان آن را دارند به خلاف سایر اوقات که چنین نمی باشند و توضیح آن این است که: عموم مردم در ابتداء روز مشغول به تجارت و معامله و دنبال نیازمندیهای خود و رونق دادن بازار و امثال این امور هستند لذا حقّ تبارک و تعالی نخواست آنها را از طلب معاش و مصالح دنیوی باز دارد و نیز همه خلائق قدرت قیام در شب را نداشته و در آن وقت از خواب بیدار نمی شوند و اگر نماز عصر در چنین وقتی برایشان واجب می شد قادر بر انجامش نبودند از این رو تکلیف به این نماز را حقّ تبارک و تعالی در حقشان خفیف و آسان نمود و در اشدّ اوقات واجب نکرد بلکه آن را در اخف ازمان قرار داد چنانچه حقّ عزّ و جلّ در قرآن شریف فرموده:

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (خدا حکم را برای شما آسان خواسته و مشکل قصد ننموده

است).

اگر سائل بگوید: چرا برای تکبیر دو دست را بلند می کنند؟

در جواب گفته می شود: برای این که بلند نمودن دو دست نوعی تضرّع و زاری نمودن است لذا حقّ تعالی دوست دارد که بندگان در وقتی که یادش می کنند با حالت تضرّع و زاری باشند.

و دیگر آن که در وقت بلند کردن دو دست نیّت در خاطر حاضر گشته و قلب به آنچه می گوید و قصد نموده اقبال پیدا می نماید و توضیح بیشتر آن که: مقدار واجب از ذکر و یاد حقّ عزّ و جلّ بودن همان استفتاح و وارد شدن در نماز است و هر سنّت و مستحبّی که مقرون با آن قرار داده می شود باید در جهت اداء واجب صورت گرفته و کمک به انجام آن باشد و چون در استفتاح و ورود به نماز که فرض و واجب است

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۳۹

رفع یدین کمک می باشد از این رو حقّ تعالی دوست دارد که این سنّت در جهت اداء واجب صورت بگیرد.

اگر سائل بگوید: چرا نمازهای مستحبی «۱» سی و چهار رکعت قرار داده شده اند؟

در جواب گفته می شود: برای آن که نمازهای واجب هفده رکعت بوده پس مستحب را در برابر فریضه قرار داد تا برای فریضه بدین ترتیب کمال حاصل شود.

اگر سائل بگوید: چرا نمازهای مستحبی در اوقات مختلف اداء می شوند نه در یک وقت؟

در جواب گفته می شود: زیرا افضل اوقات سه وقت است:

هنگام زوال آفتاب، بعد از غروب آفتاب، سحرها لذا حقّ تعالی واجب کرد نماز در این اوقات سه گانه خوانده شود چه آن که وقتی نمازهای مستحبی را تقسیم بین اوقات مختلف کردند اداء آنها

سهل تر و آسانتر خواهد بود از این که تمام را در یک وقت انجام دهند.

اگر سائلی گوید: چرا نماز جمعه وقتی با امام خوانده شود دو رکعت است و وقتی با غیر امام اداء گردد دو رکعت و دو رکعت دیگر به آن اضافه می شود؟

در جواب گفته می شود: به خاطر علّت هایی چند:

از جمله آن که: مردم از راههای دور خود را به نماز جمعه می رسانند لذا حقّ تعالی دوست دارد نماز خفیف و آسان بر آنها باشد تا تعب و رنجی که در طی طریق متحمّل شده اند بدین ترتیب جبران شود.

از جمله آن که: امام جمعه مردم را برای خواندن خطبه محصور و محبوس می کند و ایشان همواره منتظر نماز هستند و هر کسی که انتظار نماز را بکشد در نماز بوده و بدین ترتیب غیر از کسی است که نماز را تمام یعنی چهار رکعت خوانده از جمله آن که: نماز با امام اتمّ و اکمل است زیرا امام واجد علم و فقه و فضل و عدالت است.

از جمله آن که: روز جمعه عید است و نماز عید دو رکعت می باشد و توهّم نشود که این نماز مقصور و شکسته است بلکه تمام بوده زیرا دو خطبه غیر از دو رکعت می باشد پس مجموع دو رکعت و خطبه چهار رکعت به حساب می آیند.

اگر سائل بگوید: برای چه در نماز جمعه خطبه گذارده شده است؟

---

(۱)- مقصود از نمازهای مستحبی، نمازهای مستحبی رواتب است که شبانه روز خوانده می شوند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۴۱

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که جمعه محلّ اجتماع عموم بوده لذا خداوند متعال خواسته است که امام

جمعه سبب شود برای موعظه مردم و ترغیب نمودن ایشان به طاعت و ترس از گناه و انجام تکالیف و بازداشتنشان بر آنچه اراده دارند که عبارت باشد از مصلحت دین و دنیای آنها و نیز به ایشان خبر دهد از آفات و احوالی که در آنها ضرر و منفعت آنها می باشد در حالی که ائمّه جماعات در غیر جمعه فاعل این امور نمی توانند باشند زیرا تنها امامی که منفصل از نماز و جدا از آن می تواند این امر را عملی سازد امام جمعه می باشد.

اگر سائل بگوید: چرا دو خطبه در نماز جمعه قرار داده شده است؟

در جواب گفته می شود: به جهت آن که در یکی از آن دو ثناء و تمجید و تقدیس خدای عزّ و جلّ شده و دیگری مشتمل است بر ذکر حوائج و اعذار و بر حذر داشتن از معاصی و دعاء و تنبیه بر اوامر و نواهی حقّ تعالی یعنی اموری که مشتمل بر صلاح و فساد بندگان می باشند.

اگر سائل بگوید: چرا در جمعه خطبه را اوّل و در عیدین بعدا می خوانند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که جمعه امر مستمر و دائمی است و در هر ماه چند مرتبه و در هر سال تعداد زیادی مراسم نماز جمعه اجراء می شود و قاعدتا و غالبا هر امری که بر مردم زیاد تکرار شد از آن ملول شده و حتی الامکان سعی می کنند آن را ترک کنند لذا در نماز جمعه خطبه را اوّل قرار دادند تا بدین وسیله مردم را نگه داشته تا در نماز شرکت کنند و امّا نماز عیدین در هر سال دو مرتبه انجام می شود و

آن از نماز جمعه اعظم و اهمّ می باشد و ازدحام و اجتماع شرکت کنندگان در آن بیشتر و مردم در آن راغب تر هستند و به فرض اگر بعد از نماز برخی و اندکی از مردم متفرق شوند عموم و اکثرشان باقی می مانند و همان طوری که گفتیم نفرات متفرقین زیاد و کثیر نیست تا با پراکنده شدنشان نماز سبک شمرده شود و موجب استخفاف آن فراهم گردد.

مصنّف این کتاب (صدوق) می گوید: خبر این طور نقل شده: دو خطبه در جمعه و عیدین بعد از نماز باید خوانده شوند زیرا دو خطبه به منزله دو رکعت اخیر می باشد و اوّلین کسی که در نماز جمعه خطبتین را مقدّم داشت عثمان بن عفّان بود زیرا پس از آن که وی مرتکب آن اعمال و افعال ناشایست شد مردم پای خطبه او نمی نشستند بلکه می گفتند: با مواعظ او چه بکنیم و حال آن که خودش این همه افعال و اعمال نابجا و ناشایست مرتکب شده از این رو وی چون این معنا را

می دانست لا-جرم برای این که مردم متفرّق نشوند خطبتین را بر نماز مقدّم داشت تا بدین وسیله به خاطر انتظار نماز مردم متفرق نشوند.

اگر سائل بگوید: چرا جمعه بر کسانی واجب است که فاصله آنها تا نماز جمعه دو فرسخ باشد نه بیشتر از آن؟

در جواب گفته می شود: زیرا مسافتی که در آن نماز شکسته می شود به مقدار دو برید رفتن یا یک برید رفتن و یک برید بر گشتن است.

لازم به تذکّر است که هر برید چهار فرسخ می باشد.

لذا جمعه بر کسی که فاصله اش تا نماز نصف برید است

واجب می باشد یعنی اگر به مقدار دو فرسخ برود و دو فرسخ برگردد که مجموع رفتن و برگشتن او چهار فرسخ که نصف مسافت مسافر است بشود بر او جمعه واجب می باشد.

اگر گفته شود: چرا در روز جمعه چهار رکعت به نوافل اضافه شده و مجموع نوافلی که در ظهر و عصر خوانده می شوند بیست رکعت می باشند؟

در جواب گوییم: به خاطر بزرگداشت این روز و این که بین آن و سایر ایّام فرق باشد.

اگر سائل بگوید: چرا در سفر نماز شکسته می شود؟

در جواب گفته می شود: برای آن که نماز واجب در اصل ده رکعت بود و هفت رکعت بعدا به آن افزوده شد سپس حقّ تعالی در حقّ مسافر به خاطر سفر در رنجی که وی متحمّل می شود و به جهت پرداختنش به امور مربوط به خود از باب رحمت و مهربانی رکعاتی را که به نمازها اضافه شده ساقط فرمود مگر از نماز مغرب زیرا این نماز در اصل مقصوره می باشد.

اگر سائل بگوید: چرا شکسته شدن نماز در هشت فرسخ بوده نه در کمتر از آن و نه در بیشتر؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که هشت فرسخ سیر یک روز است برای عموم مردم و قافله ها و حیوانات باربر لذا در مقدار سیر یک روز واجب شد نماز شکسته گردد.

اگر سائل بگوید: چرا در مقدار سیر یک روز نماز شکسته شده؟

در جواب گفته می شود: اگر شکسته شدن در مقدار سیر یک روز واجب نشود در سیر هزار سال نیز نباید واجب گردد زیرا هر روز که بعد از امروز باشد نظیر آن بوده و فرقی با هم ندارند حال اگر در سیر

امروز نماز شکسته نشود نباید در نظیرش نیز قصر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۴۵

گردد چون با هم فرقی ندارند.

اگر سائل بگوید: سیرها فرق می کند چه آن که سیر شتر در یک روز چهار فرسخ بوده و اسب بیست فرسخ می باشد پس چرا مقدار سیر یک روز را هشت فرسخ قرار داده اید؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که هشت فرسخ سیر شترها و قافله ها است که غالب سیرها می باشند و شترداران و قافله باشی ها نوعا و غالبا این مقدار را در روز طی می کنند.

اگر گفته شود: چرا در سفر نوافل نهار و روز ساقط و ترک شده نه نوافل لیل و شب؟

در جواب گفته می شود: هر نماز واجبی که در سفر قصر نشود نافله اش نیز قصر نمی گردد لذا مغرب قصر نمی شود لا جرم نافله اش نیز مقصور نمی گردد و همچنین است نماز صبح که شکسته نشده پس نافله اش نیز شکسته نمی گردد.

اگر سائل بگوید: پس چه می گویی در باره نماز عشاء که شکسته می شود ولی نافله اش قصر نمی گردد؟

در جواب گفته می شود: دو رکعت نافله عشاء از جمله نمازهای پنجاه گانه (مجموع فرائض و نوافل) نبوده بلکه آن را در ضمن پنجاه رکعت آورده اند تا به واسطه اش به جای هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله قرار بگیرد.

اگر گفته شود چرا بر مسافر و مریض واجب نشد که نماز شب را در اوّل شب بجا آورند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر مشغول بودن مسافر و ناتوان بودن مریض، پس مریض را در توسعه قرار داده اند که در وقت راحتی استراحت کرده و مسافر مشغول به امور خود و کوچ کردن گردد.

اگر گفته شود: برای چه خلائق امر

شده اند بر مرده نماز بخوانند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که بـدین وسـیله برایش شـفاعت کرده و دعاء کننـد خداونـد او را بیامرزد چه آن که در هیچ وقتی از اوقات انسان نیازمندتر به طلب آمرزش و دعاء از آن ساعت نمی باشد.

اگر سائل بگوید: چرا در نماز بر اموات پنج تکبیر واجب است نه چهار تا و نه شش تا؟

در جواب گفته می شود: عدد پنج مأخوذ است از تعداد پنج نماز که در روز و

شب خوانده می شود و شرح آن این است که: در نمازهای واجب هیچ تکبیری واجب نیست مگر تکبیره الاحرام و چون تعداد نمازهـای روز و شب پنـج تـا است قهرا مجمـوع تکـبیره الاـحرام هـایی که در شب و روز گفته می شـود پنـج تـا بوده لـذا این تکبیرات را نماز بر میت قرار داده اند.

اگر سائل بگوید: چرا در نماز میّت رکوع و سجود نمی باشد؟

در جواب گفته می شود: زیرا مقصود از این نماز تذلّل و خضوع و خشوع نمی باشد بلکه مراد شـفاعت کردن از بنده ای است که از دنیا رفته و بدین وسیله از بازماندگان جدا گردیده است.

اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده اند اموات را غسل دهند؟

در جواب گفته می شود: زیرا وقتی انسان مرد غالبا آلوده به نجاست و آلودگی است لـذا خداونـد دوست دارد که وقتی انسان مرده بـا اهـل طهارت و پاکی یعنی فرشـتگان که با وی تماس پیـدا می کننـد ملاقات کرد نظیف و پاکیزه باشـد و سـپس با این طهارت متوجّه به حقّ عزّ و جلّ گردد.

و از برخی ائمّه علیهم السّلام مروی است که فرمود: هیچ انسانی نمی میرد مگر آن

که از او جنابت خارج می گردد لذا بر میت غسل واجب است.

اگر سائل بگوید: برای چه خلائق مأمور شده اند میّت را کفن کنند؟

در جواب گفته می شود: برای این که وقتی میّت خدا را ملاقات می کند جسدش پاک بوده و نیز عورتش در مقابل کسی که او را حمل می کند یا دفن می نماید مکشوف نباشد و نیز به خاطر آن که مردم بر بعضی از حالات و قبح منظر میّت مطّلع نشده و نیز از کثرت نظر بر میّت قساوت قلب پیدا نکنند و همچنین پوشاندن میت در کفن برای زنده ها خوشتر می باشد.

و نیز برای این که نزدیکان میّت از دیدن قبح منظر او بر وی خشمناک نشده و او را مبغوض ندارند تا در نتیجه ذکر و محبّت او را از دل بیرون کرده و در بین بازماندگانش حفظش ننموده و نسبت به آنچه وصیّت و امر و دوست داشته وی را مراعات نکنند.

اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده اند میّت را دفن کنند؟

در جواب گفته می شود: برای این که مردم بر فاسد شدن جسد میّت مطّلع نشده و از قبح منظر و بدبو شدن او آگاه نگردیده و همچنین زندگان از بوی متعفّن او و آفت و آلودگی و فسادی که در جسدش پیدا می شود اذیّت و آزار نشوند و نیز به خاطر

آن که بدن میّت از دید دوستان و دشمنان مستور و پوشیده بماند تا در نتیجه نه دشمنان شماتت کنند و نه دوستان از رؤیت صحنه دلخراش پاشیده شدن جسد او محزون گردند.

اگر گفته شود: چرا کسی که میّت را غسل می دهد امر شده

به این که خودش نیز غسل کند؟

برای این که طاهر شود از رطوبتی که از میّت به وی رسیده چه آن که روح وقتی از بدن خارج گشت اکثر آفات و قذارات در او باقی می مانند و دیگر آن که به خاطر حریص نشدن مردم به میّت و به تماس گرفتن با او زیرا علّت نجاست و آلودگی در او غالب می باشد.

اگر گفته شود: چرا اگر مرده غیر انسان همچون پرندگان و چهارپایان و درندگان و غیر اینها را مسّ کنند غسل واجب نمی شود؟

در جواب گفته می شود: جهتش آن است که این حیوانات ملبّس هستند به لباسی چون پر، پشم، مو و کرک و بدون تردید این اشیاء پاک بوده و مرگ و موت در آنها معنا ندارد زیرا حیات در آنها نیست تا مرگی باشد و آنچه غالبا از این حیوانات مورد مسّ واقع می شود همین لباس آنها است که موجب غسل نیست لذا به طور کلی شارع مقدّس مس آنها را موجب غسل قرار نداده اگر چه با اجزاء روح دار آنها تماس حاصل شود.

اگر گفته شود: چرا خواندن نماز بر میّت را بدون طهارت جایز می دانید؟

در جواب گفته می شود: زیرا در این نماز رکوع و سجود نیست بلکه دعا و سؤال رحمت است و در هر حالی می توان دعاء نمود و از خدا سؤال حاجت کرد چه در حال طهارت و چه در غیر آن و وضوء فقط در نمازی واجب است که رکوع و سجود دارد.

اگر سائل بگوید: چرا خواندن نماز بر میّت را پیش از مغرب و بعد از طلوع فجر جائز می دانید؟

در جواب گفته می شود: این نماز در وقت

حضـور مـوت و بیمـاری مرگ واجـب می باشـد و وقـت معیّنی همچـون نمازهـای دیگر نـدارد بلکه نمـازی است که در وقت حـدوث مرگ که امری است غیر اختیاری برای انسان واجب می گردد و در واقع خواندن این نماز حقّی است از میّت بر عهده احیاء که باید آن را اداء کنند و حقوق را در هر وقتی می توان اداء نمود مشروط به این که وقت خاصّی نداشته باشد چنانچه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۵۱

این جا چنین است.

اگر گفته شود: چرا برای کسوف خواندن نماز واجب شده است؟

در جواب گفته می شود: زیرا کسوف آیه ای است از آیـات خـدا که نمی دانیم به نشانه رحمت حقّ عزّ و جلّ ظاهر شـده یا به منظور عـذاب الهی پدیـد آمـده، بـاری نبیّ اکرم صـلّی اللّٰه علیه و آله دوست دارنـد که امّتشان هنگام ظهور کسوف در مقابل خالق و راحم فزع و جزع و تضـرّع نموده تا شـرّ آن از ایشان دفع گشـته و بدین وسـیله از امر مکروه مترتّب بر آن مصون بمانند چنانچه قوم یونس وقتی در مقابل حقّ عزّ و جلّ تضرّع و جزع و فزع نمودند باری تعالی عذاب را از آنها برگرداند.

اگر گفته شود: چرا نماز آیات ده رکعت می باشد؟

در جواب گفته می شود: نماز یومیّه واجبی که ابتـداء از آسـمان نازل شـده ده رکعت بود پس این ده رکعت در این نماز جمع گردید و این که سـجود در آن واجب است به خاطر آن است که نماز در آن رکوع نیست مگر آن که حتما سـجود نیز دارد و نیز وجه دیگر برای سجود در این نماز آن است که مردم بدین

وسیله نمازشان را به سجود و خضوع و خشوع ختم می کنند و امّا این که چرا چهار سجده در آن واجب است، جهت آن این است که هر نمازی که سجودش کمتر از چهار سجده باشد نماز نیست زیرا کمترین غرضی که از سجود در نماز تأمین می شود فقط از چهار سجده می باشد نه کمتر از آن.

اگر گفته شود: چرا به جای رکوع سجود قرار داده نشده؟

در جواب گفته می شود: برای این که نماز ایستاده افضل از نشسته است و دیگر آن که شخص ایستاده کسوف و باز شدن قرص را می بیند ولی نشسته نمی بیند.

اگر سؤال شود: چرا نماز آیات از اصل نمازی که حقّ تعالی واجب کرده تغییر نموده است؟

در جواب گفته شده: زیرا نماز آیات به خاطر تغیّر پیدا نمودن امری است از امور عالم آفرینش که عبارت باشد از کسوف و چون علّت تغییر پیدا نموده معلول نیز متغیّر می باشد.

اگر گفته شود: چرا روز فطر را عید قرار داده اند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر دو جهت:

الف: آن که در این روز مردم اجتماع کرده و او را حمد کرده و در مقابل منّت هایی که بر ایشان نهاده او را ستایش کرده و ثنایش می گویند پس این روز عید و روز

اجتماع و روز افطار و روز زکات و روز رغبت و روز تضرّع می باشد.

ب: آن که روز فطر اوّلین روز سال است که در آن تناول مأکولات و شرب مشروبات حلال می باشد چه آن که اوّلین ماه سال از نظر اهل حقّ ماه رمضان بوده که از ابتداء آن تا پایانش روزها اکل و شرب

مباح نیست و اوّلین روزی که این معنا بر مکلّفین حلال بوده روز اوّل بعد از انقضاء ماه است که همان روز فطر می باشد لذا حقّ تعالی دوست دارد که مردم در این روز اجتماع کرده و او را حمد نموده و تقدیسش کنند.

اگر گفته شود: چرا در نماز روز عید فطر تکبیر آن بیشتر از تکبیر در نمازهای دیگر است؟

در جواب گفته می شود: زیرا تکبیر عبارتست از بزرگداشت حقّ تعالی و حمد نمودنش در مقابل هدایتی که فرموده و عافیتی که عنایت نموده چنانچه خود در قرآن کریم فرموده: وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (و برای این که خدا را به عظمت یاد کنید که شما را به دین اسلام هدایت فرموده باشد که از این نعمت بزرگ سپاسگزار گردید).

اگر گفته شود: چرا در این نماز دوازده تکبیر قرار داده شده؟

در جواب گفته می شود: برای این که در هر دو رکعت نمازی دوازده تکبیر مشروع می باشد لذا در این نماز دوازده تکبیر قرار داده شده.

اگر گفته شود: چرا در رکعت اوّل این نماز هفت تکبیر و در رکعت دوّمش پنج تکبیر قرار داده اند و هر دو رکعت از این حیث با هم مساوی نیستند؟

در جواب گفته می شود: برای این که در نمازهای واجب هفت تکبیر افتتاح مستحب است از این رو هفت تکبیر را در رکعت اوّل این نماز قرار داده اند و چون در نمازهای واجب شبانه روز مجموعا پنج تکبیره الاحرام می باشد این عدد را در رکعت دوّم از این نماز قرار داده اند و وجه دیگر آن که در هر یک از دو رکعت عدد وتر برای تکبیر باشد.

اگر

گفته شود: چرا خلائق امر شده اند به گرفتن روزه؟

در جواب گفته می شود: به خاطر پنج جهت:

الف: آن که درد گرسنگی و تشنگی را بیابند و درک نمایند.

ب: آن که با درک درد مزبور استدلال کنند بر فقر و نیاز در آخرت یعنی آن را دلیل قرار دهند بر احتیاجشان در آخرت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۵۵

ج: آن که بـدین وسـیله روزه دار خـاشع و ذلیـل و خاکسـار و در ضـمن صـاحب اجر و عـارف و صابر گردد بر آنچه از ناحیه گرسنگی و تشنگی به وی متوجّه می گردد در نتیجه مستحقّ ثواب می شود مضافا به این که روزه شخص را از شهوات و میول نفسانی حفظ و نگهداری می کند.

د: روزه در دنیا برای روزه داران واعظی بوده و راضی کننده ایشان است بر اداء تکالیف و در آخرت دلیل و راهنما می باشد.

ه: آن که بـدین وسـیله روزه دار سـختی گرسـنگی و تشـنگی بر اهـل فقر و مسـکنت را در دنیا لمس می کنـد و این باعث می گردد که آنچه حقوق مالی است و طلب فقراء از او هست را بپردازد.

اگر سؤال شود: چرا روزه در خصوص ماه رمضان واجب شده نه ماههای دیگر؟

در جواب گفته می شود: به خاطر امتیازاتی که این ماه از ماههای دیگر دارد که از جمله آنها است:

الف: در ماه رمضان قرآن نازل شده.

ب: در این ماه حقّ تعالی بین اهل حقّ و باطل تفرقه انـداخته چنانچه خود در قرآن فرموده: شَـهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ، هُـدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّنـاتٍ مِنَ الْهُـدی وَ الْفُرْقانِ (ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن برای هـدایت مردم و به منظور امتیاز حقّ از باطل با

ادلّه ای روشن نازل گردیده).

ج: در این ماه حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله به نبوّت برانگیخته شد.

د: در این ماه لیله القدر می باشد که از هزار ماه بهتر بوده و در آن هر فرمان حکیم تفریق و توزیع می گردد و آن ابتداء سال بوده و آنچه از خیر و شرّ، ضرر و منفعت، روزی و مرگ در آن برای انسان مقرّر می شود فلذا به آن لیله القدر می گویند.

اگر سؤال شود: چرا خلائق فقط به روزه ماه رمضان امر شده اند نه به کمتر و نه به بیشتر از آن؟

در جواب گفته می شود: این مقدار نیرو و توان بندگان بوده اعمّ از قوی و ضعیف و همگان در این مبلغ با هم مشترک هستند و حقّ عزّ و جلّ واجبات را بر اساس اغلب اشیاء و اعمّ قوی منظور می دارد سپس به اهل ضعف تخفیف داده و آنها را مرخّص می نماید چنانچه اهل قوّه و آنان که توان دارند را ترغیب در زائد بر آن می نماید و اگر بر کمتر از آن صلاحیّت داشته باشند البته تکلیف را در حقشان کاهش داده همان طوری که اگر محتاج به بیش از آن باشند البته تکلیف را نسبت به آنها افزایش

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۵۷

می دهد.

اگر سؤال شود چرا زن هر گاه حائض شد نه روزه باید بگیرد و نه نماز بخواند؟

در جواب گفته می شود: زیرا حیض در حدّ نجاست بوده لا جرم حقّ تبارک و تعالی دوست دارد که زن فقط در حال طهارت عبادتش را نماید و دیگر آن که کسی که نمازش صحیح نیست و در حقّش اساسا صلاه مشروع نمی باشد روزه

هم مشروع نیست.

اگر سؤال شود: پس چرا وقتی زن از حیض پاک شد روزه اش را باید قضاء کند ولی نمازش قضاء ندارد؟

در جواب گفته می شود: این حکم علّت های بسیار دارد:

از جمله آن که: روزه مانع نمی شود از این که زن خدمت خود و شوهر نموده، خانه اش را اصلاح کرده، به امور خود پرداخته و مشغول فراهم کردن معیشت باشد ولی نماز از تمام این امور ممانعت می کند زیرا نماز در روز و شب چند مرتبه تکرار می شود لذا به ملاحظه اشتغالاتی که برای زن هست قضاء نمازها بر او بسیار مشکل است در حالی که روزه این طور نیست.

از جمله آن که: در نماز رنج و مشقّت و پرداختن به ارکان نماز می باشد و حال آن که روزه این طور نیست بلکه صرف ترک طعام و شراب بوده و اصلا پرداختن به ارکان در آن وجود ندارد.

از جمله آن که: هیچ وقتی فرا نمی رسد مگر آن که در آن نمازی جدید واجب می گردد چه در روز و چه در شب و حال آن که روزه چنین نیست زیرا هر روزی که فرا می رسد این طور نیست که روزه اش واجب باشد ولی در نماز هر وقتی که حادث گردد نماز در آن وقت واجب می باشد.

اگر گفته شود: چرا هر گاه شخص در ماه رمضان مریض شده یا مسافرت کند و از سفرش دست نکشیده یا مرضش بهبودی نیابد تا ماه رمضان آینده بر او فدیه واجب است و قضاء روزه ساقط می باشد امّا اگر بین این دو رمضان مرضش خوب شده یا در وطن و یا جای دیگر اقامه کرد و سفرش منقطع شد ولی قضاء

روزه رمضان گذشته را نگرفت تا ماه رمضان آينده فرا رسيد بر او هم قضاء و هم فديه لازم مى باشد؟

در جواب گفته مى شود: جهتش آن است كه در سال گذشته روزه رمضان آن بر شخص واجب بوده حال وقتى در طول سال وى بيمار بود به طورى كه نتوانست روزه

را اداء و قضاء بجا آورد روزه از وى ساقط مى باشد و همچنين است حكم هر كسى كه مغلوب تقدير الهى واقع شود نظير مغمى عليه كه در طول روز و شب مبتلا به اغماء شده باشد كه بر وى قضاء نمازهاى فوت شده لازم نيست چنانچه حضرت امام صادق عليه السّلام فرمودند: هر چه را كه حقّ تعالى بر بنده اش غالب نمايد و بنده مغلوب آن واقع گردد نزد خداوند متعال معذور بوده و تكاليفى را كه به واسطه آن نتوانسته انجام دهد از عهده اش ساقط هستند چه آن كه ماه رمضان در حالى فرا رسيد كه شخص مريض بود در نتيجه روزه بر وى در ماه واجب نبود و چون فرض اين است كه بعد از ماه تا سال آينده مرضش ادامه پيدا كرد و از قضاء متمكّن و مستطيع نشد لا جرم فداء آن را بايد بدهد چنانچه حقّ تعالى در قرآن فرموده: فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ ... تا آنجا كه فرموده: فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً (كسى كه نتوانست روزه در ماه را بگيرد بايد شصت مسكين را طعام دهد) و نيز در جاى ديگر فرموده: فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ (پس كسى كه از شما بيمار بوده يا درد سر بر او عارض

شود باید روزه به عنوان فداء گرفته یا صدقه بدهد).

پس حقّ تعالی در این آیه صدقه را در صورت عسر و سختی به جای روزه قرار داده است.

اگر گفته شود: اگر چه شخص در رمضان گذشته و طول سال تا رمضان آینده مستطیع نبود ولی فرض این است که در رمضان آینده استطاعت دارد پس قضاء بر او باید واجب باشد نه فدیه؟

در جواب گفته می شود: وقتی ماه رمضان بعدی داخل شد وی نمی تواند غیر از روزه اداء امسال روزه دیگری بگیرد حتّی قضاء سال گذشته را پس چون نسبت به قضاء گذشته مستطیع نیست همان فداء در عهده اش می باشد زیرا وی به منزله کسی است که به خاطر کفاره روزه در عهده اش آمده و استطاعت گرفتن آن را ندارد پس همان طوری که این شخص فداء در عهده اش هست نه قضاء شخص مورد بحث نیز فقط فداء باید بدهد و وقتی فداء در عهده اش بود روزه یعنی قضاء از وی ساقط است ولی اگر بین دو رمضان از مرض خوب می شد و می توانست روزه بگیرد ولی نگرفت به مجرد دخول ماه رمضان آینده هم فداء و هم قضاء در عهده اش می باشد، فداء به خاطر آن که قضاء را ضایع کرد و نگرفت و روزه قضاء چون استطاعت پیدا نمود و اقدام به گرفتن آن نکرد.

اگر گفته شود: برای چه روزه مستحبی تشریع شده؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۶۱

در جواب گفته می شود: برای این که به واسطه آن روزه واجب تکمیل گردد.

اگر گفته شود: چرا در هر ماهی سه روزه، روزه مستحب شده به این نحو که از هر دهه یک روز؟

در

جواب گفته می شود: به خاطر آن که حقّ تعالی می فرمایـد: هر کسـی که یک عمل پسـندیده انجام دهد ده مقابلش به او اجر داده می شـود، پس کسـی کـه در هر ده روز یـک روز را روزه بگیرد مثـل ایـن اسـت که تمـام دهر و روزگـار را روزه گرفته چنانچه سـلمان فارسـی رحمه اللّٰه علیه فرموده: روزه سه روز در هر ماه معادل روزه دهر می باشـد، پس کسـی که چیزی غیر از دهر را بیابد آن را روزه بدارد.

اگر گفته شود: برای چه اوّلین پنج شـنبه در دهه اوّل و آخرین پنج شـنبه در دهه آخر و اوّلین چهارشنبه در دهه وسط از هر ماه روزه اش مستحب شده؟

در جواب گفته می شود: اما پنـج شـنبه: امام صادق علیه السّـلام فرمودند: در هر پنج شـنبه اعمال بندگان را بر خدای عزّ و جلّ عرضه می دارد، پس حقّ تبارک و تعالی دوست دارد اعمال بندگان را در حالی که روزه دار هستند محضرش عرضه بدارند.

اگر گفته شود: چرا از دهه آخر روزه پنج شنبه اخیر مستحب شده است؟

در جواب گفته می شود: جهتش آن است که وقتی پنج شنبه اخیر روزه اش مستحب باشد در برخی از فروض لازم می آید که شخص از دهه آخر دو روز را روزه بگیرد و آن فرضی است که آخر ماه مردّد باشد بین چهارشنبه یا پنج شنبه که در این فرض مکلّف از دهه آخر احتیاطا دو تا پنج شنبه را روزه می گیرد، یکی پنج شنبه اوّل که متحمّل است آخر ماه چهارشنبه باشد دیگر پنج شنبه دوّم که احتمالا آخر ماه با آن مصادف شده باشد باری در چنین فرضی مکلّف در یک ماه

سه تا پنج شنبه را روزه گرفته یک پنج شنبه از دهه اوّل و دو پنج شنبه از دهه سوّم در حالی که اگر پنج شنبه اوّل از دهه اخیر روزه اش مستحب باشد همیشه در ماه دو پنج شنبه روزه گرفته می شود و پر واضح است وقتی عمل بنده را به درگاه الهی عرضه دارند اگر سه روز را روزه باشد اشرف و افضل است از آن که دو روز را روزه بگیرید.

و امّا جهت استحباب روزه چهارشنبه در دهه وسط آن است که: امام صادق علیه السّلام فرمودند:

خداوند متعال آتش را در چنین روزی آفرید و نیز در همین روز حقّ تعالی طوائف و امم گذشته را هلاک فرمود و این روز نحسی است لذا حقّ تعالی دوست دارد بنده اش نحوست این روز را با گرفتن روزه از خود دور کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۶۳

اگر گفته شود: چرا در کفّاره کسی که از آزاد نمودن بنده عاجز است به جایش روزه واجب شده نه حج یا نماز و یا غیر این دو از انواع عبادات؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که نماز و حج و سائر عبادات مانع می شوند از این که انسان به امور معاش و مصالح دنیوی خود بپردازد بخلاف روزه که این طور نیست مضافا به علّت هایی که در مورد لزوم قضاء روزه در حائض گفته شد و بین روزه و نماز فرق هایی از این جهت بیان گردید.

اگر گفته شود: چرا در کفّاره، روزه دو ماه متوالی واجب شده و به جای آن یک ماه یا سه ماه واجب نگردیده؟

در جواب گفته می شود: تکلیف واجبی را

که حقّ تعالی بر خلائق فرض و لازم قرار داده روزه یک ماه است، در کفّاره از باب تغلیظ و تأکید این یک ماه مضاعف شده و به دو ماه مبدّل گردیده است.

اگر گفته شود: چرا دو ماه متوالی و پشت سر هم واجب گردیده؟

در جواب گفته می شود: برای این که اداء کفّاره بر مجرم سهل و آسان نباشد تا در نتیجه ارتکاب خلاف برایش خفیف و بی مقدار تلقّی گردد چه آن که اگر کفّاره را بتواند متفرّق و با فصاله بجا آورد قضاء و ادای کفّاره بر او سهل و بی زحمت بوده در نتیجه اعمال و افعال ایمانی یعنی روزه و سائر تکالیفی که در آن کفّاره لازم می آید نزد شخص سبک و بی ارزش محسوب می گردد.

اگر گفته شود: چرا خلائق مأمور شده اند حجّ بجا آورند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر وارد شدن بر خدای عزّ و جلّ و طلب فزونی و بیرون آمدن از گناهانی که بنده مرتکب شده و توبه نمودن از اعمال زشت گذشته و از نو آغاز کردن اعمال در آینده مضافا به صرف اموال و به رنج انداختن ابدان و منصرف شدن از اهل و فرزند و بازداشتن نفس را از لذّات و مسافرت نمودن در گرما و سرما و باقی ماندن بر آن مدّت مدیدی زائد بر عبادات و طاعات دیگر با خضوع و خشوع و خاکساری.

و علاوه بر این مصالح و حکم منافعی که در این عبادت بوده برای جمیع خلق می باشد.

آنچه گفته شد به خاطر آن است که در بندگان رغبت و میل به باری تعالی پیدا شده و در عین حال خشیت و ترس نیز از

جناب اقدس الهی در دل داشته و نیز قساوت از قلبشان برطرف شده و خساست و دنائت از نفسشان زائل گشته و نسیان ذکر و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۶۵

انقطاع رجاء و آرزو از او دور گشته و حقوق تجدید شده و نفوس از فساد ممنوع واقع شوند.

از اینها گذشته منافع در این عبادت برای جمیع بندگان می باشد، اهل مشرق و اهل مغرب، ساکنین در خشکی و انسانهای در دریا، حاجی ها و غیر حاجی ها، تجّار و غیر تجّار، فروشنده و مشتری، کاسب و مسکین، مکاری و فقیر.

دیگر از منافع این عبادت اداء شدن نیازمندیهای اهل نواحی و اطراف در اماکنی که ممکن است برای حج اجتماع نمایند می باشد و از تمام مهم تر این است که در برگزاری مراسم حج تفقّه در دین برای حاجی ها پیدا شده و اخبار ائمّه هدی علیهم السّلام را به تمام مواضع و بلاد نقل می کنند و دیگران نیز از آنها منتفع می شوند چنانچه در عصر حضور ائمّه علیهم السّلام از اطراف و اکناف و بلاد دور و نزدیک که مردم برای انجام مراسم حج در مکه حضور بهم می رساندند محضر مبارک حضرات ذوات مقدّسه ائمّه علیهم السلام مشرّف می شدند و آنچه از آن بزرگواران می شنیدند را برای اهالی بلاد خود بازگو می کردند و بدین ترتیب آنها نیز از علوم اهل بیت علیهم السلام منتفع می شدند چنانچه حقّ تعالی در قرآن فرموده:

فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ الخ (چرا از هر طائفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیّا نباشند؟ تا آن علمی را که آموخته اند به قوم خود بیاموزند که قومشان هم

شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند).

اگر گفته شود: چرا مردم تنها به یک حج امر شده اند نه بیشتر؟

در جواب گفته می شود: زیرا خداوند تبارک و تعالی فرائض و واجبات را بر اساس قوّه و نیروی ضعیف ترین مردم وضع و جعل فرموده چنانچه خود در قرآن فرموده: فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (پس آنچه از قربانی میسور و ممکن شد) مقصود گوسفند است تا قوی و ضعیف هر دو بتوانند آن را قربانی نمایند و همچنین است سائر فرائض یعنی آنها نیز بر اساس قوّه و نیروی اضعف مردم وضع و جعل شده اند و از جمله این واجبات است حجی که در طول عمر یک بار واجب می باشد چه آن که این مقدار بر همگان میسور است سپس کسانی که قوه و توان بیشتر دارند در آن راغب شده و به مقدار طاقت و توانایی خود مرّات دیگر به این عمل مبادرت می کنند.

اگر گفته شود: برای چه خلائق امر شده اند که در بین عمره و حجّ از محرّمات

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۶۷

محلّ شده و تمتّع ببرند؟ در جواب گفته می شود: این تخفیفی است از ناحیه پروردگار و رحمتی است از جانب حضرتش به بندگان تا آنها در احرامشان سالم بمانند و محروم بودنشان از لذائذ طول نکشد تا فساد بر آنها وارد گردد.

و این که حج و عمره جمیعا واجب بوده لذا اگر بین این دو خروج از احرام و تمتّع از لذّات نمی بود بسا مردم به واسطه طول کشیدن احرام عمره را معطّل گذارده و رهایش می نمودند لذا برای پیشگیری از آن در بین حج و عمره تمتّع مشروع

گردید و باید توجّه داشت که حج مفرد و جدا از عمره نیست بلکه هر دو با هم می باشند منتهی به خاطر مصالح یاد شده بین آنها تمتّع فاصله گردیده.

علّت دیگر برای تمتّع آن است که:

بدین وسیله طواف بیت برای حاجی ممنوع و محظور نمی گردد چه آن که محرم وقتی در عمره اش طواف نمود محلّ می شود و از احرام در می آید از این رو اگر تمتع نمی بود (مقصود محرم شدن به احرام حجّ بعد از خارج شدن از احرام عمره می باشد) حاجی نمی توانست برای حجّش طواف زیارت را بجا آورد زیرا فرض آن است که به واسطه طواف در عمره احرامش فاسد شد یعنی شخص از احرام درآمد پس پیش از اداء حجّ از احرام خارج گردیده است و نمی تواند اعمال حجّ را بجا آورد.

علّت دیگر آن که بسا در احرام عمره بر مردم قربانی و کفّاره واجب می گردد لذا چون قربانی کرده و شتر نحر می نمایند و آن را به مسلمین صدقه می دهند و بدین ترتیب تقرّب به حقّ تعالی می جویند و این در صورتی ممکن است که از احرام عمره بیرون آمده باشند و الّا ریختن خون و قربانی آنها باطل بوده و تصدقشان بر مسلمین فاسد و بدین ترتیب تقرّب الی اللّه نمی توانند پیدا کنند لذا برای پیشگیری از این امور بین عمره و حجّ تمتع وضع و جعل گردید.

اگر سؤال شد: چرا وقت انجام حج در دهه ذی حجّه قرار داده شده نه مقدّم و نه مؤخّر از آن؟

در جواب گفته می شود: ممکن است بگوییم: وقتی حقّ تعالی این عبادت را بر بندگان واجب کرد بیت و مواضع عبادت (مثل منی

و عرفات و مشعر) را در ایّام تشریق وضع و جعل فرمود و اوّلین کسانی که حجّ را انجام دادند فرشتگان بودند که در همین وقت طواف کردند پس حقّ تعالی برای بندگان آنچه را فرشتگان از نظر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۶۹

افعال و فرمان بجا آوردند تا روز قیامت سنّت قرار داد.

امّا انبیاء: حضرات آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد صلوات اللَّه علیهم اجمعین و غیر ایشان از انبیاء دیگر در همین وقت حجّ بجا آوردند پس خداوند آن را در اولادشان تا روز قیامت سنّت قرار داد.

اگر گفته شود: چرا خلائق امر به احرام شده اند؟

در جواب گفته می شود: برای این که قبل از داخل شدن به حرم خدا و امن او خاشع و خاضع بوده و نیز به خاطر آن که به کار لهو و امور دنیایی و زینت و لذّات آن خود را مشغول نکنند و همچنین نسبت به آنچه قصد کرده اند صابر بوده و اقبال داشته باشند مضافا به آنچه در احرام است از تعظیم حقّ عزّ و جلّ و خاکسار نمودن خود و ورود به حضرت حقّ در حالی که امید ثوابش را داشته و از عقابش خائف و بیمناک بوده و به طرفش با خضوع و خشوع و خواری روی آور می باشند و صلی اللَّه علی محمّد و آله اجمعین.

عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطّار از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری نقل کرده که وی گفت: وقتی این علل و اسرار را از فضل بن شاذان شنیدم به او گفتم: آیا این علل را استنباط کردی و از نتائج عقل خودت بوده

یا آنها را از معصوم علیه السّلام شنیده یا روایت کرده ای؟

گفت: من مراد خدا از آنچه فرض کرده است را ندانسته و مقصود رسولش صلّی اللَّه علیه و آله را از آنچه تشریح فرموده آگاه نبوده و هیچ یک از احکام مشروعه مذکور را من معلّل نساخته و از نزد خود سرّش را بیان نکردم بلکه تمام را از مولا و سرور خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام چندین مرتبه شنیدم لذا تمام را جمع کرده و به بیان مذکور تقریر نمودم.

به او گفتم: من از تو نقل و روایت بکنم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام چنین فرمودند؟

گفت: آری.

باب صد و هشتاد و سوّم سرّ پدید آمدن غائط در انسان و علّت تعفّن آن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۷۱

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهما السّلام، سکونی می گوید: از امام علیه السّلام راجع به پدید آمدن غائط در انسان و علّتش سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: به خاطر کوچک نمودن انسان بوده تا متوجّه شود کسی که حامل این شی ء خبیث و قذر هست تکبّر نکند.

حدیث (۲) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی جعفر محمّد بن علی بن موسی علیهم السلام نامه ای نوشته و در آن از حضرتش راجع به علّت پدید آمدن غائط و تعفّن آن پرسیدم؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید و جسدش طیّب و پاکیزه و خوشبو بود،

چهل سال افتاده باقی فرشتگان به او عبور کرده و گفتند: بار الها به آنچه خلق کردی مرور و عبور نموده و دیدم شیطان داخل دهانش شده و از دبر او خارج می گردد و به خاطر همین جهت آنچه در جوف و شکم آدم بود متعفّن و خبیث و غیر طیّب گردید.

باب صد و هشتاد و چهارم سرّ این که انسان در وقت تغوّط و تخلّی به پائین خود می نگرد

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن هاشم، از ابو جعفر، از داود جمّال، از عیص بن ابی مهینه نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام بودم که عمرو بن عبید از حضرتش پرسید:

سرّ این چیست که شخص وقتی قضاء حاجت می کند به اسفل و پائین خود و آنچه از وی دفع می شود می نگرد؟

فرمودند: احدی نیست که اراده (قضاء حاجت) بکند مگر آن که حقّ تعالی فرشته ای را موکّل او کرده تا گردن وی را بگیرد و به پائین بیاورد تا آنچه از او خارج می شود را ببیند آیا حلال بوده یا حرام می باشد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر،

از جماعتی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، از پدر بزرگوارش، از جدّ گرامیش علیهما السّلام، فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

در شگفتم از فرزند آدم که اوّلش نطفه و پایانش مردار و در بین ظرف برای نجاست بوده و مع ذلک تکبّر می نماید.

حدیث (۳) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان،

از مفضّل بن عمر از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: بین سلمان و مردی سخنی واقع شد، آن مرد گفت کیستی و چیستی؟

سلمان فرمود: امّا ابتداء من و تو نطفه نجس بوده و پایان من و تو مردار متعفّن می باشد و هر گاه قیامت بر پا شود و ترازوی اعمال را نصب کنند، آن کس که ترازویش سبک است دهانش بسته بوده و آن که ترازوی اعمال او سنگین می باشد مورد اکرام قرار می گیرد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از صالح حذاء، از ابی اسامه، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام بودم شخصی از گروه مغیریّه راجع به یکی از سنن و احکام سؤال نمود، حضرت فرمود:

چیزی نیست که انسان به آن محتاج باشد مگر آن که از ناحیه حقّ تعالی و رسولش در آن سنّتی و حکمی جاری شده، کسی که عارف به آن سنّت است عارف بود و آن کس که جهل به آن دارد جاهل است.

مرد عرض کرد: در وارد شدن به خلاء سنّت چیست؟

حضرت فرمودند: آن است که ذکر خدا گفته و یاد او باشی و از شیطان پناه ببری و وقتی فارغ شدی بگویی:

الحمد اللّه علی ما اخرج منّی من الأذی فی یسر و عافیه.

مرد گفت: انسان در این حال صبر نمی کند مگر آن که به آنچه از او خارج می شود می نگرد.

حضرت فرمودند: در روی زمین انسانی نیست مگر آن که با او دو فرشته بوده که موکّل وی هستند، پس هر گاه در این حال (حال تخلّی) قرار

می گیرد گردنش را خم می کنند و سپس به او می گویند: ای فرزند آدم نگاه کن به آنچه در دنیا سعی برایش

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۷۵

می کردی که اکنون به چه کیفیت در آمده است.

باب صد و هشتاد و پنجم سرّ نهی شدن از تغوّط در زیر درختان میوه دار و جهت أنس داشتن درختان میوه دار و سبب نامیده شدن سدره المنتهی به این نام

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عیینه، از حبیب سجستانی، نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام راجع به آیه شریفه: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى، پرسیدم:

حضرت فرمودند: ای حبیب این آیه را این گونه قرائت مکن، بلکه بخوان: ثمّ دنی، فتدانا، فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ فی القرب أَوْ أَدْنی، فَأَوْحى اللَّه الی عبده یعنی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ما اوحی.

ای حبیب، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هنگامی که مکّه را فتح نمودند نفس شریف خود را در عبادت حقّ تعالی و شکر نعمت هایش با طواف کردن بیت به تعب و رنج انداختند و امیر المؤمنین علی علیه السّلام نیز با آن حضرت همراه بودند سپس امام علیه السّلام فرمودند: زمانی که تاریکی شب اهل مکّه را در خود گرفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام به قصد سعی به صفا و مروه رفتند و وقتی از صفا به مروه فرود آمدند و در وادی نزدیک نشانه ای که دیدی قرار گرفتند نوری از آسمان تابید و آن دو بزرگوار را در خود گرفت، کوههای مکّه روشن شده، دیدگان آن دو حضرت خشوع پیدا کرد پس هر دو فزع

شدیدی نموده سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله سر به سوی آسمان بلند کردند ناگهان بر سر مبارک دو انار دیدند، حضرت آن دو را تناول فرمودند، حقّ عزّ و جلّ وحی نمود: ای محمد این دو انار از میوه های بهشت بوده پس از آن دو فقط تو و وصیّ تو علی بن ابی طالب بخورید، پس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله یکی از آن دو را خورده و علی علیه السّلام دیگری را تناول فرمودند، سپس خداوند به پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله وحی فرمود آنچه را که وحی نمود.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: ای حبیب یک بار دیگر در سدره المنتهی حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را مشاهده فرمود در نزد سدره المنتهی بهشتی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۷۷

است که جایگاه متّقیان می باشد، یعنی هنگامی که رسول خدا به آسمان بالا رفتند جبرئیل در سدره المنتهی به آن جناب رسید، زمانی که سیر و حرکت جبرئیل به محل سدره منتهی شد همان جا ایستاد و به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: ای محمد این جا محلّ توقف و ایستادن من و جایی است که خدای عزّ و جلّ مرا در آن قرار داده و هرگز قدرت ندارم جلوتر بروم ولی شما بگذرید و به جلو بروید تا به سدره برسید سپس در آنجا توقف نمایید، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به طرف سدره جلو رفتند و جبرئیل ایستاد و توقف نمود.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: چون فرشتگان نگهبان اعمال اهل زمین

را به محلّ سـدره بالا برده و آنجا می نهند این مکان به سدره المنتهی موسوم گردیده است باری اعمال وقتی به آنجا برده شـد فرشتگان نگهبان که جملگی کرام و برره هستند آنها را می نویسند.

امام علیه السّلام فرمودند: فرشتگان اعمال بندگان را به محل سدره می رسانند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نظر می اندازند شاخه های این درخت (سدره) را می بینند که زیر عرش و اطراف آن می باشند.

پس از آن امام علیه السّلام فرمودند: نور جبّار عزّ و جلّ به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تجلّی کرده و آن حضرت را فرا می گیرد در این هنگام از شدّت نور و عظمت آن چشمان مبارک حضرت باز مانده به طوری که لحظه ای به هم نیامده و شانه های مبارکش به لرزه می آید.

پس از آن فرمودند: خدای متعال قلب رسولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگار دید آنچه را که دید و همین است معنای فرموده حقّ عزّ و جلّ:

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى منظور موافات و رسیدن آن حضرت است به سدره المنتهی و پس از رسیدن حضرتش دیدند آنچه را که با چشم ملاحظه کردند یعنی آیات بزرگ الهی را که مقصود بزرگ ترین آیات پروردگار می باشد با چشم دیدند.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: قطر و ضخامت سدره به مقدار صد سال راه از ایّام دنیا بوده و هر برگی از آن اهل دنیا را می پوشاند و حقّ تعالی فرشتگانی دارد که آنها را موکّل درخت و نخل خرما قرار داده، لذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آنکه با آن فرشته ای

است که او را نگهداری می کند و اگر چنین نمی بود سباع و

حشرات زمین تمام آنها را در حالی که میوه داشتند می خوردند.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: و سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از تخلّی نمودن زیر درخت یا نخل میوه دار نهی فرمودند آن است که فرشتگان موکّل آنجا هستند و به خاطر همین است که درخت نخل وقتی در آن میوه هست مأنوس می باشند چه آن که فرشتگان در آنجا حاضر هستند.

باب صد و هشتاد و ششم سرّ اجتناب از ادرار

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از علی بن اسماعیل، از صفوان، از عبد اللَّه بن مسکان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شدیدا از ادرار اجتناب می کردند، آن جناب هر گاه می خواستند ادرار کنند یا به جای بلندی رفته و یا در مکانی که خاک زیاد در آنجا بود می رفتند و این به خاطر آن بود که کراهت داشتند ادرار به آن حضرت بپاشد.

باب صد و هشتاد و هفتم سرّ مکروه بودن زیاد نشستن برای تخلی

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از فضل بن عامر، از موسی بن قاسم بلخی، از کسی که ذکرش نموده، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

طول دادن و زیاد نشستن برای تخلّی موجب پیدا شدن بواسیر می باشد.

باب صد و هشتاد و هشتم سرّ مکروه بودن ریختن دیگری آب وضوء را بر وضوءگیرنده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق از عبد اللَّه بن حمّاد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از شهاب بن عبد ربّه،

از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام هر گاه وضوء می گرفتند نمی گذاردند دیگری آب وضوء را بر او بریزد و می فرمودند: دوست ندارم که کسی را در نماز خود شریک سازم.

باب صد و هشتاد و نهم سرّ جعل و تشریع شدن وضوء

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللَّه، از زراره و

محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده اند که حضرت فرمودند:

وضوء حدّی است که از حدود خدا و حکمی است از احکام حقّ تعالی تا خدا مطیع و عاصی را بشناسد و مؤمن را هیچ چیز نجس نمی کند و در واقع شدن وضوء به کار بردن آب همچون به کار بردن روغن کفایت می کند.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کسی که در وضوء تعدّی و زیاده روی کند (مقصود استعمال آب زیاد می باشد) مثل کسی است که وضوء را ناقص بگیرد.

باب صد و نودم سرّ این که مسح به جزئی از سر و پاها می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم:

آیا به من نمی فرمایید از کجا دانستید و از کجا فرمودید که مسح به جزئی از سر و پاها می باشد؟

امام علیه السّلام تبسّم نموده و فرمودند: ای زراره رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و قرآن بیان نموده چه آن که حقّ عزّ و جلّ می فرماید: فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ (صورتهای خود را بشویید) از این آیه دانستیم که شایسته است صورت تمامش شسته شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۸۳

سپس فرمود: وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ (و بشویید دست های خود را تا آرنج) پس از آن بین

شستن و مسح کردن فرق گذارد و فرمود: وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ (و به سرهای خود مسح کنید) از این فقره که فرموده «برؤوسکم» دانستیم که مسح به جزئی از سر باید باشد به خاطر کلمه «باء» سپس پاها را عطف به سر نمود یعنی در پاها نیز مسح به جزئی از آنها باید باشد همان طوری که دست ها را به صورت وصل فرمود لذا دست ها را مانند صورت باید کلا شست در مسح پاها فرمود: وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ (یعنی پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کنید) از این عطف می فهمیم که مسح پاها مانند سر به جزئی از آنها باید باشد، سپس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آن را برای مردم تفسیر فرمودند ولی آنها این حکم را تضییع کرده و به آن عمل نکردند.

پس از آن حقّ تعالی فرمود: فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ (پس نیافتید آب را به خاک پاک تیمم کرده و آن را به صورت های خود بکشید).

در این آیه شریفه حقّ تعالی نسبت به کسی که واجد و دارنده آب نیست وجوب شستن را وضع و ساقط و به جای آن مسح را واجب نموده و فرموده: به وجوه و صورت های خود مسح نمایید و پس از آن کلمه «و ایدیکم» یعنی دست های خودتان را به آن عطف کرده سپس فرموده «منه» یعنی از آن تیمم منظور «متیمّم به» یعنی خاک می باشد و حاصل معنا این می شود.

در صورتی که آب نیافتید به خاک پاک تیمم کرده پس از جزئی و مقداری از آن خاک به صورت و دست های خود مسح بکشید و علّت این

که فرموده از مقداری از آن خاك به صورت و دست های خود بكشيد:

آن است كه حقّ تعالی می داند تمام آن خاك بر صورت كشيده نمی شود زيرا دست را كه روی خاك می زنند خاك به مقداری از دست می چسبد و به مقداری ديگر از آن نمی چسبد لذا وقتی دست را به صورت می كشند جزئی از آن خاك به صورت مسح می شود نه تمام آن، سپس فرموده:

ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ يعنی خدا نمی خواهد حرج بر شما جعل كند يعنی در دين مقصود از حرج، ضيق و تنگی می باشد.

باب صد و نود و يكم سرّ وضوء دادن فقط جوارح چهارگانه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۸۵

حديث (۱) محمّد بن موسی بن متوكل رحمه اللَّه عليه از علی بن حسين سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از فضاله از حسن بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

چند نفر يهودی محضر مبارك رسول خدا صلّی اللَّه عليه و آله مشرف شدند دو راجع به مسائلی از حضرتش سؤال كردند و در ضمن آنچه پرسيدند عرضه داشتند: ای محمّد بفرماييد: برای چه اعضاء چهارگانه (صورت، دست، پا، سر) را كه نظيف ترين و پاكيزه ترين مواضع جسد هستند وضوء می دهند؟

نبیّ اكرم صلّی اللَّه عليه و آله فرمودند: هنگامی كه شيطان آدم را وسوسه كرد و او را به درخت منهی نزديک كرد و آن حضرت به درخت نگريست آب رو و رونق و جلاء صورتش رفت، سپس ايستاد و به طرف درخت حركت كرد و اين اوّلين گامی بود كه در عالم وجود به طرف خطاء و لغزش برداشته شد، پس از آن با دستش از

میوه درخت تناول کرد پس زینت و پوشش از جسد و اندامش ریخت، آدم دست بر سر نهاد و گریست و زمانی که حقّ تعالی توبه آدم را پذیرفت بر او و بر فرزندانش واجب کرد که این جوارح و اعضاء چهارگانه را وضوء دهند و شرحش چنین است:

چون به درخت نگریست به او امر کرد صورتش را بشوید و چون با دستها از درخت تناول نمود او را مأمور ساخت که آنها را تا آرنج بشوید و به خاطر آن که دست بر سر نهاد مسح سر را بر او واجب نمود و بالاخره چون با پاها به طرف لغزش و خطاء گام برداشت مسح قدمین را بر او لازم نمود.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام در جواب مکتوب و نامه وی مرقوم فرمودند:

علّت وضویی که به خاطرش شستن صورت و دو ذراع و مسح سر و پاها واجب شده آن است که بنده در مقابل حقّ تعالی می خواهد بایستد و با جوارح و اعضاء ظاهری او را ملاقات نماید لذا شستن صورت به خاطر سجود و خضوع لازم گردیده و شستن دو دست به جهت حرکت دادنشان و این که به توسط آنها رغبت و میل و خوف و وحشت و بریدن و جدا کردن واقع می شود واجب شد و مسح سر و دو پا به خاطر آن که ظاهر و آشکار بوده و در تمام حالات به واسطه آنها استقبال صورت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص:

می گیرد و این که خضوع و خشوعی که در صورت و ذراعین هست در آنها نیست لازم و واجب گردید.

باب صد و نود و دوّم سرّ مستحب بودن گشودن چشم ها هنگام وضوء

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از ابو همام، از محمّد بن سعید بن غزوان، از سکونی، از ابن جریح، از عطاء، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

هنگام وضوء چشم ها را بگشایید امید است که چشم هایتان آتش جهنّم را نبیند.

باب صد و نود و سوّم سرّ مستحب بودن زدن آب به صورت در وضوء

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از معاویه بن حکیم، از ابن مغیره، از مردی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که شخص وضوء می گیرد شایسته است آب به صورتش بزنند زیرا اگر در حال چرت باشد با زدن آب به صورتش هراسان گشته و از خواب آلودگی در می آید و اگر هوا سرد باشد وقتی آب به صورت زد هراسان گشته در نتیجه سرما را حس نمی کند.

باب صد و نود و چهارم سرّ مکروه بودن استعمال آبی که آفتاب آن را گرم کرده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی، از درست، از ابراهیم بن عبد الحمید، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر عائشه وارد شدند در حالی که وی ظرف آبش را در آفتاب گذارده بود حضرت فرمودند: ای حمیراء این چیست؟

عرض کرد: سر و بدنم را با آن می شویم.

حضرت فرمودند: این کار را تکرار مکن زیرا موجب برص می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۸۹

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش، از آباء کرامشان علیهم السّلام فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: با آبی که آفتاب گرمش کرده باشد وضوء مگیر و غسل مکن و آرد را خمیر منما زیرا موجب برص می باشد.

باب صد و نود و پنجم سر این که جنابت موجب غسل است نه ادرار و غائط

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب سؤالاتی که مکتوبا از محضرش نموده بودم مرقوم فرمودند:

علّت غسل جناب نظافت و تطهیر انسان نفس خودش را از آلودگی آن و پاک نمودن جسد از قذارت و خباثتش می باشد زیرا جنابت از تمام جسد خارج می گردد از این رو بر شخص واجب است تمام بدن را تطهیر کند و علّت مخفّف بودن حکم در ادرار و غائط این است که این دو اکثر و ادوم از جنابت بوده لذا شارع مقدس به خاطر کثرت و مشقّت

و اخراجشان بدون اراده و شهوت به وضوء راضی شده ولی جنابت بیرون نمی آید مگر با استلذاذ و اجبار نفس از این رو در مورد آن غسل را واجب کرده است.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد بن ابی عبد اللّه، از ابی الحسن علی بن الحسن البرقی، از عبد اللّه بن جبله «۱» از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبد اللّه، از پدرانش، از جدّش حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب، علیهما السّلام، حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر مبارک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده و داناترین آنها راجع به چند مسأله از حضرت سؤال کرد، در ضمن سؤالاتش عرضه داشت: برای

---

(۱)- عبد اللّه بن جبله بن حیان بن ابحر الکنانی، وی اگر چه واقفی است ولی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه و نجاشی ثقه و مشهور می باشد.

چه حقّ تعالی در مورد جنابت امر به غسل فرموده ولی در صورت خروج ادرار و غائط غسل را واجب نکرده است؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: هنگامی که آدم علیه السّلام از درخت منتهی تناول نمود آنچه را که خورد به آرامی و آهستگی وارد عروق و موی و پوست او شد لذا وقتی مردی با همسرش مجامعت می کند آب از تمام رگها و مویهای در جسدش خارج شده از این رو حقّ عزّ و جلّ این حکم را جعل کرده که در صورت جنابت غسل بر فرزندان آدم علیه السّلام واجب است و آن را تا روز قیامت مستمر نموده ولی ادرار از زیادی مایعاتی

که انسان می آشامد بیرون می آید چنانچه غائط از زیادی طعامی که تناول می کند خارج می شود لذا در صورت خروج این دو وضوء واجب می باشد.

یهودی عرض کرد: راست فرمودی ای محمّد.

باب صد و نود و ششم سرّ این که وقتی شخص از خواب بیدار شد جایز نیست دستش را پیش از شستن در ظرف آب وضوء نماید

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از محمّد بن سنان، از ابن مسکان، از ابی بصیر، از عبد الکریم بن عتبه، وی می گوید:

از او پرسیدم: شخصی از خواب بیدار شده و ادرار نکرده آیا دستش را پیش از شستن داخل ظرف آب وضوء بنماید یا ننماید؟

فرمود: خیر زیرا وی نمی داند دستش شب تا به صبح کجا بوده، بنا بر این بعد از خواب دستش را بشوید.

باب صد و نود و هفتم سرّ وجوب وضوء برای آنچه از بدن خارج می شود و عدم وجوبش برای آنچه داخل بدن می گردد

حدیث (۱) پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنهما فرمودند: محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن الحسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی و عبد الرّحمن بن ابی نجران، از مثنی حنّاط، از منصور بن حازم، از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۹۳

سعید بن احمد، از ابن عبّاس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

برای آنچه از بدن خارج می شود وضوء بگیرید نه آنچه داخل می شود زیرا آنچه داخل می شود طیّب و پاکیزه است ولی وقتی خارج می گردد ناپاک می باشد.

باب صد و نود و هشتم سرّ مستحب بودن وضوء پیش از طعام و بعد از آن

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش، از قاسم بن محمّد و دیگری، از صفوان بن مهران جمّال، از ابی نمیره نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

وضوء پیش از طعام و بعد از آن فقر و درویشی را می برد.

راوی گفت: محضرش عرضه داشتم: فقر را می برد؟

فرمود: فقر را می برد.

باب صد و نود و نهم سرّ شستن چربی خارج دهان را با چوبک و نشستن داخل دهان را با آن

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از على بن موسى بن جعفر بن ابى جعفر كميدانى، از احمد بن محمّد بن عيسى، از عبد العزيز، از حضرت رضا عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

با چوبك فقط چربى خارج دهان را بايد شست امّا داخل دهان با آن شسته نمى شود.

باب دويستم سرّ نهى نمودن از ادرار كردن در آب راكد

حديث (۱) پدرم رضى اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از محمّد بن ابى عمير، از حمّاد، از حلبى از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب

فرمودند:

در حال ايستاده آب نياشام و قبر را طواف مكن و در آب ايستاده و راكد ادرار مكن چه آن كه هر كس يكى از اين افعال را مرتكب شود و به امرى گرفتار شود فقط بايد خودش را ملامت كند و آن كس كه يكى از اين افعال را بجا بياورد از آن جدا نخواهد شد مگر خدا بخواهد.

باب دويست و يكم سرّ جايز نبودن تكلّم و سخن گفتن در حال تخلّى

حديث (۱) على بن احمد بن محمّد رضى اللَّه عنه از محمّد بن ابى عبد اللَّه كوفى، از موسى بن عمران نخعى «۱»، از عمويش حسين بن يزيد نوفلى، از على بن سالم «۲»، از پدرش، از ابو بصير، وى مى گويد: حضرت ابو عبد اللَّه عليه السّلام فرمودند:

در حال تخلّى سخن نگوييد زيرا كسى كه در اين حال صحبت كند حاجتش روا نمى گردد.

حديث (۲) حسين بن احمد بن ادريس رضى اللَّه عنه، از پدرش، از محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعرى، از ابراهيم بن هاشم و ديگرى، از صفوان بن يحيى، از حضرت ابى الحسن الرضا عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نهى فرمودند از اين كه شخص در حال غائط نمودن جواب كسى را بدهد و با او سخن گويد مگر بعد از فراغ از آن.

باب دويست و دوّم سرّ جواز حكايت كردن اذان و ذكر خدا گفتن براى شخص در حال تغوّط

حديث (۱) على بن احمد بن محمّد رضى اللَّه عنه از محمّد بن ابى عبد اللَّه كوفى، از موسى بن عمران

(۱)- موسی بن عمران نخعی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی مجهول و مهمل می باشد.

(۲)- علی بن سالم، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی امامی و مجهول الحال است.

نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم، از پدرش، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

اگر اذان را شنیدی و در حال تخلّی (تغوّط کردن) بودی پس مثل آنچه را که مؤذّن می گوید تو نیز بگو و نیز در این حال ذکر خدای عزّ و جلّ را

ترک مکن زیرا ذکر خدا در هر حال پسندیده و خوب می باشد، سپس فرمودند: زمانی که جناب موسی بن عمران علیه السّلام با حقّ تعالی مناجات و راز و نیاز می کرد به درگاهش عرضه داشت:

پروردگارا آیا از من دور هستی تا بخوانم تو را یا نزدیک هستی تا راز و نیاز کنم با تو؟

خداوند عزّ و جلّ وحی فرستاد: ای موسی من همنشین هر کسی هستم که به یاد من بوده و ذکر من بگوید: موسی عرضه داشت: من در حالی هستم (ظاهرا مقصودش حال تخلّی بوده) که تو را برتر از آن می دانم که در آن حال ذکر تو را بگویم.

حقّ تعالی فرمود: ای موسی در هر حالی که هستی به یاد من باش و ذکر من را بگو.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از محمّد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللّه، از محمّد بن مسلم، وی می گوید: به من فرمود:

ای پسر مسلم ذکر خداوند عزّ و جلّ را در هیچ حال ترک مکن لذا اگر شنیدی که مؤذن اذان می گوید و تو در حال تخلّی بودی پس ذکر خدای عزّ و جلّ را بگو و آنچه را که مؤذن می گوید حکایت نما.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از محمّد بن ابی عمیر، از عمیر بن اذنیه، از زراره، وی می گوید: محضر مبارک ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: وقتی اذان را می شنوم چه بگویم؟

حضرت فرمودند: با

هر ذاکری ذکر خدا را بگو.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۸۹۹

حدیث (۴) محمّد بن احمد سنانی رضی اللّه عنه از حمزه بن قاسم علوی از جعفر بن محمّد بن مالک کوفی از جعفر بن سلیمان مروزی از سلیمان بن مقبل مدائنی، وی می گوید: محضر ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام عرض کردم: برای چه مستحب است وقتی انسان اذان را شنید هر چه را که مؤذن می گوید او نیز بگوید اگر چه در حال ادرار و غائط کردن باشد؟

حضرت فرمود: این کار روزی را زیاد می کند.

باب دویست و سوّم سرّ وجوب غسل روز جمعه

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد، از حسین بن خالد صیرفی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو الحسن اوّل علیه السّلام پرسیدم: چگونه غسل جمعه واجب گردیده؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی نماز فریضه را با نماز نافله تمام و کامل گردانیده و روزه واجب را با روزه نافله و وضوء فریضه را با غسل روز جمعه تکمیل و تمام فرموده، بنا بر این نقصی که ناشی از سهو یا تقصیر یا فراموشی حادث شده باشد بدین ترتیب کامل می گردد.

حدیث (۲) محمّد بن حسن رضی اللّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللّه بن حماد انصاری از صباح مزنی، از حارث، از اصبغ بن نباته، وی می گوید: هر گاه امیر المؤمنین علیه السّلام کسی را می خواستند توبیخ کنند به او می فرمودند: تو از کسی که تارک غسل جمعه است ناتوان تر هستی، کسی که در روز جمعه غسل کند تا جمعه

دیگر با طهارت است.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از محمّد بن عبد اللَّه، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: انصار در طول هفته با شتران آبکش و اموال مربوطه کار می کردند و وقتی روز جمعه فرا می رسید و اجتماع می کردند از بوی زیر بغل و جسد آنها مردم در آزار بودند لذا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به ایشان امر فرمود در روز جمعه غسل کنند و این سنّت باقی ماند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۰۱

حدیث (۴) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان نقل کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب سؤالات او مرقوم فرمودند:

علّت غسل عید فطر و عید قربان و جمعه و اغسال دیگر یکی آن است که بدین وسیله بنده پروردگارش را بزرگ داشته و رو به کریم جلیل آورده و از درگاهش برای گناهان خود طلب آمرزش نموده است، و دیگر آن که برای بندگان این ایّام عید معروفی بوده که در آنها جمع شده و ذکر خدا را می گویند لذا غسل در آنها تشریع شده تا بدین وسیله بندگان این ایّام را مورد تعظیم و بزرگداشت قرار داده و بر سایر ایّام تفضیل دهند و دیگر آن که وقتی در جمعه غسل نمودند از آن روز تا جمعه دیگر با طهارت می باشند.

باب دویست و چهارم سرّ این که به زنان اجازه داده اند در سفر غسل جمعه را ترک کنند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی به طور مرفوع

نقـل كرده كه فرمود: غسـل جمعه بر مردان و زنـان، در سـفر و حضـر واجب است منتهى به خاطر كمبود آب در سـفر، به زنان اجازه داده اند كه آن را ترك نمايند.

باب دويست و پنجم سرّ اين كه مردم با سه سنگ مخرج غائط را تطهير و تنظيف نموده و جهت استنجاء و تطهير آنها با آب

حديث (۱) پـدرم رحمه اللَّه عليه از سـعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسـين، از عبد الرحمن بن هاشم بجلى، از ابى خديجه، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند:

مردم با سه سـنگ خود را پاك مى كردنـد زيرا غوره خرما تناول نموده در نتيجه مـدفوع آنها به صورت خشك و پشـكل دفع مى شد لذا محل را با سنگ خوب پاك مى نمودند، روزى مردى از انصار ملخ تناول نمود پس شكمش روان شد در نتيجه با

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۹۰۳

آب خود را شـست، نبىّ اكرم صلّى اللَّه عليه و آله پى او فرستاد وى آمد ولى خوف داشت كه به خاطر استفاده از آب و تطهير مخرج غائط آيه اى در باره اش نازل شده باشد كه او را بدحال نمايد بارى رسول اكرم صلّى اللَّه عليه و آله به او فرمود:

آيا در امروز عملى انجام داده اى؟

عرضه داشت: آرى يا رسول اللَّه من طعامى خوردم كه شكمم را روان نمود پس به كار بردن سنگ مرا كفايت نكرد از اين رو با آب استنجاء نمودم.

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: خوشا به حال تو، حقّ تعالى در باره ات آيه اى نازل فرموده و بشارت داده كه توّابين و متطهّرين را دوست دارد، پس تو اوّلين كسى بودى كه اين كار را نموده و اوّلين نفر از توّابين و متطهرين محسوب شدى.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از عبد

اللَّه بن جعفر حميری، از هارون بن مسلم «۱»، از مسعده بن زياد «۲»، از حضرت ابی عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به برخی از زنان خود فرمودند: به زنان مؤمنين امر كنيد كه با آب استنجاء كنند و در آن مبالغه، نمايند يعنی مخرج غائط را نيكو با آب بشويند چه آن كه آب حواشی و اطراف مخرج را پاك و طاهر نموده و علاوه بر آن بواسير را برطرف می كند.

باب دويست و ششم سرّ مضمضه و استنشاق نمودن و جزء وضوء نبودن آنها

حديث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهيم بن هاشم، از اسماعيل بن مرار، از يونس بن عبد الرحمن از كسی كه به او خبر داده، از ابو بصير از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه عليهما السّلام، آن دو بزرگوار فرمودند:

مضمضه «۳»، نمودن و استنشاق «۴» كردن جزء وضوء نيستند زيرا محلّ اين دو باطن محسوب شده و اعضاء وضوء ظاهر می باشند.

---

(۱)- هارون بن مسلم بن سعدان، اصل وی كوفی بوده ولی به بصره هجرت كرده و سپس به بغداد منتقل شده و در آنجا فوت كرده است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده وی ثقه بوده ولی به جبر و تشبيه اعتقاد داشته.

(۲)- مسعده بن زياد، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده وی ثقه و عين بوده و از حضرت امام صادق عليه السّلام روايت می كرده.

(۳)- يعنی آب در دهان كردن و در آن دور دادن و بيرون ريختن.

(۴)- يعنی آب را به داخل بينی كشيدن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۰۵

باب دويست و هفتم سرّ واجب نبودن شستن و آب كشيدن جامه ای كه در آب استنجاء افتاده

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسين، از محمّد بن اسماعيل بن بزيع، از يونس بن عبد الرّحمن از مردی از اهل مشرق از عنزاء، از احول نقل كرده، وی گفت: برای بر حضرت ابی عبد اللَّه عليه السّلام وارد شدم حضرت فرمودند: از آنچه خواهی سؤال كن، پس مسائل در نظرم آمد، امام عليه السّلام فرمودند: از آنچه در نظرت آمده سؤال كن.

عرضه داشتم: فدایت شوم: شخصی استنجاء می کند و جامه اش در آب استنجاء می افتد، چه کند؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد پس اندکی سکوت کرده

و پس از آن فرمودند:

آیا می دانی چرا اشکالی ندارد؟

عرض کردم: نه به خدا قسم، فدایت شوم.

حضرت فرمودند: به خاطر آن که آب در آب استنجاء بیشتر از نجاست در آن می باشد.

باب دویست و هشتم سرّ واجب نبودن مضمضه و استنشاق در غسل جنابت

ابن بابویه، محمـد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشـرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۱ ؛ ص۹۰۵

یث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، از کسی که برایش حدیث گفته، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا جنب مضمضه بکند؟

حضرت فرمودند: خیر زیرا ظاهر آن شخص جنب شده نه باطنش و دهان از باطن محسوب می شود.

حدیث (۲) در حدیثی دیگر روایت شده که حضرت امام صادق علیه السّلام در مورد غسل جنابت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۰۷

فرمودند:

اگر خواستی مضمضه و استنشاق کنی، بکن ولی واجب نیست زیرا در غسل اعضاء ظاهر را باید شست نه باطن را.

باب دویست و نهم سـرّ این که مرد اگر پیش از ادرار نمودن غسل کنـد و پس از غسل رطوبتی از او خارج شود باید غسل را اعاده نماید ولی در زن اعاده غسل واجب نیست

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از حسـین بن حسن بن ابان، حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید: از حضرت راجع به مردی که جنب شده و پیش از ادرار نمودن غسل کرده و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آمده پرسیدم؟

حضرت فرمودند: غسل را اعاده کند.

عرضه داشتم:

اگر زنی بعد از غسل و پیش از ادرار رطوبتی ببیند حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: غسل را اعاده نکند.

عرض کردم: بین مرد و زن چه فرقی است؟

حضرت فرمودند: رطوبتی که از زن خارج می شود همان آب مرد است که در رحم او ریخته شده لذا غسل ندارد.

باب دویست و دهم سرّ این که بر حائض و جنب جائز است در مسجد عبور کنند ولی حقّ ندارند در آن چیزی بگذارند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره و محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن دو می گویند:

محضر امام علیه السّلام عرض کردیم: آیا حائض و جنب داخل مسجد بشوند؟ حضرت فرمودند: این دو داخل مسجد نشوند مگر به حالت عبور زیرا حقّ تعالی می فرماید:

وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا (و تا زمانی که غسل نکرده اید با حالت جنابت داخل مسجد نشوید مگر از آن عبور کنید) و سپس حضرت فرمودند: این دو از مسجد حقّ دارند چیز بردارند ولی در آن چیزی نباید بگذارند.

زراره می گوید: محضرش عرض کردم: چرا جنب و حائض می توانند از مسجد چیزی بردارند ولی نمی توانند در آن چیزی بنهند؟

فرمود: زیرا این دو قادر نیستند بر برداشتن آنچه در مسجد

است را مگر از مسجد پس چون از غیر مسجد نمی توانند بردارند و چاره ای غیر از این نیست به ناچار اخذ از مسجد در حقشان تجویز شده ولی چون می توانند آنچه را که در دستشان هست در غیر مسجد نیز بنهند از این رو اضطراری ندارند آن را در مسجد بگذارند پس باید آن را در غیر مسجد بگذارند تا مرتکب حرام نشوند.

محضرش عرضه داشتم: آیا قرآن بخوانند؟

فرمود: آری آنچه خواستند می توانند مگر سوره های سجده دار و نیز در هر حالی می توانند ذکر خدا بگویند.

باب دویست و یازدهم سرّ فرق بین آبی که از شخص صحیح و سالم خارج شده و آب رقیقی که از مریض بیرون می آید

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن مغیره، از حریز، از ابن ابی یعفور، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی در خواب می بیند که مجامعت کرده و شهوت بر او عارض شده پس بیدار شده و نظر می کند چیزی نمی بیند سپس درنگ کرده پس از آن آبی از او خارج می گردد حکم وی چیست؟

حضرت می فرمایند: اگر وی مریض است باید غسل کند و در غیر این صورت تکلیفی بر او نمی باشد.

عرض کردم: چه فرقی بین این دو می باشد؟

فرمود: فرق این دو آن است که: شخص صحیح و سالم از او آب با جهش و قوّت خارج می شود ولی مریض آبش با ضعف و سستی دفع می گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۱۱

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد از حریز، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

هر گاه بیمار شدی پس شهوت بر تو عارض گشت بسا آب جهنده از تو خارج می شود ولی

به خـاطر بیمـاری تو ضـعیف بوده و به تدریـج و سـاعتی بعـد از سـاعت و کم کم خارج می گردد پس در چنین صورتی تو به جنابت مبتلا شدی و غسل نما.

باب دویست و دوازدهم نوادر

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه از حسن بن علی کوفی، از عبد اللَّه بن جبله، از مردی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّـلام حضـرت فرمودند: مردی چهل سال خدا را عبادت و پرسـتش می کند ولی به واسطه عدم اطاعتش در وضوء و بطلان آن این عبادتش صحیح نمی باشد.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن حسن صـفّار، از محمّد بن حسـین بن ابی الخطاب، از حکم بن مسکین، از محمّد بن مروان، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: شصت یا هفتاد سال بر شخصی می گذرد ولی حقّ تعالی از او نمازش را قبول نمی کند.

راوی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چگونه این طور می باشد؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که وی آنچه را که حقّ عزّ و جلّ امر به مسحش نموده را می شوید.

باب دویست و سیزدهم سرّ این که هنگام وضوء واجب است نام حقّ تعالی برده شود

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از محمّد بن اسـماعیل، از علی بن حکم، از داود عجلی مولای ابی مغیره از ابی بصـیر از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام وی گفت حضـرت فرمودند: ای ابا محمّد کسـی که وضوء بگیرد و یاد کند خدا را، تمام جسدش طاهر می گردد و اثر وضوء تا وضوء بعدی آن است که

کفاره گناهانی است که بین این دو وضوء از او صادر شده

و کسی که نام خدا را هنگام وضوء نبرد جسدش به مقداری که آب به آن رسیده پاک می شود.

باب دویست و چهاردهم سرّ این که وضوءگیرنده وقتی فراموش کرد ذراع و سر را بشوید باید وضوء را اعاده کند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از حسین بن محمّد بن عامر از معلی بن محمّد، از حسن بن علی الوشاء، از حمّاد بن عثمان از حکم بن حکیم، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام پرسیدم: مردی فراموش کرده در وضوء ذراع و سر خود را بشوید حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: باید وضوء را اعاده کند زیرا در وضوء برخی از اعضاء تابع بعضی دیگر می باشند به این معنا اگر بعضی شسته نشوند عضو بعدی اصلا صحیح واقع نمی شود.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید از فضاله بن ایّوب از سماعه از ابو بصیر، از ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

هنگامی که بعضی از وضوء خود را انجام دادی و در اثناء حاجتی برایت پیش آمد که به آن پرداختی اگر وقتی خواستی دنباله وضوء را ادامه دهی اعضاء شسته شده خشک گردیده باشند وضوء را اعاده کن زیرا وضوء تبعیض نمی شود.

باب دویست و پانزدهم علّت پیدایش حیض در زنان

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابی جمیله، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: دختران پیامبران صلوات اللّٰه علیهم اجمعین حیض نمی بینند، زیرا حیض عقوبت و مؤاخذه می باشد و اوّلین زنی که حیض دید ساره می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۱۵

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از حسن بن محبوب، از ابی ایّوب «۱» خزّاز، از ابی عبیده «۲» حذّاء، از

حضرت ابو جعفر محمّد بن على عليهما السّلام، حضرت فرمودند:

حيض نجاست و پليدى است كه حقّ تعالى در زنان قرار داده، سپس فرمودند:

در زمان حضرت نوح عليه السّلام زنان در هر سال يک بار حيض مى ديدند تا اين كه جماعتى از زنان كه تعدادشان هفتصد نفر بود از حجاب بيرون آمدند و رها و آزاد گشته، لباسهاى سرخ پوشيده و خود را زينت كرده و معطّر ساختند و سپس در بلاد و شهرها پراكنده شدند، با مردان همنشين شده و در اعياد با آنها همراه بوده و در صفوف آنها در آمده و كاملا با مردان آميزش پيدا نمودند در چنين وقتى حقّ تعالى آنها را مبتلا ساخت به ديدن حيض در هر ماه، خون حيض اين زنان از آنها جارى گشت لذا مجبور شدند كه از بين مردان خارج شوند، همان طورى كه ذكر شد ايشان در هر ماه يک بار حيض مى ديدند حضرت فرمودند: خداوند تبارك و تعالى ايشان را مشغول به حيض و كثرت شهوتشان فرمود و ساير زنان كه عمل ايشان را انجام نداده بودند در هر سال يک بار حيض مى شدند، سپس حضرت فرمودند:

پسران آن زنان كه در هر ماه حائض مى شدند با دختران اين زنان كه سالى يک مرتبه به آن مبتلا مى گرديدند ازدواج نموده و بدين ترتيب بين طائفه امتزاج برقرار گرديد و دخترانى كه از اين وصلت و ازدواج متولّد شدند جملگى در هر ماه يک بار حيض مى ديدند بارى فرزندان زنانى كه در هر ماه يک بار حيض مى شدند زياد گرديدند و جهتش آن بود كه حيض آنها مستقيم و متعادل بود و در مقابل زنانى

که در هر سال یک بار حائض می شدند چون مبتلا به فساد خون بودند فرزندانشان کم بود از این رو نسل آن زنان زیاد و نسل اینها اندک گردید.

باب دویست و شانزدهم سرّ آغاز کردن صاحب خانه و ابتدائش به وضوء پیش از خوردن طعام

---

(۱)- اسم او ابراهیم بن عثمان است و به فرموده شیخ علیه الرحمه در فهرست ثقه می باشد

(۲)- اسم او زیاد بن عیسی است و ثقه می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۱۷

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از محمّد بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از محمّد بن عجلان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

صاحب خانه پیش از طعام زودتر از همه وضوء بگیرد تا دیگران خجالت نکشند و وقتی از طعام فارغ شدند ابتداء کند به آب ریختن روی دست حاضرین از جانب راست درب اعم از آن که نفر دست راست درب آزاد یا بنده باشد.

حدیث (۲) و در حدیث دیگر آمده است: ابتداء صاحب خانه دست خود را بشوید سپس ابتداء کند به کسی که سمت راست خودش قرار گرفته و وقتی طعام خورده شد اوّل دست کسی که در سمت چپ صاحب منزل است را شسته و خودش آخرین کسی باشد که دست خویش را می شوید زیرا وی سزاوارتر است به این که صبر بر چربی انگشتان دست نماید و پس از آن با دستمال دست را خشک کند.

باب دویست و هفدهم سرّ این که زن نفساء هیجده روز ایّام ناپاکی او است نه کمتر و نه بیشتر

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از حنّان بن سدیر خبر داد که وی گفت: پرسیدم: برای چه زن نفساء (زنی که وضع حمل نموده) هیجده روز ایّام ناپاکی او است نه کمتر و نه بیشتر؟

فرمود: به خاطر آن که اقلّ حیض سه روز و اوسط آن پنج روز

و اکثرش ده روز است پس اقل و اوسط و اکثر حیض را مجموعا برای نفساء ملاحظه نمودند.

باب دویست و هیجدهم سرّ این که جایز نیست زن حائض خضاب کند

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد بن یحیی، از احمد بن ابی عبد اللّه، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب از ابو بکر حضرمی، از

حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، از ابو بکر حضرمی می گوید: از آن حضرت پرسیدم آیا زن حائض خضاب بکند؟

حضرت فرمودند: خیر زیرا از شیطان بر او خوف و هراس می باشد.

باب دویست و نوزدهم سرّ این که زن حامل حیض نمی شود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از محمّد بن ابی القاسم از محمّد بن علی کوفی، از عبد اللّه بن عبد الرحمن اصم، از هیثم بن واقد از مقرن، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: سلمان رحمه اللّه علیه از حضرت علی علیه السّلام راجع به روزی فرزند مادامی که در شکم مادرش هست پرسید؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی خون حیض را حبس کرد پس آن را روز و روزی فرزند در شکم مادر قرار داد.

باب دویست و بیستم آداب حمّام

محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن الحسن بن علی بن فضّال از حسن بن علی، از عبد اللّه بن بکیر، از عبد اللّه بن ابی یعفور نقل کرده که گفت: زراره بن اعین در باره کندن و تراشیدن موی زیر بغل با من به مخاصمه و منازعه برخاست، من گفتم: کندن آن افضل است از تراشیدن و داروی نظافت گذاردن از هر دو افضل است و او این گفته را از من قبول نمی کرد، هر دو به اتّفاق به درب منزل امام صادق علیه السّلام رفتیم، اجازه دخول گرفتیم، به ما گفتند: حضرت به حمام تشریف برده اند.

پس به طرف حمّام رفتیم، امام علیه السّلام از حمّام بیرون آمدند در حالی که زیر بغلشان را دارو گذارده بودند.

من به زراره گفتم: آیا فعل امام علیه السّلام کفایت می کند؟

زراره گفت: نه چون ممکن است حضرت به خاطر جهتی این کار را کرده اند.

حضرت به ما فرمودند: برای چه شما این جا آمدید؟

من عرض کردم: زراره بن اعین در باره کندن و تراشیدن موی زیر بغل با من به

مباحثه و منازعه برخاسته، من می گویم: کندن از حلق افضل است و طلا نمودن از هر دو افضل می باشد.

حضرت فرمودند: امّا تو در این سنّت و حکم الهی به صواب رفته و زراره خطاء کرده، بدانید کندن آن از تراشیدنش افضل و طلا نمودنش از هر دو افضل می باشد، سپس به ما فرمودند: شما هم آن را طلا کنید یعنی دارو بگذارید.

عرض کردم: سه روز پیش این کار را انجام داده ایم.

حضرت فرمودند: اعاده کنید زیرا نوره کشیدن پاک کننده است، پس ما این کار را کردیم، حضرت به من فرمودند: یاد بگیر.

عرضه داشتم: فدایت شوم مرا تعلیم فرمایید.

حضرت فرمودند: از روی پهلو خوابیدن در حمام اجتناب نما زیرا این کار پیه کلیه ها را آب می کند و نیز از طاق و از خوابیدن در حمام اجتناب بکن زیرا موجب زخم معده می گردد و از شانه کردم در حمّام حذر کن زیرا باعث ریزش مو می شود و از مسواک کردن در حمام پرهیز نما چون موجب فساد دندانها می گردد و از شستن سر با گل دوری کن زیرا باعث قبح منظر و زشتی روی می شود و از مالیدن لنگ به سر و صورت حذر کن چون آب صورت و نشاط آن را می برد و از مالیدن سفال و اسفنج به کف پا دوری کن زیرا موجب برص می باشد و از شستن با آب غساله حمام اجتناب کن چه آن که در آن غساله یهودی و نصرانی و زرتشتی و ناصب ما اهل بیت که از همه فرقه و گروهها بدتر است جمع می باشد.

خداوند تبارک و تعالی مخلوقی خبیث و نجس تر از سنگ نیافریده

و ناصبی از سگ نجس تر می باشد.

مصنّف این کتاب (صدوق) می گوید: در خبر دیگر آمده است که مراد از طین، طین مصر بوده و مقصود از خزف، خزف شام می باشد.

باب دویست و بیست و یکم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله امر به مسواک با هر نمازی نفرمودند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش از عبد اللَّه بن میمون، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۲۳

اگر بر امّتم مشقّت نمی داشت هر آینه به آنها امر می کردم با هر نمازی مسواک کنند.

باب دویست و بیست و دوّم سرّ این که در وقت بلند شدن برای نماز شب مسواک کردن سنّت گردیده است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از کسی که ذکرش کرده، از عبد اللَّه بن حمّاد، از ابن بکر بن ابی سماک، وی می گوید حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

هر گاه در شب بلند شدی مسواک کن چه آن که فرشته ای نزد تو خواهد آمد و دهانش را بر دهانت می گذارد پس حرفی نخوانی و سخنی نگویی مگر آن که آن را به آسمان می برد پس چه خوب است دهانت خوشبو باشد.

باب دویست و بیست و سوّم سرّ این که زنان نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله وقتی غسل جنابت می کردند زردی عطر را بر اجساد خود باقی گذارده و بر طرف نمی کردند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش، از آباء کرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: زنان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله وقتی غسل جنابت می کردند زردی عطر را بر اجساد خود باقی می گذاردند زیرا پیامبر کرام صلّی اللَّه علیه و آله به آنها امر کرده بود آب را بر اجساد خود بریزند.

باب دویست و بیست و چهارم سرّ این که زن حائض روزه را قضا نموده ولی نماز را قضا نمی کند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عبد الجبّار، از علی بن مهزیار نقل کرده که وی گفت: زنی محضر آن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۲۵

حضرت نوشت که از حیض یا خون نفاس در روز اوّل ماه رمضان پاک شده سپس استحاضه شده، پس نماز خوانده و روز

رمضـان را تمـام گرفته بـدون این که اعمـال مسـتحاضه را که غسل نمودن برای دو نماز باشـد انجام بدهـد آیا روزه و نمازش صحیح است یا نه؟

حضرت نوشت: روزه اش را قضاء کند و نمازش را قضاء نکند زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به زنان مؤمنه اش چنین امر می فرمودند.

حدیث (۲) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه از موسی بن عمران، از عمویش، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم: چرا حائض روزه اش را باید قضاء کند ولی نماز را قضاء ننماید؟

حضرت فرمودند: برای این که روزه در سال یک ماه است ولی نماز در هر روز و شب بوده لذا حقّ

تعالی بر زن واجب نمود که روزه اش را قضاء کند ولی قضاء نماز را به همین خاطر واجب نکرد.

مترجم گوید: مقصود این است که اگر قضاء نماز واجب می بود تکلیف شاق و مشکلی بر زن شده بود و مقتضای شریعت آسان آن است که قضاء نماز ساقط باشد.

باب دویست و بیست و پنجم سرّ این که جامه ای را که با شیر و ادرار دختر بچه ملاقات کرده باید شست ولی در صورت ملاقات با شیر و ادرار پسر بچه شستن آن واجب نیست

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت علی علیه السّلام فرمودند: شیری که دختر بچه می خورد و اداری که از او خارج می شود اگر به جامه برسد در صورتی که بچه غذا خور نشده باشد جامه را باید آب کشید زیرا شیر او از مثانه مادرش خارج می شود ولی شیری که پسر بچه می خورد و بولی که از او خارج می شود پیش از آن که غذا خور شده باشد اگر به جامه برسد جامه را لازم نیست آب بکشند زیرا شیر او از پشت شانه ها و بازوها خارج می گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۲۷

باب دویست و بیست و ششم سرّ این که بعد از بیرون آمدن خون از بینی داخل آن شستن واجب و لازم نیست «۱»

باب دویست و بیست و هفتم سرّ این که طائفه ازد از همه مردم شیرین زبان تر هستند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از محمّد بن حسان رازی از محمّد بن یزید رازی، از ابی البختری، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

هنگامی که مردم دسته دسته وارد دین خدا شدند طائفه ازد نیز نزد مردم آمده و به دین خدا وارد شدند، این طائفه رقیق القلب ترین و شیرین زبان ترین مردم بودند، محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض شد: این طائفه از همه مردم رقیق القلب ترین هستند، را دانستیم ولی به چه سبب شیرین زبان ترین مردم شده اند؟

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: زیرا این طائفه در زمان جاهلیت

و قبل از ظهور اسلام مسواک می کردند.

ابو البختری می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: برای هر چیزی طهور و پاک کننده ای است و طهور دهان مسواک است.

باب دویست و بیست و هشتم سرّ این که امام صادق علیه السّلام مدّت دو سال مسواک کردن را ترک کردند

---

(۱)- در این قسمت کتاب سفید بوده و نسّاخ حدیثی نقل نکرده اند ولی در وسائل به اسنادش از عمّار ساباطی نقل کرده: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد: مردی خون از بینی او جاری شد آیا باطن بینی را باید آب بکشد یا نه؟

حضرت فرمودند: بر او لازم است ظاهر بینی را آب بکشد نه باطن آن را.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۲۹

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین، از عبد اللَّه بن جبله، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: مسلم آزاد کرده امام صادق علیه السّلام گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام دو سال قبل از رحلتشان مسواک کردن را ترک کردند و جهتش آن بود که دندانهای آن حضرت ضعیف و ناتوان شده بودند.

باب دویست و بیست و نهم سرّ این که تمام بدن حائض پاک است مگر موضع و مکان خروج خون حیض «۱»

باب دویست و سی ام سرّ این که مستحب است انسان در تمام احوال با وضوء باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی یقطینی، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

پدرم از جدّم از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام نقل کردند که آن حضرت فرمودند:

مسلمان در حال جنابت نخوابد و نیز هیچ مسلمانی نخوابد مگر با طهارت و اگر آب نیافت با خاک تیمّم کند زیرا مؤمن وقتی خوابید روحش به جانب حقّ تعالی رفته و با او ملاقات کرده و بر آن مداومت می نماید، اگر اجل و مرگ او فرا رسیده باشد حقّ تعالی در بین رحمتش قرارش می دهد و اگر مرگش نرسیده باشد روح را با فرشتگان امینش به زمین

فرستاده پس آن را به جسد بر می گرداند

---

(۱)- در این قسمت کتاب سفید بوده و نسّاخ حدیثی نقل نکرده اند ولی در وسائل به اسنادش از سوره بن کلیب نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: آیا زن حائض لباسهایی را که در حال حیض پوشیده آب بکشد یا نه؟

حضرت فرمودند: آنچه را که خون حیض به آن رسیده آب بکشد و غیر آن را به حال خود گذارد.

محضرش عرضه داشتم: زن در لباس بسا عرق کرده؟

حضرت فرمودند: عرق که خون حیض نیست تا نجس باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۳۱

باب دویست و سی و یکم سرّ این که مذی و وذی ناقض وضوء نیستند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از زراره، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

اگر از آلت تو مذی یا ودی خارج شد و در نماز بودی نماز را قطع نکن و وضوء تو نقض نمی شود اگر چه آب و رطوبت به قدری زیاد باشد که به پشت تو برسد، این دو آب بمنزله آب بینی هستند که ناقض وضوء نمی باشند و هر رطوبتی که بعد از وضوء از تو خارج شود از قبیل حبائل (دام شیطان) بوده یا رطوبت بواسیر است لذا به آن اعتناء مکن و جامه ات را به خاطر آن آب مکش مگر آن که متنجس شده باشد.

حدیث (۲) و با همین اسناد از حریز نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام راجع به مذی سؤال کرده و پرسیدم: اگر مذی جاری شد تا به ران رسید چه حکمی دارد؟

حضرت فرمودند: نماز را

به خاطر آن قطع مکن و ران را آب مکش زیرا این رطوبت از مخرج منی بیرون نیامده بلکه به منزله آب بینی است که حکمی ندارد.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از یزید بن معاویه وی می گوید: از احد الصادقین علیهما السّلام راجع به حکم مذی سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: وضوء را نقض نکرده و اگر به جامه و جسد برسد آب کشیدن آنها واجب نیست این رطوبت به منزله آب دهان و رطوبت سر می باشد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضّال، از ابن بکیر، از عمر بن حنظله نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به مذی پرسیدم؟

حضرت فرمودند: این رطوبت با آب بینی مساوی است.

باب دویست و سی و دوّم سر این که اهل کتاب مردگانشان را به شام حمل می کنند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۳۳

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن فضّال، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ماه بر بنی اسرائیل طلوع نکرده و همچنان مخفی بود، حقّ تعالی به جانب موسی علیه السّلام وحی نمود که استخوانهای یوسف را از مصر خارج کند و در این صورت ماه طلوع خواهد نمود، موسی از کسی که محل قبر یوسف را می دانست سراغ گرفت و سؤال کرد؟

به ایشان عرض شد: در این جا پیری است که او می داند، حضرت دنبالش فرستاد، پس پیری زمین گیر و نابینا را آوردند، حضرت به

او فرمود: آیا محل قبر یوسف علیه السّلام را می دانی؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: مرا از آن خبر می دهی؟

گفت: خیر مگر چهار خصلت به من عطاء کنی، پاهایم را روان گردانی، چشمم را به من برگردانی، جوانی مرا را بازگردانی، مرا با خودت در بهشت قرار دهی.

این درخواست بر موسی گران آمد، حقّ تعالی وحی نمود: ای موسی آنچه را که خواسته به او عطا کن چه آن که در قبال فعل او به وی خواهی داد، باری آن پیر موسی را بر قبر یوسف راهنمایی نمود پس از کنار نیل استخوانهایش را که در صندوقی مرمر بود بیرون آوردند و وقتی آن را خارج کردند ماه طلوع نمود پس استخوانها را به شام حمل کردند و به همین خاطر اهل کتاب مردگانشان را به شام حمل می نمایند.

باب دویست و سی و سوّم سرّ این که تب یک شب کفّاره گناه یک سال می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود، از سفیان بن عیینه، از زهری، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

تب یک شب کفّاره گناهان یک سال است زیرا درد و الم آن تا یک سال در بدن باقی می ماند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۳۵

باب دویست و سی و چهارم سرّ رو به قبله نمودن میّت

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الجوزاء منبه بن عبد اللّه از حسین بن علوان از عمر و بن خالد، از زید بن علی، از آباء گرامش از حضرت علی علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا بر مردی از اولاد عبد المطلب وارد شدند که در حال جان دادن بود و او را به طرف غیر قبله نموده بودند پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: او را به طرف قبله اش کنید چه آن که وقتی چنین نمودید فرشتگان بر او رو آورده و حقّ تعالی نیز به او رو می نماید و پیوسته چنین هست تا قبض روح شود.

باب دویست و سی و پنجم سرّ آسان و سخت جان دادن مؤمن و کافر

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی القاسم ماجیلویه، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

ای مفضّل از گناهان بپرهیز و شیعیان ما را نیز از آن بر حذر بدار، به خدا سوگند گناه به احدی نزدیک تر از شما نمی باشد، اگر ایذاء و آزاری از سلطان به یکی از شما رسید محققا به خاطر گناه و معصیتی است که مرتکب شده و اگر بیماری به یکی از شما عارض گردد حتما به جهت گناهی است که انجام داده چنانچه اگر رزق و روزی از او حبس شد صرفا به خاطر گناهی است که از او صادر گردیده و همچنین اگر هنگام مرگ امر جان دادن بر او سخت و مشکل گردد فقط به خاطر صدور گناه از

او است ولی حاضرین می گویند:

به واسطه فرا رسیدن مرگ متألّم و بد حال گردیده.

از فرمایشات امام علیه السّلام حزن و اندوه مرا فرا گرفت و وقتی امام علیه السّلام حال مرا دیدند فرمودند: ای مفضّل می دانی برای چه این چنین است؟

عرضه داشتم: فدایت شوم نمی دانم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۳۷

حضرت فرمودند: به خدا سوگند شما به خاطر گناهان در آخرت عقوبت نخواهید شد بلکه ابتلائات و شدائد در دنیا که به آنها گرفتار می شوید کفّاره گناهانتان می باشد حدیث (۲) محمّد بن قاسم معروف به ابو حسن جرجانی رضی اللَّه عنه از احمد بن الحسن الحسینی، از حسن بن علی الناصر، از پدرش از محمّد بن علی، از پدرش حضرت رضا، از موسی بن جعفر علیهم السلام نقل کرده که فرمود:

به امام صادق علیه السّلام عرض شد: مرگ را برای ما توصیف فرمایید؟

حضرت فرمودند: مرگ برای مؤمن مثل خوشترین بویی است که آن را استشمام کرده و به خاطر خوش بودنش حالت چرتی بر او عارض شود و بدنبالش تمام رنج ها و محنت ها تمام می شود و برای کافر همچون گزیدن افعی ها و نیش عقرب ها یا سخت تر از اینها است.

محضرش عرض شد: جماعتی می گویند: مرگ سخت تر و دردش شدیدتر از بریدن با ارّه و چیدن با قیچی و کوبیدن با سنگ و گردیدن قطب آسیاب در چشم می باشد.

حضرت فرمودند: نسبت به برخی از کافرین و فاجرین البته همین طور است مگر نمی بینی برخی از ایشان چنین رنجهایی را کشیده و متحمّل می شوند، ایشان همان کسانی هستند که درد مرگ بر آنها شدیدتر و سخت تر از آنچه ذکر شد می باشد.

توجّه داشته باش این عذاب دنیا

است و عذاب آخرت محقّقا شدیدتر از عذاب دنیا خواهد بود.

محضرش عرض شد: پس چرا برخی از کفّار را می بینیم که حالت نزع و جان دادنشان سهل بوده به طوری که در حال صحبت نمودن و خندیدن تکلم کردن خاموش می شوند و بعضی از مؤمنین نیز همین طور می باشند ولی پاره ای از اهل ایمان و کفر را مشاهده کرده ایم که هنگام سکرات مرگ این شدائد و سختی ها را رفته رفته و کم کم متحمّل می شوند؟

حضرت فرمودند: اگر مؤمنی را دیدی که به سهولت از دنیا رفت این از باب آن است که ثوابش را خداوند به تأخیر نیانداخت بلکه عاجلا به او مرحمت فرموده و اگر مؤمنی سخت جان داد به خاطر محو نمودن گناهانش بوده تا در آخرت پاك و پاكیزه وارد شده و مستحق ثواب دائم و ابدی باشد و اگر کافری به راحتی و سهولت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۳۹

از دنیا رفت به خاطر آن است که حقّ تبارك و تعالی اجر حسنات و اعمال نیکش را که در دنیا انجام داده بدین ترتیب عنایت فرموده تا در آخرت وقتی وارد شد عملی نداشته باشد مگر آنچه که موجب عذاب و عقوبت است و اگر کافری به سختی و شدّت جان داد این سختی آغاز عذاب او است که استحقاقش را دارد و خداوند هرگز جور و ستم نمی کند.

حدیث (۳) و با همین اسناد راوی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض شد: از طاعون به ما خبر دهید؟

حضرت فرمودند: این بیماری برای قومی عذاب و برای دیگران رحمت است.

حاضرین عرض کردند: چطور ممکن است که رحمت عذاب هم

باشد؟

حضرت فرمودند: آيا نمى دانيد كه آتش و گرماى جهنّم براى كافرين عذاب است ولى در عين حال نگهبانان جهنّم كه با كافرين در جهنّم هستند آتش براى آنها رحمت مى باشد.

باب دويست و سى و ششم سرّ اين كه جايز نيست جنب و حائض موقع تلقين ميّت حاضر باشند

حديث (۱) پدرم رضى اللَّه عنه با اسناد متّصل مرفوعا از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

زن حائض و شخص جنب هنگام تلقين ميّت حاضر نشوند زيرا فرشتگان كه حضور دارند از اين دو آزار و اذيت مى شوند.

باب دويست و سى و هفتم سرّ بو گرفتن جسد بعد از خروج روح و سبب پيدا شدن آرامش بعد از مصيبت و جهت افتادن حيوان آفت زا در طعام (گندم و جو)

حديث (۱) پدرم رضى اللَّه عنه از على بن ابراهيم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابى عمير، از

هشام بن سالم «۱»، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

خداوند متعال با سه نعمت، بر بندگانش منّت نهاده: بعد از بيرون آمدن روح از جسد آنها بر جسد بو افكند و اگر اين نبود هيچ كسى خويش خود را دفن نمى كرد، پس از مصيبت و سوگوارى آرامش قلب به آنها داد و اگر چنين نبود نسل انسان منقرض و منقطع مى شد، و بر اين حبّه طعام (گندم و جو) حيوان آفت از افكند و اگر چنين نمى كرد سلاطين و ملوك آن را همچون طلا و نقره ذخيره مى كردند.

حديث (۲) پدرم رضى اللَّه عنه از احمد بن ادريس از احمد بن محمّد بن عيسى، از على بن حكم «۲»، از ابو ايّوب خزاز، از ابو حمزه ثمالى «۳» نقل كرده كه وى گفت: حضرت ابو عبد اللَّه عليه السّلام فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ بر بندگانش به واسطه حبّه گندم و جو منّت نهاد زيرا شپش را بر حبّه مسلّط نمود تا به آن آفت وارد كند و اگر چنين نمى كرد سلاطين و ملوك آن را همچون طلا و نقره در خزائن خود نگهدارى مى كردند.

باب دويست و سى و هشتم سرّ غسل دادن ميّت و علّت غسل نمودن كسى كه ميّت را غسل مى دهد و وجه نماز گزاردن بر آن

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از احمد بن ادريس از محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعرى از حمدان بن سليمان و نيز از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نيشابورى عطّار رضى اللَّه عنه از على بن محمّد بن قتيبه نيشابورى، از حمدان بن سليمان

نیشابوری، از حسن بن علی بن فضّال، از هارون بن حمزه، از برخی اصحاب، از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

مخلوقات نمی میرند مگر آن که نطفه ای که از او آفریده شده اند از جسد آنها بیرون بیاید از دهان یا غیر دهان.

---

(۱)- مرحوم علامه در خلاصه و نجاشی فرموده اند: وی ثقه می باشد.

(۲)- مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه فرموده اند: وی کوفی و ثقه و جلیل القدر بوده است.

(۳)- اسم او ثابت بن دینار است و به فرموده اهل رجال از ثقات می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۴۳

حدیث (۲) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد، از ابراهیم بن مخلد از ابراهیم بن محمّد بن بشیر، از محمّد بن سنان از ابی عبد اللَّه قزوینی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام پرسیدم: برای چه مرده را غسل می دهند و برای چه غسل دهنده باید غسل کند؟

حضرت فرمودند: مرده را غسل می دهند برای این که جنب است و دیگر آن که چون با فرشتگان ملاقات می کند باید طاهر باشد و همچنین غسل دهنده میّت نیز چون با مؤمنین ملاقات می کند لازم است غسل کند تا با طهارت با ایشان مواجه شود.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند: علّت غسل دادن میّت این است که بدین وسیله طاهر

و نظیف شـده و از آلودگی های امراض و آنچه در هنگام بیماری به او رسـیده پاکیزه می گردد چه آن که انسان بعد از مرگ با فرشـتگان و اهل آخرت ملاقات می کند لذا مستحب است وقتی بر خدای عزّ و جلّ و اهل طهارت وارد می گردد و آنها وی را مسّ نموده و او نیز با آنها تماس پیـدا می کند طاهر و نظیف بوده و به واسـطه طهارت توجّه و التفات به حقّ عزّ و جلّ نماید و از حضرتش خواسته خود را خواسته و بخواهد که شفاعت شفعاء را در حقّ او بپذیرد.

و علّت دیگر برای غسل دادن میت آن است که گفته شده وقتی روح از کالبد خارج می شود نطفه ای که وی از آن خلق شده از جسد بیرون می رود لذا این غسل به خاطر خروج نطفه می باشد.

و علّت غسل کردن غاسل یا کسـی که میّت را لمس نموده آن است که از میّت هنگام غسل بسا ذرّاتی به او ترشـح نموده و به جسـدش اصابت کرده لـذا برای تطهیر از آن ذرّات غسل نمایـد، چه آن که انسان وقتی روح از بـدنش خارج شـد و میّت شـد اکثر و بیشتر آلودگی ها و قذارات ناشـی از بیماری و غیر آن در وی باقی می ماند و لذا او را تطهیر نموده و کسی هم که با او تماس پیدا می کند خود را باید طاهر نماید.

حدیث (۴) از پدرم، از محمّد بن عمر بن ابی عمیر از محمّد بن عمّار بصری، از عباد بن

صهیب، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، از آن حضرت سؤال

شد: چرا میّت را غسل می دهند؟

حضرت فرمودند: به خاطر نطفه ای که از آن خلق شده و از او خارج می گردد.

حدیث (۵) حسین بن احمد رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الرّحمن بن حمّاد نقل کرده که گفت: از حضرت ابا ابراهیم (امام هفتم علیه السّلام) پرسیدم: چرا میّت را غسل جنابت می دهند؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بالاتر و منزه تر از آن است که اشیاء را با دست خود و مباشرتا برانگیزد، برای حضرتش دو فرشته بوده که خلّاق و آفریننده اند و هر گاه حقّ عزّ و جلّ اراده کرد موجودی را بیافرینند به آن دو فرشته امر می کند.

پس آن دو فرشته از آن تربتی که حقّ عزّ و جلّ به آن اشاره کرده و فرموده:

مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى (از آن خاک شما را آفریده و به آن شما را باز گردانده و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم) مقداری برداشته پس آن را با نطفه ای که در رحم قرار می گیرد عجین می نمایند و پس از آن به درگاه الهی عرض می کنند: پروردگارا چه بیافرینیم؟

حقّ تبارک و تعالی به آنها وحی می فرماید و آنچه را که اراده کرده، مذکر یا مؤنث، مؤمن یا کافر، سیاه یا سفید، شقی یا سعید را به آنها اعلام می فرماید و آنها نیز طبق اراده حقّ می آفرینند و وقتی این موجود مرد و از دنیا رفت عینا همان نطفه از او جاری شده و بیرون می آید لذا باید میّت را غسل جنابت داد.

باب دویست و سی و نهم سرّ این که میّت را موقع دفن به طرف قبله متوجّه می سازند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه

علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

براء بن معرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در مکّه و مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز می گذاردند، براء وصیت کرد وقتی مردم و من را دفن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۴۷

کردید صورتم را به طرف رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله متوجّه سازید پس این سنّت جاری و مستمر شد و قرآن هم به آن نازل گردید.

باب دویست و چهلم سرّ این که شایسته است اولیاء میّت به برادران دینی مرگ او را اعلام کنند

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللَّه بن جعفر، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد و ابن سنان جمیعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کردند که آن جناب فرمودند:

سزاوار است اولیاء میّت برادران دینی او را خبر کرده و از مرگ وی آنها را آگاه سازند تا به جنازه اش حاضر شده و بر او نماز بخوانند و بدین ترتیب اجر و ثواب برده و در عین حال برای میّت نیز طلب آمرزش نمایند.

باب دویست و چهل و یکم سرّ این که مستحب است برای اموات کفن نیکو انتخاب کنند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد، از برخی اصحاب حدیث را مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که امام علیه السّلام فرمودند:

کفن های اموات خود را نیکو انتخاب کنید زیرا زینت مردگان همین کفن ها می باشد.

حدیث (۲) پدرم از احمد بن ادریس از احمد بن محمّد، از علی بن الحکم، از یونس بن یعقوب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: پدرم راجع به کفن خود به من سفارش نمود و فرمود: برایم برد نیکو تهیه کن چه آن که اموات به کفن های خود مباهات می کنند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۴۹

باب دویست و چهل و دوّم سرّ این که وزن سیزده درهم و ثلث درهم کافور برای میّت مستحب شده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه و محمّد بن الحسن از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد از ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم، از ابن سنان نقل کرده که وی به طور مرفوع این حدیث را روایت نموده، فرمود:

سنّت در حنوط آن است که سیزده درهم و ثلث درهم کافور مصرف نمایید.

محمّد بن احمد می گوید: روایت کرده اند که جبرئیل علیه السّلام بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نازل شد و حنوطی که وزنش چهل درهم بود را به آن جناب تسلیم کرد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را سه جزء نمودند، جزئی برای خود و جزئی برای علی علیه السّلام و جزئی را به فاطمه سلام اللَّه علیها دادند.

باب دویست و چهل و سوّم سرّ این که برای میّت جریده و چوب می گذارند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده، زراره می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا برای میّت جریده و چوب می گذارند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آن که مادامی که آن چوب تازه است عذاب و حساب از او دور می شوند، حساب و عذاب کلا در یک روز و یک ساعت واقع می شوند و آن زمانی است که میّت داخل قبر شد و مردم از سر قبر مراجعت کردند، این دو چوب را برای همین همراهش می گذارند و بعد از آن که خشک هم بشوند دیگر نه عذابی خواهد بود و نه حسابی ان شاء اللَّه تعالی.

باب دویست و چهل و چهارم سرّ این که در نماز میّت پنج تکبیر بر آن گفته می شود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از عثمان بن عبد الملک، از ابو بکر حضرمی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۵۱

جناب فرمودند:

ای ابو بکر آیا می دانی نماز بر میّت چه مقدار است؟

عرض کرد: خیر حضرت فرمودند: پنج تکبیر می باشد، سپس فرمودند: آیا می دانی این پنج تکبیر از کجا گرفته شده است؟

عرض کرد: خیر حضرت فرمودند: پنج تکبیر از پنج نماز شبانه روز گرفته شده به این نحو که از هر نمازی یک تکبیره الاحرام اخذ گردیده شده.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از فضل بن عامر، از موسی بن القاسم، از سلیمان بن جعفر، از پدرش از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند:

خداوند متعال پنج نماز واجب فرموده و از هر نماز يك تكبير براى ميّت قرار داده است.

حديث (۳) على بن حاتم از على بن محمّد، از عبّاس بن محمّد، از پدرش، از ابن ابى عمير، از محمّد بن مهاجر، از مادرش ام سلمه نقل كرده كه وى گفت: به مكه رفتم، زنى از مرجئه با من همراه شد وقتى به ربذه رسيدم مردم محرم شده من نيز با آنها احرام بستم منتهى احرام را به تأخير انداخته و در وادى عقيق به آن مبادرت نمودم، آن زن به من گفت: شما شيعيان در همه چيز مخالفت مى كنيد، مردم از ربذه احرام بستند، شما از وادى عقيق محرم مى شويد و همچنين در نماز ميّت مردم چهار تكبير بر ميت مى گويند ولى شما پنج تكبير مى گوييد و خدا را شاهد مى گيرم كه تكبير بر ميّت چهار تا است.

زن شيعه مى گويد: بر امام صادق عليه السّلام داخل شدم، به حضرت عرض كردم: خدا حال شما را نيكو گرداند زنى از گروه مرجئه با من همراه شد و چنين و چنان گفت:

پس آنچه را گفته بود محضر امام عليه السّلام عرض كردم، حضرت ابو عبد اللَّه عليه السّلام فرمودند:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله هر گاه بر ميّت نماز مى خواندند اوّل تكبير مى گفتند سپس شهادت مى دادند بعد تكبير گفته و پس از آن بر نبىّ صلوات مى فرستادند و دعاء

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۹۵۳

مى كردند سپس تكبير سوّم را گفته و به دنبالش براى مؤمنين و مؤمنات دعاء مى كردند بعد تكبير چهارم را گفته و به دنبالش براى ميّت

دعـاء مى كردنـد و بالاـخره تكبير پنجم را گفته و منصـرف مى شدنـد، هنگـامى كه حقّ تعالى آن جناب را از نماز گزاردن بر منـافقين نهى فرمود كيفيّت نماز را اين طور اجراء مى نمودنـد: اول تكبير گفته و به دنبالش شـهادت مى دادنـد بعـد تكبير و به دنبالش صـلوات بر نبىّ اكرم صـلّى اللَّه عليه و آله فرسـتاده سپس تكبير سوّم را ايراد نموده و به دنبالش براى مؤمنين و مؤمنات دعاء نموده و بالاخره تكبير چهارم را گفته و منصرف مى شدند و براى ميّت دعاء نمى فرمودند.

باب دويست و چهل و پنجم سرّ اين كه مخالفين بر ميّت چهار تكبير مى گويند

حديث (۱) على بن احمـد از محمّد بن ابى عبد اللَّه، از موسـى بن عمران، از عمويش حسـين بن يزيد، از على بن ابى حمزه، از ابو بصير نقل كرده كه وى گفت: محضر امام صادق عليه السّلام عرض كردم: براى چه بر ميّت پنج تكبير مى گوييم و مخالفين ما چهار تكبير مى گويند؟

حضـرت فرمودند: براى اين كه ستونهايى كه اسلام بر آنها بنا شده پنج تا است، نماز، زكات، روزه، حجّ و ولايت ما اهل بيت، خداوند عزّ و جلّ براى ميت از هر سـتونى يك تكبير جعل فرمود و شـما شـيعيان به هر پنج ستون اقرار داريد ولى مخالفين شما چهار تا را اقرار داشته و يكى از منكر هستند لذا آنها بر اموات خود چهار تكبير گفته و شما پنج تكبير مى گوييد.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از على بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابى عمير، از هشام بن سالم، از حضـرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بر قومى پنج و بر قومى ديگر چهار

تکبیر می فرمودند و هر گاه بر مردی چهار تکبیر می فرمودند وی متّهم می گشت به این که از دوستداران اهل بیت نیست.

حدیث (۳) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی عطّار، از جعفر بن محمّد بن مالك از

احمد بن هیثم، از علی بن خطاب حلال «۱»، از ابراهیم بن محمّد بن حمران، وی می گوید: به مکّه رفتیم و بر حضرت امام صادق علیه السّلام داخل شدیم حضرت نماز بر اموات را یاد کرده و فرمودند:

مؤمن و منافق به این شناخته می شدند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر مؤمن پنج تکبیر و بر منافق چهار تا می فرمودند.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی «۲»، از کسی که ذکرش نموده، راوی می گوید: حضرت رضا علیه السّلام فرمودند:

علّت این که بر میّت پنج تکبیر می گویند چیست؟

عرض کردم: روایت می کنند که این پنج تکبیر از پنج نماز یومیه گرفته شده است.

حضرت فرمودند: این ظاهر حدیث است، امّا باطنش آن است که خداوند عزّ و جلّ پنج فریضه بر بندگان واجب نموده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت «۳»، پس از هر فریضه ای برای میّت یک تکبیر قرار داده است و کسی که ولایت را پذیرفته پنج تکبیر گفته و آن کس که ولایت را نپذیرفته چهار تکبیر می گوید و به خاطر همین است که شما بر اموات خود پنج تکبیر گفته و مخالفین شما چهار تکبیر بر امواتشان می گویند.

باب دویست و چهل و ششم سرّ این که مکروه است جلو جنازه مخالفین حرکت نمود

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از عمویم محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی

عبـد اللَّه، از وهب، از على بن ابى حمزه نقـل كرده كه وى گفت: از حضـرت ابـا عبـد اللَّه عليه السّـلام پرسـيدم وقتى بـا جنازه خارج شده و آن را تشييع نمودم چه بكنم، آيا جلو آن حركت كرده يا پشت و يا از سمت راست آن يا از جناب چپ؟

حضرت فرمودند: اگر جنازه از مخالفين شما است جلو آن حركت مكن زيرا

---

(١)- به فرموده مرحوم شيخ در رجالش وى از اصحاب امام كاظم عليه السّلام بوده و واقفى مى باشد.

(٢)- محمّد بن عيسى بن عبد اللَّه بن سعد بن مالك الاشعرى، وى از شيوخ قميين و وجوه اشعريين مى باشد.

(٣)- يعنى ولايت حضـرات معصومين عليهم السّـلام و مقصود اين است كه بعد از نبىّ اكرم صـلّى اللَّه عليه و آله امير المؤمنين عليه السّلام و سپس اولاد طاهرينش را ولىّ بر كائنات بدانند.

فرشتگان عذاب به استقبالش آمده و انواع عذابها را براى وى مهيّا ساخته اند.

باب دويست و چهل و هفتم سرّ اين كه از ريختن خاك در قبور ارحام نهى وارد شده است

حديث (١) على بن حاتم از ابو الفضل عباس بن محمّد بن القاسم علوى از حسن بن سهل «١»، از محمّد بن سهل «٢»، از محمّد بن حاتم، از يعقوب بن يزيـد از على بن اسـباط «٣»، از عبيـد بن زراره، وى مى گويد: فرزند يكى از اصـحاب امام صادق عليه السّـلام از دنيا رفت، حضرت بر جنازه اش حاضر شدند وقتى وى را در لحد گذاردند پدرش جلو آمد تا خاك بر او بريزد امام عليه السّلام شانه اش را گرفت و فرمود: بر او خاك مريز و هر كسى كه رحم او است بر وى خاك نريزد.

عرض كرديم: آيا از خصوص اين جنازه ما

را نهی می فرمایید که خاک نریزیم؟

حضرت فرمودند: شما را به طور کلّی نهی می کنم از این که بر رحم خاک بریزید زیرا این کار موجب قساوت قلب می شود و کسی که قسی القلب شد از پروردگار عزّ و جلّ دور می گردد.

باب دویست و چهل و هشتم سرّ این که قبر را چهار گوش درست می کنند

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از کسی ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه قبر را چهار گوش درست می کنند؟

حضرت فرمودند: برای این که قبر خانه است و خانه را مربع می سازند.

باب دویست و چهل و نهم سرّ این که با کفش داخل قبر شدن مکروه است

---

(۱)- حسن بن سهل معروف به ذو القلمین، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی ضعیف است.

(۲)- محمّد بن سهل به فرموده ممقانی در رجال صحابی مجهول می باشد.

(۳)- علی بن اسباط بن سالم بن کندی به فرموده کشی فطحی المذهب است.

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از علی بن یقطین، وی می گوید: از حضرت ابا الحسن اوّل علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

داخل قبر مشو و حال آن که عمامه یا عرقچین بر سر داری و نیز با کفش یا عبا وارد آن نشو و وقتی داخل می گردی تکمه های خود را بگشا چه آن که این سنّتی است از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله.

عرض کردم: با موزه (چکمه) چطور است؟

فرمودند: اشکالی ندارد.

عرض کردم: چرا با کفش مکروه است؟

فرمودند: زیرا بیم آن هست پاهایش بلغزد پس قبر منهدم شود.

مصنّف این کتاب می گوید: داخل شدن در قبر با کفش و با موزه جایز نیست و در هیچ خبری غیر از این خبر ندیدم که

دخول در قبر با موزه را اجازه داده باشند و این خبر را به خاطر علّتی که دارد ذکر کردم.

باب دویست و پنجاهم سـرّ این که وقتی میّت با جنب اجتماع کردنـد و آب برای هر دو کافی نباشد جنب مقدم بوده و غسل باید بکند و میّت رها شود

حدیث (۱) حسین بن احمد رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد، از حسن بن نضر، وی می گوید: از حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام پرسیدم، گروهی در سفر بوده یک نفر از ایشان فوت می کند و همراهشان جنب نیز می باشد آبی که دارند اندک بوده و به قدری است که صرف یکی بشود، کدام یک از میّت و

جنب سزاوارتر به آن آب هستند؟

حضرت فرمودند: جنب غسل کند و میّت را رهايش نمايند زيرا غسل جنابت فريضه است ولى غسل ميّت سنّت مى باشد.

مترجم گويد: مقصود از سنّت آن است كه حكمش از اخبار و روايات استفاده شده و منظور از فريضه آن است كه حكمش از قرآن فهميده مى شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۱، ص: ۹۶۱

باب دويست و پنجاه و يكم سرّ اين كه نبايد ناگهان ميّت را وارد قبر نمود

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسين، از محمّد بن سنان، از محمّد بن عجلان «۱»، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند: هنگامى كه برادر مؤمن را به طرف قبر مى برى او را ناگهان داخل قبر مكن و بدين وسيله قبر و دخول ميّت را بر وى دشوار و سخت مگردان بلكه ميّت را در فاصله دو يا سه ذراعى قبر از قسمت پائين قرار بده تا آمادگى پيدا كند سپس او را در لحد قبر قرار بده و اگر بتوانى صورتش را به خاك و روى زمين بچسبانى پس صورتش را برهنه كن و روى خاك بگذار و سزاوار است ولىّ ميّت در جنب سر ميّت باشد و از شيطان به خدا پناه برده و سپس فاتحه الكتاب و معوّذتين (سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آيه الكرسى را قرائت كند و پس از آن عقائد حقّه را به زبان آورده و به يك يك از ائمّه عليهم السلام اقرار كند تا برسد به صاحب امر حضرت امام زمان عليه السّلام.

حديث (۲) و در حديث ديگر وارد شده: وقتى ميّت را به طرف قبر

آوردی او را ناگهان داخل قبر مگذار و بدین وسیله قبر و ورود را بر میّت دشوار و سخت مگردان، چه آن که قبر هول و وحشت های عظیمی دارد و پناه ببر از وحشت روز قیامت، باری میّت را نزدیک و کنار قبر زمین بگذار و مقداری صبر کن سپس آن را اندکی جلو ببر و باز مقداری صبر کن تا میّت برای داخل شدن به قبر آماده شود و پس از آن میّت را به کنار قبر جلوتر بیاور.

باب دویست و پنجاه و دوّم سرّ این که بهترین صف ها در نمازهای یومیه صف مقدّم بوده و در نماز جنائز صف مؤخر می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

---

(۱)- محمّد بن عجلان به فرموده ممقانی رحمه اللَّه علیه در رجال امامی و مجهول الحال می باشد.

محمّد بن ابراهیم نوفلی از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام، از نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده اند که آن جناب فرمودند:

بهترین صف ها در نمازهای یومیّه صفّ مقدّم بوده و بهترین آنها در نماز جنائز صف مؤخر می باشد.

محضر مبارکش عرض شد چرا؟

حضرت فرمودند: این امر موجب مستور ماندن زنان از دید مردان می باشد.

مترجم گوید: وجه مستور ماندن زنان از دید مردان این است که وقتی این حکم اعلام شد زنان سعی می کنند در صف اخیر بروند و خود را پشت صفوف رجال قرار دهند و بدین ترتیب از دید مردان در ستر و حفظ واقع می شوند.

باب دویست و پنجاه و سوّم سرّ اشک آمدن از چشم انسان هنگام مرگ

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضاله بن ایّوب از معاویه بن وهب، از یحیی بن سابور، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: چشم انسان هنگام مرگ اشک می ریزد و این در وقتی است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را می بیند و از شوق و سرور می گرید.

راوی می گوید: سپس امام علیه السّلام فرمودند: انسان چیزی می بیند که مسرور شده در نتیجه اشک از چشمهایش جاری می گردد و می خندد.

باب دویست و پنجاه و چهارم سرّ این که شایسته است صاحب مصیبت عباء نپوشد

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصـفّار، از عبّاس بن معروف، از سـعدان بن مسلم، از علی بن ابی حمزه، از ابی عبد اللَّه یا از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

برای صاحب مصیبت شایسته است که عباء نپوشد و با پیراهن باشد تا شناخته

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۶۵

شده و دیگران بدانند که وی صاحب مصیبت است و برای همسایگانش سزاوار است که از طرف او تا سه روز طعام دهند.

حدیث (۲) از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمودند: ملعون است کسـی که رداء و عبای خود را در مصیبت دیگری بردارد.

باب دویست و پنجاه و پنجم سرّ آب پاشیدن بر روی قبر

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر از برخی اصحابش، وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: سرّ پاشیدن آب روی قبر چیست؟

حضرت فرمودند: تا مادامی که خاک قبر تازه و مرطوب است عذاب از صاحب قبر برداشته می شود.

حدیث (۲) حسـین بن احمـد، از پـدرش، از احمـد بن محمّد، از بکر بن صالح از حسـین بن علی رافقی، از حضـرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهما السّلام نقل شده که فرمودند:

قبر نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به قدر یک وجب از زمین مرتفع است و آن حضرت امر فرموده اند که قبور را آب بپاشند.

باب دویست و پنجاه و ششم سرّ این که جایز نیست میّت را تنها بگذارند

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه در نامه ای که به من نوشت مرقوم داشت: میّت را تنها نبایـد گـذارد زیرا شـیطان در جوف و درونش با او بازی می کند.

باب دویست و پنجاه و هفتم سـرّ این که مستحب است ولیّ میّت بعد از رفتن مردم از سر قبر آنجا مانده و با صدای بلند برای میّت تلقین بخواند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۶۷

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی اصـحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: سـزاوار است بعد از بازگشتن مردم از سر قبر ولیّ میت آنجا مانده و دو دستش را روی خاک قبر گذارده و با صدای بلند برای میّت تلقین بخواند و وقتی چنین نمود این تلقین از سؤال در قبر کفایت می کند.

باب دویست و پنجاه و هشتم سرّ این که نباید کفن اموات را بخور داده و مردگان را با عطر معطّر نمایند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسین بن راشد «۱»، از ابی بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

پدرم از جدّش از آباء گرامش علیهم السلام نقل نمودند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: کفن ها را بخور ندهید و مردگان را با عطر معطّر نکنید مگر با کافور زیرا مرده به منزله محرم است که نباید معطّر شود.

باب دویست و پنجاه و نهم سرّ این که انسان چرا در سرزمینی متولّد شده و در جای دیگر از دنیا می رود

حدیث (۱) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد از حمدان، از ابراهیم بن مخلد، از احمد بن ابراهیم از محمّد بن بشیر، از محمّد بن سنان از ابی عبد اللَّه قزوینی، وی گفت: از حضرت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام پرسیدم: برای چه انسان در این جا متولّد شده و در جای دیگر از دنیا می رود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند متعال وقتی مخلوقات را آفرید ایشان را از خاک روی زمین خلق کرد پس بازگشت هر انسانی به تربت خودش می باشد.

---

(۱)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: بعید نیست که وی حسن باشد.

باب دویست و شصتم سرّ این که نباید مرگ مؤمن را کتمان نمود

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابن محبوب، از عبد الرحمن بن سیابه، وی گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمودند:

مرگ هیچ یک از مؤمنین را که در غیاب از دنیا رفته اند کتمان نکنید تا همسرش مطّلع شود و عدّه نگه دارد و میراثش را ورّاث تقسیم کنند.

باب دویست و شصت و یکم سرّ این که وقتی روح از بدن خارج می شود انسان درد حسّ کرده ولی وقتی با بدن و جسم ترکیب می شود چنین حسّی نمی نماید

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از عمران بن حجّاج، از عبد الرحمن، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید محضر امام علیه السّلام عرض کردم: به چه علّت وقتی روح از جسد و کالبد انسان خارج می شود درد و الم حسّ می شود ولی وقتی با آن ترکیب می گردد یعنی روح وارد بدن می شود چنین حسّی انسان نمی کند؟

حضـرت فرمودنـد: به خـاطر آن که بـدن بـا روح نموّ کرده و الفت پیـدا کرده لا جرم وقت جـدا شـدن روح از بـدن درد و الم جدایی را انسان حسّ و درک می کند ولی وقت حلول روح در بدن و ترکیبش با جسد درد و الم حس نمی شود.

باب دویست و شصت و دوّم سرّ عذاب در قبر برای اموات

حديث (۱) محمّد بن الحسن رضـى اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصـفّار، از سـندى بن محمّد، از صفوان بن يحيى، از صفوان بن مهران بن الحسن، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۷۱

حضرت فرمودند:

مردی از علماء یهود را در قبرش نشاندند، به وی گفته شد: ما صد تازیانه از عذاب الهی به تو خواهیم زد.

آن مرد گفت: طاقت و تحمّل آن را ندارم.

فرشـتگان عـذاب آنچه را که گفته بودنـد نزده بلکه پیوسـته کاهش دادند تا به یک ضـربت رسـید، سـپس گفتند: از این دیگر چاره ای نیست.

آن مرد گفت: به چه سبب یک ضربت را به من می زنید؟

گفتند: تازیانه ات می زنیم به خاطر آن که روزی بدون وضوء نماز گزاردی و بر ناتوانی گذشتی کمکش نکردی.

حضرت فرمودند: پس یک تازیانه به او زدند و عذاب الهی را به او چشاندند،

بلافاصله قبرش پر از آتش شد.

حدیث (۲) علی بن حاتم از احمد بن محمّد همدانی، از منذر بن محمّد از حسین بن محمّد، از علی بن قاسم، از ابو خالد، از زید بن علی از پدرش از جدش علیهم السلام نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

عذاب قبر ناشی می شود از سه چیز:

۱- نمیمه و سخن چینی.

۲- اجتناب نکردن از رشحات ادرار.

۳- دوری کردن مرد از همسرش و انس نگرفتن با او (ظاهرا عزوبت و ترک ازدواج باشد).

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت صادق جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش از آباء گرامش علیهم السلام، فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: عذاب قبر برای مؤمن کفّاره است برای تضییع نعمت الهی نمودنش.

حدیث (۴) ابو الحسن علی بن الحسین بن سفیان بن یعقوب بن حارث بن ابراهیم همدانی از ابو عبد اللَّه جعفر بن احمد بن یوسف ازدی از علی بن نوح حنّاط از عمر و بن یسع، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه الصادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۷۳

فرمودند: محضر مبارک رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض شد سعد بن معاذ از دنیا رفت، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از جا برخاستند و صحابه آن حضرت نیز برخاسته و جنازه سعد را حمل کرده و آن را به مغسل برده روی چهارچوبه درب غسل دادند و وقتی او را حنوط و کفن نموده و

روی تخت حملش نمودند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله جنازه اش را تشییع نمودند، سپس حضرت جانب راست تابوت را یک بار و جانب چپش را بار دیگر گرفتند و جنازه را نقل داده تا به قبر رسیدند، حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد گذارده و خشت های لحد را روی وی قرار دادند و پیوسته می فرمودند:

سنگ به من دهید، گل دهید تا درز خشت ها را مسدود کنم، هنگامی که حضرت از چیدن لحد فارغ شدند و خاک در قبر ریخته و آن را پر نمودند فرمودند: من می دانم که این قبر به زودی کهنه و فرسوده می شود ولی خداوند متعال دوست دارد که بنده اش وقتی عملی انجام داد محکم و استوار بجا آورد.

باری وقتی حضرت خاک روی قبر ریخت و آن را تسویه فرمود مادر سعد خطاب به فرزندش گفت: بهشت بر تو گوارا باد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای مادر سعد ساکت باش تو جزم و یقین نداری که پروردگارت با او چه می کند، در این ساعت قبر او را فشار داد.

امام علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از دفن او مراجعت فرمود و مردم نیز برگشتند، اصحاب عرضه داشتند: یا رسول اللَّه مشاهده کردیم و دیدیم که با سعد کاری انجام دادید که در حقّ احدی بجا نیاورده اید، جنازه اش را تشییع نموده و در وقت تشییع بدون عباء و بدون کفش حرکت می فرمودید.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: فرشتگان به این هیئت او را تشییع کردند من نیز تأسّی به ایشان نمودم.

عرضه داشتند: جانب راست تابوت را یک بار و

طرف چپ آن را بار دیگر گرفتید و او را حمل نمودید.

حضرت فرمودند: دستم در دست جبرئیل بود هر کجا را که او می گرفت من نیز می گرفتم.

عرض کردند: امر به غسل فرموده و نماز بر او گذاردید و لحدش را چیدید سپس فرمودید: قبر سعد را فشار داد!! حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بلی، این فشار به خاطر سوء خلقش با همسرش بود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۹۷۴

تمام شد جلد اوّل کتاب ترجمه علل الشّرائع تألیف بنده کمترین و احقر العباد سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی نزیل قم المشرفه در روز یک شنبه سوّم ماه مبارک رجب المرجب سنه ۱۴۲۱ هجری قمری مطابق با دهم مهر ماه سال ۱۳۷۹ هجری شمسی و از خداوند متعال توفیق اتمام جلد دوّم را مسألت دارم به حقّ محمّد و آله الطاهرین آمین یا ربّ العالمین

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵

جلد دوم

فهرست

باب بیست و ششم سرّ این که دو رکعت نشسته بعد عشاء مشروع گردیده ۸۳

علل الشرائع

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی،

باب هشتاد و هفتم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۲

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص۱۷

باب

باشد ۷۰۱

باب سیصد و بیست و یکم سرّ اجراء حدّ بر

بنام خداوند بخشنده مهربان حمد و ستایش خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و رحمتش بر محمّد و دودمان پاکش باد

باب اوّل اسرار وضوء و اذان و نماز

حدیث (۱) شیخ فقیه ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی مصنّف این کتاب می گوید:

پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنهما از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن ابی عمیر و محمّد بن سنان از صباح سدی و سدیر صیرفی «۱» و محمّد بن نعمان مؤمن طاق «۲» و عمر بن اذینه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد

بن الحسن الصفّار و سعد بن عبد اللّٰه از محمّد بن الحسين بن ابى الخطاب و يعقوب بن يزيد و محمّد بن عيسى، از عبد اللّٰه بن جبله، از صباح مزنى و سدير صيرفى و محمّد بن نعمان احول و عمر بن اذينه، از حضرت ابى عبد اللّٰه عليه السّلام، اين چهار نفر محضر مبارك امام صادق عليه السّلام حاضر شدند، حضرت فرمودند:

اى عمر بن اذينه، نظرت در باره اذانى كه اين گروه ناصبى ها مى گويند و نمازى كه مى خوانند چيست؟

عرض كرد: فدايت شوم: ايشان مى گويند: ابى بن كعب انصارى خدا را در خواب ديده و او اين كيفيت را به ايشان تعليم نموده.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند دروغ مى گويند، خداوند تبارك و تعالى منزّه تر از آن است كه در خواب ديده شود.

و نيز فرمودند: خداوند عزيز جبّار نبىّ اكرم صلّى اللّٰه عليه و آله و سلم را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اوّل بركت و توسعه بر او داد و در بار دوّم فرائض را بر او تعليم فرمود و

---

(۱)- به فرموده ممقانى در رجال وى حسن مى باشد.

(۲)- محمّد بن نعمان بجلى احول، ابو جعفر شاه الطّاق، مخالفين او را ملقب به شيطان الطّاق نموده و شيعه او را مؤمن طاق مى گويند، وى از اصحاب حضرت امام صادق عليه السّلام است، متكلم و حاذق و حاضر الجواب بوده و ثقه مى باشد.

در دفعه سوّم خداوند عزيز جبّار محملى از نور كه در آن چهل نوع از انواع نور بود بر وى نازل فرمود اين نورها اطراف عرش خداوند تبارك و تعالى مى گرديدند و ديدگان ناظرين

را از فرط روشنایی می پوشاندند.

یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آنها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده.

در این محمل حلقه ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و سپس به سجده افتاده و گفتند:

سبّوح، قدّوس ربّنا و ربّ الملائکه و الرّوح بعد اضافه کردند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! پس از این کلام، جبرئیل علیه السّلام برای نفی تشبیهی که از کلام آنها استفاده می شود فرمود:

اللّه کبر یعنی خدا بزرگ تر است از این که احدی به او شبیه باشد.

فرشتگان ساکت شدند و درب های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند سپس محضر مبارک نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مشرّف شده و فوج فوج جلو آمده و به آن سرور سلام نمودند بعد عرضه داشتند یا محمّد، برادرت چطور است؟

حضرت فرمودند: خوب می باشد.

عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما.

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: آیا او را می شناسید؟

عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه حق تعالی پیمان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات فرستاده و طلب رحمت می کنیم سپس چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اوّل

نداشـتند را حق تعالی به آنها افزود و به حلقه ها و زنجیرهای محمل نیز اضافه فرمود سـپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسـمان رسـید فرشـتگان به اطراف آسـمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند:

سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکه و الرّوح، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! جبرئیل علیه السّلام گفت: اشهد ان لا اله الّا اللَّه، اشهد ان لا اله الّا اللَّه، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب های آسمان گشوده شد و گفتند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۹

ای جبرئیل، این کیست که با تو می باشد؟

جبرئیل فرمود: این حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم است.

فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟

جبرئیل فرمود: بلی.

رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان.

حضرت می فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می شناسید؟

گفتند: آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آنکه خداوند پیمان شما و او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک از اوقات نماز می باشد) به صورت های شیعیان آن حضرت نظر می افکنیم.

رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم فرمودند: سـپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که اصلا به انوار اوّلی شباهت نداشتند چنانچه حلقه ها و زنجیرهای دیگری بر آنچه قبلا یاد شد افزود.

سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان این آسمان به

اطراف پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکه و الرّوح، سپس اضافه کردند:

این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است، جبرئیل پس از استماع این کلام گفت:

اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه، اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه، فرشتگان اجتماع کرده و درب های آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث خلقت و رتبه و آفرین به پایانت از جهت ظهور و بعثت و آفرین به کسی که زمان امّتش متّصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلائق آفریده شد و تمام حسابها با او است یعنی محمّد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: به من سلام کرده و از برادرم علی علیه السّلام پرسیدند؟

گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می شناسید؟

گفتند: آری، چگونه او را نشناسیم و حال آنکه در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می جوییم.

سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۱

افزود و حلقه ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد.

سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در

سینه ها حبس بود، باری آنها اجتماع کرده و درب های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السّلام گفت:

حیّ علی الصّلوه، حیّ علی الصّلوه، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح.

پس از او فرشتگان با دو آواز مقرون به هم گفتند: بمحمّد تقوم الصّلوه (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و بعلیّ الفلاح (یعنی به حضرت علوی صلوات اللّه علیه رستگاری وابسته است).

جبرئیل فرمود: قد قامت الصّلوه، قد قامت الصّلوه.

فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السّلام که تا روز قیامت آن را بپا می دارند.

سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می باشد؟

حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می شناسید؟

عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می شناسیم، او (یعنی علی علیه السّلام) نوری است که اطراف عرش خدا می باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمّد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این که نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می نمایند، پس من به سجده شکر افتادم.

حق تعالی فرمود: ای محمّد سر خود را بالا کن.

من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده ها برداشته شده است، سپس به من فرمود:

سر پایین کن و ببین چه می بینی.

من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد

که ماننـد بیت المـأموری که در آن بودم می باشـد، بیت المأمور دقیقا مقابل بیت و حرم شـما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دسـتم می انـداختم در حرم و بیت می افتـاد بـاری حق تعالی به من فرمود: ای محمّـد! این حرم است و تو حرام می باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثلی، مثالی می باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۳

آسـمان دارد، پس از آن به من فرمـود: ای محمّـد، دسـتت را دراز کن پس برخورد می کنی بـا آبی که از طرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخورد نمودم فلـذا است که اوّلین فعل در وضوء برداشـتن آب با دست راست می باشد، سپس پروردگارم فرمود:

آب را بگیر و بـا آن صورتت را بشوی (امام صادق علیه السّـلام فرمود: البته حق تعالی شسـتن صورت را در وضوء همان جا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تعلیم فرمود) زیرا تو می خواهی با این دو دستت با کلام من مواجه شوی.

سپس با رطوبت زیادی در دو دسـتت سـر و پاس خود را تا روی برآمـدگی پاها مسـح کن امام صادق علیه السّـلام فرمود: البته حق تعالی مسح سر و پاها را همان جا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تعلیم نمود و فرمود:

من می خواهم که تو سـرت را مسـح کنی و باقی بدارمت و امّا مسح بر پاهایت، به خاطر آن است که می خواهم قدم هایت را جایی بگذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی

آن جا قدم نگذاشته و نخواهد گذاشت.

تا اینجا حدیث علّت وضوء و اذان را شرح و توضیح داد.

سپس حقّ عزّ و جل فرمود: ای محمّد رو به حجر الاسود که در مقابلم هست نما و به عدد حجابهایم (تعداد آنها هفت تا است) مرا با گفتن تکبیر به بزرگی یاد نما و از اینجاست که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است چه آنکه حجابها همان طوری که اشاره شد هفت تا می باشند و پس از انقطاع حجب قرائت را شروع نما و از اینجا است که افتتاح سنّت شده و حجبی که طبق طبق روی هم قرار گرفته اند سه تا بوده به عدد نوری که بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نازل گردید، یعنی سه مرتبه از این رو افتتاح سه مرتبه بوده و تکبیر هفت مرتبه می باشد.

و وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شده خداوند عزّ و جل فرمود: آلان به من رسیدی پس اسم مرا یاد کن: حضرت فرمود: بسم اللَّه الرحمن الرحیم و به همین خاطر در اوّل هر سوره گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مشروع گردید سپس حق تعالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن.

حضرت عرضه داشت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در نفس خود پس از تحمید عرضه داشت: شکرا.

بلافاصله حق تعالی فرمود:

ای محمّد، حمد و ستایش مرا با گفتن (شکرا) قطع کردی پس دوباره اسم مرا

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۵

ببر و به همین خاطر در سوره حمد عبارت «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» دو مرتبه گفته می شود و وقتی به «و لا الضّالّین» رسید نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله

فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ شكرا (يعنى در مقام شكر اين عبارت را فرمود) خداى عزيز جبار فرمود:

ذكر مرا قطع كردى پس اسمم را ياد كن.

پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: بسم اللَّه الرحمن الرحيم و به خاطر همين بعد از حمد ابتداء سوره بعدى گفتن بسم اللَّه الرحمن الرحيم مشروع گرديد، پس از آن حق تعالى به حضرت فرمود: بخوان: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تا آخر به همان نحوى كه نازل گرديده چه آنكه اين سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بيان مى كند.

سپس دو دستت را پايين آور و بر دو كاسه زانوهايت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر.

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مى فرمايد: به بزرگى عرش نگريستم روحم طيران كرد و حالت غش بر من عارض شد پس الحام شدم به اين كه بگويم: سبحان ربى العظيم و بحمده، به خاطر آن عظمتى كه ديده بودم، بارى وقتى اين كلام را گفتم حالت غش از من بطرف شد تا جايى كه آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نيز الحام شدم) بارى به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طورى كه قبلا بودم، گرديدم و به همين جهت گفتن سبحان ربى العظيم و بحمده در ركوع مشروع گرديد، بعد حق عزّ و جل فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چيزى افتاد كه عقل از سرم پريد پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمين رفته و الحام شدم كه بگويم: سبحان ربى الاعلى و بحمده و اين به خاطر علو و بلندى چيزى بود كه ديدم: ذكر

مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می گفتم انـدکی به حال آمـده و حالت غش از من دور می شـد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید.

سپس پروردگـارم به من الهام فرمود و خواست که سـر را بالا کنم، پس سـر را بالا کرده و آن علو و بلنـدمرتبگی را که دیـدم حـالت غش بـه مـن دسـت داد پس بـه رو افتـاده و صـورت و دسـتهایم را رو بـه زمین قرار داده و گفتم سـبحان ربی الاـعلی و بحمـده، این ذکر را هفت بـار گفتم و سـپس سـر را بلنـد کرده و پیش از آنکه بایسـتم نشسـتم تا دو باره به علو و بلنـدمرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۷

برخاسـتن مشـروع شد باری پس از آن ایستادم، حق عزّ و جل فرمود: یا محمّد سوره حمد را بخوان، پس آن را به همان نحوی که اوّل خوانـده بودم، خوانـدم، پس از آن فرمود: بخوان: إِنَّا أَنْزَلْنـاهُ ... زیرا این سوره نسـبت تو و اهـل بیت تو تا روز قیامت را بیـان می کنـد، پس از آن بـه رکـوع رفتم و در رکـوع و سـجودش همـان ذکرهـایی را که اوّل گفته بـودم، گفتم و پس از آن خواستم که برخیزم پروردگار متعال فرمود: ای محمّد نعمت هایی

که به تو دادم را به یـاد آور و اسم مرا ببر حق تبـارک و تعـالی به من الهـام نمود که بگویم: بسم اللَّه، لاـ اله الّا اللَّه، و الاسـماء الحسنی کلّها للَّه.

پس به من فرمود: یا محمّد بعد از این درود بر خود و اهل بیتت بفرست.

من گفتم: صلّی اللَّه علیّ و علی اهـل بیتی، و خداونـد هم خواسـته مرا انجـام داد یعنی رحمت بر من و اهل بیتم فرسـتاد سـپس ملتفت شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمّد، سلام بده گفتم: السّلام علیکم و رحمه اللَّه و برکاته.

حق تعالی فرمود: ای محمّـد من محققا سـلام و تحیّت بوده و رحمت و برکات تو و ذریّه تو می باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم.

و اوّلین سوره ای که بعد از قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ شـنیدم، إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ بود، باری به خاطر آنچه گفته شد سـلام را یک بار می دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آنچه ذکر شد تسبیح و در رکوع و سـجود به عنوان شکر بجا آورده می شود.

و امّا «سـمع اللَّه لمن حمده» گفتم آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند از رکوع که سر برداشـتم صـدای ضـجّه و ناله فرشـتگان را شـنیدم، گفتم: سـمع اللَّه لمن حمده بالتسبیح و التهلیل و به جهت کلّ آنچه بیان داشتیم است که هر گاه در دو رکعت اوّل و دوّم نماز حدثی حادث شود و خللی اتّفاق بیفتد مصلّی باید نمازش را اعاده کند

و این دو رکعت فرض اوّل محسوب می شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید.

باب دوّم سرّ این که حق عزّ و جلّ نماز را واجب فرمود

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از

محمّد بن اسماعیل برقی، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز از هشام بن الحکم، وی می گوید: راجع به علّت وجوب نماز از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم: با این که این عبادت مردم را از بر آوردن نیازمندیهایشان مشغول نموده و بدنهایشان را به رنج می اندازد چطور حق تعالی آن را بر ایشان واجب کرده؟

حضرت فرمودند: در آن اسرار و عللی است و توضیح آن این است که:

اگر مردم به حال خود واگذارده شده و هیچ تنبیه و تذکیری از ناحیه نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله متوجه ایشان نمی شد و کتاب خدا صرفا در دستشان باقی می ماند حالشان همچون حال مردمان اوّل می گشت چه آنکه آنها اگر چه دین را اخذ نموده و کتب را وضع و جعل کرده و مردمانی را هم به کیش و آیین خود فرا خوانده و احیانا با آنها به مقاتله نیز پرداختند ولی پس از رفتن از این دنیا اسمشان از یادها رفته و امرشان مندرس و کهنه گردید گویا اصلا ایشان در این دنیا نبوده اند و خداوند تبارک و تعالی اراده کرد دین و آیین و آمر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله فراموش نشود و بدین جهت بر امتش نماز را فرض و واجب قرار داد، در این نماز هر روزه مردم پنج

بار با صـدای بلنـد اسم نامی پیامبر را برده و با انجام افعال نماز خـدا را عبادت کرده و او را یاد می نمایند و بدین ترتیب از آن حضرت غافل نشده و فراموشش نمی کنند و در نتیجه ذکرش مندرس و کهنه نمی گردد.

حدیث (۲) علی بن احمد بن محمّد از محمّد بن یعقوب، از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قـاسم بن ربیع صـحّاف، از محمّـد بن سـنان نقل کرده که وی گفت: حضـرت ابا الحسن علی بن موسـی الرّضا علیه السـلام در جواب سؤالاتی که کتبا از آن جناب نقل نموده بودم چنین مرقوم فرمودند:

علّت و سرّ واجب شدن نماز اموری است: اقرار به ربوبیّت حق عزّ و جل و خلع انداد و اضداد از او، ایستادن در مقابل جبّار جلّ جلالـه بـا حـالتی خوار و نیازمنـدانه، خضوع و اعتراف به گناه و در خواست عفو از آنها، گـذاردن صورت در هر روز پنـج بار روی خاک به خاطر تعظیم و بزرگـداشت حقّ عزّ و جل، متذکر خدا بودن و فراموش نکردن او، خاشع و خاضع بودن در مقابل حضـرتش و راغب و طـالب بودن در زیـادی دین و دنیا و انزجار از غیر خـدا، مـداومت بر ذکر حق عزّ و جل در شب و روز تا بدین ترتیب بنده سیّد و سرور و مدبّر و خالق خود را فراموش نکند تا به طغیان او

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۱

منتهی گردد و در این به یاد بودن بنده پروردگار خود را فائده ای که هست آن است که از معاصی منزجر گردیده و باعث می شود

از انواع فساد کناره بگیرد.

باب سوّم سرّ قبله و انحراف به سمت چپ

حدیث (۱) حسن بن محمّد بن ادریس رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از محمّد بن حسان، از محمّد بن علی کوفی، از علی بن حسان واسطی از عمویش عبد الرحمن بن کثیر از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: راجع به دوستان و یارانی که در سمت چپ کعبه قرار گرفته اند و می توانند به جانب چپ منحرف شوند به خلاف آنان که در سمت راست کعبه می باشند از حضرت امام صادق علیه السّلام سببش را پرسیدم؟

حضرت فرمودند: وقتی حجر الاسود از بهشت به زمین آورده شد و آن را در جایش گذاردند اعلام حدود و حرم را در جایی نصب کردند که نور حجر الاسود به آن جا می رسید لذا از راست کعبه چهار میل نور حجر برد داشت و از جانب چپ هشت میل قهرا کلّ فاصله بین یمین و یسار دوازده میل بود لذا آنان که در سمت راست کعبه هستند اگر به چپ منحرف شوند از حدّ قبله خارج می شوند به خلاف آنان که جانب چپ کعبه می باشند که با چنین انحرافی از حدّ قبله خارج نمی گردند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از ابراهیم بن ابی البلاد، از ابی غره، وی می گوید: حضرت امام صادق علیه السّلام به من فرمودند: بیت قبله است برای مسجد و مسجد برای شهر مکه و شهر مکه برای حرم و حرم قبله است برای دنیا.

باب چهارم سر این که خداوند امر فرمود به تعظیم مساجد و علّت مسلّط شدن بخت نصر بر بیت المقدس

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی از موسی

بن عمران، از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر می گوید: از حضرت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۳

امام صادق علیه السلام پرسیدم: علّت تعظیم و بزرگداشت مساجد چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند امر فرموده به تعظیم مساجد به خاطر آنکه آنها بیوت خدا در زمین می باشند.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن، از صفوان بن یحیی، از کلیب صیداوی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

در تورات نوشته: خانه های من در زمین مساجد می باشند، پس خوشا به حال کسی که در خانه اش خود را مطهّر و پاکیزه ساخته سپس من را در خانه ام زیارت کند و حق مزور آن است که زائر را اکرام نماید.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از موسی بن بکر، از حضرت ابی الحسن الاوّل علیه السّلام، نقل کرده که آن جناب فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

خداوند به موسی علیه السّلام وحی فرمود: من آتش را از آسمان برای تو فرستادم پس از آن در بیت المقدس روشن نما.

موسی علیه السّلام عرض کرد: وقتی بخت نصر بیت المقدس را خراب نمود و در آن زباله ها را می ریخت و مردم در آن قضاء حاجت می کردند، آن مکان به خدای عزّ و جل شکایت نمود و گفت: پروردگارا به وسیله فرشتگانت مرا آباد کرده و بیت خودت قرارم دادی و نیز جایگاه انبیاء و رسولانت مرا نمودی سپس مجوسی و آتش پرستی را بر من

مسلّط کردی که بجا آورده با من آنچه بجا آورد.

خداونـد متعال به آن وحی فرمود: من با تو این کار به خاطر آن نمودم که اهالی شـهر بدانند هر گاه نافرمانی مرا کنند خیلی بر من آسان است که آنها را به بلیّات مبتلا کنم.

باب پنجم سر این که وقف بر مسجد نمودن جایز نیست

حدیث (۱) جعفر بن علی، از پـدرش، از جـدّش حسن بن علی کـوفی، از عبّـاس بن عـامر، از ابی الضـحّاک، از حضـرت امـام صادق علیه السّلام راوی می گوید: محضر مبارکش عرضه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۵

داشتم: مردی خانه ای خریده و آن را ساخته و مقداری از زمین به صورت عرصه ماند که آن را جایگاه نگهداری غلّه کرد آیا می تواند این جایگاه را وقف بر مسجد نماید؟

حضرت فرمودند: زرتشتیان بر آتشکده هایشان وقف می کنند (یعنی شما این کار را نکنید).

باب ششم سرّ این که در مسجد صدا بلند کردن و از گمشده خبر دادن و تراشیدن تیر مکروه می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد باسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که مردی آمد به مسجد و از مال گمشده خود خبر داد و خواست در صورت پیدا شدن به او ردّ کنند.

رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: به او بگویید: خدا گمشده ات را به تو ردّ نکند، مسـجد برای غیر این بنا شده است، سپس راوی گفـت: بلنـد کردن صـدا در مساجـد مکروه است و نیز رسـول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله به مردی گذشـتند که در مسجد تیر می تراشید، پس او را از این عمل نهی نموده و فرمودند: مسجد برای غیر این بنا شده است.

حدیث (۲) و با همین اسـناد از محمّـد بن احمد، از حسن بن موسـی خشاب از علی بن اسـباط، از برخی رجالش نقل کرده که گفت: حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:

بیع و شـراء و دیوانگـان و کودکـان را از مساجـد دور کنیـد و نیز گمشـده هـا را در مساجـد تعریـف نکرده و طلب ننماییـد و همچنین در مساجد حکم نکرده و حدود جاری

ننمایید و صدای خویش را در آنها بلند نکنید.

باب هفتم سرّ خراب کردن امیر المؤمنین علیه السّلام محراب های مساجد را

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحه بن زید، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۷

بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السّلام محراب مساجد را در هر کجا که می دیدند خراب می کردند می فرمودند: گویا محاریب کشتارگاههای یهود می باشند.

باب هشتم سرّ این که نباید بنای مساجد مشرف به ساختمانهای حوالی و اطرافش باشند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحه بن زید، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که فرمودند:

علی علیه السّلام در کوفه مسجدی را دیدند که بنائش به ساختمانهای اطراف مشرف بود، حضرت فرمودند: گویا این معبد یهود و نصاری است، مساجد را نباید مرتفع و بلند ساخت بلکه پست و کوتاه باید بنا نمود.

باب نهم سرّ این که واجب است بر کسی که سنگریزه های مسجدی را بیرون بیاورد دوباره به همان جا یا به مسجد دیگر باز گرداند

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از پدرش، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمودند:

هر گاه کسی سنگریزه های مسجدی را از آن بیرون آورد باید آنها را یا به همان جا و یا به مسجد دیگری بازگرداند زیرا سنگریزه ها تسبیح خدا می گویند «۱».

---

(۱)- مرحوم مجلسی در کتاب بحار ج (۸۴) ص (۸) می فرماید:

ممکن است تسبیح سنگریزه ها کنایه از این باشد که آنها جزء مسجد هستند چه آنکه مسجد به خاطر آنکه محلّ عبادت است بر عظمت و جلال حق تعالی دلالت دارد پس به طور کلّی مسجد با جمیع اجزائش حق تعالی را از آنچه لائق به او نیست تنزیه و تقدیس می کند.

و ممکن است کلمه «تسبیح» را به فتح باء خواند یعنی سنگریزه ها از نجاسات و آنچه لائق به مسجد نیست منزّه می باشند و

طبق این احتمال تسبیح باز کنایه از جزئیت می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۹

باب دهم سرّ کشیدن گردن در رکوع

حدیث (۱) علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمـد بن مختار انصاری از حسن بن علی علوی، از ابو حکیم زاهد از احمد بن عبـد اللَّه، وی می گویـد: شخصـی محضـر امیر المؤمنین علیه السّـلام عرض کرد: ای پسـر عمّ بهترین مخلوق خـدا، معنـای بلند کردن دو دست در تکبیر اوّل چیست؟

حضرت فرمودند: معنای آن اللّه اکبر است و معنای اللّه کبر آن است که خدا واحد و احدی است که هیچ چیز مانندش نبوده و با هیچ چیز قیاس نشده و با اشیاء و اجناس مشتبه نگردیده و با حواس درک نمی شود.

آن شخص عرضه

داشت: این که گردن را در وقت رکوع می کشند معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: آمنت بوحدانیّتک و لو ضربت عنقی (به وحدانیت تو ایمان آورده ام اگر چه گردن مرا بزنی).

باب یازدهم سرّ رخصت در جمع نمودن بین دو نماز

حدیث (۱) حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از اسحاق بن عمّار، از مولانا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر را بدون هیچ سببی در یک جا خواندند عمر که با جرات ترین افراد بر پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود به حضرت عرض کرد:

آیا در باره نماز حکمی نازل شده؟

حضرت فرمودند: خیر منتهی خواستم بر امّتم توسعه بدهم.

حدیث (۲) احمد بن محمّد بن یحیی عطّار از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی: از محمّد بن سنان، از عبد الملک القمی، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: آیا بدون هیچ علّت و سببی می توانم بین دو نماز جمع کنم؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله این کار را کردند و قصدشان تخفیف بر امّت بود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۱

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از عبد اللَّه بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در هنگامی که آفتاب به زوال رفت نماز ظهر و عصر را با جماعت بدون هیچ علّت و سببی خواندند و بین

آن دو فاصله نیانداختند چنانچه نماز مغرب و عشاء را پس از سقوط شفق جماعه بجا آورده و بدون هیچ سببی بین آن دو فاصله نگذاردند و سر این کار آن بود که حضرت خواستند وقت بر امّت توسعه داشته باشند.

حدیث (۴) علی بن عبد اللَّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن القزوینی معروف به ابن قبره از سعد بن عبد اللَّه، از عبّاس بن سعید ازرق از زهیر بن حرب از سفیان بن عیینه، از ابی الزّبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عبّاس، وی می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بین نماز ظهر و عصر بدون هیچ خوفی و بدون این که در سفر باشند جمع فرمودند، سپس وی گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مقصودشان از این کار این بود که بر امّتش حرج و مشقّتی پیش نیاید.

حدیث (۵) علی بن عبد اللَّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن قبره قزوینی از سعد بن عبد اللَّه از عبّاس بن سعید ازرق از ابن عون بن سلام کوفی، از وهب بن معاویه جعفی، از ابی زبیر از سعید بن جبیر، از ابن عباس مثل روایت چهارم را نقل کرده است.

حدیث (۶) علی بن عبد اللَّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن القزوینی از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عبد اللَّه بن ابی خلف از ابو یعلی بن اللّیث برادر محمّد بن اللّیث والی قم از عون بن جعفر مخزومی، از داود بن قیس فراء از صالح مولی با هم، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه

و آله و سلم بدون این که بارانی بیاید و یا در سفر باشند بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع فرمودند:

راوی گفت: به ابن عبّاس گفته شد: مقصود پیامبر از این کار چه بود؟

ابن عبّاس گفت: آن بود که بر امّت خود توسعه دهند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۳

حدیث (۷) علی بن عبد اللّه ورّاق، از ابو خثیمه زهیر بن حرب از اسماعیل بن علیه، از لیث، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در سفر و حضر بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع نمودند.

حدیث (۸) علی بن عبد اللّه ورّاق و علی بن محمّد الحسن القزوینی از سعد بن عبد اللّه از عبّاس بن سعید ازرق از سوید بن سعید انباری از محمّد بن عثمان از جمحی، از حکم بن ابان، از عکرمه، از ابن عبّاس و از نافع از عبد اللّه عمر نقل شده نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با این که در مدینه مقیم بوده و مسافر نبودند نمازشان را جمع و تمام خواندند.

باب دوازدهم سرّ این که در نماز ظهر روز جمعه و نماز مغرب و عشاء و نماز صبح قرائت را بلند باید خواند ولی نماز ظهر و عصر سایر ایّام را آهسته باید خواند و علّت این که تسبیح در دو رکعت آخر افضل از قرائت می باشد

حدیث (۱) حمزه بن محمّد علوی رحمه اللّه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسن بن خالد، از محمّد بن حمزه نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض نمودم: برای چه در نماز فجر و مغرب و عشاء قرائت بلند خوانده می شود و سایر نمازها مثل ظهر و عصر ایّام را بلند نمی خوانند؟

و برای چه تسبیح در دو رکعت آخر افضل و برتر از قرائت می باشد؟

حضرت

فرمودند: به خاطر آنکه وقتی نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را به آسمان بردند اوّلین نمازی که حق تعالی بر آن سرور واجب نمود نماز ظهر روز جمعه بود پس از آن حق تبارک و تعالی فرشتگان را به آن جناب افزود و آنها پشت سر حضرتش به نماز ایستادند، باری حق عزّ و جل به نبی گرامیش امر فرمود که قرائت نماز را بلند بخواند تا بر فرشتگان فضل و برتریش نسبت به آنها معلوم و آشکار گردد و پس از نماز ظهر، نماز عصر را بر پیامبر فرض و واجب گردانید، در هنگام خواندن آن احدی از فرشتگان را خداوند عزّ اسمه به پیامبرش نیفزود و به او امر نمود که قرائت را مخفی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۵

و آهسته بخواند زیرا پشت سر آن جناب کسی نبود و پس از آن نماز مغرب را بر او واجب کرد و سپس فرشتگان را به آن حضرت افزود پس امر کرد که قرائت این نماز را نیز بلند بخواند و همچنین در نماز عشاء، و وقتی نزدیک طلوع فجر رسید نماز صبح را حق تبارک و تعالی بر حضرتش فرض نمود و امر کرد که آن را نیز بلند بخواند تا فضل او بر دیگران معلوم گردد همان طوری که بر فرشتگان معلوم گردید و به همین خاطر نماز صبح را باید بلند خواند.

راوی می گوید: محضرش عرض کردم: برای چه تسبیح در دو رکعت اخیر افضل از قرائت است؟ حضرت فرمودند: زیرا وقتی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در دو رکعت اخیر متذکر عظمت حق

عزّ و جلّ شـد وحشت و هراس او را گرفت و فرمود: سبحان اللَّه و الحمـد للَّه و لا إله إلّا اللَّه و اللَّه اكبر و به همين خاطر تسبيح قرائت افضل و برتر گشت.

باب سيزدهم سرّ اين كه تنها در نماز صبح بايد قرائت را بلند خواند نه در نمازهاى روزانه ديگر

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از عبد اللَّه بن جعفر حميرى از على بن بشار، از موسـى، از برادرش، از حضرت على بن محمّد عليهما السّلام حضـرت در ضمن جوابهاى سؤالات يحيى بن اكثم قاضى فرمودند: امّا نماز صبح با اين كه از نمازهاى نهاريّه و روزانه محسوب مى شود با اين حال قرائت در آن را بلنـد مى خوانند جهتش آن است كه نبى اكرم صـلّى اللَّه عليه و آله قرائت در آن را بلند مى خواندند زيرا اين نماز به شب نزديك است.

باب چهاردهم سرّ اين كه چرا نماز مغرب در سفر و حضر سه ركعت خوانده مى شود و ساير نمازها در سفر دو ركعت مى باشند

حديث (۱) على بن حاتم در مكتوبى كه به من نوشت گفت: قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسين، از حسن بن ابراهيم مرفوعا تا محمّد بن مسـلم نقل كرده كه وى گفت: محضر مبارك امام صادق عليه السّلام عرض كردم: براى چه نماز مغرب در سفر و حضر سه ركعت

خوانده مى شود ولى ساير نمازها دو ركعت مى باشند؟

حضـرت فرمودند: زيرا نماز بر رسول خدا صـلّى اللَّه عليه و آله و سـلم دو ركعت، دو ركعت واجب گرديد و آن سرور به آنها دو ركعت اضافه فرمود و مجموع چهار ركعت گرديد، سپس از نماز مغرب يك ركعت كاسـتند و نيز در سـفر از هر كدام دو ركعت كم نمودند ولى مغرب را به همان حال سه ركعت باقى گذارده و فرمودند:

من حياء مى كنم در نماز مغرب دو بار بكاهم و به خاطر همين جهت نماز مغرب در حضر و سفر سه ركعت خوانده مى شود.

باب پانزدهم سرّ اين كه در نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر تقصير نمى باشد

حديث (۱) احمد بن محمّد بن يحيى عطّار از پدرش از ابو محمّد علوى دينورى باسـنادش حديث را مرفوعا از امام صادق عليه السّلام نقل كرده، راوى مى گويد: محضـر امام عليه السّلام عرضه داشـتم: براى چه نماز مغرب سه ركعت و نوافلى كه بعدش مى خوانند چهار ركعت بوده و در سفر و حضر شكسته نمى شوند؟

حضـرت فرمودنـد: خداونـد عزّ و جـل حكم نمـاز در حضـر را بر پيـامبر اكرم اين طور نـازل فرمود كه هر نمازى را دو ركعت بخواند پس آن حضرت به هر نمازى در حضر دو ركعت افزوده و در سفر آنها را قصر نمودند مگر نماز مغرب و صبح و

زمانی که نماز مغرب را خواندند خبر میلاد حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها به سمع مبارکش رسید به جهت شکر و سپاس از خدای عزّ و جل یک رکعت به آن افزودند و هنگامی که حضرت حسن مجتبی سلام اللَّه علیه متولّد شدند به خاطر تشکّر از خدای مهربان دو رکعت بعد از آن اضافه نمودند و پس از متولّد گردیدن حضرت امام حسین علیه السّلام به شکرانه این عطیّه الهی دو رکعت دیگر به آن اضافه کرده و فرمودند:

برای مذکّر مانند دو نصیب مؤنث ملاحظه می گردد و پس از آن در سفر و حضر نماز مغرب و این چهار نافله بعدش را به حال خود گذاردند.

باب شانزدهم سرّ این که نماز صبح به حال خود گذارده شده و در سفر و حضر به همین حال می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن

محبوب از هشام بن سالم از ابو حمزه، از سعید، از مسیّب نقل کرده که وی گفت:

از حضرت علی بن الحسین علیهم السّلام سؤال کردم: نمازی که امروز مسلمین آن را به این کیفیّت می خوانند در چه زمانی بر ایشان واجب گردید؟

حضرت فرمودند: در مدینه وقتی دعوت پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله علنی گردید و اسلام قوّت گرفت و خداوند متعال جهاد را بر مسلمین واجب گردانید، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هفت رکعت به نمازها اضافه کردند به این کیفیت: دو رکعت به ظهر، دو رکعت به عصر، یک رکعت به مغرب و دو رکعت به عشاء و نماز صبح را به همان حالی که در مکّه نازل شده بود باقی گذاردند تا فرشتگان شب در

عروج آسمان و فرشتگان روز در نزول به زمین شتاب نمایند، پس بدین ترتیب فرشتگان روز و شب با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نماز صبح را حاضر و شاهد بودند و به همین خاطر حق تعالی فرمود:

وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً (نماز صبح را بجا آور که آن به حقیقت مشهود نظر فرشتگان روز و شب است) تا مسلمانان و فرشتگان روز و شب آن را حاضر گردند.

باب هفدهم سرّ این که وقتی مأموم یک نفر بود طرف راست امام می ایستد

حدیث (۱) علی بن حاتم «۱»، از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از احمد بن رباط، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: برای چه وقتی دو نفر با هم نماز می خوانند تابع (مأموم) باید سمت راست متبوع (امام) بایستد؟

حضرت فرمودند: زیرا متبوع جلو او قرار دارد و اطاعت از فرد جلو حقّی است متعلّق به او و از طرفی حق تعالی مطیعین را اصحاب یمین و اهل نجات قرار داده است لذا به خاطر این علّت مأموم در سمت راست امام می ایستد نه چپ او.

باب هجدهم سرّ تشریع شدن جماعت در نماز

حدیث (۱) حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللَّه علیه از پدرش، از محمّد بن علی بن محبوب، از محمّد بن حسین، از ذبیان بن حکیم ازدی، از موسی نمیری، از ابن

---

(۱)- علی بن حاتم بن ابی حاتم القزوینی، نجاشی فرموده که وی ثقه است ولی از ضعفاء نقل می کند و مرحوم شیخ طوسی در باره اش فرموده: که وی دارای کتب کثیر و نیکویی می باشد.

ابی یعفور، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

جماعت و اجتماع نمودن برای انجام نماز به خاطر این جهت مشروع و جعل گردید تا نمازگزار از تارک آن و کسی که رعایت و حفظ اوقات نماز را نموده از مضیّع آن ممتاز گردد و اگر جماعت نبود برای احدی ممکن نبود که در حق دیگری بتواند شهادت به صلاح و خوبی دهد، زیرا کسی که نمازش را با جماعت نخواند پس بین مسلمین نمازی برای او نیست چه آنکه

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند:

كسى كه در مسجد نمازش را به مسلمانان نخواند نمازش، نماز نيست مگر آنكه سبب و علّتى داشته باشد.

باب نوزدهم سرّ اين كه مأموم پشت سر امام نبايد قرائت بخواند

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه و احمد بن ادريس «۱» جميعا از محمّد بن عبد الجبّار «۲»، از صفوان بن يحيى «۳»، از عبد الرحمن بن حجّاج «۴» نقل كرده كه وى گفت: از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام پرسيدم: آيا در نمازى كه مأموم پشت سر امام مى خواند مى تواند قرائت را بخواند؟

امام عليه السّلام فرمودند: امّا نمازهايى كه بايد آهسته خوانده شوند حكم آن است كه اختيار با مأموم است اگر خواست بخواند و اگر هم نخواست نخواند منتهى اگر قرائت را نخوانند بهتر است و امّا نمازهايى كه بلند خوانده مى شوند، امام جماعت امر شده كه قرائتش را بلند بخواند تا آنان كه پشت سر او هستند سكوت كنند و نخوانند لذا اگر صداى امام را شنيدى سكوت كن و الّا قرائت را بخوان.

باب بيستم سرّ اين كه نمى توان پشت سر سفيه و فاسق نماز خواند

حديث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد رضى اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن

---

(۱)- احمد بن ادريس، ابو على الاشعرى القمى، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وى ثقه بوده و از فقهاء اماميّه است، كثير الحديث، و صحيح الرّوايه مى باشد، فوت آن جناب سنه ۳۰۶ هجرى است.

(۲)- محمّد بن عبد الجبّار قمى ثقه مى باشد.

(۳)- صفوان بن يحيى البجلىّ، بفرموده مرحوم شيخ در فهرست و علامه در خلاصه وى ثقه و از وجوه شيعه مى باشد.

(۴)- عبد الرحمن بن الحجّاج البجلىّ وى استاد صفوان بن يحيى بوده و در ابتداء مذهب كيسانيه را داشته ولى پس از شهادت امام هفتم عليه السّلام رجوع به حق مى نمايد و محضر مبارك حضرت ثامن الحجج عليه السّلام مى رسد به فرموده مرحوم

علّامه در خلاصه ثقه و ثبت و از وجوه اماميّه است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۷۳

معروف، از محمّد بن سنان، از طلحه بن زيد از نور بن غيلان، از ابى ذر رحمه اللَّه عليه نقل كرده كه ايشان گفتند:

امام تو شفاعتت را نزد خدا خواهد نمود، پس هرگز شفيع خود نزد خدا را سفيه و فاسق قرار مده.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از هيثم بن ابى مسروق «۱»، از حسن بن محبوب، از على بن رئاب از ابى عبيده نقل كرده كه وى گفت: بعضى از دوستان از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام سؤال كرد و عرضه داشت: گروهى از اصحاب و ياران اجتماع كرده اند و وقت نماز حاضر مى شود و بعضى به برخى ديگر پيشنهاد مى كند كه فلانى جلو بايست تا با تو نماز بگذاريم، اين چه صورت دارد؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند:

در ميان جماعت هر كدام كه قرآن را بهتر قرائت مى كنند جلو ايستاده و امام جماعت شود و اگر تمام از اين نظر با هم مساوى بودند آن كسى كه از ديگران زودتر از بلاد كفر هجرت كرده و به بلاد اسلامى وارد گرديده است امام شود و اگر در هجرت با هم مساوى باشند هر كس كه سنّش از ديگران بيشتر است امام گردد و اگر همگى در سن با هم مساوى بودند هر كدام كه به سنّت و احكام اعلم است و افقه از ديگران مى باشد امام گردد و اگر در منزل يكى از شما اجتماعى شد غير از صاحب منزل ديگرى جلو نايستد چنانچه

در محل قدرت و سلطنت کسی اگر جماعتی فراهم شد غیر از صاحب سلطنت دیگری جلو نایستد.

و در حدیث دیگر این طور روایت شده:

اگر جملگی در سن با هم مساوی بودند هر کدام که زیباروی تر است جلو بایستد.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد مرفوعا از علی بن سلیمان، از عبد اللّٰه بن سنان از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: اگر دوست دارید که نمازتان مورد قبول واقع شود بهترین افراد از میان خود را در نماز مقدم قرار دهید.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّٰه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ایّوب بن نوح،

---

(۱)- هیثم بن ابی مسروق، مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه ثقه می باشد.

از عبّاس بن عامر از داود بن حصین، از سفیان حریزی، از عرزمی، از پدرش مرفوعا تا نبی اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله حدیث را نقل کرده، پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند:

کسی که امام جماعتی گردد و در میان آن جماعت شخصی اعلم از وی باشد کار آن جماعت تا روز قیامت به زوال و انحطاط می گراید.

باب بیست و یکم سرّ این که خواندن نماز روی زمین شوره زار جایز نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از ابان بن عثمان، از داود بن حصین بن سری، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه خداوند متعال خواندن نماز

روی زمین شوره زار را حرام فرموده؟

حضرت فرمودند: زیرا پیشانی روی این زمین تمکّن پیدا نمی کند.

عرض کردم: اگر زمین هموار و صاف باشد چطور؟

فرمودند: در این صورت اشکالی ندارد.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی از عبد اللَّه بن مسکان، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حلبی می گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: آیا خواندن نماز روی زمین شوره زار چه حکمی دارد؟

فرمود: مکروه است زیرا پیشانی روی آن به طور مستوی و صاف واقع نمی شود.

عرض کردم: اگر زمین مستوی و هموار باشد چطور؟

فرمود: اشکالی ندارد.

باب بیست و دوّم سرّ این که مرد ختنه نشده نمی تواند امام جماعت باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الجوزاء «۱»

---

(۱)- نام او منبه بن عبد اللَّه است، به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه و نجاشی در رجال وی صحیح الحدیث و ثقه می باشد.

نقل کرده که وی گفت: مرد ختنه نشده امام جماعت برای دیگران نشود اگر چه قرائتش از همه بهتر باشد زیرا وی بزرگترین سنّت را ضایع نموده و شهادتش به همین خاطر مقبول نبوده و وقتی از دنیا برود بر جنازه اش نماز نباید خواند مگر آنکه ترک ختان به خاطر این باشد که بر نفس خود خوف از آن داشته مثلا احتمال قوی می داد در صورت اقدام به ختان تلف شود.

باب بیست و سوّم سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه رکعت می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن اسحاق «۱»، از محمّد بن الحسن بن شمون «۲» از ابو هاشم خادم، وی گفت:

محضر ابو الحسن ماضی (امام هفتم) علیه السّلام عرض کردم: برای چه نمازهای واجب و مستحب پنجاه رکعت بوده نه زیادتر

و نه کمتر از آن می باشند؟

حضرت فرمودند: برای این است که ساعات شب دوازده ساعت و ما بین طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت و ساعات روز نیز دوازده ساعت می باشد و حق تعالی برای هر ساعت دو رکعت نماز قرار داده که مجموعا پنجاه رکعت می باشد و ما بین غروب آفتاب تا سقوط شفق ظلمت است که برای آن نیز یک رکعت نماز منظور گردیده است.

باب بیست و چهارم سرّ مشروع شدن نوافل

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علیّ بن الحکم، از عثمان بن عبد الملک، از ابو بکر، وی می گوید:

حضرت ابو جعفر علیه السّلام به من فرمودند:

آیا می دانی برای چه نماز تطوّع و نافله مشروع گردیده؟

عرض کردم: فدایت شوم نمی دانم.

---

(۱)- ابراهیم بن اسحاق النهاوندی وی به فرموده نجاشی و شیخ در فهرست و علّامه در خلاصه ضعیف می باشد.

(۲)- محمّد بن الحسن بن شمون بصری، وی ابتداء واقفی بود سپس غالی شد، بهر صورت ضعیف می باشد.

حضرت فرمودند: این نماز تطوّع و مستحب است برای شما و فریضه زائد می باشد برای انبیاء علیهم السّلام آیا می دانی چرا تطوع مشروع گردید؟

عرض کردم: فدایت شوم نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای این مشروع شده

که اگر در نمازهای واجب نقصانی باشد نافله بر فریضه خوانده شده و اداء می گردد تا آن را تکمیل و تتمیم نماید، حق تعالی به نبیّ مکرّمش صلّی اللَّه علیه و آله و سلم می فرماید:

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ (مقداری از شب را بیدار و متهجّد باش و نماز شب خاص تو است، باشد که خدایت تو را به مقام محمود «شفاعت» مبعوث گرداند).

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمّد بن مسلم، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

بسا نماز بنده نصف یا ثلث و یا ربع و یا خمسش بالا می رود و بالا نمی رود از نماز مگر همان مقداری که بنده آن را با حضور قلب خوانده و انجام داده فلذا بندگان مأمور شده اند به خواندن نوافل تا بدین ترتیب نقائص از فرائض خود را تتمیم و تکمیل کنند.

حدیث (۳) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از عبد اللَّه بن حمّاد، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، وی گفت: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله قبل از فریضه ظهر هشت رکعت نماز و قبل از فریضه عصر نیز هشت رکعت دیگر واجب فرمود «۱» و چرا آن حضرت در وضوء مغرب ترغیب کامل می فرمود و نیز چرا آن حضرت چهار رکعت نماز بعد از فریضه مغرب واجب فرمود و چرا نماز شب را در آخر شب می خواندند

نه در ابتداء آن؟

حضرت فرمودند: مشروع نمودن نوافل به خاطر تأکید فرائض می باشد چه آنکه اگر نماز مردم فقط همان چهار رکعت ظهر می بود قطعا به آن استخفاف می کردند به حدّی که بسا وقت می گذشت و آن را انجام نمی دادند ولی وقتی غیر از فریضه نماز

---

(۱)- مقصود از «وجوب» استحباب مؤکّد است و به فرموده مرحوم مجلسی این استعمال در اخبار شایع می باشد.

دیگر در حقّشان قرار داده شد به خاطر کثرت نمازها جهت انجامشان سرعت نموده تا بلکه تمام را در وقت درک کنند و همچنین است سرّ مشروع شدن نوافلی که قبل از عصر می خوانند یعنی پس از مشروعیّت آن مردم سرعت کرده تا تمام نمازهای واجب و نافله را بخوانند و توضیح آن این است که:

مردم با خود می گویند: اگر تسویف نموده و نماز را تأخیر انداخته و در زوال بخوانیم وقت از ما فوت می شود و همچنین است وضوء در مغرب، یعنی ایشان می گویند: نماز را به تأخیر می اندازیم تا وضوء بگیریم و این سبب می شود که وقت گذشته و از آنها فوت شود لذا برای پیشگیری از چنین امری به وضوء آن بسیار ترغیب و تحریص شده اند تا سرعت کرده و قیام به آن نمایند و نیز چهار رکعت نافله بعد از مغرب و نماز شب را دستور است آخر شب خوانده تا به خواندن نماز صبح سرعت شود، پس برای این علّت نمازها به این کیفیت واجب شده اند.

حدیث (۴) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از یعقوب بن یزید، از حمّاد، از حریز، از زراره،

از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

برای این نافله مشروع شده است که به واسطه اش فسادی که در فریضه پدید می آید ترمیم و جبران شود.

باب بیست و پنجم سرّ این که جایز نیست شخص برای جماعتی امامت کرده یا به تنهایی نماز بخواند در حالی که و شاح پوشیده یعنی روی لباسهایش جامه ای را به صورت حمایل به تن کرده باشد و سرّ این که ترک اذان و اقامه برای مریض جایز نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن الحسن بن علی بن فضّال، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمّار ساباطی، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم، آیا شخصی که امام جماعت است برای گروهی جایز است در هنگام امامت و شاح بپوشد؟

حضرت فرمودند: خیر، شخص با جماعت و گروهی نماز نخواند و حال آنکه روی لباسهایش جامه ای را به صورت حمایل به تن نموده اگر چه لباسهایش زیاد هم باشند زیرا امامی که وشاح پوشیده حق ندارد با مردم نماز جماعت بخواند و سپس

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۳

حضرت فرمودند: برای مریض چاره ای نیست از این که وقتی می خواهد نماز بخواند باید اذان و اقامه بگوید اگر چه آهسته و برای خودش باشد مشروط به این که قادر به تکلّم نباشد و اگر دردش شدید و سخت بود باز چاره ای نیست از این که اذان و اقامه را بگوید چه آنکه نماز بدون اذان و اقامه، نماز نیست.

مؤلّف گوید: مقصود لزوم اذان در نماز صبح و مغرب می باشد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از هیثم بن ابی مسروق نهدی، از حسن بن محبوب، از هیثم بن واقد، از ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

سرّ مکروه بودن وشاح روی پیراهن آن است که این فعل از کردار جبابره و ظلمه

می باشد.

حديث (٣) محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد رضـی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصـفّار، از ابراهيم بن هاشم، از اسماعيل بن مرار از يونس بن عبد الرحمن، از جماعتی، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه عليهما السّلام سؤال كردند:

علّت چيست كه شخص نبايد در حال نماز روی پيراهنش وشاح پوشيده باشد؟

حضرت فرمودند: علّتش آن است كه در نماز بايد با تواضع و خواری باشـند و وشاح پوشيدن نشانه تكبّر و گردن فرازی است از اين رو در نماز جايز نيست اين طور لباس بپوشيد.

باب بيست و ششم سرّ اين كه دو ركعت نشسته بعد عشاء مشروع گرديده

حديث (١) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسين، از ابراهيم بن مخلد، از احمد بن ابراهيم از محمّد بن بشير از محمّـد بن سـنان، از ابی عبـد اللَّه قزوينی، وی می گويـد: محضـر حضـرت ابی جعفر محمّد بن علی الباقر عليهما السّـلام عرض كردم: برای چه بعد از نماز عشاء دو ركعت نشسته مشروع گرديده؟

حضرت فرمودند: برای اين كه حق تبارك و تعالی هفده ركعت واجب فرمود پس رسول خدا صلّی اللَّه عليه و آله دو برابر آن را به آن افزودند پس مجموع پنجاه و يک ركعت گرديد، پس

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ٢، ص: ٨٥

اين دو ركعت را امر فرمودنـد نشسـته بخواننـد تا يک ركعت محسوب شـده و بدين ترتيب در مقابل هر يک ركعت فريضه دو ركعت نافله واقع می شود.

حديث (٢) محمّـد بن حمـدان از حسن بن محمّد بن سـماعه، از جعفر بن سـماعه، از مثنی، از مفضّل، از حضـرت ابی عبد اللَّه عليه السّلام نقل نموده، وی می گويد: محضر مباركش عرض كردم: نماز عشاء را كه می خوانم

در حال نشسته دو رکعت نافله می خوانم چطور است؟

حضرت فرمودند: این نماز یک رکعت است و اگر بعد از خواندنش فوت شدی آن را نماز وتر برای تو محسوب و منظور می نمایند.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از عمر بن اذینه، از حمدان، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: مردی شب را به روز نیاورد و حال آنکه بر عهده اش نماز وتر باشد.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حریز، از زراره بن أعین، وی می گوید:

حضرت أبو جعفر علیه السّلام فرمودند:

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد شب را به روز نخواهد آورد مگر وتر را خوانده باشد.

باب بیست و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دو رکعت بعد از عشاء را خود نمی خواندند ولی امر به آن می فرمودند

حدیث (۱) علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

کسی که به خدا و به روز قیامت ایمان دارد شب را به روز نخواهد آورد مگر آنکه

نماز وتر را خوانده باشد.

راوی می گوید: محضرش عرضه داشتم مقصودتان از «وتر» دو رکعت بعد از نماز عشاء است؟

حضرت فرمودند: آری، این دو رکعت، یک رکعت محسوب می شوند.

پس کسی که این دو رکعت را خواند و پس از آن فوت نمود، از دنیا رفته در حالی که

نماز وتر را خوانده است، و اگر فوت ننمود در آخر شب البته نماز وتر را بخواند.

محضر مبارکش عرضه داشتم: آیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله این دو رکعت را می خواندند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چرا؟

حضرت فرمودند: زیرا به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وحی می رسید و می دانست که آیا این امشب از دنیا می روند یا نه ولی دیگران چنین علمی ندارند و به همین خاطر بود که آن حضرت خودشان این دو رکعت را نمی خواندند ولی به آن امر می فرمودند که دیگران بخوانند.

باب بیست و هشتم سرّ مستحب بودن گذاردن دو دست را در حال سجود بر روی زمین

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

هر گاه یکی از شما سجده نمود دو دستش را روی زمین بگذارد شاید خداوند متعال در روز قیامت سوزش تشنگی را از او برطرف نماید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۹

باب بیست و نهم سرّ قرار دادن دو دست بر روی زمین در سجود پیش از قرار گرفتن دو زانو روی خاک

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از طلحه سلمی، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام راوی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه در سجود دو دست را پیش از دو کاسه زانو روی زمین می گذارند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه دو دست کلید نماز می باشند.

باب سی ام سرّ این که در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمده و در سجود سبحان ربّی الاعلی و بحمده می گویند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از نصر و فضاله، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در نماز بودند در کنارشان حضرت امام حسین علیه السّلام قرار داشتند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تکبیر گفته ولی حسین علیه السّلام تکبیر نگفتند پس پیوسته رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تکبیر می فرمود و منتظر بودند که حسین علیه السّلام نیز تکبیر بگویند ولی آن جناب جواب نمی دادند تا هفت تکبیر از پیامبر صلّی اللَّه

علیه و آله گفته شد پس حسین علیه السّلام در مرتبه هفتم جواب تکبیر را دادند، امام صادق علیه السّلام فرمودند: از اینجا گفتن هفت تکبیر در ابتداء نماز سنّت گردید.

حدیث (۲) پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن أبی عمیر، از عمر بن أذینه، از زراره، از حضرت أبی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت حسین بن علی علیهما السّلام دیر به سخن آمده تا جایی که در این فاصله ای که حضرتش تکلّم نمی کردند دیگران خوف داشتند که آن جناب

نتوانند تکلّم کرده و سخن بگویند در چنین موقعیّتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برای خواندن نماز بیرون رفتند در حالی که حسین علیه السّلام را به دوش مبارک گرفته بودند، مردم پشت سر آن حضرت

صف بستند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حسین علیه السّلام را در طرف راست خود ایستاند پس تکبیر افتتاح نماز را فرمود حسین علیه السّلام نیز تکبیر گفت دوباره رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تکبیر فرمود و این بار نیز حسین علیه السّلام تکبیر گفت باری تا هفت بار پیامبر تکبیر گفتند و حسین علیه السّلام نیز تبعیّت کرده هفت مرتبه تکبیر گفت و از اینجا این سنّت رائج گردید.

زراره می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: ما چه کار کنیم و چه بگوییم؟ حضرت فرمودند: هفت مرتبه تکبیر و هفت بار تحمید و هفت مرتبه تسبیح بگو و سپس خدا را سپاس و ثناء بگو و بعد از آن به قرائت حمد بپرداز.

حدیث (۳) پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین، از زید شحّام «۱»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، زید می گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: افتتاح چیست؟

امام علیه السّلام فرمودند: تکبیره ای که تو را کفایت می کند.

عرض کردم: هفت بار بگویم.

فرمودند: این عدد مرتبه فضل و استحباب آن می باشد.

حدیث (۴) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمّد بن زیاد از هشام بن حکم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، راوی

می گوید محضر مبارکش عرض کردم:

برای چه در ابتداء نماز گفتن هفت تکبیر افضل است و چرا در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمده گفته و در سجود سبحان ربّی الاعلی و بحمده می گویند؟

حضرت فرمودند: ای هشام خداوند تبارک و تعالی آسمان ها را هفت طبقه و زمین را نیز هفت طبقه آفرید و حجابها را هفت تا قرار داد و زمانی که نبیّ مکرّمش را سیر داد و آن حضرت به قرب پروردگارش همچون قاب قوسین او ادنی رسید حجابی از حجابها را برایش برداشت، بلافاصله رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم تکبیر گفت و شروع کرد کلماتی را که در افتتاح نماز می گویند، فرمود و وقتی حجاب دوّم را برایش کنار زد حضرت تکبیر گفت و پیوسته امر به همین منوال صورت می گرفت تا حضرتش به هفت حجاب رسید و آنها کنار زده شدند و آن جناب هفت تکبیر گفت و به خاطر همین علّت در افتتاح نماز هفت تکبیر مستحب گردید. و وقتی حضرتش متذکّر

---

(۱)- زید بن یونس الشّحّام، وی از حضرت صادق و امام کاظم علیهما السّلام روایت می کند و به فرموده مرحوم شیخ در فهرست و علّامه در خلاصه ثقه می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۳

عظمت پروردگار گردید شانه هایش لرزید، پس بر سر زانو تکیه داد و عرضه داشت: سبحان ربّی العظیم و بحمده و وقتی از رکوع سر برداشت و ایستاد به نقطه ای بالاتر از مکان قبلی نظر افکند پس بخاک افتاد و صورت بر زمین نهاد و عرضه داشت: سبحان ربّی الاعلی و بحمده و وقتی این ذکر را هفت بار گفت رعب از

آن جناب بر طرف شد و آرام گردید و به همین جهت گفتن این اذکار به عدد هفت بار سنّت گردید.

حدیث (۵) علی بن حاتم، از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمّد انصاری از حسین بن علی علوی، از ابی حکیم زاهد، از احمد بن عبد اللَّه، وی می گوید: مردی محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین خلق خدا این که در تکبیر اوّل دست ها را بلند می کنند معنایش چیست؟

فرمودند: معنایش این است که: خدا بزرگ است، واحد و احدی است که مانند ندارد، به چیزی قیاس و سنجیده نمی شود، با پنج انگشت لمس نشده و با حواس درک نمی گردد.

آن مرد عرض کرد: معنای این که گردن را در وقت رکوع می کشید چیست؟

حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: پروردگارا، به وحدانیت تو ایمان دارم اگر چه گردنم را بزنی.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص۹۳

یث (۶) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از یوسف بن حارث، از عبد اللَّه بن یزید مقری از موسی بن ایّوب غافقی، از عقبه بن عامر جهنی، وی می گوید: وقتی، آیه: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ نازل شد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به ما فرمودند:

این ذکر را در رکوع خود بگویید.

و هنگامی که آیه سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى نازل شد آن حضرت فرمودند:

این ذکر را در سجود خود بگویید.

باب سی و یکم سرّ این که برای امام جماعت گفتن یک تکبیر در افتتاح نماز کافی است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه،

از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۵

حسین بن سعید، از فضاله، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی تنها نماز می خوانی کافی است که در افتتاح نماز سه تکبیر بگویی و زمانی که امام جماعت هستی اگر یک تکبیر بگویی برای تو کافی است زیرا در بین افرادی که با تو هستند محتاج، ضعیف و پیر می باشند پس نماز را طولانی مکن.

باب سی و دوّم سرّ این که نماز دو رکعت با چهار سجده می باشد

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از صباح حذاء، از اسحاق بن عمّار، وی می گوید: از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: چگونه نماز یک رکعت با دو سجده گردیده است و چگونه با دو سجده دو رکعت خوانده نمی شود؟

حضرت فرمودند: حال که از مطلبی جویا شدی دل را از اوهام و خیالات خالی کن تا آنچه برایت می گویم را بفهمی، اوّلین نمازی را که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم خواند در آسمان مقابل حق تبارک و تعالی و در جلو عرش الهی بجا آوردند و شرح آن این است که: وقتی آن سرور را سیر داده و به آسمان بردند و حضرتش به عرش باری تعالی رسید، حق تعالی تجلّی نمود و رسول گرامی با دیدگان خود جلوه حق جلّت عظمته را دید، حق تعالی فرمود: ای محمّد نزدیک صاد «۱» شو و مساجد (مواضعی که در سجود روی زمین قرار می گیرد) خود را بشوی و طاهر نما و سپس برای

پروردگارت نماز کن.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم به مکانی که خدا امر به او فرموده بود نزدیک شد و از آن وضوء شادابی گرفت سپس رو به جبّار تبارک و تعالی ایستاد، حق تعالی امر فرمود که تکبیر افتتاح نماز را بگوید، حضرت گفت، حق تعالی فرمود: ای محمّد بخوان:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ .... تا آخر سوره، حضرت سوره را تا آخر خواندند بعد حق تعالی امر نمود که اوصاف او را قرائت نماید به این نحو:

بسم اللّه الرحمن الرحيم، قل هو اللّه أحد، اللّه الصّمد به اینجا که رسید حق کلام را قطع نمود، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم گفت: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ.

---

(۱)- از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: صاد چیست؟

حضرت فرمودند: چشمه ای است زیر رکنی از ارکان عرش که خداوند متعال آن را برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم آماده کرده بود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۷

سپس حق تعالی فرمود: بگو: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ و سخن را قطع نمود، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سه مرتبه گفت: کذلک اللّه ربی.

و وقتی حضرت این جمله را تمام کرد حق تعالی فرمود: ای محمّد برای پروردگارت رکوع کن، پس حضرت رکوع نمود و در آن حال سه مرتبه گفت: سبحان ربّی العظیم و بحمده، سپس پروردگار فرمود: ای محمّد سر خود را بردار، حضرت سر برداشت و در مقابل حق عزّ و جل ایستاد، پس خداوند فرمود: ای محمّد برای پروردگارت سجده کن،

پس رسول خدا به سجده رفت، حق فرمود: بگو: سبحان ربّی الاعلی و بحمده، حضرت این ذکر را سه مرتبه گفت، پس حق تعالی فرمود ای محمّد آرام بنشین، حضرت آرام نشست و متذکر جلال و عظمت پروردگاریش گردید پس بدون این که حق تعالی او را امر نماید به سجده دیگر، به سجده رفت و در آن سه مرتبه ذکر سجود را گفت، پس خطاب آمد که بایست، پس ایستاد و آن عظمتی را که دیده بود دیگر ندید، باری حق تعالی فرمود: بخوان و بجا آور همان طوری که در رکعت اوّل خواندی و بجا آوردی، پس حضرت مانند رکعت اوّل، رکعت دیگر بجا آورد و سپس یک سجده انجام داد و وقتی سر از آن برداشت متذکر جلالت پروردگار تبارک و تعالی گردید، پس بدون این که حق تعالی به او امر کند، حضرت از نزد خود به سجده رفت و در آن تسبیح حق تعالی را گفت و پس از آن حق تعالی به او گفت: سر را بردار که خدا تو را ثابت بدارد.

و این عبارت را بگو:

أشهد أن لا اله الّا اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، اللّهمّ صلّ على محمّد و آله محمّدا و ارحم محمّدا و آل محمّد كما صلّيت و باركت و ترحّمت و مننت على ابراهيم و آل ابراهيم إنّك حميد مجيد، اللّهمّ تقبّل شفاعته فى امّته و ارفع درجته.

حضرت این عبارات را اداء نمود، سپس حق تعالی فرمود: یا محمّد رو به قبله نما و به طرف قبله سلام بده

پس حضرت به طرف قبله به پروردگار تبارک و تعالی سلام داد و گفت: السّلام علیک، جبّار جلّ جلاله در جواب فرمود: و علیک السلام یا محمّد، بنعمتی قوّیتک علی طاعتی و بعصمتی ایّاک اتّخذتک نبیّا و حبیبا.

سپس حضرت ابی الحسن علیه السّلام فرمود: نمازی که پیامبر مأمور به خواندنش شدند دو رکعت با دو سجده بود منتهی آن سرور در هر رکعت دو سجده نمود و جهتش همان بود که به تو خبر داده و گفتم وقتی حضرت متذکّر عظمت پروردگارش گردید دوباره

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۹

سجده نمود و پس از صدور آن از رسول گرامی حق تعالی آن را در نماز فرض و واجب گرداند.

عمّار می گوید: عرض کردم فدایت شوم: «صاد» ی که حق تعالی امر فرمود رسولش مواضع وضوء را از آن بشوید چیست؟

حضرت فرمودند: چشمه ای است که از شکافتن رکنی از ارکان عرش جاری گشته بود و به آن آب حیات گفته می شود و این همان است که حق تعالی در قرآن یاد کرده و فرموده:

ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ، «۱» خدا پیامبرش را مأمور ساخت از چشمه صاد وضوء بگیرد و سپس قرائت حمد نموده و نماز بخواند.

حدیث (۲) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از عکرمه بن عبد العزیز از هشام بن حکم، وی می گوید: از حضرت أبا عبد اللّه علیه السّلام راجع به علّت نماز سؤال کرده و عرضه داشتم:

باستثنای مواردی که نماز دو رکعت و دو سجده می باشد چگونه دو رکعت و چهار سجده گردیده است؟

پس امام علیه السّلام نظیر آنچه

در حدیث اسحاق بن عمّار از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل شد را فرمودند منتهی با زیاد و کم کردن الفاظ.

حدیث (۳) علی بن احمد از محمّد بن أبی عبد اللّه، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید از علی بن أبی حمزه، از ابی بصیر وی می گوید: محضر مبارک أبی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: برای چه نماز دو رکعت و چهار سجده می باشد؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه یک رکعت ایستاده معادل دو رکعت نشسته می باشد حدیث (۴) علی بن سهل از ابراهیم بن علی از احمد بن محمّد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد از احمد بن علی راهب، وی می گوید: مردی به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین مخلوق خدا، معنای سجده اولی چیست؟

---

(۱)- سوره (ص) آیه (۱)

حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: اللّهمّ انّک منها خلقتنی (بار خدا تو مرا از زمین آفریدی) و سر خود را که از سجده برمی داری یعنی و منها اخرجتنا (و از زمین ما را بیرون راندی).

و به سجده دوّم که می روی معنایش این است که: و الیها تعیدنا (یعنی ما را بسوی زمین عود خواهی داد) و سر که از سجده دوّم بر می داری یعنی: و منها تخرجنا تاره اخری (و بار دیگر ما را از آن اخراج می نمایی) آن مرد عرض کرد: این که در تشهد پای راست را بلند کرده و پای چپ را می اندازیم معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: تأویلش این است که: اللّهم امت الباطل و اقم الحق (بار خدا یا باطل را نابود

و حق را سر پا بدار).

باب سی و سوّم سرّ استحباب همراه داشتن آلات و زیاد نمودن جامه در نماز

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از عبـد اللَّه بن میمون قداح «۱»، از حضـرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

هر چه در نماز به تن داری با تو تسبیح می گوید، سپس فرمودند:

و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وقتی نماز بپا می شد نعلین می پوشیدند و در آن نماز می گذاردند.

حدیث (۲) محمّـد بن الحسن بن متیل از محمّد بن الحسن، از محمّد بن یحیی، از طلحه بن زید «۲»، از جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش از علی علیهم السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

انسان وقتی در نماز است جسد و لباس و هر چیزی که اطرافش هست تسبیح می گوید.

باب سی و چهارم سرّ مستحب بودن خواندن نماز صبح با طلوع فجر

---

(۱)- عبد اللَّه بن میمون بن الأسود القداح به فرموده علّامه در خلاصه ثقه می باشد.

(۲)- طلحه بن زید، مرحوم شیخ در فهرست می فرماید: وی عامی المذهب است ولی کتابش معتمد است.

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه، از سـعد بن عبـد اللَّه، از احمـد بن محمّد بن عیسـی، از احمد بن محمّد بن ابی نصـر، از عبد الرحمن بن سالم، از اسـحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: خبر دهید به ما از افضل اوقات در نماز صبح؟

حضـرت فرمودند: افضل اوقات نماز صـبح با طلوع فجر است زیرا حق تعالی می فرماید: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً یعنی نماز صبح را ملائکه شب و فرشـتگان روز حاضـر می باشـند پس وقتی بنده نماز صـبح را با طلوع فجر خواند دو بار برایش ثبت می شود یک بار

فرشتگان شب آن را ثبت نموده و بار دیگر فرشتگان روز ثبتش می کنند.

باب سی و پنجم سرّ این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب نه در سفر و نه در حضر جایز نمی باشد

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عبد الحمید عطار و احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از صفوان بن مهران، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

فصول اذان و اقامه دو بار دو بار گفته می شود و در نماز صبح و مغرب چاره ای نیست از گفتن اذان و اقامه چه در حضر و چه در سفر، زیرا این نماز نه در سفر قصر می شود و نه در حضر ولی در نماز ظهر و عصر و عشاء گفتن اقامه بدون اذان کفایت می کند منتهی باید توجّه داشت که گفتن اذان و اقامه در تمام نمازها از ترکش افضل است.

باب سی و ششم سرّ این که حق عزّ و جلّ پنج نماز را در پنج وقت واجب کرده است

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الحسن علی بن الحسین البرقی، از عبد اللَّه بن جبله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبد اللَّه، از آباء و پدرانش از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۰۵

حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم رسیدند. داناترین آنها مسائلی چند از آن سرور پرسید، در ضمن مسایل این سؤال مطرح شد:

خداوند عزّ و جلّ برای چه این پنج نماز را در پنج وقت بر امّت تو در ساعات شب و روز واجب کرده؟

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگام زوال خورشید حلقه ای دارد که در آن داخل می شود و وقتی داخل آن شد زوال آفتاب حاصل می گردد در

این هنگـام هر موجودی زیر عرش تسبیـح و تحمیـد پروردگـارم را می گویـد و آن سـاعتی است که پروردگارم بر من درود و رحمت می فرستد در همان ساعت حق عزّ و جلّ بر من و امت من نماز را فرض و واجب نموده و فرموده:

أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ (نماز را وقت زوال آفتاب تا اوّل تاریکی شب به یاد آور) و این همان ساعتی اسـت که در آن روز قیـامت جهنم را آماده کرده و می آورنـد و هیـچ مؤمنی نیست که در این ساعت سـجود یا رکوع نموده و یا در نماز ایستاده مگر آنکه جسدش را بر آتش حرام نموده اند.

و امّا نماز عصـر: این نماز در ساعتی است که جناب آدم در آن ساعت از شـجره منهیّه تناول نمود و حق تعالی وی را از بهشت برین اخراج کرد لـذا پروردگـار متعـال به ذریّه او امر کرد تا روز قیامت در این ساعت نماز عصـر را بخواننـد و من این نماز را برای امّت خود برگزیدم و این نماز محبوب ترین نمازها نزد حق عزّ و جل بوده و مرا وصـیّت و سفارش به حفظش کرده که از بین نمازها آن را مراعات و مراقبت کامل نمایم.

و امّـا نماز مغرب: در ساعتی است که حق تعالی توبه جناب آدم علیه السّـلام را در آن پـذیرفت و بین زمانی که آدم از شـجره منهیه تنـاول کرد تـا زمـانی که وی توبه نمود و حق عزّ و جـلّ آن را پـذیرفت سـیصد سال از سالهای دنیا فاصـله شـد و در ایّام آخرت یک روزی است به منزله هزار سال که بین عصر و عشاء

فاصله است و جناب آدم سه رکعت نماز در این فاصله خوانده، یک رکعتش به خاطر لغزشی که از او صادر شد و یک رکعت دیگر به خاطر لغزش جناب حوّاء و یک رکعت هم به خاطر توبه ای که کرد، پس حق تعالی این سه رکعت را بر امّت من واجب نمود و این همان ساعتی است که در آن دعاء مستجاب می گردد چه آنکه پروردگارم به من وعده داده هر کسی که او را در این ساعت بخواند دعایش را مستجاب نماید و این همان نمازی است که حق تعالی مرا در فرموده خودش «فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ» به آن مأمور ساخته است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۰۷

و امّا نماز عشاء: چون قبر ظلمانی است و روز قیامت نیز تاریک و تار می باشد لا جرم حق تبارک و تعالی من و امّتم را به این نماز امر نمود که در این وقت بخوانیم تا قبر نورانی گردد و نیز نور من و امّتم را بر صراط تبعیّت کند و از دنبال بیاید و هیچ قدمی برای خواندن نماز عشاء برداشته نمی شود مگر آنکه پروردگار جسد او را بر آتش حرام می نماید.

و این همان نمازی است که حق تعالی برای انبیاء قبل از من اختیار فرمود.

و امّا نماز صبح: هنگامی که آفتاب طلوع می کند بر دو قرن شیطان ظاهر و آشکار می گردد و حق عزّ و جل مرا مأمور می سازد پیش از طلوع خورشید و قبل از این که کافر آن را سجده کند نماز صبح را بخوانم، پس امّت من خدای عزّ و جلّ را سجده می نمایند و

سریع خواندن این نماز محبوب حق جلّ و علی است، این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز حاضر و شاهد بر آن هستند.

یهودی عرضه داشت: راست گفتی ای محمّد.

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از فضاله بن ایّوب، از حسین بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

زمانی که حق تعالی جناب آدم علیه السّلام را از بهشت به زمین فرود آورد دانه ها و خال های سیاهی در صورت و نیز از فرق سر تا پاهای آن حضرت ظاهر شد پس حزن و گریه آن جناب از این بابت به درازا کشید و مدّتها غم و غصه حضرتش را آزار می داد تا هنگامی که جبرئیل علیه السّلام نزدش آمد و عرض کرد: چه شما را گریانیده؟

حضرت فرمود: این خالهای سیاه که در من ظاهر شده است.

جبرئیل علیه السّلام: عرض کرد: بایست و نماز بخوان، الآن وقت نماز اوّل است.

آدم علیه السّلام ایستاد و نماز گذارد، پس خالها تا گردن زایل و بر طرف شدند، پس جبرئیل در وقت نماز دوّم به نزدش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که اینک وقت نماز دوّم می باشد جناب آدم علیه السّلام ایستاد و نماز گذارد بلافاصله خالها تا ناف بر طرف شدند در مرتبه سوّم به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: برخیز و نماز بخوان که اکنون وقت نماز سوّم می باشد.

جناب آدم علیه السّلام نماز سوّم را خواند پس خالها تا سر زانو محو شدند،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۰۹

آنگاه جبرئیل

علیه السّلام در وقت نماز چهارم نزدش آمـد و عرضه داشت: بایست و نماز بگـذار که این ساعت وقت نماز چهارم است، پس حضـرت ایستاد و نماز خواند پس خالهای سیاه تا قدمهای آن حضرت محو شدند و بالاخره برای بار پنجم در وقت نماز پنجم جبرئیل علیه السّلام به نزد حضرتش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که فعلا وقت نماز پنجم می باشد.

آدم علیه السّلام ایستاد و نماز گـذارد و بلافاصله تمام نقاط و خالهای سیاه از وی محو گردیـد، آن جناب حمـد الهی و ثناء باری تعالی را بجا آورد، جبرئیل عرضه داشت:

ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها همچون مثل تو است در این نقطه های سیاهی، هر کدام از فرزندانت در هر روز و شب این پنج نماز را بخوانند از گناهان و ظلمت معاصی نجات یافته همان طوری که تو از سیاهی و تیرگی این خالها رها گردیدی.

باب سی و هفتم سرّ نامیده شدن تارک نماز به «کافر»

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، وی گفت: از حضـرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شـنیدم که وقتی از آن سـرور سؤال شد: چرا به زانی کافر نگفته ولی تارک صلاه را کافر خوانده اند و دلیل آن چیست؟

آن حضـرت فرمودند: زیرا زانی و امثال او به خاطر شـهوتی که بر آنها غالب شده مبادرت به این معصیت می کنند ولی تارک نماز، آن را ترک نکرده مگر صرفا به خاطر خوار شمردن این عبادت الهی و توضیح آن این است که:

زانی وقتی با زنی تماس پیدا می کند از این تماس لذّت برده و قصدش تنها همین التذاذ

است امّا تمام کسانى که نماز را ترک مى کنند قصدشان فقط ترك و رها كردن آن مى باشد و هيچ قصد لذّتى از اين ترك ندارند و وقتى لذّت منتفى شد قهرا قصدشان فقط خوار شمردن مى باشد و وقتى قصد خفيف نمودن نماز بود بدون شكّ حالت كفر در آنها پيدا شده و كفرشان ثابت مى گردد.

محضر مباركش عرض شد: چه فرقى است بين كسى كه به زنى نگاه كرده و با وى زنا نموده يا شراب مى آشامد و بين كسى كه نماز را ترك كند؟ و چرا زانى و شارب الخمر مستخف محسوب نشده ولى تارك الصلاه مستخف شمرده مى شود،

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۱۱۱

در نتيجه وى كافر است ولى آنها كافر نمى باشند!! حجّت و برهان آن چيست؟ و علّتى كه آنها را از هم جدا مى كند چه مى باشد؟

حضرت در جواب فرمودند: دليل و برهان آن است كه به طور كلّى نفس را به هر چه وادار كنى كه انجام دهد بدون اين كه داعى و شهوت غالبى در بين باشد قطعا انجام اين فعل استخفاف به حكم الهى است ولى اگر منشأ انجام فعل شهوت غالب باشد نظير زنا و شرب خمر استخفاف محسوب نمى شود، بنا بر اين وقتى نفس خود را وادار مى كنى به ترك نماز بدون اين كه شهوتى در بين باشد غير از استخفاف منشأ ديگرى براى اين ترك نيست و همين بيان فارق بين ترك نماز و فعل زنا و شرب خمر مى باشد.

باب سى و هشتم سرّ اين كه حضرت ابو جعفر امام باقر عليه السّلام در نمازشان با اصحاب سوره حمد و چند آيه از سوره بقره را خواندند

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن وليد، از محمّد بن فضل، از سليمان بن ابى عبد اللَّه

نقـل کرده که وی گفت: بـا حضـرت ابو جعفر امام باقر علیه السّـلام نماز گزاردم، آن جناب سوره فاتحه الکتاب و چنـد آیه از سوره بقره را خواندند، پدرم آمد جهتش را از او استفسار کردم؟

پدرم گفت: پسرم، امام علیه السّلام این عمل را به خاطر این انجام دادند تا به شما آن را تعلیم کرده باشند.

حدیث (۲) پـدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از محمّد بن عذافر، از حضـرت ابی عبد اللَّه علیه السّـلام، راوی می گوید: از امام علیه السّـلام پرسـیدم: اقتداء کردم به کسی که در رکعت دوّمش بود و من قرائت حمد را خواندم به مجرّد تمام شدن او به رکوع رفت تکلیف من چیست؟

حضرت فرمودند: در رکعت دیگر نیز حمد را بخوان تا در هر دو رکعت قرائت حمد (امّ الکتاب) را خوانده باشی.

باب سی و نهم سرّ این که مستحب است سجود را طولانی کنند

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از سعدان بن

مسلم، از ابی بصیر، وی می گوید حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: ای ابا محمّد، بر تو باد به طولانی کردن سجده زیرا این از سنّت های توبه کنندگان می باشد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسـی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم، از جدّم، از آباء گرامش علیهم السلام نقل کردند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند:

سجود را طولانی کنید زیرا هیچ

عملی سخت تر بر ابلیس نیست از این که ببیند فرزند آدم در حال سجده است چه آنکه خودش مأمور به سجده شد ولی عصیان کرد حال می بیند که این بنده امر به سجده شده و در آوردنش امتثال می کند.

باب چهلم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم نماز عشاء را تا نصف شب تأخیر نیانداختند

پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن سعید، از احمد بن عبد اللَّه قروی، از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند:

اگر بر امّتم مشقّت و صدمه نمی داشت حتما نماز عشاء را تا نصف شب تأخیر می انداختم.

باب چهل و یکم سرّ جواز سجود بر پشت دست در مورد سوزان بودن روی زمین

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللَّه بن حمّاد از ابی بصیر وی می گوید: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم، شخصی در سفر راه بر او قطع می شود پس در حالی که یک زیر شلوار پایش هست در میان بیابان عریان مانده و مهری هم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۱۵

ندارد که در نماز بر آن سجده کند و از طرفی چون ریگ های زمین خیلی گرم و سوزان هستند می ترسد اگر بر آن سجده کند صورتش بسوزد تکلیفش چیست؟

حضرت فرمودند: بر پشت دستش سجده کند زیرا پشت دست یکی از مساجد محسوب می شود.

باب چهل و دوّم سرّ این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از زمین می روید به شرطی که مأکول یا ملبوس نباشد

حدیث (۱) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز، از هشام بن حکم، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بفرمایید سجده بر چه چیز جائز و بر چه چیز جائز نیست؟

حضرت فرمودند: جایز نیست سجده مگر بر زمین یا بر آنچه از زمین می روید به شرط آنکه مأکول یا ملبوس نباشد.

عرض کردم: فدایت شوم، علّت آن چیست؟

فرمود: زیرا سجود و خضوع و فروتنی برای خدای عزّ و جل است لذا سزاوار نیست که آن را بر مأکول و ملبوس قرار دهند چه آنکه ابناء دنیا بندگان مأکولات و ملبوسات هستند و حال آنکه سجده کننده در سجودش مشغول عبادت حق تبارک و تعالی است از این رو شایسته نیست این که پیشانی خود را در حال سجود بر معبود ابناء دنیا که فریفته

او هستند بگذارد و سجده بر زمين افضل است زيرا نسبت به تواضع و خضوع در مقابل حق عزّ و جل رساننده تر مى باشد.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از محمّد بن يحيى عطّار، از محمّد بن احمد، از يعقوب بن يزيد به طور مرفوع تا حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

سجود بر زمين فريضه و بر غير آن سنّت است.

حديث (۳) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از محمّد بن يحيى صيرفى، از حمّاد بن عثمان، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، راوى مى گويد:

شنيدم كه حضرت مى فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۱۱۷

سجود بايد بر چيزى باشد كه از زمين مى رويد به شرطى كه مأكول يا ملبوس نباشد.

حديث (۴) پدرم رحمه اللَّه عليه از محمّد بن يحيى عطّار، از محمّد بن احمد، از على بن الحسين، از احمد بن اسحاق قمى، از ياسر خادم، وى مى گويد: حضرت ابى الحسن عليه السّلام بر من گذشته در حالى كه بر حصير طبرى كه روى آن را چيزى انداخته بودم نماز مى خواندم، فرمودند:

چرا بر حصير طبرى سجده نمى كنى؟ مگر آن از نبات زمين نيست؟

محمّد بن احمد مى گويد: من از احمد بن اسحاق از اين واقعه پرسيدم، وى گفت:

من آن را روايت كرده ام.

حديث (۵) پدرم رحمه اللَّه عليه، از محمّد بن يحيى، از محمّد بن احمد، از سيّارى نقل كرده كه بعضى از اهل مدائن محضر ابى الحسن ماضى عليه السّلام نامه اى نوشت و در آن پرسيد:

آيا خواندن نماز روى شيشه چطور است؟

نويسنده نامه مى گويد: وقتى نامه ام محضر مبارك امام عليه السّلام رسيد با

خود اندیشیدم و گفتم: شیشه از اشیایی است که جزء نبات الارض است و من نمی باید سؤال می کردم زیرا بر نبات الارض خواندن نماز و سجده بر آن جایز است.

باری امام علیه السّلام در جواب نوشتند: بر شیشه نماز مخوان و اگر در نفست خطور کرده که شیشه از نبات الارض است پس بدان اگر چه شیشه از نبات الارض می باشد ولی ماده اصلی آن شن و نمک است و این دو بر ماهیت اصلی خود باقی نمانده و تغییر کرده اند.

مؤلّف این کتاب (صدوق رحمه اللَّه علیه) می گوید: هر شن و نمکی ممسوخ و متغیّر نیست بلکه شن و نمکی که شیشه را از آن می سازند تغییر یافته اند.

باب چهل و سوّم سرّ این که جایز نیست در لباسی که از مو و کرک حیوان غیر مأکول اللحم درست شده نماز خواند

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۱۹

باسنادی که تا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام مرفوعه است نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در مو و کرك حیوانی که مأكول اللحم نیست خواندن نماز جائز نیست زیرا اکثر این حیوانات ممسوخ هستند.

محمّد بن علی مؤلّف این کتاب می گوید: یعنی اکثر حیواناتی که گوشت آنها خوردنی نیست از ممسوخات می باشند.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از حسن بن علی الوشاء مرفوعا نقل کرده و می گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام کراهت داشتند از خواندن نماز در کرك هر حیوانی که گوشت آن خوردنی نبود.

باب چهل و چهارم سرّ این که جایز است در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز خوانده شود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه و محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیهما از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از حسن بن علی از حسین بن عمر از پدرش، از عمر و بن ابراهیم همدانی «۱» مرفوعا نقل کرده که حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

اشکالی ندارد در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز بخوانند زیرا کسی که نماز برای او خوانده می شود (یعنی پروردگار متعال) به نمازگزار نزدیکتر است از آنچه در مقابلش قرار گرفته.

باب چهل و پنجم سرّ مستحب بودن خواندن نافله در ساعت غفلت

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از زرعه، از سماعه، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند:

(۱)- عمر و بن ابراهیم همدانی، وی مجهول الحال است.

در ساعت غفلت نافله بخوانید اگر چه دو رکعت مخفّف باشد چه آنکه این دو رکعت دار کرامت را نصیب خواننده اش خواهد نمود.

محمّد بن علی مؤلف این کتاب می گوید: ساعت غفلت فاصله بین مغرب و عشاء را گویند.

باب چهل و ششم سرّ استحباب تفریق کردن نوافل در اماکن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از حکم بن مسکین، از عبد اللّٰه بن علی زرّاد، وی می گوید: ابو کهمس از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام سؤال کرد و عرض نمود: آیا شخص نمازهای نافله اش را در یک جا بخواند یا آنها را توزیع و تفریق بین اماکن نماید؟

حضرت فرمودند: در یک جا نخواند بلکه آنها را آن جا، آن جا بخواند یعنی بین اماکن توزیع نماید زیرا این اماکن روز قیامت به نفع او شهادت می دهند.

مؤلف این کتاب می گوید: یعنی بقاع و اماکن زمین به نفعش شهادت می دهند.

باب چهل و هفتم سرّ عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب آفتاب

حدیث (۱) محمّد بن علی ما جیلویه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از علی بن اسباط، از حسن بن علی، از سلیمان بن جعفر جعفری وی می گوید شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام می فرمودند: برای احدی سزاوار نیست وقتی خورشید طلوع می کند نماز بخواند زیرا خورشید بر دو فرق شیطان طالع می گردد و هنگامی که بالا آمد و از کدورت بخارهایی که بین ما و آن حائلند خارج گردید و صاف و درخشان شد در چنین وقتی مستحب است نماز بخوانند و هنگامی که روز نصف گردید شیطان مقارنش بوده و در این هنگام که خورشید به قرب زوال رسیده و نهایت ارتفاع و اوج را دارد تسویل و وسوسه ابلیس در حق عبادت کنندگان کره آفتاب شدیدتر و زیادتر است لذا شایسته نیست احدی در این وقت نماز بخواند چه آنکه درب های آسمان بسته اند ولی وقتی زوال شد و خورشید به افول گرایید و بادهای

رحمت الهی وزید و با افول کره آفتاب معلوم شد که این موجود نیز مخلوق و مسخّر خالق می باشد استیلاء شیطان بر بندگان کمتر شده و القاء شبهه اش چندان مؤثّر واقع نمی گردد لذا گویا ابلیس از شمس و کره آفتاب مفارقت می نماید.

باب چهل و هشتم سرّ این که جائز نیست مرد در حالی که بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار «۱»، از یونس بن عبد الرحمن «۲»، از جماعتی اصحاب نقل کرده که از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام سؤال شد: سرّ این که بر مرد حلال و جائز نیست در حالی که بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند چیست؟

حضرت فرمودند: زیرا وی در این حال قادر بر قرائت و دعاء نیست.

باب چهل و نهم سرّ این که در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم زنان مأمور بودند در رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم از پدرش از عبد اللَّه بن میمون از جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم زنان مأمور بودند در رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند زیرا ساتر و پوشش مردان کوتاه بود لذا وقتی در سجود و رکوع بودند اسافل اعضاء آنها (عورتشان) نمایان بود لذا برای این که چشم زنان به این منظره نیفتد امر شدند که قبل از مردان سر از رکوع و سجود برندارند

---

(۱)- اسماعیل بن مرار معمولا از یونس عبد الرحمن روایت کرده چنانچه ابراهیم بن هاشم و پدرش هاشم از او نیز روایت می کنند، باری مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی محل وثوق می باشد.

(۲)- وی مولی علی بن یقطین است و اگر چه قمیّون وی را تضعیف کرده اند ولی اهل رجال وی را به ثقه و عظیم المنزله و وجه توصیف کرده اند، مرحوم اردبیلی در جامع الرواه می گوید: مال بسیاری به وی بذل شد تا به مذهب واقفیه درآید ولی از قبول آنها امتناع ورزید و همچنان بر حق باقی ماند.

و نیز بسا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در نماز بودند و صدای بچه را می شنیدند که می گریست پس نماز را مخفّف می کردند تا سریع تر تمام شود و مادر طفل که در نماز شرکت داشت زودتر خود را به کودکش برساند.

باب پنجاهم سرّ این که در هنگام دعاء دو دست را به طرف آسمان بلند می کنند با این که حق عزّ و جل در هر مکانی می باشد

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن عیسی، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: پدرم از پدرش از پدران گرامش علیهم السّلام نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

هر گاه یکی از شما نمازش تمام شد دو دستش را به طرف آسمان بلند کند و دعاء نماید.

ابن سبا عرض کرد: یا امیر المؤمنین آیا خدا در همه مکانها نیست؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: آری.

عرضه داشت: پس چرا دستها را به طرف آسمان بلند کنیم؟

حضرت فرمودند: مگر این آیه را نخوانده ای؟ وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ (روزی شما با همه وعده ها که به شما داده اند در آسمان می باشد) پس روزی را طلب نمی کنند مگر از مکان و جایگاه روزی و جایگاه روزی و آنچه حق تعالی وعده اش را داده است آسمان می باشد.

باب پنجاه و یکم سرّ این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری، از ابی یزید قسمی (قسم طائفه ای از اهل یمن هستند که در بصره منزل گرفته اند) از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۲۷

وی از حضرت راجع به پوست های سیاهی که کفش ها را از آنها می سازند سؤال کرد؟

حضرت فرمود: در آنها نماز نخوان زیرا این پوستها را به فضله سگ دبّاغی می کنند.

باب پنجاه و دوّم سرّ این که شارب الخمر وقتی خمر آشامید نمازش تا چهل روز مقبول نیست

حدیث (۱) حسین بن احمد رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن خالد، وی می گوید: محضر مبارک حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: برای ما روایت شده که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرموده اند: کسی

که خمر بیاشامد تا چهل روز نمازش مقبول نیست، آیا این روایت صحیح است؟

حضرت فرمودند: راویان این حدیث راست گفته و حدیث را صحیح نقل کرده اند.

عرض کردم: چرا نمازش تا چهل روز مقبول نیست نه کمتر از آن و نه بیشتر؟

حضرت فرمودند: برای این که حق تعالی خلقت انسان را مقدّر و معین فرموده با این بیان: نطفه را بعد از چهل روز ایجاد کرده سپس آن را به مرحله بعدی نقل داده پس از چهل روز علقه اش می کند و بعد آن را به مرحله بعدی منتقل نموده و پس از چهل روز مضغه اش می نماید و همچنین تا مرحله نهایی و چون انسان وقتی شراب خورد بقایای آن شراب چهل روز در مثانه اش می ماند همان طوری که غذا و مأکولات و مشروبات دیگر نیز ذرّات و بقایای آنها تا چهل روز

در مثانه می مانند لا جرم تا وقتی که این بقایا در مثانه او هست نماز نباید مقبول درگاه الهی واقع شود.

باب پنجاه و سوّم سرّ این که دمیدن و فوت کردن به محل سجده مکروه است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از لیث مرادی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: شخص نماز می خواند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۲۹

و در مکان سجود و جایی که پیشانی خود را می نهد می دمد این کار چه حکمی دارد؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد فقط مکروه است آن هم اگر باعث ایذاء و آزار کسی شود که در جانب نمازگزار می باشد.

باب پنجاه و چهارم سرّ این که جایز نیست کنیز در نماز سر خود را بپوشاند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن الحکم، از حمّاد خادم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا کنیز در نماز سر خود را بپوشاند؟

فرمودند: او را بزنید که سرش را نپوشاند تا زن آزاده از کنیز ممتاز گردد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن سلیمان رازی، از محمّد بن الحسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی، از حمّاد بن عثمان «۱»، از حمّاد خادم، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:

آیا کنیزی که نماز می گذارد سر خود را بپوشاند؟

حضرت فرمودند: خیر، پدرم هر گاه می دیدند کنیز خادمه نماز می خواند و مقنعه بر سر کرده او را می زدند تا مقنعه اش را بر دارد و بدین ترتیب زن حرّه از مملوکه مشخص و ممتاز گردد.

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از محمّد بن مسلم

نقل کرده که وی گفت: شنیدم که حضرت ابا جعفر علیه السّلام می فرمودند:

در نماز بر کنیز و مملوکه ای که تدبیر «۲» شده است قناع و پوشاندن سر واجب نیست چنانچه بر مکاتبه ای که شرط شده مال الکتابه را بپردازد و هنوز مملوکه می باشد در نماز پوشاندن سر لازم نیست تا جمیع مال الکتابه را پرداخته و آزاد شود و آنچه در حدود بر کنیز جاری است بر وی نیز جاری می گردد.

---

(۱)- حمّاد بن عثمان بن عمر و بن خالد الفزاری و برادرش عبد اللَّه بن عثمان بوده و هر دو ثقه می باشند.

(۲)- مملوکه مدبّر آن است که آقایش به او گفته: انت حرّه دبر مماتی (تو بعد از مرگ من آزاد هستی) لذا بعد از مرگ آقا او را از ثلث اموالش آزاد می کنند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۳۱

باب پنجاه و پنجم سرّ این که در نماز طلب باران عباء را تغییر داده و وارونه می کنند

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابی طالب عبد اللَّه بن صلت از ابو حمزه انس بن عیاض لیثی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم هر گاه طلب باران می کردند به آسمان نگریسته و عباء خود را از راست به چپ و از چپ به راست تغییر می دادند یعنی طرف راست را به چپ و جانب چپ را به سمت راست می انداختند.

راوی می گوید: عرض کردم: مقصود آن سرور از این کار چه بود؟

فرمود: مقصود و منظور آن حضرت این بود که خشکی و قحطی به بارندگی و فراوانی مبدّل می گردد ان شاء اللَّه ...

باب پنجاه و ششم سرّ این که خواندن نماز در لباس سیاه جایز نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از سهل بن زیاد از محمّد بن سلیمان از مردی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، محضر مبارکش عرض کردم: آیا در عرقچین سیاه نماز بخوانم؟

فرمود: در آن نماز نخوان زیرا لباس سیاه، لباس اهل آتش است.

حدیث (۲) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی یقطینی از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

پدرم از جدّم، از پدرش، از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که آن سرور در ضمن اشیایی که به اصحابش تعلیم

نمود آن بود که فرمود: لباس سیاه مپوشید زیرا آن لباس فرعون می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۳۳

حدیث (۳) و با همین اسناد از محمّد بن احمد

با اسنادش مرفوعا تا حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام چنین نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم از لباس سیاه کراهت داشتند مگر از سه چیز:

عمامه، موزه، عباء.

حدیث (۴) و با همین اسناد، از محمّد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤی از محمّد بن سنان، از حذیفه بن منصور وی می گوید: در حیره محضر حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام بودم که رسول و فرستاده ابی العبّاس خلیفه نزد آن حضرت آمد و حضرتش را دعوت نمود، امام علیه السّلام بالاپوش بارانی را که یک طرفش سیاه و طرف دیگرش سفید بود طلبیده و پوشیدند سپس فرمودند: توجّه داشته باشید من این را می پوشم و می دانم که لباس اهل آتش است.

مؤلف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: حضرت آن را به جهت تقیّه پوشیدند و این که به حذیفه بن منصور خبر دادند، لباس مزبور، لباس اهل آتش است به خاطر این بود که وی را امین و مطمئن می دانستند فلذا گروهی از شیعه که محضر مبارک امام رسیده بودند و از پوشیدن لباس سیاه از حضرتش سؤال کردند؟

حضرت در کتمان سرّ به آنها چون اطمینان و وثوق نداشتند از آنها تقیّه نموده و حکم واقعی را بیان نفرمودند.

حدیث (۵) محمّد بن الحسن از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از محمّد بن فضل، از داود رقّی وی می گوید: شیعه از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام راجع به پوشیدن لباس سیاه سؤال می کردند و دیدیم آن جناب را که نشسته بودند در حالی که جبّه ای سیاه به

تن و عرق چینی سیاه به سر و موزه ای سیاه که در داخلش پنبه سیاه بود به پا داشتند، راوی می گوید: سپس حضرت قسمتی از موزه را شکافت و فرمود پنبه ای که داخل آن است سیاه می باشد و از آن قسمت شکافته شده مقداری پنبه سیاه بیرون آورد و پس از آن فرمود: دل و قلب خود را سفید نما و هر چه خواستی بپوش.

محمّد بن علی مؤلف این کتاب می گوید: پوشیدن لباس های سیاه در مورد این روایت از باب تقیّه بوده و دلیل بر آن فرموده امام علیه السّلام در حدیث قبلی است که فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۳۵

توجه داشته باش من لباس سیاه می پوشم و می دانم که آن لباس اهل آتش است.

و هیچ غرض و مقصودی نمی توان برای این تصوّر کرد که آن جناب پنبه داخل را نیز سیاه قرار داده بودند مگر آنکه حضرتش نزد دشمنان متّهم بودند که لباس سیاه نمی پوشند از این رو آن جناب خواستند شدیدا تا آنجایی که امکان داشت رعایت تقیّه را نموده تا بدین وسیله از دل های دشمنان تهمت را زایل کرده پس از شرّ آنها در امان باشند.

حدیث (۶) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسین بن یزید نوفلی، از سکونی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند عزّ و جل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را مپوشید و طعام دشمنانم را تناول نکنید و راه دشمنان مرا طی نکنید پس شما نیز دشمن من خواهید شد همان طوری که

آنها دشمن من هستند.

حدیث (۷) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری از محمّد بن معاویه با اسنادش مرفوعا چنین نقل کرده: جبرئیل علیه السّلام بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نازل شد در حالی که قبایی سیاه به تن و کمربندی که در آن خنجری بود به خود بسته بود.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: یا جبرئیل این چه ترکیبی است؟

جبرئیل عرض کرد: این ترکیب پسر عمّت عبّاس است، یا محمّد وای بر فرزندانت از فرزندان عبّاس پس نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به نزد عبّاس رفته و به او فرمودند:

ای عمو وای بر فرزندان من از فرزندان تو.

عبّاس عرضه داشت: ای رسول خدا، می توانم نرینه خود را قطع کنم؟

حضرت فرمودند: قلم تقدیر به آنچه باید مقدّر شود رقم زده شده است.

باب پنجاه و هفتم سرّ این که مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست کرده و در آن نماز بخواند و نیز علّت عدم جواز پوشیدن طلا و خواندن نماز در آن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن الحسن بن علی بن فضّال،

از عمرو بن سعید مدائنی، از مصدق بن صدقه، از عمّار بن موسی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، عمّار می پرسد: آیا مرد می تواند انگشتر حدید به دست کرده و نماز بخواند؟

حضرت می فرمایند: خیر و اساسا مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست نماید اگر چه در غیر نماز زیرا حدید لباس اهل آتش است.

و نیز فرمود: مرد لباس طلا نپوشد و در آن نماز نخواند زیرا لباس طلا، لباس اهل جهنّم می باشد.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی

از حضرت جعفر بن محمّد از آباء گرامش علیهم السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

مرد در انگشتر حدید نماز نخواند.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن الحسن، از عبد اللَّه بن جبلّه، از ابی الجارود، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: من دوست دارم برای تو آنچه را که برای خود دوست دارم و کراهت دارم برای تو از آنچه برای خود کراهت دارم لذا سفارش می کنم: انگشتر طلا به دست مکن زیرا زینت ما در آخرت است و لباس قرمز مپوش زیرا لباس ابلیس می باشد و سوار مرکبی که بالشچه سرخ پیش زین آن نهاده اند مشو زیرا آن از مراکب شیطان است و لباس حریر به تن مکن که خدا در روز قیامت پوست تو را می سوزاند.

باب پنجاه و هشتم سرّ این که نماز نمازگزار با عبور و مرور چیزی از مقابلش قطع نمی شود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از ابی سلیمان مولی ابی الحسن العسکری علیه السّلام، وی گفت: برخی از دوستان امام علیه السّلام از حضرتش سؤال کرده و من نیز حاضر بودم، سائل پرسید: آیا با عبور و مرور چیزی از مقابل نمازگزار، نمازش قطع می شود؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۳۹

حضرت فرمودند: خیر، نماز با حایل شدن کسی و عبور نمودن چیزی از بین نمی رود، تنها زمانی از بین می رود و قطع می شود که شیئی مساوی و مقابل صورت نمازگزار قرار بگیرد.

باب پنجاه و نهم سرّ این که گردیدن سایه شاخص در وقت ظهر به قدر یک ذراع وقت نماز ظهر و گردیدنش به مقدار دو ذراع وقت نماز عصر می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرّحمن، از عبد الرّحمن از عبد اللَّه بن سنان، از اسحاق بن عمّار، از اسماعیل از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: آیا می دانی برای چه یک و دو ذراع قرار داده شده؟

عرض کردم: خیر.

فرمود: برای این که نافله در وقت فریضه واقع نشود.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله از حسین، از ابن مسکان از زراره، وی می گوید: به من فرمود: آیا می دانی برای چه یک و دو ذراع قرار داده شده؟

عرض کردم: برای چه؟

فرمود: به خـاطر فریضه، زیرا تو می توانی از وقت زوال آفتـاب تـا هنگـامی که سایه ات به قـدر ذراع شود نافله بخوانی و وقتی سایه به قدر ذراع رسید ابتداء به فریضه کن و نافله را ترک نما و هنگامی که سایه ات به قدر دو ذراع رسید ابتداء

به فریضه (فریضه عصر) نما و نافله (نافله عصر) را ترک کن.

باب شصتم سرّ این که وقت نماز مغرب زمانی است که سرخی از مشرق برود

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از محمّـد بن یحیی عطّار، از محمّـد بن احمد، از احمد بن محمّد، از علی بن احمد، از برخی اصحاب ما به طور مرفوع نقل کرده و گفته است:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۴۱

از حضـرت ابا عبد اللَّه علیه السّـلام شـنیدم که می فرمود: وقت نماز مغرب هنگامی است که سـرخی از طرف مشـرق برود، آیا کیفیّت آن را می دانی؟

راوی می گوید: عرض کردم: خیر.

فرمود: مشـرق این طور روی مغرب کشـیده شده است و سـپس برای نشان دادن آن دست راسـتشان را بالای چپ قرار دادند و بعد فرمود: وقتی آفتاب اینجا افول کرد و غائب شد سرخی از آن جا می رود.

حدیث (۲) محمّـد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصـفّار، از عبّاس بن معروف، وی مرفوعا از محمّد بن حکیم و او از شـهاب بن عبد ربّه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

ای شهاب، دوست دارم وقتی نماز مغرب را می خوانم در آسمان ستاره ببینم.

حدیث (۳) پـدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبـد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابی اسامه زید شـحّام، وی می گوید: مردی به حضـرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کرد: آیا نماز مغرب را تأخیر بیاندازم تا ستارگان ظاهر شوند؟

حضـرت فرمودند: خطّابیه «۱» می گوینـد: جبرئیـل علیه السّـلام نمـاز مغرب را هنگـامی که قرص آفتاب از افق سـقوط کرد بر حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله آورد.

حدیث (۴) احمد بن محمّد، از پدرش،

از محمّد بن احمد، از محمّد بن سندی، از علی بن حکم مرفوعا از احد الصادقین علیهما السّلام نقل کرده راوی از احد الصّادقین علیهما السّلام از وقت مغرب سؤال می کند؟

حضرت می فرمایند: زمانی است که کرسیّ آفتاب افول کرده و غائب شود.

راوی می پرسد: کرسی آفتاب چیست؟

حضرت می فرمایند: قرص آفتاب است.

راوی می پرسد: چه زمانی قرص آفتاب غائب می شود.

حضرت می فرمایند: زمانی است که وقتی به آن نظر کنی دیده نشود.

---

(۱)- فرقه ای هستند که تابع ابو الخطّاب می باشند و وی مردی بوده غالی و در لسان امام صادق علیه السّلام مورد لعن قرار گرفته و نامش محمّد بن مقلاص بوده و بدعت های فراوان از او صادر شده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۴۳

حدیث (۵) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از معاویه بن حکیم «۱»، از عبد اللّٰه بن مغیره، از ابن مسکان، از لیث از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

هر گاه خورشید غروب می کرد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم هیچ عملی را بر نماز مغرب مقدّم نمی نمود بلکه هر کاری که داشتند رها و به نماز مغرب می ایستادند.

حدیث (۶) پدرم رحمه اللّٰه علیه و محمّد بن الحسن از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد، از علی بن احمد، از محمّد بن ابی حمزه از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

کسی که به منظور طلب فضیلت نماز مغرب را تأخیر بیاندازد ملعون است.

محمّد بن علی مؤلّف این کتاب می گوید: این اخبار را به دنبال خبری که در اوّل باب ذکر نمودم نقل کردم

زیرا خبر اوّل به خاطر علّتی که در آن آمده ذکرش در اینجا مورد نیاز بود، البته این خبر همچون اخباری که بعد از آن روایت نموده و مقصودم همانها بوده و مورد عمل و فتوایم می باشند نیست.

ناگفته نماند: نقل اخبار بعدی به دنبال خبر اوّل صرفا به خاطر این است که معلوم باشد مقصودم از ذکر این اخبار چیست.

باب شصت و یکم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان حیات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نماز عصر را ترک کرده و نخواندند تا از آن حضرت فوت گردید و سبب ترک آن پس از وفات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم تا این که دو بار برای آن جناب ردّ شمس شد

حدیث (۱) احمد بن حسن قطّان از عبد الرحمن بن محمّد الحسینی از فرات بن ابراهیم کوفی از جعفر بن محمّد فزاری از محمّد بن الحسین از محمّد بن اسماعیل از احمد بن نوح و احمد بن هلال از محمّد بن ابی عمیر، از حنان، وی می گوید:

محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: با این که جمع بین نماز ظهر و عصر بر امیر المؤمنین علیه السّلام واجب بود پس چه علّتی داشت که حضرت نماز عصر را

---

(۱)- معاویه بن حکیم الدّهنی ثقه، جلیل و از اصحاب حضرت رضا علیه السّلام است، کشّی فرموده که وی فطحی بوده ولی در عین حال عالم و عادل بوده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۴۵

تأخیر انداخته و آن را ترک نمودند؟

حضرت فرمودند: زمانی که امیر المؤمنین علیه السّلام نماز ظهر را خواندند استخوان جمجمه ای توجّه آن حضرت را جلب کرد، حضرت با آن به سخن پرداخت و فرمود: کیستی؟

عرضه داشت: من فلانی پسر فلانی سلطان بلاد آن فلان هستم.

امیر المؤمنین علیه السّلام به آن فرمود: قصّه خود را برای من نقل کن و بگو چه بودی و در چه عصر و زمانی می زیستی؟

جمجمه جلو آمد و از قصّه خود و آنچه از خیر و شر

در عصرش اتّفاق افتاده بود برای آن جناب خبر داد حضرت سر گرم او بودند که خورشید غائب شد، حضرت با سه حرف از انجیل با جمجمه تکلّم فرمود که عرب متوجّه کلامش نشوند و پس از فراغ از آن به خورشید فرمود: بر گرد.

خورشید عرضه داشت: من غروب کرده ام و دیگر باز نمی گردم.

امیر المؤمنین علیه السّلام از خدای عزّ و جل خواست که آفتاب را بازگرداند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته با هفتاد هزار زنجیر آهنی به طرف خورشید فرستاد، فرشتگان زنجیرها را در گردن خورشید انداخته و آن را به رو کشاندند تا با نوری درخشان و صاف بر گشت و حضرت نمازشان را خواندند آنگاه همچون ستارگان فرو رفت و این است علّت تأخیر نماز عصر آن حضرت.

حدیث (۲) و همین حدیث را حسن بن محمّد بن سعید هاشمی از فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی با اسناد مزبور و همان الفاظ برایم نقل نمود.

حدیث (۳) احمد بن حسن قطّان رحمه اللَّه علیه از ابو الحسن محمّد بن صالح از عمر بن خالد مخزومی از ابن نباته، از محمّد بن موسی، از عماره بن مهاجر، از امّ جعفر یا امّ محمّد دختران محمّد بن جعفر، از اسماء بنت عمیس که جدّه آن دو بود، یکی از آن دو می گوید: با جدّه خود اسماء بنت عمیس و عمویم عبد اللَّه بن جعفر خارج شدیم تا به «صهباء» «۱» رسیدیم، اسماء بنت عمیس فرمود: دخترم ما با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در این

---

(۱)- مکانی است که بین آن و خیبر یک مرحله فاصله می باشد.

مکان بودیم، حضرت نماز ظهر را خواند.

سپس علی علیه السّلام را خوانده و از آن جناب نسبت به برخی از نیازمندیهایش کمک خواست، پس زمان عصر فرا رسید و آن سرور نماز عصر را خواند در این وقت علی علیه السّلام آمد و در پهلوی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نشست خدا به رسولش وحی فرستاد، پس نبی اکرم سر به دامان علی علیه السّلام نهاد تا خورشید غروب کرد و از آن چیزی نه بر زمین و نه بر کوه رؤیت نمی شد، سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نشست و به علی علیه السّلام فرمود: آیا نماز عصر را خوانده ای؟

حضرت عرض کرد: خیر یا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، به من خبر دادند که شما نماز نخوانده اید و وقتی سر در دامن من نهادید نخواستم آن را تکان دهم لذا همچنان نشستم تا خورشید غروب کرد پیامبر در مقام دعاء بر آمد و به درگاه الهی عرض کرد:

بار خدایا این علی بنده تو است که خود را به خاطر پیغمبرت محبوس نمود پس خورشید را برای او بازگردان، بلافاصله خورشید طلوع کرد و هیچ کوه و زمینی نبود مگر آنکه خورشید بر آن تابید، سپس علی علیه السّلام ایستاد و وضوء گرفت و نماز خواند آنگاه خورشید تار شد و غروب نمود.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از احمد بن عبد اللَّه قزوینی از حسین بن مختار قلانسی، از ابی بصیر، از عبد الواحد بن مختار انصاری، از امّ مقدام الثقفیّه، وی می گوید:

جویریه بن

مسهره به من گفت: ما با امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام عصر از روی پل صراه «۱» می گذشتیم، حضرت فرمودند:

این جا سرزمینی است که عذاب نازل شده سزاوار نیست برای پیامبر و وصی پیامبری که در آن نماز بخواند، حال هر کس از شما که می خواهد در اینجا نماز بخواند، بخواند! مردم به سمت راست و چپ پراکنده شدند و به خواندن نماز پرداختند، من با خود گفتم به خدا قسم امروز در خواندن نمازم تقلید از این آقا نموده و نماز نمی خوانم تا ایشان نماز بگذارند، پس با حضرت سیر و حرکت می کردیم، کم کم خورشید به افول می گرایید و از این رهگذر بسیار مضطرب بودم که هنوز نماز را نخوانده ام و

---

(۱)- صراه نهری است در عراق و در برخی از نسخ قاموس آمده: نهری است در فرات.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۴۹

وقت بسیار تنگ شده باری خورشید غروب کرد و ما راه را طی کردیم، حضرت فرمودند: ای جویریّه اذان بگو.

عرض کردم: می فرمایید اذان بگویم در حالی که خورشید غروب کرده!!! حضرت فرمودند: اذان بگو، پس اذان گفتم، سپس به من فرمود: اقامه بگو، پس اقامه گفتم همین که جمله «قد قامت الصّلوه» را گفتم دیدم دو لب مبارک حضرت حرکت می کند و کلامی که گویا به زبان عبرانی بود شنیدم بلافاصله خورشید بالا آمد تا به جایی رسید که در وقت نماز عصر در آن جا قرار می گیرد، حضرت نماز عصر را خواند و وقتی از نماز فارغ شدیم دوباره خورشید به مکان افولش فرو رفت و ستارگان در آسمان ظاهر شدند، عرضه داشتم: شهادت می دهم که شما وصی رسول

خدا هستی حضرت فرمودند: ای جویریّه: مگر نشنیده ای که خداوند عزّ و جل می فرماید:

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِيمِ (تسبیح بگو به اسم پروردگار بزرگت) عرض کردم: آری شنیده ام.

فرمود: من از خدا به نام عظیم و بزرگش درخواست کردم خورشید را برگرداند، پس خدا آن را برای من بازگرداند.

و من در کتاب «المعرفه فی الفضائل» اخبار متعدی به همین مضمون نقل کرده ام.

باب شصت و دوّم سرّ این که شخصی که خضاب نموده نباید نماز بخواند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از بزنطی و غیر او، از ابان، از مسمع بن عبد الملك نقل کرده که گفت: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود: شخصی که خضاب نموده نماز نخواند.

عرض کردم: فدایت شوم، چرا؟

فرمود: چون او از خواندن قرائت و ذکر و برخی افعال نماز ممنوع است.

باب شصت و سوّم سرّ این که جایز نیست شخص نماز بخواند و حال آنکه مقابلش در قبله شمشیر نهاده باشند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی یقطین، از قاسم بن

یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از پدران بزرگوارش نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

با شمشیر به طرف حرم بیرون نروید و احدی از شما نماز نگذارد و حال آنکه در مقابلش رو به قبله شمشیر نهاده زیرا قبله جایگاه امن می باشد.

باب شصت و چهارم سرّ این که در وقت غلبه خواب نماز خواندن جایز نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد «۱» از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: پدرم از جدّم از پدرانش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر در نماز خواب بر تو غلبه کرد نماز را قطع کن و بخواب، زیرا نمی دانی شاید بر ضرر خودت دعاء کنی.

باب شصت و پنجم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ كثيرا على كلّ حال

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن الحسن المیثمی «۲»، از یعقوب بن شعیب «۳» نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: در بنی آدم سیصد و شصت رگ بوده که صد و هشتاد رگ متحرّك و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن می باشند، اگر رگ های متحرّك ساکن شده و با بالعکس رگ های ساکن متحرك گردند شخص را خواب نمی برد و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم هر صبح و شام به شکرانه سالم بودن رگ ها سیصد و شصت مرتبه می فرمودند: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ كثيرا على كلّ حال.

---

(۱)- حسن بن راشد مولی بنی العباس کوفی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی در اعلی درجه از حسن بوده است.

(۲)- محمّد بن الحسن المیثمی، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی در رجال مهمل است.

(۳)- یعقوب بن شعیب بن میثم الاسدی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده که وی ثقه می باشد.

باب شصت و ششم سرّ این که دو نفر داخل مسجد می شوند، یکی عابد و دیگری فاسق ولی وقتی خارج می شوند عابد فاسق بوده و فاسق صدیق می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد بن طور مرفوعه از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: دو نفر داخل مسجد می شوند یکی عابد و دیگری فاسق بعد هر دو از مسجد خارج می شوند در حالی که فاسق صدیق و راستگو گشته و عابد فاسق و فاجر گردیده و جهتش آن است که عابد در مسجد داخل شده در حالی که به عبادت و فکر خود می بالد و مغرور آن واقع می شود و در مقابل فاسق داخل می شود در حالی که از فسق و فجور خود نادم و پشیمان بوده و از خدا طلب آمرزش گناهان خود می کند.

باب شصت و هفتم سرّ ساقط شدن دو رکعتی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن را در روز جمعه برای مقیم به نماز ظهر اضافه کردند از نماز جمعه که به جماعت بخوانند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرّحمن بن ابی نجران، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللَّه سجستانی، از زراره بن اعین، وی می گوید از حضرت ابو جعفر علیه السّلام راجع به نمازی که خداوند عزّ و جل واجب فرمود سؤال گردید؟

حضرت فرمودند: در شبانه روز پنج نماز می باشد.

زراره می گوید: عرض کردم: آیا حق تعالی اسم آنها را برده و در کتابش بیان فرموده است؟

حضرت فرمودند: بلی، خداوند تبارک و تعالی به نبی مکرّمش صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ (نماز را بپا کن از وقت زوال تا فرا رسیدن ظلمت شب) دلوک شمس یعنی زوال شمس که همان وقت ظهر می باشد باری بین دلوک

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۵۵

شمس تا غسق لیل (تاریکی

شب) چهـار نمـاز واقع است که حق تعالی از آنها اسم برده و بیانشان کرده است و غسق لیل یعنی نصف شـدن شب، بنا بر این چهار نماز مزبور عبارتند از: ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

سپس حق تعالی به دنبال آیه مـذکور فرموده: وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْـهُوداً (و بپا داریـد نماز فجر و صـبح را که آن مورد شهود و حضور فرشتگان شب و روز می باشد).

این نمـاز (نمـاز صبح) نمـاز پنجمی است و نیز در بیـان نمازهـای واجب فرموده: وَ أَقِمِ الصَّلاهَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ «۱» (نماز را در دو طرف روز بپا دارید و نیز در ساعت تاریکی شب).

دو طرف روز عبارتند از: مغرب و صبح و مقصود از «زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ» نماز عشاء است.

و همچنین فرمود: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی «۲» (بر نمازها و نماز وسطی محافظت نمایید) نماز وسطی، نماز ظهر بوده و آن اوّلین نمازی است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم خواند، این نماز بین دو نماز در روز فاصله شده و آن دو عبارتند از: نماز صبح و نماز عصر.

و در بعضـی از قراءات خوانده شده: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْـطی و صـلاه العصـر وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ فی صلاه العصر (بر نمازها و نماز وسطی و نماز عصر محافظت نمایید و برای خدا بایستید و در نماز عصر قنوت بخوانید).

سپس امام علیه السّـلام فرمود: این آیه در روز جمعه هنگامی که رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله در سـفر بودند نازل شد پس حضرت در آن نماز وسطی قنوت خوانده و بعد نماز

را به حال خود واگـذارده و چیزی به آن اضافه نکردنـد ولی برای مقیم و غیر مسافر دو رکعت اضافه نمودند و سرّ ساقط شدن این دو رکعتی که حضـرت برای مقیم و نماز ظهر اضافه نمودنـد از جمعه، بودن دو خطبه می باشـد، بنا بر این کسـی که آن را تنهـا و بـدون جماعت بخوانـد بایـد چهار رکعت اداء نمایـد همچون نماز ظهر در سایر ایّام و وقت نماز عصـر روز جمعه همان وقت ظهر در سایر ایّام است.

---

(۱)- سوره هود آیه (۱۱۴)

(۲)- سوره بقره آیه (۲۳۸)

باب شصت و هشتم سرّ این که بر زن اذان و اقامه نمی باشد

حدیث (۱) پدرِم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن اسـماعیل، از عیسی بن محمّد «۱»، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عیسـی از حریز بن عبـد اللَّه، از زراره بن اعین، از حضـرت ابی جعفر علیه السّـلام، زراره می گویـد: محضـر امام علیه السّلام عرض کردم: آیا بر زن اذان و اقامه هست؟

حضـرت فرمودند: اگر زن اذان قبیله را می شـنود هیچ فصـلی از فصول اذان را لازم نیست بگوید و در غیر این صورت بیش از شهـادتین بر او واجب نمی باشـد زیرا خداونـد تبـارک و تعالی به مردان فرموده: أَقِیمُوا الصَّلاهَ (نماز را بپا داریـد) و به زنان نیز فرموده: اقمن الصلاه و اتین الزَّکاهَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (نماز را بپا داشته و زکات را داده و خدا و رسولش را اطاعت نمایید).

زراره می گوید: سپس امام علیه السّلام فرمودند: هر گاه زن به نماز ایستاد دو قدم خود را جمع کرده و به هم بچسباند و سعی کند بین آنها فاصله قرار

ندهد و نیز دستهایش را به خاطر برآمدگیهای سینه اش به سینه بچسباند و هنگامی که رکوع نمود دست ها را بالای کاسه زانو روی رانها قرار دهـد تا بدین وسیله زیاد خم نشده و پشتش بالا نرود و وقتی نشست روی کپل هایش نشیند نه آن طوری که مرد می نشیند و هر گاه به سجده رفت ابتداء زانوها را پیش از دستها بر زمین نهاده و بنشیند آنگاه به سجده رود در حالی که خود را به زمین چسبانده باشد و وقتی می نشیند رانها را به هم چسبانده و زانوها را از زمین بلند نماید و وقتی می خواهد بایستد دو دست را در دو طرف خود نهاده بدون این که پشت خود را بلند کند از میان درآید.

باب شصت و نهم سر این که سزاوار است در روز جمعه سوره جمعه و منافقین قرائت شوند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی عن حریز، از زراره بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی می فرماید.

---

(۱)- مرحوم مجلسی در بحار می فرماید: ظاهرا در اینجا راوی محمّد بن عیسی است نه عیسی بن محمّد بنا بر این حدیث صحیح می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۵۹

سوره جمعه و منافقین را بخوان زیرا قرائت این دو روز جمعه در نماز صبح و ظهر و عصر سنّت می باشد و سزاوار نیست در نماز ظهر روز جمعه غیر این دو را بخوانی چه امام باشی و چه غیر امام.

باب هفتادم سرّ نهی نمودن از استخفاف نماز و کوچک شمردن بول

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرّحمن بن ابی نجران از حمّاد بن عیسی جهنی، از حریز بن عبد اللّٰه سجستانی، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: ادرار را کوچک مشمر و نماز را سهل و بی مقدار مپندار چه آنکه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هنگام رحلت و مرگشان فرمودند:

کسی که نمازش را کوچک شمرد از من نیست و بر حوض کوثر بر من وارد نشود، نه به خدا سوگند! از من نخواهد بود کسی که خمر بیاشامد، وی بر حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از حسن بن زیاد عطّار از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول

خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: کسی که نماز را خفیف و خوار شمرد از من نیست و به خدا سوگند بر حوض کوثر بر من وارد نشود.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از موسی بن بکر «۱»، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

فرشته ای است موکّل و مأمور که می گوید: کسی که بخوابد تا نصف شب و نماز عشاء را نخواند خدا هرگز چشمانش را به خواب نیاورد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام،

---

(۱)- موسی بن بکر واسطی، اصلش کوفی است و مذهبش واقفی می باشد.

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: آن کسی که تنها و بدون اهل و مال می باشد کسی است که نماز عصر را ضایع نماید.

حلبی می گوید: عرض کردم: تنها و بدون اهل و مال کیست؟

حضرت فرمودند: کسی که در بهشت برایش نه اهلی است و نه مال.

محضر مبارکش عرض شد: تضییع نماز عصر چیست؟

فرمودند: مقصود آن است که شخص نماز عصر را عمدا ترک کند تا آفتاب زرد شده و غائب شود.

باب هفتاد و یکم سرّ رخصت در پوشیدن خز در نماز

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجّاج نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام از پوست خز سؤال کرد و من هم حاضر بودم؟

حضرت

فرمودند: پوشیدن آن اشکالی ندارد.

عبد الرحمن می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، صید این حیوان شغل و حرفه من است، این حیوان سگ دریایی است که از آب بیرون آورده می شود، پس چطور می فرمایید در پوست آن می توان نماز خواند؟! حضرت فرمودند: وقتی از آب بیرون می آید خارج آب آیا زندگی می کند یا نه؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: پس در پوستش اشکالی ندارد که نماز بخوانند.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس جمیعا از احمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن عیسی، از ایّوب بن نوح روایت را به طور مرفوع نقل کرده که حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

خواندن نماز در خز خالص اشکالی ندارد و امّا لباسی که مخلوط باشد از خز و پوست خرگوش یا حیوان دیگری که مشابه آن باشد البته در آن لباس نماز مخوان.

باب هفتاد و دوّم سرّ جواز خواندن نماز در جامه ای که شراب یا چربی گوشت خوک به آن رسیده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین و علی بن اسماعیل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۶۳

و یعقوب بن یزید از حمّاد بن عیسی از حریز، وی می گوید: بکیر از حضرت ابی جعفر علیه السّلام و ابو الصباح و ابو سعید و حسن نبال از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کردند و گفتند: محضر مبارک این دو امام عرضه داشتیم: ما جامه هایی می خریم که هنگام بافته شدن شراب یا چربی گوشت خوك به آنها اصابت کرده آیا قبل از شستن در آنها نماز بخوانیم؟

حضرت فرمودند: آری اشکالی ندارد، خداوند متعال خوردن و آشامیدن آنها را حرام کرده امّا پوشیدن و مس کردن و نماز خواندن در

آنها را ممنوع نفرموده است «۱».

باب هفتاد و سوّم سرّ سعی نمودن و رفتن به طرف نماز

حدیث (۱) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر، از عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

هر گاه خواستی به نماز بایستی اگر خدا خواست نحوه ای ترتیب بده که بین تو و محل خواندن نماز فاصله باشد تا برای خواندنش مجبور باشی سعی کرده و حرکت نمایی، البته مراقب باش در وقت حرکت با وقار و آهستگی راه روی، حال اگر نماز را درک کردی و به آن رسیدی البته آن را بخوان و اگر مقداری از آن را خوانده بودند خود را برسان و تمامش نما، خداوند عزّ و جل می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ (ای اهل ایمان هر گاه در روز جمعه برای خواندن نماز نداء بلند شد به طرف نماز سعی کنید و حرکت کنید).

معنای فرموده خدا «فاسعوا» این است که: هجوم آورده و یورش ببرید.

باب هفتاد و چهارم سرّ امر به اقبال داشتن و روی آوردن به نماز و سبب نهی از دست بسته نماز خواندن و علّت نهی از قیام به نماز در غیر حال سکون و وقار

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از

---

(۱)- این روایت از نظر فقهاء و امامیّه مورد عمل نبوده بلکه متروک می باشد.

زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام حضرت فرمودند: بر تو باد که به نماز خود روی آورده و اقبال داشته باشی زیرا از نماز همان مقداری قبول می شود که به آن قلبا اقبال داشتی و نیز در نماز با دست و سر ریش خود بازی مکن و حدیث نفس مگو، خمیازه مکش، با کشیدن دستها رفع خستگی

منما، دست بسته به نماز نایست چه آنکه این از فعل مجوس و زرتشتیان است.

و هر گاه از خواندن حمد فارغ شدی، آمین مگو ولی اگر خواستی بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

و نیز فرمود: لثام و دهانه بر دهان خویش مگذار و شتاب و عجله در اتمام نماز منما و بر سر دو پا منشین و دو ذراع خود را در وقت سجده روی زمین فرش مکن و انگشتان را تا نکن تا با شکستن آنها صدایشان بلند شود چه آنکه تمام این افعال منهی و موجب نقصان نماز می باشند.

و نیز حضرت فرمودند: و با کسالت و حالت چرت و سنگین بودن به نماز نایست زیرا این حالت از نشانه های نفاق می باشد و حق تبارک و تعالی مؤمنین را از خواندن نماز با حالت کسالت و خواب آلوده بودن نهی فرموده و به منافقین نیز هشدار داده:

وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا «۱» (و چون به نماز می ایستند از روی بی میلی و به حال کسالت نماز می کنند، برای ریا کاری عبادت حق تعالی نمایند و ذکر خدا را جز به اندک نکنند)

باب هفتاد و پنجم سرّ این که قبور را در نماز نباید قبله قرار داد

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، زراره می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: آیا بین قبور می توان نماز خواند؟

حضرت فرمودند: قبور را در دو طرف خود قرار بده و هیچ قبری را در نماز قبله خود مکن زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن نهی نموده و فرمودند: قبر مرا

قبله و مسجد خود قرار ندهید زیرا حق تبارک و تعالی کسانی را که قبور انبیائشان را مساجد خود نموده اند لعن فرموده.

---

(۱)- آیه (۱۴۲) از سوره نساء

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۶۷

باب هفتاد و ششم سرّ این که سوار بر حیوان وقتی آیه سجده را خواند سجده بر او واجب است و به هر طرفی که حیوان رو به آن دارد سجده به همان طرف کافی است

حدیث (۱) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر از عمویش عبد اللَّه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حلبی می گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: اگر شخصی روی حیوان سوار بوده و آیه سجده را قرائت کرد وظیفه اش چیست؟

حضرت فرمودند: به همان طرفی که حیوان رو نموده باید سجده کند زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم روی ناقه ای که به طرف مدینه می رفت نماز می خواندند، خداوند عزّ و جل فرمود: فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (به هر طرف که رو کنید همان طرف قبله است).

باب هفتاد و هفتم سرّ وجوب سلام در نماز

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه اسدی کوفی از محمّد بن اسماعیل برمکی از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان از مفضل بن عمر، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم علّت وجوب سلام در نماز چیست؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحلیل نماز می باشد یعنی با سلام تمام ممنوعات و محظورات در نماز حلال می گردد.

عرض کردم: چرا سلام بر سمت راست نموده نه طرف چپ؟

حضرت فرمودند: زیرا فرشته ای که موکّل نوشتن حسنات است در سمت راست بوده و فرشته موکّل بر نوشتن سیئات در جانت چپ می باشد و نماز از حسنات بوده و در آن سیئه نیست لذا بر سمت راست باید سلام داد نه سمت چپ.

عرض کردم: چرا گفته نمی شود: السّلام علیک با این که فرشته بر سمت راست یک نفر است و به جای

آن می گویند: السّلام علیکم؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام هم بر فرشته جانب راست بوده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۶۹

و هم بر ملک سمت چپ منتهی چون فرشته سمت راست افضل است از فرشته جانب چپ ایماء و اشاره را در سلام به سمت راست می کنند.

عرض کردم: چرا در وقت سلام با تمام صورت اشاره نکرده بلکه اگر نمازگزار تنها است وظیفه دارد با بینی و در صورتی که با جماعت است با چشم اشاره کند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه جایگاه این دو فرشته دو کنج دهان انسان بوده باین نحو که فرشته سمت راست در کنج راست دهان و فرشته جانب چپ در کنج چپ دهان می باشد و این که نمازگزار به فرشته سمت راست سلام می دهد به خاطر آن است که ملک مزبور نماز را در نامه اعمال وی ثبت و ضبط می کند.

عرض کردم: چرا مأموم سه تا سلام می دهد؟

حضرت فرمودند: یکی ردّ سلام بر امام است که در این سلام قصد مأموم سلام بر امام و دو ملک موکّل بر او (امام) بوده و سلام دوّمی بر کسی است که در صف جانب راست او نشسته و بر دو ملک موکّل آن شخص و سلام سوّم بر شخصی است که در صف جانب چپ او قرار دارد و بر دو ملک موکّل او و اگر در طرف چپ کسی نبود سلام سوّم را بر سمت چپ ندهد مگر آنکه جانب راست دیوار بوده و سمت چپش نمازگزاری باشد که هر دو پشت سر امام نماز می خوانند که در این صورت موظّف است بر سمت چپش سلام دهد.

عرض کردم: پس

امام جماعت به چه کسی سلام دهد؟

عرض کردم: پس امام جماعت به چه کسی سلام دهد؟

فرمود: بر دو فرشته موکّل بر خودش و نیز بر مأمومین، در سلام بر دو فرشته بگوید: صحت و سلامت نمازم را برای کسی که نمازش را فاسد کرده بنویسید و در سلام بر مأمومین بگوید: سالم و در امان مانید از عذاب حق عزّ و جل.

عرض کردم: برای چه تحلیل نماز سلام قرار داده شده؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحیت و درود بر دو فرشته است.

سپس حضرت فرمودند: وقتی نماز با حدود و رکوع و سجودش اقامه و اداء گردید به مجرّدی که بنده نمازگزار سلام داد با این سلام، سلامتی بنده از آتش تضمین می گردد و اگر این نماز در روز قیامت مقبول درگاه حضرت حق واقع شود اعمال دیگر نیز پذیرفته می شوند در نتیجه وقتی نماز بنده ای سالم باشد تمام اعمالش سالم هستند و اگر سالم نبود و مردود از درگاه الهی واقع شد دیگر اعمال صالح نیز مردود واقع می شوند.

باب هفتاد و هشتم سرّ گفتن سه تکبیر و بلند کردن دستها پس از سلام

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّه عنه، از حمزه بن قاسم علوی، از جعفر بن محمّد بن مالک

فزاری کوفی، از محمّد بن حسین بن زید زیّات از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر، وی گفت: محضر ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: برای چه نمازگزار بعد از سلام سه مرتبه تکبیر گفته و دستهایش را بلند می کند؟

حضرت فرمودند: زیرا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم وقتی مکّه را فتح نمودند، با اصحابشان نزدیک حجر الاسود نماز ظهر را خواندند

و وقتی سلام دادند دو دست را بلند کرده و سه مرتبه تکبیر گفتند، بعد از آن فرمودند: لا اله الّا اللَّه وحده، وحده، انجز وعده و نصر عبده و اعزّ جنده و غلّب الاحزاب وحده، فله الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يميت و يحيى و هو على كلّ شى ء قدير.

سپس رو کردند به اصحابشان و فرمودند: این تکبیر را ترك نكنيد و این دعاء را دنبال هر نماز واجبی بخوانید زیرا کسی که بعد از سلام چنین کند و این دعاء را بخواند در مقابل این که حق عزّ و جل اسلام و جنود مسلمین را تقویت کرده شکرش را که واجب است اداء نموده.

باب هفتاد و نهم سرّ سجده شکر

حدیث (۱) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللَّه عنه، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام، حضرت فرمودند:

سجده بعد از نماز فریضه به خاطر تشکّر نمودن بنده است از خداوند متعال که او را موفّق ساخت بر اداء واجب و انجام فریضه و کمترین عبارتی که در آن مجزی می باشد آن است که دو مرتبه بگوید: شکرا للَّه على ما وفّقنى له من خدمته و اداء فرضه.

یعنی: این سجده از من به جهت شکر خدا و تشکر از باری تعالی است که مرا موفّق نمود بر خدمتش و اداء واجبش.

باید توجه داشت که شکر موجب زیاده توفیق بوده و اگر در نماز نقصانی واقع شده باشد با این سجده تتمم و ترمیم می گردد.

باب هشتادم سرّ شستن منی و زدودنش از لباس

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارك ابو جعفر علیه السّلام عرض کردم: به جامه ام خون بینی یا

نجاست دیگر و یا ذرّه ای از منی اصابت کرد، آن جا را نشان گذاردم تا به آب رسیدم آب بکشم، دست به آب یافتم و زمان نماز نیز فرا رسید ولی فراموش کردم که جامه ام متنجّس شده، پس نماز خواندم سپس بعد از نماز متذکّر آن شدم تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: باید نماز را اعاده کرده و آن مکان را آب بکشی.

زراره می گوید: عرض کردم: اگر جای اصابت نجس را نیافتم ولی قطع داشتم که نجس به جامه ام رسیده و هر چه تفحّص

کردم آن را نیافتم ولی بعد از نماز آن را پیدا کردم در این صورت تکلیف چیست؟

حضرت فرمودند: آن را آب بکش و نماز خود را اعاده نما.

گفت: محضرش عرض کردم: اگر گمان کردم که نجاستی به لباسم اصابت نمود و یقین ننمودم، پس نظر کرده چیزی را ندیدم ولی بعدا که تفحّص کردم یعنی بعد از نماز آن را یافتم حال تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: آن را آب بکش ولی نماز خود را اعاده مکن.

زراره می گوید: عرض کردم: چرا؟

فرمودند: چون قبلا به نظافت و طهارت لباس خود یقین داشتی و بعد در آن شک نمودی، پس سزاوار نیست که یقین را با شک نقض کنی.

عرضه داشتم: اگر یقین کردم نجاست با جامه ام اصابت کرده ولی جایش را پیدا نکردم تا آب بکشم حال باید چه کرد؟

حضرت فرمودند: ناحیه و حوالی را که دید نجاست اصابت کرده و تمامش را باید آب بکشی تا یقین کنی محل اصابت نجاست را تطهیر کرده ای.

زراره می گوید: عرض کردم: اگر شک کردم نجاستی به لباسم اصابت کرده آیا تکلیف دارم تفحّص کرده و نظر بیفکنم؟

حضرت فرمودند: خیر ولی چون می خواهی شک را از خودت زائل کنی البتّه می توانی تفحّص نمایی.

زراره می گوید: عرضه داشتم: اگر در حال نماز نجاست را به جامه ام دیدم چه کنم؟

حضرت فرمودند: نماز را نقض کن و لباس را آب بکش و سپس نماز را اعاده نما مشروط به این که قبل از نماز در نقطه ای از جامه ات شک کنی که متنجس شده یا نه و سپس در نماز دیدی که متنجس گردیده است ولی اگر قبلا شک نکرده بودی بلکه بدوا در نماز دیدی که نقطه ای

از جامه ات مرطوبی است در اینجا باید نماز را قطع

کنی و آن نقطه را آب بکشی و سپس نمازت را ادامه دهی نه آنکه اعاده کنی زیرا نمی دانی شاید در همان حال نماز نجاستی با جامه ات ملاقات کرده و تا قبل از آن یقین داشتی و سزاوار نیست یقین به طهارت را با شک در آن نقض کنی.

باب هشتاد و یکم سرّ جواز تنها ایستادن مأموم در صف جماعت

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن فضل، از ابی الصّباح الکنانی، وی می گوید از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا مأموم می تواند به تنهایی در صف بایستد؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد زیرا صفوف از تک تک و یکی بعد از یکی افراد تشکیل می شود یعنی این طور نیست که صف ناگهان و یک جا و در آن واحد تحقّق یابد بلکه از آمدن افراد یکی پس از دیگری درست می شود.

باب هشتاد و دوّم سرّ عدم وجوب قضاء نوافل بر کسی که به واسطه مرض آنها را ترک کرده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرّحمن بن ابی نجران از حمّاد، از حریز، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، محمّد بن مسلم می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم:

شخصی بیمار شد پس از انجام دادن مستحبّات امتناع نمود و در نتیجه نافله را ترک کرد حکم وی چیست؟

حضرت فرمود: ای محمّد نافله فریضه نیست، اگر خواست آن را قضاء کند البته برایش بهتر است و اگر قضاء هم نکند تکلیفی بر او نیست.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از مرازم نقل کرده که وی گفت:

اسماعیل بن جابر از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام سؤال کرد و عرضه داشت:

نوافل زیادی بر عهده من هست چگونه آنها را انجام دهم؟

حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.

عرض کردم: نوافل فوت شده بیش از آن است که قضا کنم.

حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.

عرض کرد:

تعداد آنها را نمی دانم چه مقدار است.

حضرت فرمودند: پی گیری کن ببین چه مقدار بوده.

مرازم می گوید: من مدّت چهار ماه مریض بودم و در این مدّت نافله نخواندم.

حضرت فرمودند: قضا آنها بر تو نیست زیرا شخص مریض مانند صحیح و سالم نمی باشد زیرا هر چه بر انسان غلبه کند و به واسطه غلبه از او تکلیفی فوت گردد حق تعالی سزاوارتر است به این که عذر او را بپذیرد و از او تکلیف فوت شده را مطالبه نفرماید.

باب هشتاد و سوّم سرّ محروم ماندن شخص از خواندن نماز شب

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش از برخی رجالش، وی گفت: مردی محضر مبارك امیر المؤمنین علیه السّلام مشرّف شد و عرض کرد:

یا امیر المؤمنین: من از خواندن نماز شب محروم هستم چه کار کنم؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: گناهانت تو را مقیّد و ممنوع از خواندن نماز شب کرده اند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن حسن صفّار از هارون بن مسلم، از علی بن حکم، از حسین بن حسن کندی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: شخص یک دروغ می گوید و به واسطه آن از خواندن نماز شب محروم می گردد و وقتی از نماز شب محروم شد، از روزی و رزق نیز محروم می گردد.

باب هشتاد و چهارم برخی از اسرار و خواص نماز شب

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابی زهیر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۷۹

نهدی، از آدم بن اسحاق، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام، حضرت فرمودند:

بر شما باد به نماز در شب زیرا آن سنّت پیامبر شما و عمل افراد صالح قبل از شما بوده، نماز شب مرض را از اجساد شما دور می کند.

و نیز حضرت فرمودند: نماز شب صورت را نورانی و بوی را خوش نموده و موجب جلب روزی است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، وی می گوید: حضرت ابی عبد اللَّه علیه

السلام فرمودند:

ای سلیمان قیام در شب را ترک مکن زیرا مغبون کسی است که از قیام در شب محروم باشد.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط، از محمّد بن علی بن ابی عبد اللَّه، از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ (رهبانیه و تارک دنیا بودن را بدعت نهادند، ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی خدا را طلبند چیزی ننوشتیم) فرمودند: مقصود از «رضوان اللَّه» نماز شب می باشد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسان رازی، از محمّد بن علی، وی مرفوعا حدیث را نقل کرده و گفته: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

کسی که در شب نماز خواند صورتش در روز نیکو به نظر می آید.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام در ذیل فرموده حقّ عزّ و جل: إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا (البتّه نماز شب بهترین شاهد اخلاص و صفای قلب و دعوی صدق ایمان است) حضرت فرمودند: مقصود از «أَقْوَمُ قِيلًا» برخاستن شخص از بستر استراحت و در مقابل حق عزّ و جل عبادت کردن است و غیر از این معنا، معنای دیگر مراد نیست.

حدیث (۶) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری از حریش بن

محمّد بن حريش نقل كرده كه وى گفت: از جدّم شنيدم كه مى گفت: شنيدم انس بن مالك مى گفت: از رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه مى فرمودند: دو ركعت در دل شب نماز خواندن نزد من محبوب تر است از دنيا و آنچه در آن مى باشد.

حديث (۷) پدرم رحمه اللَّه عليه از على بن ابراهيم، از پدرش، از حمّاد بن عيسى، از ابراهيم بن عمر از كسى كه براى او حديث گفته از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السلام نقل كرده كه آن جناب در ذيل فرموده حق تعالى: إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ (كارهاى نيك اعمال زشت را محو مى كنند) فرمودند:

نماز مؤمن در شب گناهان روز را محو مى نمايد.

حديث (۸) و با همين اسناد از حماد بن عيسى، از حريز، از زراره نقل كرده كه وى گفت:

محضر مبارك حضرت ابى جعفر عليه السلام عرض كردم: مراد از آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ چيست؟

حضرت فرمودند: مقصود نماز شب است.

حديث (۹) محمّد بن على ماجيلويه از محمّد بن يحيى عطّار، از محمّد بن احمد، از موسى بن جعفر بغدادى، از محمّد بن الحسن بن شمون از على بن محمّد نوفلى، وى مى گويد:

شنيدم از او كه مى فرمود:

بنده خدا در شب مى ايستد براى عبادت پس چرت و پينكى به او چيره مى شود و وى را به راست و چپ مايل مى نمايد در حالى كه چانه اش روى سينه اش افتاده در اين وقت حق تبارك و تعالى امر مى فرمايد كه ابواب آسمان را بگشايند آنگاه به فرشتگانش مى فرمايد: به

بنـده من بنگرید با عبادتی که بر او واجب نکرده ام به من تقرّب می جوید و امید بر آوردن سه حاجتش را از من دارد، گناهی که کرده بیامرزم، توبه اش را مکرّر بپذیرم، روزی و رزقش را اضافه کنم، شـما فرشـتگان من شاهد باشید که هر سه را برای او جمع کردم.

باب هشتاد و پنجم سرّ این که شخص وقتی به نماز شب می ایستد صدایش را بلند کند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از علی بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۸۳

اسـباط، از عمویش یعقوب بن سالم وی از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام پرسید: شخص در آخر شب برای نماز می ایستد آیا صدایش را به قرائت حمد بلند کند یا نه؟

حضـرت فرمودنـد: برای شـخص سـزاوار است وقتی برای نمـاز شب ایسـتاد صـدایش را به اهلش برسانـد تـا آنهایی که خواب هستند بیدار شده و آنها نیز از خود تحرّکی نشان دهند.

باب هشتاد و ششم سرّ مدح نمودن حق تعالی کسانی را که در سحر استغفار می کنند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب از معاویه عمّار، وی می گوید:

شنیدم از حضـرت ابا عبد اللَّه علیه السـلام که در ذیل آیه شـریفه: وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ می فرمودند: آنان در پایان شب و آخر نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار می کنند.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسـماعیل بن بزیع، از ابی اسماعیل سرّاج از عبد اللَّه بن مسـکان، از عبد اللَّه بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: در نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار کن و در هنگام استغفار دست چپ را بلند کن و با دست راست عدد استغفار را بشمار.

حدیث (۳) محمّـد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّـد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد از ابو سـعید آدمی، از احمد بن عبد العزیز رازی، از برخی اصحاب، وی می گوید:

حضرت ابی الحسن اوّل (امام کاظم علیه السّلام) هر گاه از رکوع در آخر

رکعت نماز وتر سر برداشته و می ایستادند به درگاه الهی عرض می کردند:

اللّهم انّک قلت فی کتابک المنزل (بار خدایا خود در کتاب عزیزت فرموده ای):

کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (و از شب اندکی را خواب می کردند و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت می کنند).

طال و اللَّه هجوعی و قلّ قیامی (به خدا سوگند خواب من در شب طولانی شد و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۸۵

قیامم در آن اندک) و هذا السّحر و انا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یملک لنفسه ضرّا و لا نفعا و لا موتا و لا حیاه و لا نشورا (و این است سحر و من برای گناهانم در آن از تو طلب آمرزش می کنم، طلب نمودن کسی که مالک ضرر و نفع و مرگ و حیات و نشور خود نیست) سپس به سجده می رفتند.

حدیث (۴) جعفر بن علی بن الحسن بن علی بن عبد اللَّه بن مغیره، از جدّش حسن بن علی، از عبّاس بن عامر، از جابر از ابی عبیده الحذّاء، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل آیه شریفه: تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً (شبها پهلو از بستر خواب حرکت دهند و با بیم و امید در نماز شب خدای خود را بخوانند ...).

فرمودند: شاید تو می پنداری که این جماعت که حق تعالی در قرآن آنها را ستوده اصلا شب ها را خواب ندارند؟

ابو عبیده می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: خدا و رسول و فرزند و رسولش داناتر هستند و من چیزی نمی دانم.

سپس ابو عبیده گفت: حضرت فرمودند: برای این بدن

لازم است كه استراحت كرده و مقدارى بخوابد تا نفس و روح از آن جارى شود و وقتى روح خارج شد بدن استراحت مى كند و پس از آنكه روح به بدن برگشت بدن با قوّه و نيروى بيشترى به كار مى پردازد، بارى حق تعالى در آيه مذكور آن جماعت را ستوده و مى فرمايد: شبها پهلو از بستر خواب حركت دهند و با بيم و اميد در نماز شب خداى خود را بخوانند، اين آيه در شأن امير المؤمنين عليه السلام و اتباعش از شيعيان ما نازل شده چه آنكه ايشان در اوّل شب مى خوابند و وقتى دو ثلث از شب گذشت يا مقدارى كه خدا مى خواهد از خواب برخاسته و به درگاه الهى پناه برده در حالى كه به عبادتش راغب و از عذابش بيمناك و در رحمت و آنچه نزد او است طمع و اميد دارند، خداوند رحمان آنها را در كتابش ياد كرده پس از آنچه به ايشان داده تو را اطّلاع داده و خاطرنشان كرده كه ايشان را در جوار رحمتش اسكان داده و در بهشت برينش داخل نموده و از هر خوف و هراسى ايمنشان نموده است.

ابو عبيده مى گويد: محضر مباركش عرضه داشتم: فدايت شوم اگر در آخر شب از

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۱۸۷

خواب برخاستم چه بگويم؟

حضرت فرمودند: هر گاه از خواب برخاستى بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (حمد و سپاس مر خداوند جهانيان است).

و صلّى اللَّه على المرسلين (خداوند درود و رحمت فرستد بر پيامبران).

و الحمد للَّه الّذى يحيى الموتى و يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (حمد سزاوار خداوندى است كه مردگان را زنده نموده و اهل قبور

را مبعوث می گرداند).

پس هر گاه این عبادات را گفتی پلیدی و وسوسه شیطان از تو ان شاء اللَّه تعالی برطرف می شود.

باب هشتاد و هفتم سرّ این که اهل تهجّد و عبادت در شب در روز از همه مردم نیکومنظرتر می باشند

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از اسـماعیل بن موسـی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرّضا سلام اللَّه علیهما از پدر بزرگوارش از جدّش علیهم السلام، فرمود:

از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام سؤال شد: چرا اهل تهجّد و عبادت در شب نیکومنظرترین مردم می باشند؟

فرمودند: زیرا ایشان با خدا خلوت می کنند پس حق تعالی از نور خودش ایشان را می پوشاند.

باب هشتاد و هشتم سرّ تسبیح حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها

احمد بن الحسن القطان از ابو سـعید حسن بن علی بن الحسین السکری از حکم بن اسلم از ابن علیه، از حریری از ابی الورد بن تمامه، از علی علیه السلام، حضرت به مردی از قبیله بنی سعد فرمود:

خبر بدهم تو را از خود و از فاطمه؟ او نزد من بود و حال آنکه محبوب ترین افراد نزد اهلش بود، با مشک آنقدر آب کشید تا اثر آن در سینه اش ماند و آنقدر با آسیا گندم و جو آرد نمود تا دستهایش پینه بست و به قدری خانه را روفت تا لباسهایش

غبار آلود گشت و به انـدازه ای آتش زیر دیگر افروخت تا جامه اش از دود سـیاه گردیـد لـذا از ناحیه این امور ضـرر شدید و چشمگیری به آن مخدّره رسید.

به آن بانو پیشـنهاد کردم نزد پدرش رفته و از حضـرتش درخواست خادمی کند که نیازمندی هایش را بر طرف نموده و بدین ترتیب از این اعمال و کارها برکنار بماند.

فاطمه سلام اللَّه علیها نزد نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم رفت تا خواسته اش را به عرض آن حضرت برساند محضر پیامبر صلی اللَّه

علیه و آله که رسید جماعتی را در خدمت آن سرور دید از بازگو نمودن حاجتش حیاء نمود و بدون این که اظهاری کند بازگشت، نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم دانستند که فاطمه علیهما السّلام حاجتی داشت، سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

فردا صبح رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به خانه ما آمدند و ما زیر لحاف بودیم، حضرت با صدای بلند فرمود: سلام بر شما ای اهل بستر.

ما ساکت مانده و به خاطر موقعیّت مکانی حیاء نمودیم.

سپس فرمود: سلام بر شما، باز ما ساکت ماندیم، برای مرتبه سوّم فرمود: سلام بر شما، ما ترسیدیم اگر جواب ندهیم حضرت برگردند و این در حالی بود که حضرتش سه بار سلام کرده بودند لا جرم اگر اذن به جنابش داده نمی شد برمی گشتند، از این رو عرض کردم: و علیک السّلام یا رسول اللَّه داخل شوید، پس آن سرور بالای سر ما نشستند، بعد فرمود: ای فاطمه: دیروز چه حاجتی داشتی؟

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: ترسیدم اگر پاسخ ندهم آن حضرت بایستند و بروند لذا سر از زیر لحاف بیرون آورده عرضه داشتم: یا رسول اللَّه، من خبر خواهم داد، فاطمه آن قدر با مشک آب کشیده که اثر آن روی سینه اش مانده و به قدری دست به آسیا کشیده که دستهایش پینه بسته و به اندازه ای خانه جاروب کرده که لباسهایش غبار آلود گردیده و به واسطه کثرت افروختن آتش زیر دیگر جامه هایش از دود سیاه گردیده است لذا من به او پیشنهاد کردم نزد پدر برو و از آن حضرت خادمی که تو را کفایت کند طلب

نما تا به این اعمال مبادرت نورزی.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: آیا چیزی که از خادم برای شما بهتر است را به شما یاد بدهم؟

هر گاه خواستید بخوابید سی و سه مرتبه تسبیح و سی و سه بار تحمید و سی و چهار بار تکبیر بگویید. و پس فاطمه سلام اللّٰه علیها سر را از زیر لحاف بیرون آورده و گفتند: از خدا و رسولش راضی شدم این عبارت را سه دفعه تکرار کردند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۹۱

باب هشتاد و نهم نوادر اسرار نماز

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از محمّد بن علی الکوفی، از محمّد بن اسلم جبلی از صباح حذّاء، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: جماعتی با هم به سفر رفتند و وقتی به مکانی که شکستن نماز بر ایشان واجب شد رسیدند نمازهایشان را قصر نمودند و زمانی که به دو یا سه و یا چهار فرسخی رسیدند یک نفر از ایشان عقب مانده و او کسی بود که دیگران بدون وی نمی توانستند سفر کنند، پس چند روز در آن جا توقّف کردند و در این چند روز نمی دانستند آیا به سفرشان ادامه داده یا از آن برمی گردند حال تکلیف ایشان چیست آیا سزاوار است که نماز را تمام خوانده یا بر تقصیرشان باقی بمانند؟

حضرت فرمودند: اگر چهار فرسخ سیر کرده اند باید بر تقصیرشان باقی باشند چه آن جا مانده و چه برگردند و اگر کمتر از چهار فرسخ آمده اند تا مادامی که آن جا

هستند نماز را تمام خوانده و وقتی حرکت کردند و به چهار فرسخ رسیدند البته نماز را قصر کنند.

سپس امام علیه السلام فرمودند: آیا می دانی چرا حکم چنین می باشد؟

عرض کردم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: تقصیر در دو برید «۱» می باشد و در کمتر از آن نیست لذا اگر یک برید آمده باشند و بخواهند برگردند پس آمدن و برگشتن آنها به مقدار سفر تقصیر می باشد از این رو نمازشان در اینجا قصر است و اگر کمتر از این مقدار آمده اند نمازشان را باید تمام بخوانند.

اسحاق بن عمّار می گوید: عرض کردم آیا به موضعی که در آن اذان شهرشان را نمی شنوند مگر نرسیده، پس چرا می فرمایید نمازش را باید تمام بخواند؟

حضرت فرمودند: آری، نماز را در این موضعی که صدای اذان شهر را نمی شنوند قصر باید بخوانند زیرا شک ندارند در این که سفر را ادامه می دهند و سیرشان در سفر جدّی و قطعی است حال اگر به مقدار کمتر از برید سیر کرده باشند

---

(۱)- برید به فتح باء یعنی دو فرسخ.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۹۳

و در آن جا اقامه کنند در صورتی که علّت مزبور یعنی جدّش بودن سفر و ادامه دادن سیر جاری باشد باز باید نمازشان را قصر بخوانند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رضی اللّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن الحسن بن ابی طالب، از علی بن فضّال از ابی المعزاء حمید بن مثنی عجلی از سماعه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: اگر خواب کودک و بیماری و ضعف ضعفاء

نبود نماز عشاء را تا ثلث آخر شب تأخير مى انداختم و وقت آن را تا آن زمان قرار مى دادم.

حديث (۳) على بن عبد اللّه ورّاق و على بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبره قزوينى از سعد بن عبد اللّه بن ابى خلف از عبّاس بن سعيد ازرق از سويد بن سعيد انبارى از محمّد بن عثمان جمحى، از حكم بن ابان، از عكرمه، وى گفت: به ابن عبّاس گفتم:

چرا از اذان حىّ على خير العمل حذف شده؟

ابن عبّاس گفت: قصد عمر از حذف آن اين بود كه مردم بر نماز اعتماد و اتّكال نداشته و به جهاد روى آورند از اين رو آن را از اذان حذف نمود.

حديث (۴) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نيشابورى رضى اللّه عنه از على بن قتيبه از فضل بن شاذان، از محمّد بن ابى عمير وى از حضرت ابا الحسن عليه السلام راجع به حىّ على خير العمل سؤال كرد و عرضه داشت چرا از اذان برداشته شده است؟

حضرت فرمودند: علّت ظاهرش را جويا هستى يا از علّت باطنى آن سؤال مى كنى؟

ابن بابويه، محمد بن على - ذهنى تهرانى، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ۲جلد، انتشارات مؤمنين - ايران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى ؛ ج ۲ ؛ ص۱۹۳

مّد بن ابى عمير مى گويد: عرض كردم از هر دو مى پرسم.

حضرت فرمودند: امّا علّت ظاهرش، آن است كه مردم جهاد را به خاطر نماز ترك نكنند و امّا علّت باطنى آن، خير العمل ولايت است لذا كسى كه امر به ترك «حىّ على خير العمل» از اذان نمود قصدش اين

بود که بر ولایت تحریص و تحریکی نباشد.

حدیث (۵) علی بن عبد اللَّه ورّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبره قزوینی از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۹۵

سعد بن عبد اللَّه از عبّاس بن سعید ازرق از ابو بصیر عیسی بن مهران از حسن بن عبد الوهاب از محمّد بن مروان، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: آیا تفسیر «حیّ علی خیر العمل» را می دانی؟

راوی می گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمود: مؤذّن تو را به خوبی و نیکی دعوت می کند، آیا می دانی به نیکی و خوبی چه کسی؟

عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمود: تو را به نیکی و خوبی فاطمه و فرزندانش سلام اللَّه علیهم دعوت می کند.

باب نودم سرّ زکات

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسن بن ابی الخطاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبد الرحمن، از مبارک عقرقوفی، وی می گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: زکات برای این جعل و وضع شد تا قوت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را زیاد کند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید از نضر بن سوید، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

خداوند متعال زکات را واجب کرد همان طوری که نماز را واجب نمود، حال اگر شخص زکات را حمل نمود و آن را علنی و آشکار به مستحقّش داد بر او ملامتی نیست زیرا حق عزّ و جلّ در اموال

اغنیاء برای فقراء آنچه را که ایشان را کفایت کند قرار داده و اگر حق تعالی بداند آنچه فرض و واجب نموده کفایت فقراء را نمی کند البته آن را افزایش می دهد ولی باری تعالی آگاه است که حق معیّن شده در مال اغنیاء برای فقراء کافی است منتهی نیازمندان و محتاجین هلاک شده اند زیرا اغنیاء حقوق آنها را نمی دهند و ایشان را از آنچه خدا بر ایشان معیّن فرموده منع می کنند.

حدیث (۳) علی بن احمد رضی اللّٰه عنه از محمّد بن ابی عبد اللّٰه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۹۷

از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی طی مکتوبی سؤالاتی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نمود و آن جناب در نامه ای که جواب سؤالات وی را مرقوم فرموده بودند نوشتند:

علّت وجوب زکات و سرّ آن این است که: زکات قوّت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را حفظ و نگهداری می کند زیرا حق تعالی افراد صحیح و سالم را مکلّف نموده که به افراد زمین گیر و افتاده رسیدگی کرده و به امور آنها قیام کنند چنانچه حق عزّ و جلّ فرموده:

لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ (حق تعالی شما را در اموال و نفوستان آزمایش می کند) مقصود این است که در اموالتان زکات را باید خارج کنید و در نفوستان آزمایش این است که: نفس را بر صبر نمودن آماده کنید و شکر نعمت های الهی را اداء کنید و امید داشته باشید که این نعمت ها برایتان افزایش پیدا کند مشروط به این که شما

نیز رأفت و مهربانی خود را نسبت به ضعفاء زیاد کرده و بر مسکینان عطوفت نشان دهید.

و ایشـان را بر مسـاوات و برابری تحریص و ترغیـب کرده و تقویتشـان نمـوده و بر امر دین کمکشـان کنیـد، این زکـات پنـد و موعظه است برای اغنیـاء و عبرت است برای ایشان چه آنکه با دقّت در آن می تواننـد منتقل به فقر و نیاز در آخرت بشونـد در نتیجه آنچه موجب بر طرف کردن فقر در آخرت هست را فراهم کنند و نیز از اسرار دیگر زکات آنکه پرداختن آن اغنیاء را بر شکر خداونـد تبارك و تعالی وادار می کنـد زیرا پرداختن زکات به فقراء مسـتلزم آن است که پرداخت کننـده متمکّن باشد و این تمکّن مـالی را حق جـلّ و علی به آنها داده و از لطف و عنایتش آنها را مشـمول عطاهای خود قرار داده است قهرا دارنـده مال وقتی توجّه به این نکته پیدا کند شکر منعم را بجا آورده و از او ممنون می گردد.

و نیز دیگر از اسـرار زکـات آنکه اغنیـاء وقتی موقعیّت فقراء و نیاز آنها را می بیننـد به درگاه الهی دعاء و تضـرّع کرده و بیم و هراس خود را از این که همچون آنها بشونـد اعلام کرده و از حضـرتش می خواهنـد که مبتلا به سـرنوشت آنها نشوند قهرا در اداء زکات و دادن صدقات و صله ارحام و انجام کارهای مثبت و پسندیده اهتمام بیشتری می ورزند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۱۹۹

باب نود و یکم سرّ این که از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید زکات داده شود

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن محمّد، از محمّد بن حفص «۱»، از صباح حذّاء «۲»

از قتم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید: محضر مبارك امام علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم بفرمایید چگونه و چرا از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید به عنوان زکات داد نه کمتر و نه بیشتر؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال تمام خلائق را آفرید، پس به صغیر و کبیر و غنیّ و فقیر ایشان آگاه بود، باری از هر هزار انسانی بیست و پنج نفر آنها را مسکین قرار داد و اگر می دانست که این مقدار برای ایشان واسع و کافی نیست البته سهمشان را می افزود چه آنکه حق عزّ و جل خالق ایشان بوده و به آنها اعلم و آگاه تر از دیگران است.

باب نود و دوم سرّ این که دادن زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال است و به کسی که پنجاه درهم دارد حلال نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از معاویه بن حکیم، از علی بن الحسن بن رباط «۳»، از علاء بن رزین «۴»، از محمّد بن مسلم یا غیر او، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

به کسی که هفتصد درهم دارد و مالك آن می باشد دادن زکات حلال است به شرطی که شغل و حرفه ای نداشته باشد، این شخص زکات هفتصد درهم را اخراج کرده و با مقداری از آن قوت و روزی عیالات خود را تهیه نموده و بقیّه آن را به مستحقّین می دهد و بدین ترتیب آنچه دارد را صرف کرده و تهیدست می شود لذا از زکات می توان به وی کمك نمود

---

(۱)- محمّد بن حفص بن خارجه، مرحوم ممقانی در رجال فرموده است که وی مهمل است.

(۲)- صباح بن صبیح حذاء، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و عین می باشد.

(۳)- علی بن الحسن بن رباط البجلیّ،

مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: كنيه اش ابو الحسن و از اهل كوفه بوده ثقه و مورد اعتماد است وى از اصحاب حضرت رضا عليه السّلام مى باشد.

(۴)- علاء بن رزين القلاء به فرموده علّامه (ره) در خلاصه وى ثقه و جليل القدر بوده و ابن بطه مى گويد: وى از صفوان بن يحيى بيشتر روايت نقل نموده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۲۰۱

ولى كسى كه پنجاه درهم دارد و صاحب حرفه اى است كه به واسطه آن قوت عيالات خود را تهيّه مى كند مستحق زكات نيست و نمى توان به وى زكات داد زيرا بعد از صرف موجودى خود دوباره به واسطه داشتن حرفه و كسب مال تحصيل مى نمايد و بدين وسيله غنى مى گردد و در نتيجه از مال زكات نمى توان به وى مساعدت نمود.

باب نود و سوّم سرّ اين كه به پاره هاى طلا و نقره و زيور آلات زكات تعلّق نمى گيرد

حديث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهيم بن هاشم، از اسماعيل بن مرار، از يونس بن عبد الرحمن از ابو الحسن، از حضرت ابا ابراهيم عليه السّلام، حضرت فرمودند:

در پاره هاى طلا و نقره زكات واجب نيست.

راوى مى گويد: عرضه داشتم: اگر شخص طلا و نقره مسكوك را در قالب ريخته و به صورت پاره هاى طلا و نقره در آورده تا از دادن زكات فرار كند چطور؟

حضرت فرمودند: نمى بينى كه با اين عملش منفعت از وى نفى شد و سودهاى معنوى و اخروى از دستش رفت بنا بر اين زكات بر او واجب نيست.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از عبد اللَّه بن جعفر حميرى از ابراهيم بن مهزيار، از برادرش على، از اسماعيل بن سهل «۱» از حمّاد بن عيسى، از حريز، از هارون

بن خارجه «۲»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم:

برادرم یوسف کارهایی را برای ظلمه به عهده گرفت که به واسطه آنها اموال زیادی به دست آورد و تمام آنها را به صورت زیور آلات در آورد تا بدین وسیله از دادن زکات معاف شود آیا زکات بر او هست یا نیست؟

حضرت فرمودند: به زیور آلات زکات تعلّق نمی گیرد و ضرری که وی با این کار به

---

(۱)- اسماعیل بن سهل الدّهقان، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: اصحاب او را تضعیف کرده اند.

(۲)- هارون بن خارجه الصیرفی کوفی بوده و مرحوم علّامه در خلاصه وی را توثیق کرده و فرموده است: ثقه می باشد.

خود وارد نموده به مراتب بیشتر است از آنچه به واسطه زکات دادن مورد خوفش بود.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از ابی الحسن علی بن یقطین، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

در طلاها و نقره های مسکوکی که به خاطر فرار از زکات به صورت پاره پاره در آورده شده اند زکات نیست مگر نمی بینی چه منفعت و سود معنوی از دست فاعل رفته است لذا به خاطر همین زکات بر وی واجب نمی باشد.

باب نود و چهارم سرّ جائز نبودن اعطاء زکات به فرزند و پدر و مادر و همسر و غلام

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از ابی طالب، از عدّه ای اصحاب که به طور مرفوعه از امام صادق علیه السّلام نقل کرده اند که آن

جناب فرمودند: پنج نفر هستند که شخص زکات خود را به آنها نمی تواند بدهد: فرزند، پدر، مادر، همسر، غلام و بنده و سرّش آن است که شخص مجبور است نفقه ایشان را بپردازد پس فقیر نیستند.

باب نود و پنجم سرّ جایز نبودن اعطاء زکات به غیر فقراء

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن الحسن بن ابی الخطاب، از عثمان بن عیسی، از ابی المغراء، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی فقراء و اغنیاء را در اموال شریک هم نموده لذا اغنیاء حق ندارند اموال را به غیر شرکاء خود بدهند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۰۵

باب نود و ششم سرّ این که زکات شتر و گاو و گوسفند را به افراد متعیّن و متشخّص داده و زکات طلا و نقره و گندم و جو را به فقراء می دهند

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللّٰه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از عبد اللّٰه بن سنان، وی می گوید:

حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند:

زکات گاو و گوسفند و شتر را به افراد متشخّص و مسلمانان آبرومند باید داد و زکات طلا و نقره و نباتات زمین که وزن می شوند (گندم، جو، مویز، خرما) را به فقرایی که حالشان زار می باشد می دهند.

عبد اللّٰه بن سنان می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: چگونه حکم این طور تشریع شده و چرا زکات حیوانات سه گانه (گاو و گوسفند و شتر) را به افراد متجمّل و با شخصیت اختصاص داده اند و زکات غلّات چهارگانه (گندم، جو، خرما و مویز) و طلا نقره را گفته اند به افراد زار و فقراء غیر متشخّص بدهند؟

حضرت فرموده اند: برای این که آن افراد، اشخاص موجّه و نیک نام بین مردم هستند از این رو نیکوترین از این دو صدقه (صدقه حیوانات سه گانه و صدقه غیر حیوانات) را به آنها باید اختصاص داد.

باب نود و هفتم سرّ این که جایز است کسی که قوت یک ماه و یا یک سال را دارد زکات دریافت کند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از صفوان بن یحیی، از علی بن اسماعیل و غشی نقل کرده که وی گفت:

از حضرت ابا الحسن علیه السّلام پرسیدم: کسی که قوت یک روز خود را دارد جایز است درخواست دریافت زکات را بکند و نیز به چنین کسی پیش از آنکه درخواست کند اگر زکات داده شود جایز است قبول کند؟

حضرت فرمودند: اگر به وی زکات داده شد اگر چه قوت یک ماه

و نیز ما یحتاج

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۰۷

یک سال را هم داشته باشد آن را قبول کند زیرا زکات بابت خرجی از سالی تا سال دیگر مستحقّین به آنها داده می شود.

باب نود و هشتم سرّ این که به مؤمن از زکات سه هزار یا ده هزار داده ولی به فاجر قدر کمی می دهند

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس و محمّد بن یحیی عطّار جمیعا از محمّد بن احمد بن یحیی، از علی بن محمّد از برخی اصحاب، از بشر بن بشار، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابا الحسن علیه السّلام عرض کردم: چه مقدار و چه اندازه به مؤمن از زکات داده می شود؟

حضرت فرمودند: به مؤمن سه هزار داده می شود سپس فرمودند: یا ده هزار و به فاجر قدری داده می شود زیرا مؤمن آن را صرف طاعت خدای عزّ و جل نموده ولی فاجر آن را در معصیت حق تعالی خرج می کند.

باب نود و نهم سرّ این که میراث مملوکی که از زکات خریده شده به اهل زکات تعلّق دارد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از هارون بن مسلم، از ایّوب بن الحر برادر ادیم بن الحرّ، وی می گوید محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مملوکی است که به آنچه ما معتقدیم (اعتقاد به ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام و یازده فرزندش علیهم السّلام) معتقد است حال او را از مال زکات می خرم و آزادش می کنم آیا جایز است؟

امام فرمود: او را بخر و آزاد کن.

عرض کردم: اگر آن مملوک مرد و مالی از خود بجا گذارد، این مال تعلّق به چه کسی دارد؟

حضرت فرمودند: میراثش به مستحقّین زکات تعلّق دارد زیرا مملوک مزبور را با سهم مستحقّین خریده اند، پس اموالش مال مستحقین می باشد.

و در حدیث دیگر به جای «مملوک مزبور را با سهم مستحقّین خریده اند»،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۰۹

آمده است: «مملوک مزبور را با مال مستحقین خریده اند»

باب صدم سرّ واجب نبودن زکات بر مال مملوک

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از حسن بن موسی الخشّاب، از علی بن الحسن از محمّد بن حمزه از عبد اللَّه بن سنان، وی می گوید:

محضر مبارك حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام عرض كردم: مملوكى است كه در دستش مالى است آيا بر اين مال زكات مى باشد؟

حضرت فرمودند: خير.

عرض كردم: بر آقا و مولايش نيز زكات نيست؟

حضرت فرمودند: خير، اگر آن مال به دست آقا نرسد و از طرفى چون مال مملوك نيز نبوده بر او هم زكاتى نمى باشد، نتيجتا در اين مال اصلا زكات نيست.

باب صد و يكم سرّ معادل بودن هر پنج درهم زكات از دويست درهم با هفت درهم

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه و محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليهما از سعد بن عبد اللَّه و عبد اللَّه بن جعفر حميرى، از احمد بن ابى عبد اللَّه از سلمه بن خطاب، از حسين بن راشد، از على بن اسماعيل ميثمى، از حبيب خثعمى، وى مى گويد:

ابو جعفر خليفه به محمّد بن خالد بن عبد اللَّه قسرى كه عامل وى در مدينه بود نوشت: از اهل مدينه سؤال كن: چطور پنج درهم در زكات از دويست درهم معادل با هفت درهم گرديده و حال آنكه در عصر رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلم چنين نبود و نيز به وى فرمان داد كه از شخصى كه از عبد اللَّه بن الحسن و حضرت جعفر بن محمّد عليهما السّلام راجع به اين موضوع پرسيده سؤال كند.

محمّد بن خالد از اهل مدينه راجع به اين موضوع پرسيد.

آنها گفتند: كسانى كه پيش از ما بودند نيز به همين اعتقاد داشته و در عصر آنها نيز پنج درهم معادل هفت درهم بوده

است.

سپس از عبد اللَّه بن الحسن پرسید.

او نیز همچون اهل مدینه جواب داد.

پس از آن محضر مبارك امام صادق علیه السّلام رسید و از آن سرور پرسید: شما در باره این موضوع چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در هر چهل اوقیه «۱» از غلّات یک اوقیه به عنوان زکات واجب فرمود و وقتی آن را محاسبه نمودیم از نظر وزن هر پنج اوقیه آن زمان را موافق هفت اوقیه این زمان یافتیم.

حبیت خثعمی می گوید: ما نیز محاسبه کردیم همان طوری که امام علیه السّلام فرموده بودند آن را یافتیم.

پس عبد اللَّه بن الحسن محضر امام علیه السّلام رسید و عرضه داشت: این را از کجا اخذ کرده و به دست آورده اید؟

حضرت فرمودند: در کتاب مادرت فاطمه سلام اللَّه علیها آن را خواندم.

سپس عبد اللَّه از خدمت امام علیه السّلام برگشت، پس محمّد بن خالد کسی را نزد امام علیه السّلام فرستاد و از آن جناب درخواست کرد که کتاب فاطمه علیهما السّلام را نزد او بفرستد.

امام علیه السّلام در جواب فرمودند: من به تو فقط این خبر را دادم که موضوع مزبور را در کتاب فاطمه خواندم امّا نگفتم که نوشته فاطمه سلام اللَّه علیها نزد من می باشد.

حبیب می گوید: محمّد بن خالد گفت: من هرگز جوابی مثل این جواب ندیدم.

باب صد و دوّم سرّ این که مخالف حق بعد از استبصار و توبه نماز و روزه و حجّش را نباید قضاء کند مگر زکات را فقط

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر و فضیل و محمّد بن مسلم

و برید بن معاویه، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه علیهما السّلام پرسیدند:

---

(۱)- در فرهنگ عمید آمده است: وزن آن معادل با هفت مثقال است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۱۳

شخصی که مسلک حروریّه «۱» یا مرجئه «۲» یا عثمانیه و یا قدریّه «۳» داشته سپس توبه کرده و مذهب حق را اختیار کرده و رأیش نیکو گشته آیا نمازهایی را که خوانده و روزهایی را که گرفته یا زکات هایی را که داده و حجّی را که انجام داده باید اعاده کند؟

امام علیه السّلام فرمودند: اعاده هیچ یک از این واجبات لازم نیست مگر زکات زیرا آن را در غیر موردش صرف کرده چه آنکه مورد و موضع آن اهل ولایت می باشند و وی آن را به غیر ایشان داده است.

باب صد و سوّم اسرار نادره زکات

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از محمّد بن معروف، از ابی الفضل، از علی بن مهزیار از اسماعیل بن سهل، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم:

مردی چند ماه نزد وی دراهمی بوده بعد آنها را تبدیل به دنانیر می کند سپس از زمانی که مالک دراهم شده مدت یک سال می گذرد آیا زکات این دنانیر را باید بدهد؟

حضرت فرمودند: خیر. بعد فرمود: اگر شخصی صد شتر به شما بدهد و به جایش دویست گاو بگیرد و این گاوها نزد او چند ماه مانده و شترها نیز نزد تو چند ماه بمانند پس شتران او نزد تو مرده و گاوهای تو نیز پیش او بمیرند آیا شما دو نفر

زکات آنها را خواهید داد؟

من عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: طلا و نقره هم همین طور می باشند، سپس فرمودند:

و اگر طلا و نقره به گندم و جو تبدیل شدند و پس از مدّتی دوباره گندم و جو به

---

(۱)- فرقه ای از خوارج می باشند.

(۲)- کلمه «مرجئه» از مادّه «ارجاء» بوده به معنای تأخیر انداختن و آن گروهی هستند که معتقدند: اعمال از نیت و قصد مؤخّر بوده و با ایمان معصیت مضرّ نبوده همان طوری که با کفر طاعت نافع نیست و ایشان چهار گروهند به این شرح: مرجئه الخوارج، مرجئه القدریّه، مرجئه الجبریّه و مرجئه الخالصه.

(۳)- قدریّه: در اخبار و روایات قدری به جبری و تفویضی اطلاق شده و شارح مقاصد فرموده: خلافی نیست در این که قدریّه مورد ذمّ و ملامت هستند و در اخبار صحیحه آمده است:

لعن اللّه القدریّه علی لسان سبعین نبیّا. یعنی خداوند قدریه را با زبان هفتاد پیامبر لغت کرده است.

و مقصود از ایشان کسانی هستند که معتقدند خیر و شرّ به تقدیر باری تعالی و مشیّت حضرتش نیست.

و در روایت صحیح از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم آمده است که: القدریّه مجوس امّتی.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۱۵

طلا و نقره مبدّل گشتند زکات بر تو نمی باشد مگر آنکه همان طلا و نقره اوّلی برگردند که در این صورت البته موظّف هستی زکات آن را بدهی زیرا فرض آن است که یک سال مالک آن بوده ای.

عرضه داشتم: اگر طلای اوّلی یک روز هم از دستم خارج نشد حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر با غیر خودش مخلوط شده پس اشکالی نداشته و در آنچه به تو برگشته

زکـات نیست و اگر طلای اوّلی تماما به تو بازگشت و بعـد از مأیوس بودن دو مرتبه مالکش شـدی قبل از سال زکات نداشـته ولی بعد از یک سال باید زکاتش را بدهی.

حریز می گوید: زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرد که آن جناب فرمودند:

در مقـداری که کمتر از نصاب است زکات نمی باشـد مگر آنکه مقـدار مال زکات به حدّی که در آن یک رأس یا یک عدد به عنوان زکات بایـد اخراج کرد برسد (مثلا پنج شتر نصاب اوّل شتر است که در ان باید یک رأس گوسـفند داد و در کمتر از پنـج شتر یعنی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ که اصـطلاحا از آن به «نیّف» تعبیر می کننـد زکـات نیست چنـانچه چهـل گوسـفند نصاب اوّل گوسـفند است که در آن بایـد یک رأس گوسـفند بدهنـد و در کمتر از آن که از یک تا چهل باشد و اصـطلاحا به آن «نیّف» می گوینـد زکـات نیست یا مثلا در طلا نصاب اوّلش بیست دینار یعنی بیست مثقال است که برای آن بایـد نیم مثقال به عنوان زکـات داد حـال در کمتر از این مقـدار یعنی از یـک مثقـال تا بیست مثقال که اصـطلاحا به «نیّف» از آن تعبیر می شود زکات نمی باشد).

و نیز در صدقه و زکات کسـر نمی باشد لذا اگر کسـی مالک هفت رأس و نیم گوسـفند بود وی را مکلّف نمی کنند که یک رأس و نیم به عنوان زکـات بدهـد چنـانچه اگر مالـک صـد و بیست و پنـج رأس شـتر بود موظّف نیست دو رأس و نیم شتر به عنوان زکات اخراج نماید.

و همچنین اگر کسی مالک ۲۲۰ درهم بود

شرعا واجب نیست برای دویست درهمش ۵ درهم و جهت بیست درهم دیگر، نیم درهم بدهد.

یا اگر مالک شصت دینار طلا باشد نباید یک دینار و نیم به عنوان زکات خارج کند بدین تقریر که بایست چهل دینار یک دینار و جهت بیست دینارش نیم دینار اخراج نماید بلکه حکم آن است که برای مقداری که به حدّ نصاب اوّل رسیده واحد زکات را اخذ کرده و مبلغ اضافی را طرح و ساقط کنند تا به حدّ نصاب بعدی برسد آنگاه از تمام مال واحد زکات بعدی را اخراج نمایند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۱۷

حریز می گوید: زراره و محمّد بن مسلم نقل کردند که حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

هر کسی که مال داشته و سال بر آن بگذرد لازم است زکات آن را بدهد.

زراره می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: اگر یک ماه یا یک روز به سال مانده این مال را به دیگری هبه کند حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: در این فرض زکات به عهده مالک نیست ولی اگر بعد از سال هبه کند زکات از عهده اش ساقط نمی شود.

حریز می گوید: زراره نقل کرد که امام علیه السّلام فرمودند: این شخصی که سال رسید و بعد از آن مالش را هبه کرد به منزله کسی است که در ماه رمضان یک روز از ایّام اقامتش را که باید روزه بگیرد افطار کرده سپس در آخر روز به منظور باطل کردن کفّاره ای که در عهده اش آمده به سفر برود پس همان طوری که در اینجا سفر کفّاره را ساقط نمی کند هبه نیز زکات را ساقط نمی نماید.

و نیز امام علیه السّلام فرمودند: شخص زمانی

که هلال ماه دوازدهم را دید زکات بر او واجب می شود ولی اگر پیش از دیدن هلال مالش را هبه کند جایز است و بر او تکلیفی نیست مانند کسی که از محلّ اقامتش خارج شود و سپس افطار کند، باری صاحب مال بعد از حلول سال حق ندارد و نمی تواند مستحقّین زکات را از آن منع کند امّا مادامی که سال فرا نرسیده می تواند زکات را از اهل زکات منع کرده و آن را به شخص دلخواهش هبه کند و اگر با این مال که قبل از حلول سال هبه اش می کند مال دیگری که سال از آن گذشته و زکات به آن تعلّق گرفته همراه باشد صرف این همراهی صاحب مال را از هبه مزبور منع ننموده و جلو او را نمی گیرد.

زراره عرض می کند: دویست درهم تعلّق به پنج یا ده نفر دارد و سال از این مبلغ گذشته آیا بر این افراد زکات این مال واجب است یا نه؟

حضرت فرمودند: خیر، این مال به منزله آن مال است (یعنی همان جوابی که در حرث و غلّات که گندم و جو و خرما و کشمش است داده می شود و می گوییم: هر کسی به تنهایی باید مالک نصاب باشد و الّا زکات به او تعلّق نمی گیرد، اینجا نیز می دهیم) بر هیچ یک از این نفرات زکات نیست مگر وقتی که هر کدام به تنهایی مالک دویست درهم باشند.

زراره می گوید: عرضه داشتم: گوسفند و شتر و گاو و طلا و نقره در تمام اموال همین حکم را دارند؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۱۹

حضرت فرمودند: آری.

زراره می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: شخصی دویست درهم

دارد و آن را به برخی از برادران ایمانی خود یا فرزنـد و یا همسـرش هبه می کند و بدین وسـیله از دادن زکات فرار می نماید، ناگفته نماند یک ماه قبل از حلول سال مال را هبه کرده؟

حضرت فرمودند: وقتی ماه دوازدهم داخل شد سال حلول کرده و آن وقت زکات واجب می شود نه قبل از آن پس او پیش از وجوب زکات مالش را هبه کرده و از این نظر خلافی مرتکب نشـده ولی باید توجّه داشـته باشد ضـرری که به خود وارد کرده به مراتب بیشتر است از آن نفع موهومی که به واسطه ندادن زکات تصوّرش را می کند.

محضر مبارکش عرض کردم: وی قدرت بر آن مال داشته و می تواند به دستش بیاورد؟

حضرت فرمودند: چگونه می داند که بر آن مال قادر است و حال آنکه از ملکش خارج گشته؟

عرض کردم: او مال را با شرط به آن شخص هبه کرده.

حضرت فرمودند: وقتی نام آن مال را هبه گذارده، هبه اش ممضی بوده و شرط ساقط و نسبت به زکات ضامن می باشد.

محضرش عرضه داشتم: چگونه شرط ساقط و هبه ممضی و نسبت به زکات ضامن بوده و پرداخت آن واجب است؟

حضرت فرمودند: شرطش فاسد و غیر مؤثّر است و هبه مضمونه نافذ و زکات از باب عقوبت و جریمه بر وی لازم است.

سپس فرمودنـد: صـرف مـال زکوی قبل از حلول سال به منظور فرار از زکات زمانی موجب سـقوط زکات می باشـد که با آن خانه یا زمین یا متاعی بخرد.

زراره می گوید: محضـر مبارکش عرض کردم: پدر بزرگوارتان به من فرمودند: کسی که به واسطه صرف مال زکوی از دادن زکات فرار کند بر او لازم است

که زکات را اداء نماید.

حضرت فرمودند: پدرم صحیح و درست فرمودند ولی منظورشان زکاتی است که بر او واجب گردیده امّا زکاتی که هنوز واجب نشده پرداختش لازم نیست، سپس فرمودند:

ببین اگر شخصی تمام روز را به حالت اغماء درآمد و قبل از این که تکالیف واجب را که به واسطه اغماء از او فوت شده بجا آورد فوت کرد آیا بر عهده اش چیزی

هست و وارث باید آن را اداء نماید یا اداء آن واجب نیست؟

عرض کردم: خیر، زمانی تکالیف فوت شده در عهده اش می آید و وی باید آن را انجام دهد که در همان روز از حالت اغماء به هوش آمده و افاقه پیدا کند.

سپس حضرت فرمودند: اگر شخصی در ماه رمضان مریض شود، سپس در همان ماه از دنیا برود آیا وارث او باید روزه افطار کرده وی را قضاء کند یا نه؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: همچنین است شخصی که صاحب مال است یعنی وی صرفا زکات آن مقداری از مالش را که سال بر آن گذشته باید بدهد نه غیر آن را.

حدیث (۲) محمّد بن موسی رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبد اللَّه بن سنان، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: پدرم از هشام بن عبد الملك زمینی را به فلان و فلان هزار دینار خریده و شرط کردند که زکات ده سال آن مال را هشام بدهد و این شرط به خاطر آن صورت گرفت که هشام والی بود.

باب صد و چهارم سرّ ساقط بودن مالیات «۱» از زن و زمین گیر و نابینا و پیر مرد و اطفال

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه

علیه از سعید بن عبد اللّه، از قاسم بن محمّد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از عیسی بن یونس «۲»، از اوزاعی، از زهری، از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام، راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه مالیات از زنان ساقط گردیده؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم از کشتن زنان و کودکان در بلاد کفر نهی فرمودند مگر آنکه آنان نیز به مقاتله پرداخته باشند که در این صورت نیز حتّی الامکان تا مادامی که بیم خللی از ناحیه ایشان نباشد باید از کشتنشان امساک و خودداری نمود، باری وقتی از کشتن ایشان در بلاد کفر و حرب ممنوع باشیم به طریق اولی در بلاد اسلامی حق کشتن آنها را نخواهیم داشت و اگر از دادن جزیه و مالیات امتناع

---

(۱)- منظور از «مالیات» جزیه است و آن مالیاتی است که مسلمین بر اراضی اهل ذمّه می بندند.

(۲)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی مهمل است.

هم بورزند کشتنشان مباح و جایز نیست، پس وقتی به هیچ وجه قتل آنها مشروع نیست مالیات نیز از آنها برداشته شده ولی در مردان حکم این طور نبوده بلکه اگر از پرداخت جزیه و مالیات اباء نمودند عهد را نقض کرده و بدین ترتیب ریختن خون و کشتنشان مباح می گردد چه آنکه قتل مردان در بلاد کفر جایز است و در بلاد اسلام هم در صورت عدم پرداخت مالیات مباح می باشد.

و افراد زمین گیر و نابینا و پیرمرد و زن و کودکان از اهل شرک و ذمّه در سرزمین های کفر و حرب جملگی در حکم متّحد

بوده بنا بر اين كشتن هيچ يك جايز نيست چنانچه جزيه و ماليات هم از آنها برداشته شده است.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از محمّد بن يحيى، از محمّد بن احمد، از سهل بن زياد، از على بن الحكم، از فضيل بن عثمان اعور، وى مى گويد: از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام شنيدم كه مى فرمودند:

هيچ مولودى به دنيا نمى آيد مگر بر فطرت اسلامى منتهى پدر و مادر آنها را يهودى و نصرانى و مجوسى (زرتشتى) مى كنند، سپس فرمودند:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلم به كفّار امان دادند از ايشان به تعداد رؤوسشان جزيه و ماليات گرفتند مشروط به اين كه آيين يهودى و نصرانى و زرتشتى را علنا ترويج نكنند ولى فرزندان و اهل ذمّه در اين زمان هيچ ذمّه اى و امانى برايشان نيست.

حديث (۳) محمّد بن موسى بن متوكّل رضى اللَّه عنه از عبد اللَّه بن جعفر حميرى، از احمد بن محمّد بن عيسى، از حسن بن محبوب، از على بن رئاب، از زراره، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلم از اهل ذمّه ماليات را پذيرفتند مشروط به اين كه ربا نخورده و گوشت خوك تناول نكرده و با خواهران و دختران برادر و خواهر ازدواج نكنند و اگر كسى مبادرت به اين افعال نمود از امان خدا و رسولش خارج مى باشد و سپس فرمودند: و امروز براى ايشان هيچ امانى نيست.

باب صد و پنجم سرّ نهى از درو كردن زراعت و چيدن خرما و پخش و پراكنده نمودن آنها در شب

حديث (۱) محمّد بن موسى بن متوكّل رحمه اللَّه عليه، از عبد اللَّه بن جعفر حميرى، از

احمد بن

محمّد بن عیسی، از حسین بن محبوب از عبد اللّه بن مسکان، از ابو بصیر، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

میوه همچون خرما و زراعت مانند گندم و جو را در شب نبر و درو مکن سپس فرمود: وقتی زراعت را درو می کنی یک مشت که درو کردی آن را به مستحق اعطاء کن سپس مشت دیگر که درو گردید آن را به وی بده.

و همچنین هر گاه خرما را از درخت می چینی مشتی را که چیدی به مستحق اعطاء کن سپس مشت دیگر بچین و آن را به وی بده و نیز در شب غلّات چهارگانه (گندم، جو، کشمش و خرما) را توزیع و پخش مکن چون همان طوری که در درو نمودن گفته شد باید آن را بین فقراء و مستحقین مشت، مشت توزیع کرد و آنها شب حاضر نیستند تا حقّشان را به آن نحوی که باید دریافت کنند، دریافت نمایند.

باب صد و ششم سرّ حلال بودن خمس برای شیعه و لازم نبودن پرداختنش برایشان

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رضی اللّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حمّاد بن عیسی، از حریز از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

امیر المؤمنین علیه السّلام ایشان یعنی شیعه را از ناحیه خمس در حلیّت قرار دادند تا ولادتشان طیّب و پاکیزه باشد.

حدیث (۲) و با همین اسناد از زراره و محمّد بن مسلم و ابی بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

مردم از ناحیه شکم و عورتشان هلاک شدند زیرا حقّ ما را به ما اداء نمی کنند ولی شیعیان ما و فرزندانشان از این نظر در توسعه بوده و خمس

که حقّ ما است بر ايشان حلال مى باشد.

حديث (۳) احمد بن محمّد رضى اللَّه عنه، از پدرش، از محمّد بن احمد، از هيثم النّهدى، از سندى بن محمّد، از يحيى بن عمران زيّات، از داود رقّى، وى مى گويد: شنيدم كه حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام مى فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۲۲۷

تمام مردم در سايه مظلمه و حق ما زندگى مى كنند ولى ما شيعيان خود را از اين نظر در حليّت قرار داديم.

باب صد و هفتم سرّ گرفتن خمس از شيعه

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از حسن بن على بن فضّال، از عبد اللَّه بن بكير وى مى گويد: از حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام شنيدم كه مى فرمود:

من از شما شيعيان درهم و از اكثر اهل مدينه مال اخذ مى كنم و قصدى ندارم مگر طيب ولادت شما را.

باب صد و هشتم سرّ واجب شدن روزه بر مردم

حديث (۱) على بن احمد از محمّد بن ابى عبد اللَّه از محمّد بن اسماعيل «۱»، از على بن عبّاس «۲»، از قاسم بن ربيع صحّاف «۳»، از محمّد بن سنان، وى مى گويد: حضرت ابا الحسن على بن موسى الرّضا عليهما السّلام در نامه اى جواب هاى سؤالات من را مرقوم فرموده برايم ارسال نمودند در ضمن جوابها فرموده بودند:

روزه به منظور اسرار و عللى بر بندگان واجب شده از جمله: بدين وسيله انسان به درد و الم گرسنگى و تشنگى آگاه شده در نتيجه خاضع و آرام و مأجور و شكيبا گرديده و بدين ترتيب به شدائد و سختى هاى آخرت پى خواهد بود.

و نيز روزه سبب مى شود كه شخص شهوتش شكسته و ضعيف گردد.

روزه واعظى است در دنيا كه انسان را بر مقدار نياز و احتياج بندگان در دنيا و آخرت آگاه مى نمايد.

حديث (۲) على بن احمد از محمّد بن ابى عبد اللَّه كوفى، از برمكى، از على بن عبّاس، از

---

(۱)- محمّد بن اسماعيل بن احمد بن بشير برمكى معروف به صاحب الصومعه، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده:

علماء در شأن وى اختلاف كرده اند، نجاشى فرموده: وى ثقه و مستقيم است و ابن غضائرى او را ضعيف معرّفى كرده و قول نجاشى نزد ما ارجح مى باشد.

(٢)- علی

بن عبّاس الجرازینی الرّازی، علّامه در خلاصه فرموده: وی غالی و جدّا ضعیف می باشد.

(۳)- قاسم بن ربیع صحّاف، علّامه در خلاصه فرموده: وی غالی بوده و التفاتی به وی نیست.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۲۹

عمر بن عبد العزیز، از هشام بن حکم، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به علّت روزه سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: علّت تشریع روزه و وجوب آن این است که به واسطه آن فقیر و غنی با هم مساوی می گردند.

و توضیح آن این است که: غنی هیچ گاه درد و الم گرسنگی را حسّ نمی کند تا به فقیر ترحّم نماید چه آنکه وی هر گاه هر چیزی را که اراده کند بر آن دست می یابد لذا حق تعالی خواست بین مخلوقات، اغنیاء و فقراء آنها تساوی بر قرار نموده و همان طوری که فقراء گرسنگی را لمس می کند اغنیاء نیز درد جوع و گرسنگی را بیابند تا بر ضعفاء رقّت و ترحّم نمایند از این رو روزه را واجب فرمود.

هشام می گوید: بدین وسیله حضرت امام صادق علیه السّلام جوابی که به من دادند مانند همان جوابی بود که پدر بزرگوارشان به من داده بودند.

باب صد و نهم سرّ این که حق تعالی سی روز، روزه بر امّت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله واجب نمود و بر امم گذشته بیش از سی روز را فرض و لازم نموده بود

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الحسن علی بن الحسن البرقی، از عبد اللَّه بن جبله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبد اللَّه، از پدران گرامش از جدّش حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مشرف شده و داناترین

آنها مسائلی چند از حضرتش پرسید در بین سؤالات عرضه داشت: برای چه خداوند عزّ و جل سی روز، روزه بر امّت واجب کرده و بر امم سابقه بیشتر از سی روز فرض و لازم قرار داده بود؟

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی جناب آدم علیه السّلام از شجره منهیّه تناول نمود آنچه خورده بود مدّت سی روز در شکمش باقی ماند پس حق تعالی بر ذریّه او واجب کرد که تا

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۳۱

سی روز گرسنه و تشنه باشند و آنچه را که در بین این سی روز می خورند «۱» و در خوردن مجاز هستند تفضّلی است از ناحیه حق تعالی برایشان و همین حکم بر جناب آدم نیز ثابت بود باری حق عزّ و جل حکم مزبور را بر امّت من واجب گردانید، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ (ای اهل ایمان بر شما نیز روزه داشتن فرض گردید همان طوری که بر امم گذشته فرض شده و این تکلیف به خاطر آن است که شما پرهیزکار شوید، روزهایی به شماره معیّن روزه دارید) یهودی عرضه داشت: ای محمّد راست گفتی، بفرمایید: پاداش کسی که این سی روز را روزه دارد چیست؟

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: مؤمنی نیست که ماه رمضان را به امید اجر و پاداش روزه بگیرد مگر آنکه خداوند هفت خصلت برایش مقرّر می فرماید:

اوّل: حرام را از بدنش ذوب می کند.

دوّم: به رحمت باری تعالی نزدیک می گردد.

سوّم: روزه اش کفّاره لغزش پدرش حضرت آدم

علیه السّلام می باشد.

چهارم: حق تعالی سختی های مرگ را بر او آسان می فرماید.

پنجم: از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امانش قرار می دهد.

ششم: برات آزادی از جهنّم را نصیبش می گرداند.

هفتم: از طیّبات بهشتی بهره مندش می کند.

یهودی عرضه داشت: ای محمّد راست گفتی.

باب صد و دهم سرّ این که احتلام روزه را باطل نکرده ولی نکاح و نزدیکی نمودن آن را باطل می نماید

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از حمدان بن الحسن، از حسین بن ولید، از عمر بن

---

(۱)- مقصود خوردن و آشامیدن در شبها است.

یزید، وی می گوید: محضر مبارك امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه احتلام و جنب شدن روزه را باطل نکرده ولی نکاح و نزدیکی نمودن آن را باطل می کند؟

حضرت فرمودند: زیرا نزدیکی فعل اختیاری روزه دار بوده ولی احتلام خود به خود صورت می گیرد و مستند به اختیار روزه دار نمی باشد.

باب صد و یازدهم سرّ موسوم شدن روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه به ایّام البیض و علّت پدید آمدن ریش برای مردان

حدیث (۱) ابو الحسن علی بن عبد اللّه بن احمد الاسواری الفقیه از مکّی بن سعدویه برذعی، از ابو محمّد نوح بن الحسن از ابو سعید جمیل بن سعد از احمد بن عبد الواحد بن سلیمان عسقلانی از قاسم بن حمید از حماد بن سلمه، از عاصم بن ابی النجود، از زر بن حبیش، وی می گوید: از ابن مسعود راجع به ایّام البیض سؤال کرده و گفتم:

سبب نامیدن این ایّام به «ایام البیض» چیست و چگونه شنیده ای؟

ابن مسعود گفت: از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمودند:

هنگامی که جناب آدم علیه السّلام عصیان پروردگارش را نمود منادی از عرش ندا داد:

ای آدم از جوار رحمت من بیرون شو زیرا کسی که عصیان مرا کند در جوار من نیست، آدم گریست و فرشتگان نیز گریستند، پس حق عزّ و جل جبرئیل را نزد آدم فرستاد.

جبرئیل آدم را در حالی که سر تا پا سیاه شده بود به زمین فرود آورد، فرشتگان وقتی آدم علیه السّلام را با این هیئت دیدند به ضجّه در آمده و گریستند و سخت نالیده

و به درگـاه حق تعـالی عرضه داشـتند: پروردگـارا مخلوقی را آفریـدی و از روح خود در او دمیـدی و فرشـتگانت را به سـجده کردنش وادار نمودی حال با یک گناه رنگ سفیدش را به سیاهی مبدّل فرمودی!؟

منادی از آسـمان نـدا کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، آدم علیه السّـلام آن روز را که موافق با روز سـیزدهم از ماه بـود روزه گرفت، پس ثلث سـیاهی از حضـرت محـو و زائـل گشت سـپس منـادی در روز چهـاردهم نـداء کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، جناب آدم علیه السّـلام آن روزه را هم روزه گرفت و ثلث دیگر از سـیاهی زائل گردید، روز پانزدهم باز منادی نـداء کرد و حضـرتش را به گرفتن روزه دعوت نمود، حضـرت آن روز را هم روزه گرفتند، ثلث دیگرش نیز سـفید گشت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۳۵

و بدین ترتیب تمام سـیاهی او زائل گردید و به همین خاطر این ایّام به ایّام البیض موسوم شد چه آنکه در همین ایّام حق تعالی سفیـدی آدم را به وی بازگردانـد، بعد منادی از آسـمان نداء کرد ای آدم این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادم، کسـی که این ایّام را در هر ماه روزه بدارد گویا تمام دهر را روزه گرفته است.

حمیـد می گویـد: احمـد بن عبد الواحد گفت: از احمد بن شـیبان برمکی شـنیدم که می گفت: حمیری این فقره را در حدیث اضافه نمود:

آدم علیه السّـلام نشـست در حالی که زانوها را در بغل گرفت و سـر را بین دو زانو نهاد با حالی حزین و غمگین، پس خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السّلام

را نزدش فرستاد، جبرئیل گفت: ای آدم چرا تو را غمگین و محزون می بینم؟

جناب آدم علیه السّلام فرمود: پیوسته حزین و غمگین هستم تا امر خدا بیاید.

جبرئیل علیه السّلام عرض کرد: من فرستاده خداوند عزّ و جل به سوی تو بوده و حق تو را سلام می رساند و می فرماید:

ای آدم: حیّاك اللّه و بیّاك.

جناب آدم فرمود: امّا حیّاك معنایش را می دانم (یعنی خدا عمرت را طولانی کند و باقی بدارد تو را) امّا بیّاك را ندانسته و معنایش چه می باشد؟

جبرئیل علیه السّلام عرض کرد: یعنی خدا تو را بخنداند.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: آدم سجده کرد بعد سر برداشت و به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا به جمال و زیبایی من بیفزا، پس برایش ریشی مشکی همچون ذغال رویید، پس دست زد و محاسن خود را گرفت و عرض کرد:

الهی این چیست؟

خداوند فرمود: این ریش است و تو و فرزندان ذکورت تا روز قیامت را با آن زینت دادم.

مقاله مرحوم مصنف رحمه اللّه علیه مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید:

این خبر صحیح و درست است ولی حق تبارك و تعالی امر دینش را به نبیّ مکرّمش حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم واگذار نموده و فرموده: آنچه را که رسول برای شما آورد اخذ کرده و از آنچه شما را نهی نمود بر حذر باشید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم به جای ایام البیض روزه اوّلین پنجشنبه دهه اوّل و اوّلین چهار شنبه دهه وسط و پنجشنبه آخر از هر ماه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۳۷

را سنّت

قرار داده و روزه این ایّام را معادل روزه سال معرّفی نموده و فرمودند:

کسی که روزه این سه روز را از هر ماه رعایت کند مانند کسی است که تمام دهر را روزه گرفته باشد و دلیلش فرموده حق عزّ و جل می باشد: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها یعنی: کسی که یک عمل حسنه و نیکی انجام دهد ده برابرش اجر و پاداش دریافت خواهد نمود.

وجه ذکر نمودن مرحوم مصنّف حدیث مذکور را مرحوم مصنّف فرموده: این حدیث را به خاطر دو جهت ذکر نمودم:

الف: در آن علّت خلقت ریش در مردان ذکر گردیده است.

ب: سبب نامیده شدن ایام البیض به این اسم بیان شده است چه آنکه اکثر مردم این طور معتقدند که وجه تسمیه این ایّام به ایام البیض آن است که شب های این سه روز از اوّل تا آخر درخشان و روشن است و حال آنکه وجه تسمیه این نیست بلکه همان است که در حدیث بیان گردیده مضافا به این که شب های این سه روز از اوّل تا آخر درخشان نیست زیرا شب سیزدهم مانند شب چهاردهم و پانزدهم نمی باشد.

و لا حول و لا قوه الّا باللّه العلیّ العظیم.

باب صد و دوازدهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در هر ماه روزه دو پنجشنبه که بین آنها چهار شنبه فاصله شده است را مستحب قرار دادند

حدیث (۱) حسین بن احمد رحمه اللّه علیه، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید «۱»، از هشام بن حکم، از احول، از ابن سنان، از کسی که یادش نموده از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم راجع به روزه دو پنجشنبه ای که بین آن چهارشنبه است سؤال کردند؟

حضرت فرمودند:

امّا پنجشنبه روزی است که در آن روز اعمال عرضه می شوند و امّا چهارشنبه، روزی است که در آن دوزخ آفریده شد و امّا روزه، پس سپر است از آتش دوزخ.

حدیث (۲) حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمّد، از عثمان بن عیسی مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل نمود که آن جناب فرمودند:

---

(۱)- نضر بن سوید صیرفی کوفی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و صحیح الحدیث بوده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۳۹

چهار شنبه روزی است که نحوستش مستمرّ می باشد زیرا اوّلین و آخرین روزی است از ایّامی که حق تعالی فرموده است: سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيّامٍ حُسُوماً (آن باد تند را خدا هفت شب و هشت روز پی در پی از وقت صبح چهارشنبه تا هنگام غروب چهارشنبه دیگر بر آنها مسلّط کرد).

حدیث (۳) محمّد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط، از عبد الصمد، از عبد الملك، از عنبسه عابد، وی می گوید: شنیدم حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام می فرمودند: آخرین پنجشنبه در هر ماه اعمال را بالا می برند.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن، از محمّد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرّحمن، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام حضرت فرمودند:

روز چهارشنبه را به خاطر این روزه می گیرند که حقّ عزّ و جل هیچ امّتی را در هیچ یك از ایّام عذاب نکرد مگر در روز چهارشنبه وسط ماه از این رو

مستحب شد که این روز را روزه بگیرند.

باب صد و سیزدهم سرّ وجوب افطار بر مریض و مسافر

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند عزّ و جل برای من و امّتم لطف و کرامت نموده هدیه ای فرستاده که برای هیچ یک از امّت ها چنین هدیه ای نفرستاده است.

عرض کردند: یا رسول اللَّه آن هدیه چیست؟

فرمودند: جواز افطار در سفر و تقصیر نمودن نماز در آن، لذا کسی که در سفر، روزه اش را افطار نکرده و نمازش را قصر نکند هدیه حق تعالی را ردّ کرده و نپذیرفته است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از سلیمان بن

عمرو، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

در ماه رمضانی امّ سلمه به واسطه روزه داشتن چشمش مبتلا به عارضه ای شد لذا از آن نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکایت کرد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او امر فرمود که روزه اش را افطار کند و سپس فرمودند:

تاریکی شب چشمت را از بین می برد یعنی اگر طول روز را روزه باشی شب که فرا رسید چشمانت نابود می شوند.

حدیث (۳) حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبد الملک بن عتبه، از اسحاق بن عمّار، از یحیی بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

مردی محضر رسول خدا صلّی

اللّٰه علیه و آله و سلم مشرّف شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم آیا در سفر روزه ماه رمضان را بگیرم؟

حضرت فرمودند: خیر عرضه داشت: یا رسول اللّٰه، گرفتن روزه در سفر بر من آسان و سهل است؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جل بر مریض ها و مسافران در ماه رمضان صدقه داده و آن این است که به ایشان اجازه افطار داده است آیا یکی از شما دوست دارد وقتی به کسی صدقه ای می دهد آن شخص صدقه را ردّ کرده و قبول ننماید؟ حدیث (۴) و با همین اسناد (یعنی حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی) از علی بن حکم، از محمّد بن یحیی، از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده، ابو بصیر می گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: زنی در ماه رمضان مریض شده و در ماه شوّال از دنیا رفته است، وی وصیّت کرده که روزه رمضان را برایش قضاء کنم، حکم چیست؟

حضرت فرمود: آیا در رمضان مرضش بهبودی پیدا کرد یا نه؟

عرض کردم: خیر، در همان ماه فوت شد.

حضرت فرمود: قضاء بر او واجب نیست، زیرا حق تعالی روزه این رمضان را که وی بیمار بوده بر او جعل نکرده است.

عرضه داشتم: من مایل هستم آن را برای وی قضاء کنم؟

فرمود: اگر مایل هستی برای خودت روزه بگیری، بگیر ولی برای او نمی توانی.

حدیث (۵) محمّد بن موسی بن المتوکّل از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن

ابی عبد اللّٰه البرقی، از محمّد بن علی الکوفی، از محمّد بن

اسلم الجبلی، از صباح الحذاء، از اسحاق بن عمار، وی می گوید:

از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: جماعتی به سفر رفته و وقتی به موضعی رسیدند که تقصیر نماز بر آنها لازم گشت، نمازشان را قصر کردند و هنگامی که به دو یا سه و یا چهار فرسخ رسیدند یکی از ایشان عقب ماند به طوری که بدون او ادامه سفر ایشان صحیح نبود پس در آن جا چند روز ماندند و نمی دانستند سفر را ادامه داده یا بر می گردند آیا تکلیفشان اتمام نماز بوده یا باید شکستن نماز را ادامه داده و بر آن باقی باشند؟

حضرت فرمودند: اگر به چهار فرسخ رسیده اند باید بر قصر نماز باقی باشند چه در آن جا بخواهند بمانند یا برگردند و اگر کمتر از چهار فرسخ آمده اند تا مادامی که در آن جا اقامه دارند نمازشان را تمام بخوانند و وقتی از آن جا رفته و به مسافرتشان ادامه دادند البته باید نماز را شکسته بخوانند.

سپس حضرت فرمودند: می دانی چرا حکم چنین است؟

عرضه داشتم: نمی دانم.

فرمودند: زیرا شکسته شدن نماز در دو برید (چهار فرسخ) می باشد و در کمتر از آن نیست لذا وقتی یک برید سیر کرده باشند و بخواهند برگردند مقدار آمدن و برگشتنشان چون به اندازه سفر تقصیر هست لا جرم نمازشان شکسته می شود ولی اگر کمتر از این مقدار رفته باشند حق ندارند نمازشان را بشکنند.

عرض کردم: مگر به مکانی نرسیده اند که در آن اذان شهرشان را که از آن بیرون آمده اند را نمی شنوند؟

فرمود: چرا، زمانی در چنین مکان نمازشان شکسته می شود که در سیر و سفر به مقدار مسافت قصر شک

نداشته باشند لذا همین علّت وقتی در کمتر از سیر یک برید وجود داشته باشد حکم، شکستن نماز می باشد.

باب صد و چهاردهم سرّ مکروه بودن استشمام ریاحین برای شخص روزه دار

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از داود بن اسحاق حذّاء، از محمّد بن فیض تیمی، از این

رئاب، وی می گوید:: شنیدم حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام روزه دار را از استشمام گل نرگس نهی می فرمودند، لذا محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم برای چه نهی می فرمایید؟

حضرت فرمودند: زیرا نرجس ریحان عجم ها است.

و محمّد بن یعقوب از برخی اصحاب نقل کرده که عجم ها در وقت روزه داشتن این گل را استشمام کرده و می گویند: جلو گرسنگی را می گیرد.

حدیث (۲) و با همین اسناد یعنی محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از عبد اللَّه بن فضل نوفلی از حسن بن راشد، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام فرمودند:

شخص وقتی روزه گرفت ریحان استشمام نکند.

من علّت آن را از حضرتش پرسیدم؟

فرمود: کراهت دارم روزه ام را با لذّت مخلوط نمایم.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از برخی اصحاب که حریز به او متصل می باشد از حریز نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام پرسیدم؟

آیا محرم ریحان را استشمام بکند؟

حضرت فرمودند: خیر عرض کردم: روزه دار چطور؟

فرمودند: خیر.

عرضه داشتم: آیا روزه دار عطر غالیه «۱» و دخنه «۲» را استشمام بکند؟

فرمودند: آری.

عرضه داشتم: چرا استشمام طيب براى روزه

دار مباح و حلال است ولی ریحان را نمی تواند استشمام کند؟

فرمودند: چون طیب و عطر سنّت است ولی استشمام ریحان برای روزه دار بدعت است.

---

(۱)- غالیه نوعی عطر است مرکب از مشك و زعفران و عنبر و کافور.

(۲)- دخنه بوی خوشی است که در خانه ها آن را دود می کنند (عنبر).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۴۷

باب صد و پانزدهم سرّ این که هیچ یک از میهمان و میزبان حق ندارند روزه مستحبی بگیرند مگر با اذن دیگری

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه البرقی، از احمد بن محمّد سیّاری از محمّد بن عبد اللَّه الکوفی از مردی که ذکرش نموده، وی گفت: شنیدم از حضرت ابو جعفر علیه السلام که از پدر بزرگوارش علیه السلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل کردند که آن سرور فرمودند:

وقتی کسی به شهری وارد شد بر اهالی آن شهر که هم دین او هستند میهمان است تا از آن جا خارج شود و شایسته نیست که میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد چه آنکه ممکن است آنها برای وی طعامی درست کرده باشند که به واسطه تناول نکردن میهمان آن طعام فاسد شود و از طرفی سزاوار نیست که میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد زیرا میهمان از آنها حیاء و شرم کرده بسا طعامی را که میل دارد به خاطر روزه دار بودن ایشان تناول نمی کند.

حدیث (۲) علی بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق به اسنادش از کسی که ذکرش نموده، از فضل بن یسار از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر گاه کسی به شهری

وارد شود میهمان هم دینان خود در آن شهر بوده تا از آن جا خارج گردد و شایسته نیست میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد برای این که میزبان طعامی درست نکند تا با نخوردن میهمان فاسد شود و همچنین سزاوار نیست میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد تا وی حیاء و شرم نکرده و طعامی را که اشتهاء و میل دارد به خاطر موقعیت میزبان ترک کند و نخورد.

حدیث (۳) حسین بن محمّد، از احمد بن محمّد، از محمّد بن عبد اللّه کوفی، از مردی که ذکرش نموده، وی گفت خبر دار شدم که برخی از اهل مدینه حدیثی را از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده، نزد راوی رفتم پس سراغ آن حدیث را از وی گرفتم، او مرا از ان بازداشت و ناامیدم نمود و قسم های غلیظ و سختی خورد که برای احدی نخواهد گفت.

به او گفتم: آیا این حدیث را دیگری نیز با تو از امام علیه السلام شنیده است؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۴۹

گفت: آری، مردی به نام فضل آن را شنیده.

من به قصد او به طرف منزلش حرکت کرده وقتی به خانه اش رسیدم اذن گرفته و داخل شدم و از وی راجع به حدیث مزبور پرسیدم، او نیز مرا از آن بازداشت و ناامیدم کرد و با من همان رفتار را نمود که مرد مدائنی کرده بود، پس ماجرای سفر خود را به او گفته و از آنچه مرد مدائنی عمل کرده بود خبرش دادم پس به حالم رقّت کرد و گفت: آری از حضرت ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام شنیدم که از

پدر بزرگوارش، از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت نمود که آن سرور فرمودند:

هنگامی که شخص به شهری وارد می شود تا زمانی که از آن جا بیرون رود میهمان هم دینان خود می باشد و آنها میزبانش هستند و بر میهمان سزاوار نیست روزه بگیرد مگر با اذن میزبانانش تا طعامی برایش تهیه نبینند و به واسطه مصرف نشدنش فاسد گردد چنانچه شایسته نیست میزبانان بدون اذن میهمان روزه بگیرند تا او حیاء نکند و به خاطر موقعیّتی که میزبانان دارند از طعامی که میل دارد چشم بپوشد.

سپس به من گفت: کجا فرود می آیی؟ پس به او خبر دادم.

به او گفتم و از منزلم خبرش دادم وقت صبح به نزدم آمد و خادمی که بر سرش طبقی گذارده و انواع طعامها در آن بود وی را همراهی می کرد، به او گفتم: رحمت خدا بر تو، این چیست؟

گفت: سبحان اللَّه!! مگر دیروز از حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیث مزبور را نقل نکردم، این بگفت و مراجعت نمود.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از احمد بن هلال «۱»، از متروک بن عبید از نشیط بن صالح «۲»، از حکم بیّاع کرابیس (فروشنده کرباس) از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: از علم و دانش میهمان است که بدون اذن میزبانش روزه مستحبی نگیرد و از طاعت و فرمانبرداری زن از شوهرش به حساب می آید که بدون اجازه و امر شوهرش روزه مستحّبی نگیرد و از

صلاح و صحّت و خیر خواهی عبد نسبت به آقایش می باشد که بدون اذن مولا و فرمان او روزه نگیرد و از احسان فرزند به پدر و مادرش محسوب می شود که بدون اذن ایشان روزه و حجّ و نماز مستحبی انجام ندهد

---

(۱)- احمد بن هلال العبرتائیّ بغدادی، وی غالی بوده و به فرموده شیخ در فهرست در دینش متّهم می باشد

(۲)- نشیط بن صالح بن عبد اللّٰه بن صالح العجلی به فرموده علّامه (ره) در خلاصه ثقه می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۵۱

و در غیر این صورت میهمان جاهل و زن عاصی و عبد فاسد و طاغی و حیله گر و فرزند عاق و قاطع رحم قلمداد می شوند.

مقاله مؤلّف کتاب محمّد بن علی مؤلف این کتاب می گوید:

خبر مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی باید توجّه داشت که حکم شرعی آن است که: در ترک حجّ چه مستحبی و چه واجب و نیز در ترک نماز و رها کردن روزه چه مستحبی و چه واجب و همچنین در ترک طاعات و عبادات دیگر اطاعت والدین واجب نیست.

باب صد و شانزدهم سرّ این که امام باقر علیه السلام از روزه روز عرفه کراهت داشتند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن الحسن، از کسی که ذکرش نموده، از حنان بن سدیر، از پدرش وی می گوید: از او راجع به روزه در روز عرفه سؤال کرده و عرضه داشتم: فدایت شوم مردم این طور می پندارند که روزه آن معادل روزه یک سال است؟

فرمود: پدرم علیه السلام آن روز را روزه نمی گرفتند.

عرض کردم: فدایت شوم چرا؟

فرمود: روز عرفه، روز دعاء و سؤال حاجت از خدا است می ترسم به واسطه روزه ضعف بر من

عـارض شـده و از دعـاء بـاز بمـانم لـذا از روزه اش کراهت دارم و نیز بیم دارم که عرفه روز عیـد قربان بوده که روز روزه دار بودن نیست.

باب صد و هفدهم سرّ این که امام حسن علیه السلام عرفه را روزه نمی گرفتند ولی امام حسین علیه السلام آن روز را روزه می گرفتند

حدیث (۱) جعفر بن علی، از پدرش، از جدّش حسن بن علی کوفی، از جدّش عبد اللَّه بن مغیره، از سالم، از حضـرت ابی عبد اللَّه علیه السـلام حضـرت فرمودند: رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله و سـلّم به علی علیه السـلام به تنهایی و علی علیه السـلام به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام جمعا

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۵۳

در حالی که حضـرت امام حسن علیه السـلام جلو امام حسـین علیه السـلام بودند سفارش فرمودند، باری مردی در روز عرفه بر امام حسن علیه السـلام وارد شد و آن سـرور غذا تناول می فرمودند و امام حسـین علیه السلام صائم بودند و پس از رحلت امام مجتبی علیه السـلام روز عرفه بر سیّد الشـهداء علیه السّـلام وارد شد دید آن حضـرت غذا تناول می کنند و فرزندشان حضرت علی بن الحسین علیه السلام صائم هستند.

عرضه داشت: بر حضـرت مجتبی علیه السـلام در روز عرفه وارد شدم، آن جناب غذا می خوردند و شما روزه دار بودید و بعد از رحلت ایشان در روز عرفه ای بر شـما وارد گشـتم در حال افطار و تناول غذای شما را دیدم و این بر من شگفت آور است!! حضرت فرمودند:

آن زمان که بر امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شدی آن جناب امام بودند و به خاطر این غذا می خوردند که روزه این روز سنّت نشود و مردم به حضرتش تأسّی کنند و چنین پندارند که روزه آن

واجب است و وقتی ایشان رحلت کرده و امامت به من رسید من نیز به همین منظور عرفه را روزه نگرفته و در آن روز افطار کردم تا بدین وسیله مردم توهّم لزوم و وجوب روزه این روز را نکنند و از باب تأسّی به من این روز را روزه بگیرند.

باب صد و هجدهم سرّ مکروه بودن بوسیدن برای روزه دار

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین، باسنادش مرفوعا می گوید: مردی محضر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرضه داشت:

در حالی که روزه دار هستم آیا حلیله خود را ببوسم؟

حضرت فرمودند: روزه خود را نگهدار چه آنکه ابتداء و مقدمه قتال سیلی زدن بر یک دیگر می باشد یعنی همان طوری که ابتداء دو نفر به سیلی زدن هم مبادرت کرده و سپس نزاعشان منجر به کشتن یک دیگر می شود زن و شوهر نیز وقتی به بوسیدن هم مشغول شوند این امر منجر به عمل نزدیکی شده در نتیجه روزه باطل می گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۵۵

باب صد و نوزدهم سرّ این که مجامعت در روز برای مسافری که شکستن نماز بر او واجب است جایز نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن عبد اللَّه هلال، از علاء از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام، حضرت فرمودند: هر گاه مردی در ماه رمضان مسافرت نمود نباید در روز با زنان نزدیکی کند زیرا این عمل بر او حرام است.

باب صد و بیستم سرّ این که اگر کسی روزه مستحبی داشت و بر برادر دینی خود وارد شد و روزه اش را ادامه نداد بلکه افطار کرد دو اجر برایش منظور می شود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از محمّد بن الحسین بن علان، از محمّد بن عبد اللَّه، از عبد اللَّه بن جندب، از یکی از صادقین علیهم السّلام، از حضرت فرمودند:

کسی که بر برادر مؤمنش وارد شود در حالی که روزه دار می باشد اگر روزه اش را افطار کند دو اجر و ثواب برایش می باشد، یک اجر به خاطر این که نیّت روزه داشته و اجر دیگر به خاطر ادخال سرور بر برادر مؤمنش.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن عیسی، از حسن بن ابراهیم، از سفیان، از داود رقّی، وی می گوید:

از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

افطار نمودن تو در منزل برادر مؤمن و مسلمانت هفتاد یا نود برابر از روزه داشتنت برتر و افضل می باشد.

حديث (۳) احمد بن محمّد، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسين، از صالح بن عقبه، از

جميل بن درّاج، وى مى گويد: حضرت ابو عبد اللَّه عليه السلام فرمودند:

هر روزه دارى كه بر برادر مؤمنش وارد شود و نزد او افطار كرده و وى را از داشتن روزه خود مطّلع نكرده تا

به خاطر افطار منّتی بر او نهاده باشد حق عزّ و جل روزه یک سال را برایش منظور می کند.

باب صد و بیست و یکم سرّ این که اگر کسی نذر نمود حینی را روزه بگیرد، روزه شش ماه بر او لازم است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

علی علیه السّلام فرمودند: کسی که نذر نموده زمانی را روزه بگیرد، زمان پنج ماه است بدین ترتیب باید پنج ماه روزه بگیرد و اگر به جای زمان «حین» گفته روزه شش ماه بر او لازم است زیرا حق تبارك و تعالی در قرآن می فرماید: تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها (آن درخت زیبا به اذن خدا در هر وقتی که او مقرّر فرموده «شش ماه» میوه می دهد).

باب صد و بیست و دوّم سرّ این که بر مرد روزه دار شستن خود را در آب جایز بوده ولی بر زن روزه دار جایز نیست

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد سیّاری، از محمّد بن علی همدانی، از حنان بن سدیر، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام پرسیدم: آیا روزه دار در آب خود را بشوید یا نه؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد ولی زیر آب نرود و زن اصلا در آب خود را نشوید زیرا آب از طریق جلو او به جوفش داخل می شود.

باب صد و بیست و سوّم سرّ بودن لیله القدر در هر سال

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد

سیّاری، از برخی اصحاب از داود بن فرقد، وی گفت: شنیدم که مردی از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسید: آیا لیله القدر در هر سال می باشد؟

حضرت فرمودند: اگر لیله القدر رفع و منتفی شود قرآن هم منتفی می گردد پس در هر سال باید باشد.

باب صد و بیست و چهارم سرّ نازل شدن مغفرت در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد نقل کرده که وی گفت:

عرض کردم: فدایت شوم مردم می گویند: آمرزش و مغفرت بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته در شب قدر نازل می شود. آیا این کلام صحیح است؟

حضـرت فرمودنـد: ای حسن، کارگر وقتی از عملش فارغ شد اجرتش را می دهند و پایان عمل صائم شب عید است بنا بر این در شب عید مغفرت و آمرزش که پاداش روزه داران است نازل می شود.

عرض کردم: فدایت شوم، چه عملی سزاوار است در این شب انجام بدهیم؟

حضرت فرمودند: وقتی آفتاب غروب کرد غسل کن و بعد از خواندن نماز مغرب دو دست را بلند کن و بگو: یا ذا الطّول، یا ذا الحول، یا ذا الجود، یا مصـطفی محمّد و ناصـره صلّ علی محمّد و علی اهل بیته و اغفر لی کلّ ذنب احصـیته علیّ و نسیته و هو عندک فی کتاب مبین.

سپس به سجده برو و صد مرتبه بگو: اتوب الی اللّه.

بعد حوائج خود را از خدا بخواه.

باب صد و بیست و پنجم سرّ موفّق نشدن عامّه برای درک فضائل عید فطر و قربان

حدیث (۱) محمّـد بن الحسن از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از سیّاری، از محمّد بن اسـماعیل رازی، از حضـرت ابی جعفر ثانی علیه السّـلام، راوی می گوید: عرض کردم فدایت شوم: در باره عامّه چه می فرمایید، چه آنکه روایتی را شـنیده ایم که ایشان موفّق به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۶۱

روزه نمی شوند آیا این روایت صحیح است؟

حضرت به من فرمودند: توجّه کن دعاء ملك و فرشته در باره ایشان به اجابت رسیده.

عرض کردم:

فدایت شوم چه دعایی؟

حضـرت فرمودند: هنگامی که حضـرت حسین بن علی صلوات اللّه علیهما را شهید کردند حق تعالی فرشته ای را مأمور ساخت که نداء کند: ای امّت ظالم و قاتل عترت پیامبر خدا شما را برای روزه و درک فطر موفق نکند.

و در حدیث دیگر آمده است که خدا شما را برای درک فطر و قربان موفّق نکند.

حدیث (۲) علی بـن احمـد رحمـه اللّه علیـه از محمّـد بن یعقـوب، از علی بن محمّـد از کسـی که ذکرش نمـوده از محمّـد بن سلیمان، از عبد اللّه بن جنید تفلیسی از رزین، وی می گوید:

حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

هنگـامی که حضـرت حسـین بن علی علیهما السّـلام را با شمشـیر زدنـد و آن جناب روی زمین سـقوط کرد، سـرعت و شـتاب کردنـد که سـر مبارکش را قطع کرده و ببرند منادی در این وقت از جانب عرش نداء داد: ای امّت ظالم و سـتمگری که بعد از پیامبرتان گمراه شدیـد خدا موفّقتان نکند که عید قربان و فطر را درک کنید، سـپس راوی گفت، امام علیه السّـلام فرمودند: به خدا سوگند موفّق نشده و نخواهند شد تا وقتی که منتقم خون حسین علیه السّلام قیام کند.

باب صد و بیست و ششم سرّ این که در هر عیدی حزن و اندوه برای آل محمّد علیهم السّلام تجدید می شود

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللّه علیه از سـعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسـی، از علی بن الحسن، از عمر و بن عثمان، از حنّان بن سدیر از عبد اللّه بن دینار، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ای عبد اللّه هیچ عیدی برای مسلمین نمی آید چه قربان و چه فطر مگر آنکه برای آل محمّد علیهم السّلام حزن و اندوه تجدید

می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۶۳

عبد اللَّه می گوید: عرضه داشتم برای چه؟

فرمودند: چون می بینند که حقّشان در دست دیگری است.

باب صد و بیست و هفتم سرّ اخراج و دادن زکات فطره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمّار، از معتب، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

برو بابت عیال و افرادی که نان خور ما محسوب می شوند زکات فطره ایشان را بپرداز و همچنین تمام بندگان را منظور کن و زکات فطره آنها را اخراج نما و سعی کن یکی از آنها را از قلم نیاندازی چه آنکه اگر یکی از ایشان را ترک نمایی خوف فوت را براو دارم.

راوی می گوید: عرض کردم فوت چیست؟

فرمودند: مرگ.

باب صد و بیست و هشتم سرّ این که دادن خرما در زکات فطره از اشیاء دیگر برتر و بهتر است

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابن هاشم و ایّوب بن نوح و محمّد بن عبد الجبّار و یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن الحکم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: خرما در زکات فطره از سایر اشیاء بهتر و برتر است زیرا سریع تر از همه آنها به مصرف رسیده و از منفعتش بهره مند می شوند چه آنکه خرما به مجرّد این که به مستحقّش داده شد از آن تناول می کنند بدون هیچ مقدّمه ای و نیز حضرت بعد از آن فرمودند: حکم زکات در حالی نازل شد که مردم هیچ مالی نداشتند و بدین ترتیب فقط فطره به آنها تعلّق می گرفت نه زکات مال.

باب صد و بیست و نهم سرّ این که مردم در زکات فطره از پرداخت یک صاع به نیم صاع عدول کردند

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله، از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۶۵

ابی المغراء، از حسن حذّاء از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: زکات فطره بر هر صغیر و کبیر، آزاد یا بنده مرد یا زن یک صاع (یک من) از کشمش یا جو و یا ذرّت واجب می شد و چون در زمان معاویه مردم تنگدست و کم بضاعت شدند از این رو عدول به نیم صاع از گندم کردند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن، از حمّاد بن عیسی، از معاویه بن وهب، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودنـد: در زکات فطره سنّت جاری شـده به این که یک صاع از خرما یا کشـمش و یا جو بپردازند، و چون در زمان عثمان گندم فراوان

شد و نزد مردم قیمت پیدا کرد عثمان گفت: نیم صاع از گندم برابر است با یک صاع جو.

حدیث (۳) محمّد بن حسن از علی بن الحسن بن فضّال، از عباد بن یعقوب «۱»، از ابراهیم بن ابی یحیی، از حضرت ابی عبد اللَّه از پدر بزرگوارش علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

اوّلین کسی که دو مدّ (دو چارک) از گندم را معادل یک من از خرما قرار داد عثمان بود.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از یاسر القمی «۲»، از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مقدار زکات فطره یک من گندم یا خرما یا کشمش می باشد و معاویه گندم را تخفیف داد و کمتر حساب نمود.

باب صد و سی ام سرّ این که مروی است همسایه ها به زکات فطره از دیگران سزاوارترند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرّحمن، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام، اسحاق بن عمار می گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا زکات فطره را به غیر نزدیکانم یعنی همسایه های فقیر خود

---

(۱)- عباد بن یعقوب الرّواجنی به فرموده مرحوم علّامه در خلاصه عامّی المذهب است.

(۲)- یاسر القمی خادم الرّضا علیه السّلام، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

آیا بدهم؟

حضرت فرمودند: آری، همسایگان سزاوارترند به آن زیرا حالشان ظاهر و روشن است.

باب صد و سی و یکم سرّ حرام کردن حق تعالی کبائر را

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه، از علی بن الحسین السّعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللَّه، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی از حضرت ابو جعفر محمّد بن علی الرضا علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

پدرم حضرت علی بن موسی علیهما السّلام فرمودند: از حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که فرمودند: عمرو بن عبید بصری بر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام وارد شد و وقتی سلام کرد و نزد آن حضرت نشست این آیه را تلاوت کرد:

الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ (آنـان که از گناهـان کبیره و فواحش دوری می کننـد) سـپس از تکلّم امسـاک کرد و ساکت گردید.

حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: چرا ساکت شدی؟

عرض کرد: دوست دارم از کتاب خدا به معاصی کبیره آگاه شوم.

امام علیه السّلام فرمودند: آری ای عمرو بزرگ ترین کبائر شرک به خدا است، حق تعالی در قرآن می فرماید: إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النَّارُ (کسی

که به خدا شرک بیاورد محقّقا حق جلّ و علا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش در دوزخ است).

و بعد از آن ناامیدی از رحمت خدا است زیرا حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ (از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقط کفّار از رحمت او مأیوس می باشند).

و در امان بودن از مکر خدا این نیز از معاصی کبیره است چه آنکه حق عزّ و جل در قرآن می فرماید:

فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ (از مکر خدا فقط زیانکاران در امانند) دیگر از کبائر عاق والدین شدن است، خداوند تعالی عاق را ستمگر و شقی قرار داده است دیگر قتل نفس است که حق تعالی آن را حرام نموده مگر آنکه به حق باشد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۶۹

چه آنکه در قرآن می فرماید:

فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها (قاتل را به جهنم می برند و در آن همیشه خواهد بود) دیگر نسبت ناروا به زنان عفیفه دادن است زیرا حق جل و علا می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ ... تا آن جا که می فرماید: لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (آنان که زنان مؤمنه عفیفه را که بی خبرند از هر نسبت ناروائی، به فواحش نسبت می دهند ... تا آن جا که فرموده: ایشان در دنیا و آخرت ملعون و دور از رحمت حق بوده و عذابی بزرگ دارند).

دیگر خوردن مال یتیم به ظلم می باشد به خاطر فرموده حق تعالی:

إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً (آنان که اموال یتیمان را می خورند در

شکم خود آتش جهنم را فرو می برند و به زودی در آتش شعله ور خواهند افتاد).

دیگر فرار از جهاد است، خداوند در قرآن می فرماید:

وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (هر کسی در روز جنگ به آنها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ است که بدترین منازل است مگر آنکه از میمنه به میسره و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود یا از فرقه ای به یاری فرقه دیگر شتابد).

دیگر: خوردن ربا است، خداوند متعال در قرآن می فرماید:

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِ (کسانی که ربا می خورند در قیامت از قبرها برنخیزند جز به مانند آن که به وسوسه و فریب شیطان مخبط و دیوانه شده باشد) دیگر از کبائر سحر می باشد زیرا حق تعالی در قرآن فرموده:

وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ (محققا می دانستند که هر که این معامله را بنماید «سحر کند» در آخرت اصلا بهره نیابد).

دیگر از کبائر: زنا است زیرا حق تعالی در قرآن می فرماید:

وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً إِلَّا مَنْ تابَ (هر کس چنین کند «مبادرت به زنا ورزد» کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت مضاعف شود و با ذلّت و خواری به دوزخ مخلّد گردد).

دیگر از کبائر: قسم و سوگند دروغی است که قسم خورنده با آن خود را در گناه فرو برد چه آنکه حق تعالی می فرماید:

علل

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ (کسانی که با عهد و قسم هایشان ثمن اندکی عائدشان می شود در آخرت بهره ای ندارند).

دیگر از کبائر خیانت است، خداوند عزّ و جل در قرآن می فرماید:

وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ (کسی که خیانت و نادرستی کند او را با خیانتش روز قیامت حاضر می کنند) دیگر از کبائر ندادن زکات واجب است چه آنکه خدا در قرآن می فرماید:

فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ (پس داغ کنند با آب طلا و نقره های گداخته پیشانی و پهلوهای آنها را) دیگر از کبائر شهادت دروغ و کتمان شهادت می باشد زیرا خدای عزّ و جل می فرماید:

وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (کسی که شهادت را کتمان کند پس دلش عصیان و گناهکار می باشد).

دیگر از کبائر شرب خمر است زیرا حق تعالی عبادت اوثان و بت ها را معادل و قرین آن قرار داده است «۱».

و دیگر از کبائر ترک عمدی نماز می باشد زیرا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود:

من ترک الصّلوه متعمّدا فقد برئ من ذمّه اللّٰه و ذمّه رسوله (کسی که نماز را عمدا ترک کند از ذمّه خدا و رسولش دوری جسته).

دیگر از کبائر نقض عهد و قطع رحم است چه آنکه خداوند عزّ و جل می فرماید:

أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (اینان را لعن و منزلگاه عذاب دوزخ نصیب است) فرمود: عمر و بن عبید بصری از نزد امام علیه السّلام بیرون رفت در حالی که با صدای بلند می گریست و می گفت: هلاک شد کسی که به رأی خود اخذ

نمود و با شما در فضل و علم به منازعه برخاست.

حدیث (۲) احمد بن الحسن از احمد بن یحیی، از بکر بن عبد اللّه بن حبیب، از محمّد بن

---

(۱)- در سوره مائده آیه (۹۰) می فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ.

عبد اللّه، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن بکیر، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

کبائر هفت تا است.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه از جعفر بن محمّد، از پدران گرامش علیهم السّلام، فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: قوم ترک را مادامی که شما را رها کرده و به شما کاری ندارند رهایشان نمایید چه آنکه سگ ایشان سخت و پست می باشد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللّه بن حمّاد، از شریک، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

قریش را سبّ نکرده و دشنام ندهید و با عرب بغض نورزید و موالی و ولی نعمت ها را خوار نکنید و در خوزستان ساکن نشده و با اهالی آن ازدواج ننمایید زیرا تعصّب و رگی در آنها است که ایشان را بی وفاء نموده است.

حدیث (۵) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از محمّد بن سنان از طلحه بن زید، از عبدوس

بن ابی عبیده، وی می گوید: از حضرت امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

اوّلین کسی که بر اسب نشست جناب اسماعیل بود، اسب حیوان وحشی بود که مرکوب قرار نمی گرفت و کسی نمی توانست بر پشتش سوار شود، خداوند متعال این حیوان را از کوه منی آورد و برای اسماعیل رام نمود و به خاطر این اسبها را عراب (منسوب به عرب) نامیده اند که اوّلین کسی که آنها را سوار شد اسماعیل بود که از عرب می باشد.

حدیث (۶) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از عاصم، از ابی بکر حضرمی وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی به مردی دیگر افتراء زده و گفته است این کار را که کرده یا این کلام را که گفته از جهل و نادانی عرب بودنش می باشد، حکم چیست؟

حضرت فرمودند: باید افتراء زننده را حدّ زد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۷۵

عرض کردم: او را حدّ بزنند؟! فرمود: آری وی با این کلامش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را معیوب نموده است.

حدیث (۷) حسن بن احمد رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از محمّد بن احمد بن محمّد، از اصبغ، از برخی اصحاب، از کسی که روایت کرده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام، راوی می گوید:

حضرت ابو عبد اللَّه علیه السلام از مردی از قریش شنیدند که با شخصی از اصحاب ما سخن می گفت، مرد قرشی به واسطه قرشی بودنش خود را بر آن مرد برتری داده و بر او تفوّق می جست و آن شخص در مقابل قرشی بودن وی خویش را خوار و ذلیل

می پنداشت، حضرت به او فرمودند:

جواب او را بده چه آنکه تو به واسطه داشتن ولایت و محبّت ما از حیث نسب شریف تر از وی می باشی.

حدیث (۸) با همان اسناد، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن محمّد بن ابراهیم همدانی، از عبّاس بن عاص، از اسماعیل بن دینار مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام نقل کرد که امام علیه السّلام فرمودند:

در حضور امیر المؤمنین علیه السّلام دو نفر با هم بحث کرده و بر یک دیگر تفاخر می نمودند.

حضرت فرمودند: آیا به این جسدهایی که پوسیده شده و ارواحی که در دوزخ قرار می گیرند افتخار می کنید، سپس یکی از آن دو را مخاطب قرار داده و به او فرمودند:

اگر عقل صحیح و سالم داشته باشی می توان گفت: خلقتی ممدوح و قابل افتخار داری یا اگر تقوی و پرهیزکاری داشته باشی کرامت داری و می توانی با آن افتخار نمایی و اگر هیچ یک از این دو را نداشته باشی درازگوش از تو بهتر است و از احدی بهتر نخواهی بود.

حدیث (۹) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن مرفوعا نقل کرده که جناب لقمان به فرزندش گفت:

فرزندم مجالس و محافل را بیازما و نیک بنگر اگر جماعتی را دیدی که به یاد خداوند عزّ و جلّ هستند با ایشان بنشین زیرا اگر عالم باشی این مجلس علم تو را زیاد می کند و اگر جاهل باشی، تو را عالم می گرداند و شاید خداوند رحمتش را

شامل ایشان کند و تو را

نیز مشمول آن قرار دهد و اگر گروهی را دیدی که از یاد خدا غافل و بی خبرند با ایشان مجالست مکن زیرا اگر عالم باشی، علم تو نفعی به تو نمی رساند و اگر جاهل باشی این مجلس جهل تو را زیادتر می کند و شاید عقوبت حق تعالی به ایشان رسیده و تو را نیز فرا گیرد.

حديث (۱۰) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از يعقوب بن يزيد، از حمّاد بن عيسى، از حريز بن عبد اللَّه، از زراره و محمّد بن مسلم و بريد عجلى، ايشان گفتند:

شخصی محضر امام صادق علیه السّلام عرضه داشت: فرزندی دارم که دوست دارد از شما راجع به حلال و حرام سؤال کند، وی از چیزی که قصد آن را ندارد از شما سؤال نمی کند؟

راوی می گوید: امام علیه السّلام فرمودند: آیا مردم از چیزی برتر از حلال و حرام سؤال می کنند؟ حديث (۱۱) احمد بن محمّد، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عيسى، از يونس بن عبد الرحمن، از كسى كه ذكرش نموده، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام حضرت فرمودند:

روز قیامت خداوند عزّ و جلّ عالم و عابد را مبعوث نموده و هر دو در مقابل حقّ می ایستند به عابد گفته می شود: به بهشت برو و به عالم فرمان داده می شود بایست و به واسطه حسن تأدیب و تربیتی که مردم را نمودی آنها را شفاعت کن.

حديث (۱۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از على بن محمّد كاشانى، از قاسم بن محمّد اصفهانى، از سليمان بن داود منقرى، از حفص بن غياث، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند:

هر

گاه دیدید که عالم و دانشمندی محبّ دنیا است به او بهتان بزنید زیرا هر محبّی احاطه می شود به هر چه که دوست دارد.

و خداوند عزّ و جلّ به جناب داود علیه السّلام وحی فرمود که بین من و بین خودت عالمی را که فریفته دنیا شده است واسطه قرار مده زیرا او تو را از طریق محبّت من باز می دارد چه آنکه این گونه از اشخاص قطّاع الطّریق بندگان من هستند، کوچک ترین کاری که من در باره ایشان انجام می دهم آن است که شیرینی مناجات با خود را از دلهایشان می برم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۷۹

حدیث (۱۳) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از جعفر بن بشیر، از ابی حصین، از ابی بصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام، نقل کرده که فرمودند:

حدیثی را که مرجئی مذهب یا قدری مسلک و یا خارجی مرام برای شما آورد و نسبت آن را به ما داد تکذیب نکنید زیرا شما نمی دانید شاید حدیث حق و صحیح باشد آن وقت بدین ترتیب حق عزّ و جلّ را در فوق عرشش تکذیب کرده اید.

حدیث (۱۴) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن ولید و سندی بن محمّد، از ابان بن عثمان احمر، از محمّد بن بشیر و حریز از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حریز می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: امری بر من سخت تر از این نیست که بین اصحاب ما اختلاف می باشد؟

امام علیه السّلام فرمودند: این اختلاف از جانب

من بوده و من بين آنها اختلاف انداخته ام.

حديث (۱۵) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد، از ابن سنان، از ابى ايّوب خزّاز، از كسى كه براى او حديث را از حضرت ابى الحسن عليه السّلام نقل كرده، امام عليه السّلام فرمودند:

اختلاف بين اصحاب من براى شما رحمت است و نيز فرمودند:

هنگامى كه اصحاب من بينشان اختلاف باشد من شما را بر امر واحدى متّفق خواهم نمود.

و از آن جناب راجع به اختلاف اصحاب و سبب آن پرسيدم؟

حضرت فرمودند: من اين اختلاف را بين اصحاب انداخته ام و جهتش آن است اگر متّفق باشيد و بين شما اختلافى نباشد دشمنان گردنتان را خواهند زد.

حديث (۱۶) پدرم رحمه اللّه عليه از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن عبد الجبّار، از حسن بن على بن فضّال، از ثعلبه بن ميمون، از زراره، از حضرت ابى جعفر عليه السّلام، زراره مى گويد:

از آن حضرت مسأله اى را سؤال كردم و ايشان جوابم را دادند، سپس مردى آمد و از همان مسأله پرسيد و حضرت بر خلاف جوابى كه به من داده بودند به او دادند، بعد مردى ديگر آمد و از همان مسأله جويا شد و امام جوابى بر خلاف جوابى كه به من

و آن مرد قبلى داده بودند به وى دادند و وقتى اين دو مرد بيرون رفتند عرض كردم: اى فرزند رسول خدا دو نفر از اهل عراق كه از شيعيان شما بودند محضرتان مشرّف شده و از مسأله اى سؤال كردند و شما به هر كدام جوابى داديد غير از جواب ديگرى!؟

فرمودند: اى زراره اين

عمل برای ما خیر و موجب بقاء ما می باشد، اگر شما بر یک امر متّفق باشید دشمنانتان قصد شما را نموده و بقاء شما و ما را مختل می کنند.

زراره می گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: شما اگر شیعیان را بر نیزه ها و آتش حمل و امر نمایید ایشان بر همان فرمان شما عمل می نمایند پس چرا از نزد شما که بیرون می آیند با هم اختلاف دارند؟

زراره می گوید: امام علیه السّلام جوابی به من ندادند، به ناچار سؤال را تا سه بار تکرار نمودم و بالاخره همان جوابی را که پدرشان داده بودند به من دادند.

باب صد و سی و دوّم سرّ این که حق تعالی کعبه و بیت الحرام را برای مردم پابرجا و قائم قرار داده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤیی از حسن بن علی بن فضال، از ابی المغراء از ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند: پیوسته دین قائم و برجا است تا مادامی که کعبه سر پا می باشد.

باب صد و سی و سوّم سرّ وضع و قرار داده شدن بیت اللّٰه الحرام

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّٰه عنه می گوید:

حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد اللّٰه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

اگر مردم حجّ را تعطیل کنند بر امام است که آنها را بر رفتن حج مجبور کند چه بخواهند و چه اباء و امتناع ورزند زیرا این بیت برای انجام حج فقط وضع شده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۸۳

باب صد و سی و چهارم سرّ این که بیت اللّٰه الحرام در وسط زمین قرار داده شده

حدیث (۱) علی بن احمد بن موسی رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن ابی عبد اللّٰه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کرده بودم مرقوم فرمودند:

علّت وضع و قرار دادن بیت در وسط کره زمین آن است که وسط زمین نقطه ای بود که از زیر آن زمین کشیده شد و هر بادی در دنیا از آن جا می وزد، سپس در مقام توضیح فرمودند:

زمین از زیر رکن شامی که اوّلین بقعه ای بود که در زمین قرار داده شد خارج گردید چه آنکه رکن شامی نقطه وسط زمین

است و بدین ترتیب اهل مشرق و مغرب در انجام فریضه حج با هم مساوی هستند.

باب صد و سی و پنجم سرّ این که سزاوار نیست برای خانه های مکّه درب قرار دهند

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه می فرماید:

سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه دو فرزند محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد

بن عثمان ناب از عبید اللّٰه بن علی حلبی، از حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام، حلبی می گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به آیه شریفه: سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ (اهل آن شهر و بادیه نشینان را یکسان قرار دادیم) پرسیدم؟

حضرت فرمودند: سزاوار نیست که برای خانه های مکه درب قرار دهند زیرا حجّاج می توانند در خانه های اهالی مکّه فرود آیند تا وقتی که از انجام مراسم فارغ شوند و اوّلین کسی که برای خانه های مکّه درب قرار داد معاویه می باشد.

باب صد و سی و ششم سرّ نامیده شدن مکّه معظّمه به مکّه

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّٰه عنه از محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از محمّد بن اسماعیل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۸۵

برمکی از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف «۱»، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائل وی مرقوم فرمودند:

مکّه را از این جهت مکّه نامیده اند که مردم در آن جا فریاد می زدند و هر کسی که آن جا را قصد می کرد می گفتند فلانی فریاد کشید و به همین معنا آمده است فرموده حق تعالی در قرآن شریف:

وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكاءً وَ تَصْدِيَةً (نمازشان در بیت اللّٰه چیزی غیر از فریاد و کف زدن نبود) پس «مکاء» تصفیر و فریاد باشد و «تصدیه» کف زدن را گویند.

باب صد و سی و هفتم سرّ نامیده شدن مکّه به نام بکّه

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن الحسن، از جعفر بن بشیر، از عزرمی، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

مکّه را به خاطر این بکّه نامیدند که مردم در آن تباکی و زاری می کنند.

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّٰه علیه، از علی بن الحسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی، از حسن بن محبوب، از عبد اللّٰه بن سنان، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام پرسیدم: چرا کعبه را بکّه خوانده اند؟

حضرت فرمودند: زیرا مردم در آن و در اطرافش می گریند.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللّٰه علیه از ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از سعید بن عبد اللّٰه

اعرج، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

مکانی که بیت قرار دارد بکّه است و شهر را که مسجد الحرام در آن است مکّه گویند.

---

(۱)- قاسم بن ربیع صحّاف، از اهل کوفه بوده و به فرموده علّامه (ره) در خلاصه وی غالی و در حدیثش ضعیف و غیر قابل اعتناء است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۸۷

حدیث (۴) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان از فضیل، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مکّه را به خاطر آن بکّه نامیده اند که مردان و زنان در آن می گریند و در آن جا اشکالی ندارد که زن جلو یا راست و یا چپ و یا در عرض شما (که مرد هستید) بایستد و نماز بخواند ولی در سائر شهرها این عمل مکروه است.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللَّه بن علی حلبی، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:

برای چه مکّه به بکّه موسوم شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا بعضی از مردم برخی دیگر را در آن جا با دستها می گریانند.

باب صد و سی و هشتم سرّ نامیده شدن کعبه به کعبه

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الحسین برقی، از عبد اللَّه بن جبله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبد اللَّه، از پدرانش از جدّ بزرگوارش حضرت حسن

بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، آن جناب فرمودند:

چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسیدند و از آن سرور از اشیایی سؤال کرده و در ضمن سؤالاتی که کردند یکی از ایشان پرسید: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده است؟

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: زیرا در وسط دنیا واقع شده است.

حدیث (۲) از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال شد: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده؟

حضرت فرمودند: زیرا چهارگوش می باشد.

ابن بابویه، محمـد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشـرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص۲۸۷

ضر مبارکش عرض شد: برای چه چهارگوش می باشد؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۸۹

حضرت فرمودند: زیرا محاذی بیت المعمور است و آن چهار گوش می باشد.

عرض شد: برای چه بیت المعمور چهار گوش است؟

حضرت فرمودند: زیرا محاذی عرش است و آن چهار گوش می باشد.

محضر مبارکش عرض شد: چرا عرش مربّع است؟

فرمودند: زیرا کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهار تا است و آنها عبارتند از:

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر.

باب صد و سی و نهم سرّ نامیده شدن بیت اللَّه الحرام به این نام

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسـین، از حسین بن ولید، از حنّان، وی می گوید: محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: چرا بیت اللَّه الحرام به این نام موسوم گردیده؟

حضرت فرمودند: زیرا بر مشرکین حرام است در آن داخل شوند.

باب صد و چهلم سرّ نامیده شدن بيت عتيق به اين نام

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن على الوشّاء، از احمد بن عائذ، از ابى خديجه، از ابى عبد اللَّه عليه السّلام، راوى مى گويد:

محضر مباركش عرض كردم: براى چه بيت العتيق به اين نام موسوم شده است؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جل از بهشت براى جناب آدم عليه السّلام حجر الاسود را فرو فرستاد و بيت مرواريدى سفيد و درخشان بود، حق عزّ و جل آن را به آسمان برد و نشانه اش بجا ماند كه محاذى و در مقابل اين بيت كه به آسمان برده شد قرار گرفت، در هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش گشته و از آن بر نمى گردند پس خداوند متعال حضرت ابراهيم و اسماعيل عليهما السّلام را مأمور ساخت كه پايه هاى بيت را در همان جا كه نشانه باقى مانده بود بسازند و بيت را به خاطر اين بيت عتيق گويند كه از غرق شدن در سيل و آبها رها گرديده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۲۹۱

حديث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد رحمه اللَّه عليه، از محمّد بن يحيى عطّار و احمد بن ادريس جميعا از محمّد بن احمد، از يحيى بن عمران اشعرى، از حسن بن على مروان بن مسلم، از ابى حمزه ثمالى، وى

گفت، محضـر مبارك حضرت ابى جعفر عليه السّلام در مسجد الحرام بودم، به ايشان عرض كردم: براى چه حق تعالى كعبه را بيت العتيق ناميده است؟

حضـرت فرمودنـد: هيـچ خـانه اى را خداونـد متعال روى زمين بنا نكرده مگر آنكه برايش صاحب و ساكنى قرار داده مگر اين بيت زيرا احـدى در آن ساكن نيست و صاحبى نـدارد مگر حق تبارك و تعالى و نيز فرمود: خداوند عزّ و جل اين بيت را پيش از خلقت مخلوقات آفريد، پس از آن زمين را ايجاد كرد و از زير آن كشيد و پهن نمود.

حديث (٣) پدرم رحمه اللَّه عليه از سـعد بن عبد اللَّه، از ابراهيم بن مهزيار، از برادرش، از حمّاد از ابان بن عثمان، از كسـى كه به او خبر داده، از حضـرت ابى جعفر عليه السّـلام، راوى مى گويد: محضـر امام عليه السّلام عرض كردم: براى چه بيت را بيت العتيق ناميده اند؟

حضرت فرمودند: زيرا خانه اى است آزاد و رها از مردم و احدى مالكش نيست.

حديث (۴) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از على بن نعمان، از سعيد اعرج، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند:

بيت را به خاطر اين بيت العتيق ناميده اند كه از غرق آزاد و رها گشته و حرم نيز با آن در اين جهت همراه است، آب از بيت و حرم خود را بازداشته و آنها را در خويش غرق ننموده است.

حديث (۵) پـدرم رحمه اللَّه عليه از سـعد بن عبـد اللَّه، از احمـد بن محمّـد، از على بن الحسن الطويل، از عبـد اللَّه بن مغيره از ذريح بن

یزید محاربی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

خداوند عزّ و جل در عصر نوح تمام نقاط زمین را در آب غرق فرمود مگر بیت را پس همان روز این بقعه بیت عتیق نامیده شد چه آنکه در آن روز از غرق رها و آزاد گشت.

راوی می گوید: عرضه داشتم: آیا این بقعه در آن روز به آسمان رفت تا از غرق

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۹۳

محفوظ ماند؟

حضرت فرمودند: خیر، آب به آن نرسید و بیت از آب مرتفع قرار گرفت.

باب صد و چهل و یکم سرّ نامیده شدن حطیم به حطیم

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علیّ بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معاویه بن عمّار، وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به حطیم سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: حطیم بین حجر الاسود و درب بیت قرار دارد.

عرض کرد: چرا حطیم نامیده شده؟

فرمودند: زیرا مردم برخی بعضی دیگر را در آن جا فشار داده و جمعیت در آن مکان ازدحام می کنند.

باب صد و چهل و دوّم سرّ وجوب حج و طواف نمودن بیت و انجام مناسک

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود: علی بن سلیمان رازی از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمر از عبد الحمید بن ابی دیلم نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست توبه جناب آدم علیه السّلام را بپذیرد جبرئیل را نزد او فرستاد، جبرئیل عرضه داشت: سلام بر تو ای آدم، ای کسی که بر بلیّه وارده صبر و شکیبایی نمودی و از لغزشی که صادر شد توبه نمودی، خداوند تبارک و تعالی مرا نزد تو فرستاد تا مناسکی که به واسطه انجام آنها توبه ات پذیرفته می شود را به تو بیاموزم، سپس جبرئیل دست آدم علیه السّلام را گرفت و با او حرکت کرد تا به بیت اللَّه رسیدند در آن جا ابری بر سر آدم علیه السّلام سایه افکند، جبرئیل عرض کرد: هر کجا که این ابر سایه افکند با پا خط بکش، باری با هم به همین ترتیب قدم زدند تا به منی رسیدند، جبرئیل جای مسجد منی را به آدم نشان داد،

آدم آن جا را خط کشید و نیز جای مسجد الحرام را بعد از خط کشیدن به جای بیت با رسم خط نشان نمود پس از آن به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۹۵

عرفات رفتند، جبرئیل آدم را بر زمین برآمده و نمایانی ایستادند و به او عرض کرد: مترصّد باش هر گاه آفتاب غروب نمود هفت بار به لغزش خود اعتراف نما، جناب آدم این عمل را بجا آورد و به همین خاطر آن جا به عرفه نامیده شد چه آنکه آدم علیه السّلام به لغزش خویش اعتراف کرد، پس این معنا سنّتی شد در بین فرزندان آدم که به گناهان خویش اقرار و اعتراف نمایند همان طوری که پدرشان به لغزش خود اعتراف کرد و از خدا درخواست توبه و آمرزش گناهان خود کنند چنانچه پدرشان از خدا این خواهش را نمود، پس از آن جبرئیل علیه السّلام به او گفت که از عرفات کوچ کرده و خارج شود پس جناب آدم علیه السّلام از عرفات بیرون آمد و عبورش بر هفت کوه افتاد، و به دستور جبرئیل بر سر هر کوهی چهار تکبیر گفت سپس ثلثی از شب رفته بود که به وادی جمع رسید، در آن جا بین نماز مغرب و عشاء را جمع نمود و به همین خاطر آن جا را وادی جمع نامیدند چه آنکه جناب آدم در آن جا بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.

پس وقت نماز عشاء در این شب و در این وادی زمانی است که ثلثی از شب بگذرد باری پس از خواندن نماز مغرب و عشاء جبرئیل علیه السّلام امر نمود

که حضرتش در بطحاء وادی جمع یعنی زمین مشعر تا صبح طاق و از بخوابد، پس آدم در آن جا خوابید تا صبح طالع شد پس از آن به فرمان جبرئیل بالای کوه وادی جمع رفت و وقتی آفتاب طلوع نمود به لغزش خویش هفت مرتبه اعتراف کرده از خدای منّان باز هفت بار طلب آمرزش و قبول توبه اش را نمود.

و جهت این که دو بار جناب آدم علیه السّلام موظّف شد به اعتراف کردن به لغزش خویش آن است که این عمل سنّت باشد در فرزندان آن حضرت، بنا بر این کسی که عرفات را درک نکند و به وقوف در آن نرسد و تنها وادی جمع (مشعر) را درک کند به حجّش وفاء کرده و مناسکش صحیح است، به هر صورت جناب آدم علیه السّلام از وادی جمع به طرف منی خارج شد و ظهر به آن جا رسید سپس به دستور جبرئیل دو رکعت نماز در مسجد منی بجا آورد بعد از آن جبرئیل فرمان داد که آن حضرت قربانی کند تا:

اوّلا: تقرّب به حق تعالی پیدا کرده و قربانی وی قبول درگاه اقدسش واقع شود.

و ثانیا: بدین وسیله توبه اش پذیرفته گردد و ثالثا: این عمل (قربانی) در بین فرزندانش سنّت گردد.

باری جناب آدم علیه السّلام به فرمان جبرئیل قربانی نمود، پس حضرت حق عزّ و جل

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۲۹۷

قربانی را از او پذیرفت به این نحو که آتشی از آسمان فرستاد و آتش قربانی آدم را گرفت، جبرئیل عرضه داشت خداوند تبارك و تعالی به تو احسان نمود زیرا مناسکی که به واسطه آنها توبه ات مقبول

واقع شد را به تو تعلیم کرد و قربانی تو را نیز پذیرفت، پس در قبال آن تواضع نما و سر خود را بتراش.

پس آدم علیه السّلام به منظور تواضع و فروتنی در مقابل حقّ تبارک و تعالی سرش را تراشید، سپس جبرئیل دست آدم را گرفت و او را به طرف بیت برد در اثناء راه جنب جمره عقبه به ابلیس بر خورد کردند، ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟

جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو، آدم طبق آنچه جبرئیل امر کرده بود انجام داد و بدین ترتیب ابلیس از آنها دور شد بعد جبرئیل در روز دوّم دست آدم را گرفت و به طرف جمره اولی برد، باز در اثناء به ابلیس برخورد کردند. جبرئیل علیه السّلام گفت: او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو.

آدم چنین کرد و ابلیس از آنها دور شد و باز نزدیک جمره دوّم به ابلیس برخوردند و ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟

جبرئیل گفت: او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ یک تکبیر بگو.

آدم چنین کرد و ابلیس را از خود دور نمود، سپس، نزدیک جمره سوّم خود را به ایشان نشان داد و گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟

جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگی یک تکبیر بگو.

آدم چنین نمود و ابلیس را از خود دور کرد و سپس در روز سوّم و چهارم نیز آدم به زدن ابلیس مبادرت کرد و وی را از خود

دور نمود.

جبرئیل به آدم عرض کرد: دیگر هرگز او را نخواهی دید سپس آدم را به بیت برد و امر نمود که هفت بار خانه خدا را طواف کند، آدم چنین نمود.

پس جبرئیل گفت: خداوند متعال تو را آمرزید و توبه ات را پذیرفت و همسرت حوّا بر تو حلال گشت.

حدیث (۲) علی بن حبشی بن قونی رحمه اللّٰه علیه در مکتوبی که به من نوشت مرقوم داشت:

جمیل بن زیاد از قاسم بن اسماعیل از محمّد بن سلمه، از یحیی بن ابی العلا رازی نقل کرده مردی بر حضرت امام صادق علیه السّلام وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم خبر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: **۲۹۹**

دهید مرا از معنای فرموده حق تعالی: ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ و نیز از فرموده جنابش به ابلیس: فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ و همچنین از این بیت (کعبه) که چگونه بر خلائق واجب شد به زیارتش بیایند؟

راوی گفت: امام علیه السّلام به او توجّه نمود و فرمود:

پیش از تو احدی از آنچه تو سؤال کردی از من سؤال نکرده، بدان حق عزّ و جل وقتی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود خلیفه ای قرار دادم تمام آنها از این کلام به ضجّه و فریاد آمده و گفتند: پروردگارا، اگر می خواهی برای خود خلیفه ای در زمین قرار دهی او را از ما انتخاب کن که طاعت و فرمانت را می بریم.

خداوند علیم در جوابشان فرمود: من می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

فرشتگان پنداشتند این کلام باری تعالی ناشی از غضب او است بر ایشان پس به عرش پناه برده و آن را طواف نمودند،

حق جلّت عظمته امر فرمود به ایشان خانه ای را که از مرمر بوده و سقفش از یاقوت سرخ و ستون هایش از زبرجد بنا شده طواف کنند، بیتی که هر روز هفتاد هزار فرشته داخل آن می شدند و بعد از آن تا وقت معلوم دیگر به آن وارد نگشتند.

سپس امام فرمودند: و یوم وقت معلوم روزی است که در صور یک بار دمیده شود و بین دمیدن اوّل و دوّم ابلیس هلاک می شود.

و امّا نون: عبارت است از نهری در بهشت که آبش از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر است حق تعالی به این آب می فرماید: مرکّب شو، پس بلافاصله مرکّب می گردد، سپس درختی را با دستش می کارد (امام علیه السّلام برای رفع شبهه ای که برای گروه مشبّهه پیش آمده بلافاصله فرمودند: مقصود از «ید» قوّه و قدرت است نه آن معنایی که در توهّم گروه مشبّهه می باشد) پس از آن به درخت می فرماید: قلم شو و به دنبال آن به قلم امر می فرماید: بنویس.

درختی که قلم شده عرض می کند چه بنویسم؟

حق جلّت عظمته می فرماید: آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد را بنویس.

پس قلم به فرمان خدا تمام وقایع را می نگارد و آن را به نفخ صور و هلاکت ابلیس ختم می کند و بعد خداوند متعال به آن می فرماید: تا وقت معلوم البتّه سخن مگو و تکلّم مکن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۰۱

حدیث (۳) پدرم رضی اللّٰه عنه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حدید، از ابن ابی عمیر، از اصحاب و یاران ما از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل

کرده اند که از آن جناب راجع به ابتداء طواف سؤال شد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست آدم علیه السّلام را بیافرینند به فرشتگان فرمود: در زمین برای خود خلیفه و جانشینی قرار خواهم داد.

دو فرشته از فرشتگان عرضه داشتند: آیا کسی را خلیفه خود قرار می دهی که در زمین فساد کرده و خونها می ریزد؟

پس بین آن دو فرشته و حق عزّ و جلّ حجابها زده شد در حالی که نور حق جلّت عظمه برای فرشتگان ظاهر و روشن بود، بعد از واقع شدن حجاب آن دو فرشته دانستند خداوند از کلامشان به سخط و غضب آمده لذا به دیگر فرشتگان گفتند:

چاره ما چیست و چگونه توبه نماییم؟

فرشتگان گفتند: ما نمی دانیم که توبه شما چیست مگر این که به عرش پناه ببرید.

امام علیه السّلام فرمودند: پس آن دو فرشته به عرش پناه برده تا این که حق تعالی توبه آنها را قبول نمود و حجابها را از بین برداشت و چون دوست دارد که با چنین عبادتی، عبادت شود از این رو بیت را در زمین آفرید و بر بندگان طواف در اطراف آن را واجب فرمود و بیت المأمور را در آسمان آفرید و هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش شده و تا روز قیامت از آن بیرون نمی آیند.

حدیث (۴) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رازی و علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنه رضی اللَّه عنهم از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از فضل بن یونس نقل کرده که گفت: ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری است، وی

از مـذهب توحیـد منحرف شـد به او گفته شـد: مـذهب صاحب خود را رها کردی و در آئینی داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد؟

گفت: صاحب من اختلاطی است گاهی به قدر و زمانی به جبر اعتقاد پیدا می کند و مذهب ثابت و دائمی برایش سـراغ ندارم که بر آن استوار و پابرجا باشد.

فضل می گویـد: وی داخل مکّه شد در حالی که اعتراض و انکار داشت بر حاجیان و زائران بیت اللّه و علماء از گفت و شـنود و مجالست با او کراهت داشتند زیرا وی بد زبان و بد باطن بود باری وی با گروهی از همفکران و همکیشان خود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۰۳

محضر امام صادق علیه السّلام رسید به حضرت عرض کرد:

اوّلا: المجالس بالامانات یعنی آنچه در محافل و مجالس گفته می شود حاضرین نباید آن را جایی نقل کنند.

ثانیـا: کسـی که در گلویش سـرفه آمـده و راه تنفس او را گرفته چاره ای نـدارد از این که سـرفه نموده و بـدین وسـیله مجرای تنفّس را باز کند.

پس از ذکر این دو نکته اظهار داشت: آیا اذن می دهید سخن بگویم؟

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: آنچه خواستی بگو.

ابن ابی العوجاء گفت: تا کی این دشت را زیر پاهای خود پنهان کرده و روی آن اجتماع نموده و به این سـنگ پناه برده و این خانه ای که با آجر و گل ساخته شـده عبادت نموده و گرد آن همچون شتر فراری هروله می کنیـد، هر کسـی که در کار شـما بیاندیشد به خوبی در می یابد که این عمل را شخص غیر حکیم و بدون فکر تأسیس نموده، پس جواب بگو، زیرا تو رئیس

و بزرگ این جماعت بوده و پدرت اصل آن محسوب شده و نظام این گروه به او وابسته بوده است.

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: کسی که خدا گمراهش کرده و دلش را تار نموده، حق و واقع را ناگوار دانسته و شیرینی و حلاوتش را اصلا درک ننموده لا جرم شیطان ولیّ و فرمانده او گشته و به مهالك و پرتگاه ها می افکندش، این خانه رفیع، بیتی است که حق تعالی از بندگانش خواسته به واسطه آن عبادتش را نمایند تا بدین وسیله ایشان را در انجام این عبادت و ترکش مورد آزمایش قرار دهد از این رو آنها را تحریص و ترغیب بر تعظیم و زیارتش کرده و آن جا را محلّ انبیاء عظام و قبله نمازگزاران نموده است پس این بیت شعبه ای از رضوان و بهشت حق تعالی بوده و راهی است که منتهی به آمرزش باری تعالی می گردد، این بیت بر کمال استقامت و اعتدال نصب گردیده و محل تمرکز عظمت و جلال گشته است، حق تعالی آن را دو هزار سال پیش از آنکه زمین گسترده شود آفرید، پس سزاوارترین کسی که به آنچه امر نموده و از آنچه نهی کرده حق تبارک و تعالی است که ارواح و صور را ایجاد و انشاء فرموده است.

ابن ابی العوجاء گفت: ای ابا عبد اللّه، خدا را یاد نمودی پس امر محالی را بر خدای غائب از ابصار ثابت کردی.

امام علیه السّلام به او فرمود: وای بر تو چگونه غائب است کسی که در بین مخلوقاتش شاهد بوده و از ریسمان گردن به ایشان نزدیکتر می باشد، کلامشان را شنیده و

اشخاصـشان را دیده و به اسـرار و ضـمائرشان آگاه و عالم است، این مخلوق است که هر گاه از مکانی منتقل شد، مکان دیگر را اشـغال نموده و مکان اوّلی را خالی می گذارد، در نتیجه مادامی که در مکان دوّمی است از حوادث و رویدادهای در مکان اوّل بی اطّلاع می باشـد امّـا خـدای عظیم الشأن که سـلطان غـالب و پادشاه چیره بر تمام خلائق است هیـچ مکانی از او خالی نیست چنانچه هیچ موضعی مشغول به او نبوده و هیچ موجودی به مکانی اقرب از او نمی باشد و گفتار و کلام کسی را که حق عزّ و جـل او را با آیات محکمه و براهین واضـحه و آشـکار مبعوث فرموده و به کمک خودش او را تأییـد کرده و وی را برای رسانـدن پیامهایش به مردم برگزیـده است ما تصدیق می نماییم چه آنکه آن جناب فرموده: حق تعالی و پروردگار مهربان وی را مبعوث نموده و با او تکلّم کرده است.

پس از آنکه امـام علیه السّـلام این سـخنان را ایراد فرمود، ابن ابی العوجاء از جا برخاست و به یارانش گفت: چه کسـی مرا در این دریا انداخت؟ من از شـما خواستم که برایم دشمنی را سراغ بگیرید که با وی همچون خمره ای باز کنم، شما مرا در مقابل آتشی سوزان و ملتهب انداختید.

اصحابش به او گفتند: تو در مجلس آن حضرت ذلیل و حقیر بودی.

در جواب گفت: او پسر کسـی است که سـرهای مردانی که می بینیـد تراشـیده و این انبوه جمعیّت به فرمـانش موهـای خود را زائل نموده اند.

حدیث (۵) علی بن احمد رحمه اللّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللّه،

از محمّد بن اسماعيل، از على بن عبّاس، از قاسم بن ربيع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل كرده كه وى گفت:

حضرت ابا الحسن على بن موسى الرّضا عليه السّلام در جواب مسائل وى مكتوبى ارسال فرمودند كه در آن نوشته بود:

علّت و سرّ تشريع حجّ امورى است به اين شرح:

الف: سير و حركت به سوى خداوند تبارك و تعالى.

ب: طلب زياد شدن مال.

ج: خارج شدن بنده از گناهانى كه مرتكب شده در حالى كه از گذشته ها توبه نموده و عازم باشد بر اطاعت نسبت به آينده.

د: صرف مال و به تعب انداختن بدن و منع آن از شهوات و لذّات.

ه: تقرّب جستن در عبادت به حضرت حقّ عزّ و جلّ.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۳۰۷

و: خضوع و خشوع و خاكسار شدن در گرما و سرما.

ز: در امان و خائف بودن در حالى كه طول انجام عمل در رنج و مشقّت قرار بگيرد.

ح: رسيدن منافع به جميع خلائق و حصول رغبت به حضرت حق سبحانه و تعالى.

ط: زوال قساوت قلب و بر طرف شدن خساست و دنائت از نفس.

ى: زوال نسيان و بر طرف شدن قطع اميد و رجاء.

ك: تجديد حقوق.

ل: بازداشتن نفوس از فساد.

م: منتفع شدن و بهره بردن كسانى كه در مشرق و مغرب، در خشكى و يا در دريا هستند اعمّ از آنكه به زيارت حجّ آمده يا نيامده باشند، تاجر بوده يا غير تاجر باشند، بايع بوده يا مشترى باشند كاسب بوده يا مسكين باشند.

ن: بر آمدن حاجات و نيازمنديهاى اهل اكناف و اطراف و كسانى كه مى توانند در اطراف اجتماع كرده تا شاهد منافع خود باشند.

و علّت

این که حجّ تنها یک بار واجب است نه بیشتر آن است که حق تعالی فرائض را بر طبق نیرو و قوّت ضعیف ترین مردمان وضع و جعل فرموده و از جمله این فرائض حجّ است که مقتضای نیروی اضعف مردمان انجام آن در طول عمر برای یک بار می باشد لذا خداوند منّان آن را یک بار فقط واجب قرار داده منتهی آنان که قدرت دارند می توانند به مقدار طاقت و قدرتشان بر اتیان آن مبادرت ورزند.

محمّد بن علی که مؤلّف این کتاب است می گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی آنچه من بر آن اعتماد داشته و فتوی می دهم آن است که بر اهل استطاعت و قدرت انجام حجّ در هر سال واجب می باشد و مدرک و شاهد من بر این فتوی سه حدیث ذیل می باشد.

الف: محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر از ابی جریر قمی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

بر اهل استطاعت و قدرت در هر سال انجام حجّ فرض و واجب است.

ب: احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از سندی بن ربیع، از محمّد بن قاسم از اسد بن یحیی، از شیخ بزرگی از اصحاب نقل کرده که وی گفت:

بر کسانی که قدرت و استطاعت دارند در هر سال حجّ واجب می باشد.

ج: احمد بن الحسن از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد، از علی بن مهزیار از عبد اللَّه بن الحسین

میثمی مرفوعا تا حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام حدیث را از آن جناب به این شرح نقل کرده که امام علیه السّلام فرمودند:

در کتاب خدا آمده است: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.

مقصود آن است: بر کسانی که قدرت و تمکّن دارند در هر سال حج واجب می باشد.

حدیث (۶) علی بن احمد بن محمّد رحمه اللّٰه علیه و محمّد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب جمیعا از محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از محمّد بن اسماعیل از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز، از مردی از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:

علّت این که خداوند متعال بندگانش را مکلّف به حجّ و طواف بیت نموده چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال خلائق را آفرید نه به خاطر علّت و سببی بلکه خواست بیافرینند پس آنها را تا وقت معیّنی آفرید و نسبت به آنچه در دین طاعت محسوب شده و در دنیا مصلحت خلائق به حساب می آمد به ایشان امر و از آنچه مفسده داشت آنها را نهی فرمود، باری در حجّ که از طاعات دینی محسوب می گردد حقّ عزّ و جلّ اجتماع مردم از مشرق و مغرب برای انجام مراسم آن را به چند علّت واجب نمود:

الف: بین مسلمین و اهل قبله تعارف و شناخت حاصل شود.

ب: به واسطه مسافرت از شهری به شهری که معمولا تجارت و سوداگر به همراه آن می باشد هر قوم و طائفه ای از بهره و سود مادی منتفع شوند.

ج: به واسطه آن

حمله داران و صاحبان شتران و مراکب استفاده برند.

د: آثار رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و اخبار آن جناب دانسته شده و مذاکره گشته و فراموش نگردد.

و اگر هر قوم و طائفه ای در شهر خود مانده و به منظور انجام مراسم حجّ از آن خارج نگردند هلاک شده و شهرها ویران گشته و ارباح و سودها زائل گردیده و اخبار و روایات مأثوره از معصوم علیه السّلام محو گشته و احدی بر آنها مطّلع نمی گردد، این است علّت ایجاب و تشریع حجّ.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۱۱

حدیث (۷) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائلی که محضرش ارسال داشتم مرقوم فرمودند:

علّت تشریع طواف بیت اللَّه این است که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه ای قرار خواهم داد.

فرشتگان عرض کردند: آیا در زمین کسی را خلیفه می کنی که فساد در آن کرده و خونها می ریزد؟

پس از ردّ این جواب بلافاصله دانستند که بد نموده و مرتکب لغزش شده اند لذا از سخنی که ایراد کرده بودند پشیمان شده به ناچار به عرش پناه برده و با طواف به دور آن از خداوند طلب آمرزش کردند، حق تبارک و تعالی خوشش آمد که بندگانش نیز او را همچون فرشتگان عبادت کرده و به چنین عبادتی (طواف) مبادرت ورزند لذا در آسمان چهارم بیتی محاذی عرش بناء نمود به نام

ضراح بعد در آسمان دنیا بیتی به نام بیت المعمور را محاذی ضراح قرار داد، پس از آن این بیت یعنی کعبه را محاذی بیت المعمور قرار داده و به آدم علیه السّلام امر فرمود آن را طواف کند، آدم به طواف آن پرداخت و بدین وسیله خداوند منّان توبه اش را پذیرفت و بعد این عمل را در فرزندان آدم تا روز قیامت سنّت قرار داد.

حدیث (۸) علی بن حاتم از حمید بن زیاد از حسن بن محمّد بن سماعه، از حسین بن هاشم، از عبد اللّه بن مسکان، از ابی حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر علیه السّلام داخل شدم، آن حضرت بر دربی که به طرف مسجد نصب شده بود نشسته و به مردمی که طواف می کردند می نگریستند، حضرت به من فرمودند: ای ابو حمزه این مردم به چه امر شده اند؟

من ندانستم چه جواب بگویم لذا از جواب فرو ماندم، حضرت خودشان فرمودند: ایشان مأمورند که این سنگها را طواف کرده سپس نزد ما آیند و دوستی خود را به ما نشان دهند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۱۳

باب صد و چهل و سوّم سرّ این که طواف هفت شوط گردیده

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین بن ولید، از ابی بکر، از حنّان بن سدیر، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام، وی می گوید:

محضر امام علیه السّلام عرض کردم: چرا طواف هفت شوط گردید؟

امام علیه السّلام فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه قرار می دهم.

فرشتگان به خدا عرض کردند: آیا کسی را در زمین قرار می دهی

که در آن فساد کرده و خونها می ریزد.

خداوند متعال فرمود: من آنچه را که شما نمی دانید می دانم.

باری قبلا خداوند تبارك و تعالی فرشتگان را از نور خود محروم و ممنوع نکرده بود ولی پس از ایراد این سخن آنها را از آن محجوب و ممنوع داشت، این منع مدّت هفت هزار سال طول کشید، فرشتگان به عرش پناه برده و به مدّت هفت هزار سال دور عرش طواف کردند، خداوند بر ایشان ترحّم نمود و توبه ایشان را پذیرفت و بیت المعموری که در آسمان چهارم هست را برای آنها قرار داد و بیت الحرام را زیر آن برای مردم مأمن و عبادتگاه نمود از این رو طواف به دور آن به مقدار هفت شوط بر بندگان واجب شد به این نحو که برای هر هزار سال یك شوط منظور گردید.

حدیث (۲) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد از ابو القاسم حمید بن زیاد، از عبد اللّٰه بن احمد، از علی بن الحسین الطّاطری از محمّد بن زیاد، از ابی خدیجه، وی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

مردی به پدرم در حالی که طواف می نمود گذشت و دستش را روی شانه آن حضرت نهاد و سپس گفت: سه سؤال از تو می پرسم که غیر از تو و مردی دیگر جواب آنها را کسی نمی داند.

پدرم ساکت مانده و جوابش را ندادند تا از طوافشان فارغ گردیدند سپس داخل حجر اسماعیل گشته و دو رکعت نماز خواندند و من هم همراهشان بودم، پس از فراغت از نماز با صدای بلند فرمودند: این سائل کجا است؟

آن مرد آمد و در مقابل آن حضرت نشست،

پدرم به او فرمودند: سؤالهای خود را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۱۵

بپرس، آن مرد ابتداء از آیه: ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ پرسید؟

پدرم جوابش را دادند.

سپس آن مرد پرسید: بیان فرمایید وقتی فرشتگان بر حق تعالی اعتراض کرده و او را به غضب آوردند چگونه حضرتش از ایشان راضی گردید؟

حضرت فرمودند: فرشتگان مدّت هفت هزار سال اطراف عرش طواف کرده و خدا را خوانده و از او طلب آمرزش نموده و از جنابش درخواست می کردند که از آنها راضی و خشنود گردد.

پس از سپری شدن چند سال حق تعالی از آنها راضی گشت.

آن مرد عرضه داشت درست فرمودید، پس از آن عرض کرد: بفرمایید پروردگار چگونه از آدم علیه السّلام راضی شد؟

حضرت فرمودند: وقتی آدم از عالم بالا به پایین فرو فرستاده شد به زمین هند نازل گشت و از پروردگارش جویای بیت الحرام شد، حق تبارک و تعالی او را فرمان داد که به بیت رفته و آن را هفت بار طواف کند و پس از آن به منی و عرفات رفته و مناسک و اعمال آنها را انجام دهد، آدم علیه السّلام از هند حرکت کرد و جای دو قدمش همان جایی است که عمران قدم گذارده باری بین هر قدم و قدم بعدی آدم صحراهایی که در آنها چیزی نبود فاصله می گشت و بدین ترتیب خود را به بیت رساند.

باری پس از آنکه حضرتش به بیت اللّه رسید، ابتداء هفت بار اطراف بیت طواف نمود و سپس مناسک و اعمال را آن طوری که حق تعالی به او فرمان داده بود انجام داد، حق جلّت عظمته به واسطه

اتیان مناسک توبه آن حضرت را پذیرفت و وی را آمرزید.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: چون فرشتگان در اطراف عرش هفت سال طواف نمودند، طواف آدم در اطراف بیت نیز هفت شوط قرار داده شد و پس از اتمام هفت شوط و انجام مناسک جبرئیل به آدم علیه السّلام بشارت داد و گفت: گوارا باد تو را ای آدم، حق عزّ و جل تو را آمرزید، سه هزار سال پیش از تو من این بیت را طواف کرده ام.

آدم به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا آیا من و فرزندانم را می آمرزی؟

حق تعالی فرمود: آری، هر کدام از ایشان که به من و رسولانم ایمان آورند البته می آمرزم.

آن مرد پس از شنیدن این شرح از امام علیه السّلام حضرت را تصدیق کرد و از آن جناب

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۱۷

گذشت پس پدرم علیه السّلام فرمودند: این جبرئیل است نزد شما آمده تا معالم و شرایع دین شما را به شما تعلیم نماید.

باب صد و چهل و چهارم سرّ این که عمره همچون حجّ بر مردم واجب گردیده

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و حمّاد و صفوان بن یحیی و فضاله بن ایّوب، از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

عمره به منزله حج بوده و بر مردم و آنان که مستطیع هستند در عرض عمر یک بار واجب است زیرا خداوند متعال می فرماید:

حجّ و عمره را برای خدا انجام دهید.

آیه ای که عمره را همچون حج واجب نموده در مدینه نازل گردیده

و افضل و برترین عمره ها، عمره ای است که در ماه رجب انجام شود.

باب صد و چهل و پنجم سرّ این که بر محرم جایز است مسواک نماید

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از معاویه، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا محرم مسواک بکند؟

حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتم: اگر خون هم جاری شود مسواک بنماید؟

فرمودند: بلی، مسواک سنّت است.

باب صد و چهل و ششم سرّ این که بر محرم مکروه است رداء تکمه بسته بپوشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد و عبد اللّه فرزندان محمّد بن

عیسی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللّه بن علی جعفی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند: در کتاب جدّم این مضمون را یافتیم: محرم رداء تکمه بسته به دوش نگیرد.

این مضمون را برای پدرم ذکر کرده و سرّش را خواستار شدم.

پدرم فرمود: علّت آن این است که جاهل تکمه های لباسش را نبندد امّا فقیه و عالم برایش اشکالی ندارد چنین لباسی را بپوشد.

باب صد و چهل و هفتم سرّ مستحب نبودن فرستادن هدیه به کعبه و تکلیف انسان نسبت به آنچه به عنوان هدیه برای کعبه فرستاده اند

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللّه بن مغیره، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش از علی علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

اگر دو بیابان وسیع که در آن دو طلا و نقره جاری بوده از من باشد اندکی از آن طلا و نقره را برای کعبه هدیه نمی فرستم زیرا این هدایا نصیب دربانان و پرده داران کعبه شده نه مساکین و فقراء.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از بنان بن محمّد، از موسی بن القاسم، از علی بن جعفر از برادرش حضرت ابی الحسن علیه السّلام، علی بن جعفر می فرماید: از برادرم پرسیدم: مردی کنیز خود را برای کعبه هدیه فرستاده

وظیفه اش نسبت به آن چیست؟

حضرت فرمودند: مردی که کنیز خود را برای کعبه هدیه نموده بود نزد پدرم آمد و وظیفه خود را جویا شد؟

پدرم به او فرمود: کنیز را قیمت کرده یا بفروش، سپس به منادی امر

کن بر روی سنگی رفته و با صدای بلند بگوید: توجّه، توجّه: هر کس کمبود نفقه داشته یا ابن السبیل گردیده یا طعام و خوراکش مفقود گشته به فلان بن فلان مراجعه نماید بعد به منادی امر کن پول کنیز را بر طبق نوبت بین مراجعین تقسیم کند تا پول تمام شود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۲۱

حدیث (۳) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از حمّاد بن عیسی، از حریز، وی می گوید: یاسین برایم نقل کرد و گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: جماعتی از مصر آمده مردی در بین ایشان فوت کرد، وی وصیّت به مردی نموده بود که او هزار درهم از پولهای وی را برای کعبه هدیه بفرستد.

وصیّ وقتی به مکّه وارد شد از اهالی مکّه راهنمایی خواست، آنها وی را به قبیله بنی شیبه راهنمایی کردند، آن مرد نزد آنها آمد و حکایت را برای ایشان نقل کرد، آنها به او گفتند: پولها را به ما بده، ذمّه ات بری می گردد.

مرد از نزد آنها برخاست و پیش جمعی رفت و از آنها ارشاد خواست، آنها او را به محضر مبارک حضرت ابی جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام دلالت نمودند، حضرت فرمودند:

آن مرد نزد من آمد و از وظیفه اش سؤال کرد؟

به او گفتم: کعبه از این هدایا و تحفه ها مستغنی است بنگر به کسی که به قصد زیارت این بیت آمده و ابن السبیل گشته یا نفقه اش تمام شده یا مرکبش را گم نموده و از برگشتن به نزد اهلش ناتوان و عاجز می باشد، پس این پول را به این افرادی که نام

بردم بده.

سپس یاسین می گوید: آن مرد نزد بنی شیبه رفت و فرموده حضرت ابی جعفر علیه السّلام را برای آنها بازگو کرد.

آنها گفتند: این مرد گمراه است و بدعت گذار، نباید از او مطلبی اخذ کرد و اساسا صاحب علم و دانش نیست و ما از تو می خواهیم بحق این بیت و بحق فلان و فلان آنچه را که به تو گفتیم به او نگویی.

آن مرد گفت: محضر امام علیه السّلام مشرّف شدم و به او عرض کردم: با بنی شیبه ملاقات کردم و فرموده شما را به ایشان گفتم، آنها پنداشتند که شما فلان ... و فلان ... بوده و علم و دانشی ندارید سپس از من خواستند و به خدای عظیم سوگند دادند که گفته آنها را نزد شما بازگو نکنم.

حضرت فرمودند: من نیز تو را به خدا سوگند می دهم وقتی نزد ایشان رفتی به آنها بگو:

توجّه داشته باش از علائم علم من این است که اگر امور مسلمین به من واگذار شود و ولایت ظاهری بر آنها به دست من افتد قطعا و جزما دستهای ایشان را قطع نموده و سپس آنها را به پرده های کعبه می آویزم و بعد خودشان را بر زمین بر آمده و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۲۳

مرتفعی می ایستانم آنگاه به منادی می گویم با صدای بلند بگو: مردم آگاه باشید این جماعت دزدان دین خدا بوده پس آنها را بشناسید.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از حسن بن متیل «۱»، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از جعفر بن بشیر از ابان، از ابن الحر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت

فرمودنـد: مردی محضـر امام ابی جعفر علیه السّلام مشـرّف شـد و عرض کرد: کنیزی را برای کعبه هدیه نموده و به او پانصـد دینار اعطاء نموده ام در باره این عمل من چه می فرمایید و وظیفه ام چیست؟

فرمودنـد: کنیز را بفروش و پولش را بگیر سپس روی این دیوار یعنی سنگ بایست و با صـدای بلند مردم را بخواه و بعد پول کنیز را به هر ابن السبیل و نیازمندی از حاجیان بده.

حدیث (۵) پـدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد، از علی بن الحسین المیثمی، از دو برادرش محمّد و احمد، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از سعید بن عمر جعفی از مردی از اهالی مصر، وی گفت: برادرم کنیزی خوش صـدا و شوخ طبع داشت و آن را هـدیه به بیت اللّٰه الحرام نمود، من به مکّه آمـده و از برخی راهنمـایی خواسـتم، به من گفتنـد او را به بنی شیبه بـده و برخی کلامی دیگر گفته و پیشـنهادی غیر آن نمودند، امر بر من مشـتبه شد و ندانسـتم چه کنم مردی از اهل مسجد به من گفت: من تو را نزد کسی بفرستم که به حق هدایتت کند؟

گفتم: آری.

پس آن مرد به شیخ و بزرگی که در مسجد نشسته بود اشاره کرد و گفت: این جعفر بن محمّد علیهما السّلام است مسأله خود را از ایشان سؤال کن، من نزد آن حضرت رفته و قصّه خود را عرض کردم.

حضـرت فرمـود: کعبه نه طعـام می خواهـد و نه شـراب، آنچه برای آن اهـداء می شود تعلّق به زوّار آن دارد بنـا بر این کنیز را بفروش و

بر روی سنگ بایست و با صدای بلند بگو: آیا در میان شما حاجیان کسی هست که ابن السبیل باشد؟

---

(۱)- حسن بن متیل، مرحوم علامه در خلاصه و شیخ قدّس سرّه در فهرست فرموده اند: وی از وجوه اصحاب امامیّه بوده و کثیر الحدیث می باشد.

و مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه ثقه است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۲۵

آیا محتاج و نیازمندی در بین شما به هم می رسد؟

وقتی نزد تو آمدند از ایشان سؤال کن بعد پول را به آنها داده و ثمن کنیز را بینشان توزیع و تقسیم نما.

محضر مبارکش عرضه داشتم: از برخی که پرسیدم به من گفتند: کنیز را تحویل بنی شبیه بده.

حضرت فرمودند: آگاه باش وقتی قائم ما ظهور می فرماید این قوم را گرفته و دستهایشان را قطع نموده و دورشان می دهد و می فرماید: اینها دزدان مال خدا می باشند.

حدیث (۶) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش باسنادش از برخی اصحاب وی می گوید: زنی مقداری پشم به من داد و گفت: این را به اهل مکّه بده تا با آن جامه ای برای کعبه بدوزند، من از این که آن را به پرده داران که ایشان را می شناختم بدهم کراهت داشتم، باری وقتی به مدینه وارد شدم محضر ابی جعفر علیه السّلام رفته و به ایشان عرض کردم:

زنی مقداری پشم به من داده و گفته است آن را به اهل مکه داده تا آن را جامه ای برای کعبه بدوزند من از این که آن را به پرده داران بدهم کراهت دارم تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: با آن عسل و زعفران

بخر و تربت قبر حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام را بگير و آن را با آب باران گل كن و سپس مقدارى از عسل و زعفران در آن بريز و سپس آن را بين شيعيان توزيع و تقسيم كن تا با آن بيمارانشان را مداوا كنند.

باب صد و چهل و هشتم سرّ ناميده شدن حجّ به حجّ

حديث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد رحمه اللَّه عليه از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن الحسين بن ابى الخطّاب، از حمّاد بن عيسى، از ابان بن عثمان، از كسى كه به او خبر داده، از حضرت ابى جعفر عليه السّلام، راوى مى گويد: محضر مبارك امام عليه السّلام عرض كردم: براى چه حجّ را حجّ ناميده اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنكه وقتى مى گويند فلانى حجّ بجا آورد يعنى فلانى رستگار شد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۳۲۷

باب صد و چهل و نهم سرّ اين كه در حجّ تمتّع بايد از عمره به حجّ روند نه در قرآن و افراد

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از على بن ابراهيم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابى عمير، از حمّاد بن عثمان، از عبيد اللَّه بن على الحلبى، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

حجّ به عمره متّصل است به دليل فرموده حق تبارك و تعالى: فَإِذا أَمِنْتُمْ، فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (پس از آنكه منع و ترس بر طرف شد هر كس از عمره تمتّع به حجّ باز آيد لازم است قربانى كند) بنا بر اين براى احدى هيچ نوع حجّى جايز نيست مگر آنكه تمتّع بجا آورد زيرا حقّ عزّ و جل آن را در كتابش نازل نموده و در سنّت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم آمده است.

باب صد و پنجاهم سرّ ناميده شدن عمره به عمره

مترجم گفته: اين باب سفيد بوده و در ذيلش حديثى نقل نشده است.

باب صد و پنجاه و يكم سرّ مشروع بودن غسل براى دخول در بيت

حديث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عيسى، از محمّد بن ابى عمير از حمّاد بن عثمان، از عبيد اللَّه بن على الحلبى، وى مى گويد: از حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام پرسيدم:

آيا زنان وقتى داخل بيت مى خواهند شوند غسل بكنند؟

حضرت فرمودند: آرى خداوند عزّ و جل مى فرمايد: أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (از ابراهيم و فرزندش اسماعيل پيمان گرفتيم كه حرم خدا را از بت پاك نموده و از هر پليدى پاكيزه داشته تا اهل ايمان به طواف و اعتكاف حرم آمده و در آن نماز و طاعت خدا به جاى آورند) پس براى بنده شايسته است فقط با طهارت داخل بيت اللَّه شود يعنى ابتداء

بدن

را با شستن از عرق و پلیدی پاکیزه نماید آنگاه وارد آن شود.

باب صد و پنجاه و دوّم سرّ به شتاب حرکت کردن و قدمهای متوسّط برداشتن در دور بیت

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابن فضّال، از ثعلبه از زراره یا محمّد بن مسلم، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم آیا مرد در طواف بیت با برداشتن قدمهای متوسّط به شتاب حرکت بکند؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وقتی به مکّه آمدند و حاکم بین آن جناب و مشرکین مکّه کتاب خدا بود امر فرمودند که لشکریان جست و خیز نموده و از خود چابکی و زرنگی نشان دهند و نیز به آنها فرمود: بازوهای خود را بیرون آورید و خود آن جناب دو بازوی خود

را بیرون آورده سپس دور بیت با قدمهای نه بلند و نه کوتاه بلکه متوسّط به شتاب و سرعت حرکت کردند تا بدین وسیله به مشرکین مکّه نشان دهند که رنج و تعب و خستگی به آنها نرسیده است و به همین خاطر مردم در وقت طواف دور بیت به صورت رمل یعنی با قدمهای متوسط و در عین حال با شتاب و سرعت حرکت می کنند، سپس امام علیه السّلام فرمودند:

و من راه می روم و آهسته حرکت می نمایم همان طوری که علی بن الحسین علیهما السّلام آهسته راه می رفتند.

حدیث (۲) و با همین اسناد مذکور از ثعلبه، از یعقوب احمر نقل شده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند: در جنگ حدیبیّه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم با اهل مکّه برای سه سال صلح نموده و صلح نامه ای به امضاء رساندند سپس داخل مکّه شده و نسک و اعمال حج را بجا آوردند در این اثنا به تعدادی از اصحابشان عبور کردند که آنها در آستانه کعبه نشسته بودند، حضرت فرمودند: آن گروه که بر قلّه کوهها هستند قوم شما بوده و شما را نمی بینند، معتقدند که شما ضعیف و ناتوان هستید، آن جماعت پس از استماع این کلام بپا خاسته و تن پوش های خود را محکم کرده و دستها را سخت بر کمر گرفته سپس دور کعبه با قدمهای متوسط و در عین حال با سرعت و شتاب حرکت نمودند تا بدین وسیله به آنها نشان دهند که از پای نیافتاده و رنج و مشقّت ایشان را ناتوان نکرده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۳۱

باب صد و پنجاه و سوّم سرّ این که نبی اکرم در عین حال که حجّ تمتع بجا نمی آورند امر به تمتّع فرمودند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن عمیر، از حمّاد، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

چهار روز از ماه ذی القعده باقی مانده بود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای انجام حجّه الوداع از مدینه خارج شده تا به مسجد شجره آمدند، در آن جا نماز گزارده سپس مرکب راندند تا به بیداء رسیدند از آن جا محرم شده و مشغول به انجام حج شده لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند و هیچ کدام اراده احرام برای عمره نکردند و اساسا نمی دانستند که تمتّع «۱» چیست باری جملگی همراه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم با حال احرام آمدند تا به مکّه رسیدند، نبی اکرم ابتداء به طواف بیت پرداخته و مردم نیز با آن سرور بیت را طواف کردند سپس آن جناب در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف خواندند و سپس حجر الاسود را استلام «۲» کردند پس از آن به زمزم رفته از آن آشامیدند و فرمودند: اگر بر امّتم مشقّت نبود از آنها می خواستم که یک یا دو سطل پر از آن بنوشند سپس فرمودند: به آنچه خدای عزّ و جل در قرآن ابتداء کرده شما نیز ابتداء نمایید از این رو به صفا رفته و به آن آغاز نمودند یعنی از صفا به مروه و بعد از مروه به صفا تا هفت بار این ایاب و ذهاب را انجام دادند و

وقتی هفت شوط را به اتمام رسانده و در مروه قرار گرفتند ایستادند.

و برای اصحابشان خطبه خوانده و پس از اتمام خطبه به آنها امر فرمودند که از احرام بیرون آیند و آنچه از اعمال را بجا آورده اند عمره حساب کنند زیرا امر و فرمان خدا چنین می باشد، مردم از احرام بیرون آمدند، پس از آن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

---

(۱)- مقصود حجّ تمتع است که ابتداء باید عمره آن را بجا آورد و پس از اتمام عمره از آن محلّ شده و سپس محرم شوند به احرام حجّ.

(۲)- استلام یعنی مسّ نمودن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۳۳

و اگر آنچه از این امر صورت می گیرد (رسیدن قربانی به محلّ خودش) قبل از این واقع شده بود البته به آنچه شما را امر کردم خود نیز آن را انجام می دادم ولی کسی که سوق هدی کرده نمی تواند از احرام بیرون بیاید مگر پس از رسیدن قربانی به محلّش، خداوند عزّ و جل در قرآن می فرماید:

وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ (سر را نتراشید و از احرام بدین وسیله بیرون نیایید مگر پس از رسیدن قربانی به محلّش).

سراقه بن ملک بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه، دانستیم که گویا امروز خلق شده ایم، آیا فرمانی که صادر فرمودید نسبت به امسال است یا هر سال این حکم جاری است؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خیر اختصاص به امسال نداشته بلکه تا ابد مستمر است و نیز مردی دیگر برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه آیا احرام حجّ بسته

و در حجّ داخل شویم در حالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می ریزد؟! «۱» رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد.

و علی علیه السّلام از یمن آمدند و خود را رساندند تا حجّ بجا آورند و وقتی به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و اصحاب رسیدند دیدند فاطمه علیهما السّلام از احرام در آمده اند و بوی خوشی استشمام نمودند.

پس محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رسیدند در حالی که مسأله را از آن جناب می پرسیدند بر فاطمه علیهما السّلام نیز اعتراض داشتند.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی به چه چیز از احرام بیرون می آیی؟

عرضه داشت: به آنچه نبی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم محلّ شوند از آن خارج گردند.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: تو محلّ مشو و سپس آن حضرت را در هدی و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیر المؤمنین علیه السّلام منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار داده و پس از آن امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیر المؤمنین علیه السّلام از آن خوردند و مردم از آبگوشت مطّلع شدند و سراغ آن را از

---

(۱)- مقصود سائل این بود که اگر حج را بدل به عمره کنیم و از احرام عمره خارج شویم می توانیم

با زنان مباشرت کرده و سپس محرم به احرام حج گردیم و در این حال که حج بجا می آوریم آب غسل جنابت از سر ما می ریزد و این چطور امکان پذیر است!!! و بدین وسیله خواست که عمره مزبور را که به عمره تمتّع موسوم است انکار کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۳۵

حضرت گرفتند، حضرت فرمودند اکنون آن را خوردیم پس متعه و تمتّع برتر است از حج قرانی که با آن قربانی سوق داده شده چنانچه از حجّ مفرده نیز افضل است.

و نیز فرمودند: هر گاه شخص عمره تمتّع بجا آورد یعنی احرام حجّش را بدل به احرام عمره کرده و از آن محلّ شود فریضه تمتّعی که بر عهده اش هست بجا آورده.

ابن عباس می گوید: از آن تاریخ تا روز قیامت عمره در حجّ داخل گردید.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر و صفوان ابن یحیی، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در حجّة الوداع پس از فراغت از سعی در جنب مروه ایستاده و برای مردم خطبه خواندند، پس حمد الهی بجا آورده و ثناء بر ذات اقدسش گفته بعد فرمود:

ای مردم، این جبرئیل است و با دست به پشت سر اشاره فرمود، سپس اضافه کردند: به من امر می کند به کسانی که قربانی سوق نداده اند امر کنم محلّ شده و از احرام حجّ خارج شوند و اگر آنچه پس از این امر صورت خواهد گرفت یعنی قربانی که سوق داده ام و بعدا

به محلش خواهد رسید قبلاـ واقع شده بود و پیش از فرمان جبرئیل قربانی به محلش رسیده بود البتّه من نیز همچون شما به آنچه مأمورتان می کنم عمل می نمودم ولی همان طوری که مسبوق هستید من قربانی را پیش فرستاده ام و برای کسی که هدی و قربانی را سوق داده و هنوز به محلّش نرسیده حق ندارد از احرام محلّ شده و بیرون بیاید.

سراقه بن مالک بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه به دین خود آگاه و عالم شدیم گویا امروز آفریده شده ایم آیا آنچه امر فرمودی اختصاص به امسال دارد یا تمام سنوات حکم همین است؟

رسول خدا فرمودند: نه، اختصاص به امسال نداشته بلکه برای همیشه حکم همین است.

بعد مردی از جا بلند شد و عرض کرد یا رسول اللَّه، آیا احرام حجّ بسته و در حجّ داخل شویم در حالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می ریزد؟

حضرت به او فرمودند: تو هرگز به این حکم دین ایمان نخواهی آورد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۳۷

حدیث (۳) پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنهما از سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از فضیل بن عیاض نقل کرده که گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردم در حج رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اختلاف دارند، بعضی می گویند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به احرام حجّ محرم شدند، برخی دیگر می گویند: حضرتش به احرام عمره محرم شدند.

گروهی دیگر می گویند: حضرت

با احرام حـج قران خارج شدند. جماعتی دیگر می گویند: آن جناب خارج شدند و منتظر فرمان خدای عزّ و جل بودند که چه دستور می رسد.

امام صادق علیه السّـلام فرمودند: خداوند عزّ و جل می دانست که آن احرام پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم احرام حج بود و بعـد از آن حضـرتش دیگر حجّی بجا نیاورد، پس خداونـد عزّ و جل تمام نسک و اعمال را در یک خوان برای پیامبرش جمع فرمود تا تمام آنها برای امّتش سنّت باشند لذا بعد از آنکه حضرتش طواف بیت را انجام داد و سعی بین صفا و مروه را به اتمام رساند جبرئیل علیه السّـلام امر نمود آن را عمره قرار دهد لذا تمام کسانی که با حضرت محرم شدند احرامشان را به عمره تمتّع تبـدیل کردنـد مگر آن کس که سوق هـدی نموده بود چه آنکه او به خاطر سوق هدیتش محبوس گردید و نتوانست از احرام بیرون آیـد زیرا خداونـد متعـال در قرآن فرموده: حَتَّی یَبْلُغَ الْهَـدْیُ مَحِلَّهُ یعنی اخراج از احرام قبـل از رسـیدن قربانی به محلّش امکان پـذیر نیست باری پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله که بر احرامش باقی ماند و به عمره تمتع عدول نکرد حق تعالی عمره و حـجّ را برایش جمع فرمود چه آنکه حضـرتش بر طبق عرفان عرب و شـناخت آنها که غیر از حـج به چیز دیگری یعنی عمره آشنا نبودند ابتداء با احرام حج خارج گشت و در عین حال منتظر و مترصّد فرمان خدا بود که چه دستور می رسد.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردم در آن زمان به همان آیین جاهلیّت عمل می کردند

مگر آنچه را که اسلام تغيير داده بود لذا آنها انجام عمره را در اشهر حج روا نمی دانستند و برای آن وقت ديگری قائل بودند از اين رو وقتی نبی اکرم صلّی اللَّه عليه و آله و سلّم به آنها فرمودند: احرام حج را که در اشهر حج واقع ساخته ايد به عمره مبدّل نماييد بر آنها بسيار گران و سخت آمد زيرا اصلا واقف به اين نبودند که عمره را می توان در اشهر حج انجام داد و اين کلام پيامبر صلّی اللَّه عليه و آله در وقتی بود که به آنها امر فرمود حجّ را فسخ نماييد، کلام اين بود: از اين تاريخ تا روز قيامت عمره در حجّ داخل گشت و در حالی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۳۹

که اين سخن را ايراد می کردند انگشتان را از هم باز کردند و مقصودشان اشهر حج بود يعنی عمره ای که داخل حج شده زمان انجامش اشهر حج می باشد.

راوی می گويد: محضر مبارك امام عليه السّلام عرض کردم: آيا به آئينی از آيين های عصر جاهليّت می توان اعتماد کرد؟

حضرت فرمودند: اهل جاهليّت تمام شرايع و احکام دين حضرت ابراهيم عليه السّلام را ضايع نمودند مگر سه چيز: ختان، تزويج و حجّ، آنان اين سه را نگهداشته و ضايع ننمودند ولی باقی احکام را محو و نابود ساختند.

باب صد و پنجاه و چهارم سرّ اين که آب زمزم شيرين نبوده و در قسمت پشت زمين قرار دارد

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسی، از حسن بن علی بن فضّال، از عقبه از کسی که روايت نموده از حضرت ابی عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند:

زمزم آبی بود سفيدتر از شير و شيرين تر از عسل و روی

سطح زمین جاری بود ولی بر آبهای دیگر چون ستم و جور نمود حقّ عزّ و جل آن را فرو برد و چشمه ای از صبر که تلخ است بر آن جاری کرد از این رو طعمش از شیرینی به تلخی گرایید.

باب صد و پنجاه و پنجم سرّ این که آب زمزم گاهی شیرین بوده و زمانی شیرین نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمّد، از ابن فضّال، از ابن عقبه، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید در محضر امام علیه السّلام نامی از آب زمزم به میان آمد، حضرت فرمودند:

چشمه ای به طرف زمزم از زیر حجر جاری است و هر گاه آب چشمه غالب باشد آب زمزم شیرین بوده و در غیر این صورت شیرین نیست.

باب صد و پنجاه و ششم سرّ محترم بودن مسجد الحرام و حرم و علّت وجوب احرام

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از عبّاس بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۴۱

معروف، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مسجد الحرام محترم است به خاطر کعبه و حرم محترم است به خاطر مسجد و احرام واجب شده به خاطر احترام حرم.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از حسن بن حسین اللؤلؤی «۱» از عبد اللَّه بن محمّد حجّال، از برخی رجالش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام: امام فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی کعبه را قبله برای اهل مسجد و مسجد را قبله برای اهل حرم و حرم را قبله برای اهل دنیا قرار داد.

حدیث (۳) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از عثمان بن عیسی، از ابی المغرا حمید بن مثنی عجلی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

هر گاه بنی اسرائیل قربانی می آورند آتش پدید می آمد و قربانی کسی که

از او پذیرفته شده بود را می خورد و خداوند تبارک و تعالی احرام را به جای قربانی قرار داده است.

باب صد و پنجاه و هفتم سرّ تشریع تلبیه در حجّ

حدیث (۱) پـدرم رضـی اللّٰه عنه از حسـین بن محمّد بن عامر، از عمویش عبد اللّٰه بن عامر، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان از عبیـد اللّٰه بن علی حلبی، از حضـرت ابی عبد اللّٰه علیه السّـلام، راوی می گوید: از امام علیه السّـلام پرسـیدم: چرا تلبیه جعل و تشریع شده است؟

حضـرت فرمودند: خداوند عزّ و جل به جناب ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا (و مردم را به اداء مناسـک حـج اعلام کن تـا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور به سوی تو جمع آینـد) پس جناب ابراهیم نـداء داد و با صـدای بلنـد مردم را دعوت نمود، مردم نیز از هر راه دور اجـابتش کرده و تلـبیه گویـان به سوی او شـتافتند و این عمـل سنّت گردید.

---

(۱)- حسن بن حسین اللؤلؤی، وی اهل کوفه بوده و کثیر الرّوایه می باشد و به فرموده علامه در خلاصه از ثقات است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۴۳

حدیث (۲) علی بن احمد بن محمّد رضـی اللّٰه عنه، از ابو الحسـین محمّد بن جعفر اسدی، از سـهل بن زیاد آدمی، از جعفر بن عثمان دارمی، از سلیمان بن جعفر نقل کرده که وی گفت:

از حضرت ابا الحسن علیه السّلام راجع به تلبیه و علّت آن سؤال کردم؟

حضرت فرمودند:

هنگامی که مردم محرم می شوند حق تبارک و تعالی آنها را خوانده و می فرماید:

بندگان و کنیزانم، همان طوری که شما برای من احرام بستید من نیز آتش را

بر شما حرام خواهم نمود مردم مى گويند: لبّيك اللّهم لبيك.

اين عبارت را مردم در مقام اجابت حق تعالى كه ايشان را مورد نداء قرار داد ايراد مى كنند.

حديث (۳) محمّد بن القاسم استرآبادى مفسّر رضى اللَّه عنه از يوسف بن محمّد بن زياد و على بن محمّد بن يسار، از پدرشان، از حضرت حسن بن على بن محمّد بن على بن موسى بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السّلام، فرمودند:

مردى محضر مبارك حضرت رضا عليه السّلام رسيد عرض كرد: اى پسر رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بفرماييد تفسير: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ چيست؟

حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از حضرت باقر و آن حضرت از حضرت زين العابدين و آن بزرگوار از پدرش عليهم السّلام نقل كردند كه مردى محضر مبارك امير المؤمنين عليه السّلام مشرّف شد و عرضه داشت تفسير الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ چيست؟

حضرت فرمودند: الحمد للَّه تفسيرش اين است كه بندگان خدا برخى از نعمت هاى الهى را اجمالا بدانند و در مقابل آنها حق را بستايند زيرا قادر بر دانستن تمام آنها مفصّلا نيستند چه آنكه نعمت هاى حق تعالى قابل شمارش يا دانستن نيستند، پس حق تعالى به بندگان مى فرمايد: بگوييد:

حمد براى خدا است در مقابل نعمت هايى كه پروردگار عالميان به ما داده است و عالميان عبارتند از: جماعات و گروههايى از مخلوقات چه جمادات و چه حيوانات امّا حيوانات را مورد نعمت قرار داد، به خاطر آنكه حق تعالى به قدرت كامله اش آنها را حركت داده از رزق خود غذا به آنها عنايت فرموده، آنها را در كنف و سايه خود

احاطه نموده، هر کدام را به نحوی که مصلحت ایجاب می کند مورد تدبیر قرار داده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۴۵

و امّا جمادات را مورد نعمت قرار داد: به خاطر آنکه حق تعالی آنها را با قدرت خود نگاه داشت، جمادات متّصل را از جدا شدن نگاه داشت و جمادات منفصل را از اتصال و چسبیدن حفظ کرد، آسمان را از افتادن بر روی زمین مصون داشت مگر آنکه خود به آن اذن سرنگون شدن دهد چنانچه زمین را از فرو رفتن حفظ کرد مگر وقتی که خود به آن چنین امری فرماید، حق تعالی به بندگانش مهربان و رحیم می باشد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: ربّ العالمین یعنی حق تعالی مالك و خالق عالمیان بوده روزی آنها را به سویشان می فرستد از آن جایی که می دانند و نمی دانند، روزی بندگان بینشان تقسیم شده و تمام انسانها از آن بهره مند هستند نه تقوای متّقی و پرهیزکار آن را زیاد کرده و نه عصیان و فجور معصیت کار آن را ناقص و کم نموده، بین ما و آن رزق حجاب و پرده ای است که رزق طالب آن می باشد اگر یکی از شما بخواهد از روزی خود فرار کرده و بگریزد، روزی به طلبش آمده همان طوری که مرگ به طلبش می آید.

خداوند جلّ جلاله می فرماید: بگویید: حمد برای خدا است در مقابل نعمت هایی که به ما داده است و در کتب پیشینیان قبل از این که آفریده شویم ما را یاد کرده است، پس در این عبارت بر حضرات محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین و شیعیان ایشان واجب شده که خدا را شکر

نموده و در مقابل برتری و تفضیلی که به ایشان بر سائر امم داده از او قدردانی کنند.

شرح خبری که در کتب پیشینیان از حضرات محمّد و آل محمّد علیهم السّلام و شیعیان ایشان یاد شده است و امّا شرح خبر مزبور: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

زمانی که خداوند عزّ و جل حضرت موسی بن عمران علیه السّلام را مبعوث فرمود و وی را برگزید و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به وی اعطاء فرمود خود را در دربار ذو الجلال صاحب مکان و شرف دید لذا به پروردگار عرض کرد:

پروردگارا، به من کرامتی دادی و عنایتی فرمودی که به احدی قبل از من چنین توجّهی نفرمودی.

خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی آیا می دانی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزد من از تمام فرشتگان و جمیع مخلوقاتم برتر و بالاتر است؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۴۷

موسی عرض کرد: پروردگارا اگر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزد تو از تمام مخلوقات افضل است آیا در میان آل انبیاء، از آل من کسی اکرم و افضل می باشد؟

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، آیا نمی دانی که فضل و برتری آل محمّد بر تمام انبیاء همچون فضل و برتری محمّد بر جمیع مرسلین است؟

موسی علیه السّلام: عرض کرد: پروردگارا اگر آل محمّد چنین هستند پس آیا در میان امم انبیاء امّتی از امّت من برتر نزد تو می باشد؟ چه آنکه بر امّت من ابر سایه افکند و مرغ بریان با ترنجبین بر ایشان

نازل نمودی و دریا را برایشان شکافتی؟

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی آیا نمی دانی فضل و برتری امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بر تمام امّت ها همچون فضل خود او بر تمام خلائق است؟

موسی عرضه داشت: پروردگارا کاش ایشان را من می دیدم، پس خدا وحی فرمود که: تو ایشان را هرگز نخواهی دید زیرا هنگام بروز و ظهور و خلقت ایشان اکنون نیست ولی به زودی آنها را در بهشت یعنی در جنات عدن و فردوس برین در محضر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواهی دید و ملاحظه می کنی که در نعمت های بهشتی غوطه ور و در خیرات و زیبائی های آن غرق می باشند، آیا دوست داری سخن ایشان را به سمع تو برسانم؟

موسی عرضه داشت: آری ای پروردگار من؟

خداوند عزّ و جل فرمود: در مقابل من بایست و تن پوش خود را محکم و استوار کن و همچون بنده ذلیل در مقابل سلطان با عظمت و شوکت قرار بگیر.

موسی علیه السّلام چنین کرد، پس حق عزّ و جل نداء نمود: ای امّت محمّد، تمام آنها در حالی که در پشت پدران و رحم های مادرانشان بودند اجابت کرده و گفتند: لبّیک اللّهم لبیک لا شریک لک لبیک، انّ الحمد و النّعمه لک و الملک لا شریک لک.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جل این اجابت را با عباراتی که ذکر شد شعار در حج قرار داد، پس از آن پروردگار متعال نداء نمود: ای امّت محمّد حکم من بر شما چنین تقدیر شده که رحمت من نسبت به شما بر غضبم سابق بوده و عفو و بخششم پیش از عقاب

و مؤاخذه ام می باشد، پیش از آنکه مرا بخوانید دعای شما را مستجاب می کنم و قبل از آنکه از من سؤال و در خواست نمایید به شما اعطاء خواهم نمود، هر کدام از شما که با من ملاقات کنید در حالی که شهادت دهید به لا اله الّا الا للّٰه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۴۹

وحده لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله صادق فی اقواله، محق فی افعاله، و نیز شهادت دهد که حضرت علی بن ابی طالب برادر و جانشین بعد از او و ولیّ حضرتش می باشد و همچنین خود را ملتزم به اطاعت از آن جناب کرده باشد همان طوری که ملتزم بود به اطاعت از محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم.

و نیز شهادت دهد به این که اولیاء آن حضرت که جملگی برگزیدگان و پاکیزگان و آیات مبارکه الهی و راهنمایان و حجّت های خدا بعد از آن دو (پیامبر اکرم و علی علیه السّلام) می باشند او را در بهشت خود داخل خواهم نمود اگر چه گناهانش مانند کف روی دریا باشد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند:

پس از آنکه حق تعالی حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را مبعوث نمود فرمود:

ای محمّد، تو در کوه طور نبودی آن زمانی که امّت تو را خوانده و به این کرامت اختصاص دادم، سپس حق عزّ و جل به پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود:

بگو ای محمّد: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ یعنی حمد برای خدا است که پروردگار عالمیان می باشد علی ما اختصّنی به من هذه الفضیله یعنی در مقابل این فضیلتی که به من

اختصاص داد و به امّت آن حضرت هم فرمود:

بگوييد: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ على ما اختصنا به من هذه الفضائل يعنى حمد و ستايش براى خدا است كه پروردگار عالميان مى باشد در مقابل اين فضائلى كه به ما اختصاص داده است.

حديث (۴) محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد رضى اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف از على بن مهزيار، از حمّاد بن عيسى، از ابان بن عثمان، از كسى كه به او خبر داده از حضرت ابى جعفر عليه السّلام، راوى گفت: محضر مبارك امام عليه السّلام عرض كردم:

براى چه تلبيه را تلبيه گفته اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنكه جوابى بود كه موسى عليه السّلام با آن پروردگارش را اجابت كرد.

حديث (۵) پدرم رضى اللَّه عنه از محمّد بن يحيى عطّار از حسين بن اسحاق تاجر، از على بن مهزيار از حسين بن سعيد، از عثمان بن عيسى و على بن الحكيم، از فضل بن صالح از جابر از

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۳۵۱

حضرت ابى جعفر عليه السّلام، حضرت فرمودند:

جناب موسى عليه السّلام از شهر رمله «۱» در مصر محرم شدند و با حال احرام از سرزمين هاى پهناور روحاء «۲» در حالى كه بر روى ناقه اى نشسته و آن را با مهارى از ليف كنترل كرده بود عبور نمود حضرتش وقتى تلبيه گفت، كوهها او را جواب دادند.

حديث (۶) محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از على بن مهزيار از حمّاد بن عيسى، از حسين بن مختار، از ابو بصير، وى گفت از حضرت ابو جعفر شنيدم

که می فرمودند:

حضرت موسی بن عمران علیه السّلام با هفتاد پیامبر از راه گشاده و جاده پهناور روحاء در حالی که روی شتر سرخی نشسته بودند و آن حیوان را با مهاری از لیف کنترل نموده و جملگی عباء قطوانیه «۳» بر دوش گرفته بودند عبور کرده و می فرمودند:

لبّیک عبدک و ابن عبدک لبّیک حدیث (۷) پدرم رضی اللَّه عنه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

حضرت موسی بن عمران علیه السّلام در حالی که روی شتر سرخی نشسته و مهار آن حیوان از لیف بود و دو جامه قطوانیه در بر کرده بود از راه گشاده و جاده فراخ روحاء عبور کرد و پیوسته می گفت: لبیک یا کریم، لبیک.

و یونس بن متی علیه السّلام نیز از همین جاده می گذشت و می گفت:

لبّیک کشاف الکرب العظام، لبیک و جناب عیسی بن مریم علیه السّلام نیز از همین جاده می گذشت و می گفت:

لبّیک عبدک و ابن امتک، لبّیک.

و حضرت خاتم النبیین حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز از جاده مذکور عبور کرده و به درگاه الهی عرضه می داشت:

لبیک ذا المعارج، لبیک.

---

(۱)- کلمه «رمله» مفرد «رمل» بوده و آن شهری است در فلسطین و بین آن و مقدس دوازده میل فاصله است.

(۲)- مکانی است در فاصله چهل میلی مدینه و بعضی فاصله آن را تا مدینه سی و شش میل و برخی سی میل گفته اند.

(۳)- منسوب است به قطوان (به فتح قاف و طاء) مکانی است در

کوفه.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۵۳

باب صد و پنجاه و هشتم سرّ این که بعضی یک حج و برخی دو حجّ یا بیشتر بجا آورده و پاره ای اصلا حج بجا نمی آورند

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی حقّ عزّ و جل به ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام فرمان داد بیت اللَّه را بسازند و آنها خانه را ساخته و تمامش کردند به ایشان امر فرمود رکنی را بالا ببرند و پس از آن در بین مردم نداء کنند: آگاه باشید و توجّه نمایید، بیا حجّ، بیا حجّ.

لازم به تذکر است اگر نداء می داد: بیایید بسوی حجّ، تنها کسانی اجابت می کردند که در آن روز انسانی مخلوق بودند ولی وقتی نداء داد: بیا حجّ تمام مردم چه انسانهای مخلوق و چه آنهایی که در اصلاب و پشت مردان بودند لبیک گفته و دعوت حق را اجابت نمودند پس آنان که ده بار لبیک گفتند ده بار حج انجام داده و کسانی که پنج بار لبیک گفتند پنج مرتبه حج بجا آورده و آنکه بیشتر لبیک گفت به عدد لبیکی که گفت حج انجام داد و کسانی هم که یک بار لبیک گفتند یک حج انجام دادند و آنان که اصلا لبیک نگفتند به آوردن حج مبادرت ننمودند.

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و علی فرزندان حسن بن فضّال از پدرشان، از غالب بن عثمان، از مردی از اصحاب، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند جلّ جلاله وقتی به ابراهیم علیه

السّلام امر فرمود که در بین مردم نداء کند و ایشان را به حجّ دعوت نماید، وی روی مقام ایستاد و بقدری بالا قرار گرفته بود که محاذی کوه ابو قیس واقع شد، پس با صدای بلند مردم را به حج خواند، وی با این نداء صدایش را به تمام کسانی که در اصلاب و پشت مردان و رحم زنان بوده و تا روز قیامت خواهند آمد شنواند.

حدیث (۳) علی بن احمد بن محمّد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۵۵

نقل کرده که آن جناب فرمودند: کسی در آن شب یعنی شبی که تمام امور خلائق مقدّر می شود و آن شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان است برایش حجّ نوشته نشود در آن سال به حجّ نخواهد رفت چه آنکه در شب مزبور سفر تمام حاجیان در آن سال نوشته می شود و همچنین ارزاق و عمرها و آنچه از وقایع و اتّفاقات در سال پیش می آید مقدّر می گردد.

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پس کسی که در شب قدر نامش در صف حاجیان نوشته نشده استطاعت رفتن به حجّ را ندارد؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چطور چنین می باشد؟

حضرت فرمودند: من با شما خصومت و مجادله نمی کنم، واقع امر این طور است.

باب صد و پنجاه و نهم سرّ اینکه حرم به این مقدار فعلی قرار داده شده است.

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام

راجع به حرم و نشانه هایش سؤال کرده و عرضه داشتم چرا برخی از آنها نزدیکتر از بعضی بوده و بعضی از برخی دورتر می باشند؟

حضرت فرمودند: حق تبارک و تعالی وقتی آدم علیه السّلام را از بهشت فرو فرستاد روی کوه ابو قبیس قرارش داد، وی از وحشتی که در او پیدا شده بود به حق عزّ و جل شکایت کرده و عرضه داشت آنچه را که در بهشت می شنیدم اینجا نمی شنوم، خداوند متعال یاقوت سرخی را از بهشت فرو فرستاد و آن را در مکانی که امروز بیت هست قرار داد، جناب آدم علیه السّلام دور آن طواف می نمود و نور آن به نشانه هایی که امروز به عنوان حدود حرم نصب شده می رسید پس اعلام و نشانه های امروزی منتهی الیه شعاع نورهای آن یاقوت بوده که حق تعالی آنها را حدّ حرم قرار داده است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو همام اسماعیل بن همام، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام نظیر همین روایت را نقل کرده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۵۷

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از محمّد بن اسحاق، از حضرت ابی جعفر از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:

خداوند متعال به جبرئیل وحی نمود: من خداوند بخشنده و مهربانم، به آدم و حوّاء ترحّم نمودم زیرا بسیار شکوه و شکایت کردند لذا خیمه و چادری از چادرهای

بهشتی برایشان فرو فرستادم به خاطر گریه و وحشت و تنهایی آنها مورد رحم و مهربانی خویش قرارشان دادم، پس خیمه را بر ترعه که بین کوههای مکّه هست بر سر پا نمودم.

«ترعه جایگاه بیت و ستون های آن که فرشتگان پیش از آدم آن را بالا برده اند می باشد» باری جبرئیل خیمه را که به مقدار حجم بیت بود جای آن نصب کرد و آدم را از صفا و حوّاء را از مروه آورد و هر دو را در خیمه جمع فرمود.

حضرت فرمودند: ستون خیمه شاخه ای از یاقوت سرخ بود که نور و شعاعش کوههای مکه و اطراف آن را روشن کرده بود، این نور امتداد داشت و نهایت برد و تابش آن حدود حرم امروزی است لذا حق تبارك و تعالی منتهی الیه این نور را از اطراف حرم برای خیمه عمود منظور فرمود و سرّ حرم قرار دادن برای خیمه و عمود آن بود که این دو از بهشت محسوب شده لا جرم احترامشان لازم بود از این رو حق تعالی اجر و ثواب حسنات را مضاعف و مؤاخذه و عقوبت سیئات را نیز دو چندان قرار داده است.

سپس حضرت فرمودند: و طناب و ریسمان های خیمه از اطراف کشیده شد و منتهای آنها که میخ های چادر را آن جا می کوبند اطراف و حریم مسجد الحرام به حساب آمد.

امام علیه السّلام فرمودند: میخ های خیمه، سنگ هایی از طلای ناب بهشتی و طناب های آن از موهای بافته شده سرخ رنگ بود.

حضرت فرمودند: خدای متعال به جبرئیل علیه السّلام وحی فرمود: هفتاد هزار فرشته بر زمین فرود آورد تا خیمه را از دستیاران ابلیس محافظت کرده و در

ضمن با آدم مأنوس بوده به منظور تعظیم بیت و خیمه دور آن طواف کنند.

حضرت فرمودند: جبرئیل فرشتگان را پایین آورد و آنها در آستانه خیمه به

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۵۹

حفاظت و جلوگیری از گزند دستیاران شیاطین پرداخته اطراف ستون های بیت و خیمه هر روز و شب طواف می کردند همان طوری که در آسمان دور بیت المعمور می گردیدند.

امام فرمودند: ارکان و ستون های بیت الحرام در زمین به موازی و محاذی بیت المعمور بوده که در آسمان می باشد باری حق تعالی به جبرئیل علیه السّلام وحی فرمود که به زمین نزد آدم و حوّا برو و آنها را از جای ستونهایی که بعدا برای بیت من نصب می شود دور کن و ستونهای خانه ام را برای فرشتگان و آفریدگانم از فرزندان آدم بالا ببر.

جبرئیل به نزد آدم و حوّا آمد و آنها را از خیمه بیرون کرد و از ترعه و پایه های بیت کنار بر دو خیمه را از جای پایه های دورتر سر پا کرد و سپس آدم را بر کوه صفا و حوّا را بر مروه نهاد.

آدم علیه السّلام فرمود: ای جبرئیل: آیا به واسطه غضب پروردگار جلّ ذکره ما را منتقل کرده و بین ما دو نفر جدایی انداختی یا تقدیر الهی بر ما چنین اقتضایی نمود؟

جبرئیل گفت: غضب پروردگار متوجّه شما نشد ولی در عین حال از فعل خدا نباید سؤال نمود، ای آدم هفتاد هزار فرشته ای را که حق تعالی به زمین فرستاده تا با تو انس گرفته و اطراف ارکان و عمودهای خیمه طواف کنند از خدای عزّ و جل در خواست کرده اند که حضرتش برای ایشان به

جای خیمه دور مکان آن بیتی مبارک و میمون به محاذات بیت المعمور بناء کند تا ایشان دور آن طواف نموده همان طوری که در آسمان اطراف بیت المعمور طواف می نمایند، پس حق تعالی به من وحی فرمود تا تو را دور کرده و خیمه را بالا برم.

آدم علیه السّلام پس از استماع این کلام گفت: ما به تقدیر خداوند متعال راضی بوده و به امرش که در باره ما نافذ و مؤثّر است خشنود هستیم.

پس جبرئیل عمودهای بیت را با سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از کوه «السّلام» که پشت کوفه است ساخت و بالا برد، بعد حق تعالی به جبرئیل علیه السّلام وحی فرمود بیت را بساز و تمام کن، جبرئیل به فرمان خدا چهار سنگ را از مواضع اربعه با بالش کند و در همان جاهایی که حق تعالی به او امر فرموده بود در ارکان بیت روی پایه هایی که حضرت جبّار جل جلاله تقدیر و معین فرموده بود قرار داد و نشانه های آنها را نیز نصب فرمود سپس به جبرئیل وحی نمود بیت را از سنگ کوه ابو قبیس ساخته و برای آن دو درب تعبیه کند، دربی در مشرق و دربی در مغرب.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۶۱

امام علیه السّلام فرمودند: بدین ترتیب جبرئیل علیه السّلام خانه را ساخت و تمام کرد و وقتی از بناء آن فارغ شد فرشتگان اطرافش به طواف پرداختند و چون آدم و حوّا طواف فرشتگان را دیدند آنها نیز حرکت کرده و به دور بیت هفت شوط طواف نموده سپس از طواف

بیرون آمدند و به دنبال طعامی رفتند که تناول کنند.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف از صفوان بن یحیی، وی می گوید: از حضرت امام حسن علیه السّلام راجع به حرم و نشانه های آن سؤال شد؟

حضرت فرمودند: هنگامی که جناب آدم از بهشت فرو فرستاده شد روی کوه ابو قبیس قرار گرفت ولی مردم معتقدند که آن حضرت در هند نازل شد، باری آن جناب از وحشت به درگاه الهی شکایت کرد و اظهار نمود که آنچه در بهشت می شنید اکنون نمی شنود، پس حق تعالی یاقوتی سرخ به زمین فرستاد که جای بیت نصب گردید و آدم آن را طواف کند و نور این یاقوت به مکانی که نشانه ها را نصب کرده اند می رسید پس نشانه ها و حدود حرم را در منتهی الیه شعاع نور آن یاقوت قرار دادند و حق تعالی این محوطه را حرم اعلام فرمود.

باب صد و شصتم سرّ تأثیر گذاردن دو قدم ابراهیم علیه السّلام در مقام و سبب انتقال دادن مقام از مکانش به موضعی که فعلا در آن می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد و علی دو فرزند حسن بن علی بن فضّال، از عمرو بن سعید مدائنی، از موسی بن قیس فرزند برادر عمّار بن موسی ساباطی، از مصدّق بن صدقه از عمّار بن موسی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام.

یا از عمّار، از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

وقتی خداوند تعالی به ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود که به مردم اعلام حج نمایند، آن حضرت سنگی را که در آن اثر دو قدمش بود یعنی مقام را برداشت و آن را محاذی بیت و چسبیده

به آن در مقابل آن مكانى كه فعلا در آن هست قرار داد و سپس روى

آن ايستاد و با صداى بلند امر خداوند را به مردم ابلاغ كرد و ايشان را به حج دعوت فرمود و وقتى شروع به سخن گفتن نمود سنگ تحمّل نياورد و پاهاى آن حضرت در سنگ فرو رفت، ابراهيم عليه السّلام دو پاى خود را از سنگ بيرون كشيد و وقتى مردم نفراتشان انبوه شد و آماده شدند براى انجام اعمال مشقّت بار و رنج آور حج اطراف سنگ ازدحام و اجتماع كردند، آنها رأيشان بر اين قرار گرفت كه سنگ را در همين جايى كه امروزه در آن هست قرار دهند تا بدين ترتيب مطاف و محل طواف براى كسانى كه اطراف بيت دور مى زنند خالى از مانع باشد بارى پس از آنكه حق تعالى حضرت پيامبر خاتم صلى اللَّه عليه و آله را مبعوث فرمود و نيز در زمان ابو بكر و ابتداء حكومت عمر سنگ همچنان در مطاف بود ولى بعدا عمر گفت:

مردم بر اين مقام اجتماع كرده اند اينك از شما مى پرسم كه كداميك از شما جايگاه اين سنگ را در زمان جاهليّت مى دانيد؟

مردى گفت: من قدر و اندازه جاى آن را دقيق مى دانم.

عمر گفت: آيا مقدار جاى اين سنگ و اندازه اش را تو مى دانى؟

آن مرد گفت: آرى.

عمر گفت: موضع آن را نشان بده.

آن مرد موضع آن در عصر جاهليّت را نشان داد، پس از آن سنگ را حمل نمود و به جايى كه امروزه در آن هست برگرداند.

باب صد و شصت و يكم سر استلام و مسّ نمودن حجر الاسود و ركن يمانى و ركن مستجار

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه، از على بن ابراهيم

بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابى عمير، از حمّاد بن عثمان، از عبيد اللّه بن على حلبى «۱»، از حضرت ابى عبد اللّه عليه السّلام، حلبى مى گويد: از امام عليه السّلام پرسيدم: براى چه حجر الاسود را مسّ مى كنند؟

حضرت فرمودند: زيرا تجديد عهد نمودن خلائق با خدا در همين مسّ مى باشد.

و در حديث ديگر آمده كه امام عليه السّلام در جواب سؤال مذكور فرمودند: به خاطر اين كه

---

(۱)- عبيد اللّه بن على بن ابى الحلبى وى ثقه و صحيح الرّوايه بوده است.

وقتى حق تعالى از بندگان اخذ ميثاق گرفت به حجر امر فرمود، پس حجر مواثيق بندگان را در خود فرو برد، پس هر كس كه پيمان دوستى را حفظ نمود حجر برايش شهادت مى دهد كه او پيمان و عهدش را نشكسته و به آن وفادار مى باشد.

حديث (۲) علىّ بن محمّد رحمه اللّه عليه از محمّد بن ابى عبد اللّه كوفى از محمّد بن اسماعيل برمكى، از على بن عبّاس، از قاسم بن ربيع صحاف، از محمّد بن سنان نقل كرده كه وى گفت: حضرت ابا الحسن على بن موسى الرضا عليهما السّلام در جواب سؤالات و مسائل من مرقوم فرمودند:

سرّ استلام و مس نمودن حجر الاسود اين است كه حق تعالى وقتى پيمان و عهد از بنى آدم گرفت حجر آن ميثاق را در خود فرو برد و به همين خاطر است كه مردم مكلّف شده اند آن ميثاق را با استلام حجر نمودن تجديد كنند فلذا در مقابل حجر الاسود كه مى رسند به آن خطاب كرده و مى گويند: امانت من را بده و ميثاق

و عهد خود را با تو تجدید می کنم تا شـهادت دهی که به آن وفاء کرده ام و اشاره به همین معنا دارد کلام سلمان فارسی علیه الرحمه که فرموده: روز قیـامت البتّه حجر الاـسود می آیـد همچون کوه ابو قبیس یک زبان و دو لب دارد و برای کسانی که با او تجدید عهد کرده اند شهادت می دهد که ایشان به عهدشان وفاء نموده اند.

حدیث (۳) محمّـد بن الحسن بن احمـد بن ولید رضـی اللَّه عنه از احمد بن ادریس، از محمّد بن حسّان از ولید بن ابان از علی بن جعفر، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرموده:

رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمودنـد: دور بیت اللَّه طواف کنیـد و رکن را اسـتلام و مسّ نمایید زیرا رکن (حجر الاسود) برکت خـدا است در زمین، خلق خـدا با آن مصافحه می کنند همچون مصافحه بنده یا مرد و در عرض رکن (حجر الاسود) در باره هر کسی که او را مسّ نموده شهادت می دهد که وی به عهدش وفاء نموده است.

مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می فرماید:

معنـای «یمین اللَّه» در این روایت عبـارت است از طریق خـدا که مؤمنین از آن راه به بهشت می رونـد و لهـذا امـام صادق علیه السّلام فرمودند:

حجر الاسود باب ما است، باب و دربی که ما از آن داخل بهشت می شویم و بر اساس همین معنا آن حضرت فرمودند: در بیت اللَّه دربی از دربهای بهشت بوده و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۶۷

از آن روز که باز گردیده بسته نشده است و در آن نهری از بهشت جاری است که اعمال و کردار بندگان

در آن ریخته می شوند و آن رکن یمانی است نه رکن حجر الاسود.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن فضّال از یونس از کسی که ذکرش کرده از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید:

از آن حضرت پرسیدم: کسی که ملتزم به حجر و متوسّل به آن شده برای چه چیزی ملتزم شود و چه چیزی را در التزامش ذکر نماید؟

حضرت فرمودند: در جنب حجر نهری از بهشت جاری است که در هر پنجشنبه اعمال بندگان را در آن می اندازند.

حدیث (۵) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه علی، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حمّاد بن عیسی از حریز، از ابی بصیر و زراره و محمّد بن مسلم جمیعا از ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی حجر الاسود را آفرید سپس از بندگان پیمان و میثاق گرفت بعد به حجر الاسود فرمود این میثاق و پیمان را فرو ببر و اهل ایمان میثاق و عهدشان را نزد حجر الاسود تجدید می کنند.

حدیث (۶) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار از محمّد بن عیسی بن عبید از زیاد قندی، از عبد اللَّه بن سنان، وی می گوید: در طواف بودیم، مردی از آل عمر از نزدیک ما گذشت و دستش را مردی دیگر گرفته بود، پس وی حجر را استلام نمود، آن مرد عمری که دستش را وی گرفته بود بر سرش فریاد زد و با او درشتی نمود و به

وی گفت: حجّت باطل است، این چیزی را که تو استلام می کنی سنگ بوده نه نفعی به حال تو داشته و نه ضرری.

عبد اللّه بن سنان می گوید: من خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم، آیا کلام مرد عمری را شنیدید و ملاحظه فرمودید که وی به آنکه استلام نمود چه گفت و به او چه رساند آنچه را که رساند؟

حضرت فرمودند: چه چیزی به او گفت؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۶۹

محضرش عرضه داشتم: به او گفت، ای بنده خدا حجّ تو باطل است، سپس اضافه کرد که این چیزی که تو آن را استلام می کنی سنگ است نه ضرری داشته و نه نفعی. حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند: دروغ گفت، دروغ گفت، دروغ گفت، روز قیامت حجر الاسود زبانی تیز و گویا داشته با آن برای کسانی که او را استلام کرده اند و بدین وسیله به عهد خود وفاء نموده اند شهادت به وفاداری ایشان می دهد.

سپس حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا ایجاد نمود، یکی شیرین و دیگری تلخ، تربت آدم علیه السّلام را از دریای شیرین آفرید سپس از دریای تلخ بر آن پاشید، بعد آدم را از آن آفرید آنگاه آن را همچون پوست مالید سپس رهایش نمود و وقتی خواست در آن روح بدمد او را به صورت شبح و تمثالی ایستاند بعد یک مشت از کتف راستش برداشت بلافاصله اجزاء ریزی همچون مورچه از آن خارج شدند.

پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند و یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنّم هستند، بعد حق تعالی

اصحاب یمین و ذرّاتی که از کتف راست بیرون آمده بودند و اصحاب یسار یعنی ذرّاتی که از کتف چپ خارج گشتند را به سخن در آورد، اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، و حق را برای ما روشن نکردی به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟

خداوند عزّ و جلّ به آنها می فرماید:

به خاطر آنکه می دانم شما به طرف جهنم می روید اگر چه بعد از بعث رسل و تبیین و روشن نمودن واقع باشد و من شما را به زودی می آزمایم، پس حق تعالی به آتش امر فرمود گرم شود، آتش گرم شد و افروخته گردید، سپس به آنها فرمود جمیعا داخل آتش شوید من آن را برای شما سرد و سالم می گردانم.

آنها عرضه داشتند: پروردگارا، ما از تو پرسیدیم چرا برای ما آتش آفریدی و مقصودمان از این سؤال فرار و گریز از آن بود حال ما را امر می کنی که در آن داخل شویم، اگر به اصحاب یمین نیز این فرمان را بدهی داخل آن نمی شوند، حقّ عزّ و جل به آتش امر فرمود گرم شود و افروخته گردد، پس از آن به اصحاب یمین فرمان داد که در آتش گداخته داخل شوند و آتش برایشان سرد و سالم می گردد، بعد به تمام آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

اصحاب یمین از روی میل گفتند: چرا و اصحاب یسار از روی کراهت جواب دادند و چرا گفتند پس باری تعالی از جملگی آنها پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۷۱

بعد امام علیه السّلام فرمود: حجر الاسود آن وقت

در بهشت بود پس خداوند عزّ و جل بیرونش آورد و آن، میثاق و پیمان خلائق را در خود فرو برد و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ (تمام موجودات در آسمان و زمین خواه و ناخواه مطیع او بوده و رجوعشان بسوی او است).

و زمانی که حق تبارک و تعالی حضرت آدم علیه السّلام را در بهشت ساکن نمود و وی مرتکب لغزش گردید، حق تعالی حجر را از بهشت فرود فرستاد و آن را در رکنی از ارکان بیت خود قرار داد و جناب آدم علیه السّلام را از بهشت به زمین روی کوه صفا هبوط داد، آدم برای مدّت مدیدی آن جا درنگ نمود سپس حجر را در بیت دید آن را شناخت و یاد میثاق و عهدش افتاد از این رو نزد حجر آمد و به سرعت خود را به آن جا رسانید و سپس خویش را، روی آن افکند و مدّت چهل بامداد گریست و از خطایش توبه نمود و از این که عهد را نقض کرده اظهار پشیمانی کرد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: و به همین خاطر امر شده اید هر گاه حجر را استلام کردید بگویید: امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه یوم القیامه.

حدیث (۷) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن محمّد بن ابی نصر از عبد الکریم بن عمر و خثعمی، از عبد اللّه بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

ارواح

لشکرهایی هستند آراسته و منظّم در صفوف متعدّد پس آنچه از ارواح در عالم میثاق با هم آشنا و هم صف بودند در اینجا و عالم دنیا با یک دیگر الفت و انس دارند و آنچه از آنها در عالم میثاق بینشان تفرقه و تناکر بوده در این عالم نیز بینشان اختلاف و مخاصمه می باشد و میثاق و عهد در این حج نهفته است.

سپس حضرت فرمودند:

به خدا سوگند حجر دو چشم و دو گوش و یک دهان و یک زبان تیز و گویا دارد این سنگ در ابتداء سفیدتر از شیر بود ولی به واسطه استلام مجرمین و گناهکاران و منافقین رفته رفته تیره شد تا به این وضعی که می بینید در آمد.

حدیث (۸) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۷۳

حسان واسطی، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

عمر بن خطّاب بر حجر الاسود عبور کرد و گفت: ای سنگ به خدا سوگند می دانیم که تو سنگ هستی نه نفعی داشته و نه ضرری داری منتهی دیده ایم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم تو را دوست دارد از این جهت ما نیز تو را دوست داریم.

امیر المؤمنین علیه السّلام به او فرمود: ای پسر خطّاب چگونه این سخن می گویی، به خدا قسم حتمی است که حق تعالی در روز قیامت این سنگ را برانگیخته در حالی که یک زبان و دو لب دارد، پس شهادت می دهد در حق کسانی که با او وفادار

بوده اند، این سنگ برکت خدا در زمین است، مخلوقات الهی با او بیعت می نمایند.

عمر گفت: خدا ما را در شهری که در آن علی بن ابی طالب نباشد باقی ندارد.

حدیث (۹) علی بن حاتم در مکتوبی که به من مرقوم نمود خبر داد از جمیل بن زیاد، از احمد بن الحسین النخّاس، از زکریا ابی محمّد مؤمن، از عامر بن معقل، از ابان بن تغلب، وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

آیا می دانی برای چه مردم حجر الاسود را می بوسند؟

ابان می گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمودند: آدم علیه السّلام از وحشت در زمین به حق تعالی شکایت کرد، جبرئیل نازل شد و یاقوتی از بهشت آورد که هر گاه آدم علیه السّلام در بهشت به آن عبور می کرد با پایش به آن میزد وقتی آن را در زمین دید شناخت بلافاصله بوسیدش و از آن جا است که مردم نیز حجر را می بوسند چه آنکه حجر همان یاقوت می باشد.

حدیث (۱۰) ابو عبد اللّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابو علی محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب یمانی، از ابن عبّاس نقل شده که گفت: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طواف می فرمود و عائشه نیز در خدمتش بود وقتی رکن را استلام کرده و به حجر رسیدند به عائشه فرمودند:

اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیّت بر این سنگ منطبع و منتقل نشده بود به واسطه اش از هر بیماری انسان شفا می یافت و نیز به همان هیئتی که روز اوّل حق تعالی آن را

به زمین فرو فرستاد دیده می شد، این سنگ در اصل یاقوت سفید بود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۷۵

که از یاقوتهای بهشتی به حساب می آمد ولی حق عزّ و جل حسن آن را به واسطه معصیت عاصیان تغییر داد و آن را از سردمداران و ظلمه مستور فرمود زیرا برای ستمکاران شایسته نیست به چیزی که پیدایشش از بهشت بوده بنگرند چه آنکه هر کسی به شیئی که مبدأ و آغازش از بهشت بوده نگاه کند بهشت بر او واجب می شود.

سپس فرمود:

رکن برکت خدای تعالی در زمین بوده و حق جلّت عظمته آن را در روز قیامت مبعوث فرموده در حالی که زبان و دو لب و دو چشم دارد و در آن روز آن را به نطق و سخن در آورده و آن با زبانی گویا برای کسی که استلامش نموده شهادت می دهند، استلام حجر در امروز بیعت است در حق کسانی که بیعت با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را درک نکرده اند.

وهب یمانی می گوید: رکن و مقام هر دو، دو یاقوت از یاقوتهای بهشتی هستند که در این دنیا آورده و بر روی کوه صفا نهاده شدند، پس نور آنها بین مشرق و مغرب را برای اهل زمین روشن کرده همان طوری که در شب تار چراغ فروزان ظلمت را به روشنایی مبدّل می نماید.

به واسطه آنها هر اضطراب و نگرانی برطرف و انس و الفت حاصل می گشت حق تعالی این دو را مبعوث فرمود در حالی که از نظر عظمت و بزرگی همچون کوه ابو قبیس بوده و برای هر کسی که آنها را استلام کرده و

بـدین وسـیله تجدیـد عهد نموده و شـهادت به وفاداری می دهند، بعدا نور و درخشـندگی از آنها رفع گردید و حسـنشان تغییر داده شد و به وضعی که الآن هست در آمدند.

باب صد و شصت و دوّم سرّ این که چرا حجر که سفید بود سیاه گشته و علّت بهبودی نیافتن بیمار به سبب مسّ نمودن حجر در این زمان

حدیث (۱) پـدرم رضـی اللَّه عنه از سـعد بن عبـد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسـی، از عبد الرحمن بن ابی نجران و حسـین بن سعید، جمیعا از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد اللَّه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

حجر الاسود قبلا از شیر سفیدتر بود، اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیّت آن را مسّ

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۷۷

نمی کرد هیچ صاحب مرضی آن را استلام نمی کرد مگر آنکه از مرضش بهبودی پیدا می نمود.

حدیث (۲) محمّـد بن الحسن بن احمـد بن ولیـد رضـی اللَّه عنه از سـعد بن عبد اللَّه، از اسـماعیل بن محمّد تغلبی، از ابو طاهر ورّاق، از حسن بن ایّوب «۱»، از عبد الکریم بن عمرو، از عبد اللَّه بن ابی یعفور، از حضـرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی نام حجر الاسود را محضر مبارکش آورد، آن حضرت فرمودند:

توجه داشـته باش، حجر دو چشم و یک بینی و یک زبان دارد قبلا از شـیر سـفیدتر بود و نیز مقام هم، همین منزله و موقعیّت را داشت.

باب صد و شـصت و سوّم سرّ این که چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده و دو رکن دیگر را استلام نمی کنند و سبب این که مقام ابراهیم علیه السّلام چرا بر چپ عرش می باشد

حدیث (۱) علی بن حاتم، از علی بن الحسـین النحوی، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون و غیرش از بریـد بن معاویه عجلی، وی می گویـد: محضـر امـام صـادق علیه السّـلام عرض کردم چرا مردم حجر و رکن یمـانی را اسـتلام کرده ولی دو رکن دیگر را استلام نمی کنند؟

حضرت فرمودند:

عباد بن صهیب بصری نیز از من همین سؤال را کرد و من به او گفتم:

به خاطر آنکه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم این دو را فقط استلام نمودند و آن دو رکن دیگر

را مسّ نکردند و بر مردم لازم است آنچه را که رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم انجام دادند، انجام دهند و به زودی به تو خبر خواهم داد غیر آنچه را که به عباد خبر دادم و آن این است که:

حجر الاسود و رکن یمانی در طرف راست عرش هستند و حق تبارک و تعالی امر فرموده آنچه در طرف راست عرش هست را استلام کنیم.

برید می گوید: عرضه داشتم: چطور مقام ابراهیم در سمت چپ عرش قرار گرفته؟

---

(۱)- امامی است ولی مجهول الحال می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۷۹

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه حضرت ابراهیم علیه السّلام در قیامت مقامی داشته و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز در قیامت مقامی دارند، مقام پیامبر اکرم در طرف راست عرش و مقام ابراهیم در جانب چپ عرش می باشد از این رو مقام ابراهیم در قیامت در جای خودش که چپ عرش باشد قرار دارد و عرش پروردگار رویش به طرف ما است نه پشت آن «۱».

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه ابن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

در طواف بودم که شخصی پرسید: چرا این دو رکن یعنی حجر و رکن یمانی را مردم مسح کرده ولی آن دو رکن دیگر را مسح نمی کنند؟

در جواب گفتم: زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم این دو را مسح نموده و آن دو رکن دیگر را مسح نفرمودند، و ما نباید متعرّض کاری شویم

که رسول گرامی صلّی اللَّه علیه و آله متعرّضش نشده اند.

حدیث (۳) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عبد الجبّار از جعفر بن محمّد کوفی، از شخصی که از اصحاب ما است مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در طواف به رکن غربی رسیدند، رکن به آن سرور عرض کرد:

ای رسول خدا آیا من رکنی از ارکان بیت پروردگارت نیستم؟ پس چرا مرا استلام

---

(۱)- در ذیل این عبارت مرحوم مجلسی اوّل شرحی ایراد نموده اند که در ذیل آن را می آوریم.

مرحوم مجلسی اوّل فرموده: اگر بیت را در دنیا و قیامت محاذی عرش قرار داده و چنین تصور کنیم که بیت به منزله مردی است که صورتش به طرف مردم و به طرف باب می باشد قهرا اگر ما به طرف بیت توجّه کنیم مقام ابراهیم طرف راست ما و حجر الاسود جانب چپ ما قرار گرفته و نسبت به بیت عکس است یعنی حجر الاسود جانب راست بیت و مقام طرف چپ آن واقع می باشد و همچنین است عرش نسبت به الآن و قیامت و حجر الاسود به منزله مقام پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بوده و رکن یمانی به مشابه مقام ائمه ما صلوات اللَّه علیهم اجمعین می باشد، و همان طوری که مقام نبی و ائمه صلوات اللَّه علیهم در دنیا طرف راست بیت و به ازاء راست عرش می باشد در آخرت نیز چنین می باشد زیرا عرش صورتش به طرف ما است نه پشتش زیرا اگر پشتش به طرف ما

می بود لازم می آمد که یمین و جانب راست تعلّق به ابراهیم داشته و طرف چپ متعلّق به نبی اکرم و ائمه طاهرین صلوات اللَّه علیهم اجمعین باشد در حالی که گفتیم چنین نیست سپس مرحوم مجلسی فرموده: آنچه گفتیم تفسیر خبر به حسب ظاهر بود ولی ممکن است بگوییم تعبیر در روایت اشاره است به علوّ رتبه پیامبر ما صلّی اللَّه علیه و آله و افضلیّت آن سرور بر رتبه حضرت ابراهیم علیه السّلام که افضل انبیاء بعد از پیامبر اکرم و ائمّه علیهم السلام می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۸۱

و مسّ نمی کنند؟

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نزدیکش رفته و به آن فرمودند: آرام بگیر، سلام بر تو باد، مهجور و کنار گذارده نشدی.

باب صد و شصت و چهارم سرّ این که چرا حق تعالی حجر الاسود را در رکنی که فعلا در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر و علّت بوسیدن آن و سبب اخراجش از بهشت و وجه قرار دادن میثاق را در آن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد از موسی، از عمر، از ابن سنان از ابو سعید قمّاط، از بکیر بن اعین، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: برای چه خداوند متعال را در رکنی که فعلا در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر؟

و برای چه بوسیده می شود؟

و برای چه از بهشت اخراج شد؟

و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده نه در سایر ارکان فدایت شوم از این علل مرا با خبر کنید که سرگردان و متحیّر می باشم؟

بکیر می گوید: امام علیه السّلام فرمودند:

از مسأله بسیار مشکل و سختی پرسیده و پی گیری نمودی، پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فرا بده ان شاء اللَّه به تو خبر می دهم، خداوند تبارک و تعالی حجر الاسود

را که سنگ گرانبهایی بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم قرار داد و در آن رکن را وضع کرد زیرا میثاق و پیمان خلائق در آن بود و توضیح آن این است که:

زمانی که ذریّه بنی آدم از پشت آنها خارج شده و حق تعالی در همان مکان از آنها اخذ میثاق نمود و ایشان را رؤیت کرد و نیز از همان مکان طیر و پرنده بر حضرت قائم علیه السّلام هبوط نمود، اوّلین کسی که با قائم آل محمّد علیهم السّلام بیعت نمود همان طیر است که به خدا سوگند جبرئیل علیه السّلام بود و به همان مقام حضرتش تکیه خواهد داد و آن تکیه گاه حجّت و برهان است بر حضرت قائم علیه السّلام چنانچه شاهد است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفاء به عهد کرده و نیز شهادت می دهد برای کسی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۸۳

که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان اخذ کرده است به آن حضرت اداء کند.

امّا این که آن را بوسیده و استلامش می کنند علّتش آن است که با این وسیله مردم تجدید عهد و میثاق نموده و بیعت خود را یک بار دیگر تجدید می نمایند و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده به آن اداء می کنند، لذا در هر سال نزد حجر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می کنند مگر توجه نمی کنی که وقتی به حجر رسیدی می گوئی: امانتم را اداء کرده و میثاقم را تجدید نموده تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفاء نمودم.

به خدا

سوگند غير از شيعيان ما احدى آن عهد را وفاء نمى كند و اساسا غير از ايشان هيچ كس آن عهد و ميثاق را نگه نداشته است.

و شيعيان هر گاه نزدش مى آيند ايشان را شناخته و تصديقشان مى كند و ديگران كه به حضورش مى رسند انكارشان كرده و در آنچه مى گويند تكذيبشان مى نمايد و جهتش آن است كه غير از شما شيعيان كسى آن امانت و عهد را حفظ و نگهدارى نكرده در نتيجه به نفع شما و بر عليه و ضرر ديگران شهادت مى دهد يعنى شهادت مى دهد كه شما به عهد وفا كرديد و غير شما آن را نقض و انكار كرده و به آن كفر ورزيده اند و شهادت حجر در روز قيامت حجّت بالغه خداوند متعال بر عليه آنان است در روز قيامت حجر مى آيد در حالى كه زبانى گويا و دو چشم دارد و اين هيأت حجر همان صورت اوّلى او است كه تمام خلائق او را با آن صورت شناخته و انكارش نمى كنند، بارى هر كسى با آن در دنيا به عهدش وفاء نمود و پيمان و ميثاق را با استلامش تجديد كرد و بدين وسيله نشان داد آن را حفظ كرده و نگاه داشته و امانت را به آن تحويل داده البته حجر بر نفعش شهادت مى دهد و هر كسى آن را انكار نموده و ميثاق را فراموش نموده قطعا در حقّش شهادت به كفر و انكار مى دهد.

و امّا علّت اخراجش از بهشت:

آيا مى دانى اصل حجر الاسود چيست؟

بكير مى گويد: عرضه داشتم: خير.

حضرت فرمودند: حجر فرشته اى عظيم الشأن و از بزرگان ملائكه بوده و وقتى حق عزّ و جلّ از فرشتگان اخذ ميثاق

کرد او اوّلین نفری از فرشتگان بود که اقرار نمود و ایمان آورد لا- جرم باری تعالی بر جمیع مخلوقات امینش قرار داد و میثاق خلائق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که نزد او در هر سال اقرار به میثاق و عهدی که خداوند از آنها گرفته است را تجدید نمایند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۸۵

سپس حق تعالی او را با آدم در بهشت قرین قرار داد تا وی را متذکّر میثاق مزبور نموده و نیز هر سال جناب آدم نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را بدین وسیله تجدید نماید، و وقتی آدم عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال عهدی را که از آدم و فرزندانش برای محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و وصیّش صلوات اللَّه علیه اخذ کرده بود از یاد آدم برد و وی را به نیسان انداخت «۱» و او را متحیّر و مبهوت قرار داد و هنگامی که حق جلّ و علی توبه آدم را پذیرفت آن فرشته را (حجر) به صورت درّه ای سفید نمود و سپس از بهشت به طرف آدم پرتابش کرد، آدم در آن وقت در سرزمین هند بود و وقتی آن درّه را دید با آن انس گرفت ولی بیش از این که آن جوهر و سنگ قیمتی است شناختی نسبت به آن نداشت، خداوند عزّ و جل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می شناسی؟

آدم علیه السّلام گفت: خیر.

سنگ گفت: بلی مرا می شناسی منتهی شیطان بر

تو غـالب شـد و پروردگـارت را از یـادت برد سـپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود در آمـد و گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق که حق تعالی از تو گرفت؟

آدم پریـد به سوی او و میثـاق به یـادش آمـد و گریست و برای سـنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسـید و اقرار به عهـد و میثاق را نزد او تجدید کرد.

سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ درّی سفید و شفاف و نورانی درخشنده تبدیل کرد، آدم علیه السّلام در مقام تجلیل و تعظیم بر آمده و آن را به دوش گرفت و هر گاه خسته می شد جبرئیل علیه السّلام آن را از آدم می گرفت و با خود نقل می کرد و به همین منوال می رفتند تا به مکّه رسـیدند، باری پیوسـته آدم علیه السّلام با آن مأنوس بود و در کنارش در مکّه به سر می برد و در هر روز و شب اقرار به میثاق و عهد می کرد و آن را تجدید می نمود.

سپس حق تعـالی وقتی جبرئیـل را به زمین فرسـتاد و کعبه را بنـا نمود، جبرئیل به آن مکان که بین رکن و باب بیت باشـد فرود آمـد و در آن مکان آدم را دید و این همان مکانی بود که حق تعالی اخذ میثاق نمود و فرشـته عهد و میثاق را در همان جا در خود فرو برد و به خاطر همین علّت حق تعالی حجر را در آن رکن قرار داد نه در رکن های

---

(۱)- مرحوم علیّین و ساده مجلسی عطّر اللّه مرقده در مرآت العقول می فرماید:

کسانی که انساء بر انبیاء را جایز ندانسته و

می گویند: صحیح نیست خداوند متعال نسیان را بر انبیاء غالب کند می فرمایند مقصود از نسیان در اینجا ترک می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۸۷

دیگر سپس حق تعالی آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوّا، را به جانب مروه راند بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرار داد و وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده اللَّه اکبر و لا اله الّا اللَّه گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود فلذا سنّت است که در هنگام روبرو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند و خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد و در بین فرشتگان تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد زیرا خداوند وقتی از فرشتگان راجع به ربوبیّت خود و نبوّت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و وصی بودن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام اقرار خواست پشت ملائکه لرزید و اوّلین کسی که سرعت نمود و به آن اقرار کرد همان فرشته (حجر) بود و از او محبّ تر نسبت به محمّد و آل محمّد هیچ فرشته ای نبود از این رو خداوند او را از بین آنها اختیار کرد و میثاق را در او نهاد و او روز قیامت خواهد آمد در حالی که زبان گویا و چشم بینا داشته و برای تمام آنان که با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده اند شهادت خواهد داد.

محمّد بن علی مؤلف این کتاب می گوید:

خبر مذکور با

همین الفاظ و عباراتی که نقل گردید حکایت شده و معنای «انّ اللّه أهبط الی ارضه و بنی الکعبه» آن است که خداوند متعال وقتی آنها را به زمین فرو فرستاد یعنی آن فرشته و آدم و حوّا و جبرئیل را.

و مراد از «ارضه» بین رکن و مقام می باشد.

و این مکان ثواب و اجر بسیاری برای آدم داشت لذا در همان مکان حق تعالی اخذ میثاق نمود.

و امّا معنای «اخذ اللّه الحجر بیده» مقصود از «ید» قدرت می باشد.

باب صد و شصت و پنجم سرّ نامیدن صفا به نام «صفا» و مروه به اسم «مروه»

حدیث (۱) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو از عبد الحمید بن ابی الدّیلم از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

صفا را به این خاطر صفا خوانده اند که: مصطفی و برگزیده شده آدم بود که بر کوه صفا هبوط کرد لذا از اسم آدم (یعنی از کلمه مصطفی) نامی و اسمی برای کوه اتخاذ

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۸۹

شد و دلیل بر این که آدم مصطفی است آیه شریفه: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید) می باشد و چون حوّا بر کوه مروه فرود آمد این کوه را به این نام خواندند چه آنکه مرأه یعنی (زن) که حوّا باشد بر آن نازل گردید پس برای کوه نامی از اسم مرأه اتخاذ گردید.

باب صد و شصت و ششم سرّ تشریع شدن سعی بین دو کوه صفا و مروه

حدیث (۱) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، آن جناب فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السّلام وقتی اسماعیل را که شیرخواره ای بود در مکّه گذارد وی تشنه بود و بین کوه صفا و مروه درختی بود، مادر اسماعیل از منزلش بیرون شد تا به کوه صفا رسید، کسی را در آن جا ندید پس گفت: آیا در این وادی انیس نمی باشد؟

کسی جوابش را نداد، پس از آن جا گذشت تا به

مروه رسید در آن جا نیز احدی را مشاهده نکرد باز گفت: آیا در اینجا انیسی نمی باشد؟

هیچ جوابی نشنید، پس به صفا برگشت دوباره کلامش را تکرار کرد و جوابی نیامد سپس به مروه برگشت و این عمل هفت بار تکرار شد، پس حق تعالی آن را سنّت قرار داد که حاجی ها از صفا به مروه و از مروه به صفا تا هفت مرتبه بروند باری جبرئیل بر آن مخدّره نازل شد و به او فرمود: تو کیستی؟

آن مخدّره گفت: من مادر فرزند ابراهیم هستم.

جبرئیل گفت: ابراهیم شما را به چه کسی سپرده و رفته؟

آن مخدّره گفت: همین جمله را وقتی ابراهیم می خواست برود به او گفتم و او در جواب گفت: به خدای تعالی شما را می سپارم.

جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده که کفایت کننده است.

بعد حضرت فرمود: مردم به خاطر نبودن آب در راه مکّه از رفت و آمد در آن راه اجتناب می کردند.

باری طفل شیر خوار از شدّت عطش پا بر زمین سایید و در اثر آن چشمه زمزم از زمین جوشید، مادر وقتی از مروه برگشت و به نزد طفل رسید چشمه را که دید جلو

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۹۱

آمد اطراف آن را خاک ریخت تا آب جاری نشود و اگر این کار را نمی کرد البته آب چشمه روان می شد.

حضرت فرمودند: وقتی آب در داخل توده خاک جمع شد به صورت حوض در آمد، طیور و پرندگان که آن را دیدند اطرافش حلقه زدند در همین هنگام قافله ای از یمین عبور می کرد وقتی پرندگان را دیدند که دور توده ای از خاک حلقه زده اند گفتند پرندگان جایی

حلقه نمی زننـد مگر آنکه آب در آن جا باشد پس خود را به آن جا رساندند تا آب بیاشامند و وقتی رسـیدند و آب را دیدند از آن آشامیـده و طعامشان را هم همان جا تناول کردنـد و خداوند تبارك و تعالی از آن آب روزی آنها کرد و با خود بردند، قافله به مکّه که عبور کردند از طعامشان به اهل مکه اطعام کرده و از آبی هم که با خود برداشته بودند به آنها نوشانیدند.

باب صد و شصت و هفتم سرّ تشریع هروله بین صفا و مروه

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

سعی بین صـفا و مروه به خاطر این تشـریع شد که ابلیس بر حضرت ابراهیم علیه السّلام ظاهر شد پس جبرئیل به حضرت فرمان داد بر او سـخت بگیرد و از خـود برانـدش ابراهیم علیه السّـلام چنین کرد، یعنی به صـورت هروله سـر در عقب ابلیس گـذارد، ابلیس فرار کرد لذا هروله در بین این دو کوه سنت گردید.

حدیث (۲) پـدرم رضـی اللَّه عنه از سـعد بن عبـد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسـی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:

چرا سعی بین صفا و مروه تشریع شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا شیطان در این وادی به نظر حضرت ابراهیم آمد پس ابراهیم سعی کرد و به دنبالش دوید و او را از خود دور نمود، جناب ابراهیم علیه السّلام محارب و مخاصم شیطان می باشد.

علل الشرائع / ترجمه

ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۹۳

باب صد و شصت و هشتم سرّ این که مسعی (بین صفا و مروه) محبوب ترین مکانها نزد خدا است

حدیث (۱) پدرم رضی اللّه عنه، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند: هیچ مکان و بقعه ای نزد خدا محبوب تر از مکان سعی نیست و جهتش آن است که اینجا هر جبّار و ستمگر منحرفی ذلیل و خوار می گردد.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن یحیی عطّار و احمد بن ادریس جملگی از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسلم «۱»، از یونس از ابو بصیر، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: هیچ مکان و بقعه ای نزد خدای عزّ و جل محبوب تر از محل سعی نیست زیرا در آن جا هر ستمگری خوار و ذلیل می گردد.

باب صد و شصت و نهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مسجد الشجره محرم شدند نه از غیر آن

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از کسی که ذکرش نموده، راوی می گوید: محضر مبارك امام ششم عرض کردم: برای چه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مسجد شجره محرم شدند نه از غیر آن؟

امام علیه السّلام فرمودند:

زیرا وقتی حضرتش را به آسمان حرکت دادند و روی آسمان به محاذی مسجد شجره رسیدند فرشتگان به بیت المعمور که می آمدند از محاذی همه مواقیت عبور می کردند به استثناء مسجد شجره، هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به محاذی این مسجد رسیدند نداء آمد: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله.

---

(۱)- محمّد بن اسلم الطّبری، اصلش کوفی

است، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده وى غالى و فاسد المذهب است.

ابن بابويه، محمـد بن على - ذهنى تهرانى، محمد جواد، علل الشـرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ۲جلد، انتشارات مؤمنين - ايران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى ؛ ج ۲ ؛ ص۳۹۵

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۳۹۵

حضرت عرضه داشت: لبيک.

خداوند فرمود: آيا تو را يتيم نيافتم پس مكانت دادم و گمشده نيافتم پس راه را نشانت دادم؟

نبى اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عرض كرد: حمد و نعمت و سلطنت تمام از آن تو است، شريک و همتايى ندارى، لبيک، از اين رو از مسجد شجره احرام بستند نه ساير مواقيت.

حديث (۲) پـدرم رضـى اللّه عنه از سـعد بن عبـد اللّه، از ايـوب بن نـوح، از صـفوان بن يحيى، از معـاويه بن عمّـار وى گفت: حضرت ابو عبد اللّه عليه السّلام فرمودند:

بـدان كه حـج صـحيح و عمره سالم آن است كه از ميقاتى كه رسول خـدا معيّن فرموده انـد محرم شوى و از آن نگـذرى مگر آنكه محرم باشـى، رسول خدا صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم براى اهل عراق آن زمانى كه عراقى نبود وادى عقيق از طرف عراق را ميقات قرار دادند.

و براى اهل طائف قرن المنازل و براى اهل مغرب جحفه كه نزد ما مهيعه نوشـته شـده و براى اهل مـدينه ذو الحليفه و براى اهل يمن يلملم را به عنوان ميقات معيّن فرموده اند.

و كسانى كه منزلشان پشت اين مواقيت به طرف مكّه هست (يعنى فاصـله منزل آنها تا مكّه از فاصـله تمام اين مواقيت نسبت به مكّه كمتر مى باشد) ميقاتشان همان

منزلشان می باشد.

حدیث (۳) پـدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صـفوان بن یحیی، از ابی ایّوب خزّاز، وی می گوید: محضـر مبارک امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: بفرمایید وادی عقیق میقاتی است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله معیّن فرموده اند یا مردم خودشان آن را میقات قرار داده اند؟

حضـرت فرمودنـد: رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم برای اهـل مـدینه ذو الحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را که نزد ما مهیعه نوشـته شده و برای اهل یمن یلملم و برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل نجد عقیق و هر سرزمینی که منتهی به نجد شود را میقات قرار داده اند.

باب صد و هفتادم سرّ تشریع اشعار و تقلید

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از نوفلی،

از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد سلام اللَّه علیهما، راوی از حضرت سؤال می کند:

چرا شـتر را تقلیـد نموده (مقصود از تقلیـد آن است که حـاجی نعـل و کفش خود را به گردن حیوان می آویزد) یـا اشـعار می کنند (مراد از اشعار آن است که سمت راست کوهان را چاک می زنند و با خونش پشت حیوان را آلوده می کنند)؟

حضـرت فرمودند: امّا تقلید که عبارت است از آویختن نعل و کفش به گردن حیوان جهتش آن است که بدین وسـیله شـناخته می شود که این حیوان قربـانی است لـذا اگر گم شود کسـی در آن تصـرّف نمی کنـد، از این گذشـته صـاحب شتر به واسـطه کفش خود که در گردن حیوان آویخته شتر خویش را شناخته و از سایر شتران امتیازش می دهد.

و امّا اشعار

که عبارتست از چاک زدن کوهان شتر و آلوده نمودن پشت حیوان را به خون خودش جهتش آن است که بـدین وسـیله اعلام می کنند که پشت حیوان و سوارشدنش بر صاحبش حرام است و شیطان نیز قدرت ندارد آن را مسّ کند.

حدیث (۲) محمّـد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه از محمّـد بن الحسن الصـفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از فضاله، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن جناب فرمودند:

شترها را نیکو اشعار کنید زیرا اوّلین قطره خون که از حیوان می ریزد خداوند صاحب آن شتر را می آمرزد.

حدیث (۳) پـدرم رحمه اللّٰه علیه از سـعد بن عبـد اللّٰه، از احمـد و عبد اللّٰه فرزندان محمّد بن عیسـی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از حضـرت ابی عبد اللّٰه علیه السّـلام، آن جناب فرمودند: هر کسی شتری را برای قربانی سوق دهد پس قبل از این که حیوان به محلّ قربانی برسد دست یا پایش شـکست یا مرد بر آن شـخص واجب است در صورت توان و قدرت داشـتن آن حیوان را نحر و قربانی کنـد بعد کفش خود که به گردن حیوان انداخته بود را به خونش آلوده نماید و به رسم نشانه همان جا بگذارد تا عابرین بدانند حیوان تذکیه شده و اگر خواستند از گوشتش بخورند.

و اگر قربانی که دست یا پایش شکسته و یا مرده مضمون باشد بر صاحبش واجب است حیوان دیگری به جای آن بخرد و قرار دهد.

مقصود از مضمون آن است که بر شخص به واسطه نذر یا غیر نذر همچون قسم واجب

بوده که قربانی را سوق دهد و به قربانگاه ببرد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۳۹۹

و اگر قربانی دست یا پا شکسته و یا مرده مضمون نباشد بلکه صاحبش آن را تبرّعا سوق داده و به دلخواه خویش آورده واجب نیست به جای آن حیوان دیگری بخرد بلکه اگر خواست می تواند برایش بدل قرار دهد.

باب صد و هفتاد و یکم سرّ نامیده شدن روز ترویه به روز ترویه

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللّه بن علی حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چرا روز ترویه را روز ترویه نامیده اند؟

حضرت فرمودند: زیرا در عرفات آب نبود و حاجی ها روز هشتم ذی حجه از مکّه آب بر می داشتند و به عرفات می بردند و برخی از ایشان به بعضی دیگر می گفتند: تروّیتم، تروّیتم (سیراب شدید، سیراب شدید) لذا به خاطر همین روز هشتم را روز ترویه نامیدند.

باب صد و هفتاد و دوّم سرّ نامیده شدن منی به منی

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

جبرئیل علیه السّلام در این سرزمین نزد حضرت ابراهیم علیه السّلام آمد و به آن جناب عرض کرد: ای ابراهیم تمنّا و آرزو کن پس مردم آن سرزمین را منی نامیدند.

حدیث (۲) علی بن احمد رحمه اللّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللّه کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در مکتوب به او چنین مرقوم فرمودند:

علّت این که منی را منی می گویند این است که جبرئیل در منی به حضرت ابراهیم گفت: این ابراهیم آنچه می خواهی از پروردگارت تمنّا کن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۰۱

ابراهیم علیه السّلام در ضمیرش تمنّا نمود که خداوند متعال به جای

فرزندش اسـماعیل قوچی را قرار دهد و امر به ذبحش نماید و بدین ترتیب قوچ فداء برای اسماعیل باشد، خداوند قادر آرزوی او را بر آورد و همان طوری که خواسته بود انجام داد.

باب صد و هفتاد و سوّم سرّ نامیدن عرفات به عرفات

حدیث (۱) حمزه بن محمّـد علوی از علی بن ابراهیم، از پـدرش، از محمـد بن ابی عمیر، از معـاویه بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: چرا عرفات را به عرفات موسوم نموده اند؟

حضـرت فرمودند: روز عرفه جبرئیل علیه السّلام حضرت ابراهیم صلوات اللَّه علیه را بیرون برد وقتی خورشید به زوال گرایید به او گفت:

ای ابراهیم: اعتراف بـذنبک و اعرف مناسـکک (به لغزش خود اعتراف کن و به مناسـک خویش آگاه شو) پس به خاطر کلام جبرئیل که گفت: اعترف و ابراهیم هم اعتراف نمود آن سرزمین را عرفه خواندند.

باب صد و هفتاد و چهارم سرّ نامیده شدن خیف به خیف

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید:

محضر مبارکش عرض کردم: برای چه خیف را خیف نامیده اند؟

حضـرت فرمودنـد: به خاطر آن خیف را خیف نامیدنـد که از وادی بالاتر واقع شده و هر مکانی که از وادی مرتفع باشد خیف خوانده می شود.

باب صد و هفتاد و پنجم سرّ نامیده شدن مزدلفه به مزدلفه

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید،

از صفوان، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت در حدیث ابراهیم علیه السّلام فرمودند: جبرئیل علیه السّـلام به موقـف (عرفـات) منتهی شـد و به آن رسـید پس در آن اقـامه کرد تـا خورشـید غروب نمود سـپس ابراهیم علیه السّـلام را از آن جـا بیرون برد و به او گفت: ای ابراهیم: ازدلف الی المشـعر الحرام یعنی کوچ کن به طرف مشـعر الحرام، پس مشعر الحرام را مزدلفه خواندند.

حدیث (۲) پـدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبـد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیـار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضاله بن ایّوب، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن سرور فرمودند:

مزدلفه را به این خاطر مزدلفه نامیده اند که حاجی ها از عرفات به سویش کوچ می کنند.

باب صد و هفتاد و ششم سرّ نامیده شدن مزدلفه به وادی جمع

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی الدیلم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

مزدلفه را باین جهت جمع خوانده اند که آدم علیه السّلام در آن بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه در رساله و نامه اش به من نوشت: مزدلفه را به خاطر این جمع گفته اند که در آن نماز مغرب و عشاء را با

یک اذان و دو اقامه می خوانند.

باب صد و هفتاد و هفتم سر تشریع شدن رمی جمار

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از عمرکی خراسانی از علی بن جعفر از برادرش حضـرت موسـی بن جعفر علیهما السّلام، وی می گوید: از آن حضرت پرسیدم:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۰۵

برای چه رمی جمار (پرتاب کردن ریگ) تشریع شده است؟

حضرت فرمودند: برای این که در مکانی که ریگ پرتاب می کنند ابلیس ملعون به نظر حضرت ابراهیم آمد، آن جناب او را با ریگ زد و پس از آن این عمل در آن جا سنّت شد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند: اوّلین کسی که ریگ ها را پرتاب کرد آدم علیه السّلام بود، بعد فرمود:

جبرئیل نزد ابراهیم آمـد و گفت: ای ابراهیم بیانـداز، ابراهیم جمره عقبه را بـا ریـگ زد زیرا شیطان در جنب آن برای ابراهیم ممثّل شد.

باب صد و هفتاد و هشتم سرّ تشریع شدن قربانی

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد از آباء گرامش علیهم السلام حضرت فرمودند: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

خداوند متعال این قربانی را تشریع فرمود تا مساکین شما از ناحیه گوشت در فراخی قرار بگیرند، پس ایشان را اطعام نمایید.

حدیث (۲) علی بن احمـد بن محمّـد رضـی اللَّه عنه، از محمّـد بن ابی عبـد اللَّه الکوفی الاسدی، از موسـی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر از حضرت ابی عبد

اللَّه علیه السّلام، ابو بصیر می گوید محضر مبارکش عرضه داشتم:

سرّ جعل و تشریع قربانی چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال هنگام ریختن اوّلین قطره خون حیوان به زمین صاحب قربانی را می بخشد، این یکی از علل تشریع قربانی است، دیگر آنکه بدین وسیله اهل تقوی از غیرشان ممتاز شده و تنها عمل ایشان مقبول واقع می شود چنانچه خدا در قرآن فرموده: هرگز به رضای خدا نخواهد رسید و مقبول درگاهش واقع نخواهد شد گوشت حیواناتی که تصدّق داده شده و نه خون ریخته شده آنها

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۰۷

بلکه آن تقوای صاحب این قربانی ها مقبول درگاهش می باشد.

سپس در تأیید این حکمت (حکمت دوّم) امام فرمودند: بنگر چگونه خداوند متعال قربانی هابیل را قبول و قربانی قابیل را ردّ نمود و این نبود مگر به خاطر آنکه هابیل اهل تقوی و قابیل فاقد آن بود.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه می گوید: محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از ابی جمیله، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام ابی جمیله می گوید: از امام علیه السّلام راجع به گوشت قربانی سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: حضرت علی بن الحسین و فرزندشان حضرت محمّد باقر علیهم السلام یک سوّم از این گوشت را به همسایگانشان تصدّق نموده و یک سوّم هم به مساکین می دادند و یک سوّم باقیمانده را برای اهل خانه نگه می داشتند.

باب صد و هفتاد و نهم سرّ استحباب اختیار نمودن قربانی صحیح و سالم

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد بن یحیی ابن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبید اللَّه بن عبد اللَّه، از موسی

بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

قربانی های صحیح و سالم انتخاب کنید زیرا آنها مرکب های شما هستند بر صراط.

باب صد و هشتادم سرّ عدم جواز اطعام از گوشت قربانی به مساکین بابت کفّاره قسم

حدیث (۱) علی بن احمد بن محمّد رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از سهل بن زیاد، از حسین بن یزید از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت بن محمّد از پدر بزرگوارش سلام اللَّه علیهما نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

از حضرت علی علیه السّلام سؤال شد آیا از گوشت قربانی بابت کفّاره قسم می توان به مساکین اطعام نمود؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۰۹

حضرت فرمودند: خیر، زیرا قربانی فقط برای حق تعالی است در مورد دیگر نمی توان صرفش کرد.

باب صد و هشتاد و یکم سرّ نهی از حبس کردن گوشت قربانی بیشتر از سه روز

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از محمّد بن الحسن الصفّار از احمد بن محمّد بن عیسی از عبد الرّحمن بن ابی نجران از محمّد بن حمران، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، آن سرور فرمودند:

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از این که گوشت قربانی را به خاطر احتیاج بیش از سه روز نگه دارند و مصرف نکنند نهی می فرمودند امّا در این زمان این امر اشکال ندارد.

حدیث (۲) احمد بن محمّد بن یحیی عطّار رضی اللَّه عنه از پدرش، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس، از جمیل بن درّاج، وی می گوید: راجع به حبس کردن گوشت های قربانی بیش از سه روز در منی از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: در این زمان اشکالی ندارد، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از این امر اوّلا- و در آن زمان نهی فرمودند: زیرا مردم در آن عصر در رنج و

تعب و سختی به سر می بردند امّا امروزه که این مشکل وجود ندارد نگه داری آن اشکالی ندارد و حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:

قبلاـ ما مردم را نهی می کردیم از این که گوشت های قربانی را بعد از سه روز به مصرف برسانند و این به خاطر کمبود گوشت و کثرت مردم بود ولی اکنون که گوشت فراوان و جمعیّت مردم کمتر است اشکالی نیست در این که گوشت را بعد از سه روز به مصرف برسانند.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه، از عبد اللَّه بن عبّاس علوی، از محمّد بن عبد اللَّه بن موسی ابن عبد اللَّه، از پدرش، از دایی اش زید بن علی، از پدرش، از جدّ خود از علی علیه السّلام حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

من شما را از سه چیز نهی می کردم:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۱۱

الف: از زیارت قبورت نهی می کردم، حال توجّه کنید، اعلام می کنم: قبور را زیارت کنید.

ب: از بیرون آوردن گوشت های قربانی از منی بعد از سه روز نهی می کردم، حال توجّه کنید اعلام می کنم: آنها را بخورید و ذخیره نمایید.

ج: از نبیذ و شراب انداختن، حال توجّه کنید اعلام می کنم: شراب بیاندازید ولی مسکر آن حرام است مقصود این است که:

نبیذ و شرابی که صبح انداخته شود و شب نوشیده شود یا شب انداخته شود و صبح خورده شود جایز است امّا وقتی غلیان آمد دیگر حرام بوده و آشامیدنش جایز نیست.

باب صد و هشتاد و دوّم سرّ این که جایز است پوست قربانی را به سلّاخ آن داد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه علیهما، از

محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی الازرق، وی می گوید:

محضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام عرض کردم: آیا شخص می تواند به سلّاخ، پوست قربانی را بدهد؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد، خداوند عزّ و جل در قرآن می فرماید:

فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا (از گوشت قربانی بخورید و به دیگران اطعام کنید) و پوست نه خورده می شود و نه اطعام می گردد و به همین سبب که عنوان مأکول و مطعوم بر آن صادق نیست اعطائش به سلّاخ اشکال و ایرادی ندارد.

باب صد و هشتاد و سوّم سرّ این که استقراض ثمن قربانی بر کسی که واجد آن نیست واجب است

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبید اللَّه بن عبد اللَّه، از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۱۳

موسی بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، آن سرور فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به ام سلمه که محضر مبارکش عرضه داشته بود: ای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله عید قربان فرا رسیده و مالی که با آن قربانی تهیّه کرده و ذبح کنم ندارم آیا به این منظور قرض کرده و اقدام به قربانی بنمایم؟

فرمودند: قرض کن و این دین پرداخت شده است.

حدیث (۲) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از احمد بن یحیی مقری از عبد اللَّه بن موسی، از اسرائیل، از ابی اسحاق، از شریح بن هانی، از علی علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

اگر مردم اجر و ثوابی که در قربانی است می دانستند قطعا قرض می کردند و اقدام به آن می نمودند، هنگامی که اوّلین قطره خون قربانی به زمین می ریزد صاحب آن آمرزیده می شود.

باب صد و هشتاد و چهارم سرّ کفایت نمودن شتر از یک نفر و کافی بودن گاو از پنج نفر

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: شتر از چند نفر مجزی و کافی است؟

حضرت فرمودند: از یک نفر.

عرض نمودم: گاو از چند نفر؟

فرمودند: از پنج نفر مشروط به این که این افراد کنار یک سفره طعام بخورند.

عرضه داشتم: چطور شتر از یک نفر مجزی بوده ولی گاو از پنج نفر؟

حضرت فرمودند: زیرا علّتی که در بقره وجود دارد در شتر نیست و آن علّت این است که: آنان که به قوم موسی امر کردند گوساله را بپرستند پنج نفر بودند که جملگی بر سر یک سفره طعام می خوردند این پنج نفر عبارت بودند از: اذیبویه، برادرش مذویه، پسر برادر و پسر دخترش و همسرش، ایشان گاوی را که حق تعالی امر به ذبحش نموده بود را ذبح کردند مصنّف این کتاب (صدوق «ره») می گوید:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۱۵

حدیث به همین نحوی که نقل کردیم آمده لذا من آن را همان طوری که وارد شده با ذکر علّتی که در آن بیان گردیده ایراد نمودم ولی آنچه من به آن فتوی داده و اعتماد دارم آن است گاو و شتر هر دو از هفت نفر مجزی بوده اعمّ از آنکه جملگی از یک اهل بیت بوده یا غیر آن باشند مدرک من

بر اين فتوى دو حديثى است كه در ذيل نقل مى كنم: ۱- محمّد بن الحسن بن احمد بن وليد رضى اللَّه عنه مى گويد:

محمّد ابن الحسن الصفّار از محمّد بن الحسين بن ابى الخطّاب، از وهيب بن حفص «۱»، از ابى بصير، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

گاو و شتر از هفت نفر كفايت مى كنند چه از يك اهل بيت بوده و چه اين طور نباشد.

۲- پدرم رضى اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از بنان بن محمّد «۲»، از محمّد بن الحسن، از يونس ابن يعقوب، وى مى گويد:

از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام راجع به گاو قربانى پرسيدم؟

حضرت فرمودند: از هفت نفر متفرّق كه از يك اهل بيت نباشند كفايت مى كند.

باب صد و هشتاد و پنجم سرّ كافى بودن ميش يک ساله و عدم كفايت بز يک ساله در قربانى حجّ

حديث (۱) محمّد بن موسى متوكّل رضى اللَّه عنه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از عبّاس بن معروف از على بن مهزيار، از محمّد بن يحيى الخزّاز از حمّاد بن عثمان، وى مى گويد: محضر مبارك امام صادق عليه السّلام عرض كردم: كمترين سنّى از غنم كه در قربانى مجزى است چيست؟

حضرت فرمودند: ميش يك ساله.

عرض كردم: آيا بز يك ساله هم كافى است؟

حضرت فرمودند: مجزى نيست.

عرضه داشتم: فدايت شوم علّت آن چيست؟

---

(۱)- نجاشى فرموده وى واقفى بوده ولى ثقه محسوب مى شده است.

(۲)- مرحوم ممقانى در رجال فرموده وى حسن مى باشد.

فرمودند: ميش يك ساله عمل لقاح و توليد مثل را انجام مى دهد بخلاف بز يك ساله كه قادر بر آن نيست.

باب صد و هشتاد و ششم سرّ ساقط بودن قربانى از كسى كه از طرف مادر عمره تمتّع و از جانب پدرش محرم به احرام حج گرديده

حديث (۱) پدرم رضى اللَّه عنه از احمد بن ادريس، از محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعرى، از محمّد بن الحسين بن ابى الخطاب از محمّد بن اسماعيل بن بزيع، از صالح بن عقبه از حارث بن مغيره، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام راوى مى گويد: از حضرت پرسيدم:

مردى از طرف مادر عمره تمتّع و از جانب پدر احرام حج بسته تكليفش چيست؟

حضرت فرمودند:

اگر قربانى كرده كه آن برايش خير و خوب است و اگر اقدام به آن نكرده، بر او واجب نيست زيرا عمره تمتّع را از طرف مادرش بجا آورده و احرام حجّش هم از جانب پدرش مى باشد.

باب صد و هشتاد و هفتم سرّ ساقط بودن ذبح و سر تراشيدن از اهل يمن

مترجم مى گويد: در ذيل اين باب حديثى نقل نشده است.

باب صد و هشتاد و هشتم سرّ ناميده شدن حجّ به حجّ اكبر

حديث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از على بن محمّد كاشانى، از قاسم بن محمّد اصفهانى، از سليمان بن داود منقرى، از حفص بن غياث نخعى القاضى، از وى مى گويد: از حضرت ابو عبد اللَّه عليه السّلام راجع به فرموده حق تعالى كه مى فرمايد: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، پرسيدم؟ حضرت فرمود امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: من اذان در بين مردم هستم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۴۱۹

عرض كردم: معناى لفظ «حجّ اكبر» چيست؟

حضرت فرمودند: به خاطر اين حج اكبر به آن گفتند كه در سالى هم مسلمانان و هم مشركين حج بجا آوردند و بعد از آن سال ديگر مشركين حجّ نكردند.

باب صد و هشتاد و نهم سرّ ناميده شدن طائف به طائف

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهيم بن مهزيار، از برادرش على به اسنادش نقل كرده كه حضرت ابو الحسن عليه السّلام در باره «طائف» فرمودند:

آيا مى دانى براى چه طائف را طائف ناميده اند؟

راوى مى گويد: عرضه داشتم خير.

حضـرت فرمودنـد: حضـرت ابراهيم عليه السّـلام به درگاه پروردگارش ناليـد و دعاء نمود كه حق جلّ و علا از تمام ميوه ها به اهـل او روزى كنـد، پس بارى تعالى قطعه زمينى را از اردن جـدا نمود آن زمين جلو آمـد تا به بيت رسـيد و دور آن هفت بار طواف كرد سـپس حق تعـالى آن را در جايش مسـتقرّ و آرام نمود و از اين جهت كه دور بيت طواف كرده به آن طائف گفته شد.

حديث (٢) على بن حاتم از محمّد بن جعفر و على بن سليمان از احمد بن محمّد نقل كرده اند

که وی گفت:

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: آیا می دانی چرا طائف، طائف نامیده شده؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: برای این که وقتی حضرت ابراهیم خدا را خواند که از تمام میوه ها به اهلش روزی کند حق تعالی به قطعه ای از اراضی اردن امر فرمود، آن زمین میوه هایش را حرکت داد تا به بیت رسیدند، پس دور بیت طواف نمودند آنگاه باری تعالی به آنها امر فرمود که به همین مکان فعلی که موسوم به طائف است برگردد و به جهت طوافی که دور بیت نموده به آن طائف گفتند.

باب صد و نودم سرّ این که مشعر الحرام موقف قرار داده شد نه حرم

حدیث (۱) حسین بن علی بن احمد صائغ رحمه اللّٰه علیه از حسین بن حجّال، از سعد بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۲۱

عبد اللّٰه، از محمّد بن الحسن الهمدانی، وی می گوید: از ذا النون مصری سؤال کرده و پرسیدم: ای ابا الفیض چرا موقف مشعر شد نه حرم؟

او گفت: کسی که همین سؤال را از حضرت امام صادق علیه السّلام کرد و جواب گرفت به من این طور گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند: زیرا کعبه بیت اللّٰه و حرم حجاب آن و مشعر درب آن می باشد، پس وقتی زائرین قصد بیت را می کنند درب آن توقّف کرده تا به ایشان اذن داده شود و به داخل فرا خوانده شوند سپس آنها را جنب حجاب دوّم یعنی مزدلفه متوقّف می نمایند و وقتی به طولانی شدن تضرّع ایشان توجّه شد به آنها امر می شود قربانی های خویش را نزدیک بیاورند، پس از آنکه قربانی ها را نزدیک آوردند و اعمالی که از احرام در می آیند را انجام داده و از گناهانی که بین ایشان و خالقشان حجاب

شده بود پاک گردیدند به آنها امر می شود که با طهارت بیت را زیارت نمایند.

راوی گفت: سپس محضرش عرضه داشتم: چرا در ایّام التشریق «۱» روزه گرفتن مکروه است؟

حضرت فرمودند: زیرا حاجی ها زوّار خدا و میهمانان او هستند و برای میهمان شایسته نیست نزد میزبان و کسی که وی به زیارتش رفته صائم باشد.

عرض کردم: این که شخص به پرده کعبه چنگ زده و به آن می چسبد چه معنایی دارد؟

حضرت فرمودند: مثل این شخص مثل کسی است که بین او و بین دیگری جنایتی واقع شده پس جانی چنگ زده و به جامه مجنیّ علیه می چسبد و از او می خواهد که جرم و گناهانش را ببخشد.

باب صد و نود و یکم سرّ این که تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی شود

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از پدرش، از حسین بن خالد نقل کرده، وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: برای چه بر حاجی ها تا چهار ماه گناه نوشته نمی شود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی برای مشرکین اشهر حرم را که

---

(۱)- عبارت است از سه روز بعد از عید قربان یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه الحرام

چهار ماه است مباح و آنها را در این چهار ماه در توسعه و آزادی مطلق قرار داد چنانچه در قرآن کریم می فرماید: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ «۱» یعنی پس ای مشرکان سیر کنید در زمین و از ترس تعرّض مسلمانان در امان باشید به مدّت چهار ماه.

فلذا حق تعالی تا چهار ماه از مراسم حج گذشته گناهان آنان که بیت اللَّه را زیارت کرده اند

می بخشد و منظور نمی فرماید.

باب صد و نود و دوّم سرّ نحوه خارج شدن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از مشعر بر خلاف اهل جاهلیّت

حدیث (۱) پدرم رضـی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر و فضاله از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام، آن جناب فرمودند: اهل جاهلیّت وقتی از مشـعر می خواسـتند خـارج شونـد صبر می کردنـد تا خورشـید طلوع کنـد سـپس می گفتنـد: ثبیر طالع شـد و تابیـد (مقصودشان از «ثبیر» خورشید بود) تا ما مکان خود را تغییر دهیم (یعنی از مشعر بیرون بیاییم).

آنها وقتی از مشـعر خارج می شدنـد اسـبها و شتران را سـریع می تاختند ولی رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم بر خلاف آنها با آرامی و سنگینی و با ذکر خدا و استغفار کردن از مشعر بیرون می رفتند و پیوسته زبانشان حرکت می کرد.

باب صـد و نود و سوم سـرّ این که بر جانی در حرم اقامه حدّ کرده ولی جانی در غیر حرم وقتی پناهنده به حرم شد حدّ بر او اقامه نمی کنند

حدیث (۱) پـدرم رحمـه اللَّه علیـه از سـعد بـن عبـد اللَّه، از ابراهیـم بن مهزیـار، از برادرش علی، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی

---

(۱)- سوره توبه آیه (۲)

در غیر حرم جنایت کرده سپس به حرم پناهنده شده آیا حدّ بر او اقامه می کنند؟

حضرت فرمودند: خیر، ولی طعام و آب به او نداده و با وی سخن نگفته و بیع و شراء ننمایند و وقتی چنین کردند امید است که از حرم بیرون بیایـد آنگاه بر وی حدّ جاری کنند و اگر در حرم مرتکب جنایت شد حدّ بر وی جاری می کنند زیرا وی احترام حرم را رعایت نکرد.

باب صد و نود و چهارم سرّ نامیده شدن ابطح به ابطح

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش از محمّد بن سـنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی الدیلم «۱»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

ابطـح را به این خاطر ابطـح نامیدند که جناب آدم علیه السّـلام امر شد خود را در سـنگلاخ و قسـمت پست وادی جمع به روی زمین افکنـد، حضـرتش چنین کرد تـا صبح طالع شـد پس از آن به وی امر گردیـد بالای کوه این وادی رود پس چنین نمود،

آنگـاه مـأمور شـد بعـد از طلوع آفتـاب به گناهش اعراف نمایـد، پس اعتراف نمود در این هنگام حق تعالی از آسـمان آتشـی فرستاد و آن آتش قربانی او را گرفت و بدین ترتیب توبه اش مقبول قرار گرفت.

باب صد و نود و پنجم ســرّ این که محرم در صورت اضطرار اکل صید برایش جایز است و علّت روایتی که خوردن میته را برای او تجویز نموده

حدیث (۱) پـدرم رحمـه اللَّه علیه، از محمّـد بن یحیی عطّـار، از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش موسـی بن جعفر علیهما السّـلام، علی بن جعفر می گوید: از برادرم پرسـیدم: محرم هر گاه مضـطرّ باشد که از صـید و میته تناول کند و معتقدم که حق تعالی صید را حرام و میته

---

(۱)- مرحوم علّامه در خلاصه می فرماید: ابن الغضائری گفته است که وی ضعیف می باشد.

را برای مضطرّ حلال کرده حال وظیفه اش چیست؟

حضرت فرمودند از صید بخورد و فدیه و کفّاره اش را بدهد چه آنکه در این صورت از مال خود خورده است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان،

از ابى ايّوب، وى مى گويد: از حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام پرسيدم: مردى كه محرم مى باشد مضطر به تناول از صيد يا ميته شده از كدام بخورد؟

حضرت فرمودند: از صيد بخورد.

عرضه داشتم: صيد را خداوند بر محرم حرام كرده ولى ميته را در صورت اضطرار حلال قرار داده است، چرا از صيد بخورد نه از ميته؟

حضرت فرمودند: از صيد بخورد و كفّاره اش را بدهد كه در اين صورت از مال خود خورده است.

حديث (۳) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عبد الحميد، از يونس بن يعقوب «۱»، از منصور بن حازم، وى مى گويد: محضر مبارك حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام عرض كردم: محرمى مضطر شده به خوردن از صيد يا ميته اى، از كدام بخورد؟

حضرت فرمودند: از صيد بخورد.

عرض كردم: مگر خداوند متعال ميته را براى مضطرّ حلال كرده؟

فرمودند: آرى ولى فديه و كفّاره صيد را بدهد مگر نمى بينى كه اگر صيد را بخورد و بر عهده اش كفاره بيايد در حقيقت از مال خود تناول نموده نه از صيد.

و در روايتى آمده است كه وى از ميته بخورد زيرا ميته براى مضطرّ حلال است ولى صيد براى او حلال نيست.

باب صد و نود و ششم سرّ كراهت داشتن اقامه در مكّه

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمّد بن عيسى، از

---

(۱)- يونس بن يعقوب بن قيس: وى از اصحاب امام صادق عليه السّلام بوده و كتب زيادى دارد مرحوم شيخ طوسى (ره) و ديگران فرموده اند: وى ثقه است.

حسين بن سعيد، از محمّد بن فضل، از ابى الصّباح الكنانى، وى مى گويد: از حضرت ابا عبد

اللَّه علیه السّلام راجع به فرموده حق تعالی: وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ (و کسی که در آن جا اراده الحاد و تعدی کرده و به خلق ظلم و ستم کند عذاب دردناك به او می چشانیم) سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: هر ظلمی که شخص در مکّه به نفس خویش نموده همچون سرقت یا در آن جا به احدی ستم نماید من آن را الحاد می دانم فلذا به خاطر همین جهت است که از سکونت و اقامه در حرم نهی شده است.

حدیث (۲) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللَّه علیه از حسین بن محمّد بن عامر، از احمد بن محمّد سیّاری نقل کرده که وی گفت: جمعی از اصحاب مرفوعا نقل نموده اند که امام صادق علیه السّلام از اقامه در مکّه کراهت داشتند زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را از آن جا بیرون کردند و کسی که در آن جا اقامه کند دلش قسی و سخت می گردد تا زمانی که به غیر آن برود.

حدیث (۳) جعفر بن محمّد بن مسرور از حسین بن محمّد، از احمد بن محمّد سیّاری، از محمّد بن جمهور «۱»، وی مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

هر گاه یکی از شما اعمال حجّ خود را بجا آورد مرکبش را سوار شود و بدون درنگ به اهلش ملحق شود زیرا اقامه در مکّه موجب قساوت قلب می باشد.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن سلیمان رازی از محمّد بن خالد خزّاز، از علاء، از محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب

فرمودند:

سزاوار نیست که شخص یک سال در مکّه مقیم شود.

راوی می گوید: عرضه داشتم پس شخص چه بکند؟

حضرت فرمودند: از آن جا به مکان دیگر منتقل شود، سپس فرمودند:

و سزاوار نیست که انسان بناء منزل و خانه اش را بلندتر از کعبه نماید.

باب صد و نود و هفتم سرّ مکروه بودن احتباء (نشستن و دست را در زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان

---

(۱)- مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی در نقل حدیث ضعیف و در مذهب اهل غلوّ بوده و به حدیثی که نقل می نماید التفاتی نیست.

نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام را دیدم که از هیئت احتباء برای محرم کراهت داشتند، حضرت فرمودند:

احتباء (نشستن و دست را در زانوا حلقه کردن) در مسجد الحرام مکروه است زیرا تعظیم و بزرگداشت که کعبه مقتضی ترک این کار می باشد.

باب صد و نود و هشتم سرّ افضل بودن سواره حج نمودن از پیاده انجام دادن آن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی النخّاس از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، از آن جناب سؤال شد: آیا حج سواره افضل است یا پیاده؟

حضرت فرمودند: بلکه حجّ سواره افضل است زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم سواره حجّ بجا آوردند.

حدیث (۲) علی بن حاتم از حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه و عبد اللّه بن بکیر از حضرت صادق علیه السّلام مثل حدیث قبل را نقل نموده اند.

حدیث (۳) علی بن حاتم از محمّد بن حمدان از عبد اللّه بن احمد، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی الخنّاس مثل حدیث

قبلی را نقل نموده است.

حدیث (۴) علی بن حاتم، از محمّد بن حمدان کوفی از حسن بن محمّد بن سماعه، از صفوان بن یحیی، از سیف بن تمّار، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما پیاده

به حجّ می رویم و خبری از شما به سمع ما رسیده خواستیم رأی مبارک خود را بفرمایید؟

حضرت فرمودند: مردم هم سواره و هم پیاده به حجّ می روند.

عرض نمودم: این را سؤال نکردم.

حضرت فرمودند: پس از چه چیزی سؤال نمودی؟

عرض کردم: از این سؤال نمودم که کدام یک از پیاده و سواره نزد شما محبوب تر است که ما همان را بجا آوریم.

حضرت فرمودند: سواره به حجّ روید نزد من مطلوب تر است زیرا سواره رفتن، شما را در عبادت و دعا تقویت می کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۳۳

حدیث (۵) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه، از احمد بن ابی عبد اللَّه کوفی از سهل بن زیاد از احمد بن محمّد بن ابی نصر از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم پیاده به حج رفتن افضل است یا سواره؟

حضرت فرمودند: اگر شخص موسر و توانگر است و به این خاطر پیاده به حج می رود تا نفقه و هزینه کمتری صرف کند، البته سواره رفتن در حقّ وی افضل است.

حدیث (۶) علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه از موسی بن عمران، از حسین بن سعید، از فضل بن یحیی از سلیمان، از وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: می خواهیم پیاده به مکّه رویم آیا این کار را انجام دهیم؟

حضرت فرمودند: پیاده نروید بلکه سواره حج انجام دهید.

عرض کردم: خدا حالتان را خوش دارد، از حضرت امام حسن بن علی صلوات اللَّه علیهما به ما رسیده که ایشان بیست حج پیاده بجا آوردند.

حضرت فرمودند: حضرت حسن بن

علی علیهما السّلام حج می نمود و مرکب ها از جلو آن جناب حرکت می کردند.

باب صد و نود و نهم سرّ این که مستحب است ایام التشریق در منی دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند و در شهرها به دنبال ده نماز

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید و محمّد بن الحسین و علی بن اسماعیل، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: تکبیر در ایام التشریق دنبال هر نماز باید گفته شود؟

حضرت فرمودند: در منی دنبال پانزده نماز مستحبی است تکبیر بگویند باین نحو:

از نماز ظهر روز دهم تا نماز صبح روز سیزدهم، سپس حضرت فرمودند:

در این تکبیر می گویی: اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر، اللَّه اکبر علی ما

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۳۵

هدانا و اللَّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد للَّه علی ما ابلانا. و در سایر شهرها این تکبیر را مستحب است به دنبال ده نماز بگویند یعنی بعد از نماز ظهر روز دهم تا بعد از نماز صبح روز دوازدهم.

و سرّ این که در منی بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز تکبیر می گویند آن است که: مردم وقتی در کوچ اوّل از منی که روز دوازدهم است، کوچ کرده و به شهرهای خود رفتند دیگر به دنبال نمازهایشان تکبیر نمی گویند. پس تکبیر در شهرها بعد از ده نماز قطع می شود ولی اهل منی تا مادامی که در منی هستند یعنی تا روز سیزدهم که نفر و کوچ دوّم در این روز صورت می گیرد تکبیر می گویند قهرا ایشان تا بعد از پانزده نماز تکبیر می گویند.

باب دویستم سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن اسحاق تاجر و از

علی بن مهزیار، از حسن بن حصین، از محمّد بن فضیل، از عزرمی وی گفت:

در حجر (حجر اسماعیل) زیر ناودان با حضرت امام صادق علیه السّلام نشسته بودم.

در این اثنا مردی با مرد دیگر به منازعه و مخاصمه مشغول شدند، یکی از آن دو به دیگری می گفت: به خدا سوگند نمی دانیم باد از کجا می ورزد و وقتی در این موضوع سخن به درازا کشاند، حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

آیا می دانی از کجا باد می وزد؟

عرضه داشت: خیر از مردم سخنانی شنیده ام که می گویند، پس به حضرت عرض کردم از کجا باد می وزد؟

حضرت فرمودند: باد زیرا این رکن شامی محبوس است، هر گاه خداوند متعال اراده کند مقداری از آن را آزاد کرده و از جانبی بیرون می فرستد یا از طرف جنوب که در این صورت باد جنوبی است یعنی از جانب جنوب می وزد، و یا از طرف شمال آن را خارج کرده که در این صورت از شمال می وزد چنانچه اگر از طرف صباء و مشرق بیرونش بیاورد باد صبا شده و باد شرقی می وزد و اگر آن را از جهت مغرب اخراج کند پس باد مغربی می وزد (بادی که از مغرب می وزد).

سپس فرمودند: نشانه آن این است که این رکن علی الدّوام متحرّک است چه در

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۳۷

زمستان و چه در تابستان، در شب و در روز.

باب دویست و یکم سرّ مرتفع گردیدن بیت از زمین به طوری که بالا رفتن از نردبان به آن می توان دست یافت

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابی علی صاحب انماط (صاحب فرشهای گستردنی) از ابان بن تغلب، وی می گوید:

پس از آنکه حجّاج کعبه را

خراب نمود مردم خاک های آن را بین خود تقسیم و توزیع نموده و آن مکان را با زمین یکسان نمودند، بعدا که خواستند آن را از نو بنا کنند ماری از زمین بیرون آمد و از ساختن آنها جلوگیری کرد به طوری که مردم از وحشت فرار نموده و نزد حجّاج رفته و واقعه را برای او بازگو نمودند وی ترسید که از بناء و ساختن کعبه ممنوع گردد لا جرم بالای منبر رفت و مردم را فراخواند و گفت:

خدا رحمت کند بنده ای را که بداند چاره آنچه ما به آن مبتلاشده ایم چیست و ما را از آن خبر کند.

ابان می گوید: پیر مردی از جا برخاست و گفت: اگر چاره این کار نزد کسی باشد او همان کسی است که دیدم به طرف کعبه آمد و اندازه آن را گرفت و رفت.

حجّاج گفت او کیست؟

پیر مرد: اظهار نمود که وی حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام است.

حجّاج گفت: او معدن و مرکز اصل این معنا است پس کسی را محضر مبارکش فرستاد و از آن حضرت خواست که در مجلس وی حاضر شوند، حضرت به مجلس حجّاج تشریف آورده و نشستند، حجّاج واقعه را برای آن جناب بیان کرد و اظهار نمود حق تعالی وی را از ساختن کعبه منع نموده است.

حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمودند: ای حجّاج تو بنایی را که جناب ابراهیم علیه السّلام و اسماعیل ساخته بودند منهدم نمودی و خاکهایش را در جاده ریخته و سپس آنها را غارت کردی گویا پنداشتی آنها میراث تو هستند، وظیفه آن است که به منبر رفته و به مردم بگویی احدی از

آنها چیزی از خاک های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۳۹

راوی می گوید: حجّاج فرمان امام علیه السّلام را انجام داد و مردم را قسم داد که هیچ کدام چیزی از خاک های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند، مردم چنین کردند، حجّاج وقتی دید تمام خاک ها را آوردند و یک جا جمع گردید محضر حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام رفت، حضرت اساس و پایه بیت را وضع نموده و سپس امر فرمود آن را حفر نمایند راوی می گوید: مار از ایشان گریخت و غائب شد و آنان پایه بیت را گود کرده تا به جایگاه ستون های رسیدند، حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام به آنان امر فرمود:

دور شوید، آنان دور شدند و حضرت نزدیک آمده و با جامه مبارکشان روی جایگاه ستونها را پوشانده و سپس گریستند آنگاه با دست خود خاک روی آنها ریخته و بدین وسیله آنها را پوشاندند، بعد کارگران را خوانده و فرمودند:

ساختمان را بنا کنید، آنها بناء را ساخته و وقتی دیوارها بالا آمد امر فرمودند که خاک ها را در جوف و داخل بنا بریزند از این رو بیت مرتفع و بلند گردید به طوری که به واسطه پلکان باید به آن رسید.

باب دویست و دوّم سرّ این که قریش چرا کعبه را منهدم نمودند

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابو عبد اللَّه، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که یادش کرده است از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام حضرت فرمودند: قریش به خاطر این جهت کعبه را منهدم کردند که سیل غالبا از

بالای مکّه می آمد و چون کعبه پایین قرار داشت بدین ترتیب سیل داخل کعبه می شد و آن را می شکافت و خراب می کرد لذا قریش تصمیم گرفتند آن را طوری بسازند که از این خطر مصون بماند.

باب دویست و سوّم

الف: سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در تمام حجّ های خود از مأزمین عبور کرده و آن جا فرود آمده و ادرار کردند ب: سرّ این که مستحب است در وقت دخول به مسجد الحرام از باب بنی شیبه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۴۱

وارد شوند.

ج: سرّ این که گفتن تکبیر فشار و سختی را بر طرف می کند د: سرّ مستحب بودن داخل شدن صروره (کسی که برای بار اوّل به حج آمده) به کعبه ه: سرّ واجب بودن تراشیدن سر بر صروره و: سرّ مستحب بودن لگدمال کردن صروره سرزمین مشعر الحرام را حدیث (۱) محمّد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمّد دقّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و علی بن عبد اللَّه ورّاق و احمد بن حسن قطان رضی اللَّه عنهم از ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریا القطان از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهران، وی می گوید:

محضر مبارک حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام عرض کردم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله چند حج بجا آوردند؟

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بیست حج پنهانی نموده و در هر یک از آنها از مأزمین «۱» عبور نمودند و در آن جا فرود آمده

و ادرار کردند.

عرض کردم: چرا آن جا فرود آمده و ادرار کردند؟

حضرت فرمودند: زیرا آنجا اوّلین مکانی بود که در آن بت ها پرستیده شدند و نیز سنگی که بت هبل را از آن تراشیدند از آن جا آورده بودند. (بت هبل همان بتی بود که علی علیه السّلام وقتی روی دوش نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قرار گرفتند آن را از بام کعبه به زیر انداختند و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم امر فرمودند که در آستانه درب بنی شیبه دفنش کنند از این رو دخول به مسجد الحرام از این درب سنّت گردید تا بدین ترتیب این بت عملا پایمال زائرین بیت اللَّه قرار گیرد).

سلیمان می گوید: عرضه داشتم: سرّ این که تکبیر گفتن زائرین در هنگام وارد شدن به مسجد از درب بنی شیبه از فشار و سختی جمعیّت می کاهد چیست؟

حضرت فرمودند:

سرّش این است که وقتی بنده می گوید: اللَّه اکبر معنایش این است که: خدا بزرگ تر

---

(۱)- مکانی است بین عرفه و مشعر و نیز نام قریه ای است که بین آن و عسقلان یک فرسخ فاصله است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۴۳

است از این که همچون بت های تراشیده شده یا خدایان دروغی باشد و چون ابلیس با دستیاران و اعوانش در همین موضع (درب بنی شیبه) راه را بر حاجیان و زائران تنگ و سخت می کنند وقتی صدای تکبیر واردین را می شنوند از وحشت و ترس جملگی آن جا را ترک کرده و فرار می کنند و فرشتگان نیز آنها را تعقیب کرده تا جایی که آنها در رود نیل می افتند.

عرض کردم: چرا برای صروره

مستحب است داخل کعبه شود نه آنان که قبلا به حج آمده بودند؟

حضرت فرمودند:

زیرا صروره را دعوت کرده انـد که به قصد بیت اللّه به آن جا رود و وی این واجب را اداء می کند پس لازم است داخل بیتی شود که وی را به سوی آن خوانده اند تا در آن جا مورد اکرام واقع شود.

عرض کردم: چرا تراشیدن سر بر صروره فقط واجب است نه آنان که قبلا نیز حج نموده اند؟

حضـرت فرمودنـد: به خـاطر این که وی با تراشـیدن سـر نشانه گـذارده می شود و معلوم می گردد که وی در امان می باشـد و شاهد بر این گفتار فرموده حق تعالی است که می فرماید:

لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ (البتّه شـما مؤمنان اگر خـدا بخواهـد داخل مسجد الحرام می شوید در حالی که در امانید، سرهایتان را تراشیده و بدون ترس و هراسی ناخن هایتان را کوتاه نموده اید).

عرض کردم: چرا لگدمال کردن صروره زمین مشعر را واجب است؟

حضرت فرمودند: تا بدین ترتیب مستحق شود قدم به وسط بهشت نهد.

باب دویست و چهارم سرّ این که ایّام توقّف حاجی ها در منی سه روز می باشد

حدیث (۱) پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن هاشم از محمّد بن ابی عمیر از برخی از اصحابش از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می گوید:

حضرت به من فرمودند: آیا می دانی چرا ایام توقّف حاجی ها در منی سه روز قرار

داده شده؟

عرضه داشتم: فدایت شوم برای چه؟

فرمودند: کسی که برهه ای از این زمان و اندکی از آن را درک کند تمام حجّ را درک کرده است.

محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب می گوید:

این حـدیث همین طوری که نقل شـده روایت گردیده و من آن را در اینجا به این خاطر آوردم که علّت احکام مذکور در آن ذکر شده و ابراهیم بن هاشم در نقل آن متفرّد بوده و دیگری روایتش نکرده است.

وی این روایت را در نـوادرش اخراج و ضـبط کرده است ولی آنچه من به آن فتوی داده و در این معنـا به آن اعتمـاد نموده ام روایتی است که شـیخ ما محمّـد بن الحسن بن احمـد بن ولیـد رضـی اللّه عنه حـدیث نموده، ایشان فرموده: محمّـد بن الحسـن الصـفّار، از یعقوب بن یزیـد از محمّـد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کسـی که روز قربـانی (روز دهم) پیش از زوال آفتاب مشـعر الحرام را درک کنـد، حـج را درک کرده و کسـی که روز عرفه (روز نهم ذی حجه الحرام) پیش از زوال آفتاب مشعر الحرام را درک نماید متعه و عمره را درک نموده است.

باب دویست و پنجم سـرّ این که شخص در وقتی که اراده احرام دارد جایز نیست روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود بمالد

حدیث (۱) پـدرم رضـی اللَّه عنه از سـعد بن عبـد اللَّه، از احمـد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسـی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان ناب، از عبید اللَّه بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در وقتی که می خواهی محرم شوی روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود نمال؛ زیرا بوی آن بعد از احرام باقی می ماند ولی روغنی که چنین نیست را می توانی استعمال کنی و وقتی محرم شدی روغن بر تو حرام می شود تا زمانی که از

احرام در آیی و محلّ شوی.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۴۷

باب دویست و ششم سرّ این که جائز نیست پرنده اهلی را وقتی داخل حرم شد صید کرد

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، راوی می گوید از امام علیه السّلام سؤال شد: پرنده اهلی هر گاه داخل حرم شد حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرد زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:

وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً «۱» (هر موجودی که داخل حرم شود در امان است).

باب دویست و هفتم سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به عبّاس اذن دادند شبهایی را که باید در منی باشند وی در مکّه بماند

پدرم و محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللَّه عنهما از سعد بن عبد اللَّه، از هیثم بن ابی مسروق النهدی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از مالك بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

عباس از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اذن خواستند که شب هایی را که باید در منی باشند وی در مکّه بماند، حضرت به او اذن دادند به خاطر آنکه وی به حاجی ها آب دهد.

باب دویست و هشتم سرّ این که امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از هجرت از مکّه تا وقت رحلت از این دنیا در مکّه معظّمه شب را صبح نکردند

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه از احمد بن ادریس از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن معروف از برادرش عمر از جعفر بن عقبه، از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: علی علیه السّلام پس از هجرت نمودن از مکه تا زمانی که از دنیا رفتند در مکّه شب را به صبح نرسانده و در آن بیتوته نکردند.

---

(۱)- سوره آل عمران آیه (۹۷)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۴۹

راوی می گوید: محضر مبارك امام علیه السّلام عرض کردم: سرّ آن چه بود؟

حضرت فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام کراهت داشتند در سرزمینی که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله از آن هجرت کرده

انـد بیتوته کننـد لذا نماز عصـر خود را آن حضـرت در مکّه می خواندند و از آنجا خارج شده و در غیر ان سـرزمین شب را به صبح می رساندند.

باب دویست و نهم سرّ این که برای محرم جایز نیست بدون جهت سایبان بر سر قرار دهد

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از حسین بن الحسن بن ابان از حسین بن سعید از حمّاد، از عبد اللَّه بن مغیره، وی می گوید: محضـر مبارک حضرت ابی الحسن الاوّل علیه السّلام عرض کردم: در حالی که محرم هستم سایبان بر سر خود قرار بدهم؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: می توانم از سایبان استفاده کنم و کفّاره را هم بدهم؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: اگر بیمار شوم چطور؟

حضرت فرمودند: در این صورت کفّاره بده و از سایبان استفاده کن، سپس حضرت فرمودند:

مگر نمی دانی رسول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودنـد: هیـچ حاجی نیست که ظهر کنـد در حالی که تلبیه بگویـد تا آفتاب غروب کند مگر آنکه گناهانش نیز با

غایب شدن آفتاب غایب می شوند.

باب دویست و دهم نوادر اسرار حجّ

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حمّاد، از ربعی، از عبد الرّحمن بن ابی عبد اللّٰه، وی می گوید: محضر مبارک حضرت امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم، گروهی از این معرکه گیرها می گویند: وقتی شخص یک بار حج بجا آورد و دیگر به حج نرود و به جای آن پولش را صدقه داده و صله رحم کند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۵۱

از حج برایش بهتر است.

حضرت فرمودند: اگر مردم این کار را بکنند، این بیت تعطیل می شود در حالی که خداوند متعال آن را برای قیام مردم از آن جا جعل فرموده است.

حدیث (۲) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه نقل کرده، وی گفت از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام راجع به معنای آیه شریفه وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا پرسیده و عرضه داشتم؟

مقصود فقط حجّ است نه عمره؟

حضرت فرمودند: خیر هر دو مراد می باشند یعنی هر کس استطاعت برای هر کدام را که پیدا نمود باید آن را بجا آورد زیرا هر دو فرض و واجب می باشند.

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّٰه علیه از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب از خالد بن جریر «۱»، از ابی الرّبیع الشّامی نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام راجع به فرموده حق عزّ و جل: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

سؤال شد؟

حضرت فرمودند: مردم در تفسيرش چه مى گويند؟

محضر مباركش عرض شد: مى گويند مقصود از «سبيل» و استطاعت داشتن توشه و مركب است.

حضرت فرمودند:

اگر كسى توشه و مركب داشته باشد به قدر قوت عيالش به حدّى كه از مردم بى نياز باشد و بگوييم بر وى حج واجب است و بايد آن را صرف رفتن به حج بكند و اين مقدار از زاد و راحله از عيال سلب كرده و در اين راه صرف كند لازمه اين حكم آن است كه مردم هلاك مى شوند زيرا طول اين مدّت كه وى مى رود و برمى گردد عيالش از چه گذران كنند!! محضرش عرض شد: پس مقصود از سبيل و استطاعت چيست؟

حضرت فرمودند: توسعه در مال به قدرى كه با مقدارى از آن حج رفته و مقدارى ديگر از آن را براى قوت عيالش بگذارد چنانچه در مورد زكات حق تعالى آن را بر كسى واجب كرده كه مالك دويست درهم باشد كه پنج درهم آن را به عنوان زكات داده

---

(۱)- مرحوم ممقانى در رجال فرموده: وى حسن است زيرا نه در مورد مدح قرار گرفته و نه ذمّ.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۴۵۳

و باقى تعلّق به خودش دارد، امّا كسى كه فقط پنج درهم دارد پس بر وى لازم نيست آن را به عنوان زكات بدهد و خودش بى مال باقى بماند.

حديث (۴) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از حسين بن حسن بن ابان از حسين بن سعيد، از ابن ابى عمير از حمّاد بن عثمان و معاويه بن حفص، از منصور جميعا از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، راوى مى گويد: حضرت ابى عبد

اللّه علیه السّلام در مسجد الحرام بودند، محضر مبارکشان عرض شد: پرنده درنده ای روی بام کعبه نشسته و هر کبوتری از کبوتران حرم که از آن حوالی پرواز کند را زده و صید می کند، تکلیف چیست؟

حضرت فرمودند: برایش چاره ای بیاندیشید و آن را بکشید زیرا طغیانش در حرم از حدّ گذشته است.

حدیث (۵) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از محمّد بن ابی عمیر و فضاله نقل شده که وی گفت محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: درختی است که ریشه و ساقه اش در حرم و شاخه هایش در خارج حرم است آیا می توان شاخه هایش را قطع نمود؟

حضرت فرمودند: قطع شاخه اش حرام است به خاطر آنکه اصلش در حرم می باشد.

حدیث (۶) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان از ابراهیم بن میمون نقل شده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: مردی پری از پرهای کبوتر حرم را کنده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: لازم است به مسکین صدقه دهد و واجب است با همان دستی که پر را، کنده به مسکین اعطاء کند؛ زیرا با آن دست حیوان را به درد آورده است.

حدیث (۷) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله و حمّاد از معاویه، وی گفت: از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: پرنده ای اهلی روی به حرم آورده و داخل آن گشت وظیفه ما نسبت به آن چیست؟

حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرید زیرا خدای متعال فرموده: هر موجودی که داخل حرم شد

در امان است.

حديث (۸) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از على بن مهزيار از حسين بن سعيد، از صفوان، از عبد الرحمن بن حجّاج نقل كرده كه وى گفت: از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام پرسيدم: مردى به صيدى كه در خارج حرم بوده و به طرف حرم مى رود و دو فرسخ با مسجد فاصله دارد تيرى مى زند و حيوان فرار مى كند و خود را به حرم مى رساند و در آن جا از ضرب تير از پاى در مى آيد آيا بر تير انداز كفّاره اى هست يا نه؟

حضرت فرمودند: كفّاره اى بر او نيست و وى مانند كسى است كه در خارج حرم تله اى نصب مى كند، پس صيدى در آن مى افتد و با اضطراب و زحمت خود را به حرم مى رساند و داخل آن مى شود ولى در حرم مى ميرد، در اينجا بر نصب كننده تله كفّاره اى نيست زيرا در جايى تله گذارده كه براى حلال بوده، در مورد سؤال نيز تير انداز در جايى تير انداخته كه برايش حلال بوده پس بر او كفّاره اى نيست.

عرض كردم اين بيان از نظر مردم قياس است.

حضرت فرمودند: چيزى را براى تو به چيز ديگر تشبيه كردم تا بدانى، قصدم قياس نبود.

حديث (۹) پدرم رحمه اللَّه عليه، از على بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابى عمير، از خلّاد، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده، راوى مى گويد: در باره شخصى كه كبوترى از كبوتران حرم را سر بريد حضرت فرمودند:

وى بايد فداء و عوض آن را بپردازد.

راوى عرض كرد: آيا مى تواند آن را بخورد؟

حضرت فرمودند: خير.

راوى عرض كرد: پس بعد از

سر بریدن اگر حیوان را بیاندازد و برود چطور حضرت فرمودند: یک عوض دیگر بر عهده اش می آید.

راوی عرض کرد: پس وی چکار بکند؟

حضرت فرمودند: حیوان را باید دفن کند تا تنها یک عوض بر عهده اش باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۵۷

حدیث (۱۰) محمّد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از معاویه بن وهب، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا مکّه و مدینه مانند سایر بلاد هستند و حکمشان با هم متّحد می باشد؟

حضرت فرمودند: بلی عرض کردم: برخی از اصحاب روایت کرده اند که شما به ایشان فرموده اید: در مدینه پنج نماز را تمام بخوانند.

حضرت فرمودند: این اصحاب شما به مدینه می آمدند و هنگام نماز از مسجد بیرون می رفتند از این معنا من کراهت داشتم از این رو به ایشان این عبارت را گفتم.

حدیث (۱۱) و با همین اسناد از حمّاد بن عیسی و فضاله، از معاویه، وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در سفر حج مادرم با من همراه بوده و دردمند و بیمار است وظیفه وی چیست؟

حضرت فرمودند: به او بگو از آخرین میقات و نزدیکترین آنها به مکّه محرم شود زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای اهل مدینه ذو الحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را میقات قرار داده اند.

معاویه می گوید: مادرم از جحفه محرم گردید.

حدیث (۱۲) محمّد بن موسی بن متوکّل از محمّد بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب نقل کرده که وی گفت: ابراهیم کرخی گفت از حضرت ابو عبد اللَّه

علیه السّلام پرسیدم: مردی در غیر اشهر حج از غیر مواقیتی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم معیّن فرموده اند احرام حج بسته است حکم وی چیست؟

حضرت فرمودند: احرامش صحیح نیست، اگر خواست به منزلش برگردد، برگردد و تکلیفی بر او نیست و اگر خواست ادامه دهد و بگذرد، بگذارد منتهی وقتی به یکی از مواقیت تعیین شده رسید از آن جا محرم گشته و عملش را عمره قرار دهد نه حجّ، این کار از رجوع به منزلش افضل و بهتر است؛ زیرا وی اعلان کرده که به احرام حج محرم شده است، حال رجوعش به منزل و انصراف از آن سزاوار نیست.

حدیث (۱۳) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عباس بن

معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از نضر بن عاصم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السّلام پرسیدم: محرمی کمربندی که در آن نفقه اش را گذارده به شکمش بسته این کار چه صورت دارد؟

حضرت فرمودند: از نفقه اش نیکو حفاظت و نگهداری کند زیرا با ان حجّش را به اتمام می رساند.

حدیث (۱۴) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد، از حریز از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب راجع به محرمی که نسیانا با همسرش هم بستر شده فرمودند:

چیزی در عهده اش نیست زیرا وی به منزله کسی است که در ماه رمضان نسیانا غذا خورده باشد.

باب دویست و یازدهم سرّ وجوب نزدیک شدن به کوهها در عرفات

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه

از محمّد بن الحسن الصـفّار، از احمد و عبد اللّه فرزندان محمّد و عیسـی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبید اللّه بن علی الحلبی نقل کرده که وی گفت حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

هر گـاه در عرفات وقوف نمودی به کوهها نزدیک شود؛ زیرا رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله فرمودنـد: برای اصـحاب اراک حجّی نیست، اصحاب اراک کسانی هستند که نزدیک اراک وقوف می نمایند.

باب دویست و دوازدهم سرّ ممنوع بودن صید برای محرم

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللّه علیه، از سـعد بن عبد اللّه، از احمد و عبد اللّه فرزندان محمّد بن عیسـی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، وی می گوید: از حضـرت ابا عبد اللّه علیه السّلام معنای آیه شریفه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ (ای اهل ایمان خدا شـما را به چیزی از صـید می آزماید که در دسترس و تیرهای شما آیند ...) را پرسیدم؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۶۱

حضـرت فرمودند: مقصود این است که از هر طرف و از هر جانب صید برای مؤمنین در حال احرام فراهم و جمع می شود و به قـدری به ایشان نزدیک می گردنـد که در دسترس و تیررس ایشان واقع می شوند تا بدین وسـیله حق تعالی ایشان را آزموده و معلوم نماید آیا حرام الهی را که صید باشد مرتکب می شوند یا نه.

باب دویست و سیزدهم سرّ مکروه بودن سرمه کشیدن برای زن محرمه

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللّه علیه از سـعد بن عبـد اللّه، از احمد و عبد اللّه فرزندان محمّد بن عیسـی، از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، وی می گوید از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام راجع به زن محرمی که سرمه می کشد سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: سرمه نکشد.

عرض کردم: با رنگ سیاهی که در آن چیز خوشبو نیست چطور؟

حضرت فرمودند: مکروه است زیرا زینت محسوب می شود و سپس فرمودند:

البته اگر زن محرم به کشیدن سرمه مضطرّ باشد، سرمه بکشد و اشکالی ندارد.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن، از حسـین بن حسن بن ابان از حسـین بن سـعید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده

که آن جناب فرمودند:

زن با رنگ سیاه سرمه نکشد زیرا سیاهی زینت می باشد.

باب دویست و چهاردهم سرّ وجوب بدنه (شتر) بر محرمی که به ساق پا و یا عورت زنی بنگرد و محتلم شود

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل از کسی که ذکرش نموده، از ابو بصیر، وی می گوید: راجع به محرمی که به ساق پا یا عورت زنی نگریسته و محتلم شده است از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کردم؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۶۳

حضرت فرمودند: اگر وی توانگر و ثروتمند است بر او یک شتر واجب بوده و اگر متوسط الحال است گاو باید بدهد و در صورتی که فقیر است گوسفند بر عهده اش می آید، سپس فرمودند:

توجه داشته باش کفّاره یاد شده نه به خاطر احتلام و خروج منی از او است بلکه علّتش نظر کردن وی به چیزی است که نگاه به آن حلال و جایز نیست.

باب دویست و پانزدهم سرّ این که حج افضل و برتر از نماز و روزه گردیده است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان از سیف تمّار «۱»، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم می فرمود: حجّ از نماز و روزه افضل می باشد و جهتش آن است که:

نمازگزار برای ساعتی از اهل خود رو می گرداند و به عبادت مشغول می شود و روزه دار صرفا به مقدار روشنی روز از همسرش خودداری می نماید ولی حاجی بدنش را به تعب انداخته و نفسش را در تنگنا قرار داده و مالش را صرف نموده و غیبتش از اهل و همسرش طولانی بوده نه به مالش امید داشته و نه به تجارتش از این رو این عبادت از نماز و روزه برتر می باشد و نیز پدرم می فرمود: نیست کسی

برتر و افضل از مردی که به حج آمده و اهلش را به دنبال آورده در حالی که مردم در صحرای عرفات وقوف داشته و راست و چپ بیابان را اشغال کرده اند، وی اهلش را به حجّ آورده و در میان این انبوه جمعیّت که واقع می شود خدا را طلب می کند و از او می خواهد که اهلش را محافظت نماید.

حدیث (۲) و با همین اسناد، از صفوان و فضاله، از قاسم بن محمّد، از کاهلی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که از حج ذکری به میان آورده و بعد فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

---

(۱)- مرحوم ممقانی در رجال وی را توثیق نموده است.

جهاد دو تا است و حج یکی از آن دو محسوب می شود، حج جهاد ضعفاء است و ما ضعفاء هستیم، توجّه داشته باش هیچ عبادتی افضل از حج نیست مگر نماز در حجّ، در حج نماز هست ولی در نماز حج نیست، پس حج از نماز هم افضل می باشد، در حالی که قدرت داری حج را ترک مکن، آیا دقّت نمی کنی و توجّه نداری که در حج سر تو گرد آلود شده و پوست صورت و بدنت سوخته می شود، از نظر به زنان ممنوع هستی.

و امّا ما با این که در اینجا بوده و نزدیک به مکه هستیم و برای ما آبهای متّصل بوده و از امکانات خیلی بیشتری برخورداریم با این حال سفر حج بر ایمان مشقت بار می باشد چه رسد به شما که در شهرهای دور و فاصله های بعید قرار دارید

و از وسائلی که در اختیار ما هست محروم می باشید.

هیچ سلطان و رعیّتی به حج نمی آید مگر آنکه مشقّت فوق العاده ای را باید متحمّل شود زیرا طعام و شرابش تغییر کرده در مسیر جریان باد موذی و تابش آفتاب سوزان که قادر بر علاج آن نیست قرار می گیرد چنانچه حق تبارک و تعالی در قرآن به همین معنا اشاره کرده و می فرماید:

وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ «۱» (و بارهای سنگین شما را که جز به مشقت بسیار نتوانید برد از شهری به شهر دیگری برند که خدا در باره شما رئوف و مهربان است)

باب دویست و شانزدهم سرّ این که برای محرم به طور مطلق جایز است کنه و کرم بزرگ را از خود بیاندازد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده: وی می گوید: مردی از آن حضرت پرسید: اگر در حالی که محرم هستم کنه یا کرم ضخیم و درشت به من چسبیده بود می توانم از خودم بیاندازم؟

حضرت فرمودند: بلی کوچك این دو را هم می توانی زیرا در جایی آرمیده اند که

---

(۱)- سوره نحل آیه (۷)

جای آرمید نشان نیست.

باب دویست و هفدهم سرّ این که در برخی اوقات جدال، جدال نیست

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل، از کسی که ذکرش نموده، از ابو بصیر، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: شخص محرمی می خواهد کاری را انجام دهد و صاحب و رفیقش می گوید تو را به خدا سوگند مکن و او در جواب اظهار می کند به خدا قسم حتما خواهم نمود و این گفتگو چندین بار بین آنها ردّ و بدل می شود و این شخص برای بار چند مخالفت می کند آیا آنچه بر محرمی که جدال می کند لازم می آید بر وی نیز لازم می آید یا نه؟

راوی می گوید: حضرت فرمودند: خیر، زیرا وی با این کلام قصدش اکرام به برادر دینی خود می باشد و کفاره در آن جایی است که شخص معصیت خدا را بکند.

راوی می گوید: آن مرد سؤال دیگر از حضرت نمود و عرضه داشت:

اگر محرمی آهویی را با تیر زد و تیر به دست حیوان اصابت کرد و آن را لنگ نمود حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر آهوی روی این دست راه رفته

و به چرا رود بر تیرانداز چیزی واجب نمی شود و اگر حیوان روی دست حرکت نکرد بلکه با صورت رفت و تیر انداز ندانست چه بر سر آهو آمد باید عوضش را بدهد چون از حال حیوان مطّلع نیست شاید هلاک شده باشد.

باب دویست و هیجدهم سرّ این که محرم جایز نیست در آئینه نگاه کند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حمّاد، از حریز، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: در حالی که محرم هستی در آئینه نگاه مکن زیرا این فعل زینت محسوب می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۶۹

باب دویست و نوزدهم سرّ این که زن محرم می تواند شلوار بپوشد

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید از صفوان، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی محرمی به ساق پای زنی نگریسته و محتلم شده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر توانگر و ثروتمند است یک شتر باید بدهد و در صورتی که متوسط الحال بوده یک گاو در عهده اش می آید و اگر فقیر و ناتوان است ذمّه اش به یک گوسفند مشغول می شود، سپس حضرت فرمودند:

این کفّاره نه به خاطر این باشد که وی محتلم شده بلکه کفّاره مزبور را بر او قرار دادم چون به چیزی نظر کرده که برای او نگریستن به آن حلال نبوده است.

حدیث (۲) و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از فضاله و حمّاد و ابن ابی عمیر، از معاویه، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هر گاه محرم شدی از کشتن تمام جنبندگان دوری کن مگر افعی و عقرب و موش امّا جواز کشتن موش: به خاطر آن است که این حیوان مشک را پاره می کند و بسا اهل خانه را آتش

می زند.

و امّا جواز کشتن عقرب: به خاطر آن است که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دست مبارک را در سوراخی کردند و عقرب آن را گزید، حضرت خطاب به آن فرمودند: خدا لعنت کند و تو را که نه شخص صالح و خوب را وامی گذاری می گذاری و نه فاجر را.

و امّا مار (افعی) هر گاه اراده تو را نمود آن را بکش و اگر متعرّض تو نشده تو نیز متعرّضش مشو.

و امّا سگ گیرنده و حیوان درنده هر گاه قصد تو را نمودند البته آنها را بکش و در غیر این صورت کاری به آنها نداشته باش و امّا مار سیاه بزرگ را در هر حال بکش و کلاغ را با تیر از پشت شتر خود بزن و نیز فرمودند.

کنه از شتر نبوده و جایش آن جا نیست پس می توانی از بدن شتر آن را بیفکنی ولی حلمه یعنی کرمکی که در پوست شتر می افتد جایش در همان جا است لذا انداختنش از بدن شتر و اسقاطش جایز نیست.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۷۱

باب دویست و بیستم سرّ نامیده شدن مسجد فضیخ به فضیخ

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از مفضّل بن صالح، از ابو بصیر (لیث مرادی) نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم:

چرا مسجد فضیخ را مسجد فضیخ نامیده اند؟

حضرت فرمودند: درخت خرما را فضیخ گویند و چون در این مسجد درخت خرما بوده از این رو این مسجد را به نام فضیخ خواندند «۱»

باب دویست و بیست و یکم سرّ این که بعد از حجّ زیارت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و ائمّه علیهم السّلام واجب است.

حدیث (۱) محمّد بن احمد سنانی رضی اللَّه عنه از احمد بن محمّد بن یحیی بن زکریّا القطان از ابو بکر بن عبد اللَّه بن حبیب از تمیم بن بهلول، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هر گاه یکی از شما حج بجا آورد لازم است که حجّش را به زیارت ما خاتمه دهد زیرا این زیارت متمّم حجّ خواهد بود.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن الحسین بن الخطّاب، از محمّد بن سنان از عمّار بن مروان، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

تمام بودن حج و کامل بودنش به این است که بعد از آن، امام زیارت و ملاقات گردد.

---

(۱)- مرحوم مجلسی عطّر اللّه مرقده الشریف در بحار الانوار ج (۱۰۰) ص (۲۱۴) می فرماید:

فضیخ به معنای نخل در هیچ کتاب لغتی که در دسترس است نمی باشد و بعید نیست که این اسمی بوده برای درخت خرمایی که در آن مسجد کاشته بودند و مؤیّد

این احتمال عبارتی است در کافی که فرموده: لنخل یسمّی الفضیخ.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۷۳

حدیث (۳) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی الوشّاء، وی می گوید: از حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و وفاء کامل به عهد و نیکو اداء کردنش به این است که اولیاء و دوستان قبور آنها را زیارت کنند چه آنکه هر کس ایشان را از روی رغبت و میل زیارت کند در روز قیامت ایشان شفعاء او خواهند بود.

حدیث (۴) پدرم رضی اللَّه عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، حضرت فرمودند:

مردم مأمور شدند این سنگ ها را بیاورند و طوافشان کنند سپس نزد ما آمده و ایشان را به دوستی خود خبرشان دهیم و ایشان کمک و نصرتشان را بر ما عرضه بدارند.

حدیث (۵) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن الحسن السعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از عثمان بن عیسی، از معلی بن شهاب، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

حضرت حسن بن علی علیهما السّلام به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم عرض کردند:

ای پدر جزاء و پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: فرزندام کسی که در حیات و ممات من به زیارتم

آیـد یـا پـدر و یـا برادرت و یـا تو را زیـارت کنـد بر من است که او را در روز قیـامت زیارت کرده پس از گناهانش او را رها نمایم.

حدیث (۶) پدرم رضی اللّٰه عنه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع از صالح بن عقبه، از زید شحّام نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام عرضه داشتم: کسی که یکی از شما خاندان را زیارت کند جزایش چیست؟

حضرت فرمودند: او مانند کسی است که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را زیارت کرده باشد.

حدیث (۷) پدرم رضی اللّٰه عنه، از سعد بن عبد اللّٰه، از عباد بن سلیمان، از دیلمی، از ابراهیم بن ابی حجر

اسلمی، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمودند:

کسـی که به مکّه آیـد به منظور انجام حـجّ و مرا در مـدینه زیارت نکنـد جفا کرده و کسـی که به من جفا کند من نیز در روز قیـامت به او جفـا می کنم و کسـی که مرا زیارت کنـد شـفاعت من برای او حتمی است و کسـی که شـفاعت من شاملش شـد بهشت بر او واجب است.

مصـنّف این کتـاب (صـدوق علیه الرحمه) می گویـد: علّت و سـبب در زیـارت نبی اکرم صـلی اللّٰه علیه و آله آن است که هر کس حج انجام دهد و حضـرتش را زیارت نکند به آن جناب جفا نموده و زیارت ائمه علیهم السّلام نیز به منزله زیارت رسول اللّٰه

صلی اللّٰه علیه و آله می باشد چه آنکه این معنا از امام صادق علیه السّلام نقل و روایت گردیده.

باب دویست و بیست و دوّم نوادر

حدیث (۱) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللّٰه علیه از حسین بن محمّد بن عامر، از معلّی بن محمّد بصری، از بسطام بن مره، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن الحسن العبدی، از وی گفت: از ابو سعید خدری سؤال شد: رأی شما راجع به این ماهی که اهل کوفه می پندارند حرام است چیست؟

ابو سعید گفت: از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم شنیدم که می فرمودند:

کوفه مغز عرب و نیزه خدای تبارک و تعالی و گنج ایمان می باشد، پس از اهل آن فرا گیرید.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم خبر داده اند که یک روز و یک شب در مکّه در وادی ذی طوبی درنگ فرمود، سپس از آن جا بیرون رفته و من نیز با آن حضرت خارج شدم، پس با کاروانی برخوردیم که نشسته بودند و غذا تناول می کردند، ما را که دیدند گفتند: ای رسول خدا بفرمایید غذا بخورید.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم به ایشان فرمودند: به پیامبر خود جا دهید، آنها جا باز کرده و حضرت بین دو نفر نشسته و من نیز نشستم، حضرت گرده نانی را برداشته آن را نصب کردند، سپس به خورش ایشان نگریسته و فرمودند: خورشتان چیست؟

گفتند: مار ماهی.

حضرت نصف نانی که در دست داشتند انداختند و سپس از جا برخاسته و از جمع آنها کناره گرفتند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۷۷

ابو سعید می گوید: من همان جا نشستم تا

ببینم رأی مردم نسبت به مارماهی چگونه است.

مردم بینشان اختلاف شد، برخی گفتند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مارماهی را حرام نموده و بعضی گفتند: حضرتش آن را حرام نکرده فقط از آن خوششان نیامده، اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش باز می داشتند.

ابو سعید می گوید: اقوال و آراء قوم را به خاطر سپردم و به دنبال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفته تا به حضرتش ملحق شدم و به اتّفاق رفتیم تا به قافله دیگری برخوردیم که ایشان نیز غذا می خوردند، آنها تا حضرت را دیدند، گفتند: یا رسول اللّه بفرمایید غذا میل نمایید.

حضرت فرمودند: آری بینتان جا دهید تا بنشینم، آنها جا داده و حضرت بین دو نفر نشسته و من هم نشستم وقتی پاره نانی از آنها گرفتند به خورش آنها نگریسته و فرمودند: این خورش چیست؟

گفتند: یا رسول اللّه سوسمار است.

حضرت پاره نان را از دست انداخته و بلند شدند، او سعید می گوید: من بعد از رفتن حضرت نشستم تا آراء مردم را بشنوم، اینجا نیز مردم دو گروه شدند، بعضی گفتند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوسمار را حرام نمودند بنا بر این از آن نخوردند و گروهی دیگر گفتند: حضرت از آن خوششان نیامده و اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش نهی می فرمودند.

ابو سعید می گوید: به دنبال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفته تا به آن سرور ملحق شدم و به اتّفاق رفتیم تا به آخر صفا رسیده و با گروهی مواجه شدیم که دیزی هایی را بار گذارده بودند و آنها می جوشید آن جماعت

گفتند: یا رسول اللَّه بر ما منّت گذارده و از آنچه در این دیزی ها است میل فرمایید.

حضرت فرمودند: در این دیزی ها چه می باشد؟

گفتند: درازگوشهایی (الاغ هایی) داشتیم، سوارشان شدیم که حرکت کنیم آنها از رفتن بازمانده و ایستادند، ما آنها را سر بریده و گوشتشان را در این دیزی های پختیم.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نزدیک دیزی ها شده و با پای مبارک آنها را واژگون نمودند و سپس مرکب تاخته و رفتند.

ابو سعید می گوید: من ماندم و شنیدم که بعضی گفتند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تناول گوشت الاغ را حرام فرمودند و برخی دیگر گفتند: این طور نیست، حضرت به خاطر

این دیزی ها را واژگون نمودند تا شما این کار را تکرار نکرده و حیوانات خود را سر نبرید.

ابو سعید می گوید: دنبال رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رفته تا به آن جناب ملحق شدم، حضرت فرمودند: ای ابو سعید بلال را بطلب، وقتی بلال محضر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مشرّف شد، حضرت فرمودند: ای بلال بالای کوه ابو قبیس برو و با صدای بلند بگو:

رسول خدا مارماهی و سوسمار و الاغ اهلی را حرام کرده، از خدا بترسید و از هیچ ماهی تغذیه نکنید مگر آنچه پوست داشته و با پوست پولک باشد، خداوند تبارک و تعالی هفتصد امّت از امم سابق را که اوصیاء بعد از انبیاء را عصیان نمودند مسخ فرمود، چهار صد امّت از این هفتصد تا را در خشکی و سیصد تا را در دریا قرار داد سپس این آیه شریفه را

تلاوت فرمود:

فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ (ما آنها را عبرت داستان ها کرده و به طور کلّی پراکنده و متفرقشان نموديم).

حديث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن محبوب، از على بن رئاب نقل كرده كه وى گفت: از حضرت ابا الحسن موسى عليه السّلام شنيدم كه مى فرمودند:

هر گاه مؤمنى از دنيا مى رود فرشتگان و مكانهايى از زمين كه وى روى آنها عبادت خدا را مى كرد و دربهاى آسمان كه اعمال او را از آنها به بالا مى بردند جملگى ميگريند و رخنه اى در اسلام پديد مى آيد كه هيچ چيزى آن را ترميم نمى كند، زيرا مؤمنين بناهاى محكم و استوارى اسلامند همچون بناى محكم حصار شهر.

حديث (۳) محمّد بن الحسن با همين اسناد از عبّاس بن معروف، از ابن ابى عمير، از عبد الرحمن بن الحجّاج، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

روزى بر پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نگذشت كه سخت تر باشد از روز خيبر زيرا عرب در اين روز به آن جناب ظلم و ستم كردند.

حديث (۴) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه، از ابو الجوزاء منبه بن عبد اللَّه، از حسين بن علوان، از عمر بن خالد، از زيد بن على، از پدران گراميش از حضرت

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۴۸۱

على عليه السّلام، حضرت فرمود:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمودند: هر گاه دو مسلمان بدون جهت شرعى با شمشير با هم مقابل شدند و كارزار كردند قاتل و مقتول هر دو

در دوزخ هستند.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللّه قاتل معلوم است که در دوزخ می باشد، امّا مقتول چرا؟

فرمودند: زیرا وی قصد داشت طرف مقابل را بکشد.

حدیث (۵) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از محمّد بن فضیل، از ابو الصباح الکنانی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در زمان حضرت علی علیه السّلام کودکانی با نیزه بازی می کردند یکی از بچه ها نیزه خود را انداخت و آن اصابت کرد با دندانهای رباعیّه یکی دیگر از بچه ها و آنها را به هم کوبید.

مخاصمه را محضر مبارک علی علیه السّلام بردند زننده شاهد اقامه کرد که در وقت پرتاب نیزه به طفل مورد اصابت واقع شده گفته با خبر باش و او مراقبت از خودش ننموده، حضرت فرمودند قصاص از زننده ساقط بوده و سپس فرمودند:

کسی که خبر باش گفته معذور است.

حدیث (۶) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمّار نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

صاعقه به مؤمن اصابت نمی کند.

مردی عرضه داشت: ما فلانی را که از اهل ایمان است دیدیم در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود و صاعقه ای آمد و با او اصابت کرد.

حضرت فرمودند: آن به خاطر این بود که کبوتر حرم را با تیر زده بود.

حدیث (۷) و با همین اسناد نقل شده که حضرت فرمودند:

صاعقه با مؤمن و کافر اصابت می کند ولی با ذاکر و آن کس که یاد خدا باشد اصابتی ندارد.

حدیث (۸) پدرم

رحمه اللّٰه علیه از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلّم، از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۸۳

مسعده بن صدقه از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کردند که آن جناب فرمودند: حضرت علی علیه السّلام در اوّلین باران هر سالی که می بارید می ایستادند تا سر و محاسن و لباسهایشان خیس می شد، به آن جناب عرض می کردند: یا امیر المؤمنین زیرا سقف و داخل بنایی بروید تا از خیس شدن مصون بمانید؟

حضرت می فرمودند: این آبی است که از نزدیک عرش الهی آمده و سپس انشاء حدیث می نمود و می فرمود:

در زیر عرش دریایی بوده که در آن آبی است و با آن ارزاق حیوانات از زمین می روید، و هر گاه جناب اقدس الهی بخواهد از زمین آنچه را که مشیّتش به آن تعلّق گرفت برویاند و رحمتش را بدین وسیله شامل حیوانات قرار دهد وحی فرموده و بلافاصله باران که فعلا به صورت تکّه های یخ بوده از آسمان اوّل به آسمان دوّم و از آن به آسمان بعد می بارد تا جایی که بارش باران به آسمان دنیا رسیده و با ابرهای زیر این آسمان ملاقات می کند، ابر به منزله غربال بوده که از خود دانه ها را ردّ می نماید، سپس حقّ عزّ و جل به باد وحی می نماید که باران را نرم و ذوب کن همان طوری که نمک در آب ذوب و حلّ می شود و سپس هر قطره ای از آن را در فلان موضع و فلان مکان بیانداز، پس ببار بر ایشان چنین و چنان (کنایه از این که به شدّت یا به آهستگی) به صورت سیل و

غیر آن، پس باد باران را بر خلائق می بارد به همان نحوی که مأمور به آن شده لذا هیچ قطره ای از بالا به زمین نمی بارد مگر آنکه با آن فرشته ای است که آن قطره را در جای خودش قرار می دهد و نیز هیچ دانه ای از باران به زمین نمی افتد مگر به مقداری که معین شده و وزنی که معلوم گردیده مگر باران روز طوفان در عهد نوح که از نظر وزن و مقدار ضابطه نداشت.

حدیث (۹) پدرم رحمه اللّٰه علیه از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از علی بن ریّان، از حسین بن محمّد از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عبد الرحمن بن حمّاد، از ذریح محاربی از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مردی محضر مبارک پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم مشرّف شد و عرض کرد: یا رسول اللّٰه آیا خداوند از غیر فریضه سؤال خواهد نمود؟

حضرت فرمودند: خیر.

آن مرد عرضه داشت: سوگند به آن کسی که شما را به حق برانگیخت به عملی غیر از فریضه به خدا تقرّب نجستم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۸۵

حضرت فرمودند: چرا؟

عرض کرد: برای این است که خداوند متعال مرا قبیح منظر و بد صورت آفریده.

امام علیه السّلام فرمودند: پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم درنگ فرمود، جبرئیل علیه السّلام نازل شد و به پیامبر عرض کرد: ای محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله پروردگارت سلام می رساند و می فرماید:

به بنده من فلانی سلام مرا برسان و به او بگو: اگر فردای قیامت تو را در زمره آنان که از عذاب در

امانند قرار دهم خشنود و راضی می شوی؟

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله پیامبر حق جلّ و علی را به آن مرد رسانیدند، آن مرد عرض کرد:

یا رسول اللَّه خداوند متعال مرا نزد خود یاد نمود!!! پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: آری.

عرض کرد: سوگند به آن کسی که شما را به حق برانگیخته باقی نمی ماند عملی که با آن به خدا تقرّب جسته می شود مگر آنکه بجایش خواهم آورد.

حدیث (۱۰) حمزه بن محمّد علوی از احمد بن محمّد همدانی از منذر بن محمّد از حسین بن محمّد، از سلیمان بن جعفر، از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم از پدرش از جدّش نقل کردند که امیر المؤمنین علی علیه السّلام خربزه ای را گرفتند تا تناول فرمایند و وقتی آن را شکسته تا بخورند تلخ بود، حضرت آن را به زمین انداخته و فرمودند: بعدا و سحقا (از چشم دور شوی و نابود گردی) محضر مبارکش عرض شد: یا امیر المؤمنین این خربزه چه نقصی دارد؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مودّت و دوستی ما را به هر حیوان و نباتی عرضه کرد آنچه از آنها پذیرفتند شیرین و پاکیزه گشته و آنچه نپذیرفتند شور و تلخ گردیدند.

حدیث (۱۱) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان از محمّد بن اورمه، از حسن بن سعید، از محمّد بن اسحاق، از محمّد بن فیض وی می گوید: محضر مبارک امام عرض کردم: فدایت شوم: از ما شخصی بیمار می گردد، او را نزد

طبیب معالجه می برند، وی و سایر اطباء نظرشان این است که او باید پرهیز کند.

امام علیه السّلام فرمودند: این دستور به طور کلّی درست نیست، طبابت از نظر ما آن است که بیمار از هیچ مطعوم و مشروبی پرهیز نباید بکند مگر از خرما و ما او را با سبب و آن خنک مداوا می کنیم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۸۷

سائل پرسید: چرا از خرما باید پرهیز کند؟

فرمود: چون پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السّلام را که بیمار شده بودند از خوردن خرما پرهیز دادند.

حدیث (۱۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، آن جناب فرمودند: پدرم از جدّم، از پدران گرامیشان علیهم السّلام نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: نعمت هایی را که دارید پیش از آنکه از دست بدهید نیکو از آنها استفاده کنید زیرا آنها از دست خواهند رفت و در قیامت بر صاحبانشان شهادت داده و از بهره برداری بد و نادرست آنها شکایت خواهند نمود.

حدیث (۱۳) و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

سلیمان وقتی در جهاد همراه و مددکار کسی بود که ایمان به حکم شارع نداشته و امر خداوند عزّ و جل در فی ء و غنیمت را نافذ نمی داند حتمی و قطعی است که اگر در همان مکان از دنیا برود وی را یاور و معین دشمن ما در حبس حق و تباه نمودن خون ما محسوب کرده و مردنش،

مردن جاهلیّت که مردن با حال کفر است تلقّی می گردد.

حدیث (۱۴) و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

فرزنـدانتان را پیش از تولّـد نام نهید و اگر ندانید پسر یا دخترند اسم آنها را از اسم هایی انتخاب کنید که برای مذکّر و مؤنّث هر دو می گذارند، پس فرزند سـقط شده شـما بدون این که نامی برایش گذارده باشـید روز قیامت که با شـما ملاقات کند به پـدر می گویـد: آیا برای من نامی نگـذاردی در حالی که رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله نام محسن را برای فرزنـدش قبل از تولّد گذارد.

و نیز حضـرت فرمودند: از آشامیدن آب در حال ایسـتاده خودداری کنید زیرا مورث مرضی است که دارویی ندارد مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ شفا دهد.

مؤلّف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: مقصود آشامیدن آب در شب

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۸۹

است امّا در روز نوشیدن آب در حال ایستاده بهتر است زیرا امام صادق علیه السّلام فرمود:

در روز ایستاده آب خوردن عروق و رگهای را باز و بدن را تقویت می کند.

و نیز علی علیه السّـلام فرمودند: هر گاه خواستید بخوابید دست راست را زیرا طرف راست صورت گذارید و بخوابید زیرا نمی دانید آیا از این خواب بیدار می شوید یا نه.

حدیث (۱۵) محمّـد بن علی ماجیلویه از عمویش محمّـد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از علی بن محمّد کاشانی، از ابراهیـم بن محمّـد ثقفی، از علی بن معلی، از ابراهیم بن خطّـاب بن فراء وی مرفوعـا از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

قسمت های زیرین دیوارها

از سنگینی قسمت های بالا به خداوند متعال شکایت کردند، حق عزّ و جلّ به قسمت های بالا وحی فرمود که بعضی از اجزائت باید برخی دیگر را بردارد تا سنگینی به آنها فشار نیاورد.

و نیز حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

هر گاه کلمه ای ناروا و احمقانه بدون اندیشه از شخصی صادر شد که نفس او را در مخاطره قرار دهد لازم است به دنبال آن کلمه ای شگفت انگیز بیاورد تا بدین وسیله کلمه دوّم حفظ و اوّلی فراموش شود.

حدیث (۱۶) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن محبوب از علی بن رئاب، از محمّد بن قیس «۱» نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: دو فرشته از آسمان به زمین فرود آمدند در بین هوا با هم برخوردند، یکی از آنها به دیگری گفت: برای چه فرود می آیی؟

گفت: حقّ عزّ و جل مرا به طرف دریای اهل إیل فرستاده تا ماهیی را صید نموده و به یکی از جابرین و ستمکاران برسانم چه آنکه وی از خداوند متعال ماهی این دریا را تقاضا و درخواست نموده از این رو حق جلّ و علی مرا مأمور ساخت نزد صیّادی که ماهیهای آن دریا را صید می کند رفته و او را به صید ماهی دریای مزبور ترغیب

---

(۱)- محمّد بن قیس البجلیّ، کنیه وی ابو عبد اللّه است، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: محمّد بن قیس بجلی ثقه و عین است.

کرده تا بدین ترتیب حق عزّ و جلّ آن جابر و کافر

را به منّتهای آرزویش برساند.

سپس او به رفیقش گفت: تو برای چه فرستاده شدی؟

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص۴۹۱

ت: خداوند عزّ و جل مرا برای امری عجیب تر از آنچه تو را به آن مبعوث نموده فرستاده، مرا فرستاده به سراغ بنده مؤمنش که روزه دار و قائم اللیل است و دعاء و روزه اش در آسمان معروف و مشهور می باشد و امر فرموده که دیزی طعامی را که وی پخته و برای افطارش آماده کرده واژگون نمایم تا بدین وسیله آزمایش نهایی ایمان از او صورت گرفته باشد.

حدیث (۱۷) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از بکر بن صالح جعفری نقل کرده که وی گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که می فرمودند:

معالجه و طبابت اطباء را در مورد درد جزئی و کم رها کنید زیرا معالجه به منزله بناء بوده که اندکش منجر به کثرت می شود.

مترجم گوید: مقصود این است که برای دردهای ناچیز و غیر قابل توجّه نزد اطباء نروید و به آن معالجات خود را مشغول نکنید زیرا شروع در این معالجات موجب زیادی مرض و احتیاج به داروی زیادتر می باشد.

حدیث (۱۸) احمد بن محمّد از پدرش، از عمرکی، از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر از آباء گرامیش علیهم السّلام، فرمود:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: روز قیامت امر می شود که مردانی را به دوزخ ببرند

سپس حق عزّ و جلّ به مالک که خازن دوزخ است می فرمايد به آتش بگو: پاهای ايشان را نسوزانـد زيرا با اين قـدم ها به مساجد می رفتند و نيز صورتهايشان را نسوزاند چون آنها را وضوء شاداب می دادند و دستهايشان را هم نسوزاند زيرا برای دعاء آنها را بلند می کردند و همچنين زبانهايشان را نسوزاند برای اين که زياد با آن تلاوت قرآن می کردند سپس حضرت فرمودند:

خازن جهنّم به آنها می گويد: ای اشقياء برای چه شما را به دوزخ آورده اند؟

آنها می گويند: ما چون برای غير خدا كار می كرديم، به ما گفته شد پاداش عملتان را از كسی كه برايش كار كرديد بگيريد.

حديث (۱۹) حسن بن احمد رحمه اللَّه عليه از پدرش، از محمّد بن حميم نقل كرده كه وی

گفت: به او گفته شد مذمّت مردم را مكن.

وی گفت: من از نفس خود خشنود نيستم لذا از ملامت و مذمّت آن فارغ شده و به مذمّت مردم پرداخته ام؛ زيرا مردم از معاصی و گناهانی كه ديگران مرتكب می شوند خائف بوده ولی از گناهان خويش در امان می باشند و هيچ هراسی ندارند.

حديث (۲۰) با همين اسناد، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عبد الحميد، از ابراهيم بن مهزم نقل كرده كه وی گفت: در زمان وهب بن منبه سنگی يافت شد كه در آن به خط غير عربی عبارتی نوشته شود وهب از كسی كه آن خط را بخواند تفحّص نمود ولی كسی را نيافت تا بالاخره شخصی را نزد وی آوردند، او صاحب كتب بسياری بود وقتی سنگ را به او ارائه داده آن را خواند، روی سنگ

نوشته بود:

ای فرزند آدم اگر کوتاهی باقیمانده از عمر خود را بدانی قطعا از درازی آرزوهایت کاسته و نسبت به آنها بی رغبت خواهی شد و نیز حرص و خواسته ات کم شده بلکه سعی می کنی به کردار و عمل خود بیفزایی؛ زیرا وقتی کوتاهی عمر برایت معلوم و محقّق بود خواهی دانست که به زودی با روزی ملاقات خواهی کرد که اگر در مدّت عمر خود لغزش قدمی از تو سر زده باشد پس از آن روز دیگر به اهل خود مراجعت نخواهی نمود و دیگر به اعمال و کردار خویش نمی توانی بیفزایی، بنا بر این تا در قید حیات هستی برای روز قیامت عمل نما و پیش از آنکه به حسرت و ندامت گرفتار شوی برای خود ذخیره ای فراهم کن.

حدیث (۲۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن عمرو، از صالح بن سعید، از برادرش سهل حلوانی، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام در ضمن سیاحت به قریه ای رسید که تمام اهالی آن مرده بودند و در کوچه ها و خانه ها جنازه هایشان دیده می شد، جناب عیسی علیه السّلام دانست که آنها به غضب الهی مرده اند زیرا در غیر این صورت دفن می شدند، باری اصحاب آن حضرت عرض کردند: دوست داریم حکایت و سرگذشت ایشان را بدانیم.

به حضرتش گفته شد: ای روح اللّٰه آنها را صدا بزن.

حضرت عیسی علیه السّلام فرمود: ای اهل قریه، یک نفر از آنها در جواب گفت: بلی یا روح اللّٰه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۹۵

حضرت فرمود: این چه حالی است و

قصّه شما چیست؟

او در جواب گفت: صبح در عافیت و سلامتی بوده و شب در هاویه و گرفتاری افتادیم.

حضرت فرمود: هاویه چیست؟

او گفت: دریایی از آتش که در آن کوههایی از آتش می باشد.

حضرت فرمودند: چه عملی شما را به این روزی که مشاهده می کنم انداخته است؟

او گفت: حبّ به دنیا و اطاعت و پرستش طاغوت.

حضرت فرمودند: مگر حبّ شما به دنیا چه مقدار بوده؟

او گفت: همان مقداری که طفل به مادرش محبّت دارد که وقتی مادرش به طرف او می آید و می خواهد او را شیر دهد طفل مسرور و شادمان گشته و وقتی به او پشت می کند و از وی جدا می گردد محزون می شود.

حضرت فرمود: چقدر عبادت و اطاعت طاغوت را می کردید؟

او گفت: هر وقت امر می کردند ما اطاعتشان را می نمودیم.

حضرت فرمود: از بین این همه چطور تو فقط جواب مرا دادی؟

او گفت: زیرا سایرین لجام هایی از آتش بر دهانشان هست، فرشتگان درشت و سختی بر آنها موکّل بوده که نمی توانند سخن بگویند و من اگر چه در میان ایشان هستم ولی از آنها نیستم منتهی وقتی عذاب بر ایشان نازل شد من را هم که در بین آنها بودم شامل گشت ولی من به درختی آویزان شده ام که می ترسم از آن در آتش واژگون گردم.

جناب عیسی علیه السّلام به اصحابش فرمود: در مزبله ها و خاکدان ها خوابیده و نان جو تناول نمودن خیلی نعمت است به شرطی که با سلامتی دین همراه باشد.

حدیث (۲۲) احمد بن الحسن قطّان، از حسن بن علی کوفی از محمّد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمّد بن محمّد غماره، از پدرش، وی می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم

که می فرمودند:

مؤمن علوی است، زیرا در معرفت مقام عالی و بلندی دارد.

مؤمن هاشمی است، زیرا ضلالت و گمراهی را شکست می دهد.

مؤمن قرشی است، زیرا به شیئی که از ما اخذ شده اقرار دارد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۴۹۷

مؤمن عجمی است، زیرا ابواب شرّ بر او بسته است.

مؤمن عربی است، زیرا پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله عربی بوده و کتابش به زبان عربی آشکار می باشد.

مؤمن نبطی است، زیرا علم را درک نموده و فهمیده است.

مؤمن مهاجری است، زیرا از گناهان و زشتی ها دوری گزیده است.

مؤمن انصاری است، زیرا رسول و اهل بیت او را نصر و یاری کرده است.

مؤمن مجاهد است زیرا با دشمنان خدا جهاد می کند به این نحو که در زمان دولت باطل تقیّه نموده و در عصر دولت حقّه با شمشیر با آنها کارزار می نماید.

حدیث (۲۳) ابو سعید محمّد بن فضل بن محمّد بن اسحاق مذکر نیشابوری می گوید: از عبد الرحمن بن محمّد بن محمود نقل شده که می گوید: از ابراهیم بن محمّد بن سفیان شنیدم که می گفت: مخاصمه احمد بن حنبل با حضرت علی بن ابی طالب به خاطر این بود که جدّ وی یعنی ذو الثدیه را که رئیس خوارج بود علی علیه السّلام در روز نهروان کشت.

حدیث (۲۴) ابو سعید برای ما نقل کرد که این حکایت را از ابراهیم بن محمّد بن سفیان عینا شنیده است.

حدیث (۲۵) ابو سعید محمّد بن فضل از عبد الرّحمن بن محمّد بن محمود نقل کرده که وی گفت: از محمّد بن احمد بن یعقوب جوزجانی قاضی هرات شنیدم که می گفت: از محمّد بن فورک هروی شنیدم که می گفت: از

علی بن حشـرم شـنیدم که می گفت: در مجلس احمد بن حنبل بودم ذکر علی بن ابی طالب علیه السّلام به میان آمد، احمد بن حنبل گفت: شخص مجرم و گناهکار نیست مگر وقتی که بغض و عداوتش نسبت به علی کم باشد.

علی بن حشرم می گوید من گفتم: شخص مجرم و گناهکار نیست اگر نسبت به علی علیه السّلام حبّ زیاد داشته باشد.

البته در غیر این حکایت علی بن حشرم گفته: مرا کتک زدند و از مجلس بیرون کردند.

حدیث (۲۶) حسین بن یحیی بجلی از پدرش از ابن عوانه، از عطاء بن سایب از ابن عباده بن

صامت از پدرش از جدّش، وی گفت:

هر گاه دیدید که مردی از انصار بغض علی بن ابی طالب علیه السّلام را به دل دارد بدانید اصلش یهودی است.

حدیث (۲۷) علی بـن عبـد اللَّه ورّاق و علی بـن محمّـد الحسن معرف به ابن مقـبره قزوینی، از سـعد بن عبـد اللَّه، از محمّـد بن حکم، از بشـر بن غیاث، از ابو یوسف از ابن ابی لیلی، از نافع، از ابن عمر، از رسول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حضـرت فرمودند:

نمـاز شب دو رکعت، دو رکعت است و اگر وقت ضـیق بود و بیم داشتی که صـبح طـالع شود فقـط یک رکعت وتر را بخوان، خداوند متعال وتر را دوست دارد زیرا خودش وتر و واحد می باشد.

حدیث (۲۸) ابو الحسن طاهر بن محمّـد بن یونس فقیه از محمّد بن عثمان هروی از ابو حامد احمد بن تمیم از محمّد بن عبیده از محمّد بن حمیده رازی از محمّد بن عیسی، از عبد

اللَّه بن يزيد، از ابى الدّرداء نقل كرده كه وى گفت: شنيدم رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مى فرمودند: خداوند عزّ و جلّ روز قيامت علماء را جمع نموده و به ايشان مى فرمايد:

نور و حكمت خود را در سينه هاى شما قرار ندادم مگر آنكه خير دنيا و آخرت را از آن قصد نمودم، برويد، تمام شما را آمرزيدم.

حديث (۲۹) احمد بن حسن قطّان از حسن بن على سكرى از محمّد بن زكريّا جوهرى از جعفر بن محمّد بن عمّار از پدرش نقل كرده كه وى گفت: حضرت صادق جعفر بن محمّد عليهما السّلام فرمودند: خواسته هاى مردم در اين دنيايى فانى چهار چيز است:

بى نيازى، آسايش، فراغت خاطر، عزّت.

امّا بى نيازى در قناعت است، هر كس آن را در كثرت مال طلب كند نخواهد يافت و امّا آسايش در سبك بارى است، هر كس بار خود را سنگين كند آن را نخواهد يافت و امّا فراغت خاطر در كمى مشاغل است، هر كس آن را در كثرت مشاغل بجويد نيابدش.

و امّا عزّت در فرمانبردارى و اطاعت از خالق است، هر كس آن را در خدمت مردم بجويد نيابدش.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۵۰۱

حديث (۳۰) عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب از منصور بن عبد اللَّه بن ابراهيم اصفهانى، از على بن عبد اللَّه اسكندرانى از سعيد بن عثمان، از محمّد بن ابى القاسم، از عباد بن يعقوب از على بن هاشم، ناصح بن عبد اللَّه اسكندرانى از سماك بن حرب، از ابى سعيد خدرى، وى گفت: سلمان فارسى محضر مبارك پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم عرض نمود:

ای پیامبر خدا، هر پیامبری وصیّی دارد وصیّ شما کیست؟

سلمان می گوید: پیامبر جواب مرا ندادند، فردا که مرا از دور دیدند فرمودند: ای سلمان.

عرض کردم: بلی و به سرعت خود را به آن حضرت رساندم.

حضرت فرمودند: آیا می دانی وصیّ حضرت موسی چه کسی بود؟

عرض کردم: یوشع بن نون.

حضرت فرمودند: یوشع به خاطر این که بهترین امّت و داناترین آنها بود وصیّ جناب موسی علیه السّلام شد و من امروز شهادت می دهم که علی علیه السّلام بهترین امت و برترین آنها است و او ولی و وصی و وارث من می باشد.

حدیث (۳۱) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رحمه اللَّه علیه می گوید: جدّم از بکر بن عبد الوهاب از عیسی بن عبد اللَّه، از پدرش، از جدّش نقل کرده که گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فاطمه بنت اسد بن هاشم را دفن نمودند، این بانو از مهاجرین بوده و در روحاء «۱» مقابل حمّاد ابو قطیعه با رسول خدا بیعت نمود باری حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آن مخدّره را در پیراهن خود کفن نمودند و در قبرش داخل شده و در لحدش خوابیدند.

محضر مبارکش عرض شد که سبب این همه لطف و عنایت چیست؟

حضرت فرمودند: پدرم که از دنیا رفت من طفلی صغیر بودم و این بانو و همسرش مرا تحت تکفّل خود گرفته و بسیار مرا در توسعه و فراخی نهادند حتی مرا بر فرزندانشان مقدّم می کردند لذا دوست دارم که حق تبارک و تعالی با خوابیدن من در قبرش، قبر را برای او فراخ نموده و توسعه دهد.

حدیث (۳۲) حسن بن محمّد بن یحیی علوی رضی

اللَّه عنه می گوید: جدّم از یعقوب، از ابن ابی عمیر، از

---

(۱)- روحاء به گفته حموی در مراصد الاطّلاع در چهل میلی شهر مدینه واقع است.

عبد اللَّه بن سنان، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم وصیّت نمود به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، و حضرت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیر وصیّت آن بانو را پذیرفتند.

آن مخدّره عرضه داشت: یا رسول اللَّه می خواهم کنیزم را آزاد کنم.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر عمل خیری را که پیش فرستی پاداش آن را خواهی یافت.

باری پس از آنکه علیا مخدّره فاطمه بنت اسد رضوان اللَّه علیهما از دنیا رفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پیراهن خود را از بدن در آورده و به حاضرین فرمودند: آن بانو را در آن کفن کنید و خود آن حضرت در لحد قبرش خوابیده و بعد فرمودند:

امّا پیراهن من برای آن خانم امان است در روز قیامت و امّا خوابیدنم در قبرش، به واسطه آن حق عزّ و جلّ قبرش را توسعه می دهد.

حدیث (۳۳) حسین بن یحیی بن ضریس بجلی از ابو جعفر عماره سکونی سریانی از ابراهیم بن عاصم در قزوین، از عبد اللَّه بن هارون کرخی از ابو جعفر احمد بن عبد اللَّه بن یزید بن سلام بن عبد اللَّه آزاد کرده رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از ابی عبد اللَّه بن یزید از یزید بن سلام نقل کرده که وی از رسول

خدا سؤال کرد و محضر مبارکش عرض نمود:

برای چه به قرآن فرقان می گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا آیات و سوره هایش متفرّق و پراکنده بوده و وقتی نازل شد جملگی در الواح یک جا نبودند ولی غیر قرآن یعنی صحف و تورات و انجیل و زبور که کتابهای آسمانی هستند تمامشان یک جا در الواح و اوراق نازل شده اند.

سپس سائل پرسید: چرا خورشید و ماه در شعاع و نور با هم مساوی نیستند؟

حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی این دو را آفرید، هر دو اطاعت باری تعالی را نموده و کوچکترین عصیانی ننمودند، پس حق عزّ و جلّ به جبرئیل امر فرمود که شعاع و نور ماه را محو و نابود کند، جبرئیل فرمان حق تعالی را اجراء نمود و نور ماه را محو کرد و اثر این محو خطوط سیاهی است که در صفحه ماه نمایان می باشد.

قابل توجّه است اگر ماه به حال خود واگذارده می شد و همچون خورشید نور از آن محو نمی گشت شب از روز و روز از شب ممتاز و مشخص نبود چنانچه بر روزه داران معلوم نبود که چه مقدار از زمان باید امساک و خودداری نمایند و نیز مردم تعداد سالها را نمی دانستند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی در قرآن شریف:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۰۵

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ (ما شب و روز را دو نشانه قدرت خود قرار دادیم آنگاه از روشنی ماه کاستیم و خورشید و آیه روز را همیشه تابان ساختیم تا شما در

روز، روزی حلال از خدا بخواهید و نیز تا آنکه شما سالها و حساب اوقات را بدانید ...) سائل گفت: ای محمّد راست گفتی، اکنون مرا خبر بده چرا لیل (شب) را لیل می گویند؟

حضرت فرمودند: برای این که در این برهه از زمان مردان با زنان تماس و انس گرفته همان طوری که لباس به بدن تماس پیدا می کند، خداوند عزّ و جلّ شب را الفت و لباس قرار داده چنانچه در قرآن مجید می فرماید:

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً ما شب را لباس و روز را معاش شما قرار دادیم).

سائل عرضه داشت: راست گفتی ای محمّد، اینک بفرمایید: با این که مقدار و اندازه ستارگان با هم مساوی است با این حال چرا کوچک و بزرگ به چشم می آیند؟

حضرت فرمودند: زیرا بین کواکب و آسمان دنیا دریایی است که باد وقتی می وزد به سطح این دریا که می خورد امواج پدید آمده و چون موج ها بزرگ و کوچک هستند قهرا ستارگان که از فراسوی این امواج دیده می شوند به حسب بزرگی و کوچکی امواج متفاوت به نظر می آیند.

سائل پرسید: چرا دنیا را دنیا می گویند؟

حضرت فرمودند: دنیا پست است و از آخرت نازل تر آفریده شده و اگر در عرض و مقارن آن می بود اهل آن فانی نمی شدند همان طوری که اهل آخرت فانی نمی گردند.

سائل پرسید: چرا قیامت را قیامت می گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا در آن روز مخلوقات برای حساب می ایستند.

سائل پرسید: چرا آخرت را آخرت می گویند؟

حضرت فرمودند: برای این که بعد از دنیا می آید و سالهای توصیف نشده و ایّامش شمارش نگشته و سکّانش هرگز نمی میرند.

سائل گفت: ای محمّد راست گفتی اکنون بفرمایید: اوّلین روزی

که حق تعالی مخلوقات را آفرید چه روزی بود؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۰۷

حضرت فرمودند: روز یک شنبه بود.

سائل عرض کرد: چرا آن را یک شنبه می گویند؟

حضرت فرمودند: چون یکی است و محدود می باشد و قبل از آن روزی نبوده.

سائل عرض کرد: دوشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز دوّم دنیا.

عرضه داشت: سه شنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز سوّم دنیا.

عرضه داشت: چهارم شنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز چهارم دنیا.

عرضه داشت: پنجشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز پنجم دنیا بوده و آن روزی است که انسان با آن انس و الفت دارد در آن روز ابلیس از درگاه خدا رانده شد و ادریس علیه السّلام ترفیع مقام پیدا نمود.

عرض کرد: جمعه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روزی است که در آن مردم جمع شده و آن روز شاهد و مشهود هر دو می باشد.

عرض کرد: روز سبت چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روزی است که در آن عمل و عملی صورت نگرفته و معطّل گذارده شده است و کلام حق عزّ و جلّ در قرآن شریف اشاره به همین معنا دارد:

سائل عرض کرد: آیا آدم از تمام و کلّ گل ها آفریده شده یا از یک گل خلق گردیده؟

حضرت فرمودند: از تمام گل ها، زیرا اگر از یک گل آفریده شده بود برخی از مردم بعضی دیگر را نمی شناختند و از این

گذشته باید تمام به یک صورت و یک منظور می بودند.

سائل عرضه داشت: بنا بر این باید در دنیا مواد و اجسامی بوده که مماثل مردم باشند؟

حضرت فرمودند: خاک از نظر رنگ و طعم و جنس انواع و اقسامی دارد.

امّا از حیث رنگ: اقسام خاک از

جهت رنگ به این شرح است:

سفید، سبز، سرخ، و سفید، کدر و خاکی، قرمز، کبود و امّا از نظر طعم: برخی از خاکها شیرین و بعضی شور می باشند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۰۹

و امّا از جهت جنس: دسته ای از خاك ها زبر و بخشی از آنها نرم هستند.

باری خاکی که از جناب آدم از آن آفریده شده چون این انواع و اقسام در آن می باشد لا جرم مردم نیز مثل آن خاك اقسام و انحایی دارند فلذا در بین آنها برخی نرم و بعضی خشن، دسته ای سفید و گروهی زرد و سرخ و جماعتی سرخ و سفید و پاره ای سیاه می باشند همان طوری که خاك با این الوان و رنگها دیده می شود.

سائل عرض کرد: بیان فرمایید آیا آدم از حوّا، خلق شده یا حوّاء، از آدم؟

حضرت فرمودند: حوّاء از آدم آفریده شده و اگر آدم از حوّاء آفریده شده بود می باید طلاق در دست زنان باشد نه مردان.

سائل عرضه داشت: آیا حوّاء از تمام آدم خلق شده یا از بعضش؟

حضرت فرمودند: از بعضش خلق شده و اگر از تمامش آفریده شده بود می باید قصاص در زنان همچون قصاص در مردان جایز باشد.

سائل عرض کرد: آی حوّاء از ظاهر آدم خلق شده یا از باطنش؟

حضرت فرمودند: از باطنش و اگر از ظاهر او آفریده شده بود می باید زنان همچون مردان بدون پوشش باشند و به همین خاطر است که طائفه نسوان باید مستور و پوشیده باشند.

سائل عرض کرد: از راست آدم آفریده شد یا از قسمت چپش؟

حضرت فرمودند: از قسمت چپ آدم خلق شد و اگر از سمت راست او آفریده شده بود بایستی

اناث از نظر حظّ ارثی با ذکور مساوی باشند و به همین خاطر است که برای اناث یک سهم و برای ذکور دو سهم خدا قرار داده است و نیز شهادت دو زن مثل شهادت یک مرد منظور قرار داده شده است.

سائل عرض کرد: از کجای قسمت چپ آدم خلق شده است؟

حضرت فرمودند: از گل زیادی دنده چپ.

سائل عرضه داشت: ای محمّد راست و درست فرمودی، اینک بفرمایید برای چه به وادی مقدّس، مقدّس می گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا در آن وادی ارواح تقدیس و تنزیه شده و فرشتگان را به صف کشیده اند و حق عزّ و جلّ با جناب موسی علیه السّلام تکلّم فرموده است.

سائل عرض کرد: چرا جنّت (بهشت) را جنّت خوانده اند؟

حضرت فرمودند: زیرا مستور و پنهان از مخلوقات است و نیز پسندیده و پاکیزه بوده و نزد خدا ذکرش و یادش مطلوب و مرضی است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۱۱

حدیث (۳۴) ابو الحسن محمّد بن هارون ریحانی می گوید: معاذ بن مثنی عنبری از عبد اللَّه بن اسماء از جویریه بن سفیان، از منصور، از ابی وائل، از وهب نقل کرده که وی گفت:

در برخی از کتابهای آسمانی دیدم که ذو القرنین وقتی از ساختن سدّ فارغ شد خوشحال و مسرور گردید، وی همواره و پیوسته در بین لشکریانش به اطراف و بلاد سیر و حرکت می نمود در بین این سفرهایش به پیر مردی برخورد نمود که مشغول نماز بود، وی با لشکریان ایستادند تا وی از نماز فارغ شد، پس از آن ذو القرنین به او گفت: چطور از این همه لشکر که در اینجا حاضر شدند وحشت نکردی و همچنان

سر گرم نماز بودی؟

پیر مرد گفت: با کسی مناجات می کردم که عساکر و لشکریانش از تو بیشتر و نیرو و سلطنتش از تو زیادتر می باشد و اگر از او منصرف و به تو توجّه می کردم حاجت خود را از او نگرفته بودم.

ذو القرنین گفت: آیا همراه من می آیی تا هم من به تو یاری نمایم و هم تو در برخی از کارها ناصر و یاور من باشی؟

پیر مرد گفت: اگر ضمانت چهار چیزی را بپذیری البتّه همراهت خواهم آمد و آنها عبارتند از:

نعمتی که زائل نشود، سلامتی که در آن بیماری نباشد، جوانی که به پیری نگراید و زندگانی که مرگ نداشته باشد.

ذو القرنین گفت: کدام مخلوقی است که بر این چهار چیز قدرت داشته باشد!!؟

پیر مرد گفت: من اکنون با کسی هستم که بر آنها قادر بوده و مالك آنها و تو نیز می باشد.

ذو القرنین از آن پیر مرد گذشت و به عالم دانشمندی رسید، آن عالم به ذو القرنین گفت: مرا خبر ده از دو چیزی که از بدو آفرینش قایم و سر پا بوده اند و دو چیزی که جاری و ساری هستند و دو چیزی که با هم مختلفند و دو چیزی که نسبت به یك دیگر متباغض و متناقض می باشند؟

ذو القرنین گفت: امّا آن دو چیزی که سر پا و قائمند عبارتند از آسمان و زمین و آن دو چیزی که جاری و ساری هستند خورشید و ماه بوده و آن دو چیز مختلف عبارتند از شب و روز و آن دو چیز متباغض و متناقض مرگ و زندگی می باشند.

آن دانشمند گفت: برو که تو عالم هستی.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی

تهرانی، ج ۲، ص: ۵۱۳

ذو القرنین از آن مرد نیز گذشت و پیوسته در شهرها و قصبات سیر می کرد تا به پیر مردی رسید که جمجمه مردگان را زیر و زبر می کرد، ذو القرنین با لشکریان بالای سر او ایستاده و به او گفت: ای پیر مرد برای چه این جمجمه ها را زیر و زبر می کنی؟

پیر مرد گفت: برای این که افراد شریف را از پست و ثروتمند را از فقیر بشناسم ولی نتوانستم آنها را از هم جدا کنم و من بیست سال است که به این کار مبادرت می ورزم تاکنون به مقصود و منظور خود نرسیده ام، ذو القرنین از او جدا شد و وی را رها کرد و گفت: منظورت از این کلام فقط من بوده و دیگری را قصد نداری سپس به سیر و حرکتش ادامه داد و در اثناء به امّت عادله که قوم موسی علیه السّلام بودند برخورد نمود، آنها خلق را به حق خوانده و به راستی و درستی عدل می نمودند ذو القرنین وقتی ایشان را دید به آنها گفت: مرا از حال خود آگاه کنید زیرا تمام کره زمین، شرق و غرب، خشکی و دریا، سرزمین های مسطح و هموار و کوهستانی مناطق روشن و تاریک آن را سیر کرده و گشته ام با هیچ قوم و گروهی که مثل شما باشند مواجه نشده ام، اکنون مایلم بگویید چرا قبور مردگان خود را در آستانه منازل خود قرار داده اید؟

گفتند: این کار را کرده ایم تا مرگ را فراموش نکرده و یادش از دلهایمان نرود.

ذو القرنین گفت: چرا منازل شما درب ندارد؟

گفتند: چون در میان ما نه دزد بوده و نه متّهم به آن

بلکه افراد ما جملگی امین و مورد اطمینان هستند.

ذو القرنین گفت: چرا بر شما امیران و فرمانروایان حاکم نیستند؟

گفتند: ما به یک دیگر ستم نمی کنیم تا محتاج به امراء باشیم.

ذو القرنین گفت: چرا در میان شما سلاطین و پادشاهان نمی باشند؟

گفتند: چون در بین ما نبرد و کارزاری صورت نمی گیرد.

ذو القرنین گفت: چرا تفاوت و تفاضل بین شما نیست؟

گفتند: چون مواسات و برابری و ترحّم و ملاطفت بین ما حاکم می باشد.

ذو القرنین گفت: چطور بین شما نزاع و اختلاف واقع نمی شود؟

گفتند: زیرا دلهای ما به هم الفت داشته و صلح و صفات بینمان می باشد.

ذو القرنین گفت: چطور به یک دیگر ناسزا نگفته و با هم مقاتله نمی کنید؟

گفتند: زیرا بر طبایع خود غالب بوده و عزم و جزم ما حاکم می باشد و از طرفی خود را مؤدّب نموده ایم به حکم و نصایح.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۱۵

ذو القرنین گفت: چطور با هم متّحد بوده و راه جملگی شما راست و مستقیم می باشد؟

گفتند: چون به یک دیگر دروغ نگفته و نسبت به هم خدعه و نیرنگ بکار نبرده و همچنین برخی از ما غیبت و پشت سرگویی از بعضی دیگر نمی کند.

ذو القرنین گفت: چرا در میان شما مسکین و فقیر نمی باشد؟

گفتند: به خاطر آنکه اموال خود را بین خویش به طور مساوی تقسیم می کنیم.

ذو القرنین گفت: چرا درشت خویی و غیظ در بین شما نیست؟

گفتند: چون نسبت به هم خاکی و متواضع و فروتن می باشیم.

ذو القرنین گفت: چرا خداوند عمر شما را طولانی تر از مردمان دیگر قرار داده؟

گفتند: چون ما حق را گرفته و به عدل حکم می کنیم.

ذو القرنین گفت: چرا مبتلا به قحط و غلا

نمی شوید؟

گفتند: زیرا از استغفار غفلت نداریم.

ذو القرنین گفت: چرا محزون و غمگین نیستند؟

گفتند: چون خود را آماده برای ابتلائات و صدمات کرده و بدین ترتیب نفس را صابر قرار داده ایم.

ذو القرنین گفت: چرا آفات و بلیّات به شما نمی رسد؟

گفتند: چون به غیر خدا توکّل و امید نداشته و از طرفی دیگر باران را از انواء «۱» و نجوم نمی طلبیم.

ذو القرنین گفت: ای قوم پدرانتان این چنین عمل می کردند؟

گفتند: پدرانمان به مساکین ترحّم نموده و با فقراء به مواسات رفتار کرده و از ستم ستمگران می گذشتند و آنها را عفو می نمودند و به آنان که با ایشان بدی می کردند، خوبی و احسان می نمودند و برای گناهکاران استغفار می کردند، صله ارحام بجا می آوردند، امانات را به صاحبانشان رد می کردند، راست گفته و دروغ نمی گفتند از این رو خداوند متعال کار آنها را اصلاح می فرمود.

ذو القرنین گفت: پس از این گفت و شنودها نزد آن جماعت توقّف کرد و ماند تا از دنیا رفت و سن او در هنگام مرگ پانصد سال بود.

---

(۱)- مقصود از «انواء» منازل بیست و هشتگانه قمر است که کره ماه هر شب در یکی از این منازل وارد می شود و عرب در سابق اعتقادشان این بود که هر منزلی که سقوط کرده و رقیب آن طلوع نماید موجب باریدن باران می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۱۷

حدیث (۳۵) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی اللّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از فضاله بن ایّوب، از ابان بن عثمان، از محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السّلام، حضرت

فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خالد بن ولید را به طرف قبیله بنی المصطلق که از طائفه بنی جذیمه محسوب می شدند و بین ایشان و طائفه بنی مخزوم در عصر جاهلیّت عداوت و خصومت بود فرستادند.

بنی المصطلق قبلا مطیع رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شده و از آن حضرت مکتوبی دریافت کردند که در آن حسن سیره و رفتار مسلمین با ایشان قید شده بود باری وقتی خالد بر ایشان وارد گشت امر کرد منادی نداء کند برای خواندن نماز و پس از اجتماع مردم خالد نماز گذارد و قبیله بنی المصطلق نیز نماز خواندند، سپس خالد به لشکریان فرمان داد بر آن قبیله تاخته و غارتشان کنند آنها در صدد پیدا کردن آن مکتوب بر آمده و پس از تفحّص آن را یافتند، مکتوب را محضر مبارک نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله آورده و کرده های خالد را به آن جناب عرضه داشتند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به طرف قبله ایستاده و به درگاه الهی عرضه داشتند.

خداوندا، از آنچه خالد بن ولید مرتکب شده من بیزاری می جویم.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: بعد از این واقعه مبلغی زر و سیم و امتعه برای پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آوردند، حضرت به علی علیه السّلام فرمودند:

نزد بنی جذیمه که گروهی از بنی المصطلق هستند برو و از عملی که خالد بن ولید کرده پوزش بخواه و آنها را با اعطاء مال خشنود و راضی گردان.

سپس نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دو قدم علی علیه السّلام را

بلنـد نموده و فرمودنـد: یا علی، حکم اهل جاهلیّت را زیر پاهایت قرار بـده و کوچکترین توجّهی به آن نداشـته باش باری علی علیه السّـلام نزد بنی جـذیمه رفت و وقتی به ایشان رسـید به حکم خـدای عزّ و جلّ در میان ایشان حکم فرمود و وقتی به سوی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برگشت، حضرت فرمودند: یا علی چه کار انجام دادی؟

علی علیه السّـلام: عرضه داشت: یـا رسول اللَّه در مقابـل هر خونی که ریخته شـد دیه دادم و برای هر جنینی که سـقط گردیـده برده و کنیز داده و به جهت هر مالی که تلف شده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۱۹

مالی پرداختم و از اموالی که با من بود مقـداری زائد آمد که مبلغی از آن را در قبال ظروفی که سـگان ایشان در آن ولوغ «۱» می کردند و ریسـمان های چوپان های ایشان که نابود شده بود اعطاء نمودم و از مقدار زائد دیگر جزئی را بابت وحشت زنان و به فزع آمـدن کودکـان و بخشـی را در ازاء آنچه دانسـته یا نمی دانسـتند که چیست تلف شـده به آنها دادم و بالاخره مقـدار مالی که از پرداخت جملگی زائد آمد به ایشان داده تا از شما راضی و خشنود گردند.

رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم فرمودند: به ایشان پرداختی تا از من راضـی شوند؟ یا علی خدا از تو راضـی گردد، تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هست منتهی بعد از من پیامبر نمی باشد.

باب دویست و بیست و سوّم سرّ واجب شدن آتش جهنم بر اهل گناهان کبیره

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن حسان واسطی، از

عمویش عبد الرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کبائر هفت تا است که دستور آنها در باره ما نازل شده و از جهت مخالفت و هتک حرمت ما تحقّق پیدا می کنند، اوّلی آنها شرک به خدای بزرگ بوده، دوّم: کشتن نفسی که خدا کشتنش را حرام کرده، سوّم: خوردن مال یتیم، چهارم: نافرمانی پدر و مادر و حق ناشناسی ایشان، پنجم: نسبت ناروا به زن پاکدامن و شوهرداری دادن، ششم: فراز از جهاد، هفتم: انکار حق ما اهل بیت را نمودن.

و امّا شرک به خدای بزرگ: خداوند متعال در باره ما آیاتی در قرآن مجید نازل فرموده «۲».

و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز راجع به ما سفارشاتی نموده «۳» ولی این مردم خدا و رسولش را تکذیب کرده و به خدا شرک آورده اند.

و امّا کشتن نفسی که خدا آن را حرام کرده: این مردم حضرت حسین بن علی

---

(۱)- کلمه «ولوغ» به ضم واو و لام عبارت است از آشامیدن سگ آنچه را که در ظرف است با زبانش.

(۲)- مانند آیه (۲۳) از سوره شوری: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى.

(۳)- نظیر حدیث ثقلین: انّی تارک فیکم الثقلین، کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض «بحار الانوار»، ج (۲) ص (۲۲۶).

صلوات اللّه علیهما و یارانش را کشتند.

و امّا خوردن مال یتیم، این مردم سهم خمس که خدا برای ما قرار داده است را برده و به دیگران دادند.

و امّا نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر:

خـدا در کتـابش فرموده: پیغمبر به مردم از خودشان سـزاوارتر است به مراعات و اطاعت کردن و همسـران آن حضـرت مادران مؤمنین محسوب می شوند، رسول خدا را در باره فرزندانش نافرمانی و حق کشـی کردند و حضـرت خدیجه امّ المؤمنین را نیز نسبت به فرزندانش عصیان و نافرمانی نمودند.

و امّا نسبت ناروا به زنان شوهردار و عفیفه دادن: همانا فاطمه زهراء را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متّهم کردند.

و امّا فرار از جهاد: با کمال میل و رغبت و بـدون هیچ هراسـی دست بیعت به امیر المؤمنین علیه السّـلام دادند ولی سـپس از او گریختند و حضرتش را به خود واگذاردند.

و امّا انکار حق ما: این امری است که در آن نزاعی نبوده و همگان معترف به آن می باشند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصـفّار، از ایّوب بن نوح و ابراهیم بن هاشم از محمّد بن ابی عمیر، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در کتاب علی علیه السّلام یافتیم که: معاصی کبیره پنج تا است به این شرح:

شرك، نافرمانی و حق ناشناسـی پـدر و مادر، رباخواری پس از دانسـتن حکم آن، گریز از جبهه جنگ، پس از کوچ به کشور اسلامی دوباره به کشور اهل کفر رفتن.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسـین بن محبوب، از عبد العزیز عبدی از عبید بن زراره، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

از معاصی کبیره به من خبر دهید که آنها کدامند؟

حضرت فرمودند: معاصی

کبیره پنج تا بوده و آنها عبارتند از آنچه که خداوند متعال بر آن آتش دوزخ را واجب فرموده، حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید:

کسانی که اموال یتیم ها را از روی ستم می خورند در شکم هایشان آتش وارد می نمایند و به زودی در آتش فروزان دوزخ خواهند افتاد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۲۳

در جای دیگر می فرماید:

ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم و تعرّض کافران در میدان کارزار روبرو شدید مبادا از ترس آنها پشت به دشمن کرده و از صحنه نبرد بگریزید.

و نیز از معاصی کبیره محسوب می شود آنچه در فرموده حقّ عزّ و جل آمده:

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و زیادی و ربا مگیرید اگر به راستی اهل ایمان می باشید.

و همچنین از معاصی کبیره است: نسبت ناروا به زنان عفیف و مؤمنه دادن و عمدا مؤمنی را به خاطر دینش کشتن.

باب دویست و بیست و چهارم سرّ تحریم شراب

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه می گوید:

علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عزّ و جل خمر و شراب را به خاطر چند جهت حرام فرموده:

الف: در آن فساد است.

ب: عقل شارب را تغییر داده و زایل می کند.

ج: شارب را وادار می کند که خداوند عزّ و جلّ را انکار کند.

د: شارب را وادار می کند که بر خدا و انبیائش دروغ ببندد.

ه: فسادهای دیگری از شارب سر می زد.

و: قتل و نسبت ناروا دادن و مبادرت به زنا ناشی از شرب خمر می باشد.

ز: شرب خمر

سبب می شود که شارب نسبت به اجتناب از محارم الهی بی اعتناء و کم مبالات باشد سپس امام فرمودند: به خاطر این جهت حکم نمودیم که هر شراب و مایع مست کننده ای حرام است زیرا عاقبتی که بر خمر مترتّب است بر این مایعات نیز به مترتّب می باشد یعنی آنچه از فساد که به دنبال شرب خمر هست به دنبال شرب این مایعات نیز خواهد بود لذا کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته و دوستی و ولایت ما را دارد و اساسا مودّت و محبّت ما خاندان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دین او

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۲۵

می باشد باید از شارب مسکر اجتناب و احتراز کند چه آنکه بین ما و شارب مسکر هیچ ارتباطی نمی باشد.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از عبد الرحمن بن سالم، از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: برای چه خدا شراب را حرام کرده است؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال شراب را به خاطر تأثیری که داشته و فسادی که ایجاد می کند حرام فرموده زیرا شراب موجب پیدا شدن ارتعاش در شارب آن بوده و نور و جوانمردی او را از بین برده و وادارش می کند که بر ارتکاب محرّمات جرات پیدا کرده و بر ریختن خونها مبادرت نموده و بر مرتکب شدن زنا اقدام نماید و اساسا شارب خمر وقتی مست شد اطمینانی نیست بلکه بسا با محارم خود نزدیکی کرده در حالی که عقل و ادراکش بجا نیست و شرب خمر در شارب

آن ایجاد نمی کند مگر هر شرّ و بدی را.

حدیث (۳) محمّـد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّـد بن الحسن الصـفّار، از یعقوب بن یزید، از ابراهیم از ابی یوسف، از ابی بکر حضرمی از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

غناء لانه و محلّ پیدا شدن نفاق بوده و شـرب خمر کلید هر بدی و شـرّی می باشد و شارب خمر به منزله بت پرست بوده، وی کتاب خدا را تکذیب می نماید زیرا اگر کتاب حق تعالی را تصدیق می کرد حرام خدا را حرام می دانست.

باب دویست و بیست و پنجم سرّ بدتر بودن شرب خمر از ترک نماز

حدیث (۱) پـدرم رضـی اللَّه عنه از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از اسـماعیل بن یسار نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسید: آیا شرب خمر بدتر است یا ترک نماز؟

حضرت فرمودند: شرب خمر از ترک نماز بدتر است، سپس فرمودند: می دانی چرا؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۲۷

آن مرد عرضه داشت: خیر.

حضـرت فرمودند: زیرا شخص با شرب خمر در حالتی قرار می گیرد که نه خدای تعالی را می شناسد و نه می داند که خالقش کیست.

باب دویست و بیست و ششم سرّ حلال بودن آنچه از مطعومات و مشروبات که به ثلث بر می گردند

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از محمّـد بن یحیی عطّار از سـهل بن زیاد از حسن بن محبوب، از خالد بن حریز از ابی الربیع الشامی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که حضرت آدم علیه السّلام از بهشت به زمین فرود آورده شد میل نمود که از میوه های بهشتی بخورد از این رو خداوند تبارک و تعالی دو شاخه انگور از بهشت بر او فرستاد، آدم علیه السّلام این دو شاخه را کاشت و وقتی برگ و میوه آورده و به حدّ خوردن رسیدند، ابلیس آمد و دور آنها را دیواری کشید.

حضرت آدم علیه السّلام به او فرمود: ای ملعون تو را چه می شود که چنین می کنی؟

ابلیس گفت: این دو درخت مال من می باشد.

آدم فرمود: دروغ می گویی، بالاخره با هم تراضـی کردند که هر چه روح القدس حکم کند به آن خشـنود باشـند وقتی نزد او رفتند آدم داستان را برای او گفت، روح القدس مقداری آتش برداشت و روی دو درخت پاشید شاخه های دو درخت

شعله ور گردید به حدّی که آدم بیمناک شد که چیزی باقی نمانده و تمام بسوزند چنانچه ابلیس نیز همین تصوّر را نمود.

امام علیه السّلام فرمودند: آتش به آن جا که باید برسد رسید و دو ثلث از آن دو درخت را سوزاند و یک ثلث باقی ماند روح القدس به آدم گفت: آنچه سوخته از بین رفته حظّ و بهره ابلیس بوده و آنچه باقی مانده بهره تو است.

حدیث (۲) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللّٰه عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از علاء، از محمّد بن مسلّم، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

پدرم علیه السّلام می فرمودند: هنگامی که جناب نوح علیه السّلام مأمور شد به کاشتن درخت انگور

ابلیس در جنب حضرت بود لذا به مجرّد این که آن جناب اراده کرد انگور بکارد، ابلیس گفت: این درخت مال من است.

نوح به او گفت: دروغ می گویی.

ابلیس عرض کرد: پس از آن چه مال من می باشد؟

نوح فرمود: دو ثلث آن مال تو است و یک ثلث تعلّق به من دارد و از همین جا حلّیت مأکولاتی که به ثلث برمی گردند و از آنها همین مقدار می ماند ناشی گردیده است.

حدیث (۳) ابو عبد اللّٰه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابو علی محمّد بن محمّد بن الحارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت: وقتی نوح

علیه السّلام از کشتی بیرون آمد شاخه های درختان خرما و انگور و سایر درختان میوه را که با او در کشتی بودند کاشت پس در ساعت میوه دادند.

زمانی که نوح علیه السّلام در کشتی قرار داشت شاخه انگور با او بود و آخرین محموله ای که از کشتی بیرون آورده شد همان شاخه انگور بود که بعدا جناب نوح نیافتش و جهتش آن بود که ابلیس آن را مخفیانه برداشت، نوح پس از گردش و نیافتن آن برخاست که داخل کشتی شده و آن جا را تفحّص کند، فرشته ای که با نوح بود عرضه داشت:

ای پیامبر خدا بنشین به زودی آن را نزد شما خواهند آورد.

نوح بجایش نشست، فرشته عرض کرد: در عصیر (آبی که از فشردن انگور به دست می آید) آن شریک داری لذا حق شریکت را نیکو رعایت نما.

نوح فرمود: یک هفتم از عصیر مال شریک و شش قسمت دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: احسان کن و به او بیشتر بده چه آنکه تو نیکوکار می باشی.

نوح فرمود: یک ششم مال او پنج ششم دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: باز احسان کن که تو محسن و نیکوکار می باشی.

نوح فرمود: یک پنجم مال او و چهار پنجم دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.

نوح فرمود: یک چهارم مال او و سه چهارم دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: باز در حق او احسان کن که تو محسن و نیکوکار می باشی.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۳۱

نوح فرمود: نصف مال او و نصف دیگر مال من.

فرشته عرضه داشت: باز در حقّش احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.

نوح فرمود:

یک ثلث مال من و دو ثلث مال او، فرشته خشنود گشت، پس آنچه زائد بر یک ثلث است و در طبخ بخار می شود از ابلیس بوده و حظّ او می باشد و ثلث باقیمانده و آنچه کمتر از آن است مال نوح است که حظّ و بهره وی بوده و آن برای آشامیدن حلال و طیّب است.

باب دویست و بیست و هفتم سرّ ممنوع بودن شرب خمر در حال اضطرار

حدیث (۱) علی بن حاتم در مکتوبی که برایم ارسال داشت نوشته بود: محمّد بن عمر از علی بن محمّد بن زیاد از احمد بن فضیل معروف به ابی عمر، از یونس بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مضطرّ شراب نیاشامد زیرا:

اوّلا: شرب در شارب صرفا شرّ و بدی ایجاد می کند.

ثانیا: شارب را خواهد کشت.

بنا بر این مضطرّ یک قطره هم از آن نیاشامد.

و در روایتی آمده: خمر عطش شارب را زیاد می کند.

محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب می گوید:

این حدیث به همین کیفیّتی که نقل شد به ما رسیده ولی باید توجّه داشت که شرب خمر در حال اضطرار از نظر فتوای فقهاء مباح و مطلق می باشد نظیر مردار و خون و گوشت خوک.

و من این روایت را با این که با فتوای فقهاء مخالف است در اینجا آورده ام زیرا مشتمل بر علّت می باشد و لا قوه الّا باللَّه.

باب دویست و بیست و هشتم سرّ حرام شدن قتل نفس

حدیث (۱) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس،

از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام در مکتوبی که جواب مسائل او را مرقوم فرموده بودند نوشتند: قتل نفس حرام شده زیرا:

اوّلا: در تحلیل و حکم بجواز آن مخلوقات فاسد و تباه شده.

ثانیا: موجودات فانی می گردند.

ثالثا: تدبیر و علاج، تباه و فاسد می شود.

حدیث (۲) محمّد بن موسی از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن

محمّد بن ابی عبد اللَّه، از عبد العظیم بن عبد اللَّه، از محمّد بن علی، از پدرش، از جدّش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

قتل نفس از معاصی کبیره است زیرا حق تعالی می فرماید:

وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً الی آخر (کسی که عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش آتش جهنم بوده که در آن برای همیشه خواهد ماند و غضب و لعنت خدا بر او بوده و برایش عذاب بزرگی مهیا گردیده است).

باب دویست و بیست و نهم سرّ حرام شدن عقوق والدین و نافرمانی از ایشان

حدیث (۱) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی به او مرقوم فرمودند: خداوند متعال عقوق والدین و نافرمانی از ایشان را حرام کرده و سرّ آن چند چیز است که ذیلا شرح داده می شوند:

الف: در نافرمانی و الدین انسان از توفیق برای اطاعت حق تعالی خارج می شود.

ب: عقوق والدین و نافرمانی از ایشان موجب می شود که شخص پدر و مادر را توقیر و تعظیم نکند.

ج: نافرمانی والدین انسان را از اجتناب نمودن از کفران نعمت محروم می نماید.

د: عقوق والدین شکر نعمت را باطل و تباه می کند.

ه: عقوق والدین منجر به قلّت نسل و انقطاع آن می شود زیرا از ناحیه آن تعظیم نکردن والدین و آگاه نبودن به حق ایشان و قطع نمودن ارحام و بی رغبت شدن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۳۵

والدین نسبت به فرزند و رها کردنشان تربیت فرزندان را ناشی می گردد و علّت و سبب تمام اینها آن است

که فرزند احسان به پدر و مادر را ترک نموده است.

حدیث (۲) محمّد بن موسی، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه، از عبد العظیم بن عبد اللّه الحسنی، از محمّد بن علی، از پدرش، از جدّش نقل کرده که گفت:

از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

عقوق والدین و نافرمانی ایشان از کبائر است زیرا حق تعالی عاقّ را عاصی و شقیّ قرار داده است.

باب دویست و سی ام سرّ حرام شدن زنا

حدیث (۱) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند: زنا حرام شده زیرا در آن فساد می باشد و آن عبارت است از:

کشتن نفوس، از بین رفتن انساب، ترک تربیت اطفال، تباه شدن میراث و اموری شبیه به اینها که جملگی از وجوه فساد محسوب می شوند.

حدیث (۲) علی بن حاتم از محمّد بن نوفلی، از احمد بن هلال، از علی بن اسباط، از ابن اسحاق خراسانی، از پدرش نقل کرده که گفت: علی علیه السّلام فرمودند: بر شما است که از زنا دوری کنید زیرا در آن شش خصلت و خصیصه می باشد سه تا در دنیا و سه تا در آخرت، امّا سه تایی که در دنیا است:

۱- نشاط و درخشندگی صورت را از بین می برد.

۲- رزق حلال را قطع می کند.

۳- مرگ و فنا را نزدیک و فاعل را به جهنّم می برد.

و امّا سه تایی که در آخرت می باشد:

الف: فاعل را گرفتار سوء حساب می کند.

ب: موجب غضب باری تعالی می باشد.

ج: فاعل را در آتش مخلّد می نماید.

باب دویست و سی و یکم سرّ حرام شدن نسبت ناروا به زنان عفیف دادن

حدیث (۱) علی بن احمد می گوید:

محمّد بن ابی عبد اللّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:

خداوند عزّ و جل نسبت ناروا به زنان عفیف را حرام کرده زیرا در آن مفاسدی است باین شرح:

الف: فساد و تباه شدن انساب.

ب: نفی و سلب کردن فرزند از مادر.

ج: ابطال و از بین بردن مواریث.

د: ترک تربیت فرزند.

ه: نابود شدن معارف.

و: مسادی و شرور و علّت های دیگری که جملگی موجب فساد مخلوق می باشند.

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد از عبد العظیم بن عبد اللّه الحسنی، از حضرت محمّد بن علی علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

پدرم فرمود: شنیدم از پدرم که می فرمود: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام شنیدم که می فرمودند:

نسبت ناروا به زن عفیفه دادن از معاصی کبیره است زیرا حق عزّ و جل در قرآن می فرماید:

لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (آنان که به زنان عفیفه نسبت ناروا می دهند در دنیا و آخرت مورد لعن بوده و بر ایشان عذاب بزرگی آماده شده است).

باب دویست و سی و دوّم سرّ حرام شدن خوردن مال یتیم به ظلم و ستم

حدیث (۱) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش

فرمودند: خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم به خاطر علل و اسباب بسیاری حرام است:

اوّل: هر گاه کسی از روی ستم مال یتیمی را بخورد بر کشتنش کمک کرده زیرا یتیم محتاج و فقیر بوده و از طرفی نمی تواند خود را بکشد و بردارد و اساسا قائم به خویش نبوده و کسی را هم ندارد که همچون پدر و مادر وی را کفایت کنند از این رو وقتی کسی مالش را بخورد گویا او را کشته و به فقر و فاقه انداخته اش مضافا به هشداری که حق عزّ و جل داده و از ستم به یتیم و افراد ضعیف بر حذر داشته و اخبار به عقوبت داده چنانچه در قرآن فرموده:

باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان نیک رفتار کنند) کسانی می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی ماند و زیر دست مردم شوند، آنان باید از خدا بترسند.

دوّم: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جل در خوردن مال یتیم وعده دو عقوبت داده، یک عقوبت در دنیا و دیگری در آخرت.

پس حکمت و مصلحت در تحریم مال یتیم یکی ابقاء یتیم و قائم به نفس نمودنش بوده و دیگری حفظ نمودن اعقاب و فرزندان از آنچه به ایتام می رسد چه آنکه متصدّیان امور ایتام وقتی وعده عقوبت حق عزّ و جلّ به متصرّفین در اموال ایتام را ملاحظه کردند از خوردن اموال ایشان اجتناب کرده و هیچ گونه خیانتی در مال آنها نمی کنند در نتیجه هم ایتام با داشتن مال قائم به نفس گشته و نیاز به مال دیگران ندارند و هم فرزندان متصدّیان به سرنوشت سوء

ایتامی که مالشان را اولیاء خورده اند که مبتلا نمی شوند از این گذشته آنان که مال ایتام را می خورند بعدا که اطفال یتیم رشد کرده و به سن درک و بلوغ رسیدند حق خود را مطالبه کرده و بدین ترتیب عداوت و خصومت و بغض و کینه بین طرفین حاکم می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۴۱

باب دویست و سی و سوّم سرّ حرمت فرار از جبهه جنگ و تقرّب بعد از هجرت

حدیث (۱) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند: خداوند تبارک و تعالی گریختن از جبهه جنگ را حرام کرده و علّتش چند چیز است.

الف: گریختن موجب سستی و شکست در دین می باشد.

ب: گریز از جنگ باعث سبک شمردن رسل و پیشوایان عادل دین خواهد بود.

ج: فرار از جهاد معنایش ترک نصرت و یاری نمودن ائمّه علیهم السّلام است بر علیه دشمنان و رها کردن آن حضرات و همراهی نکردنشان در عقوبت و تنبیه کردن دشمنان در مقابل انکار آنها آنچه را که به آن از سوی رؤسای دین دعوت به آن شده اند یعنی اقرار به ربوبیّت و اظهار عدل و ترک جور و ستم و از بین بردن فساد می باشد.

د: گریختن از میدان نبرد سبب می شود که دشمنان بر مسلمین جرات پیدا کرده و دست به اسارت و کشتار مسلمانان دراز کرده و دین خدا را تباره و باطل نمایند.

سپس حضرت فرمودند:

تعرّب بعد از هجرت (یعنی بعد از مستبصر شدن و هجرت از کفر به اسلام دوباره به

بلاد کفرنشین رفتن و با آنها حشر و نشر داشتن) نیز حرام است و جهتش چند چیز است:

۱- تعرّب بعد از هجرت معنایش رجوع از دین و ترک یاری کردن انبیاء و حجج علیهم السلام است.

۲- در آن فساد و ابطال حق هر صاحب حقّی است.

علت و سبب حرمت همان است که گفته شد نه صرف سکنا نمودن در بلاد اهل جهل و کفر فلذا اگر شخصی کاملا به دین عارف و عالم باشد باز جایز نیست که با اهل جهل و کفر هم مسکن گردد و در بلاد مشرکین متمرکز شود زیرا بیم آن هست که وی به مرور از اعتقادات مذهبی دست کشیده و علم را رها نموده و با اهل کفر و جهل هم مرام شود و سپس به عقیده باطل مستمر بماند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۴۳

باب دویست و سی و چهارم سرّ حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده

حدیث (۱) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو الحسن الرضا علیه السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش مرقوم فرمود:

حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده به خاطر این حرام است که حق عزّ و جلّ بر مخلوقاتش واجب کرده که اقرار به او نموده و اسم آن حضرت را بر ذبایح محلّل ببرند نه نام دیگری است.

و سرّ دیگرش این است که بین آنچه به واسطه اش به حضرت باری تقرّب حاصل می شود که و آنچه عبادت و پرستش شیاطین و بتها است نباید مساوات باشد و وقتی ذبیحه ای

که اسم غیر خدا بر آن برده شده را حرام بدانیم رعایت این جهت شده است چه آنکه در نام خدا را بردن، شخص بدین وسیله به ربوبیّت و وحدانیّت حضرت حق عزّ و جل اقرار کرده و اگر اسم غیر او را ببرد اظهار شرک نموده و به غیر ذات جلالش تقرّب جسته، پس ذکر نام «اللّه» بر ذبیحه فارق است بین ذبیحه محلّل و محرّم به این معنا که اگر نام حق عزّ و جلّ بر آن برده شود حلال بوده و در غیر این صورت حرام می باشد.

باب دویست و سی و پنجم سرّ تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی و درنده

حدیث (۱) علی بن احمد با همان اسناد قبل نقل کرده:

حضرت رضا علیه السّلام مکتوبی به محمّد بن سنان نوشته و در آن مرقوم فرمودند:

تمام پرندگان درنده و حیوانات وحشی درنده حرام هستند زیرا مردار و گوشت انسانها و قاذورات و اشباه اینها را می خورند لذا خداوند عزّ و جل نشانه هایی را جهت امتیاز حیوانات وحشی از حلال گوشت و پرندگان حلال از حرام گوشت آنها قرار داده چنانچه پدرم علیه السّلام در همین باره فرموده:

هر حیوان درنده ای که صاحب دندان نیش بوده و هر پرنده ای که چنگال داشته باشد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۴۵

حرام گوشت است چنانچه هر پرنده ای که سنگدان دارد گوشتش حلال می باشد.

و فارق و امتیاز دیگری که بین پرندگان حلال و حرام می باشد این است که در فرموده پدرم علیه السّلام به آن اشاره شده و آن حضرت فرموده اند:

هر پرنده ای که در وقت پرواز بالش را تکان دهد آن را بخورد که حلال بوده و آنچه از پرندگان هنگام پرواز بالشان را صاف نگاه می دارند نخور که حرام

گوشت هستند.

سپس فرمودند: خرگوش حرام بوده زیرا به منزله سنّور (نوعی گربه) است و همان طوری که حیوانات درنده وحشی و سنّور چنگال دارند خرگوش نیز دارای چنگال می باشد مضافا به این که ذاتا خرگوش قذر و خبیث است و از این گذشته در وصف آن گفته اند همچون زنان خون حیض می بینند زیرا از جمله ممسوخات است و این خود یکی از عوامل قذر و خبیث بودنش محسوب می شود.

باب دویست و سی و ششم سرّ تحریم ربا

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه می گوید:

محمّد بن ابی عبد اللَّه از محمّد بن ابی بشر، از علی بن عبّاس، از عمر بن عبد العزیز از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام راجع به علّت و سبب تحریم ربا پرسیدم؟

حضرت فرمودند: اگر ربا حلال می بود مردم تجارت را رها می کردند و نیازی به آن نداشتند از این رو حقّ عزّ و جلّ ربا را حرام فرمود تا مردم از حرام دوری کرده و رو به تجارات و بیع و شراء آورند، پس ربا در قرض بین مردم باقی ماند.

حدیث (۲) علی بن حاتم از ابو عبد اللَّه محمّد بن احمد بن ثابت از عبید، از ابن ابی عمیر، از هشام ابن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام کرد تا مردم از انجام معروف و امر پسندیده خودداری نکنند.

حدیث (۳) علی بن حاتم از ابو القاسم حمید از عبد اللَّه بن احمد نهیکی از علی بن حسن طاطری از درست بن ابی منصور، از محمّد بن عطیّه، از زراره، وی می گوید:

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند:

علل

خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام کرد تا معروف و امر پسندیده از بین نرود.

حدیث (۴) علی بن احمد می گوید: محمّد بن ابی عبد اللّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام در مکتوبی به او در جواب مسائلش فرمودند:

علّت تحریم ربا ان است که حق عزّ و جل از آن نهی فرموده زیرا در آن اموال فاسد و تباه می شوند چه آنکه انسان وقتی یک درهم را به دو درهم خرید ثمن و عوض یک درهم همان یک درهم بوده و درهم دیگر باطل و فاسد است پس بیع و شراء ربوی در هر حال برای مشتری و بایع ضرر و زیان آور است از این رو خداوند تبارک و تعالی به خاطر فاسد اموال و جلوگیری از آن ربا را حرام و ممنوع فرموده همان طوری که سپردن مال سفیه را به او از ممنوعات قرار داده است زیرا بیم آن هست که سفیه مالش را فاسد کند.

بلی وقتی با رشد انس گرفت و خوب و بد، صلاح و فساد را تشخیص داد البته می توان مالش را به وی سپرد، پس به خاطر همین علت (فساد اموال) حق عزّ و جل ربا و فروختن یک درهم به دو درهم را حرام کرده و علّت حرام نمودن ربا بعد از بیان و علم به آن این است که مرتکب ربا حرام الهی را سبک شمرده و بدون اعتناء به آن واردش شده

است و این خود از معاصی کبیره می باشد زیرا با علم به حرمت و این که حق تبارک و تعالی آن را حرام نموده با این حال به آن اقدام شود چیزی غیر از سبک شمردن محرّم الهی نمی باشد و سبک شمردن محرّم الهی موجب دخول در کفر است.

و علّت تحریم ربا در بیع و شراء نسیه آن است که معروف از بین رفته و اموال تلف گشته و مردم به گرفتن سود رغبت پیدا نموده و قرض را ترک کرده و امور معروف و پسندیده را رها می کنند مضافا به این که این ربا نیز موجب فساد و ظلم و نابودی اموال می باشد.

باب دویست و سی و هفتم سرّ حرام کردن خداوند تبارک و تعالی شراب و مردار و خون و گوشت خوک و بوزینه و خرس و فیل و سپرز

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن عذافر، از برخی رجالش، از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۴۹

حضرت ابی جعفر علیه السّلام راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه خداوند عزّ و جل شراب و مردار و خون و گوشت خوک را حرام فرموده است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی این اشیاء را بر بندگان حرام نکرد و غیر آنها را حلال قرار نداد تا ایشان را به آنچه حلال کرده راغب و از آنچه حرام فرموده بی میل نموده باشد بلکه پس از آفرینش مخلوقات آنچه که ابدان ایشان به آن قائم است و در راستای مصلحت و خیر آنها هست را به آنها تعلیم فرمود و پس از آن تفهیمشان نمود که این سنخ از اشیاء بر ایشان مباح و حلال است

و نیز آنچه به ضرر ابدانشان هست را به آنها هشدار داد و اعلام فرمود که این قبیل از اشیاء بر آنها حرام است سپس فرمود: کسی که از شما در وقتی از اوقات مضطرّ شد و بدنش قائم و پا بر جا نشد مگر به یکی از این محرّمات البته در چنین وضعی می تواند به مقداری که حاجتش برطرف شده و مشکلش حلّ شود از آن استفاده کند نه بیش از این مقدار.

پس از آن فرمود: امّا مردار: احدی حق ندارد از آن تناول کند مگر آنکه بدنش مبتلا به ضعف مفرط بوده یا قوّت از او رفته و بدون استفاده از آن نسلش منقطع می گردد و اساسا خورنده مردار مبتلا به مرگ ناگهانی می گردد.

و امّا خون: خوردن آن در خورنده آن زرد ایجاد کرده و او را مبتلا به مرض عطش و قساوت قلب و کم مهری نموده به طوری که به خویشاوندان و یارانش هیچ ایمان و اعتقادی ندارد.

و امّا گوشت خوک: خداوند تبارك و تعالی طائفه ای را در صورت های مختلف نظیر صورت خوك و بوزینه و خرس مسخ فرمود و سپس نهی کرد از خوردن گوشت حیوانات مماثل و هم شکل ایشان تا بدین وسیله از استفاده شدن ممسوخات جلوگیری به عمل آمده و از طرفی به عقوبت و بلایی که آنها به آن مبتلا شده اند استخفافی واقع نگردد.

و امّا خمر و شراب: خداوند متعال آن را حرام فرمود زیرا هم مستی ایجاد می کند و هم فاسد است سپس فرمود: خورنده شراب به منزله کسانی است که بت می پرستند و شرب خمر در شارب ارتعاش و لرزه ایجاد کرده و مروّت

و جوانمردی را از او زائل نموده و باعث می شود که وی بر انجام محارم الهی از قبیل ریختن خونها و مرتکب شدن زنا جرات پیدا نماید حتی کار بجایی می رسد که از آدم مست بعید نیست که با محارم خود در حال زوال عقل جمع شود باری شراب در شارب هر شر و بدی را ایجاد می کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۵۱

حدیث (۲) پدرم رضی اللّٰه عنه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعا از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن عذافر، از پدرش، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایتی مانند روایت اوّل را نقل نموده.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمّد بن علی کوفی، از عبد الرحمن بن سالم، از مفضّل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بیان فرمایید چرا خداوند تعالی خوک را حرام فرموده؟

حضرت فرمودند:

خداوند متعال طائفه ای را در شکلهای مختلف همچون خوک و بوزینه و خرس مسخ فرموده و سپس از تناول گوشت حیوانات مماثل و هم شکل آنها نهی نمود تا آنها مورد استفاده قرار نگرفته و به عقوبت و بلایی که مبتلا به آن شده اند استخفافی واقع نگردد.

حدیث (۴) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّٰه عنه، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی به من در جواب مسائلهم

فرمودند:

خوک به خاطر این حرام شده که حیوانی است بسیار کریه و زشت، حق تبارک و تعالی این زشتی را وسیله پند و عبرت خلائق و سبب خوف و بیم مردمان و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است.

و دلیل دیگر بر حرمتش آن است غذاء این حیوان ناپاک ترین ناپاکی ها است و علل بسیار دیگر که نامی از آنها در اینجا برده نشده.

و همچنین بوزینه نیز حرام است زیرا همچون خوک از ممسوخات بوده و حق تعالی زشتی این حیوان را نیز وسیله عبرت خلائق و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است.

ناگفته نماند که حق جلّ و علی یک شباهتی از انسان در این حیوان گذارده تا مردم بدانند که این موجود از مخلوقاتی است که مورد غضب و سخط الهی واقع شده است.

و نیز حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی به محمّد بن سنان در جواب مسائلش مرقوم

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۵۳

فرمودند: مردار حرام است زیرا تغذیه از آن موجب فساد و تباه شدن ابدان و پیدا شدن آفات در آنها می باشد و وجه دیگر برای حرمت آن این است که حق تعالی بدین وسیله خواسته است هشدار دهد که تسمیه (گفتن بسم اللّه در وقت ذبح) سبب است برای حلال شدن مذبوح و ترکش باعث حرام بودن آن می باشد.

و حق تعالی خون را نیز همچون مردار حرام فرموده زیرا تغذیه از آن سبب فساد ابدان و موجب پیدا شدن آب زرد و بوی متعفّن دهان و بد بو شدن شخص و بد خلق شدن وی و سخت دل شدن و کم مهر گردیدن نسبت به دیگران

می گردد حتی کار بجایی می رسد که فرزند به واسطه تغذیه از آن پدر و دوست و همسرش را به قتل می رساند.

و نیز حق عزّ و جل طحال و سپرز را حرام فرمود زیرا در آن خون می باشد و از طرفی علّت تحریم آن با علّت تحریم خون و مردار یکی می باشد چه آنکه طحال در فساد به منزله آنها می باشد.

حدیث (۵) محمّد بن علی بن ماجیلویه رضی اللّه عنه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از محمّد بن اسلم جبلی، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت:

از حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام پرسیدم: آیا تناول گوشت فیل حلال است؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چرا؟

فرمودند: زیرا این حیوان مماثل فیل است و حق تعالی گوشت ممسوخات و گوشت آنچه که مثل آنها هستند را حرام فرموده.

باب دویست و سی و هشتم سرّ مکروه بودن تناول گوشت کلاغ

حدیث (۱) پدرم رضی اللّه عنه از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن یحیی خزّاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت تناول گوشت کلاغ را خوش نداشتند زیرا فاسق و بدکار است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۵۵

باب دویست و سی و نهم اسرار ممسوخات و اقسام آنها

حدیث (۱) پدرم رضی اللّه عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از محمّد بن الحسن بن علان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام در باره مسخ شده ها سؤال کردم؟

حضرت فرمودند:

ممسوخ دوازده صنف بوده و برایشان اسراری است:

امّا فیل: این حیوان مسخ شده؛ زیرا در اصل سلطانی بوده که زنا و لواط می کرده.

خرس: این حیوان نیز از ممسوخ است؛ زیرا در اصل مردی دیّوث «۱» بوده.

خرگوش: حیوانی است که مسخ شده؛ زیرا در اصل زنی بوده که به شوهرش خیانت می نمود و از حیض و جنابت غسل نمی

کرد.

خفّاش: حیوانی است مسخ شده؛ زیرا خرماهای مردم را سرقت می کرد.

سهیل: ستاره ای است مسخ شده؛ زیرا مردی در یمن به شغل گمرکچی بودن اشتغال داشت.

زهره: ستاره ای است مسخ شده؛ زیرا زنی بود که به واسطه اش هاروت و ماروت گول خوردند.

و امّا بوزینه ها و خوکها: اینها طائفه ای از بنی اسرائیل بوده که در روز شنبه ظلم و ستم کردند.

و امّا جرّی (نوعی ماهی است) و سوسمار: زمانی که مائده آسمانی برای جناب عیسی علیه السّلام نازل شد گروهی از بنی اسرائیل به آن حضرت ایمان نیاوردند در نتیجه به سرگردانی مبتلا شدند پس برخی در دریا افتاده و بعضی در خشکی ماندند آنها

که در دریا افتادند به صورت جرّی در آمده و آنان که در خشکی ماندند به شکل سوسمار شدند.

امّا عقرب، در اصل مردی سخن چین بود پس مسخ شد و به این شکل در آمد.

امّا زنبور، در اصل گوشت فروش بود و در وقت فروش از ترازو کم می گذاشت.

حدیث (۲) علی بن احمد بن محمّد رحمه اللّٰه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی از

---

(۱)- به مردی گویند که مردان اجنبی را نزد همسرش ببرد.

محمّد بن احمد بن اسماعیل علوی، علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر، از حضرت جعفر بن محمّد علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

مسخ شده ها سیزده تا است:

فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرم سیاه، سگ ماهی، خفّاش، بوزینه، خوک، زهره و سهیل.

محضر مبارکش عرض شد: ای فرزند رسول خدا سبب مسخ شدن آنها چه بود؟

حضرت فرمودند: امّا فیل: مردی ستمگر و لواطه کن بود از رطب و یابس نمی گذشت (یعنی به هر کس دست می یافت این عمل شنیع را مرتکب می شد) و امّا خرس: مردی بود که حالت زنانگی در او بود و مردان را به خود دعوت می کرد.

و امّا خرگوش: زنی بود آلوده که نه از حیض غسل می کرد و نه از جنابت و نه از غیر این دو.

و امّا کژدم: مرد هرزه گویی بود که احدی از او و آزارش در امان نبود.

و امّا سوسمار: مردی بیابانی بود که با عصای خویش اموال حاجیان را می دزدید.

و امّا عنکبوت: زنی بود که به شوهرش خیانت نمود.

و امّا کرم سیاه: مرد سخن چینی بود

که بین دوستان جدایی می انداخت.

و امّا سگ ماهی: مرد دیّوثی بود که مردان اجنبی را به همسران خود دعوت می کرد.

و امّا خفّاش: مرد دزدی بود که از سر درختان خرما، خرمای مردم را می دزدید.

و امّا بوزینه: یهود در روز شنبه خیانت و ستم کردند لذا به بوزینه مسخ شدند.

و امّا خوکها: جمعی از نصاری از پروردگار درخواست کردند بر ایشان مائده نازل کنند، بعد از نزول مائده در تکذیب پیامبر خود سخت تر شدند.

و امّا سهیل: مردی گمرکچی در یمن بود.

و امّا زهره: زنی بود موسوم به ناهید و او همان زنی است که مردم در باره اش

می گفتند هاروت و ماروت به واسطه اش فریفته شدند.

حدیث (۳) علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه، از عباد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که حضرتش فرمودند:

خفّاش (شب پره) زنی بود که رقیب خود را سحر کرد لذا حق تعالی او را به صورت خفّاش مسخ نمود و موش یکی از اسباط یهود بود که مورد غضب خدا واقع شدند و آنها را به صورت موش مسخ فرمود و پشه مردی بود که انبیاء علیهم السّلام را مسخره می کرد و ناسزا به ایشان می گفت و با ایشان روترش نموده و در مقابلشان کف می زد، حق تعالی او را به صورت پشه مسخ فرمود.

و شپش حیوانی است که منشأ ایجاد و هستی آن جسد می باشد و شرح مسخ شدن آن این است که:

پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل ایستاده بود و نماز می گذارد در این هنگام نادانی از نادانان بنی اسرائیل

جلو آمد و او را به استهزاء گرفت و رو به آن جناب ترش کرد، پس از جایش برنخاست مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را به صورت شپش مسخ فرمود.

و مارمولک سبطی از اسباط بنی اسرائیل بود که اولاد انبیاء را سبّ و نفرین کرده و ایشان را مورد بغض و کینه قرار می دادند، پس حق تعالی آنها را به صورت مارمولک مسخ فرمود.

امّا عنقاء از ناحیه غضب خداوند تبارک و تعالی به این صورت در آمد و حق تعالی این مبغوض را مثل عنقاء و به صورت آن مسخ فرمود، پناه می بریم به خدا از غضب و سخط او.

حدیث (۴) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط از علی بن جعفر، از مغیره، از حضرت ابی عبد اللَّه، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

مسخ شده از بین انسانها سیزده صنف است به این شرح:

بوزینه، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه، سگ ماهی، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۶۱

امّا بوزینه: طائفه ای در شهری کنار دریا فرود آمده و آن جا می زیستند، این مردم در روز شنبه مرتکب عصیان و تعدّی شده و ماهی ها را که از صیدشان در این روز ممنوع بودند شکار می کردند در نتیجه حق تعالی آنها را به صورت بوزینه مسخ فرمود.

و امّا خوکها: قومی از بنی اسرائیل مورد نفرین حضرت عیسی بن مریم واقع شده در نتیجه حق تعالی ایشان را به هیئت خوکها

مسخ فرمود.

و امّیا شب پره: زنی با رقیب خود می زیست ولی در حقش خیانت و سحر نمود، حق تعالی او را به صورت شب پره مسخ فرمود.

و امّا سوسمار: مرد بیابانی بود که هر کس به او می گذشت وی رعایتش را نکرده و او را می کشت از این رو حق تعالی او را به صورت سوسمار مسخ فرمود.

و امّا فیل: مردی بود که با بهائم جمع می شد لذا حق تعالی او را به صورت فیل مسخ فرمود.

و امّیا کرم خاکی: مردی بود زناکار که از هیچ چیز نمی گذشت و رعایت آن را اصلا نمی نمود پس حق تعالی او را به صورت کرم خاکی مسخ فرمود.

و امّا سگ ماهی: مردی بود سخن چین، حق تعالی او را به صورت سگ ماهی مسخ نمود.

و امّا کژدم: این حیوان مردی عیب جوی و هرزه زبان بود، خداوند متعال وی را به صورت عقرب مسخ فرمود.

و امّا خرس: در اصل مردی بود که اموال حاجی ها را می ربود، خدای تبارک و تعالی او را به صورت خرس مسخ نمود.

و امّا سهیل: مردی بود گمرکچی و ندیم و همدم کسی که از مردم باج می گرفت محسوب می شد، حق تعالی او را به صورت سهیل مسخ فرمود.

و امّا زهره: زنی بود که هاروت و ماروت به واسطه اش فریفته شدند، خداوند او را به صورت زهره مسخ فرمود.

و امّا عنکبوت: زنی بود بدخلق و نافرمان نسبت به شوهرش و پشت به او

می نمود حق تبارک و تعالی وی را به صورت عنکبوت مسخ فرمود.

و امّا خارپشت: مردی بد خلق بود که حق تبارک و تعالی به صورت خارپشت مسخش

نمود.

حديث (۵) ابـو الحسن على بن عبـد اللّٰه اسـوارى از مكّى بن احمـد بن سـعدويه برذعى از ابو زكريـا بن يحيى بن عبيـد عطّار بدمياط از قلانسـى، از عبد العزيز بن عبد اللّٰه اويسـى، از على بن جعفر از معتب غلام حضـرت جعفر بن محمّد عليهما السّلام از آن حضرت، از پدر گرامش، از جدّ بزرگوارش، از على بن ابى طالب عليهم السّلام نقل كردند كه، حضرت فرمودند:

از رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم راجع به مسوخ سؤال نمودند؟

حضرت فرمودند: مسوخ سيزده تا مى باشند به اين شرح:

فيل، خرس، خوك، بوزينه، سگ ماهى، تمساح، خفّاش، كرم سياه، كژدم، عنكبوت، خرگوش، زهره و سهيل.

محضر مباركش عرض شد: اى رسول خدا سبب مسخ شدن ايشان چه بود؟

حضرت فرمودند: امّا فيل: مردى بود اهل لواط از هيچ موردى نمى گذشت و هيچ تر و خشكى را رها نمى نمود.

و امّا خرس: مردى بود مخنّث و ابنه اى، مردان را به خود دعوت مى كرد.

و امّا خوك: نصارى از پروردگار تبارك و تعالى درخواست كردنـد كه برايشان مائـده اى نازل فرمايـد و وقتى اين مائده نازل شد به جاى ايمان آوردن و متنبّه شدن بر كفر و تكذيبشان افزودند از اين رو حق تعالى ايشان را به صورت خوك مسخ نمود.

و امّا بوزينه: طائفه اى بودند كه روز شنبه ستم و ظلم نمودند.

و امّا سگ ماهى: مردى ديّوث بود كه مردان را به اهل و خويشان مؤنّث خود دعوت مى كرد.

و امّا تمساح: مرد بيابانى بود كه با عصايش اموال حجّاج را مى ربود.

و امّا خفّاش: شخصى بود كه از روى درختان خرما، و ميوه ها را سرقت مى كرد.

و امّا كرم سياه: كسى بود كه بين دوستان

سخن چینی و نمّامی می نمود.

و امّا کژدم: مردی بود که با زبانش دیگران را نیش می زد و احدی از زبان او در امان نبود.

و امّا عنکبوت: زنی بود که همسرش را مسحور نمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۶۵

و امّا خرگوش: زنی بود که نه از حیض و نه از غیر آن غسل می کرد.

و امّا سهیل: شخصی بود که در یمن گمرکچی بود.

و امّا زهره: زن نصرانیّه ای بود که تعلّق به برخی از سلاطین بنی اسرائیل داشت و به واسطه اش هاروت و ماروت مفتون و فریفته شدند، اسمش ناهیل بود ولی مردم به او ناهید می گویند.

محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب می گوید:

مردم در باره زهره و سهیل اشتباه کرده و می گویند: این دو، دو ستاره اند ولی این طور نیست چه آنکه آن دو، دو موجود زنده دریایی بوده که به نام این دو ستاره موسوم می باشند.

چنانچه حمل (برّه) و ثور (گاو) و سرطان (خرچنگ) و اسد (شیر) و عقرب (کژدم) و حوت (ماهی) و جدی (بزغاله) حیواناتی هستند که نام ستارگان را روی آنها گذارده اند و راجع به آنها کسی مرتکب اشتباه و غلط نشده.

و سرّ این که مردم تنها نسبت به این دو (سهیل و زهره) به اشتباه افتاده اند نه غیر آنها، آن است که: مشاهده این دو حیوان ممکن نبوده و نمی توان آنها را شناخت؛ زیرا آنها دو جانوری هستند که در اقیانوسی زندگی می کنند که بر گرد جهان می چرخد، به طوری که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی کند.

نمی توان گفت: خدای عزّ و جل گناهکاران را ستاره تابناکی نموده که در بیابان و دریا وسیله هدایت

باشند و تا آسمان و زمین بر پا هستند بمانند.

عاصیان و مجرمانی که مسخ می شدند بیشتر از سه روز زنده نبوده و پس از آن می مردند، از آنها فرزندی باقی نماند.

این جانورانی که مسوخ نامیده شده اند، اسامی آنها مجاز و از باب استعاره است، این حیوانات مسوخاتی بوده که حق تعالی تناول گوشت آنها را حرام کرده؛ زیرا در آنها مضارّ و فساد است.

حضرت ابو جعفر الباقر علیه السّلام فرمودند:

سرّ این که حق تعالی از تناول گوشت حیوان مثله شده نهی فرموده آن است که از آن استفاده نشود و دیگر این که عقوبت و تنبیهش سبک نگردد.

محمّد بن علی بن بشّار قزوینی از ابو الفرج مظفّر بن احمد قزوینی نقل کرده که وی گفت: از ابو الحسین محمّد بن جعفر اسدی کوفی شنیدم که در باره سهیل و زهره می گفت:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۶۷

این دو، دو جانور از جانوران دریایی بوده که دور دنیا جریان دارد، آن دریا در جایی می باشد که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی کند.

این دو از اصناف مسوخ شمرده شده اند و آنان که پنداشته اند: سهیل و زهره همان دو ستاره معروف می باشند اشتباه کرده اند، چنانچه اعتقاد به فرشته بودن هاروت و ماروت نیز خطاء است چه آنکه این دو، دو موجود روحانی بوده که آفریده و آماده شده بودند برای فرشته شدن ولی نرسیدند به حدّ فرشتگان، رنج و محنت و گرفتاری را پذیرفتند و خود را در بوته امتحان قرار دادند، پس واقع شد در باره آنها آنچه واقع شد، اگر ایشان فرشته بودند از ارتکاب گناه برکنار می ماندند و عصیان و

نافرمانی نمی کردند در حالی که از این ابتلاء به سلامت بیرون نیامدند، و این که خداوند متعال در کتابش (قرآن) این دو را ملک خوانده مراد این است که:

ایشان را آفریدیم تا ملك و فرشته شوند نه آنكه بالفعل فرشته می باشند چنانچه حق تعالی به پیامبر گرامیش می فرماید:

إِنَّکَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (پیامبر تو مرده و ایشان نیز مردگانند) یعنی به زودی تو و ایشان می میرید نه این که بالفعل از مردگان هستید.

باب دویست و چهلم سرّ این که مؤمن گاهی مرتکب محرّمات شده و کافر زمانی حسنات را انجام می دهد

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رضی اللَّه عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از عبد اللَّه بن محمّد همدانی، از اسحاق قمی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السّلام وارد شده محضرش عرض کردم:

فدایت شوم، بیان فرمایید: آیا مؤمن زنا می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا لواط می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا مسکر و شراب می آشامد؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: مرتکب گناه می شود؟

فرمودند: آری.

عرض کردم: فدایت شوم اگر زنا و لواط نکرده و مرتکب سیّئات و بدیها نمی شود، پس گناهی که مرتکب می شود چیست؟

فرمودند: ای اسحاق حق تبارک و تعالی فرموده: آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند مگر از لمم و گناه صغیره.

مؤمن گاهی گناه صغیره ای که قصدش را نداشته انجام می دهد.

عرض کردم: فدایت شوم، بفرمایید: آیا کسی که نصب عداوت شما نموده و سبّ خاندان رسالت را می نماید با چیزی پاک و تطهیر می شود؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: فـدایت شوم گـاهی می بینم مؤمن یکتـاپرستی را که اعتقـادش همچون اعتقاد من بوده و به ولایت و محبّت شـما خاندان پابند بوده

و بین من و او هیچ اختلافی نیست با این حال شرب خمر نموده و زنا و لواط کرده و وقتی برای یک حاجت نزدش می روم و به او عرضه می کنم با روی گرفته و ترش کرده اش مواجه شده و مشاهده می کنم در بر آوردن حاجتم کند و سخت می باشد.

و از آن طرف گاهی ناصبی که در اعتقاد با من مخالف است دیده می شود وقتی برای حاجتی نزدش می روم و مرا می شناسد که در عقیده با او مخالف هستم با این حال با روی گشاده و باز با من برخورد کرده و سریعا به حاجت من پرداخته و با نشاط و سرور که حاکی از دوست داشتنش در روا کردن نیاز من هست اقدام به آن می کند، مشاهده می کنم که نماز بسیار می خواند و روزه زیاد می گیرد و صدقه و زکات فراوان می دهد و در امانتی که نزدش می گذارند خیانت نکرده و آن را رد می نماید، سرّ این دو حرکت چیست؟

حضرت فرمودند: آیا نمی دانید که از کجا و به چه سبب گناه و عصیان از شما سر می زند؟

عرض کردم: خیر به خدا قسم فدایت شوم، مگر آنکه شما آگاهم نمایید.

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چون در یگانگی متفرّد و منحصر بود لا جرم تمام اشیاء را آفریده ولی نه از چیزی و مادّه ای بلکه شرح آفرینشش چنین است:

آب شیرین را بر زمین پاک و پاکیزه هفت شبانه روز جاری نمود، سپس آب را بند آورد و یک مشت از خاک پاک و طاهری که گل شده بود را برداشت، این مشت گل،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۷۱

طینت و گل اهل بیت

عصـمت و طهارت بود، سـپس از زیر آن گل، مشتی دیگر برداشت و آن گل و طینت شـیعیان ما بود، سپس ما را برای خودش اختیار فرمود و اگر طینت و گل شـیعیان را همچون طینت ما به خود وامی گذارد هرگز احدی از ایشان مرتکب زنا و سـرقت و لواط و شـرب مسـکر و افعال قبیحه ای که نام بردی نمی شد ولی این طور نشد بلکه حق تعالی هفت شـبانه روز آب شور را بر روی زمین ملعونه و ناپاک جاری فرمود سپس آن را قطع کرد و پس از آن مشتی از آن گل را که گل ملعونه و به واسطه طول مجاورتش با آب تغییر یافته و سیاه رنگ شده بود (لجن) برداشت.

این مشت گل طینت آلوده و فاسد بود که عبارت باشد از طینت دشـمنان ما اگر خداوند عزّ و جلّ طینت دشـمنان ما را به حال خود می گذارد هرگز آنها را در میان انسانها نمی دیدی و ابدا به شـهادتین اقرار نکرده و روزه نگرفته و نماز نخوانده و زکات نـداده و حـج بیت اللّٰه نرفته، و هیچ گاه ایشان را با حسن خلق ملاقات نمی کردی ولی حق تبارک و تعالی طینت شـما و ایشان را جمع نمود و با هم مخلوط کرد و به هم مالید همچون مالیدن پوست و سـپس آن دو را با هم در آب ممزوج فرمود، پس هر لفـظ ناهنجـار یا عمل زنا یا افعال قبیحه ای که یاد کردی از قبیل شـرب مسـکر یا غیر آن از برادر مؤمن خود مشاهـده می کنی ناشی از جوهریّت و طینت و یا از ایمان او نیست بلکه به واسطه تماسی که

ناصبی با طینت او پیدا کرده وی بر انجام این سیّئات و قبائح اقدام و مبادرت می کند چنانچه هر فعل نیکو و خلق زیبا و یا از ایمان او نیست بلکه به واسطه تماسی که ناصبی با طینت او پیدا کرده وی بر انجام این سیئات و قبائح اقدام و مبادرت می کند چنانچه هر فعل نیکو و خلق زیرا و یا روزه و نماز یا حج بیت اللّه یا صدقه یا معروفی از ناصبی سر می زند مستند به جوهریّت و طینت او نبوده بلکه تماسّش با ایمان سبب اکتساب این افعال پسندیده و صدورش در خارج گردیده است.

عرض کردم: فدایت شوم، وقتی قیامت بپا شود چه خواهد شد؟

حضرت به من فرمودند: ای اسحاق آیا خداوند خیر و شر را در یک جا جمع خواهد فرمود؟

وقتی قیامت شود حق تعالی آنچه از ایمان را که با طینت ناصبی ها اصابت کرده و منشأ افعال حسنه شده از ایشان گرفته و به شیعیان ما رد نموده و به عکس آنچه از خباثت ناصبی با طینت شما مقرون گردیده و باعث صدور قبایح گردیده است را از شما گرفته و به ایشان بر می گرداند و اساسا هر چیزی به عنصر اوّلی که ابتدائش بوده بر می گردد.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص۵۷۱

ر خورشید در هنگامی که ابتداء طلوعش هست را ندیدی، آیا شعاع محرّك و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۷۳

نیرو بخشش متّصل به آن است یا بائن

و جدا از کره آفتاب می باشد؟

عرضه داشتم: فدایت شوم: خورشید وقتی غروب می کند شعاع به آن بر می گردد همان طوری که از آن صادر و خارج گشته بود و این خود دلیل است که شعاع از کره جدا نیست و الّا نباید به آن باز گردد.

حضرت فرمودند: آری، هر چیزی به جوهره خود که از آن صدور یافته باز می گردد.

عرضه داشتم: فدایت شوم آیا حسنات و افعال نیک ناصبی ها را گرفته و به ما بر می گردانند و به عکس افعال قبیح و ناپسند ما را به ایشان ارجاع می دهند؟

حضرت فرمودند: آری به خدایی که غیر از او معبودی نیست امر چنین می باشد.

عرض کردم: فدایت شوم در کتاب خدا آیه ای که شاهد بر این گفتار باشد می یابم یا نه؟

حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتم: در کدام آیه این مضمون می باشد؟

فرمودند: آیا این آیه را تلاوت نکرده ای؟

فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً «۱» (آن کسانی که از گناه توبه کنند و با ایمان به خدا عمل صالح به جای آورند خدا گناهان آنها را به ثواب بدل گرداند چه آنکه خداوند در حق بندگان بسیار مهربان و آمرزنده است).

خداوند متعال تنها سیّئات شما را که دوستان ما هستید به حسنات مبدّل می فرماید.

باب دویست و چهل و یکم سرّ بوی خوش و سبب آن

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از علی بن حسان واسطی، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت آدم علیه السّلام از بهشت به کوه صفا و حوّاء به کوه مروه هبوط داده شدند و این در حالی بود که حوّاء در بهشت موهایش را شانه

زده بود،

---

(۱)- سوره فرقان آیه (۷۰)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۷۵

هنگامی که در زمین قرار گرفت گفت: در حالی که مورد غضب و سخط الهی می باشم از شانه شدن موهایم خشنود نبوده و به آن دلبستگی ندارم، لذا آرایش موها را بهم ریخت و آنها را از هم گشود، موها پراکنده و منتشر شدند و از انتشارشان عطری که از ناحیه شانه زدن در بهشت در موها پدید آمده بود متصاعد شد باد آن را برد و در هند متمرکز ساخت از این رو عطر و بوی خوش در هند پدید آمد.

و در حدیث دیگر آمده: وقتی حوّا گیسوان بافته خود را گشود حق تبارك و تعالی باد را فرستاد تا به موهای پریشان و گشوده او وزیده و بوی عطر آن را در مشرق و مغرب پراکنده ساخت.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّه علیه از علی بن سلیمان رازی از محمّد بن الحسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر از حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام نقل کرده، وی می گوید:

محضر مبارکش عرض کردم: ابتداء پیدایش و کیفیّت بروز عطر و بوی خوش چه وقتی و چطور واقع شد؟

حضرت فرمودند: کسانی که قبل از شما بودند در این باره چه می گویند؟

عرض کردم: می گویند: آدم علیه السّلام وقتی به زمین دنیا هبوط کرد به هند فرود آمد و به خاطر فراقش از بهشت آنقدر در این سرزمین گریست که اشکهایش در زمین به صورت نهر جاری شد و همین اشکها فضای عالم را خوشبو نمودند.

حضرت فرمودند: آن طوری که ایشان می گویند نیست، بلکه سبب و کیفیّت پیدایش عطر در دنیا آن بود که

حوّا زمانی که در بهشت بود گیسوانش را در غلافی از سرشاخه های درختان بهشتی قرار داده بود و هنگامی که به زمین فرود آمد و به لغزش مبتلا شد خون حیض دید و مأمور شد به غسل که کردن بناچار گیسوانش را تکانید تا غلافها از گیسوانش جدا شدند حق تعالی بادی را فرستاد تا این غلافها را به صورت ذرّاتی به هر کجا که حضرتش خواست ببرند و از اینجا بود که عطر و بوی خوش در دنیا پدید آمد و در همه نواحی پراکنده شد.

باب دویست و چهل و دوّم امتناع حق عزّ و جلّ از پذیرفتن توبه شخص بد خلق

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد بن محمّد، از پدرش،

از یونس بن عبد الرحمن از کسی که یادش کرده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

خداوند تبارك و تعالی امتناع دارد از این که توبه شخص بد خلق را بپذیرد.

محضر مبارکش عرض شد: چرا؟

حضرت فرمودند: زیرا این شخص از گناهی بیرون نمی آید مگر آنکه در آنچه بزرگتر از آن است واقع می شود.

باب دویست و چهل و سوّم سرّ پذیرفته نشدن توبه بدعت گذار در دین

حدیث (۱) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللَّه علیه، از حسین بن محمّد بن عامر، از معلّی بن محمّد از محمّد بن جمهور العمی با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند متعال امتناع دارد که توبه بدعت گذار را بپذیرد.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللَّه چرا چنین می باشد؟

فرمودند: زیرا محبّت و وابستگی به بدعت در قلبش رسوخ کرده.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در زمانهای اوّل و پیش مردی بود که دنیا را از راه حلال طلب نمود و بر آن دست نیافت سپس از طریق حرام پی گیری کرد باز به آن نرسید، شیطان نزدش آمد و به او گفت: فلانی دنیا را از راه حلال و حرام طلب کردی و به آن نرسیدی اکنون می خواهی تو را به چیزی راهنمایی کنم که دنیای تو آباد و فراوان شود؟

آن مرد گفت: آری.

شیطان

گفت: دینی جدید اختراع کن و مردم را به آن دعوت نما.

آن مرد چنین کرد و مردم دعوتش را پذیرفته و اطاعتش کردند، مدتی گذشت و دنیای آن مرد آباد و ثروت فراوان نصیبش گردید ولی ناگهان به خود آمد و گفت:

این دینی که اختراع کرده و مردم را به آن دعوت کرده ام توبه ای برایش نمی بینم مگر آنکه نزد کسانی که منحرفشان کرده ام رفته و آنان را از دینی که به آنها دعوتشان کرده ام برگردانم، لذا پیش یاران و اصحابش رفت و گفت:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۷۹

آنچه شما را به آن دعوت کرده ام و شما نیز آن را پذیرفتید باطل بوده و از ساخته های خود من است نه دین خدا.

آنها گفتند: دروغ می گویی و حق همان است و تو در دینت شک و تردید کرده و از آن برگشته ای.

وقتی آن مرد چنین دید زنجیری تهیه نمود و میخی به آن نصب کرد و زنجیر را به گردنش انداخته و میخ را به زمین کوبید و گفت: زنجیر را از گردنم نمی گشایم تا حق تعالی توبه مرا بپذیرد.

حق تعالی به پیامبری از پیامبران آن عصر وحی فرمود که به فلانی بگو:

سوگند به عزّت و بزرگی خود اگر آنقدر مرا بخوانی که مفاصل استخوانهایت از هم جدا شوند جوابت را نداده مگر تمام آنان که به دین تو از دنیا رفته اند را زنده کنی و از دین باطل و اختراعی خود آنان را برگردانی.

باب دویست و چهل و چهارم سرّ این که شب پره روی زمین راه نرفته و در خانه ها ساکن می شود

حدیث (۱) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن جبله واعظ از ابو القاسم

عبـد اللّه بن احمـد بن عامر الطائی از پـدرش از حضـرت علی بن موسـی الرّضا، از پـدرش موسـی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّـد، از پـدرش محمّـد بن علی، از پـدرش علی بن الحسـین، از پـدرش حسـین بن علی، از پـدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام حضرت فرمودند:

مردی از اهل شام از مسائلی چند سؤال کرد و در ضمن سؤالاتش اظهار نمود:

چرا شب پره روی زمین راه نمی رود؟

حضـرت فرمودند: زیرا این حیوان دور بیت المقدس نوحه می کرد و به مدّت چهل سال گریه نمود و با جناب آدم علیه السّلام اشـک ریخت و به همین خاطر در خانه ها سـکونت گزیـد در حالی که با او نه آیه از آیات قرآنی که آدم علیه السّـلام آنها را در بهشت قرائت می نمود بود، این آیات تا روز قیامت با این حیوان هسـتند آیات مزبور عبارتند از: سه آیه از اوّل سوره کهف و سه آیه از سوره سُـبْحانَ الَّذِی أَسْـرى و این سه آیه از وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنـا بَيْنَكَ الـخ شـروع می شود و سه آیه از سوره یس و آنها از وَ جَعَلْنا

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۸۱

مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا شروع می شوند.

باب دویست و چهل و پنجم سرّ این که گاو چشم برهم می نهد و سرش را به آسمان بلند نمی کند

حدیث (۱) ابو الحسن محمّـد بن عمرو بن علی بن عبید اللّه بصـری از ابو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه بن احمد بن جبله الواعظ، از ابو القاسم عبد اللّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش از حضـرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش، از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام، حضرت فرمودند: مردی از

اهل شام راجع به مسائلی از من سؤال نمود و در ضمن سؤالاتش پرسید: چرا گاو چشم هایش را بر هم می نهد و سر به آسمان بلند نمی کند؟

حضرت فرمودند: به جهت شرم از خدا زیرا هنگامی که قوم موسی گوساله پرستیدند این حیوان سرش را بزیر افکند.

حدیث (۲) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللّه بصری از ابو اسحاق ابراهیم بن حمّاد بن عمر نهاوندی از ابو بکر احمد بن محمّد بن مستثنی بن ابی الخصیب در مصیصه، از موسی بن حسن در مدینه الرسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ابراهیم بن شریح کندی از ابن وهب، از یحیی بن ایّوب، از جمیل بن انس نقل کرده که وی گفت:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

گاو را اکرام کنید زیرا بزرگ و سرور چهارپایان است، این حیوان از شرم و حیا نسبت به خداوند متعال از زمانی که گوساله پرستیده شده سر به آسمان بلند نکرد.

باب دویست و چهل و ششم سرّ این که بز دمش بالا و عورتش آشکار بوده ولی گوسفند عورتش مستور و پنهان است

حدیث (۱) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللّه بصری از ابو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه بن احمد بن جبله الواعظ از ابو القاسم عبد اللّه بن احمد بن عامر طایی از

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۸۳

پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام سؤال شد: چرا دم بز بالا و فرج و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمودند:

زیرا وقتی حضرت نوح علیه السّلام بز را داخل کشتی نمودند به مدافعه و مبارزه پرداخت در

نتیجه دمش شکست و به این صورت که ملاحظه می شود در آمد ولی گوسفند خودش به داخل شدن در کشتی مبادرت نمود و نوح دست بر فرج و دمش کشید در نتیجه کپل هایش هم آمد و بدین ترتیب عورتش پنهان و مخفی گشت.

باب دویست و چهل و هفتم سر نشان داغ بودن بر دست های چهارپایان و بچه قاطرها

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکل رضی اللَّه عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش، از محمّد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: در میان دست های چهار پایان نشانی می بینیم مانند نشان داغ، این جهتش چیست؟

حضرت فرمودند: آن نشان دو طرف سوراخ بینی آنها است چه آنکه چهار پایان در شکم مارد سرنگونند و اطراف بینی آنها در میان دست های آنها چسبیده و از این جهت نشانی در آن جا بهم رسیده به خلاف آدمی که در شکم مادر مستوی القامه و راست می باشد و به خاطر همین است که حق تعالی در قرآن می فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ یعنی: ما انسان را در شکم مادر مستوی القامه آفریدیم.

و غیر فرزند آدم، اولاد حیوانات در شکم مادر سرشان در پشت و دو دستشان مقابلشان می باشد.

حدیث (۲) و با همین اسناد، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد اللَّه بن مسکان، از ابو عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هر گاه حیوانی از دو جنس مختلف متولّد شود عقیم بوده و تولید مثل نمی کند.

ابن مسکان می گوید: محضرش عرضه داشتم: مردم معتقدند که کبوتر راعبی (خواننده) یکی از

پدر و مادرش قمری است و دیگری حیوان دیگر و با این حال می بینیم که تخم گذارده و تخمش جوجه می شود؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۸۵

حضرت فرمودند: مردم دروغ می گویند، قمری گاهی روی پرنده و کبوتری رفته و با آن جفت گیری نموده و تخم گذارده و تخمش جوجه می شود ولی این جوجه که نسل قمری است هرگز صاحب نسل نخواهد شد.

باب دویست و چهل و هشتم سرّ آفرینش گربه و خوک

حدیث (۱) ابو عبد اللَّه محمّد بن شاذان بن احمد بن عثمان برواذی، از ابو علی محمّد بن محمّد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت:

هنگامی که جناب نوح علیه السّلام سوار کشتی شد حق تعالی آرامش بر اهل و سکنه کشتی حاکم فرمود به طوری که تمام حیوانات وحشی و چهار پایان و پرندگان بدون کوچکترین جنبشی در آن به سر می بردند و هیچ یک متعرّض دیگری نمی شدند حتی گوسفند نزدیک گرگ و گاو در جنب شیر و گنجشک روی مار قرار گرفته بود و با این حال به هیچ یک آزاری متوجّه نمی شد و اساسا در آن کشتی نه دلتنگی و نه فریاد و نه ناسزا و دشنام و نه لعن و نفرینی وجود داشت، هر یک به خود مشغول بوده و آهنگ دیگری را نمی نمود و حق تبارک و تعالی قصد و نیّت هر قاصدی را نسبت به دیگری محو و معدوم فرموده بود، باری پیوسته در کشتی به همین منوال بودند تا از آن پیاده شدند و به واسطه طول مکث مسافران در کشتی قاذورات و

عذرات زیادی در کشتی انباشته شد و از طرفی وجود بعضی از مطعومات و اشیاء دیگر سبب فراوان شدن موشها گردیده بود.

از این رو حق تعالی به جناب نوح علیه السّلام وحی فرمود که شیر را مسخ نماید و پس از آن شیر عطسه ای نمود و از مجرای بینی آن دو گربه نر و ماده بیرون آمده و با خوردن بسیاری از موشها تعدادشان کم شد و نیز صورت فیل را مسح فرمود و با یک عطسه از بینی آن نیز دو خوک نر و ماده بیرون آمده و با خوردن قاذورات آنها را تخفیف و کاهش دادند.

باب دویست و چهل و نهم سرّ آفرینش و خلقت مگس

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه رضی اللَّه عنه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن

ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از کسی که ذکرش نموده، از ربیع ندیم و صاحب منصور دوانیقی، وی می گوید: روزی منصور در محضر مبارک امام صادق علیه السّلام بود مگسی بر او نشست، منصور آن را پراند، بار بر وی نشست و منصور برای بار دوّم آن را پراند، مگس برای مرتبه سوّم بر او نشست، وی به امام علیه السّلام عرض کرد: برای چه خداوند متعال مگس را آفریده است؟

حضرت فرمودند: برای این که به واسطه اش ستمگران را خوار و ذلیل کند.

حدیث (۲) حسین بن احمد بن ادریس رضی اللَّه عنه از پدرش، از محمّد بن ابی صهبان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

اگر مگس بر روی طعام مردم نمی نشست تمام آنها مبتلا به جذام

می شدند.

باب دويست و پنجاهم سرّ آفرينش سگ

حديث (۱) احمد بن محمّد بن محمّد بن عيسى علوى حسينى رضى اللَّه عنه، از محمّد بن ابراهيم بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زياد قطان، از ابو الطيّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عيسى بن جعفر علوى عمرى، از پدرانش، از عمر بن على، از پدرش حضرت على بن ابى طالب عليه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند: از پيامبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله سؤال شد: خداوند سگ را از چه آفريد؟

حضرت فرمودند: حق تعالى آن را از آب دهان ابليس آفريد.

محضر مباركش عرض شد: يا رسول اللَّه چگونه؟

حضرت فرمودند: هنگامى كه خداوند متعال آدم و حوّا را به زمين هبوط داد، آن دو همچون دو جوجه لرزان مى لرزيدند، ابليس نزد درندگانى كه پيش از آدم در زمين بودند رفت و به آنها گفت: دو پرنده از آسمان به زمين آمده اند كه تا به حال بزرگتر از آنها ديده نشده، برويم و آنها را بخوريد.

درندگان به طرف ايشان حركت كردند و ابليس پيوسته ايشان را تحريص و ترغيب مى كرد و فرياد مى زد و درندگان را به مسافتى نزديک آدم و حوّا آورده بود، از سرعت و شتاب در كلامش آب دهان او بيرون ريخت و خداوند متعال از آن آب دو سگ آفريد، يكى نر و ديگرى ماده، اين دو سگ در اطراف آدم و حوّا ايستادند سگ

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۵۸۹

ماده در جدّه و سگ نر در هند و نگذاردند كه درندگان نزديک آن دو شوند و از همان روز سگ دشمن درندگان و درندگان نيز دشمن سگ گرديدند.

باب دويست و پنجاه و يكم سرّ پيدايش ذرّات منتشر در فضا

حديث (۱) احمد بن

محمّـد بن عیسـی علوی حسـینی رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن ابراهیم بن اسـباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطّان، از ابو الطیّب احمـد بن محمّـد بن عبد اللَّه، از عیسـی بن جعفر علوی عمری از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضـرت علی بن ابی طالب علیه السّلام، از حضرت سؤال شد: خداوند متعال ذرّاتی را که داخل در روزنه های خانه می باشند از چه آفریده؟

حضرت فرمودند: هنگامی که موسی علیه السّلام به حضرت پروردگار عرض نمود:

پروردگارا خود را به من بنما تا به تو نظر کنم.

خداوند تبارك و تعالی فرمود: اگر این کوه به خاطر نور من پا بر جا ماند البتّه قدرت خواهی داشت به من نظر کنی و اگر پا بر جا نماند ضعف دیدگانت مانع می شوند از این که قدرت نظر به من را داشته باشی، باری وقتی حق جلّت عظمته بر کوه تجلّی نمود، کوه سه قطعه شـد، یک بخش آن به آسـمان بالا رفت و بخش دیگرش به زمین فرو رفت و یک قطعه دیگرش ذرّه، ذرّه شد و در فضا منتشر گردید، این ذرّات داخل در روزنه خانه ها از غبار آن کوه می باشد.

باب دویست و پنجاه و دوّم سرّ فرسوده و شکسته شدن صورت بدون رسیدن پیری

حدیث (۱) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابراهیم بن اسباط نقل کرده که وی گفت:

احمد بن محمّد بن زیاد قطّان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و

سلّم فرمودند: برادرم عیسی علیه السّلام به شهری عبور نمود که در آن مرد و زنی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۹۱

فریاد می کردند، حضرت به آنها فرمود:

شما را چه می شود و چرا فریاد می کنید؟

آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا، این همسر من است و هیچ بدی هم ندارد بلکه زنی است صالحه ولی در عین حال دوست دارم از او جدا شوم.

حضرت عیسی علیه السّلام فرمود: به هر حال بگو چه نقصی در او است که می خواهی از وی جدا شوی؟

آن مرد عرضه داشت: بدون این که پیر شده باشد صورتش شکسته و فرسوده شده.

حضرت به آن زن فرمود: ای زن دوست داری طراوت صورتت به تو برگردد؟

آن زن عرضه داشت: آری.

حضرت فرمود: هر گاه غذا تناول می کنی، زنهار پیش از سیر شدن از آن دست بکش زیرا طعام وقتی در شکم و معده زیاد شد طراوت و نشاط صورت را می برد.

زن به این دستور عمل نمود، طراوت صورتش دوباره بازگشت.

باب دویست و پنجاه و سوّم علامات صبر و شکیبایی

حدیث (۱) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رضی اللَّه عنه از محمّد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطّان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه نقل کرده که وی گفت:

عیسی بن جعفر علوی عمری از پدرانش، از عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که فرمود: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

علامت شخص صابر و شکیبا سه چیز است:

اوّل: آنکه سست و بی حال نیست.

دوّم: آنکه ملول و محزون نمی باشد.

سوّم: آنکه از پروردگار متعال شکایت نمی کند.

زیرا شخص وقتی کسل و سست شد حقوق دیگران را ضایع

نموده و وقتی ملول و محزون گردید اداء شکر نمی کند و هر گاه از پروردگار شاکی شد عصیانش را می نماید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۹۳

باب دویست و پنجاه و چهارم سرّ این که زنها قصد و توجهشان به مردان است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب، از محمّد بن یحیی خزّاز، از غیاث بن ابی ابراهیم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

زن از مرد آفریده شده «۱» لذا قصد و توجّه زنها به مردان معطوف است از این رو آنها را در خانه ها حبس و حفظ نمایید ولی مرد چون از زمین خلق شده «۲» تمام همّت و قصد او به خاک متوجّه می باشد.

باب دویست و پنجاه و پنجم سرّ مشروع شدن شاهد قرار دادن بر وقوع نکاح

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از کسی که ذکرش نموده از درست بن ابی منصور، از محمّد بن عطیّه، از زراره، وی می گوید: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: قرار دادن شاهد بر وقوع نکاح به منظور میراث و حفظ آن مشروع شده است.

باب دویست و پنجاه و ششم سرّ حرام بودن جمع بین دو خواهر در ازدواج

حدیث (۱) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از مروان بن دینار، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام (امام هفتم علیه السّلام) عرض کردم: چرا مرد نمی تواند بین دو خواهر جمع کرده و با هر دو ازدواج کند؟

حضرت فرمودند: برای حفظ اسلام چه آنکه سائر ادیان آن را تجویز می کنند.

باب دویست و پنجاه و هفتم سرّ نهی شدن مرد از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله اش همسر اوست

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از

---

(۱)- اشاره است به خلقت حوّاء از جناب آدم علیه السّلام.

(۲)- اشاره است به آفرینش حضرت آدم علیه السّلام از خاک

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۹۵

علی بن عبّاس، از عبد الرحمن بن محمّد اسدی، از ابی ایّوب خزّاز، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله اش همسر مرد است نهی فرمودند و این به خاطر بزرگداشت عمّه و خاله می باشد و هر گاه عمّه و خاله اذن دادند البته ازدواج با آن زن بلا اشکال می باشد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد، از حسین بن علی بن فضّال از ابن بکیر، از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: با زنی که دختر برادر یا دختر خواهر همسرت هست و بدین ترتیب همسرت عمّه یا خاله آن زن می شود ازدواج مکن ولی با عمّه و یا خاله همسرت بدون اذن همسرت می توانی ازدواج کنی.

باب دویست و پنجاه و هشتم سرّ این که مهر السنّه مبلغ پانصد درهم گردیده است

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن علیه السّلام راجع به مهر السنّه سؤال کرده و پرسیدم: چگونه پانصد درهم گردیده است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نمود که هر گاه مؤمنی صد بار اللَّه اکبر و صد بار

الحمد اللّٰه و صد بار سبحان اللّٰه و صد بار لا اله الّا اللّٰه و صد بار صلوات بر محمّد و آل محمّد فرستاده و سپس بگوید: اللّهم زوّجنی من الحور العین (خدایا حور العین را به تزویج من در بیاور) حتما یک حوری از حوریهای بهشتی را به تزویجش در می آورد و این اذکار را مهر آن قرار داده است سپس به پیامبرش وحی فرمود که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم نیز چنین کردند.

حدیث (۲) حسین بن احمد بن ادریس، از پدرش، از احمد بن محمّد، از عیسی، از ابن ابی نصر از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی الحسن علیه السّلام عرض کردم فدایت شوم چگونه مهریّه زنان پانصد درهم یعنی دوازده وقیه «۱» و یک نش «۲» می باشد؟

---

(۱)- وقیه چهل درهم است قهرا دوازده وقیه چهار صد و هشتاد درهم می شود.

(۲)- نش بیست درهم است در نتیجه مجموع دوازده وقیه و یک نش پانصد درهم می گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۹۷

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نموده که هر گاه مؤمنی صد بار اللّٰه اکبر و صد بار الحمد للّٰه و صد بار سبحان اللّٰه و صد بار لا اله الّا اللّٰه گفته و صد بار صلوات بر محمّد و آل محمّد فرستاده و سپس بگوید: اللّهم زوّجنی من الحور العین حتما یک حوری از حوری های بهشتی را به تزویجش در بیاورد و به خاطر همین مهریه زنان را پانصد درهم قرار داده.

و هر مؤمنی که نزد برادر ایمانی

خود از حرم او خواستگاری کرده و پانصد درهم برایش بیاورد و او آن حرم را به تزویج وی در نیاورد محقّقا با این عملش برادر مؤمن را آزرده و مستحق است که حق تعالی حوری بهشتی را به تزویجش در نیاورد.

باب دویست و پنجاه و نهم سرّ این که مهریّه زنان نزد مخالفین شیعه چهار هزار درهم گردیده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه از سیّاری، از کسی که ذکرش نموده، از حمّاد، از حریز، از محمّد بن اسحاق، وی می گوید:

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: آیا می دانی از کجا مهریه زنان چهار هزار درهم شده است؟

عرض کردم: خیر.

فرمود: امّ حبیبه دختر ابو سفیان در حبشه بود، نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از او خواستگاری فرمود و نجاشی از طرف پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چهار هزار درهم فرستاد از این رو مخالفین به این مبلغ اخذ کرده و آن را مهریّه زن قرار دادند ولی مهر السنّه در واقع همان دوازده اوقیه و یک نش که مجموعا پانصد درهم است می باشد.

باب دویست و شصتم سرّ این که مرد می تواند به زنی که می خواهید با او ازدواج کند نگاه نماید

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از بزنطی، از یونس بن یعقوب، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: آیا مردی که با زنی می خواهد ازدواج کند می تواند به او نگاه کند؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۵۹۹

حضرت فرمودند: آری بلکه آن زن می تواند برای او لباس نازک و بدن نما نیز بپوشد تا او وی را به خوبی مشاهده کند زیرا آن مرد می خواهد او را با ثمنی گران و سنگین بخرد.

باب دویست و شصت و یکم سرّ این که اگر مرد به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی، حدّ بر او نیست

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام در باره مردی که به همسرش گفت: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی، آن حضرت فرمودند:

بر مرد حدّی نیست زیرا گاهی پرده بکارت بدون جماع و عمل نزدیکی زائل می شود پس کلام مرد دلالت بر نسبت ناروا به زن ندارد تا حدّ بر او ثابت شود.

باب دویست و شصت و دوّم سرّ مشروعیّت مهر و وجوبش بر مردان

حدیث (۱) علیّ بن احمد رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علیّ بن عبّاس از قاسم بن ربیع

صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابا الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلش از جمله این مسأله که چرا مهر بر مردان واجب بوده ولی بر زنان واجب نیست به مردان اعطاء کنند فرمودند:

علّتش آن است که: بر مردان هزینه اداره زنان واجب است چه آنکه زن نفس خود را فروخته و مرد مشتری آن است و بدون شک بیع بدون ثمن نبوده و اساسا خرید بدون پرداخت ثمن تحقّق نمی یابد.

از این گذشته زنان از معامله و تجارت ممنوع هستند لذا بر آنها پرداخت ثمن و مهر مشروع نمی باشد و از این بیان که بگذاریم علّت های بسیاری وجود دارد که مهر بر مرد واجب بوده نه بر زن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۰۱

باب دویست و شصت و سوّم سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد

اشاره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن ابی عبد اللّه، از پدرش از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش علیهم السّلام، از علی علیه السّلام، حضرت فرمودند:

من خوش ندارم که مهر را کمتر از ده درهم کنند بلکه بیشتر از آن قرار دهند تا به مهر زنان نابکار (زانیه) شباهت پیدا نکند.

مقاله مؤلّف

مؤلّف محمّد بن علی (صدوق) می گوید: حدیث مذکور به همین بیانی که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر علّت حکم آن را در اینجا ذکر نمودم ولی آنچه در این حکم معتمد من بوده و به آن فتوی می دهم آن است که مهر هر چیزی است که زن و مرد هر دو رضایت به آن داشته اگر چه عکس سکره «۱» باشد و شاهد این ادّعاء حدیث دوّم است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابی ایّوب خراسانی، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کمترین مالی که برای مهر قرار دادن مجزی است چقدر می باشد؟

حضرت فرمودند: عکسی از سکره.

باب دویست و شصت و چهارم سرّ این که اگر مردی پیش از تماس با همسرش زنا کند بین او و همسرش جدایی می اندازند

اشاره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه، از محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحه بن زید، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از پدر بزرگوارش نقل

---

(۱)- کلمه «سکره» به ضم سین به معنای کاسه سفالی است و به معنای دانه تلخه در گندم نیز آمده است.

کرده اند که آن حضرت فرمودند: در کتاب علی علیه السّلام خواندم که مرد هر گاه با زنی ازدواج نمود و پیش از هم بستر شدن با او با زنی دیگر زنان کرد زنی که به ازدواجش در آمده بر او حلال نیست چون وی زناکار است و بینشان جدایی انداخته و نصف مهر را هم باید به زن بپردازد.

مقاله مرحوم مؤلّف

مؤلف این کتاب (صدوق) می گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر ذکر علّت آن را در اینجا آوردم ولی آنچه مورد اعتماد من بوده و به آن فتوی می دهم مضمون حدیثی است که ذیلا نقل می کنم:

محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و فضاله بن ایّوب، از رفاعه نقل کرده که وی گفت:

از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم: مردی پیش از آنکه با همسرش هم بستر شود مرتکب زنا گردیده آیا او را سنگسار می کنند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: وقتی قبل از تماس با همسرش مرتکب زنا شد بین وی و حلیله اش جدایی می اندازند؟

حضرت فرمودند: خیر.

ابن ابی عمیر دنبال حدیث اضافه کرده و گفته است:

احصان «۱» با داشتن کنیز حاصل نمی شود.

---

(۱)- در تحقّق احصان به اصطلاح فقهی شش شرط معتبر است:

الف: مرد بالغ باشد.

ب: مرد عاقل باشد.

ج: مرد آزاد باشد.

د: مرد در فرجی (مقصود قبل می باشد) که به عقد دائم یا رقیّت مملوکش هست دخول نموده باشد.

ه: این دخول با اقرار یا شهادت عدول ثابت و محرز باشد.

و: هر صبح و شام یعنی اوّل روز و آخر آن از چنین دخولی تمکّن داشته باشد.

و عینا در احصان زن نیز این شش شرط معتبر می باشد و پس از تحقق شروط اگر هر کدام از زن و مرد مرتکب زنا شوند حدّشان سنگسار می باشد و شرح آن در کتب فقهی آمده است.

از حدیث دوّم در اینجا این طور بر می آید که زناء مزبور موجب سنگسار کردن مرد نبوده و احصان محقّق نشده است و همین معنا مختار مرحوم صدوق است چنانچه ابن ابی عمیر فرموده داشتن کنیز موجب تحقق احصان نیست بلکه در تحققش داشتن زن عقدی با شرائط دیگر معتبر می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۰۵

باب دویست و شصت و پنجم سرّ این که اگر زن پیش از دخول شوهرش به او مرتکب زنا شود بین او و شوهرش جدای انداخته و مستحق مهر نیز نمی باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از احمد بن ادریس، از عبد اللَّه بن محمّد بن عیسی، از پدرش از عبد اللَّه بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام از پدرش بزرگوارش از حضرت علی علیه السّلام در باره زنی که پیش از دخول شوهرش به او مرتکب زنا شده بود حضرت فرمودند:

بین او و شوهرش جدایی باید انداخت و مستحق مهر هم نیست زیرا این حادثه از ناحیه او رخ داده است.

باب دویست و شصت و ششم سرّ این که جایز است با زن شکّاک «۱» ازدواج نمود ولی جایز نیست به مرد شکاک زن داد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه، از ایّوب بن نوح، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با زنان شکّاک ازدواج بکنید ولی زنان را به ازدواج مردان شکّاک در نیاورید زیرا زن از ادب زوجش اخذ کرده و شوهرش او را بر دین خود مقهور می کند.

باب دویست و شصت و هفتم سرّ این که اگر پسر بچه ای در اطاق باشد مجامعت و هم بستر شدن مرد با زن جایز نیست

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد،

---

(۱)- در تفسیر شکّاک تعبیرهای مختلفی در روایات آمده، در برخی شکّاک را به ضالّین و منحرفین و در بعضی به غیر عارف به امام علیه السّلام و در دسته ای به مستکبرین و در طائفه ای به معانی دیگر تفسیر گردیده است و قدر جامع و معنای عامش همان منحرف و گمراه می باشد.

از پدرش، از قاسم بن محمّد جوهری، از اسحاق بن ابراهیم، از حنان بن سدیر، از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام شنیدم که می فرمود: اگر پسر بچه ای در اطاق هست مرد با همسر یا کنیزش مجامعت نکند زیرا این عمل موجب زناکار شدن آن پسر بچه می گردد.

باب دویست و شصت و هشتم سرّ استبراء «۱» نمودن کنیزان

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن الحسن، از موسی بن سعدان، از عبد اللّٰه بن قاسم، از عبد اللّٰه بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام عرض کردم: کنیزی تعلّق به مردی دارد که مورد وثوق و اطمینان است و من او را از وی خریده ام حال اگر وی خبر دهد که از وقت حیض دیدن کنیز و پاک شدنش با وی تماس نگرفته آیا می توانم با او تماس بر قرار کنم؟

حضرت فرمودند: برای شما جایز نیست قبل از استبراء نمودن کنیز با یک بار حیض شدن نزد او بروید ولی از غیر فرجش می توانید استفاده کنید و علّت این حکم آن است که:

آنان که کنیز می خرند و پیش از استبراء

نمودن کنیزان با آنها نزدیکی می کنند با اموالشان زنا نموده اند.

باب دویست و شصت و نهم سرّ این که مرد دو زن دار می تواند یکی را بر دیگر برتری دهد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبد اللّٰه بن مسکان، از حسن بن زیاد، وی می گوید: از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام پرسیدم: مردی که دو همسر دارد و یکی از آن دو نزدش محبوب تر است آیا می تواند او را بر دیگری برتری دهد؟

حضرت فرمودند: آری، وی می تواند سه شب را نزد او رفته و یک شب را پیش

---

(۱)- مقصود آن است که مشتری بعد از خریدن کنیز صبر کند تا وی یک بار حیض ببیند و سپس با او تماس پیدا کند.

دیگری بسر برد زیرا وی حق دارد چهار همسر اختیار کند و هر شب را به یکی اختصاص دهد پس در هر چهار شب، یکی از شبها مال آن زنی است که دیگری بر او برتری دارد و مرد آن یک شب را در هر کجا که بخواهد می تواند قرار دهد، لذا جایز است شب اوّل را پیش او رفته و سه شب دیگر را متوالیا نزد آن دیگری که نزدش محبوب تر است برود.

حدیث (۲) و با همین اسناد، از حسن بن زیاد، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

مرد می تواند برخی از زنانش را بر بعضی دیگر برتری دهد مثلا- نزد یکی از آنها شبها بیشتر رود مشروط به این که چهار همسر نداشته باشد چه آنکه در این فرض حق تفضیل نداشته و می باید بین تمام بالسویّه رفتار کند.

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه می گوید:

محمّـد بن الحسن الصـفّار، از احمـد بن محمّـد، از حسن بن علی بن فضّال، از علی بن عقبه، از مردی، از حضـرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به مردی که دو همسر دارد می پرسد: آیا می تواند یکی را بر دیگری تفضیل داده و سه شب را نزد او و یک شب را نزد دیگر برود؟

حضرت می فرمایند: آری.

باب دویست و هفتادم سرّ جایز نبودن ازدواج اسیر تا مادامی که در دست مشرکین اسیر است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سـعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از علی بن الحسین علیهما السّلام حضرت فرمودند:

برای اسـیر جایز نیست تا مادامی که در دست مشـرکین اسـیر است ازدواج کند زیرا بیم آن هست که فرزندی از او بهم رسد و در دست مشرکین به حالت کفر باقی بماند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۱۱

باب دویست و هفتاد و یکم سـرّ این که مرد می تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست و سر این که زن بیش از یک شوهر نمی تواند بکند و علّت این که بنده دو همسر می تواند بگیرد

اشاره

حدیث (۱) علی بن احمـد، از محمّـد بن ابی عبـد اللَّه، از محمّـد بن اسـماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صـحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:

سرّ این که مرد می توانـد چهـار زن گرفته ولی بر زن حرام است بیش از یـك شوهر نمایـد آن است که اگر مرد چهـار همسر داشـته باشـد فرزنـد از هر کـدام که بهم رسد به مرد منسوب است ولی اگر زن دو شوهر یا بیشتر داشـته باشد و از وی فرزندی متولّـد گردد معلوم نیست که فرزنـد از کـدام شوهر می باشـد چه آنکه جملگی در این که بـا زن نکاح کرده و با وی هم بستر شده اند با هم مشترك می باشند و بدون تردید این امر موجب فساد نسب و میراث و معارف شرعی خواهد گردید.

مقاله محمّد بن سنان

محمّد بن سنان می گوید: یکی از علل و اسرار حلال بودن چهار زن برای یك مرد آن است که تعداد زنان از مردان بیشتر می باشـد چنـانچه حق تبارك و تعالی در قرآن می فرمایـد: فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ (ای مؤمنین نکاح کنیـد بـا زنـانی که برای شـما حلال هسـتند و آنها را به ازدواج خود در آوردی دو تا و سه تا و چهار تا ...) تقـدیر این آیه آن است که اگر خواستید با دو تا و در صورتی که بخواهید با سه یا چهار تا از زنان اهل ایمان ازدواج کنید و با این تقدیر حق عزّ

و جل غنی و فقیر را در توسعه قرار داده و فرموده مرد

می توانـد به مقـدار توان و طاقتش اقـدام به امر ازدواج کند ولی حدّ آن تزویج دائمی چهار زن بوده نه بیشتر ولی در گرفتن و خریـدن کنیز توسـعه بیشتری داده و حـدّی برایش ذکر نفرموده زیرا کنیز مال و جلب ثروت است و مرد می توانـد هر مقدار از مال که بخواهد جمع نماید.

و سـرّ این که عبـد تنهـا بـا دو زن می توانـد ازدواج کنـد نه بیشتر از آن این است که وی در بـاب طلاـق و نکـاح از نظر شارع مقدّس نصف مرد آزاد محسوب می شود و چون مرد آزاد با چهار زن می تواند ازدواج کند قهرا بنده با دو تا فقط حق ازدواج دارد،

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۱۳

وی نه مالك خود بوده و نه مالی دارد بلکه آقایش بر او انفاق می کند.

و علّت دیگرش آن است که این حکم را برای بنده قرار داده اند تا بین او و مرد آزاد فرق باشد.

و جهـت دیگر آن اسـت همسـران او بایـد از همسـران مرد آزاد کمـتر باشـد؛ زیرا در غیر این صـورت از خـدمت نمـودن برای آقایش بازمانده و مشغول به همسرانش می گردد.

باب دویست و هفتاد و دوّم سرّ این که حق تعالی غیرت را برای مردان قرار داده نه برای زنان

حدیث (۱) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم از محمّد بن فضل، از سعـد جلّاب، از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام، حضـرت فرمودند: خداوند متعال برای زنان غیرت را قرار نداده است، فقط منکرات و افعال قبیـح از ایشان سـر می زند، البته زنان مؤمنه این طور نیسـتند، خدای متعال غیرت را برای مردان قرار داده؛ زیرا برای ایشان ازدواج دائم با چهار زن را حلال و

تملّـک کردن کنیزان بی حدّ و بی شـمار را در حقّشـان مباح نموده در حالی که برای زن تنها یک شوهر را حلال قرار داده و چنانچه با داشتن شوهر مرتکب فحشاء شده و با دیگری تماس بر قرار نماید زانیه محسوب می گردد.

باب دویست و هفتاد و سوّم سرّ تراشیدن موی نوزاد

حدیث (۱) پدرم رضـی اللَّه عنه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عبّاس بن معروف، از صـفوان بن یحیی، از کسـی که برایش حدیث نقل نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام می پرسد: علّت تراشیدن موی سر نوزاد چیست؟

حضرت فرمودند: علّتش پاک نمودن سر نوزاد است از موی رحم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۱۵

باب دویست و هفتاد و چهارم سرّ مشروعیّت ختان

حدیث (۱) محمّـد بن موسـی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسـی و محمّد بن الحسـین بن ابی الخطاب جمیعا از حسن بن محبوب، از محمّد بن قزعه «۱»، وی گفت: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: پیشینیان ما می گفتند: حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام با تیشه ای بر سر خم بزرگی خود را ختنه نمود.

حضرت فرمودند: عجبا!! این طور نیست که آنها می گفتند، آنها بر ابراهیم علیه السّلام دروغ بسته اند.

عرض کردم: شما این قضیه را برایم بیان فرمایید که واقع چه بوده؟

حضرت فرمودند: در انبیاء عظام علیهم السّلام روز هفتم از ولادت غلاف نرینه و نافشان می افتد.

و زمانی که خداوند منّان از هاجر اسـماعیل را به حضرت ابراهیم علیه السّلام عنایت فرموده ساره که همسر حرّه و آزاده جناب ابراهیم بود هاجر را به جرم کنیز

بودن مورد سرزنش قرار داد هاجر متأثّر شد و گریست، اسماعیل که حال دگرگون مادر را دید او نیز به گریه در آمد در این وقت جناب ابراهیم داخل شد و آن منظره را که دید فرمود:

پسرم چرا گریه می کنی؟

اسماعیل عرضه داشت: ساره مادرم را با الفاظ کذا و کذا مورد ملامت قرار داد و او گریست من نیز به خاطر گریستن او گریه نمودم.

حضرت ابراهیم علیه السّلام به نماز خانه خود رفت و به مناجات با پروردگار پرداخت و از حضرتش خواست با نظریه ساره را نسبت به هاجر عوض کرده و دیگر او را مورد ایذاء و شماتت قرار ندهد.

حق تعالی دعایش را مستجاب نمود و ساره را از این معنا منصرف کرد، پس از آنکه اسحاق از ساره متولّد شد روز هفتم ولادتش ناف اسحاق افتاد ولی غلاف نرینه او ساقط نشد، ساره از این رهگذر به جزع و فزع در آمد، ابراهیم در این حال داخل شد، ساره عرضه داشت: این چه اتّفاقی است که در آل و دودمان ابراهیم واقع

---

(۱)- وی به گفته مرحوم ممقانی امامی است ولی مجهول الحال می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۱۷

شده!! اسحاق پسر تو است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه اش ساقط نگردیده؟

ابراهیم علیه السّلام به نماز خانه رفت و با پروردگارش به مناجات مشغول شد و عرض کرد: پروردگارا این چه اتّفاقی است که در دودمان ابراهیم و فرزندان پیامبرانت واقع شده اسحاق پسر من است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه اش ساقط نگردیده.

حق تعالی به جناب ابراهیم وحی نمود: این حادثه به خاطر ملامت و سرزنشی است که ساره نسبت به هاجر

مرتکب شده و من قسم خورده ام که از هیچ یک از فرزندان انبیاء پس از این عمل هاجر غلاف نرینه اش را ساقط نکنم، بنا بر این با آهن اسحاق را ختنه کن و به او حرارت و سوزش آهن را بچشان.

ابراهیم علیه السّلام با آهنی اسحاق را ختنه کرد و بعد از آن ختنه با آهن بین مردم سنّت شد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ساره پس از آن حرکت زشتی که نسبت به هاجر مرتکب شد به درگاه الهی عرضه داشت: اللّهم لا تؤاخذنی بما صنعت بهاجر (خدایا به واسطه آنچه نسبت به هاجر انجام دادم مرا مورد مؤاخذه قرار مده) در این کلام ساره برای هاجر فروتنی نمود و پس از آن این نوع از فروتنی سنّت شد.

باب دویست و هفتاد و پنجم سرّ این که طلاق منحصرا بر طبق کتاب و سنّت واقع می شود

حدیث (۱) احمد بن الحسن القطان، از بکر بن عبد اللَّه بن حبیب، از تمیم بن بهلول از پدرش، از اسماعیل بن فضل هاشمی، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود: طلاق منحصرا بر طبق کتاب و سنت واقع می شود زیرا حدّی است از حدود خداوند عزّ و جل و خدا در قرآنش فرموده:

إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ (هر گاه زنان را طلاق دادید به وقت عدّه اشان طلاق داده و زمان عدّه را بشمارید).

و نیز می فرماید: وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ (در وقت خواندن طلاق دو نفر عادل از خودتان را شاهد قرار دهید).

و نیز

می فرمایـد: وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (این احکام حدود شـرع خدا است و هر کس از حدود الهی تجاوز کند بر خویش سـتم نموده) و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم طلاق عبد اللَّه بن عمر را به خاطر آن که بر خلاف کتاب و سنّت بود ردّ فرمود.

باب دویست و هفتاد و شـــشم سرّ مشروع شدن طلاق عدّی و سرّ این که بعد از وقوع نه طلاق زن به مرد حلال نبوده و سرّ این که طلاق مملوک دو بار است

حدیث (۱) علی بن احمـد رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسـماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در ضمن مکتوبی در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:

سرّ این که سه بار طلاق مشروع شده آن است که بین طلاق اوّل و سوّم مهلتی باشد شاید در اثناء آن میل و رغبت در مرد پیدا شود و از جدایی منصـرف گردد یا غضـبش ساکن و بر طرف شود و دوباره با همسرش زندگی را ادامه دهد و نیز سرّ دیگرش آن است که بدین وسـیله زن ادب شده و از نافرمانی نسبت به شوهرش بر حذر داشته شود چه آنکه زنان به خاطر اقدامشان بر کاری که شایسته نیست و نافرمانی شوهر محسوب می گردد مستحقّ جدایی می باشند.

و سـرّ این که زن بعد از وقوع نه طلاق بر مرد حرام شده و دیگر تا ابد حلال نیست آن است که: اوّلا: مرد با طلاق باز نکرده و زن را ضعیف نشمرده و نپندارد هر وقت که خواست می تواند او را طلاق دهد و دوباره با وی زندگی نماید.

ثانیا: در امور و کارهایش دقت کند و بیدار

شده و عبرت گیرد.

ثالثا: مأیوس شود از این که بتواند بعد از نه طلاق با زن، دیگر زندگی نماید.

و سرّ این که طلاق مملوک دو باره است نه بیشتر آن است که طلاق کنیز نصف طلاق زن حرّه و آزاد می باشد و چون در زن حرّه طلاق سه تا است در کنیز دو تا قرار داده اند نه یک طلاق و نیم زیرا در فرائض و واجبات احتیاط مقتضی است که آنها را کامل بیاوریم نه نصف و همچنین است فرق بین حرّه و کنیز در عدّه وفات زیرا عدّه وفات در حرّه چهار ماه و ده روز بوده و در کنیز دو ماه و پنج روز می باشد.

حدیث (۲) محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی اللّه عنه از احمد بن محمّد همدانی، از علی بن

الحسن بن علی بن فضّال، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم سرّ این که زن وقتی سه طلاق داده شد دیگر بر همسرش حلال نیست مگر شوهر دیگری نموده و از او طلاق بگیرد چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی اذن داده که مردان دوباره همسرشان را طلاق دهند چنانچه در قرآن فرموده: الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ (طلاقی که شوهر رجوع در آن توانـد کرد دو مرتبه است پس چون طلاق داد یا رجوع کند و به خوشی و سازگاری زن را نگهدارد و یا به نیکی و خیر اندیشی او را رها نماید) مقصود از رها کردن بعد از «مرّتان» طلاق سوّم است.

و چون مرد بعد از اقدام به اطلاق سوّم مکروه

حق تعالی را که طلاق باشد انجام داده از این رو باری تعالی مطلّقه را بر وی حرام نموده و این زن بر او حلال نمی شود مگر آنکه شوهر کرده و بعد از طلاق از شوهر دوّم بـا وی ازدواج کنـد و این حکم به خاطر ان است که مردم طلاق را امر سبکی نشمرند و با اقدام به آن به زنان ضرر نرسانند.

باب دویست و هفتاد و هفتم سرّ این که عدّه مطلقه سه ماه یا دیدن سه حیض بوده و عدّه وفات چهار ماه و ده روز است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن خالد برقی، از محمّد بن خالد از محمّد بن سلیمان دیلمی، از ابی الهیثم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن ثانی علیه السّلام پرسیدم: چگونه عدّه مطلّقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده و عدّه وفات چهار ماه و ده روز؟

حضرت فرمودند: امّا این که عدّه مطلقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده به خاطر آن است که با این وسیله رحم زن از بودن نطفه در آن استبراء و پاک می شود و امّا این که عدّه زنی که شوهرش وفات کرده چهار ماه و ده روز است، جهتش آن است که خداوند متعال به نفع زنان شرطی نموده که در آن و در شرطی که بر علیه آنها فرموده تقصیر نکرده بلکه در شرط بر آنها همچون شرط به نفعشان جانب مصلحت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۲۳

را رعایت نموده است.

امّا شرطی که به نفع آنها است: خداوند متعال در مورد ایلاء «۱» به نفع زنان چهار ماه را تعیین نموده زیرا می دانـد که نهایت صبر ایشان تا این مدّت است.

خداوند عزّ و جل در

قرآن می فرماید: لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ (و آنان که با زنان خود ایلاء می کنند چهار ماه انتظار بکشند ...).

پس در ایلاء خداونـد متعال مرد را مجاز قرار نـداده بیشتر از چهار ماه ترک مباشـرت با همسـرش را بکند زیرا می داند که این مدّت نهایت صبر زنان بوده که می توانند خود را از مردان باز دارند.

و امّا شـرطی که علیه آنها است: خداوند متعال در قرآن می فرماید: عدّتهنّ أَرْبَعَهَ أَشْـهُرٍ وَ عَشْراً (عدّه زنانی که شوهرشان فوت کرده چهار ماه و ده روز است).

یعنی هر گاه زنی شوهرش فوت نمود خداونـد بر او واجب کرده به مقـداری که در زمان حیات شوهرش در صورت ایلاء صبر می کرد (چهار ماه) حال نیز صبر کند چه آنکه خدا می داند نهایت صبر زن بر ترک مباشر چهار ماه است از این رو حق تعالی این مدّت را بر او و علیه او شرط کرده است.

حدیث (۲) علی بن حاتم، از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسـین، از حسـین بن ولید، از محمّد بن بکیر، از عبد اللَّه بن سـنان نقل کرده که وی گفت: محضـر مبارک حضـرت ابی عبد اللَّه علیه السّـلام عرض کردم: برای چه عدّه زن مطلّقه سه ماه بوده و عدّه زنی که شوهرش فوت نموده چهار ماه و ده روز می باشد؟

حضـرت فرمودند: زیرا سوزش زن مطلقه در ظرف سه ماه تمام می شود ولی سوزش زن شوهر مرده تمام نمی شود مگر بعد از چهار ماه و ده روز.

---

(۱)- ایلاء عبارت است از این که مرد قسم بخورد که با همسر دائمی خود به طور دائم یا به مدت بیش از چهار ماه

هم بستر نشود و مقصودش از این قسم اضرار به زن باشد و حکم آن این است که اگر زن به حاکم شکایت نمود حاکم به مرد چهار ماه مهلت می دهد و پس از آن وی را مجبور می کند که یا از قسمی که خورده شده برگردد و کفّاره دهد یا همسرش را طلاق بدهد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۲۵

باب دویست و هفتاد و هشتم سرّ حرام ابدی شدن زنی که با شوهرش لعان «۱» نموده

حدیث (۱) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از مروان ابن دینار، از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام، راوی می گوید:

محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه زنی که با شوهرش لعان نموده برای ابد و همیشه با هم حرام می شوند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه قسم هایی که به ذات جلاله خورده اند قولشان را تصدیق و تثبیت می کند زیرا لفظ و قولشان اقتضاء دارد برای همیشه از هم جدا شوند و بدیهی است قسم هایی که هر دو خورده اند این معنا را ثابت می نماید.

باب دویست و هفتاد و نهم سرّ پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن هلال

حدیث (۱) علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان، وی می گوید: حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلش مرقوم فرمودند:

---

(۱)- مقصود از «لعان» آن است که وقتی مردی فرزندی که همسرش زاییده را از خود نفی نمود یا نسبت فحشاء به متعلّقه اش داد و شاهدی برای اثبات آن نداشت حکم آن است که مرد برای حدّی که به واسطه این نسبت به او متوجّه شده می تواند لعان کند یعنی چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که در نسبتی که داده صادق است یعنی چهار مرتبه بگوید: اشهد باللَّه أنّی لمن الصّادقین فیما رمیتها به سپس در مرتبه پنجم بگوید: انّ لعنه اللَّه علیّ ان کنت من الکاذبین.

سپس زن چهار مرتبه بگوید: اشهد باللَّه أنّه لمن الکاذبین فیما رمانی به و بعد در مرتبه پنجم بگوید: انّ غضب اللَّه علیّ ان کان من الصّادقین

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص:

علّت نپذیرفتن شـهادت زنان در طلاق و ثبوت هلال این است که: زنان دیدشان از رؤیت هلال ضـعیف و ناتوان است و نیز در رابطه بـا طلاـق کمـک و یـاور هم جنس های خود بوده از این رو شـهادتشان اگر قبول شود بسا حق مردان در اینجا ضایع می گردد فلذا شـهادت ایشان نافذ نیست مگر در مورد ضـرورت همچون شهادت قابله و مواردی که جایز نیست مردان به صحنه و منظره ای بنگرند که در این قبیل موارد چاره ای نیست از پذیرفتن شـهادت زنان چنانچه در برخی مواضع ضـرورت ایجاب می کند شـهادت اهل کتاب را بپذیریم مانند آن جایی که غیر از ایشان کسـی نبوده تا صحنه را تحمل کرده و ملاحظه نموده باشد چنانچه حق تعالی در قرآن به آن گوشزد نموده و می فرماید:

اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ (برای وصیّت خود دو شاهد عادل را که از خود شـما مسلمانان باشد گواه بگیرید یا دو نفر از غیر خودتان که کافر می باشند).

و نظیر شهادت اطفال بر وقوع قتل که در صورت نبودن کسی غیر از ایشان شهادتشان پذیرفته می شود.

باب دویست و هشتادم سرّ پذیرفته شدن شهادت یک مرد با دو زن

مترجم گوید: در ذیل این عنوان روایتی را مرحوم صدوق نقل نکرده است.

باب دویست و هشـتاد و یکم سرّ این که بر مطلّقه واجب است از روز وقوع طلاق عدّه نگه داشته ولی زن شوهر مرده از وقتی که خبر مرگ شوهر به او رسید می باید عدّه وفات نگه دارد

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه، از سـعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسـی، از احمد بن محمّد بن ابی نصـر بزنطی از حضرت رضا علیه السّلام:

حضـرت در باره مطلّقه فرمودنـد: اگر شاهـد عادل قائم شد که مرد در فلان روز همسـرش را طلاق داده و از آن تاریخ تا حال عدّه اش منقضی و سپری گردیده باشد زن از مرد جدا می گردد ولی زنی که شوهرش فوت کرده باید از زمانی که خبر مرگ را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۲۹

شنیـد عـدّه نگه دارد؛ زیرا می خواهد به پاس احترام شوهرش که از دنیا رفته زینت نمودن را ترک نماید پس می باید از همان هنگام شنیدن خبر مرگ ترک زینت کند اگر چه مرگ شوهر در زمانی بسیار قبل اتّفاق افتاده باشد.

باب دویست و هشتاد و دوّم سرّ این که در ثبوت زنا چهار شاهد لازم است ولی در ثبوت قتل دو شاهد کافی است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن اشیم از اصحابی که آن را از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام روایت کرده اند:

به حضرت عرض شد: چرا در زنا چهار شاهد لازم بوده ولی در قتل دو شاهد کافی است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی متعه و ازدواج موقّت را برای شما حلال نموده و چون می دانست این ازدواج مورد انکار قرار می گیرد لا جرم به منظور احتیاط و مصلحت شما چهار شاهد را برای ثبوت زنا اعتبار فرمود و اگر چنین حکمی نمی نمود بسا در موردی که شما نکاح موقّت نموده اید مورد نسبت سوء واقع می شدید و زانی تلقّی می گردیدید و حکم آن بر شما اجراء می شد ولی بعد از اعتبار قیام چهار شاهد چون

کمتر اتّفاق می افتد که چهار شاهد عادل بر وقوع امری (زنا) متّفقا به توانند شهادت دهند لا جرم از پیامدهای سوء آن بدین ترتیب محفوظ گردیده اید.

حدیث (۲) علی بن احمد از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام در جواب مسائلش در مکتوبی مرقوم فرمودند:

در زنا چهار شاهد عادل و در سائر حقوق دو شاهد کافی است، زیرا سنگسار کردن محصن (مرد زن دار و زن شوهردار با شرائطی که در کتب فقهی مذکور است) امر سخت و سنگینی است چه آنکه در آن قتل نفس بوده لا جرم شهادت در آن دو برابر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۳۱

و شدیدتر از موارد دیگر (سایر حقوق) می باشد و جهت شدیدتر بودنش آن است که:

در آن قتل نفس و تباه شدن نسب فرزند و فساد میراث می باشد «۱» حدیث (۳) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن احمد بن محمّد، از پدرش، از اسماعیل بن حمّاد بن ابی حنیفه، از پدرش حمّاد، از پدرش ابی حنیفه، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: زنا شدیدتر است یا قتل نفس؟

حضرت فرمود: قتل.

عرض کردم: پس چرا در قتل دو شاهد کافی است ولی در زنا غیر از چهار شاهد کفایت نمی کند؟

حضرت به من فرمودند: ای ابو حنیفه در این باره چه مأخذ و مدرکی شما دارید؟

ابو حنیفه می گوید: عرض کردم: ما تنها حدیثی

که داریم این خبر است که عمر گفت: خداوند در شهادت دو کلمه بر بندگان اظهار نموده است.

حضرت فرمودند: ای ابو حنیفه این طور نیست ولی بدان که در زنا دو حدّ است (حدّی تعلّق به مرد داشته و حدّی دیگر متعلّق است به زن) و برای هر کدام دو شاهد منظور گردیده که مجموعا چهار شاهد اعتبار شده منتهی جایز نیست که چهار شاهد توزیع و تقسیم گشته و هر دو نفر بر یک حدّ شهادت دهند زیرا مرد و زن جملگی یک حدّ دارند و به عبارت دیگر حدّ زنا اگر چه در واقع دو حدّ است ولی تشریعا یک حدّ بسیطی است که مثبت آن شهادت چهار شاهد عادل می باشد و امّا در قتل یک حدّ است به حسب واقع و به ملاحظه شرع و آن حدّی است که با شهادت عدلین بر قاتل ثابت شده و از مقتول ساقط می گردد.

باب دویست و هشتاد و سوّم سرّ این که هر گاه مردی همسرش را در مرض وفات طلاق داد و با همان مرض از دنیا رفت یا زن زودتر فوت کرد زن از مرد ارث می برد ولی مرد از زن ارث نمی برد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید و غیرش که

---

(۱)- امّا قتل نفس زیرا با سنگباران نمودن مجرم کشته می شود و تباه شدن نسب فرزند به خاطر آن است که فرزند متولد شده از زنا نه پدر دارد و نه مادر و فساد میراث به خاطر آن است که نسب وقتی فاسد و تباه شد میراث نیز منتفی است.

از اصحاب یونس است از یونس از رجال بسیاری به طور پراکنده از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده:

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: علّت چیست که هر گاه مردی همسرش را در حالی

که مریض است به قصد اضرار طلاق دهد اگر مرد زودتر فوت نمود زن از او ارث می برد ولی اگر زن قبل از مرد از دنیا رفت مرد از وی ارث نمی برد و حدّ و میزان اضرار چیست؟

حضرت فرمودند: همین طلاق اضرار می باشد و معنای اضرار این است که: مرد با دادن طلاق قصدش این باشد که زن را از ارث ممنوع و محروم کند ولی خداوند متعال مردم را این طور عقوبت نموده که اگر از دنیا رفت زن ارث خود را برده ولی در صورتی که زن جلوتر از دنیا رفت مرد از ارث محروم می باشد.

باب دویست و هشتاد و چهارم سرّ این که اگر زنان شیعه در یک مجلس بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق بگیرند برای مخالفین و اهل سنّت حلال نبوده ولی اگر زنان اهل سنّت چنین طلاقی بگیرند برای شیعه حلال هستند

«۱» حدیث (۱) محمّد بن ماجیلویه رحمه اللّٰه علیه، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از جعفر بن محمّد اشعری، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام از ازدواج با زنانی که در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق گرفته اند پرسیدم؟

حضرت به من فرمودند: شما اگر زنانتان را سه طلاق دهید مخالفین شما با این زنان نمی توانند ازدواج کنند ولی اگر مخالفین همسرانشان را مطابق مذهب خودشان سه طلاق دهند برای شما حلال است که با این زنان نکاح و ازدواج کنید

---

(۱)- حکم مذکور را در جایی باید فرض کرد که مرد شیعی همسرش را در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق بدهد این زن مطابق مذهب شیعه (برخی از فقهاء) از شوهرش جدا نشده و طلاقش باطل است لذا با مردی که از اهل سنّت است حق ندارد ازدواج کند و برای آن مرد جایز نیست با وی نکاح کند ولی

اگر مرد سنّی مذهب همسرش را چنین طلاقی دهد آن زن سنّی می تواند با شیعه ازدواج کند و مرد شیعی برایش نکاح این زن حلال است چون به عقیده زن طلاق صحیح بوده و ازدواجش با مرد شیعی بلا مانع است مترجم گوید: البته بطلان سه طلاق در یک مجلس مذهب برخی از فقهاء شیعه است و جماعت بسیاری آن را صحیح دانسته و می گویند یک طلاق واقع می شود و مطابق رأی ایشان روایت مذکور فرض ندارد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۳۵

زیرا چنین طلاقی از نظر شما حکمی نداشته و باطل است از این رو همسران شما از شما با این طلاق جدا نمی شوند لا جرم حرام است با دیگران ازدواج کنند حتی با اهل خلاف که این طلاق را صحیح می دانند ولی چون به عقیده آنها این طلاق موجب جدایی زن از شوهرش می باشد از این رو با زنان ایشان که چنین طلاقی گرفته اند و به عقیده خودشان از شوهرشان جدا شده اند برای شما ازدواج با ایشان حلال است.

باب دویست و هشتاد و پنجم سرّ محصن شدن مرد آزاد به واسطه داشتن کنیز

اشاره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسن بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا ابراهیم علیه السّلام پرسیدم: مردی با داشتن کنیزک فراشی و خدمتکار که با هر دو تماس و نزدیکی می کند مرتکب زنا شده، آیا بودن کنیزک نزد وی او را محصن کار قرار می دهد تا زنا از قبیل زنا محصن باشد یا نه؟

حضرت فرمودند: آری زیرا این مرد کسی نزدش هست که نیاز به ارتکاب

زنا نداشته باشد.

عرض کردم: اگر همسر موقّت داشته باشد آیا محصن محسوب می شود؟

حضرت فرمودند: خیر، احصان در صورت داشتن حلیله دائمی تحقّق پیدا می کند.

مقاله مرحوم مصنّف

مصنّف این کتاب محمّد بن علی (صدوق) می گوید:

این حدیث به همین نحوی که ذکر شد نقل گردیده و من نیز مطابق آنچه وارد شده آن را در اینجا آوردم زیرا حدیث مشتمل است بر ذکر علّت و سبب ولی آنچه فتوای من بوده و در این حکم مورد اعتمادم می باشد سه حدیثی است که در این باب به شرح زیر وارد شده است: ۱- محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی از محمّد بن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند: نه مملوک و کنیز مرد آزاده را محصن قرار می دهد و نه عبد زن آزاده را در شمار محصنین می آورد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۳۷

۲- پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمّد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام پرسیدم: مردی مرتکب زنا شده و با همسرش هم بستر نشده آیا وی محصن می باشد؟

حضرت فرمودند: خیر و با داشتن کنیز نیز محصن محسوب نمی شود.

۳- محمّد بن موسی بن متوکّل، از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین و ابن بکیر، از محمّد بن

مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام پرسیدم: مردی بدون اذن همسرش با کنیز وی نزدیکی می کند حکمش چیست؟

حضرت می فرمایند: حدّ زانی که صد تازیانه باشد به او می زنند، سپس فرمودند:

اگر این مرد با زن یهودیّه یا نصرانیّه و یا کنیز زنا کند سنگسارش نمی کنند، چنانچه با داشتن کنیز و زن یهودیّه یا نصرانیّه اگر با زن حرّه ای زنا کند، این زنا، زنا محصنه محسوب نمی گردد و نیز اگر همسری حرّه و آزاده داشته و با این حال با زن یهودیّه یا نصرانیّه یا کنیز زنا کند، زنا محصنه مرتکب نشده است.

باب دویست و هشتاد و ششم سرّ برتری داده شدن مردان بر زنان

حدیث (۱) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد بن ابی عبد اللّه، از ابی الحسن برقی، از عبد اللّه بن جبله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبد اللّه، از پدرانش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام، حضرت فرمودند: گروهی از یهود محضر مبارك رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم رسیدند، اعلم و داناترین ایشان مسائلی چند از آن حضرت پرسید و در بین این سؤالات عرض نمود: برتری مردان بر زنان چیست؟

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: فضل و برتری مردان بر زنان همچون برتری آسمان است بر زمین و مانند برتری آب است بر خاك و همان طوری که آب خاك و زمین را زنده می کند مردان نیز زنان را احیاء می نمایند، اگر مردان نبودند زنان را خداوند نمی آفرید، خداوند عزّ و جل می فرماید:

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی،

أَمْوالِهِمْ (مردان را بر زنـان تسـلّط و حق نگهبـانی است، به واسـطه آن برتری که خـدا بعضـی را بر بعضـی مقرّر داشـته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند ...) یهودی عرض کرد: چرا چنین می باشد؟

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

خداونـد متعال آدم علیه السّـلام را از گل آفریـد و از زیادی و باقیمانـده آن حوّا را خلق فرمود و اوّل کسـی که اطاعت زنان را نمود جناب آدم علیه السّلام بود پس حق تعالی او را از بهشت به زمین هبوط و نزول داد و برتری مردان بر زنان در دنیا را بیان فرمود و آن این است که: مگر نمی بینی زنـان حیض می بیننـد و در آن حـال ناپـاکی امکان نـدارد به نماز بایسـتند ولی مردان اصلا به این ناپاکی مبتلا نمی گردند.

یهودی عرضه داشت: راست فرمودی یا محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم.

باب دویست و هشتاد و هفتم سرّ این که مرد با داشتن متعه و همسر موقّت محصن نمی شود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سـعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمّد بن ابی عمیر، از هشـام و حفص بن بختری از کسـی که ذکرش نموده، از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام، راوی می گویـد: از حضـرتش پرسیدم: مرد با ازدواج موقّت و گرفتن متعه آیا محصن می شود؟

حضرت فرمودند: خیر، فقط تحقّق پیدا کردن احصان با گرفتن همسر دائم می باشد.

باب دویست و هشتاد و هشتم سرّ این که مردان نهی شده اند از اطاعت کردن زنان

حدیث (۱) علی بن احمـد بن عبـد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از جدّش از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پـدرش، از محمّـد بن ابی عمیر از جماعتی از حضـرت صادق جعفر بن محمّـد از پدرش از آباء گرامش علیهم السّـلام، حضرت فرمودند:

مردی از اصـحاب امیر المؤمنین علیه السّـلام از همسرانش شکایت نمود، علی علیه السّلام به خطبه ایستاد و فرمود: در هیچ حال اطاعت از زنان را نکنیـد و ایشان را بر مال خود امین ندانید و وامگذاریدشان که امر واجب النفقه هایتان را بعهده گرفته و آنها را اداره کننـد چه آنکه ایشان را اگر با اراده خودشان واگذاریـد به مهالک کشـیده شـده و از مالک سـرپیچی می کنند زیرا ما ایشـان را این طور یافته ایم که در هنگام نیاز تقوی و ورع نداشـته و هنگام طغیان شـهوت صبر و شـکیبایی ندارنـد تکبر و فخر ملازم ایشان بوده اگر چه بزرگ باشـند، عجب و خود پسندی همراهشان است اگر چه عاجز و ناتوان به نظر بیایند «۱» هنگامی که از نعمت کم ممنوع شوند شکر نعمت زیاد

بجا نیاورند، خیر را فراموش کرده و شرّ را نگاه می دارند، پیوسته گرفتار بهتان بوده و متّصل و به طور مستمرّ در طغیان و سرکشی به سر برده و در خدمت شیطان روزگار سپری می کنند ولی با این حال در هر حال با ایشان مدارا کرده و سخن نیکو به آنها بگویید شاید بدین وسیله کردارشان پسندیده شود.

باب دویست و هشتاد و نهم اسرار احکام نادره نکاح

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حسین بن زراره، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی جعفر علیه السّلام پرسیدم: اگر مردی با زنی ازدواج کند و تعیین مقدار مهر را موکول به حکم زن نماید چه صورت دارد؟

حضرت فرمودند: به حکم زن از مهور آل محمّد تجاوز نکند، مهور ایشان دوازده اوقیه و نیم که معادل پانصد درهم نقره است می باشد.

عرض کردم: چه می فرمایید اگر زن با مرد ازدواج نمود و راضی شد هر چه مرد حکم نماید همان ممضی باشد.

حضرت فرمودند: آنچه مرد حکم کند بر زن نافذ بوده کم باشد یا زیاد.

عرض کردم: چرا حکم زن را بر مرد نافذ قرار ندادید ولی حکم مرد را بر زن ممضی دانستید؟

---

(۱)- رضایت و خشنودی ایشان در اداره نمودن فروجشان می باشد.

حضرت فرمودند: زیرا زن حق ندارد از آنچه رسول خدا سنّت قرار داده و زنان و همسرانش را با آن عقد فرموده تجاوز کند لذا در صورت تجاوز از آن به مهر السّنّه برگردانده می شود ولی حکم مرد از این جهت نافذ است

که خود زن امر مهر را به او واگذار کرده و به حکمش راضی گشته لا جرم به آنچه وی حکم کند زن باید قبول کند کم بوده یا زیاد باشد.

حدیث (۲) در خبر دیگر نقل شده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: سرّ این که مهر بر عهده مرد است نه زن با این که فعل هر دو یکی می باشد آن است که: مرد وقتی نیازش از زن بر طرف شد (مقصود اشباع شدن مرد از زن است در وقتی عمل نزدیکی) از او جدا شده و منتظر بر طرف حاجت زن نمی گردد از این رو مهر بر عهده او است نه بر ذمّه زن.

حدیث (۳) محمّد بن علی (شبامی) ابو الحسین فقیه در مرورود از ابو حامد احمد بن محمّد بن احمد بن الحسین، از ابو الحسن احمد بن خالد خالدی از محمّد بن احمد بن صالح تمیمی از ابو احمد صالح تمیمی از محمّد بن حاتم عطّار، از حمّاد بن عمرو، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السّلام:

حضرت در حدیث طولانی وصیّت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را ذکر نموده و می فرماید رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اظهار کراهت کردند از این که مرد با زن در حال حیض هم بستر شود و اگر چنین کرد و فرزندی مبتلا به جذام یا برص متولّد شد کسی غیر از خود را ملامت نکند و نیز ناپسند دانستند که مرد در حالی که محتلم شده و غسل نکرده با همسرش نزدیکی کند و اگر مرتکب این

عمل شده و فرزندی متولّد گشت که دیوانه بود غیر از خود کسی دیگری را سرزنش نکند.

حدیث (۴) محمّد بن احمد سنانی رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه کوفی، از سهیل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی، از حضرت علی بن محمّد العسکری، از پدر بزرگوارش حضرت محمّد بن علی، از پدر گرامش حضرت رضا (علی بن موسی) از پدرش موسی، از پدرش جعفر از پدرش علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

مکروه است که مرد در شب اوّل و وسط و آخر ماه با همسرش نزدیکی کند و اگر

چنین نمود فرزند دیوانه متولّد می شود، مگر نمی بینی اکثر اوقاتی که صرع بر مجانین عارض می شود اوّل و وسط و آخر ماه می باشد.

و نیز فرمودند: کسی که ازدواج کرده و قمر در عقرب باشد خوبی نخواهد دید و همچنین فرمودند: کسی که در آخر ماه و وقت محاق ازدواج کند باید تسلیم سقط شدن فرزند باشد.

حدیث (۵) محمّد بن ابراهیم ابو العبّاس الطالقانی رحمه اللَّه علیه می گوید: از ابو سعید الحسن بن علی العدوی از یوسف بن یحیی اصفهانی از ابو یعقوب، از ابو علی اسماعیل بن حاتم نقل کرده که وی گفت:

ابو جعفر احمد بن صالح بن سعید مکّی از عمر بن حفص، از اسحاق بن نجیح، از حصین از مجاهد، از ابو سعید خدری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به علی بن ابی طالب علیه السّلام وصیّت نموده و فرمودند:

ای علی، وقتی عروس داخل اطاقت شد وقتی که می نشینند کفشهایش را در بیاور

و پاهـایش را بشـوی و آب جمـع شـده را از درب خـانه ات تـا دورترین موضـع خـانه ات که حـدّ آن است بریز و وقـتی چنین نمودی خداونـد هفتاد نوع فقر را از خانه ات دور و هفتاد نوع برکت به جای آن داخل منزلت نموده و هفتاد رحمت بر تو نازل کرده که بالای سـر عروس قرار می گیرنـد و از آن جا به هر گوشه ای از خانه ات توزیع شـده و تا مادامی که این رحمت ها و برکاتشان در این خانه می باشند عروس از جنون و جذام و برص در امان است.

سپس پیامبر اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم فرمودند: ای علی در هفته اوّل ازدواج عروس را از تناول شیرها و سرکه و خربزه و سیب ترش بازدار.

علی علیه السّلام عرضه داشت: یا رسول اللَّه برای چه او را از تناول این چهار تا بازدارم؟

حضـرت فرمودند: در اثر تناول این چهار تا رحم عقیم شده و از پرورش و نشو و نما نمودن فرزند در آن سـرد می شود و یک حصیر و بوریا که در گوشه ای از خانه افتاده باشد بهتر است از زنی که عقیم بوده و نازا است.

علی علیه السّلام عرضه داشت: یا رسول اللَّه، چطور سرکه را از او منع نمایم؟

حضـرت فرمودند: زیرا زنی که سـرکه خورده اگر حیض شود هرگز به طور کلّی پاک نمی شود و خربزه نیز خون حیض را در شکم زن زیـاد نموده و کـار ولاـدت را دشوار می سـازد چنانچه سـیب ترش حیض را بنـد آورده و مورث مرض و بیماری می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۴۷

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم

فرمودنـد: یا علی در اوّل و وسط و آخر ماه با همسـرت نزدیکی مکن چه آنکه به واسـطه هم بستر شـدن در این اوقات جنون و جذام و بیماری فلجی به زن و فرزندش متوجّه می گردد.

یا علی بعـد از ظهر با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزنـدی بین شـما مقـدّر شـده باشـد دو بین می گردد و شـیطان از بیمار مزبور در انسان مسرور و خوشحال می گردد.

یـا علی هنگـام نزدیکی زیـاد سـخن مگو زیرا اگر فرزنـدی متولّـد شود از مرض لالی در امان نیست و هنگام نزدیکی به فرج و آلت همسرت نگاه مکن و دیدگانت را بپوشان زیرا نظر به عورت موجب کوری می باشد (یعنی کوری فرزند) یا علی با تمایل و شهوت به زن دیگری با همسرت نزدیکی مکن زیرا بیم آن دارم که فرزندت مخنّث «۱» و زن صفت و بخیل گردد.

یـا علی هر گـاه در بستر بـا همسـرت بودی و جنب گردیـدی قرآن مخوان زیرا خوف دارم که آتش از آسـمان بر شـما ببارد و بسوزاند شما را.

یا علی با همسـرت نزدیکی مکن مگر آنکه با تو و در بدنت جبّه ای و در تن همسـرت نیز لباسـی باشد و با یک خرقه و پارچه هر دو خود را پاک نکرده و اسـتفاده نکنیـد چه آنکه شـهوت بر شـهوت واقع شـده و به دنبال آن بین شـما عـداوت حاکم می گردد و این منجر به جدایی و طلاق خواهد شد.

یا علی، در حال ایسـتاده مجامعت مکن زیرا این فعل درازگوش بوده و اگر فرزندی از شـما متولّد گردد در بسترش ادرار کرده همچون درازگوش که در هر مکانی بول می کند.

یا علی، در شب عید

فطر مجامعت مکن زیرا اگر خداوند فرزندی نصیب شما کرده باشد این فرزند بزرگی که شد خداوند به او فرزندی نمی دهد مگر در کبر سن یا علی در شب عید قربان با همسرت نزدیک مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود شش یا چهار انگشتی می باشد.

یا علی زیر درخت میوه دار با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی به دنیا باید جلّاد و قاتل و کاهن می گردد.

یا علی مقابل قرص خورشید و شعاع آن مجامعت مکن مگر بین شما و آفتاب ساتر و پرده ای باشد زیرا اگر چنین نمودی و فرزندی متولّد شد پیوسته در فقر و فاقه

---

(۱)- مقصود از «مخنّث» مردی است که تمایل به مفعول واقع شدن دارد همچون زنان لذا کلمه «موٴنّثا» در متن روایت عطف تفسیر است برای آن.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۴۹

خواهد بود تا از دنیا برود.

یا علی بین اذان و اقامه با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شد بر ریختن خون مردم حریص می باشد.

یا علی هر گاه همسرت حامله و باردار بود بدون وضوء با او جماع مکن زیرا اگر فرزند متولّد شود کورباطن و بخیل و ممسک می گردد.

یا علی در نیمه شعبان با همسرت وقاع مکن زیرا اگر فرزند متولّد شود زشت و بد مو و بد صورت خواهد بود.

یا علی در آخر درجه و آخرین اوقات ماه شعبان (یعنی هنگامی که دو روز از آن باقی مانده) با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود احمق و کم فهم می گردد.

یا علی با همسرت به عشق خواهرش مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود عشّار (گمرکچی) یا مددکار ظالم شده و گروهی از

مردم به دستش هلاک می گردند.

یا علی روی سقف ساختمان با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود منافق و مخاصم و مبدع می گردد.

یا علی وقتی به سفر رفتی در آن شب با همسرت هم بستر مشو زیرا اگر فرزندی متولّد شود مالش را در راه باطل و غیر حق صرف می کند و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم این آیه را قرائت فرمود:

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ (تبذیرکنندگان هم بستگان و یاوران شیاطین هستند)!! یا علی هر گاه به سفری که سه شبانه روز می باشد رفتی با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولّد شود مددکار ظالمی که به تو ستم می کند می گردد.

یا علی بر تو باد که شب دوشنبه مبادرت به جماع نمایی زیرا فرزندی که متولّد می شود حافظ قرآن بوده و به آنچه حق عزّ و جل تقسیم کرده خشنود و راضی می باشد.

یا علی اگر با اهل خود در شب سه شنبه هم بستر شوی و فرزندی متولّد شود به وحدانیت حق تعالی و رسالت محمّد مصطفی شهادت داده و به فیض شهادت نائل خواهد گشت، حق عزّ و جل او را در آخرت با مشرکین عذاب نمی کند دهانش خوشبو و قلبش مهربان و سخی الید و زبانش از غیبت و دروغ و بهتان منزّه می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۵۱

یا علی اگر در شب پنجشنبه با همسرت نزدیکی نمودی و خدا فرزندی به شما عنایت فرمود فرمانروایی از فرمانروایان یا عالمی از علماء خواهد شد و اگر در روز پنجشنبه هنگام زوال آفتاب مواقعه نمودی و فرزندی متولّد شد تا زمانی که این فرزند پیر

شود شیطان نزدیکش نرفته و شخصی بافهم بوده و سلامت در دین و دنیا را خداوند نصیبش می فرماید و اگر شب جمعه مجامعت نمودی و فرزندی متولّد شد خطیب و سخنور می گردد و اگر روز جمعه بعد از عصر مواقعه نمودی و فرزندی متولّد گردید معروف و مشهور می شود.

و اگر در شب جمعه بعد از عشاء مجامعت نمودی امید می رود که فرزند بدلی از ابدال گردد.

یا علی در اوّل ساعت از شب با اهل خود مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی به دنیا بیاید ساحر گشته و دنیا را بر آخرت بر می گزینند.

یا علی این وصایا و سفارشات را از من حفظ نما همان طوری که من از جبرئیل علیه السّلام حفظ نمودم.

حدیث (۶) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید «۱» و غیرش از اصحاب یونس، از یونس، از اصحابش از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللَّه علیهما السّلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السّلام عرض کردم مردی همسرش به کفّار ملحق شده و حق تعالی در کتابش می فرماید:

وَ إِنْ فاتَكُمْ شَيْ ءٌ مِنْ أَزْواجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا (و اگر از زنان شما کسانی به سوی کافران رفتند پس ایشان را عقوبت کرده و به شوهرهای ایشان به قدر همان مهر و نفقه ای که خرج کرده اند بدهید).

معنای عقوبت در اینجا چیست؟

حضرت فرمودند: مردی که همسرش رفته و به کفّار ملحق شده او را عقوبت کند یعنی همسری دیگر اختیار کند و وقتی ازدواج نمود بر امام واجب است که مهریه زنی را که رفته است

به مرد بپردازد.

پرسیدم: پس چگونه است که مؤمنین مهر را به همسر آن زن ردّ نموده با این که ایشان هیچ عملی که موجب رفتن آن زن به بلاد اهل کفر باشد مرتکب نشده اند و نیز

---

(۱)- صالح بن سعید، از ابو سعید قماط، مرحوم ممقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

چگونه است که مؤمنین از غنائمی که به دستشان رسیده نفقه ای را که شوهر بر آن زن خرج کرده به وی می دهند؟

حضرت فرمودند: امام مسلمین بر شوهر زن مزبور مهریّه و نفقات خرج شده را ردّ می کند اعم از آنکه مسلمانان غنیمتی از کفّار به دست آورده یا به دست نیاورده باشند زیرا بر امام واجب است که از آنچه در دست دارد حاجت این مرد را ترمیم و جبران کند و هنگامی که غنائم را تقسیم می کنند امام علیه السّلام به کسانی که پیش از قسمت از طرفش نائب بودند از غنیمت داده و رفع نیازشان را می نمایند و اگر بعد از آن چیزی از غنائم باقی ماند بین مؤمنین تقسیم نموده و در صورتی که باقی نماند دیگر آنها نصیبی ندارند «۱» حدیث (۷) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد و عبد اللَّه فرزندان محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل، از ابی عبیده، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:

مردی با دختری باکره یا زنی ثیّب ازدواج می کند سپس بر آن مرد و زن و بینشان ستر و حاجبی فاصله شده یا درب به روی آنها بسته می شود (مقصود آن است که بینشان

بغض و کینه واقع شده و از هم منزجر می گردند) در نتیجه مرد زن را طلاق می دهد، زن می گوید مرد با من تماس پیدا نکرده و مرد نیز مدّعی است که با زن نزدیکی نکرده حکم چیست؟

حضرت فرمودند: آن دو را نباید تصدیق کرد زیرا زن مدّعی است که مدخول بها نیست تا تکلیف نگه داشتن عدّه در عهده اش نیاید و مرد نیز مدّعی است با او نزدیکی نکرده تا تمام مهر در ذمّه اش نیاید.

حدیث (۸) پدرم رحمه اللّه علیه از احمد بن ادریس از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن الحسن القزوینی، از سلیمان بن جعفر بصری، از عبد اللّه بن الحسین بن زید بن علی بن ابی طالب از

---

(۱)- از احکام زنان مهاجر آن است که: اگر زنی از کفّار به مسلمین ملحق شد ابتداء او را امتحان نموده و سوگندش می دهند که بغض شوهر او را به هجرت وادار نکرده چنانچه عشق و علاقه به مرد مسلمانی او را به دار الاسلام نکشانده بلکه صرفا به خاطر اسلام پناهنده به مسلمین شده است و پس از خوردن چنین سوگندی امام مسلمین مهریّه اش را به شوهرش که در دار الکفر مانده می پردازد، حال اگر زنی از مسلمین به کفّار ملحق شد حکم آن است که بر امام علیه السّلام واجب است مهریّه و هزینه هایی را که شوهرش متحمّل شده را به شوهر بپردازد اعم از آنکه غنائمی از کفّار به دست آمده یا به دست نیامده است و مدرک این حکم آیه شریفه «وَ إِنْ فاتَكُمْ شَيْ ءٌ مِنْ أَزْواجِكُمْ ...» است و سبب نزول آن این بود که عمر

بن خطاب شوهر قاطبه دختر ابی امیّه بود و وقتی عمر از بلاد شرک هجرت نمود و به دار الاسلام ملحق شد همسرش از مهاجرت با او کراهت داشت و نیامده و معاویه با او ازدواج کرد، حق تعالی رسولش را امر فرموده که مهریّه او را به عمر بدهند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۵۵

پدرش، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش، از آباء گرامش علیهم السّلام، حضرت فرمود:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

هر گاه مرد و زن مجامعت می نمایند همچون دو درازگوش عریان نشوند زیرا در این صورت فرشتگان از بین ایشان می روند.

باب دویست و نودم سرّ مکروه بودن دمیدن به ظرف طعام

اشاره

حدیث (۱) علی بن حاتم می گوید: محمّد بن جعفر بن حسین مخزومی، از محمّد بن عیسی بن زیاد، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه، از بکار بن ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام می پرسد: شخصی به قدح و ظرف طعامش می دمد این چه صورت دارد؟

حضرت می فرماید: اشکالی ندارد فقط مکروه است مشروط به این که با شخص دیگری باشد زیرا مکروه است با دمیدن هم غذای خود را از تناول معاف دارد.

و نیز پرسید فوت کردن شخص در طعام چه صورت دارد؟

فرمود: مگر قصدش این نیست که غذا سرد شود؟

عرض کرد: آری.

فرمود: اشکالی ندارد.

مقاله مرحوم مؤلّف

مؤلّف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید: آنچه به آن فتوی داده و اعتماد دارم این است که:

دمیدن و فوت کردن به غذا و آب جایز نیست چه شخص تنها بوده و ظرف طعام و شراب اختصاص به خودش داشته باشد و چه با دیگری بوده و ظرف مشترک بین آنها باشد و علّتی که در این روایت آمده تنها در همین خبر است و در هیچ حدیث و خبری دیده نشده.

باب دويست و نود و يكم سرّ اين كه جايز نيست زمينى كه در آن گندم و جو مى كارند به گندم و جو اجاره دهند ولى جايز است به طلا و نقره آن را اجاره دهند

حديث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهيم بن هشام، از اسماعيل بن مرار، از يونس بن عبد الرحمن از جماعتى، از حضرت ابى جعفر و ابى عبد اللَّه عليهما السّلام

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۶۵۷

سؤال شد: سرّ اين كه جايز نيست زمين را به طعام (گندم و جو) اجاره دهند ولى مى توان به طلا و نقره اجاره داد چيست؟

فرمودند: جهتش آن است كه آنچه از زمين مزبور مى رويد گندم و جو است و جايز نيست گندم به گندم و جو به جو اجاره داده شود.

باب دويست و نود و دوّم سرّ اين كه جايز نيست موى شارب و زير بغل و زهار را بلند نگاه دارند

حديث (۱) محمّد بن على ماجيلويه رحمه اللَّه عليه، از على بن ابراهيم، از پدرش، از حسين بن يزيد، از اسماعيل بن مسلّم «۱»، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامش عليهم السّلام نقل كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمودند:

هيچ يك از شما موى شارب و زهار و زير بغلش را بلند نكند زيرا شيطان اين مواضع را مخفيگاه قرار داده و به وسيله موى آنها خود را مستور مى نمايد.

باب دويست و نود و سوّم سرّ اين كه مملوک شخص از او مى باشد

حديث (۱) على بن حاتم از حسين بن محمّد، از احمد بن محمّد سيّارى، از عمركى، از كسى كه يادش نموده، وى گفت: محضر مبارك امام صادق عليه السّلام عرض كردم: سر اين كه فرموديد مملوك شخص از او است چيست؟

حضرت فرمودند: زيرا مملوك انسان از طينت آقايش آفريده شده سپس بينشان جدايى افتاده و اسارت او را به آقايش رسانده پس معطوف نموده به او آنچه را كه از او بوده و پس از آن آقا او را آزاد مى نمايد و به همين خاطر مملوك از آقا و جزء او محسوب مى شود.

باب دويست و نود و چهارم سرّ نهى از جمع بين ميوه ها در وقت خوردن

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابى عبد اللَّه برقى، از

---

(۱)- اسماعيل بن مسلّم مكّى، مرحوم ممقانى در رجال فرموده وى مجهول مى باشد.

موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام، علی بن جعفر می گوید: از حضرت امام موسی الکاظم علیه السّلام راجع به جمع کردن بین انجیر و خرما و سایر میوه ها سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از جمع بین میوه ها و اختلاطشان با هم نهی فرمودند حال اگر تنها بودی و کسی با تو مصاحبت نداشت میوه ها را هر طوری که خواستی تناول کن و اگر با طائفه ای از مسلمین بودی البته میوه ها را با هم جمع مکن.

باب دویست و نود و پنجم سرّ مکروه بودن سیر و پیاز و تره

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسن، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از محمّد بن مسلّم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، محمّد بن مسلّم می گوید: از امام علیه السّلام راجع به سیر پرسیدم؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به خاطر بویش از آن نهی نموده و فرمودند: کسی که این گیاه بدبوی را تناول کند به مسجد ما نزدیک نشود ولی اگر آن را خورد ولی به مسجد نیاید اشکالی ندارد.

حدیث (۲) علی بن حاتم می گوید:

محمّد بن جعفر رزّاز از عبد اللَّه بن محمّد بن خلف، از حسن بن علی وشّاء، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: راجع به خوردن پیاز و تره از حضرت ابی

عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم:

حضرت فرمودند: این دو را چه پخته و چه خام بخورند اشکالی ندارد منتهی اگر بودار اینها را شخص خورد به مسجد نرود زیرا بوی آن همنشینان شخص در مسجد را اذیّت می کند.

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه علیه، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش از فضاله، از داود بن وقد، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمود:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۶۱

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر کس این سبزی را خورد به مسجد نرود و نفرمودند که حرام است.

باب دویست و نود و ششم سر نامیده شدن تبّع به تبّع

حدیث (۱) ابو الحسن محمّد بن عمرو بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن جبله الواعظ، از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرّضا، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش علیهم السّلام فرمودند:

از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام پرسیدند: چرا به تبّع، تبّع گفته اند؟

حضرت فرمودند: زیرا وی غلامی کاتب بود و برای سلطانی که پیش از وی سلطنت می کرد کتابت می نمود و هر گاه به نوشتن مکتوبی آغاز می کرد ابتداء می نوشت:

بسم اللَّه الذی خلق ضحّا و ریحا (به نام خداوندی که آفرید آنچه را که خورشید بر آن می تابد و باد بر آن می وزد) سلطان گفت: بنویس ولی ابتداء کن به اسم سلطان رعد (نام همان سلطان بود) غلام گفت: ابتداء نمی کنم مگر به نام پروردگارم، پس از آن به خواسته تو توجه می نمایم، حق تعالی از او تشکّر

نمود و ملك و پادشاهى آن سلطان را به غلام داد و مردم متابعتش را نمودند از اين رو به نام «تبّع» معروف گشت.

باب دويست و نود و هفتم سرّ اين كه فرار و گريختن از وباء منهى مى باشد

حديث (۱) محمّد بن موسى بن متوكّل رحمه اللَّه عليه، از على بن الحسين سعدآبادى، از احمد بن ابى عبد اللَّه از ابن محبوب، از عاصم بن حميد، از على بن مغيره نقل كرده كه وى گفت: محضر مبارك حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام عرض كردم: مردم در شهر بوده و مرگ در بينشان واقع مى شود مثل اين كه مرض وباء در بين ايشان شايع مى گردد و آنها را از پاى در مى آورد آيا مى توانند از آن شهر گريخته و جاى ديگر بروند؟

حضرت فرمودند: آرى.

عرضه داشتم: به ما رسيده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم گروهى را به خاطر اين كار ملامت و سرزنش كردند؟

حضرت فرمودند: آنها گروهى بودند در مقابل دشمن كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مأمورشان كرده بودند در جاى خود مانده و به جاى ديگرى نروند، وقتى مرگ و هلاكت در بينشان واقع شد از آن مكان به جاى ديگرى گريختند و اين گريز به مثابه اين بود كه از صحنه نبرد جهاد گريخته بودند از اين رو مورد نهى و ملامت قرار گرفتند.

حديث (۲) و با همين اسناد از ابن محبوب، از جميل بن صالح، از ابى مريم «۱» نقل شده كه وى گفت:

در ذيل فرموده حق تعالى: وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ «۲» (و مرغان ابابيل را براى هلاكت ايشان فرستاد، آن مرغان آن قوم را

با سنگ های سجّیل سنگباران کردند) حضرت ابی جعفر علیه السّلام فرمودند:

این مرد از اهل مدینه بوده که در ساحل دریا به طرف مشرق بین یمامه و بحرین قرار داشتند، ایشان راهزنی کرده و به فعل منکرات مشغول بودند، حق تعالی پرندگانی را بر ایشان مسلّط کرد که از طرف دریا آمده و روی سر ایشان قرار گرفتند، سرهای این پرندگان همچون سر درندگان و چشمهایشان نظیر چشم های پرندگان درنده بود، با هر کدام سه سنگ بود، دو سنگ در دو چنگشان و یک سنگ در منقار آنها بود، این پرندگان آن مردم را سنگباران کرده تا جایی که اجساد و ابدانشان آبله دار گردید و بدین ترتیب حق تعالی آنها را به واسطه این پرندگان هلاک فرمود، قبل از آن این پرندگان را کسی ندیده و اثری از آبله در بینشان نبود و جماعتی از آن مردم که گریخته و از ترس جان فرار کرده بودند به حضر موت که وادی است در یمن رسیدند حق تعالی سیلی فرستاد و غرقشان نمود در حالی که قبل از این حادثه اصلا در آن وادی آب نبود و به همین خاطر آن وادی را حضر موت نام گذاردند یعنی وادی که آن گروه در آن مردند.

---

(۱)- ابو مریم انصاری نامش عبد الغفار بن قاسم است و به فرموده مرحوم علامه در خلاصه ثقه می باشد.

(۲)- سوره فیل آیه (۳)

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۶۵

باب دویست و نود و هشتم سرّ این که خداوند متعال عقوبت بندگان را تأخیر می اندازد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت علی علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

خداوند

متعال هنگامی که بخواهد اهل زمین را به عذابی مبتلا نماید می فرماید:

اگر نبودند آنان که مشتاق جلال من بوده و مساجد مرا آباد کرده و در بامدادان استغفار می کنند البته عذابم را فرو می فرستادم.

حدیث (۲) محمّد بن موسی بن متوکّل از علی بن الحسین السّعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه البرقی، از علی بن الحکم، از سیف بن عمیره، از سعد بن طریف «۱»، از اصبغ بن نباته نقل کرده که وی گفت:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

حق تبارک و تعالی وقتی می بیند اهل زمین مرتکب معاصی شده و به قبائح مبادرت می ورزند قصد می کند تمام ایشان را عذاب کند حتّی یک نفر را هم باقی نگذارد ولی چون نظرش به پیران می افتد که به طرف نماز گام بر می دارند و اطفال که قرآن می آموزند به ایشان ترحّم نموده و عذابشان را تأخیر می اندازد.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر، از هارون بن مسلّم، از سعده بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمّد علیه السّلام، حضرت فرمود: پدرم علیه السّلام فرمود:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

خداوند جلّ جلاله هنگامی که ببیند اهل قریه ای در معاصی اسراف و زیاده روی می کنند و حال آنکه در بین ایشان سه نفر از اهل ایمان می باشند آنان را خوانده و می فرماید: ای اهل عصیان اگر میان شما مؤمنینی که مشتاق جلال من هستند و با نمازشان زمین و مساجد مرا آباد نموده و در سحرها از خوف من استغفار و طلب آمرزش می کنند نبودند عذابم را بر شما فرو می فرستادم و باکی هم نداشتم.

---

(۱)- سعد بن

طرف الحنظلی معروف به سعد الخفّاف، وی صحیح الحدیث می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۶۷

حدیث (۴) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی همدانی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود: اگر مردم زیارت این بیت (بیت اللَّه) را ترک می کردند قطعا حق تعالی عذاب بر ایشان نازل می فرمود و مهلتشان هم نمی داد.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللَّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابن عبّاس، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، حضرت فرمودند: مردمی مرتکب گناهانی شدند و از این بابت در هراس و وحشت افتادند پس مردمی دیگر نزدشان آمده و به آنها گفتند: شما را چه می شود؟

آنها گفتند: گناهانی مرتکب شده و از این جهت بیمناک هستیم.

ایشان گفتند: ما گناهان شما را به عهده می گیریم.

حق تبارک و تعالی فرمود: آنها خوف داشته و ایشان جرات، و هراسی از عذاب من ندارند!! در ساعت عذابش را بر آنها نازل فرمود.

حدیث (۶) پدرم رحمه اللَّه علیه، از عبد اللَّه بن جعفر از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

ای مردم، خداوند متعال عموم را به واسطه گناه خصوصی از مردم عذاب نمی کند مشروط به این که گناه کنندگان پنهانی و بدون اطّلاع عموم مبادرت به عصیان نمایند ولی اگر علنی و در حضور عموم مرتکب نافرمانی خدا شوند و عامّه مردم نیز از اعمال

ایشان متأثّر نشده و آنها را از گناه باز ندارند البتّه هر دو گروه مستحقّ عقوبت خداوند متعال می شوند.

حدیث (۷) علی بن حاتم، از احمد بن محمّد عاصمی و علی بن محمّد بن یعقوب عجلی، این دو از علی بن الحسین، از عباس بن علی غلام حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام نقل کرده اند که وی گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هر گاه بندگان مرتکب گناهان شناخته نشده ای شوند حق تعالی آنها را به بلاهای غیر شناخته شده ای مبتلا می کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۶۹

باب دویست و نود و نهم سرّ جاودانی بودن اهل بهشت در آن و مخلّد بودن اهل دوزخ در دوزخ

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود شاذکونی از احمد بن یونس، از ابی هاشم، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به خلود اهل بهشت در بهشت و جاودانی بودن اهل دوزخ در دوزخ پرسیدم؟

حضرت فرمودند:

اهل دوزخ به خاطر این در دوزخ مخلّد هستند که نیّتشان این بود که اگر برای همیشه در دنیا باشند عصیان و نافرمانی حق تعالی را بنمایند.

و اهل بهشت به این جهت در بهشت جاودانی هستند که نیّتشان در دنیا این بود که اگر در آن باقی بمانند پیوسته اطاعت خداوند را نمایند پس نیّت این دو گروه باعث مخلّد بودنشان در بهشت و دوزخ گردیده، سپس آن جناب فرموده حق تعالی را تلاوت فرمود:

قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ «۱» (ای پیامبر تو به خلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد) بعد حضرت دنبال آیه فرمودند: یعنی بر حسب نیّت و قصد خود.

باب سیصدم سرّ موسوم شدن مؤمن به مؤمن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن سنان، از علی بن فضّال، از مفضّل بن عمر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مؤمن را به این خاطر مؤمن می گویند که در دنیا و آخرت برای غیر دعاء نموده و از آنها شفاعت می کند پس حق تعالی نیز دعایش را مستجاب و شفاعتش را قبول می کند.

---

(۱)- سوره اسراء آیه (۸۴)

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از

عبد اللّٰه بن جعفر، از هارون بن مسلّم، از مسعده بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمودند: کسی که برادر مؤمنش را با کلمه ای که به واسطه اش اظهار لطف می نماید اکرام کرده یا حاجتش را بر آورد و یا حزن و اندوهی را از او بر طرف کند پیوسته در ظل حمایت حق تعالی بوده و تا مادامی که به اکرام و بر آوردن حاجت او مشغول است رحمت حق تعالی بر او نازل می گردد.

سپس فرمود:

آیا خبر بدهم شما را که چرا به مؤمن، مؤمن می گویند، جهتش آن است که مردم او را بر نفس و مال خود امین و مطمئن می دانند.

آیا خبر بدهم شما را که چرا به مسلمان، مسلمان می گویند، سببش آن است که مسلمان کسی است که مردم از دست و زبانش سالم باشند.

آیا خبر بدهم شما را از مهاجر که چرا به او مهاجر می گویند، جهتش آن است که مهاجر کسی است که از وادی سیّئات و قبایح هجرت کرده و از آنچه بر او خدا حرام فرموده دوری گزیند سپس فرمودند:

کسی که مؤمنی را دفع کرده تا بدین وسیله او را ذلیل و خوار نماید یا لطمه و سیلی به او زند یا امر مکروهی را به او وارد نماید فرشتگان وی را مورد لعن و نفرین قرار می دهند تا مادامی که آن مؤمن را خشنود کرده و حقّش را ترمیم نموده و توبه و طلب آمرزش نماید.

پس از آن فرمودند:

بر حذر باش از تنی به کسی؛ زیرا شاید او مؤمن بوده و شما مطّلع نباشید.

و

بر شما باد به نرمی و آرامی و فرار از سلاح شیطان، چه آنکه چیزی نزد خدا محبوب تر از آرامی و نرمش نمی باشد.

باب سیصد و یکم سرّ این که نیّت مؤمن بهتر از عملش می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از حبیب بن الحسین الکوفی از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن صبیح الاسدی، از زید شحّام نقل کرده که وی گفت:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۷۳

محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: شنیده ام که فرموده اید: نیّت مؤمن از عملش بهتر است. سؤالم این است که چگونه نیّت بهتر از عمل می باشد؟

حضرت فرمودند: زیرا عمل بسا از روی ریاء صورت گرفته در حالی که نیت خالص برای پروردگار می باشد از این رو حق تعالی در مقابل نیّت چیزی عطاء می فرماید که در قبال عمل منظور نمی کند.

حضرت امام صادق علیه السّلام به عنوان شاهد این گفتار فرمودند:

بنده در روز نیّت می کند که در شب نماز نافله بخواند ولی به واسطه غلبه خواب این عبادت از او فوت می شود، حق تبارک و تعالی برایش نماز ثبت و ضبط فرموده و نفسش را تسبیح و خوابش را صدقه محسوب می فرماید.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از حسن بن حسین انصاری، از برخی رجالش، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام آن جناب فرمودند:

نیّت مؤمن از عملش برتر است زیرا وی نیت کار خیری را می کند ولی درکش نمی نماید و نیّت کافر از عملش بدتر است چه آنکه کافر نیّت کار شرّی را می کند و آرزوی انجامش را داشته ولی به آن نمی رسد.

باب سیصد و دوّم سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر

علی بن احمد رحمه اللَّه علیه، از عمیر بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن

ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان، وی گفت:

حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائل او مرقوم فرمودند:

سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر و بدون اذن او و حلال نبودن مال پدر بدون اذنش برای فرزند این است که:

فرزند در فرموده حق تعالی بخشیده شده به پدر معرّفی شده، خداوند فرموده:

یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ (خدا به هر کسی که بخواهد مؤنث بخشیده و به آن کس که دوست داشته باشد مذکّر هبه می کند) و بدیهی است وقتی خود فرزند بخشیده شده به پدر باشد مالش به طریق اولی موهوب او محسوب می گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۷۵

از این گذشته پدر مسئول مئونه فرزند است در حال صغر و کبر و از این نظر مورد مواخذه واقع می شود چنانچه فرزند را به او نسبت داده و به مقتضای فرموده حق تعالی او را برای پدر می خواند حق تعالی در قرآن می فرماید:

ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ (شما پسر خوانده ها را به پدرانشان نسبت دهید که این نزد خدا به عدل و راستی نزدیک تر است).

و دلیل دیگر بر این که پدر می تواند مال فرزند را بدون اذنش بر دارد فرموده نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که می فرماید:

انت و مالک لابیک (تو و مالت، مال پدرت می باشید).

ولی مادر این طور نبوده و حق ندارد از مال فرزندش بدون اذن او یا اذن پدرش بردارد چه آنکه پدر در ارتباط با نفقه فرزند مورد مؤاخذه است نه مادر.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد،

باب سيصد و سوّم سرّ اين كه كنيز پسر بر پدر حرام بوده ولى كنيز دختر براى او حلال مى باشد

اشاره

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از عبد اللَّه بن جعفر حميرى از محمّد بن الحسين، از محمّد بن اسماعيل، از صالح بن عقبه، از عروه الحنّاط، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، وى مى گويد: محضر مبارك امام عليه السّلام عرض كردم: چرا كنيز پسر براى پدر حرام است اگر چه پسر صغير باشد ولى كنيز دختر براى پدر حلال است؟

حضرت فرمودند: زيرا دختر با كنيز نكاح و نزديكى نمى كند ولى پسر با او تماس برقرار مى نمايد و اگر پدر با كنيز پسر نزديكى كند بسا اين امر بر پسر مخفى مانده و وى پس از رسيدن به جوانى با اين كنيز كه متعلّق به خودش هست تماس پيدا كند و او را نكاح نمايد و ضرر و وبال اين عمل و پيامدهاى غير مطلوبش در عهده پدر مى باشد كه قبلا با اين كنيز نكاح نموده بود.

مقاله مؤلّف كتاب

مؤلّف اين كتاب (مرحوم صدوق) مى گويد:

اين خبر همان طورى كه نقل شد روايت گرديده و مضمونش صحيح مى باشد و آن اين است كه براى پدر اصلح و شايسته تر آن است كه با كنيز پسرش هم بستر نشود اگر چه پسر صغير و كودك باشد و گاهى مجامعت پدر با كنيز پسر جايز مى باشد و آن

وقتى است كه پسر با كنيز مواقعه نكرده است و علّت جواز آن است كه پسر و آنچه مال او است مال پدر مى باشد ولى در صورتى كه پسر به كنيز دخول نموده باشد البته براى پدر هم بستر شدن با كنيز مشروع نيست.

و آنچه من به آن فتوى مى دهم آن است كه كنيز دختر

نیز برای پدر جایز الدخول نمی باشد.

باب سیصد و چهارم سرّ نامیدن طبیب به طبیب

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی با اسنادش به طور مرفوعه از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

طبیب را قبلاـ معالج می خواندند، حضرت موسی بن عمران علیه السّلام به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، درد از کیست؟

خدا فرمود: از من.

جناب موسی عرضه داشت، دواء از کیست؟

خدا فرمود: از من عرض کرد: پس مردم با معالج چکار دارند که به وی مراجعه می نمایند؟

خدا فرمود: با مراجعه به او فقط دلشان خوش می شود.

سپس امام علیه السّلام فرمود: بعد از این سخن طبیب را طبیب گفتند (یعنی موجب دلخوشی).

باب سیصد و پنجم سرّ این که حق تعالی ابلیس را تا وقتی معلوم مهلت داده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از حسن بن عطیّه «۱» نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: بفرمایید چرا و برای چه خداوند عزّ و جل به ابلیس فرمود تو از مهلت داده شدگانی تا وقت معلوم؟

---

(۱)- حسن بن عطیه حناط کوفی، به فرموده نجاشی ثقه می باشد.

حضرت فرمودند: برای چیزی که خداوند متعال خواست از آن تشکّر بجا آورد.

عرض کردم: آن چه بود؟

حضرت فرمودند: دو رکعت نماز بود که ابلیس آن را در آسمان بجا آورد و دو یا چهار هزار سال طول کشید.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حسان، از علی بن عطیّه «۱» نقل

کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند:

ابلیس در آسمان دو رکعت نماز را ظرف هفت هزار سال

بجا آورد و حق تعالى در مقابل عبادتش ثواب آن را اعطاء كرد به او آنچه اعطاء فرمود.

باب سيصد و ششم سرّ ناميدن رجيم به رجيم

حديث (١) پدرم رحمه اللَّه عليه، از على بن ابراهيم، از پدرش از حمّاد، از حلبى نقل كرده كه وى گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام پرسيدم: براى چه رجيم به رجيم ناميده شده است؟

حضرت فرمودند: زيرا رجم و سنگباران شد.

عرض كردم: پس از رجم شدن آيا مرد؟

فرمود: خير ولى در علم خدا بود كه ابليس رجم و سنگباران مى شود.

باب سيصد و هفتم سرّ ناميدن خنّاس به خنّاس

حديث (١) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه، از ابى بصير، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، راوى مى گويد از آن جناب راجع به خنّاس پرسيدم؟

حضرت فرمودند: ابليس بر قلب و دل مسلّط مى شود و وقتى ذكر خدا در آن شود مى گريزد لذا به خاطر همين است كه به آن خنّاس يعنى گريزنده مى گويند.

---

(١)- على بن عطيّه، مرحوم ممقانى در رجال فرموده وى امامى و مجهول الحال مى باشد.

باب سيصد و هشتم سرّ نهى شدن از آميزش و معامله با اشخاص كم روزى و بى بخت

حديث (١) محمّد بن موسى بن متوكّل رحمه اللَّه عليه از عبد اللَّه بن جعفر حميرى، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبّاس بن وليد، از صبيح، از پدرش نقل كرده كه وى گفت:

حضرت امام صادق عليه السّلام فرمودند: اى وليد از كسى كه كم روزى و بد اقبال است براى من چيزى نخر زيرا در معامله با ايشان هيچ بركتى نيست.

حديث (٢) محمّد بن الحسن، از محمّد بن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن على بن فضّال، از ظريف بن ناصح نقل كرده كه وى گفت:

حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند: معامله نکنید مگر با کسی که نشو و نمائش در خیر و برکت بوده.

باب سیصد و نهم سرّ مکروه بودن معامله با صاحبان آفت و بلا

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمّد با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السّلام فرمودند:

از معامله با صاحبان آفت و بلا دوری کنید زیرا ایشان عقیده ای هستند.

باب سیصد و دهم سرّ مکروه بودن معامله با کردها

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الربیع الشّامی، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرضه داشتم: گروهی از کردها هستند که نزد ما بوده و به منظور بیع و شراء با ما تماس گرفته و ما هم با ایشان خرید و فروش می کنیم آیا این کار را بکنیم یا نه؟

حضرت فرمودند: ای ربیع با ایشان معامله مکن، زیرا این جماعت گروهی از طائفه جن بوده که حق تعالی آشکارشان فرموده است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه از حسن بن متیل، از محمّد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از حفص از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الربیع شامی، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرض کردم:

گروهی از کردها نزد ما هستند و پیوسته با ما تماس پیدا کرده و به منظور خرید و فروش به ما مراجعه می کنند ما هم با آنها معامله می کنیم، این کار چه صورت دارد؟

حضرت فرمودند: ای ابا ربیع با ایشان معامله مکن زیرا کردها طائفه ای از جنّ هستند که خداوند آشکارشان فرموده است.

باب سیصد و یازدهم سرّ مکروه بودن معامله با افراد فرومایه

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از حسین بن میاح از عیسی، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند:

از معامله با فرومایگان دوری کنید زیرا مآل کارشان به خیر و برکت نیست.

باب سیصد و دوازدهم سرّ مکروه بودن قرض

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد، از پدرش از ابن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش علیهم السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا فرمودند:

از قرض گرفتن و پیدا شدن دین اجتناب کنید زیرا موجب حزن و غم در شب و ذلّت و خواری در روز می شود.

حدیث (۲) محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد اللَّه بن میمون، از

حضرت جعفر بن محمّد از پدرش، از حضرت علی علیهم السلام، حضرت فرمودند:

از قرض کردن دوری کنید زیرا موجب ذلّت در روز و حزن در شب و پرداختن آن در دنیا و آخرت می باشد.

حدیث (۳) احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از یوسف بن حارث از عبد اللَّه بن یزید، از حیاه بن شریح از سالم بن غیلان از دراج، از ابی الهیثم، از ابی سعید خدری، وی می گوید: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می فرمودند:

پناه به خدا می برم از کفر و قرض.

محضر مبارکش عرض شد: آیا قرض را معادل و در عرض کفر قرار می دهید؟

فرمودند: آری.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنّان بن سدیر، از پدرش،

از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هر گناهی را کشته شدن در راه خدا جبران می کند مگر قرض که هیچ جابر و کفّاره ای ندارد مگر آنکه بدهکار آن را پرداخته یا رفیقش از جانب او پرداخت کند و یا صاحب قرض وی را ببخشد.

حدیث (۵) حسین بن احمد از پدرش، از محمّد بن احمد از ابو عبد اللَّه الرازی از حسن بن علی بن ابی عثمان، از حفص بن غیاث، از لیث نقل کرده که وی گفت:

سعد از عمر بن ابی سلمه از ابو هریره نقل کرده که وی گفت: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: تا مادامی که مؤمن قرض دارد نفسش گرفتار و ناراحت است.

حدیث (۶) حسین بن احمد با همین اسناد از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید از برخی اصحاب به طور مرفوعه از یکی از ائمه علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند:

روز قیامت بدهکار را در حالی که از همّ و حزن شکایت می کند می آورند، در صورتی که اعمال حسنه داشته باشد آنها را برای طلبکارش منظور می کنند و اگر افعال و اعمال نیک نداشته باشد سیّئات و قبایح طلبکار را برای وی حساب می نمایند.

در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مردی که در عهده اش دو دینار قرض بود از دنیا رفت به

رسول گرامی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خبر دادند، آن جناب از خواندن نماز بر او امتناع فرمودند.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: البته این عمل از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

به خاطر این بود که مردم بر گرفتن قرض جرات پیدا نکنند نه این که واقعا دین و قرض حرام باشد چه آنکه رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از دنیا رفتند و در عهده اش قرض بوده و همچنین علی علیه السّلام در حالی که قرض دار بودند شهید شدند چنانچه امام حسن مجتبی علیه السّلام با داشتن دین از دنیا رحلت نمودند و بالاخره حضرت سیّد الشّهداء وقتی شهید شدند در عهده اشان قرض بود.

حدیث (۷) حسین بن احمد با همین اسناد از محمّد بن احمد، از ابن عیسی، از عثمان بن سعید از عبد الکریم همدانی، از ابو ثمامه نقل کرده که گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر علیه السّلام رسیده و عرضه داشتم: فدایت شوم، من مردی هستم که می خواهم ملازم مکّه شده و آن جا بمانم و در عهده ام دینی می باشد که صاحبش شخصی است از فرقه مرجئه چه می فرمایید.

حضرت فرمودند:

نزد دهنده قرض برو و صبر و تأمّل کن تا دین او را پرداخته آنگاه بدون این که در عهده ات قرض باشد خدا را ملاقات کنی چه آنکه مؤمن خیانت نمی کند.

حدیث (۸) حسین بن احمد با همین اسناد از محمّد بن عیسی، از هیثم، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان از ولید بن صبیح نقل کرده که وی گفت: مردی محضر ابی عبد اللَّه علیه السّلام رسید و ادّعاء می کرد که در عهده معلی بن خنیس «۱» دین دارد، وی می گفت: معلی بن خنیس حقّ مرا برده و تلف کرده است. امام علیه السّلام فرمودند: حقّ تو را کسی تلف کرده که معلّی بن خنیس را که کشته است

پس از آن حضرت به ولید فرمودند: پیش این مرد مدّعی برو و حقّش را اداء کن چون دوست دارم معلّی بن خنیس را خنک کنم اگر چه خنک می باشد.

---

(۱)- معلی بن خنیس المدنی، وی آزاد کرده حضرت امام صادق علیه السّلام بوده و در باره وی اختلاف است برخی او را ضعیف و گروهی او را ثقه و ممدوح می دانند و از عباراتی که دلالت بر وثاقت و مدح او دارد کلام کشتی است که می فرماید: وقتی خبر قتل معلی بن خنیس را به امام صادق علیه السّلام دادند حضرت فرمودند: به خدا سوگند او داخل بهشت شد و نیز منقول است که وقتی داود بن علی او را کشت حضرت با حالتی غضبناک بر او وارد شده در حالی که اسماعیل فرزندشان به دنبال آن حضرت بود، فرمود: ای داود غلام مرا کشتی، او گفت من نکشتم و شرطه من او را کشت، حضرت فرمود: با اذن تو بود یا بدون اذن، گفت: بدون اذن من بود حضرت به اسماعیل فرمود:

سزایش را بده، اسماعیل با شمشیر برهنه به سراغ شرطه رفت و او را کشت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۸۹

حدیث (۹) پدرم رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از سعدان نقل کرده که وی گفت: ابو الحسن لیثی از حضرت محمّد علیهما السّلام از پدران گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

دردی نیست مگر درد چشم و رنج و تعبی نیست مگر تعب و رنج قرض.

و با همین أسناد نقل کرده که رسول

خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمودند:

قرض و دين علامت خداى تعالى در زمين است و وقتى خدا بخواهد بنده اى را ذليل كند آن را در گردنش قرار مى دهد.

باب سيصد و سيزدهم سرّ اين كه خانه و خادم را براى پرداخت دين نمى فروشند

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه از ابراهيم بن هاشم از نضر بن سويد از مردى از حلبى از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، آن حضرت فرمودند:

براى پرداخت قرض و دين خانه و كنيز را نبايد فروخت زيرا براى مرد مسلمان سر پناهى لازم است كه در آن ساكن شده و خادمى كه خدمتش را بنمايد.

حديث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه از على بن ابراهيم، از پدرش نقل كرده كه وى گفت: ابن ابى عمير مردى بزّاز بود و از شخصى ده هزار درهم مى خواست، اموال ابن ابى عمير تلف شد و فقير گرديد آن شخص بدهكار خانه اش را به ده هزار درهم فروخت و پولها را برداشت و به نزد ابن ابى عمير برد به منزل او كه رسيد دقّ الباب نمود، محمّد بن ابى عمير رحمه اللَّه عليه بيرون آمده، آن مرد گفت: اين مالى است كه از من مى خواستى، بگير.

ابن ابى عمير گفت: اين مال را از كجا آورده اى، آيا ارثى به تو رسيده؟

آن مرد گفت: خير.

ابن ابى عمير گفت: كسى به تو بخشيده؟

گفت: خير، خانه ام را فروخته ام تا بدهى خويش را بپردازم.

ابن ابى عمير گفت: ذريح محاربى از امام صادق عليه السّلام برايم نقل كرد كه حضرت فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۶۹۱

به خاطر دين و قرض شخص را از مأوى و منزلش بيرون نمى كنند (مقصود اين است كه

خانه شخص را به منظور وصول قرض و پرداخت دینش از او نگرفته و آن را نباید فروخت) این پولها را بردار من احتیاجی به آنها ندارم، به خدا سوگند در این زمان به یک درهم از آن نیازمندم ولی در عین حال یک درهمش را بر نمی دارم.

باب سیصد و چهاردهم سرّ مکروه بودن پاره ای از حرفه ها

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد از جعفر بن یحیی خزاعی، از یحیی بن ابی العلاء، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام رسیدم و عرضه داشتم خداوند فرزندی به من عطاء فرموده.

حضرت فرمودند: آیا نامش را محمّد نگذاشتی؟

عرض کردم: چرا، او را به این نام موسوم کردم.

حضرت فرمودند: محمّد را نزد و دشنامش نده، خداوند او را در هنگام حیاتت نور چشمت و بعد از مماتت خلف و جانشین صالحی قرار داده است.

عرضه داشتم: فدایت شوم، او را به چه شغل و حرفه ای مشغول نمایم؟

حضرت فرمودند: از پنج حرفه بازش دار و به هر شغل دیگری که مشغولش نمودی اشکالی ندارد.

او را به زرگر مسپار و به این حرفه سرگرمش مکن زیرا زرگر از ربا سالم نمی ماند و نیز او را نزد کفن فروش مگذار زیرا از مبتلاـ شدن مردم به مرض وبا و مردن آنها مسرور می شود و همچنین وی را به طعام فروش مسپار چه آنکه این گروه از سوداگران از احتکار سالم نیستند و به سلّاخ نیز او را تسلیم مکن زیرا مهربانی از ایشان سلب شده و قساوت قلب دارند و بالاخره او را نزد برده فروش مگذار؛ زیرا رسول خدا فرمودند: بدترین

مردم کسانی هستند که مردم را می فروشند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی از عبید اللَّه دهقان، از درست بن ابی منصور واسطی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام، حضرت فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۹۳

مردی محضر مبارك نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مشرّف شد و عرض کرد: یا رسول اللَّه به فرزندم کتابت و نوشتن را تعلیم کرده ام پس از آن به چه حرفه و شغلی او را وادارم؟

حضرت فرمودند: خدا پدرت را رحمت کند او را به هر کاری که خواستی مشغول کن فقط به پنج حرفه وادارش ننما و به دست پنج گروه مسپار، این پنج گروه عبارتند از:

سیّاء، صائغ، قصّاب، حنّاط و نخّاس.

آن مرد عرضه داشت: یا رسول اللَّه، سیّاء کیست؟

حضرت فرمودند: کفن فروش بوده که مرگ امّت من را آرزومند است در حالی که یك مولود از امّت من برایم بهتر است از آنچه خورشید بر او می تابد.

و امّا صائغ (زرگر): وی در فکر مغبون ساختن امّت من می باشد و قصّاب حیوانات را سر می برد و این باعث سنگدل شدنش می گردد و طعام فروش غذای امّت من را احتکار و حبس می کند و محقّقا اگر خدا با بنده سارق ملاقات کند بهتر است تا با محتکری که چهل روز طعام و غذای امّتم را حبس نموده باشد و راجع به بنده فروش جبرئیل به من گفت: ای محمّد بدترین افراد امّت من کسانی هستند که مردم را می فروشند.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللَّه

علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از محمّد بن یحیی خزّاز، از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

پسر بچّه ای را به دست خاله ام سپرده و سفارش کردم او را حجّام یا قصّاب یا زرگر نکند.

باب سیصد و پانزدهم سرّ این که واجب است به خلاف آنچه اهل سنّت می گویند اخذ نمود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از احمد بن ادریس، از ابو اسحاق ارجانی حدیث را به طور مرفوعه نقل کرده، وی می گوید: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۹۵

آیا می دانی چرا به شما فرمان دادیم به خلاف آنچه عامّه (اهل سنّت) می گویند اخذ کنید؟

عرضه داشتم: نمی دانیم.

فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام، به آنچه معتقد و متدیّن بود امّت (عامه) خلافش را گفته و غیر آن را دین خود قرار داده اند و غرضشان از آن این است که امامت و ولایت حضرتش را باطل کنند و بسیار بود که چیزی را نمی دانستند و از آن جناب می پرسیدند و وقتی حضرت جوابشان را می دادند از پیش خود ضدّ آن را جعل می کردند تا بدین ترتیب امر را بر مردم مشتبه نمایند.

حدیث (۲) جعفر بن علی، از علی بن عبد اللّه، از معاذ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در مجلس و محفلی می نشینم، شخصی وارد می شود اگر بدانم که از مخالفین شما است رأی و نظریه و مخالفین شما را ابراز و اظهار می کنم و اگر از کسانی است که به رأی و نظریّه شما قایل است من نیز رأی

شما را ابراز می کنم و اگر او را نشناسم هم نظریه شما و هم رأی مخالفین شما را اظهار کرده تا او به هر کدام که قایل است برای خود اختیار نماید.

حضرت فرمودند: خدا تو را رحمت کند این چنین عمل نما.

حدیث (۳) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از عمرو بن ابی المقدام، از علی بن الحسین، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، حضرت فرمودند:

هر گاه در تحت سلطه ائمّه جور و سلاطین ظلم بودید و به احکام ایشان مشی و رفتار کنید و بر حذر باشید که خود را مشخّص و نمایان کنید که کشته می شوید و هر گاه به احکام ایشان معامله نمایید برای شما البتّه بهتر است.

حدیث (۴) علی بن احمد، از احمد بن ابی عبد اللّه، از علی بن أسباط نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک او یعنی حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: امری برایم اتّفاق می افتد که باید حکمش را بدانم و در شهر از دوستان شما کسی نیست که از وی آن را سؤال کنم تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: نزد فقیه شهر (یعنی فقیه عامّه) برو و از او استفتاء نما و وقتی به چیزی فتوی داد تو خلاف آن را بگیر زیرا حق در خلاف آن می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۶۹۷

باب سیصد و شانزدهم سرّ گسیخته شدن پرده و آشکار شدن راز بنده

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از عبد اللّه بن عبد الرحمن اصم بصری، از عبد اللّه بن مسکان، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت را مرفوعا به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رسانده و

نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هیچ بنده ای نیست مگر آنکه بر او چهل پرده و پوشش احاطه کرده است تا هنگامی که چهل معصیت کبیره از او صادر شود و پس از انجام چهل کبیره پرده ها گسیخته می شوند و فرشتگانی که حافظ و نگهبان او بوده و با وی می باشند می گویند:

پروردگارا، این بنده تو است که پرده ها و پوشش ها از او کنار رفته است، حق تعالی به ایشان وحی می فرماید که بنده ام را بابلهایتان مستور کنید، فرشتگان حسب الامر باری تعالی با بالهای خود او را می پوشانند، وی هیچ قبیح و عمل منکری نیست مگر آنکه مرتکبش می شود و به انجام آنها نزد مردم افتخار نیز می کند.

فرشتگان به درگاه پروردگار عرضه می دارند: بار الها، این بنده ات فعل قبیح و منکری نیست مگر آنکه انجامش داده و ما از کردار او شرمسار می باشیم.

حق تعالی به آنها وحی می فرماید: بالهای خود را از او بردارید، هنگامی که این عبد عاصی به ما اهل بیت بغض ورزید و نسبت به ما شروع به اظهار عداوت نمود حق تبارك و تعالی پرده ها و حجاب ها را که قبایح او را مستور نموده بودند در آسمان کنار زد و آنها را بر اهل آن ظاهر و روشن ساخت ولی در زمین منکران و کردار زشت او را همچنان بر اهل زمین مستور نگاه داشت، فرشتگان عرضه داشتند:

پروردگارا، این بنده گنهکارت همچنان مهتوك السّتر مانده و حجاب از اعمال زشتش کنار نرفته است.

خداوند به ایشان وحی فرمود: اگر حاجت و نیاز به او می داشتم فرمان نمی دادم که بالهای خود را از او بردارید.

باب سیصد و هفدهم سرّ نهی از خوردن گل

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن

عبد اللَّه، از احمد بن ابى عبد اللَّه، از حسن بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۶۹۹

على، از هشام بن حكم، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام، حضرت فرمودند:

خداوند متعال آدم را از گل آفريد از اين رو خوردن طين و گل را بر ذرّيه آدم حرام نمود.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از احمد بن ادريس، از احمد بن عيسى، از ابى يحيى واسطى، از مردى، وى مى گويد: حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام فرمودند:

گل مانند گوشت خوك حرام است و كسى كه آن را بياشامد و سپس بميرد من بر او نماز نمى گزارم مگر گل قبر حضرت امام حسين عليه السّلام كه در آن شفاء از هر دردى است و كسى كه آن را با ميل بخورد نه به قصد استشفاء البته در آن شفاء نمى باشد.

حديث (۳) محمّد بن موسى بن متوكّل رحمه اللَّه عليه از عبد اللَّه بن جعفر از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از ابراهيم بن مهزم از طلحه، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

كسى كه سعى كند در خوردن گل و خاك در خون خود شريك مى باشد.

حديث (۴) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از على بن حسان هاشمى از عبد اللَّه بن كثير، از يحيى بن عبد اللَّه بن الحسن، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

كسى كه خاك كوفه را بخورد گوشت مردم را خورده زيرا كوفه ابتداء نيزار و بيشه بوده سپس به قبرستان مبدّل گشت پس خاك آن، خاك مردگان است و حضرت ابى عبد اللَّه

علیه السّلام فرمود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

هر کسی که خاک بخورد ملعون و از رحمت خدا به دور می باشد.

حدیث (۵) محمّد بن موسی از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از علی بن حکم، از اسماعیل بن محمّد بن ابی زیاد از جدّش زیاد از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خوردن خاک کرداری ناهنجار بوده و بیشترین مورد دام شیطان محسوب می شود، خوردن خاک باعث پیدایش بیماری در جسد بوده و مهیّج مرض می باشد، کسی که خاک بخورد نیروی قبل از خاک خوردنش ضعیف و از عملی که انجام می دهد ناتوان می گردد و بر آنچه از او در بین ضعف و قوّتش صادر شده محاسبه شده و عذاب می گردد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۰۱

اخباری را که در این باب نقل کردم در مبحث مناهی از کتاب عقاب الاعمال آورده ام.

باب سیصد و هیجدهم سرّ مکروه بودن خلال کردن با چوب ریحان و شاخه انار

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از درست واسطی، از ابراهیم بن عبد الحمید از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید زیرا این دو رگ جذام را تحریک و تهییج می کنند.

باب سیصد و نوزدهم سرّ مکروه بودن پوشیدن کفش های نرم

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه بن محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم از جدّش از پدرانش نقل فرمود كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند:

كفش نرم براى خود انتخاب مكنيد زيرا آن كفش فرعون بوده و وى اوّلين كسى است كه كفش نرم را برگزيد.

باب سيصد و بيستم سرّ اين كه در صورت وقوع زنا بين جوان نابالغ و زن، زن را سنگسار نمى كنند اگر چه شوهر هم داشته باشد

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از هيثم بن ابى مسروق نهدى از حسن بن محبوب، از ايّوب از سليمان بن خالد از ابى بصير، وى مى گويد: از حضرت امام صادق عليه السّلام سؤال شد: طفل نابالغى كه ده ساله است با زنى زناء نموده حكمش چيست؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۷۰۳

حضرت فرمودند: طفل را كمتر از مقدار حدّ «۱» تازيانه زده و زن را حدّ كامل مى زنند.

محضر مباركش عرضه شد: اگر زن محصنه باشد چه حكمى دارد؟

حضرت فرمودند: زن را رجم و سنگسار نمى كنند؛ زيرا كسى كه با او نزديكى نموده بالغ نبوده و اگر بالغ مى بود البتّه زن را سنگسار مى كردند.

باب سيصد و بيست و يكم سرّ اجراء حدّ بر كسى كه زن اكراه شده را نسبت به زنا دهد

حديث (۱) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از حسن بن محبوب، از بعضى اصحابش حديث را مرفوعا تا حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده و گفته است:

از آن جناب سؤال شد: مردى با كنيز مادرش نزديكى كرده و او را صاحب فرزند نموده حال شخصى به فرزند كنيز نسبت ناروا «۲» مى دهد حكمش چيست؟

حضرت فرمودند: نسبت دهنده را بايد حدّ زد زيرا كنيز مورد اكراه واقع شده و از روى ميل اقدام به زنا نكرده.

باب سيصد و بيست و دوّم سرّ جارى نكردن حدّ بر جوان نابالغى كه نسبت ناروا به كسى داده

حديث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از على بن مهزيار، از حسن بن سعيد، از نضر بن سويد، از قاسم بن سليمان، از ابى مريم انصارى نقل كرده كه وى گفت: از حضرت ابو جعفر عليه السّلام پرسيدم: آيا جوان نابالغى كه به مردى نسبت ناروا داده است را حدّ مى زنند؟

حضرت فرمودند: خير زيرا اگر آن مرد به اين جوان نسبت ناروا مى داد حدّ نمى خورد.

---

(۱)- مقصود حدّ کافی است که صد تازیانه می باشد.

(۲)- مثلا می گوید ولد زناء است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۰۵

حدیث (۲) و با همین اسناد از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: اگر مردی دختر بچه نابالغی را قذف کند و مورد نسبت ناروا قرار دهد آیا حدّ می خورد؟

حضرت فرمودند: او را حدّ نمی زنند مگر آنکه آن دختر بالغ شده یا نزدیک به بلوغ رسیده باشد.

باب سیصد و بیست و سوّم سرّ قطع نکردن دست سارقی که زیر شکنجه اعتراف به سرقت کرده ولی مال مسروق را نیاورده است

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از نضر بن سوید و محمّد بن خالد، از ابن ابی عمیر جمیعا از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم مردی مالی را سرقت کرده ولی انکار می کند، او را می زنند تا وی مال را حاضر می کند آیا دستش را قطع می نمایند؟

حضرت فرمودند: بلی ولی اگر اعتراف به سرقت نمود و

مـال مسـروق را نیـاورد دسـتش را قطع نمی کننـد زیرا اعترافش به خاطر شـکنجه بوده و تا مال را نیاورد سـرقت مال ثابت نمی گردد.

باب سیصد و بیست و چهارم سرّ قطع نکردن دست اجیر و میهمانی که مال مستأجر و میزبان را سرقت کرده اند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصـحاب، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّـلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: دست اجیر و میهمانی که مال مستأجر و میزبان را سرقت کرده اند قطع نمی کنند زیرا این دو امن می باشند.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

سماعه نقل کرده که وی گفت: از او پرسیدم: مردی اجیری گرفته، اجیر متاع مستأجر را بر می دارد حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اجیر امین است سپس فرمودند:

اجیر و میهمان امین بوده و حدّ سرقت را بر آنها جاری نمی کنند.

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّٰه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از محمّد بن قیس، از حضـرت ابو جعفر علیه السّـلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: میهمان هر گاه مال میزبان را سـرقت کند دسـتش را قطع نمی کنند ولی اگر میهمان شـخص دیگری را به خانه میزبان خود ضـیافت کند و آن شخص مالی را از آن خانه سرقت نماید دست میهمان میهمان را قطع می کنند.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سـعد بن عبد اللّٰه، از احمد و عبد اللّٰه پسـران محمّد بن عیسـی، از ابن ابی عمیر از حمّاد، از حلبی، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام می پرسد:

مردی

اجیری می گیرد و او را بر متاع و مالش می نشاند و می رود، اجیر متاع را می دزدد حکمش چیست؟

حضرت می فرماید: اجیر امین است.

سپس راوی از امام علیه السّلام می پرسد: اگر شخصی نزد دیگری آمد و گفت: فلانی که دوست تو است مرا فرستاده است که مال کذایی را به من دهی تا به دستش برسانم.

و آن شخص مال را به او داد و تصدیقش کرد که فرستاده دوست او است سپس دوست خود را ملاقات کرد و گفت: فرستاده ات پیش من آمد و مال کذایی را به او دادم که به دست برساند.

آن دوست گفت: من کسی را نزد تو نفرستاده و هیچ کس چیزی به دست من نرسانده است اکنون در اینجا حکم چیست؟

حضرت فرمودند: اگر بیّنه ای قایم شود که او رسول را نفرستاده البتّه دست آن رسول سارق را قطع می کنند.

و معنای این کلام آن است که رسول خدا یک بار اقرار نموده که آن شخص وی را نفرستاده سپس حضرت اضافه کرده و فرمودند: و اگر بیّنه قائم نشده آن شخص باید قسم به خدا بخورد که وی را نفرستاده، در این صورت صاحب مال، مالش را از رسول می گیرد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۰۹

راوی می گوید: عرض کردم چه می فرمایید: اگر رسول ادّعاء کند احتیاج و نیاز او را وادار به این عمل کرده است؟

حضرت فرمودند: دستش را قطع می کنند زیرا مال آن شخص را سرقت کرده است.

باب سیصد و بیست و پنجم سرّ این که سارق را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی کنند

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمّد بن قیس، از حضرت

ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در باره سارق چنین حکم فرمودند:

هر گاه سارق سرقت کرد ابتداء دست راستش را قطع کرده و اگر بار دوّم به سرقت مبادرت نمود پای چپ او را قطع می نمایند و سپس اگر بار دیگر مرتکب سرقت شد زندانش کرده و پای راستش را قطع نمی کنند بلکه آن را به حال خود گذارده که با آن راه رفته و برای قضاء حاجت بتواند خود را به بیت التخلیه برساند و نیز دست چپش را قطع نکرده و به حال خود می گذارند تا با آن غذا خورده و نیز بتواند استنجاء کند.

سپس حضرت فرمودند: من از خدا شرم می کنم سارق را به حالی قرار دهم که نتواند از هیچ چیز استفاده نموده و بهره ببرد ولی در عین حال زندانش می کنم تا در زندان بمیرد و نیز فرمودند: حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بعد از قطع دست و پای سارق هیچ عضو دیگری را از او قطع نمی فرمودند.

حدیث (۲) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله بن ایّوب از ابان بن عثمان، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام هیچ سارقی را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی کرده و می فرمودند: از پروردگارم شرم می کنم که سارق را به حالی رها کنم که نتواند استنجاء کرده یا خود را تطهیر نماید.

راوی می گوید: و از آن حضرت پرسیدم: اگر سارق پس از قطع دست و پایش دوباره سرقت کرد با او چه

خواهید نمود؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۱۱

حضرت فرمودند: او را در زندان گذارده و بدین وسیله مردم را از شرّ او در امان قرار می دهیم.

حدیث (۳) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: آیا علی علیه السّلام کسی را که حدّ بر او واجب بود حبس می فرمودند:

حضرت فرمودند: خیر، مگر سارق را که اگر بعد از قطع دست و پا برای بار سوّم سرقت می نمود به حبس می فرستادند.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: از او پرسیدم: سارقی که دستش را قطع کرده اند و باز سرقت نموده چه باید نمود؟

حضرت فرمودند: بعد از دست، پایش را قطع می کنند و اگر بار سوّم سرقت نمود در زندان، او را زندانی می کنند و از بیت المال مسلمین بر او انفاق کرده و اداره اش می نمایند.

حدیث (۵) و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی ابراهیم علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

دست سارق را قطع می کنند و انگشت شصت و گودی کف دستش را باقی می گذارند چنانچه پایش را قطع کرده ولی پاشنه پا را به حال خود گذارده تا روی آن بتواند راه برود.

حدیث (۶) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از

احمد بن محمّد بن عيسى، از حسن بن محبوب، از ابن سنان، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام پرسيد:

مردى كه دست راست يا دست چپش شل مى باشد اگر سرقت كند حكمش چيست؟

حضرت فرمودند: در هر حال دست راستش را بايد قطع نمود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۷۱۳

حديث (۷) و با همين اسناد از حسن بن محبوب، از علاء، از محمّد بن مسلّم و على بن رئاب، از زراره جملگى از حضرت ابى جعفر عليه السّلام نقل كرده اند كه آن جناب در باره مردى كه دست راستش شل بود و سرقت كرد فرمودند:

دست راست او را قطع بايد كرد اعم از آنكه صحيح بوده يا فاسد و شل باشد و اگر دوباره سرقت نمود پاى چپش را مى برند و در صورتى كه بار سوّم مرتكب آن شد وى را زندان ابد مى كنند و از بيت المال مسلمانان طعامش را تهيّه كرده و به وى مى دهند و بدين وسيله شرّ او را از سر مردم كم مى كنند.

حديث (۸) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از على بن مهزيار از حسن بن سعيد از عثمان بن عيسى، از سماعه نقل كرده كه وى گفت:

حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام فرمودند:

مردانى را نزد امير المؤمنين عليه السّلام آوردند كه جملگى سارق بوده فلذا دستهايشان را قطع كرده بودند، حضرت به آنها فرمودند: اعضاء و جوارحى را كه از شما باقى مانده و ديده مى شوند به آتش دوزخ رسيده اند اگر از كردار خود توبه كنيد شما آنها را از آتش دور كرده و نجاتشان مى دهيد و اگر توبه نكنيد آنها

شما را به آتش می کشاند.

باب سیصد و بیست و ششم اسرار نادره حدود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود:

سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله، از موسی بن بکیر، از علی بن سعید نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: مردی درازگوشی را کرایه می کند و با آن به نزد لباس فروشان رفته و از آنها یک یا دو جامه می خرد و سپس درازگوش را رها کرده و جامه را با خود می برد بدون این که ثمن آن را بپردازد حکم در اینجا چیست؟

حضرت می فرمایند: درازگوش را باید به صاحبش برگرداند و آن کس که جامه را برده تعقیب کنند و او را بگیرند ولی دستش را قطع نباید کرد چون فعل او سرقت نبوده بلکه خیانت می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۱۵

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: کسی که بر مملوکی افتراء ببندد تعزیرش می کنند زیرا اسلام احترام دارد و باید حرمتش را نگاه داشت.

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن محبوب، از اسحاق بن حریز، از سدیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در باره مردی که با چهارپایی نزدیکی کرده بود فرمودند:

او را باید به مقدار کمتر از حدّ تازیانه

زد و سپس قیمت چهار پا را از وی گرفت و به صاحب حیوان داد زیرا او حیوان را فاسد کرده و بدین ترتیب به صاحبش ضرر زده است آنگاه حیوان را بایـد سـر برید و جسدش را سوزاند و خاکسترش را دفن کرد مشـروط به این که حیوان مأکول اللّحم باشـد و اگر حیوانی باشـد که به منظور سواری از او اسـتفاده می کنند باید از جانی قیمتش را گرفت و وی را به مقدار کمتر از حدّ تازیانه زد و سپس حیوان را از شهری که در آن این جنایت با او شده بیرون نموده و بجایی ببرد که شناخته نشود آنگاه آن را آن جا بفروشند تا صاحبش مورد ملامت قرار نگیرد.

حدیث (۴) محمّـد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّـد بن الحسن الصـفّار از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از محمّـد بن یحیی، از حمّـاد بـن عثمـان نقـل کرده کـه وی گفت: محضـر مبـارك حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام عرضه داشـتم: تعزیر چیست؟

حضرت فرمودند: تازیانه به کمتر از حدّ.

عرضه داشتم: کمتر از هشتاد؟

فرمود: خیر، کمتر از چهل؛ زیرا چهل حدّ مملوك است.

عرض کردم: چه مقدار باید باشد؟

فرمود: به مقداری که والی از حیث گناه شخص و نیروی بدن او صلاح می داند.

حدیث (۵) و با همین اسناد از محمّد بن مسلّم نقل شده که وی گفت: از آن حضرت راجع به شارب خمر سؤال کردم؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۱۷

فرمودند: هر شخصی که لغزشی از او سر بزند من وی را تعزیر می کنم، اما کسی که پیوسته و دایم مرتکب شرب خمر شود در عقوبتش سعی خواهم

نمود؛ زیرا وی محرّمات الهی را حلال می شمرد و به آنها مبادرت می ورزد و اگر مردم را همچنان به حال خود واگذارده شوند و مجازات نگردند فساد خواهند نمود.

حدیث (۶) محمّد بن موسی بن متوکّل از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام راجع به کسی که یک دهان پر کردن شراب آشامیده سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: او را باید هشتاد ضربه تازیانه زد؛ زیرا شراب چه کم و چه زیاد حرام است.

حدیث (۷) و از حضرت امام صادق علیه السّلام منقول است که فرمودند:

قدامه بن مظعون شرب خمر کرده بود و وی را نزد عمر بن خطّاب آوردند، بیّنه بر آن قایم شد و شهادت داد که وی شرب خمر کرده است.

عمر از حضرت علی علیه السّلام سؤال کرد که چه باید بکند، امیر علیه السّلام به او فرمودند که آن مرد را هشتاد تازیانه بزنند، قدامه محضر مبارک امیر علیه السّلام عرضه داشت: یا امیر المؤمنین بر من تازیانه نیست زیرا من از اهل این آیه هستم:

لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا (جناح و ایرادی نیست بر کسانی که ایمان آورده و عمل پسندیده انجام می دهند در آنچه تناول کنند) پس آیه را خواند تا به اتمام رساند.

علی علیه السّلام به او فرمود: تو از کسانی که اهل این آیه بوده و طعامی را که بر ایشان حلال است می خورند نیستی، سپس حضرت فرمودند:

شارب خمر وقتی خمر آشامید و مست شد دیگر نمی داند چه می خورد و چه انجام می دهد، باری به فرمان حضرت هشتاد ضربه تازیانه به او زدند.

حدیث (۸) محمّد بن

الحسن، از زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السّلام شنیدم و نیز از حضرات شنیدم که می فرمودند: علی علیه السّلام فرمود:

وقتی شخص شراب آشامید مست می شود و وقتی مست شد هذیان می گوید و وقتی هذیان گفت افتراء می بندد پس در این هنگام او را به مقدار حدّ افتراء زننده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۱۹

یعنی هشتاد ضربت تازیانه بزنید حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: هر گاه شخص از نبیند و شراب انگور مست شد هشتاد تازیانه باید بخورد.

حدیث (۹) و با همین اسناد از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام منقول است که فرمودند:

علی علیه السّلام به کسی که خمر یا شراب انگور می آشامید هشتاد تازیانه می زدند و فرقی نمی گذاشتند بین این که شارب آزاد بوده یا بنده باشد، یهودی بوده یا نصرانی باشد و سپس می فرمودند:

ایشان (یهود و نصاری) حق ندارند علنی شرب مسکر کنند، باید در خانه هایشان بیاشامند نه در شوارع و ملأ عام.

سپس زراره می گوید: شنیدم که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

کسی که خمر بیاشامد او را تازیانه بزنید پس اگر تکرار کرد باز تازیانه اش بزنید و اگر برای بار سوّم مبادرت به آن نمود وی را بکشید.

حدیث (۱۰) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از عنبسه بن مصعب نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرضه داشتم: کنیزی دارم که شرب خمر نموده و من خود دیدم آیا او را حدّ بزنم؟

حضرت فرمودند: آری ولی در خفا حدّ بزن تا به سمع والی و سلطان نرسد.

حدیث (۱۱) و از حضرت ابی

جعفر علیه السّلام در مورد نسبت ناروا دادن به زن محصنه آزاد روایت شده که آن جناب فرمودند: نسبت دهنده را هشتاد تازیانه باید زد؛ زیرا این مقدار از تازیانه حق آن زن می باشد.

حدیث (۱۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابی الحسن حذّاء نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام بودم، مردی از من سؤال کرد و گفت: غریم و بدهکارت چه کرد؟

من گفتم: ای پسر زن زانیه بدهکارم او است، در این هنگام حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام نظر تندی به من فرمود، من عرض کردم: فدایت شوم: این مرد زرتشتی بوده و با مادر و خواهر ازدواج می کند.

حضرت فرمودند: مگر این نکاح در دین ایشان نیست؟!

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۲۱

حدیث (۱۳) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه به طور مرفوعه این حدیث را از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پیر مرد و پیر زن هر گاه مرتکب زنا شوند البتّه ایشان را سنگسار کنید زیرا این دو شهوتشان منقضی شده و نمی باید به این عمل مبادرت می ورزیدند و بر مرد محصن و زن محصنه که زنا کرده باشند سنگسار شدن واجب است.

حدیث (۱۴) محمّد بن الحسن، از حسن بن الحسن بن ابان از اسماعیل بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی عبد اللّٰه علیه السّلام عرضه داشتم: آیا در قرآن سنگسار آمده است؟

حضرت فرمودند: آری، بعد فرمودند:

پیر مرد و پیر زن هر گاه زنا کردند سنگسارشان کنید زیرا دوران شهوت

ایشان سپری شده است.

حدیث (۱۵) و با همین اسناد از حسن بن کثیر، از پدرش نقل کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام دستور دادند شراحه همدانیّه را از خانه خارج کردند، مردم به قدری ازدحام کرده بودند که به واسطه کثرت جمعیّت برخی تلف شدند وقتی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام این صحنه را مشاهده نمودند فرمان دادند شراحه را به خانه برگرداند تا ازدحام و تراکم جمعیّت آرام شود و پس از آن او را از خانه بیرون آورده و درب را بستند سپس فرمود: او را سنگسار کنید، مردم آن قدر به او سنگ زدند تا مرد سپس حضرت دستور داد درب را گشودند و او را داخل کردند، هر کس که داخل خانه می شد شراحه را لعنت می کرد وقتی حضرت امیر چنین دیدند فرمان داد منادی ندا کند ای مردم زبان از لعن فروببندید؛ زیرا حدّ وقتی بر مجرمی جاری شد همان کفّاره گناهش هست.

راوی می گوید: به خدا قسم پس از آن هیچ لبی حرکت نکرد و او را لعن ننمود.

حدیث (۱۶) و از حضرت ابو جعفر علیه السّلام مروی است که فرمودند:

علی علیه السّلام در باره مردی که با همسر مردی دیگر ازدواج کرده بود حکم نمودند او را حدّ زده و زن را سنگسار کنند و بعد به آن مرد زانی فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۲۳

اگر می دانستم که تو می دانی آن زن شوهردار است سرت را با سنگ می شکستم.

حدیث (۱۷) و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل شده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: زن و مرد را سنگسار نمی کنند

مگر آنکه چهار شاهد بر ادخال و اخراج (ادخال آلت مرد در فرج زن و اخراجش از آن) شهادت دهند، سپس فرمودند:

من خوش ندارم اوّلین نفر از شهود چهارگانه باشم زیرا خوف دارم آن شهود دیگر نکول کرده و شهادت ندهند در نتیجه من تازیانه بخورم.

حدیث (۱۸) و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السّلام مروی است که فرمودند:

اوّل چیزی را که امراء و حکّام حلال شمردند شکنجه بود به خاطر افتراء و دروغی که انس بن مالک بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بست و آن این است که گفت: «رسول خدا قطع کرد دست مردی را و نگذاشت وارد بستان شود» و از آن به بعد امراء و والیان عذاب و شکنجه را حلال شمردند.

حدیث (۱۹) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از موسی بجلی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مردی را که با زنی در یک اطاق بود نود و نه یا نود و هشت تازیانه زدند.

راوی می گوید: عرض کردم: آیا امیر المؤمنین علیه السّلام بدون بیّنه تازیانه زدند؟

حضرت فرمود: بلی، مگر نمی بینی که آن جناب فرمودند: اگر بیّنه قایم بشود حدّ تمام خواهم زد.

باب سیصد و بیست و هفتم سرّ این که بین اهل ذمّه معاقله و تحمّل جواز از همدیگر وجود ندارد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

بین اهل ذمّه نسبت به جنایاتی که مرتکب می شوند از قبیل قتل یا جرح معاقله یعنی تحمّل جور از

همدیگر وجود ندارد بلکه ضمان جنایاتشان را از اموالشان

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۲۵

ترمیم می کنند و اگر مال نداشته باشند صاحب حق به امام علیه السّلام مراجعه می کند زیرا ایشان جزیه را به امام می دهند پس برای دریافت حق الجنایه نیز باید به آن جناب رجوع گردد همان طوری که بنده ضریبه «۱» را به مولایش می دهد و مولی هم در عوض جنایات او را جبران و ترمیم می کند و اهل ذمّه در واقع ممالیک امام علیه السّلام می باشند پس هر کدام از آنها که اسلام آوردند آزاد می باشند.

باب سیصد و بیست و هشتم سرّ این که در مورد اموال بر مدّعی بیّنه واجب بوده و بر مدّعی علیه قسم و در مورد دماء بر مدّعی علیه بینه و بر مدّعی قسامه می باشد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بریده، از ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به قسامه می پرسد؟

حضرت فرمودند: در تمام حقوق بر مدّعی لازم است اقامه بیّنه کرده و بر مدّعی علیه خوردن قسم واجب است مگر در خصوص دماء زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هنگامی که در وادی خیبر بودند انصاری مردی از خود را گم کرده و پس از چندی او را مقتول یافتند، پس گفتند: فلان یهودی او را کشته است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به طالبین خونش فرمودند:

دو مرد عادل از غیر خودتان بیاورید که شهادت دهند فلان یهودی او را کشته و اگر چنین شهودی نیافتید پنجاه نفر از شما باید قسم بخورند که او قاتل این مرد انصاری است.

انصاری عرضه داشتند: یا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: اوّلا: دو شاهد عادلی که از ما نباشد و چنین

شهادتی دهد را نداشته و ثانیا: چیزی را که ما خود ندیده ایم چگونه قسم بر آن بخوریم، حضرت دیه مقتول را از مال خودشان به انصار دادند. سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خون مسلمین را به واسطه قسامه حفظ فرمودند؛ زیرا وقتی فاجر و

---

(۱)- مقصود از ضریبه آن است که مملوک با مولا قرار می گذارند در بیست و چهار ساعت مثلا پانزده ساعت بنده برای مولا کار کند و نه ساعت باقیمانده هر چه کسب کرد مال خودش باشد حال آنچه در پانزده ساعت کسب می کند ضریبه نام دارد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۲۷

فاسقی موقعیّتی یافته که دشمن خود را از پا در آورده و او را بکشد تصوّر این معنا که با قیام قسامه فعلش آشکار شده و او را در عوض خواهند کشت وی را از انجام آن باز می دارد و بدین ترتیب خون هر دو محفوظ می ماند و اگر قسامه ای نبود مدّعی علیهم قسم می خوردند که ما این مقتول را نکشته و از قاتلش اطّلاعی نداریم و بدین ترتیب قصاص را از خود دفع می کنند و در صورتی که مقتول را بین قومی از آنها بیابند و مدّعی قتل نتواند افراد قسامه را برای خوردن قسم فراهم کند مدّعی علیهم دیه مقتول را می پردازند و در نتیجه خون مقتول محفوظ نمانده و پایمال می شود در حالی که اگر قسامه را مشروع بدانیم به بیان یاد شده خون آحاد و نفرات مسلمین محفوظ می ماند.

حدیث (۲) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل،

از علىّ بن عبّاس، از قاسم بن ربيع صحّاف از محمّد بن سنان نقل كرده كه وى گفت:

حضرت رضا عليه السّلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند:

سرّ اين كه در تمام حقوق باستثناء خون بيّنه بر مدّعى بوده و قسم بر مدّعى عليه واجب مى باشد اين است كه: مدّعى عليه منكر بوده و بدين ترتيب نمى تواند بر امر مورد انكارش بيّنه اقامه كند زيرا انكار مجهول و غير معلوم است از اين رو وى را مكلّف به خوردن قسم نموده اند.

و امّا در مورد دم كه بيّنه را در عهده مدّعى عليه و قسم را وظيفه مدّعى قرار داده اند جهتش آن است كه خون ريسمانى است كه به واسطه اش مسلمانان حفظ مى شوند تا خون احدى از افراد مسلمانان باطل نشود.

و جهت ديگرش آن است كه اين امر سبب مى شود قاتل از كشتن و قتل نفس خود را باز دارد؛ زيرا اقامه بيّنه براى او بسيار مشكل و سخت است به خاطر آنكه كسى كه شهادت دهد وى اين كار را انجام نداده قليل و اندك مى باشد.

و امّا علّت و سبب قسامه يعنى پنجاه نفر قسم بخورند و اين كه چطور اين گونه از تغليظ و تشديد و احتياط منظور گرديده جهتش آن است كه خون مسلمان هدر نرود.

حديث (۳) پدرم رحمه اللّه عليه، از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از ابن ابى نجران، از عبد اللّه بن سنان نقل كرده كه وى گفت: راجع به قسامه از حضرت

ابى عبد اللّه عليه السّلام سؤال كردم؟

حضرت فرمودند: قسامه حق است و درست و اگر نبود

مردم یک دیگر را می کشتند و اتّفاقی هم نمی افتاد، قسامه ریسمانی است که به واسطه اش مردم نگاه داشته می شوند.

حدیث (۴) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از سهل بن زیاد، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرّحمن، از ابن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود: قسامه برای نگهداری و حفاظت مردم وضع گردیده چه آنکه فاجر وقتی دشمن خود را دید نه تنها او را نمی کشد بلکه از وی فرار می کند زیرا اگر وی را به قتل رساند به واسطه قیام قسامه فعلش آشکار شده و قصاصش می کنند.

باب سیصد و بیست و نهم سرّ این که قاتل مجنون را قصاص نمی کنند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: شنیدم که حضرت ابو جعفر علیه السّلام در باره مردی که دیوانه ای را کشته بود فرمودند:

اگر دیوانه قصد کشتن وی را کرده و او در مقام دفع دیوانه وی را کشته چیزی در عهده اش نیست نه قصاص و نه دیه بلکه دیه دیوانه را از بیت المال مسلمین به ورثه اش می دهند و اگر بدون این که مجنون به او حمله کند وی را کشته البتّه قاتل را قصاص نمی کنند ولی باید از مال خود دیه مجنون را به ورثه اش بدهد و علاوه بر آن از خدا طلب آمرزش نماید.

باب سیصد و سی ام سرّ این که وقتی سر میّتی را ببرند دیه اش را باید صرف وجوه برّ برای میّت نمود نه آنکه به ورثه اش بدهند چنانچه دیه جنین را به ورثه او می دهند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۳۱

محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد از ابراهیم بن هاشم، از عمر بن عثمان، از برخی اصحابش از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

دیه جنین در صورتی که مادرش را بزنند پس وی بچه اش را از شکم سقط کند پیش از آنکه در آن روح دمیده شده باشد صد دینار است که این مال تعلّق به ورثه اش دارد ولی دیه میّتی که سرش را بریده و شکمش را شکافته اند به ورثه اش تعلّق نداشته بلکه مال خودش می باشد.

محضر مبارکش عرض کردم: چه فرقی بین جنین و میّت می باشد؟

فرمودند: جنین موجودی است که در آینده انتظار نفع از آن دارند ولی میّت امرش منقضی شده و حیاتش سپری گشته

و منفعتش تمام شـده و رفته است لـذا وقتی او را بعـد از مرگش مثله کنند دیه مثله از آن خودش بوده نه دیگری در نتیجه لازم است مال دیه را صرف انجام حجّ از طرف او نموده و با آن وجوه برّ از قبیل صدقات و غیر آن را بجا آورد.

باب سیصد و سی و یکم سرّ این که زانی را صد تازیانه و شارب خمر را هشتاد تازیانه می زنند

حدیث (۱) پـدرم رحمه اللَّه علیه از احمـد بن ادریس، از محمّـد بن احمد بن یحیی، از ابی عبد اللَّه رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی عبد اللَّه مؤمن، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که گفت:

محضر امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زنا بدتر است یا شرب خمر؟

حضرت فرمودند: شرب خمر.

عرض کردم: پس چرا شارب خمر را هشتاد تازیانه و زانی را صد تازیانه می زنند؟

حضـرت فرمودنـد: ای اسـحاق حـدّ همیشه یکی است و این که در زنـا اضافه می باشـد به خاطر آن است که زانی نطفه را تباه کرده و آن را در غیر موضعی که خدا امر نموده در آن بریزند، ریخته است.

حدیث (۲) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از

علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سـنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابا الحسن علیه السّلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند:

علّت این که تازیانه را به بدن زانی شدید و سخت می زنند آن است که وی مباشرت و مبادرت به زنا نموده و تمام بدنش را با این فعل منکر التذاذ برده اند از این رو به منظور عقوبت وی

و عبرت گرفتن دیگران تازیانه را به بدن وی می زنند و این فعل قبیح از اعظم جنایات می باشد.

باب سیصد و سی و دوّم سرّ این که دست طرّار و اختلاس کننده را نمی برند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از ابان بن محمّد، از پدرش، از ابن مغیره از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام، از حضرت علی علیه السّلام، آن حضرت فرمودند:

دست جیب بر و رباینده مال را قطع نمی کنند زیرا فعل این دو یک فساد و عمل ناهنجار علنی است امّا آن کس که مال دیگری را مخفیانه برمی دارد دستش را می برند.

باب سیصد و سی و سوّم سرّ این که به سایه کسی که پنداشته با مادر دیگری محتلم گردیده تازیانه می زنند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

در زمان علی علیه السّلام مردی با شخصی مواجه شد و به او گفت: من با مادرت در خواب محتلم شده ام.

آن شخص نزد امیر المؤمنین علیه السّلام شکایت کرد و عرض نمود:

این مرد به من افتراء زده.

حضرت فرمودند: چه به تو گفته است؟

عرض کرد: پنداشته که با مادرم در خواب محتلم شده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۳۵

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: اگر بخواهی او را در آفتاب نگه می دارم و بر سایه اش تازیانه می زنم، زیرا خواب مانند سایه است ولی او را به خاطر ایذاء تو خواهم زد تا بار دیگر مسلمانان را اذیّت نکند.

باب سیصد و سی و چهارم سرّ عدم اقامه حدّ در زمین دشمن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از محمّد بن یحیی الخزّاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: بر احدی در سرزمین دشمن حدّ نخواهم زد مگر از آن جا خارج شود زیرا در صورت اجراء حدّ بر مجرم در ارض دشمن غیرت او را ملحق به دشمن می کند.

باب سیصد و سی و پنجم سرّ این که حدّ قاذف و شارب خمر هشتاد تازیانه است

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابا الحسن الرضا علیه السّلام در جواب مسائل من مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:

علّت این که قاذف (نسبت ناروا دهنده) و شارب خمر را هشتاد تازیانه می زنند آن است که: در قذف هم فرزند نفی شده و هم نسل قطع می گردد و هم نسب زایل می شود و همچنین است شارب خمر زیرا وقتی شخص شرب خمر کرد، هذیان گفته و وقتی هذیان گفت افتراء می زند و زمانی که افتراء بست حدّ می خورد پس واجب است حدّ افتراء زننده را بخورد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۳۷

باب سیصد و سی و ششم سرّ این که مرد وقتی به همسرش نسبت ناروا داد باید چهار بار شهادت دهد ولی اگر غیر شوهر این نسبت را دهد حدّ می خورد

حدیث (۱) حسین بن احمد، از محمّد بن علی کوفی، از محمّد بن اسلم جبلی، از برخی اصحابش نقل کرده که گفت:

از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: چرا مرد وقتی همسرش را مورد قذف قرار دهد چهار بار باید شهادت دهد و اگر غیر شوهر این نسبت را بدهد او را مورد حدّ قرار می دهند اگر چه پدر یا برادر آن زن باشد؟

حضرت فرمودند: از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام همین سؤال را کردند، آن جناب در جواب فرمودند: علّتش آن است که شوهر وقتی همسرش را مورد قذف و نسبت ناروا اقرار داد به او می گویند: چگونه دانستی که همسرت مرتکب فحشاء شده؟

اگر بگوید آن را با چشم خود از او دیدم، پس موظّف است چهار بار خدا را شاهد بگیرد این

معنا را شهادت دهد.

و این که چطور می تواند بگوید این فعل را با چشم خود از او دیدم، جهتش آن است که برای شوهر جایز است در مواضع پنهانی که دیگران حق ورود به آن جا را ندارند داخل شده و همسرش را زیر نظر بگیرد در حالی که این معنا بر احدی حتّی فرزند و پدر زن جایز نیست نه در شب و نه در روز از این رو وقتی ادّعا رؤیت با چشم نمود می باید چهار مرتبه خدا را بر آن گواه و شاهد قرار دهد و به ذات او قسم بخورد و امّا اگر گفت: با چشم خود این را ندیده ام، در این فرض قاذف محسوب شده و بدین ترتیب به او حدّ می زنند مگر آنکه بیّنه عادل اقامه کند.

و امّا اگر غیر شوهر این نسبت را دهد و ادّعا کند که فعل مزبور را از زن دیده، به او می گویند: چگونه دیدی و چطور در پنهانی او را زیر نظر قرار دادی در حالی که در دیدنت متّهم می باشی؟ پس اگر صادقی، در مرتبه تهمت بوده به ناچار باید تو را تأدیب نمود.

و امّا این که شوهر باید چهار مرتبه قسم بخورد جهتش آن است که هر یک بار به جای یک شاهد عادل محسوب می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۳۹

باب سیصد و سی و هفتم سرّ این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد می باشد

حدیث (۱) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اصبغ بن نباته از محمّد بن سلیمان مصری «۱»، از مروان بن مسلم «۲»، از عبید بن زراره یا از برید عجلی «۳» (تردید و شک از محمّد بن سلیمان می باشد) باری

راوی می گوید: محضر حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم بنده ای مرتکب زنا شده چه باید کرد؟

حضرت فرمودند: باید او را نصف حدّ آزاد زد.

عرض کردم: اگر دوباره مرتکب شد چطور؟

حضرت فرمود: بر نصف حدّ اضافه نمی زنند.

عرض کردم: آیا در صورت مرتکب شدن فعلی که موجب سنگسار است او را سنگسار می کنند؟

حضرت فرمودند: آری، و اگر هشت بار مرتکب این فعل شد او را در مرتبه هشتم می کشند.

عرض کردم: چه فرقی است بین مملوک و آزاد با این که هر دو از نظر فعل یکی هستند یعنی فعل هر دو زنا محسوب می گردد؟

حضرت فرمودند: علّت این فرق آن است که خداوند تبارک و تعالی ترحّم فرموده و نخواسته مملوک را ریسمان بندگی و رقیت به گردنش بیاندازد ولی حدّ آزاد را بر او جاری کند.

راوی می گوید: سپس امام علیه السّلام فرمودند:

و بر امام مسلمین است که قیمت بنده را از سهم «رقاب» به مولای او بپردازد و بدین ترتیب بعد از کشتن عبد فقدانش را نزد مولای او ترمیم کند.

باب سیصد و سی و هشتم سرّ این که ساحر مسلمانان را می کشند ولی ساحر کفّار را نمی کشند

حدیث (۱) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از

---

(۱)- محمّد بن سلیمان بن مصری، مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی مهمل است.

(۲)- مروان بن مسلم، کوفی است و ثقه می باشد.

(۳)- برید بن معاویه بن عجلی، ثقه و فقیه بوده و به شهادت اهل رجال از اصحاب اجماع می باشد.

احمد بن ابی عبد اللَّه البرقی، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلّم سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام از پدر بزرگوارشان نقل کرده که آن

جناب فرمودند:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمودند: ساحر مسلمانان را بايد كشت ولى ساحر كفّار را نبايد كشت.

محضر مباركش عرض شد: يا رسول اللَّه چرا ساحر كفّار را نبايد كشت؟

حضرت فرمودند: زيرا شركى كه دارد بزرگتر از ساحر بودنش مى باشد در حالى كه به خاطر شركش او را نمى كشند چه آنكه سحر و شرك در او با هم قرين مى باشند.

و از معصوم مروى است كه توبه ساحر آن است كه مشكلات را باز كند و عقد نكرده و گره نزند.

باب سيصد و سى و نهم سرّ اين كه زانى و شارب الخمر را بعد از اقامه سه بار حدّ مى كشند

حديث (۱) على بن احمد رحمه اللَّه عليه از محمّد بن ابى عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعيل، از على بن عبّاس، از قاسم بن ربيع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل كرده كه وى گفت: حضرت ابى الحسن الرضا عليه السّلام در جواب مسائل من مكتوبى ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:

علّت اين كه شخص دو بار حدّ خورده را در مرتبه سوّم مى كشند آن است كه وى به حكم الهى استخفاف نموده و باكى از خوردن حدّ ندارد.

و علّت ديگر آنكه خفيف شمارنده خدا و حدّ، كافر است لذا لازم است او را كشت چون داخل در سلك كفّار مى باشد.

حديث (۲) پدرم رحمه اللَّه عليه از سعد بن عبد اللَّه، از يعقوب بن يزيد، از محمّد بن ابى عمير، از جميل بن درّاج، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

شارب الخمر وقتى شرب خمر نمود او را تازيانه مى زنند و اگر دوباره مرتكب شد باز او را مى زنند و اگر بار سوّم مرتكب شد وى را مى كشند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى،

جمیل می گوید: برخی از اصحاب روایت کرده اند که او را در بار چهارم می کشند، در روایت آمده: کسی که مبادرت به شرب خمر کند در مرتبه چهارم کشته می شود.

باب سیصد و چهلم سرّ حرام بودن لواط و مساحقه

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن اسماعیل، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان، وی می گوید: حضرت ابی الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:

علّت حرام بودن جنس ذکور برای ذکور و اناث آن است که نسل قطع شده و چاجویی باطل و دنیا خراب می گردد.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابی جعفر، از ابی الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی از پدران گرامش صلوات اللّه علیهم نقل کرده که فرمودند:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند متعال وقتی امر فرمود که جناب آدم به زمین هبوط کند حضرت آدم با همسرش به زمین فرود آمد، ابلیس نیز بدون داشتن همسر به زمین فرود آمد و مار نیز بدون داشتن جفت به زمین نزول کرد و اوّلین کسی که در زمین با خود لواط کرد ابلیس بود لذا فرزندانش از خود او هستند و همچنین است مار ولی فرزندان آدم از همسرش می باشند، پس حق تعالی به آدم و همسرش خبر داد که ابلیس و مار دشمنان آنها هستند.

حدیث (۳) محمّد بن موسی بن متوکّل از عبد اللّه بن جعفر، از محمّد بن الحسین، از احمد بن

محمّد بن ابی نصر بزنطی از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام در ذیل قول لوط که فرموده: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ (آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده بجا می آورید) فرمودند:

ابلیس با هیئتی زیبا در حالی که لباس های نیکو به تن داشت و حالت انوثیت به

خود گرفته بود نزد قوم لوط آمد و خود را به جوانان آنها رسانید و از آنها خواست که با او لواط کنند و اگر از ایشان می خواست که مفعول او واقع شوند البته نمی پذیرفتند لذا درخواست کرد که با او این عمل منکر را انجام دهند و وقتی آن ها به این کار مبادرت ورزیدند لذّت بردند پس از آن ابلیس از پیش آنها رفت و ایشان را ترک نمود و برخی را حواله به بعضی داد که با هم این عمل شنیع را انجام دهند.

حدیث (۴) محمّد بن موسی بن عمران متوکّل رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: آیا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از بخل به خدا پناه می برد؟

حضرت فرمودند: بلی ای ابا محمّد، در هر صبح و شام و ما نیز به خدا از آن پناه می بریم، خداوند در قرآن می فرماید: وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (و هر کسی

خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگهدارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند).

و به زودی تو را از عاقبت بخل با خبر خواهم نمود، قوم لوط اهل قریه ای بودند که بر طعام بخل و حرص می ورزیدند و این خوی ایشان را مبتلا نمود به بیماری در فروجشان که دوایی نداشت.

عرض کردم: بیماری که به دنبال حرص و بخل ایشان پیدا شد چه بود؟

حضرت فرمودند: قریه ای که قوم لوط در آن بودند سر راه عابرین به شام و مصر بود لذا مسافران بر این قوم وارد می شدند و ایشان هم آنها را ضیافت و پذیرایی می کردند و وقتی نفرات واردین و میهمانان زیاد گردید اهالی این قریه یعنی قوم لوط دلتنگی و بخل و فرومایگی که داشتند ایشان را در مضیقه قرار داد لذا بخل آنها را وادار کرد به این که وقتی میهمانان بر ایشان نازل می شدند با آنها عمل شنیع نموده و رسوایشان کرده بدون این که هیچ شهوتی به ایشان داشته باشند و مقصود آنها از این فعل قبیح آن بود که واردین از ایشان بیمناک گشته و نزدشان نیایند باری افعال و اعمال زشت آنها منتشر شد و بدین ترتیب مسافرین و عابرین را بازداشت از این که بر آنها وارد شوند و این بخل آنها بود که به بلایی مبتلایشان نمود که قادر بر دفع آن از خود نبوده بدون این که شهوتی به این کار داشته باشند و رفته رفته کارشان به جایی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۴۷

رسید که در شهرها و قراء می گردیدند و از مردان می خواستند که به این فعل زشت مبادرت ورزند و

در قبال آن به آنها عوض می پرداختند.

سپس امام علیه السّلام می فرمایند: پس چه دردی دردناک تر از بخل و بدعاقبت تر و زشت تر از آن نزد خدا می تواند باشد.

ابو بصیر می گوید: محضر مبارک آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم تمام اهل قریه لوط چنین می کردند و به این عمل ناپسند مبتلا بودند؟

حضرت فرمودند: آری مگر یک خانواده از ایشان که خدا پرست و مؤمن بودند، مگر نشنیده ای فرموده حق تعالی در قرآن را که می فرماید:

فَأَخْرَجْنا مَنْ کانَ فِیها مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ (و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم و لکن در همه آن دیار جز یک خانه لوط، دیگر مسلمان خدا پرست نیافتیم).

پس از آن امام علیه السّلام فرمودند:

لوط در میان قومش سی سال زیست و آنها را به خدا دعوت نمود و از عذابش بیم داد، قوم او کسانی بودند که وقتی از تخلّی فارغ می شدند مخرج غایط را تنظیف نمی نموده و پس از جنب شدن غسل نمی کردند.

جناب لوط علیه السّلام پسر خاله حضرت ابراهیم علیه السّلام و همسر ابراهیم علیه السّلام ساره خواهر لوط بود و این دو بزرگوار هر دو نبی و مرسل و منذر بودند.

حضرت لوط مردی با سخاوت و کریم و پذیرای میهمانانی بود که بر آن جناب وارد می شدند و همواره آنها را از قومش بر حذر می داشت.

امام علیه السّلام فرمودند: وقتی قوم او چنین دیدند به لوط گفتند: ما تو را از حمایت این مردم باز می داریم و گوشزد می کنیم هیچ میهمانی را به خود راه مده و از آنها پذیرایی مکن و اگر سخنان ما را نشنوی و

آنها را راه دهی هم میهمانان تو را رسوا کرده و هم تو را منکوب می نماییم لذا هر میهمانی که بر جناب لوط وارد می شد آن حضرت به خاطر خوفی که از قوم خود نسبت به آن میهمان داشت ورود او را پنهان می کرد و حتّی الامکان سعی می نمود آنها از آن مطّلع نشوند و چون آن حضرت قوم و خویش و عشیره ای نداشت که کمکش کنند به ناچار بسیار به او سخت می گذشت.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: جناب لوط و ابراهیم علیهما السّلام پیوسته منتظر نزول عذاب الهی بر قومشان بودند و آن قدر آن دو بزرگوار نزد باری تعالی منزلت داشتند که هر گاه حق تعالی می خواست قوم لوط را عذاب کند مودّت و دوستی ابراهیم و محبّت

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۴۹

لوط علیهما السّلام باعث می شد آن دو را منظور داشته و مراقبت نموده و عذاب را تأخیر بیاندازد.

بعد حضرت فرمودند:

و وقتی در اثر کثرت فعل گناه غضب حق تعالی بر قوم لوط شدید شد و بر آنها عذاب مقدّر فرمود و جناب ابراهیم وقتی از حکم الهی به عذاب قوم لوط مطّلع شد سخت محزون و اندوهگین گردید و پروردگار مهربان به منظور تسلّی خاطر پیامبرش و این که آن حضرت را از غم و اندوه بیرون آورد فرشتگانی را به رسالت نزد آن حضرت فرستاد که به او بشارت دهند به زودی فرزندی دانا به وی عنایت خواهد شد و حضرت اسماعیل را به او خواهد داد، فرشتگان بر جناب ابراهیم علیه السّلام شب داخل شدند، آن حضرت ترسید و پنداشت که دزدان به خانه اش آمده اند رسولان

وقتی فزع و وحشت آن حضرت را دیدند گفتند: سلام بر تو.

ابراهیم جواب سلام آنها را داده و گفت: از این که بی موقع بر من داخل شدید بیمناک هستم.

آنها گفتند: مترس ما رسولان پروردگارت بوده و آمده ایم تو را به فرزندی دانا بشارت دهیم.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: مقصود از «غلام علیم» حضرت اسماعیل بن هاجر می باشد.

حضرت ابراهیم علیه السّلام به رسولان فرمود: مرا در این سنّ پیری مژده فرزند می دهید، نشانه این مژده چیست؟

گفتند: ما تو را به حقّ بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا نااميد مباش.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: بعد از بشارت بگویید برای چه کار دیگر مبعوث شده اید؟

رسولان پاسخ دادند: ما را برای هلاک قومی زشتکار فرستاده اند، ایشان، قوم لوط بوده که مردمی فاسق هستند ما آمده ایم تا آنها را از عذاب پروردگار عالمیان بیم دهیم.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: ابراهیم علیه السّلام به فرشتگان فرمود: در میان این قوم جناب لوط علیه السّلام می باشد!! فرشتگان گفتند: ما به کسی که در میان ایشان هست واقف و آگاهیم، ما او و تمام اهلش غیر از همسری که داشته و مقدّر کرده ایم که با زشتکاران هلاک شود را از بلا نجات خواهیم داد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۵۱

حضرت فرمودند: وقتی فرشتگان که فرستاده حق تبارک و تعالی بودند بر لوط و خانواده اش وارد شدند لوط به آنها فرمود: شما اشخاص ناآشنایید و من هیچ شما را نمی شناسم.

فرشتگان پاسخ دادند: ما بر انجام وعده عذاب که قوم تو در آن شک و انکار داشتند فرستاده شده ایم و به حق و راستی به سوی تو آمده و به تو

گوشزد می کنیم قوم خود را از عذاب الهی بیم بده و آنچه می گوییم راست و صدق محض است، مأموریم به تو بگوییم: پس از هفت شبانه روز دیگر تو و جمیع خانواده ات مگر همسری که داری شبانه از این دیار بیرون روید و احدی از شما برنگردد و در همان شب بدان سو که مأمورید به سرعت روان شوید.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: فرشتگان این فرمان را به لوط اعلام کردند که این قوم تا آخرین نفر صبحگاه هلاک خواهند شد، بعد امام علیه السّلام اضافه فرمودند:

بامداد روز هشتم خداوند متعال فرشتگانی را به سوی حضرت ابراهیم فرستاد و او را به اسحاق بشارت داده و بدین ترتیب او را به واسطه هلاکت قوم لوط تسلّی دادند و آن فرموده حق تعالی است در قرآن که می فرماید:

و آنگاه فرستادگان ما بر ابراهیم خلیل به سلامتی بشارت آوردند و او را سلام گفته و از او پاسخ سلام شنیدند، آنگاه ابراهیم برای آنها از گوشت گوساله کبابی مهیّا کرد.

مقصود از «عجل حنیذ» گوساله ای است که سربریده و بریان و پخته باشند.

باری وقتی جناب ابراهیم علیه السّلام دید که آنان به طعام دست دراز نمی کنند بیمناک شد، آنان حس کرده و گفتند: مترس که ما فرستاده خدا به قوم لوط می باشیم، در آن حال همسر ابراهیم (ساره) ایستاده بود که متبسّم گردید، پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحاق و سپس به یعقوب بشارت دادیم.

آن زن خندید یعنی از کلام ایشان تعجّب کرد سپس گفت: آیا می شود از من با آنکه پیر سالخورده ام و شوهرم نیز مردی پیر و فرتوت است فرزندی پدید

آید، این چیزی شگفت انگیز است!!؟

فرشتگان به او گفتند: آیا از کار خدا تعجّب می کنی، رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است، او خدایی ستوده و بزرگوار می باشد.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: وقتی فرشتگان به ابراهیم بشارت اسحاق را داده و

وحشت و هراس را از او بردند به مناجات با پروردگار پرداخت و از درگاه ربوبی تقاضا نمود که بلا و عذاب را از قوم لوط بر دارد.

خداوند متعال فرمود: ای ابراهیم از این درخواست بگذر، امر حتمی پروردگارت صادر شده و پس از طلوع آفتاب در آن روز معلوم عذاب حتمی من خواهد آمد و در این تقدیر برگشتی نخواهد بود.

حدیث (۵) و با همین اسناد از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابی حمزه ثمالی، از حضرت ابو جعفر علیه السّلام منقول است که فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از جبرئیل پرسید: هلاکت قوم لوط به چه کیفیّتی بود؟

جبرئیل محضر مبارکش عرض کرد: قوم لوط از قریه ای بودند که آنها مخرج غایطشان را تنظیف نمی کرده و غسل جنابت نیز نمی نمودند و از خصوصیّات دیگر آنها این که بر طعام حریص بودند، جناب لوط علیه السّلام سی سال در بین آنها بود، بر آنها وارد شد ولی از آنها نبود، عشیره و خویشاوندی در بین آنها نداشت، پیوسته ایشان را به خدا و ایمان به او و پیروی از فرامینش دعوت می کرد و از انجام فواحش و قبایح بازشان می داشت آن حضرت قومش را بر طاعت خدا وادار می کرد ولی آنها اجابتش نکرده و از حق

تعالی اطاعت نمی نمودند.

و حق تبارک و تعالی وقتی خواست این قوم را عذاب کند رسولانی که حجّت و بیم دهنده بودند را فرستاد تا آنها را از کردار قبیح و زشتشان باز دارند ولی آنها همچنان به سرکشی و طغیان خود ادامه می دادند و چون آن قوم امر و فرمان پروردگار را اطاعت نکرده و از آن سرپیچی نمودند باری تعالی فرشتگانی را به سوی آن قوم فرستاد تا مؤمنین را از قریه آنها بیرون کنند پس تمام اهل ایمان از بین آنها خارج شده و غیر از یک خانواده از مسلمین و مؤمنین کسی دیگر در میانشان نماند، فرشتگان آن خانواده را نیز بیرون برده و به حضرت لوط عرضه داشتند و در دل شب اهل خود را از این قریه خارج کن و نگذار احدی از آنها برگردند بلکه به همان مقصدی که مأمور به آن جا شده اند بروند، چون شب فرا رسید جناب لوط دختران خود را حرکت داد ولی همسرش برگشت و به جناب خویشان خود رفت و به آنها خبر داد که لوط دخترانش را از قریه خارج کرده.

سپس جبرئیل عرضه داشت: وقتی صبح دمید به من نداء شد: ای جبرئیل عذاب قوم لوط حتمی شد، پس به نزد این گروه فرود آی و قریه ایشان و اطراف آن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۵۵

را از زیر هفت زمین برکن و آن را به آسمان ببر و سپس آن را نگه دار تا امر خالق جبّار برسد و به تو فرمان دهد آن را واژگون نمایی منتهی باید منزل لوط را از جا نکنی و به منظور عبرت برای

عابرين به جاى بگذارى، من به زمين فرود آمده و خود را به قريه ستمگران رسانده سپس بال راست را بر اطراف شرقى آن قريه زده و بعد بال چپ خود را بر مغرب آن زده و شهر را با اطرافش از بيخ كندم تنها منزل لوط را براى عبرت عابرين به جاى گذاردم، پس از آن شهر را به پشت بالهايم نگه داشته به حدّى كه اهل آسمان بانگ خروس ها و زوزه سگهاى شهر را مى شنيدند در بامداد و طالع شدن آفتاب عالمتاب از مقابل عرش به من نداء شد، اى جبرئيل شهر را بر اهلش واژگون نما.

من شهر را بر اهلش واژگون كرده به طورى كه زير را زبر و زبر را زير نمودم بعد حق تعالى سنگ هاى بلا كه از امر خدا نشاندار و معيّن بود بر سر آنها باريد، البتّه اى محمّد اين گونه بلا و هلاكت نيز از ستمگران امّت تو دور نخواهد بود.

رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود: اى جبرئيل قريه آنها از كدام بلاد بود؟

جبرئيل عرض كرد: جاى قريه آنها در مكانى از بحيره كه امروزه طبريه به آن گفته و در نواحى شام مى باشد قرار داشت.

رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به جبرئيل فرمود: وقتى شهر را بر ايشان واژگون نمودى در كدام نقطه زمين پايين آمد؟

جبرئيل عرض كرد: اى محمّد بن درياى شام به طرف مصر افتاد و در بين دريا غرق گرديد.

حديث (۶) پدرم رحمه اللّه عليه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عيسى، از احمد بن محمّد بن ابى نصر، از ابان، از

ابو بصیر و غیر او از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هنگامی که فرشتگان برای هلاک قوم لوط آمدند گفتند: ما اهل این قریه را هلاک خواهیم نمود.

ساره گفت: من از کمی آنها و زیادی اهل قریه به شگفت آمدم لذا گفت: چه کسی طاقت قوم لوط را دارد! فرشتگان او را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادند.

ساره خندید و گفت: من پیر زن و فرتوتی عقیم هستم (او در آن روز زنی نود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۵۷

ساله و ابراهیم مردی صد و بیست ساله بود).

باری ابراهیم با فرشتگان عذاب به مجادله پرداخت و فرمود: چگونه این قوم را هلاک می کنید و حال آنکه در میان ایشان لوط می باشد؟! جبرئیل گفت: ما از کسی که در بین این قوم هست کاملا مطّلع هستیم.

ابراهیم اصرار و ابرام نمود در برداشته شدن عذاب از قوم لوط.

جبرئیل گفت:

ای ابراهیم از این خواسته درگذر امر پروردگارت مبنی بر عذاب ایشان صادر شده و قطعا عذابی که تخلفی در آن نیست بر ایشان نازل خواهد شد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند: هنگامی که جبرئیل و فرشتگان دیگر برای هلاکت قوم لوط نزد آن جناب آمدند قوم آن حضرت آگاه شده و به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند، لوط ایستاد و دست بر درب منزل نهاد و آنها را سوگند داد و گفت: از خدا بترسید و مرا در میان میهمانانم سر افکنده نکنید.

آنها گفتند: مگر ما تو را نهی نکرده و از پذیرفتن میهمان بازنداشتیم.

لوط دختران

خود را بر ایشان عرضه کرد و پیشنهاد نمود که به جای آن عمل ناروا با ایشان ازدواج کنید.

آنها گفتند: ما را رغبت و میلی به آنها دختران نیست و تو به خوبی می دانی که مقصود ما چیست.

حضرت لوط علیه السّلام فرمود: آیا در میان شما یک مرد خیر خواه رشید خداپرست نمی باشد؟

امام علیه السّلام فرمود: آنها ابا و امتناع نمودند.

لوط علیه السّلام فرمود: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آنکه چون قدرت ندارم از شرّ شما به رکن محکمی پناه خواهم برد.

حضرت فرمود: جبرئیل به ایشان می نگریست و پس از کلام لوط گفت: کاش می دانست چه اقتدار و نیرویی دارد، سپس جبرئیل لوط را خواند و آن حضرت نزد وی رفت در همین هنگام آن قوم درب را گشوده و داخل خانه شدند، جبرئیل با دست به ایشان اشاره کرد در جا نابینا شدند، پس وقتی خواستند از منزل برگردند چون درب منزل را نمی دیدند با دست دیوار را مسّ می کردند تا درب را پیدا کرده و از آن خارج شوند، باری فرشتگان به خدا سوگند می خوردند که اگر صبح بدمد یک نفر از قوم لوط را باقی نمی گذاریم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۵۹

امام علیه السّلام فرمودند: وقتی جبرئیل به لوط گفت ما فرستادگان پروردگارت هستیم.

لوط به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل در عذاب این قوم شتاب کن.

جبرئیل گفت: آری.

لوط علیه السّلام فرمود: ای جبرئیل در عذاب ایشان تعجیل کن.

جبرئیل گفت: وعده ایشان طلوع صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟! سپس جبرئیل گفت: ای لوط خود و فرزندانت از این قریه بیرون روید تا به فلان مکان برسید لوط

فرمود: ای جبرئیل الاغ های سواری من نحیف و ناتوان هستند و نمی توانند ما را به سرعت از این قریه به فلان موضع ببرند.

جبرئیل گفت: وقت را مغتنم شمرده و زود از اینجا بیرون روید.

لوط با همراهانش از قریه بیرون رفتند، زمان می گذشت تا سحر فرا رسید، جبرئیل در این هنگام به قریه ستمگران فرود آمد و بالش را زیر قریه برد تا آن را از بیخ کند و بلند نمود و سپس شهر را بر اهلش واژگون ساخت و دیوارهای شهر را با سنگ هایی از گل سخت شده هدف اصابت قرار داد، همسر لوط صدای مهیب و هولناکی شنیده و به واسطه آن هلاک شد.

حدیث (۷) پدرم رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از موسی بن جعفر سعدآبادی، از علی بن معبد، از عبید اللّٰه دهقان، از درست، از عطیّه برادر ابی المغراء، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام سخن از مردان ملوط (مردانی که به آنها عمل شنیع لواط انجام می شود) به میان آمد، حضرت فرمودند:

خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد «۱» به این مبتلا نمی سازد.

در پشت این مردان رحم هایی است واژگون و عورت پشت آنها همچون عورت زنان است و یکی از ابناء و فرزندان ابلیس بنام «زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که زوال در نطفه اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که زوال در نطفه اش شرکت نموده باشد از مولود و فرزند دار شدن عقیم می باشد و هر مردی که عامل چنین فعل شنیع و قبیحی باشد وقتی سنّش به چهل

رسید دیگر آن را ترک نکرده و رهایش نمی نماید، این اشخاص از بقایای قوم سدوم

---

(۱)- مقصود از «حاجت خدا به شخص» طبق فرموده مرحوم مجلسی در مرآت العقول کنایه از آن است که آن شخص از اولیاء خدا و مطیعین او بوده و از کسانی است که حق تعالی خیر را در او می داند.

هستند، البته مقصود از این کلام آن نیست که ایشان اولاد سدوم هستند، بلکه منظورم آن است که از طینت آنها می باشند.

راوی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: آیا سدوم همان کسانی بودند که شهر بر آنها واژگون شد و به غضب الهی گرفتار شدند؟

حضرت فرمودند: چهار شهر بود که واژگون گردید و آنها عبارت بودند از:

سدوم، صدیم، لدنا و عمیرا، جبرئیل وقتی برای عذاب و هلاکت آنها مأمور شد به زمین فرود آمد و بالش را زیر این چهار شهر برد و آنها را به آسمان بلند کرد تا جایی که اهل آسمان دنیا صدای زوزه سگ های ایشان را می شنیدند و سپس آنها را واژگون و سرنگون نمود.

باب سیصد و چهل و یکم سرّ این که حق تبارک و تعالی به بندگانش امر فرمود در وقت قرض دادن و معامله کردن نوشته ای بین خود تنظیم کنند

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حق تعالی اسماء و عمرهای انبیاء را بر حضرت آدم علیه السّلام عرضه داشت به اسم داود و عمر آن جناب که رسید عمرش را در دنیا چهل سال معرّفی کرد.

حضرت آدم علیه السّلام عرضه داشت: پروردگارا چقدر

عمر داود کم و چقدر عمر من زیاد است، بار خدایا آیا ممکن است سی سال از عمر من را به او ببخشی؟

خداوند فرمود: آری ای آدم.

آدم علیه السّلام عرض کرد: پس از عمر من سی سال کم کن و به عمر او بیافزا.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال سی سال به عمر حضرت داود علیه السّلام افزود و آن را برای حضرتش ثابت قرار داد و این امر البته نزد حق جلّت عظمته ثابت بود و فرمود حق تعالی که می فرماید:

يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ (آنچه را که خدا بخواهد محو نموده و اثبات می کند و نزد او امّ الکتاب یعنی لوح محفوظ می باشد) به همین معنا اشاره دارد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۶۳

سپس امام علیه السّلام فرمودند: بنا بر این آنچه نزد حق تعالی برای آدم ثابت بود را حضرتش محو نمود و آنچه نزدش برای داود ثابت نبود را ثابت قرار داد، پس از آن حضرت فرمودند:

پس عمر آدم سپری و منقضی شد و ملک الموت برای قبض روحش نزد او حاضر گردید، آدم به او گفت: ای ملک الموت هنوز سی سال از عمر من باقی مانده است.

ملک الموت گفت: روزی که تو در وادی دخیاء بودی و حق تعالی اسماء انبیاء و عمرهای ایشان را به تو عرضه کرد مگر این سه سال را از عمر خود کسر نکرده و برای فرزندت داود پیغمبر علیه السّلام قرار دادی؟

آدم گفت: یادم نمی آید.

ملک الموت گفت: این را انکار مکن، مگر از خدای تعالی نخواستی که آن را برای داود ثابت کرده و

از عمر تو محوش نماید، حق تعالی آن را در زبور داود اثبات و در ذکر از عمر تو محو نمود.

آدم علیه السّلام گفت: تا آن را بدانم.

حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمود: آدم علیه السّلام راست می گفت؛ زیرا یادش نبود و انکار هم نمی کرد فلذا از آن روز به بعد حق تعالی به بندگانش امر فرمود در وقت قرض دادن یا انجام معامله و تعیین کردن وقت قرض و معامله نوشته ای مشتمل بر جزئیات معامله را بین خود تنظیم کنند زیرا آدم علیه السّلام آنچه را که بر خود ملتزم شده بود فراموش کرد و انکار نمود.

باب سیصد و چهل و دوّم سرّ وقوع مدّ و جزر

حدیث (۱) ابو الحسن محمّد بن عمر بن علی بن عبد اللّه بصری از ابو عبد اللّه بن احمد بن خالد بن جبله واعظ از ابو القاسم عبد اللّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از آباء گرامش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام، از آن حضرت راجع به مدّ و جزر سؤال شد که این دو چه می باشند؟

حضرت فرمودند: فرشته ای موکّل دریاها است به نام رومان هنگامی که گام در

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۶۵

دریا می نهد آب بالا می آید و مدّ ایجاد می شود و زمانی که آن را از دریا بیرون می آورد آب پایین می رود و جزر به وقوع می پیوندد.

حدیث (۲) محمّد بن علی بن ماجیلویه رحمه اللّه علیه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از پدرش از خلف بن حمّاد اسدی، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهزیار، از عبایه بن

ربعی، وی گفت: از عبد اللّه بن عبّاس راجع به مدّ و جزر سؤال شد؟

وی گفت: خداوند متعال فرشته ای را موکّل وسط دریاها قرار داده، این فرشته هر گاه پا در دریا نهد آب آن بالا آمده و مدّ پیدا می شود و هنگامی که پا از آن بردارد، آب پایین رفته و جزر واقع می گردد.

باب سیصد و چهل و سوّم سرّ زلزله

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید از برخی اصحابش، از محمّد بن سنان از کسی که نامش را برده، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند متعال زمین را آفرید سپس به ماهی امر فرمود آن را به پشت خود گرفته حمل نماید، ماهی گفت:

با نیرو و قوّت خود آن را برداشته و حمل کردم، حق تعالی سپس ماهی کوچکی به قدر یک وجب را آفرید و آن ماهی کوچک داخل منفذ بینی آن ماهی بزرگ شد، ماهی تا چهل بامداد مضطرب بود و هر وقت خداوند متعال اراده کند زمین را بلرزاند ماهی کوچک را نازل کرده و فرو می فرستد بلافاصله زمین به لرزه در می آید.

حدیث (۲) مروی است که وقتی ذو القرنین به سدّ رسید از آن جا گذشت و داخل وادی ظلمات شد و در آن جا به فرشته ای برخورد که بر روی کوهی ایستاده، طول آن فرشته پانصد ذراع بود، آن فرشته به ذو القرنین گفت: پشت سر تو سلطانی است که به او ذو القرنین می گویند: ذو القرنین به او گفت تو کیستی؟

گفت: فرشته ای از فرشتگان رحمان بوده و موکّل این کوه می باشم، هیچ کوهی را

خداوند نیافریده مگر رشته ای از آن به این کوه متّصل می شود و وقتی خداوند

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۶۷

عزّ و جلّ بخواهد شهری را بلرزاند به من وحی می فرماید و من آن را به لرزه در می آورم.

محمّد بن احمد می گوید: عیسی بن محمّد از علی بن مهزیار، از عبد اللَّه بن عمر، از عباد بن حماد از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام این حدیث را برای من نقل کرده است.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه می گوید:

محمّد بن الحسن الصفّار به اسنادش به طور مرفوعه از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی ماهی را امر نمود که زمین را به پشت خود حمل کرده و هر شهری از شهرها را روی پولکی از پولک هایش قرار داد و هر گاه حق تعالی اراده نمود نقطه ای از زمین را بلرزاند ماهی را امر نمود آن پولکی که نقطه مقصود روی آن قرار گرفته است را حرکت دهد و با حرکت دادن ماهی پولک را آن نقطه از زمین به لرزه در می آید و اگر پولک را بلند می کرد و آن قسمت از زمین به اذن خدای عزّ و جلّ زیر و زبر و واژگون می شد.

حدیث (۴) احمد بن محمّد از پدرش، از محمّد بن احمد از هیثم نهدی، از برخی اصحاب به اسنادش به طور مرفوع نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه در هنگام وقوع زلزله دو آیه ذیل را قرائت می فرمودند:

الف: إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ

إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً (محققا خدا آسـمان ها و زمین را از این که نابود شوند نگه می دارد و اگر رو به زوال نهند گذشـته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت و بدانید که خدا بر کیفر و گناه خلق بسیار بردبار و آمرزنده است).

ب: وَ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ (و آسـمان را او نگه داشـته که بر زمین نیفتند که همانا خدا در باره بندگان بسیار رئوف و مهربان است).

حدیث (۵) و با همین اسـناد از محمّد بن احمد، از یحیی بن محمّد بن ایّوب، از علیّ بن مهزیار، از ابن سنان از یحیی حلبی، از عمر بن ابان، از جابر نقل کرده که گفت:

تمیم بن جذیم گفت: هنگامی که علی علیه السّـلام به طرف بصره می رفتند در محضر مبارکش بودم در وقتی که از مرکب ها پایین آمده بودیم زمین لرزید، امام علیه السّلام دست بر

زمین زده سپس به زمین فرمودند: تو را چه می شود پس از آن روی به ما آورده و فرمودند:

اگر این زلزله همان زلزله ای بود که حق عزّ و جلّ در کتابش از آن یاد کرده جواب من را می داد ولی این، آن زلزله نیست.

حدیث (۶) و بـا همین اسـناد از محمّـد بن خالـد، از محمّـد بن عیسـی، از علی بن مهزیـار نقل کرده که گفت: محضـر مبارک حضـرت ابو جعفر علیه السّلام مکتوبی فرستاده و در آن از کثرت زلزله در اهواز شکایت کرده و معروض داشتم آیا صلاح می دانید از آن جا به مکان دیگری منتقل شویم:

حضرت در جواب

نوشتند: از آن جا منتقل نشوید، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و سپس غسل کرده و لباس های طاهر بپوشید و روز جمعه از منازل بیرون آمده و خدا را بخوانید و دعاء نمایید مسلّما حق تعالی آن را از شما بر طرف می کند.

راوی می گوید: ما همین کار را کردیم پس زلزله ها ساکت شدند و نیز امام علیه السّلام فرمودند: هر کس که از شما گنه کار است توبه و انابه نماید و دعای خیر نماید.

حدیث (۷) و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: زلزله چیست؟

حضرت فرمودند: آیه و نشانه ای است.

عرضه داشتم: سبب آن چیست؟

فرمودند: خداوند تبارک و تعالی برای رشته های زمین فرشته ای را موکّل قرار داده و هر گاه بخواهد زمین را بلرزاند به آن فرشته وحی می کند فلان رشته و فلان رشته را حرکت بده، پس آن فرشته، رشته های زمین را که حق تعالی امر فرموده حرکت می دهد بلافاصله زمین با اهلش به حرکت و لرزه در می آیند.

راوی می گوید: عرضه داشتم وقتی چنین پیش آمد چکار بکنم؟

حضرت فرمود: نماز کسوف (آیات) بخوان و وقتی از نماز فارغ شدی به سجده برو و در سجود بگو: یا من یمسک السّموات وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً امسک عنّا السّوء إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (ای کسی که آسمانها و زمین را از این که نابود شوند نگه می داری و اگر رو به

زوال نهند گذشته از او هيچ كس آنها را محفوظ نتواند داشت كه او بردبار و آمرزنده است بدى و شر را از ما دور بدار محقّقا تو بر هر چيزى قادر هستى).

حديث (۸) و با همين اسناد از محمّد بن احمد از ابو عبد اللَّه رازى، از احمد بن محمّد بن ابى نصر، از روح بن صالح، از هارون بن خارجه مرفوعا از حضرت فاطمه عليهما السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

در عهد ابو بكر زلزله اى آمد مردم فزع كنان و با شيون نزد ابو بكر و عمر آمده، ديدند آن دو نيز با فزع و جزع محضر على عليه السّلام آمده اند، مردم به تبعيّت از آن دو خود را به درب منزل على عليه السّلام رساندند، على عليه السّلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالى كه از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند، اندوهى نداشته و غمگين نبودند، امام عليه السّلام از مردم گذشتند و مردم هم به دنبال حضرتش حركت كردند، حضرت رفتند تا به تپّه اى رسيدند و بر بالاى آن نشسته و مردم اطراف تپّه قرار و آرام گرفته و چشم به ديوارهاى شهر دوخته و وحشت زده مى ديدند كه ديوارها مى جنبند و در حال رفتن و آمدن مى باشند.

حضرت به آنها فرمودند: گويا از آنچه مى بينيد به هول و وحشت افتاده ايد؟

عرضه داشتند: چگونه هول و وحشت نداشته باشيم و حال آنكه هرگز مثل اين صحنه را نديده ايم.

حضرت فاطمه سلام اللَّه عليها فرمودند: امير المؤمنين عليه السّلام دو لب مبارك را حركت داده سپس دست بر زمين زده و فرمودند: تو را

چه می شود آرام باش.

زمین آرام گرفت، مردم بیش از آن وقتی که حضرت از منزل خارج شد و به طرفشان آمد در شگفت شدند، باری امام علیه السّلام به آنها فرمودند: از این عمل و حرکت من تعجّب کردید؟

گفتند: آری.

حضرت فرمودند: من کسی هستم که خداوند متعال در قرآن راجع به او فرموده:

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص۷۷۱

إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها (هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله خود به لرزه در آید و بارهای سنگین اسرار درون خویش همه را از دل خاک بیرون افکند، در آن روز انسان گوید: زمین را چه می شود).

من همان انسانی هستم که به زمین می گوید: تو را چه می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۷۳

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها (در آن روز زمین مردم را به حوادث بزرگ خویش آگاه می سازد).

منظور از «اخبارها» من هستم که زمین اخبار از من می نماید.

باب سیصد و چهل و چهارم سرّ تنظیف و شستن و زدودن چربی از کودکان

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

پدرم از جدّم از آباء و اجداد گرامش نقل کردند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

چربی را از کودکانتان بشویید زیرا شیطان در خواب به سراغ آنها آمده و چربی را استشمام می کند و کودک به فزع و

فریاد می آید و از طرف دیگر دو ملک نویسنده نیز از آن متأذّی می گردند.

باب سیصد و چهل و پنجم سرّ بدتر بودن غیبت از عمل فحشاء و زنا

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه گفت:

محمّد بن یحیی عطار از محمّد بن احمد از ابو عبد اللَّه رازی، از حسن بن علی بن نعمان، از اسباط بن محمّد مرفوعا از حضرت نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

غیبت بدتر از زنا است.

محضر مبارکش عرض شد، یا رسول اللَّه برای چه غیبت از زنا شدیدتر است؟

حضرت فرمودند: زیرا صاحب زنا توبه می کند و خداوند توبه اش را می پذیرد ولی صاحب غیبت توبه می نماید و خداوند توبه اش را نمی پذیرد تا وقتی که شخص غیبت شده او را حلال کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۷۵

باب سیصد و چهل و ششم سرّ این که مؤمن گاهی از همه تیزبین تر و بخیل تر و مشتاق تر به نکاح می باشد و علّت این که مؤمن در دینش از کوه سخت تر است

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه ربعی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

محضر مبارک پدرم عرض شد: چرا مؤمن از همه افراد تیزبین تر می باشد؟

حضرت فرمودند: زیرا حدّت و باریک بینی قرآن در قلب او بوده و ایمان خالص در سینه اش می باشد و او بنده ای است مطیع حق تعالی و تصدیق کننده رسولش.

محضرش عرض شد: چرا مؤمن از همه بخیل تر می باشد؟

فرمودند: زیرا رزق خود را سعی می کند از راه حلال تحصیل کند و بدیهی است مطلوب حلال نزد طالب عزیز بوده لا جرم دوست ندارد آن را از خود جدا کند چه آنکه می داند تهیه و تحصیل مطلوبش دشوار و سخت است و اگر نفسش سخاوت وجود نشان دهد صرفا آن مطلوب را در موردش قرار داده و سعی می کند در جایی که شایسته است صرفش کند.

محضر مبارکش عرض شد: چرا مؤمن گاهی

از دیگران به نکاح و دفع غریزه جنسی مشتاق تر بوده و از همه مبادرتش به آن بیشتر است؟

حضرت فرمودند: زیرا مؤمن می خواهد خود را از نامحرمان بر حذر داشته و نسبت به فروجی که بر او حرام هستند تعدّی نکند لذا نمی گذارد شهوتش به هر طرف میل کند بلکه آن را مهار می نماید ولی وقتی به حلال دست یابد به آن اکتفاء کرده و با استفاده کامل از آن خود را از غیرش مستغنی و بی نیاز قرار می دهد.

سپس امام علیه السّلام فرمودند:

قوّت و نیروی مؤمن در قلبش می باشد، لذا می بینید با این که بسا مؤمن ضعیف البدن و نحیف الجسم است مع ذلک قائم اللّیل و صائم النّهار می باشد.

و نیز فرمودند:

مؤمن در دینش از کوههای راسخ استوارتر است و شاهد بر این گفتار آن است که بسا از کوهها برخی از اجزائشان را جدا می کنند ولی احدی قادر نیست که از دین مؤمن بکاهد و آن را تجزیه نماید و سرّش آن است که مؤمن نسبت به دینش بخیل بوده و از آن به کسی نمی دهد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۷۷

باب سیصد و چهل و هفتم سرّ پیدایش نقصان و قصور در ماهها

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی، از صباح بن سیابه از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند متعال ماه ها را دوازده تا آفریده و مجموعا سیصد و شصت روز می باشند، پس شش روز از آن کسر نمود و در آن آسمان ها و زمین را آفرید فلذا در ماه ها نقص و قصور پیدا شده است.

باب سیصد و چهل و هشتم سرّ این که جعفر بن ابی طالب علیه السّلام هرگز شراب بیاشامید و دروغ نگفت و زناء نکرد و عبادت بت ننمود

حدیث (۱) پدرم رضی اللَّه عنه فرمود:

سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی، از پدرش، از احمد بن نضر خزّاز از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند متعال به رسول گرامیش صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وحی نمود و فرمود:

من از چهار خصلت جعفر بن ابی طالب تشکّر می کنم.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم جعفر را خوانده و به او این خبر را دادند.

جعفر محضر مبارکش عرض کرد: اگر خداوند تبارک و تعالی به شما خبر نداده بود من نیز به شما خبر آن را نمی دادم این چهار خصلت عبارتند از:

الف: هرگز شراب نیاشامیدم زیرا می دانستم که اگر آن را بنوشم عقلم زایل می شود.

ب: ابدا دروغ نگفتم زیرا دروغ مروّت و جوانمردی را کاهش می دهد.

ج: هیچ گاه مرتکب زنا نشدم چون بیم داشتم اگر چنین کنم با من نیز همین بشود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۷۹

د: هرگز بت نپرستیدم زیرا می دانم که بت نه نافع بوده و نه مضرّ.

پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دست

بر شانه او زد و فرمود:

حق دارد خدای عزّ و جلّ كه دو بال به تو داده تا در بهشت با فرشتگانش پرواز كنی.

باب سيصد و چهل و نهم سرّ مكروه بودن مشاورت در امور با بنده و افراد فرومايه

حديث (۱) پـدرم رحمه اللَّه عليه از محمّـد بن يحيى عطّار، از محمّـد بن احمـد، از موسـى بن عمر، از محمّد بن سـنان از عمّار ساباطی، وی می گويد: حضرت ابو عبد اللَّه عليه السّلام فرمودند:

از عمّار اگر دوست داری كه نعمت برای كامل شود و مودّت و دوستی برايت تكميل گردد و معيشـتت به صلاح گرايد با بنده و اشـخاص فرومـايه مشورت مكن زيرا اگر آنها را امين خود قرار دهی به تو خيانت نموده و اگر سـخن با تو بگوينـد تكـذيبت كرده و اگر در رنج و محنت افتی مخذولت می كنند و اگر به تو وعده دهند انجامش نمی دهند.

حديث (۲) و با همين اسـناد از محمّـد بن احمـد، از محمّد بن الحسن، از ابن محبوب، از معاويه بن وهب، از حضـرت ابی عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده و گفته: از آن حضرت شنيدم كه می فرمود:

پدرم می فرمودند: قيام به حق كن و متعرّض آنچه از تو فوت شد مشو و از كاری كه برايت مهمّ نيست دوری نما و از دشمنت اجتناب كن و دوستت را از مردم بر حذر دار مگر از اشخاص امين و امين كسی است كه از خدا بترسد.

و بـا فـاجر و فـاسق مصاحبت مكن و او را سـرّ خود مطّلع نگردان و بر امانتت امين نـدان و در امور و كارهايت با كسانی كه از خدا و مخالفتش هراس دارند مشورت نما.

باب سيصد و پنجاهم سرّ مكروه بودن مشورت با ترسو و بخيل و حريص

حديث

(۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن آدم، از

پدرش به اسنادش مرفوعا نقل کرده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمودند:

ای علی با ترسو مشورت مکن زیرا مورد درآمد و روزی را بر تو تنگ می کند و با بخیل و آزمند به شور منشین به خاطر آنکه تو را از مقصد و هدفت باز می دارد و حریص را مشاور خود قرار مده و زیرا سوء و زشتی عاقبت کار را از نظرت محو کرده و آن را مزیّن می نماید.

ای علی بدان که ترس و بخل و حرص یک غریزه و طبیعت بوده که جامع آنها سوء ظن می باشد.

باب سیصد و پنجاه و یکم سرّ مکروه بودن زیاد دست را داخل ریش نمودن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از احمد بن ادریس از محمّد بن احمد، از موسی بن عمر از یحیی بن عمر، از صفوان جمّال نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند:

زیاد دست را داخل ریش خود مکن که این عمل موجب زشتی رو و صورت می گردد.

باب سیصد و پنجاه و دوّم سرّ این که انسان مأمور است به پایین تر از خود بنگرد نه بالاتر از خویش

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّٰه علیه از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام شنیدم که به حمران بن اعین فرمودند: ای حمران به کسی بنگر که پایین تر از تو است نه آنکه از حیث روزی و رزق بالاتر از تو می باشد زیرا این سبب می شود که به آنچه به تو داده شده قانع گشته و شایستگی پیدا کنی برای این که پروردگارت بیش از آن به تو اعطاء کند.

بدان عمل اندکی که از روی یقین باشد به مراتب نزد خدا برتر است از عمل زیادی که عامل آن را از روی یقین بجا نیاورده باشد.

و نیز بدان که هیچ ورع و زهدی نافع تر از اجتناب از محرّمات الهی و بازداشتن خود از آزار به مسلمین و دوری از پشت سرگویی دیگران نبوده و هیچ زندگانی گواراتر از حسن خلق نیست و مالی نافع تر از قناعت کردن به اندک بضاعتی که کافی بوده و رفع نیاز را نماید نبوده و هیچ جهل و نادانی زیان آورتر از عجب و خود پسندی نمی باشد.

باب سیصد و پنجاه و سوّم سرّ شناخته نشدن مؤمن بین مردم

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّٰه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی به اسنادش

مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مؤمن پنهـان است زیرا محـاسن و خوبی هـای او را نزد حق تعـالی می برنـد و در نتیجه بین مردم منتشـر نمی گردد و آنها او را نمی شناسد

و کافر مشهور و معروف است زیرا اعمال خوبش برای مردم است و بین آنها منتشر می باشد و به آسمان برده نمی شوند.

حدیث (۲) پـدرم رحمـه اللّه علیـه از علی بـن ابراهیـم، از پـدرش، از نـوفلی، از سـکونی، از حضـرت جعفر بن محمّـد از پـدر بزرگوارش از آباء گرامش علیهم السّلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: دست قدرت خدای تعالی بالای سر مؤمنین به رحمت گشوده است.

حدیث (۳) علی بن حاتم از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسـماعیل از حسین بن موسی، از پدرش، از حضرت موسی بن جعفر از پـدرش، از جـدّش، از علی بـن الحسـین، از پـدرش، از حضـرت علی بن ابی طـالب علیهم السّلام نقـل کرده که آن جنـاب فرمودند:

رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم پنهان شـده بود و از معروف و حسن فعلش تشـکّر و قدردانی نمی شد در حالی که بر قرشـی و عربی و عجمی افعال حسن و کردار پسندیده اش جاری و آشکار بوده و چه کسی را می توان یافت که نیکو کردارتر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر خلایق باشد؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۸۵

و با این حال از آن جناب تشـکّر نشـد و ما اهل بیت پیامبر نیز پنهان شده ایم و از افعال ما نیز تشـکّر نمی شود چنانچه نیکان از اهل ایمان هم پنهان بوده و از افعال پسندیده اشان شکر و قدردانی نمی شود.

حدیث (۴) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی، از پدرش و حسن بن

علی بن فضّال، از علی بن نعمان، از یزید بن خلیفه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

اگر یکی از شما روی قلّه کوهی باشد خطر و گزندی به او متوجه نمی شود تا این که زمان مرگ او فرا برسد بعد فرمودند: می خواهید مردم شما را ببینند؟ کسی که برای مردم عملی انجام دهد اجرش بر مردم است که به او دهند و کسی که برای خدا کاری را انجام داد البته ثوابش را خدا به او خواهد داد محقّقا هر ریایی که در خارج محقّق شود شرک محسوب می شود.

باب سیصد و پنجاه و چهارم سرّ این که عقوبت مؤمن در دنیا است نه در آخرت

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار از احمد بن محمّد بن خالد از علی بن حکم، از عبد اللَّه بن جندب از سفیان بن سمط نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند:

هر گاه خداوند متعال برای بنده ای خیر بخواهد پس در صورتی که آن بنده گناهی مرتکب شد به دنبال آن گرفتار نقمت و عذابی او را نموده تا بدین وسیله متوجه طلب آمرزش و استغفار گردد و زمانی که برای بنده ای بدی را خواسته باشد به دنبال گناهش به او نعمتی می دهد تا استغفار را فراموش کرده و در گناه پیوسته بماند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ «۱» (به زودی آنها را به عذاب و هلاکت می افکنیم از جایی که نمی دانند).

مقصود این است که هنگام انجام معاصی به ایشان نعمت می دهیم.

---

(۱)- سوره اعراف آیه (۱۸۲)

باب سیصد و پنجاه و پنجم سرّ این که حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر و سایر حیوانات مأکول را حلال کرده

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلش مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:

حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال کرد چون این حیوانات زیاد بوده و وجودشان ممکن است و نیز گاو وحشی و غیرش را از انواع حیوانات وحشی مأکول اللّحم را حلال فرمود زیرا غذایی که می خورند نه حرام بوده و نه مکروه و از طرفی این حیوانات نسبت به

هم مضرّ نبوده چنانچه به انسان ها نیز ضرری وارد نکرده مضافا به این که در آفرینش آنها هیچ زشتی و قباحتی دیده نمی شود.

باب سیصد و پنجاه و ششم سرّ مکروه بودن تناول نمودن غدّه ها

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد از محمّد بن شمون، از عبد اللَّه بن عبد الرحمن از مسمع بن عبد الملک، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

وقتی یکی از شما گوشت خرید غدّه های داخل آن را بیرون بیاورد زیرا تناول این غدّه ها رگ جذام را تحریک می کند.

باب سیصد و پنجاه و هفتم سرّ حرام بودن تناول نخاع و طحال و بیضتین

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد بن خالد، از احمد بن محمّد بزنطی، از ابان بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: چگونه تناول طحال (سپرز)

حرام گشته با این که از ذبیحه محسوب می شود؟

حضرت فرمودند:

قوچی از ثبیر که کوهی است در مکّه بر جناب ابراهیم علیه السّلام فرود آمد تا آن حضرت ذبحش نماید، ابلیس نزد آن جناب آمد و عرض کرد: نصیب من را از این قوچ بده.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: تو چه نصیبی در این داری با این که قربانی پروردگارم و فداء برای فرزندم می باشد.

خداوند متعال به حضرتش وحی فرمود: او در این قوچ نصیبی دارد و آن طحال حیوان می باشد زیرا طحال مرکز تجمّع خون است و بیضتین نیز حرام است زیرا مکان نکاح و جماع بوده و مجرای نطفه می باشد، برای ابراهیم طحال و بیضتین را به ابلیس دادند.

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: چرا نخاع حرام شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا محل آب جهنده (منی) بوده که در هر مذکّر و مؤنّثی

می باشد نخاع رشته مغزی است طولانی که در مهره های پشت کشیده شده است.

ابان می گوید: سپس حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند:

از حیوانی که سر بریده اند تناول ده چیز مکروه است باین شرح:

طحال (سپرز) بیضتین، نخاع (مغز حرام) خون، پوست، استخوان، شاخ، سم غدّه ها، آلت نرینه.

و ده چیز از میته و مردار آزاد و غیر ممنوع است باین شرح:

پشم، مو، پر، بیضه (تخم) دندان، شاخ، سمّ، نافچه، پوست، شیر زمانی که در پستان حیوان باشد و حیوان بمیرد.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابی طالب عبد اللّه بن صلت، از عثمان بن عیسی عامری از سماعه بن مهران، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

جرّی (ماهی باریک و درازی است که پولک ندارد) و مارماهی و طافی ماهی مرده که روی آب آمده) و اربیان (نوعی از ماهی است) و سپرز را نخور و علّت نهی از سپرز آن است که این عضو حیوان جای خون و جویده شده شیطان می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۹۱

باب سیصد و پنجاه و هشتم سرّ مکروه بودن تناول کلیتین (قلوه ها)

حدیث (۱) علی بن حاتم از حسین بن علی بن زکریا از محمّد بن صدقه، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت محمّد بن علی علیهم السّلام نقل شده که فرمودند:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدون این که حکم به تحریم تناول قلوه ها کنند آن را نمی خوردند زیرا این دو عضو نزدیک به ادرار می باشند.

باب سیصد و پنجاه و نهم سرّ این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خوردن گوشت الاغ اهلی در روز خیبر نهی فرمودند و علّت حرام نمودن گوشت قاطر

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه از محمّد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره و محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب وقتی از خوردن گوشت الاغ های اهلی سؤال شدند: فرمودند:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روز خیبر از خوردن آنها نهی فرمودند و سرّ نهی از آن این است که این حیوان بارکش مردم است (یعنی حرام نیست ولی مکروه می باشد) چه آنکه حرام آن است که خدای متعال در قرآن حرام کرده است.

حدیث (۲) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از

حمّاد از حریز از محمّد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از تناول گوشت الاغ های اهلی نهی فرمودند و نهی آن حضرت به خاطر آن است که از پشت این حیوانات جهت حمل و نقل استفاده می شود و ذبح آنها و خوردن گوشتشان بسا آنها را در معرض فانی و نابود شدن قرار می دهد و باب این استفاده بسته می شود

و الّا خوردن گوشت آنها حرام نیست سپس حضرت این آیه را قرائت فرمودند:

قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ ... تا آخر آيه (بگو ای پیامبر در آنچه خدا به من وحی کرده حرامی را بر خورندگان نمی یابیم که خوردنش حرام باشد).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۹۳

حدیث (۳) پدرم رحمه اللّه علیه از عبد اللّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم نقل کرده که وی گفت:

ابو الحسن لیثی از قول حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام حدیثی را به این شرح حکایت نمود:

حضرت فرمودند: از پدرم علیه السّلام راجع به گوشت الاغ اهلی سؤال شد؟

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خوردن این گوشت نهی فرمودند زیرا الاغ اهلی در آن روز بارکش برای مردم بود نه آنکه تناول گوشتش حرام باشد بلکه حرام صرفا همان است که خداوند متعال در قرآن تحریم فرموده است.

حدیث (۴) علی بن احمد رحمه اللّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن العبّاس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت رضا علیه السّلام در مکتوبی که مشتمل بود بر جوابهای مسائل من مرقوم فرمودند:

خوردن گوشت قاطر و الاغ اهلی مکروه است زیرا مردم از پشت این دو حیوان استفاده کرده و به منظور حمل و نقل محموله های خود به آن نیاز دارند لذا اگر آنها را ذبح کرده و صرف خوردن کنند خوف این هست که نسل این دو به خاطر کم بودنشان نه زشتی خلقت و یا بدخوراک بودنشان فانی

و نابود شود.

باب سیصد و شصتم سرّ مکروه بودن سوت زدن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه از محمّد بن الحسین، از حسن بن محبوب، از سالم، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که محضر مبارکش عرض شد: چگونه و چطور قوم لوط دانستند رجالی نزد حضرت لوط آمده اند؟

حضرت فرمودند: همسر لوط از خانه خارج شد و سوت زد و بانگ نمود و وقتی قوم لوط صدای سوت او را شنیدند به خانه لوط آمدند فلذا سوت زدن از آن تاریخ به بعد مکروه اعلام شد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۹۵

باب سیصد و شصت و یکم سرّ مکروه بودن خواستن حوائج از مخالفین

حدیث (۱) پدرم از احمد بن ادریس، از حنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمودند:

از مخالفین حوائج خود را نخواهید و آنها را مکلّف به رفع نیازمندیهای خود نکنید زیرا ایشان نیز روز قیامت ما را مکلّف می کنند حوائجشان را بر طرف نماییم.

حدیث (۲) و با همین اسناد از حضرت ابو جعفر علیه السّلام منقول است که فرمودند:

حوائج و نیازهای خود را از مخالفین نخواهید چه آنکه این وسیله ای می شود برای آنکه در روز قیامت ایشان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم راه پیدا کنند.

باب سیصد و شصت و دوّم سرّ این که روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خوانند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خواند و نداء می رسد:

کجا است فلان بن فلانه (فلانی پسر فلان زن) و این به خاطر آن است که حق تعالی ایشان را در ستر و پوشش خوانده باشد نه به طور علنی و آشکار.

باب سیصد و شصت و سوّم سرّ این که فرزند زنا داخل بهشت نمی شود

حدیث (۱) احمد بن محمّد رحمه اللّه علیه از پدرش، از محمّد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن علی کوفی، از

محمّد بن فضل از سعد بن عمر جلاب نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام به من فرمودند:

خداوند متعال بهشت را پاك و پاكیزه آفریده لذا داخل آن نمی شود مگر كسی كه ولادتش پاك و فرزند حلال باشد، سپس آن حضرت فرمودند:

خوشا به حال كسی كه مادرش عفیفه و صالحه باشد.

حدیث (۲) و با همین اسناد از محمّد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش حدیث را مرفوعا به حضرت صادق علیه السّلام رسانده و نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

ولد زنا به درگاه الهی عرضه می دارد: پروردگارا، گناه من چیست، من راجع به خود كاری نكرده ام؟

منادی نداء می كند: تو بدترین افراد سه گانه هستی پدر و مادرت مرتكب گناه شدند، پس تو بر آنها مهربان شدی و به فعلشان راضی گشته، تو پلید و ناپاك می باشی و در بهشت داخل نمی شود مگر كسی كه

پاک باشد.

باب سیصد و شصت و چهارم سرّ حرمت نگاه کردن به موهای زنان مستور

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که گفت:

حضرت امام رضا علیه السّلام در جواب سؤالات من مکتوبی مرقوم و بسوی من ارسال داشتند در آن آمده:

نگاه کردن به موهای زنان مستور و بانوان شوهردار و غیر ایشان حرام است زیرا این نگاه مرد را تهییج و تحریک نموده و تهییج شخص را به فساد و چیزی که حلال و پسندیده نیست می کشاند و همچنین است حکم غیر مو که نگاه مرد به آنها حلال نیست مگر در موردی که حق تعالی در قرآن آن را استثناء کرده و فرموده است:

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ و زنان سالخورده که از ولادت و عادت بازنشسته و امید ازدواج ندارند بر آنان باکی نیست که لباسهایشان غیر از چادر را بر زمین بگذارند و اشکالی ندارد که به موهای مثل این زنان نگاه شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۷۹۹

باب سیصد و شصت و پنجم سرّ جواز نظر به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوه نشینان از اهل ذمّه

حدیث (۱) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عباد بن صهیب نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه شنیدم که می فرمودند: اشکالی ندارد که به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوه نشینان از اهل ذمّه نگاه نمود زیرا ایشان را اگر نهی کنند اطاعت نمی کنند و نیز حضرت فرمودند:

اشکالی ندارد که به موها و جسد زنان مغلوبه و زیر دست (شاید

مراد کلفت ها و خدمتکاران باشند) نگاه نمودن به شرطی که عمدا نباشد.

حدیث (۲) پـدرم رحمه اللَّه علیه از احمـد بن ادریس از محمّـد بن عبد الجبّار، از صـفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجّاج نقـل کرده که وی گفت از حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّـلام پرسـیدم: دخـتر بچه نابـالغ چه وقت بایـد سـر خود را از نـامحرم بپوشاند و در چه زمانی لازم است سر خود را در نماز با مقنعه بپوشاند؟

حضرت فرمودند: سرش را لازم نیست بپوشاند تا وقتی که خواندن نماز بر او حرام می گردد. «۱»

باب سیصد و شصت و ششم سرّ جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز است برای اسیرکننده

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمودند:

سعـد بن عبـد اللَّه، از قاسم بن محمّد اصـفهانی، از سلیمان بن داود منقری از عیسـی بن یونس از اوزاعی از زهری از حضـرت علی بن الحسین علیهما السّلام، حضرت فرمودند:

اگر کسی را اسیر کردی و وی از راه رفتن ناتوان و عاجز گردید و محملی نداشته

---

(۱)- مقصود از حرام شدن نماز، دیدن خون حیض است که کنایه از بلوغ دختر می باشد.

که او را در آن بنشانی رهایش کن و وی را نکش؛ زیرا نمی دانی که امام علیه السّلام در باره او چه حکمی می فرماید.

و نیز حضرت فرمودند: هر گاه اسیر اسلام آورد خونش محفوظ مانده و در عداد فی ء و غنائم محسوب می گردد.

باب سیصد و شصت و هفتم سرّ طولانی و کوتاه شدن سلطنت سلاطین

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسـی، از عثمان بن عیسی، از ابی اسحاق ارجانی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداونـد تبارک و تعالی برای کسـی که به او سـلطنت و فرمانروایی داده مدّتی از شـبها و ایّام و سالها و ماهها را منظور و مقدّر فرموده، حال اگر در بین مردم به عدالت رفتار کند حق عزّ و جل به صاحب فلک امر می فرماید که در حرکتش کند سـیر کند در نتیجه ایّام و شبها و سنوات و ماهها طولانی گشته و بدین ترتیب سلطنت وی طولانی می شود و اگر در بین مردم ستم و ظلم کند باری تعالی به صاحب فلک امر می فرماید که در حرکتش تسریع نموده و شبها و روزها و سنوات و ماهها را زود

و به سرعت طی کند و بدین ترتیب سلطنت وی کوتاه می گردد.

باب سیصد و شصت و هشتم سرّ این که جایز نیست شخص از طائفه نبط ولی و یاور اتّخاذ کند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از حسین بن ظریف از هشام از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ای هشام طائفه نبط نه از عرب بوده و نه از عجم لذا از ایشان ولی و یاوری اتّخاذ مکن ایشان اصولی دارند که به غیر وفاء انسان را دعوت می کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۰۳

باب سیصد و شصت و نهم سرّ این که وصیّت به ثلث مال تعلّق می گیرد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی از معاویه بن عمّار، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

براء بن مغرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در مکّه، موت براء فرا رسید وی وصیّت نمود که ثلث مالش را برایش به مصرف رسانند از آن تاریخ سنّت بر این جاری شد که وصیّت را به ثلث تعلّق دادند.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه الربعی از حضرت جعفر بن محمّد، علیهما السّلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مردی از انصار فوت کرد و دختر بچّه ای و شش مملوک داشت، در وقت مرگ ممالیک را آزاد نمود و غیر از آنها مال دیگری نداشت پس از مرگش بازماندگانش محضر نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رفته و خبر او را به آن حضرت دادند، حضرت فرمودند:

صاحب خود را چه کردید؟

عرض کردند: او را دفن کردیم.

حضرت فرمودند: اگر می دانستم

او را در قبرستان مسلمانان دفن نمی کردم، وی فرزندی از خود بجا گذارده و او را محتاج و نیازمند به مردم نموده است.

حدیث (۳) و با همین اسناد نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمودند:

ستم در وصیّت از معاصی کبیره می باشد.

حدیث (۴) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابی طالب عبد اللَّه بن صلت قمّی از یونس بن عبد الرحمن مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ (و هر کس چنین پندارد که از وصیّت موصی به وارث او جفا و ستمی رفته و به اصلاح آن پردازد بر او گناهی نیست) فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۰۵

مقصود این است که شخص در هنگام وصیّت ظلم و ستم کند به این نحو که بیشتر از ثلث مالش را مورد وصیت قرار دهد.

حدیث (۵) و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل شده که آن جناب فرمودند: کسی که در وصیّتش به عدالت رفتار کند مثل این است که مال مورد وصیّت را در زمان حیاتش صدقه داده و کسی که به جور و ستم عمل کند خدا را روز قیامت ملاقات کند در حالی که حق تعالی از او اعراض دارد.

حدیث (۶) و با همین اسناد امام علیه السّلام فرمود: حضرت علی علیه السّلام فرمودند:

اگر خمس مالم را وصیّت کنم محبوب تر است نزد من تا این که ربع آن را وصیت نمایم. چنانچه اگر به ربع وصیّت

کنم بهتر است تا به ثلث وصیّت نمایم و کسی که ثلث مالش را وصیّت کند برای ورثه چیزی از خود بجا نگذاشته است.

باب سیصد و هفتادم سرّ این که سهام ورثه بیش از فرائض ششگانه نمی شود

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه فرمود:

محمّد بن یحیی عطّار از احمد بن ابی عبد اللّٰه، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جماعتی از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

سهام ارث شش سهم است و زاید بر آن نیست.

محضر مبارکش عرض شد: یا ابن رسول اللّٰه چرا شش سهم قرار داده شده؟

حضرت فرمودند:

زیرا انسان از شش چیز آفریده شده چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِینٍ الخ انسان را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه نمودیم، پس از آن علقه را مضغه گردانیدیم، بعد مضغه (گوشت پاره) را استخوان و سپس بر استخوان گوشت پوشانیدیم.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۰۷

مصنّف این کتاب محمّد بن علی (ره) می گوید:

برای حکم مذکور علّت دیگری هست و آن این است که مستحقّین ارث و اهل آن که همیشه ارث می برند شش نفر می باشند باین شرح: پدر، مادر، پسر، دختر، شوهر، همسر.

حدیث (۲) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمود:

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمودند: همان کسی که به ریگهای بیابان و عدد آن آگاه است می داند که سهام ارثی بیش از شش

تا نیست و اگر آنها (اشاره است به مخالفین) جهت آن را می دانستند از شش تا تجاوز نمی کردند.

حدیث (۳) محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه اللّٰه علیه می گوید:

محمّد بن الحسن الصفّار از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابی عمیر، از یوسف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ابن عبّاس می گفت: محقّقا کسی که به عدد سنگریزه ها آگاه می باشد می داند که سهام ارث از فرائض ششگانه افزون نمی شود.

حدیث (۴) عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطّار رضی اللّٰه عنه از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از فضل ابن شاذان از محمّد بن یحیی، از علی بن عبید اللّٰه، از یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش از محمّد بن اسحاق از زهری از عبید اللّٰه بن عبد اللّٰه بن عتبه، وی می گوید:

نزد ابن عباس نشسته بودم پس ذکر فرائض ارثی به میان آمد، ابن عبّاس گفت:

سبحان اللّٰه!! آیا معتقدین آن کسی که عدد سنگریزه ها را می داند در مال موروثه ای نصف بر و نصف بر و ثلث بر قرار می دهد؟! این طور نیست زیرا آن دو نصف بر تمام مال را می برند و دیگر جایی برای ثلث بر وجود ندارد و مالی برایش باقی نمی ماند.

زفر بن اوس بصری در مجلس بود، گفت: ای ابن عبّاس اوّلین کسی که در فرائض به عول قایل شد و آن را عملی ساخت چه کسی بود؟!

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۰۹

ابن عبّاس گفت: عمر، چه آنکه وقتی فرائض را نزدش آوردند و سهم برخی را پرداخت گفت: به خدا سوگند نمی دانم کدام یک از فریضه برها را خدا

مقدّم و کدام را مؤخّر نموده و هیچ راهی را بهتر از این نمی بینم که این مال را بین شما ورثه بالحصص تقسیم کنم یعنی به تمام شما نسبت به قسمت و حصّه ای که می برید ضرر وارد نمایم، لذا مقدار نقص فرائض از ما ترک را بین تمام ورثه توزیع کرد و به جملگی نقص وارد نمود «۱» قسم به خداوند یگانه اگر عمر آن کس را که خداوند متعال مقدّم نموده بود مقدّم می داشت و آن کس را که مؤخّر کرده بود تأخیر می انداخت هرگز مبتلا به عول در فرائض نمی شد.

زفر بن اوس عرض کرد: مقدّم کیست و مؤخّر چه کسی می باشد؟

ابن عبّاس گفت: هر فریضه ای که خداوند متعال آن را تنزّل و کاهش نداده مگر به فریضه دیگر پس صاحب و مستحقّ آن فریضه مقدّم است.

و امّا مؤخّر: پس هر فریضه ای که وقتی زایل شد صاحبش تنها مستحقّ باقی مانده بوده بدون این که سهم دیگر برایش معیّن شده باشد وی مؤخّر است و امّا آنان که مقدّم هستند عبارتند از:

الف: زوج که برایش نصف ما ترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش کند داخل شود به ربع رجوع می کند و از آن دیگر تغییر نمی نماید.

ب: زوجه که برایش ربع ما ترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی ثمن می گردد که دیگر قابل تغییر و زوال نمی باشد.

ج: مادر که برایش ثلث بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی سدس می گردد که دیگر چیزی آن را تغییر نداده و زایل نمی کند.

پس آنچه ذکر شد فرائض بود که خداوند آنها

را بر غیرشان مقدّم نموده.

و امّا آنچه مؤخّر است عبارتند از: فریضه دختران و خواهران و فریضه آنها در صورتی که واحد بوده نصف و در فرض تعدّد دو ثلث می باشد و وقتی فریضه آنها از این مقدار زایل گردد بر ایشان صرفا آنچه باقی مانده نصیب بوده بدون این که مقدار معیّن و مشخّصی باشد، پس وقتی «ما قدّم اللّٰه» با «ما اخّر اللّٰه» اجتماع نمود لازم

---

(۱)- شرح آن در پاورقی صحفه بعد می باشد.

است فریضه «ما قدّم اللّٰه» را ابتداء ردّ کرده و حقّ او را کاملا- و تماما پرداخت، پس اگر چیزی باقی ماند همان را به «ما اخّر اللّٰه» می پردازند و اگر چیزی باقی نماند «ما اخّر اللّٰه» نصیبی ندارد.

زفر بن اوس عرضه داشت: چه چیز شما را بازداشت از این که رأی صواب و حکم صحیح را به عمر تذکّر داده و او را با اشاره روشن کنی؟

ابن عبّاس گفت: هبه و بخششی که وی به ورثه نمود و بدین وسیله نقصشان را ترمیم کرد.

زهری می گوید: به خدا سوگند اگر امام عادلی که امر حکومت و خلافتش بر زهد و ورع می بود را عمر بر خود مقدّم می داشت تا امور را بر اساس حکم واقعی و تقوی اجراء کند و امور هم بر طبق فرمانش جاری گردند البته دو نفر از اهل علم را نمی توانستیم بیابیم که بر ابن عباس اعتراض داشته و با او به مخالفت بپردازند.

حدیث (۵) فضل می گوید:

عبد اللّٰه بن ولید عدنی دوست و مصاحب سفیان روایت نمود و گفت:

ابو القاسم کوفی مصاحب و دوست ابو یوسف از لیث بن

ابی سلیم، از ابی عمر عبدی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب می فرمودند:

فرائض را از شش سهم حساب می کنند بنا بر این ثلثان چهار سهم از ششم سهم بوده و نصف سه سهم از آن منظور شده و ثلث دو سهم و ربع یک سهم و نیم و ثمن سه چهارم یک سهم از شش سهم می باشد.

با بودن فرزند هیچ کدام از ورّاث ارث نبرده مگر پدر و مادر و شوهر و همسر.

مادر از ثلثی که نصیبش می باشد محجوب و ممنوع نمی گردد مگر آنکه فرزند یا برادران میّت از او بجا مانده باشند.

شوهر میّت نه بیش از نصف ارث برده و نه کمتر از ربع چنانچه همسر و زن میّت بیش از ربع و کمتر از ثمن نمی برد اعمّ از آنکه از میّت چهار زن مانده باشند یا کمتر، پس در جایی که از میّت چهار همسر بجا مانده جملگی ربع یا ثمن را بین خود بالسویّه تقسیم می کنند.

خواهران و برادران مادری میّت بیشتر از ثلث ارث نبرده چنانچه از سدس نیز کمتر نمی برند قابل توجّه آنکه ثلث یا سدس را باید بین خود به طور مساوی تقسیم کنند و ذکور و اناث آنها با هم بالسّویه می برند و تنها کسی که ایشان را از ثلث منع

می کند و آن را به سدس کاهش می دهد فرزند و پدر میّت باشند.

در پایان حضرت فرمودند: دیه مقتول را بین کسانی باید توزیع کرد که ارث می برند.

فضل می گوید: این حدیث صحیح بوده و موافق کتاب اللّه است و در آن دلیل است بر این

که برادران و خواهران با وجود فرزنـد هیـچ ارثی نمی برنـد چنانچه جدّ نیز با فرزند وارث نمی باشد و نیز در آن دلیل است بر این که مادر برادران میّت را از ارث بردن منع می کند.

سؤال و جواب اگر سائل بگوید:

حضرت فرمودند: حاجب برادران و خواهران مادری از ثلث ولد و والد می باشد.

و نفرمودند والدین یا والده هست در حالی که حاجب خصوص والد نبوده بلکه والده نیز مانع از ثلث می باشد.

در جواب گفته می شود: اطلاق «والد» جایز و صحیح بوده و این تعبیر شامل والده نیز می باشد چنانچه وقتی «والد» می گویند از آن ذکـور و انـاث هر دو را اراده می کننـد و اساسـا گـاهی به امّ (مـادر) والـد گفته می شود مشـروط به این که بـا «اب» در عبارت جمع گردد چنانچه وقتی «اب» به معنای پـدر با «اب» اجتماع کنـد از آن «امّ» اراده می شود بـدلیل فرموده حق تبارک و تعالی: وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ (پدر و مادر میّت هر کدام یک ششم ما ترک را می برند) پس احد الابوین یعنی مادر و حق عزّ و جل در وقتی که او را با «اب» جمع فرموده «اب» نام نهاده چنانچه فرموده:

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ الخ (دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسـد اگر دارای متاع دنیا است وصـیّت کنـد برای پـدر و مادر و خویشان به قـدر متعارف. الخ) و احد الوالدین مادر است و خداوند متعال او را «والد» نامیده همان طوری که از او به «اب» نیز یاد کرده است و این گفتار واضح و روشن بوده،

و حمد و سپس برای حضرت حق تبارك و تعالی است.

باب سیصد و هفتاد و یکم سرّ این که هر مذکّری معادل دو مؤنّث ارث می برد

حدیث (۱) علی بن احمد رحمه اللّه علیه، از محمّد بن ابی عبد اللّه، از محمّد بن اسماعیل، از

علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان، وی گفت:

حضرت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کردم مکتوبی برایم فرستادند که در آن نوشته شده بود:

سرّ این که به زنان نصف میراث مردان می رسد آن است که زن وقتی ازدواج نمود مال را از مرد می ستاند (شاید مراد گرفتن مهریّه یا نفقه باشد) ولی مرد پس از ازدواج باید اعطاء کند از این رو حظّ و نصیب او را بیشتر از نصیب زن قرار داده اند.

علّت دیگر برای دو برابر ارث بردن مردان از زنان این است که زن اگر محتاج باشد در سلك عیال و نان خورهای مرد داخل بوده و بر مرد لازم است او را اداره کند و نفقه اش را بپردازد ولی بر زن واجب نیست مرد را اداره کرده و در صورت احتیاج وی نفقه اش را بدهد لذا حظّ مردان را دو برابر نصیب زنان قرار داده اند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ (مردان را بر زنان تسلّط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر برخی مقرّر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند)
حدیث (۲) علی بن حاتم از قاسم بن محمّد از

حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از ابن بکیر از عبد اللّٰه ابن سنان از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده، وی می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم برای چه میراث مذکّر دو مقابل میراث زن قرار داده شده؟

حضرت فرمودند: زیرا در مقابل آن خداوند برای زنان مهریّه قرار داده است.

حدیث (۳) علی بن حاتم، از محمّد بن احمد کوفی، از عبد اللّٰه بن احمد نهیکی، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل کرده که از ابی العوجاء به احول گفت:

چرا با این که زن ضعیف است نصیب ارثی او یک سهم بوده و مرد که قوی و نیرومند و توانا است دو سهم برایش منظور کرده اند؟

احوال گفت: این معنا را محضر مبارک امام صادق علیه السّلام من نیز عرضه داشتم حضرت در جواب فرمودند:

بر زن عاقله و نفقه و جهاد نیست و به دنبال اینها اشیاء دیگری را نیز شمردند بعد فرمودند: ولی این امور و امثال اینها بر مرد می باشد از این رو برای وی دو سهم و

برای زن یک سهم منظور شده است.

حدیث (۴) علی بن احمد بن محمّد رضی اللّٰه عنه، از محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید از علی بن سالم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللّٰه علیه السّلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم: چگونه میراث هر مذکّری دو برابر میراث مؤنث گردیده است؟

حضرت فرمودند:

به خاطر آنکه حبّه هایی که آدم و حوا در بهشت از آنها تناول کردند هیجده حبّه بود،

آدم علیه السّلام دوازده تا و حوّا شش تا از آن را خورد لذا میراث مذکر دو برابر مؤنث گردید.

حدیث (۵) ابو الحسن محمّد بن عمر بن علی بن عبد اللَّه بصری از ابو عبد اللَّه محمّد بن عبد اللَّه بن احمد بن خالد بن جبله الواعظ از ابو القاسم عبد اللَّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرّضا، از پدرش، از آباء گرامش از امیر المؤمنین علیهم السّلام، راوی می گوید:

مردی از اهل شام از آن حضرت سؤالاتی کرد در ضمن مسائلی که پرسید عرض کرد:

چرا میراث مذکّر دو برابر مؤنّث است؟

حضرت فرمودند: خوشه گندم سه حبّه داده بود حوّا یک حبّه را خورد و آدم دو حبّه را تناول کرد از این رو مذکّر دو برابر مؤنّث ارث می برد.

باب سیصد و هفتاد و دوّم سرّ ارث نبردن زن از املاک موروثی شوهر و بهره بردن از غیر آن

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از میسر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام پرسیدم: میراث زنها چیست؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۱۹

حضرت فرمودند: قیمت آجر و ساختمان و چوب و نی ها را می دهند، امّا زمین و املاک میراث آنها نیست.

عرض کردم: از جامه و لباس آیا ارث می برند؟

فرمود: در لباس نصیب دارند.

عرض کردم: سرّ این حکم (این که زنان از املاک و زمین عینا و قیمه ارث نمی برند و از ساختمان قیمتا ارث می برند) چیست با این که ثمن و ربع برای آنها تعیین شده؟

حضرت فرمودند: جهتش آن است که زن نسبتی با شوهر ندارد که به واسطه آن ارث ببرد بلکه وی

بر وارثین میّت به عنوان یکی از ورّاث داخل گردیده حال اگر از زمین و املاک همچون ورّاث دیگر بخواهد ارث ببرد بسا بعدها شوهر کند و از آن صاحب فرزند شود سپس شوهر و فرزندش که از شوهر دوّم هست را در ملک و زمین شوهر اوّل اسکان دهد و بدین ترتیب بین این قوم و قوم شوهر اوّل تزاحم و تعارض واقع می گردد و از این رو به منظور پیش نیامدن چنین حادثه و واقعه ای در املاک و عقار برایش نصیبی قرار نداده اند.

حدیث (۲) علی بن احمد رحمه اللَّه علیه از محمّد بن ابی عبد اللَّه، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از قاسم بن ربیع صحاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت:

حضرت رضا علیه السّلام در جواب سؤالات من مکتوبی را ارسال فرمودند که در آن آمده بود:

سرّ این که زن از عقار و املاک غیر از قیمت آجر و ویرانه ساختمان چیز دیگری را ارث نمی برد آن است که عقار و املاک قابل تغییر و قلب نمی باشند ولی زن و همسر مرد به ملاحظه این که ممکن است بین او و شوهرش رشته زوجیّت منقطع شود و همسر مرد دیگری شود در معرض تغییر و تبدیل است به خلاف والد و والد (فرزند و پدر) که هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد و روشن است چیزی که می آید و می رود و در معرض تغییر و تبدیل است تعلّق به کسی دارد که او نیز شبیه آن مال بوده و در معرض تغییر و تبدیل می باشد لذا اجزاء ساختمان مانند آجر و چوب و نی

و تیر و امثال اینها چون قابل تغییر و زوال هستند صلاحیّت برای میراث زن بودن را دارند و امّا مالی که ثابت و مقیم است و همچنان به حال خود باقی می ماند نظیر عقار و زمین از آن کسی است که در ثبات و بقاء مثل آن می باشد همچون ولد و والد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۲۱

باب سیصد و هفتاد و سوّم سرّ نامیده شدن «قم» به «قم»

حدیث (۱) علی بن عبد اللَّه ورّاق رضی اللَّه عنه از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد بن عیسی و فضل بن عامر اشعری از سلیمان بن مقبل از محمّد بن زیاد ازدی، از عیسی بن عبد اللَّه اشعری، از حضرت صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام، آن جناب فرمودند:

پدرم، از جدّم، از پدرش علیهم السّلام نقل کردند که فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر و عروج دادند جبرئیل مرا بر کتف راستش حمل می کرد پس چشمم در زمین به بقعه ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر بود افتاد، در آن بقعه شیخی و پیر مردی که بر سرش کلاه بلندی نهاده بود دیدم، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ رنگی که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر است چیست؟

جبرئیل عرضه داشت: اینجا مکان شیعیان شما و پیروان وصیّ شما علی علیه السّلام است.

به جبرئیل گفتم: این شیخ و پیر مردی که کلاه بلند بر سر دارد کیست؟

جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است.

به او گفتم: او از این شیعیان چه می خواهد؟

جبرئیل عرضه داشت: می خواهد ایشان را از ولایت و دوستی امیر المؤمنین علیه

السّلام باز دارد و آنها را به فسق و فجور دعوت می کند.

به او گفتم: ای جبرئیل، به سوی ایشان فرود آییم، پس با سرعتی سریعتر از برق جهنده و تیزتر از شعاع چشم خود را به ایشان رسانیدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون (بایست ای مطرود درگاه حق) و در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن نه در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا بر شیعه من و علی تو را دستی نیست و سلطه ای بر ایشان نخواهی داشت، از این رو این سرزمین به نام «قم» موسوم گشت.

باب سیصد و هفتاد و چهارم سرّ این که برخی از درختان میوه دار و بعضی بدون میوه و پاره ای تیغ دارند

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از قاسم بن محمّد اصفهانی، از

سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حق عزّ و جل درختی را نیافرید مگر آنکه دارای میوه خوراکی بود، پس از آنکه مردم برای خدا فرزند اتّخاذ کردند حق تعالی نیمی از درختان را بی میوه نمود و بعد از آنکه برای خدا، اله و شریکی قرار دادند، پاره ای از درختان را تیغ دار گردانید.

حدیث (۲) ابو الحسن احمد بن محمّد بن عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام می فرماید:

ابو عبد اللَّه محمّد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطان، از ابو الطّیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر بن محمّد بن عبد اللَّه بن محمّد بن علی بن ابی طالب از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی

بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

از پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم سؤال شد: چگونه برخی از درختان باردار و بعضی بدون بار می باشند؟

حضرت فرمودند: هر گاه جناب آدم علیه السّلام تسبیح می گفتند در قبال هر تسبیحش یک درخت باردار (میوه دار) در دنیا پدید می آمد و هر زمانی که حوّا تسبیح می گفت در ازاء آن یک درخت بدون بار پیدا می شد.

باب سیصد و هفتاد و پنجم سرّ زرد بودن رنگ آلو و شیرین بودن هسته بعضی از آنها

حدیث (۱) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی از محمّد بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطان، از ابو الطّیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

خداوند عزّ و جل پیامبری از پیامبران را به سوی قومش مبعوث نمود، وی مدّت چهل سال در میان قوم خود به ارشاد آنها همّت گماشت ولی احدی به او ایمان نیاورد در یکی از سالها که آن مردم در کلیسا و معبدی عیدی گرفته بودند آن پیامبر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۲۵

نیز به متابعت ایشان در آن عید شرکت نمود به آنها گفت: به خدا ایمان آورید.

گفتند: تو اگر پیامبر هستی برای ما دعا کن که خدا طعامی همرنگ لباس ما حاضر کند، لباس آنها زرد رنگ بود.

آن پیامبر چوب خشکی را آورد پس خداوند متعال را خواند و از ذات جلالش خواست آن چوب را سبز کند، چوب سبز شد و میوه آورد و میوه اش زرد

آلـو بـود، آنهـا جملگی از آن میـوه خوردنـد، هر کس از آن میـوه خـورد و نیّت داشت که مسـلمان شود هسـته در جوف زرد آلویی که خورده بود شـیرین در آمد و آن کس که میوه را خورد و نیّت داشت که به دست آن پیامبر مسـلمان نشود هسـته در جوف زرد آلویی که خورد بود تلخ از کار در آمد.

باب سـیصد و هفتاد و ششم سرّ پیدا شدن کرم در میوه ها و علّت آفرینش جو و سبب خلقت ذرّت و هیج و شلغم به اشکال و صوری که دارند

حدیث (۱) احمـد بن محمّـد بن عیسـی علوی حسـینی از محمّـد بن اسـباط از احمـد بن محمّد بن زیاد، از ابو الطیّب احمد بن محمّـد بن عبـد اللَّه، از عیسـی بن جعفر علـوی عمری، از پـدرانش، از عمر بن علی از پـدر بزرگوارش علی بن ابی طـالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

نبی اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم فرمودند: برادرم عیسـی علیه السّـلام به شـهری عبور کردند که در میوه درختانشان کردم بود، مردم آن دیار شکایت نزد حضرت کرده و از بودن کرم در میوه ها اظهار ناخرسندی نمودند.

حضـرت فرمود: دواء این آفت نزد خود شـما است و شـما از آن بی اطّلاع هستید شـما وقتی درختان را می کارید ابتداء خاک ریخته و سـپس آب می ریزیـد در حالی که این طور نیست بلکه سـزاوار است اوّل آب پای ریشه درختان ریخته، سـپس خاک بریزید تا در مویه ها کرم پیدا نشود.

مردم به دستور جناب عیسی از نو درختان را به شرحی که ایشان دستور داده بودند کاشتند و کرم ها از میوه ها زایل گشت.

حدیث (۲) و با همین اسناد منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۲۷

پرسیدند: خداوند جو

را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارك و تعالی به آدم علیه السّلام امر فرمود که از آنچه برای خود اختیار کرده ای زراعت نما، جبرئیل علیه السّلام مشتی از گندم برایش آورد، آدم یک قبضه و حوّا نیز قبضه ای از آن برداشتند، جناب آدم به حوّا فرمود: تو زراعت مکن حوّا نپذیرفت و امر او را اطاعت نکرد، پس آنچه را که آدم کاشت گندم بار داد و آنچه را که حوّا غرس نمود ثمره اش جو گردید.

حدیث (۳) و با همین اسناد از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام مروی است که آن حضرت فرمودند: از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال شد: خداوند متعال هویج را از چه آفرید؟

پیامبر فرمودند:

روزی برای ابراهیم علیه السّلام میهمانی رسید و آن حضرت چیزی نداشت که با آن میهمانش را پذیرایی نماید در دلش گفت: متوجّه سقف اطاق شده و تیری از تیرهای سقف را بیرون بکشم و آن را به نجّار بفروشم تا از آن بت بسازد، ولی این کار را نکرد و صرفا به حدیث نفس اکتفاء نمود، پس از خانه بیرون رفت و با خود ازار و پارچه ای برد، به مکانی رسید و در آن جا دو رکعت نماز گذارد، فرشته ای حاضر شد و از سنگریزه ها و سنگهای آن موضع مشتی برداشت و در ازار ابراهیم ریخت و سپس در هیئت شخصی آن ازار را حمل کرد و به خانه ابراهیم علیه السّلام آورد، دقّ الباب کرد و وقتی اهل بیت آن حضرت آمدند، گفت: این ازار ابراهیم است و بگیرید، آنها وقتی ازار را گشودند سنگریزه ها به ذرّت و سنگهای

دراز به هویج و سنگهای گرد و مدور به شلغم تبدیل شده بود.

باب سیصد و هفتاد و هفتم سرّ زرد بودن رخ ها و کبود بودن چشم ها و ریزش دندانها و ورم نمودن صورتها

حدیث (۱) احمد بن محمّد بن عیسی علوی حسینی رضی اللَّه عنه، از محمّد بن اسباط، از احمد بن محمّد بن زیاد قطان، از ابو الطیّب احمد بن محمّد بن عبد اللَّه، از عیسی بن جعفر علوی عمری رضی اللَّه عنه از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام در مدینه النبی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حضرت فرمودند: نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۲۹

برادرم عیسی به شهری گذشت که مردمانش رخ هایی زرد و چشم هایی کبود داشتند، آنها تا جناب عیسی را دیدند با فریادی بلند از آفت و بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: دواء این بیماری با خودتان هست، هر گاه گوشت می خورید بدون این که آن را بشویید می پزید و این کار را نباید بکنید زیرا هیچ موجودی از دنیا نمی رود مگر آنکه به جنابت مبتلا می گردد و خوردن گوشت حیوانی که مبتلا به جنابت است موروث این بیماری است آنها پس از آن گوشت را شسته و سپس می پختند و می خورند، لذا مرض و بیماری از آنها بر طرف شد.

و نیز حضرت فرمودند: برادرم عیسی علیه السّلام به شهری عبور کردند که مردمانش مبتلا به ریزش دندان و ورم صورت بودند، آنها به جناب عیسی از بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: علّت بیماری شما این است که وقتی می خوابید دهان خود را می بندید، گاز و باد معده در سینه آمده و به طرف دهان بالا می آید و چون

منفذ و راهی ندارد بر می گردد و به بیخ دندانها برخورد نموده و صورت را فاسد می کند لذا موقع خواب دهان را باز کنید، آنها چنین کردند و بدین ترتیب بیماری و مرضشان بر طرف شد.

باب سیصد و هفتاد و هشتم سرّ این که وقتی سر نخل خرما را قطع کنند دیگر نمی روید

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابی جعفر واسطی از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که فرمودند:

وقتی خداوند متعال آدم علیه السّلام را از گل آفرید، از آن گل مقداری زیادی آمد پس نخل خرما را از آن خلق نمود و به خاطر همین است که وقتی سر نخل را قطع کنند دیگر نمی روید و محتاج به عمل تلقیح می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۳۱

باب سیصد و هفتاد و نهم سرّ این که هر خرمایی در حوض آب می روید مگر عجوه

«۱» حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن یحیی، از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود:

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر نخل و خرمایی در حوض آب می روید مگر عجوه زیرا این درخت از بهشت فرود آمده و سیراب شدنش از بیخ و ریشه بوده بدون این که آن را نهر یا حوض آبی باشد یعنی بیخ و ریشه اش در بهشت می باشد.

باب سیصد و هشتادم سرّ گرم و سوزان بودن خورشید و این که ماه بر خلاف آن است

حدیث (۱) محمّد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از عیسی بن محمّد، از علی بن مهزیار، از علی بن حسان، از ابن ابی نوار، از محمّد بن مسلم، وی می گوید:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم برای چه خورشید گرمتر از ماه می باشد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب آفریده با این کیفیت که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفا و درخشندگی آب را منظّم نمود تا وقتی که هفت طبقه از نور آتش و صفاء آب فراهم گردید آنگاه لباسی از آتش بر این طبقات پوشاند و همین معنا سبب گرمتر و سوزان تر بودن کره آفتاب از ماه گردیده و در مقابل ماه را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب با این کیفیّت خلق کرد که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفاء و درخشندگی آب را منظّم کرد تا وقتی که هفت طبقه از

نور آتش و صفاء آب فراهم گردید سپس لباسی از آب را بر این طبقات پوشاند از این رو ماه خنک تر و سردتر از آفتاب می باشد.

---

(۱)- مرحوم طریحی در مجمع البحرین گوید: عجوه به گفته برخی نوعی از بهترین انواع خرما است، رنگش به سیاهی مایل است و این خرما محصول درختی است که نبی اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در مدینه کاشتند.

باب سیصد و هشتاد و یکم سرّ نامیده شدن سدره المنتهی به این نام

حدیث (۱) محمّد بن موسی، از حمیری، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از مالك بن عطیّه «۱» از حبیب بن سجستانی «۲» نقل کرده که وی می گوید: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند:

سدره المنتهی را به خاطر این سدره المنتهی گفته اند که اعمال اهل زمین را فرشتگان نگهبان و حافظ به محلّ سدره می برند.

سپس فرمود: فرشتگان حافظ و نگهبان، عبارتند از نیکانی که نزد سدره بوده و آنچه را که فرشتگان دیگر از اعمال بندگان روی زمین را نزد آنها می برند، ایشان نوشته و ضبط می کنند پس اعمال منتهای بالا بردنشان همان محلّ سدره است که از آن جا دیگر بالاتر برده نمی شوند لذا سدره را سدره المنتهی گفته اند.

باب سیصد و هشتاد و دوّم سرّ نامیده شدن باد به «شمال»

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری حدیث را مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده، وی می گوید:

محضر مبارك امام علیه السّلام عرضه داشتم: چرا باد را شمال می گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا باد از قسمت شمالی عرش می وزد.

باب سیصد و هشتاد و سوّم سرّ این که جایز نیست بادها و کوهها و ساعات و روزها و شبها را دشنام داد

حدیث (۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام

---

(۱)- مرحوم علّامه در خلاصه فرموده: وی ثقه است.

(۲)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۳۵

نقل کرده که آن حضرت فرمود:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: بادها را دشنام ندهید زیرا آنها مأمور هستند و کوهها و ساعات و ایّام و شبها را نیز ناسزا نگویید که مرتکب گناه شده و این ناسزا به خودتان بر می گردد.

باب سیصد و هشتاد و چهارم سرّ نامیده شدن طارق به «طارق»

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از پدرش، از احمد بن نضر «۱»، از محمّد بن مروان، از حریز از ضحّاک بن مزاحم «۲» نقل کرده که وی گفت: از حضرت علی علیه السّلام سؤال شد: طارق چیست؟

حضرت فرمودند: بهترین و نیکوترین ستاره در آسمان می باشد ولی مردم آن را نمی شناسند.

و طارق را طارق نامیده اند زیرا نورش یک یک به آسمانها خورده تا هفت آسمان سپس در مراجعت به یک یک آنها اصابت نموده تا به مکان خود بازگردد.

باب سیصد و هشتاد و پنجم نوادر از اسرار

حدیث (۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از عبد اللَّه بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه، از مردی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

هنگامی که ولیّ خدا به دنیا می آید ابلیس فریادی سخت می زند که یاران و اعوانش جملگی به فزع و شیون در می آیند، می گویند: ای سرور ما تو را چه شد که چنین فریادی زدی؟

می گوید: ولیّ خدا به دنیا آمد.

می گویند: از این جهت باکی بر تو نیست.

ابلیس می گوید: اگر زنده بماند تا به سنّ رجال برسد جماعت بسیاری از خدا

---

(۱)- احمد بن نضر، ابو الحسن جعفی، مرحوم علّامه در خلاصه فرموده، وی کوفی و ثقه می باشد.

(۲)- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: ضحّاک بن مزاحم خراسانی امامی است ولی مجهول الحال می باشد.

به واسطه او هدایت می کند گفتند: آیا اذن به ما می دهی او را بکشیم؟

ابلیس می گوید: خیر.

می گویند: تو که از او خوشت نمی آید چرا اذن کشتنش را نمی دهی؟

ابلیس می گوید: زیرا بقاء ما به واسطه اولیاء

خدا است و هر گاه روى زمين وليّى از اولياء خدا نباشد قيامت بپا مى شود و بدين ترتيب ما به جهنّم مى رويم پس چه عجله اى داريم كه به جهنّم رويم.

حديث (۲) محمّد بن على ماجيلويه رحمه اللَّه عليه از على بن ابراهيم، از پدرش، از يحيى بن عمران الهمدانى و محمّد بن اسماعيل بن بزيع، از يونس بن رحمان، از عيص بن قاسم نقل كرده كه وى گفت:

شنيدم از حضرت ابا عبد اللَّه عليه السّلام كه مى فرمودند:

از خدا بترسيد و مخالفتش را ننماييد و خود را بنگريد زيرا سزاوارترين كسى كه بايد به آن نظر شود خود شما هستيد اگر يكى از شما دو نفس داشته باشد و يكى را مقدّم كند و با آن تجربه تحصيل كند لازم است با ديگرى به استقبال توبه رود ولى اين طور نيست و هر كسى يك نفس بيشتر نداشته و وقتى اين نفس زوال پيدا كرد به خدا سوگند ديگر وقت توبه گذشته است، اگر از ما يك نفر به نزد شما آمد و شما را به رضا و خشنودى خدا دعوت نمود سوگند مى دهيم شما را كه راضى نيستيم ما را اطاعت نكنيد در حالى كه تنها و يك نفر باشيم چه رسد زمانى كه علم و پرچمها افراشته شود و با اعوان و انصار باشيم.

حديث (۳) احمد بن محمّد، از پدرش، از جعفر بن محمّد بن مالك، از عباد بن يعقوب، از عمر بن بشر بزّاز نقل كرده كه گفت: حضرت ابو جعفر محمّد بن على الباقر عليه السّلام فرمودند:

اهل قدر و معتقدين به آن نمى توانند بگويند: خدا آدم را براى دنيا آفريد و او

را در بهشت اسکان داد تا عصیانش نماید و سپس برگرداندش، به آن جا که برایش خلق شده بود.

حدیث (۴) پدرم رحمه اللّه علیه از قاسم بن محمّد بن علی بن ابراهیم نهاوندی، از صالح بن راهویه از ابی حیون غلام حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: جبرئیل بر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شد و عرضه داشت:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۳۹

ای محمّد پروردگارت سلامت می رساند و می فرماید: زنان باکره به منزله میوه بر درخت هستند، پس هر گاه میوه رسید هیچ چاره ای نیست مگر آنکه آن را بچینند و الّا آفتاب فاسدش کرده و باد تغییرش می دهد.

و دختران باکره وقتی درک نمودند آنچه را که زنان درک کردند دیگر دارو و چاره ای برای آنها نیست مگر آنکه شوهر بکنند و در غیر این صورت از فتنه در امان نیستند.

پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به منبر شد و برای مردم خطبه خواند سپس فرمان الهی را به آنها اعلام فرمود.

مردم گفتند: یا رسول اللّه دختران را به چه کسی شوهر دهیم؟

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: به هم کفو و هم ترازشان.

عرض کردند: هم تراز و کفو آنها کیست؟

حضرت فرمودند: برخی از مؤمنین کفو بعضی دیگر می باشند، سپس حضرتش از منبر پایین نیامدند تا این که ضباعه المقداد بن الاسود الکندی را به تزویج خود در آوردند، سپس فرمودند: ای مردم، من دختر عموی خود را تزویج کردم تا نکاح و این سنّت وضع شده و پایه ریزی شود.

حدیث (۵) پدرم رحمه اللّه

علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عبد اللَّه بن سنان، وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام راجع به قسامه پرسیدم؟

حضرت فرمودند: قسامه حق است و اگر نبود برخی از مردم بعضی دیگر را بدون هیچ واهمه ای می کشتند و هیچ اتّفاقی هم به دنبالش پیش نمی آمد و اساسا قسامه یک ریسمانی است که به مردم احاطه دارد و آنها را حفظ کرده است.

حدیث (۶) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از محمّد بن علیّ، از محمّد بن احمد از ابان بن عثمان از اسماعیل جعفی، وی می گوید: محضر حضرت ابی جعفر علیه السّلام عرض کردم مغیره می پندارد زن حائض باید نمازهایش را همچون روزه قضاء کند؟

حضرت فرمودند:

او را چه می شود، خدا توفیقش ندهد، همسر عمران گفت: ای پروردگارا نذر

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۴۱

کرده ام آنچه در شکم من هست را در راه خدمت تو آزاد گردانم یعنی خادم مسجدش نمایم و محرّر و خادم برای مسجد را هیچ گاه از آن اخراج نمی کنند، و وقتی همسر عمران مریم را زایید، به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، فرزندی را که وضع نمودم مؤنّث بوده و پسر و دختر در کار خدمت حرم برابر نخواهند بود، باری همسر عمران به نذر خود وفاء کرد و مریم را داخل مسجد نمود و وقتی مریم به سن بلوغ رسید و در حدی قرار گرفت که زنان در آن حدّ می باشند از مسجد اخراج شد (یعنی وقتی مبتلا شد به ایّام حیض

از مسجد اخراج گردید) حال اگر بنا بود مریم ایّام خارج بودن از مسجد را قضاء کند این تکلیف در حق او تکلیف ما لا یطاق بود زیرا از طرفی طبق نذری که همسر عمران نموده بود می باید همیشه در مسجد باشد حال ایّام عذر را اگر در همان وقت می خواست قضاء کند که امکان پذیر نبود و در غیر آن وقت هم برایش امکان نداشت چون به مقتضای نذر حضورش در مسجد لازم بوده و معنا نداشت به عنوان قضاء ما فات بخواهد آن را انجام دهد.

حدیث (۷) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الحمید، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

کسی که ذکر اللّٰه تعالی را بگوید ده حسنه برایش منظور می کنند و کسی که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را یاد کند ده حسنه برایش حساب می نمایند زیرا خداوند تعالی رسولش را با خود مقرون قرار داده است.

حدیث (۸) پدرم رحمه اللّٰه علیه از سعد بن عبد اللّٰه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم از علی بن اسباط از مردی از اصحاب که از خراسان است مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند متعال می داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب و خود پسندی است و اگر این معنا نبود هرگز حق تعالی مؤمنین را به گناه مبتلا نمی ساخت.

حدیث (۹) پدرم رحمه اللّٰه علیه از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد، از احمد

بن محمّد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از محمّد بن حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند آن خاکی که خداوند متعال مشتی از آن را قبض فرمود

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۴۳

و جناب آدم علیه السّلام را از آن آفرید، جبرئیل علیه السّلام را نزد آن فرستاد تا قبضش کند، خاک گفت:

پناه به خدا می بریم از این که چیزی از من را قبض کنی.

جبرئیل به سوی پروردگارش مراجعت کرد و عرضه داشت: بار خدایا خاک از من به تو پناه برد، خداوند متعال اسرافیل را نزد آن فرستاد، خاک همان گفتار را به اسرافیل ایراد نمود، حق تعالی میکائیل را فرستاد، باز خاک همان کلام را اظهار نمود باری تعالی این بار ملک الموت را فرستاد، خاک از او به خدا پناه برد.

ملک الموت گفت: من نیز به خدا پناه می برم از این که به او مراجعت کنم تا آنکه از تو قبض کنم، سپس امام علیه السّلام فرمودند:

آدم را از این جهت آدم نامیده اند که از ادیم و روی زمین آفریده شده.

حدیث (۱۰) محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد اللّه، از پدرش، از محمّد بن سلیمان، از داود بن نعمان، از عبد الرحیم قصیر نقل کرده که گفت: حضرت ابو جعفر علیه السّلام به من فرمودند:

اگر قائم ما قیام کند حمیراء را به دستش می سپارند تا بر او حدّ جاری کند و انتقام دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضرت فاطمه علیهما السّلام را از او بگیرد.

عرض کردم:

فدایت شوم، برای چه بر او حدّ جاری نماید؟

حضرت فرمودند: برای افتراء و بهتانی که به مادر ابراهیم زد «۱».

عرض کردم: چطور حق تعالی حدّ را تأخیر انداخت و آن را به دست حضرت قائم جاری فرمود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را در حالی که رحمت است مبعوث داشت و قائم علیه السّلام را در حالی که نقمت و عذاب است بر انگیخت.

حدیث (۱۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم منقری یا غیرش مرفوعا نقل کرده که محضر امام صادق علیه السّلام عرض شد: از سعادت مرد است که گونه ها و لحیتین او سبک و متحرّک باشد کنایه از این که که کثیر الذّکر باشد.

---

(۱)- بهتانی که حمیراء (عائشه) به مادر ابراهیم یعنی ماریه قبطیه همسر پیامبر زد این بود که گفته بود ابراهیم از پیامبر نیست بلکه از فلان مرد قبطی است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۴۵

حضرت فرمودند: در این برای مردم سعادت نبوده بلکه سبک بودن و تحرّک داشتن دو ماضغ مرد (دو ماضغ عبارت است از دو رگ در دو طرف چانه) به تسبیح علامت سعادت او است.

حدیث (۱۲) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن، از زرعه، از سماعه نقل کرده که گفت:

حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمودند: هر گاه به بیت التخلیه رفتی و قضاء حاجت نمودی و فراموش کردی مخرج غایط را با آب بشویی سپس وضوء گرفتی

و بعد از نماز متذکّر شدی که استنجاء نکرده ای بر تو واجب است نماز را اعاده کنی و اگر استنجاء کرده ولی فراموش کردی که نرینه خود را بشویی و نماز خواندی و بعد از آن متذکّر شدی لازم است وضوء و نماز را اعاده کنی و نرینه خود را آب بکشی چه آنکه بول مانند غایط است و حکم آن را دارد.

حدیث (۱۳) پدرم رحمه اللّه علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید، از یونس، از عبد اللّه بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبد اللّه علیه السّلام عرضه داشتم:

جمعی در کنیزی با هم شریک بودند و اعتماد به یکی از شرکاء نموده و کنیز را نزد او گذاردند، وی با کنیز نزدیکی می کند حکم او چیست؟

حضرت فرمودند: باید حدّ بخورد منتهی به مقداری که مالک کنیز هست از حدّش اسقاط می گردد بعد باید کنیز را قیمت کنند و قیمت او را به شرکاء بدهد، حال اگر قیمت کنیز در روزی که عمل نزدیکی واقع شده کمتر باشد از قیمتی که به آن قبلا خریده شده بر جانی لازم است قیمت بیشتر را بدهد زیرا کنیز را بر شرکاء فاسد نموده و اگر قیمت آن روز بیشتر باشد از قیمت قبلی که کنیز را با آن ابتیاع نموده اند باز او را ملزم می کنند که قیمت بیشتر را بدهد به همان دلیلی که گفته شد.

حدیث (۱۴) محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن الحسین، از محمّد بن اسلم جبلی از عاصم بن حمید، از محمّد بن قیس، از حضرت ابی

جعفر علیه السّلام وی می گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: زنی شوهردار مرتکب زناء شده و حامله گردیده و وقتی وضع حمل می کند پنهانی بچه را می کشد حکمش چیست؟

حضرت می فرمایند: ابتداء صد تازیانه به او می زنند به خاطر قتلی که مرتکب شده

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۴۷

و پس از آن او را سنگسار می کنند زیرا مرتکب زناء محصنه گردیده.

حدیث (۱۵) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از احمد و عبد اللّه فرزندان محمّد بن عیسی از حسن بن محبوب، از محمّد حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام، راوی می گوید: از امام علیه السّلام راجع به مرد مسلمانی که عمدا مرد مسلمان دیگری را کشته بود و مقتول از مسلمین ولیّ نداشته بلکه یکی از اقرباء او که از اهل ذمّه است ولیّ او بوده حال حکم چیست؟

حضرت فرمودند: بر امام است که اسلام را بر اقرباء ذمّی او عرضه کند، هر کدام از آنها که اسلام آوردند قاتل را به او بسپارد، وی اگر خواست قاتل را بکشد و در صورتی که بخواهد می تواند او را عفو نماید و اگر هم خواست حق دارد دیه از او بگیرد و آن را در بیت المال مسلمین قرار دهد زیرا جنایت وارد بر مقتول بر ضرر امام صورت گرفته لا جرم دیه ای که بابت قتل مقتول گرفته می شود لازم است به نفع امام علیه السّلام در بیت المال قرار داده شود.

حدیث (۱۶) پدرم رحمه اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر به اسنادش مرفوعا تا علی بن یقطین، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام عرض

کردم: چرا فتنه و شورش هایی که در باره شما نقل و روایت شده واقعیّت ندارد و آنچه در مورد دشمنان شما مطرح است و به دست ما رسیده صحیح می باشد؟

امام علیه السّلام فرمودند: آنچه در باره دشمنان ما روایت گردیده از ناحیه حقّ بوده لا جرم مطابق با واقع می باشد و شما سرگرم و مشغول به آرزوهایتان می باشید لذا وقایع خارجی مطابق تمنّی و آرزوهایتان در خارج صورت می گیرد.

حدیث (۱۷) پدرم رحمه اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر حمیری، از ابان بن صلت نقل کرده که وی گفت: جمعی در خراسان نزد حضرت رضا علیه السّلام آمده و محضر مبارکش عرضه داشتند: گروهی از اهل بیت شما هستند که مرتکب بکارهای زشت و قبیح می شوند، چرا ایشان را از آنها نهی نمی کنید.؟

حضرت فرمودند: این کار را انجام نمی دهم.

محضرش عرض شد: برای چه؟

حضرت فرمودند: از پدرم شنیدم که می فرمودند: نصیحت دشوار و سخت است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۴۹

حدیث (۱۸) محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از قاسم بن محمّد، از علی نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام پرسیدم:

مردی در عمل سعی قبل از صفا به مروه ابتداء نموده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: باید عملش را اعاده کند، مگر نمی بینی اگر در وضوء قبل از شستن دست راست به دست چپ آغاز کند باید وضویش را اعاده نماید.

حدیث (۱۹) پدرم رحمه اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از ابراهیم بن هاشم، از عبد اللّه بن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمّد،

از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

با دوستان پدرت دوستی را قطع مکن زیرا نورت خاموش می شود.

حدیث (۲۰) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از میمون قداح از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

نامه ای را که کسی به من داده بود نزد پدرم علیه السّلام بردم، آن را از آستین بیرون آوردم پدرم به من فرمود: فرزندم در آستین خود چیزی را حمل مکن زیرا آستین آن را ضایع و فاسد می کند آن را.

حدیث (۲۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عبد الحمید، از یونس بن یعقوب از کسی که یادش نموده، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: دربها را ببندید و روز ظروف سرپوش گذارید و در مشک آب را با ریسمان محکم نمایید زیرا شیطان پوشش را کنار نزده و درب کوزه را باز نمی کند.

و هنگام خواب چراغ را خاموش کنید زیرا موش برای سرقت از لانه اش خارج می شود و خانه را بر اهلش آتش می زند و از وقتی که خورشید غروب می کند تا زمانی که سیاهی و ظلمت شب بر طرف می شود چهار پایان و اهل خود را در بیوت حبس و نگاهداری کنید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۵۱

حدیث (۲۲) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه علیه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم،

از احمـد بـن ابی عبـد اللّٰه برقی از حسـن بـن محبـوب، از عبـد الرحمن بن حجّـاج از بکیر بن اعین، از حضـرت ابی جعفر علیه السّـلام نقل کرده که آن حضـرت راجع به مردی که مالی را سـرقت کرد و بر او دست نیافتند سپس برای بار دوّم سرقت نمود، این بار بیّنه و شهود قایم شده و بر علیه او شهادت به سرقت اوّل و دوّم دادند فرمودند:

دستش را به واسطه سرقت اوّلی قطع می کنند ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر نمی برند.

محضر مبارکش عرض شد: چرا به واسطه سرقت اوّلی دستش را قطع کرده ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر قطع نمی کنند؟

فرمودند: زیرا شـهود به سرقت اوّلی و دوّمی یک جا شهادت داده اند و اگر ابتداء به سرقت اوّلی شهادت می دادند سپس تأمّل می کردند تا دست سارق را قطع کنند و پس از آن به سرقت دوّمی شهادت می دادند البته پای سارق را نیز قطع می کردند.

حدیث (۲۳) پـدرم رحمه اللّٰه علیه از محمّـد بن یحیی عطّار از محمّـد بن احمـد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبد اللّٰه از مردی از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب حدیث را مرفوعا از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در ضمن سخنانی بسیار فرمودند:

دسـتمال گوشت را در اطـاق مگذاریـد زیرا جایگاه شـیطان است و نیز خاک و زباله را پشت درب منزل نگذاریـد بمانـد؛ زیرا مکان شیطان می باشد و هنگامی که یکی از شما لباسش را در می آورد باید بسم اللّٰه بگوید تا جن آن را بپوشد چه آنکه اگر

بسم اللّٰه گفته نشد جن آن را می پوشد تا صبح گردد و صید را دنبال و تعقیب نکنید زیرا راه را نیازموده اید و بسا مفتون می شوید و هر وقت یکی از شما به درب حجره خود رسید بسم اللّٰه بگوید؛ زیرا بدین وسیله شیطان می گریزد و هر گاه یکی از شما داخل اطاقش شد سلام کند زیرا این عمل سبب نزول برکت و انس فرشتگان با او می گردد و هیچ گاه سه نفر ردیف و پشت سرهم روی مرتکب ننشینند زیرا اوّلی ملعون بوده و آن کسی است که مقدّم و جلو نشسته و راه را سکّه ننامید؛ زیرا تنها راههای در بهشت را سکک می خوانند و فرزندانتان را حکم و ابا الحکم ننامید زیرا تنها خداوند است که حکم می باشد و از «اخری» یاد نکنید مگر به خیر زیرا خدا اخری می باشد

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۵۳

و انگور را کرم نخوانید زیرا مؤمن کرم می باشد و بعد از یک خواب از مکان خود خارج نشوید زیرا خداوند متعال جنبنده و موجوداتی دارد که منتشر و پراکنده بوده و به آنچه مأمور هستند عمل می کنند و بسا از ناحیه آنها گزندی به شما برسد و هر گاه زوزه سگ و صدای الاغ را شنیدید از شرّ شیطان رجیم به خدا پناه ببرید؛ زیرا این حیوانات او را می بینند ولی شما نمی بینید لذا به آنچه مأمور هستید عمل کنید و سر گرم شدن زنان صالحه با دوک بافندگی و ریسندگی نیک و خوب می باشد.

حدیث (۲۴) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّٰه علیه از علی بن محمّد بن ماجیلویه، از احمد بن ابی

عبـد اللّٰه برقی، از پـدرش از حمّـاد بن عثمان، از عبیـد بن زراره، از حضـرت ابی عبـد اللّٰه علیه السّـلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

نزد زیاد بن عبد اللّٰه و جمعی از اهل بیت خود بودم، زیاد گفت:

ای فرزندان علی و فاطمه فضیلت و برتری شما بر سایر مردم چیست؟

اهل بیت سکوت کردند، من گفتم:

یکی از برتری های ما بر مردم این است که ما دوست نداریم کسـی غیر از خودمان باشـیم یعنی مقام و موقعیّت غیر خودمان را طالب و آرزومنـد نیستیم ولی احدی از مردم را سـراغ نداریم که دوست نداشـته باشد از ما بوده و مقام و منزلت ما را خواسـتار نباشد مگر آنکه با این خواسته مشرک گردد.

سپس حضرت فرمودند: این حدیث را روایت و نقل کنید.

حدیث (۲۵) محمّـد بـن موسـی بـن متوکّـل رحمـه اللّٰه علیه، از سـعد بن عبـد اللّٰه، از احمـد بن محمّـد بن عیسـی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه «۱»، از سلیمان بن خالد، وی می گوید:

از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام پرسیدم: مرد مسلمانی کشته شده و پدر نصرانی دارد، دیه مقتول از آن کیست؟

حضرت فرمودند:

دیه اش را اخذ می کنند و سپس در بیت المال مسلمین قرار می دهند؛ زیرا کشتن او جنایتی است بر بیت المال مسلمین.

---

(۱)- مالک بن عطیّه احمسی، مرحوم ممقانی در رجال او را ثقه معرّفی کرده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۵۵

حدیث (۲۶) محمّـد بن موسـی بن متوکّـل رحمه اللّٰه علیه از علی بن الحسـین سـعدآبادی از احمـد بن محمّـد بن خالـد از ابن محبوب از مالک بن عطیه، از ابی حمزه، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام

نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

در كتاب على عليه السّلام يافتيم كه فرمودند: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمودند: هنگامى كه زنا بعد از من آشكار شود مرگ ناگهانى بسيار مى گردد و وقتى ترازوها از وزن اجناس كم و ناقص گذاردند حق تعالى نيز سالها را كم و ناقص مى نمايد و هنگامى كه مردم از دادن زكات خوددارى كنند زمين از بركاتش يعنى زراعت ها و ميوه ها و معادن ممانعت مى نمايد.

و وقتى در احكام جور و ستم كنند در ظلم و تعدّى با هم كمك و يك ديگر را يارى مى نمايند و زمانى كه نقض عهد كنند خداوند دشمن ايشان را بر آنها مسلّط مى فرمايد و وقتى قطع رحم نمودند اموالشان در دست اشرار قرار مى گيرد و هنگامى كه امر به معروف نكرده و از منكر و قبيح نهى ننمايند و نيكان از اهل بيت من را تبعيّت نكند حق تعالى اشرار و بدهايشان را بر آنها مسلّط فرموده به طورى كه هر چه خوبان خود را بخوانند آنها جوابشان را نمى دهند.

حديث (۲۷) جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه اللَّه عليه از حسين بن محمّد بن عامر، از معلّى بن محمّد، از عبّاس بن علا از مجاهد، از پدرش، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند: از جمله گناهانى كه نعمت هاى الهى را تغيير مى دهند بغى و نافرمانى است و از جمله معاصى كه مورث ندامت و پشيمانى است كشتن نفس است و از گناهانى كه نقمت و گرفتارى به دنبالش مى باشد ظلم و ستم بوده و از عصيان هايى كه پرده ها را پاره مى كند و شرب

خمر است و گناهى كه سبب حبس رزق و دست نيافتن بر آن است زنا بوده و آنچه فناء و مرگ را به انسان نزديك مى نمايد قطع رحم مى باشد و گناهى كه موجب ردّ شدن دعا و مستجاب نشدنش بوده و هوا را تيره و تار مى كند عاق والدين شدن مى باشد.

حديث (۲۸) على بن حاتم رحمه اللَّه عليه از اسماعيل بن على بن قدامه ابو السّرى از احمد بن على بن ناصح از جعفر بن محمّد ارمنى از حسن بن عبد الوهّاب از على بن حديد مدائنى از كسى كه برايش حديث گفته از مفضّل بن عمر نقل كرده كه وى گفت: از

حضرت جعفر بن محمّد عليهما السّلام پرسيدم: اين كه طفل بدون تعجّب خنديده و بدون درد و المى مى گريد سببش چيست؟

حضرت فرمودند: اى مفضّل هيچ طفلى نيست مگر آنكه امام خود را ديده و با او مناجات مى نمايد، پس گريه اش به خاطر غيبت امام از او است و خنده اش زمانى است كه امام به او رو مى كند.

و وقتى زبان طفل باز شد اين باب بر رويش بسته شده و ديگر امام را نديده و در دلش نسبت به آنچه قبلا برايش اتّفاق افتاده نسيان و فراموشى پيدا مى شود.

حديث (۲۹) پدرم رحمه اللَّه عليه، از سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمّد، از على بن حكم، از ابان بن عثمان از محمّد بن واسطى، از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه حضرت فرمودند:

خداوند متعال به جناب ابراهيم عليه السّلام وحى فرمود كه زمين به من شكايت كرد و از ديدن عورت تو

شرم و حیاء می نماید، بنا بر این بین خود و زمین حجاب و ساتری قرار بده، جناب ابراهیم زاید بر سایر ثیاب و البسه ای که می پوشید لباسی دیگر که کوچک تر از شلوار بود به پا نمود، این جامه تا سر زانوهای وی را می پوشاند «۱» حدیث (۳۰) محمّد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه علیه، از علی بن ابراهیم، از عثمان بن عیسی، از ابی الجارود مرفوعا از حضرت علی علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السّلام عبورش به بانقیا «۲» افتاد، در این مکان هر شب زلزله می آمد آن حضرت شب را در آنجا به صبح رساند، اهل آن وادی صبح کردند و اثری از زلزله ندیدند، گفتند دیشب چرا زلزله نیامد یا این که حادثه ای اتّفاق نیافتاده؟

برخی جواب داده و گفتند: دیشب پیر مردی که با او نوجوان و غلامی بود در اینجا فرود آمد ممکن است به خاطر قدوم او باشد.

امام علیه السّلام فرمودند: اهالی آن شهر محضر جناب ابراهیم علیه السّلام رسیده و به او عرضه داشتند.

---

(۱)- مترجم گوید: ترجمه این حدیث بر طبق نسخه ای از متن است که لفظ حدیث «اکثر من الثیاب» باشد امّا به فرموده مرحوم مجلسی در بحار که ظاهرا «اکبر من التّبان» است ترجمه چنین می شود: جناب ابراهیم جامه ای بزرگ تر از تنبان (شلوار کوچک) و کوچک تر از سربال می پوشید.

(۲)- به کسر نون طبق گفته یاقوت حموی در مراصد الاطّلاع ناحیه ای از نواحی کوفه است که در کنار فرات می باشد.

ای مرد هر شب در این مکان زلزله می آید ولی دیشب که تو اینجا بودی زلزله قطع

شد حال امشب نیز نزد ما باش، ابراهیم علیه السّلام آن شب را نیز در آنجا بماند و زلزله نیامد، بامداد آنها گفتند: نزد ما باش و آنچه بخواهی برایت آماده می کنیم.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: خیر، ولی این دشت و سرزمین را به من بفروشید که مال من باشد دیگر زلزله را نخواهید دید.

آنها گفتند: این سرزمین مال تو باشد.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: آن را نخواهیم گرفت مگر با خریدن.

گفتند: از ما بگیر به آنچه خواهی.

ابراهیم علیه السّلام: آن سرزمین را به هفت میش ماده و چهار الاغ خرید از این رو آن سرزمین را بانقیا خواندند چه آنکه نعاج یعنی ماده میش را در لغت نبطیّه، نقی گویند.

امام علیه السّلام فرمودند: غلام ابراهیم به آن حضرت عرض کرد: این خلیل الرحمن با این دشت لم یزرع که در آن نه کشاورزی شده و نه دامداری چه خواهی کرد؟

حضرت فرمود: ساکت باش خداوند متعال از این دشت هفتاد هزار نفر را محشور نموده که جملگی بدون حساب داخل بهشت می شوند مردی از میان ایشان شفاعت برای جماعت کذا و کذا می نماید.

حدیث (۳۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از ابی ایّوب، از ابو بصیر، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمانی که حضرت ابراهیم علیه السّلام به ملکوت و باطن آسمانها و زمین توجّه کرد مردی را دید که زنا می کند، او را نفرین کرد و وی مرد، سپس دیگری را دید که به همان فعل شنیع مشغول است او را نیز نفرین کرد

و وی مرد سپس سوّمی را در همین حال دید و او را نیز نفرین کرد و وی نیز مرد، خداوند متعال به او وحی فرمود:

ای ابراهیم دعاء تو مستجاب است ولی در عین حال بندگان من را نفرین مکن، اگر من می خواستم بندگانم را به نفرین مبتلا کرده و نابودشان بکنم آنها را خلق نمی کردم، بندگانی که آفریده ام به سه گروه تقسیم می شوند:

الف: بندگانی که مرا پرستیده و شرک به من اصلا نمی آورند، ایشان را ثواب و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۶۱

اجر می دهم.

ب: بندگانی که دیگری را می پرستند نه من را، ایشان هرگز از من نگذشته و تجاوز نمی کنند.

ج: بندگانی که دیگری را می پرستند، من از صلب ایشان کسانی را بیافرینم که من را بپرستند.

حضرت ابراهیم سپس توجّه به جانب دیگر کرد، جیفه و مرداری را دید که در کنار ساحل دریا افتاده قسمتی از آن در آب و قسمت دیگرش در خشکی می باشد، درندگان دریایی می آیند از قسمتی که در آب هست می خورند سپس برمی گردند بعد بعضی بر برخی حمله کرده و یک دیگر را پاره پاره کرده و از هم می خورند و از طرفی درندگان خشکی آمده از قسمتی که در خشکی است می خورند و بعد برگشته و بعضی بر برخی حمله نموده و یک دیگر را پاره پاره کرده و از هم می خورند، ابراهیم علیه السّلام از مشاهده این صحنه تعجّب کرد و به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی، اینها گروهی هستند که بعضی برخی دیگر را می خورند و آنچه خورده شده اجزاء خورندگان می گردد، لذا می خواهم بدانم این

اجزاء سباع که غذای خورندگان شده و اجزاء آنها گردیده چگونه زنده می شوند.

خداوند فرمود: آیا ایمان و اعتقاد نداری که من بر احیاء آنها قادر هستم؟

ابراهیم علیه السّلام عرض کرد: چرا ولی برای این که اطمینان بیشتری پیدا کنم آنها را زنده کن تا آن را ببینم همان طوری که تمام اشیاء را می بینم.

حق تعالی فرمود:

چهار پرنده بگیر، پس آنها را پاره پاره کن و بعد پاره ها را با هم مخلوط کن همان طوری که این جیفه از اجزاء این سباع که برخی بعضی را خورده اند مخلوط گردیده است سپس بر سر هر کوهی یک جزئی از این مخلوط را قرار بده بعد یک، یک پرندگان را که گرفته ای بخوان، آنها به نزدت می آیند.

ابراهیم چنین کرد و وقتی آنها را خواند، هر کدام جوابش را دادند.

قابل توجّه است که کوهها ده تا بودند و پرندگانی را که گرفت و با شرحی که داده شد مخلوط نمود عبارت بودند از: خروس، کبوتر، طاوس، و کلاغ.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۶۳

حدیث (۳۲) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن منصور، از کلثوم بن عبد المؤمن حرانی، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السّلام امر فرمود که حج کند و جناب اسماعیل را با خود به حج ببرد و وی را در حرم اسکان دهد، هر دو بر شتری سرخ نشسته و به حج رفتند و احدی با آنها نبود مگر

جبرئیل علیه السّلام و وقتی به حرم رسیدند، جبرئیل گفت: ای ابراهیم از شتر فرود آیید و قبل از این که داخل حرم شوید غسل کنید.

ابراهیم و اسماعیل از شتر پایین آمده و غسل کردند بعد جبرئیل به ایشان نشان داد که چگونه برای احرام آماده شوند، ایشان این مراسم را انجام دادند سپس جبرئیل به آنها امر فرمود که محرم به احرام حج شده و تلبیات چهارگانه ای را که مرسلون گفته بودند بگویند، بعد آنها را به باب صفا برده و از شتر پیاده اشان کرد و بین آن دو ایستاد، بعد رو به بیت نمود و تکبیر گفت، آنها نیز تکبیر گفتند، بعد حمد الهی بجا آورد و آن دو نیز حمد نمودند، سپس خدا را تمجید کرد و آن دو نیز تمجید کردند آنگاه بر خدا ثناء گفت و آن دو نیز مثل او انجام دادند و به دنبال آن جبرئیل جلو رفت و آن دو نیز جلو رفتند و هر سه ثناء بر خدا می گفتند و او را تمجید می کردند تا رسیدند به جای حجر، جبرئیل استلام نمود و آن دو را امر کرد که استلام کنند بعد هفت شوط طوافشان داد بعد آنها را در مقام ابراهیم ایستادند و دو رکعت نماز خواند و آن دو نیز خوانده و سپس مناسک را به آنها نشان داد.

و وقتی نسک و اعمال را بجا آوردند حق تعالی به ابراهیم امر نمود که مراجعت کند و اسماعیل بماند، پس اسماعیل در آن جا ماند و احدی غیر از مادرش با او نبود، و پس از آنکه سال آینده فرا رسید خداوند تعالی به ابراهیم

اذن داد حج بجا آورده و کعبه را بنا کند، عرب به قصد زیارت خانه خدا حجّ می رفتند ولی بیت دیوارهایش فرو ریخته بود تنها پایه هایش سر پا بود و دیده می شد و هنگامی که مردم از حرم خارج شدند اسماعیل سنگها را جمع نمود و آنها را در داخل کعبه ریخت و وقتی حق تبارك و تعالی اذن ساختمان بیت را صادر فرمود، ابراهیم به آن جا آمد و فرمود:

پسرم، خداوند متعال ما را مأمور به ساختن کعبه نموده، پس آن دو سنگ را کنار ریخته و در زیر آنها یک سنگ سرخ نمایان شد، حق تعالی امر نمود که بیت را روی این سنگ بنا کنید، ایشان سنگها را روی آن نهادند و فرشتگان هم ایشان را کمک و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۶۵

یاری کردند تا دوازده ذراع ارتفاع دیوار بالا آمد، دو درب برای بیت تعبیه کرده که از یک درب داخل می شده و از درب دیگر خارج می گشتند و برای هر کدام از این دو درب آستانه و دستگیره از آهن قرار داد و کعبه برهنه و عریان بود، پس ابراهیم بیرون آمد در حالی که بیت به اتمام رسیده بود ولی اسماعیل در آن جا ماند، و وقتی مردم بر جناب اسماعیل وارد شدند چشم آن حضرت به زنی زیبا افتاد که از جمالش بسیار متعجّب و خوشوقت گردید از خدا خواست که او را به ازدواج وی در آورد در حالی که آن زن شوهردار بود و اسماعیل از آن خبر نداشت، حق تعالی مرگ شوهرش را رسانید آن زن در مکّه با حالی حزین بماند،

حق تعالی غم و انـدوه زن را بر طرف کرد و وی را به تزویج اسـماعیل در آورد، بعد که ابراهیم برای حج به مکّه آمد آن زن، زنی موفّقه و با داشـتن سنّی کم واجد کمالات بود، و جناب اسماعیل برای تهیه و جلب طعام جهت اهل بیتش به طائف رفت، پس آن زن پیر مردی ژولیده را دید، پیر مرد از احوال ایشان جویا شد، آن زن گفت: حال ما نیک است.

بعد از حال خودش بخصوصه سؤال کرد، زن جواب داد که حالش نیک است.

سپس پیر مرد گفت: تو کیستی؟

زن گفت: زنی هستم از قبیله حمیر.

بـاری ابراهیم اسـماعیل را ندیـد و با وی ملاقات نکرد از این رو نامه ای نوشت و به زن سپرد و به او فرمود: وقتی شوهرت آمد این نامه را به او بده، اسـماعیل به نزد همسـرش بازگشت و او نامه را به وی تسـلیم کرد، اسـماعیل آن را قرائت کرد، سـپس به همسرش فرمود: آیا دانستی آن پیر مرد چه کسی بود؟

زن عرضه داشت: او را بسیار نیک منظر دیدم، در او مشابهتی به تو بود.

اسماعیل علیه السّلام فرمود: او پدرم من بود! زن عرض کرد: وای بر من، بد شد.

اسماعیل علیه السّلام فرمود: به محاسن تو ننگریست؟

زن عرضـه داشت: خیر ولی بیم دارم که در حقّش تقصـیر کرده بـاشم، سـپس زن در حـالی که بـانویی عـاقله بـود به اسـماعیل عرض کرد: بر این دو درب ساتری آویزان نمی کنی ساتری از اینجا و ساتری از اینجا؟

اسماعیل فرمود: چرا، پس هر دو دو ساتر برای آن دو درب تهیه کردند که طول آنها دوازده ذراع بود، بعد آنها را

بر آن دو درب آویختند و هر دو از آنکه دو درب را با پرده پوشانده اند خوشحال بودند و بسیار خوششان آمد، سپس زن عرضه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۶۷

داشت: چرا جامه ای نبافم و با آن کعبه را نپوشانم چه آنکه این سنگها که با آنها دیوار کعبه ساخته شده خشن و زبر هستند.

اسماعیل علیه السّلام به او فرمود: آری در انجام این کار سرعت و شتاب باید نمود، زن نزد قوم خود پشم زیادی فرستاد و از آنها خواست که پشمها را بریسند.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: این فعل سبب شد که از آن تاریخ به بعد بین زنان رسم شد که بعضی از برخی تقاضا نمودند که برایشان پشم بریسند.

حضرت فرمودند:

آن بانو در انجام این کار شتاب نمود و از دیگران یاری خواست و هر گاه از عمل یک قسمت فارغ می شد و آن قطعه را آماده می کرد همان را بر بیت می آویخت، موسم انجام حج فرا رسید مقداری از رخ کعبه باقی مانده بود که زیرا پوشش قرار گیرد، آن بانو به اسماعیل عرض کرد: با این که مقدار از رخ کعبه که پوشیده نشده چه کنیم؟ پس آن را با لیف خرما پوشاندند، عربها به همان حال سابق به زیارت بیت آمدند با صحنه عجیبی مواجه شدند!!! گفتند: سزاوار و شایسته است که برای آبادکننده این بیت هدیه و تحفه آورده شود پس از آن تاریخ به بعد آوردن هدیه و پیشکش مرسوم شد، لذا هر طائفه ای از عرب هدیه ای از جنس برگ و غیر آن با خود به آن جا آورده تا اشیاء بسیاری جمع و انباشته

شـد پس لیف های خرما را از بیت کنـده و آن مقـدار باقی مانـده را با اجناس آورده شده پوشانده و بدین ترتیب پوشـش بیت کامل گردید و بر پرده ای که پوشش بیت بود دو باب آویختند.

کعبه تا آن وقت سـقف نداشت لذا جناب اسـماعیل علیه السّـلام ستونهایی مثل ستونهایی که اکنون می بینید از چوب برای آن تعبیه نمود و بـا شـاخه های چوبی برای بیت سـقف درست نمود و سـپس روی آن را با گل تسویه نمود، عربها آمدنـد و داخل کعبه شـده و عمارت و ساختمان آن را دیدنـد، گفتنـد: عامر و آبادکننـده این بیت باید به آن بیفزاید لذا سال آینده هدیه ها و تحفه ها آوردند این هدیه ها دواب و چهار پایان بود اسـماعیل ندانست با آنها چه بکند، خداوند وحی فرمود که این حیوانات را قربانی کن و به حاجی ها اطعام نما.

امام علیه السّلام فرمودند:

اسماعیل از کمی آب به ابراهیم شکایت نمود، خداوند به جناب ابراهیم وحی

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۶۹

فرمود که چاهی حفر کن تا حاجی ها از آب آن چاه بیاشامند.

جبرئیل علیه السّلام فرمود آمد و چاه ایشان یعنی زمزم را حفر کرد تا آب آن ظاهر و نمودار شد.

سپس جبرئیل گفت: ای ابراهیم در چاه فروشو، و بعـد جبرئیل در چاه پایین رفت و گفت: ای ابراهیم در چهار زاویه چاه بزن و بگو: بسم اللَّه.

ابراهیم در زاویه ای که پهلوی بیت بود زد و گفت: بسم اللَّه، بلافاصله چشمه ای جوشید، سپس بار دیگر زد و گفت: بسم اللَّه، بدون درنگ چشمه ای جوشید، پس از آن در زاویه دیگر زد و گفت: بسم اللَّه، فورا چشمه ای جوشید و بالاخره

در مرتبه چهارم به زاویه چهارم زد: و گفت: بسم اللّه، چشمه ای جوشید.

جبرئیل گفت: ای ابراهیم از آب چشمه بنوش و برای فرزندت از خدا برکت بخواه. باری جبرئیل و ابراهیم هر دو از چاه خارج شدند، آنگاه جبرئیل به ابراهیم علیه السّلام گفت: از این آب بر خود بریز و دور بیت طواف کن این آبی است که خدا به فرزندت اسماعیل عنایت فرموده، باری ابراهیم حرکت کرد و جناب اسماعیل پدر را مشایعت نمود تا حضرتش از حرم خارج گردید، ابراهیم رفت و اسماعیل مراجعت به حرم نمود، خداوند متعال از آن بانوی حمیریّه فرزندی به او کرامت کرد که عقب و اولاد نداشت و سپس اسماعیل بعد از آن بانو با چهار زن دیگر ازدواج کرد و از هر کدام خداوند به او پسر بچه ای عنایت کرد، بعد خداوند متعال مرگ ابراهیم را رساند و آن حضرت بدون این که اسماعیل را ببیند از دنیا رفت و اسماعیل نیز از مرگ پدر اطّلاع نیافت تا ایّام موسم حج رسید، اسماعیل خود را مهیّا نمود با پدر ملاقات کند، جبرئیل بر او نازل شد و مرگ پدر را به او تسلیت گفت و اظهار داشت: ای اسماعیل در مرگ پدر لفظ و کلامی نگویی که موجب سخط و غضب خدا باشد.

امام علیه السّلام فرمودند: اسماعیل عبده و بنده خدا بود، خدا را خواند و حق تعالی نیز جوابش را داد و به او خبر داد که به پدرش ملحق می شود.

امام علیه السّلام فرمودند: برای اسماعیل فرزند صغیری بود که بسیار دوستش می داشت و عشق به او می ورزید حق تعالی او را این معنا

منع و زجر کرد و فرمود:

ای اسماعیل وصیّ تو فلان فرزندت هست نه این، و زمانی که مرگ اسماعیل فرا رسید وصیّ خود را خواند و به او گفت: ای فرزند زمانی که مرگ تو رسید همان کاری که من کردن تو نیز بکن یعنی وصیّ خود را بخواه و وصایای خود را به او بکن فلذا از آن تاریخ به بعد هیچ امام و رهبری از دنیا نرفت مگر آنکه خداوند به او خبر

داد که برای خود وصیّ معیّن نماید.

حدیث (۳۳) پدرم رحمه اللّه علیه، از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از عبد اللّه بن غالب اسدی، از پدرش از سعید بن مسیّب نقل کرده که گفت:

از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام پرسیدم: خداوند متعال مقصودش از «النّاس» در آیه شریفه چه کسانی می باشد؟

لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً (و اگر نه مکروه بود این که باشند آدمیان همه یک گروه مجتمع ...) امام علیه السّلام فرمودند:

مقصود خداوند متعال از «الناس» امّت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می باشد بنا بر این معنای این فقره از آیه و فقره بعدی آن چنین می شود:

و اگر نه مکروه بود این که باشند امّت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله همه یک گروه مجتمع در اختیار کفر چون ببینند که کفّار در نعمت و راحتند هر آینه می گردانیدیم برای کسی که نمی گرود به خدای بخشنده مر خانه هایشان را سقف های از نقره و نردبان های نقره ای که با بالا رفتن از آنها بر پشت بامها در آیند.

بعد امام

علیه السّلام فرمودند:

و اگر خداونـد متعـال نسبت به امّت محمّـد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که همه به یک دین گرویـده و جملگی به کفر روی آورده انـد چنین کرده بود (یعنی سـقف خـانه هـا و نردبانهایشـان را از نقره می کرد) اهـل ایمان محزون و مغموم می شدنـد و دیگر کسی با ایشان نکاح و وصلت نمی نمود بلکه همه متوجّه اهل کفر می شدند.

حدیث (۳۴) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود:

سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

هر گاه یکی از شما به بستر خواب رفت چون نمی دانـد چه بر سرش می آید آیا از دنیا می رود یا عمرش باقی است لذا کنار ازار و پارچه ای که روی خود کشیده را بگیرد و بگوید:

اللّهم ان امسکت نفسی فی منافی فاغفر لها (بار خدایا اگر جان و روح من را در خواب قبض نمودی پس بیامرزش).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۷۳

و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصّالحین (و اگر آزادش گذاردی پس حفظش کن به آن چیزی که بندگان صالح و نیکوکارت را حفظ می کنی).

حدیث (۳۵) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب از عبد اللَّه بن سنان نقـل کرده که وی گفت: محضر امـام صـادق علیه السّلام عرض کردم: مردی میوه هـای معیّن از زمین را پیش از رسیدن می فروشد، بعد تمام میوه های آن زمین تلف می شود و از بین می رود حکم این مسأله

چیست و وظیفه بایع نسبت به مشتری چه می باشد؟

حضرت فرمودند:

در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم جماعتی در همین مسأله به مخاصمه پرداخته و نزد آن حضرت آمده و واقعه را بیان کردند و طرفین مخاصمه هیچ کدام کوتاه نیامدند، وقتی آن حضرت ملاحظه فرمودند که طرفین از خصومت دست بر نمی دارند آنها را از فروش میوه قبل از رسیدن نهی نموده ولی حرام نکردند و سر این نهی آن بود که چنین بیعی موجب خصومت شده بود.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی ؛ ج ۲ ؛ ص۸۷۳

یث (۳۶) پدرم رحمه اللَّه علیه فرمود:

سعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان، از یحیی ازرق نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی الحسن علیه السّلام عرض کردم: چهار شوط از هفت شوط طواف را انجام دادم بعد از آن درمانده شده و نتوانستم بقیه اشواط را ادامه دهم آیا می توانم دو رکعت طواف را نشسته بخوانم؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: پس چگونه شخص وقتی از ایستادن عاجز می شود یا سستی در او پدید می آید می تواند نماز شب را نشسته بخواند؟

حضرت فرمودند: آیا صحیح است طواف را در حال نشسته به جای آوری؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: پس نماز طواف را ایستاده بخوان.

حدیث (۳۷) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۷۵

هاشم، از اسماعیل بن

مرار از یونس بن عبـد الرحمن، از معـاویه بن وهب نقـل کرده که وی گفت: محضـر حضـرت ابی عبـد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: خبر به ما دادند که مردی از انصار از دنیا رفت و بر عهده اش دین بود، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بر او نماز نخوانده و فرمودند:

نماز بر رفیق خود نخوانید تا زمانی که دیونش اداء شود آیا این خبر صحیح است؟

حضرت فرمودند:

این خبر صحیح و حقّ می باشد.

سپس حضرت فرمودند:

این عمل را رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم انجام دادند تا حق اداء شود و برخی از افراد به بعضـی دیگر بدهی خود را بپردازنـد و مردم به دین و قرض اسـتخفاف نورزند و الّا رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و علی علیه السّلام و امام حسن سـلام اللَّه علیه از دنیا رفتند و در عهده اشان دین بود و حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام شهید شدند در حالی که بدهکار بودند.

حدیث (۳۸) محمّد بن علی ماجیلویه، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از پدرش، از ابن عمیر، از ابان بن عثمان از حمّاد نقل کرده که گفت: از حضرت ابا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

جایز نیست برای مردی که بین دو زن از فرزندان حضـرت فاطمه سـلام اللَّه علیها جمع کند یعنی حق ندارد دو زن سیّده بگیرد زیرا این خبر به سمع مبارک بانوی عالمیان فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها می رسد و بر آن حضرت گران تمام می شود.

راوی می گوید: عرضه داشتم: آیا این خبر به آن حضرت می رسد؟

امام علیه السّلام فرمودند: آری به خدا سوگند.

حدیث (۳۹) محمّد

بن الحسن رحمه اللّه علیه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن، از اسحاق بن عمّار، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مرد محرمی به ساق پای زنی نظر کرده و محتلم شده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر آن مرد موسر و توانگر است یک شتر باید بدهد و اگر متوسط الحال است باید گاو بدهد و اگر فقیر و محتاج است در عهده اش یک

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۷۷

گوسفند می باشد.

سپس حضرت فرمودند:

من به عهده آن مرد به خاطر آبی که از او خارج شده این کفّاره را قرار نداده ام بلکه جهتش این است که نظر به چیزی نموده که دیدنش برای وی جایز نیست.

حدیث (۴۰) پدرم رحمه اللّه علیه، از عبد اللّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی، از برقی و حسین بن سعید جملگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی از برید بن معاویه، از محمّد بن مسلّم نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: خداوند حالتان را خوش دارد گله و شکایت شما به ما رسیده، لطف و مهربانی بما نموده بفرمایید: آیا اعلام می کنید ما می توانیم بدانیم امام بعد از شما کیست؟

حضرت فرمودند: حضرت علی علیه السّلام عالم و امام بود و علم و امامت بالوراثه به فرزندان ایشان منتقل گشت و هیچ امامی از دنیا رحلت نمی کند مگر آنکه بعد از او امامی که در امامت و علم مثل او است از وی باقی می ماند.

عرض کردم:

زمانی که امام از دنیا رفت مردم معذورند اگر ندانند امام بعد از او کیست؟

حضرت فرمودند: امّا اهل این شهر یعنی مدینه، البته معذور نیستند چون تمکّن از علم دارند و امّا غیر این شهر از شهرهای دیگر، به قدر حرکتشان از مکان خود تا اینجا که برای تحصیل علم در سفر هستند البته معذور می باشند، خداوند متعال در قرآن می فرماید: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (چرا از هر طایفه ای جمعی برای تحصیل علم کوچ نمی کنند تا تفقّه در دین پیدا کرده و وقتی به سوی قومشان بازگشتند آنها را انذار کنند شاید آن قوم متنبه شوند) محمّد بن مسلّم می گوید: عرضه داشتم: چه می فرمایید در باره کسی که در طلب علم و آگاهی از امام خود از دنیا برود؟

حضرت فرمودند: وی به منزله کسی است که از خانه اش مهاجرت الی اللّٰه و رسول او نموده و پیش از رسیدن به مقصود مرگ وی را دریابد چه آنکه اجر و ثواب او بر خدا است.

عرض کردم: طالبین وقتی به دنبال امام علیه السّلام رفتند به چه علامتی آن وجود مبارک را

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۷۹

بشناسند؟

حضرت فرمودند:

خدا به امام سنگینی و آرامی و هیبت و صولت عطاء فرموده است.

حدیث (۴۱) پدرم رحمه اللّٰه علیه می فرماید:

عبد اللّٰه بن جعفر، از علی بن اسماعیل، و عبد اللّٰه بن محمّد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از یعقوب ابن شعیب، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام، راوی می گوید محضر مبارکش عرضه داشتم:

وقتی امام از دنیا رفت و این خبر به

گوش جماعتی که در آستانه اش نیستند رسید وظیفه ایشان چیست؟

امام علیه السّلام فرمودند:

باید در طلب امام بعدی از مکان خود خارج شوند، ایشان پیوسته در عذر بوده و مادامی که در طلب می باشند معذور می باشند.

عرض کردم: آیا باید تمامشان از شهر و دیار خود خارج شوند یا اگر بعضی بیرون بیایند کافی است؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال در قرآن می فرماید:

فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ الخ سپس حضرت فرمودند: آن دسته ای که در شهر اقامت کرده و مانده اند پیوسته در توسعه بوده تا رفیقشان که رفته اند برگردند.

حدیث (۴۲) پدرم از عبد اللّه بن جعفر، از محمّد بن عبد اللّه بن جعفر، از محمّد بن عبد الجبّار، از کسی که ذکرش کرده از یونس بن یعقوب، از عبد الاعلی نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک ابی عبد اللّه علیه السّلام عرض کردم: اگر خبر بما برسد که امام علیه السّلام از دنیا رفته اند چه کار باید بکنیم؟

حضرت فرمودند: بر شما واجب است کوچ کرده و در تحصیل علم به امام بعدی سعی نمایید.

عرض کردم: جملگی باید کوچ کنیم.

حضرت فرمودند: خداوند می فرماید: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ الخ عرض کردم: کوچ کردیم و در راه برخی از ما اگر فوت نمود حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند می فرماید: وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ الخ حدیث (۴۳) علی بن احمد رحمه اللّه علیه می فرماید:

محمّد بن ابی عبد اللّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا

علیهما السّلام در جواب سؤالات من که کتبا محضرش ارسال داشته بودم نامه ای به من فرستادند که در آن علل و اسراری را (مرحوم صدوق می گوید) مقصود علل و اسراری است که من آنها را در این کتاب علل الشرائع آورده ام) مطرح نمودند: در نامه حضرت آمده:

نامه تو به دستم رسید، در آن نوشته بودی برخی از اهل قبله (مسلمانان) معتقدند که خداوند تبارک و تعالی چیزی را حلال و حرام نکرده زیرا علّت حلال و حرام نکردن بیشتر و محکم تر از علّت تعبّد به آنها است.

کسی که این اعتقادش باشد در گمراهی قرار گرفته و به خسران آشکاری مبتلا شده است زیرا اگر چنین باشد که ایشان معتقدند باید خداوند بندگانش را به تحلیل محرّمات و تحریم محلّلات متعبّد ساخته باشد حتّی ترک نماز و روزه و رها کردن آنچه از اعمال نیک است و انکار ذات اقدسش و نفی انبیاء و رسل و کتب آسمانی و انکار حرمت زنا و سرقت و تحریم نکاح محارم و اشباه اینها را باید مباح دانسته و متعبّد به آنها نباشیم زیرا علّت در تحلیل محلّلات و تحریم محرّمات فقط تعبّد به آنها است نه چیزی دیگر و وقتی آنها منتفی شدند تعبّد نیز منتهی است در حالی که عدم تعبّد به محرّمات و محلّلات موجب فساد تدبیر عالم و فناء مخلوقات می باشد و با این استدلال مقاله این معتقدین باطل می گردد چنانچه حق تعالی با همین بیان سخن این قایلین را ابطان فرموده است.

سپس حضرت می فرمایند:

این طور یافته ایم آنچه را حق تعالی حلال کرده در آن برای بندگان صلاح بوده و بقایشان وابسته به آن است

و جملگی به آن نیاز داشته و مستغنی از آن نیستند و آنچه را که حرام کرده بندگان به آن محتاج نبوده و موجب فساد و فناء و هلاکتشان می باشد.

سپس دیده ایم که حق تبارک و تعالی برخی از محرّمات را در بعضی از اوقات که مورد احتیاج واقع شده اند و صلاح و مصلحت عباد در آن وقت استفاده از آنها

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۸۳

است حلال کرده نظیر میته و خون و گوشت خوک زمانی که شخص مضطرّ بوده و اضطرار ایجاب می کند که از اینها استفاده نماید مثل این که حفظ نفس و دفع مرگ موقوف به تناول خون و گوشت خوک یا میته باشد، پس با قطع نظر از وجود دلیل وجدان چنین حکم می کند چه رسد به این که دلیل قایم است بر این که حق تعالی حلال نفرموده مگر چیزی را که در آن برای ابدان مصلحت بوده و حرام نکرده مگر آنچه را که در آن برای نفوس فساد می باشد و به همین بیان خداوند در کتابش محلّلات و محرّمات را توصیف فرموده و انبیاء و رسل گرامش حکم را بیان کرده و حجج عظامش برای مردم اظهار فرموده اند چنانچه حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرموده:

اگر مردم می دانستند که حق تعالی برای چه آنها را آفریده دو نفر با هم به نزاع بر نمی خواستند و نیز اگر پی برده بودند که ربّ جلیل برای چه حکمتی آنها را مکلّف فرموده ابدا در امثال این مسائلی که مربوط به تکلیف عباد می باشد با یک دیگر به اختلاف نمی پرداختند.

یا در جای دیگر حضرتش فرموده: بین حلال و حرام

مائز و فارقی نیست مگر چیزی اندك و ناچیز كه هر كدام را به دیگری تغییر داده و تبدیل می كند در نتیجه حلال حرام یا حرام حلال می شود.

حدیث (۴۴) ابو الحسن محمّد بن عمر بن علی بن عبد اللّٰه بصری، از ابو عبد اللّٰه محمّد بن عبد اللّٰه بن احمد بن جبله واعظ از ابو القاسم عبد اللّٰه بن احمد بن عامر طایی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام نقل كرده كه فرمود:

حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع كوفه تشریف داشتند مردی از اهل شام برخاست و عرض كرد: یا امیر المؤمنین از چند چیز سؤال و پرسش دارم؟

حضرت فرمودند: بپرس ولی قصدت از سؤال فهمیدن باشد نه رسوا كردن شخص و به مشقّت انداخت او.

تمام مردم و حضّار چشم دوختند كه او چه می پرسد و حضرت چه جواب می فرمایند، باری آن مرد شامی پرسید: اوّلین چیزی را كه حق تعالی آفرید چه بود؟

حضرت فرمودند: نور بود.

آن مرد پرسید: آسمانها را پس از چه آفرید؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۸۵

حضرت فرمودند: از بخار آب.

آن مرد پرسید: زمین را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: از كف آب.

آن مرد پرسید: كوهها را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: از امواج.

آن مرد پرسید: برای چه مكّه را امّ القری نامیده اند؟

حضرت فرمودند: زیرا زمین از زیر آن كشیده و گسترده شده است.

آن مرد پرسید: آسمان دنیا از چه آفریده شده؟

حضرت فرمودند: از موج

مکفوف «۱».

آن مرد پرسید: طول و عرض خورشید و ماه چقدر است؟

حضرت فرمودند: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ.

آن مرد پرسید: طول و عرض ستاره چقدر است؟

حضرت فرمودند: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ.

آن مرد پرسید: رنگ آسمان های هفت گانه چیست و اسامی آنها چه می باشد؟

حضرت فرمودند: اسم آسمان دنیا رفیع بوده و آن از آب و دود می باشد.

و اسم آسمان دوّم، قیدراء و رنگش، رنگ مس است و اسم آسمان سوّم ماروم بوده و به رنگ شبه «۲» می باشد و نام آسمان چهارم ارفلون بوده و به رنگ نقره می باشد و اسم آسمان پنجم هیعون و به رنگ طلا می باشد و اسم آسمان ششم عروس و به رنگ یاقوت سبز می باشد و اسم آسمان هفتم عجماء بوده و آن همچون درّ سفید و درخشنده است.

آن مرد پرسید: چرا گاو چشمش را بر هم می نهد و سر به آسمان بلند نمی کند؟

حضرت فرمودند: این به جهت شرم از خداوند عزّ و جلّ است و زمانی که قوم موسی علیه السّلام گوساله را پرستیدند این حیوان سرش را به زیرا انداخت و بلند نکرد.

آن مرد از مدّ و جزر پرسید که این دو چه می باشند؟

حضرت فرمودند: فرشته ای موکّل دریاها است که به آن رومان می گویند، این فرشته هر گاه قدمهایش را در دریا می گذارد آب بالا می آید و مدّ تولید می گردد و هنگامی که قدمهایش را از دریا بیرون می گذارد آب پایین رفته و جزر به وجود می آید.

---

(۱)- موج مکفوف: یعنی موجی که سرازیر و جاری بر زمین نمی شود.

(۲)- شبه: گیاهی است خاردار که شکوفه سرخ دارد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۸۷

آن مرد پرسید: پدر جنّ چه

نام دارد؟

حضرت فرمودند: شومان که از شعله بدون دود آتش آفریده شده.

آن مرد پرسید: آیا خداوند پیامبری را به سوی جنّ مبعوث فرموده؟

حضرت فرمودند: بلی، پیامبری بنام یوسف را به سوی ایشان فرستاد، او ایشان را به خدا دعوت کرد و آنها وی را کشتند.

آن مرد پرسید: اسم ابلیس در آسمان چیست؟

حضرت فرمودند: نامش حارث است.

آن مرد پرسید: چرا آدم را آدم نامیده اند؟

حضرت فرمودند: زیرا از ادیم و روی زمین آفریده شده است.

آن مرد پرسید: چرا میراث مردان دو برابر زنان است؟

حضرت فرمودند: این حکم از ناحیه سنبله که بر آن سه حبه گندم بود آمد چه آنکه حوّا سبقت گرفت و یک حبه از آن را تناول کرد و دو حبه دیگر را به آدم خورانید لذا مرد دو برابر زن ارث می برد.

آن مرد پرسید: از انبیاء کدامیک را خداوند ختنه شده آفرید؟

حضرت فرمودند: آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مختون آفرید.

آن مرد پرسید: عمر آدم چه مقدار بود؟

حضرت فرمودند: نهصد و سی سال.

آن مرد پرسید: اوّلین کسی که شعر گفت چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: آدم علیه السّلام.

آن مرد پرسید: شعرش چه بود؟

حضرت فرمودند: زمانی که آدم به زمین آورده شد خاک زمین و وسعت و فضاء آن را دید و نیز مشاهده کرد که قابیل هابیل را کشت این دو بیت را سرود:

تغيّر البلاد و من عليهافوجه الارض مغبّر قبيح

تغيّر كلّ ذى لون و طعم و قلّ بشاشه الوجه المليح يعنى بلاد و بقاع و تمام كسانى كه

در آنها هستند دگرگون شدند، پس روی زمین تار و زشت گردید.

هر صاحب رنگ و طعمی تغییر پیدا نمود و صورت نمکین و شاداب کم دیده می شود.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۸۹

ابلیس در جواب آن حضرت گفت:

تنحّ عن البلاد و ساکنیهاففی الفردوس ضاق بک الفسیح

و کنت بها و زوجک فی قرارو قلبک من اذی الدّنیا مریح یعنی از بلاد و بقاع زمین و ساکنین آنها دور شود، در بهشت آن مکان پهناور، عرصه بر تو تنگ شد.

تو و همسرت در آن قرار و آرام داشتید و قلب و دلت از آزار دنیا خالی و شادمان بود.

فلم تنفکّ من کیدی و مکری الی ان فاتک الثمن الرّبیح

فلو لا رحمه الجبّار اضحی بکفّک من جنان الخلد ریح پس از افسوس و حیله من برحذر نماندی تا این که سرمایه قابل توجه و زیادی از دست رفت.

پس اگر رحمت پروردگار جبّار نبود به دست تو بوی خوش از بهشت خارج می گشت.

آن مرد پرسید: آدم علیه السّلام چند حجّ بجا آورد؟

حضرت به او فرمود: سی حجّ پیاده و اوّلین باری که به حج رفت بومی او را به جاهای آب هدایت می کرد و این بوم با او از بهشت خارج شد و جناب آدم از خوردن بوم و خطّاف (پرستو و چلچله) نهی شده بود.

آن مرد پرسید: چرا بوم (جغد) با آدم روی زمین راه نمی رفت؟

حضرت فرمودند: زیرا این حیوان بر بیت المقدّس نوحه می کرد و اطراف آن چهل سال طواف کرد و گریست و پیوسته با آدم علیه السّلام هم ناله و هم گریه بود و به همین خاطر این حیوان در بیوت و خانه ها سکنا گزید

و بـا او نه آیه از آیـات کتـاب اللَّه عزّ و جـلّ بود و این آیات همان آیاتی بود که آدم در بهشت می خوانـد و این آیات تا روز قیامت با او است آیات مذکور عبارتند از:

سه آیه از اوّل سوره کهف و سه آیه از سوره سـبحان اللَّه الذی اسـری و ابتداء آن از وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ الخ می باشد و سه آیه از سوره یس و ابتداء آن از وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۹۱

آن مرد پرسید: اوّلین کسی که کفر ورزید و آن را انشاء کرد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: ابلیس لعنت خدا بر او باد.

آن مرد پرسید: اسم نوح چه بود؟

حضرت فرمودند: اسم او سکن بود و به خاطر این که نهصد و پنجاه سال بر قومش نوحه و زاری کرد به این نام موسوم شد.

آن مرد پرسید: کشتی نوح طول و عرضش چقدر بود؟

حضرت فرمودند: طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در آسمان هشتاد ذراع بود.

مرد نشست و دیگری ایستاد و عرضه داشت: ای امیر المؤمنین بفرمایید اوّلین درختی که در زمین کاشته شد چه بود؟

حضرت فرمودند: عوسجه (درخت خاردار) که عصای حضرت موسی از آن بود.

آن مرد پرسید: اوّلین درختی که در زمین رویید چه بود؟

حضرت فرمودند: دبا که کدو باشد.

آن مرد پرسید: اوّلین کسی که از اهل آسمان حجّ نمود چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: جبرئیل.

آن مرد پرسید: در ایّام طوفان نوح اوّلین بقعه ای که از زمین گسترده شد چه بود؟

حضرت فرمودند: مکان کعبه که از زبرجد سبز بود.

آن مرد پرسید: بهترین وادی

روی زمین کجا است؟

حضرت فرمودند: وادی است که به آن سرانديب گويند، جناب آدم عليه السّلام از آسمان در آن جا افتاد.

آن مرد پرسيد: بدترين وادی روی زمين کجا است؟

حضرت فرمودند: وادی است در يمن که به آن برهوت می گويند و آن از وادی های جهنم است.

آن مرد پرسيد: آن چه زندانی بود که صاحبش را سير و حرکت داد؟

حضرت فرمودند: آن زندان ماهی بود که يونس بن متی را سير داد.

آن مرد پرسيد: شش چيز در رحم مادر قدم نگذاردند، آنها کدامند؟

حضرت فرمودند: آدم و حوّا و قوچ ابراهيم و عصای موسی و ناقه صالح و شب کوری که عيسی بن مريم آن را ساخت و به اذن خدا پرواز کرد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۹۳

آن مرد پرسيد: آن چه چيز بود که بر او دروغ بسته شد در حالی که نه از جن بود و نه از انس؟

حضرت فرمودند: آن گرگی بود که برادران يوسف دروغ بر او بستند.

آن مرد پرسيد: آن چه چيز بود که حق تعالی به آن وحی فرمود بدون اين که جن بوده يا انس باشد؟

حضرت فرمودند: آن زنبور عسل بود.

آن مرد پرسيد: آن چه مکانی بود که آفتاب يک ساعت از روز به آن تابيد و ديگر بر آن طالع نشد؟

حضرت فرمودند: آن دريا بود که حق تعالی برای موسی شکافتش و خورشيد بر زمين آن تابيد بعد آب روی آن را گرفت و ديگر آفتاب به آن نتابيد.

آن مرد پرسيد: آن چه چيز بود که آشاميد در حالی که زنده بود و خورد در حالی که مرده بود؟

حضرت فرمودند: آن عصای حضرت موسی بود.

آن مرد پرسيد:

نذیر و ترساننده ای که قوم خود را ترساند ولی نه از جن بود و نه از انس چه بود؟

حضرت فرمودند: آن مورچه بود.

آن مرد پرسید: اوّلین کسی که مأمور به ختان شد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: جناب ابراهیم علیه السّلام.

آن مرد پرسید اوّلین زنی که مورد تواضع و فروتنی واقع شد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: هاجر مادر اسماعیل بود که ساره برایش فروتنی نمود تا وی از راست او خارج شود.

آن مرد پرسید: اوّلین زنی که دامنش به زمین کشیده شد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: هاجر بود و آن در زمانی اتّفاق افتاد که از ساره گریخت.

آن مرد پرسید: اوّلین مردی که دامنش بر زمین کشیده شد چه کسی بود.

حضرت فرمودند: قارون بود.

آن مرد پرسید: اوّلین کسی که نعلین به پا نمود چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السّلام بود.

آن مرد پرسید: کریم ترین مردم از نظر نسب چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: او صدیق اللَّه، یوسف بن یعقوب، اسرائیل اللَّه بن اسحاق

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۸۹۵

ذبیح اللَّه بن ابراهیم خلیل اللَّه بود.

آن مرد پرسید: آن شش پیامبری که دو اسم داشتند چه کسانی بودند؟

حضرت فرمودند: یوشع بن نون که ذو الکفل هم گفته می شد، یعقوب که اسرائیل نیز نام داشت خضر که اسم دیگرش ارمیا بود، یونس که به ذو النون نیز موسوم بود، عیسی که مسیح نیز خوانده می شد و حضرت محمّد که نام دیگر آن جناب احمد صلوات اللَّه علیه می باشد.

آن مرد پرسید: آن چیست که تنفّس می کند و در عین حال نه گوشت دارد و نه خون؟

حضرت فرمودند: آن صبح است زمانی که تنفّس می کند.

آن مرد پرسید: پنج تن

از انبياء به عربى تكلّم كردند، آنان كيانند؟

حضرت فرمودند: هود، شعيب، صالح، اسماعيل و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم.

آن مرد نشست و مردى ديگر از جاى برخاست و از روى تعنّت و به عنوان مفحم كردن پرسيد:

يا امير المؤمنين بفرماييد در اين آيه كه خدا مى فرمايد:

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ، ايشان چه كسانى هستند؟

حضرت فرمودند: قابيل از هابيل فرار مى كند و كسى كه از مادرش مى گريزد موسى عليه السّلام است و آنكه از پدرش فرار مى كند حضرت ابراهيم عليه السّلام است و آنكه از همسر خود مى گريزد لوط بوده و آنكه از فرزندش فرار مى نمايد نوح است كه از پسر خود يعنى كنعان مى گريزد.

آن مرد پرسيد: اوّلين كسى كه به مرگ ناگهانى از دنيا رفت چه كسى بود؟

حضرت فرمودند: داود عليه السّلام بود كه روز چهارشنبه روى منبر از دنيا رفت.

آن مرد پرسيد: چهار چيز است كه از چهار چيز سير نمى شود، آن چيست؟

حضرت فرمودند: آنها عبارتند از: زمين كه از باران سير نمى شود، زن از مرد سير نمى شود، چشم از نگريستن سير نمى شود و بالاخره عالم را از علم سير نمى گردد.

آن مرد پرسيد: اوّلين كسى كه سكه هاى دينار و درهم را ساخت چه كسى بود؟

حضرت فرمودند: نمرود بن كنعان بعد از حضرت نوح عليه السّلام.

آن مرد پرسيد: اوّلين كسى كه عمل قوم لوط را انجام داد چه كسى بود؟

حضرت فرمودند: ابليس بود كه خود را در اختيار ديگرى قرار داد.

آن مرد پرسيد: كبوتر راعبيّه (كبوتر خواننده) چه مى گويد؟

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۸۹۷

حضرت فرمودند: چهار گروه را نفرين مى كند:

الف:

اهل معازف (اهل ساز و آلات لهو) ب: اهل قینات (سرودخوانان) ج: اهل مزامیر (آنان که در سازها می دمند مثل فلوت زن و قره نی زن و شیپورزن) د: اهل عیدان (عود زنان و تار زنان و اشباه اینها) آن مرد پرسید: کنیه براق چیست؟

حضرت فرمودند: کنیه اش ابا هلال است.

آن مرد پرسید: چرا تبّع را تبّع خوانده اند؟

حضرت فرمودند: وی غلام سلطانی بود که کاتب وی نیز محسوب می شد و هر گاه مکتوبی را برای سلطان می نوشت ابتداء آن بسم اللّٰه الذی خلق صبحا و ریحا می نگاشت.

سلطان به او گفت: ابتداء مکتوب بنویس باسم ملك الرّعد (یعنی خودش) غلام گفت: هرگز ابتداء نکنم مگر به اسم پروردگارم آنگاه به خواسته تو توجه می نمایم.

حق تعالی از او تشکّر کرد و سلطنت آن سلطان را به او داد و مردم هم از وی تبعیّت کردند از این رو به تبّع موسوم گردید.

آن مرد پرسید: چرا بز دمش بالا و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمودند: برای این که این حیوان از جناب نوح سرپیچی کرد و آن وقتی بود که نوح علیه السّلام می خواست این حیوان را داخل کشتی کند لذا دمش شکست و بالا ماند و عورتش ظاهر و نمایان گردید ولی گوسفند چون به کشتی داخل شد و هیچ امتناعی از خود نشان نداد نوح علیه السّلام دست بر عورت و دمش کشید و در نتیجه دنبه اش روی عورتش واقع شد و آن را مستور نمود.

آن مرد پرسید: سخن اهل بهشت به چه زبان می باشد؟

حضرت فرمودند: اهل بهشت به عربی تکلّم می کنند.

آن مرد پرسید: اهل دوزخ به چه زبان سخن می گویند؟

حضرت فرمودند: با زبان مجوسی تکلّم می نمایند.

سپس حضرت فرمودند:

خواب به

چهار قسم واقع می شود:

الف: خواب انبیاء، ایشان بر قفا بصورت طاق و از می خوابند و چشمهایشان باز و

بیدار است و منتظر وحی پروردگارشان می باشند.

ب: خواب مؤمن، ایشان به سمت راست و رو به قبله می خوابند.

ج: خواب ملوک و سلاطین، ایشان به سمت چپ می خوابند تا بدین وسیله آنچه خوردند گواراشان شود.

د: خواب ابلیس و یاوران او و هر دیوانه و صاحب آفتی، ایشان جملگی بر صورت و رو بر زمین نهاده می خوابند.

سپس مردی دیگر ایستاد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین، خبر دهید مرا از روز چهارشنبه و این که به آن چرا فال بد می زنیم و چرا این روز سخت و سنگینی بوده و بفرمایید این روز کدام چهارشنبه می باشد؟

حضرت فرمودند:

آخرین چهارشنبه در ماه که محاق می باشد یعنی قمر در شب محو و ناپدید است، در روز چهارشنبه قابیل برادرش هابیل را کشت، در روز چهارشنبه ابراهیم در آتش افتاد در روز چهارشنبه ابراهیم را در منجنیق گذاردند، در روز چهارشنبه خداوند متعال فرعون را غرق کرد، در روز چهارشنبه خداوند شهر قوم لوط را زیر و زبر کرد، در روز چهارشنبه خداوند متعال باد را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه نخل های آن بستان چون خاکستری سیاه گردید، در روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلّط نمود، در روز چهارشنبه فرعون موسی را طلبید تا او را به قتل رساند، در روز چهارشنبه خداوند متعال سقف بنای کفّار را از پایه ویران نمود و بر سرشان فرو ریخت، در روز چهارشنبه فرعون فرمان داد نوجوانان را سر ببند، در روز چهارشنبه بیت المقدّس

خراب و ویران شد، در روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اسطخر فارس از کوره آتش آن جا سوخت، در روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد در روز چهارشنبه اوّل عذاب قوم فرعون بود، در روز چهارشنبه خداوند متعال قارون را مبتلا به خسف و عذاب نمود، در روز چهارشنبه ایّوب مبتلا به تلف مال و هلاک فرزند شد، روز چهارشنبه یوسف به زندان داخل شد، روز چهارشنبه خداوند متعال آنان که در قتل صالح حیله و مکر کردند، را هلاک نمود چنانچه در قرآن می فرماید:

أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (ما آنان که در قتل صالح حیله و مکر بکار بستند را با بستگانشان هلاک کردیم).

در روز چهارشنبه صیحه آسمانی آن قوم ظالم را گرفت و آنان را خاک و خاشاک بیابان مرگ ساخت.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۰۱

روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند، روز چهارشنبه باران سنگ سجّیل بارید، روز چهارشنبه استخوان صورت مبارک نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دندان رباعیّه آن سرور را شکستند، روز چهارشنبه عمالیق و ظالمین در شام که از بقایای قوم عدد بودند هلاک شده و تابوت جهنم را گرفتند.

آن مرد از ایّام و اعمالی که در آنها جایز است پرسش کرد؟

حضرت فرمودند: روز شنبه، روز مکر و خدعه و نیرنگ است و روز یک شنبه روز درختکاری و ساختن بناء است و روز دوشنبه روز سفر و طلب روزی است و روز سه شنبه روز جنگ و ریختن خون می باشد و روز چهارشنبه روز شوم و نامبارکی است که مردم آن را به فال بد می گیرند و

روز پنجشنبه روز داخل شدن بر بزرگان و بر آوردن نیازمندیهای دیگران است و روز جمعه روز خواستگاری و نکاح کردن می باشد.

حدیث (۴۵) علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمّد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد در مصر از احمد بن عبد اللَّه در مکّه نقل کرده که وی گفت:

امیر المؤمنین علیه السّلام به آستانه بیت اللَّه الحرام عبور کردند در این هنگام مردی را دیدند که نمازش را نیکو می خواند، حضرت فرمودند: ای فلان تأویل نمازت را می دانی؟

آن مرد گفت: ای پسر عموی بهترین خلق خدا آیا برای نماز غیر از تعبّد تأویلی هست؟

علی علیه السّلام فرمود:

ای مرد بدان که خداوند تبارک و تعالی نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را به امری از امور نفرستاده مگر آنکه آن امر متشابه و تأویل و تنزیل دارد و تمام تعبّدی است، پس کسی که تأویل نمازش را نداند، نمازش خدعه و نیرنگ بوده و علاوه بر آن ناقص و غیر تام می باشد.

حدیث (۴۶) محمّد بن موسی بن متوکل رحمه اللَّه علیه می گوید:

علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللَّه، از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی، از سلیمان ابن سفیان، از صباح حذاء، از یعقوب بن شعیب نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام به من فرمودند:

کدامیک از مردم بر شما سخت و گران هستند؟

عرض کردم: تمامشان.

حضرت دوباره سخنشان را اعاده کردند.

من نیز عرضه داشتم: تمامشان.

حضرت فرمودند: می دانی چرا آنها سخت و گران هستند بر شما؟

عرضه داشتم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: ابلیس

مردم را دعوت به باطل کرد آنها دعوتش را اجابت کردند، امر به ایشان نمود، اطاعتش را کردند ولی شما را که خواند اجابتش نکرده و وقتی فرمان داد اطاعتش را ننمودید در نتیجه مردم را بر شما تحریص نمود.

حدیث (۴۷) محمّد بن موسی المتوکّل رحمه اللّٰه می گوید: علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از عبد العظیم بن عبد اللّٰه حسین، از محمّد بن عمر بن یزید از حمّاد بن عثمان از عمر بن یزید، نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمودند:

زنی از اهل بادیه محضر مبارک رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم رسید و همراهش دو طفل بود یکی را بغل کرده بود و دیگری با او راه می رفت حضرت یک قرص نان به او دادند زن آن نان را بین دو طفل تقسیم کرد، پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمودند:

زنان بارکش که مهربان و شفیق هستند اگر زیاد به بازی و امور باطل خود را سرگرم نمی کردند نمازگزارانشان حتما به بهشت داخل می شدند.

حدیث (۴۸) و با همین اسناد از عبد العظیم بن عبد اللّٰه حسنی منقولست:

از حرب، از شیخی از قبیله بنی اسد به نام عمرو از ذریح، از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام راوی می گوید: شتری داشتیم که وقتی به سر چشمه ای که به قبیله بنی سلیم تعلق داشت رسیدیم به آن حیوان آفت و بیماری رسید، غلام محضر امام علیه السّلام عرض داشت:

ای سرور من این حیوان را نحر و قربانی بکنم؟

حضرت فرمودند: درنگ مکن و شتر را برای، وقتی چهار میل دور شدیم

حضـرت فرمودنـد: ای غلاـم اکنون پیـاده شود و آن را قربانی کن زیرا این حیوان را اگر درنـدگان و و حوش بخورنـد نزد من محبوب تر است از این که اعراب و بادیه نشینان تناول نمایند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۰۵

حدیث (۴۹) و با همین اسـناد، از عبـد العظیم بن عبد اللّه حسـنی، از ابن ابی عمیر، از عبد اللّه بن فضل، از دایی خود محمّد بن سلیمان از مردی از حضرت محمّد بن علی علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت به محمّد بن مسلّم فرمودند:

ای محمّد در مقام قیاس خود با مردم مغرور مفتون نفس خویش نشوی و نپنداری که از دیگران برتر هستی؛ زیرا حقیقت امر به تو رسیده ولی به آنها نرسیده است.

و نیز روز و شواغل آن تو را از انجام واجبات و ترک محرّمات باز نـدارد زیرا با تو کسـی است که اعمال و کردارت را احصاء نموده و می شـمارد و همچنین عمل نیک و پسـندیده ای را که انجام می دهی کوچک نشمار زیرا آن را در جایی خواهی دید که مسـرور و شادمانت می کند و کردار زشتی که از تو سر می زند را حقیر و ناچیز ندان چه آنکه آن را در جایی خواهی دید که بـد حال و انـدوهناکت خواهد نمود و کار نیک را انجام بده؛ زیرا هرگز ندیده ام چیزی مطلوب تر و سـریع التأثیرتر از کار نیک و عمل پسندیده ای که در خارج واقع شده و گناه سابق را محو و پاک می نماید.

حدیث (۵۰) و با همین اسناد:

از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی از حسن بن الحسین، از شیبان، از جابر، از حضرت ابی عبد

اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به جماعتی رسیدند که دلوهای آب زمزم را حمل و نقل می کردند حضرت به آنها فرمودند:

کار خوبی می کنید اگر بیم نداشتیم که از انجام آن دست بردارید البته من نیز با شما این دلوها را حمل می کردم، دلوی را بدهید پس از آنها گرفته و آب آن را آشامیدند.

حدیث (۵۱) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از یعقوب بن یزید، از غفاری «۱» از ابو جعفر بن ابراهیم، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

---

(۱)- ظاهرا مراد از آن عبد اللَّه بن ابراهیم بن ابی عمر و انصاری است که به فرموده ممقانی ضعیف یا مجهول است.

از جدال کردن با هر کسی که فریفته باطل و غیر حق شده دوری کنید زیرا شیطان حجّت و برهان را به او تلقین می کند و این معنا هست تا هنگامی که زمانش به سر آید و وقتی دوران آن سپری شد فریفته شدنش او را با آتش می سوزاند.

حدیث (۵۲) محمّد بن متوکّل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد بن خالد، از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی از محمّد بن ابی عمیر، از عبد اللَّه بن فضل، از شیخی از اهل کوفه، از جدّ مادری خود که نامش سلیمان ابن عبد اللَّه هاشمی است، وی می گوید: از حضرت محمّد بن علی علیهما السّلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و

سلّم به مردمی که نزدش اجتماع کرده بودند فرمودند:

خدا را دوست بدارید به خاطر نعمتی که به شما داده و مرا نیز دوست بدارید به خاطر خدای متعال و نزدیکان مرا دوست بدارید به خاطر من.

حدیث (۵۳) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از سعد بن عبد اللّٰه، از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از عبد الرحمن بن حجّاج، وی می گوید: محضر مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: محتاج به طبیب نصرانی شدم و برای معالجه نزد او رفتم آیا به او سلام کرده و دعایش بنمایم؟

حضرت فرمودند: آری زیرا دعاء تو برای او نفعی ندارد.

حدیث (۵۴) پدرم رحمه اللّٰه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از علی بن الحسین بن جعفر ضبی از پدرش، از برخی مشایخ و اساتیدش، وی گفت: خداوند متعال به حضرت موسی علیه السّلام وحی فرمود: قسم به عزّت خود ای موسی اگر نفس که کشته ای یک لحظه و آن اقرار کند که من خالق و رازق او هستم طعم عذاب را به تو می چشانم ولی چون چنین اقراری را نکرده البته از تو عفو کرده و طعم عذاب را به تو نمی چشانم.

حدیث (۵۵) محمّد بن الحسن رحمه اللّٰه علیه از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن بشّار وی می گوید: از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام راجع به جنّت و بهشت آدم علیه السّلام سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: آن بهشت، بهشتی بود از بهشت های دنیا که خورشید و ماه در

آن طلوع می کرده و ظاهر

می شدند و اگر از بهشت های جاودان و آخرت می بود هرگز آدم از آن اخراج نمی شد.

حدیث (۵۶) احمد بن محمّد رحمه اللَّه علیه، از پدرش، از محمّد بن احمد، از سهل بن زیاد، از محمّد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی پسران یعقوب از پدر خواستند که به آنها اذن دهد یوسف را با خود ببرند، یعقوب به آنها فرمود:

حضرت یعقوب علیه السّلام به آنها فرمود: من بیم دارم که گرگ یوسف را بخورد و شما از او غافل باشید.

امام صادق علیه السّلام فرمودند:

یعقوب علیه السّلام علّتی را که برادران یوسف در باره یوسف بعدا به آن متمسّک شدند را برای آنها تقریب نموده و راه آوردن عذر را به آنها نشان داد.

حدیث (۵۷) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: چه می فرمایید در باره کشتن ناصبی؟

حضرت فرمودند: ریختن خونش حلال است ولی بر تو می ترسم، اگر توانستی دیواری را روی او بریزی یا در آب غرقش کنی تا شاهدی بر تو قایم نشود البته این کار را بکن.

عرض کردم: راجع به مالش چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند: در صورتی که قدرت داری مالش را تباه و تلف کن.

حدیث (۵۸) پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن الحسن الصفّار که اسناد حدیث را ضبط و حفظ نکرده،

وی می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

وقتی مرا به آسمان بردند یک قطره از عرق من چکید و از آن گلی رویید و افتاد در دریا، ماهی ها رفتند تا آن را بگیرند و دعموص «۱» نیز برای گرفتن آن رفت،

---

(۱)- دعموص کردم دراز و سیاهی است که در گودالهای آب زندگی می کند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۱۱

ماهی گفت: این مال من است دعموص هم گفت: این مال من است، خداوند متعال فرشته ای را نزد آنها فرستاد تا بینشان حکم کند، فرشته نصف از آن را برای ماهی و نیم دیگرش را برای دعموص قرار داد.

پدرم رضی اللَّه عنه می فرماید:

برگهای گل پنج تا است که به این هیئت دیده می شوند:

دو عدد به شکل ماهی و دو تا به صفت دعموص و یکی دیگر نصفش به شکل ماهی و نصف دیگرش به شکل دعموص است.

حدیث (۵۹) پدرم رحمه اللَّه علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چه می فرمایید در باره مردی که علی علیه السّلام را سبّ و دشنام می دهد؟

حضرت فرمودند: به خدا سوگند ریختن خونش حلال است مشروط به این که ریختن این خون ضررش به شخص بری و غیر مستحق نرسد.

عرض کردم: مقصودتان از رسیدن ضرر به غیر مستحق چیست؟

حضرت فرمودند: یعنی به واسطه این کافر (مقتول) مؤمنی کشته شود.

حدیث (۶۰) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه علیه، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد اللَّه بن

حمّاد از عبد اللّه بن سنان، از حضرت ابى عبد اللّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند: ناصبى كسى نيست كه نصب عداوت ما اهل بيت را نمايد زيرا احدى را نمى يابم كه بگويد: من محمّد و آل محمّد را مبغوض داردم، بلكه ناصبى كسى است كه نصب عداوت با شما نمايد و بداند كه شما ما را دوست داريد و از شيعيان ما هستيد.

حديث (۶۱) حسين بن احمد رحمه اللّه عليه، از پدرش، از محمّد بن احمد، از ابو عبد اللّه رازى، از على بن سليمان راشد با اسنادش مرفوعا از امير المؤمنين عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

گروه مرجئه قيامت كور محشور مى شوند و پيشوايشان نيز كور است.

پس كسانى كه از امّت ما نبوده و ايشان را مى بينند مى گويند:

امّت محمّد تمامشان نابينا هستند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۹۱۳

پس من به ايشان مى گويم: اينها (مرجئه) از امّت محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نيستند؛ زيرا دينشان را تبديل كرده پس آنچه در آنها بود (بينايى) به غير آن (نابينايى) تبديل گشت و آئينشان را تغيير دادند در نتيجه نعمتى كه داشتند تغير نمود.

حديث (۶۲) و با همين اسناد، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عيسى، از فضل بن كثير مدائنى، از سعيد بن ابى سعيد بلخى، وى مى گويد: از حضرت ابا الحسن عليه السّلام شنيدم كه مى فرمود:

خداوند متعال در هر يك از اوقات نماز كه اين خلق نماز مى خوانند لعنتشان مى كند.

راوى مى گويد: عرض كردم: فدايت شوم براى چه؟

حضرت فرمودند: چون حق ما را انكار كرده و خودمان را تكذيب نموده اند.

حديث (۶۳) پدرم رحمه اللّه

علیه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبد اللَّه، از ابی الجوزاء از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرانش از حضرت علی علیه السّلام نقل کرده که آن جناب در مسجد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مردی را دیدند که در او حالت زنان بود، به او فرمودند:

از مسجد رسول خدا بیرون شو ای کسی که رسول خدا لعنتت کرده، سپس فرمودند:

از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می فرمودند: خدا لعنت کند مردان شبیه به زنان و زنان شبیه به مردان را.

حدیث (۶۴) و در حدیث دیگر آمده است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

شنیدم از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که می فرمودند: ایشان را از خانه هایتان بیرون کنید زیرا خبیث ترین و ناپاك ترین موجودات می باشند.

حدیث (۶۵) و با همین اسناد از حضرت علی علیه السّلام منقول است که آن جناب فرمودند:

با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در مسجد نشسته بودم در این هنگام مردی که حالت زنان را داشت وارد مسجد شد و به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم سلام کرد، حضرت جواب سلام او را دادند، سپس در حالی که کلمه استرجاع إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ می فرمودند با رو، خود را به زمین انداختند و سپس فرمودند:

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۱۵

مثل اینها در بین امّت من نیست مگر مثل کسانی که در امّت هایی بودند که به واسطه اینها عذاب شدند.

حدیث (۶۶) پدرم

رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از احمد بن محمّد برقی، از محمّد بن یحیی، از حمّاد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم برخی از شیعیان شما هستند که خواجه بوده و بسیار عفیف و عابد می باشند ولی سخت درشت خوی و سریع الغضب هستند سرّ این چیست؟

حضرت فرمودند:

سرّش و جهتش آن است که او را فرزند نمی شود و در عین حال اهل فحشاء و زنا نیست.

حدیث (۶۷) و با همین اسناد، از برقی با اسنادش مرفوعا تا حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام حدیث را این طور نقل کرده:

از امام علیه السّلام راجع به خواجه سؤال شد؟

حضرت فرمودند:

سؤال مکن از کسی که نه مؤمن او را زاییده و نه او مؤمن می زاید.

حدیث (۶۸) پدرم رحمه اللَّه علیه از سعد بن عبد اللَّه، از عبد اللَّه بن جعفر از مسعده بن زیاد از حضرت جعفر بن محمّد از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده: گروه ترک را تا مادامی که به شما کاری ندارند رها کنید و متعرضشان نشوید زیرا تند خوهایشان بسیار خشن و بد اخلاق و زنهایشان خسیس و مقبوض الید (دست بسته) می باشند.

حدیث (۶۹) و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارشان علیهما السّلام نقل کرده اند که فرمود: مروان بن حکم گفت: وقتی علی علیه السّلام در بصره ما را هزیمت داد و شکست خوردیم اموالی که از ما به دست سپاهیانش افتاده بود را این طور به ما رد کردند، هر کس که

اقامه بيّنه نمود بر مالش، آن را به او برگرداند و كسى هم كه بيّنه نداشت را قسم داد و پس از قسم مال را به او رد كرد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى، ج ۲، ص: ۹۱۷

مروان گفت: شخصى به حضرت عرض كرد: يا امير المؤمنين اموال و اسراء را هم بين ما تقسيم كن و وقتى زياد راجع به اين موضوع اصرار كردند حضرت فرمودند:

كداميك از شما امّ المؤمنين (عايشه) را به عنوان سهم خود قبول مى كند؟

مردم از پذيرفتن آن خوددارى كرده و ديگر سخن خود را تكرار نكردند.

حديث (۷۰) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از معاويه بن حكم از ابن ابى عمير از ابان بن عثمان، از يحيى بن ابى العلاء از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السّلام نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

حضرت على عليه السّلام جنگ نمى كردند تا وقتى كه آفتاب به زوال گرايد و مى فرمودند: درهاى آسمان هنگام زوال آفتاب گشوده شده و توبه آن وقت قبول مى شود و نصرت و ظفر در آن هنگام نصيب مى گردد.

و نيز مى فرمودند: زوال به شب كه وقت فراغت از جنگ و دست كشيدن از آن است نزديك تر بوده و سزاوار است كه كشتار كمتر شود و طالب جنگ به مقر خود برگردد و مغلوب فرار كند و جان به در برد.

حديث (۷۱) محمّد بن الحسن رحمه اللَّه عليه، از محمّد بن الحسن الصفّار، از ابراهيم بن هاشم از ابن مغيره از سكونى از حضرت جعفر بن محمّد از پدر بزرگوارش عليهما السّلام نقل كرده كه فرموده:

محضر مبارك امير المؤمنين عليه السّلام يادى از گروه حروريّه شد و

نامی از ایشان به میان آمد، حضرت فرمودند:

اگر با گروه و سپاه خارج شدند یا بر امام عادل خروج نمودند البته با ایشان جهاد و مقاتله کنید ولی اگر بر امام جور و ظلم خروج نمودند با آنها قتال و کارزار نکنید زیرا ایشان در این میدان گفتار و سخنی دارند.

حدیث (۷۲) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن از حضرت ابی الحسن این حدیث را نقل کرده، وی می گوید محضر مبارکش عرض کردم: فدایت شوم: خبر به یکی از دوستان شما رسیده که شخصی شمشیر و اسب خود را به کسی که به جهاد می رود می دهد لذا به سراغ او می رود و این دو را از وی می گیرد بعدا یاران و دوستان عطاکننده شمشیر و اسب با این

شخص ملاقات می کنند و می گویند جهاد با این گروهی که تو با آنها می خواهی نبرد و کارزار کنی جایز نیست لذا شمشیر و اسب را برگردان حال وظیفه وی چیست؟

حضرت فرمودند:

اسب و شمشیر را باید برگرداند.

سائل عرض می کند: وی به سراغ آن مردی که این دو را از او گرفته بود رفت ولی وی را نیافت و وقتی خبر وی را از قومش گرفت گفتند: او از میان ما رفته و نیست.

حال چه کند؟

حضرت فرمودند: وی به مرابطه و دیده بانی خود را مشغول کند و جهاد را رها کند.

سائل عرض کرد: در قزوین و دیلم و عسقلان و اشباه این بلاد و مرزها می تواند دیده بانی کند؟

حضرت فرمودند: آری.

سائل عرض کرد: جهاد بکند؟

حضرت فرمودند: خیر، مگر در موردی که

بر ذراری و ابناء مسلمین بیم و هراس داشته باشد.

سائل عرض کرد: اگر روم داخل بر مسلمین شوند، مسلمین می توانند آنها را تعقیب کرده و با آنها به مقاتله بپردازند؟

حضرت فرمودند: مسلمانان فقط دیده بانی کرده و مقاتله نکنند ولی اگر بر مسلمین خوف از ناحیه روم بود می توانند با ایشان نبرد و جهاد کنند چه آنکه این قتال به منظور دفاع از نفس خودشان هست نه برای کمک و نگهداری سلطان جور.

سائل می گوید: محضرش عرضه داشتم: اگر دشمن به مرکزی که دیده بان در آن جا است بیاید وظیفه وی چیست؟

حضرت فرمودند:

وی موظّف است از مسلمین و اسلام حفاظت کند و با دشمن به مقاتله بپردازد نه این که دفاع از ظالمین و جائرین نماید.

و دلیل بر وجوب دفاع از اسلام و مسلمین آن است که ضعیف شدن اسلام در واقع ضعف پیدا کردن ذکر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می باشد.

حدیث (۷۳) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه از محمّد بن الحسین، از ابن محبوب، از

ابراهیم جازی از ابو بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السّلام بودیم از اغنیاء و متموّلین شیعه نزد آن حضرت نام بردیم، گویا حضرتش کراهت داشتند از ما راجع به ایشان چیزی بشنوند، فرمود: ای ابا محمّد وقتی مؤمن غنی و رحیم بود و از مالش به دیگران رساند و به اصحاب خود احسان نماید خداوند متعال دو برابر اجر انفاقی که کرده به او می دهد.

زیرا خداوند متعال در کتاب عزیزش می فرماید:

وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ الخ (و

هر گز اموال و اولاد شما چیزی که شما را به در گاه ما مقرّب گرداند نیست مگر آنکه با ایمان و عمل صالح کسی مقرّب شود و آنان پاداش اعمال صالحشان مضاعف و افزون است و در غرفه های بهشت ابدی آسوده خاطر می باشند).

حدیث (۷۴) پدرم رحمه اللّه علیه از سعد بن عبد اللّه، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس نقل کرده که گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال می فرماید:

اگر بنده با ایمان من محزون و دل شکسته نمی شد البتّه دستاری از طلا به سر کافر می بستم «۱» حدیث (۷۵) احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد از موسی بن عمر، از ابن سنان، از ابو سعید قماط، از حمران نقل کرده که وی گفت: از حضرت علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هر گاه شخصی وقتی سمت راست تو است رأی و اعتقادی داشت و سپس به سمت چپ تو رفت در باره اش فقط به خیر سخن بگو و از وی تبری مجوی تا وقتی که بشنوی از او آنچه را که وقتی در سمت راست تو برود از او شنیدی چه آنکه قلوب و دلهای بین دو طریق از طرق اللّه است هر طوری که او بخواهد در دلها تصرّف می کند ساعتی چنان بوده و ساعتی دیگر چنین می باشد و بنده بسا به خیر توفیق می یابد.

مقاله مؤلّف

مؤلّف این کتاب رحمه اللّه علیه می گوید:

---

(۱)- شاید مقصود این باشد که متاع و اموال دنیا آنقدر بی ارزش است که حق تعالی راضی است از طلا که سر آمد همه اموال دنیوی است دستار و تاج به سر

کافر که دشـمن او است بگـذارد منتهی چون این معنا موجب حزن و انـدوه مؤمن که دوست حق تعالی است می گردد لا جرم خداوند این کار را نکرده است.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۲۳

مقصود از «اصبعین من اصابع اللَّه» در کلام امام علیه السّلام طریقین من طرق اللَّه است و مراد از طریقین، طریق خیر و طریق شر می باشـد چه آنکه خداوند متعال را نباید به اصابع توصـیف نمود و اساسا شـباهتی به مخلوقاتش ندارد پس باید در لفظ اصابع تصرف کرد و آن را تأویل برد.

حدیث (۷۶) و با همین اسـناد از محمّد بن احمد به اسنادش مرفوعا از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

اگر مؤمن درختی را از من بگیرد یا مشتی از خاك بردارد خداونـد متعال کسـی را نزد او می فرسـتد که با او در این کاری که کرده منازعه نماید و این به خاطر آن است که مؤمن در دولت باطل نصیبی ندارد.

حدیث (۷۷) و با همین اسـناد از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید از محمّد بن سـنان، از کسـی که ذکرش نموده از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

خداونـد متعـال از مـؤمن پیمـان گرفته که قـولش پـذیرفته نشود و حـدیثش تصـدیق نگردد و حقّش از دشـمنش گرفته نشود و غیظش فرو ننشیند مگر به رسواشدنش زیرا هر مؤمنی به دهانش لجام زده شده است.

حدیث (۷۸) پدرم رحمه اللَّه علیه از سـعد بن عبد اللَّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از احمد بن محمّد از حمّاد بن عثمان، از ابو بصیر، از حضرت ابی

عبد اللّه علیه السّلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

هنگامی که قیامت بپا شد خورشید و ماه در صورت دو گاو درخشان آورده شده بعد از آن دو و تمام کسانی که آن دو را در دنیا می پرستیدند در آتش انداخته می شوند و جهتش آن است که این دو کره در دنیا عبادت شدند و خشنود و راضی به آن گردیدند.

حدیث (۷۹) محمّد بن الحسن رحمه اللّه علیه، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از موسی بن بکر، از زراره، وی گفت:

حضرت ابو جعفر علیه السّلام در ذیل فرموده حق تعالی: إِنَّ الصَّلاةَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً.

فرمودند: کِتاباً مَوْقُوتاً یعنی فریضه ای واجب و مقصود وجوب آن بر مؤمنین است و اگر آن طور که مخالفین می گویند باشد باید سلیمان بن داود هلاک شده باشد چه آنکه وی نماز عصرش را تأخیر انداخت تا خورشید پشت حجاب کوهها پنهان و مخفی شد و اگر قبل از غایب شدنش نماز را خوانده بود در وقتش اداء کرده بود و هیچ نمازی از نظر وقت طولانی تر از نماز عصر نمی باشد «۱» حدیث (۸۰) محمّد بن موسی بن متوکّل رحمه اللّه علیه، از علی بن حسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: حق نداری با هر کس که بخواهی نشست و برخاست کنی زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:

إِذا

رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا الـخ (چون گروهی را دیدی که برای خرده گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می کنند از آنان دوری گزین تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البته فراموشت ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگر مجالست مکن).

و نیز حق نداری به آنچه می خواهی تکلّم کنی زیرا حق تعالی در قرآن می فرماید:

وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (و هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن و سخن مران) و به خاطر آنکه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

خدا رحمت کند بنده ای را که کلام نیک گوید تا بهره برد یا سکونت کند تا سالم بماند.

---

(۱)- مرحوم مصنّف در کتاب من لا یحضره الفقیه ح (۱) ص (۱۲۹) در توضیح این حدیث می فرماید:

جهّال از اهل خلاف این طور پنداشته اند که حضرت سلیمان علیه السّلام روزی اسبها را سان می دید و آنها را از نظر می گذرانید، حضرت مشغول و سرگرم آنها بود که خورشید غروب کرد و وقت نماز منقضی شد و وقتی متوجه شد بسیار متأثر و ناراحت گردید و از شدّت غضب فرمان داد اسبها را برگردانند و سپس امر نمود ساق پاها و گردنهای آنها را زده و بدین ترتیب این حیوانات را کشتند و فرمود: این حیوانات مرا از ذکر پروردگارم باز داشتند.

این گفتار صحیح نیست و واقع امر طبق گفته اهل خلاف نمی باشد چه آنکه شأن نبی و پیامبر خدا اجلّ است از مثل چنین کرداری زیرا اسبها گناهی نداشته تا مستوجب چنین فعل قبیحی باشند و اساسا آنها خود را

بر وی عرضه نکرده و او را آنها مشغول ننموده بودند و از این که بگذاریم اسبها مکلّف نبودند تا مرتکب گناه باشند در نتیجه عقاب و مؤاخذه شوند و صحیح آن است که سلیمان علیه السّلام عصری بود که بهایم و اسبها را از نظر می گذراند و به واسطه سرگرم شدن به آنها نمازش تأخیر افتاد تا خورشید غروب کرد وقتی متوجه شد به فرشتگان گفت: آفتاب را برگردانید تا من نمازم را بخوانم، آنها آفتاب را باز گردانیدند، وی ایستاد ساق پا و گردن خود را مسح نمود (وضوء آنها را در آن شریعت چنین بود) و سپس به اصحابش که نمازهایشان قضاء شده بود فرمان داد با او نمازهایشان را خواندند و پس از فراغت از نماز خورشید غروب کرد و ستارگان در آسمان ظاهر شدند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۲۷

و همچنین حق نداری آنچه خواهی را بشنوی زیرا خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا (در پیشگاه خدا چشم و گوش و دلها همه مسئول می باشند).

حدیث (۸۱) پدرم رحمه اللَّه علیه، از سعد بن عبد اللَّه، از محمّد بن احمد، از احمد بن محمّد سیّاری از محمّد بن عبد اللَّه بن مهران کوفی از حنّان بن سدیر از پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بفرمایید آیا مؤمنی که مستبصر است وقتی صاحب معرفت شد و کمال یافت مرتکب زنا می شود.؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا لواط می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: دزدی می نماید؟

فرمودند: خیر.

عرض

کردم: شرب خمر می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا کبیره ای از این کبائر یا فاحشه ای از فواحش را انجام می دهد؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: گناهی می کند؟

فرمودند: آری، او مؤمن گناهکاری است که ملمّ می باشد.

عرض کردم: معنای ملمّ چیست؟

فرمودند: الملمّ بالذنب یعنی کسی که گناهی می کند ولی ملازم با آن نبوده و اصرار بر آن نمی ورزد.

راوی می گوید: عرض کردم: سبحان اللَّه! خیلی جای تعجب است که مؤمن زنا و لواط و سرقت نمی کند و شراب نیاشامیده و کبیره ای از کبائر را مرتکب نشده و فاحشه ای از فواحش را انجام نمی دهد!! حضرت فرمودند: از کار خدا نباید تعجب نمود، حق تعالی آنچه را که بخواهد انجام می دهد و از فعلش سؤال نمی شود ولی بندگان مورد سؤال و بازخواست قرار می گیرند، پس از چه تعجّب کردی ای ابراهیم؟ سؤال کن و خودداری نکن و شرم و

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۲۹

حیا ننما، این علم را متکبّر و کسی که از سؤال حیاء می کند فرا نمی گیرد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از شیعیان شما کسانی را سراغ دارم که شرب خمر نموده، راه را بر مردم می بندند و راهها را مخوف و خطرناک می کنند، مرتکب زنا و لواط شده، ربا می خورند مبادرت به فواحش می کنند، در خواندن نماز و گرفتن روزه و دادن زکات سستی از خود نشان می دهند، قطع رحم می نمایند و کبائر و معاصی کبیره را اتیان می کنند، پس توجیه آن چیست و چرا مؤمنی که شیعه شما است فاعل این قبایح می باشد؟

حضرت فرمودند: ای ابراهیم، آیا در سینه ات غیر از این سؤال، سؤال دیگری خلجان نمی کند؟

عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا، سؤال بزرگتر از این! حضرت

فرمودند: آن سؤال چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا آن سؤال این است که: از دشمنان و کسانی که نصب عداوت و بغض شما را می کنند کسانی را یافته ام که نماز زیاد خوانده و بسیار روزه گرفته، زکات اموالش را داده، حج و عمره نموده، بر جهاد راغب و حریص بوده، افعال نیک و کردار پسندیده داشته صله رحم نموده، حقوق برادران دینی را اداء کرده، در مالش با دیگران رعایت مواسات را کرده، از شرب خمر دوری نموده، مرتکب زنا و لواط و سایر فواحش نمی گردد، منشأ آن چیست و چطور می توان این را توجیه کرد؟

پس برایم این راز را گفته و برهان و بیّنه اش را بیان نمایید، به خدا سوگند فکرم را به خود مشغول کرده و خواب شب از من ربوده است.

راوی می گوید: حضرت باقر علیه السّلام تبسّم نموده و سپس فرمودند:

ای ابراهیم، بیانی که مشکلت را حل کند و سؤالت را جواب داده باشم برایت ایراد خواهم نمود و علمی نهان از خزائن علم خدا را اظهار خواهم کرد، بگو چگونه اعتقاد این دو گروه (شیعیان عاصی و دشمنان مؤدّب به آداب) را یافته ای؟

عرض کردم: محبّین و شیعیان شما که فاعل افعال یاد شده می باشند کسانی هستند که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند که دست از دوستی و ولایت شما برداشته و به سراغ غیر شما روند هرگز این کار را نمی کنند و اگر در راه دوستی شما با شمشیر بینی های ایشان را ببرند و نیز در این راه کشته شوند از این راه برنگشته و دست از آن بر

نمی دارند.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۳۱

و ناصبی را با آنچه از اوصاف که بر ایشان نقل کردم این طور دیده ام که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند تا از محبّت طواغیت دست کشیده و ولایت و دوستی شما را پیدا کنند امکان ندارد و در راه محبّت طواغیت و ستمگران اگر با شمشیر بینی آنها را ببرند و یا کشته شوند حاضر نیستند از آن دست بردارند و اگر منقبتی از مناقب و فضیلتی از فضایل شما را بشنوند بد حال شده و از آن مشمئز گردیده و رنگشان تغییر کرده و آثار کراهت در صورتشان دیده می شود و این به خاطر داشتن بغض شما و محبت ظالمان می باشد.

راوی می گوید: امام باقر علیه السّلام تبسّم کرده و فرمودند: ای ابراهیم اینجا است که ناصبی های عامل به اعمال یاد شده هلاک می شوند و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذّبند و از چشمه های آب گرم جهنم آب می نوشند و به خاطر همین است که خدای عزّ و جلّ می فرماید:

ما توجه به اعمال فاسد بی خلوص و بی حقیقت آنها نموده و تمام را باطل و نابود می گردانیم ای ابراهیم، آیا می دانی سبب و سرّ آنچه گفتی چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برایم بیان کنید و برهانش را شرح دهید.

حضرت فرمودند: ای ابراهیم خداوند تبارک و تعالی عالم و قدیم بوده و اشیاء را از هیچ آفریده و کسانی که معتقدند خداوند اشیاء را از چیزی آفریده به او کفر ورزیده اند زیرا آن چیزی که اشیاء را از آن آفریده باید قدیم و با حق تعالی

از ازل بوده باشد در حالی که این طور نیست.

بلکه حق تعالی اشیاء را از هیچ آفریده، یکی از مخلوقات حق زمین است که آن را طیّب و پاک آفرید و سپس آن را شکافت و از درونش آب زلال و صاف و شیرین را بیرون آورد و بر آن ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد، آب آن را پذیرفت سپس حق تعالی آن را هفت روز بر روی زمین جاری ساخت تا تمام آن را فرا گرفت، بعد آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی زمین را برداشت و آن را گل ائمه علیهم السلام قرار داد و بعد گل ولای ته نشین شده آن گل را برداشت و از آن شیعیان ما را آفرید و اگر گل شما را ای ابراهیم به حال خود می گذاشت همان طوری که گل ما را به حال خود گذاشت البته شما و ما یک چیز می شدیم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا: با گل ما مگر خداوند چه کرد؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال بعد از آن زمین شور و ناپاک و متعفّنی را آفرید، آن را شکافت و آبی بد مزه و شور از آن بیرون آورد سپس ولایت ما را بر آن عرضه

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۳۳

داشت، و آن نپذیرفت، آن آب را بر زمین برای هفت روز جاری ساخت تا تمام آن را فرا گرفت، سپس آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی آن زمین را برداشت و از آن طاغیان و پیشوایانشان را آفرید، بعد با ته نشین گل شما آن را ممزوج کرد و

اگر گل آنها را به حال خود می گذاشت و با گل شما ممزوج نمی کرد شهادتین اصلا به زبان جاری نمی کردند، نماز نمی خواندند، روزه نمی گرفتند، زکات نمی دادند، حجّ بجا نمی آوردند، و امانت را به صاحبش رد نمی نمودند و در صورت اصلا شباهتی به شما نداشتند و هیچ چیز گرانتر و سخت تر بر مؤمن از این نیست که دشمنش را بصورت خود ببیند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا با این دو گل چه شد؟

فرمود: این دو را با آب اوّل (آب شیرین و گوارا) و دوّم (آب شور بدمزه و متعفّن) با هم ممزوج کردند بعد آن گل را مالید مثل مالیدن پوست پس از آن یک مشت از آن را برداشت و فرمود این به طرف بهشت باشد و باکی نیست، بعد مشتی دیگر برداشت و فرمود: این به طرف آتش و دوزخ باشد و باکی ندارم، پس از آن آن دو را مخلوط نمود پس از سنخ مؤمن واقع شد و طینت آن را بر سنخ کافر بود و نیز از سنخ کافر واقع شد و طینت آن بر سنخ مؤمن بود، پس آنچه از شیعیان ما می بینی از قبیل:

زنا، لواط، ترک نماز، ترک روزه، ترک حجّ، ترک جهاد، خیانت یا کبیره ای از کبائر بدان که ناشی است از طینت و عنصر ناصب که با طینت مؤمن ممزوج گردیده و طینت ناصبی مقتضی اکتساب مآثم و فواحش و کبائر می باشد.

و آنچه از ناصبی مشاهده می کنی از قبیل:

مواظبت بر نماز، روزه، زکات، حجّ، جهاد و ابواب خیر ناشی از طینت مؤمن است که با طینت ناصبی ممزوج شده و طینت مؤمن مقتضی اکتساب حسنات و بکار

گرفتن اسباب خیر و اجتناب از مآثم می باشد.

باری وقتی این اعمال بر حق تبارک و تعالی عرضه شد فرمود:

من عادل بوده، جور و ستم نمی کنم، منصف هستم ظلم را روا نمی دارم، حاکم بوده در حکم خود جور نکرده و از صواب میل به خطاء ننموده و از حق و واقع دور نمی شوم، اعمال زشت را که مؤمن را مرتکب شده ملحق به سنخ ناصب و طینتش کنید و اعمال حسنه و پسندیده را که ناصبی کسب نموده به سنخ مؤمن و طینت وی ملح سازید.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۳۵

تمام این افعال را به اصل خود برگردانید، من خداوندی هستم که معبودی غیر از او نیست، آگاه به آشکار و نهان هستم، من بر دلهای بندگانم مطّلع هستم، جور و ظلم نکرده، احدی را ملزم به فعلی نکرده، مگر به آنچه قبل از آفرینشش از او سراغ دارم.

سپس حضرت امام باقر علیه السّلام فرمودند:

ای ابراهیم این آیه را بخوان.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا کدام آیه را؟

فرمود: قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ یعنی: یوسف گفت: پناه به خدا که ما در شرع خویش جز آنکه متاع خود را نزد او یافته ایم دیگری را بگیریم که اگر چنین کنیم بسیار مردم ستمکاری هستیم.

این فرموده حق تعالی در ظاهر همان معنایی را دارد که از آن می فهمید و به خدا سوگند در باطن عینا همان است، ای ابراهیم قرآن ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد سپس فرمود:

ای ابراهیم، به من بگو خورشید وقتی طالع می شود و شعاع نورش در شهرها و بلاد

ظاهر می گردد آیا این شعاع از قرص آفتاب جدا است یا متّصل به آن می باشد؟

عرض کردم: در حال طلوع و بروزش جدا از آن می باشد.

حضرت فرمود: آیا وقتی غروب می کند و از انظار مخفی می گردد مگر نه این است که شعاع متّصل به قرص نمی باشد تا به آن عود و بازگشت کند؟

عرض کردم: آری.

فرمود: هر چیزی به نسخ و اصل خودش باز می گردد، لذا وقتی قیامت بپا شود خداوند عزّ و جلّ نسخ ناصب و طینت او را با وزر و بالهایش از من می کند و تمام را به ناصب ملحق می سازد.

و نسخ مؤمن و طینت او را با ابواب خیر و اجتهادش از ناصب می کند و تمام را به مؤمن ملحق می سازد حال تو در اینجا ظلم و ستم می بینی؟

عرض کردم: خیر ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند این حکمی است که فاصل بین حقّ و باطل و قاطع و حتمی بوده و حکمی است عادلانه و آشکار، او از آنچه انجام می دهد سؤال نشده ولی بندگان سؤال می شوند.

ای ابراهیم این حکم به حقّ و صواب از ناحیه پروردگارت بوده و تو از شکّ کنندگان در آن مباش این حکم از سلطانی عظیم و بزرگ می باشد.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۳۷

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، حکم ملك عظیم و سلطان بزرگ چیست؟

فرمود: حکم اللَّه و حکم انبیائش و قصّه خضر و موسی زمانی که موسی خواست با آن حضرت همراه باشد لذا خضر به آن حضرت گفت:

إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً (گفت تو هرگز نمی توانی که با من صبر پیشه

کنی و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلا از آن آگهی نیافته ای).

ای ابراهیم بفهم و تعقّل کن، موسی بر خضر انکار کرد و افعال او را شنیع و منکر دانست تا این که خضر به او گفت: ای موسی از پیش خود این افعال را انجام نداده بلکه به دستور حق تعالی بوده است.

ای ابراهیم، چه کسی است این، قرآن می گوید و کتاب خدا از حق عزّ و جلّ اخبار می کند، کسی که یک حرف از قرآن را ردّ کند کافر و مشرک است و بر خدای عزّ و جلّ ردّ کرده است.

لیثی می گوید: من آیات را در حالی که چهل سال می خواندم معنای آنها را نفهمیده بودم مگر آن روز، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چقدر عجیب و شگفت انگیز است!! آیا اعمال حسنه و کردار نیک دشمنان را می گیرند و به شیعیان شما می دهند و در مقابل اعمال زشت دوستان شما را اخذ کرده و بر مبغضین شما رد می کنند؟

حضرت فرمودند: آری، خدایی که معبودی غیر از او نیست، شکافنده حبّه و آفریننده انسان و ایجادکننده زمین و آسمان است هرگز خبر نمی دهد مگر آنکه خبرش راست و حقّ بوده و من نیز به تو خبر نمی دهم مگر آنکه راست باشد، خدا ظلم و به بندگانش نمی کند، او ظلّام نسبت به عباد نیست و آنچه به تو خبر دادم در قرآن تمامش می باشد.

عرض کردم: این اخبار عینا در قرآن می باشد؟

فرمود: بلی. در بیش از سی مورد از قرآن می باشد، آیا دوست داری بر تو آیاتش را قرائت کنم؟

عرض کردم: بلی ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود: خداوند متعال می فرماید:

وَ قالَ الَّذِینَ

كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ ...

(و کافران به اهل ایمان گفتند: شما طریقه ما را پیروی کنید «اگر به خطا رفتید» بار

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۳۹

خطاهای شما را ما به دوش می گیریم در صورتی که آنها دروغ می گویند و هرگز بار گناهانشان را به دوش نگیرند.) آیا زیادتر برای بگویم؟

عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ الخ (تا آنکه آنان در نتیجه انکار روز قیامت بار سنگینی گناه خود را با بار گناه کسانی که از جهل گمراهشان کردند به دوش نهند، عاقلان آگاه باشید که آن بار وزر و گناه بسیار بد عاقبت است).

آیا دوست داری زیادتر برایت بگویم؟

عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.

(پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار مهربان است).

مقصود این است که خداوند اعمال زشت شیعیان ما را به حسنات و افعال پسندیده تبدیل فرموده و اعمال حسنه دشمنانمان را به سیّئات و کردارهای زشت مبدّل می نماید و قسم به جلال حق این را از عدل و انصاف باری تعالی بوده و برای قضاء و حکم الهی ردّی نبوده و او سمیع و علیم است.

سپس امام علیه السّلام فرمودند:

آیا از قرآن برایت راجع به امر مزاج و دو طینت مؤمن و مخالف شاهد نیاورم؟

عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

ای ابراهیم بخوان: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ الخ.

(آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند مگر آنکه لممی «یعنی گناه صغیره»

از آنها سر زند که مغفرت پروردگار بسیار وسیع است و خدا به حال شما بندگان آگاه تر است زیرا او شما را از خاک زمین آفریده.) یعنی از زمین طیب و پاک و از زمین متعفّن و ناپاک.

فَلا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقی (و خودستایی نکنید او که آفریننده است به حال هر که متّقی است داناتر می باشد).

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۴۱

خدا می فرماید: هیچ یک از شما به کثرت نماز و روزه اش افتخار نکند و زیاد زکات دادن و حجّ بجا آوردنش را منظور ندارد زیرا خدای متعال به پرهیزکاران از شما داناتر است و این گونه خودستایی ها از لمم محسوب می شود که مربوط به مزاج است.

آیا زیادتر برایت بگویم؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

یعنی چنانچه شما را در اوّل بیافرید دیگر بار بسویش باز آیید.

ائمه و پیشوایان جور مقصود هستند نه پیشوایان حقّ و عادل وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (و گمان می کردند که به راست هدایت یافته اند) ایا ابا اسحاق این مطلب و معانی را دریاب به خدا سوگند اینها از احادیث گرانبها و شریفه و باطن اسرار ما و از گنجهای نهانی خزائن ما می باشد، برگرد و احدی را بر اسرار ما مطّلع مکن مگر مؤمنی که مستبصر باشد تو اگر به اسرار ما اذعان و اعتقاد پیدا کردی آن را در خود و مال و اهل و فرزندت بیازما.

علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۲، ص: ۹۴۳

پایان ترجمه کتاب شریف علل الشرائع به دست ناتوان بنده ضعیف افقر العباد سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی در عصر روز دوشنبه آخر ماه ذی حجه الحرام سنه یک

هزار و چهار صد و بیست و یک هجری قمری.

و از خداوند منّان تقاضا دارم که این خدمت ناچیز را از داعی به احسن وجه قبول فرماید بحق محمّد و آله الطّاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین آمین ربت العالمین.

ابن بابویه، محمد بن علی - ذهنی تهرانی، محمد جواد، علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ۲جلد، انتشارات مؤمنین - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹